ساواک

سازمان اطلاعات و امنیت کشور

۱۳۳۵ - ۱۳۵۷

مظفر شاهدی

موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

بسم الله الرحمن الرحیم

ساواک

سازمان اطلاعات و امنیت کشور

مظفر شاهدی

مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

بهار ۱۳۸۶

شاهدی، مظفر، ۱۳٤٥ ـ
ساواک ـ سازمان اطلاعات و امنیت کشور (۱۳۵۷ ـ ۱۳۳۵)/ مظفر شاهدی.
تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸٦.
۹۱۰ ص.: مصور، نمونه.
۸۰۰۰۰ ریال :978-964-5645-85-2 :شابک
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
نمایه
کتابنامه به صورت زیرنویس.
سازمان اطلاعات و امنیت کشور.
ایران ـ ـ سیاست و حکومت، ۱۳۵۷ ـ ۱۳۲۰. ایران ـ ـ تاریخ ـ ـ پهلوی، ۱۳۵۷ ـ ۱۳۲۰. مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.
۲س۲ش/DSR۱٥٤٤ ۹٥٥/۰۸۲٤۰٦
کتابخانه ملی ایران ۱۰۳۰٥۱۳

مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

تهران، خیابان ولی‌عصر (عج)، بالاتر از بزرگراه شهید چمران، شماره ۱۵۱۸
تلفن: ۲۲٦٦٦۷۰٤

ساواک

سازمان اطلاعات و امنیت کشور

مظفر شاهدی

بهار ۱۳۸٦
شمارگان : ۳۰۰۰ نسخه
شابک :۲ ـ ۸۵ ـ ٥٦٤٥ ـ ۹٦٤ـ ۹۷۸
قیمت: ۸۰۰۰ تومان

کلیه حقوق ناشر و مؤلف محفوظ است

تهران : صندوق پستی ۳۳۳ ـ ۱۹٦۱٥
info@ir-psri.com
www.psri.ir

فهرست مطالب

سخن ناشر ۱۳
پیشگفتار ۱۵
فصل یک: سازمان‌های اطلاعاتی ـ امنیتی ایران در گذر زمان ۱۷
۱ـ دوران باستان ۱۷
۲ـ دوران اسلامی ۱۹
۳ـ دوران قاجار ۲۴
۴ـ عصر مشروطه و تجدید ساختار نظام اطلاعاتی ـ امنیتی ۲۹
۵ـ دوران رضاشاه ۳۰
فصل دو: روند و دلایل تشکیل سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) ۴۷
ـ قانون امنیت اجتماعی مصدق ۴۸
ـ کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، مقدمه تشکیل ساواک ۵۰
ـ نقش سیا و امریکا در تشکیل ساواک ۵۲
ـ دلایل داخلی تشکیل ساواک ۵۴
ـ روند تشکیل ساواک ۶۰
فصل سه: سازمان‌های اطلاعاتی و مراجع انتظامی و امنیتی موازی با ساواک
(۱۳۵۷ ـ ۱۳۲۰ ش.) ۶۹
ـ فرمانداری نظامی ۷۱

ـ ژاندارمری ۷۱
ـ دژبانی ارتش ۷۲
ـ تشکیلات اطلاعاتی خصوصی ۷۲
ـ سازمان اطلاعاتی کوک ۷۳
ـ رکن ۲ (اداره دوم) ارتش ۷۹
ـ گارد جاویدان ۸۲
ـ شهربانی و ساواک ۸۳
ـ دفتر ویژه اطلاعات ۸۷
ـ شبکه‌های پنهان دفتر ویژه اطلاعات ۹۴
ـ دکترین امنیت ملی و نقش دفتر ویژه اطلاعات ۹۵
ـ شورای عالی هماهنگی ۹۶
ـ سازمان بازرسی شاهنشاهی ۹۸
ـ تعامل ساواک با دفتر ویژه اطلاعات ۹۹
فصل چهار: سازماندهی، تشکیلات و مهارتهای اطلاعاتی ـ پرسنلی ساواک ۱۰۷
ـ ساختار تشکیلاتی ۱۰۷
ـ الف) حوزه ریاست ساواک ۱۰۸
ـ ب) ادارات کل ساواک ۱۰۹
۱ـ اداره کل یکم (امور اداری) ۱۱۰
۲ـ اداره کل دوم (جمع‌آوری اطلاعات خارجی) ۱۱۱
۳ـ اداره کل سوم (امنیت داخلی) ۱۱۳
۴ـ اداره کل چهارم (حفاظت) ۱۳۱
۵ـ اداره کل پنجم (فنی) ۱۳۳
۶ـ اداره کل ششم (امور مالی) ۱۳۵
۷ـ اداره کل هفتم (بررسی اطلاعات خارجی) ۱۳۶
۸ـ اداره کل هشتم (ضد جاسوسی) ۱۳۷
۹ـ اداره کل نهم (تحقیق) ۱۳۹
۱۰ـ اداره کل دهم ۱۴۰

ـ ساواک تهران ۱۴۱
ـ ساواک استانها و شهرستانها ۱۴۱
ـ نیروهای ساواک ۱۴۳
ـ مقررات داخلی کارمندان ساواک ۱۴۵
ـ اسناد و مکاتبات ۱۴۷
ـ نشریات اطلاعاتی ـ خبررسانی داخلی ۱۵۳
ـ آموزش و مهارتهای فنی ـ اطلاعاتی ۱۵۴
ـ آموزش‌های فنی ۱۵۵
ـ آموزش بازجویی ۱۵۷
ـ آموزش علوم اجتماعی و انسانی ۱۵۸
فصل پنج: ساواک و سیا (CIA) ۱۶۱
ـ پیشینه سیا ۱۶۱
ـ جایگاه سیا در میان سرویسهای اطلاعاتی جهان ۱۶۴
ـ روند نفوذ و حضور سیا در ایران ۱۶۵
ـ سیا و ساواک ۱۷۱
ـ تبادل اطلاعات میان سیا و ساواک ۱۷۵
ـ دستگاههای شنود و استراق سمع سیا در ایران ۱۸۰
ـ سیا و مخالفان سیاسی حکومت ایران ۱۸۴
ـ همکاری مشترک سیا، ساواک و موساد ۱۸۸
ـ مقابله با کا. گ. ب ۱۹۰
ـ سیا در دوران انقلاب ۱۹۲
فصل شش: روابط و همکاریهای ساواک و موساد ۱۹۵
۱ـ پیشینه و تشکیلات موساد ۱۹۵
۲ـ آغاز روابط ایران و اسرائیل ۲۰۱
۳ـ آغاز روابط ساواک و موساد ۲۰۵
۴ـ موساد در ایران ۲۱۸
۵ـ پایگاههای اطلاعاتی موساد در ایران ۲۲۲

۶ـ نمایندگان و مأموران موساد در ایران ۲۲۷
۷ـ نقش موساد در آموزش و تجهیز ساواک ۲۳۷
۸ـ طرح کریستال (بلور) ۲۴۴
۹ـ تبادل اطلاعات ۲۴۷
۱۰ ـ همکاری مشترک ساواک و موساد با سرویس‌های دیگر ۲۵۳
۱۱ـ بهره‌برداری‌های یک جانبه ۲۵۴
۱۲ـ همکاری‌های نظامی ـ تسلیحاتی و اقتصادی ۲۵۵
۱۳ـ مسائل فرهنگی ۲۵۷
۱۴ـ موساد و ساواک در دوران انقلاب ۲۵۹
فصل هفت: روابط MI6 با ساواک و دفتر ویژه اطلاعات ۲۶۵
ـ پیشینه اینتلیجنس سرویس ۲۶۵
ـ MI6 در ایران ۲۶۶
ـ MI6 و کودتای سرلشکر قرنی ۲۷۱
ـ MI6 و دفتر ویژه اطلاعات ۲۷۲
ـ MI6 و سازمان بی‌سیم ۲۷۳
ـ رابطه MI6 با شاه ۲۷۳
ـ MI6 در دوران انقلاب ۲۷۴
فصل هشت: ساواک در دوره تیمور بختیار (۱۳۳۹ ـ ۱۳۳۵ ش.) ۲۷۵
ـ آغاز فعالیت ساواک (دوران تکوین) ۲۷۵
ـ مخالفان سیاسی و ساواک (۱۳۴۰ ـ ۱۳۳۵ش.) ۲۷۹
ـ حزب توده ۲۷۹
ـ نهضت مقاومت ملی و طرفداران مصدق ۲۸۴
ـ روحانیون و علما ۲۸۵
ـ امور فرهنگی ۲۸۸
ـ پایان ریاست بختیار بر ساواک ۲۹۰
فصل نه: ساواک در دوره حسن پاکروان (۱۳۴۳ ـ ۱۳۴۰ ش.) ۲۹۵
ـ دومین رئیس ساواک ۲۹۵

ـ تحول در ساواک ۲۹۵
ـ بحران‌های سیاسی ـ اجتماعی دوره پاکروان ۲۹۷
ـ ساواک در تعقیب مخالفان (۱۳۴۳ ـ ۱۳۴۰ ش.) ۲۹۸
ـ جبهه ملی ۲۹۹
ـ نهضت آزادی ایران ۳۰۶
ـ ساواک و عشایر فارس ۳۱۰
ـ نهضت امام خمینی (ره) ۳۱۲
ـ انقلاب سفید ۳۱۳
ـ فیضیه ۳۱۸
ـ قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ ۳۲۴
ـ کاپیتولاسیون ۳۳۴
فصل ده: ساواک در دوره نعمت‌الله نصیری؛ اوج مبارزات روحانیت ۳۳۹
ـ ریاست نصیری؛ فصل نوین در فعالیت ساواک ۳۳۹
ـ سومین رئیس ۳۳۹
ـ رؤیای پایان مخالفت‌ها ۳۴۳
ـ ساواک در برابر روحانیت ۳۴۵
ـ مبارزه در فضای اختناق ۳۴۸
ـ سرکوب و مقاومت ۳۴۹
ـ مراقبت‌های ویژه ۳۵۴
ـ تفرقه‌افکنی ۳۶۸
ـ امریکا و اسرائیل ۳۷۴
ـ انجمن حجتیه و بهائیت ۳۷۶
فصل یازده: ساواک در تعقیب مخالفان سیاسی ۳۸۱
ـ استبداد فزاینده ۳۸۱
ـ ساواک و تعقیب مخالفان ۳۸۳
ـ دستگاه قضایی مقهور ساواک ۳۸۵
ـ زندانیان سیاسی ۳۸۹

ـ نهضت آزادی ایران ۳۹۲
ـ جبهه ملی ۳۹۴
ـ کانون نویسندگان ۳۹۹
ـ حزب زحمتکشان ملت ایران ۴۰۱
ـ جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران ۴۰۲
ـ حزب ایران و حزب ملت ایران ۴۰۶
ـ عوامل ایجاد بحران سیاسی در کردستان ۴۰۶
ـگروه نیکخواه ۴۰۹
ـ کارگران و سندیکاهای کارگری ۴۱۳
ـ حزب توده ۴۱۶
فصل دوازده: ساواک؛ دانشگاهیان و مراکز آموزش عالی ۴۲۵
ـ ۱۶ آذر ۴۲۷
ـ انقلاب سفید ۴۳۱
ـ توصیه به سرکوب ۴۳۴
ـ دانشجویان و گروههای سیاسی مخالف حکومت ۴۳۶
ـ سیاست نفوذ و تفرقه‌افکنی ۴۴۰
ـ ادامه مبارزه، سرکوب و کنترل دائمی ۴۴۳
ـ استادان و مسائل آموزشی دانشگاهها ۴۴۶
ـ ریاست و مدیریت دانشگاهها ۴۴۸
ـ آسیب‌شناسیهای بی‌حاصل ۴۵۱
ـ اسلامگرایی ۴۵۲
ـ گسترش بحران ۴۵۴
ـ مدارس و دانش‌آموزان ۴۵۶
فصل سیزده: ساواک و فرهنگ ۴۵۹
ـ پیشینه ۴۵۹
ـ مطبوعات؛ جولانگاه ساواک ۴۶۲
ـ نشریات فاقد محتوا ۴۶۹

ـ مطبوعات وابسته ۴۷۳
ـ وابستگی‌های متقابل ۴۷۶
ـ سانسور کتاب ۴۷۹
ـ فرهنگ‌ستیزی در عرصه بین‌المللی ۴۸۴
ـ ساواک و فراماسونری ۴۸۶
ـ سانسور؛ سینما، نمایش و تلویزیون ۴۹۲
ـ سانسور مکاتبات و کنترل ارتباطات ۴۹۹
ـ روشنفکران ۵۰۰
ـ علما، روحانیون و اسلام سیاسی ۵۰۶
فصل چهارده: ساواک و مخالفان در خارج از کشور ۵۱۳
ـ انجمن‌های اسلامی دانشجویان ایرانی خارج از کشور ۵۱۴
ـ گروههای سیاسی ۵۱۵
ـ کنفدراسیون ۵۱۷
ـ ساواک در خارج از کشور ۵۲۱
ـ اقدامات ساواک در خارج از کشور ۵۲۴
فصل پانزده: عملیات برون‌مرزی ساواک ۵۲۷
ـ چشم انداز کلی ۵۲۷
ـ نمایندگی‌های سیاسی و سفارتخانه‌ها ۵۲۸
ـ ساواک و موساد ۵۳۲
ـ پیمان سنتو ۵۳۲
ـ پاکستان ۵۳۳
ـ افغانستان ۵۳۴
ـ ترکیه ۵۳۵
ـ افریقا ۵۳۵
ـ آلمان غربی ۵۳۶
ـ فرانسه ۵۳۶
ـ کشورهای حاشیه خلیج فارس ۵۳۷

ـ مصر ۵۳۹
ـ سوریه ۵۴۱
ـ لبنان ۵۴۲
ـ عراق ۵۴۵
فصل شانزده: ساواک، کا. گ. ب و بلوک شرق ۵۵۵
فصل هفده: ساواک و مبارزه مسلحانه ۵۷۳
ـ زمینه ۵۷۳
ـ حزب ملل اسلامی ۵۷۷
ـ هیأت‌های مؤتلفه اسلامی ۵۷۹
ـ سایر گروههای چریکی مسلمان ۵۸۱
ـ سازمان چریک‌های فدایی خلق ۵۸۴
ـ سازمان مجاهدین خلق ۵۸۹
فصل هجده: امام خمینی در تبعید ۵۹۷
ـ تبعید در ترکیه ۵۹۷
ـ تبعید در عراق ۵۹۹
ـ اقدامات ساواک ۶۰۰
ـ مرجعیت و اعلمیت ۶۰۱
ـ تفرقه و اختلاف ۶۰۲
ـ ساواک و سرویس اطلاعاتی عراق ۶۰۳
ـ انتقادات بی‌پایان ۶۰۴
ـ فرانسه و نوفل لوشاتو ۶۰۵
فصل نوزده: ساواک و مجموعه حاکمیت ۶۰۷
ـ امنیت، حراست و حفاظت ۶۰۷
ـ شاه و خاندان سلطنت ۶۰۸
ـ کارخانجات و کارگاههای تولیدی و اقتصادی ۶۱۲
ـ نظامیان ۶۱۳
ـ رادیو و تلویزیون ۶۱۳

- رجال و کارگزاران ۶۱۴
- احزاب دولتی و حکومت ساخته ۶۱۷
- مجلس شورای ملی ۶۲۳
فصل بیست: ساواک؛ شکنجه، قتل، جنایت ۶۳۱
- زندان و زندانیان سیاسی ۶۳۱
- شکنجه ۶۴۰
- کمیته مشترک ضد خرابکاری ۶۵۶
- قتل درمانی ۶۶۲
- ساواک و حقوق بشر ۶۶۶
فصل بیست و یک: ساواک و انقلاب اسلامی ۶۷۱
- سیاست چماق و هویج ۶۷۶
- دستگیری مخالفان ۶۸۱
- بمب‌گذاری و ایجاد هراس ۶۸۲
- نفرت از ساواک ۶۸۴
- آسیب‌شناسی و برنامه‌ریزی ۶۸۶
- چماقداران ساواک ۶۹۱
- نخست‌وزیری شریف‌امامی ۶۹۵
- نخست‌وزیری ازهاری ۷۰۱
- میانه‌روها ۷۰۴
- امام خمینی(ره) ۷۱۱
- نخست‌وزیری شاپور بختیار ۷۱۷
- انحلال ساواک ۷۲۲
- ساواک و سقوط پهلوی ۷۲۵
فصل بیست و دو: ساواک و ساواکیان پس از پیروزی انقلاب اسلامی ۷۳۹
- ساواک و ساواکیان در بامداد انقلاب ۷۳۹
- پاکسازی ۷۴۱
- تعقیب و محاکمه ۷۴۶

ـ همکاری با سیا ۷۵۱
ـ در صف ضد انقلاب ۷۵۶
منابع و مآخذ ۷۶۳
ضمایم ۸۰۷
ـ زندگی‌نامه‌ها ۸۰۷
ـ سندها ۸۳۹
ـ عکسها ۸۶۷
فهرست اعلام ۸۸۵

سخن ناشر

سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) در دوره سلطنت محمدرضا پهلوی، مولود فضای سیاسی ـ اجتماعی سالهای پس از کودتای انگلیسی ـ امریکایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود.

ساواک به سرعت به سازمانی مخوف و غیر انسانی اشتهار یافت و حیطه نفوذ و حضور آن در نقاط مختلف کشور گسترش یافت؛ همچنین در بخش‌هایی از جهان نیز فعالیت این سازمان بیشتر شد. ساواک برای دفاع از منافع ملی کشور و حمایت از حقوق اساسی مردم ایران، پای به عرصه وجود ننهاد. به نظر می‌رسد اگر کودتای ۲۸ مرداد، رخدادهای پس از آن، جنگ سرد بین دو بلوک شرق و غرب، گرایش شاه به استبداد و پذیرش رابطه سلطه‌پذیرانه با جهان غرب و به ویژه امریکا نبود، هیچگاه سازمانی مانند ساواک تشکیل نمی‌شد. مجموعه عملکرد ۲۲ ساله ساواک، نشان می‌دهد که این سازمان جز در راستای استبداد حکومتی قدم بر نداشت و حقوق اساسی مردم ایران را به کلی نادیده گرفته و سرنوشت خود را به خواست و سیاست جهانی و منطقه‌ای ایالات متحده امریکا و غرب پیوند زد. همچنان که حکومت پهلوی اهداف و مصالح عالی و ملی کشور را فدای خودخواهی‌ها و وابستگی‌هایش ساخت، ساواک نیز به عنوان مهمترین ابزار اجرای خواست حکومت، جز برآورده ساختن این مقاصد تأسف‌بار و بدفرجام، هدف دیگری نمی‌شناخت.

اثر حاضر بر آن است تا به این پرسش پاسخ دهد که: ساواک در کدام فضای سیاسی ـ اجتماعی و در راستای چه مقصودی تأسیس شد و در ۲۲ سال فعالیت خود چه اهدافی را دنبال کرد و چه کارنامه‌ای از خود بر جای نهاد؟

در پاسخ به این پرسش‌ها، نویسنده کتاب موارد زیر را در نظر گرفته است:

۱ـ ساواک مولود خشونت بود؛ و فضای سیاسی ـ اجتماعی رعب‌انگیز سالهای پس از

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که با سلطه فزاینده خارجی همراه بود، مقدمه تأسیس این سازمان شد.

۲ـ آغاز جنگ سرد بین بلوک شرق و اردوگاه غرب، همچنین موقعیت ژئوپولتیکی ایران در خاورمیانه و نیاز مبرم ایالات متحده امریکا به حفظ، گسترش و تحکیم موقعیت خود در ایران، در ردیف مهمترین دلایل تأسیس ساواک برشمرده می‌شود.

۳ـ برای عملی شدن دو هدف بالا، ساواک هر آنچه در توان داشت برای نقض حقوق فردی، اجتماعی و سیاسی مردم ایران به کار بست.

۴ـ با آغاز حرکتهای مردمی در سالهای میانی دهه ۱۳۵۰ش، حکومت پهلوی و حامیان خارجی آن، امیدوار بودند ساواک در کنترل اوضاع و نجات رژیم از سقوط نهایی گامی جدی بردارد، اما این سازمان که عملکرد سوءش در سالهای گذشته، خود از مهمترین علل آغاز حرکت‌های مردمی بود، ناتوان‌تر از قبل می‌نمود و به سان مجموعه حاکمیت، ناگزیر در برابر انقلاب اسلامی مردم ایران سرتسلیم فرود آورد و با بدنامی تمام و درصدر ناقضان حقوق بشر در جهان، به حافظه تاریخ سپرده شد.

مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی

بهار ۱۳۸٦

پیشگفتار

اثری که تحت عنوان «ساواک» پیش‌روی شماست، تدوین آن، بیش از چهار سال به طول انجامیده است. نگارنده این سطور امیدوار است حاصل این پژوهش، زوایای پنهانی از تاریخ ایران دوره پهلوی دوم را بنمایاند.

در این کتاب بخش مهمی از تحولات ایران در بیست و پنج ساله اخیر سلطنت پهلوی با نگرشی آسیب‌شناسانه مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. این اثر حاصل تلاش نگارنده در مدت زمانی طولانی و بررسی دقیق و گسترده اسناد و مدارک، شواهد، کتابها و سایر منابع مطالعاتی و تحقیقاتی است.

برای نگارش و تدوین این کتاب، هزاران برگ از اسناد محرمانه و طبقه‌بندی شده مضبوط در بایگانی‌های ساواک مطالعه و بررسی شده و صدها برگ سند منتشرهٔ دیگر مورد استفاده قرار گرفته است. نگارنده نهایت سعی خود را به کار بسته تا منابع و اسناد قابل دسترس، مطالعه شده و صحیح‌ترین متن در تدوین و تنظیم اثر به کار رود.

هر چند نام نگارنده این سطور در جایگاه نویسنده معرفی شده، اما در مراحل مختلف تحقیق، تدوین و تنظیم نهایی کتاب، عزیزان پر ارج دیگری نیز یاریگر نویسنده بوده‌اند. بدون تردید نظیر آثار پیشین نگارنده، همسر گرانقدرم سرکار خانم اقبال حکیمیون در صدر تمام کسانی است که موجبات تدوین و آماده‌سازی این اثر را فراهم آورده‌اند که از ایشان سپاسگزارم. همچنین از بخش حروف‌چینی این مؤسسه، به ویژه سرکار خانم لیلا قدیانی که حروفچینی و صفحه‌آرایی اثر حاضر را عهده‌دار بوده‌اند، صمیمانه سپاسگزارم. در نهایت قدردان همه عزیزانی هستم که هر یک به گونه‌ای و در مراحل مختلف، یاریگر نویسنده بوده و در تدوین، آماده‌سازی و چاپ و انتشار کتاب قبول زحمت فرموده‌اند.

امیدوارم مطالب کتاب حاضر مورد مداقه قرار گیرد؛ همچنین پـذیرای ایـرادات و نـواقص احتمالی و تذکرات اهل فن هستم.

مظفر شاهدی

تهران ـ بهار ۱۳۸۶

فصل یک

سازمانهای اطلاعاتی ـ امنیتی ایران در گذر زمان

۱. دوران باستان

در نوشته‌ها و آثار مورخان و پژوهشگران، اخبار قابل اعتنا و متقنی دربارهٔ دستگاهها و مراجع اطلاعاتی و امنیتی ایران قدیم و عهد باستان دیده نمی‌شود؛ و اساساً محققان در این زمینه به ندرت به اطلاعاتی دست یافته‌اند. آنچه امروزه تحت عنوان دستگاهها و مراجع اطلاعاتی و امنیتی از آن یاد می‌شود در نظام سیاسی ـ اجتماعی عهد باستان محلی از اعراب نداشته و اصولاً ارتباطات اجتماعی ـ سیاسی مردمان آن روزگاران هنوز ابتدایی بود. با تمام این احوال، می‌توان استنباط کرد که در جای جای همین ارتباطات و نظام اجتماعی ـ سیاسی ابتدایی هم جنبه‌هایی از فعالیتهای اطلاعاتی و امنیتی وجود داشته است. با آغاز سلسلهٔ هخامنشی در ایران ـ قرن ششم قبل از میلاد ـ به تدریج رگه‌های روشن‌تری از تشکیلات و فعالیتهای اطلاعاتی امنیتی را می‌توان ردیابی کرد. با تشکیل امپراتوری هخامنشی، که صاحب‌نظران آن را پایه‌گذار نظام امپراتوری انسجام یافته و متشکل در جهان می‌دانند، ارتباطات سیاسی ـ اجتماعی و اداری بخشهای مختلف گسترش قابل اعتنایی یافت و با تقسیم‌بندی جدید جغرافیایی ـ سیاسی امپراتوری به ساتراپهای متعدد، موجب شد شاهان هخامنشی درصدد بهره‌گیری از شیوه‌های کارآمدتر نظام اطلاعاتی ـ امنیتی و خبررسانی برآیند تا میان مرکز امپراتوری با ساتراپ‌نشینهای متعدد ارتباط لازم برقرار شود. در همین راستا بود که، هم‌زمان با پدید آمدن نخستین دستگاههای اداری ـ دیوانی انسجام یافته، اهمیت قابل توجهی به نظامهای اطلاعاتی ـ امنیتی و خبررسانی داده شد تا «کار حفظ عدالت و امنیت را تسهیل کند.» بدین ترتیب بود که، حداقل از دوران سلطنت داریوش اول هخامنشی، دستگاه اطلاع‌رسانی و جاسوسی، تحت عنوان «چشم و گوش شاه» پا به عرصه

وجود نهاد و با گماشتن مأمورانی در اقصی نقاط امپراتوری، کار نظارت بر امور مختلف کشور را به گونه‌ای نامحسوس، ولی تقریباً کارآمد، برعهده گرفت.[۱]

همگام با تضعیف و سپس فروپاشی امپراتوری هخامنشی، دستگاه اطلاعاتی ـ امنیتی آنان نیز راه زوال پیمود و از میان رفت و با تشکیل سلسله سلوکی (میراث خواران اسکندر) نظمی نوین در عرصه سیاسی ـ اجتماعی و اداری کشور پدیدار شد و با ورود عناصر یونانی و هلنی به عرصهٔ فرهنگی، اجتماعی و سیاسی ایران، در نظامهای امنیتی ـ اطلاعاتی امپراتوری هم تغییراتی داده شد. ساتراپ‌نشینهای پیشین به تدریج برچیده شدند و به جای آنها واحدهای سیاسی ـ اداری کمتر متشکل، تحت عناوین پلیس در سراسر امپراتوری بنیاد نهاده شد که ارتباطات سیاسی ـ اداری و اطلاعاتی هماهنگ‌تری با پادشاه سلوکی داشتند. در این میان، نیروهای نظامی نقش بسیار مهمی در انجام وظایف اطلاعاتی ـ امنیتی برعهده داشتند. منابع موجود، نظام اطلاعاتی ـ امنیتی مستقل دیگری، به جز این نیروها، برای سلسلهٔ سلوکیان و میراث‌خواران اسکندر در ایران ثبت نکرده‌اند.

در دورهٔ اشکانیان، نظام اطلاعاتی ـ امنیتی منسجم و قابل توجهی تشکیل نشد و نظام اداری ـ سیاسی آن از نظمی استوار برخوردار نبود. به علت عدم تمرکز سیاسی و پراکندگی روابط میان شاه اشکانی با ایالات و بخشهای مختلف و شکل‌گیری نوعی نظام ملوک‌الطوایفی، که رگه‌هایی از فرهنگ و تمدن یونانی را هم در خود نهفته داشت، امکان تأسیس دستگاهی که بتواند به گونه‌ای منظم و کارآمد روابط اطلاعاتی ـ امنیتی مرکز را با ولایات آسان گرداند میسر نشد. در آثار و منابع قابل دسترس، اشاره‌ای صریح و آشکار به وجود دستگاه اطلاعاتی ـ امنیتی سلسله اشکانیان نشده است. بنابراین، نظامی که از اوایل تأسیس سلسلهٔ هخامنشی برای انجام وظیفه یک نظام اطلاعاتی ـ امنیتی تقریباً متمرکز و کارآمد شکل گرفته بود، مدتها پس از سقوط آن سلسله به دست فراموشی سپرده شد.[۲]

با تشکیل امپراتوری ساسانی، نظام اداری ـ سیاسی کشور از انسجام و یکپارچگی قابل توجهی برخوردار شد. تقسیمات اداری ـ سیاسی و نیز سازمان دیوانی گسترده‌ای در امپراتوری

۱- عبدالحسین زرین‌کوب، تاریخ مردم ایران: ایران قبل از اسلام، ج ۱، صص ۱۳ ـ ۱۱۰؛ اردشیر خدادادیان، تاریخ ایران باستان: آریاییها و مادها (مجموعه اول و دوم)، صص ۱۷ ـ ۱۰۵ و ص ۱۵۰.

۲- عبدالحسین زرین‌کوب، پیشین، صص ۱۵۰ ـ ۱۵۱ و صص ۳۹۰ ـ ۳۹۵؛ رومن گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ص ۱۵۷؛ صص ۳۱۰ ـ ۳۱۵.

شکل گرفت و دستگاه اطلاعاتی ـ امنیتی تقریباً نیرومندی ایالات و بخشهای مختلف کشور را با مرکز امپراتوری مرتبط می‌ساخت. نظام اطلاعاتی ـ امنیتی کشور زیرمجموعه گسترده‌تری از تشکیلات عظیمی بود که زیرنظر وزیر اعظم، که لقب «هزار بد» داشت، اداره می‌شد. اعضای سازمان اطلاعاتی ـ امنیتی ساسانیان ترکیبی از افراد نظامی و غیرنظامی بود که به فراخور جایگاهی که داشتند وظایف محوله را انجام می‌دادند. این دستگاه اطلاعاتی، علاوه بر برقراری امنیت داخلی در شهرها و بخشهای مختلف امپراتوری، اخبار و اطلاعات ریز و کلان حوزه خدمت خود را به مرکز امپراتوری و وزیر اعظم گزارش می‌دادند و طبق آموزشهای ارائه شده از سوی تشکیلات مرکزی، فعالیت خود را تنظیم می‌کردند. در دورهٔ پادشاهی خسرو انوشیروان، تشکیلات اطلاعاتی ـ امنیتی امپراتوری باز هم گسترش یافت و به تبع اصلاحات او «وحدت و تمرکزی که به وسیله دیوان و ارتش در قلمرو ساسانی به وجود آمد موجب استقرار امنیت بی‌سابقه‌ای شد!»[1]

۲. دوران اسلامی

پس از گسترش اسلام، تا مدتها ایران جزئی از امپراتوری پهناور اسلامی محسوب می‌شد و به تبع آن، نظام اداری و سیاسی ایران هم تابع نظم نوین جهان اسلام گردید. پس از پایان عصر خلفای راشدین، امویان و سپس عباسیان بر مقدرات جهان اسلام حکم می‌راندند. حوزه جغرافیایی ـ سیاسی ایران هم در تمام دوران حکمرانی امویان به طور مستقیم توسط حکمرانان عرب اداره می‌شد. با آغاز قدرت‌یابی عباسیان، به تدریج، حکومتهای محلی نیمه مستقل و سپس مستقل در بخشهایی از ایران سربرآوردند. با این حال، تا آغاز حمله مغول و تسخیر سراسر ایران و بغداد (مرکز جهان اسلام)، عباسیان هنوز در ایران نفوذ و اعتبار معنوی و اسمی داشتند. با فتح ایران به دست مسلمانان و اعراب، نظام سیاسی پیشین تقریباً یک سره از میان رفت. با این حال، دستگاه اداری و دیوانی آن، توسط حکمرانان جدید اقتباس شد و تا مدتها حداقل در بخشهای شرقی امپراتوری اسلامی، روش اداری ـ دیوانی عصر ساسانی، در اداره کشور به حاکمان عرب و مسلمان یاری می‌داد. همزمان با آن، نظام اطلاعاتی ـ امنیتی

۱- آرتور کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، صص ۱۴۸ ـ ۲۰۵؛ د. امینی، تاریخ دو هزار و پانصد ساله پلیس ایران، صص ۹ ـ ۱۰.

جدیدی شکل گرفت که هر چند از تجارب نظم پیشین بهره می‌برد اما اساساً تحت کنترل رهبران مسلمان قرار گرفت. از همان نخستین سالهای حضور اسلام در ایران به تدریج اداره جدید «شرطه» که ریاست آن را «صاحب‌الشرطه» می‌نامیدند شکل گرفت و در کنار آن اداره دیگری تحت عنوان «حسبیه» و به ریاست «محتسب» تأسیس شد. این دو سازمان جدید، علاوه بر حفظ امنیت و برقراری نظم در جامعه، عهده‌دار وظیفه اطلاعاتی و خبررسانی نیز بود و ارتباط مرکز امپراتوری با حکمرانان آن در نقاط مختلف و از جمله ایران، عمدتاً از طریق این دو اداره تأمین می‌شد. طی سالهای بعد، حیطه وظیفه و عمل اطلاعاتی و خبررسانی این دو سازمان گسترش یافت و اداره دیوان جدیدتر «برید» به ریاست «صاحب‌البرید» بیش از پیش به تسهیل امور دستگاه اطلاعاتی ـ امنیتی و خبررسانی و جاسوسی خلفای اموی و سپس عباسی کمک کرد. علاوه بر این دوایر رسمی اداری، خلفای اموی و عباسی برای کنترل و مراقبت از اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بخشهای مختلف امپراتوری، از حضور و فعالیت گروههای پرشمار خبرچینان و مهنیان بهره می‌بردند؛ گروههایی که گفته می‌شد تا خصوصی‌ترین زوایای زندگی افراد نفوذ کرده بودند؛ در این میان، به ویژه، اعمال و رفتار حکام، وزیران، نجبا و صاحبان نفوذ و قدرت در بخشهای مختلف جهان اسلام زیر ذره‌بین مراقبت دائمی جاسوسان خلفای اموی و عباسی قرار داشت.[1]

با تشکیل حکومتهای محلی مستقل و نیمه مستقل در بخشهای مختلف ایران در واپسین سالهای تسلط عباسیان، دستگاههای اطلاعاتی ـ امنیتی امپراتوری اسلامی، در این حکومتها و در مقیاسی کوچک‌تر در این حکومتها تأسیس شد. این نظام اطلاعاتی ـ امنیتی تقریباً در تمام حکومتهای محلی آن روزگار برقرار بود. پیشگام این دستگاه اطلاعاتی در حکومتهای محلی، سامانیان بودند؛ پس از آن آل بویه، غزنویان و خوارزمشاهیان و دیگر حکومتهای مقارن هم این نظام را تقلید کردند. در حکومت آل‌بویه، که عمدتاً نظامیان بر دیوانیان تفوق داشتند، دستگاه اطلاعاتی و امنیتی آنان نیز بیش از آن که در اختیار دیوانها باشد توسط نظامیان کنترل می‌شد. در این دوره اساساً دیوان، تابعی از «مصلحت لشکر» بود و دیوانهای چندگانه مذکور که حداقل بخشی از وظایف و حیطه عمل آنها در جهت اطلاع‌رسانی و امور اطلاعاتی و امنیتی بود، با هماهنگی نیروی نظامی و لشکری وظایف فوق را انجام می‌دادند.

۱- د. امینی، پیشین، صص ۱۰ ـ ۱۲.

با این حال، امرا و حکمرانان آل‌بویه برای نظارت و کنترل امور نظامیان و سایر بخشهای اداری و حکومتی هم ناظران مستقلی گمارده بودند که آنان را از کم و کیف امور و توطئه‌های احتمالی آگاه می‌کردند. غزنویان هم، که دستگاه اداری ـ سیاسی‌شان عمدتاً برگرفته از روش دیوانی سامانیان بود، کمابیش از سیستم اطلاعاتی ـ امنیتی سامانیان برای امور داخلی و خارجی خود سود می‌جستند. در دورهٔ حکمرانی سلجوقیان هم کمابیش همین دستگاه دیوانی و اجزاء اطلاعاتی ـ امنیتی آن برقرار بود.[۱]

با تسلط مغولان بر حوزه جغرافیایی ایران، تا مدتی در نظام دیوانی و اطلاعاتی ـ امنیتی کشور نقصانی وارد شد. اما ایلخانان خیلی زود به اهمیت این دستگاه اداری ـ دیوانی و اطلاعاتی پی بردند. به ویژه، با بهره‌گیری از رجال و سیاستمداران ایرانی، بار دیگر آن را احیا کرده و با سنتهای اداری ـ سیاسی مغولی درآمیختند. با این حال، در نظام اداری ـ امنیتی مغولان، تا واپسین سالهای حضورشان، نیروهای نظامی و لشکریان بر دیوانیان تفوق داشتند. در همان حال، حیطه وظیفه اطلاعاتی و خبررسانی دیوانهای ذکر شده اندکی تغییر یافت؛ از جمله حیطه فعالیت اطلاعاتی و نظارتی محتسب و دیوان حسبیه نسبت به دوره‌های پیشین گسترش یافت؛ علاوه بر این، مقام حاجب که در حکومتهای محلی سابق (به ویژه در دوره سلجوقیان و غزنویان) تا حد زیادی تنزل داده شده بود، اهمیت بیشتری یافت و به عنوان یک منصب مهم درباری، نظارت عالیه‌ای بر امور مختلف لشکری و کشوری پیدا کرد. از مهمترین مناصب جدیدی که در دوره ایلخانان، بخش عمده‌ای از وظایف آن در حیطه نظارتی، اطلاعاتی و امنیتی متمرکز شد مقام داروغه بود که، به ویژه، در برقراری امنیت داخلی شهرهای مختلف از شأن و اعتبار و نیز اقتدار قابل توجهی برخوردار شد و فعالیت دوایر دیوانی ـ اداری سابق را تا حد زیادی تحت‌الشعاع قرار داد.

در همان حال در دوره مغول، «دیوان اشراف» تحت ریاست مشرف‌الممالک از اهمیت بیشتری در امور اطلاعاتی و نظارتی برخوردار شد، تا جایی که مشرف‌الممالک در این دوره مقامی هم‌شأن «صاحب دیوان» که عمدتاً بر امور مالی، تجاری و نظایر آن نظارت داشت، به دست آورد. همچنین با تأسیس سازمان جدید «یام» یا «یامخانه» که امور مربوط به چاپار و

۱- ریچارد. ن. فرای، تاریخ ایران از فروپاشی دولت ساسانیان تا آمدن سلجوقیان، ج ٤، صص ۱۲۵ ـ ۱۲٦ و صص ۱۵۸ ـ ۱۵۹؛ آن. ک. س. لمبتون، سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام، صص ۸۱ ـ ۸۸.

چاپارخانه‌ها را برعهده داشت، نحوهٔ خبررسانی در نظام مغولان بیش از پیش آسان شد. این یامخانه‌ها، علاوه بر نقل و انتقال اخبار و مکتوبات متعارف، در ارسال اخبار و اطلاعات امنیتی و جاسوسی نیز فعال بودند؛ با این توضیح که بسیاری از اعضای غیرنظامی دیوانها و دوایر اطلاعاتی ـ امنیتی و نیز اداری ـ مالی مغولان را ایرانیان تشکیل می‌دادند و تا پایان عصر ایلخانان در ایران، همواره بین نظامیان و دیوان‌سالاران ایرانی، که بسیاری از مشاغل حساس اداری و اطلاعاتی را به دست آورده بودند، کشمکشی پایان‌ناپذیر وجود داشت. این کشمکش در نهایت موجبات فروپاشی تقریباً زودهنگام حکومت مغولان را در ایران فراهم آورد.[1]

با آغاز سلسله صفویه، تشکیلات اداری و دیوانی، گسترش کمّی و کیفی یافت و به تبع آن، زیرمجموعه‌های اطلاعاتی ـ امنیتی و خبررسانی نیز نمود آشکارتری یافتند؛ به ویژه این که نظام سیاسی صفویه نسبت به دوره‌های قبل، از انسجام و یکپارچگی بیشتری برخوردار شد و این مهم با وجود دستگاه اداری ـ دیوانی و اطلاعاتی منظم و کارآمد تداوم یافت. منصب داروغه که از دوره مغولان پدید آمده بود، در دورهٔ صفویه اهمیت بیشتری یافت و در تمام شهرهای کشور بر فعالیتهای اطلاعاتی ـ امنیتی و نظارتی آن افزوده شد. مقام و منصب دیگری که از دوران صفویه مورد استفاده قرار گرفت «کلانتر» بود. اولین هسته‌های مقام کلانتری در دوران مغول پدید آمد، اما گسترش کمّی و کیفی فعالیت و حیطه عمل آن در دورهٔ صفویه بود. کلانتران که در تمام شهرها و قصبات و حتی روستاهای کشور حضور داشتند، به عنوان رابط بین حکومت و مردم عمل می‌کردند و به اقتضای شغل و سمتی که داشتند، بخشی از وظایف آنان به امور اطلاعاتی ـ امنیتی و خبررسانی مربوط می‌شد. از دیگر تأسیساتی که به نوعی از نوآوریهای دوره صفویه بود و از آن در امور اطلاع‌رسانی و انتقال خبر استفاده می‌شد، کبوترخانه‌ها بود. استفاده از کبوتران در امور خبررسانی، از قدیم‌الایام در ایران مرسوم بود، اما از زمان شاه عباس اول، این شبکه گسترش یافت و او «در تمام مملکت وسیع خود کبوترخانه‌هایی به منظور مطلع شدن از حوادث روزانه قلمرو خود و ارتباط مستقیم با فرماندهان قسمتها و قلاع نظامی و ... در تمام ایران... کبوترخانه‌هایی بنا نمود و هر کبوترخانه به وسیله پنج نفر نظامی مأمور و مسئول که ورود کبوتران را اطلاع می‌داده‌اند،

۱- آن. ک. س. لمبتون، پیشین، صص ۱۰۳ ـ ۱۰٤ و صص ۱٤٦ ـ ۱٦۲؛ برتولد اشپولر، تاریخ مغول در ایران، صص ۲۹٦ ـ ۲۹۷.

اداره می‌گردید.» در همان حال، روش اطلاع‌رسانی از طریق شیپور و آتش نیز در این دوره مورد توجه و استفاده فراوان قرار گرفت که بیشتر کاربرد نظامی داشت. نیز صفویان چاپارخانه‌ها را در سراسر کشور منسجم و کارآمد کردند و به تبع آن، سرعت نقل و انتقال خبر در کشور افزایش چشمگیری یافت.

از دیگر دوایر و مناصبی که به فراخور شغل و سمتشان، بخشهایی از وظایفشان به امور اطلاعاتی ـ امنیتی و خبررسانی مربوط می‌شد، «نقیب»، «عسس»، «احداس» (احداث)، «میرشب» و «کشیک چی‌ها» بودند. تمام این دوایر انتظامی و اطلاعاتی ـ امنیتی زیرنظر مقام «دیوان‌بیگی» انجام وظیفه می‌کردند.[1]

پس از سقوط صفویان و ظهور نادرشاه افشار، یکپارچگی و انسجام سیاسی ـ اداری و اطلاعاتی پیشین دچار نقصان شد. از آنجایی که نادرشاه فرصت بسیار کمی برای پرداختن به آبادانی و تثبیت سیاسی ـ اجتماعی حکومت داشت، در نتیجه نهادهای اداری و دیوانی هم امکانی برای توسعهٔ دوباره نیافتند. نادرشاه پیش از هر چیز در هیئت یک دولت و حکومت نظامی همیشه مسلح ظاهر شد و عمدهٔ دوران حکومت و پادشاهی او در جنگهای پایان‌ناپذیرش با همسایگان و سرکوب شورشها و نافرمانیهای داخلی گذشت. به همین دلیل دستگاه اطلاعاتی و امنیتی نادر بیش از هر چیز به امور نظامی و لشکری می‌پرداخت و بسیاری از مشاغل و مناصب دیوانی و اطلاعاتی آن دوره در اختیار نظامیان و سپاهیان بود؛ وظایف اساسی و عمده آن هم حمایت و فراهم آوردن امکانات لازم اطلاعاتی ـ امنیتی برای ارتش همیشه مسلح نادرشاه بود.

با تشکیل حکومت زندیه، تا حدی از نابسامانیهای سیاسی، نظامی و اجتماعی دوران پس از نادر کاسته شد. به ویژه در دوران سی‌ساله حکمرانی کریم‌خان زند که خود را «وکیل‌الرعایا» نامید، آرامش نسبی در گوشه و کنار کشور پدیدار شد که بیش از هر چیز به درایت سیاسی او بازمی‌گشت. در دوره حکومت او، به تدریج در دستگاه اداری و دیوانی کشور بهبود حاصل شد و نظم اطلاعاتی ـ امنیتی دوباره‌ای برای نظارت بر امور کشور برقرار گردید. اما پس از درگذشت کریم‌خان زند، دوران پرتلاطم نابسامانیهای سیاسی و نظامی و اجتماعی

۱- ن. و. پیگو لوسکایا و دیگران، تاریخ ایران از قدیم‌ترین ایام تا عصر حاضر، صص ۵۳۸ ـ ۵۳۹ و صص ٥٤٦ ـ ۵۵۳؛ یحیی افتخارزاده، نظمیه در دوره پهلوی، صص ۱۲ ـ ۱۳.

آغاز شد و تمام ارکان اداری ـ دیوانی و به تبع آن، سازمان اطلاعاتی ـ امنیتی کشور تا مدتها به شدت ضربه دید. با آغاز قدرت‌یابی آقا محمدخان قاجار و استقرار و تثبیت تدریجی سلسلهٔ قاجار در ایران، بار دیگر کشور انسجام سیاسی خود را به دست آورد و دوران جدیدی در عرصه تاریخ تحولات سیاسی ـ اجتماعی آغاز شد.[۱]

۳. دوران قاجار

آقا محمدخان با انتصاب قاسم‌خان دولّو به عنوان کوتوال تهران، اولین گام را در راه تشکیل نظمیه (شهربانی) در تاریخ معاصر ایران برداشت و میرزا شفیع مازندرانی را برای مدیریت امور غیرنظامی شهر گماشت. پس از آن، دستگاه اداری ـ دیوانی و اطلاعاتی و امنیتی به میراث رسیده از دورانهای گذشته، به تدریج در نظام جدید پذیرفته شد. از جمله، منصب کلانتر بار دیگر مورد توجه حکمرانان قاجار قرار گرفت و دامنه آن توسعه یافت. میرزا ابراهیم‌خان کلانتر، که وزیر اعظم و اعتمادالدوله سه پادشاه (لطفعلی خان، آقا محمدخان و فتحعلی شاه) بود، نشان از اهمیت و اعتبار سمت و منصب کلانتری در آن روزگار است و نشان می‌دهد که کلانتران اساساً از میان رجال درجه اول کشور و منطقه منصوب می‌شدند. دستگاه اداری و به تبع آن، نظام اطلاعاتی و امنیتی قاجارها طی دوران حکومت فتحعلی شاه و محمدشاه، بر همان پایه‌های سنتی ادامه یافت و نسبت به دوران گذشته تغییر محسوسی در آن مشاهده نشد.[۲]

با آغاز پادشاهی ناصرالدین شاه، روند تدریجی تحوّل در دستگاه اداری و نیز اطلاعاتی و امنیتی قاجارها سرعت گرفت؛ به ویژه، با انتصاب میرزا محمدتقی خان امیرکبیر به عنوان صدراعظم، به نظام اطلاعاتی و امنیتی کشور توجه جدی‌تری شد. امیرکبیر، علاوه بر اینکه قوای امنیتی ـ اطلاعاتی و انتظامی سابق را تقویت کرد و نظم جدیدی به آن داد، در انتظام امور جاسوسی و اطلاعاتی نیز تلاش قابل توجهی کرد. دستگاه اطلاعاتی و جاسوسی امیرکبیر، که به «منهیان امیر» هم شهرت یافته است، علاوه بر اینکه بر عملکرد مجموعه

۱- ن. و. پیگو لوسکایا و دیگران، پیشین، صص ٦٠٦ ـ ٦٠٧ و صص ٦١٥ ـ ٦١٩؛ آن. ک. س. لمبتون، پیشین، ص ۱۷۹.

۲- ناصر تکمیل همایون، تحولات قشون در تاریخ معاصر ایران، ج ۱، صص ١٠٦ ـ ١٢٥؛ یحیی افتخارزاده، پیشین، صص ۱۳ ـ ١٤.

دستگاههای حکومتی و دوایر داخلی نظارت داشت، در امور مربوط به کنترل خارجیان در ایران و نیز ارتباطات رجال و دولتمردان ایرانی با محافل و سفارتخانه‌های خارجی و غیره فعال بود. گفته شده که امیرکبیر افرادی «امین و راستگو» را به عنوان منهیان دستگاه جاسوسی خود به کار گمارده بود و این افراد در مأموریتهای محوله جاسوسی و خفیه‌نگاری خود موفق بودند. امیرکبیر، به ویژه در مراقبت از رفتار و فعالیت محافل و سفارتخانه‌های روس و انگلیس مصر بود و برای کنترل آنها به تشکیلات جاسوسی ـ خبرچینی ویژه خود اتکا داشت. در عین حال نیز بر روابط اتباع ایران با سفارتخانه‌ها و افراد خارجی در ایران، نظارت دقیق داشت.

دستگاه اطلاعاتی و جاسوسی امیرکبیر به حدی موجبات نگرانی سفارتخانه‌های روس و انگلیس را فراهم آورده بود که آنان برای مقابله با آن، منابع مالی و اطلاعاتی مضاعفی از دولتهای متبوع خود خواستار شدند. از جمله کلنل شیل وزیر مختار وقت بریتانیا در تهران، اعلام کرده بود: «مبلغی در حدود سیصد لیره برای شناختن جاسوسان امیر، چه در تهران و چه در ولایات، مورد نیاز هیئت نمایندگی می‌باشد. تصور می‌رود صرف چنین مبلغی بجا و ضروری باشد.»

از مهمترین اقدامات امیرکبیر، تعیین مأموران دوجانبه و ضدجاسوسی در سفارتخانه‌های روس و انگلیس بود. گفته می‌شد بسیاری از منشیان، دبیران و کارکنان ایرانی سفارتخانه‌های خارجی در تهران، اخبار و اطلاعات محرمانه درون سفارتخانه‌ها را به امیرکبیر گزارش می‌کردند.

با پیگیری دستگاه اطلاعاتی و امنیتی ویژه امیرکبیر، در بخشهای مختلف دستگاههای حکومتی، اخذ رشوه به حداقل رسید و مأموران و کارگزاران حکومت به دلیل رُعبی که از جاسوسان و خبرچینان امیرکبیر داشتند در اخذ رشوه سخت مردد شدند.

با برکناری و قتل امیرکبیر، دستگاه اطلاعاتی ـ جاسوسی و امنیتی او نیز یکسره از میان رفت و از منهیان امیر اثری باقی نماند. به ویژه سفارتخانه‌های خارجی و محافل بیگانه نیز از مأموران جاسوسی و ضدجاسوسی امیرکبیر که در برخی موارد به خصوصی‌ترین و محرمانه‌ترین اسرار آنان دست پیدا کرده بودند رهایی یافتند.[۱]

۱- د. امینی، پیشین، صص ۲۳ ـ ۲٤؛ تقی نجاری راد، ساواک و نقش آن در تحولات داخلی رژیم پهلوی، صص

در واپسین سالهای حکومت ناصرالدین شاه، به تدریج تشکیلات پلیسی ـ اطلاعاتی جدیدتری جایگزین نظم پلیسی پیشین شد. به نظر می‌رسید با ورود مستشاران خارجی و تشکیل نظمیه جدید، نظام امنیتی ـ پلیسی کشور وارد مرحله جدیدی شده است. کنت دو مونته فورته اتریشی اولین نظمیه جدید ایران را در دوره ناصرالدین شاه بنیاد نهاد و خود نزدیک به چهارده سال در رأس آن قرار گرفت؛ نظامنامه جدیدی برای نظمیه تدوین شد و به تدریج امور اطلاعاتی، امنیتی و جاسوسی هم در اداره جدیدالتأسیس نظمیه متمرکز شد. نظمیه جدید کار خود را رسماً از ۱۲۹۵ق. آغاز کرد. کنت دومونت فورته در ۱۳۰۹ق. از سمت خود برکنار شد. از هنگام برکناری فورته تا پیروزی انقلاب مشروطیت، سیزده تن به ریاست نظمیه منصوب شدند «که همگی زیر نفوذ شاه و نایب‌السلطنه قرار داشتند». از جمله رؤسای نظمیه در آن دوره محمد کریم خان مختارالسلطنه بود که گفته شده خدمات سودمندی در ارتقای کمّی و کیفی فعالیتها و حیطه عمل نظمیه داشت. سرپاس رکن‌الدین مختار، رئیس جبار و جنایت‌کار شهربانی رضاشاه فرزند همین مختارالسلطنه بود. با این احوال، برخی آگاهان به امور تصریح کرده‌اند که با آغاز کار نظمیه جدید، فساد اداری و سیاسی از میان نرفت.[1]

از دوایری که در اواخر دوران سلطنت ناصرالدین شاه تشکیل شد «دایره خفیه‌نگاری» است که وظیفه اولیه آن کشف جرایم و جلوگیری از اعمال تروریستی و بمب‌گذاری بود. هدف این بود که از سوءقصد احتمالی به جان شاه و سایر رجال و دولتمردان درجه اول کشور جلوگیری شود و از طریق دایره خفیه‌نگاری، توطئه‌کنندگان قبل از انجام هرگونه اقدام سوء شناسایی و دستگیر شوند. تشکیلات دایره خفیه‌نگاری تا سالها بعد به فعالیت خود ادامه می‌داد و اسناد و مدارک موجود، از فعالیت آن در دوره سلطنت مظفرالدین شاه، محمدعلی شاه و پس از آن نیز حکایت دارد. حیطه عمل و وظایف خفیه‌نویسان که تشکیلات آن تحت کنترل نظمیه قرار گرفت، به تدریج گسترش یافت. در بیشتر محافل و مجالس سیاسی، مذهبی و گروه‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی و ... افرادی از آن ـ پیدا یا پنهان ـ حضور داشتند و گزارشهای مخفیانه بسیاری از حوزه فعالیت خود تهیه می‌کردند و به مرکز می‌فرستادند. بسیاری از مأموران اداره خفیه‌نویسی به عنوان نوکر، فراش، آشپز و ... در بخشهای مختلف

---

۱۸ ـ ۱۹.

۱- د. امینی، پیشین، صص ۲۳ ـ ۳۲؛ یحیی افتخارزاده، پیشین، صص ۱۵ ـ ۱۷.

انجام وظیفه می‌کردند و هویت آنان مخفی بود.

با آغاز تحرکات مشروطه‌خواهی، گزارشهای خفیه‌نویسان افزایش چشمگیری یافت. آنها در میان افراد و جمعیتهای مخالف حضور می‌یافتند و دیده‌ها و شنیده‌های خود را طی گزارشهای مکتوبی در اختیار مسئولان قرار می‌دادند.[۱]

از نوآوریهای ناصرالدین شاه، که به نوعی در زمرهٔ امور اطلاعاتی ـ امنیتی و خبررسانی قرار می‌گرفت، تشکیل صندوق عرایض در شهرها و ایالات مختلف بود. ظاهراً نظارت بر این صندوقها که معمولاً در میدانهای اصلی شهرها و ایالات نصب می‌شد، از عهده حکمران و دوایر رسمی محلی خارج بود و معتمدین مستقلی از سوی حکومت مرکزی بر آنان گماشته شده بود. قرار بود مردمی که به دلایلی قادر نیستند شکایات و خواسته‌های خود را با حکومت محلی مطرح سازند و یا خواسته‌ها و حقوقشان از سوی کارگزاران حکومتی نادیده گرفته و پایمال شده است و یا اخبار و اطلاعاتی از سوء جریان امور در اختیار دارند، طی عریضه‌هایی که مستقیماً در اختیار حکومت مرکزی قرار می‌گرفت، دادخواهی کنند و شکایت نزد شاه برند. اما این صندوقهای عرایض به دلیل اعمال قدرت حکومتهای محلی، در مدت زمانی کوتاه کارآیی خود را از دست دادند. به رغم دستورات حکومت مرکزی، مأموران حکومت محلی دورادور بر آن نظارت داشتند و پیش از آنکه عریضه‌نویسان، عریضه‌های خود را در صندوقها بیندازند، تهدید و تنبیه شده، نامه‌های آنان گشوده و اسرار آن برملا می‌شد؛ در نهایت نیز از ارسال آن جلوگیری می‌شد.

در دوره ناصرالدین شاه اداره محابس و زندانهای کشور هم (به ویژه در پایتخت) در اختیار نظمیه قرار گرفت. شعبات و دوایر نظمیه، به تدریج علاوه بر تهران در برخی شهرهای مهم کشور نیز تشکیل شد که در مقیاسی کوچک‌تر همان وظایف نظمیه پایتخت را عهده‌دار بودند. زندانهای عصر قاجار وضع اسفباری داشت و از نظر بهداشتی و نیز تغذیه دارای حداقل امکانات بود. دو نوع زندان در دوران ناصرالدین شاه و پس از آن قابل شناسایی است. قسم اول مختص زندانیان عادی بود که تحت عنوان انبار شناخته می‌شد و دیگری زندان قلعه بود که به مخالفان و محکومان سیاسی اختصاص داشت. ضمن اینکه متهمان سیاسی تا تعیین نهایی میزان مجازات، عمدتاً در منازل حکام محلی و متنفذان و غیره نگهداری می‌شدند. در

۱- جرج ناتانیل. کرزن، ایران و قضیه ایران، ج ۱، صص ۶۰۳ ـ ۶۰۴.

دوره قاجار، شکنجه زندانیان و متهمان سیاسی و غیره بسیار معمول بود و برای اقرار گرفتن از متهمان، سخت‌ترین تنبیهات و شکنجه‌ها اعمال می‌شد. در دوره صدارت حاج میرزا آقاسی و امیرکبیر، تلاشهایی برای جلوگیری از شکنجه شدید زندانیان و متهمان صورت گرفت و مقرراتی وضع شد، اما این مقررات هیچگاه ضمانت اجرایی نیافت و به ویژه در ایالات و شهرهای مختلف، حکام محلی و کارگزاران حکومتی هرگز به دستورهای صادر شده در منع شکنجه متهمان توجه نکردند. در همان حال، مجازاتهای سنگین و غیرانسانی محکومان در دوره ناصرالدین شاه و پس از آن کماکان ادامه یافت و پس از انقلاب مشروطیت و تحولات پس از آن بود که به تدریج در نوع مجازاتها تعدیلی به وجود آمد.[1]

از دیگر اقدامات نظمیه و دستگاه اطلاعاتی ـ امنیتی قاجارها، سانسور مطبوعات و کنترل و نظارت بر نشر روزنامه و کتاب بود. از آغاز امر، سانسور و نظارت بر نشر مطبوعات از سوی اداره کل انطباعات به ریاست محمدحسن خان صنیع‌الدوله صورت می‌گرفت و مطبوعات و کتابها قبل از انتشار توسط بازبینان اداره انطباعات مورد بررسی و مطالعه قرار می‌گرفتند و هرگاه مطالبی برخلاف مصالح حکومتی تشخیص داده نمی‌شد مجوز نشر صادر می‌گردید.

از هنگام تشکیل اداره سانسور ـ نوزدهم ربیع‌الثانی ۱۳۰۲ ـ بر کتابها و نشریات منتشره در کشورهای خارجی و ورود و توزیع آن در کشور، کنترل شدیدی اعمال شد، به تبع آن نیز «سخت‌گیری در امور ارتباطات پستی و ارسال مراسلات افزایش یافت».

با قتل ناصرالدین شاه و آغاز سلطنت مظفرالدین شاه، کنترل و نظارت و نیز سانسور مطبوعات و کتاب، نوساناتی از سر گذرانید. میرزا علی‌اصغر خان امین‌السلطان از سانسور و کنترل مطبوعات و کتاب پشتیبانی می‌کرد، به همین دلیل در دوران صدارت عظمای او اداره انطباعات و نظمیه در کار سانسور جدیّت بیشتری به خرج می‌دادند؛ اما در دوران میرزا علی خان امین‌الدوله، سختگیری بر مطبوعات و نشر کتاب کاهش چشمگیری یافت. بدین ترتیب، هر چه از دوران سلطنت مظفرالدین شاه زمان بیشتری سپری می‌شد، کار نظارت و سانسور مطبوعات و کتاب در داخل و خارج کشور کاهش می‌یافت؛ تا جایی که در آستانه انقلاب مشروطیت، نشریات و روزنامه‌های بسیاری در گوشه و کنار کشور منتشر می‌شد که نسبت به

۱- علی‌اصغر شمیم، ایران در دوره سلطنت قاجار، ص ۳۴۲؛ محمد زرنگ، تحول نظام قضایی ایران، ج ۱، صص ۱۱۱ ـ ۱۱۳.

حکومت قاجار و نظام استبدادی حاکم بر کشور، انتقادات تند و صریحی داشتند و حکومت و کارگزاران آن هم به ندرت قادر بودند از نشر و توزیع آن جلوگیری کنند.[۱]

۴. عصر مشروطه و تجدید ساختار نظام اطلاعاتی ـ امنیتی

مقدمات تجدید ساختار نظمیه و استخدام مستشاران خارجی برای مدیریت آن، از همان ابتدای فتح تهران ـ ۱۳۲۷ق. ـ در دولت محمدولی خان تنکابنی (سپهدار اعظم) فراهم شده بود. رهبران مشروطه دریافته بودند که بدون وجود نظمیه‌ای کارآمد و سازماندهی شده، قادر به ایجاد نظم و امنیت در کشور نخواهند بود.

مستشاران سوئدی را باید پایه‌گذار نیروهای جدید اطلاعاتی ـ امنیتی و کارآگاهان نظمیه دانست. سوئدیها برای تربیت نیروهای اطلاعاتی و کارآگاهان ماهر، آموزشهایی در نظر گرفتند و با مراجعه به کتابها و منابع معتبر خارجی، اولین هسته‌های نیروهای امنیتی ـ اطلاعاتی و کارآگاهی کشور را به روش جدید تربیت کردند و به خدمت اداره تأمینات نظمیه درآوردند. چگونگی تشخیص هویت و احراز بزه متهمان سیاسی و جنایتکاران و غیره و نیز بهره‌گیری از شیوه انگشت‌نگاری، از جمله مهمترین آموزشهایی بود که توسط مدیران سوئدی اداره تأمینات به کارآموزان کارآگاهی و نیروهای اطلاعاتی ـ امنیتی ارائه می‌شد.

از مهمترین حوادث جنایی و تروریستی دوران فعالیت سوئدیها در نظمیه ایران، جریان «کمیته مجازات» بود.

پس از چندین قتل، بالاخره نظمیه، اداره تأمینات و کارآگاهی نظمیه اعضای برجسته آن را دستگیر کرد. در دوران پرتلاطم مشروطه، قتلهای سیاسی و غیرسیاسی دیگری نیز به وقوع پیوست که نظمیه و اداره تأمینات در کشف برخی از آنها موفق بود.[۲]

از ادارات تحت کنترل نظمیه سوئدیها، زندانها بود. با مدیریت سوئدیها بر نظمیه، زندانها نیز تا اندازه‌ای وضع مناسبی یافتند، اوضاع زندانیان اندکی بهبود پیدا کرد و مقررات و قواعد ویژهٔ زندان و زندانیان تنظیم و به مورد اجرا گذاشته شد.[۳]

۱- محمدابراهیم انصاری لاری، نظارت بر مطبوعات در حقوق ایران، صص ٥٤ ـ ٦٢.

۲- مرتضی سیفی فمی تفرشی، نظم و نظمیه در دوره قاجار، ۱۷۹ ـ ۱۸۹ و صص ۲۰۷ ـ ۲۱۱؛ سون. بری. دال، گزارش نظمیه تهران، صص ٤٠ ـ ٤٦ و صص ١٢٤ ـ ١٢٧.

۳- مرتضی سیفی فمی تفرشی، پیشین، صص ۱۹۸ ـ ۱۹۹ و صص ۲۷۱ ـ ۲۷٤؛ سون. بری. دال، پیشین، صص ٤٧

با آغاز دوران مشروطه و تشکیل دولت و مجلس، نشریات و روزنامه‌ها از آزادی عمل بیشتری برخوردار شدند. اما این آزادی بر اثر نوسانات سیاسی ـ اجتماعی، دچار نقصانهای مقطعی شد و با آغاز دوران استبداد صغیر بسیاری از نشریات مشروطه‌خواه و منتقد به دستور حکومت توقیف و تعطیل شدند. با این حال، روند نظارت و کنترل بر مطبوعات نسبت به دوران پیشین، از قاعده و نظم بیشتری برخوردار شد. در مجلس شورای ملی دوره اول و دوم قوانینی به تصویب رسید که بر اساس آن مجوز نشر مطبوعات و حیطه فعالیت و آزادی آنها مشخص‌تر شد. در قانون اساسی مشروطیت هم توجه خاصی به اهمیت نشر مطبوعات و روند انتشار آنها شده بود. پس از مشروطیت، نظارت و کنترل نظمیه بر مطبوعات و نشریات، کاهش چشمگیری یافت و این مهم در اختیار وزارت معارف قرار گرفت.

بدین ترتیب، هنگامی که کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ به وقوع پیوست، هنوز افسران سوئدی بر نظمیه و دوایر آن نظارت عالیه داشتند. در میان ادارات نظمیه، ادارهٔ تأمینات و پلیس سیاسی، توسعه کمّی و کیفی قابل توجهی یافته و کارآمدی آن آشکار شده بود. دوایر اطلاعاتی و کارآگاهی و خبررسانی آن مراحل تکوین خود را پشت سر نهاده بودند و گمان می‌رفت در آینده‌ای نه چندان دور از توسعه کیفی بیشتری برخوردار شوند. اما این نظم ایجاد شده و روند در حال شکل‌گیری آن، پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، دچار تحول و دگرگونی شد و به تدریج در مسیر تحکیم موقعیت نظام استبدادی رضاخان قرار گرفت.[۱]

۵. دوران رضاشاه

نظام اطلاعاتی ـ امنیتی، که پیش از آن فقط بخش کم‌اهمیتی از تشکیلات و حیطه فعالیت نظمیه و شهربانی بود، در دورهٔ رضاشاه گسترش یافت و فعالیت و حیطه عمل آن فعالیتهای شهربانی را تحت‌الشعاع قرار داد و آن را تابعی از سیاستهای کلی عملیاتی ـ اجرایی خود ساخت. رضاشاه تصمیم گرفته بود با نظمی قبرستانی و رعب‌انگیز که دستگاه شهربانی و نظام اطلاعاتی ـ امنیتی آن ایجاد می‌کند و تمایلات مستبدانه او را برآورده می‌سازد، حکومت کند و هرگونه مخالفت با حکومت خود را سرکوب و از عرصه سیاسی ـ اجتماعی کشور حذف

ـ ٤٩.

۱- محمد ابراهیم انصاری لاری، پیشین، صص ٦٤ ـ ٨١.

کند. با این هدف بود که رضاخان مدت کوتاهی پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، درصدد برآمد دستگاه شهربانی را به لحاظ کمّی و کیفی تقویت کرده و با گماردن افراد مورد اعتماد خود در رأس مدیریتهای آن، کارآیی‌اش را تضمین کند. بدین ترتیب مدیران و رؤسای سوئدی نظمیه طی یکی دو سالی که از کودتا می‌گذشت، کنار گذاشته شده و افسران و نیروهای مورد اعتماد رضاخان جای آنان را گرفتند.

در همان حال، رضاخان ـ رئیس‌الوزراء ـ تصویب‌نامه‌ای از تأیید هیئت وزیران گذرانید که بر اساس آن دولت اجازه می‌یافت تشکیلات شهربانی (نظمیه) را سر و سامان دهد و با گماردن مأموران و مدیرانی، به اصطلاح لایق، ساختار آن را منسجم و دگرگون سازد. در همان تصویب‌نامه، ساختار و تشکیلات جدیدی برای نظمیه (شهربانی) پیش‌بینی و حیطه وظایف و عمل شهربانی در تهران و سایر شهرها به طور مبسوط و مشخص تشریح شد.[1]

طرح تشکیل حکومتی متمرکز و مقتدر که در نقاط مختلف کشور حکم نافذ آن جاری باشد، از دلایل اصلی مشارکت انگلیس در کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ بود. بنابراین، ضرورت داشت تشکیلات شهربانی، به ویژه بخش سیاسی ـ اطلاعاتی آن از نظمی جدید و در عین حال کارآمد برخوردار باشد تا حداقل، مخالفان داخلی حکومت را از میان بردارد. در راستای تقویت هر چه بیشتر شهربانی، رضاخان پس از رسیدن به منصب ریاست‌الوزرایی، در اولین قدم و به رغم تمام مخالفتها، نظمیه (شهربانی) را که تا آن هنگام زیرنظر وزارت داخله انجام وظیفه می‌کرد، تحت کنترل وزارت جنگ قرار داد؛ وزارتخانه‌ای که خود از همان اوایل کودتا در رأس آن قرار گرفته بود و این سمت را تا زمان رسیدن به مقام سلطنت حفظ کرد.

پس از عزل سوئدیها، تا پایان سلطنت رضاشاه، شش نفر در رأس شهربانی قرار گرفتند. اولین آنها میرزا محمدخان امیر اقتدار بود که فقط دو هفته در این مقام باقی ماند. پس از او محمدخان درگاهی در دی ۱۳۰۲ رئیس شهربانی شد و تا ۱۲ آذر ۱۳۰۸ ـ حدود ۶ سال ـ بر شهربانی حکم راند. پس از او، به ترتیب، سرتیپ محمدصادق کوپال و سرتیپ فضل‌الله زاهدی جمعاً نزدیک به دو سال در رأس شهربانی قرار گرفتند؛ اما چنان که مورد نظر رضاشاه بود مدیران لایقی برای این تشکیلات تشخیص داده نشدند تا این که در ۱۳۱۰ش. سرتیپ محمدحسین آیرم به ریاست شهربانی منصوب شد و تا فروردین ۱۳۱۵ که رکن‌الدین مختار

۱- استفانی کرونین، ارتش و حکومت پهلوی، صص ۲۵٤ ـ ۲۵۸؛ یحیی افتخارزاده، پیشین، صص ۲٤ ـ ۲۷.

(سرپاس سرتیپ مختاری) بر این سمت گمارده شد در مقام خود باقی بود. سرپاس مختاری آخرین رئیس شهربانی دورهٔ رضاشاه بود.

آنچه پس از کودتا پیش آمد و آن‌که جانشین ادارهٔ تأمینات و پلیس سیاسی عصر مشروطیت شد عملکردش در تقابل با آزادیهای مشروع سیاسی، اجتماعی و فردی ایرانیان بود. محمد درگاهی، که جانشین وستداهل شد، پیش از آن به دستور رضاخان مأمور رسیدگی به پرونده و عملکرد سوئدیها شده بود تا برای آنها پرونده‌سازی کرده، بهانه لازم را برای انفصال آنها از رأس نظمیه به دست آورد و این وظیفه را چنانکه خواسته رضاخان بود به انجام رساند. در دورهٔ ریاست درگاهی، شهربانی حیطه فعالیت خود را در تهران و سایر بخشها گسترش داد و در مسیر خواسته‌های رضاشاه از هیچ کوششی فروگذار نکرد؛ به ویژه در از میان برداشتن مخالفان سیاسی حکومت بی‌پروایی را به نهایت رسانید. درگاهی در روند قدرت‌یابی رضاخان، پس از کودتای سوم اسفند تا صعود نهایی او به تخت سلطنت، نقش اساسی برعهده گرفت و با از میان برداشتن مخالفان سیاسی او، راه را برای انقراض سلطنت قاجار هموار کرده، مخالفان سلطنت پهلوی را به انحاء گوناگون به قتل رسانید و یا منزوی ساخت.[۱]

در دوره کوتاه ریاست کوپال هم روند تعقیب مخالفان سیاسی حکومت رضاشاه ادامه یافت. برخی رجال درجه اول نظیر نصرت‌الدوله فیروز در این دوره محاکمه و در زندان شهربانی محبوس شدند.

پس از کناره‌گیری سرتیپ کوپال از ریاست شهربانی در آذر ۱۳۰۹، چند ماه سرتیپ فضل‌الله زاهدی، که پیش از آن به علت ناکامی در سرکوب مخالفان استان فارس مورد غضب رضاشاه قرار گرفته، خلع درجه گشته و بیکار شده بود، ریاست شهربانی را برعهده داشت. پس از مدتی رضاشاه زاهدی را عفو کرد و او را پس از کوپال به ریاست شهربانی منصوب کرد؛ اما به علت بی‌لیاقتی و مخصوصاً پس از «فرار جمعی از زندانیان به سرکردگی سیدفرهاد، یاغی معروف» از زندان قصر، بار دیگر مورد خشم و بی‌مهری رضاشاه قرار گرفته، پس از مدت کوتاهی در اردیبهشت ۱۳۱۰ خلع درجه شده از ریاست شهربانی برکنار و زندانی

۱- د. امینی، پیشین، صص ٦٠ ـ ٦١؛ ابوالحسن عمیدی نوری، یادداشتهای یک روزنامه‌نگار، صص ۱۰۳ ـ ۱۰۵ و صص ۱۲۹ ـ ۱۳۱.

گردید.

دوره ریاست زاهدی بر شهربانی کوتاه‌تر از آنی بود که بتواند در تشکیلات و مدیریتهای شهربانی تغییراتی دهد. پس از عزل زاهدی سرتیپ محمدحسین آیرم وارد صحنه شد.

آیرم در رأس شهربانی، قدرت بی‌حد و حصری یافت و در اندک زمانی توانست اعتماد کامل رضاشاه را به خود جلب کند. در دوره او شهربانی به اوج قدرت جهنمی رسید و «مالک‌الرقاب جان و مال مردم» شد. مخالفان سیاسی و سایر مردم، تحت کنترل شدید و مراقبتهای تمام نشدنی شهربانی قرار گرفتند. حتی رجال و کارگزاران وفادار به رضاشاه هم از تیر گزند شهربانی در امان نبودند و پیوسته از آزاررسانیها و پرونده‌سازیهای شهربانی در هراس بودند. آیرم بسیاری از رقبای سیاسی و نظامی خود را از اطراف رضاشاه دور کرد و با فراهم آوردن هر آنچه رضاشاه دلخواهش بود، خود را به او نزدیک ساخت. جاسوسان و دستگاه اطلاعاتی ـ امنیتی شهربانی در دورهٔ آیرم تمام دوایر دولتی و حکومتی را تحت مراقبتهای شدید قرار داده، مخالفان حکومت را تعقیب می‌کردند؛ در همان حال، مطبوعات در آن دوره تحت شدیدترین سانسورها و نظارتها قرار داشتند و امنیت اجتماعی و حتی فردی مردم نیز از سوی جاسوسان و خبرچینان پرشمار شهربانی سلب شد. در همان حال، آیرم از هر راهی برای ثروت‌اندوزی و کسب مال و مکنت منقول و غیرمنقول وارد می‌شد. به واسطه ازدواج فرزندش با خواهرزن رضاشاه، بیش از هر زمان دیگر به خاندان سلطنت نزدیک شد و برای شخص رضاشاه هم املاک و ثروت بسیاری فراهم آورد. همواره مواظب بود سوءظن شاه را نسبت به خود و شهربانی برنیانگیزاند. اما نزدیکی آیرم به رضاشاه و قدرت مهارنشدنی او در رأس شهربانی، چندان دوام نیاورد. رضاشاه به تدریج، چنان که شیوهٔ او بود، نسبت به آیرم و اعمال او ظنین شد. البته این بار آیرم بر رضاشاه پیشدستی کرد و قبل از آن که به تیر خشم رضاشاه گرفتار آید به بهانه معالجه بیماری راهی خارج از کشور شد و به رغم پیگیریهای رضاشاه، دیگر به کشور بازنگشت.[۱]

در دورهٔ ریاست کوپال بر شهربانی رکن‌الدین مختار به سرعت پله‌های ترقی را طی کرد و معاون انتظامی کل شهربانی کشور شد؛ و این سمت را در دوران ریاست زاهدی و آیرم نیز حفظ کرد. در واپسین ماههای ریاست آیرم، مختار معاون او بود. هنگامی که آیرم کشور را به

۱- یحیی افتخارزاده، پیشین، ص ۳۱؛ حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ٦، صص ۱۰۹ ـ ۱۱۵.

بهانه معالجه بیماری به قصد اروپا ترک کرد و دیگر بازنگشت، تا تعیین تکلیف نهایی، مختار کفالت شهربانی را عهده‌دار بود. هنگامی که رضاشاه از بازگردانیدن آیرم به کشور نومید شد، رکن‌الدین مختار را با یک درجه ارتقاء به سرپاسی، که معادل با درجه سرتیپی بود، رسانید و ریاست کل شهربانی کشور را به او سپرد. مختاری در تمام دوران ریاستش بر شهربانی و قبل از آن، به فساد مالی آلوده نشد؛ اما در بیرحمی و قساوت دست کمی از آیرم نداشت. در دوره ریاست مختار بر شهربانی، رعب و وحشت سراسر کشور را فراگرفت و دستگاه اطلاعاتی ـ امنیتی و جاسوسی شهربانی در تمام شئون زندگی سیاسی ـ اجتماعی و فردی مردم دخالتهای ناروای پایان‌ناپذیری می‌کرد.

در دورهٔ ریاست مختار، تشکیلات اداری و امنیتی شهربانی باز هم گسترش یافت و در شهرها و مناطق بیشتری دوایر شهربانی تأسیس شد.

در دوره رکن‌الدین مختار، فشار شهربانی و اداره سیاسی آن بر مخالفان سیاسی گسترش یافت و نظم قبرستانی کم‌نظیری در کشور ایجاد شد. در همین دوره بود که برخی از مهمترین رجال مغضوب کشور به دستور مستقیم شاه و مختار و توسط مأموران اداره سیاسی و آگاهی شهربانی به قتل رسیدند و مخالفان رضاشاه تحت تعقیب قرار گرفته و بیش از پیش منزوی شدند.

در دورهٔ مختار ادارهٔ نگارشات شهربانی که مسئول سانسور نشریات؛ کتاب و روزنامه‌ها بود بر شدت عمل خود افزود و مطبوعات و قلم را به کلی از اعتبار انداخت. در این دوره سانسور و ممیزی به نهایت رسید، تا جایی که حتی تمام مکاتبات و نامه‌های شخصی مردم با همکاری کارمندان اداره پست خوانده می‌شد. مأموران آگاهی و اداره تأمینات شهربانی مراقبت شدیدی بر باجه‌های پستی و فرستندگان و گیرندگان مراسلات و نامه‌ها داشتند تا هرگاه مطلبی حاکی از مخالفت با حکومت در آنها یافت شود، عاملین را تحت تعقیب قرار داده، مجازات کنند.[1]

انگلیسیها، که خود پایه‌گذار سلطنت پهلوی بودند گرایش چندانی به آموزش نیروهای اطلاعاتی و امنیتی رضاخان نشان ندادند. با این حال، بسیار مایل بودند از همان آغاز، دستگاه امنیتی و شهربانی رضاخان در سرکوب مخالفان سیاسی بکوشد و «به فعالیتهای سیاسی مضر رسیدگی کند». نیروهای اطلاعاتی و امنیتی که در ایران دوره رضاشاه حضور داشتند ترجیح

۱- مرتضی سیفی فمی تفرشی، پلیس خفیه ایران، صص ۱۳۹ ـ ۱٦۳؛ یحیی افتخارزاده، پیشین، ص ۳۵.

می‌دادند در بسیاری موارد خود مستقیماً در امور اطلاعاتی ـ امنیتی دخالت کنند و در کشف توطئه‌های سیاسی رضاخان را یاری نمایند. حسین فردوست نقش فرانسویان را بیش از انگلیسیان در شکل‌گیری دستگاه اطلاعاتی، جاسوسی و ضداطلاعاتی دوران رضاشاه مؤثر می‌داند و ترجیح می‌دهد فرانسویان را پایه‌گذار و «بنیانگذار دستگاه اطلاعاتی در ایران» معرفی کند.

بنابراین، دستگاه اطلاعاتی ـ امنیتی و کارآگاهی رضاشاه، بدون اینکه از آموزشهای لازم اطلاعاتی و پلیسی برخوردار باشد، مجموعه‌ای از نیروهای نامتجانس را تشکیل می‌داد که مهمترین وظیفه آن وحشت‌آفرینی در نقاط مختلف کشور و سرکوب شدید مخالفتها بود تا رضاشاه در راستای نقض هر چه بیشتر دستاوردهای مشروطیت و پایمال کردن حقوق اساسی مخالفان سیاسی، اجتماعی و مذهبی آسوده‌تر گام بردارد. بیشترین فعالیت ادارهٔ تأمینات و پلیس سیاسی رضاشاه در سرکوب گروههای زیر متمرکز شد:

۱. دارندگان اندیشه مشروطه‌خواهی که، با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و قدرت‌یابی و صعود نهایی رضاشاه به تخت سلطنت، دستاوردهای دوران مشروطیت را محکوم به زوال می‌دانستند؛

۲. روحانیان و علمای مذهبی (اسلامی) که، علاوه بر علایق سیاسی، آشکارا نظاره‌گر دین‌زدایی و ایجاد محدودیت برای استقلال روحانیان و علما از سوی او بودند؛

۳. رجال و سیاستمداران و کارگزاران دولتی، حکومتی و نظامی که با وجود اعلام وفاداری نسبت به رضاشاه و خدمت در مجموعه حاکمیت، همواره مورد سوءظن و خشم رضاشاه بودند، در حالی که رضاشاه، در واقع و یا در دنیای خیال، تصور می‌کرد هر آن ممکن است از سوی آنان توطئه‌ای بر ضد او در حال شکل‌گیری باشد. این گروه از رجال و کارگزاران نیز دائماً در بیم و هراس از رضاشاه و دستگاه مخوف اطلاعاتی ـ امنیتی به سر می‌بردند؛

۴. مدیران و تحریریه مطبوعات و نویسندگان کتابها و نشریات که از همان نخستین ماههای کودتای سوم اسفند تحت شدیدترین سانسورها و نظارتهای نظمیه (شهربانی) قرار گرفتند و این روند تا پایان دوران سلطنت رضاشاه ادامه یافت؛

۵. ایلات و عشایر که بلافاصله پس از کودتا سرکوب آنان آغاز شد و تا پایان دوران سلطنت رضاشاه همواره از مهمترین دغدغه‌های او به شمار می‌رفتند؛

۶. در نهایت، عامه مردم که همواره تحت مراقبت شهربانی قرار داشتند و هرگز از

آزارهای مأموران فاسد آن آسوده نبودند.

شکل‌گیری و انسجام نهایی دستگاه اطلاعاتی و پلیس سیاسی رضاشاه مدتها به طول انجامید. اما دستگاه خبرچینی و جاسوسی او از طریق نظمیه (شهربانی) از همان آغازین سالهای کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ فعال بود و مأموران مخفی و جاسوسان پرشمار آن، مردم را تحت مراقبتهای شدید قرار می‌دادند. با تمام این احوال، دستگاه اطلاعاتی شهربانی و ادارهٔ تأمینات آن تا دوران ریاست آیرم تکمیل نشد. در دوره آیرم بود که دایره‌ای ویژه، که به زودی سایر فعالیتهای شهربانی را تحت‌الشعاع قرار داد، تحت عنوان ادارهٔ سیاسی تشکیل شد که از آن تحت عناوین «اداره تأمینات»، «پلیس سیاسی» و «ادارهٔ آگاهی» نیز یاد شده است. تمام این عناوین به دایره ویژه شهربانی که وظیفه اساسی آن تعقیب و سرکوب مخالفان سیاسی رضاشاه بود اطلاق می‌شد. اداره آگاهی شهربانی در دوره آیرم مأموران بسیاری به خدمت گرفت و آنها را در مناطق مختلف جامعه پراکند. بدین ترتیب تمام دوایر دولتی، وزارتخانه‌ها، مجلس شورای ملی و غیره مملو از جاسوسانی شد که همه روزه گزارشهایی تهیه کرده و برای ریاست شهربانی ارسال می‌کردند. بر اساس بسیاری از همان گزارشهای مخفیانه، که در موارد متعدد چندان هم حقیقت نداشت، مخالفان حکومت و نیز رقبا و دشمنان شخصی ریاست شهربانی و رضاشاه تحت تعقیب قرار گرفته، مجازات می‌شدند. بسیاری از رجال درجه اول کشور عمدتاً بر اساس گزارشهای مخفیانه اداره سیاسی شهربانی مقصر شناخته شده، محاکمه و مجازات می‌شدند.

پلیس سیاسی، دامنهٔ فعالیتهای خود را تا خصوصی‌ترین مسائل زندگی مردم گسترده بود. حتی نامه‌های پستی و مراسلات شهروندان معمولی نیز از سوی مأموران و خبرچینان شهربانی، که در ادارات و دوایر مختلف پست حضور داشتند، خوانده می‌شد؛ نیز کسانی که می‌خواستند مسافرتهای بین شهری انجام دهند مجبور بودند از اداره سیاسی شهربانی جواز دریافت کنند. پرونده‌سازیها و پاپوش‌دوزیهای مکرر پلیس سیاسی شهربانی در دورهٔ آیرم افزایش چشمگیری یافت و افراد بسیاری، صرفاً در نتیجه پرونده‌سازیها و نیز جرم‌تراشیهای پلیس سیاسی و ادارهٔ تأمینات گرفتار شده از هستی ساقط می‌شدند.[1]

۱- محمود حکیمی، داستانهایی از عصر رضاشاه، صص ۲٤٦ ـ ۲٤۹؛ حسین فردوست، خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست، خاطرات، ج ۱، صص ۸۰ ـ ۸۱ و صص ٤۸۰ ـ ٤۸۱.

بدین ترتیب، تقریباً تمامی رجال، شخصیتها، نمایندگان مجلس شورای ملی، افراد بانفوذ و صاحب مقام، صاحبان حرفه‌ها و مشاغل تجاری و اقتصادی و تمام کسانی که سری در میان سرها داشتند پرونده‌هایی در نزد آیرم و اداره تأمینات و آگاهی او داشتند و او هرگاه اراده می‌کرد به وسیله همین پرونده‌سازیهای عمدتاً جعلی و ساختگی فرد موردنظر را به خاک سیاه می‌نشانید؛ این پرونده‌سازیها، در عین حال، راهی پرسود برای ثروت‌اندوزی آیرم و رؤسای وقت شهربانی بود. بسیاری از دارندگان پرونده سیاسی در شهربانی مبالغی کلان و یا اموال و داراییهای غیرمنقول بسیاری در ازاء مطرح نشدن آن، به رئیس شهربانی می‌پرداختند تا از عقوبت فرجام خلاصی یابند.

پس از پایان دوران ریاست آیرم بر شهربانی و انتصاب رکن‌الدین مختار به جای او، ادارهٔ تأمینات و پلیس سیاسی باز هم حیطه فعالیت و عمل خود را گسترش داد. تعداد کارآگاهان و افسران اطلاعاتی بیشتر شد و شمار جاسوسان و خبرچینان به «شمار ستارگان آسمان!!» افزایش یافت. جوّ بدبینی در میان مردم و ترس و نگرانی دائمی از خبرچینان شهربانی همگانی شد. علاوه بر مخالفان سیاسی و تمام کسانی که گمان مخالفت درباره آنان می‌رفت، تمام رجال، شخصیتها و کارگزاران دولت و حکومت نیز در سیطره جاسوسان و خبرچینان ادارهٔ تأمینات (آگاهی) قرار گرفتند و خوش‌شانس‌ترین آنان کسی بود که گزارش کمتر مغرضانه‌تری درباره او تدوین و به رؤسای شهربانی تسلیم می‌شد. در دوران مختاری، دستگاه دادگستری و وزارت عدلیه، بیش از پیش، تحت سیطره شهربانی و اداره سیاسی آن قرار گرفت و بر اساس پرونده‌های تنظیمی شهربانی بود که بیشتر محاکمه شوندگان در دادگستری محکوم می‌شدند. اصولاً قضات و وزارت عدلیه چاره‌ای جز پذیرش دیدگاههای شهربانی نداشتند. مانند دوران آیرم، در دوره مختاری هم پرونده‌سازی برای رجال و شخصیتهای کوچک و بزرگ کشور، از امور جاری اداره تأمینات شهربانی محسوب می‌شد و رجال کشور در دوایر مختلف حکومتی و دولتی از ادارهٔ تأمینات (آگاهی) شهربانی سخت در هراس بودند. در دوران ریاست مختاری، علاوه بر رجال کشوری، افسران و فرماندهان نظامی نیز، با شیوه‌هایی خاص، تحت مراقبت و کنترل کارآگاهان و جاسوسان ادارهٔ تأمینات قرار گرفتند.

در همان حال، در دوران مختاری هم پرونده‌سازیهای جعلی و پاپوش‌دوزی درباره اتباع کشور بسیار رایج بود و مأمورین تأمینات شهربانی به صرف مظنون شدن به افراد، آنان را

بازداشت می‌کردند و مدتها تحت آزار و شکنجه قرار می‌دادند.[۱]

در شهربانی دوره رضاشاه اداره ویژه‌ای برای کسب اطلاعات و اخبار سری و پنهانی از کشورها و منابع خارجی پیش‌بینی نشده بود. اصولاً در دوره رضاشاه تشکیلاتی سازمان یافته، که امور مربوط به ضدجاسوسی و عملیات پنهانی اطلاعاتی در خارج از کشور را سازماندهی کند و به انجام رساند، وجود نداشت. با این حال، شهربانی در ضمن اموری که در مورد امنیت داخلی انجام می‌داد، در زمینه اطلاعات خارجی و مسائل ضدجاسوسی نیز فعالیتهای اندک و پراکنده داشت. فعالیتهای پراکنده ضداطلاعاتی شهربانی نیز عمدتاً در درون مرزهای جغرافیایی و سیاسی کشور صورت می‌گرفت و به ندرت مأموران اطلاعاتی و امنیتی این تشکیلات در خارج از مرزهای کشور فعالیت داشتند. شهربانی دوران رضاشاه نفوذ چندانی در کشورهای خارجی نداشت و اساساً هیچ‌گاه به درجه‌ای از اعتبار و اهمیت اطلاعاتی و ضدجاسوسی دست نیافت که قادر باشد حیطه فعالیتهایش را به خارج از مرزهای کشور گسترش دهد؛ و یا حتی از سوی سرویسهای اطلاعاتی و امنیتی مختلف جهان، از جمله انگلستان، مورد توجه قرار گیرد. بسیاری از اخبار و اطلاعات امنیتی و جاسوسی خارجی از طریق سفارتخانه‌ها و نمایندگیهای سیاسی رضاخان از کشورهای خارجی برای مسئولان امر ارسال می‌شد که «طبعاً کیفیت بسیار نازلی داشت». علاوه بر آن، وظیفه اصلی رکن ۲ نیز در ارتش «ضداطلاعات» بود، اما این اداره هم هیچگاه نتوانست چنانکه باید، وظیفه‌اش را به انجام رساند. فقط در واپسین سالهای سلطنت رضاشاه، افسرانی از فرانسه برای آموزش فعالیتهای ضدجاسوسی به ایران فراخوانده شدند؛ اما نتیجه نهایی اقدامات آنان قابل توجه نبود.

انگلیسیان هم، که رضاخان را به قدرت رسانیده بودند، هرگز درصدد برنیامدند تشکیلات اطلاعاتی و ضدجاسوسی قابل توجهی برای او سازماندهی کنند. ترجیح می‌دادند مستقیماً و از طریق مأموران اطلاعاتی خود این مهم را انجام دهند و اساساً اعتباری برای شهربانی و دستگاههای امنیتی و اطلاعاتی رضاخان قائل نشدند. به عقیده آنان تشکیلاتی نظیر شهربانی صرفاً در جهت سرکوب قهرآمیز و غیرانسانی (آن هم به شیوه‌های سنتی و عقب‌مانده) اتباع

۱- مرتضی سیفی فمی تفرشی، پلیس خفیه ایران، صص ۱۶۷ ـ ۱۶۸ و صص ۲۱۰ ـ ۲۱۹.

کشور می‌توانست کارآیی داشته باشد.[۱]

دستگاه شهربانی، که تشکیلات آن پس از کودتا به سرعت رشد یافت، هیچگاه به حقوق فردی، اجتماعی و سیاسی ایرانیان توجهی نشان نداد و چنانکه دلخواه رضاخان بود هدف خود را سرکوب شدید مردم و ایجاد رعب و وحشتی وصف‌ناپذیر در کشور قرار داد و در این مقصود البته به موفقیتهای قابل توجهی نیز دست یافت. در همان حال، قدرت شهربانی در سراسر کشور رشدی سرطانی یافت، فساد در درون آن افزایش چشمگیری پیدا کرد و در آن میان رؤسای شهربانی بیش از دیگران در این فساد اقتصادی و اجتماعی غوطه‌ور شدند.

دزدی، جنایت، قتل، آدم‌ربایی، رشوه، اختلاس، غصب اموال مردم، تجاوز به نوامیس عمومی و ... در میان کارکنان شهربانی رایج شد. مردم، در نتیجه اعمال غیراصولی و ضدانسانی شهربانی از حقوق فردی و اجتماعی محروم شدند و به تدریج تمام مخالفتها در نطفه خفه شد. منتقدین و دلسوزان جامعه که از بیم جان و مالشان، همواره در تیررس تجاوزات شهربانی بودند، تا پایان دوران سلطنت رضاشاه لب فروبسته و یا به جرم «تشویش اذهان عمومی» و «خلل در نظم کشور» دستگیر و تحت شدیدترین مجازاتها قرار گرفتند و حتی به قتل رسیدند تا عبرتی برای دیگران باشد. بیم و هراس و دلهره همیشگی از تعقیب و مراقبتهای تمام نشدنی مأموران پرشمار ولی فاسد و کم‌سواد که بر شیوه‌های سنتی و عقب‌مانده تکیه داشتند، در میان جامعه فراگیر شد. در همان حال وجدان عمومی جامعه سخت ضربه دید و روح بدبینی و بی‌اعتمادی در سراسر کشور سایه افکند و جامعه ایرانی به سرعت از مسیر پویای اجتماعی و سیاسی منحرف شد.

در کنار آن، فساد اخلاقی و ابتذال فرهنگی، اجتماعی از سوی دستگاه حاکمیت تشویق می‌شد. روسپیگری، خرید و فروش و مصرف گسترده مواد مخدر که بسیاری از مأموران و افسران بلندپایه شهربانی نیز گرفتار آن بودند، در جامعه شیوع داشت. بدین ترتیب، شهربانی در حیطه عمل، چنان فضاحتی به بار آورد که نه تنها مخالفان سیاسی رضاشاه بلکه حتی مهمترین افراد، رجال و شخصیتهای کشور نیز که به حکومت وفادار بودند، نفرت شدیدی از آن پیدا کردند. این نفرت که با عزل هر یک از رؤسای وقت شهربانی ـ به دستور رضاشاه ـ و تنبیه احتمالی وی، موجی از خوشحالی (البته پنهانی) در سطح جامعه پدید می‌آورد، حاکی از

۱- حسین فردوست، خاطرات، ج ۱، صص ۸۰ ـ ۸۱ و صص ۳۸۱ ـ ۳۸۲.

اوج فساد و خفقان حاکم بر آن دستگاه بود که گمان می‌رفت با برکناری و تنبیه رؤسای آن، اندکی از آسیبهای وارده بر جامعه التیام یابد.

در دوران رضاشاه دستگاه مهیب شهربانی کرامت انسانی را مورد تعرض قرار داد و آن را تحقیر کرد. بدین ترتیب، ملتی که در آغاز قرن بیستم با انقلاب مشروطیت پیشگام تمام ملل آسیایی در پایان دادن به روش استبدادی حکومت بود، اندکی پس از آن گرفتار رژیم خشن رضاشاه و شهربانی مخوف او شد و مورد شدیدترین تحقیرها و اهانتها قرار گرفت. برجسته‌ترین رجال و علمای سیاسی ـ مذهبی کشور با روشهایی بس ناجوانمردانه و غیرانسانی از عرصه سیاسی ـ اجتماعی کشور حذف شدند. شهربانی به «دستگاه غلام‌سازی» تبدیل شده بود تا صدای اعتراض هر انسان آزادیخواه و وطن‌پرستی را در گلو خفه کند و افراد پاکدامن و درستکار را از عرصه زندگی اجتماعی و سیاسی ریشه‌کن سازد. منشأ همه این فساد رفتار در شهربانی و سایر مراجع حکومتی و دولتی، شخص رضاشاه بود و بس.

فساد شهربانی رضاشاه در سطوح و جوانب مختلف نمودار فسادی بود که مجموعه حاکمیت را دربر گرفته بود. در این میان شهربانی مظهر این فساد بود. رضاشاه هم بارها گفته بود: «نظمیه یعنی من» و این خود حاکی از نگاه ویژه شخص اول مملکت نسبت به روش ویژه حکومتداری بود. بدین ترتیب، رضاشاه بسیار مشعوف بود که «سازمان شهربانی به صورت دستگاه میرغضبی تا حد شقاوت» عمل می‌کند تا او بتواند بدون توجه به معیارهای انسانی و منطقی، به روشهای استبدادی، بر حکومت پوشالی خود ادامه دهد. آگاهان به امور در آن دوره، تردیدی نداشتند که بخش اعظم قدرت و اعتبار رضاشاه تنها به روشهای خشن «دستگاه دژخیمی شهربانی‌اش» بستگی دارد.[1]

رضاشاه همیشه نسبت به تمام کارگزاران حکومت سوءظن داشت. دست‌کم، رجال و کارگزاران لشکری و کشوری درجه اول را در زمره کسانی می‌دانست که لزوماً باید به طور دائم مراقبت و کنترل شوند و رفتار و کردارشان زیر ذره‌بین گزارشگران معتمد قرار گیرد. به نظر می‌رسد در حکومت رضاشاه تمام مردم در زمرهٔ دشمنان و مخالفان او قرار گرفته باشند، بی‌آنکه هیچگاه مخالفت آنان به اثبات رسیده باشد.

۱- محمود حکیمی، پیشین، ص ۲۲۹ و صص ۴۱۷ ـ ۴۲۰؛ غلامرضا منصور رحمانی، کهنه سرباز، ج ۳، ص ۱۱۲.

شهربانی و ادارهٔ تأمینات (آگاهی) آن، مسئول مستقیم مراقبتهای سیاسی و سرکوب مخالفان رضاشاه بود و شهربانی همچنانکه خواست رضاشاه بود، این مهم را به انجام رسانید. با این حال، فقط در اوایل دوران ریاست آیرم بر شهربانی بود که «قانون مجازات مقدمین علیه امنیت کشور» ـ ۲۲ خرداد ۱۳۱۰ ـ در مجلس شورای ملی تحت کنترل رضاشاه به تصویب رسید تا روند سرکوب مخالفان سیاسی و منتقدان روش استبدادی حکومت رضاشاه نظام‌مند و قانونی جلوه‌گر شود. «با دستاویز به این قانون بسیاری گرفتار و افرادی بی‌گناه در دادگاههای نظامی محکوم و معدوم» شدند.[۱]

دستگاه قضایی و دادگستری دوران رضاشاه، نظیر تمام زیرمجموعه‌های دیگر حاکمیت، از استقلال لازم برای محاکمه و رسیدگی عادلانه به پرونده‌ها و جرایم سیاسی برخوردار نبود. وزارت عدلیه (دادگستری) آن روزگار صرفاً در چارچوب نظرات و خواسته‌های رضاشاه و بازوی اجرایی قدرت او، شهربانی و ادارهٔ تأمینات آن، قضاوت کرده و حکم صادر می‌کرد. اما در واقع امر، جریان رسیدگی به پرونده‌هایی که به دستگاه دادگستری ارجاع می‌شد مسیری معکوس داشت؛ به عبارت دیگر، وزارت عدلیه (= دادگستری) صرفاً مجاز بود حکمی را صادر کند که پیشاپیش شهربانی رضاشاه اراده کرده بود. در واقع، بسیاری از پرونده‌ها و مدارک جرمی که از سوی شهربانی برای رسیدگی و صدور رأی قانونی به وزارت عدلیه ارجاع می‌شد عاری از واقعیت و حقیقت بود و هرگاه تشکیلات مستقلی بر آن می‌شد تا صحت این پرونده‌ها را بررسی کند، محمل منطقی برای اثبات ادعای شهربانی یافت نمی‌شد. بدین ترتیب، بسیاری از متهمان سیاسی صرفاً در نتیجه پرونده‌سازیها و دروغ‌پردازیهای مأموران و گزارشگران ادارهٔ تأمینات و جاسوسان مغرض و یا بی‌اطلاع و نادان آن، محاکمه و محکوم می‌شدند. به تدریج، وزارت عدلیه در برابر خواسته و اراده شهربانی سرتسلیم فرود آورد و صرفاً به مجری دستورهای رؤسای شهربانی تبدیل شد تا بر جنایات و ستم‌های آن صورتی قانونی دهد. به ندرت امکان داشت دستگاه قضایی، گزارشها و پرونده‌های تنظیمی شهربانی را مورد تردید قرار دهد و در پی صحت و سقم آن باشد.

شهربانی رضاشاه در روند رسیدگی قضایی به پرونده‌های متهمان، آشکارا به حدی

۱- مرتضی سیفی فمی تفرشی، پلیس خفیه ایران، صص ۱۴۶ ـ ۱۴۷؛ حسین مکی، پیشین، ج ۵، صص ۱۴۶ ـ ۱۴۷.

تهدیدآمیز عمل می‌کرد که وکلای وقت دادگستری جرأت پذیرفتن وکالت پرونده‌های ارجاعی سیاسی را نداشتند و نمی‌توانستند از حقوق موکلان خود، چنانکه قانون اجازه می‌داد، دفاع کنند. پرونده تعدادی از متهمان، با وجود تبرئه در دادگستری، با اعتراض رؤسای شهربانی نزد رضاشاه، بار دیگر به جریان می‌افتاد و بدون اینکه جرم آنان ثابت شده باشد، مدتها در زندان باقی می‌ماندند؛ حتی پس از پایان دوران محکومیت باز هم از زندان خلاصی نداشتند.

در موارد متعددی تنها به صرف بدگمانی شهربانی به افراد، آنان را بازداشت می‌کردند. افراد بدون اینکه در دادگستری و محاکم قضایی محاکمه شوند، سالها در زندان و بازداشت نگهداری می‌شدند؛ و با آنکه موارد اتهامی آنان هرگز به اثبات نمی‌رسید، شهربانی و اداره سیاسی آن به دلایلی کاملاً بی‌اساس از آزادی آنان جلوگیری می‌کرد.[1]

پایه‌های قدرت سیاسی رضاخان از همان آغاز کودتا با خونریزی و قتل مخالفان سیاسی او، که عموماً از آزادیخواهان و مشروطه‌طلبان بودند، استوار شد. او، در اولین اقدام، مخالفان خود را در مجلس شورای ملی، هدف قرار داد تا مدافعان قانون اساسی و طرفداران نظم قانونی را در کشور از سر راه بردارد و در همان حال با آغاز زودهنگام ترور و قتلهای سیاسی پیدا و پنهان، نشان داد که در راه فاجعه‌آمیزی که گام نهاده، جدیتی تام دارد.

تعداد کسانی که توسط شهربانی مخوف و فاسد رضاشاه به قتل رسیدند هیچگاه معلوم نشده است. آماری هم در این باره تهیه نشده که تعداد دقیق قربانیان آن دوره را بشناساند. برخی منابع حدود ۲۴۰۰۰ نفر را آمار داده‌اند. اگر این‌گونه آمارها گوشه‌هایی از حقایق امر باشد پس تعداد کسان گمنام و کمتر شناخته شده‌ای که به سبب مخالفت با دیکتاتور، در اثر ستمکاری کارگزاران پرشمار و فاسد او جان خود را از دست داده‌اند بسیار بیشتر از کسانی است که تاریخ دربارهٔ آنان اسنادی ارائه داده است.

علاوه بر مأمورانی از شهربانی که تخصص آنها سم خوراندن و یا خفه کردن کسانی بود که به دستور رضاشاه و ریاست شهربانی دیگر ضرورتی به زنده ماندن آنها احساس نمی‌شد، روش آسان‌تری هم برای از میان برداشتن و به قتل رسانیدن مخالفان وجود داشت و آن

۱- جهانگیر موسوی زاده، محاکمه، ج ۱، صص ۲۶ ـ ۲۸ و صص ۶۵ ـ ۸۰؛ بزرگ‌علوی، پنجاه و سه نفر، صص ۸۸ ـ ۹۰.

بهره‌گیری از تخصص پزشکانی ماهر و حاذق در تزریق آمپول هوا و نظیر آن به بخت‌برگشتگان سیاسی و نیز غیرسیاسی در بیمارستان شهربانی و یا محلی دیگر بود. در تمام دوران سلطنت مخوف رضاشاه، دست کم، دو تن را می‌شناسیم که به همین عنوان نام‌آور شدند. اولین آنها دکتر علیم‌الدوله و دومین آنها پزشک احمدی بود. پزشک احمدی (که پیش از آن شاگرد دوافروش بود)، طی دوران ریاست مختاری بر شهربانی، قتل درمانی مخالفان را برعهده داشت و در این وظیفه خطیر بسیار هم با موفقیت عمل می‌کرد.[1]

شهربانی و مأموران ستمکار آن در غصب اموال و داراییهای مردم به نفع رضاشاه نقش درجه اول داشتند. همچنین بسیاری از امیران ارتش و شهربانی نیز با سوءاستفاده از قدرت و نفوذی که داشتند در جمع‌آوری ثروت و مکنت پای در جای پای رضاشاه ارباب کل نهادند. در این میان، ثروت‌اندوزیهای سرلشکر امیرحسین آیرم و کسب داراییهای غیرقانونی توسط او بیش از سایر رؤسای شهربانی نمود یافت. از اینها که بگذریم، شهربانی و رؤسای وقت از همان دوران ریاست درگاهی تا واپسین ماههای سقوط رضاشاه، که مختاری بر شهربانی حکمرانی می‌کرد، برای ثروت‌اندوزی شاه و غصب اموال و داراییهای مردم، از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کردند. بی‌جهت نبود که در زندان قصر «قسمتی بود که اطاق قباله نامیده می‌شد و هرگاه زمینداران یا زندانیان دیگر مالک املاکی بودند که مورد توجه کارپردازان اداره املاک اختصاصی قرار می‌گرفت و آنها حاضر نبودند آنها را تقدیم» نمایند، در آن بخش محبوس می‌شدند و در نهایت البته با پذیراییهای مفصلی! که از سوی شکنجه‌گران شهربانی از آنان صورت می‌گرفت قباله از پیش تنظیم شده را با رغبت تمام به نام اعلیحضرت همایونی واگذار کرده امضا می‌نمودند. بدین ترتیب، با اعمال فشار و تهدیدهای پایان‌ناپذیر مأموران شهربانی، بسیاری از ملاکان و زمینداران، به‌ویژه در مناطق شمالی و سایر بخشهای حاصلخیز کشور، مجبور شدند حداقل بخشی از داراییها و املاک خود را به رضاشاه واگذار کنند و یا به رسم انعام و چشم روشنی، به ولیعهد و نظایر آن پیشکش نمایند. همچنین بسیاری از مردم را مجبور می‌کردند املاک خود را با نازل‌ترین قیمت به اعلیحضرت رضاشاه بفروشند و هرگاه کسانی حاضر نمی‌شدند در این نقل و انتقالات همکاری! لازم را با مأموران شهربانی و سایر

۱- مجموعه مکاتبات، اسناد، خاطرات و آثار فیروز میرزا نصرت‌الدوله فیروز، ج ۲، صص ۱۷۷ ـ ۳۴۵؛ محاکمه محاکمه‌گران، به کوشش محمد گلبن و یوسف شریفی، صص ۱۹۰ ـ ۱۹۲.

مراجع قانونی! کشور داشته باشند، زندان، شکنجه و احتمالاً قتل و نابودی در انتظارشان بود.[1]

با آغاز سلطنت رضاشاه، مطبوعات سیاسی از عرصه کشور رخت بربستند و کنترل سانسورچیان شهربانی بر مطبوعات بسیار سخت شد. از آن پس فقط نشریاتی ادامه حیات یافتند که در ستایش از رضاشاه و سیاستهای او گوی سبقت و رقابت را از یکدیگر می‌ربودند. به تدریج تمامی نشریات دولتی شدند و محتوای آنها خالی از مطالب خواندنی و جالب توجه شد، به ویژه، مسائل سیاسی داخلی دیگر جایی در مطبوعات نداشت. در همان حال، مراجع دولتی و مجلس نیز دیگر هرگز جرأت نکردند دربارهٔ مطبوعات و سانسور اخباری که بر آن حاکم بود سخنی به میان آورند.

در دوره رضاخان کشور فاقد دستگاه ضداطلاعاتی و جاسوسی قابل توجهی بود. اما اینتلیجنس سرویس که از دوران قاجار مأموران بسیاری در کشور داشت نفوذش را در دوره رضاشاه گسترش داد. دستگاه اطلاعاتی انگلستان در ایران دوره رضاشاه عمدتاً برای کنترل فعالیتهای آلمانیها فعال بود که، در نهایت، در جنگ جهانی اول به تدریج در بخشهای مختلف اقتصادی ـ تجاری و البته سیاسی کشور نفوذ داشتند. همچنین تعداد قابل توجهی آلمانی در پوششهای مختلف اقتصادی و دیپلماتیک در ایران فعالیت می‌کردند. پس از پایان جنگ جهانی اول و هم‌زمان با قدرت‌یابی رضاخان در ایران، آلمانیها باز هم بر نفوذ خود در ایران افزودند. انگلستان، که در آن روزگار اصلی‌ترین رقیب و دشمن آلمانیها محسوب می‌شد، نیروهای اطلاعاتی و امنیتی خود را بیش از پیش در ایران فعال کرد تا علاوه بر امور جاری اطلاعاتی و جاسوسی، رقبای آلمانی خود را در ایران کنترل کند. بدین ترتیب، دستگاه اطلاعاتی ـ امنیتی انگلستان از پرنفوذترین سرویسهای اطلاعاتی بیگانه در ایران آن دوره بود که علاوه بر تهران، در سایر شهرها و مناطق حساس ایران هم مأمورانی با پوششهای مختلف اقتصادی، تجاری، دیپلماتیک و غیره داشت؛ البته سرویس اطلاعاتی انگلستان نفوذ دیرپایی در ایران داشت.

پس از انگلستان، شوروی در ایران دارای نفوذ اطلاعاتی ـ جاسوسی چشمگیری بود. این کشور هم از اوایل دوران قاجار در ایران نفوذ یافت و مأموران اطلاعاتی ـ امنیتی آن هم، پا به

۱- حسین مکی، پیشین، ج ٦، صص ۲۷ ـ ۳۰ و ص ۱۰۲؛ اسنادی از انتخابات مجلس شورای ملی در دوره پهلوی اول، صص ٦٥ ـ ٦٦ و صص ۱۳۹ ـ ۱٤۳.

پای سایر عوامل این کشور در ایران، فعال بودند. با سقوط دولت تزاری و جایگزینی رژیم کمونیستی در شوروی، رهبران رژیم جدید، علایق اقتصادی، سیاسی و اطلاعاتی خود را باز هم در ایران دنبال کردند و مأموران بسیاری از دستگاه اطلاعاتی و جاسوسی آن در پوششهای مختلف سیاسی، دیپلماتیک، اقتصادی و غیره در دوران رضاشاه فعالیت داشتند. گو اینکه در آغاز امر میان سرویسهای اطلاعاتی انگلیس و شوروی در ایران دوره رضاشاه رقابت شدیدی وجود داشت اما پس از حمله آلمانها به شوروی و پیوستن آن کشور به صف متفقین، همکاری سرویس اطلاعاتی شوروی و انگلستان در ایران علیه آلمانیها آغاز شد.

آلمانیها حداقل از زمان جنگ جهانی اول، در ایران نفوذ قابل توجهی به دست آورده بودند و در دوران جنگ جهانی اول، مأموران اطلاعاتی آلمان در بخشهای مختلف با انگلیسیها و روسها رقابت چشمگیری داشتند. این رقابتها پس از آغاز سلطنت رضاشاه باز هم افزایش یافت و پس از آن، شمار بسیاری از نیروهای اطلاعاتی آلمان با پوششهای مختلف روانه ایران شدند. فعالیت نیروهای اطلاعاتی آلمان در ایران با آغاز جنگ جهانی دوم نمود بیشتری یافت و این خود بهانه‌ای شد برای دخالتهای هر چه بیشتر انگلیسیها و روسها در ایران، که در نهایت به سقوط رضاشاه انجامید. متفقین معتقد بودند حضور گستردهٔ مأموران آلمانی در ایران، اصل بی‌طرفی ایران را در جنگ جهانی دوم نقض کرده و از رضاشاه خواستند آلمانیها را اخراج کند. گفته شده که مأموران اطلاعاتی آلمان در ایران در مسائل جاسوسی و سیاسی، ارتباطاتی نیز با رضاشاه داشتند و یکی از توطئه‌هایی که بر ضد او چیده شده بود با اطلاع‌رسانی به موقع دستگاه اطلاعاتی آلمان ناکام ماند.

به هر حال، متفقین که قصد داشتند با اشغال ایران ارتباط مستقیمی بین شوروی و خلیج فارس برقرار سازند، در نهایت، حضور گسترده ستون پنجم آلمان را ایران دستاویزی برای این اقدام تجاوزکارانه قرار دادند.[1]

۱- سازمانهای جاسوسی بیگانه در ایران، صص ۲۲ ـ ۳۱ و ص ۵۳.

فصل دو

روند و دلایل تشکیل سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک)

پس از سقوط رضاشاه قدرت بلامنازع شهربانی و ادارهٔ تأمینات آن دچار رکود شد و دامنهٔ فعالیت مأموران ادارهٔ آگاهی و پلیس سیاسی آن کاهش چشمگیری یافت. به‌ویژه پس از آنکه برخی از مهمترین جنایتکاران پیشین شهربانی دستگیر و تحت تعقیب قرار گرفتند، به تبع آن در نظام خشن پلیسی و اطلاعاتی شکل گرفته در تشکیلات گسترده شهربانی هم نقصان جدی پدیدار شد و تا سالها روش‌های پیشین در تعقیب، دستگیری و شکنجه مخالفان سیاسی دنبال نشد. با این حال دستگاه اطلاعاتی ـ جاسوسی شهربانی یک سره از کار نیفتاد، اما به دلیل تحولات سیاسی ـ اجتماعی نوینی که در کشور در حال شکل‌گیری بود، روشهای مذموم گذشته به ندرت در شهربانی و ادارهٔ آگاهی مجال بروز و ظهور یافت و این روند تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ کماکان ادامه داشت. بدین ترتیب طی دوازده سال نخست سلطنت محمدرضا، دستگاه اطلاعاتی ـ امنیتی و نیز پلیس سیاسی قابل اعتنایی وجود نداشت. با این حال در برخی مقاطع همین دوران دوازده ساله، دستگاه شهربانی در مسائل سیاسی روز دخالت می‌کرد و به سود یا زیان برخی گروههای سیاسی، دربار و غیره وارد عمل می‌شد. اما این‌گونه اقدامات هیچگاه انسجام یافته نبود و در عین حال تداوم جدی هم نداشت. در همان حال رکن ۲ ارتش و فرمانداری نظامی هم در امور اطلاعاتی ـ امنیتی و پلیسی دخالت می‌کردند. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سرنگونی دولت مصدق، به تدریج فضای سیاسی اجتماعی کشور به سمت روشهای ناپسند دوران رضاشاه سیر کرد و هنگامی که در اواخر ۱۳۳۵ش. با تصویب قانون تأسیس و تشکیل ساواک (سازمان اطلاعات و امنیت کشور) دستگاه اطلاعاتی ـ امنیتی انسجام یافته‌ای در ایران شکل گرفت، بسیاری از روشهای نامطلوب و غیراصولی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در حال خودنمایی بود. این بار هم دستگاه

اطلاعاتی، امنیتی کشور قدم در راهی نهاد که پیش از آن شهربانی رضاشاه آن را آزموده و قریب به دو دهه حقوق اساسی مردم را نقض کرده و حمایت‌گر روش استبدادی حکومت شده بود. طرح تشکیل ساواک هنگامی ضرورت یافت که محمدرضا با حمایت و پشتیبانی قدرتهای خارجی مسیری را که پیش از او پدرش بر آن نهج حکم رانده بود گام نهاد و به تبع آن هر چه روند مشروطیت‌زدایی و گرایش به استبداد نمود بیشتری می‌یافت، ساواک هم بر روشهای خشن خود می‌افزود. فرض این مبحث بر این پایه استوار خواهد بود که: ۱. زمانی ضرورت وجودی تأسیس ساواک احساس شد که حاکمیت به سمت استبداد و خودکامگی رفت. ۲. قدرتهای خارجی (امریکا و انگلستان) که به دنبال کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دولت مصدق را سرنگون و نظامی دلخواه جایگزین آن کرده بودند، به تدریج تشکیل نهادی پلیسی ـ امنیتی و اطلاعاتی جدیدی را مورد توجه قرار دادند که بتواند منافع درازمدت آنان را در ایران تضمین کند. بنابراین این دو کشور و به ویژه امریکا پیشگام تشکیل، تکوین و هدایت ساواک شد تا از یک سو بتواند بر مخالفتهای داخلی پایان دهد و از سوی دیگر این کشور را در اهداف اطلاعاتی ـ جاسوسی منطقه‌ای یاری دهد. بدین ترتیب ساواک برخلاف نامش برای سلب امنیت داخلی و نیز نقض و تضعیف حاکمیت و استقلال ملی به نفع قدرتهای غربی ذی‌نفوذ در ایران گام نهاد. پیش از آنکه ساواک تشکیل شود فرمانداری نظامی که در رأس آن تیمور بختیار انجام وظیفه می‌کرد، بسیاری از موانع رسیدن به حکومت استبدادی را از میان برداشته و با تحکیم موقعیت و نفوذ سیاسی، اقتصادی امریکا و انگلیس در ایران، آماده بود مجموعه مسئولیتهایش را (البته) در مقیاس بسیار گسترده‌تری به مولود جدید (ساواک) واگذار کند.

قانون امنیت اجتماعی مصدق

برخی از مخالفان مصدق، از جمله مظفر بقایی، قانون امنیت اجتماعی او را که با استفاده از لایحه اختیارات شش ماهه از مجلس شورای ملی، به تصویب رساند، مقدمه‌ای بر تشکیل ساواک در بیش از چهار سال بعد دانسته‌اند. این قانون که شامل ۹ ماده و چند تبصره بود، در اول آبان ۱۳۳۱ توسط مصدق تهیه شد و سه ماه ضمانت اجرا داشت. تردیدی نیست که اقدام مصدق در اخذ اختیار قانونگذاری از مجلس دوره هفدهم از اشتباهات فاحش دوران نخست‌وزیری او محسوب می‌شود. همان مجلس هفدهم هم که این اجازه را به نخست‌وزیر

اعطاء کرد البته گناه مضاعف‌تری مرتکب شد. در هر حال اطلاق نام قانون بر تمام این مقررات، لوایح و سایر دستورالعملهایی که از سوی مصدق و یا هر مرجع دیگری تهیه و تصویب شد دور از منطق است. قانون واژه‌ای است که فقط پس از تأیید و تصویب مجلس شورای ملی مفهوم می‌یافت. بدین ترتیب آنچه تحت عنوان قانون امنیت اجتماعی مصدق معروف شده، اقدامی فراقانونی و باطل بود. اما در هر حال مقرراتی که تحت عنوان قانون امنیت اجتماعی تدوین شد، محدودیت‌هایی برای جامعه سیاسی ـ اجتماعی ایران آن روزگار ایجاد می‌کرد. این مقررات، مراجع دولتی و حکومتی را برای اعمال فشار بر مخالفان سیاسی و اعتصاب‌کنندگان گشاده دست ساخت و دستاویزی علی‌الظاهر قانونی و رسمی برای محدود ساختن آزادیهای فردی، اجتماعی و سیاسی بود. گمان می‌رود مصدق که خود را پاسدار نظام دموکراتیک حکومت می‌دانست، با وضع این مقررات، آشکارا در نقض قانون اساسی مشروطیت گام نهاده بود. حتی اگر سیر حوادث سیاسی، اجتماعی داخلی به هر دلیلی امکان ادامه نخست‌وزیری مصدق را با مشکلات عدیده روبرو می‌ساخت، او حق نداشت با اقداماتی از این دست، در راستای محدود ساختن حقوق اساسی جامعه ایرانی گام بردارد.

متن این مقررات به اصطلاح قانونی و بسیاری از مفاد و اصول این لایحه، آشکارا ناقض صریح قانون اساسی و تهدیدکننده حقوق سیاسی مردم کشور بود و در همان دوران هم مورد اعتراض بسیاری از افراد و گروههای سیاسی قرار گرفت.[۱]

این قانون موجب شد تا سالها پس از تشکیل ساواک و آشکار شدن اعمال خلاف آن، مخالفان مصدق او را پیشگام تشکیل ساواک خطاب کنند و از این رهگذر انتقادات تندی متوجه او سازند[۲] و ساواک را مولود دوران نخست‌وزیری او بدانند.[۳] گفته شده که برخی از نزدیکترین یاران مصدق پس از تصویب و تهیه این مقررات، راه خود را از او جدا کرده به صف مخالفان پیوستند.[۴] این در حالی است که برخی از افراد، به رغم انتقاداتی که به این مقررات داشتند، از اینکه آن را مقدمه تأسیس ساواک بدانند اجتناب ورزیدند.

منصور رفیع‌زاده آخرین نماینده ساواک در امریکا که بعدها خاطراتش را در کتاب *شاهد* به

۱- محمد زرنگ، پیشین، ج ۲، صص ۱۱۱ ـ ۱۱۳.
۲- مصطفی الموتی، ایران در عصر پهلوی، ج ۱۰، صص ۱۶۷ ـ ۱۶۸.
۳- همان، ص ۱۶۸.
۴- منصور رفیع‌زاده، شاهد، ص ۱۰۱.

چاپ رسانید، ضمن انتقاد از قانون امنیت اجتماعی مصدق که ناقض حقوق اساسی مردم بود، ارتباطی میان آن با قانون تشکیل ساواک و فعالیتهای آتی آن نمی‌بینند.

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، مقدمه تشکیل ساواک

هرگاه بتوان مقدمه و آغازی برای روند و دلایل تشکیل ساواک قایل شد، کودتای انگلیسی ـ امریکایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ می‌تواند نقطه عطف و عزیمت این جریان باشد. امروزه دیگر کسی در نقش مستقیم انگلیس و امریکا در کودتای ۲۸ مرداد تردیدی روا نمی‌دارد. کرمیت روزولت عامل اصلی کودتا صراحتاً به نقش خود، امریکاییها و انگلیسیها در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ اعتراف دارد. بدین ترتیب باید سازمان سیا و اینتلیجنس سرویس را طراح و مجری اصلی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دانست که با همراهی عوامل ایرانی، دربار و وابستگان به محافل خارجی در ایران، دولت در حال احتضار مصدق را به سقوط کشانیدند و چنانکه دلخواهشان بود، مهره‌های سر به راهی جایگزین آن ساختند تا هر آنچه را که می‌خواهند در فضای سیاسی مطلوب و بدون مشکل کسب کنند.[1]

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ اهداف کوتاه مدت و بلندمدتی برای امریکا و سپس انگلیس دنبال می‌کرد. آنی‌ترین هدف کودتا از میان برداشتن دولت مصدق بود که بر سر راه نفوذ آنان مشکل‌آفرینی کرده بود. با نیل به این مقصود، هدف مهم‌تر تسلط دوباره بر سر پلهای نفتی ایران، در انتظار آنان بود. در این میان امریکا بیش از انگلیس سود برد که تا آن هنگام به طور جدی از عایدات سرشار نفت ایران بهره‌مند نشده بود. ضمن اینکه با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ انگلیس هم بخش عمده‌ای از منافع از کف داده را بار دیگر صاحب شد. عقد قرارداد کنسرسیوم نفت در دوره نخست‌وزیری سپهبد زاهدی، سرآغاز نیل به این هدف استراتژیک اقتصادی و سیاسی بود. اما هدف امریکا صرفاً کسب عایدات و منافع نفت نبود. این بار آنان به جدّ بر آن بودند تا به عنوان تنها قدرت برتر خارجی در ایران نفوذ کرده، جای پایی استراتژیک که هدف دائمی و بلندمدت آنان را دنبال کند، به دست آورند. بدین ترتیب هر چه از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ می‌گذشت، نفوذ و قدرت امریکا در ایران پررنگ‌تر می‌شد تا جایی

۱- برای کسب اطلاعات بیشتر در این باره بنگرید به ← دیوید وایز و توماس راس، سیا؛ حکومت نامرئی، ج ۱، صص ۱۱۸ ـ ۱۲۲.

که طی یک دهۀ آتی، این کشور بر بسیاری از اهداف اقتصادی ـ سیاسی و فرهنگی موردنظر در ایران دست یافته بود و به سرعت در حال تثبیت موقعیت بلامنازع خود در ایران بود. به دلیل مرزهای طولانی ایران با شوروی سوسیالیستی که در آن روزگار رقیبی جدی برای امریکا محسوب می‌شد، سیاستگزاران این کشور به گسترانیدن هر چه بیشتر حوزه‌های نفوذ خود در ایران احساس نیاز تمام نشدنی داشتند. بدین ترتیب خیلی زود محمدرضا و نظام حکومتی آن برای امریکا اهمیت استراتژیک بی‌بدیلی یافت. با چنین اهدافی بود که امریکا پس از مدتی احساس کرد نیازمند دستگاهی اطلاعاتی ـ امنیتی است تا علاوه بر پایان دادن به مخالفتهای داخلی در کشور، یاریگر اهداف استراتژیک سیاسی و اطلاعاتی و امنیتی در مرزهای ایران و نیز سایر نقاط جهان باشد. بنابراین امریکا از تأسیس ساواک به مراتب بیش از حاکمان ایران و نیز رقبا و دوستان خارجی خود سود می‌برد. امریکا، به ویژه پس از تشکیل ساواک، امید داشت تا از طریق این تشکیلات جدید، مخالفان ایرانی حضور این کشور را در ایران که تعداد آنان رقم پرشماری از جمعیت چند ده میلیونی را شامل می‌شد، سرکوب و به انزوا بکشاند.[1] امریکا پس از کودتای ۲۸ مرداد به سرعت تلاش کرد با وابستگی هر چه بیشتر حکومت پهلوی به خود، حضور سایر رقبای سیاسی ـ اقتصادی را در ایران تحت‌الشعاع قرار داده، احساس نیاز همیشگی به حضور امریکا را در ایران به شاه و حکومت او بقبولاند. روند رو به افزایش کمکهای مالی، تسلیحاتی و اقتصادی امریکا به دولتهای ایران (پس از کودتا) در راستای نیل به همین مقصود بود.[2] بدین ترتیب امریکا به رژیم کودتا کمک کرد تا ۱. مخالفان خود را سرکوب کرده و آنان را تا مدتی منزوی سازد ۲. با حل مسئله نفت و کمکهای اقتصادی متعدد مشکلات اقتصادی رژیم را مرتفع سازد ۳. سیاست خارجی ایران را در راستای اهداف و خواسته‌های منطقه‌ای و جهانی خود سوق دهد ۴. با تضعیف و اعمال فشار بر گروههای مختلف سیاسی، دینی و اسلامی، زمینه‌های داخلی مخالف با حضور خود در ایران را کاهش دهد ۵. ساختار اقتصادی کشور را در مسیر وابستگی هر چه بیشتر تغییر جهت دهد ۶. با سرکوب و تضعیف شدید حزب توده و گروههای چپ، زمینه‌های داخلی نفوذ احتمالی شوروی را در ایران به حداقل برساند ۷. با اعمال نفوذ در انتصاب نخست‌وزیران

۱- برای کسب اطلاعات بیشتر در این باره بنگرید به ← جواد منصوری، تاریخ قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، ج۱، صص ۱۶ ـ ۳۵.

۲- محمد اختریان، نقش امیرعباس هویدا در تحولات سیاسی اجتماعی ایران، صص ۱۴ ـ ۱۸.

مطیع و طرفدار سیاست امریکا در ایران، با انعطاف عمل بیشتری طرحهای خود را اجرا کند ۸. با وارد کردن ایران به پیمانهای منطقه‌ای (نظامی و اقتصادی) کمربند امنیتی قابل اعتنایی برای تحکیم نفوذ و سلطهٔ خود در منطقه ایجاد کند ۹. با اعمال سیاستهای فرهنگی ـ اجتماعی دلخواه، ایرانیان را به تبعیت از روش زندگی غربی و به ویژه امریکاییها سوق دهد.[۱]

بدین ترتیب با تمهید این مقدمات و اهداف ریز و کلانی که امریکا در ایران داشت، تأسیس ساواک و به تبع آن تجهیز و راهبری آن توسط سیا و عوامل پیدا و پنهان امریکا در ایران، می‌توانست نقش قابل توجهی در موفقیت این اهداف بر عهده گیرد. ضمن اینکه پس از تشکیل ساواک، امریکا باز هم حیطه نفوذ و قدرت خود را در ایران گسترش داد.

هارولد ایرنبرگر که کتابی هم دربارهٔ ساواک نوشته، تأسیس ساواک را از پیامدهای کودتا برشمرده است. وی امریکا را از عوامل اصلی تشکیل ساواک معرفی می‌کند که امیدوار بود با قدرت و اعتباربخشی به آن، منابع ریز و درشتشان در ایران از تجاوز مصون بماند. او ساواک را «دوست شکنجه‌گر غرب» لقب داده و نقش سیا را در زمینه‌چینی برای تأسیس ساواک بی‌بدیل ارزیابی می‌کند.[۲]

نقش سیا و امریکا در تشکیل ساواک

ساواک اساساً در پاسخ به هیچ نیاز مغفول در کشور پدید نیامد. عملکرد آتی ساواک هم نشان داد که هدف عمده آن تقویت بنیانی نهادهای مدنی سیاسی، اطلاعاتی ـ امنیتی کشور نبود. و اصولاً هم طرح تشکیل ساواک ابتکاری از سوی دولتمردان و هیئت حاکمه کشور نبود. حسین فردوست تشکیل ساواک را به سیا و امریکا نسبت می‌دهد. وی معتقد است این سازمان در راستای توسعه شبکه‌های اطلاعاتی ـ امنیتی منطقه‌ای سیا تشکیل شد.[۳]

محمد حسنین هیکل روزنامه‌نگار برجسته مصری هم که کتابی دربارهٔ انقلاب ایران و ریشه‌های آن نوشته، با برشمردن علایق و خواسته‌های سیاسی، اقتصادی و استراتژیک

۱- برای کسب اطلاعات بیشتر در این باره بنگرید به ← جواد منصوری، بیست و پنج سال حاکمیت امریکا در ایران، صص ۴۲ ـ ۶۳.

۲- برای کسب اطلاعات بیشتر در این باره بنگرید به ← خواندنیها، س ۳۹، ش ۳۴، شنبه ۲۲ اردیبهشت ۱۳۵۸، صص ۲۸ ـ ۲۹ و صص ۵۸ ـ ۶۰.

۳- حسین فردوست، پیشین، ص ۲۸۹.

امریکا در ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، تشکیل ساواک را مؤثرترین اقدام امریکا و سیا ارزیابی می‌کند که جهت تقویت علایق و منافع آنی و بلندمدت آن کشور در این منطقه احساس نیاز می‌شد. او ساواک را «بیش و کم شاخه‌ای از سیا به شمار» آورده که عمده فعالیتهایش در راستای اهداف امریکا شکل گرفته و هدایت شد.[۱] برخی دیگر از پژوهشگران نیز تحلیل کرده‌اند که بخشی از اهداف امریکا و سیا در تأسیس ساواک، به طرح آن کشور برای ریشه‌کن سازی کمونیسم و گروههای چپ در ایران معطوف بود تا از طریق این تشکیلات جدید، بر مشکلات احتمالی که گمان می‌رفت از ناحیه این گروهها بر منافع امریکا در ایران وارد شود، جلوگیری کند و موقعیت سیاسی شاه را نیز در رأس هرم قدرت تضمین نماید.[۲] علاوه بر گروههای چپ، ساواک باید مخالفان سیاسی، مذهبی او را نیز سرکوب کند.[۳]

قرینه دیگری که محققان را به نقش سیا در تشکیل و راهبری ساواک هدایت می‌کند عملکرد بعدی آن است به طوری که هم‌زمان با تغییر و تحولاتی که در سیاستهای دولتهای احزاب دموکرات و جمهوریخواه امریکا بروز می‌کرد و به تبع آن سیاست‌گذاری و نگرش این کشور در مناطقی نظیر ایران دچار دگرگونیهای مشابهی می‌شد، در نوع عملکرد ساواک هم که اقدامات و فعالیتهای آن تابعی از سیاستها و خواسته‌های سیا بود، تغییراتی همسو رخ می‌داد. چنانکه وقتی دموکراتها سیاست ویژه‌ای پیش روی دولتمردان پهلوی قرار می‌دادند، به تبع آن رفتار ساواک نسبت به مخالفان و سایر وظایفی که بر عهده داشت در چارچوب همان طرحهای اعلام شده شکل می‌گرفت؛ هنگامی نیز که جمهوری‌خواهان اعمال سیاستهای خشن‌تری را به شاه توصیه می‌کردند، هم‌زمان با آن، سیا هم ساواک را به همان مسیر سوق می‌داد.

احمد فاروقی و ژان لووریه که فصلی از کتاب مشترکشان ـ *ایران بر ضد شاه* ـ را به ساواک اختصاص داده‌اند و از آن تحت عنوان *چشم و گوش شاه* نام می‌برند، تصریح می‌کنند که این سازمان پلیسی ـ اطلاعاتی اساساً تابعی از دستگاه اطلاعاتی امریکا «سیا» بود و سیا بر آن بود تا از طریق این سازمان جدید، اهداف اطلاعاتی، امنیتی و سیاسی خود را در ایران و

۱- محمد حسنین هیکل، ایران؛ روایتی که ناگفته ماند، صص ۱۲۶ ـ ۱۲۸.
۲- ب. کیا، ارتش تاریکی، صص ۶۵ ـ ۶۸.
۳- شمس آل‌احمد، از چشم برادر، صص ۸۷ ـ ۹۲.

سایر کشورهای منطقه تسهیل بخشد.[1] جان. دی. استمپل کارمند بخش سیاسی ـ اطلاعاتی سفارت امریکا در تهران هم دیدگاهی مشابه دربارهٔ نقش سیا در تشکیل و تجهیز ساواک دارد. وی تأکید می‌کند که «سازمان امنیت و اطلاعات کشور [ساواک] ... آمیزه‌ای از اف. بی. آی [F.B.I] و سی. آی. ا [CIA] امریکا بود.»[2]

ویلیام سولیوان آخرین سفیر امریکا در تهران هم بر این نکته تأکید دارد که تشکیل ساواک از ابتکارات سیا بود. وی معتقد است همین سازمان بود که طرح تشکیلاتی و چگونگی تأسیس و فعالیت ساواک را در اختیار حاکمان ایران قرار داد. به اعتراف سولیوان: **«در سال ۱۹۵۷ سازمان سیا طرح و چارچوب تشکیلاتی یک سازمان جدید اطلاعاتی را به شاه داد و خود در تأسیس و سازمان دادن آن مشارکت کرد. این تشکیلات که به نام سازمان اطلاعات و امنیت کشور نامیده می‌شد به زودی به نام مخفف آن یعنی ساواک شهرت یافت.»**[3]

دلایل داخلی تشکیل ساواک

دلایل داخلی تشکیل ساواک، از علل و دلایل خارجی شکل‌گیری آن قابل تفکیک نیست. مجموعه علل و عواملی که بر شکل‌گیری سیاست و رویکرد خارجی حکومت اثرگذار بود، با سلسله تحولات سیاسی ـ اجتماعی داخلی پیوند نزدیکی داشت. از آنجا که رویکرد کلی سیاست داخلی و خارجی ایران در راستای اهداف و استراتژی منطقه‌ای و جهانی در حال شکل‌گیری غرب و به ویژه امریکا بود، تشکیل نهادها و سازمانهایی نظیر ساواک نیز نمی‌توانست جدای از این مجموعه تحولات صورت گیرد. سرکوب و منزوی ساختن گروههای مختلف سیاسی، اجتماعی و مذهبی کشور صرفاً خواسته محمدرضا شاه نبود، بلکه حامیان خارجی او و در رأس آنها امریکا نیز برای حفظ، تداوم و تحکیم موقعیتشان در ایران خواستار از میان برداشتن این گونه مخالفتها بودند. ضمن اینکه اگر امریکا و سیا در طرح تشکیل ساواک نقش کلیدی بر عهده داشته باشند، می‌شود گفت که سرکوب مخالفان رژیم نیز، توسط امریکا صورت گرفته است. بی‌مورد نبود که برخی محققان تصریح کرده‌اند ساواک به گونه‌ای عمل می‌کرد که گویا شاخه و زیرمجموعه‌ای از سیا است.

۱- احمد فاروقی و ژان لووریه، ایران بر ضد شاه، صص ۱٤۱ ـ ۱٤٦.
۲- جان. دی. استمپل، درون انقلاب ایران، صص ۱۹ ـ ۲۰.
۳- ویلیام سولیوان، مأموریت در ایران، ص ٦۹.

منوچهر هاشمی آخرین مدیرکل اداره هشتم ساواک (ضدجاسوسی) که پس از سقوط شاه کتابی دربارهٔ کارنامه ساواک منتشر کرده، با برشمردن روند سرکوب مخالفان سیاسی رژیم پهلوی پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ توسط فرمانداری نظامی، ضرورت ادامه سیاست سرکوب مخالفان در سالهای آتی حیات رژیم پهلوی را به دست سازمانی کارآمدتر، از دلایل مهم تشکیل ساواک برمی‌شمارد.[۱]

منوچهر هاشمی خطرات متعددی که مخالفان داخلی رژیم پهلوی را تهدید می‌کرد، برشمرده و معتقد است که این خطرات نیازمند تأسیس سازمانی پلیسی ـ اطلاعاتی بود که بر این مخالفتها پایان دهد. وی تصریح می‌کند که امریکا مدتها قبل از تأسیس ساواک دست به سازماندهی و تجهیز مجدد واحدهای اطلاعاتی ارتش زده بود و هنگامی که نتایج دلخواه از آن حاصل نشد، تشکیل سازمان جدیدی را مورد توجه قرار داد که در هیئت ساواک ظهور و بروز یافت.[۲] به گفته او:

هیچ‌کدام از سازمانهای یاد شده، اعم از فرمانداری نظامی و واحدهای ضداطلاعات در ارتش و شهربانی و ژاندارمری، واجد آن خصوصیات جامعی که یک سازمان اطلاعات و امنیت باید داشته باشد نبودند. فرمانداری نظامی بنا به ذات نظامی خود از جامعه فاصله داشت و خود را به عنوان یک قدرت فائقه برای مقابله با حرکتهایی که بر ضد نظام و رژیم برخاسته بودند یا احتمال به وجود آمدن آنها در آینده بود، شناسانده بود. در حالیکه یک سازمان اطلاعاتی بنا به طبیعت کار و اصل پنهانکاری، می‌بایستی در یک چهارچوب جدا از هیاهو، و حتی به صورت نامرئی عمل می‌کرد، نه به صورت سازمان شناخته شده پرهیاهو. وظیفه ضداطلاعات واحدهای نظامی و انتظامی هم محدود به حوزهٔ کار خود بود، لذا با در نظر گرفتن تمام جوانب امر، تصمیم مقامات کشور، باز هم با صلاحدید کارشناسان غربی، و عمدتاً امریکا، بر آن شد که در ایران هم مانند تقریباً همه کشورهای پیشرفته دنیا، به منظور جمع‌آوری و تمرکز اطلاعات مورد نیاز کشور از لحاظ امنیت داخلی، و تأسیس واحد اطلاعات خارجی و ضدجاسوسی در آن، سازمانی به وجود آید و کلیه فعالیتهای ذکر شده در آن سازمان متمرکز شود. با این قصد و نیت بود که سازمان اطلاعات و امنیت کشور در

۱- منوچهر هاشمی، داوری؛ سخنی در کارنامه ساواک، صص ۹۷ ـ ۹۸.
۲- همان، صص ۹۸ ـ ۹۹.

ماههای پایانی سال ۱۳۲۵ تولد یافت و مجوز تأسیس آن از تصویب مجلس شورای ملی گذشت.[۱]

آنچه مسلم بود و برخلاف نظری که برخی طرفداران رژیم پهلوی ابراز کرده‌اند تشکیل ساواک گامی در تحکیم و تقویت پایه‌های امنیت ملی و استقلال سیاسی کشور نبود و این سازمان مشابهت‌های بسیاری با نظام پلیسی ـ امنیتی شهربانی دوره رضاشاه داشت که صرفاً در جهت تقویت پایه‌های نظام استبدادی او فعالیت می‌کرد. آنچه هیچگاه موردتوجه قرار نگرفت احترام و حمایت از حقوق اساسی ملت و تقویت پایه‌های نظام حکومت مشروطه بود. بنابراین، به لحاظ داخلی ساواک سازمانی بود که اساساً برای رودررویی با مردم پا به عرصه وجود نهاد. هدف از تأسیس آن تقویت پایه‌های قدرت استبدادی حکومت، که نشانه‌های آشکار وابستگی خارجی نیز در آن دیده می‌شد، در برابر میلیونها مردمی بود که از حقوق اساسی اجتماعی، سیاسی و فردی خود محروم شده بودند.

منصور رفیع‌زاده تصریح دارد که دلایل داخلی تشکیل ساواک تابعی از طرحهای بلندمدت سیا و امریکا در ایران بود. او معتقد است ساواک در داخل کشور جز سلب امنیت اجتماعی، سیاسی و فردی که کشور را به زندانی بزرگ تبدیل کرده بود وظیفه دیگری نداشت و در حیطهٔ خارجی هم جز تبعیت از طرحها و خواسته‌های امریکا و سیا وظیفه دیگری نمی‌شناخت. رفیع‌زاده که نمایندگی ساواک را در امریکا به عهده داشت، به درستی تأکید می‌کند که ساواک در عرصه داخلی کارنامه‌ای سیاه از خود به نمایش گذاشت و با از میان برداشتن مخالفان حکومت به مثابه شعبه‌ای از سیا در ایران و خاورمیانه عمل می‌کرد.[۲]

هنگامی که ساواک در اواخر سال ۱۳۳۵ تشکیل شد بیش از سه سال بود که از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ می‌گذشت. در این فاصله تقریباً تمامی مخالفان سیاسی حکومت سرکوب شده بودند. طرفداران مصدق و گروههای سیاسی تشکیل دهنده جبهه ملی، دیگر جایی در عرصه سیاسی نداشتند. نهضت مقاومت ملی هم که از بقایای این گروهها تشکیل شده بود، دیگر رمقی نداشت. در همان حال حزب توده و گروههای چپ به شدت سرکوب شده، بسیاری از اعضای برجسته آن زندانی، اعدام و یا از کشور فرار کرده بودند. روحانیون و علمای

۱- همان، صص ۹۸ ـ ۹۹.

۲- منصور رفیع‌زاده، پیشین، صص ۲۴ ـ ۲۵.

مذهبی که در رأس همه آنها آیت‌الله کاشانی جای داشت، گوشه عزلت گزیده بود و فرمانداری نظامی کنترل شدیدی بر اعمال و رفتار او داشت. فدائیان اسلام نیز که در اعتراض به سیاستهای غیراصولی رژیم دست به تحرکات جدی زده و حتی بر آن بودند حسین علاء ــ عاقد قرارداد بغداد ـ را به قتل برسانند، از سوی فرمانداری نظامی تحت شدیدترین فشارها قرار گرفتند و رهبران آن اعدام شدند. در همان حال، حکومت با کنسرسیوم نفت، پیمان بغداد، برگزاری انتخابات فرمایشی، مردم کشور را از نشاط سیاسی ـ اجتماعی عاری ساخته، نظمی قبرستانی جایگزین آن ساخت. در همان حال با تقسیم غنایم نفت ایران و روند رو به گسترش نفوذ امریکا در این کشور، دور جدیدی از وابستگی سیاسی، نظامی، اقتصادی و اطلاعاتی ایران به اردوگاه غرب، تحت رهبری امریکا، در حال تکوین بود. بدین ترتیب وقتی طرح تشکیل ساواک مورد توجه قرار گرفت، حاکمان داخلی و حامیان خارجی آنان بر آن بودند تا سیاستهای در پیش گرفته شده پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را به گونه‌ای گسترده‌تر ادامه دهند.[۱] کارنامه ساواک طی سالهای آتی آشکارا این نظریه را اثبات می‌کند:

پس از ۲۸ مرداد حکومت نظامی در کشور ما دائمی شد و از همان فردای کودتا کشتار زیر شکنجه، ترور در خیابان، ربودن مخالفین، حبس و تبعید غیرقانونی و اعدام سیاسی جزء لاینفک کشورداری گشت. و این ترور متشکل و سازمان یافته با تشکیل ساواک (سازمان اطلاعات و امنیت کشور) وارد مرحله نوینی گشت. در کشور ما دستگاه تروریستی و گانگستری عظیمی به وجود آمد که در پیوند با سیاهترین سازمانهای جاسوسی و تروریستی امپریالیستی و صهیونیستی، از دست یازیدن به هیچ جنایت و هیچ عمل پلیدی باک ندارد. اصول «اخلاقی» آن مافیایی است و مقیاس جنایات آن به طور باورنکردنی گسترده و وسیع. زندانهای این سازمان تروریستی دیگر بی‌نام و نشان است. دادگاههای نظامی فرمایشی هم دیگر برایش ایجاد مزاحمت نمی‌کند. ربودن پنهانی هزاران نفر و نگاهداری آنان در شرایط دلخواه و به مدت دلخواه، تلاش برای سلب حیثیت و اعتبار و خدشه‌دار کردن شخصیت انسانی زندانیان، کشتن زیر شکنجه، و با گلوله از قفا، پنهان کردن اجساد قربانیان و دزدیدن اموال مردم و در یک کلمه دست زدن به کثیف‌ترین اعمالی که با حیثیت و شرف انسانی و با حرمت جامعه بشری تناقض دارد ـ همه و همه اینها شیوه‌هایی است که

۱- برای کسب اطلاعات بیشتر در این باره بنگرید به ← جیمز. ا. بیل، شیر و عقاب، صص ۱۳۹ ـ ۱۴۵.

ساواک موجودیت خود را وابسته به وجود و اعمال آنها می‌بیند وهر چه زمان می گذرد بهیمیت این سازمان فرون‌تر می‌شود و استغراق آن در باطلاق [باتلاق] جنایت و فساد عمیق‌تر می گردد.

ما را قصد برشماری فهرست جنایات رژیم نیست. چنین کاری به چندین کتاب نیازمند است. تردیدی هم نیست که این کتابها به موقع خود نوشته خواهد شد. قصد ما تنها یادآوری این واقعیت است که در درون دستگاه دولتی ضدملی و ضددموکراتیک کنونی - که در مجموع خویش «طبق قانون» به زبان مردم می‌چرخد - دستگاه ترور سازمان یافته‌ای وجود دارد که بر هیچ قانونی متکی نیست، جز خدمت به مرتجعترین و هارترین محافل دربار پهلوی و امپریالیسم. در حال حاضر دولت واقعی که بقیه دستگاه دولتی را هم زیر چکمه خود می کوبد، همین دستگاه ترور و آدم‌کشی است. [1]

شخص شاه نیز درباره علل تشکیل سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) اظهارنظر کرده است. او ضمن اینکه ساواک را سازمانی نظیر دستگاههای اطلاعاتی کشورهایی چون امریکا، انگلیس، فرانسه و غیره می‌داند،[2] مبارزه با کمونیسم و گروههای مختلف چپ را دلیل اصلی شکل‌گیری ساواک اعلام می‌کند. شاه تصریح دارد که ایران به خاطر داشتن مرزهای طولانی با شوروی، همواره در معرض خطر بود و ساواک مأموریت یافت با سرکوب حزب توده و سایر گروههای چپ، خطر سلطه شوروی را در ایران از میان بردارد:

ساواک پس از ماجرای مصدق، به منظور مبارزه با عملیات براندازی کمونیستها در ایران تشکیل شد. من نمی‌خواستم نسبت به رویهٔ دول غربی در برابر کمونیستها، اظهارنظر و قضاوت کنم ولی فراموش نکنیم که ایران دارای یک مرز مشترک طولانی با اتحاد جماهیر شوروی است. گرچه ما موفق شدیم با این کشور روابط مودّت‌آمیز حسن همجواری و همکاری اقتصادی برقرار کنیم، با این وجود باید بگویم که پس از جنگ جهانی دوم، مناسبات ما خالی از اشکال و نشیب و فراز نبود. زیرا در سالهای جنگ و تا ۱۳۲۵ قسمتی از خاک ایران در اشغال نیروهای شوروی بود و سپس در آخرین ماههای حکومت مصدق حزب توده چنان قدرت یافته بود که امید داشت ایران را تحت سلطهٔ خود درآورد. پس ما

۱- احسان طبری، پنجاه سال تبهکاری و خیانت سلسله پهلوی، صص ۱۸ ـ ۱۹.

۲- محمدرضا پهلوی، پاسخ به تاریخ، ص ۳۶۹.

ناچار شدیم نه به خاطر دفاع از رژیم، بلکه به خاطر حفظ تمامیت ملی، این حزب را غیرقانونی و ممنوع اعلام کنیم.[۱]

شاه در جایی دیگر، تشکیل ساواک را برای جلوگیری از اقدامات براندازانه‌ای می‌داند که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در حال شکل‌گیری بود. وی تصریح می‌کند که برای تشکیل و تجهیز ساواک از سیا بهره گرفته شده بود:

ایجاد ساواک، به منظور مبارزه با فعالیتهای براندازی خارجی و داخلی علیه استقلال و تمامیت ارضی ایران بود. مسئولیت بنیانگذاری ساواک در سال ۱۳۳۲ به سپهبد تیمور بختیار تفویض شد. وی در این کار از «سیا» کمک خواست. تعداد زیادی از کارمندان ساواک برای طی دوره‌های آموزشی به امریکا رفتند و در ادارهٔ مرکزی «سیا» به کارآموزی پرداختند. همچنین دوره‌های کارآموزی و بازآموزی انفرادی و دسته‌جمعی، برای کارمندان سازمان اطلاعات و امنیت کشور در غالب سازمانهای اطلاعاتی اروپای غربی ترتیب یافت تا با روشهای آنان آشنایی حاصل کنند.[۲]

کریستین دلانوا در کتاب «ساواک» با برشمردن موارد بسیاری از سلطه نظامهای کمونیستی طرفدار شوروی در خاورمیانه و قاره امریکا، تشکیل ساواک را در ایران توسط امریکا، اقدامی جهت جلوگیری از رخنه کمونیسم ارزیابی کرده است:

... استدلال امریکاییان چنین بود. البته، آنان از تار و مار شدن کمونیستها در ایران خشنود بودند. اما محدودیت سرویسهای امنیتی ایران را که منحصراً برای داخل کشور سازمان یافته بود به خوبی می‌شناختند. از بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، مستشاران امریکایی در سرویسهای امنیتی ایران کار می‌کردند. آنها بودند که تصمیم گرفتند ادارات مختلف امنیتی را در یک سازمان واحد جمع کنند که وظیفه‌اش اساساً فعالیت ضدجاسوسی در جهت اتحاد جماهیر شوروی باشد. امریکاییان میان تهدید شوروی و خطر کمونیسم داخلی تفاوتی نمی‌دیدند. لذا، به جای ایجاد دو سازمان مستقل، یکی برای مراقبت درون مرزی و دیگر برای مراقبت برون مرزی، هر دو وظیفه را درون سازمان واحدی متمرکز کردند. مادهٔ اول قانون تأسیس ساواک، گردآوری اطلاعات برای امنیت کشور بود و ماده دوم آن، تعقیب

۱- همان، ص ۳۷۰.

۲- همان، ص ۳۷۱.

عملیات جاسوسی از هر سنخ.[1]

محسن مبصر از رؤسای شهربانی دوره پهلوی هم، ضمن اینکه تأسیس ساواک را در راستای مبارزه با کمونیسم و حزب توده ارزیابی می‌کند، تصریح دارد که این هدف هیچ‌گاه از سوی ساواک جدی گرفته نشد و اقدام مؤثری در مبارزه با حزب توده و گروههای چپ صورت نگرفت.[2] منوچهر هاشمی هم با ارائه تاریخچه‌ای از فعالیت کمونیستها و حزب توده در ایران دوره پهلوی و اقداماتی که برای جلوگیری از گسترش مرام کمونیستی در ایران صورت گرفته بود، تشکیل ساواک را در راستای تداوم این مبارزه و از میان برداشتن گروههای چپ و حزب توده ارزیابی می‌کند.[3]

مروری گذرا به کارنامه ساواک در طول حدود بیست و دو سال فعالیت آن، نشان می‌دهد که نمی‌توان مبارزه با حزب توده و کمونیسم را تنها علت تشکیل ساواک دانست. شاید به دلایل عدیده‌ای، امریکا فکر مبارزه با کمونیسم را به حاکمان وقت ایران القا کرده باشد، اما آنچه شد آنی نبود که ادعا می‌شد. البته ساواک در طول دوران فعالیت خود گروههای چپ را نیز به شدت تحت تعقیب قرار می‌داد، اما این تنها مأموریت و یا حیطه عمل آن نبود، بلکه سایر گروههای سیاسی، مذهبی، فرهنگی و ... نیز هیچگاه از تیررس حملات این سازمان در امان نماندند. روحانیون و علمای مبارز، گروههای سیاسی طرفدار مصدق (جبهه ملی ـ نهضت آزادی) و دهها گروه و تشکل دیگر، از سوی ساواک تحت تعقیب قرار گرفتند که هیچ‌یک با گروه‌های چپ هم‌سویی نداشتند. بنابراین نمی‌توان پذیرفت که تشکیل ساواک صرفاً برای مبارزه با کمونیسم و از میان برداشتن گروههای چپ و حزب توده در ایران بنیان نهاده شده باشد.

روند تشکیل ساواک

از اواسط ۱۳۳۵، اخبار و گزارشاتی در نشریات و روزنامه‌ها منتشر می‌شد که حاکی از تلاش دولت علاء برای تشکیل سازمان اطلاعاتی ـ امنیتی بود. گفته می‌شد که با تشکیل این سازمان، بر فعالیت فرمانداری نظامی پایان داده خواهد شد و ترکیبی از افسران و

۱- کریستین دلانوا، ساواک، صص ۶۵ ـ ۶۷.

۲- محسن مبصر، پژوهش؛ نقدی بر خاطرات فردوست، صص ۲۷۴ ـ ۲۷۵.

۳- منوچهر هاشمی، پیشین، صص ۸۵ ـ ۹۳.

نیروهای آن، سازمان جدید را اداره خواهند کرد. چهارشنبه ۱۱ مهر ۱۳۳۵ اعلام شد که هیئت وزیران طرح تشکیل سازمان امنیت را تصویب کرده است و برای تأسیس آن نیازی به تأیید و تصویب مجلس شورای ملی و سنا وجود ندارد، «زیرا یک اداره عمومی است که اجازه تشکیل آن با هیئت وزیران است». با این حال تصریح شده بود حیطه فعالیت و اختیارات آن را باید مجلسین تعیین، تصویب و تأیید کنند. همچنین وعده داده شده بود که به زودی در همین رابطه، لایحه‌ای تقدیم مجلس شورای ملی خواهد شد. چند روز بعد نیز گفته شد که محل استقرار سازمان امنیت در خیابان ایرانشهر خواهد بود و جهت اداره و سازماندهی آن در مرحلهٔ اول، ۳۵ تن از افسران و درجه‌داران ستاد ارتش در نظر گرفته شده‌اند. از همان آغاز نگرانیهای فراینده‌ای در میان مردم پدیدار شد که به درستی پیش‌بینی می‌کردند با پای گرفتن سازمانی از این نوع، سرکوبها بیش از پیش ادامه خواهد یافت و سلب امنیت سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و فردی مردم به نهایت خواهد رسید. برخی مخالفتها نیز به طور جسته و گریخته در نشریات انعکاس یافت، اما دولت اعلام کرد که نگرانیهای پیش آمده بی‌مورد است و این سازمان جدید جانشین فرمانداری نظامی نخواهد شد. این اظهارات که از سوی وزیر جنگ دولت علاء بیان شد، به دلیل رعب و وحشت زایدالوصفی بود که فرمانداری نظامی در طول بیش از سه سال (پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲) در سراسر کشور ایجاد کرده و مخالفان سیاسی حکومت را به شدت سرکوب کرده بود. بدین ترتیب برای رفع نگرانی مردم، که البته از میان هم نرفت، گفته شد که «مانند همه سازمانهای مشابه در دنیا، فعالیت آن جلوگیری از عملیات خرابکارانه و اقداماتی است که مخالف مصالح کشور است.»[1] با این حال مردم، به ویژه آگاهان به امور سیاسی به درستی واقف بودند که مقصود از عملیات خرابکارانه و نیز مصالح کشور، سرپوشی برای سرکوبهای شدیدی است که در آینده، مخالفان حکومت پهلوی را نشانه رفته بود.

اگر اظهارات عیسی پژمان، آخرین نماینده ساواک در عراق قرین با واقعیت باشد، مأموریت تدوین طرح اولیه ساواک برعهده سرلشکر حسن پاکروان رئیس سابق رکن ۲ ارتش نهاده شده بود. گویا این طرح اولین بار توسط وی تهیه و تدوین شد. عیسی پژمان، به گفته خود، از سوی ریاست رکن ۲ ارتش ـ سرهنگ مصطفی امجدی ـ مأموریت یافته بود با حسن

۱- آیت‌الله ابوالقاسم کاشانی به روایت اسناد ساواک، ج ۲، ص ۷۸۷.

پاکروان ملاقات کرده و در امر مهمی (که گویا خود او نیز از جریان آن بی‌اطلاع بود) او را یاری کند. این طرح همان طرح تشکیلات ساواک بود که پاکروان در دست تهیه داشت.

چنانکه از نوشته‌های پژمان برمی‌آید گویا در همان هنگام تدوین مقررات مربوط به حیطه فعالیت و عمل ساواک نیز تردیدهایی به وجود آمده بود. نگرانی این بود که مقررات وضع شده، امکان فراوانی برای سوءعملکرد تشکیلات در دست تأسیس فراهم خواهد آورد و موجب خواهد شد اعضای آن با بهره‌گیری از امکانات و اختیارات وسیع به انحراف کشیده شده و در نتیجه خود عامل فساد و ناامنی شوند.

سپهبد محسن مبصر هم در خاطرات خود، اظهارات عیسی پژمان را تأیید می‌کند و می‌نویسد که وقتی آشکار شد با پایان تدریجی دوران فعالیت فرمانداری نظامی هنوز مخالفان سیاسی رژیم (و عمدتاً حزب توده و کمونیسم) چنانکه باید ریشه‌کن نشده‌اند و در همان حال رکن ۲ ارتش هم نخواهد توانست جانشین مناسبی برای فرمانداری نظامی باشد، طرح تشکیل ساواک مورد توجه جدی قرار گرفت و حسن پاکروان عهده‌دار تدوین مقررات مربوط به تشکیل ساواک شد.

شواهد و قراینی هم وجود دارد که حاکی از همکاری نزدیک برخی افسران ارشد سیا با دولت کودتا و فرمانداری نظامی تیمور بختیار، برای طرح و تشکیل یک واحد اطلاعاتی ـ امنیتی کارآمد است. بدین ترتیب می‌شود استنباط کرد که میان اقدام حسن پاکروان در تدوین طرح اولیه تشکیل ساواک با فعالیتهای همزمان مأموران سیا در ایران، هماهنگی و ارتباط مستقیمی وجود داشته است. بنابراین باید گفت امریکا و سیا در همان آغازین مراحل طرح تشکیل ساواک در جریان امور قرار داشته‌اند و این که در گزارشات و اسناد متعدد از سیا به عنوان طراح و مؤسس اصلی ساواک یاد می‌شود مؤید همین موضوع است.[1] مارک. ج. گازیوروسکی که کتابی دربارهٔ روابط شاه با امریکا دارد، دربارهٔ حضور مأموران اطلاعاتی ـ امنیتی سیا در ایران پس از کودتا و تلاش آنان برای تشکیل واحد اطلاعاتی ـ امنیتی در کنار فرمانداری نظامی چنین نوشته است:

سیا تعلیم نیروهای اطلاعاتی ایران را نیز آغاز کرد. در سپتامبر ۱۹۵۳ [۱۳۳۲] یک سرهنگ ارتش امریکا که سالها برای سیا در خاورمیانه کار کرده بود و پیش‌زمینهٔ وسیعی در کار

۱- عبدالرحمن احمدی، ساواک و دستگاه اطلاعاتی اسرائیل، صص ۷۴ ـ ۷۸.

پلیسی و کارآگاهی داشت در پوشش وابستهٔ نظامی به ایران اعزام شد. مأموریت او سازمان دادن و فرماندهی یک واحد جدید اطلاعاتی بود که در آن زمان زیرنظر فرمانداری نظامی تهران تأسیس شد که در دسامبر ۱۹۵۳ زیر فرماندهی سرتیپ تیمور بختیار قرار گرفته بود. سرهنگ همکاری نزدیکی با بختیار و زیردستانش داشت، این واحد را فرماندهی می‌کرد، و به اعضای آن فنون پایه‌ای اطلاعات از قبیل روشهای مراقبت و بازجویی، عملیات شبکه‌های اطلاعاتی و امنیت سازمانی را یاد می‌داد. واحد اطلاعاتی بختیار نخستین سازمان اطلاعاتی امروزی و کارآمد بود که در ایران عمل می‌کرد.[1]

گازیوروسکی در جایی دیگر از همین کتاب چنین نوشته است:

سرهنگی از ارتش امریکا که اندکی پس از کودتای ۱۹۵۳ [۱۳۳۲] برای آموزش و فرماندهی واحد اطلاعاتی جدید سرتیپ بختیار به ایران فرستاده شده بود تا مارس ۱۹۵۵ [۱۳۳۴] در ایران ماند و در این زمان با دستهٔ ثابت‌تری از پنج افسر سیا جایگزین شد. در ۱۹۶۵ [۱۳۳۵] شاه پس از مشورت با مقامهای امریکا تصمیم گرفت این واحد اطلاعاتی را تجدید سازمان کند و گسترش دهد. سازمان جدید که ساواک نام گرفت زیر فرماندهی بختیار قرار گرفت که معاون نخست‌وزیر شد و امکان دسترسی مستقیم به شاه به او داده شد.

نخستین هدف شاه از تأسیس ساواک ایجاد دستگاه اطلاعاتی امروزی کارآمدی بود که قادر باشد تهدیدهای داخلی و خارجی علیه سلطه او را شناسایی و با آنها نبرد کند و از رقابتهای خرد و ریز و لختی دیوانسالارانه‌ای که واحدهای اطلاعاتی موجود (مثلاً واحدهای ارتش، ژاندارمری و شهربانی) گرفتار آن بودند رها باشد. [...] بختیار در [سال] ۱۹۵۶ [۱۳۳۵] به امریکا سفر کرد تا با مقامهای امریکایی مشاوره کند و نحوهٔ کار سیا و اف. بی. آی را بررسی کند. [...] رایزنی و آموزش امریکاییها در تبدیل ساواک به یک سازمان اطلاعاتی کارآمد حیاتی بود.[2]

۱- همان، صص ۷۸ ـ ۷۹.

۲- تقی نجاری‌راد، پیشین، صص ۳۶ ـ ۳۸.

قانون تشکیل ساواک

بدین ترتیب وقتی دولت حسین علا بر آن شد تا رسماً تشکیل ساواک را تصویب کند، طرح تشکیلاتی آن آماده بود. وزیر کشور وقت ـ اسدالله علم ـ که لایحه تشکیل ساواک را به مجلس شورای ملی ارائه داد، تصریح کرد که این قانون متضمن هیچ‌گونه مضاری برای کشور نخواهد بود. نیز هنگامی که تعدادی از نمایندگان مجلس برای خالی نبودن عریضه به برخی مفاد آن انتقاد کرده و نسبت به عواقب سوء تصویب آن هشدار دادند، موافقان طرح و نیز وزیر کشور ضمن ارائه توضیحاتی دربارهٔ طرح، نگرانی مخالفان را بی‌مورد دانستند. در هر حال مجلس شورای ملی با اکثریت آرا طرح تشکیل ساواک و مواد قانونی آن را تصویب کرد. پس از آن، لایحه برای تصویب نهایی و ابلاغ به دولت به مجلس سنا رفت. در مجلس سنا هم تنی چند از نمایندگان بر لایحه تصویبی انتقاداتی وارد ساختند. از جمله ابراهیم خواجه‌نوری آن را ظالمانه‌ترین لوایحی برشمرد که تا آن روزگار از سوی دولت به مجلسین شورای ملی و سنا ارائه شده بود. او تصریح کرد که پس از تصویب و لازم‌الاجرا شدن این لایحه قانونی، مضرات و مشکلات عدیده‌ای متوجه مردم خواهد شد و موجبات سوءاستفاده فراوان مأموران مربوطه را فراهم خواهد ساخت. وزیر دادگستری که در دفاع از لایحه در مجلس سنا حضور یافته بود نگرانیهای خواجه‌نوری را بی‌مورد خوانده و تصریح کرد که دولت هیچ‌گونه مقصود سوئی از تصویب این قانون و تشکیل ساواک ندارد. وی اضافه کرد که در ارائه این لایحه، دولت اقدام تازه‌ای جز آنچه سابق بر این به طور پراکنده در دستگاه قضایی و غیره مجرا بوده انجام نداده است. گلشائیان، ـ وزیر دادگستری ـ خواجه‌نوری را متهم ساخت که به دلیل ناآگاهی از محتوای قانون بر آن ایراد وارد کرده است. وی افزود هیچ‌گونه قرینه‌ای مبنی بر ظالمانه بودن طرح قانونی تشکیل ساواک وجود ندارد. سناتور دیگری ـ سپهبد امیراحمدی ـ در دفاع از سخنان گلشائیان ـ وزیر دادگستری ـ تصویب قانون ساواک را برای امنیت کشور ضروری و تردیدناپذیر دانست. با این حال، خواجه‌نوری قانع نشد و در پایان سخنانش (که پس از دفاعیات وزیر دادگستری و امیراحمدی ایراد کرد) در توصیف قانون تشکیل ساواک شعری قرائت کرد که حاوی مضمونی هشدارآمیز نسبت به عواقب سوءتشکیل و فعالیت سازمان اطلاعات و امنیت کشور بود.

جمال امامی هم مخالفتهای دیگری با لایحه قانونی تشکیل ساواک ابراز داشت،اما پیشاپیش آشکار بود که اینگونه مخالفتها از اهمیت قابل اعتنایی برخوردار نیست. بدین ترتیب

مجلس سنا پس از چند جلسه مباحثه و مشاوره، نهایتاً رأی به تأیید آن داد.[1]

در قانون تشکیل سازمان اطلاعات و امنیت کشور که در ۲۳ اسفند ۱۳۳۵ به تصویب رسید، چنین آمده است:

قانون مربوط به تشکیل سازمان اطلاعات و امنیت کشور

مصوب ۲۳ اسفندماه ۱۳۳۵

ماده ۱ ـ برای حفظ امنیت کشور و جلوگیری از هرگونه توطئه که مضر به مصالح عمومی است سازمانی به نام اطلاعات و امنیت کشور وابسته به نخست‌وزیری تشکیل می‌شود و رئیس سازمان سمت معاونت نخست‌وزیر را داشته و به فرمان اعلیحضرت همایون شاهنشاهی منصوب خواهد شد.

ماده ۲ ـ سازمان اطلاعات و امنیت کشور دارای وظایف زیر است:

الف ـ تحصیل و جمع‌آوری اطلاعات لازم برای حفظ امنیت کشور.

ب ـ تعقیب اعمالی که متضمن قسمی از اقسام جاسوسی است و عملیات عناصری که بر ضد استقلال و تمامیت کشور و یا به نفع اجنبی اقدام می‌کنند.

ج ـ جلوگیری از فعالیت جمعیتهایی که تشکیل و اداره کردن آن غیرقانونی اعلام شده یا بشود و همچنین ممانعت از تشکیل جمعیتهایی که مرام و یا رویهٔ آنها مخالف قانون اساسی است.

د ـ جلوگیری از توطئه و اسباب‌چینی بر ضد امنیت کشور.

هـ ـ بازرسی و کشف و تحقیقات نسبت به بزمهای زیر:

۱ـ بزمهای منظور در قانون مجازات مقدمین بر علیه امنیت و استقلال مملکتی مصوب ۲۲ خرداد ۱۳۱۰.

۲ـ جنحه و جنایاتی که در فصل اول باب دوم قانون کیفر عمومی مصوب ۲۳ دیماه ۱۳۰٤ پیش‌بینی شده است.

۳ـ بزمهای مذکور در مواد ۳۱۰ و ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱٤ و ۳۱٦ و ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش مصوب ۱۳۱۷.

ماده ۳ ـ مأمورین سازمان اطلاعات و امنیت کشور از حیث طرز تعقیب بزمهای مذکور در این قانون و انجام وظایف در زمرهٔ ضابطین نظامی محسوب و از این حیث دارای کلیه

۱- همان، صص ۳۸ ـ ٤۰.

اختیارات و وظایف ضابطین نظامی خواهند بود و از تاریخ تصویب این قانون رسیدگی به کلیه بزمهای مذکور فوق در صلاحیت دادگاههای دائمی نظامی خواهد بود.

تبصره ۱ـ انجام وظایف و تکالیف سازمان اطلاعات و امنیت کشور از حینی که ضابط نظامی محسوبند به هیچ‌وجه مانع انجام وظایف و تکالیفی که به موجب قانون دادرسی و کیفر ارتش بر عهده ضابطین نظامی است نخواهد بود و همچنین مواد این قانون مانع اجراء قوانین و احکام و آئین‌نامه‌ها و مقرراتی که مربوط به تکالیف مأمورین نظامی و ژاندارمری و شهربانی نسبت به انجام وظایف و خدمات محوله است نمی‌باشد.

تبصره ۲ ـ رسیدگی به بزمهایی که به موجب این قانون در صلاحیت دادگاه دائمی نظامی شناخته شده و متهمین به ارتکاب بزمهای مزبور که قبل از تصویب این قانون در مراجع صالح دیگر تحت تعقیب قرار گرفته‌اند هرگاه بر علیه متهمین کیفرخواست صادر نگردیده پرونده‌های متشکله دادستانی ارتش جهت تعقیب و رسیدگی فرستاده می‌شود و نسبت به پرونده‌هایی که کیفرخواست صادر شده در دادگاههای مربوط رسیدگی خواهد شد.

ماده ٤ ـ کارمندان سازمان اطلاعات و امنیت کشور هرگاه متهم به ارتکاب بزهی شوند که راجع به خدمت بوده یا ملازمه با خدمات و وظایف آنها داشته باشد در حکم نظامیان و خدمتگزاران ارتش هستند و با رعایت مقررات قانون دادرسی و کیفر ارتش مصوب ۱۳۱۷ تابع دادگاههای دائمی نظامی خواهند بود.

ماده ٥ ـ اساسنامه ـ سازمان و آئین‌نامه‌های داخلی و استخدامی و مالی مربوط به این قانون با تصویب هیئت دولت قابل اجراء است.

قانون فوق که مشتمل بر پنج ماده و دو تبصره است در جلسه پنجشنبه بیست و سوم اسفندماه یکهزار و سیصد و سی و پنج به تصویب مجلس شورای ملی رسید.

رئیس مجلس شورای ملی ـ رضا حکمت[1]

حدود دو سال بعد ـ ۴ دی ۱۳۳۷ ـ از سوی مجلس شورای ملی اصلاحاتی در قانون مذکور صورت گرفت و دو ماده قانونی به شرح زیر (به عنوان اصلاحیه) بدان افزوده شد:

قانون اصلاح قانون سازمان اطلاعات و امنیت کشور

مصوب ٤ دیماه ۱۳۳۷

۱- مجموعه قوانین و مصوبات دوره نوزدهم قانونگذاری مجلس شورای ملی، ج ۱، صص ٥ ـ ۷.

ماده اول ـ در مورد بزههای مصرح در قانون سازمان اطلاعات و امنیت کشور مصوب بیست و نهم اسفند ماه ۱۳۳۵ هرگاه متهم نظامی یا کارمند نیروهای مسلح شاهنشاهی باشد وظیفه ضابطین به عهده اشخاص مندرج در مادهٔ ۱۲۳ قانون دادرسی و کیفر ارتش و مأمورین سازمان ضداطلاعات خواهد بود.

ماده دوم ـ مأمورین سازمان ضداطلاعات در زمرهٔ ضابطین نظامی محسوب می‌شوند.

قانون فوق که مشتمل بر دو ماده است پس از تصویب مجلس سنا در جلسه پنجشنبه چهارم دیماه یکهزار و سیصد و سی و هفت به تصویب مجلس شورای ملی رسید.

نایب رئیس مجلس شورای ملی ـ عماد تربتی[1]

از دیگر قوانینی که تقریباً هم‌زمان با تصویب قانون تشکیل ساواک از تصویب نمایندگان مجلسین شورای ملی و سنا گذشت، «قانون حفظ امنیت اجتماعی» بود. هر چند این قانون ارتباط مستقیمی با وظایف تعریف شده برای ساواک نداشت، اما طی سالهای آتی که مخالفت مردم، به‌ویژه به رهبری روحانیون و علما، بر ضد حکومت، شدتی تمام نشدنی گرفت، این قانون مکرر مورد توجه قرار گرفت و با تشکیل کمیسیونهای امنیت اجتماعی در شهرهای مختلف که نمایندگان ساواک هم در آن حضور داشتند، محکومیتهای مکرری برای مخالفان حکومت صادر شد. به ویژه با استناد به همین مواد قانونی، روحانیون بسیاری در دههٔ ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ش. به بخشهای مختلف کشور تبعید شدند. قانون حفظ امنیت اجتماعی شامل ۶ ماده بود و در ۲۳ بهمن ۱۳۳۵ به تصویب مجلس شورای ملی رسید.

پس از تصویب نهایی قانون تشکیل ساواک در مجلس شورای ملی و سنا، شاه طی فرمانی هیئت دولت را به اجرای آن ملزم کرد. بدین ترتیب با تصویب و تأیید نهایی قانون تشکیل ساواک، این سازمان جدیدالتأسیس آماده بود چنانچه دلخواه حاکمان داخلی و البته حامیان خارجی آنها بود، فعالیت خود را طبق وظایف تعیین شده آغاز کند. در فصل‌های بعدی حیطه فعالیت، عملکرد ساواک و نتایج مترتب بر آن، آشکار خواهد شد.

۱- همان، صص ۷ ـ ۸.

فصل سه

سازمانهای اطلاعاتی و مراجع انتظامی و امنیتی موازی با ساواک (۱۳۵۷ ـ ۱۳۲۰ش.)

هنگامی که ساواک تشکیل شد چند دستگاه اطلاعاتی ـ امنیتی و پلیسی دیگر در کشور فعالیت داشتند و همچنانکه انتظار می‌رفت با آغاز فعالیت ساواک محدودیتی در کار آنها به وجود نیامد و در حیطه عمل آنها نیز تغییری داده نشد. بدین ترتیب و به رغم تمام مشکلاتی که بروز کرد و انتقاداتی که از سوی ساواک وارد شد تا پایان دوران سلطنت محمدرضا هم‌زمان با ساواک فعالیت این سازمانها نیز به طور موازی ادامه داشت. هر چند در حد و اندازه و حیطه عمل ساواک ظاهر نشدند، اما همان اندازه فعالیت محدود ولی همسو و موازی هم هر از گاه برای ساواک مشکلاتی به وجود می‌آورد. با این احوال، شخص شاه که البته از این فعالیتهای موازی آگاهی داشت هیچ‌گاه برای از میان برداشتن آن اقدامی نکرد و در واقع خود مشوق این‌گونه فعالیتهای موازی بود تا با رقابتی که بین رؤسا و مدیران این تشکیلات متنوع به وجود می‌آورد، از رقابت آنان به نفع حکومت و موقعیت خود در رأس هرم قدرت بهره‌مند شود. گزارشات و اسناد متعددی وجود دارد که حاکی از عدم رضایت ساواک از تداخل وظایف و حیطه عمل سایر دستگاههای اطلاعاتی ـ امنیتی و پلیسی کشور در حوزهٔ فعالیت آن است.[۱] شاه که به تدریج از شر رجال و نخست‌وزیران قدرتمند و صاحب‌رأی رهایی یافته بود و با گماردن افراد ضعیف‌الاراده و بدون شخصیت مستقل سیاسی به ریاست دولت و سایر نهادهای کشور، در رأس حکومت احساس قدرت می‌کرد، با گماردن افراد و رجال مخالف و رقیب به ریاست ارتش، ساواک، شهربانی و دوایر دیگر، دشمنی میان آنان را شدت می‌بخشید و به دنبال آن رقابتی پایان‌ناپذیر که در عین حال فسادآور می‌نمود، در آن میان شعله‌ور

۱- برای نمونه بنگرید ← آیت‌الله‌العظمی سیدمحمدهادی میلانی به روایت اسناد ساواک، ج۲، صص ٥٤٤ ـ ٥٤٥.

می‌شد. بدین ترتیب تشکیلات موازی ساواک هیچگاه از میان برداشته نشد تا حکومت برای شاه لذت‌آفرین‌تر از آنی که بود بشود.[۱] بهره‌گیری از این سیاست، روش حکومتی محمدرضا بود و این‌گونه رقابت‌افکنی میان دستگاهها و دوایر حکومتی به تشکیلاتی نظیر ساواک، شهربانی و ارتش اختصاص نداشت. او همیشه از افراد و شخصیتهای با کفایت متنفر بود و امیدوار بود با ایجاد اختلاف و رقابت میان رجال حکومت و دوایر مختلف دولتی و حکومتی با اطمینان خاطر بیشتری به حکومت ادامه دهد.

... همه با هم رقیب بودند و این رقابت را شاه تشویق می‌کرد. ارتش را به واحدهای مختلف تقسیم کرده بود و با هر فرماندهی جداگانه ارتباط داشت و آنها در حال رقابت با هم بودند. همه سازمانها از ساواک بیمناک بودند. با همه اینها شاه دستگاه امنیتی دیگری در مقابل ساواک قرار داده بود. بازرسی شاهنشاهی ـ شهربانی ـ رکن ۲ ستاد ارتش که مستقیماً به شاه گزارش می‌دادند و در اکثر مواقع گزارش یکدیگر را خنثی می‌کردند... در زمان نصیری و عامل فعالش پرویز ثابتی، رعایت هیچ اصولی را نمی‌کردند که تجاوزات و تعدیات فراوان شد. دست به کشتارها و تصفیه‌ها زده شد...[۲]

اما چنانکه شاه تصور می‌کرد در بلندمدت اینگونه رقابت‌افکنی و ایجاد دستگاههای موازی اطلاعاتی ـ امنیتی نفعی برای او نداشت. هنگامی که قهر انقلابی مردم ایران بساط سلطنت استبدادی را که دچار فساد درمان‌ناپذیری شده بود، با تهدید جدی مواجه ساخت، همین تشتت در نظام اطلاعاتی کشور خود عاملی شد برای غفلت حکومت از مجموعه حوادثی که در کشور در حال گسترش بود. در طول دوران پیروزی انقلاب اسلامی، ۱۳۵۶ ـ ۱۳۵۷، دستگاههای اطلاعاتی و موازی با ساواک نیز نتوانستند به وحدت عمل معقولی دست یابند. رقابت درونی رؤسای دوایر انتظامی و اطلاعاتی موازی با ساواک در دوران انقلاب، رژیم پهلوی را از مواجهه با بحران پیش آمده متحیر و سرگردان ساخت. احسان نراقی که در ماههای پایانی عمر رژیم با شاه ملاقات کرده بود تا جهت مهار بحران مشاوره‌هایی به او دهد، دربارهٔ اثرات و نتایج سوء وجود رقابت میان ساواک با سایر دستگاههای انتظامی و اطلاعاتی در گسترش هر چه بیشتر تحرکات انقلابی به شاه چنین می‌گوید:

۱- جهانگیر آموزگار، فراز و فرود دودمان پهلوی، صص ۲۵۸ ـ ۲۵۹.

۲- مصطفی الموتی، پیشین، ج ۲، ص ٤۲۵.

اعلیحضرت، همیشه میان پلیس، ساواک و ارتش رقابتهایی وجود داشته است. احتمالاً، به دلیل آنکه یکی بر دیگری تفوق نیابد، شاید خود شما در دورهٔ ثبات، چنین رقابتی را حفظ می‌کردید؛ اما اگر در آن موقع قادر بودید تا این چشم و هم‌چشمی را اداره نمائید و بر آن حاکم باشید، امروز دیگر چنین حالتی وجود ندارد؛ زیرا بحران عمیقی که در جامعه و رژیم پدید آمده، عامل مکملی در تقویت منازعه‌ها شده است. چنانچه از نزدیک وضعیت را مورد بررسی قرار دهیم، متوجه خواهیم شد که این رقابت ناسالم، منشأ بسیاری از درگیریها با مردم است، که هر روز موجب کشته و مجروح شدن عده‌ای می‌گردد. مثلاً در تهران، تضاد میان دولت نظامی با ساواک بسیار شدید است. تیمسار مقدم [رئیس ساواک] به لطف تجربیاتی که دارد، وضعیت را بهتر از تیمسار اویسی، فرماندار نظامی تهران، درک می‌کند؛ زیرا اویسی همه‌چیز را با زور می‌خواهد حل کند...[1]

فرمانداری نظامی

از مهمترین واحدهای اطلاعاتی ـ پلیسی کشور تا هنگام تشکیل ساواک، فرمانداری نظامی بود که ریاست آن را تیمور بختیار بر عهده داشت. این واحد بلافاصله پس از سقوط دولت مصدق، به منظور تعقیب، دستگیری و سرکوب مخالفان سیاسی حکومت آغاز به کار کرد و تا هنگامی که ساواک سر و سامان یافته، فعالیتش آغاز شود، فرمانداری نظامی با شدت و حدّت تمام وظایف محوله را انجام می‌داد. در سه سال و نیم فعالیت فرمانداری نظامی، بزرگترین شبکه مخفی حزب توده در نیروهای انتظامی و ارتش کشف و از میان برداشته شد و به حزب توده آسیبهای جدی وارد آمد. در همان حال نیز سایر مخالفان سیاسی و مذهبی حکومت به شدت سرکوب شدند.

ژاندارمری

از دیگر واحدهای انتظامی آن دوره ژاندارمری بود که پس از جنگ جهانی دوم توسط کارشناسان نظامی و اطلاعاتی امریکا تجدید سازمان شد و همکاری امریکا با این نیرو تا اواخر عمر رژیم پهلوی ادامه یافت. ژاندارمری چندان در حیطه اطلاعاتی و ضدجاسوسی

۱- احسان نراقی، از کاخ شاه تا زندان اوین، صص ۱۶۲ ـ ۱۶۳.

فعالیت نداشت و بیشتر وظیفه امنیتی و پلیسی را در نقاط مختلف کشور برعهده داشت. با این حال بر حسب حیطه گسترده جغرافیایی که داشت، به طور غیرمستقیم در برخی زمینه‌های اطلاعاتی ـ امنیتی که ارتباط مستقیمی با وظیفه پلیسی و انتظامی آن داشت فعالیتهای محدودی می‌کرد.[۱]

دژبانی ارتش

از دیگر واحدهایی که فعالیت اطلاعاتی محدودی داشت دژبانی ارتش بود که حیطه عمل و فعالیت آن مورد توجه جدی قرار نگرفت و فعالیت آن در محدوده ارتش باقی ماند.[۲]

تشکیلات اطلاعاتی خصوصی

به دلیل ضعف اطلاعاتی و فقدان دستگاه اطلاعاتی ـ امنیتی کارآمد و انسجام یافته در دهۀ ۱۳۲۰ شاهد شکل‌گیری برخی تشکیلات اطلاعاتی خصوصی از سوی نخست‌وزیران وقت هستیم. قوام‌السلطنه به دلیل ضعف اطلاعاتی موجود در دولت برای امور روزمره دوران زمامداریش، سرویس اطلاعاتی ـ جاسوسی محدودی تشکیل داد که فقط برای شخص او فعالیت می‌کرد. احمد آرامش که ارتباط نزدیکی با قوام‌السلطنه داشت و مدتی هم معاون نخست‌وزیر بود، در خاطراتش به گوشه‌هایی از فعالیت این سرویس مخفی اشاراتی دارد.

احمد آرامش تصریح دارد که دستگاه اطلاعات مخفی قوام‌السلطنه ـ نخست‌وزیر وقت ـ زیرنظر شخص او فعالیت می‌کرد: **«مأمورین ... دستگاه اطلاعات نخست‌وزیر [قوام‌السلطنه] زیرنظر این جانب [احمد آرامش] کار می‌کرد...»** احمد آرامش در جایی از خاطرات خود به گوشه‌هایی از حیطه فعالیت دستگاه اطلاعاتی ـ جاسوسی قوام‌السلطنه چنین پرداخته است:

باری، قوام یک روز پس از بیست و پنجم آذر، یعنی بلافاصله بعد از بازگشت از آذربایجان، در خصوص برنامۀ آینده کشور با نگارنده مذاکرات مفصل به عمل آورد. ضمن این مذاکرات چنین تصمیم گرفته شد که از ادارۀ اطلاعات سرّی نخست‌وزیری که زیرنظر مستقیم نخست‌وزیر و این جانب، و از محل درآمد حزب دموکرات ایران اداره می‌شد و

۱- فرد هالیدی، دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران، ص ۸۵

۲- همان، ص ۸٤

مخفیانه به منظور کسب اطلاع از برنامه و تاکتیک سران فرقهٔ دموکرات آذربایجان و حزب توده فعالیت می‌کرد کماکان استفاده شود.[۱]

سازمان اطلاعاتی کوک

دربارهٔ وجه تسمیه واژه کوک اطلاعات متقنی در دست نیست. با این حال گفته شده این واژه ترکیبی از سه کلمه کجور، کلارستان و نور است که هر سه از شهرهای استان مازندران هستند. گفته شده است که سازمان کوک از ابتکارات رکن ۲ ارتش بود و هویت مخفی داشت که هدف آن مقابله با گسترش کمونیسم و حزب توده در شهرهای شمالی کشور بود. اما به تدریج حیطه فعالیت آن گسترش یافت و مراقبت و کنترل طرفداران مصدق و جبهه ملی را نیز برعهده گرفت.[۲] سازمان کوک تشکیلاتی بود که اساساً از دربار و شخص شاه حمایت می‌کرد و اعضای آن به تدریج در سراسر کشور در دوایر دولتی، وزارتخانه‌ها و سایر بخشهای جامعه نفوذ کردند. عمده فعالیت آنها در راستای تقویت دربار و شاه در برابر مخالفان سیاسی او بود. هرگاه موضوع مهمی پیش می‌آمد اعضای کوک جلسات مخفی تشکیل می‌دادند و درباره چگونگی برخورد با آن به تبادل نظر، گفتگو و رایزنی می‌پرداختند. سازمان کوک ارتباطات اطلاعاتی و خبررسانی قدرتمندی داشت که سراسر کشور را با مرکز و دربار مربوط می‌ساخت. طی سالهایی که ساواک تأسیس شد و فعالیتش را آغاز کرد، سازمان کوک همچنان اقداماتش را ادامه داد و به نیروی اطلاعاتی ـ جاسوسی قابل اعتنایی تبدیل شد. فعالیتهای این سازمان موازی با فعالیتهای اطلاعاتی ـ امنیتی ساواک بود و مراکز اطلاعاتی و پایگاههای خبررسانی آن مستقلانه اخبار و اطلاعات حوزه فعالیت خود را به مرکز گزارش می‌دادند. منوچهر هاشمی آخرین مدیرکل ادارهٔ هشتم ساواک (ضدجاسوسی) در خاطراتش در این باره می‌نویسد:

در ایامی که مسئولیت ساواک فارس را داشتم، روزی رئیس اداره پست استان از من سئوال کرد، چرا در جلسات سازمان کوک شرکت نمی‌کنم. من اولین بار بود که کلمه «کوک» به گوشم می‌خورد. پرسیدم کوک چیست و جلسات آن کی و کجا تشکیل می‌شود؟ جواب

۱- احمد آرامش، خاطرات سیاسی احمد آرامش، ص ۱۷۳.

۲- همان، صص ۱۷۰ ـ ۱۷۱.

داد، جلسات اعضای اصلی و بنیانگذاران کوک در منزل سرلشکر همت، شهردار شیراز تشکیل می‌شود، ولی از چگونگی تشکیل جلسات فرعی و اعضای دیگر اطلاعی ندارم. اما می‌دانم که گزارشها و صورت جلسات کمیته‌های فرعی، بعضاً در جلسات اصلی مطرح می‌شود. از نحوه اظهارات او استنباط کردم او خودش عضو سازمان کوک است و در جلسات مربوط به آن در منزل تیمسار همت شرکت می‌کند.

روزی او را به خانه دعوت کردم و سعی کردم دربارهٔ سازمان کوک اطلاعات بیشتری کسب نمایم. او ضمن صحبت دربارهٔ مسائل مختلف، به اختلافات بین رئیس دانشگاه شیراز و تعدادی از استادان اشاره کرد و گفت اختلاف طرفین سبب ایجاد تشنج در محیط دانشگاه است. دانشجویان از این موقعیت استفاده می‌کنند و کلاسهای درس را به هم می‌ریزند و در فرصتهای مقتضی و با به دست آوردن بهانه، مبادرت به تظاهرات می‌کنند. او اضافه کرد اختلاف رئیس دانشگاه که پزشک است و مطب خصوصی دارد و چندین شغل و پست و مقام دیگر را هم یدک می‌کشد با استادان، در جلسه کوک مطرح و درباره آن اتخاذ تصمیم شده، و نتیجه در صورت جلسه درج و طی گزارشی به ستاد ارتش منعکس شده است.

از اظهارات رئیس اداره پست و قرائن دیگر به دست آمده، از جمله نامه‌های رسیده از ساواک مرکز که در آنها به اختلاف رئیس دانشگاه و استادان اشاره و به بعضی مطالب تقریباً سری در این مورد انگشت گذارده می‌شد، یقین حاصل کردم که سازمان دیگری وجود دارد که اخبار استان را به مرکز گزارش می‌نماید.[1]

منوچهر هاشمی در استان خراسان هم از فعالیت تشکیلات سازمان کوک اطلاع پیدا کرد:

هنگامی که با سمت ریاست ساواک استان خراسان به مشهد منتقل شدم، اطلاع پیدا کردم این سازمان در مشهد هم فعال بوده و یکی از امرای بازنشسته ارتش آن را اداره می‌کرده است. فعالیت این سازمان پس از مدتی بسیار محدود شد. از سرنوشت بعدی آن بی‌اطلاع هستم.[2]

سازمان کوک به ویژه گزارشات مکرری دربارهٔ عملکرد ساواک تهیه کرده و برای مسئولان در تهران ارسال می‌کرد. افرادی که در آن عضویت می‌یافتند سوگند وفاداری یاد

۱- منوچهر هاشمی، پیشین، صص ۲٦۷ ـ ۲٦۸.
۲- همان، صص ۲٦۵ ـ ۲٦٦.

می‌کردند که از نظریات آن سرپیچی نکنند، در چارچوب طرحهای ارائه شده فعالیت نمایند. عضویت در آن تنها با معرفی افراد سرشناس و معتمد صورت می‌گرفت. هر گاه تشخیص داده می‌شد فردی در حوزه فعالیت سیاسی، اداری و اجتماعی‌اش به شاه و سلطنت وفادار بوده و از شایستگی‌های لازم برخوردار است، ترتیب عضویت او در کوک فراهم می‌شد:

درباره سابقه سازمان کوک و اعضای آن، از رئیس اداره پست سئوال کردم، او گفت، این سازمان سالهاست به ابتکار ادارهٔ دوم ستاد ارتش تشکیل شده است. در حال حاضر رئیس آن سپهبد کیا رئیس اداره دوم ستاد بزرگ ارتشتاران می‌باشد. سازمان، انتخاب عضو، تشکیل جلسات و سایر برنامه‌های آن، عیناً از روی الگوی فراماسونری اقتباس شده است. بدین ترتیب که پذیرش عضو جدید با معرفی یکی دو نفر از اعضاء و تصویب اکثریت در جلسه اصلی با ادای سوگند صورت می گیرد. برای توسعه فعالیت و جلب اعضای جدید هم به این صورت عمل می‌شود که افراد و اشخاص سرشناس و قابل اعتماد از طبقات مختلف با موقعیت اجتماعی ممتاز نشان می‌شوند و با تماس و معرفی اعضا به عضویت سازمان درمی‌آیند. پس از تصویب عضویت و ادای سوگند از طرف عضو جدید برای وفاداری به اهداف سازمان، وظایف او توضیح داده می‌شود.

وظیفه اعضا، شناسایی مخالفین رژیم در سطوح بالای اجتماع و هم‌چنین جمع‌آوری اطلاعات دربارهٔ رؤسای ادارات و سازمانهای دولتی و بخش خصوصی و سایر فعل و انفعالاتی است که در منطقه صورت می گیرد. درباره مسئولین ادارات و مؤسسات، نسبت به سوءاستفاده آنان از موقعیت و نیز فساد ادارات گزارشهای مستندی تهیه و در جلسات مطرح می‌شود که پس از بررسی و درج مسایل مطروح در صورتجلسات، مراتب به مرکز گزارش می‌شود.

با به دست آوردن این اطلاعات به این نتیجه رسیدم اطلاعیه‌های مکرری که از ساواک مرکز می‌رسد و در آنها به نکات متعددی در حوزهٔ عمل ساواک استان اشاره می‌شود، غالباً از اختلافات محلی اشخاص و مقامات با همدیگر سرچشمه می گیرد، از ناحیه سازمان کوک به تشکیلات مرکزی آن گزارش می‌شود و در مرکز هم از آن طریق به ساواک منعکس می‌شود. مراتب را به مرکز گزارش کردم و استعلام نمودم، اگر صلاح است در جلسات سازمان کوک که به وسیله اداره دوم ستاد ارتش به وجود آمده و مانند ساواک کار می کند، شرکت کنم. قبل از اینکه جواب دریافت کنم، سپهبد بختیار، سپهبد کیا و سرلشکر علوی

مقدم رئیس شهربانی، هم‌زمان از شغل خود برکنار شدند. من هم به استان خراسان مأمور شدم و مسئله کان لم یکن ماند.[۱]

اولین رئیس کوک، حاجی علی کیا در ۱۲۸۵ش. در مازندران متولد و در دوران جوانی وارد ارتش شده بود. وی مدتها برای تحصیل علوم نظامی و سایر مأموریتهای محوله در کشورهای اروپایی اقامت داشت و در همان دوران دوره عالی ستاد را در دانشگاه جنگ سوئد گذراند. پس از بازگشت به کشور مورد توجه سپهبد رزم‌آرا قرار گرفته و به ریاست بخش تجسس رکن دوم ستاد ارتش منصوب شد. او به زودی از طرفداران جدی دربار و شخص شاه شد. در دوران نخست‌وزیری مصدق به دلیل حمایتش از شاه و دربار بازنشسته شد، ولی پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، شاه او را به ارتش بازگردانید و طی سالهای ۱۳۳۴ ـ ۱۳۳۶ش. از مهمترین نفوذیهای شاه در ارتش محسوب می‌شد. او در ۱۳۳۶ و به دنبال عزل سرلشکر قره‌نی، به ریاست اداره دوم ستاد ارتش منصوب شد؛ مدتی بعد نیز درجه سپهبدی گرفت. شاه بر آن بود تا با گماردن او به ریاست رکن ۲ ارتش، رقیب قدرتمندی در برابر تیمور بختیار علم کند که به تازگی به ریاست ساواک منصوب شده بود. در آن دوره سپهبد حاجی‌علی کیا بر سازمان کوک هم ریاست داشت. حاجی علی کیا تقریباً هم‌زمان با تیمور بختیار و در ۱۳۳۹ش. بازنشسته شد[۲] و در دورهٔ علی امینی دستگیر و زندانی شد. در دوران زندان هم ارتباط او با اعضای سازمان کوک قطع نشد. ساواک در این باره چنین گزارش داده است:

سازمان کوک وابسته به تیمسار سپهبد کیا که اعضای آن در وزارتخانه‌ها و مؤسسات دولتی هنوز ارتباط خود را با یکدیگر حفظ کرده‌اند[،] مرتباً از تیمسار کیا در زندان دستور می‌گیرند و اجرا می‌کنند و با شروع محاکمه نامبرده طبق دستوری که به آنها داده شده در همه جا شایع کرده‌اند که به زودی با حمایت دو سیاست روس و انگلیس حکومت نظامی که دست‌نشانده تیمسار کیا خواهد بود روی کار خواهد آمد و آقای دکتر امینی و چند نفر از وزراء کابینه ایشان از جمله آقایان الموتی و درخشش را محاکمه و اعدام خواهد نمود. (سند ساواک ـ ۱۳۴۱/۲/۳۱).[۳]

حسین فردوست معتقد است که سازمان کوک در ۱۳۳۶ش. به ریاست حاجی‌علی کیا

۱- همان، ص ۲۶۸.

۲- همان، صص ۲۶۶ ـ ۲۶۷.

۳- ظهور و سقوط، ج ۲، صص ۴۸۶ ـ ۴۸۷.

تشکیل شد و در همان سالها شبکه این سازمان در سراسر کشور گسترش یافت. پس از کیا، سرلشکر همایونی به ریاست سازمان کوک منصوب شد؛ اما این جابجایی به نفوذ حاجی‌علی کیا در سازمان کوک پایان نداد. با این حال سازمان کوک به تدریج انسجام سابقش را از دست داد و اعضا که از مدیریت و سازماندهی آن رضایت چندانی نداشتند از قبول مسئولیتهای محوله سرباز می‌زدند. ساواک در ۱۵ خرداد ۱۳۴۴ در این باره چنین گزارش می‌دهد:

در حال حاضر سازمان مخفی کوک با بی‌نظمی و بی‌توجهی شدید اعضای خود مواجه شده و اکثر کمیته‌ها تشکیل جلسه نمی‌دهند و شدیداً از طرز عمل به اولیاء سازمان انتقاد می‌کنند و چون طبق معمول در اکثر حوزه‌ها هنگام تشکیل جلسات آنها یک نفر نماینده از سازمان کوک معرفی و در جلسات کمیته‌ها شرکت می‌کند[،] اعضاء کمیته‌ها به نماینده اعزامی از مرکز سازمان کوک فوق‌العاده بی‌اعتنایی می‌کنند و به آنها می‌گویند شما به عنوان کارمند سازمان کوک از دستگاه حقوق می‌گیرید و باید در مقابل دریافت حقوق انجام وظیفه کنید ولی اعضاء کمیته‌ها که پولی دریافت نمی‌کنند وظیفه در مقابل سازمان ندارند، به‌ویژه آنکه سرلشکر همایونی و سایر اولیاء کوک توجهی به خواسته‌ها و نظرات اعضای کمیته‌ها ندارند[.] کمیته مربوط به سپهبد کیا به هیچ‌وجه تشکیل نمی شود و رابطهٔ ایشان با سازمان کوک به کلی قطع شده و گله و کدورت شدیدی با سرلشکر همایونی دارند. لیکن عده زیادی از اولیاء و کارمندان سازمان کوک با تیمسار کیا رابطه و دوستی خود را حفظ کرده‌اند.[1]

حسین فردوست که به دلیل ریاست بر دفتر ویژه اطلاعات و ارتباط نزدیکش با شخص شاه اطلاعات قابل توجهی درباره سازمان کوک داشت، معتقد است این سازمان در اواخر دوره ریاست حاجی علی کیا از رونق افتاد و علت آن نیز فساد کیا بود. گزارشات سازمان کوک مستقل از سایر گزارشات دستگاههای اطلاعاتی ـ امنیتی و عمدتاً از طریق دفتر ویژه و شخص فردوست در دسترس شاه قرار می‌گرفت و شاه تا حد زیادی از کیفیت و حیطه عمل آن آگاهی داشت. با این حال فعالیت سازمان کوک در نظر فردوست از اهمیت قابل توجهی برخوردار نبود. وی دربارهٔ فراز و فرود سازمان کوک چنین اظهارنظر کرده است:

۱- همان، ص ۴۸۸.

به هر حال، سپهبد کیا در یکی از جلسات ملاقات خصوصی به من گفت که «سازمان کوک» را او تشکیل داده و هدف آن پی بردن به نارضائیهای عمومی و فساد مقامات در سطح کشور است. ولی با شناخت تدریجی او متوجه شدم دو موضوعی که اصلاً به آن علاقه ندارد یکی رفع نارضائی در اجتماع و دیگری فساد مقامات است. بعداً فهمیدم که کیا از فساد مقامات حداکثر استفاده را می‌برد و هر مقام نظامی ولو یک سپهبد و هر مقام غیرنظامی ولو وزیر یا استاندار را با یک گزارش به محمدرضا از کار برکنار می‌کند[.] حال فساد واقعی باشد یا ساختگی و از این راه در ارتش و خارج از ارتش برای خود نفوذی غیرقابل تصور ایجاد کرده و همه از او بیم دارند.

پس از اینکه کیا بازنشسته شد، «سازمان کوک» به سرلشکر همایونی واگذار شد و چون او با محمدرضا ملاقاتی نداشت (در آن سطح لازم نبود) از من خواهش کرد که هفته‌ای یک بار گزارشات «سازمان کوک» را به دفتر تحویل دهد که از آن طریق به اطلاع محمدرضا برسد. من هم قبول کردم. یک سرهنگ به دفتر می‌آمد، او را می‌پذیرفتم و پاکت گزارشات را به من تحویل می‌داد و احتراماً چند دقیقه با او صحبت می‌کردم. یک بار از او سئوال کردم در این گزارشات از «کوک» که شعبهٔ دفتر خلاصه آنها را به تصویب من می‌رساند که به اطلاع محمدرضا برسد هیچگاه از یک مسئله سیاسی بحثی نیست. چطور این سازمان عریض و طویل در سطح کشور نتوانسته از یک فعالیت سیاسی انحرافی اطلاعی حاصل کند؟ گفت: چرا، اطلاعات سیاسی هم هست ولی نمی‌دانم سرلشکر همایونی از چه طریقی نسبت به آنها عمل می‌نماید، گفتم: همین مأمورین معمولی که نارضاییها را گزارش می‌دهند از فعالیتهای انحرافی نیز مطلع می‌گردند؟ گفت: در بین آنها عنصری هست که قادر به کسب چنین اطلاعاتی هستند، اگر اجازه فرمائید به سرلشکر همایونی بگویم یک نسخه از آن اطلاعات سیاسی را هم در پاکت جداگانه به شما تحویل دهم. گفتم: خیر، لابد ایشان راهی دارند که به اطلاع محمدرضا برسد. دفعه بعد از طرف سرلشکر همایونی بابت این راهنمایی تشکر کرد، ولی تا زمانی که «کوک» وجود داشت (شاید تا انقلاب هم وجود داشت) اطلاعات سیاسی به دفتر ارسال نشد. مسئله‌ای که گفته سرهنگ فوق را دربارهٔ اطلاعات سیاسی تأیید می‌کرد این بود که بر اساس آمارهایی که در شعبه ۲ دفتر تنظیم نموده بودند، پس از گذشت یک سال به من گزارش دادند که تعداد گزارشات تحویل شده از «سازمان کوک» در استانهای شمالی حدود ده برابر سایر استانها است. پس در «سازمان

کوک» تعداد پرسنل مربوط به نارضاییها در شمال ده برابر سایر استان‌ها بوده و بالطبع عناصر فعال سازمان در جبههٔ سیاسی هم در شمال باید حدود ده برابر سایر استانها باشد. چون در دو سازمان بی‌سیم و ماهوتیان علاقه انگلیسیها فقط به استانهای شمالی بوده است، در «سازمان کوک» هم سازمانهای قوی در استانهای شمالی استقرار یافته بود و در پوشش کشف نارضایی با استفاده از عناصر متخصص در براندازی و جاسوسی می‌توانسته از فعالیتهای سیاسی شوروی در استانهای شمالی مطلع گردد.[1]

رکن ۲ (اداره دوم) ارتش

رکن ۲ ارتش که پس از مدتی به ادارهٔ دوم ارتش تغییر نام داد فعالیتهای محدودی در عرصهٔ اطلاعات داخلی داشت و عمده وظیفه آن نیز ضداطلاعات و جمع‌آوری اخبار و اطلاعات از کشورهای خارجی بود. گفته می‌شد گزارشات نهایی آن تا اواخر دههٔ ۱۳۲۰ برای شاه و نخست‌وزیری فرستاده می‌شد و گویا در مقاطعی نسخه‌ای از آن گزارشات به اشرف پهلوی نیز تسلیم می‌شد.[2] غلامرضا مصور رحمانی عمده وظایف رکن ۲ ارتش را جمع‌آوری اطلاعات خارجی و امور ضدجاسوسی برشمرده است:

اساس کار رکن دوم ستاد کل، کسب اطلاعات نظامی از خارج کشور است. این اطلاعات، باید روی سلاحهای جدید، مداخلهٔ تکنولوژی در تأثیر سلاحها از حیث برد، دقت، نشانه‌گیری در خنثی کردن رزمجویان، روحیه، و به خصوص روشهای جنگی جدید و تحولات سیاسی اتحادها و سیستم مخابراتی دشمنهای متعرض احتمالی، تمرکز یابد.

چون دشمن احتمالی همواره موجبات تعرضی خود را به طرف کمال می‌برد، پس رکن دوم وظیفه دارد با ایجاد شبکه‌های تجسسی وسیع، کارآگاهانه و هوشیارانه در خارجه، علی‌الدوام، آگاهی خود را بالا ببرد و به تجسس خود ادامه دهد تا یقین حاصل کند در روز مبادا، عده‌ای خودی در اثر مواجهه با اوضاع غیر مترقب و یا در برخورد به انواع سلاحهای پیش‌بینی نشده، دچار غافلگیری و عوارض شوم آن نشوند.[3]

بدین ترتیب حیطه عمل و وظایف رکن ۲ ارتش در مقاطع مختلف دچار نوسان می‌شد.

۱- همان، صص ۴۹۱ ـ ۴۹۲.

۲- همان، ص ۴۹۳.

۳- جهانگیر تفضلی، خاطرات جهانگیر تفضلی، صص ۷۹ ـ ۸۰.

هر از گاه بر اساس تصمیمات مسئولین امر برای امور اطلاعاتی ـ امنیتی داخل کشور نیز از خدمات رکن دوم بهره گرفته می‌شد. با تمام این احوال، در همان حیطه فعالیتهای اطلاعات خارجی و ضدجاسوسی نیز رکن ۲ ارتش کارنامه قابل قبولی نداشت و بسیاری از اطلاعات و گزارشات ارسالی مأموران آن از کشورهای خارجی فاقد ارزش اطلاعاتی بود. در این باره گفتگوی غلامرضا مصور رحمانی با رئیس وقت رکن ۲ ارتش ـ سرلشکر حسن پاکروان ـ قابل توجه است:

بر اثر گزارشهای حاد سرکنسول ایران در بصره و تکرار رسیدن اخبار وحشت‌آور از مسافرین تازموارد از عراق، قرار شد هر چه زودتر به عراق بروم تا اوضاع را در محل مشاهده و تحقیق کنم و بلافاصله به تهران برگردم و نتیجه را به استحضار شخص دکتر محمد مصدق برسانم.

در تمام پرونده‌هایی که مورد مطالعه‌ام واقع شده بود اثری از گزارشهای شبکه اطلاعاتی محرمانه دولت ایران در عراق به نظرم نرسید. یک روز صبح اول وقت رفتم نزد پاکروان و خواهش کردم آن گزارشها را در اختیارم بگذارد که در دفتر رکن دوم مطالعه کنم و پس دهم.

گفت: پرونده‌ها را هر چه بود قبلاً در اختیارتان گذاشتم دیگر چیزی نیست که به شما واگذار شود.

گفتم: آن پرونده‌ها یا مربوط به اظهارات مسافرین بود و یا گزارش سرکنسولگری. منظورم پرونده‌های اطلاعات محرمانه‌ای است که از مأمورین مخصوص رکن دوم در محل و یا سایر مأمورین مخفی محلی به شما رسیده.

گفت: همانطور که گفتم چیز دیگری نیست تا به شما واگذار شود و پروندهٔ اطلاعات محرمانه نداریم.

با تحیر تمام گفتم: پس مأمورین مخفی شما در عراق اطلاعات خودشان را به چه مقامی می‌دهند و گزارشهای آنها در کدام دفتر متمرکز می‌شود؟

گفت: ما در عراق اساساً عوامل استخباری نداریم که به ما گزارشهایی بدهند.

از این جواب غرق در بهت شدم و گفتم می‌فرمائید سازمان نیروی دفاعی و سازمان سیاسی کشور در کشور همسایه مطلقاً دارای عوامل استخباری نیستند؟

گفت: متأسفانه همینطور است.

دیگر ادامه مذاکره معنی نداشت. خداحافظی کردم و بیرون آمدم و از اینکه سازمان دفاعی

کشور تا این اندازه سطحی و عاری از حس مسئولیت است حالت تأسف فوق‌العاده‌ای در خود احساس کردم.

من اطلاع داشتم که رکن دوم مأمورین خفیه بسیاری در خدمت داشت و تصورم بر این بود که همه یا لااقل اغلب آنها همان طور که در سایر ارتشها معمول است، برای کسب اطلاع از کشورهای خارجی و به خصوص دشمنان احتمالی، فعالیت می‌کنند ولی آن روز متوجه شدم برای مأمورین استخباری ارتش ما «خودی» دشمن احتمالی را تشکیل می‌داد![1]

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در رکن ۲ ارتش هم تغییراتی روی داد و بار دیگر وظیفه اطلاعات و امنیت داخلی نیز برعهده آن نهاده شد تا با همکاری فرمانداری نظامی، مخالفان سیاسی حکومت را تحت تعقیب قرار دهد. مدت کوتاهی پس از کودتا، حسن پاکروان از ریاست رکن ۲ ارتش کنار گذاشته شد و به جای او سرهنگ مصطفی امجدی منصوب شد. با این حال چنانکه انتظار می‌رفت تحول قابل اعتنایی در رکن ۲ و کیفیت فعالیت آن در عرصهٔ داخلی و نیز خارجی رخ نداد. هنگامی که ساواک تشکیل شد و تیمور بختیار از فرمانداری نظامی کناره گرفت و به ریاست ساواک منصوب شد، شاه درصدد برآمد به رکن ۲ ارتش هم پر و بالی بدهد و آن را در برابر ساواک و تیمور بختیار مطرح سازد. به همین دلیل سرلشکر حاجی‌علی کیا را که از مخالفان و رقبای سرسخت بختیار بود به ریاست رکن ۲ ارتش منصوب کرد و او توانست رکن ۲ ارتش را به عنوان رقیبی قابل اعتنا در برابر ساواک علم کند. در دوره ریاست کیا، رکن ۲ ارتش، هم در عرصه اطلاعات و امنیت داخلی و هم در عرصه ضدجاسوسی و اطلاعات خارجی گزارشات مستقلی تهیه و تنظیم کرده به شاه ارائه می‌داد و این روند تا پایان دوره سلطنت محمدرضا شاه کماکان (با نوساناتی چند) ادامه یافت. رقابت رکن ۲ و ساواک در امور اطلاعاتی و ضدجاسوسی به حدی آشکارا و عیان می‌نمود که حتی مخالفان حکومت از آن آگاهی یافته بودند. محمدعلی عمویی به گوشه‌هایی از رقابتهای اطلاعاتی ـ امنیتی ساواک و رکن دوم ارتش چنین اشاره می‌کند:

... اینک در پایان سال ۳۸ و اوایل سال ۳۹ شاهد ندامت بازیهای مبتذل و سبک مشتی عوام «طاعون زده» هستیم که همه روزه در حیاط زندان و با حمایت زندانیان، برگزار می‌شود. بار دیگر فضای حیاط خفقان‌آور شده است و رفقای ما به منظور پرهیز از رویارویی با آن

۱- غلامرضا مصور رحمانی، کهنه سرباز، ج ۳، ص ٦۳.

تملق گوییها و ریاکاریها، از راهرو، و حتی اتاق بیرون نمی‌رفتند و به ندرت از هواخوری حیاط استفاده می‌کردند. از عمر حضور «جاسوسان چترباز» چند ماهی نگذشته بود که با احالهٔ پرونده‌هایشان به دادرسی ارتش و پس از رسیدگی به محتویات آن پرونده‌ها، دستور آزادی آنها از زندان صادر شد و جرایمشان «کَأَن لَم یَکُن» تلقی شد. معلوم شد که ماجرا، داستان رقابت بین دستگاههای گوناگون اطلاعاتی کشور بوده است. ضداطلاعات ارتش برای فعال نشان دادن خود دست به چنان پرونده‌سازی رسوا می‌زند تا در برابر ساواک خودی نشان دهد، اما رکن دوم گارد[،] بی‌اساس بودن آن پرونده‌ها را به دفتر مخصوص شاه گزارش می‌کند... با این کار، هم آنها را از بند رها می‌کند.[1]

گارد جاویدان

گارد جاویدان از ابتکارات دوران سلطنت محمدرضا بود که حفاظت و حراست از شاه را برعهده داشت. پیش از تشکیل گارد جاویدان واحدهایی از ارتش تحت عناوین «گردان گارد» و «هنگ گارد» این وظیفه را عهده‌دار بودند. شاه در اواسط دوران سلطنت تصمیم گرفت واحد اختصاصی برای این مهم تشکیل دهد که به نوعی یادآور گارد جاویدان ایران باستان هم باشد.

گارد جاویدان با تلاشهای حسین فردوست تشکیل گردید و سازماندهی شد و تا پایان دورهٔ سلطنت محمدرضا هم به تدریج از لحاظ کمی و کیفی گسترش یافت.[2] گارد جاویدان وظیفه نگهبانی و حفاظت از شاه و کاخهای او را برعهده داشت و کمتر در حیطه امور اطلاعاتی وارد می‌شد. با این حال با تمهیدات دفتر ویژه اطلاعات و شخص حسین فردوست معدودی از اعضای آن وظیفه غیررسمی حفاظت اطلاعات گارد را برعهده داشتند و مستقیماً با فردوست و دفتر ویژه او در ارتباط بودند. در اواخر دههٔ ۱۳۴۰ تلاشهایی صورت گرفت تا ساواک بر فعالیت گارد جاویدان نظارت اطلاعاتی ـ امنیتی داشته باشد. وزیر دربار وقت امیراسدالله علم مُصر بود «افسران باشند.»[3] او در این باره مدتها با حسین فردوست که رئیس دفتر ویژه اطلاعات و قائم‌مقام ساواک بود به گفتگو پرداخت تا راهی برای عملی شدن این

۱- همان، ج ۱، صص ۲٤٥ ـ ۲٤٦.

۲- محمدعلی عمویی، دُرد زمانه: خاطرات محمدعلی عمویی، صص ۱٤٤ ـ ۱٤٥.

۳- سعیده لطفیان، ارتش و انقلاب اسلامی، صص ۱۰٥ ـ ۱۰٦.

طرح پیدا کند.[۱] با این حال گارد جاویدان هیچ‌گاه به طور رسمی تحت نظارت و کنترل ساواک قرار نگرفت؛ اما دفتر ویژه اطلاعات و شخص حسین فردوست تا اواخر عمر رژیم پهلوی بر عملکرد آن کنترل داشت. با این حال مدرکی به دست نیامده که حاکی از وجود رقابت میان گارد جاویدان و ساواک در عرصه امور اطلاعاتی و جاسوسی باشد.

شهربانی و ساواک

چنانکه آمد پس از سقوط رضاشاه دستگاه شهربانی به طور کلی و ادارهٔ تأمینات و پلیس سیاسی (آگاهی) آن به طور خاص اعتبار پیشین را از دست داده و تا مدتها پلیس سیاسی و اداره آگاهی شهربانی منفعل باقی ماند. این روند تا پایان دوران نخست‌وزیری مصدق با نوساناتی چند ادامه داشت. در پی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و حوادثی که به دنبال آن در عرصه سیاسی، اجتماعی کشور رخ داد، بار دیگر شهربانی مورد توجه جدی قرار گرفت و تشکیلات آگاهی و اطلاعاتی آن همگام با فرمانداری نظامی و رکن ۲ ارتش در تعقیب و سرکوب مخالفان سیاسی رژیم مشارکت فعالی داشت. با تشکیل ساواک، شهربانی هم به تدریج دوران رکود و انفعالش را پشت سر نهاده و در رقابتی تنگاتنگ با این سازمان جدید، وظایف پلیسی ـ اطلاعاتی و امنیتی گسترده‌ای برعهده گرفت. این روند تا واپسین دوران سقوط رژیم پهلوی کماکان ادامه یافت. در این میان، شاه چنانکه مرسومش بود، همواره افراد رقیب و مخالف یکدیگر را در رأس شهربانی و ساواک قرار می‌داد تا از نتایج این انتصاب آگاهانه بهره گیرد. از شهریور ۱۳۳۲ افراد زیر به ترتیب در رأس شهربانی قرار گرفتند:

۱. سرلشکر علوی مقدم از شهریور ۱۳۳۲ تا شهریور ۱۳۳۹، ۲. سرتیپ امیرانصاری از شهریور تا آبان ۱۳۳۹، ۳. سپهبد نعمت‌الله نصیری از آذر ۱۳۳۹ تا بهمن ۱۳۴۳، ۴. سپهبد محسن مبصر از بهمن ۱۳۴۳ تا دی ۱۳۴۹، ۵. سپهبد صدری از دی ۱۳۴۹ تا مرداد ۱۳۵۲، ۶. سپهبد صمدیان‌پور از مرداد ۱۳۵۲.[۲]

با نگاهی گذرا به نمودار سازمانی و تشکیلات اداری شهربانی در اواخر دورهٔ محمدرضا پهلوی آشکار می‌شود که رسته‌های اطلاعاتی ـ امنیتی و جاسوسی و نیز کارآگاهی آن از

۱- اسدالله علم، یادداشتهای علم، ج ۲، ص ۱۰۴.
۲- همان، ص ۱۰۴.

مهمترین بخشهای این مجموعه محسوب می‌شد. شهربانی علاوه بر امور اطلاعاتی ـ امنیتی و کارآگاهی داخلی، در بخش ضداطلاعات نیز فعالیت می‌کرد. بدین ترتیب فعالیتهای اطلاعاتی ـ ضدجاسوسی آن تا حد زیادی موازی با اقدامات ساواک بود. نمودار سازمانی و تشکیلاتی شهربانی کل کشور در اواخر دورهٔ پهلوی دوم به شرح زیر بود:[1]

۱- یحیی افتخارزاده، نظمیه در دوره پهلوی، صص ۳۷۰ ـ ۳۷٦؛ شجاع جوادی، تاریخ سیر پلیس در قم، صص ٤۳ ـ ٤۵.

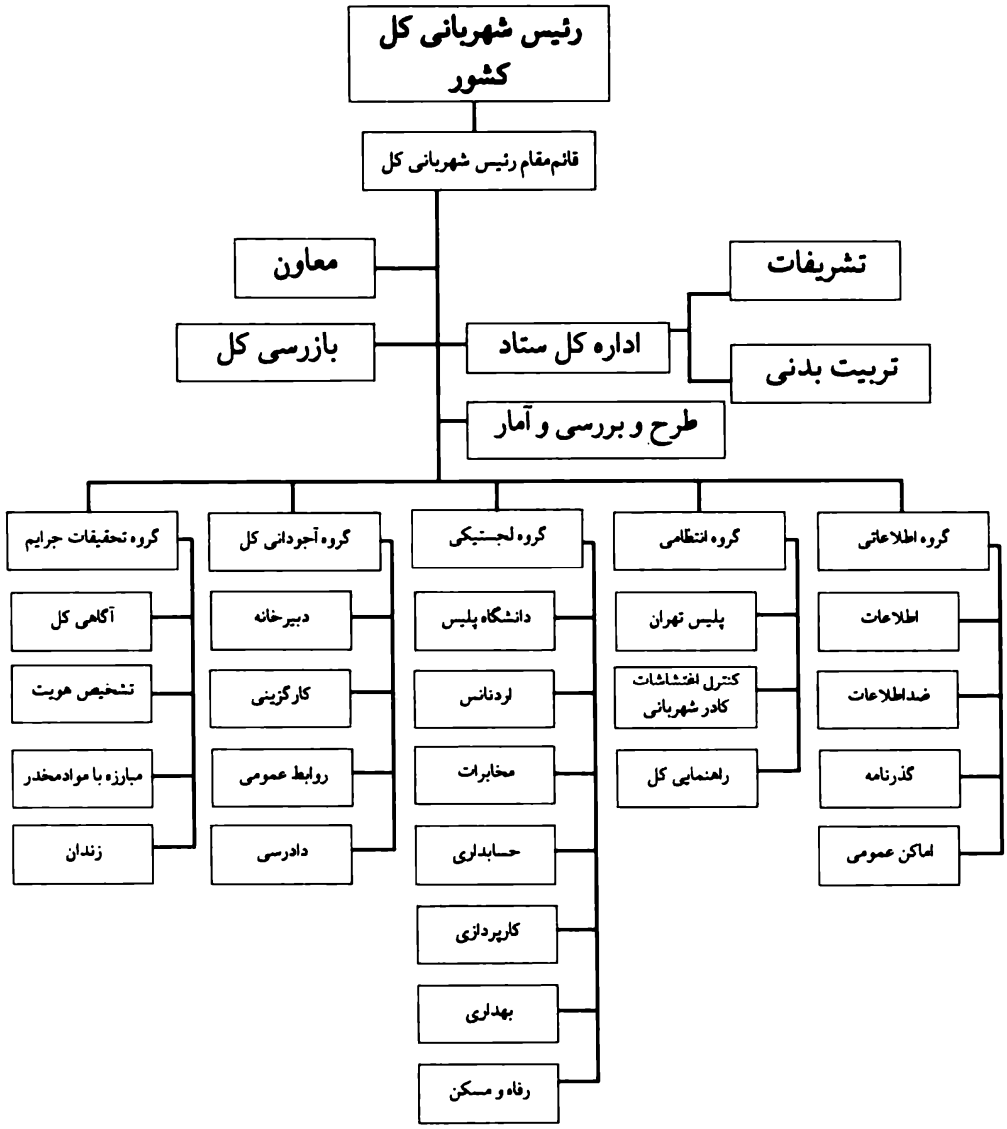

چنانکه از ساختار تشکیلاتی شهربانی برمی‌آید حداقل سه بخش مهم (از پنج بخش) آن در عرصه اطلاعاتی و ضداطلاعات، امور پلیسی و جلوگیری از اغتشاشات؛ و امور آگاهی و تشخیص هویت و کشف جرم فعالیت می‌کرد که مشابهت تامی با وظایف ساواک داشت. ضمن اینکه اداره زندان شهربانی هم از فعال‌ترین بخشهای آن محسوب می‌شد. چنانکه در فصل‌های بعدی خواهیم دید ساواک بر زندانهای کشور سیطره داشت و مدیریت و هدایت امور زندانها با حیطه فعالیت و وظایف آن در عرصه امنیت داخلی مرتبط بود.[1]

۱- د. امینی، پیشین، ص ۱۰۹.

ادارهٔ آگاهی شهربانی که در دورهٔ رضاشاه وظیفه پلیس سیاسی (ادارهٔ تأمینات) را برعهده داشت در دوره محمدرضا نیز کماکان فعال ماند و از فعال‌ترین بخشهای شهربانی به شمار می‌رفت. طی سالهای پایانی حکومت محمدرضا، اعضای این اداره از آموزشهای فنی ـ اطلاعاتی قابل اعتنایی برخوردار شدند. در همین حال تجهیزات پلیسی ـ اطلاعاتی پیشرفته‌ای برای آن تهیه شده بود.[1] تا قبل از تأسیس ساواک اداره زندانهای کشور مستقیماً تحت کنترل شهربانی بود و در نمودار تشکیلاتی شهربانی هم بخش مخصوصی تحت عنوان اداره زندان وجود داشت که بر تمام زندانها و بازداشتگاههای شهربانی در سراسر کشور مدیریت می‌کرد. پس از گسترش فعالیت ساواک، برخی از مهمترین زندانهای کشور در اختیار آن قرار گرفت و در همان حال زندانها و بازداشتگاههای پیدا و پنهان بسیاری ساخته شد که مستقیماً از سوی ساواک اداره می‌شد. در همان حال در زندانهای تحت مدیریت شهربانی هم، ساواک نفوذ قابل‌توجهی به دست آورد، تا جایی که در اواخر رژیم پهلوی تقریباً در تمامی زندانهای کشور مأموران ساواک حضور داشتند و صرفاً امور اداری و حفاظتی زندانها بر عهده شهربانی بود و این خود موجبات افتراق و رقابت میان مأموران ساواک و شهربانی را فراهم می‌آورد.

بدین ترتیب شهربانی را باید از مهمترین تشکیلات پلیسی ـ اطلاعاتی و امنیتی رقیب ساواک برشمرد که فعالیتهای موازی آن با ساواک تا پایان دوران پهلوی مشهود بود. به ویژه اینکه شخص شاه نیز مصرّ بود این رقابتها و فعالیتهای موازی ادامه یابد و هیچ‌گاه درصدد برنیامد در فعالیتهای اطلاعاتی ـ جاسوسی موازی موجود در کشور وحدت رویه‌ای پدید آورد. به همین دلیل از همان آغاز تشکیل ساواک، همواره رؤسای آن با رؤسای وقت شهربانی رقابتی تمام نشدنی داشتند که گاه تا حد دشمنی طرفین هم می‌رسید. چنانکه در دوران ریاست بختیار بر ساواک، سپهبد علوی مقدم رئیس وقت شهربانی از مخالفان و رقبای سرسخت او محسوب می‌شد و در بسیاری از امور اطلاعاتی ـ امنیتی تا حد کنترل یکدیگر پیش می‌رفتند.[2] در دورهٔ ریاست پاکروان بر ساواک، سپهبد نصیری رئیس وقت شهربانی، سخت با او مخالف بود. در این دوران که مصادف با ناآرامیهای دوران به اصطلاح انقلاب

۱- همان، صص ۱۰۳ ـ ۱۰٤ و صص ۱۱۳ ـ ۱۱۷.
۲- همان، صص ۱٦۰ ـ ۱٦٤.

سفید و قیام ۱۵ خرداد و حوادث مربوط به آن بود، به ویژه نصیری ـ رئیس شهربانی ـ برای از اعتبار انداختن پاکروان ـ رئیس ساواک ـ از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کرد؛ عاقبت هم تلاشهای نصیری بر ضد پاکروان به ثمر نشست و او توانست در اواخر ۱۳۴۳ با عزل پاکروان به ریاست ساواک منصوب شود. در دوران ریاست نصیری بر ساواک رقابت ساواک و شهربانی گسترش چشمگیرتری یافت و هر دو تشکیلات تلاشهای خستگی‌ناپذیر خود را برای خنثی‌سازی توطئه‌های حریف ادامه دادند. جواد مخفی یکی از شکنجه‌گران ساواک در خلال محاکماتش پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به گوشه‌هایی از رقابتهای شهربانی و ساواک و تلاشهای تخریبی آن دو در برابر کنترل دیگری چنین اشاره کرده است: **«... ساواک می‌خواست در شهربانی نفوذ کند ولی شهربانی کل به دستور سپهبد صدری، سپهبد جعفری اداره اطلاعات را سپر بلا کردند و مانع رسوخ ساواک در ادارات شهربانی شدند. من به دستور صدری تلفن‌های پرویز ثابتی را کنترل می‌کردم و اسنادی از سوءاستفاده‌های ثابتی را به صدری گزارش دادم و او آن را به اطلاع شاه رسانید ولی هیچ‌کاری نکردند.»**[1]

دفتر ویژه اطلاعات

برخلاف ساواک که امریکا در طرح و تأسیس آن نقش اصلی را برعهده داشت، دفتر ویژه اطلاعات مستقیماً از سوی انگلیسیها و MI6 (اینتلیجنس سرویس) تشکیل شد و دو سه سالی پس از ساواک فعالیت رسمی خود را آغاز کرد. گفته شده وقتی شاه در اوایل سال ۱۳۳۸ش. به انگلستان رفت در دیدارش با ملکه انگلستان اظهار داشت که به خاطر تعدد گزارشاتی که از منابع اطلاعاتی متعدد و موازی در اختیار او قرار می‌گیرد در جمع‌بندی نهایی آن دچار مشکل شده است و از او مشورت خواسته بود. ملکه هم که (گفته شده است از سوی MI6 توجیه شده بود) به اطلاع شاه می‌رساند که او دفتری ویژه در کاخش دارد که کار آن سر و سامان دادن به همین گونه گزارشات اطلاعاتی پراکنده است که در نهایت خلاصه‌ای جمع‌بندی شده از تمام آن در اختیار وی قرار می‌گیرد. ملکه در همان حال پیشنهاد کرده بود هرگاه شاه ایران نیز مایل باشد می‌تواند فردی را به انگلستان بفرستد تا آموزشهای لازم جهت تشکیل دفتری مشابه در کاخ شاه به او داده شود. به دنبال آن ملاقات بود که شاه حسین فردوست، دوست

۱- علی امینی به روایت اسناد ساواک، ج ۳، بخش اول، ص ۱۹۸.

دوران کودکی‌اش را به همین منظور روانه انگلستان کرد. فردوست طی مدتی کوتاه (حدود ۴ ماه) موفق شد آموزشهای لازم را نزد مأموران MI6 فرا گرفته به کشور بازگردد. بدین ترتیب در همان سال ۱۳۳۸، دفتر ویژه اطلاعات با هدایت و طراحی اینتلیجنس سرویس (MI6) و تحت مدیریت حسین فردوست پایه‌گذاری شد.

دفتر ویژه اطلاعات که فعالیت آن با روش MI6 همخوانی داشت دارای پنج شعبه مختلف بود که به ترتیب امور اداری، کشوری، سیاسی، نظامی و اقتصادی و تحقیق را برعهده داشتند. با تشکیل این دفتر تمام گزارشهای اطلاعاتی ـ امنیتی که از سازمانهای اطلاعاتی موازی ارسال می‌شد توسط شعبات مربوطه و تحت نظارت و مراقبت عالیه شخص حسین فردوست جمع‌بندی و تلخیص می‌شد و به شاه تسلیم می‌گردید. فردوست تا پایان دوره سلطنت محمدرضا بر این دفتر ریاست می‌کرد و جز شخص شاه از هیچ سازمان یا مقامی فرمانبری نداشت. در واقع دفتر ویژه اطلاعات تشکیلاتی کاملاً مستقل بود و جز شاه هیچ مرجعی بر آن نظارت نداشت. فقط هزینه و نیروهای مورد نیاز آن از سوی گارد شاهنشاهی (گارد جاویدان) تأمین می‌شد. طی سالهای اخیر سلطنت، هزینه‌های جاری دفتر ویژه از سوی ستاد ارتش تأمین می‌شد. ضمن اینکه هر ساله مبالغی نیز به عنوان هزینه‌های سرّی در اختیار این دفتر قرار می‌گرفت. پرسنل این مجموعه تابع مقررات سازمانی ـ اداری و سلسله مراتب ارتش بودند. معمولاً افسرانی که در دفتر ویژه اطلاعات به کار گمارده می‌شدند از شاخص‌ترین چهره‌های ارتش انتخاب می‌شدند. بسیاری از کسانی که در دفتر ویژه اطلاعات خدمت می‌کردند پس از پایان فعالیتشان، به سمتهای نظامی برجسته‌ای منصوب شدند. صمدیان‌پور، عشقی‌پور، نجاتی، ناصر مقدم، ارتشبد خاتمی، سپهبد فیروزمند، نصرت‌الله فردوست، سرلشکر محمودی، سرلشکر ناجی، سرلشکر صفاپور، سرلشکر شاکر، سپهبد جعفری، سپهبد افشانی، سرلشکر امین افشار، سرتیپ زندی‌پور و سرتیپ پرنیان‌فر از جمله افسرانی بودند که مدتها در دفتر ویژه اطلاعات زیرنظر فردوست خدمت کرده بودند و طی سالهای بعد به مناصب نظامی ـ امنیتی و اطلاعاتی درجه اولی دست یافتند.[1] سازماندهی و تشکیلات دفتر ویژه اطلاعات و حیطه فعالیت آن طبق اظهارات حسین فردوست به شرح زیر بود:

سازمان دفتر به شرح زیر بود:

۱- فصلنامه تخصصی تاریخ معاصر ایران، س ٦، ش ٢٤، زمستان ۱۳۸۰، صص ۲۱۰ ـ ۲۱۱.

رئیس و یک معاون. در تمام طول موجودیت دفتر تا انقلاب ریاست دفتر با من بود و این یک اصل بود که در انگلستان نیز به شدت رعایت می‌شد. در طول این مدت دفتر تنها ۳ معاون داشت: اول صمدیانپور، پس از او عشقی‌پور و سپس نجاتی. امور دفتر توسط ۵ شعبه اداره می‌شد:

شعبه یک، مسئول انجام کلیه امور اداری و مالی دفتر بود. هزینه سرّی از این امر مستثنی بود و در اختیار معاون دفتر قرار داشت. این شعبه طبعاً بیشترین پرسنل را داشت و مرکب از یک افسر و حدود ۲۰ درجه‌دار و یک ماشین‌نویس بود، که وظایفی از قبیل رانندگی، نامه‌رسانی، نظافت، آبدارخانه و اموری از این قبیل را انجام می‌دادند.

شعبه دو، مسئول امور کشوری بود. مطالبی که از سازمانهای مختلف کشوری به دفتر می‌رسید توسط این شعبه بررسی و تلخیص و گزارش مربوطه تهیه می‌شد و در صورت صدور دستور، همین شعبه مسئول مراجعه به وزارتخانه مربوطه و اخذ جواب و تهیه گزارش بود. این شعبه دارای ٤ افسر (رئیس و ۳ پرسنل) و یک ماشین‌نویس بود.

شعبه سه، مسئول امور سیاسی بود. بررسی و خلاصه کردن و تهیه گزارش از مسائل سیاسی که اکثراً از اداره دوم ارتش و اداره کل سوم ساواک واصل می‌شد، به عهده این شعبه بود. در صورت صدور دستور، مراجعه به سازمان مربوطه و اخذ جواب و تهیه گزارش نیز با شعبه فوق بود. این شعبه دارای ٤ افسر (رئیس و ۳ پرسنل) و یک ماشین‌نویس بود.

شعبه چهار، مسئول امور نظامی و انتظامی کشور بود. بررسی و خلاصه کردن و تهیه گزارش دربارهٔ ارتش و نیروهای انتظامی (شهربانی و ژاندارمری) و در صورت صدور دستور مراجعه به سازمان مربوطه و اخذ جواب و تهیه گزارش با این شعبه بود. این شعبه نیز ٤ افسر (رئیس و ۳ پرسنل) و یک ماشین‌نویس داشت.

شعبه پنج، شعبه تحقیق بود. این شعبه در آغاز وجود نداشت و بعداً تشکیل شد. علت این بود که محمدرضا در مواردی دستور تحقیق پیرامون مسئله‌ای را می‌داد و لذا ضرورت یافت که شعبه‌ای مختص این کار تشکیل شود. هرگونه تحقیقی که در هر سازمان، اعم از کشوری و نظامی و انتظامی در مرکز یا خارج از مرکز، ضرورت می‌یافت، توسط این شعبه انجام می‌شد. این شعبه به علت حجم زیاد کار به پرسنل بیشتر نیاز داشت و لذا مرکب از ٦ افسر (رئیس و ۵ پرسنل) و یک ماشین‌نویس بود.

بنابراین، «دفتر ویژه اطلاعات» جمعاً پرسنل ناچیزی داشت، ولی چارت سازمان به نحوی

بود که می‌توانست تا ۲۵ افسر را به خدمت گیرد و همین تعداد به خوبی از عهده وظایف برمی‌آمدند. دفتر از نظر انجام وظایف خود استقلال داشت و تابع هیچ سازمانی نبود، ولی از نظر تأمین پرسنل و وسایل و اخذ حقوق و مزایا تابع گارد بود. در سالهای اخیر هزینه سری دفتر حدود ۷۵۰ هزار تومان بود که از ستاد ارتش دریافت می‌شد، ولی هر سال طبق رویه ارتش هم در مورد تعداد پرسنل و هم در مورد هزینه سری تجدیدنظر می‌شد و معمولاً تصویب می گردید. بنابراین دفتر رأساً استخدام انجام نمی‌داد و کلیه پرسنل (افسر و درجه‌دار) از نیروی زمینی تقاضا می‌شد. ترفیعات با تصویب ارتش امکان‌پذیر بود و در خود دفتر برای افسران تا درجه سرهنگی و برای درجه‌داران تا استوار یکمی بی‌اشکال بود. ولی چون دفتر محل سرتیپی نداشت، اگر قرار بود افسری سرتیپ شود، بدواً به واحد مربوطه منتقل می‌شد و سپس ترفیع می‌یافت. چون سازمان مصوبه در اختیار ستاد ارتش بود، هر افسری که به دفتر منتقل می‌شد در محل بلاتصدی برای او تعیین شغل و به ستاد ارتش گزارش می‌شد. هر افسری که به دفتر منتقل می‌شد، طبق مدارک موجود به او آموزش داده می‌شد و سپس آزمایش می گردید. کلیه درجه‌داران دوره حفاظت را طی می‌کردند. حقوق پرسنل توسط ستاد ارتش پرداخت می‌شد و مزایای پرسنل با مزایای اداره دوم ارتش منطبق بود...[۱]

حداقل از ده منبع اطلاعاتی مختلف، گزارشات روزانه و یا نوبه‌ای برای دفتر ویژه اطلاعات می‌رسید که مسئولان امر در شعبات مربوطه آنها را تنظیم می‌کردند. این منابع اطلاعاتی دهگانه عبارت بودند از: اداره دوم ارتش، اداره کل سوم ساواک، اداره کل هفتم ساواک، اداره کل هشتم ساواک، ساواک تهران، شهربانی، ژاندارمری، وزارت اطلاعات و جهانگردی، سازمان کوک و شبکه‌های پنهانی که تحت کنترل دفتر ویژه اطلاعات بودند. گفته می‌شد که حجم گزارشات این منابع اطلاعاتی روزانه به بیش از ۲۵۰ صفحه بالغ می‌شد و پس از جمع‌بندی و بهره‌گیریهای لازم نهایتاً طی ۲ تا ۵ صفحه تنظیم می‌شد و در اختیار شاه قرار می‌گرفت. پیش از آنکه دفتر ویژه تأسیس شود این حجم گسترده گزارشات به یکباره (و هر روز) به شاه تسلیم می‌شد که گویا او چندان هم به مطالعه آنها تمایلی نشان

۱- حسین فردوست، پیشین، ج ۱، صص ۳۹۷ ـ ۳۹۹.

نمی‌داد و «دستور ابطال می‌داد».[1] حسین فردوست درباره گزارشاتی که از منابع دهگانه اطلاعاتی به دفتر ویژه اطلاعات می‌رسید و نقش این دفتر در جمع‌بندی نهایی آن چنین گفته است:

گزارشاتی که به دفتر ارسال می‌شد به شرح زیر بود:

۱ـ اداره دوم ارتش، هر روزی یک بولتن (حدود ۲۰ صفحه) از اداره اطلاعات می‌فرستاد که شامل اخباری از ارتش، اخباری از مرزها، اخباری از ارتشهای کشورهای هدف و برخی اطلاعات متفرقه مربوط به امور نظامی بود. اداره دوم همچنین هر ماه یا هر ۲ ماه یک گزارش نوبه‌ای (دوره با توافق من تعیین می‌شد) راجع به وضع نظامی یک کشور هدف ارسال می‌داشت که شامل تعداد و ترکیب ارتش کشور مربوطه و همراه با یک نقشه بود که محل و نوع واحد و رده آن را مشخص می‌کرد (حدود ۲۰ ـ ۳۰ صفحه).

۲ـ اداره کل سوم ساواک، هر روز یک بولتن اخبار روزانه به دفتر ارسال می‌داشت و هر ماه یا ۲ ماه و برخی موارد هر ۳ یا ٦ ماه (دوره با توافق من تعیین می‌شد) بولتن جداگانه‌ای درباره روحانیت، عشایر، اقلیتهای مذهبی، فراماسونری، فرقه بهایی، سازمانهای مخالف رژیم در داخل و خارج کشور و غیره به دفتر ارسال می‌داشت.

۳ـ اداره کل هفتم ساواک، روزانه یک بولتن درباره اخبار کشورهای هدف و اخبار برون‌مرزی به دفتر می‌داد که اخبار برون‌مرزی را از اداره کل دوم اخذ و پس از رفع موارد ابهام در بولتن خود درج می‌نمود. اخبار کشورهای هدف، مقداری از اداره کل دوم ساواک و مقداری نیز توسط خود اداره کل هفتم از مطبوعات و اخبار رادیویی مستقیماً اخذ و در بولتن درج می‌شد. همچنین یک ماهه یا ۲ ماهه (با توافق من) بولتنهای نوبه‌ای درباره کشورهای هدف تهیه و به دفتر ارسال می‌شد. این بولتنها شامل حوادث و مسائل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و سایر موارد مشابه در طول دوره مشخص بود.

٤ـ اداره کل هشتم ساواک، نیز روزانه یک بولتن درباره سفارتخانه‌ها تهیه و هر ۳ماه (مدت با توافق من تعیین می‌شد) نیز یک بولتن نوبه‌ای در ارتباط با وظایف خود به دفتر ارسال می‌داشت.

۵ـ ساواک تهران نیز روزانه یک بولتن از اخبار مربوط به حیطه کار خود به دفتر ارسال

۱- همان، صص ۳۹۷ ـ ۳۹۸.

می‌داشت.

۶ـ شهربانی روزانه یک بولتن از اخبار مربوطه ارسال می‌داشت (حدود ۳۰ صفحه).

۷ـ ژاندارمری روزانه یک بولتن ارسال می‌داشت (حدود ۳۰ صفحه).

۸ـ وزارت اطلاعات سابق روزانه یک بولتن حاوی اخبار رادیویی جهان (۲۰ ـ ۳۰ صفحه) و یک بولتن حاوی مندرجات مطبوعات جهان در رابطه با ایران (حدود ۲۰ ـ ۳۰ صفحه) ارسال می‌داشت.

۹ـ سازمان کوک نیز کلیه اخبار واصله را به دفتر ارسال می‌داشت.

۱۰ـ دفتر مستقیماً نیز توسط شبکه‌های پنهانی خود به اخباری دست می‌یافت.

بنابراین، هر روز حدود ۵۰ صفحه گزارش روزانه و حداقل ۲ بولتن (حدود ۷۰ صفحه) از ادارات کل ساواک، به اضافهٔ گزارشات دیگر به دفتر می‌رسید که مجموعاً حجمی حدود ۲۵۰ صفحه در روز داشت. قبل از تشکیل دفتر، این ۲۵۰ صفحه، روزانه توسط سازمانهای مربوطه در پاکتهای لاک و مهر شده برای محمدرضا ارسال می‌شد و او اصولاً هیچ‌کدام را مطالعه نمی‌کرد و دستور ابطال می‌داد. پس از شروع کار دفتر، نخست کوشیدم تا در ارسال گزارشات نظم ایجاد کنم. در اولین جلسات گفتم که باید هر خبر در یک برگ باشد و خبر خام قبول نیست، بلکه باید دارای عنوان، متن، ارزیابی، نظریه و پیشنهاد باشد و توصیه کردم که به جای ارسال اوراق متفرق، اخبار روزانه هر سازمان در مجلدی گذارده شود و روی جلد آرم و نام سازمان چاپ شود و اوراق با ریسمان به جلد وصل شود و پس از استفاده جلدها برای استفاده مجدد به سازمان مربوطه عودت داده خواهد شد. این رویه مرسوم شد و میان اداره دوم، ساواک، شهربانی و ژاندارمری از نظر نحوه تهیه و ارسال بولتن یک‌نواختی به وجود آمد. گزارشات بدین نحو به دفتر ارسال می‌شد و در دفتر توسط شعب مورد بررسی قرار می گرفت. در نتیجه، حدود ۲۵۰ صفحه گزارش روزانه به حداقل ۲ و حداکثر ۵ صفحه گزارش تبدیل می‌شد و این در حالی بود که میان ۲ خبر متوالی نیز یک سطر فاصله گذارده می‌شد. افسران دفتر به دلیل سالها کار و انتقال مستمر تجربه در کار خود تخصص پیدا کرده و تلخیص آنها بسیار خوب بود. در نهایت، حاصل کار آنها به دست من می‌رسید و من نیز خلاصه آنها را گاه خلاصه‌تر می‌کردم و گاه اخبار غیرلازم را حذف و یا اخبار ضروری‌تر را جایگزین می‌نمودم. بدین ترتیب، کار دفتر آماده می‌شد و در کاغذ مخصوص دفتر تایپ و هر شب با جعبه مخصوص به کاخ برده می‌شد و محمدرضا

می‌توانست با صرف چند دقیقه وقت از اخبار ایران و جهان و سایر اطلاعات ضرور آگاه شود.[۱]

سپهبد محسن مبصر که نقدی بر خاطرات حسین فردوست نوشته، خود را طراح تشکیلات اولیه دفتر ویژه اطلاعات معرفی می‌کند و معتقد است شاه طرح ایجاد این دفتر را اولین بار با نعمت‌الله نصیری رئیس وقت گارد شاهنشاهی در میان نهاده است. مبصر که به رغم تمام تلاشهایش نتوانسته بود به ریاست دفتر در دست تأسیس ویژه اطلاعات برسد، وظیفه و حیطه عمل این دفتر را بی‌اهمیت می‌داند و می‌نویسد که **«دفتر ویژه اطلاعات علی‌رغم نام پرطمطراقی که داشت کاری مانند دفترهای ارسال و مراسلات را انجام می‌داده است»** در همان حال اضافه می‌کند که حسین فردوست ــ رئیس این دفتر ـ در امور اطلاعاتی «تجربه و تخصصی» نداشته است.[۲] مبصر، فردوست را فردی معمولی و متوسط ارزیابی می‌کند که صرفاً به خاطر نزدیکی و دوستی با شاه توانست ریاست دفتر ویژه اطلاعات را از آن خود کند. وی مدعی است طرح اولیه تشکیلات و نمودار سازمانی مولود جدید اطلاعاتی را او تهیه و تقدیم «اعلیحضرت» نموده است.[۳] برخلاف دیدگاههای محسن مبصر دربارهٔ فردوست و نقش او در ریاست دفتر ویژه اطلاعات، احسان نراقی دربارهٔ فردوست و نقش پراهمیت او عقیده دیگری دارد:

فردوست رئیس دفتر ویژه شاه بود. دفتر ویژه جایی بود که تمام سیستم اطلاعاتی رژیم، مطالب و مسائل مربوط به آن را گرد می‌آورد و طبقه بندی می‌کرد و در چمدانی می‌گذاشت که دو کلید داشت: یکی دست شاه و دیگری دست فردوست. شب به شب این چمدان کوچک را برای شاه می‌فرستاد. بعد هم به ریاست کل بازرسی شاهنشاهی منصوب شد و آنجا هم هیئتهایی را به تمام نقاط کشور برای تهیه گزارش می‌فرستاد. دفتر ویژه محلی بود که سازمانهایی مانند شهربانی، ژاندارمری، رکن دو و سرویسهای اطلاعاتی هر سه نیروی ارتش، کلیه مطالبشان را روزانه به آنجا می‌فرستادند.[۴]

دفتر ویژه اطلاعات نقش مهمی در هماهنگی میان دستگاههای مختلف اطلاعاتی ـ

۱- همان، ص ۴۰۱.
۲- همان، صص ۴۰۰ ـ ۴۰۱.
۳- همان، صص ۲۴۲ ـ ۲۴۶.
۴- همان، ص ۹.

امنیتی و نیز سایر دوایر دولتی و وزارتخانه‌ها داشت و در بسیاری از امور دخالت می‌کرد؛ تا جایی که گاه رسیدگی به بسیاری از پرونده‌های شخصی رجال و کارگزاران درجه اول کشور نیز به این دفتر ارجاع می‌شد[1] و در همان حال ارتباط بسیار نزدیکی میان این دفتر و دستگاههای اطلاعاتی انگلستان و امریکا برقرار بود. تقریباً قریب به تمام اطلاعات و گزارشات سیا و MI6 از طریق فردوست و دفتر ویژه اطلاعات در اختیار شاه قرار می‌گرفت.[2] البته انتخاب فردوست از سوی MI6 به ریاست دفتر ویژه اطلاعات هم (که توسط شاپور ریپورتر پیشنهاد و معرفی شده بود) نمی‌تواند بدون سابقه ذهنی از شخصیت و توانایی‌های او صورت گرفته باشد.

شبکه‌های پنهان دفتر ویژه اطلاعات

از مهمترین حیطه فعالیت دفتر ویژه اطلاعات ایجاد شبکه‌های پنهان و مخفی کسب خبر و اطلاعات از عملکرد نیروهای نظامی، انتظامی و ارتش بود که حدود یکی دو سال پس از آغاز فعالیت دفتر ویژه اطلاعات به تدریج شکل گرفت. مهمترین شبکه‌های پنهان دفتر ویژه اطلاعات در ارتش، ژاندارمری و شهربانی فعال بودند. شخص فردوست با بهره‌گیری از آموزشهای ویژه‌ای که در این رابطه در انگلستان دیده بود، در تشکیل این شبکه‌ها بسیار موفق عمل کرد. چنانکه خود می‌گوید این شبکه‌های پنهانی که طی سالهای آتی باز هم گسترش یافت تا آخرین روزهای عمر رژیم پهلوی فعال بودند و هیچ‌گاه نیروهای این واحدها شناخته نشدند. فردوست، سرگرد صفاپور را که از افسران ضداطلاعات بود، به ریاست این شبکه‌های پنهان دفتر ویژه اطلاعات منصوب کرد. او در این سمت شایستگی نشان داد و تا درجه سرلشکری هم ارتقاء درجه یافت.[3]

طرح عملیاتی شبکه‌های پنهان که از سوی فردوست تهیه شده و توسط رئیس شبکه‌های پنهان افراد ویژه او ـ صفاپور ـ اجرا شد، موارد زیر را دربرمی‌گرفت:

۱ـ نفوذ در ارتش، شهربانی، ژاندارمری (تقدم با ارتش).

۲ـ مأمورین از بین درجه‌داران و افسران جزء باشند تا بتوانند به طور طبیعی از درون واحد

۱- احسان نراقی، آن حکایتها، ص ۱٤۷.

۲- حسین فردوست، پیشین، ج ۱، صص ۲٦۸ ـ ۲۷۲.

۳- اردشیر زاهدی، بیست و پنج سال در کنار پادشاه، صص ۲۷۲ ـ ۲۷۳.

خود کسب خبر کنند.

۳ـ مأمورین در هر شغل و در هر واحدی باشند مؤثرند.

٤ـ مأمورین هر واحدی منتقل شدند به وظیفه خود کماکان در همان واحد ادامه دهند.

۵ـ مأمورین پس از بازنشستگی نیز کماکان به کار خود ادامه دهند.

٦ـ درباره هر یک از مأمورین تحقیقات دقیق و وسیع سیاسی و غیرسیاسی صورت گیرد و پرونده‌های مربوطه با توجیه مناسب به دفتر خواسته شود و دقیقاً بررسی گردد.

۷ـ ملاقاتها با مسئول شبکه، آمادگی، آموزش، توجیه، همه در خانه امن صورت گیرد و تنها در موارد بسیار استثنایی ملاقات در محل «دفتر ویژه اطلاعات» مجاز باشد.

۸ـ اگر مأمور در خارج از مرکز باشد و آمدن او به تهران میسر نباشد، گزارشات خود را با پست به آدرس تعیین شده توسط مسئول شبکه ارسال دارد.

۹ـ به هر درجه‌دار ۱۵۰ تومان و به هر افسر جزء ۲۵۰ تومان پاداش ماهیانه داده شود.

۱۰ـ در صورتی که ارتقاء مأمورین یا تغییر واحد ضرورت یافت، «دفتر ویژه اطلاعات» با پوشش مناسب (مثلاً به عنوان اینکه او خویشاوند افسر یا درجه‌دار دفتر است) سفارش لازم را بکند.

۱۱ـ مسئول شبکه همواره یک نفر باشد و اگر او از «دفتر ویژه اطلاعات» منتقل شد و یا حتی بازنشسته شد نیز این مسئولیت را ادامه دهد.[۱]

دکترین امنیت ملی و نقش دفتر ویژه اطلاعات

کشور در دورهٔ محمدرضا پهلوی از دکترین امنیت ملی مستقلی که با ویژگیهای فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی و ملی منطبق باشد پیروی نمی‌کرد. این مهم به دلیل وابستگی رژیم به قدرتهای خارجی، هیچگاه تحقق نیافت و البته در دستور کار حکومت هم نبود. بدین ترتیب آنچه به عنوان دکترین امنیت ملی در آن دوره مورد توجه قرار گرفت نسخه‌هایی بود که از سوی بریتانیا و مهم‌تر از آن امریکا پیچیده می‌شد. و به همین دلیل نیز این اصول توصیه شده، به ندرت با واقعیتهای موجود کشور هم‌خوانی داشت. این که حکومت پهلوی در نهایت به دلیل عدم درک صحیح و منطقی از شرایط و واقعیتهای اجتماعی ـ فرهنگی کشور جز

۱- حسین فردوست، پیشین، ج ۱، صص ٤۰۳ ـ ٤۰۷.

سقوط حتمی سرانجامی نیافت، ناشی از همین بی‌توجهی بـه هنجارهـا و معیارهـای پذیرفتـه شده جامعه بود که بر اساس آن دکترین امنیت ملی هرکشوری شـکل مـی‌گیـرد. فردوسـت، وابستگی حکومت به قدرتهای خارجی و به ویژه امریکا را از دلایل اصلی عـدم شـکل‌گیـری دکترین واقعی امنیت ملی در دوره محمدرضـا پهلـوی مـی‌دانـد.[1] وی تـصریح مـی‌کنـد کـه انگلستان و امریکا بر اساس دیدگاههای ویژه‌ای که داشتند اصولی را بـرای تـدوین دکتـرین امنیت ملی ایران توصیه می‌کردند. انگلیسیها از طریق حسین فردوست و دفتر ویژه اطلاعـات به شاه قبولاندند که او با مدیریت و نظارت همین دفتر ویژه اطلاعات «شورای امنیت» خـود را تشکیل دهد و فردوست را دبیر آن شورا کند. اما از همان آغاز سپهبد حاجی‌علی کیا رئـیس اداره دوم ارتش و تیمور بختیار رئیس ساواک این شورا را جدی نگرفتنـد و حاضـر نـشدند بـا سایر اعضای شورا همکاری مؤثری داشته باشند. پس از برکناری بختیار و حاجی‌علی کیا ـ در اواخر دوران نخست‌وزیری شریف امامی و اوایل دوران زمامداری علی امینی ـ شورای امنیـت مذکور دوباره قوام یافت و تا سالها جلسات آن تحت ریاست دفتر ویـژه اطلاعـات و شـخص حسین فردوست برگزار می‌شد. با این حال چنانکه انتظار می‌رفـت نتوانـست گـامی جـدی در مسیر تحقق اهداف از پیش تعیین شده بردارد. در اواخر دههٔ ۱۳۴۰ افرادی نظیر شاپور ریپورتر با توصیه احتمالی انگلیسیها اقدام به تأسیس و تشکیل دو شورای هماهنگی رده یک و رده دو کردند. اما نتایج حاصله باز هم قابل اعتنا نشد. بدین ترتیب دفتر ویژه اطلاعات به رغم تمـام تلاشهایی که کرد، نتوانست در جهت تدوین و تحقق دکترین امنیت ملـی کـشور گـام قابـل توجهی بردارد.

شورای عالی هماهنگی

شورای عالی هماهنگی با توصیه انگلیسیها و از طریق دفتر ویژه اطلاعـات تـشکیل شـد. مدت کوتاهی پس از تشکیل دفتر ویژه اطلاعات شورای امنیت ملی کشور شکل گرفـت کـه ریاست آن برعهده فردوست بود و ریاست اداره دوم ارتش، رئیس ساواک، رئیس شهربانی کل کشور، فرمانده ژاندارمری کل کشور و ریاست دفتر ویژه اطلاعات در آن عضویت داشتند. پس از حدود ده سال که از تشکیل این شورا می‌گذشت اعضای آن نتوانستند انتظارات پـیش‌بینـی

۱- همان، صص ٤٠٤ ـ ٤٠٥.

شده را برآورده کنند. به همین دلیل در سال ۱۳۴۹ شاپور ریپورتر از شاه خواست در تشکیلات و کیفیت شورای امنیت ملی تجدیدنظر کند. به دنبال آن، شاه از فردوست خواست تا تشکیلات جدیدی طراحی کند و رکودی را که دامنگیر شورای امنیت ملی شده از میان بردارد. بدین ترتیب، دو شورا با عنوان شورای رده یک و شورای رده دو تأسیس و شورای امنیت ملی سابق برچیده شد. قرار شد علاوه بر اعضای پیشین، رئیس ستاد ارتش هم به جمع شوراهای جدید افزوده شود و نام شورای امنیت ملی به شورای هماهنگی یا شورای رده یک تغییر یافت. شورای رده دوم هم با عنوان شورای هماهنگی رده دو با عضویت مقامات درجه دوم سازمانهای اطلاعاتی ـ امنیتی و انتظامی تشکیل شد. ریاست و هدایت اجرایی هر دو شورا به دفتر ویژه اطلاعات واگذار شد. مقرر گردید شورای امنیت کشور تنها در شرایط خاص و هرگاه شخص شاه مصلحت بداند تشکیل شود.[1] شورای هماهنگی رده دو با عضویت مقامات ذیل تشکیل می‌شد: **«۱ـ مدیرکل اداره سوم ساواک ۲ـ مدیرکل اداره هشتم ساواک ۳ـ رئیس اداره اطلاعات ارتش ٤ـ رئیس ضداطلاعات ارتش ٥ـ رئیس اطلاعات شهربانی ٦ـ رئیس ضداطلاعات شهربانی ۷ـ رئیس رکن ۲ (اطلاعات) ژاندارمری ۸ـ رئیس ضداطلاعات ژاندارمری ۹ـ افسر «دفتر ویژه» و «دبیر شورا.»**[2]

جلسات شورای عالی هماهنگی و شورای هماهنگی رده دو با نوساناتی چند تا دوران انقلاب اسلامی به ریاست و مدیریت فردوست و دفتر ویژه اطلاعات تشکیل می‌شد و درباره برخی از مسائل کشور هم گفتگوهایی صورت می‌گرفت.[3] اما بنابر اظهارات فردوست، چنانکه انتظار می‌رفت جلسات اعضای شوراهای هماهنگی نتیجه قابل اعتنایی به دنبال نداشت:

یکی دیگر از وظایف اصلی دفتر، تشکیل و اداره «شورای امنیت کشو» بود که بعداً به ۲ شورا به نامهای «شورایعالی هماهنگی» و «شورای هماهنگی رده دو» تبدیل شد. روز شنبه هر هفته شورای رده یک و شنبه هفته بعد شورای رده دو در دفتر تشکیل می‌شد و رئیس دفتر (من) دبیر شورایعالی هماهنگی بود. این جلسات تا انقلاب (یعنی تا روزی که امکان داشت) تشکیل شد. برای هر جلسه، در دفتر صورتجلسه تهیه می‌شد که یک نسخه به محمدرضا و یک نسخه به هر یک از اعضای شورا داده می‌شد. همان طور که گفتم،

۱- همان، صص ۳۸۹ ـ ۳۹۲.

۲- همان، ص ۳۹۲.

۳- همان، صص ٤۸۸ ـ ٤۹٦.

شورای رده دو بسیار جدی‌تر و منظم‌تر از شورای رده یک بود و لذا چون جلسات شورای رده یک را بی‌حاصل تشخیص دادم، که اکثراً وقت خود را به شوخی و یا طرح مسائل بی‌اهمیت می گذراندند، دیگر آنها را دعوت نکردم مگر در مواردی که یا محمدرضا دستور تشکیل جلسه می‌داد، یا یکی از اعضاء شورا تقاضای تشکیل می کرد و یا خود من تشکیل جلسه را ضرور تشخیص می‌دادم. به همین دلیل تعداد صورتجلسات شورای رده یک به تدریج بسیار کم شد.[1]

سازمان بازرسی شاهنشاهی

سازمان بازرسی شاهنشاهی تشکیلاتی اطلاعاتی و نظارتی بود که در سال ۱۳۴۷ تحت نظارت مستقیم شخص شاه تشکیل شد. هدف آن کنترل و نظارت عالیه بر فعالیت و عملکرد تمام دستگاههای دولتی بود و فعالیت آن تا واپسین ماههای عمر رژیم پهلوی ادامه یافت. اولین رئیس سازمان بازرسی شاهنشاهی سپهبد مرتضی یزدان‌پناه بود. پس از او فردوست در رأس آن قرار گرفت که هم‌زمان بر دفتر ویژه اطلاعات هم مدیریت داشت. گفته می‌شد که حدود ۲۰۰ تن از افراد و درجه‌داران در سازمان بازرسی شاهنشاهی عضویت داشتند. شاه امیدوار بود از این گروه به مثابه چشم و گوش خود در امور ریز و کلان کشور بهره برد. برخلاف ادعاهایی که شاه در آغاز تشکیل سازمان بازرسی شاهنشاهی داشت و قاطعانه تصریح کرد که با تأسیس و فعالیت این سازمان بسیاری از انحرافات صورت گرفته در مراجع مختلف دولتی و حکومتی در راه صواب قرار خواهد گرفت، گذشت زمان بیهوده بودن این ادعاها و امیدواریهای شاه را ثابت کرد. به رغم برخی اقدامات متظاهرانه مدیران و رؤسای مربوطه، سازمان بازرسی شاهنشاهی نتوانست در حل مشکلات پایان‌ناپذیر که دامنگیر دوایر دولتی و حکومتی بودند، گام جدی بردارد. همچنان که تشکیل سازمان مشابه دیگری (کمیسیون شاهنشاهی) در اواخر دوران نخست‌وزیری هویدا به ریاست نصرت‌الله معینیان و مدیریت فردوست برای بررسی، ریشه‌یابی و حل مشکلات عدیده دوایر دولتی و حکومتی جز رسواتر ساختن هرچه بیشتر مجموعه حاکمیت ثمر دیگری برای حکومت نداشت.[2]

۱- همان، ص ۴۰۲.

۲- عبدالمجید مجیدی، خاطرات، صص ۱۷۰ ـ ۱۷۳.

تعامل ساواک با دفتر ویژه اطلاعات

به رغم اینکه ساواک، سازمانی امریکایی و دفتر ویژه، تشکیلاتی انگلیسی بود، اما نمودار سازمانی و حیطه عمل و وظایف آنها به گونه‌ای تنظیم شده بود که این دو تشکیلات، رقیب یکدیگر محسوب نمی‌شدند. در واقع به لحاظ سلسله مراتب، دفتر ویژه و ریاست آن نزدیکی بیشتری با شاه داشت و وظیفه نظارت و کنترل بر امور ساواک را نیز در اختیار داشت. به ویژه پس از ریاست پاکروان بر ساواک، که ارتشبد فردوست ضمن ریاست دفتر ویژه اطلاعات به قائم‌مقامی ساواک هم منصوب شد، موضوع رقابت این دو تشکیلات کمرنگ‌تر شد. پیش از آن و در دوره ریاست بختیار بر ساواک، اندک نافرمانیهایی از ناحیه او نسبت به فردوست و دفتر ویژه اطلاعات محسوس بود. اما پس از آغاز ریاست سرلشکر حسن پاکروان، حداقل بر حسب ظاهر دیگر شاهد تنشی جدی و قابل اعتنا میان این دو تشکیلات نیستیم. به ویژه با نفوذ و اعتباری که فردوست نزد شاه داشت و هم به دلیل عدم وجود خوی ستیزه‌جویی در او، به تدریج فضای ویژه‌ای بین او و دفتر ویژه‌اش با ساواک و ریاست آن پدید آمد که اساساً به سمت هم‌زیستی مسالمت‌آمیز سیر می‌کرد. به نوعی نیز برتری او و دفترش در نزد رؤسای ساواک، مورد پذیرش قرار گرفته بود. ضمن اینکه فردوست در مقام قائم‌مقامی ساواک که در تجدید ساختار ساواک هم نقش اساسی برعهده داشت، تعارضی بین وظیفه خود در دفتر ویژه اطلاعات و ساواک قائل نبود و به نوعی معاونت ساواک را در راستای مدیریتش بر دفتر ویژه اطلاعات ارزیابی می‌کرد.[۱] بدین ترتیب به نظر می‌رسد رؤسا و مدیران ساواک هم به نوبهٔ خود دفتر ویژه اطلاعات را تشکیلات چندان غریبی نمی‌دانستند و معتقد بودند که این سازمان نزدیکترین پله رسیدن به شاه است. به عبارت دیگر دفتر ویژه اطلاعات به نوعی پیوند دهنده ساواک به شاه، در مسیری طولی (و نه چندان موازی و رقیبانه) ارزیابی می‌شد. در این میان شخص فردوست سایه‌ای از شاه محسوب می‌شد. سفارت امریکا در تهران از فردوست به عنوان «چشمها و گوشهای شاه» تعبیر می‌کردند که افرادی در حد رؤسای وقت ساواک (اگر هم اراده می‌کردند) نمی‌توانستند تبعات سوءرقابت و دشمنی با او را بپذیرند.[۲] به ویژه اینکه فردوست اعتبارش در نزد شاه بیش از هر مقام و رجال دیگری بود.[۳] حتی امیر

۱- حسین فردوست، پیشین، ج ۱، صص ۴۰۸ ـ ۴۰۹.
۲- مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۱، صص ۱۷۵ ـ ۱۷۶.
۳- ماروین زونیس، پیشین، صص ۲۴۸ ـ ۲۴۹.

اسدالله علم که خود ارتباط بسیار عمیقی با شاه داشت، هنگامی که از فردوست سخن به میان می‌آورد او را نزدیکترین و وفادارترین دوستان شاه ارزیابی می‌کند. سفارت امریکا در تهران ضمن برشمردن محفل خصوصی شاه و درجه نزدیکی هر یک از آن افراد به شاه دربارهٔحسین فردوست و روابط ویژه او با شاه می‌نویسد:

رابطه شاه با مقامات نظامی و امنیتی از طریق یکی از دوستان دیرین بنام سرلشکر حسین فردوست برقرار می گردد. او یکی از کسانی است که برای تحصیل همراه محمدرضا شاه در مدرسه مقدماتی مخصوص انتخاب شده بود. در مورد سوابق خانوادگی فردوست اطلاعات چندانی در اختیار نیست. پدرش گروهبان بود و بعدها به درجه سروانی ارتقاء درجه یافت و احتمالاً در روزهای قبل از سلطنت با رضاشاه ارتباط داشته؛ و یکی از ملازمین رضاشاه بوده است.

حسین فردوست همراه شاه به مدرسه له‌روزه در سوئیس و مدرسه نظام تهران رفت. به جز یک دوران کوتاه وی همیشه عهده‌دار موقعیتهای مهم بوده و با وجود اینکه ارتقاء درجات نظامی وی مسیر عادی داشته ولی از نفوذ و اقتدار بسیاری برخوردار بوده است. محمدرضا احتمالاً از او از سالهای ۱۹٤۱ به این سو به عنوان رابط خود با سفارت آلمان استفاده می کرده است. فردوست از مدتها قبل رئیس دفتر اطلاعات ویژه شاه بوده و هم‌زمان با این معاونت ساواک را نیز برعهده داشته و در حال حاضر رئیس دفتر بازرسی شاه است و به عنوان ناظر بر عملیات دولت عمل می کند.[1]

سفارت امریکا حسین فردوست را در رأس ۱۸ نفری قرار می‌دهد که محفل خصوصی شاه را تشکیل می‌دهند که در آن میان پرویز ثابتی و ارتشبد نعمت‌الله نصیری ـ سومین رئیس ساواک ـ در آخرین رده این جدول قرار دارند.[2] در چنین شرایطی به ندرت شاهد بروز رقابت میان فردوست و رؤسای وقت ساواک هستیم. البته نصیری در آغاز امر تلاشهای ناموفقی انجام داد تا به نوعی بر موقعیت فردوست در نزد شاه خدشه وارد سازد. اما این گونه تلاشها حاصلی جز عقب‌نشینی و قبول ارشدیت (حداقل صوری) حسین فردوست نداشت. هر چند حسین فردوست به لحاظ اداری معاون او در ساواک محسوب می‌شد. حسین فردوست از آغاز

۱- مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۱، صص ۵۱ ـ ۵۲.
۲- همان، صص ۵۳.

سلطنت محمدرضا در شهریور ۱۳۲۰ تا پایان دوران سلطنت او همواره در رأس حساس‌ترین و مهمترین دستگاههای اطلاعاتی ـ امنیتی و نظارتی انجام وظیفه می‌کرد و این خود حاکی از عمق اعتماد شاه به او بود. خود وی درباره مهمترین مشاغل و مناصبش چنین گفته است:

فردوست: مهمترین مأموریتها و مشاغلی که محمدرضا به من محول نمود، به شرح زیر است:

۱ـ در روزهای شهریور ۱۳۲۰، برای حل مسئله سلطنت محمدرضا، از طرف وی مأمور تماس با مستر ترات، رئیس اطلاعات سفارت انگلیس شدم.

۲ـ پس از شهریور ۲۰، به دستور محمدرضا روابط شخصی پنهانی او را با افراد مختلف مانند دکتر فریدون کشاورز و دکتر مرتضی یزدی (سران حزب توده)، دکتر کریم سنجابی، دکتر مصطفی مصباح‌زاده، دکتر منوچهر اقبال، مورخ‌الدوله سپهر، شیخ حسین لنکرانی و غیره، برقرار می‌کردم.

۳ـ در همین سالها به دستور محمدرضا «گارد جاویدان» را پایه‌گذاری کردم.

٤ـ در سال ۱۳۳۸ مأمور پایه‌گذاری «دفتر ویژه اطلاعات» شدم و پس از طی دوره در انگلیس ریاست این ارگان را به عهده گرفتم. این مسئولیت تا انقلاب ادامه یافت و شغل اصلی مرا تشکیل می‌داد.

۵ـ با تأسیس «دفتر ویژه اطلاعات» به عنوان رئیس دفتر، دبیر شورای امنیت کشور بودم، که از سال ۱۳۵۰ به «شورایعالی هماهنگی» یا «شورای هماهنگی رده یک» تغییر نام داد. در همین زمان «شورای هماهنگی رده دو» نیز تشکیل شد، که مسئولیت هر دو شورا با دفتر بود.

٦ـ از سال ۱۳٤۰ تا ۲۰ فروردین ۱۳۵۰، از سوی محمدرضا مأمور تجدید سازمان و آموزش ساواک بودم و به عنوان قائم‌مقام ساواک در این سازمان بودم.

۷ـ از ۲۰ فروردین ۱۳۵۰، مأموریت تجدیدسازمان و فعال کردن بازرسی را یافتم و به جای سپهبد یزدان‌پناه رئیس سازمان فوق شدم. این مسئولیت تا انقلاب ادامه داشت و صبحها در بازرسی و بعد از ظهرها در «دفتر ویژه اطلاعات» بودم.

۸ـ به دستور محمدرضا، تحقیق در مورد سوءاستفاده یا عدم لیاقت مقامات نظامی، انتظامی و سایر سازمانهای دولتی تحت نظر من انجام می‌شد.

۹ـ به عنوان رئیس بازرسی، عضو کمیسیون عالی برکناری مقامات مملکتی بودم.

۱۰ـ از سال ۵۳ یا ۵٤ عضو کمیسیون قیمتهای پایه بودم.

۱۱ـ پس از تشکیل حزب رستاخیز، مسئولیت ایجاد سازمان حفاظت و تحقیق حزب به من محول شد.

۱۲ـ پس از صدور فرمان مبارزه با گرانفروشی، مسئولیت تحقیق دربارهٔ اجرای آن با من بود.[۱]

روی هم رفته روابط دفتر ویژه اطلاعات و شخصی فردوست با ساواک و دوایر و تشکیلات آن همواره نوعی از تعامل و سازش بود و در این میان اولی بر دومی برتری پیدا و پنهان داشت. فردوست به عنوان قائم‌مقام ساواک بسیاری از امور تحقیقاتی و بازرسی دفتر ویژه را از طریق دوایر و مدیریت‌های مربوطه ساواک انجام می‌داد. در این میان رابطه معقولی نیز بین طرفین برقرار بود.[۲] در موارد متعددی نیز که امکانات پرسنلی و فنی دفتر ویژه اطلاعات محدودیت داشت امکانات ساواک برای انجام امور فوق به کار گرفته می‌شد. ضمن اینکه عمده اطلاعات و گزارشات ریز و درشتی که دربارهٔ مسائل مختلف سیاسی، اجتماعی، فردی، فرهنگی و اقتصادی به دفتر ویژه اطلاعات ارسال می‌شد از منابع ساواک بود و عمدتاً بر اساس همین داده‌های اطلاعاتی ساواک بود که فردوست نتیجه تحقیقات و جمع‌بندیهای نهایی خود را در اختیار شاه قرار می‌داد.[۳] علی‌رغم اینکه فردوست از اوایل دههٔ ۱۳۵۰ش. رسماً قائم‌مقام ساواک نبود، اما نفوذ و ارتباط او با ریاست ساواک کماکان برقرار بود و نقش هماهنگ کننده اطلاعاتی ـ امنیتی دفتر ویژه اطلاعات را با بخشهای مختلف ساواک ایفا می‌کرد.[٤] روابط اطلاعاتی ـ امنیتی دفتر ویژه اطلاعات با ساواک در تمام سالهای دههٔ ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ و نیز دوران انقلاب با نظمی منطقی ادامه یافت. در این میان، گروههای سیاسی مخالف رژیم که در رأس همه آنها روحانیون قرار داشتند، به شدت از سوی این دو سازمان اطلاعاتی ـ امنیتی تحت کنترل و مراقبت بودند. ساواک در فواصل معینی بولتنهای ویژه‌ای دربارهٔ تحرکات مخالفان تهیه و به دفتر ویژه ارائه می‌داد تا پس از جمع‌بندی و آماده‌سازی

۱- حسین فردوست، پیشین، ج ۱، صص ٦٥٢ ـ ٦٥٣.

۲- همان، صص ٦٦٣ ـ ٦٦٥.

۳- همان، صص ٦٦٥ ـ ٦٦٧.

۴- احسان نراقی، از کاخ شاه تا زندان اوین، ص ۳٤۱.

نهایی در اختیار شاه قرار گیرد.[۱] گفته شده که از سالهای نخست دهۀ ۱۳۵۰، شاه دیگر علاقۀ چندانی به گزارشات تنظیمی دفتر ویژه اطلاعات که تلخیص و تحلیلی آسیب‌شناسانه از اوضاع جاری کشور بود نشان نمی‌داد و ترجیح می‌داد گزارشات ارسالی از ساواک و سایر مراجع اطلاعاتی به طور مستقیم در اختیار او قرار گیرد. با این حال دفتر ویژه کماکان وظایف پیشین را در حد امکان انجام می‌داد و ضمن ارسال مستقیم گزارشات، خود نیز طبق برنامه‌ای که از سالها قبل برقرار بود گزارشات ویژه‌اش را در اختیار شاه قرار می‌داد.[۲]

در دوران پیروزی انقلاب اسلامی، روابط اطلاعاتی ـ امنیتی و نظارتی دفتر ویژه اطلاعات و ساواک گسترش چشمگیری یافت. هر روزه حجم گسترده‌ای از گزارشات ارسالی ساواک از سوی فردوست و دفتر ویژه اطلاعات جمع‌بندی شده و پس از تجزیه و تحلیل و نتیجه‌گیری در اختیار شاه قرار می‌گرفت تا پس از هماهنگیهای لازم دربارۀ روش برخورد ساواک با انقلابیون تصمیم‌سازی شده، به واحدهای عملیاتی و اجرایی ساواک ابلاغ شود.[۳]

همکاری دفتر ویژه اطلاعات و ساواک در تمام دوران پیروزی انقلاب اسلامی ادامه داشت. حتی پس از خروج شاه از کشور هم این ارتباط قطع نشد. مسئولان ساواک از رده‌های مختلف شخصاً به دیدار فردوست می‌رفتند و دربارۀ نحوۀ برخورد با انقلابیون و راههای جلوگیری از سقوط رژیم پهلوی رایزنی‌هایی می‌کردند. در همان حال گزارشات ارسالی ساواک، به دقت از سوی فردوست و دفتر ویژه اطلاعات پیگیری می‌شد و براساس آن تصمیماتی اخذ می‌شد. در غیاب شاه، فردوست گزارشهای دفتر ویژه اطلاعات را به وزیر دربار وقت ـ علیقلی اردلان ـ تسلیم می‌کرد.[۴] خود فردوست در این باره چنین اظهار داشته است:

ـ من رئیس «دفتر ویژه اطلاعات» بودم و مسئول ساختمان، وسایل و اسناد و نیز مسئول بیش از ۵۰ نفر پرسنل آن. این تشکیلات نیز کلیه وسایل لازم را در اختیار داشت و مانند بازرسی خود را در مقابل حکومت مسئول احساس می‌کردم. در طول حکومت بختیار کار روزانه دفتر را ادامه دادم و همه روزه اخبار را به علیقلی اردلان، وزیر دربار و عضو شورای سلطنت، می‌رساندم. اردلان کسی نبود و من نیز وظیفه نداشتم که اخبار را به او تحویل

۱- قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک (حصر)، ج ٤، صص ٢٥٤ ـ ٢٦١.
۲- احسان نراقی، پیشین، صص ٣٤٢ ـ ٣٤٣.
۳- فرازهایی از تاریخ انقلاب به روایت اسناد ساواک و امریکا، صص ٦٠ ـ ٦٢.
۴- حسین فردوست، پیشین، ج ۱، صص ٦١٢ ـ ٦١٤.

دهم، ولی منظورم این بود که چون کار روزانه به مقامی تحویل می‌شود علاقه بیشتری در افسران دفتر ایجاد شود و نظم کار به هم نریزد. دستورات اردلان همه بی‌مورد بود، که هیچ‌کدام را اجرا نکردم. او مثلاً فکر می‌کرد که محمدرضا مراجعت خواهد کرد و تصور می‌کرد که واقعاً وزیر دربار است! لذا دستورات بی‌معنی می‌داد: روزی دستور داد که مقداری اسلحه بین سران عشایری که به محمدرضا علاقمندند تقسیم شود. افسر مربوطه در دفتر از من سئوال کرد که چه پاسخی به او بدهد، گفتم: هیچ، چون مزخرف گفته، این حرفها یعنی چه؟! روز دیگر وزیر دربار به افسر دفتر گفت که محمدرضا برای نقشبندی خانه‌ای در تهران اجاره کرده و چون حالا او از ایران رفته اجاره‌خانه را شما بدهید. به افسر دفتر گفتم که به ایشان بگویید ما پولی نداریم که به کسی بدهیم. درطول ۳۷ روز حکومت بختیار من کسی را در رأس خود نمی‌دیدم و تنها این رابطه تشریفاتی را با دربار حفظ کردم و گزارشی نیز به بختیار ندادم زیرا تابع نخست‌وزیر نبودم و عجب این است که بختیار نیز درخواستی از من نکرد و با احساس ضعفی که داشت جرئت نکرد که وارد این حوزه شود. لابد تحلیلهای مرا شنیده بود و می‌دانست که از او حرف شنوی ندارم و لذا به افرادی مانند قرمباغی اکتفا کرد...[1]

در همان حال فردوست روابطش را با مسئولان ساواک حفظ کرد. به رغم اینکه ناصر مقدم رئیس وقت ساواک چندان تمایلی به ملاقات با او نشان نمی‌داد، اما پرویز ثابتی مدیرکل اداره سوم که مسئول امنیت داخلی ساواک بود به طور مکرر با فردوست ملاقات داشت و با او درباره مسائل مختلف و تحولات سریع کشور مذاکره و مشورت می‌کرد. پس از خروج ثابتی از کشور، عطاپور از مدیران اداره سوم ساواک چند روزی با فردوست و دفتر ویژه او مرتبط بود. با خروج او از کشور که دو سه روز قبل از پیروزی انقلاب اسلامی صورت گرفت، دیگر فرصتی باقی نبود تا فردوست و دفتر ویژه اطلاعاتش ارتباط خود را با ساواک ادامه دهد.[2]

بدین ترتیب و به رغم اینکه همزمان با ساواک دستگاهها و تشکیلات اطلاعاتی ـ امنیتی

۱- همان، صص ٦١٤ ـ ٦١٥.

۲- برای آگاهی از خطوط کلی ارتباطات دفتر ویژه اطلاعات و شخص فردوست با ساواک و سایر دستگاههای اطلاعاتی ـ امنیتی و نیز انتظامی کشور به جلد اول خاطرات فردوست، اثر مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی مراجعه فرمایید.

متعدد دیگری هم در عرصه کشور فعال بودند، اما با تشکیل و آغاز فعالیت ساواک تغییراتی در حیطه فعالیت هر یک از این سازمانها پدید آمد و با عملیاتی شدن ادارات کل ساواک که هر یک به فراخور وظیفه تعیین شده در زمینه‌های متعدد اطلاعاتی ـ امنیتی و ضدجاسوسی فعال شدند، برخی از وظایف دستگاههای اطلاعاتی پیشین به این سازمان تازه تأسیس واگذار شد. حسین فردوست تحول ایجاد شدهٔ مذکور را به شرح زیر آورده است:

۱ـ عملکردهای ضدبراندازی و ضدجاسوسی از شهربانی گرفته و به ساواک داده شد. در نتیجه، اداره کل سوم ساواک مسئول براندازی و اداره کل هشتم ساواک مسئول ضدجاسوسی گردید. در این دوران شهربانی فقط مسئول ضدبراندازی و ضدجاسوسی در درون سازمان خود بود. بعدها اداره اطلاعات شهربانی مسئول جمع‌آوری اخبار شد و اداره ضداطلاعات شهربانی مسئول فعالیتهای ضدبراندازی و ضدجاسوسی در درون شهربانی گردید.

۲ـ اطلاعات غیرنظامی (گردآوری اطلاعات غیرنظامی از کشورهای هدف) از رکن ۲ ستاد ارتش گرفته شد و به اداره کل دوم ساواک محول گردید، ولی رکن ۲ کماکان مسئول گردآوری اطلاعات نظامی از کشورهای هدف از طریق وابستگان نظامی بود. در ساواک، اداره کل هفتم مسئول بررسی اطلاعات جمع‌آوری شده توسط اداره کل دوم بود.

۳ـ رکن ۲ ژاندارمری نیز از ارتش تفکیک شد و مسئول فعالیتهای ضدبراندازی و ضدجاسوسی در درون سازمان خود گردید. بعدها نیز مانند شهربانی، رکن ۲ ژاندارمری مسئول جمع‌آوری خبر از حوزه فعالیت خود شد و ضداطلاعات ژاندارمری مسئول فعالیتهای ضدبراندازی و ضدجاسوسی در درون ژاندارمری گردید.

٤ـ اداره دوم (یا رکن ۲) ارتش مسئول فعالیتهای ضدبراندازی و ضدجاسوسی در درون ارتش و مسئول فعالیتهای اطلاعاتی در کشورهای هدف شد و به ۲ ادارهٔ اطلاعات و ضداطلاعات تفکیک گردید. بعداً تصمیم گرفته شد که در فعالیتهای جاسوسی چنانچه حتی اگر یک فرد ارتشی نیز در شبکه مکشوفه باشد پرونده به ضداطلاعات ارتش محول گردد.

هـ با تشکیل «شورای هماهنگی» تلاش شد که به مجموعه ارگانهای اطلاعاتی و امنیتی نظام و سیستم داده شود و هماهنگی و برنامه‌ریزی در کار آنها راه یابد.

٦ـ «دفتر ویژه اطلاعات» باید هم به عنوان مسئول و مدیر شوراهای هماهنگی و هم به عنوان

مرکز و مغز اطلاعاتی و امنیتی کشور عمل می‌نمود. طبق این وظیفه، ادارات کل سوم (ضدبراندازی)، هشتم (ضدجاسوسی غیرنظامی) و هفتم (بررسی اطلاعات غیرنظامی از کشورهای هدف)، اطلاعات ارتش، اطلاعات شهربانی و رکن ۲ ژاندارمری کلیه اطلاعات غیرعملیاتی خود را به «دفتر ویژه اطلاعات» تحویل می‌دادند. در عین حال، دفتر در صورت لزوم میان ارگانهای فوق نیز تبادل اطلاعات می‌نمود. وزارت اطلاعات سابق نیز اخبار رادیویی جهان و مقالات مطبوعات جهان درباره ایران را به «دفتر ویژه اطلاعات» ارسال می‌داشت.[۱]

۱- حسین فردوست، پیشین، ج ۱، صص ۳۹۳ ـ ۳۹٤.

فصل چهار

سازماندهی، تشکیلات و مهارتهای اطلاعاتی ـ پرسنلی ساواک

ساختار تشکیلاتی

ساختار تشکیلاتی و نمودار سازمانی ساواک در طول حدود ۲۲ سال فعالیت آن همواره دچار تحول و توسعه کمی و کیفی شده است.

پس از تأسیس و آغاز به کار ساواک، به تدریج و بر حسب نیاز در سازمان و مدیریت اجرایی و برنامه‌ریزی ساواک هم تغییراتی پدید می‌آمد. با این حال ساختار اولیه‌ای که ساواک بر اساس آن شکل گرفت کماکان به عنوان اساس سازماندهی آن باقی ماند و همواره بخشهای جدیدتر بر آن افزوده شد. با این حال منابع موجود ترکیب سازماندهی و تشکیلاتی یکسانی از ساواک ارائه نمی‌دهند. تشکیلات و ساختار درونی ساواک در منابع گوناگون آمده، اما بسیاری از آنها فقط کلیاتی از طرح تشکیلاتی ساواک ارائه می‌دهند و کمتر وارد جزئیات نمودار سازمانی آن شده‌اند. به تبع آن نیز به ندرت می‌توان شمایی نزدیک و مقرون به حقیقت از کنه و عمق فعالیتهای ساواک به دست آورد. در میان خاطرات، خاطرات منوچهر هاشمی آخرین مدیرکل اداره کل هشتم ساواک توصیف جامع‌تری از تشکیلات و سازماندهی ساواک به دست داده است.[1]

در خاطرات حسین فردوست هم نکاتی درباره تشکیلات و حیطه وظایف هر یک از دوایر ساواک می‌توان به دست آورد. دانشجویان ایرانی عضو کنفدراسیون نیز در کتابی دربارهٔ ساختار درونی و تشکیلات ساواک مطالبی آورده‌اند.[2]

۱- برای کسب اطلاعات بیشتر در این باره بنگرید به ← منوچهر هاشمی، پیشین، صص ۱۲۳ ـ ۱۲۸.

۲- برای کسب اطلاعات بیشتر در این باره بنگرید به ← پاره‌ای از اسناد ساواک، صص ۹ ـ ۱۵.

تحقیقات و پژوهشهایی از جمله: ساواک و نقش آن در تحولات داخلی رژیم پهلوی[۱]، شاهنشاهی پهلوی در ایران[۲]، دربارهٔ ساواک[۳] و غیره[۴] نیز مطالبی درباره تشکیلات ساواک آورده‌اند. مهمتر از تمام اینها بولتنی است که پس از انقلاب اسلامی توسط وزارت اطلاعات بر اساس مدارک و اسناد مستند، شمایی دقیق‌تر از نمودار تشکیلاتی و سازمانی ساواک تهیه کرده است. در این جزوه که بر اساس سازماندهی تشکیلاتی ساواک در سال ۱۳۵۲ تنظیم شده، جزئیات بیشتری به دست می‌آید و تکمیل کننده اطلاعاتی است که منابع دیگر در این باره ارائه می‌دهند. نمودار تشکیلاتی و سازمانی ساواک از سه قسمت عمده تشکیل شده بود: الف) حوزه ریاست ساواک ب) ادارات کل ساواک ج) ساواکهای استانها و شهرستانها.

الف) حوزهٔ ریاست ساواک

بر اساس اسناد و مدارک موجود، حوزه ریاست ساواک در ۱۳۵۲ش. از بخشهای هشتگانه زیر تشکیل می‌شد:

۱ـ دفتر ریاست ساواک

۲ـ دفتر قائم‌مقام ساواک

۳ـ صندوق ویژه

۴ـ مشاوران رئیس ساواک

۵ـ کنترل

۶ـ بازرسی کل

۷ـ دبیرخانه شورای امنیت ملی

۸ـ پیمانها[۵]

۱- برای کسب اطلاعات بیشتر در این باره بنگرید به ← تقی نجاری‌راد، ساواک و نقش آن در تحولات داخلی رژیم پهلوی، صص ۵۲ ـ ٦۲.

۲- برای کسب اطلاعات بیشتر در این باره بنگرید به ← عبدالامیر فولادزاده، شاهنشاهی پهلوی در ایران، ج ۳، صص ۱۲۲ ـ ۱۳۳.

۳- برای کسب اطلاعات بیشتر در این باره بنگرید به ← هارولد ایرنبرگر، دربارهٔ ساواک، صص ۲۰ ـ ۲٤؛ خواندنیها، س ۳۹، شماره ۳۵، شنبه ۲۹ اردیبهشت ۱۳۵۸، صص ۳۷ ـ ۳۹ و صص ۵۲ ـ ٥٤.

۴- برای کسب اطلاعات بیشتر در این باره بنگرید به ← فاطمه پاکروان، خاطرات فاطمه پاکروان، صص ۹ ـ ۱۱؛ ابراهیم سنجر، نفوذ امریکا در ایران، صص ۱۷۹ ـ ۱۸۳.

۵- بولتن ویژه وزارت اطلاعات، ص ۱۳.

حسین فردوست، در خاطرات خود با تغییراتی چند دربارهٔ چارت مدیریتی و اجرایی حوزه ریاست ساواک سخن به میان آورده و دربارهٔ هر یک از دوایر و حیطه فعالیت و عمل آن نیز توضیحاتی داده است. برای حوزه ریاست ساواک هم سازمانی متمرکز با ترکیب رئیس ساواک، قائم‌مقام ساواک، رئیس سازمان اطلاعات خارجی، مدیرکل، معاون مدیرکل، رئیس اداره، رئیس بخش، رئیس دایره و رئیس شعبه نام می‌برد.[۱]

به گفته فردوست دادسرای اداری ساواک هم تحت نظارت حوزه ریاست ساواک فعالیت می‌کرد که مجموع (دادگاه بدوی و تجدیدنظر) آن شامل ۱۲ کارمند می‌شد.[۲] بخشی هم تحت عنوان حسابداری وجود داشت که عمده وظایف آن کنترل و نظارت عالیه به حسابهای مالی اداره کل ششم ساواک بود. بخش بودجه سرّی ساواک می‌توانست دربارهٔ موارد مصرف و هزینه کردن آن تصمیم بگیرد. در حوزهٔ ریاست ساواک بخش مهمی عهده‌دار امور موتوری و بهداری بود.[۳]

منوچهر هاشمی در کتاب «داوری» علاوه بر موارد ذکر شده «ستاد ساواکهای استانها و شهرستانها» نیز به حوزه ریاست ساواک می‌افزاید.[۴]

ب) ادارات کل ساواک

ساواک در آغاز دارای هشت اداره کل بود. به تدریج بر تعداد ادارات کل تا ده اداره افزایش یافت. بر اساس آخرین تقسیم‌بندی صورت گرفته ده اداره کل ساواک عبارت بود از:

۱ـ ادارهٔ کل یکم: امور اداری

۲ـ اداره کل دوم: جمع‌آوری اطلاعات خارجی

۳ـ اداره کل سوم: امنیت داخلی

۴ـ اداره کل چهارم: حفاظت

۵ـ اداره کل پنجم: فنی

۶ـ اداره کل ششم: امور مالی

۱- حسین فردوست، پیشین، ج ۱، ص ۴۳۰.

۲- همان، ص ۴۳۱.

۳- همان، صص ۴۳۱ ـ ۴۳۲.

۴- منوچهر هاشمی، پیشین، ص ۱۲۳.

۷ـ اداره کل هفتم: بررسی اطلاعات خارجی

۸ـ اداره کل هشتم: ضدجاسوسی

۹ـ اداره کل نهم: حقوق

۱۰ـ اداره کل دهم: آموزش[۱]

۱. اداره کل یکم (امور اداری)

وظایف اداره کل یکم ساواک که اساساً عهده‌دار امور اداری و کارگزینی بود، هشت مورد زیر را دربر می‌گرفت:

۱ـ اجرای امور اداری رئیس و قائم‌مقام ساواک

۲ـ بررسی سازمان و وظایف ساواک با نظر متخصصین و مسئولین مربوطه و نگاهداری آنها.

۳ـ تهیه نشریات و فرمهای اداری و کنترل در رعایت اجرای آنها.

۴ـ امور تشریفات و تبلیغات.

۵ـ امور توزیع مکاتبات صادره و وارده.

۶ـ امور پرسنلی.

۷ـ امور مخابرات.

۸ـ پشتیبانی نیروهای هیئت رئیسه از نظر اداری و مالی.[۲]

نمودار سازمانی اداره کل یکم (امور اداری) هم شامل دفتر، کمیته استخدام، بخش مستقل سازمان و شش اداره اجرایی دیگر می‌شد. نمودار سازمانی اداره یکم ساواک به صورت زیر رسم شده بود:[۳]

۱- بولتن ویژه وزارت اطلاعات، ص ۱٤.

۲- همان، ص ۱۵.

۳- همان، ص ۱۵.

حسین فردوست اداره کارگزینی، ادارهٔ مخابرات و ادارهٔ تشریفات را از مهمترین بخشهای ادارهٔ کل یکم می‌داند.

۲. اداره کل دوم (جمع‌آوری اطلاعات خارجی)

وظایف اداره کل دوم ساواک در سه مورد مشخص زیر متمرکز شده بود:

۱ـ کسب و جمع‌آوری اخبار خارجی لازم برای حفظ امنیت کشور از طریق عملیات پنهانی.

۲ـ اجرای وظیفه از طریق عملیات مستقیم (برون مرزی) و غیرمستقیم (نمایندگیها و مأمورین) در کشور هدف، تحقیق از مسافرین قانونی و معاودین.

۳ـ تهیه و تأمین اخبار و مدارک آشکار بر حسب درخواست ادارات ذینفع.[۱]

۱- همان، ص ۱۶.

عمدهٔ وظیفه اداره کل دوم ساواک کسب اطلاعات خارجی بود. این اداره از طریق پایگاههای برون‌مرزی در کشورهای هدف شبکه‌های پنهانی ایجاد می‌کرد و از طریق این شبکه‌ها اخبار و اطلاعات موردنیاز را جمع‌آوری و به مرکز انتقال می‌داد. جمع‌آوری اطلاعات خارجی از کشورهای هدف از طریق دیگری نیز صورت می‌گرفت و آن حضور افراد اطلاعاتی و ادارهٔ دوم در پوششهای سیاسی دیپلماتیک در نمایندگیهای سیاسی، سفارتخانه‌ها و کنسولگریهای ایران در کشورهای خارجی بود. اداره دوم پس از کسب اطلاعات خارجی، آن را به اداره کل هفتم ساواک ارسال می‌کرد که عمده وظیفه آن بررسی و تحلیل اطلاعات خارجی بود؛ بین اداره کل دوم و اداره کل هفتم نیز ارتباط تنگاتنگی وجود داشت.[1] اداره کل دوم و هفتم ساواک به دلیل ارتباط نزدیکی که داشتند عمدتاً تحت ریاست یک نفر اداره می‌شد و از ترکیب این دو اداره «سازمان اطلاعات خارجی ساواک» شکل می‌گرفت. تا هنگامی که فردوست قائم‌مقام ساواک بود، ریاست آن برعهده سرلشکر علی معتضد قرار داشت. فردوست معتقد است که طراحی سازمان اطلاعات خارجی ساواک از ابتکارات سیا و امریکا بود که نمی‌خواست سازمان مستقلی برای امور اطلاعات خارجی ایران تأسیس کند و معتقد بود کشور نیاز چندانی به داشتن دستگاه عریض و طویل مستقلی برای این منظور ندارد. به همین دلیل آن را در دل سازمان کل ساواک که اساساً وظیفه امنیت داخلی برای آن قایل بودند، قرار دادند.

با این حال اداره‌های کل دوم و هفتم مستقلاً هم مدیرانی داشتند. مدیر کل اداره دوم تا سال ۱۳۴۶ سرلشکر منصور قدر بود. پس از او سرتیپ فرازیان مدیرکل اداره دوم شد. در مدیریت، هدایت و سازماندهی اداره کل دوم، مأموران موساد نقش اساسی داشتند و در همان حال بیشترین بهره این عملیات مشترک اطلاعاتی هم نصیب آنان می‌شد.[2]

عمده فعالیت اداره کل دوم ساواک در کشورهای همسایه و خاورمیانه متمرکز بود؛ منطقه‌ای حساس که صهیونیستها هم بیشترین اختلافات را با همسایگان و سایر کشورهای عربی داشتند.[3]

۱- همان، صص ۱۶ ـ ۱۷.

۲- حسین فردوست، پیشین، ج ۱، صص ۲۶۰ ـ ۲۶۱؛ منوچهر هاشمی، پیشین، صص ۱۲۳ ـ ۱۲۴.

۳- عیسی پژمان، اثر انگشت ساواک، صص ۲۰۵ ـ ۲۱۱.

۳. ادارهٔ کل سوم (امنیت داخلی)

معروفترین اداره کل ساواک، ادارهٔ کل سوم بود. تمام اشتهار ساواک ریشه در حیطه فعالیت و عمل این اداره کل دارد. اصولاً هم در آغاز امر امریکا و سیا عمده سرمایه‌گذاری اطلاعاتی، فنی، تجهیزاتی و عملیاتی ساواک را برای تقویت هر چه بیشتر اداره کل سوم متمرکز کردند. هدف نهایی آنها از تشکیل ساواک هم پدید آوردن سازمانی بود که بتواند امنیت دلخواهشان را در درون مرزهای جغرافیایی و سیاسی ایران ایجاد کند. اساسی‌ترین وظایف ساواک را نیز همین اداره کل سوم انجام می‌داد. شاید بشود گفت ساواک یعنی ادارهٔکل سوم آن سازمان. این امر به معنی نادیده گرفتن حیطه عمل و وظایف ساواک در سایر امور اطلاعاتی ـ امنیتی و ضدجاسوسی در داخل و خارج از کشور نیست بلکه مقصود نشان دادن اهمیت و جایگاه ویژه و بلامنازع اداره کل سوم در مجموعه سازمان ساواک است که تمام فعالیتهای دیگر آن را تحت‌الشعاع قرار داده بود.

نمودار سازمانی اداره کل سوم (امنیت داخلی) شامل دفتر اداره کل، بخش مستقل بازجویی، کمیته مشترک ضدخرابکاری و هفت ادارهٔ مجزای دیگر می‌شد.[۱]

۱- بولتن ویژه وزارت اطلاعات، ص ۱۹.

حیطه وظایف و حوزه فعالیت بخشهای مختلف اداره کل سوم ساواک طبق آخرین نمودار تشکیلاتی در سال ۱۳۵۲ش. به شرح زیر تعیین شده بود.[۱]

دفتر اداره کل

دفتر ادارهٔ کل سوم از دو بخش (۱ و ۲) تشکیل شده بود که وظایف ذیل را به عهده داشت.

۱ـ انجام امور پرسنلی ـ مالی و کارپردازی اداره کل و نگهداری سوابق مربوطه.

۱- همان، صص ۲۰ ـ ۳۳.

۲ـ تهیه لیست نگهبانی و آمادگی اداره کل و نظارت در اجرای مقررات مربوطه.
۳ـ نظارت در اجرای مقررات حفاظتی و حضور و غیاب پرسنل اداره کل.
۴ـ توزیع مراسلات اداره کل.
۵ـ تقسیم کار و نظارت در اجرای وظایف نظافتکاران و رانندگان سرویس عمومی اداره کل.

بخش مستقل بازجوئی

این بخش وظایف ذیل را به عهده داشت که عبارتند از:
۱ـ مشاور اداره کل در امور قضایی.
۲ـ همکاری با بخشهای اداره کل در تشکیل پرونده‌های قضایی.
۳ـ اجرای بازجوئیها و اقدامات قضایی که مدیرکل لازم بداند.
۴ـ شرکت در کمیسیونها بر حسب دستور مدیرکل.

اداره یکم (عملیات و بررسی)

این اداره وظایف تجسس، کشف، مراقبت و تعقیب فعالیتهای براندازی را برعهده داشت که از شش بخش ذیل تشکیل می‌شد:

ـ بخش ۱ (احزاب و گروههای کمونیست)

این بخش از دو دایره عملیات و یک دایره بررسی تشکیل شده که دایره اول عملیات مربوط به تهران و دایره دوم عملیات مربوط به شهرستانها می‌باشد و دایره بررسی امور مربوط به بخش را بررسی می‌کند.

ـ بخش ۲ (احزاب و گروههای افراطی سیاسی و براندازی)

این بخش نیز مانند بخش نخست از دو دایره عملیات و یک دایره بررسی تشکیل شده است. دایره اول عملیات در ارتباط با احزاب و گروههای افراطی سیاسی و دایره دوم عملیات در ارتباط با گروههای برانداز فعال بوده و دایره بررسی نیز امور مربوط به بخش را مورد بررسی قرار می‌دهد.

ـ بخش ۳ (اعراب، بلوچ و هدفهای جدید)

این بخش از سه دایره عملیات و یک دایره بررسی تشکیل شده که دایرهٔ اول عملیات در ارتباط با اعراب، و دایره دوم عملیات در ارتباط با بلوچ و دایره سوم نیز در ارتباط با فعالیتهای براندازی مشکوک فعالیت می‌نماید و دایره بررسی نیز امور مربوط به بخشی را مورد بررسی قرار می‌دهد.

ـ بخش ۴ (اکراد)

این بخش از یک دایره اقدام، یک دایره عملیات و یک دایره بررسی تشکیل شده است. دایره اقدام وظایف اخذ و اعاده پرونده‌های اقدامی از اداره بایگانی و اقدام روی نامه‌های بخش، طبق خواسته‌های مسئولین مربوط را به عهده دارد. دایره عملیات وظیفه هدفهای اطلاعاتی و عملیاتی اکراد را به انجام رسانیده و دایره بررسی نیز امور مربوط به هدفهای بخش را مورد بررسی قرار می‌دهد.

ـ بخش ۵ (تحقیقات و تبلیغات ضد مارکسیسم و تبادل اطلاعات)

این بخش از سه دایره بررسی تشکیل شده که دایره اول بررسی نشریات و کتب کمونیستی، دایره دوم، بررسی تبلیغات ضداخلالگری و تهیه گزارشات و همکاری با مبادی و دایرهٔ آخر، بررسی و انجام تبادل اطلاعات با سرویسهای همکار را به عهده دارد.

ـ بخش ۶ (اقدام)

این بخش از دو دایره تشکیل شده که وظایف دریافت پرونده، بررسی، استعلام از بخشهای ذینفع و پاسخ به مبادی مربوطه را به عهده دارد.

اداره دوم (عملیات و بررسی)

این اداره علاوه بر وظیفه تجسس، کشف، مراقبت و تعقیب فعالیتهای براندازی، وظیفه کسب خبر از فعالیتهای سیاسی طبقه آموزش‌دهنده و آموزش گیرنده و کارمندان وزارتخانه‌های علوم و آموزش و پرورش را نیز به عهده دارد و از چهار بخش ذیل تشکیل شده است:

ـ بخش ۱ (آموزش عالی و دانشگاه تهران)

این بخش از سه دایره «عملیات و بررسی» تشکیل شده است که عبارتند از دایرهٔ اول (وزارت علوم و آموزش عالی، واحدهای تابعه دانشگاه تهران و مجامع دانشجویی)، دایره دوم (دانشکده علوم تجربی دانشگاه تهران و دیگر مؤسسات وابسته که کار آنها به علوم تجربی ارتباط دارد) و دایره سوم (دانشکده‌های نظری و مؤسسات تابعه که کار آنها با علوم نظری ارتباط دارد) که در ارتباط با هدفهای اطلاعاتی و عملیاتی و بررسی هدفهای مذبور فعال می‌باشند.

ـ بخش ۲ (مراکز آموزشی مرکز به غیر از دانشگاه تهران)

این بخش نیز مانند بخش نخست از سه دایره «عملیات و بررسی» تشکیل شده است که عبارتند از دایره اول (دانشگاهها و دانشکده‌ها)، دایره دوم (کانونهای آموزش عالی) و دایره سوم (کانونهای وابسته به وزارتخانه‌ها و سازمانها) که در ارتباط با هدفهای اطلاعاتی و عملیاتی و بررسی هدفهای معین شده فعالیت می‌نمایند.

ـ بخش ۳ (مراکز عالی آموزش شهرستانها)

این بخش از چهار دایره «عملیات و بررسی»، تشکیل شده که عبارتند از دایرهٔ اول (مناطق شمال و شرق)، دایره دوم (مناطق شمال غرب)، دایره سوم (مناطق غرب) و دایره چهارم (مناطق جنوب و مرکز) که در ارتباط با هدفهای اطلاعاتی و عملیاتی و بررسی هدفهای مربوطه فعالیت می‌نمایند.

ـ بخش ۴ (وزارت آموزش و پرورش)

این بخش از سه دایره «عملیات و بررسی» تشیکل شده که عبارتند از دایره اول (هنرجویان، اداری و آموزش محصلین و سایر آموزشهای مربوط به وزارت آموزش و پرورش)، دایره دوم (آموزش دورهٔ متوسطه، کادر اداری آموزش و محصلین وزارت آموزش و پرورش) و دایره سوم (کادر آموزش ابتدایی، کارمندان اداری وزارت آموزش و پرورش) که در ارتباط با هدفهای اطلاعاتی و عملیاتی و بررسی هدفهای مشخص شده فعالیت داشته است.

اداره سوم (عملیات و بررسی)

اداره سوم علاوه بر وظیفه تجسس، کشف و مراقبت فعالیتهای براندازی، وظیفه کسب خبر از ایرانیان خارج از کشور به منظور پی بردن به فعالیتهای مشکوک در زمینه‌های مساعد فعالیتهای براندازی و کسب اطلاع در خصوص رفتار متقابل آنها با سازمانهای خارجی دایر شده در کشورهای خارجی را نیز دارد.

این اداره از چهار بخش ذیل تشکیل شده است:

ـ بخش ۱ (آلمان فدرال و کشورهای شرق اروپا)

این بخش از یک دایره عملیات و یک دایرهٔ بررسی تشکیل شده است.

ـ بخش ۲ (کشورهای اسکاندیناوی و غرب اروپا)

این بخش نیز مانند بخش نخست از یک دایرهٔ عملیات و یک دایرهٔ بررسی تشکیل شده است.

ـ بخش ۳ (امریکا و کانادا)

این بخش از یک دایره عملیات و یک دایره بررسی تشکیل شده است.

ـ بخش ۴ (آسیا، آفریقا و اقیانوسیه)

این بخش نیز مانند سایر بخشهای اداره دارای یک دایره عملیات و یک دایره بررسی می‌باشد.

ادارهٔ چهارم (عملیات و بررسی)

وظایف این اداره عبارتند از:

۱ـ کسب خبر از طبقات مختلف و گروههای اجتماعی به منظور پی بردن به فعالیتهای مشکوک در زمینه‌های مساعد فعالیتهای براندازی و کسب اطلاع در خصوص رفتار متقابل افراد و سازمانهای اجتماعی و کسب خبر در امور مطبوعاتی و تبلیغاتی و همکاری با سازمانهای مسئول در جهت مشی تبلیغات.

۲ـ بررسی و انعکاس موارد اطلاعاتی به مبادی ذینفع طبق روشهای مصوبه.
۳ـ ارسال اخبار و اطلاعات مربوط به هدفهای اطلاعاتی اداره یکم (عملیات و بررسی) بـه آن اداره و ارسال اخبار و اطلاعات مورد لزوم به سازمانهای ذینفع طبق روشهای مصوبه.

اداره چهارم دارای هفت بخش می‌باشد:

ـ بخش ۱ (حزب رستاخیز و انجمنهای ملی)

این بخش از سه دایره «عملیات و بررسی» تشکیل شده کـه دایـره اول حـزب رسـتاخیز مرکزی، دایره دوم حزب رستاخیز شهرستانها و دایره سوم انجمنهای منتخب ملی و مجلـسین را تحت پوشش داشته و فعالیتهای اطلاعاتی، عملیاتی و بررسی را در حیطه کاری خود انجـام می‌دهند.

ـ بخش ۲ (وزارتخانه‌ها و سازمانهای دولتی و حساس ملی)

این بخش دارای سه دایره می‌باشد؛ دو دایره اول، دایره عملیات و بررسی می‌باشد. دایـره اول سازمانهایی را که جنبه سیاسـی و اجتمـاعی دارنـد و دایـره دوم سـازمانهایی کـه جنبـهٔ اقتصادی دارند تحت پوشش داشته و فعالیتهای اطلاعـاتی، عملیـاتی و بررسـی را در حیطـه کاری خود انجام می‌دهند. دایره آخر دایرهٔ مأموران به سازمانها می‌باشد.

ـ بخش ۳ (امور کارگری و اصناف)

این بخش از چهار دایرهٔ «عملیات و بررسی» تشکیل شده است. دایرهٔ اول کارگران مرکز، دایرهٔ دوم کارگران شهرستانها، دایره سوم وزارت کار و امور اجتمـاعی، امـور کـارگری وزارت بهداری و بهزیستی و بانکها و دایره چهارم اصناف و کارفرمایان را تحت پوشش دارد.

ـ بخش ۴ (روحانیون، جوامع و اقلیتهای مذهبی)

این بخش دارای سه دایره «عملیات و بررسـی» مـی‌باشـد. دایـرهٔ اول اوقـاف و مجـامع اسلامی، دایرهٔ دوم فرق و اقلیتهای مذهبی و دایره سوم مؤسسات اجتماعی را تحـت پوشـش دارد.

ـ بخش ۵ (امور کشاورزی، دامپروری و عشایری)

این بخش دو دایره «عملیات و بررسی» دارد. دایره اول کشاورزی و دامپروری و دایره دوم امور عشایری را تحت پوشش دارد.

ـ بخش ۶ (مطبوعات و تبلیغات)

این بخش نیز مانند بخش پنج از دو دایره «عملیات و بررسی» تشکیل شده است. دایرهٔ اول وزارت اطلاعات و جهانگردی، خبرنگاران جراید و کتب، دایره دوم وزارت فرهنگ و هنر رادیو و تلویزیون و کانونهای تبلیغاتی را تحت پوشش دارد.

ـ بخش ۷ (نارضایتیهای عمومی و مسائل اجتماعی و اقتصادی)

این بخش نیز از دو دایرهٔ «بررسی» تشکیل شده است. دایرهٔ اول در ارتباط با امور اقتصادی، دایرهٔ دوم در ارتباط با امور اجتماعی فعالیت می‌نمایند. با جمع‌آوری و پرورش اخبار واسطه و استفاده از نتایج بررسی و ارسال گزارشات به مراجع ذینفع وظایف خود را انجام می‌دهند.

ادارهٔ پنجم (پشتیبانی عملیاتی)

اداره پنجم وظایف پشتیبانی عملیاتی و اطلاعاتی و هدایت و هماهنگی اداری و آموزشی اداره کل در تخصصهای مربوط و طبق درخواست را و بازرسی و ارزیابی واحدهای امنیت داخلی ستاد و صحنه (سازمانها و نمایندگیها) طبق اوامر را به عهده دارد و دارای پنج بخش می‌باشد:

ـ بخش ۱ (دکترین و آموزش)

این بخش از دو دایره تشکیل شده است. دایرهٔ اول دکترین می‌باشد که وظایف ذیل را به عهده دارد:

۱ـ مطالعه مداوم در بهبود روشهای اداری و عملیاتی اداره کل، امنیت داخلی سازمانها و نمایندگیها و پیشنهاد راه‌حلهای مناسب به منظور تعقیب هدف فوق.

۲ـ ارزیابی کار هر سازمان اعم از ستاد یا صحنه و کارمندان آن به منظور تجسم و

پیشنهاد مناسبترین سازمان و تخصص به آن طبق رویه.

۳ـ مطالعه در بکار گرفتن پیشرفته‌ترین روش تکنیک متداول به منظور حصول مطلوب‌ترین بهره کار در سایه صرف کمترین پرسنل و امکانات.

۴ـ انجام موارد ارجاعی طبق رویه و نظر مدیرکل.

دایره دوم، آموزش می‌باشد که وظایف ذیل را برعهده دارد:

۱ـ آموزش کارمندان در زمینه‌های تکنیکی و نظری دربارهٔ مسائل ضروری از جمله اطلاعاتی و عملیاتی حفاظتی و تحقیقی با همکاری پرسنل واجد شرائط اداره کل مربوط.

۲ـ همکاری با اداره کل آموزش در اجرای امر تعلیم و تعلم کارمندان و انجام برنامه‌های آموزشی اداره کل مزبور از جمله تصحیح کتب و همچنین همکاری با بخش بازرسی در قالب وظایف مدونه.

۳ـ انجام موارد ارجاعی طبق رویه و نظر مدیرکل.

ـ بخش ۲ (سانسور)

این بخش وظیفه همکاری با سازمانهای اطلاعات و امنیت در امر سانسور و همچنین نظارت ستادی در اداره منابع و انجام کنترل مکاتبات و انجام امور ترجمه را به عهده داشت و از سه دایره تشکیل می‌شد. دایرهٔ اول عملیات، دایره دوم بررسی و دایره سوم ترجمه می‌باشد.

ـ بخش ۳ (پشتیبانی فنی)

این بخش از یک دایرهٔ «عملیات و بررسی» و یک دایرهٔ فنی تشکیل شده است. دایره اول وظیفه اطلاعاتی ـ عملیاتی و بررسی در قبال امور تعقیب و مراقبت را برعهده داشته و دایره دوم پشتیبانی فنی بخشهای عملیاتی در محدوده وظایف بخشی و تکثیر اسناد را به عهده دارد.

علاوه بر این، بخش ۳ با ادارات کل پنجم و ششم در زمینه وسائل فنی و پشتیبانی همکاری می‌نماید.

ـ بخش ۴ (بازرسی)

این بخش وظایف ذیل را به عهده دارد:

۱ـ انجام بازرسیهای لازم به منظور پی بردن به حسن انجام کار و حجم آن.

۲ـ تهیه گزارش بازرسی و چک لیستهای مربوطه.

۳ـ تشریک مساعی با بخش ۱ (دکترین و آموزش) به منظور مطالعه و پیشنهاد روشهای تازه و رفع مشکلات گردش امور.

۴ـ ابلاغ نتایج بازرسی به مبادی مربوطه.

ـ بخش ۵ (پشتیبانی و آمادگی)

این اداره وظایف ذیل را به عهده دارد:

۱ـ تشکیل و نگهداری پرونده‌های انفرادی و موضوعی لازم.

۲ـ تنظیم ـ نگهداری ـ تشکیل و تصفیه فیش.

۳ـ بازرسی اوراق پرونده و توجه به دستورات ذیل نامه‌ها.

۴ـ انجام خواستهای پرونده‌ای بخشهای ذینفع ادارهٔ کل.

۵ـ بررسی فرمهای استعلام صلاحیت و تطبیق آنها با پرونده‌های موجود و ارسال آن به مراجع ذینفع.

۶ـ تصفیه پرونده طبق روش مصوبه.

ادارهٔ ششم (بایگانی)

این اداره از چهار بخش تشکیل شده است:

ـ بخش ۱ (فیش و تشکیل پرونده)

این بخش وظیفه تنظیم، نگهداری، تکمیل و تصویب فیش، مراجعه به فیش به منظور پیدا کردن پرونده مربوطه، تشکیل پرونده‌های انفرادی و موضوعی لازم را به عهده دارد و از دو دایره تشکیل شده است. دایره اول مربوط به فیش و دایره دوم مربوط به تشکیل پرونده می‌باشد.

ـ بخش ۲ (بایگانی)

این بخش وظیفه نگاهداری پرونده‌های انفرادی و موضوعی، بازرسی اوراق پرونده با توجه به دستورات ذیل نامه‌ها، انجام خواسته‌های پرونده‌ای بخشهای ذینفع اداره کل و عکسبرداری از اسناد به صورت میکروفیلم را به عهده دارد و از سه دایره تشکیل شده است. دایرهٔ اول مربوط به پرونده‌های انفرادی، دایره دوم مربوط به پرونده‌های موضوعی و دایره سوم مربوط به میکروفلیم می‌باشد.

ـ بخش ۳ (بررسی و تطبیق مشخصات)

این بخش وظیفه دریافت و بررسی فرمهای استعلام صلاحیت، بررسی فرمهای استعلامی و تطبیق آنها با پرونده‌های موجود، استفاده از نتایج بررسی و ارسال گزارشات به مراجع ذینفع، ارسال فرمهای استعلامی که با پرونده‌های موجود مطابقت دارد به بخشهای ذینفع اداره کل.

ـ بخش ۴ (تصفیه پرونده)

این بخش وظیفه تصفیه پرونده‌های جاری طبق روش مصوبه، اقدام در انتقال پرونده‌های جاری به راکد طبق روش مصوبه، نظارت در نحوه نگاهداری پرونده‌های راکد و ابطال پرونده‌های راکد زائد طبق روش مصوبه.

ادارهٔ هفتم (عملیات و بررسی)

این اداره وظیفه تجسس، کشف، مراقبت و تعقیب فعالیتهای براندازی، کسب خبر از بین کادر شاغل و بازنشسته نیروهای انتظامی و افراد اخراجی و مستعفی ساواک و انجام امور مربوط به اسلحه و مهمات ارجاعی به امنیت داخلی را به عهده دارد و از چهار بخش تشکیل شده است:

ـ بخش ۱ (نیروی زمینی شاهنشاهی و سپاهیان انقلاب)

این بخش از دو دایره «عملیات و بررسی» تشکیل شده است. دایرهٔ اول اجرای امور مربوط به وظایف بخش در مورد افسران، درجه‌داران و سربازان (کادر وظیفه) نیروی زمینی شاهنشاهی و سپاهیان انقلاب و بررسی هدفهای دایره را به عهده دارد. دایره دوم اجرای امور

مربوط به افسران و درجه‌داران بازنشسته، مستعفی، اخراجی و فراری را به عهده دارد.

ـ بخش ۲ (نیروی هوائی و دریائی و اهداف وابسته)

این بخش از دو دایره «عملیات و بررسی» تشکیل شده است. دایرهٔ اول مربوط به نیروی هوائی و دریایی و دایره دوم مربوط به سازمان هواپیمایی کشوری، هواپیمایی ملی ایران، سازمان هواشناسی و ایرتاکسی می‌باشد.

ـ بخش ۳ (شهربانی و ژاندارمری و اسلحه قاچاق)

این بخش از سه دایره «عملیات و بررسی» تشکیل شده است. دایره اول مربوط به ژاندارمری، دایره دوم مربوط به شهربانی و دایره سوم مربوط به اسلحه قاچاق می‌باشد.

ـ بخش ۴ (گارد شاهنشاهی، وزارت جنگ و دیگر اهداف نظامی)

این بخش از سه دایره «عملیات و بررسی» تشکیل شده است. دایره اول مربوط به ستاد بزرگ ارتشتاران و وزارت جنگ، دایره دوم مربوط به سازمان صنایع نظامی و دایره سوم مربوط به گارد شاهنشاهی، سازمان دفاع غیرنظامی، کارمندان اخراجی و مستعفی ساواک، شورای امنیت ملی، شورای آمادگی ملی و مستشاران خارجی می‌باشد.

کمیته مشترک ضدخرابکاری

علت اصلی به وجود آمدن کمیته مشترک ضدخرابکاری ساواک ـ شهربانی اقدامات مسلحانه گروههای مخالف بود. پس از وقایع سال ۱۳۴۹، ساواک، کمیته ویژه‌ای از نیروهای امنیت داخلی برای پی‌گیری مسئله ایجاد کرد. در بهمن ۱۳۵۰ شاه فرمان تأسیس کمیته مشترک ضدخرابکاری ساواک و شهربانی را صادر کرد. با تأسیس این کمیته به ریاست رئیس شهربانی، کمیته‌های ساواک به همراه نیروهای مربوطه در کمیته مشترک ادغام شدند و تمامی سرنخهای اطلاعاتی در اختیار کمیته مشترک ضدخرابکاری قرار گرفت.

در سال ۱۳۵۲، شاه پیشنهاد سازمان جدید کمیته مشترک ضدخرابکاری را تأیید کرد:

الف: کمیته مشترک ضدخرابکاری شامل سه واحد (هر واحد در حد یک اداره ساواک) اطلاعاتی، اجرائی و پشتیبانی گردید.

ب: رئیس کمیته می‌بایست از بین امرای ساواک انتخاب شود.

پ: بولتنهای ویژه کمیته مشترک از طریق ساواک به شرف عرض ملوکانه برسد.

ت: محل استقرار کمیته در شهربانی بوده و اعتبارات مالی کمیته از بودجه نخست‌وزیری تأمین و کلیه عملیات نیز مشترکاً انجام می‌گیرد.

عملاً با تأیید شاه، کمیته مشترک ضدخرابکاری در ردیف یکی از ادارات اداره کل سوم (امنیت داخلی) درآمد.

همان‌گونه که در بالا اشاره شد، این کمیته دارای ۳ واحد بود که واحد اول ـ اطلاعاتی ـ سه دایره داشت: دایره اول بازجویی، دایره دوم بهره‌برداری و دایره سوم بررسی و هماهنگی اطلاعاتی.

ـ واحد دوم ـ اجرائی ـ پنج دایره داشت: دایره اول اسلحه و مهمات؛ دایره دوم موتور پول؛ دایره سوم تجسس، شناسایی، دستگیری و بازرسی؛ دایرهٔ چهارم فنی، تعقیب و مراقبت و دایره پنجم مخابرات.

ـ واحد سوم ـ پشتیبانی ـ ۳ دایره داشت: دایره اول زندان؛ دایره دوم تدارکات و دایره سوم دفتر و انتظامات.

اداره کل سوم ساواک نیروهای پیدا و پنهان بسیاری در سراسر کشور و در بسیاری از کشورهای جهان داشت. نمایندگیهای متعدد ساواک در سراسر اروپا، امریکا، خاورمیانه، آسیا و آفریقا تحت کنترل و مدیریت اداره کل سوم ساواک بود.[۱] حیطه فعالیت اداره کل سوم به‌ویژه از اوایل دههٔ ۱۳۵۰ و از آغاز ریاست پرویز ثابتی گسترش یافت.[۲]

نیروهای اداره کل سوم ساواک در اروپا و امریکا

دربارهٔ تعداد نیروهایی که با اداره کل سوم ساواک همکاری می‌کردند، اطلاعی در دست نیست. با این حال بیشترین نفرات ساواک در این اداره کل مشغول به فعالیت بودند. در دوره مدیریت ناصر مقدم، اداره کل سوم دو معاون داشت: سرتیپ طباطبایی و سرهنگ پرنیان‌فر. در دوران ریاست پرویز ثابتی معاونت او برعهده دکتر بهبودی بود که مدتی هم با نام مستعار

۱- حسین فردوست، پیشین، ص ٤٦٥.

۲- همان، صص ٤٦٦ ـ ٤٦٧.

دکتر سجادی در نمایندگی ساواک در آلمان غربی خدمت می‌کرد. برخی دیگر از مهمترین اعضای اداره کل سوم در داخل کشور عبارت بودند از:

احسان‌الله شهبازی، رضا عطارپور (دکتر حسینی‌زاده)، فرجادی، خانم ابراهیمی (ازغندی)، مرشدزاده، بصیری، سروان بازنشسته محجوبی (برادر هنرمند محجوبی)، ویجویه، رفیع‌زاده، مرتضی اکبر، ناطمان، ولیان، پرویز صادقی، آزموده، یاوری، یدالله غرائی (قهرمان شطرنج)، حسینی، ابراهیمی، مبینی، نظیف کار، شهاب فردوس، میرهادی، دکتر آریایی، سرهنگ سجده‌ای، سرهنگ سلطانی، خانم کیقبادی، سرهنگ معماری، مهندس امیدی، مقتدرنژاد، بهرام بیگی، باقی‌زاده، رنجبران، سرهنگ آگه‌دل، مجیدی.[1]

از نیروهای اداره کل سوم ساواک در مقاطع مختلف در آلمان غربی، افراد زیر شاخص بوده‌اند:

سپهبد علوی کیا (مسئول سابق ساواک در اروپا و منشی سابق بختیار)، سرهنگ اکبر دادستان (گرداننده فعلی ساواک در این کشور)، سرگرد عطاءالله فروتن (مسئول مالی ساواک)، سرهنگ صفا مرتضوی (مسئول امور سیاسی ـ مونیخ. وی سابقاً رستوران شهرزاد را در مونیخ اداره می‌کرد)، سرهنگ دوم فرزانگان (ظاهراً تاجر فرش در مونیخ)، سرهنگ زیبائی (جلاد معروف که اکنون در ویسبادن زندگی می‌کند)، هدایتی (که با نام مستعار «محمودی» امور بانکی ساواک را انجام می‌دهد)، مهندس جمشید تشریفی (کارمند شرکت هواپیمایی «سوئیس ایر» در فرانکفورت)، ستوان یکم بیگلری (مأمور رابط با خبرچینان)، خانم انصاری (مترجم و مسئول حقوق مأمورین ساواک آلمان)، رجب‌زاده (منشی سفارت در دستگاه دادستان و مسئول پست)، علی قاضی (وابسته اقتصادی که قبلاً در برلن بود و اکنون در بن مشغول «کار» است)، منوچهر آزمون (گرداننده سابق روزنامه دولتی اخبار ایران و وزیر مشاور دولت شریف امامی در حال حاضر)، محمد عاطمی (گرداننده کلوپ و مجله کاوه)، دکتر عزیزی (سرپرست سابق دانشجویان و رئیس کنونی بخش اروپایی «هما»). دکتر امیر خلیلی (آتاشه فرهنگی و مطبوعاتی سفارت، سواد زبان آلمانی ایشان واقعاً دیدنی و شنیدنی و شایسته شغل شریف ایشان است). سروان دادگر. کاوس مهدوی (دربارهٔ اینجانب رجوع شود به برخی از مکاتبات ایشان با مزدور دیگر هدایتی (محمودی) که نامش در بالا برده شد به کتاب

۱- هارولد ایرنبرگر، دربارهٔ ساواک، ص ۱۴۷.

«درباره ساواک» از انتشارات کنفدراسیون، صفحات ۱۷۱ و ۱۷۲)، ناطمان (کارمند سابق اداره کل سوم در تهران)، دکتر شفیعیها و سرهنگ آیرملو (هر دو به ایران مراجعت کرده‌اند).
شروان آریانا، ولیان، پرویز صادقی (دو نفر اخیر سابقاً در تهران و در ادارهٔ کل سوم به مزدوری مشغول بودند). طوفانی (مأمور سابق ساواک در اتریش و اکنون ساواک در آلمان)، خلخالی، عطاران، اسماعیل سیگاری، منشی‌زاده، علی دری، (شش نفر اخیر همواره در مونیخ برای سازمان امنیت به جاسوسی و خبرچینی اشتغال داشته‌اند). وهاب‌زاده، اخوان، شاپوریان، جوان، پارساکیا.[1]

در میان همکاران و اعضای اداره کل سوم ساواک در اتریش، افراد زیر شناسایی شده‌اند:

بوشهری‌پور (وزیرمختار سابق ایران در اتریش)، فرخ امیرپرویز (کارمند سفارت)، ایرج شهیدی و شاپور زندنیا (وصف این دو نفر به تفصیل در کتاب حاضر آمده است)، ابراهیم راضی، مهدی تکه، فیروز حجازی (عضو سابق اتحادیه وین)، کشاورز (سرپرست سابق دانشجویان در وین)، اتابکی (سفیر اسبق شاهنشاه آریامهر که به وحشی گری و بی‌چاک دهنی مشهور بود و خود را مرتب و در همه جا نوکر اعلیحضرت می‌نامید)، سامی سیاوش (مسئول امور دانشجوئی در اتریش)، پرویز کیائی (مهندس کشاورزی و از همکاران سابق (و یا فعلی؟) دانشگاه آریامهر)، ناصر کرمی ملایری (سارق مواد منفجره از معادن تریی ملکام واقع در شمال اتریش و یکی از همکاران (و یا قربانیان؟) ایرج شهیدی، وی اینک مدتهاست که در ایران امرار معاش (؟) می‌کند)، هوشنگ سمیعی (سرپرست سابق ساواک و یکی از جانشینان کشاورز، وی مدتیست که به ایران مراجعه کرده و مصدر مشاغل مهمی که مطابقت با خدمات خائنانه‌اش دارند، می‌باشد)، صالحی و ملائکه (دو نفر اخیر رابط وزارت امور خارجه و ساواک اتریش می‌باشند)، خانلری (مأمور سیا و ساواک).[2]

هارولد ایرنبرگر، افراد زیر را به عنوان مهمترین عوامل و اعضای اداره کل سوم در انگلستان معرفی کرده است:

نبوی (سرپرست سابق دانشجویان شرکت نفت)، سعید دستغیب (مزدوری که بعدها به کالیفرنیا رفت)، اویسی (پسر ارتشبد اویسی فرماندار نظامی تهران در حال حاضر، وی

۱- همان، صص ۱۴۸ ـ ۱۴۹.
۲- همان، ص ۱۴۹.

یکی از چاقوکشان بنام درباری و فرزند خلف پدرش می‌باشد). درودیان و زنش (خانم درودیان سابقاً از منشی‌های نصیری بوده است)، فرخ خدابندملو (نامبرده سردبیر مجله دانشجویی (؟) «پژوهش» بود که توسط سازمان دانشجویی پرویز خوانساری منتشر می‌شد)، پرویز خوانساری (مأمور سابق اداره کل سوم در تهران که به علت «جان‌نثاری»ها و خدمات بسیار رذیلانه‌اش مراتب ترقی را به سرعت طی کرده و به سمت سفیر مخصوص شاهنشاه به خارج فرستاده شد. در این سمت بود که ریاست مرکز اروپایی ساواک نیز به عهده او گذارده شد. در توطئه‌چینی و رذالت وی حتی در دستگاهی چون ساواک بی‌نظیر است. پسر وی به پاس خدمات پدرش به خاندان منفور پهلوی و بدون داشتن کوچکترین شایستگی به ریاست بیمارستان فرح دیبا منصوب شده است که مدرن‌ترین و مجهزترین بیمارستان کشور بوده و در نوع خود کم‌نظیر است. این امر سبب شده که بسیاری از پزشکان نامدار و چیره‌دست که با مقداری امیدهای واهی در آنجا کار می‌کردند نومیدانه این محل و برخی از آنها کشور را ترک کرده و به خارج رفته‌اند). یدالله خدیوی (از مأموران سابق ساواک که اینک در ایران است)، میرهادی، امامی، فضل‌الله نیک‌آئین، حسن کینوش (کارمند سفارت که با همکاری «روشن» (ابراهیم نبوی که نامی در بالا آورده شد) مأمور عضوگیری برای ساواک می‌باشد. رجوع شود به حاشیه ۱۱). معین‌زاده.[1]

مأموران اداره کل سوم ساواک در ایتالیا نیز به شرح زیر بود:

یاوری (مسئول ساواک در ایتالیا که در ظاهر عهده‌دار امور دانشجویی می‌باشد. چنین به نظر می‌آید که وی تحت نام «سیار» به رتق و فتق امور جاسوسی ساواک مشغول است)، حسین صادق (کارمند اداره تغذیه سازمان ملل متحد که هنگام فرار شاه به رم پول و ماشین در اختیار شاه شاهان گذاشت. وی مدتی نیز سمت سرپرستی امور دانشجویان را در رم به عهده داشت). جبل عاملی (برادراین حضرت نیز از خادمین دستگاه بوده و استاد ضداطلاعات ساواک در تهران می‌باشد)، (با زرگانی که بیش از ۳۵ سال است که در رم اقامت دارد)، داریوش فرهنگ دره‌شوری و خسرو فانیان (این دو نفر در فلورانس مقیم می‌باشند) صادقی (مسئول سابق امور دانشجویان)، رضا اویسی، فریور، مهماندوست، نادختری

۱- همان، صص ۱۴۹ ـ ۱۵۰.

اشرف پهلوی (وی احتمالاً دختر قوام بوده و مبالغ هنگفتی از سفارت دریافت می‌دارد).[۱]

در سوئیس هم که مرکز عمده ساواک در اروپا بود، شاخص‌ترین اعضای اداره کل سوم ساواک این عده بودند:

سرهنگ حقیقی (رئیس ساواک که مدتی است دارفانی‌اش را ترک کرده، وی در زمان حیاتش مسئول پرداخت پول برای انجام انواع و اقسام عملیات جاسوسی نیز بود). آزموده (پسر سپهبد آزموده که قبلاً با سرگرد آریانا در فرانسه همکاری می‌کرد و پس از فوت سرهنگ حقیقی بجای او به سمت ریاست ساواک سوئیس برگزیده شد). مهنا (کارمند سفارت در ژنو که سرایدار «ویلای گل سرخ» زاهدی نیز می‌باشد)، فیروز فولادی (چهره شناخته که همواره با سران ساواک در تماس بوده و مدتی نیز در لوزان به سر می‌برد)، خدوی (ساکن زوریخ و رابط ساواک با افراد مختلف)، سرهنگ احمد مالک مهدوی صاحب نام مستعار مهدوی (ویژگیها و اهمیت ... که این مزدور در ساواک سوئیس بازی می‌کرده زمانی به وضوح تمام روشن شد که اسناد و مدارک زیادی از ساواک به دست کنفدراسیون افتاد. اکثر مکاتبات مرکز اروپایی ساواک در ژنو با سایر نمایندگیها توسط وی انجام می‌شده‌اند. رجوع شود به «پاره‌ای از اسناد ساواک» از انتشارات کنفدراسیون جهانی (۱۹۷۶)، حسن افتخاری، مرتاضی، پرویز خوانساری (رجوع شود به بخش مربوط به انگلستان)، صادق عظیمی (سفیر شاهنشاه در دفتر اروپایی سازمان ملل متحد، حداقل از پادوهای ساواک).[۲]

مهمترین ابواب جمعی اداره کل سوم ساواک در فرانسه نیز به شرح زیر بود:

سرلشکر پاکروان (وی دومین رئیس ساواک و جاشنین جلاد بختیار بود. بعداً به عنوان سفیر ایران به فرانسه رفته و اینک از اوائل ماه اکتبر ۱۹۷۸ طبق خبر رادیو ایران مجدداً به ایران بازگشته و عهده‌دار امور مالی وزارت دربار شده است)، سرگرد آریانا (رئیس اسبق ساواک در فرانسه و همکار پسر سپهبد آزموده که بعداً رهسپار ترکیه شد)، پوررستگار (یکی دیگر از مزدوران ساواک که گویا فعلاً در ایران مشغول انجام وظیفه است)، سرهنگ هوشمند (رئیس سابق ساواک همدان و از خویشاوندان سرلشکر فردوست قائم‌مقام ساواک

۱- همان، صص ۱۵۰ ـ ۱۵۱.

۲- همان، ص ۱۵۱.

ایران و رئیس دفتر ویژه)، سرتیپ قانع (یکی از رؤسای اسبق ساواک فرانسه)، همایون کیکاوسی (جریان تیر خوردن مرموزانه وی در دو سال پیش سبب هیاهو و جنجال فراوان گشت)، روحانی (وی از مأمورین دفتر ویژه بوده و چند سالی است که تحت عناوین «مذهبی» در اروپا فعالیت می‌کند)، جهانگیر تفضلی (از مهره‌های بنام و کارکشته رژیم، وی در مقام وزارت اطلاعات موجبات تعطیل صدها روزنامه و مجله و نشریات دیگر را فراهم آورده و اختناق وحشتناک عقیده و جراید را دوچندان نمود. بعدها سفارت ایران در الجزایر به عهده او گذاشته شد)، احسان نراقی (این شخص مرموز و حیله‌گر از مأمورین «سی. آی. ای» و مصدر انواع و اقسام مشاغل بوده است. حیطه فعالیتهای وی اکنون ایران می‌باشد)، استوانی (سرپرست سابق دانشجویان ایرانی در فرانسه)، پرویز عدل (وابسته مطبوعاتی ایران در فرانسه و کارمند اسبق سازمان ملل متحد)، آشتیانی (از کارمندان سابق سفارت ایران در فرانسه)، فرجادی، هدایتی.[1]

شناخته‌شده‌ترین مأموران اداره کل سوم ساواک در نمایندگی آن سازمان در امریکا نیز عبارت بودند از:

سرهنگ فریوری، سرهنگ دانا (وابسته نظامی) خسرو افشار بگلو (عضو انجمن ایران و امریکا)، پورزند (مخبر کیهان که در کالیفرنیا به کار مشغول است)، فریدون شمس (عضو سابق سازمان دانشجویی)، دکتر معبری (دبیر سابق سفارت)، مهندس آذرپور (مسئول امور دانشجویان)، اویسی (کارمند سفارت)، پوران پورزینال، محمد آشتیانی، جواد خاکباز، اسکندر امان‌الهی بهاروند، محمد قراگزلو، قهاری، شفیق عزاز، فلاهاله سبحانی، موهب‌الله سبحانی، داریوش برومند (رهبر بهائیان)، سدهی، دکتر پرویز خطیب دماوندی، پریوش سطوتی، گچ بزانی، سبقتی، منصور اسکندری، سرهنگ مصور رحمانی، دکتر سیاحتگر، علی زارع، رضا تقوی، هاشم امینی دریانی، خانم بدری مستوفی‌الممالکی، هوشنگ ثابتی، کامران امجدی، نعمانی، سیمون غنی‌زاده، مجید کمال، دکتر هوشنگ مقتدر، کامران مشایخی، گله‌داری، ایرج مستوری، حسین ساسان، یدالله مترجمی، میراحمدی، شهیراصفهانی، یحیی دوستدار، خسرو خرمشاهی، بیات، هژیری، بهرام قریب، عباس هدایت وزیری، سیف غفاری، منوچهر شفا، سیروس مسعودی،

۱- همان، ص ۱۵۲.

پازارگاد، ایرج مرعشی، محمد حاج غفوری، دکتر جلیل محمودی، منوچهر مشعوف، دکتر خسرو مستوفی، منصور رفیع‌زاده، ناصر قوش بیگی، دکتر کردنی‌زاده، محمود حشمتی، مرتضی علی‌اکبر، مهندس اکبر نورمنش، هوشنگ محمدی، دکتر مقبل، حسین صاحب، محمدرضا حق‌پرست، علیرضا گودرزی، محمد مروارید، فرهاد نعمانی، هوشنگ پاکسرشت، مهندس حسین آیتی، پرویز الیسون، گودرز شهدائی، علی پارسا، متقی، حسن محمدی نجف‌آبادی، فرهاد عظیما، دکتر محمد زرنگار، مهین حسیبی، احمد جباری، هوشنگ صدیق‌زاده.[1]

مأموران شناخته شده اداره کل سوم ساواک در ترکیه عبارت بودند از:

منوچهر پاکروان (برادر سرلشکر پاکروان و کارمند ضداخلالگری سنتو)، پریچهر جاویدان (زن منوچهر پاکروان و کارمند سفارت در آنکارا)، سرلشکر صالح (مسئول ساواک)، سرتیپ سبحانی (رئیس سابق ساواک ترکیه)، وثوقی (مأمور مخابرات دفتر ضداخلالگری سنتو)، دکتر شیلاتی (افسر سابق توپخانه و سفیر اسبق ایران در ترکیه)، فرامرز عظیمی (او نیز کارمند دفتر ضداخلالگری سنتو بوده است)، کاظم زادگان (از کارمندان سفارت)، رشیدی، علی یاشار، قمامی، حمیاری.[2]

۴. اداره کل چهارم (حفاظت)

اداره کل چهارم ساواک عهده‌دار حفاظت و حراست از تمام دوایر، وزارتخانه‌ها و مؤسسات دولتی و نیز ادارات و تشکیلات ریز و درشت ساواک بود. به طور کلی دو وظیفه عمده زیر برای اداره کل چهارم در نظر گرفته شده بود:

۱ـ نظارت بر تهیه و اجرای طرحهای حفاظتی وزارتخانه‌ها و ادارات و مؤسسات دولتی و حکومتی، شامل طرحهای حفاظتی اماکن، اسناد، پرسنل و کنترل اجرای مواد آیین‌نامه مقررات حفاظت وزارتخانه‌ها، مؤسسات دولتی و حکومتی.

توضیح ـ درجه حساسیت ادارات و مؤسسات دولتی و حکومتی بنا به پیشنهاد ساواک و تصویب هیئت دولت تعیین می‌شد.

۱- همان، صص ۱۵۲ ـ ۱۵۳.

۲- همان، صص ۱۵۳ ـ ۱۵٤.

۲ـ تهیه و اجرای طرحهای کلی حفاظتی ادارات تابعه سازمان اطلاعات و امنیت کشور شامل طرحهای حفاظتی اماکن، اسناد، پرسنل و نظارت بر تهیه و اجرای طرحهای حفاظتی ادارات و کنترل اجرای مواد آئین‌نامه ۱۰۶ ـ ۱۰ مقررات حفاظت داخلی ساواک.[۱]

نمودار سازمانی اداره کل چهارم ساواک طبق جدول زیر ترسیم شده بود:[۲]

فردوست تعداد نیروهای حفاظتی (پاسداران) اداره کل چهارم ساواک را حدود ۸۰۰ نفر

۱- بولتن ویژه وزارت اطلاعات، ص ۳۳.
۲- همان، ص ۳۳.

آورده است. این نیروها علاوه بر وظایف ذکر شده، حفاظت از ساواکهای استانها و شهرستانها، زندانها و بازداشتگاههای ساواک و نیز پایگاههای اطلاعاتی امریکا در نقاط مختلف کشور را نیز برعهده داشته‌اند. در تمام دوایر، سازمانها، وزارتخانه‌ها و مؤسسات بزرگ دولتی، واحدی تحت عنوان سازمان حفاظت تشکیل شده بود که افراد آن عمدتاً از سوی اداره کل چهارم ساواک تعیین می‌شد و مدیریت و نظارت بر فعالیت آنها نیز برعهده ساواک و اداره کل چهارم آن بود.[۱]

۵. ادارهٔ کل پنجم (فنی)

وظایف ادارهٔ کل پنجم ساواک به شرح زیر بود:

۱ـ پشتیبانی فنی و عملیاتی سازمانهای تابعه ساواک.

۲ـ آماده نگهداشتن و بکار انداختن وسائل فنی.

۳ـ بکار بردن فنون زیر در عملیات ضداطلاعات.

انواع مراقبتهای سمعی، سویابی، سانسور، عکاسی، فیلمبرداری، امور چاپ و هنری، گراورسازی و کلیشه‌سازی، تهیه اسناد و پوشش مأمورین کسب اطلاع، تشخیص اصالت اسناد، رفع احتیاجات مکانیکی، الکتریکی و شیمیایی.

۴ـ تعمیر وسائل فنی معمول در ساواک (وسائل الکترونیک، مکانیک، مخابراتی و عکاسی).

۵ـ تهیه برنامه آموزشی فنی و عملیاتی برای دادن تعلیمات لازم به کارمندان خود اداره کل و به کلیه عناصری که برای کارهای فنی و عملیاتی از سازمانهای دیگر ساواک مأمور می‌شوند.

۶ـ نصب و برقراری دستگاههای فنی و وسائل مخابراتی مربوط به ساواک در داخل و خارج کشور.

۷ـ تعقیب و مراقبت و دستبرد بنا به درخواست سازمانهای تابعه ساواک.

۸ـ تهیه طرحهای فنی و عملیاتی لازم.

۹ـ پیش‌بینی و برآورد هزینه طرحهای مصوبه و راهنمائی به اداره کل ششم در تأمین

۱- حسین فردوست، پیشین، ج ۱، صص ٤٥٤ ـ ٤٥٦.

احتیاجات فنی ساواک.

۱۰ـ نظارت فنی در خرید وسائل فنی.

۱۱ـ پیش‌بینی عملیات فنی ساواک برای سالهای آتی.

۱۲ـ تدوین دستورات فنی برای ساواک.

۱۳ـ نظارت در حسن اجرای عملیات فنی.

۱۴ـ بررسی و پژوهش دائم در تحولات و تکامل وسائل فنی و عملیاتی.

۱۵ـ بازرسی و کنترل پرسنل و وسائل فنی.

مجموعه این وظائف تعیین شده برای اداره کل پنجم ساواک طی نمودار تشکیلاتی زیر سازماندهی می‌شد:[1]

۱- بولتن ویژه وزارت اطلاعات، صص ۳٤ ـ ۳۵.

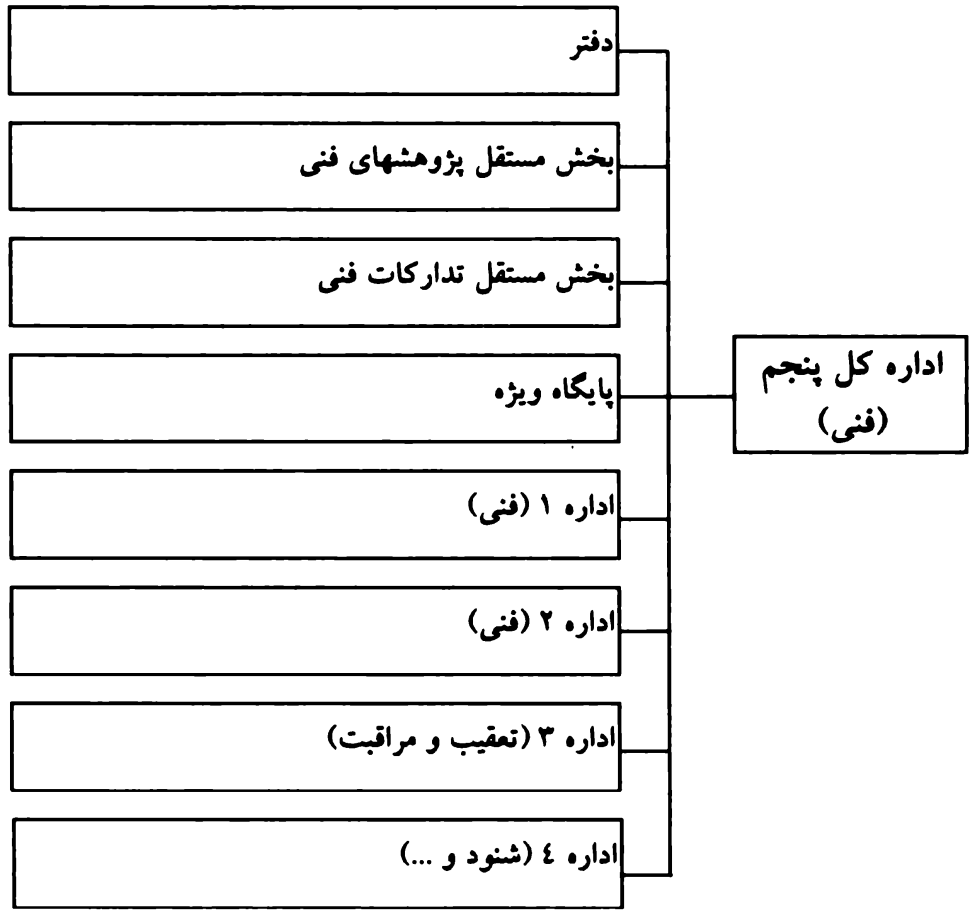

فردوست مدعی است که در تجهیز و کارآمدی هر چه بیشتر اداره کل پنجم ساواک که وظیفه مهمی در پشتیبانی فنی ـ تکنیکی مأموران ساواک ایفا می‌کرد، نقش مهمی داشت. او می‌گوید که در دوران قائم‌مقامی‌اش در ساواک، این اداره کل پیشرفته‌ترین وسائل اطلاعاتی و شنود را در اختیار گرفت. نیروهای اداره پنجم عمدتاً از سوی کارشناسان امریکایی و سیا آموزش می‌دیدند و تلاش می‌شد تیمهای عملیاتی ـ فنی این اداره کل، علاوه بر آموزش کافی، از تجهیزات فنی روزآمد نیز بهره گیرند.

۶. اداره کل ششم (امور مالی)

اداره کل ششم عهده‌دار انجام وظایف مالی و حسابداری و بودجه علنی و غیرسری ساواک بود.

۷. اداره کل هفتم (بررسی اطلاعات خارجی)

رابطه مستقیمی میان وظایف ادارات کل دوم و هفتم وجود داشت. اطلاعاتی که اداره کل دوم از منابع خارجی و کشورهای هدف جمع می‌کرد، به اداره هفتم ساواک ارسال می‌شد. اطلاعات در این اداره کل بررسی شده و به مراجع مربوطه تسلیم می‌شد.

مجموع وظایفی که برعهده اداره کل هفتم ساواک نهاده شده بود، به شرح زیر است:

۱ـ تعیین هدفهای اطلاعاتی و تهیه طرحها و نیازمندیهای اطلاعاتی بر مبنای سیاست عالیه کشور.

۲ـ دریافت هرگونه اخبار خارجی لازم مفید برای حظافت امنیت کشور از کلیه منافع و عوامل آشکار.

۳ـ پرورش اخبار خارجی دریافتی از کلیه منابع.

۴ـ بررسی اطلاعات حاصله تهیه گزارش اطلاعاتی.

۵ـ استفاده از گزارشات اطلاعاتی و ارسال آنها به مقامات و مراجع ذینفع.

اداره کل هفتم از قسمتهای زیر تشکیل شده است.

۱ـ دفتر

۲ـ بخش مستقل ارتباطات خارجی

۳ـ بخش مستقل پیمان سنتو

۴ـ ادارهٔ بایگانی

ـ بخش فیش

ـ بخش بایگانی

۵ـ اداره بهره‌برداری از منابع آشکار

ـ بخش ۱: شنود

ـ بخش ۲: انتخاب و ترجمه

ـ دایره تهیه بولتن روزانه

۶ـ ادارهٔ یکم اخبار جاریه

ـ بخش ۱: خاورمیانه

ـ بخش ۲: خلیج [فارس]

ـ بخش ۳: اکراد

۷ـ اداره دوم اخبار جاریه
ـ بخش ۱: آسیای مرکزی
ـ بخش ۲: افریقا
ـ بخش ۳: اروپا و امریکا
۸ـ اداره بررسی موضوعات
ـ بخش نظامی
ـ بخش اقتصادی
ـ بخش سیاسی و حقوقی
ـ بخش کمونیزم.[۱]

۸. اداره کل هشتم (ضدجاسوسی)

اداره کل هشتم ساواک از دوایر مهم این سازمان محسوب می‌شد و عمده وظایف آن شامل «عملیات ضدجاسوسی و مقابله با اقدامات عوامل خارجی در مرکز یا مناطق دیگر ایران که هدف برخی از کشورها بود» می‌شد.[۲] وظایف اداره کل هشتم به شرح زیر تعیین شده بود:

۱ـ شناسائی بیگانگان و کنترل فعالیتهای آنها.
۲ـ شناسائی مؤسسات و سازمانهای قانونی و غیرقانونی بیگانه و کنترل فعالیت آنها.
۳ـ تعیین و تشخیص هدفها و نقشه‌های بیگانگان در ایران و روش کار آنها به منظور رسیدن به این هدفها.
۴ـ کشف شبکه‌های جاسوسی و اقدامات تدافعی و تهاجمی به منظور خنثی کردن فعالیتهای مزبور.
۵ـ کشف فعالیتهای مضره و غیرقانونی بیگانگان مقیم ایران و خنثی نمودن آنها.
۶ـ دستگیری و بازجوئی به منظور تشکیل پرونده مقدماتی جاسوسان و عمال و ایادی بیگانگان و ارسال آن به مقامات قضائی مسئول.[۳]

سازمان اداری و ترکیب دوایر مختلف اداره کل هشتم ساواک شامل بخشهای زیر می‌شد:

۱- همان، صص ۳۹ ـ ٤٠.
۲- منوچهر هاشمی، پیشین، صص ۱۲۵ ـ ۱۲٦.
۳- همان، ص ۱۲٦.

۱ـ دفتر

۲ـ شعبه مستقل قضائی

۳ـ بخش مستقل مترجمین

۴ـ بخش مستقل فیش و بایگانی

۵ـ اداره یکم (کنترل بیگانگان)

ـ بخش ۱: امور معاودین، مهاجرین، پناهندگان، متجاوزین، ایرانیان

ـ بخش ۲: امور بیگانگان مقیم ایران

ـ بخش ۳: کنترل فرودگاهها و مرزها

ـ شعبه کنترل مؤسسات بیگانه

ـ شعبه کارت تردد.

۶ـ اداره دوم (عملیات و بررسی شوروی و اقمار)

ـ بخش ۱: عملیات کشورهای شوروی

ـ بخش ۲: عملیات کشورهای شوروی

ـ بخش ۳: بررسی

۷ـ اداره سوم (عملیات و بررسی کشورهای عربی و همجوار)

ـ بخش ۱: عملیات کشورهای عربی

ـ بخش ۲: عملیات کشورهای همجوار آسیایی

ـ بخش ۳: سایر کشورهای جهان

۸ـ بخش تحقیق.[۱]

آخرین نمودار سازمانی اداره کل هشتم ساواک (در سال ۱۳۵۲) ترسیم شده بود:[۲]

در آغاز تشکیل ساواک، اداره کل هشتم ساواک هنوز وجود خارجی نداشت و امور ضدجاسوسی برعهده اداره دوم از زیرمجموعه‌های اداره کل سوم قرار داشت. اما چند سال بعد و در سال ۱۳۳۸، ضرورت ایجاد اداره کل مستقلی برای انجام امور ضدجاسوسی موجبات تشکیل اداره کل هشتم را فراهم آورد و به تدریج حیطه فعالیت آن در سراسر کشور (به‌ویژه

۱- بولتن ویژه وزارت اطلاعات، صص ٤١ ـ ٤٢.

۲- همان، ص ٤٢.

در مناطق حساس سیاسی و استراتژیک) و نیز برخی نمایندگیهای ساواک درخارج از کشور گسترش یافت.

برخی از مهمترین ساواکهای استانها و شهرستانها که اداره کل هشتم ساواک در آنها بخش ویژه‌ای به خود اختصاص داده بود عبارت بودند از:

خراسان (برای روسها و افغانها)، گرگان و گنبد (برای روسها و ترکمنها)، انزلی و بوشهر (برای روسها)، جلفا (برای روسها)، رضائیه (برای آسوریها)، آبادان و اهواز و خرمشهر (برای حاکم نشینهای خلیج و عراق و کنسولگریهای کشورهای مختلف)، بوشهر و بندرعباس (برای حاکم‌نشینهای خلیج)، سیستان و بلوچستان (برای مراقبت روی بلوچها و افغان)، اصفهان (برای ارامنه، پس از احداث ذوب‌آهن فوق‌العاده تقویت شد)[1]

حسین فردوست اداره کل هشتم ساواک را مورد توجه سیا و MI6 می‌داند و معتقد است این دو سرویس، برای تقویت هرچه بیشتر این اداره کل از هیچ تلاشی فروگذار نکردند و رابطه بسیار نزدیک و مستقیمی میان نمایندگان سیا و MI6 در تهران با اداره کل هشتم برقرار بود.[2]

۹. اداره کل نهم (تحقیق)

اداره کل نهم (تحقیق) طی سالهای بعد توسط حسین فردوست تأسیس شد تا امور مربوط به تحقیق را انجام دهد. اسرائیل و مسئول اداره کل تحقیق موساد در روند تشکیل و چگونگی فعالیت اداره کل نهم ساواک نقش داشتند. به دنبال آموزشهای آنان بود که فردوست با یاری برخی نیروهای ساواک، اداره کل نهم را پایه‌گذاری کرد و به تدریج حیطه فعالیت آن در تهران و سایر ساواکهای کشور گسترش یافت.

حیطه عمل و وظایف اداره کل نهم (تحقیق) در موارد زیر تعیین شده بود:

۱ـ اجرای هرگونه تحقیق ـ بررسی سوابق و یا کسب اطلاعات لازم دربارهٔ موارد زیر:

الف) تحقیق صلاحیت استخدام در ساواک و تحقیق صلاحیت استخدام و یا ادامه خدمت در سازمانهای حساس دولتی و ملی.

۱- عیسی پژمان، پیشین، صص ۳۳۷ ـ ۳۴۲.

۲- حسین فردوست، پیشین، ج ۱، ص ۴۵۶.

ب) تحقیق دربارهٔ اشخاص مظنون.

ج) کسب اطلاعات متفرقه.

۲ـ اجرای تحقیقات و بررسیها دربارهٔ افراد ـ پرسنل سازمانها و کسب اطلاعات متفرقه لازم صرفاً بنا به درخواست مقامات مسئول در حدود خواسته شده انجام می‌شود.

توضیح: این اداره مسئولیت بررسی موضوعات را نداشت.[۱]

۱۰. اداره کل دهم

در برخی منابع از ادارهٔ کل دهمی هم برای ساواک نام برده شده است، اما حیطه وظایف متناقضی برای آن ذکر شده است. در خاطرات حسین فردوست اشاره‌ای به اداره کل دهم نشده است. در بولتنها و اسناد برجای مانده از ساواک هم اشارهٔ آشکاری به این اداره کل وجود ندارد. اما در خاطرات دو تن از مدیران ارشد ساواک مطالب کوتاه و در عین حال متناقضی به چشم می‌خورد. منوچهر هاشمی مدیرکل ادارهٔ هشتم ساواک در این باره چنین نوشته است:

اداره کل دهم: وظیفه آموزش پرسنل ساواک بر حسب نیازهای هر واحد، از زبان خارجی تا دوره‌های فنی، مثل آموزش خط‌شناسی، آموزش بازجوئی، آموزش بررسی اطلاعات و تهیه گزارش، مخابرات، حفاظت و غیره در این اداره کل متمرکز بود.[۲]

عیسی پژمان، برخلاف هاشمی، وظیفه این اداره کل را انجام امور بهداری و پزشکی ثبت کرده است:

ادارهٔ کل دهم ـ همان ادارهٔ سابق بهداری، در ضمن ادارهٔ کل یکم بود که به لطف ارتشبد نصیری به خاطر سرتیپ دکتر لطیفی به اداره کل بهداری تبدیل و سرتیپ دکتر لطیفی عنوان مدیرکلی پیدا کرد. اداره بهداری از ابتدای تشکیل ساواک از عده‌ای از پزشکان نظامی و غیرنظامی مجرب و کاردان و علاقمند به کار و حرفه خود سازمان یافت. درجه‌داران پزشکیار نیز از میان بهترین معین پزشکان ارتش انتخاب شدند. به علت شرکت نویسنده در عملیات شمال عراق در جنگ کردها با ارتش عراق از عده‌ای از پزشکان و معین‌پزشکان

۱- بولتن ویژه وزارت اطلاعات، ص ٤٤.

۲- منوچهر هاشمی، پیشین، ص ۱۲۷.

اداره بهداری برای معالجه و مداوای بیماران و زخمیها و غیره در بیمارستانهای صحرائی که در عقب جبهه و در نقاط مختلف مستقر بود استفاده شد.[۱]

ساواک تهران

تا مدتها پس از تشکیل ساواک، ساواک تهران نُه ساواک دیگر را تحت مدیریت داشت که عبارت بودند از ساواکهای ورامین، شهر ری، شمیران، دماوند، کرج، بلوار، امیریه، امجدیه و بازار. چهار ساواک اخیر که در مناطق مختلف شهر تهران فعالیت می‌کردند، تحت عنوان ساواک شمال غرب، ساواک شمال شرق هم معروف بودند. پس از مدتی ساواکهای دماوند و ورامین از حوزه استحفاظی ساواک تهران خارج شده و تحت مدیریت ساواک سمنان قرار گرفتند؛ ساواکهای چهارگانه سطح شهر تهران هم منحل شده و در ساواک مرکزی تهران، دفاتری برای کنترل این مناطق تشکیل شد و گزارشات آن مستقیماً در اختیار رئیس کل ساواک قرار می‌گرفت.[۲]

ساواک استانها و شهرستانها

ساواک استانها شامل مقامات و بخشهای زیر می‌شد:

۱ـ رئیس

۲ـ معاون

۳ـ دفتر

۴ـ شعبه امنیت

ـ بخش فعالیتهای پنهانی و موزه

ـ بخش کشف و گزارش نارضایتیها

۵ـ شعبه حفاظت

۶ـ شعبه فنی

۷ـ شعبه تحقیق

۱- عیسی پژمان، پیشین، ص ۳۶۵.

۲- بولتن ویژه وزارت اطلاعات، صص ٤٦ ـ ٤٧.

۸ـ شعبه برون‌مرزی

۹ـ شعبه ضدجاسوسی[۱]

ساواک استانها شمایی کوچک از نمودار سازمانی تشکیلات کل ساواک بود. علاوه بر ریاست و معاون ساواک در استانها که نماینده تام‌الاختیار رئیس کل ساواک محسوب می‌شدند، دفتر ساواک استانها علاوه بر امور دفتری وظایف اداره کل یکم و اداره کل ششم را انجام می‌دادند؛ شعبه امنیت ساواک استانها در حکم اداره کل سوم ساواک عمل می‌کرد؛ فعالیت شعبه حفاظت هم مشابهت تامی با وظایف اداره کل چهارم ساواک داشت؛ وظایف شعبه فنی در راستای وظایف اداره کل پنجم بود، وظایف شعبه تحقیق ساواک استانها، مشابه وظایف و فعالیت اداره کل نهم بود، شعبه برون‌مرزی که عمدتاً در استانهای مرزی کشور فعال بود، متناظر با اداره کل دوم ساواک عمل می‌کرد و فعالیت شعبه ضدجاسوسی هم «متناظر ادارهٔ کل هشتم» ساواک بود.[۲]

ساواک شهرستانها بسیار محدود بود و عمدتاً شامل یک رئیس، دو یا سه رهبر عملیات و چند نگهبان می‌شد.[۳] ضمن اینکه برحسب ضرورت ساواک در برخی از شهرهای کشور دوایر یا شعباتی ویژه دایر می‌کرد.

اولین مرکز استانی ساواک در خراسان و فارس تشکیل شد. استان خراسان به دلیل همجواری با اتحاد جماهیر شوروی و استان فارس به دلیل اشراف به مرزهای جنوبی کشور، در اولویت تأسیس مرکز استانی ساواک قرار گرفتند.[۴] با این حال مسائل داخلی استانها به تدریج در کانون توجهات ساواکهای استانها قرار گرفت و مسائل ضدجاسوسی و خارجی در اولویت دوم قرار گرفت. ایجاد امنیت داخلی و جلوگیری از گسترش مخالفتهای سیاسی و نیز نظارت بر امور حکومتی در استانها و نظایر آن، بیشترین دغدغه خاطر ساواک استانها را تشکیل می‌داد.[۵]

۱- همان، صص ٤٥ ـ ٤٦.

۲- همان، ص ٤٦.

۳- همان، ص ٤٦.

۴- عیسی پژمان، پیشین، صص ۱۹۹ ـ ۲۰۱.

۵- منوچهر هاشمی، پیشین، صص ۲۹۸ ـ ٣٤٦.

نیروهای ساواک

دربارهٔ تعداد کارمندان و کارکنان ساواک و نیز کیفیت استخدام و به کارگیری آنان اطلاع دقیقی وجود ندارد. بسیاری از کارکنان آغازین سالهای شکل‌گیری ساواک، عمدتاً شامل افسران و ارتشیان بازنشسته می‌شدند و بسیاری از آنان در سرکوبهای دوران پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نقش چشمگیری داشتندو در فرمانداری نظامی از همکاران نزدیک تیمور بختیار محسوب می‌شدند. منصور رفیع‌زاده آخرین نماینده ساواک در امریکا در این باره چنین نوشته است:

هنگامی که ساواک در سال ۱۹۵۷ تأسیس شد بسیاری از افرادی که در مأموریتهای کثیف شاه دست داشتند به کار گمارده شدند.

سالها بعد، هنگامی که برای تعطیلات در تهران بودم، یکی از بدنام‌ترین این افراد در مقابلم سبز شد. او می‌دانست که من چه کاره هستم و خواهش کرد سفارش او را به تیمسار نصیری بکنم. من بلافاصله او را شناختم. وی در زمان اعتراضات دانشجویی، زندانبان من بود. او با افتخار از کارهای خود و شرکت در قتل شیرازی[1] سخن گفت. هنگامی که برای دانستن جزئیات پافشاری کردم وی با گستاخی در مورد شب آتش‌سوزی در سال ۱۹۵۳ گفت: «من فردی بودم که در حالیکه چند نفر شیرازی را گرفته بودند، نفت بر سر و بدن او ریختم، چون لباسهای خودم نیز نفتی شده بود، نمی‌توانستم او را آتش بزنم چون ممکن بود لباسهای خودم هم آتش بگیرد. یکی دیگر از مأمورین زندان کهنه‌ای را آتش زد و به طرف او پرتاب کرد...»[2]

ارتش شاه ظرفیت نداشت بیشتر از سربازانش، تیمسار و ارتشبد داشته باشد. اما یک سرهنگ هم، یک آدم است. مگر چند سال می‌تواند منتظر رسیدن درجه‌ای تازه و ارتقاء مقام باشد؟ این مشکل را، در آن سنوات، چنین حل کرده بودند که سرهنگان زایده را از ارتش می‌راندند. اما برای جلوگیری از نارضایی، آنان را جیره‌خور ساواک می‌ساختند. با دریافت حقوق همین گونه مدیریتها که افزون بر حقوق بازنشستگی به آنان عطا می‌شد. و از آنان

۱- مقصود کریم پور شیرازی، روزنامه‌نگاری است که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به دستور اشرف در آتش سوزانده شد.

۲- منصور رفیع‌زاده، شاهد، صص ۱۷۷ ـ ۱۷۸.

توقع نظارت و گزارشهایی داشتند که باید به ساواک می‌فرستادند.[۱]

در همان حال به تدریج گروهی از توده‌ای‌ها و سایر گروههای تواب و وابسته به جریانهای سیاسی چپ، به خدمت ساواک درآمدند.

نیروهای شاغل در ساواک، ترکیب نامتجانسی از گروههای مختلف نظامی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشور بودند که در سطوح مختلف در خدمت اهداف و خواسته‌های ساواک به فعالیت مشغول بودند. گفته می‌شد بسیاری از رجال درجه اول کشور که در رأس مهمترین مدیریتهای اداری و سیاسی قرار داشتند، از اعضای رسمی و غیررسمی ساواک به شمار می‌روند.[۲]

دربارهٔ تعداد کارکنان ساواک هم نظرات مختلفی ارائه شده است. در برخی منابع تعداد کارکنان رسمی و حقوق‌بگیر ساواک تا بیش از هفت هزار تن اعلام شده است.[۳] در برخی منابع گفته شده که ساواک در سالهای اولیه، حدود ۲۰۰۰ تا ۲۴۰۰ کارمند رسمی داشت که این تعداد در اواخر دههٔ ۱۳۴۰ به ۷ تا ۱۰ هزار تن افزایش یافت، این تعداد غیر از دهها هزار نفری بود که به صورت غیررسمی با ساواک همکاری می‌کردند.[۴] برخی منابع، تعداد کارمندان رسمی ساواک را تا اواخر دههٔ ۱۳۴۰، حدود ۵۵۰۰ نفر برشمرده‌اند که بایستی این رقم طی دههٔ پایانی حکومت پهلوی افزایش یافته باشد.[۵] آمارهای غیررسمی دیگری نیز تعداد کارکنان رسمی ساواک را حدود ۳ تا ۳۵۰۰ تن ذکر می‌کنند. به غیر از نیروهای رسمی ساواک، همکاران غیررسمی بسیاری نیز برای آن برشمرده‌اند. در محافل سیاسی و اجتماعی داخلی معاصر دوره انقلاب شایع بود که «از هر سه ایرانی یک نفر عضو ساواک است»[۶] در همان حال، آمده که در اواخر دههٔ ۱۳۴۰ ساواک «۵۵۰۰۰ خبرچین داشت» که سالانه مبالغی هنگفت برای ساواک هزینه برجای می‌نهاد.[۷]

در برخی گزارشات، تعداد خبرچینان و همکاران غیررسمی ساواک بین ۲۰ تا ۳۰ هزار نفر

۱- شمس آل‌احمد، از چشم برادر، ص ۴۸.
۲- ماروین زونیس، شکست شاهانه، ص ۵۲۱.
۳- عباس امیرانتظام، آن سوی اتهام، ج ۲، ص ۲۳۵.
۴- روزشمار انقلاب اسلامی، ج ۱، ص ۱۹.
۵- خلاصه مقالات اطلاعاتی ـ امنیتی، ج ۲، ص ۵۳.
۶- پرویز راجی، خدمتگزار تخت طاووس، ص ۱۸۶.
۷- خلاصه مقالات اطلاعاتی ـ امنیتی، ج ۲، ص ۵۳.

اعلام شده که در قالب «خبرچین و گردن کلفت» در خدمت اهداف ساواک بودند.[۱]

ساواک از نظر نیروی انسانی و نیروهای رسمی و غیررسمی در نقاط مختلف کشور و نیز در بخشهای مختلف جهان، کمبودی نداشت و علاوه بر نیروهای رسمی، شمار داوطلبان خدمت و همکاری با ساواک نیز قابل‌توجه بود.[۲]

در انتخابات مدیران ارشد ساواک و به‌ویژه رئیس کل ساواک، شاه نقش مستقیمی داشت و جایگاه ظاهری رئیس ساواک به عنوان معاون نخست‌وزیر، هیچ حق انتخابی برای رؤسای وقت دولت در پی نداشت.[۳]

مقررات داخلی کارمندان ساواک

ساواک برای کارمندان و کارکنان خود مقررات و آئین‌نامه مفصل و در عین حال سفت و سختی تنظیم و تدوین کرده بود که نیروهای آن را مقید می‌ساخت بر اساس ملزومات ویژه اداری ـ امنیتی ساواک رفتار کنند و تمام اصول و ویژگیهای یک سازمان امنیتی ـ اطلاعاتی را در رفتار اداری ـ پرسنلی خود رعایت نمایند. مقررات داخلی ساواک برای تمامی پرسنل و مستخدمین آن وظایف ویژه‌ای مقرر می‌کرد.

تمام کسانی که به انحاء گوناگون به استخدام ساواک درمی‌آمدند و همکاری‌شان با بخشهای مختلف این سازمان آغاز می‌شد از سوی حفاظت ساواک تحقیقاتی دربارهٔ آنان صورت می‌گرفت و بر اساس سمت و شغلی که به آنها واگذار می‌شد مراحل و مراتب گزینش متعددی داشتند.

کسانی که در ساواک (به‌ویژه در امور حساس) به کار گرفته می‌شدند به طور دائم تحت کنترل و مراقبت حفاظتی قرار داشتند و دائماً در معرض آزمایشات حفاظتی آن سازمان بودند.

ساواک بر اساس شغل رسمی که به کارکنان و پرسنل واگذار می‌کرد چهار نوع آزمایش حفاظتی ـ گزینشی را دربارهٔ آنان اعمال می‌کرد که عبارت بود از: ۱ـ بررسی سوابق شخصی ۲ـ بررسی سوابق شخصی بستگان و معاشران نزدیک ۳ـ آزمایش محدود و ۴ـ آزمایش

۱- روزشمار انقلاب اسلامی، ج ۱، ص ۱۹.

۲- هارولد ایرنبرگر، ساواک یا دوست شکنجه‌گر غرب، ص ۱۴.

۳- جعفر شریف‌امامی، خاطرات جعفر شریف‌امامی، ص ۲۴۵.

کامل.[1]

نظام اداری حاکم بر ساواک همچنین کارمندان و کارکنان آن را ملزم می‌کرد شئون اداری ویژه سازمان را مراعات کنند.

کارمندان و کارکنان ساواک به دو دسته رسمی و غیررسمی تقسیم می‌شدند که مقررات اداری ویژه ساواک برای به کارگیری و استخدام هر یک از آنان شرایط خاصی داشت.

سلسله مراتب اداری ساواک بر اساس مقامات دهگانه و به شرح زیر طبقه‌بندی می‌شد:

ماده ۳۳: مقامات سازمان اطلاعات و امنیت کشور به ده مقام زیر تقسیم می‌شود:

الف ـ مقام ۱۰ مدیران کل

ب ـ مقام ۹ معاونین ادارات کل

پ ـ مقام ۸ رؤسای ادارات

ت ـ مقام ۷ رؤسای بخش

ث ـ مقام ٦ رؤسای دوائر

ج ـ مقام ٥ رؤسای شعب

چ ـ مقام ٤ کارمندان درجه ۱

ح ـ مقام ۳ کارمندان درجه ۲

خ ـ مقام ۲ کارمندان درجه ۳

د ـ مقام ۱ کارمندان درجه ٤[2]

ساواک برای چگونگی برخورد با تخلفات اداری کارکنانش هم مقررات ویژه‌ای را وضع کرده بود.

ساواک برای نظارت بر حسن انجام امور محوله از سوی کارکنان و پرسنل مربوطه، به فواصل مختلف به بازرسی از محل کار و مأموریت نیروهایش می‌پرداخت و برای این بازرسیها اهداف، شرایط و ویژگیهایی قایل شده بود.

از آنجایی که در بسیاری از مناطق و شهرها کارمندان ساواک در خانه‌ها و منازل سازمانی ساواک مسکن می‌گزیدند، تشکیلات اداری ـ حفاظتی ساواک درباره ویژگیهای این منازل و

۱- آزمایشات حفاظتی، محرمانه، از انتشارات ساواک، ص ۳.

۲- مقررات داخلی سازمان اطلاعات و امنیت کشور، ص ۳۲.

چگونگی سکونت در آنها، شرایط و مقررات خاصی از نظر حفاظتی ـ امنیتی قائل شده بود.

نهایتاً اینکه ساواک برای چگونگی بهره‌گیری کارمندان و پرسنل آن سازمان از تعطیلات رسمی کشور، استفاده از نشانهای خارجی و لباسهای تشریفاتی، ساعات حضور در محلهای خدمت و غیره نیز دستورالعملهای ویژه‌ای تعیین و کارکنانش را به مراعات آن ملزم می‌ساخت.

آنچه آمد از مهمترین مقررات و آئین‌نامه‌های ویژه امنیتی ـ حفاظتی تشکیلات اداری ساواک بود که کارکنان و نیروهای این سازمان در سطوح مختلف را به رعایت آن ملزم می‌ساخت.

اسناد و مکاتبات

اسناد و نامه‌های متبادله میان دوایر و بخشهای مختلف ساواک با یکدیگر و نیز نامه‌نگاریها و مراسلات ساواک با خارج از ساواک، براساس ضوابط ویژه‌ای صورت می‌گرفت. علاوه بر اینکه تشکیلات اداری ساواک مقررات و آئین‌نامه‌های خاصی برای چگونگی تدوین و نگارش نامه و سایر مکاتبات اداری و غیره تعیین کرده بود، نگهداری اسناد محرمانه، سری و طبقه‌بندی اسناد و بهره‌گیری از اسامی و کلمات مستعار و اعداد رمز نیز از نظم و قاعده‌ای خاص پیروی می‌کرد.

در مکاتبات و نامه‌نگاریهای محرمانه ساواک از اسامی مستعار و رمز بهره برده می‌شد. مکاتبات حساس که از نقاط مختلف کشور و نیز خارج از کشور صورت می‌گرفت، بیش از هر مورد دیگری از اسامی، اعلام و اعداد رمز استفاده می‌شد. بخش رمز و کشف رمز از مهمترین دوایر ساواک محسوب می‌شد. علاوه بر اینکه بسیاری از مدیران و اعضای ارشد ساواک در مکاتبات معمولی از اسامی و اعداد رمز استفاده می‌کردند، در موارد بسیاری مکاتبات و مراسلات ساواک با بخشهای مختلف آن در داخل و خارج از کشور، به طور کلی به وسیله حروف رمز صورت می‌گرفت.

بسیاری از دوایر، نمایندگیها، مأموران و پایگاههای ساواک در داخل و خارج از کشور، با اسامی و اعداد رمزی که هر از چندگاه تغییر می‌کرد قابل شناسایی بود. برخی از مهمترین رجال کشور نیز که در رأس همه آنها شخص شاه قرار داشت، در مکاتبات ساواک با اسامی و اعداد رمز ذکر شده‌اند. برای نمونه در بسیاری از اسناد ساواک برای شاه اسامی رمز و مستعار

«منصور»، «نیکنام» و عدد رمز «۶۶» ذکر شده است.[۱]

در اسناد ساواک واژه‌های رمزی که نمایانگر مقامات ساواک است بر اساس نام روزهای هفته به کار رفته است. معمولاً در پایان مکاتبات و اسناد به ترتیب شنبه تا چهارشنبه ذکر شده است. مفهوم این اسامی رمز به شرح زیر است:

نظریه شنبه: نظریه منبع نفوذی ساواک (گزارشگر) است که از طریق مشاهده مستقیم یا از راههای دیگر کسب خبر نموده و ارائه شده است.

نظریه یکشنبه: نظریه رهبر عملیات است که پس از گزارش منبع نفوذی آن را تأیید یا تحلیل می‌کند. رهبر عملیات مسئولیت مستقیم کنترل منبع و هدایت وی را به عهده دارد.

نظریه دوشنبه: نظریه رئیس دایره عملیات است.

نظریه سه‌شنبه: نظریه امنیت داخلی است و در اداره کل، رئیس بخش است.

نظریه چهارشنبه: نظریه رئیس سازمان اطلاعات و امنیت منطقه و در ادارهٔ کل، رئیس اداره است.[۲]

تقریباً در همهٔ اسناد ساواک برای ساواک استانها، شهرستانها، ادارات کل ساواک و دوایر و زیرمجموعه‌های آنها اعداد و حروف رمزی هم ذکر شده که نمایانگر مبدأ و یا مقصد مکاتبات و مراسلات بوده است. مهمترین این اعداد رمز و موارد استفاده از آن به شرح زیر بود:

۱ هـ (ساواک گیلان)، ۲ هـ (ساواک مازندران)، ۳هـ (ساواک آذربایجان شرقی)، ٤ هـ (ساواک آذربایجان غربی)، ٥ هـ (ساواک کرمانشاه)، ٦ هـ (ساواک خوزستان)، ۷ هـ (ساواک فارس)، ۸ هـ)ساواک کرمان)، ۹ هـ)ساواک خراسان)، ۱۰ هـ (ساواک اصفهان)، ۱۱ هـ (ساواک سیستان و بلوچستان)، ۱۲ هـ (ساواک کردستان)، ۱۳ هـ (ساواک همدان)، ١٤ هـ (ساواک سمنان)، ۱٥ هـ (ساواک لرستان)، ١٦ هـ (ساواک بوشهر)، ۱۷ هـ (ساواک هرمزگان)، ۱۸ هـ (ساواک کهگیلویه و بویراحمد)، ۱۹ هـ (ساواک چهار محال و بختیاری)، ۲۰ هـ (ساواک تهران)، ۲۱ هـ (ساواک قم)، ۲۲ هـ (ساواک اراک)، ۲۳ هـ (ساواک قزوین)، ٢٤ هـ (ساواک ایلام)، ۲٥ هـ (ساواک زنجان)، ٢٦ هـ (ساواک یزد) بوده‌اند.

همچنین مبداء یا مقصد نامه‌ها و گزارشات مربوط به اداره کل سوم ساواک (امنیت داخلی)

۱- انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ص هـ.

۲- علی امینی به روایت اسناد ساواک، ج ۳، بخش اول، ص ۸.

به اعداد رمز عنوان شده است. اداره کل سوم از هفت بخش تشکیل می‌شد که عبارت بودند از: ۱ مدیریت کل اداره کل سوم ۲ اداره یکم عملیات و بررسی ۳ اداره دوم عملیات و بررسی ٤ اداره سوم کل سوم ٥ اداره چهارم کل سوم ٦ اداره پنجم کل سوم ۷ اداره ششم کل سوم.

اجزاء اداره یکم عملیات و بررسی شامل: ۳۱۰ (دفتر اداره یکم عملیات و بررسی)، ۳۱۱ (بخش احزاب و دستجات کمونیستی)، ۳۱۲ (بخش احزاب و دستجات سیاسی و مذهبی افراطی)، ۳۱۳ (بخش هدفهای تازه و فعالیتهای مربوط به عرب زبانان ناراحت و بلوچهای حاد ایرانی)، ۳۱٤ (اکراد)، ۳۱٥ (فعالیتهای خارجی) و ۳۱٦ (روحانیون و مقامات مذهبی) بوده است.

اجزاء اداره دوم عملیات و بررسی شامل:

۳۲۰ (دفتر اداره دوم عملیات و بررسی)، ۳۲۱ (بخش دانشگاه تهران)، ۳۲۲ (بخش دانشگاهها و مراکز عالی آموزش تهران)، ۳۲۳ (بخش دانشگاهها و مراکز عالی آموزشی استانها و شهرستانها) و ۳۲٤ (بخش آموزش و پرورش و مدارس در تهران و استانها و شهرستانها) بوده است.

اجزاء اداره سوم کل سوم شامل: ۳۳۰ (دفتر اداره سوم کل سوم)، ۳۳۱ (بخش ممالک اسکاندیناوی و اروپای شرقی)، ۳۳۲ (بخش کشورهای اروپای غربی)، ۳۳۳ (بخش امریکا و کانادا و امریکای جنوبی و مرکزی) و ۳۳٤ (بخش خاورمیانه و کشورهای عربی و ممالک قاره آسیا و افریقا) بوده است.

اجزاء اداره چهارم کل سوم شامل: ۳٤۰ (دفتر اداره چهارم کل سوم)، ۳٤۱ (بخش احزاب و دستجات راست، انجمنها و اتحادیه‌های دولتی و خصوصی)، ۳٤۲ (بخش وزارتخانه‌ها و ادارات و سازمانهای دولتی)، ۳٤۳ (بخش کارگری)، ۳٤٤ (بخش اصناف و بازرگانان)، ۳٤٥ (بخش کشاورزی و امور زراعی)، ۳٤٦ (بخش عشایر و قاچاق اسلحه و مهمات و کالا)، ۳٤۷ (بخش جراید و سینما و تلویزیون۹، ۳٤۸ (بخش نارضایتیهای عمومی) و ۳٤۹ (بخش روابط عمومی) بوده است.

اجزاء اداره پنجم کل سوم شامل: ۳٥۰ (دفتر اداره پنجم کل سوم)، ۳٥۱ (بخش دکترین و آموزش و سازمان و وظایف رهبران عملیات امنیت داخلی)، ۳٥۲ (بخش سانسور و کنترل مکاتبات) و ۳٥۳ (بخش منابع و مأموران و گروههای تعقیب و مراقبت) بوده است.

اجزاء اداره شش کل سوم شامل: ۳۶۰ (دفتر اداره ششم کل سوم)، ۳۶۱ (بخش فیش)، ۳۶۲ (بخش بایگانی) و ۳۶۳ (بخش بررسی و تجزیه) بوده است.[۱]

دربارهٔ طبقه‌بندی شکل و محتوای اسناد و مدارک ساواک تاکنون مطالعه و بررسی قابل توجهی صورت نگرفته است. مهمترین و مستندترین پژوهش مقاله کوتاهی است که توسط آقای کریمی تحت عنوان «اسناد ساواک و نقش آنها در روشن ساختن زوایای تاریک تاریخ» در مجموعه مقالات همایش اسناد و تاریخ معاصر به چاپ رسیده است. وی اسناد ساواک را بر اساس محتوا و شکل به سه دوره کلی (دوره ریاست تیمور بختیار، دوران بازسازی ساواک توسط فردوست و دوره سیطره نصیری بر ساواک) تقسیم می‌کند و معتقد است که اسناد دوره اول ساواک شباهت تامی به گزارشات و اسناد شهربانی دارد. اما دوره‌های بعد، تغییراتی در شکل و محتوای گزارشات پدید آمده است. وی در این باره چنین توضیح داده است:

با نگاهی گذرا به اسناد و بقایای کار ساواک، از لحاظ اداری آن را به سه دوره یعنی: دوره اول: تشکیل ساواک و ریاست تیمور بختیار، دورهٔ دوم: بازسازی به کمک فردوست و دوره سوم: دوره حاکمیت نصیری بر ساواک تقسیم کرد که شاخصه دوره اول شباهت تهیه و تنظیم گزارشها ـ از لحاظ شکل و محتوا ـ به شهربانی است و شاخصه دوره سوم تغییرات شکلی و محتوایی در کسب خبر و ارزیابی آن است.

در دورهٔ اول ریاست بختیار بر ساواک، شباهت کار با شهربانی به این دلیل بود که هم، بعضی از کارمندان اداره دوم شهربانی به ساواک منتقل شده بودند و هم منابع انسانی شهربانی به ساواک وصل شده بودند، و غالب گزارشها از سوی مأمورین تنظیم می‌شد و فرم مورد استفاده نیز در مقایسه با دورن سوم بسیار ساده و ابتدایی بود. اما بعد از بازسازی ساواک که توسط ارتشبد فردوست و با کمک گرفتن از عناصر اطلاعاتی اسرائیل در قبال واگذاری پایگاهی در غرب ایران به آنان، صورت گرفت، شاهد تحولاتی در فرم و کیفیت گزارشها هستیم. همچنین از منابع دیگر کسب خبر از قبیل استراق سمع، تعقیب و مراقبت، سانسور پستی و ... نیز در مواقع خاص استفاده می‌شد.

به همین دلیل یکی از مواد آموزشی کادر ساواک «گزارش‌نویسی» بود که اکثریت قریب به

۱- استاد علامه محمدتقی جعفری تبریزی به روایت اسناد ساواک، ج ۷، صص پنجاه و یک، پنجاه و دو؛ علی امینی به روایت اسناد ساواک، ج ۳، بخش اول، صص ۹ ـ ۱۰.

اتفاق آنان موظف به گذراندن این دوره بودند.

اسناد موجود نشان‌دهنده آن است که ساواک در این رابطه در تماس با سرویسهای اسرائیل، امریکا، انگلیس، آلمان غربی و فرانسه در زمینه تنظیم آگهی خبر که فرم مربوطه جهت درج گزارشهای منابع در آن بوده، از کمکهای آنان بسیار بهره برده است. در واقع با آموزشهایی که هم کارمندان دیده‌اند و هم به منابع داده شده آنان در قالب فرم مذکور به ۵ سئوال اصلی و کلیدی کی، کجا، کی، چگونه و چرا، پاسخ می‌داده‌اند و در کنار آن منبع و منشأ معلوم می‌گردیده، اشارات اداری و پس از متن خبر، در پایان ارزیابی آن نیز توسط سلسله مراتب اداری معین می‌شده است.

در محتوا نیز می‌توان به ۲ نکته اشاره داشت: یکی اینکه در نگارش اخبار و اطلاعات، در نقل قول و در جملات منقول، افعال معلوم را به افعال مجهول تغییر می‌دادند و دیگر اینکه ضمایر اول شخص را به سوم شخص تبدیل می‌نمودند که در اکثر گزارشها به وضوح قابل مشاهده است.[1]

در سالهای نخست شکل‌گیری و فعالیت ساواک، گزارش و اسناد تهیه شده به ندرت تکثیر و یا نسخه‌برداری می‌شد و سابقه پرونده‌ها و اسناد عمدتاً در یک رده یا یگان نگهداری می‌شد. اما به تدریج از گزارشات و پرونده‌های تشکیل شده، نسخه و کپی‌های متعددی تهیه می‌شد و بر اساس احتمال استفاده از آنها در رده‌های مختلف بایگانی می‌شد. برای نمونه هرگاه گزارش ساواک حاوی مطالبی دربارهٔ افراد مختلفی بود به تعداد افراد نام برده شده (البته مهم) از آن اسناد و گزارشات نسخه‌برداری می‌شد و پرونده‌های متعددی تشکیل می‌گردید و در مکانهای مختلف نگهداری می‌شد. به طور متوسط پرونده و یا گزارش ساواک در سه تا شش جای مختلف بایگانی و نگهداری می‌شد.[2] اسناد موجود در ساواک به طور کلی به دو دسته تقسیم می‌شد: ۱ـ سوابق انفرادی ۲ـ سوابق موضوعی:

سوابق انفرادی خود به انواع: پرونده‌های پرسنلی ساواک، پرونده‌های حفاظتی ساواک، پرونده‌های تعیین صلاحیت، پرونده‌های منابع، پرونده‌های سوژه‌های ساواک و از این قبیل تقسیم می‌شود.

۱- کریمی «اسناد ساواک و نقش آنها در روشن ساختن زوایای تاریک تاریخ»، مجموعه مقالات اسناد تاریخ معاصر، آذر ۱۳۸۱، ج ۳، صص ۳۵ ـ ۳۶.

۲- همان، صص ۳۶ ـ ۳۷.

سوابق موضوعی که شامل: پرونده موضوعی گروههای مختلف، پرونده‌های موضوعی - اداری ساواک، پرونده‌های بررسیهای خارجی و از این قبیل می گردد.[۱]

منابع کسب خبر و گزارش ساواک، شامل عوامل انسانی و نیز وسایل فنی و یا ترکیبی از مشارکت عوامل و نیروی انسانی با وسایل و تجهیزات فنی بود.

ساواک برای ارزیابی و سنجش درجه اعتبار اخبار و گزارشاتی که از منابع مختلف کسب می‌کرد، از حروف و اعداد رمزی استفاده می‌کرد. هر یک از حروف و اعداد بیانگر درجه اعتبار خبر و منبع ارائه کننده آن بود.

در گزارشها و اسناد ساواک به قسمتی به نام تقویم منبع برمی‌خوریم که با روش ترکیب حروف و اعداد هم، منبع و هم، خبر کسب شده مورد ارزیابی قرار می گرفت. حروف مربوط به ارزیابی منبع و اعداد مربوط به ارزیابی خود خبر بود. این حروف و اعداد به شرح زیر تبیین می‌شود:

الف: کاملاً مورد اعتماد.

ب: معمولاً قابل اعتماد.

ج: تقریباً قابل اعتماد.

هـ: قابل اعتماد نیست.

و: غیرقابل قضاوت است.

همان‌گونه که مشاهده می‌نمایید این موارد کاملاً مربوط به فرد خبردهنده و ارزیابی اوست.

و اما اعداد:

۱ـ از منابع دیگر تأیید شده است.

۲ـ به احتمال قوی صحت دارد.

۳ـ ممکن است صحیح باشد.

٤ـ مشکوک است.

هـ ـ غیرقابل قضاوت است.

حال برای اینکه بهتر متوجه ارزیابی خبر و منبع شوید مثال ترکیبی را بیان می‌نمایم. مثلاً اگر تقویم منبعی «ب ـ ۳» باشد معنی و مفهوم این ارزیابی آن است که منبع موردنظر

۱- همان، ص ۳۷.

معمولاً قابل اعتماد بوده و فردی است که غالباً اخبار را صحیح شنیده و منتقل می‌نماید ولی خبر کسب شده ۵۰٪ احتمال صحت دارد و لذا تحقیق بیشتری را در این زمینه می‌طلبد؛ هم از ناحیه هدایت مجدد منبع مذکور نسبت به تکمیل مطالب اظهار شده و هم از ناحیه عوامل دیگر.[1]

ساواک برای طبقه‌بندی نامه‌ها، مکاتبات، سوابق و اسناد، مقررات و آئین‌نامه‌های امنیتی ـ حفاظتی ویژه‌ای تدوین کرده بود.

برای انهدام اسناد و مدارکی که دیگر حفظ و بایگانی آن به مصلحت تشخیص داده نمی‌شد، دستورالعمل حفاظتی ـ امنیتی خاصی تدوین شده بود و مسئولان امر صرفاً با رعایت موازین اعلام شده می‌توانستند به نابودی و انهدام اسناد اطلاعاتی ـ امنیتی و غیره اقدام کنند.

نشریات اطلاعاتی ـ خبررسانی داخلی

ساواک برای تغذیه اطلاعاتی ـ خبری و جهت‌دهی فکری ـ سیاسی کارکنان خود در رده‌های مختلف، نشریات داخلی و محرمانه متعددی چاپ و در اختیار اعضا قرار می‌داد. این نشریات که عمدتاً به صورت ادواری چاپ می‌شد، به غیر از بولتنهای ویژه و گاه و بیگاه ساواک درباره مسائل، مباحث و رخدادهای مختلف داخل و خارج از کشور بود. از میان نشریات داخلی ساواک دو نشریه امنیت داخلی و آگاهی‌نامه اهمیت بیشتری یافتند. نشریه امنیت داخلی به صورت ماهانه چاپ می‌شد و این نشریه محرمانه از انتشارات بخش دکترین و آموزش ساواک بود و در قسمت بالای حاشیه روی جلد آن تاج شاه نقش بسته بود.[2]

از دیگر نشریات خیلی محرمانه داخلی ساواک آگاهی نامه بود که در سالهای پایانی عمر رژیم پهلوی به فاصله هر پانزده روز یک بار چاپ می‌شد و هدف آن بررسی تحلیلی ـ خبری و اطلاع‌رسانی از رویدادهای سیاسی و اجتماعی داخلی و خارجی بود. در آن درباره بسیاری از رخدادهای سیاسی داخلی و نیز برخوردهای ساواک با مخالفان، اطلاعات هدفمند و کنترل شده‌ای در اختیار اعضای ساواک قرار می‌گرفت.

۱- همان، ص ۳۹.

۲- برای نمونه بنگرید به ← نشریه امنیت داخلی، ش ۵۹، ۲۸ آبان ۲۵۳۵ شاهنشاهی، [محرمانه]؛ نشریه امنیت داخلی، ش ۷۱، ۲۸ آبان ۲۵۳۶ شاهنشاهی، [محرمانه].

آموزش و مهارتهای فنی ـ اطلاعاتی

مقوله آموزش و مهارتهای فنی ـ اطلاعاتی از مهمترین پیش‌شرطهای کار اطلاعاتی ـ امنیتی است. برای ساواک به عنوان سازمان اطلاعاتی ـ امنیتی بهره‌گیری از آموزشهای فنی و اطلاعاتی جایگاه مهمی داشت و چنانکه در مباحث پیشین هم گفته شد، ساواک تحت هدایت و مدیریت سیا و امریکا تشکیل شد و به تبع آن بخش اعظمی از آموزش آن نیز بر عهدهٔ این سازمان قرار گرفت.

آموزشهایی که از سوی سیا و موساد به نیروهای ساواک داده می‌شد دائماً در حال گسترش بود. این دو سرویس هر آنچه ضروری می‌دانستند، به ساواک هم‌پیمان خود آموزش داده و مهارتهای لازم را در اختیار آن قرار می‌دادند.

از جمله آموزشهایی که سیا و موساد به ساواکیها دادند چگونگی شکنجه مخالفان و زندانیان سیاسی و غیره بود. سازمانهای حقوق بشر و عفو بین‌المللی بارها فاش ساختند که سیا در آموزش ساواک برای شکنجه زندانیان و مخالفان سیاسی مستقیماً دست دارد.[۱]

از دیگر سرویسهای اطلاعاتی غرب که بسیاری از نیروهای ساواک را آموزش می‌داد، MI6 بود. مدیران و افسران ارشد، برخی دوره‌های عالی آموزش را زیر نظر آن در انگلستان می‌گذرانیدند. آموزشهای MI6 و نیز MI5 انگلیس به نوعی مکمل آموزشهای سیا و موساد بود.

از مهمترین مفاهیم از آموزشهای تئوریک ساواک که به اعضا داده می‌شد مفهوم اطلاعات و ضداطلاعات و زیرمجموعه‌های آن بود. در این باره کتابها و جزوه‌های متعددی که مهر محرمانه و سری دارد، در اختیار واحدهای آموزشی ساواک قرار داشت. نیروهای ساواک در این جزوه‌ها آموزشهای مربوط به حیطه اطلاعات، ضداطلاعات، جاسوسی، حفاظت و غیره را فرا می‌گرفتند.[۲] از دیگر آموزشهای ساواک چگونگی جمع‌آوری اطلاعات پنهانی مستقیم و غیرمستقیم از منابع مختلف در داخل و خارج کشور بود.[۳]

از جمله مهمترین آموزشهایی که به نیروهای ساواک داده می‌شد ضداطلاعات و ضدجاسوسی بود که عمدتاً شامل اعضای اداره کل هشتم ساواک می‌شد. هر چند کلیدی‌ترین

۱- پیتر سالینجر، امریکا در بند، ص ۱٤۳.

۲- کلیات ضداطلاعات [محرمانه]، صص ۱ ـ ۳۷.

۳- جمع‌آوری پنهانی مستقیم و غیرمستقیم [محرمانه]، صص ۱ ـ ۱۵۱.

آموزشهای ضداطلاعات در امریکا انجام می‌گرفت اما به تدریج و با فعال شدن حوزه آموزش ساواک، نیروهای این سازمان در داخل کشور هم به فراگیری ضداطلاعات پرداختند. با ترجمه و تدوین کتابها و جزوه‌های ضداطلاعات سیا و دوره‌هایی که برای نیروهای اطلاعاتی و ضداطلاعات امریکا مرسوم بود، منابع مورد نیاز آموزش در داخل کشور نیز فراهم شد.[۱]

از دیگر آموزشهای نیروهای ساواک، روشهای اصولی و علمی جاسوسی بود.[۲] این آموزشها در حیطه مسئولیت اداره کل سوم ساواک قرار داشت و مأموران آن اداره کل بیشترین بهره را از آموزشهای جاسوسی می‌بردند. بخش دیگری از آموزش برای بررسی اطلاعات به دست آمده از منابع مختلف بود که در حیطه وظیفه و عمل اداره کل هفتم قرار داشت.

از آموزشهای مهم دیگری که به اعضای اطلاعاتی ـ عملیاتی ساواک داده می‌شد، جستجوی صحیح و منطقی سوژه‌های مختلف انسانی و اشیاء بود. جستجو، تعقیب و مراقبت از مهمترین عرصه‌های فعالیت و عمل ساواک، به‌ویژه در داخل کشور، بود.

از دیگر آموزشهای ساواک موضوع مشاهده و توصیف اشخاص و سوژه‌های مختلف بود. در این مرحله نیروها با روشهایی که در روند مشاهده و توصیف دقیق و کارآمد سوژه‌های مختلف آنان را یاری می‌داد آشنا می‌شدند.

از دیگر آموزشها چگونگی شناسایی و برخورد حساب شده با پدیده جدید مخالفان سیاسی مسلح (مبارزان چریکی) بود. علاوه بر آموزشهای فنی ـ نظامی، الکترونیکی و بهره‌گیری کارآمدتر از اسلحه در مواجهه با گروههای چریکی، شناسایی علمی و منطقی گروههای چریکی و مسلح هم اهمیت قابل توجهی داشت.

آموزش‌های فنی

از مهمترین عرصه‌های آموزشی ساواک چگونگی بهره‌گیری از وسایل و لوازم فنی، الکترونیکی و سایر تدابیر تخصصی ـ مهارتی بود.

این آموزش‌ها به دو روش تئوریک و عملی صورت می‌گرفت و بدین ترتیب ضمن اینکه اصول و چگونگی بهره‌گیری از وسایل و روشهای فنی در امور مختلف اطلاعاتی، کسب خبرو

۱- ضداطلاعات، [محرمانه]، صص ٦ ـ ١٤.

۲- اطلاعات مثبت [محرمانه]، صص ١٦ ـ ٢٤.

غیره در کلاسهای آموزش تئوریک به کارآموزان عرضه می‌شد هم‌زمان بهره‌گیری از وسایل فنی مذکور به طور عملی تشریح می‌شد.[۱]

از جمله آموزش‌های دیگر ساواک چگونگی کسب خبر از طریق میکروفن‌گذاری بود. میکروفن‌گذاری که از کارآمدترین روشهای شنود کسب خبر پنهانی بود، به جدّ مورد توجه ساواک بود و به همین دلیل نیروهای مربوطه با جدیدترین روشهای میکروفن‌گذاری آشنا شده و با دستگاههای شنود سر و کاری دائمی داشتند.[۲]

از دیگر آموزشهای فنی (تئوریک و عملی) ساواک به نیروهای مربوطه شیوه کارآمد استفاده از شنود تلفنی برای کسب خبر بود که در این روش کارآموزان روش کنترل تلفن سوژه‌های تحت تعقیب را فرا می‌گرفتند.[۳]

آشنایی با شیوه‌های علمی و حرفه‌ای عکاسی از دیگر آموزشهایی بود که به صورت عملی و تئوریک به پرسنل ساواک ارائه می‌شد و طی آن ضمن آشنا کردن پرسنل با انواع دوربینهای حرفه‌ای، روشهای اصولی تهیه تصاویر مطلوب را به آنها آموزش می‌دادند.

در دیگر آموزشهای فنی ساواک شیوه‌های حرفه‌ای باز کردن و گشودن قفل‌های مختلف بود.

از دیگر آموزشهای فنی ساواک بهره‌گیری علمی و روشمند از مکالمات و ارتباط رمزی بود. آخرین دستاوردهای فنی ـ الکترونیکی مربوط به امور اطلاعات و خبررسانی در فراگیری شیوه‌های ارسال پیامهای رمزی به کار گرفته می‌شد و با بهره‌گیری از تجهیزات پیشرفته آن دوره آموزشهای عملی و تئوریک متنوعی به نیروهای ساواک داده می‌شد.[۴] و در همان حال آموزشهای لازم برای رمزشکنی و چگونگی ورود به دریافت پیامهای رمزی رقیبان در اختیار آنان قرار داده می‌شد.[۵]

از دیگر آموزشهای فنی ساواک آشنا ساختن نیروها با نوشته‌های مختلف برای شناسایی نویسندگان و منشأ این نوشته‌ها بود تا در امور مختلف اطلاعاتی، کسب خبر و غیره از آن

۱- برای نمونه بنگرید به ← آموزش فنی [محرمانه]، از انتشارات ساواک.
۲- آموزش فنی [محرمانه]، صص ۱۵۹ ـ ۱۶۹.
۳- همان، صص ۱۹۹ ـ ۲۰۲.
۴- دستور کار رمز کننده مکالمات تلفنی [سری]، صص ۱ ـ ۵.
۵- آبرام شولسکی، نبرد بی‌صدا، صص ۹۹ ـ ۱۰۲.

بهره گرفته شود.

مهم‌تر از همه اینها آموزش خطشناسی بود که از سوی مسئولان ساواک بسیار جدی گرفته شد و با بهره‌گیری از استادان خطشناس موساد گام‌های مهمی در این راه برداشته شد.

یکی ازمهمترین اقدامات ساواک برای مراقبت از مخالفان، سانسور مکاتبات و گشودن مراسلات و نامه‌های آنان بود، آموزش «روشهای گشودن پاکات» در میان آموزه‌های ساواک به نیروها جایگاه مهمی داشت.[۱]

از دیگر آموزشهای فنی ساواک شیوه‌های کارآمد سانسور مکاتبات، نشریات و نظایر آن بود. در جزوات آموزشی ساواک در تعریف سانسور آمده بود که: **«سانسور از نظر کلی یعنی گشودن پاکات و کنترل نامه‌ها و نشریات»**[۲] سانسور مکاتبات، نشریات و نامه‌های مردم در داخل و خارج کشور از جمله مهمترین اعمال و فعالیت ساواک در تمام دوران حضور خود در عرصه کشور بود و بهره‌گیری از روشهای کارآمدتر سانسور، از دل مشغولیهای همیشگی مسئولان آن بود.

فراگیری علمی ـ فنی کاربرد تله‌های شیمیایی و فیزیکی در امور سانسور مکاتبات و غیره از دیگر آموزشهایی بود که به نیروهای ساواک داده می‌شد.[۳]

انگشت‌نگاری از دیگر دانشهای فنی بود که در کلاسهای سری ساواک آموزش داده می‌شد.[۴]

آموزش بازجویی

بازجویی از متهمان و مخالفان سیاسی و غیره از اقشار مختلف از مهمترین حیطه‌های وظایف و عمل ساواک در تمام دوران فعالیت آن محسوب می‌شد و آشنایی با شیوه‌های جدید و کارآمدتر بازجویی (حداقل در بخشی از دوران فعالیت ساواک) مورد توجه رهبران و رؤسای ساواک قرار گرفت. در اوایل تأسیس ساواک از بازجویی به روش علمی خبری نبود و شکنجه و آزارهای جسمی و روحی شدید مخالفان و متهمان از اصلی‌ترین روش اقرارگیری و به تبع

۱- آموزش فنی [محرمانه]، صص ۷٤ ـ ۷۷.
۲- همان، ص ٦٦.
۳- همان، صص ٦۹ ـ ۷۳.
۴- همان، صص ۵۲ ـ ٦۳.

آن پرونده‌سازیهای عمدتاً ناروا بود. بعدها و به ابتکار شخص فردوست بود که سازمان موساد بهترین بازجویان خود را همراه با کتاب و جزوه آموزشی و علمی لازم به ایران اعزام کرد تا بازجویان و پرسنل ساواک را با روشهای علمی بازجویی آشنا سازند و توسط متخصصین اسرائیلی شماری از نیروهای ساواک با روشهای علمی‌تر بازجویی آشنایی یافتند و روش اعتراف‌گیری و بازجویی علمی و منطقی‌تر هم تا مدتها در ساواک باب شد. اما این مهم حداقل از اواخر دهۀ ۱۳۴۰ به بعد که ساواک آشکارا به سوی روشهای خشن روی آورد به دست فراموشی سپرده شد و شکنجه‌های مرگبار جانشین شیوه‌های منطقی و مسالمت‌آمیزتر پیشین شد.[۱]

آموزش علوم اجتماعی و انسانی

از جمله مهمترین عرصه‌های آموزش در ساواک، آشنا ساختن نیروها با برخی از شاخه‌های علوم انسانی و اجتماعی بود. تشخیص داده شده بود که فراگیری برخی از شاخه‌های علوم اجتماعی و انسانی ساواک را در اهداف اطلاعاتی و امنیتی‌اش یاری خواهد رسانید.[۲]

از مهمترین شاخه‌های علوم انسانی که در میان مجموعه آموزشهای ساواک جایگاه مهمی داشت، دانش منطق بود. منطق پرسنل ساواک را در تعقیب، مراقبت، کنترل، شناسایی و ... مخالفان و سوژه‌های مختلف اطلاعاتی ـ امنیتی و عملیاتی در داخل و خارج کشور یاری می‌داد.[۳]

از دیگر حیطه‌های مهم آموزش ساواک، مطالعه علمی طبقات و اقشار مختلف جامعه ایران بود تا با شناخت هر چه بیشتر از احوال مردم، بتواند با بهره‌گیری از روشهای کارآمدتر هرگونه مخالفت با حکومت را از میان بردارد و در عین حال دانش اطلاعاتی ـ جامعه‌شناختی نیروهای آن سازمان را ارتقاء دهد.[۴]

از دیگر آموزشهای ساواک، بررسی اوضاع جغرافیایی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی،

۱- حسین فردوست، پیشین، ج ۱، صص ٤٤٨ ـ ٤٥١.
۲- روش تدریس [سری]، از انتشارات دانشکده ساواک، صص ۱ ـ ۸۵.
۳- منطق [محرمانه]، صص ۱ ـ ٦٠.
۴- طبقات مختلف اجتماع [محرمانه]، ج ۱ و ۲.

تکنولوژیکی، اقتصادی، تاریخی و... کشورهای مختلف جهان بود. در این میان مطالعه و شناخت کشورهایی که هدف اطلاعاتی و ضدجاسوسی ساواک بودند، از اهمیت قابل توجهی برخوردار بود.[۱]

بررسی و شناخت راههای بهینه و کارآمد بهره‌گیری از منابع زنده و انسانی در امور اطلاعاتی و نیز ضدجاسوسی از دیگر آموزشهایی بود که توسط ساواک به نیروهای مربوطه ارائه می‌شد.[۲]

از دیگر آموزشهایی که پس از گسترش مبارزات چریکی و مسلحانه بیش از پیش مورد توجه ساواک قرار گرفت شیوه برخورد با مخالفان مسلح و چریکی رژیم بود که ساواک اصطلاحاً عنوان «ضدخرابکاری» بر آن نهاده بود. بر همان اساس نیز کتابها و جزوه‌های محرمانه متعددی ترجمه، یا تدوین و تهیه شده بود که طی آن به نیروهای مربوطه روشهای برخورد کارآمدتر با گروههای مخالف رژیم را آموزش می‌دادند. با این حال آموزش ضدخرابکاری صرفاً جهت برخورد با گروههای چریکی مخالف حکومت صورت نمی‌گرفت بلکه وظایف آن آشنا ساختن نیروهای ساواک با تمام اقداماتی بود که در داخل و نیز از ناحیه کشورهای خارجی (طبق استانداردهای اطلاعاتی ـ امنیتی) در قالب عملیات خرابکاری و ضدخرابکاری جای می‌گرفت.[۳]

۱- بررسی کشورهای همجوار و مسائل مهم منطقه‌ای [محرمانه]، صص ۱ ـ ۱۰۷.
۲- منابع زنده در ضدجاسوسی [خیلی محرمانه]، صص ۱ ـ ۱۷۳.
۳- ضد خرابکاری [محرمانه]، صص ۲ ـ ٤.

فصل پنج

ساواک و سیا (CIA)

پیشینه سیا

سازمان اطلاعات مرکزی یا آژانس مرکزی اطلاعات امریکا ـ سیا (CIA) ـ بر مبنای قانون امنیت ملی امریکا مصوب اول مه ۱۹۴۷ کنگره تشکیل شد. تا تشکیل نهایی سیا، امریکا دارای نظام اطلاعاتی و امنیتی انسجام یافته و صاحب اقتداری نبود. حداقل از هنگام پیروزی انقلاب امریکا و دوران ریاست جمهوری جرج واشنگتن به بعد تلاشهای متعددی برای شکل‌دهی دستگاه اطلاعاتی ـ امنیتی امریکا صورت گرفته بود. اولین تشکیلات اطلاعاتی این کشور که در سال ۱۷۷۵م. پا به عرصه وجود نهاد و عمده وظایف آن هم مقابله اطلاعاتی با انگلیسیها بود، «کمیته سری مکاتبات» نام داشت. تا دوران جنگ جهانی اول تحول قابل اعتنایی در نظام اطلاعاتی ـ امنیتی امریکا صورت نگرفت. در آن برهه انگلیسیها از طریق MI6 بر آن شدند تا بر تشکیلات اطلاعاتی ـ امنیتی امریکا سر و سامانی بخشند و به ویژه از فعالیت آن بر ضد روسیه بهره گیرند. با این احوال تا تشکیل دستگاه اطلاعاتی منسجم و کارآمد در امریکا مدتها وقت لازم بود. در آستانه جنگ جهانی دوم فعالیتهای اطلاعاتی امریکا هنوز از تمرکز لازم برخوردار نبود و حداقل سه تشکیلات مجزا از هم، این مهم را انجام می‌دادند:

۱. وزارت خارجه که از شبکه اطلاعاتی خود اساساً در پوشش سیاسی و دیپلماتیک بهره می‌برد ۲. اداره اطلاعات نظامی ۳. اداره اطلاعات نیروی دریایی. به این سه دستگاه اطلاعاتی باید برخی فعالیتهای محدود اطلاعاتی مأموران امریکا را که در پوشش فعالیتهای انسان‌دوستانه در صلیب‌سرخ انجام می‌دادند، افزود. بدین ترتیب تا آغاز جنگ جهانی دوم هنوز فعالیت سرویسهای اطلاعاتی و جاسوسی امریکا آماتور بود و وارد فعالیت حرفه‌ای

جاسوسی و اطلاعاتی نشده بود.[۱] با آغاز جنگ جهانی دوم رهبران این کشور درصدد برآمدند دستگاه اطلاعاتی، امنیتی و جاسوسی انسجام یافته و کارآمدی که در مقیاس جهانی فعالیت کند، طراحی و سازماندهی کنند. پس از پایان جنگ جهانی دوم و در مه ۱۹۴۷ تلاشهای چندین ساله امریکا که از کمک اینتلیجنس سرویس بهره فراوانی برده بود، به ثمر نشست و سیا (CIA) متولد شد.

در سال ۱۹۴۲ توسط ژنرال دنوان (وی تا درجه سرلشکری رسید)، سازمان مرکزی اطلاعات نظامی امریکا با نام «اداره خدمات استراتژیک» (OSS)[۲] تأسیس شد و تا پایان جنگ به کار خود ادامه داد. این سازمان از آنجا که فاقد حداقل تجربیات اطلاعاتی بود نخستین اعضای خود را به انگلیس اعزام داشت تا در پایگاههای اینتلیجنس سرویس آموزش و تجارب اولیه را کسب کنند. فعالیت OSS چهار سال بیش به طول نکشید و با پایان جنگ، در سال ۱۹۴۶ به دستور پرزیدنت ترومن منحل شد و بر شالودهٔ آن سازمانی به نام «گروه مرکزی اطلاعات» (CIG)[۳] ایجاد گردید... با گسترش تمایلات امپریالیستی در محافل حاکمه امریکا، نیاز به سازمانی که جهان را زیر پوشش جاسوسی و توطئه‌گری خود قرار دهد... و بر مبنای «قانون امنیت ملی» مصوبه کنگره امریکا، در اول مه ۱۹۴۷ «آژانس مرکزی اطلاعات» امریکا (سیا)[۴] تأسیس شد. «سیا» فعالیت اولیه خود را با ۲۰۰۰ پرسنل آغاز کرد که ۳/۱ آن در خارج از مرزهای ایالات متحده فعالیت داشتند.[۵]

تا هنگامی که سیا رسماً در رأس جامعه اطلاعاتی امریکا قرار گرفت، برخی رقابتها و مشکلات بین این سازمان با سایر سازمانهای اطلاعاتی امریکا، به ویژه FBI و NSA بروز می‌کرد. از آن پس سیا جایگاه بلامنازعی در امور اطلاعاتی و امنیتی امریکا (بالاخص در خارج از مرزهای آن کشور) به دست آورد و رئیس آن «مدیر اطلاعات مرکزی (DCI)»[۶] امریکا شد که بر اساس آن «وظیفه کنترل اداری و عملیاتی و تنظیم بودجه سایر سرویسها» نیز تحت مدیریت او قرار می‌گرفت. به رغم اینکه رئیس سیا رسماً عضوی از کابینه امریکا

۱- ظهور و سقوط، ج ۲، صص ۲۰۲ ـ ۲۰۳.

۲- Office of Strategic Services (OSS)

۳- Central Inteligence Group (CIG)

۴- Central Inteligence Agency (CIA)

۵- ظهور و سقوط، ج ۲، صص ۲۰۳ ـ ۲۰۴.

۶- Director of Central Inteligence (DCI)

محسوب می‌شود اما در حیطه عمل در برابر دولت مسئولیتی برعهده نمی‌شناسد و ارتباط مستقیمی با شخص رئیس جمهور داشته و صرفاً در جلسات شورای امنیت ملی[1] امریکا «کلیات اطلاعات خود را ارائه می‌دهد».[2]

هر چند در تشکیل و آغازین مراحل فعالیت سیا، اینتلیجنس سرویس (MI6) انگلستان نقش قابل‌اعتنایی برعهده داشت، اما به دلیل ضربات سنگین و جبران‌ناپذیر مالی و فنی انگلستان در طول دوران جنگ جهانی دوم، امریکا به سرعت به قدرت درجه اول جهان تبدیل شد. به تبع آن نیز، سیا با شتابی بیشتر حیطه قدرت و فعالیت خود را در نقاط مختلف جهان گسترد. البته در موارد متعددی نیز با اینتلیجنس سرویس برخوردهایی داشت و در مناطق مهمی از جهان به طور تدریجی جایگزین (MI6) شد. بدین ترتیب تا برقراری مجدد همگرایی و توافق اطلاعاتی ـ عملیاتی سیا و MI6 مدتی طول کشید و از اوایل دهۀ ۱۹۶۰م. مناسبات دو سرویس روندی دوستانه و مطلوب یافت.[3]

سیا بیش از ۵۰/۰۰۰ نفر کارمند رسمی در اختیار دارد که بیش از ۲/۳ آن در خارج از خاک امریکا فعالیت می‌کنند. بسیاری از کارمندان ستاد مرکزی سیا در ایالت ویرجینیا دارای تحصیلات عالیه دانشگاهی هستند. ستاد مرکزی چهار بخش کلی:

۱. علوم و تکنولوژی ۲. لجستیک و تدارکات و ارتباطات ۳. اطلاعات و ۴. نقشه‌ها و طرح‌ها را دربردارد.

گفته شده که بودجه سیا بیش از چهار برابر بودجه‌ای است که به وزارت امور خارجه امریکا اختصاص داده می‌شود؛ تا جایی که گاه این رقم ۲۵٪ کل بودجه این کشور را دربرمی‌گیرد. بودجه این سازمان هر سال افزایش چشمگیری می‌یابد. طی سالهای پایانی دهۀ ۱۹۷۰ و اوایل دهۀ ۱۹۸۰م. بودجه سیا از ۱۰ میلیارد دلار فراتر رفت.[4] مرکز اصلی و ستاد مرکزی سیا در ایالت ویرجینیای امریکا است.

سیا در مجموعه تصمیم‌سازیهای دولت و حکومت امریکا نقش قاطعی برعهده دارد. بسیاری از طرحهای اطلاعاتی ـ عملیاتی این کشور در جهان توسط این سازمان اجرا می‌شود.

۱- ظهور و سقوط، ج ۲، ص ۲۰۵.
۲- همان، صص ۲۰۶ ـ ۲۱۰.
۳- همان، ص ۲۱۰.
۴- احمد ساجدی، سازمانهای جاسوسی دنیا، صص ۷۴ ـ ۷۷.

بر اساس همین گستردگی حیطه فعالیت و عمل سیا و سایر دستگاههای اطلاعاتی ـ جاسوسی امریکاست که برخی از پژوهشگران، امریکا را دارای دو نوع حکومت آشکار و مرئی و حکومت نامرئی و در سایه دانسته‌اند. حکومت نوع دوم، عمدتاً برعهده سیا است.[۱]

این تعبیر تا جایی که به ایران مربوط می‌شود کاملاً واقعی است. در حالی که سیا در بسیاری از تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران نقش درجه اول داشت، شهروندان امریکایی تا مدتها از این موارد آگاهی نداشتند. سالها طول کشید تا جامعهٔ امریکا به تدریج درک کرد که سیا با کودتای ۲۸ مرداد و دیگر اقداماتش در حمایت از نظام فاسد پهلوی، حقوق اساسی مردم ایران را آشکارا پایمال کرده است. چنانکه برخی پژوهشگران به درستی خاطرنشان کرده‌اند، سیا «ارباب سیاست خارجی امریکا» محسوب می‌شود.

جایگاه سیا در میان سرویسهای اطلاعاتی جهان

سازمان سیا به سرعت در سراسر جهان شبکه‌های پیدا و پنهان خود را گسترد و نیروهای پرشماری به خدمت گرفت که در مسیر مقاصد و اهداف آن (که البته خواسته و منافع بلندمدت و کوتاه‌مدت امریکا بود) به فعالیت مشغولند. شبکه تبلیغاتی ـ خبررسانی وظیفه القای نفوذ، قدرت و حضور پررنگ و چشمگیر سیا را در سراسر جهان برعهده گرفته است. در این میان بسیاری از رسانه‌های گروهی، نشریات و روزنامه‌های منتشره در امریکا و سایر نقاط جهان، هر یک به فراخور موقعیتی که دارند، در این مهم نقشی برعهده دارند.[۲] با اعمال چنین سیاستهایی است که سیا در میان سرویسهای اطلاعاتی ـ امنیتی و جاسوسی جهان نقش درجه اول یافته و قدرت بلامنازع نظام اطلاعاتی ـ جاسوسی جهان شناخته می‌شود. این سازمان به عنوان بازوی اطلاعاتی ـ جاسوسی دولت و هیئت حاکمه امریکا، راه نفوذ و حضور این کشور را در دیگر مناطق جهان هموار می‌کند و بستری مناسب برای تحکیم موقعیت و منافع امریکا در کشورهای هدف ایجاد می‌نماید.

۱- دیوید وایز و توماس راس، سیا: حکومت نامرئی، ج ۱، صص ۱۱ ـ ۱۳.
۲- فرهنگ اصطلاحات اطلاعاتی و امنیتی (انگلیسی ـ فارسی)، صص ۳۲۱ ـ ۳۲٤.

روند نفوذ و حضور سیا در ایران

تا پایان دوران سلطنت رضاشاه و آغاز جنگ جهانی دوم، امریکا روابط گسترده‌ای با ایران نداشت. از برخی مبادلات محدود تجاری و فرهنگی که بگذریم، روابط سیاسی دو کشور هیچ‌گاه اهمیت قابل اعتنایی نیافت. حتی در سالهای پایانی سلطنت رضاشاه، مدتها روابط سیاسی و دیپلماتیک طرفین در حد بسیار پایینی قرار داشت. با آغاز جنگ جهانی دوم و اشغال ایران از سوی متفقین به تدریج پای سربازان امریکایی هم به ایران باز شد و تعداد نظامیان آن کشور در ایران به بیش از ۳۰ هزار تن رسید و برخی مبادلات تجاری محدود بین دو کشور برقرار شد. کمکهای مالی اندکی نیز از سوی امریکا در اختیار دولتهای وقت ایران قرار داده شد؛ هیئتی به ریاست آرتور میلسپو برای تجدید ساختار مالی ـ اقتصادی ایران به کشور دعوت شد و تعدادی از شرکتهای نفتی امریکایی تلاشهای ناموفقی برای کسب امتیازات نفتی در ایران انجام دادند.

با این حال هیچ‌یک از این اقدامات و فعالیتها هنوز نشان جدی از گسترش روابط ایران و امریکا نداشت. امریکا هنوز امکانی برای گسترش نفوذ خود در ایران پیدا نکرده بود. طی سالهای آغازین دهۀ ۱۳۲۰ش. هنوز دکترین مونروئه (سیاست انزواطلبانه امریکا) به طور رسمی به پایان راه نرسیده بود.

گمان می‌رفت امریکا چندان تمایلی به دخالت در امور داخلی کشورهای جهان، از جمله ایران، نشان نخواهد داد. پس از آن که در پی خاتمه جنگ جهانی دوم، نیروهای شوروی در موعد مقرر خاک ایران را ترک نکردند، امریکا به حمایت از ایران برخاست و ظاهراً نشان داد که به جد طرفدار استقلال سیاسی و حفظ تمامیت ارضی ایران است. اما این گونه نگرشها با تغییر اصول دکترین سیاست خارجی امریکا و خروج آن کشور از انزوا (طی دکترین مارشال و ترومن در ۱۹۴۷م.) به سرعت رنگ باخت. امریکا سیاست انزواطلبانه را به کنار نهاد و در مسائل منطقه‌ای و جهانی وارد شد. در این میان تلاش دولتمردان وقت ایران برای جلب حمایتهای مالی ـ سیاسی آن کشور چندان پیشرفتی نداشت. با این حال روابط دیپلماتیک و سیاسی دو کشور حداقل از اواسط دهۀ ۱۳۲۰ش. پیشرفت محسوسی کرد و سفارت امریکا در تهران سیاست فعالتری در پیش گرفت. در سال ۱۹۴۷م./۱۳۲۶ش. سازمان تازه تأسیس سیا (CIA)، در سفارت امریکا در تهران پایگاهی تأسیس کرد و مأمورانی در آن مستقر شدند «تا عملیات نهانی را که قبلاً از سوی وابسته نظامی آن کشور و اعضای سفارت انجام می‌گرفت

به عهده» بگیرند.[1]

هم‌زمان با نفوذ تدریجی امریکا در ایران، سیا نیز علاوه بر بسترسازی مناسب برای گسترش نفوذ امریکا در ایران، در پی جلوگیری از نفوذ شوروی و طرفداران آن در عرصه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران بود. مارک. ج. گازیوروسکی دربارهٔ حیطه‌های متعدد فعالیت سیا در ایران در اواخر دههٔ ۱۳۲۰ش./۱۹۴۰م. چنین اظهار عقیده کرده است:

سیا پنج نوع عملیات نهانی را در اواخر دههٔ ۱۹۴۰ در ایران انجام می‌داد. نخست، اقدام به سازماندهی شبکه‌های «پشت جبهه» [ستون پنجم] در میان قشقاییها و دیگر عشایر جنوب ایران تا بتواند در صورت حمله شوروی [به ایران] اقدام به جنگ چریکی در پشت خطوط جنگی شورویها کند. دوم، افسران سیا راههای فرار و راههای حمله را برای بهره‌گیری نفرات امریکایی و ایرانی، نقشه برداری می‌کردند تا در صورت تجاوز شوروی به ایران از آنها استفاده کنند. سوم، سیا در ایران اقدام به عملیات جاسوسی و براندازی در آن سوی مرزهای شوروی می‌کرد و در این کار از آذربایجانیها، ارمنیها، و دیگر گروههای قومی که در دو سوی مرز زندگی می‌کردند، بهره می‌گرفت. چهارم، سیا، فعالیتهای شوروی و متحدان آن را در ایران از راه جاسوسی و برنامه‌های نظارت، ردیابی می‌کرد. پنجم، در سال ۱۹۴۸، سیا عملیاتی را با نام رمز بدامن آغاز کرد که برای تضعیف شوروی و حزب توده در ایران، طرح ریزی شده بود.

گرچه بدامن اساساً یک عملیات تبلیغاتی بود، ولی از اوائل دههٔ ۱۹۵۰ عملیات سیاسی مخفی را نیز دربر گرفت. این عملیات سیا که نهایتاً متوجه شورویها بود، خواهناخواه در اثر تقویت یا تضعیف گروههای دست‌نشانده مانند قشقاییها و حزب توده، بر سیاستهای داخلی ایران نیز اثر می‌گذاشت...[2]

بدین ترتیب سیا از همان آغاز شکل‌گیری فعالیتش در ایران عمده تلاشش را در جلوگیری از گسترش نفوذ شوروی در ایران متمرکز کرد. مدت کوتاهی پس از پایان جنگ جهانی دوم، اتحاد دوران جنگ از هم گسیخته بود و با گسترش تنش بین دو بلوک شرق و غرب که در پی سیاستهای شوروی در اروپای شرقی و یونان و تشکیل حکومت چین

۱- مارک. ج. گازیوروسکی، سیاست خارجی امریکا و شاه، صص ۱۴۰ ـ ۱۴۱.
۲- همان، صص ۱۴۰ ـ ۱۴۱.

کمونیست تشدید شده بود به سرعت روابط طرفین به سردی گرائید و دوران طولانی «جنگ سرد» آغاز شد. به تبع آغاز این دوران دو بلوک شرق و غرب در بخشهای مهمی از جهان شکل گرفت که اردوگاه شرق را شوروی رهبری می‌کرد و جهان غرب تحت هدایت و رهبری امریکا قرار گرفت. در حالی که هر دو بلوک در تلاش بودند در بخشهای مختلف جهان سرپلهای سیاسی، اقتصادی گسترده‌تری در اختیار گیرند، فعالیت سرویسهای اطلاعاتی ـ امنیتی طرفین هم با جدیت، فعالیتهای موازی با سیاست دولتهای متبوعه خود را برعهده گرفتند. ایران از جمله مهمترین کشورهایی بود که در این نبرد مورد توجه هر دو بلوک قرار گرفت. به دنبال این تحولات امریکا و به طور خاص سیا، فعالیتهایش را در شئون مختلف ایران گسترش داد تا ایران را که در همسایگی جنوبی شوروی حدود دو هزار کیلومتر مرز مشترک (و در منطقه‌ای بسیار استراتژیک) با آن کشور داشت به پایگاهی مطمئن برای تحکیم نفوذ و منافع امریکا در خاورمیانه تبدیل کند. همگام با آن نیز دولت امریکا به جد بر آن شد تا از ایران و سایر کشورهایی که کمربند امنیتی این کشور را در برابر شوروی تشکیل دادند، حمایت کند. این سیاست از اوایل دهۀ ۱۹۵۰م./۱۳۳۰ش. به جد مورد توجه سیاستگذاران امریکا و سیا قرار گرفته و به سرعت دنبال شد.

امریکاکه از اواخر دهۀ ۱۳۲۰ش./۱۹۴۰م. شاهد رشد فعالیت حزب توده و طرفداران سیاست شوروی در ایران بود و از سوی دیگر، بحران اقتصادی دامنگیر دولتهای وقت ایران را عاملی جدی برای آسیب‌پذیری کشور در برابر تهدیدات و نفوذ شوروی تشخیص می‌داد، به تدریج علاوه بر اینکه کمکهای مالی بیشتری در اختیار دولتهای وقت ایران قرار داد، سفارت این کشور در تهران را بیش از پیش تقویت کرد. در آستانه انتخاب مصدق به نخست‌وزیری ـ ۱۳۳۰ش. ـ امریکا و سیا امکانات مالی، سیاسی و اطلاعاتی قابل اعتنایی برای گسترش نفوذ و موقعیت خود در ایران تدارک دیده بود.

علاوه بر آن، امریکا که بر آن بود در عرصه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران به قدرتی بلامنازع و بی‌رقیب ارتقاء مقام یابند، ابتدا به ظاهر با جریان نهضت ملی کردن نفت همسویی نشان داد تا با از میان برداشته شدن سلطه انحصاری انگلیسیها از حوزه‌های نفتی جنوب ایران، شرکتهای نفتی این کشور نیز سهمی از عایدات سرشار نفت ایران نصیبشان شود؛ ضمن اینکه در طول دهۀ ۱۳۲۰ش. با تمام تلاشهای شوروی برای کسب امتیازات نفتی (بالاخص در مناطق شمالی) در ایران مخالفت کردند. بدین ترتیب امریکا به دلایل

استراتژیک و سیاسی و نیز اقتصادی، ایران را منطقه‌ای مهم تشخیص داده بود که ضرورت داشت در حفظ آن از هیچ کوششی فروگذار نکند.

در دوران نخست‌وزیری مصدق هم مهمترین اهداف امریکا در ایران جلوگیری از نفوذ شوروی و کمونیسم و نیز یافتن راه‌حلهایی برای تقسیم دوباره نفت و سهیم شدن شرکتهای امریکایی در عایدات سرشار نفت ایران بود. در دوران نخست‌وزیری مصدق عوامل سیا با همراهی و همکاری MI6 و عوامل داخلی خود، اساساً مقصدی جز تعقیب این دو مهم را دنبال نکردند و نهایتاً به دستاویز جلوگیری از گسترش کمونیسم و نفوذ شوروی در ایران دولت مصدق را سرنگون کردند. سرویسهای اطلاعاتی انگلیس و امریکا در واقع طرفداران و مجریان اصلی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بودند.

پا به پای این علایق مشترک امریکا و شاه، این کشور به سرعت به تقویت حکومتهای پس از کودتا پرداخت و با کمکهای مختلف مالی، اطلاعاتی و نظامی، استواری هر چه بیشتر آن را وجهه همت خود قرار داد. در این میان سیا، به ویژه در سرکوب مخالفان سیاسی حکومت و نیز پایان بخشیدن به ناآرامیها و نارضایتیهای پراکنده در نقاط مختلف کشور کمکهای باارزشی در اختیار حکومت قرار داد. امریکا به خوبی درک می‌کرد که به سقوط کشانیدن دولت مصدق در مخالفت آشکار با خواست مردم ایران صورت گرفته،اما برای تحکیم موقعیت خود در ایران چاره‌ای جز از میان برداشتن مخالفتهای اکثریت مردم را نداشت. امریکا پس از کودتا، بیش از ۲۵ سال از حکومتی حمایت کرد که آشکارا در برابر خواسته‌های مشروع مردم قد علم کرده بود. حکومت پهلوی شیوه و روش استبدادی و خودکامه را پیشه خود ساخته بود. در این راستا سیا نقش برجسته و انکارناپذیری برعهده داشت.

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، مخالفان حکومت با راهنماییهای اطلاعاتی سیا دستگیر و تحت تعقیب قرار گرفتند. طرفداران مصدق در کشور به انحاء گوناگون از سوی سیا تحت فشار قرار گرفتند و در برابر کودتا مقاومت جدی از خود نشان ندادند. در همان حال اعضای حزب توده که مورد بغض و کینه سیا و امریکا بودند با راهنماییها و شناسائیهای اطلاعاتی سیا سرکوب شده و از عرصه سیاسی ـ اجتماعی کشور کنار گذاشته شدند. فرمانداری نظامی در کشف شبکه نظامی حزب توده در میان ارتش و نیروهای نظامی در درجه اول مدیون سیا بود. ضمن اینکه در دستگیری رهبران گروه فدائیان اسلام و سپس اعدام آنان نیز، بدون تردید

امریکا و سیا نقش داشتند. با در هم شکستن مخالفتهای داخلی، دولت زاهدی انتخابات دورهٔ هجدهم مجلس شورای ملی را بدون مواجهه با مشکلی برگزار کرد و راه را برای امضای قرارداد کنسرسیوم هموار نمود و مجلس دوره هیجدهم با اکثریت قاطع به کنسرسیوم رأی مساعد داد. شواهدی وجود دارد که ثابت می‌کند سیا در جریان انتخابات دوره هجدهم مجلس شورای ملی هم کمکهای باارزشی در اختیار حکومت کودتا قرار داده و به بسیاری از نامزدهای انتخاباتی آن دوره کمک مالی کرده است.[1]

از مهمترین اقدامات سیا پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ آموزش یگانهای ویژه اطلاعاتی ـ امنیتی فرمانداری نظامی بود که مدت کوتاهی پس از سقوط مصدق وارد تهران شدند. آموزش اطلاعاتی ـ امنیتی این یگانها برای شناسایی و سرکوب مخالفان داخلی حکومت کودتا صورت می‌گرفت که در رأس آنها حزب توده قرار داشت. با این حال دامنه فعالیت این یگانها به شناسایی و شکار حزب توده محدود نشد و سایر گروههای مخالف نیز تحت تعقیب قرار گرفتند. علاوه بر آموزشهای اطلاعاتی ـ شناسایی، شیوه‌های کارآمدتر بازجویی، مراقبت و امنیت سازمانی و نظایر آن توسط سیا به یگان اطلاعاتی ـ امنیتی فرمانداری نظامی داده شد. همین آموزشهای سیا بنیان اولیه تشکیل ساواک طی چند سال آتی شد:

سیا آموزش نیروهای اطلاعاتی ایران را نیز آغاز کرد. در سپتامبر ۱۹۵۳ یک سرهنگ ارتش امریکا، که به مدت چند سال در خاورمیانه برای سیا، کار کرده بود و پیشینهٔ بسیار خوبی در امور پلیسی و کارآگاهی داشت، تحت پوشش وابسته نظامی، به ایران فرستاده شد. مأموریت وی آن بود که یک یگان اطلاعاتی نوین را سازمان داده و رهبری کند، که در آن زمان تحت سرپرستی فرمانداری نظامی تهران تأسیس شده، و در دسامبر ۱۹۵۳ زیرنظر فرماندهی تیمسار تیمور بختیار قرار گرفته بود. سرهنگ مزبور همکاری نزدیکی را با بختیار و زیردستانش آغاز کرد، و اعضای این یگان را در زمینه تاکتیکهای پایه‌ای اطلاعات، مانند روشهای مراقبت و بازجوئی، عملیات شبکه‌های اطلاعات، و امنیت سازمانی، هدایت کرده و آموزش داد. [بدین ترتیب] یگان اطلاعاتی بختیار، نخستین سازمان اطلاعاتی نوین و کارآئی بود که در ایران به کار افتاد.

وظیفه اصلی این یگان اطلاعاتی، یافتن و خنثی کردن همهٔ تهدیدهایی بود که متوجه شاه و

۱- همان، صص ۱۹۹ ـ ۲۰۸.

دولت ایران می‌شدند. انتظار می‌رفت که این تهدیدها، عمدتاً از سوی حزب توده باشد، ولی امکان برخوردهایی از سوی بازماندگان جبهه ملی و برخوردهای درونی ارتش نیز محتمل بود. مهمترین دستاورد این یگان، که کار خود را از اوائل سال ۱۹۵٤ آغاز کرد، یافتن و نابود کردن شبکه نظامی حزب توده، که در سپتامبر ۱۹۵٤ کشف شد، بود. گرچه سرهنگ ارتش امریکا در این زمان در سمت فرماندهی، این یگان را اداره می‌کرد، ولی این زیردستان او بودند که شبکه را کشف کردند. این رویداد نقشی کلیدی در تحکیم رژیم پس از کودتا داشته و دلیلی عمده برای تصمیم بعدی شاه جهت تأسیس یک سازمان یگانه اطلاعاتی و پیشرفته بود.[۱]

به دنبال کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نفوذ و قدرت سیا در ایران افزایش یافت و همگام با سفارت امریکا در تهران که به سرعت به مرکز ثقل تصمیم‌سازیهای مهم سیاسی تبدیل شد، سیا در بسیاری از موارد ریز و کلان داخلی ایران دخالت پیدا و پنهانی داشت و این روند طی سالهای آتی کماکان ادامه یافت.[۲] سیا علاوه براینکه در سقوط دولت مصدق نقش داشت، پس از استقرار حکومت کودتا هم در سرکوب هر چه خشن‌تر مخالفان حکومت همکاری زایدالوصفی با فرمانداری نظامی و سایر مراجع حکومتی انجام داده بود. به همین دلیل:

در سالهای پس از سقوط مصدق، واژه «سیا» مبدل به تحقیرآمیزترین اصطلاح سیاسی در فرهنگ ناسیونالیستهای ایرانی گردید. اصطلاح مزبور اشاره به نوعی امپریالیسم شریر و مبتذل می‌کرد که به تدریج مترادف با سیاست امریکا شد.[۳]

در راستای تحکیم مواضع و موقعیت امریکا در ایران، طی سالهای پس از کودتا قراردادهای متعددی نیز بین حکومت ایران و امریکا منعقد شد. پیمان بغداد (سنتو بعدی) اولین و مهمترین این پیمانها بود که در آن امریکا و انگلیس حضور فعال ولی غیررسمی داشتند و به رغم ظاهر مسالمت‌جویانه آن، محتوایی نظامی و دفاعی داشت. هدف اساسی آن ایجاد کمربند امنیتی بین سرپلهای اقتصادی و منطقه‌ای امریکا با شوروی و اردوگاه کمونیسم بود. به ویژه این که منافع بسیار اندکی از عقد این قرارداد عاید ایران می‌شد.

۱- همان، صص ۲۱۱ ـ ۲۱۲.

۲- محمدحسنین هیکل، ایران؛ روایتی که ناگفته ماند، صص ۱۲۳ ـ ۱۲٤.

۳- جیمز. ا. بیل و ویلیام راجر لوئیس، مصدق؛ نفت، ناسیونالیسم ایرانی، ص ٤٥٤.

ـ سیا و ساواک

سیا از همان سال تأسیس در ۱۹۴۷م. فعالیتش را در ایـران آغـاز کـرد. هنگـامی کـه بـا طراحی و هدایت آن، ساواک تأسیس شد، حدود ده سال از فعالیت سیا در ایران سپری شده و در این مدت، در عرصهٔ سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران تجارب گرانبهایی اندوخته بـود. در واقع سیا، ساواک را هم در ادامه سیاستهای اطلاعاتی ـ امنیتی گذشته خود بنا نهـاد تـا طـی سالیان آینده، دستیاری سازمان‌یافته‌تر در اختیار داشته باشد.[1] طی سالهای پس از کودتـای ۲۸ مرداد، سیا برای سازماندهی یگانهای اطلاعـاتی ـ امنیتـی در ایـران در فرمانـداری نظـامی و شهربانی و برخی دوایر دیگر اقداماتی انجام داد و با ارائه آموزشهای متعدد، به تشکیل برخـی گروههای ضداطلاعاتی ـ امنیتی همت گمارد. اما به تدریج آشکار شد که این گونـه اقـدامات محدود فقط می‌تواند مقدمه تشکیل سازمانی مستقل و منسجم برای انجام امـور اطلاعـاتی ـ امنیتی و جاسوسی قرار گیرد و در همان حال به شخص شاه القا شد که برای حفـظ موقعیـت متزلزل خود در رأس حاکمیت، چاره‌ای جز تأسیس این سازمان جدید ندارد:

یک سرهنگ ارتش امریکا بلافاصله پس از کودتای ۱۹۵۳ به ایران فرستاده شد، و به آموزش فرماندهی یگان تازه تشکیل یافتهٔ اطلاعاتی تیمسار بختیار پرداخـت و تـا مـارس ۱۹۵۵ در ایران ماند؛ و در این زمان، یک گروه برجسته‌تر متشکل از پنج افسر سیا جانشین وی شد. در سال ۱۹۵۶ شاه پس از مشورت با مقامهای امریکایی، تصمیم گرفت که یگـان اطلاعـات را تثبیت و گسترش دهد. این سازمان جدید که به نام ساواک مشهور شـد، تحـت فرمانـدهی تیمسار بختیار قرار گرفـت؛ و نـامبرده بـه مقـام معاونـت نخـست‌وزیـر برگزیـده شـد و از دسترسی مستقیم به شاه برخوردار شد. منظور اصلی شـاه از تأسـیس سـاواک، ایجـاد یـک سازمان اطلاعاتی نوین و کارآ بود که بتواند تهدیدهای داخلی و خارجی علیـه فرمـانروایی وی را شناسایی و با آنها مبـارزه کنـد؛ و از رقابتهـای جزئـی و سـست دیوانـسالارانه‌ای کـه سازمانهای اطلاعاتی موجود را فراگرفته بود، به دور ماند.[2]

به پیشنهاد سیا و امریکا هم بود که شاه تیمور بختیار را به عنـوان اولـین رئـیس سـاواک انتخاب کرد که در سالهای پس از کودتا در سرکوب مخالفان حکومت تلاش بسیار داشت.[3]

۱- یوسف ترابی، روابط ایران و امریکا، صص ۱۵٤ ـ ۱۵٦.
۲- مارک. ج. گازیوروسکی، پیشین، ص ۲۵۵.
۳- همان، صص ۲۵۵ ـ ۲۵٦.

پس از تأسیس ساواک، گام بعدی سیا آموزش نیروهای اطلاعاتی ـ امنیتی و جاسوسی این سازمان جدید بود. به زودی کارشناسان و آموزشگران سیا به ایران گسیل شدند تا نفرات ساواک را آموزش دهند. در میان آموزشهای سیا، چگونگی برخورد اطلاعاتی ـ جاسوسی با کا.گ.ب و نیروهای پیدا و پنهان آن در ایران اهمیت بیشتری داشت. در همان حال بسیاری از مهمترین شیوه‌های دستگاههای اطلاعاتی شوروی و بلوک شرق در کشورهای مختلف و از جمله ایران به نیروهای ساواک آموزش داده می‌شد. آموزشهای سیا محدود به ایران نبود؛ طی سالهای بعد، نیروهای بسیاری از ساواک به امریکا اعزام شدند تا در پایگاههای مجهز آن سازمان با روشهای پیشرفته‌تر اطلاعاتی ـ جاسوسی و عملیاتی آشنا شوند. در همان حال برخی کشورهای اروپایی نیز در امور آموزشی یاریگر ساواک بودند. مارک. ج. گازیوروسکی درباره روند آموزشهای اطلاعاتی ـ امنیتی و جاسوسی سیا به نیروهای ساواک چنین نوشته است:

گروه پنج نفرهٔ آموزشی سیا، با تغییر گهگاهی پرسنل آن، تا سال ۱۹۶۰ یا ۱۹۶۱ در ایران ماند. این گروه شامل یک رئیس، یک معاون، و کارشناسانی در امور عملیات پنهانی، تحلیلگری اطلاعاتی و ضداطلاعاتی بود. گرچه این گروه رسماً تحت فرماندهی رئیس پایگاه سیا در تهران بود، ولی محل کار آن در اداره مرکزی ساواک قرار داشته، و تماس بسیار اندکی با نفرات پایگاه سیا داشت. مأموریت اصلی این گروه، تدارک آموزش لازم برای ساواک و تبدیل آن به یک سازمان اطلاعات پیشرفته و مؤثر بود.

این آموزش شامل دوره‌هایی در زمینه اصول کار اطلاعات، مشابه آن چیزی که در تأسیسات آموزشی سیا، مانند فورت پیری در ویرجینیا، آموخته می‌شد، بود. افسران ساواک ابزار اولیهٔ فن جاسوسی، مانند استخدام عامل جاسوسی، بهره‌گیری از محل پیام‌گذاری و خانه‌های امن، روشهای نظارت و مراقبت و بازجوئی، و امنیت شخصی را فرا می‌گرفتند. تحلیلگران اطلاعاتی ساواک، تکنیکهای پیشرفته تحلیلگری را می‌آموختند، مانند اینکه چگونه پرونده‌های شرح حال افراد را گردآوری کنند، چگونه قابل اعتماد بودن منابع اطلاعاتی را تشخیص داده و دریابند، چگونه به وارسی اطلاعات از منابع مختلف برای تهیه یک گزارش اطلاعاتی بپردازند، و چگونه گزارشهای خود را تهیه کرده و به گونه‌ای موثر از میان ببرند. کارشناسان ضداطلاعات ساواک مهارتهای اساسی در امور سری و پنهانی، و نیز تکنیکهای سازمانی و عملیاتی سازمانهای اطلاعاتی بلوک شوروی را، فرا گرفتند. بسیاری

از افسران ساواک دوره تخصصی خود را در رشته‌هایی مانند، کشف جعل، زبان روسی، و به کارگیری کامپیوتر و وسائل ویژه ردیابی و نظارت، بازجوئی، و ارتباطات، در امریکا گذراندند. همچنین افسران ساواک در اواخر دهۀ ۱۹۵۰ برای گذراندن دورۀ آموزشهای تخصصی به انگلیس، فرانسه، و آلمان باختری رفتند. زمانی که در اواخر دهۀ ۱۹۶۰ برنامه آموزشی سیا پایان پذیرفت، تقریباً همه کارکنان نسل اول ساواک از طریق سازمان سیا آموزش دیده بودند.[1]

هنگامی که اسرائیلی‌ها و موساد به جمع مشترک ساواک و سیا پیوستند، بخشی از مهمترین حیطه‌های آموزشی به آنان سپرده شد. با این حال هیچ‌گاه از اهمیت و کیفیت همکاری آموزشی ـ راهبری سیا و ساواک در داخل و خارج از ایران کاسته نشد و تا واپسین سالهای عمر رژیم پهلوی، سیا تأمین کننده بخش مهمی از نیازمندیهای آموزشی، فنی و تجهیزاتی ساواک باقی ماند.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی نشریه «کوریه دو پلی‌تیک اترانژر» چاپ پاریس درباره آموزش بسیاری از پرسنل ساواک در پایگاههای سیا در امریکا چنین نوشت:

«پلیس مخفی سابق ساواک نه تنها در کشور خود بلکه در کشورهای خارجی و در مرحله اول در ایالات متحده امریکا نیز به فعالیتهای گسترده مشغول بود و در این فعالیتها از پشتیبانی کامل سرویسهای ویژه امریکا برخوردار بود. از زمان ایجاد ساواک که شهرت بدی یافته سازمان سیاسی امریکا به ترتیب عمال آن و تجهیز سرویسهایش پرداخته بود. بعداً مستشاران سازمان سیا در ایران مستقیماً بر فعالیتهای ساواک نظارت می‌کردند. مدتی پیش از سقوط شاه وزارت خارجه امریکا اذعان کرد که در اواخر سال گذشته ۱۶۴ کارگزار ساواک در آموزشگاه سازمان سیا در ایالت ویرجینیای امریکا مشغول آموزش بودند. هر ساله ۴۰۰ ساواکی از امریکا فارغ‌التحصیل می‌شدند. ساواک یک سازمان کاملاً امریکایی نیز بود. گذشته از این سازمان عملاً زیر کنترل سازمان سیا فعالیت می‌کرد.»[2]

ایران از معدود کشورهای متحد امریکا در جهان محسوب می‌شد که رؤسای منطقه‌ای سیا ارتباط مستقیمی با رأس حکومت ـ شاه ـ داشتند؛ در این میان سفیر و سفارت امریکا در

۱- همان، صص ۲۵۶ ـ ۲۵۷.

۲- روزنامه کیهان، ش ۱۰۷۱۲، دوشنبه ۳۱ اردیبهشت ۱۳۵۸، ص ۱ و ص ۵.

تهران نقش واسطه‌ای برعهده داشت. در واقع رابطه شاه با رؤسای سیا در ایران از ارتباطش با سفارت امریکا در تهران نزدیکتر بود.

سیا تا پایان دوره پهلوی فعالیت آزادانه‌ای در ایران داشت که در بسیاری موارد برخلاف قواعد و قوانین جاری کشور عمل می‌کرد. حکومت ایران نیز به رغم آگاهی از این اقدامات، مزاحمتی ایجاد نمی‌کرد.[1] شاه هفته‌ای یک بار (و دقیقاً رأس ساعت ۹ صبح روز شنبه) با نماینده سیا در ایران ملاقات می‌کرد و به مبادلهٔ نقطه‌نظرات خود می‌پرداخت و متقابلاً توصیه‌ها و پیشنهادات سیا را مورد توجه قرار می‌داد.[2] حسین فردوست، مهمترین نماینده سیا در تمام دوران سلطنت محمدرضا شاه پهلوی را سرهنگ یاتسویچ می‌داند که تجارب و فعالیت گسترده‌ای در امور اطلاعاتی ـ امنیتی داشت. در دوران او بود که نفوذ سیا در ایران و نیروهای انتظامی ـ اطلاعاتی کشور روزافزون شد و رابطهٔ نزدیک اطلاعاتی ـ امنیتی بین دو کشور به وجود آمد.

سرهنگ یاتسویچ رابطه نزدیکی با شاه و دفتر ویژه اطلاعات داشت و هر آنچه نیازمند دانستن بود در اختیارش قرار داده می‌شد. شاه به خواسته‌های سیا در ایران توجه بسیاری نشان می‌داد، برای نمونه هنگامی که سیا درصدد برآمد نفوذیهای حزب توده را در جبهه ملی شناسایی کند، از طریق شاه و حسین فردوست بر این مهم دست یافت.[3] روند همکاریهای نزدیک ساواک و سیا طی سالهای دههٔ ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ش. گسترش چشمگیرتری یافت و امریکا به موازات بهره‌های فراوانی که از قبل روابط خود با حکومت پهلوی می‌برد، در حمایت از ساواک و اعطای اختیارات بیشتر به آن چندان محدودیتی ایجاد نکرد. در همان حال همکاریهای مشترک اطلاعاتی ـ امنیتی در سایر نقاط جهان نیز افزایش قابل ملاحظه‌ای یافت. همگام با این همکاریها، اعضای ساواک آزادانه در مناطق مختلف امریکا حضوری جدی داشتند و به تعقیب مخالفان حکومت در آن کشور پرداختند. امریکا، هر آنچه مقدور بود در جلب حمایت شاه وفادار ایران و ساواک سرکوبگر او به جای آورد. مایکل لدین در این باره چنین نوشته است:

... سخن از اقدامات مشترکی بود که طرفین می‌بایست مشترکاً از فواید آنها بهره‌مور شوند.

۱- مصطفی الموتی، ایران در عصر پهلوی، ج ۱۰، ص ۱۷۷.

۲- عبدالامیر فولادزاده، شاهنشاهی پهلوی در ایران، ج ۳، صص ۸۳ ـ ۸٤.

۳- حسین فردوست، پیشین، صص ۳۳۸ ـ ۳٤۱.

آن اقدامات مشتمل بود بر ایجاد راههای فرار برای ناراضیانی که خواهان پناهنده شدن به غرب بودند، و بالعکس راههای نفوذ برای گردآوری اطلاعات؛ سازماندهی مانورهای مشترک برای مقابله با تلاشهای تروریستی اعراب که هدف آنها بر هم زدن ثبات و آرامش مناطق آرام بود؛ و سرانجام مبادلهٔ اطلاعات دربارهٔ برخی از کشورهای مورد توجه واشنگتن و تهران. در حقیقت، این همکاری طی سالهای بعد به درجه‌ای رسید که مأموران ساواک اجازه یافتند به ایالات متحده وارد شوند و نه تنها در کسب اطلاعات مربوط به دانشجویان ایرانی، بلکه همچنین در برنامه‌های مختص سرکوبی تظاهرات آنان شرکت کنند. دامنهٔ این همکاری در مقیاس کامل آن شناخته نیست، لیکن از همه شواهد به روشنی چنین برمی‌آید که دستگاههای مدیریت نیکسون، فورد و کارتر عمداً چشمان خود را به روی فعالیتهای ساواک بستند، و سیا تا آنجا پیش رفت که تلاشهای اف. بی. آی را برای دخالت در آنچه نقض آشکار حق حاکمیت امریکا به وسیله این افراد ایرانی تلقی می‌نمود، خنثی ساخت. طی تمام این سالها، وزارت امور خارجه، که کیسینجر و ونس در رأس آن بودند، اعمال ساواک را در ایالات متحده به قصد ندیده گرفت.

این رفتار شگفت‌آور از جانب بلندپایگان دستگاه مدیریت نیکسون، فورد و کارتر، که از دخالت به منظور پایان دادن به عملیات این سرویس خارجی، در خاک ایالات متحده، و همچنین به فعالیتهای ضدتروریستی آن، امتناع می‌کردند، بر ملاحظات مهم‌تر سیاست ملی مبتنی بود؛ این رفتار نشان می‌دهد که دولت امریکا تا چه پایه به اتحاد به ایران ارج می‌نهاد. «مراکز استراق سمع» در مرز ایران برای نظارت بر آزمایشهای موشکی شوروی حائز اهمیت اساسی بود و واشنگتن چندان مایل نبود که بر اثر مخالفت با اقدامات ساواک شاه را مکدر سازد...[1]

ـ تبادل اطلاعات میان سیا و ساواک

ساواک در ارتباط با سیا و امریکا موردی برای پنهانکاری و یا اجتناب از ارائه اخبار و اطلاعات محرمانه و امنیتی نداشت. به ویژه در امور اطلاعاتی ـ امنیتی مربوط به منافع فیمابین، ساواک از سیا تبعیت می‌کرد. مأموران سیا علاوه بر اینکه اطلاعات مورد توجه

۱- مایکل لدین، هزیمت یا شکست رسوای امریکا، ص ۸٤

حکومت ایران را در اختیار مقامات ایرانی قرار می‌دادند، در موارد بسیاری از اندوخته‌های اطلاعاتی ساواک برای اهداف و خواسته‌های خود بهره می‌بردند. برای ساواک، اطلاعات مربوط به مخالفان سیاسی و سایر مسائل داخلی کشور که به نوعی با مسائل امنیتی ارتباط داشت، جالب توجه می‌نمود. در همان حال، ساواک هر آنچه مورد توجه سیا بود، در اختیار قرار می‌داد. چنانکه از شواهد و قراین موجود برمی‌آید، در موارد متعددی اطلاعات ارائه شده از سوی ساواک برای سیا اهمیت قابل اعتنایی داشت.[۱]

علاوه بر داخل کشور، مراکز اروپایی و خاورمیانه‌ای ساواک هم اخبار و اطلاعات محرمانه و سری بسیاری در اختیار سیا قرار می‌دادند.[۲] و در همان حال بین سرویسهای اطلاعاتی برخی کشورهای اروپایی با سیا، ساواک و نیز موساد ارتباطات دائمی وجود داشت.[۳] از میان مخالفان سیاسی حکومت پهلوی، حزب توده و سایر گروههای چپ مورد بغض و کینه مشترک سیا و ساواک بودند. به همین دلیل از همان آغاز شکل‌گیری ساواک، تبادل اطلاعات درباره روند و چگونگی فعالیت این تشکلهای سیاسی در گوشه و کنار کشور، از مهمترین حیطه‌های فعالیت اطلاعاتی مشترک دو سرویس محسوب می‌شد.[۴] از دیگر همکاریهای مشترک سیا و ساواک در تبادل اطلاعات، تعقیب و مراقبت از حضور و فعالیت مأموران و جاسوسان شوروی و کا.گ.ب در ایران و احتمالاً در برخی کشورهای دیگر بود. در این میان سیا علاقمندی بیشتری به مراقبت و تعقیب مأموران کا.گ.ب نشان می‌داد و در همان حال همکاری اطلاعاتی سیا و ساواک هر از چند گاه تا درون مرزهای شوروی هم کشیده می‌شد. مارک. ج. گازیوروسکی در این باره چنین نوشته است:

گروه پنج‌نفرهٔ آموزشی سیا، پس از آنکه ایران را ترک کرد، یک یگان کوچک رابط سیا، دفتر آن گروه در ادارهٔ مرکزی ساواک را اشغال نمود، و روابط کاری نزدیک خود را با ساواک ادامه داد. از راه این کانالها بود که سیا و ساواک به مبادلهٔ اطلاعات می‌پرداختند. سیا به ساواک، اطلاعات درخور توجهی درباره دیگر کشورهای منطقه، از جمله کشورهای عربی، افغانستان، و شوروی می‌داد. سیا اطلاعات مربوط به آزمایشهای موشکی شوروی و دیگر

۱- حسن طوفانیان، خاطرات ارتشبد حسن طوفانیان، صص ۸۹ ـ ۹۰.
۲- مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ٦٨، صص ۱۳۲ ـ ۱۳۳.
۳- ساواک عامل وحشت، صص ۱۰۰ ـ ۱۱۰؛ روزشمار انقلاب اسلامی، ج ۱، صص ۵۱۲ ـ ۵۱۳.
۴- قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، ج ٤، ص ۱۸۳.

فعالیتهای نظامی شوروی را در نزدیکی مرزهای شمالی ایران، که از راه ایستگاههای استراق سمع الکترونیک خود [در ایران] به دست می‌آورد، در اختیار ایران می گذاشت. همچنین سیا در دهۀ ۱۹۵۰ و اوائل دهۀ ۱۹۶۰ دربارۀ حزب توده، اطلاعاتی در اختیار ساواک می گذاشت، ولی درباره سازمانهای سیاسی دیگر ایران، مانند جبهه ملی، فعالان روحانی، یا گروههای چریکی که در اواخر دهۀ ۱۹۶۰ پدید آمدند، اطلاعاتی به ساواک نمی‌داد. در عوض ساواک اطلاعات درخور توجهی درباره امور منطقه و حزب توده، گروههای چریکی، و دیگر سازمانهای سیاسی ایران در اختیار سیا قرار می‌داد که اکثر آنها غیرقابل اعتماد یا حتی عمدتاً گمراه‌کننده بودند.

همچنین سیا با ساواک و یگانهای نیروهای مسلح ایران عملیات پنهانی مشترک را به اجرا درمی‌آوردند. این دو سازمان اطلاعاتی، گهگاه اقدام به عملیات مشترک گردآوری اطلاعات در آن سوی مرز در اتحاد شوروی می کردند. نوعاً ساواک پشتیبانی لُجستیکی را در ازاء دریافت مقداری اطلاعات فراهم می‌آورد. اینگونه عملیات، کمابیش، و گهگاه پس از سال ۱۹۵۷، که ایستگاههای استراق سمع الکترونیک [در ایران] نصب شدند، صورت می‌پذیرفتند. همچنین سیا هر از گاهی به ساواک در زمینه بازجوئی از عاملان شوروی که در ایران به دام می‌افتادند، کمک می کرد...[1]

از جمله مهمترین اطلاعاتی که سیا در اختیار نمایندگی ساواک در امریکا قرار می‌داد، اخبار مربوط به فعالیت دانشجویان و گروههای مخالف حکومت پهلوی در آن کشور بود.[2]

در سال ۱۳۵۳ش. ایران و امریکا قراردادی امضاء کردند که بر اساس آن اطلاعات طبقه‌بندی شده و محرمانه میان طرفین مبادله می‌شد.

ریچارد هلمز سفیر وقت امریکا در تهران در ۱۸ خرداد ۲۸/۱۳۵۳ مه ۱۹۷۴ طی نامه‌ای که خطاب به عباسعلی خلعت‌بری وزیر امور خارجه وقت ایران می‌نویسد به رئوس کلی این قراردادها و محتوای آن اشاره می‌کند.

عباسعلی خلعت‌بری وزیر خارجه ایران نیز حدود هشت روز بعد و در ۱۵ خرداد ۱۳۵۳/ ژوئن ۱۹۷۴ طی نامه‌ای که به شرح زیر برای ریچارد هلمز سفیر امریکا در تهران فرستاد

۱- مارک. ج. گازیوروسکی، پیشین، صص ۲۵۹ ـ ۲۶۱.
۲- همان، ص ۲۶۱.

موافقت دولت و حکومت ایران را با عقد این قرارداد به اطلاع رسانید:

تهران، ٦ ژوئن ۱۹۷٤

آقای سفیر:

افتخار دارد به یادداشت شمارهٔ ۳۷۰ مورخ ۲۸ مه ۱۹۷٤ شما و ضمیمهٔ آن اشاره کند که پیشنهاد می‌نماید اطلاعات طبقه‌بندی شده مبادله شده بین دولت شاهنشاهی ایران و دولت امریکا تابع بعضی از اصول امنیتی مورد توافق و مشخص شده در آن باشد.

در اینجا با کمال افتخار اعلام می‌دارم که دولت شاهنشاهی ایران با پیشنهاد مندرج در یادداشت فوق‌الذکر و ضمیمه آن موافقت خویش را اعلام می‌نماید. در رابطه با اطلاعاتی که از سوی دولت ایران ارائه می گردد، اصول و روشهای مطروحه شامل تمام اطلاعات دارای طبقه‌بندی «محرمانه»، «خیلی محرمانه»، «سری» و «خیلی سری» می‌باشد. مگر آن که در مورد این گونه اطلاعات توافق خاص دیگری به عمل آید.

بر طبق پیشنهاد مطروحه در یادداشت شما، بدین‌وسیله موافقت می‌نماید که یادداشت شمارهٔ ۳۷ مورخ ۲۸ مه ۱۹۷۱ شما و ضمیمه آن و این پاسخ از همین تاریخ به صورت قراردادی بین دو دولت ما تلقی گردد.

با استفاده از این فرصت احترامات بی‌شائبه خود را تقدیم می‌دارد.

عباسعلی خلعتبری

وزیر امور خارجه ایران[1]

هر چند این قرارداد تبادل اطلاعات محرمانه و سرّی میان ایران و امریکا و در واقع (سیا و ساواک) را رسمی‌تر کرد، اما این امر به مفهوم فقدان روابط اطلاعاتی میان دو سرویس طی سالهای گذشته نبود. به نظر هم نمی‌رسد که این قرارداد تحول جدی در روابط اطلاعاتی سیا و ساواک ایجاد کرده باشد. ناتوانی نهایی سیا و ساواک در پیش بینی تحولات انقلاب ایران گواهی می‌دهد که تبادل اطلاعات سیا و ساواک هیچ‌گاه به نتیجه مطلوبی برای طرفین نرسید.[2] به نظر می‌رسد سیا تا پایان دوران سلطنت محمدرضا پهلوی نیز اعتبار چندانی برای قابلیتهای اطلاعاتی ـ جاسوسی ساواک قایل نبود. سفیر انگلیس در تهران ساواک را «پلیس

۱- مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ٦۱، صص ٥ ـ ٦.

۲- جس، جیمز لایف «سیا در ایران با همه کس تماس داشت به جز مردم»، خواندنیها، س ۳۹، ش ۳۰، شنبه ۲٥ فروردین ۱۳٥۸، ص ۱۹ و ص ٦۷.

جهان سومی» می‌نامید و سازمان سیا تصریح می‌کرد که ساواک سازمانی «نیمه حرفه‌ای» است.[1] با تمام این احوال سیا هیچگاه در زمینه تبادل اطلاعات و سایر همکاریهای امنیتی ـ جاسوسی با این سازمان تردیدی به خود راه نداد. این دو سرویس، علاوه بر ایران در بخشهای مختلف جهان و از جمله خاورمیانه تا اروپا و امریکا همکاریهای اطلاعاتی مستقیمی داشتند.[2] یکی از مهمترین همکاریهای اطلاعاتی سیا و ساواک در ایران به دام انداختن سرلشکر احمد مقربی بود که سالیان طولانی برای کا.گ.ب جاسوسی می‌کرد. مقربی در ۱۳۵۶ش. توسط مأموران ساواک دستگیر و پس از اثبات جاسوسی‌اش برای کا.گ.ب در فاصله‌ای کوتاه اعدام شد.

سیا می‌گوید که پیش از آن، اطلاعاتی در اختیار ساواک قرار داده بود که حاکی از جاسوسی فرد یا افرادی ایرانی برای کا.گ.ب و شوروی است:

طبق مندرجات پروندهٔ بازجویی، مأموران کا.گ.ب. وقتی که نامبرده در دانشکده افسری تحصیل می‌کرد با وی ارتباط برقرار کرده بودند. ساواک متوجه می‌شود که هر چند وقت وانت استیشنی متعلق به سفارت شوروی ولی بدون پلاک سیاسی در حوالی خانهٔ سرلشکر مقربی توقف می‌کند. چند دقیقه بعد راننده از آن پیاده می‌شد و پس از قفل کردن در اتومبیل از آنجا دور می‌شد. هیچ قرینه‌ای برای تماس میان سرلشکر مقربی و شورویها وجود نداشت. مأموران ساواک با ترتیب دادن تصادف اتومبیلشان با وانت کذایی آن را توقیف می‌کنند. رانندهٔ روسی ناگزیر برای تنظیم صورتجلسه همراه با مأموران ساواک به کلانتری می‌رود. وانت ضبط می‌شود. در جستجوی درون وانت یک دستگاه گیرندهٔ پیشرفته‌ای پیدا می‌کنند که فرستنده‌اش در خانه سرلشکر مقربی نصب شده بود. سرلشکر مقربی اطلاعاتش را با پیام رادیویی می‌فرستاد و دستگاه آن را گرفته و مستقیماً به اتحاد جماهیر شوروی مخابره می‌کرد. سرلشکر مقربی پس از دو روز محاکمه، محکوم به مرگ و در ٤ دی ١٣٥٦ اعدام شد.

منابع امریکایی، به‌ویژه ویلیام سولیوان، سفیر آن کشور در تهران، معتقدند که نقش ساواک در این ماجرا چندان غرورآمیز نبود. زیرا اگر ساواک توانست هویت سرلشکر احمد مقربی

۱- کریستین دلانوا، پیشین، ص ۱۵۷.

۲- همان، صص ۱۵۷ ـ ۱٦۱.

را به عنوان جاسوس اتحاد جماهیر شوروی شناسایی کند، برای آن بود که سیا قبلاً حضور یک جاسوس شوروی را در ایران، با ضبط پیامهای رادیویی میان تهران و شوروی، به ساواک اطلاع داده بود. کاری که برای ساواک مانده بود یافتن جاسوس بود.[۱]

ـ دستگاههای شنود و استراق سمع سیا در ایران

مهمترین دلیل گسترش فعالیت و حضور سیا در ایران رقابت و مبارزه اطلاعاتی ـ جاسوسی با شوروی و کا.گ.ب بود. امریکا می‌دانست که مرزهای شمالی ایران در مجاورت مرزهای جنوبی شوروی برای فعالیتهای جاسوسی بر ضد شوروی موقعیت کم‌نظیری ایجاد کرده است. به همین دلیل از همان سالهای نخست پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، سیا به سرعت به کار نصب و راه‌اندازی دستگاههای عظیم و مدرن جاسوسی ـ اطلاعاتی و استراق سمع در نقاطی از قلمرو شمالی ایران اقدام کرد تا علاوه بر کنترل فعالیتهای جاسوسی شوروی از مجموعه فعالیتهای تکنولوژیکی، نظامی، موشکی و ... آن کشور اطلاع یابد. سال ۱۳۳۴ش. امریکا نخستین دستگاههای جدید جاسوسی ـ استراق سمع خود را در برخی نقاط شمالی ایران مستقر کرد. در این ایستگاههای استراق سمع و جاسوسی، دستگاههای پیشرفته‌ای نصب شده بود که گفته می‌شد کارایی آن برای قرن ۲۱م. هم پیش‌بینی شده بود.

با تأسیس پایگاههای جاسوسی و استراق سمع سیا در مناطق شمالی ایران، فعالیتهای سیا در ایران گسترش یافت و مأموران سیا وارد ایران شدند. برخی گزارشات حاکی است که ایران بیشترین مأموران و جاسوسان سیا را در خود جای داده بود. در همان حال ایران استراتژیک‌ترین منطقه‌ای محسوب می‌شد که امریکا و سیا برای کنترل امور اطلاعاتی ـ جاسوسی شوروی در سراسر جهان در اختیار داشت. مهمترین پایگاههای جاسوسی سیا در شمال ایران در صفی‌آباد بهشهر، کبکان خراسان و پارس‌آباد مغان قرار داشت که مجهز به پیشرفته‌ترین تجهیزات و دستگاههای اطلاعاتی ـ جاسوسی آن روزگار بود.[۲] سپهبد هاشم برنجیان که پس از انقلاب محاکمه شد درباره پایگاه جاسوسی سیا در صفی‌آباد بهشهر و سایر پایگاههای جاسوسی سیا در بخشهای شمالی ایران چنین گفته است:

۱- همان، صص ۱۶۱ ـ ۱۶۲.

۲- محمد. ت، ماهیت و عملکرد امپریالیسم امریکا در ایران، ص ۸۲.

... از زمان درست شدن پایگاههای جاسوسی بهشهر و بعد از چند سال کبکان، در آن سال فرمانده نیروی هوایی پیش من آمد و گفت شاه، باغ شخصی خود را در صفی آباد بهشهر به «سیا» داده و رئیس پرسنلی را صدا کرد و این وضع را به اطلاع آنها رسانید او گفت: آنها ضمن آنکه کارهای خود را می‌کنند نیروی هوایی هر سال عده‌ای در حدود ۲۵۰ نفر دانشجو به آنها معرفی می‌کند و من هم افراد مورد اعتماد را برای حفاظت آنها به بهشهر می‌فرستم کارهایی که من در این مدت کرده‌ام، یا فرستادن کارگر و پرسنل بود و یا مسائل خدماتی و حفاظتی، کارهایی که آنها انجام می‌دادند مربوط به خودشان بود ولی مسلماً آنها از شاه اجازه گرفته بودند زیرا زمین پایگاه ملک اختصاصی شاه بود و ارتباطی به نیروی هوایی نداشت و افسری از ضداطلاعات هوایی به آنجا نرفته بود و هر بار که لازم بود یک نفر غیرنظامی می‌آمد و احتیاجات پایگاه را با من در میان می‌گذاشت که من هم به مسئولان پستهای مختلف منعکس می‌کردم و آنها می‌رفتند، این غیرنظامیان هر دو ـ سه سال یک بار عوض می‌شدند من فقط یک واسطه بین فرماندهی نیروی هوایی و این پایگاهها بودم و هیچ گاه من رابطهٔ مستقیمی با امریکاییها نداشتم و هیچ گاه هم مستشاری در کنار من قرار نمی‌گرفت. ارتباط من همین بود و بس. اما آنچه مسلم است امریکاییها در بهشهر و کبکان پایگاههایی داشته‌اند که این پایگاهها آن قدرعظیم بود که از دوازده کیلومتری دیده می‌شد و طبیعی است اینچنین خبرگیری مربوط به داخل نبود و هر کس اهل حرفه می‌دانست که برای داخل نبوده است.[1]

ویلیام سولیوان در خاطرات خود نصب دستگاههای جاسوسی در شمال ایران را از موفقیتهای وصف‌ناپذیر سیا و امریکا در ایران ارزیابی می‌کند که به آنها امکان می‌داد فعالیتهای جاسوسی ـ استراتژیک و نظامی و موشکی شوروی را در عمق خاک گستردهٔ آن کشور تحت کنترل و مراقبت قرار داده و اطلاعات لازم را کسب نمایند.[2]

اسناد برجای مانده از سفارت امریکا در تهران تأیید می‌کند که امریکا به مخاطرات احتمالی فعالیت این پایگاههای جاسوسی برای حکومت ایران وقوف کامل داشت؛ با این احوال نگران بود مبادا بحرانی پیش‌بینی نشده موقعیت حکومت ایران را که در راستای تأمین

۱- یوسف ترابی، پیشین، صص ۱۶۱ ـ ۱۶۲.
۲- همان، صص ۱۶۲ ـ ۱۶۳.

اهداف و خواسته‌های امریکا در ایران از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کرد، متزلزل سازد. امریکا امیدوار بود با حمایت حساب شده از شاه، حضور خود را در ایران تضمین کند.[۱]

علاوه بر تجهیزات جاسوسی و راداری سیا در شمال کشور، در برخی نقاط حساس و استراتژیک جنوب ایران نیز تجهیزات استراق سمع و جاسوسی نصب شده بود که مهمترین آن در چابهار و بندرعباس قرار داشت.[۲] سیا در نظر داشت طی سالهای آتی فعالیتش، در سایر نقاط استراتژیک ایران نیز دستگاههای استراق سمع و جاسوسی نصب کند، اما حرکت مردم ایران که سقوط رژیم پهلوی را به دنبال داشت مانع از عملی شدن این طرحها شد. مدتها پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، افکار مردم ایران نسبت به حضور امریکا در نقاط مختلف کشور تهییج شده و آنها از این مهم آگاهی داشتند. مایکل لدین از اعضای برجسته سفارت امریکا در تهران که عمده وظایفش در رابطه با فعالیت سیا در ایران بود، یکی از دلایل عمده عدم نصب دستگاههای استراق‌سمع و جاسوسی امریکا در نقاط بیشتری از ایران را ترس از تهییج بیشتر احساسات ضدامریکایی مردم ایران می‌داند.[۳]

رادارهای جاسوسی ـ اطلاعاتی سیا در ایران توسط اداره کل چهارم ساواک حفاظت و مراقبت می‌شد و این بخشی از تعهدات ساواک در قبال فعالیتهای سیا در ایران بود.

در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی برخی نشریات نوشتند که مرکز جاسوسی سیا در ایران که در فرودگاه مهرآباد تهران مستقر بود کشف شده است «و به مک آفیس معروف است.»[۴]

پس از پیروزی انقلاب اسلامی درباره پایگاههای جاسوسی سیا در ایران اظهارنظرها و اخبار مختلفی منتشر شد که هر یک به مناسبتی درباره اهمیت این پایگاهها و تعطیلی و یا ادامه فعالیت آن اطلاعاتی به مخاطبانشان ارائه می‌دادند. اخبار اولیه حاکی از تصرف این پایگاهها به دست نیروهای انقلابی بود.[۵] در همان حال برخی از رسانه‌ها و خبرگزاریهای خارجی هم با نقل مطالبی درباره پایگاههای مذکور به گوشه‌هایی از اهمیت آن برای امریکا در دوران پهلوی و تبعات سوء ناشی از پیروزی انقلاب اسلامی اشاراتی می‌کردند. از جمله

۱- مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۸، صص ٦٤ ـ ٦٦.
۲- یوسف ترابی، پیشین، ص ١٦٣.
۳- مایکل لدین، پیشین، صص ٥٥ ـ ٥٦.
۴- ح. پاکباز، در آینه ۳۷ روز، ص ۲۲۰.
۵- محمد. ت، پیشین، صص ٥٤ ـ ٥٥.

خبرگزاری فرانسه در ۱۲ اسفند ۱۳۵۷ در این باره چنین گزارش داد:

امریکاییها با از دست دادن کنترل ایستگاه استراق سمع آن کشور در شمال ایران با شکست بزرگی مواجه شده‌اند منابع امریکایی تأیید کردند ۲۰ کارشناس امریکایی قبل از آنکه این ایستگاه را با یک هواپیمای ارتش ایران به تهران ترک کنند تجهیزات الکترونیکی ۵۰۰ میلیون دلاری آن را منهدم کرده‌اند... کارشناسان امریکایی از این ایستگاه که در شصت کیلومتری مرزهای شوروی قرار داشت برای ضبط علایم رادیویی مرکز فضایی شوروی در «بایکونور» استفاده می‌کردند.

از بین رفتن این دو دستگاه استراق سمع، سرویسهای اطلاعاتی امریکا در درگیری موشکهای شوروی با مشکل بزرگی روبرو خواهد شد.[1]

برهنیجین خبرنگار لوس‌آنجلس تایمز که پس از پیروزی انقلاب از محل پایگاه جاسوسی سیا در بهشهر دیدن کرده بود، گزارش مبسوطی از آن تهیه کرد.[2] پس از پیروزی انقلاب، دولت موقت تلاشهایی برای شناسایی و کنترل پایگاههای جاسوسی سیا در بخشهای مختلف کشور آغاز کرد.

در همان حال اخباری وجود داشت که حاکی از ادامه فعالیت جاسوسی پایگاههای استراق‌سمع و جاسوسی سیا در ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی بود. از جمله: «روزنامه هرالد تریبیون چاپ پاریس گزارش داد با اینکه کارشناسان امریکایی پایگاههای جاسوسی امریکا را در بهشهر ترک کرده‌اند دستگاهها طوری تنظیم شده‌اند که کار جاسوسی امریکاییها در این پایگاه همچنان ادامه دارد... پایگاه بهشهر یکی از هفت پایگاه جاسوسی امریکا در نزدیکی مرز ایران و شوروی است و مأموریت آن ردیابی پرتاب موشکهای شوروی است... تمام محوطه پایگاه پس از خروج امریکاییان به دست افراد مسلح کمیته امام افتاد...»[3]

در همان حال برخی گزارشات دیگر حاکی از تعطیلی و از کار افتادن سایر پایگاههای جاسوسی سیا در ایران بود. به گزارش روزنامه کیهان: **«یک پایگاه مخفی جاسوسی امریکا و اسرائیل در منطقه پارس‌آباد مغان در ۳ کیلومتری مرز ایران و شوروی کشف شد... کارشناسان امریکا و اسرائیل پیش از ترک این پایگاه جاسوسی اسباب و لوازم پیچیده آن را تخریب کردند...**

۱- همان، صص ۵۵ ـ ۵۶.

۲- خواندنیها، س ۳۹، ش ۳۷، شنبه ۱۲ خرداد ۱۳۵۸، ص ۲۴.

۳- روزنامه کیهان، ش ۱۰۶۵۷، شنبه ۱۹ اسفند ۱۳۵۷، ص ۲.

شبه جاسوسی مزبور تحت پوشش یک شرکت ساختمانی کار می‌کرد... دستگاههای این شبکه که دارای رادارهای قوی بود شبها به کار می‌افتاد و اطلاعاتی را دربارهٔ فعالیتهای درون خاک شوروی ضبط می‌کرد...»[1]

پس از پیروزی انقلاب اسلامی پایگاههای جاسوسی سیا در ایران محکوم به تعطیلی بود و این مهم طی دو سه ماه نخست پیروزی انقلاب اسلامی به تحقق پیوست. منابع امریکایی در اواسط فروردین ۱۳۵۸ و در حالی که کمتر از دو ماه از پیروزی انقلاب اسلامی سپری می‌شد، تصریح کردند که دوران فعالیت جاسوسی ـ اطلاعاتی آنها در ایران به پایان راه رسیده و آنها برآنند پایگاههای جاسوسی و استراق سمع جدیدی در خاک ترکیه مستقرکنند. گویا در همان زمان امریکا در ازای نصب دستگاههای استراق سمع در ترکیه پیشنهاد پرداخت یک صد میلیون دلار کمک نقدی به مقامات آن کشور کرده بود.[2] در همان حال اعلام شد سیا پس از پیروزی انقلاب اسلامی پایگاههای جاسوسی خود را بر ضد شوروی در قبرس مستقر خواهد کرد و در این باره با مقامات بریتانیایی هم که در قبرس نفوذ داشتند به توافق رسیده‌اند.[3] پیش از آن و در همان روز پیروزی انقلاب اسلامی (در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷) خبرگزاری فرانسه از قول حزب کمونیست قبرس گزارش داد که «تجهیزات نظامی و جاسوسی امریکا از ایران به پایگاههای نظامی انگلیس در قبرس منتقل شده است.»[4]

ـ سیا و مخالفان سیاسی حکومت ایران

چنانکه در حیطه عمل هم مشاهده شد مهمترین وظیفه‌ای که برای ساواک در نظر گرفته شد، سرکوب مخالفان سیاسی و ایجاد بستری مطلوب و آرام برای ادامه نظام سیاسی حاکم بر ایران بود. سیا و سیاستگذاران امریکایی امور ایران هم از همان آغاز فعالیت ساواک بیش از هر چیز به کارآمدی هر چه بیشتر این سازمان در ایجاد امنیت داخلی کشور توجه نشان دادند.[5] سیا تا واپسین سالهای حیات رژیم پهلوی کماکان حامی و مشوق روشهای خشن و

۱- همان، ص ۲.
۲- همان، ش ۱۰٦۷۸، دوشنبه ۲۰ فروردین ۱۳۵۸، ص ٤.
۳- همان، ش ۱۰٦۷۷، یکشنبه ۱۹ فروردین ۱۳۵۸، ص ٤.
۴- همان، ش ۱۰٦۳۵، یکشنبه ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، ص ۸.
۵- ویلیام شوکراس، آخرین سفر شاه، صص ۱۹۷ ـ ۱۹۸.

سرکوبگر ساواک در جلوگیری از گسترش مخالفتها باقی ماند:

ساواک، سازمان اطلاعات و امنیت کشور، در سال ۱۹۵۷ «به منظور حفظ امنیت کشور و جلوگیری از هرگونه توطئه زیان‌آور علیه منافع عمومی» تأسیس شد. به اصطلاح امریکایی، قرار بود ساواک آمیزه‌ای از سازمان سیا و «اف. بی. آی» و سازمان امنیت ملی باشد. اختیارات آن نظیر سازمانهایی که در زمان داریوش به عنوان «چشم و گوش شاه» خدمت می‌کردند، بسیار وسیع بود. وظیفهٔ اصلی آن حمایت از شاه از طریق کشف و ریشه‌کن ساختن افرادی که با حکومت مخالف بودند و اطلاع دادن از وضع و حال و روز مردم به او بود. مأموران ساواک به وسیله موساد و سیا و «سازمان امریکایی برای پیشرفت بین‌المللی، تربیت می‌شدند...»[۱]

در سراسر دهۀ ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ش. امریکا و سیا هیچ‌گاه به طور جدی شاه را به دلیل در پیش گرفتن سیاستهای سرکوبگرانه و دهشت آفرین مخالفان سیاسی‌اش که توسط ساواک اعمال می‌شد، شماتت نکرده و از او انتقاد ننمودند و چه بسا مشوق آن هم شدند. بسیاری از مخالفان سیاسی حکومت صرفاً به دلیل مخالفت با گسترش سلطه امریکا در ایران، توسط ساواک تحت تعقیب قرار گرفته، شکنجه و زندانی شده و یا به قتل رسیدند. بدین ترتیب رهبران امریکا بیش از آنکه نگران نقض حقوق بشر در ایران باشند، شاه و ساواکش را به دلیل ایجاد بستری مناسب و مطلوب برای ادامه حضورشان در ایران تشویق و تأیید می‌کردند.[۲] سیا در سرکوب هر حرکتی که به نوعی در برابر حضور پررنگ امریکا در ایران صف‌آرائی می‌کرد از هیچ کمکی به ساواک و حکومت ایران فروگذار نمی‌کرد. تردیدی باقی نبود که هرگاه نظام استبدادی و سرکوبگر حاکم بر ایران دچار تزلزلی جدی می‌شد، موقعیت و منافع بسیار امریکا در ایران با آسیبی انکارناپذیر روبرو می شد.[۳] چنانکه آیت‌الله محمدرضا سعیدی فقط به این دلیل از سوی ساواک دستگیر، شکنجه و در نهایت به قتل رسید که با حضور سرمایه‌گذاران امریکایی در ایران مخالفت کرده بود. آیت‌الله سعیدی در اوایل خرداد ۱۳۴۹ به خاطر انتقاداتش از ورود سرمایه‌گذاران امریکایی به ایران، در ۵ خرداد ۱۳۴۹ دستگیر و در حدود ۲۰ خرداد همان سال تحت شکنجه‌های مرگبار ساواک در زندان به قتل

۱- همان، صص ۱۹۸ ـ ۲۰۳.

۲- احمد آرامش، پیشین، ص ۲۰٤.

۳- غلامرضا کرباسچی، روزشمار روابط ایران و امریکا، صص ۲۰٤ ـ ۲۰٦.

رسید.

احمد آرامش هم عمدتاً به خاطر مخالفتهایش با حضور گسترده امریکا در ایران توسط ساواک هدف گلوله قرار گرفته و کشته شد. تردیدی وجود ندارد که سیا در این قتلها مشوق و هدایتگر ساواک بود.

از دیگر حیطه فعالیت سیا در ایران، تشریک مساعی و همکاری با ساواک در شناسایی و از میان برداشتن گروههای چپ بود. سیا از دوره کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ کمکهای باارزش اطلاعاتی ـ جاسوسی در اختیار فرمانداری نظامی قرار داد تا گروههای چپ و حزب توده را که در حکومت نفوذ کرده بودند شناسایی و تحت تعقیب قرار داده و از میان بردارد. با تأسیس ساواک، همکاری سیا برای سرکوب گروههای چپ باز هم ادامه یافت. این همکاری تا منزوی شدن نهایی اعضای این تشکلها کماکان ادامه داشت. بگذریم از اینکه همکاری سیا با ساواک در سرکوب گروههای اسلامی ـ مذهبی و روحانیون و علمای مبارز، به ویژه طی دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ش. قابل توجه بود.[۱]

مراقبت و کنترل سیا صرفاً به مخالفان سیاسی حکومت ایران محدود نمی‌شد، بلکه مأموران این سازمان در ایران، اقشار و گروههای مختلف سیاسی، اجتماعی، قومی، نژادی، زبانی و... را تحت کنترل، داشتند. سیا، گزارشات متعددی از جامعه ایرانی تهیه و تنظیم می‌کرد تا در برنامه‌ریزیهای آتی از آن بهره برد. این اطلاعات و گزارشات، سیاستمداران امریکایی امور ایران را قادر می‌ساخت شناختی کافی از جامعه ایرانی داشته و اهداف و مقاصد متعدد سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و اطلاعاتی ـ جاسوسی خود را بر حسب مقتضای زمان و مکان اجرا کنند.[۲] در همان حال، ساواک درباره اتباع ایرانی، با سیا تبادل اطلاعات می‌کرد.

مهمترین همکاری سیا با ساواک، در آغاز دهۀ ۱۳۴۰ش. بود؛ زمانی که شاه مجبور شد با توصیه الزام‌آور امریکا و سیا اصلاحات موسوم به انقلاب سفید را به مورد اجرا گذارد. انقلاب سفید و اصلاحات مربوط به آن، چنانکه مورد توجه و نظر شاه و امریکا بود به آسانی در ایران پیاده نشد و مخالفان سیاسی حکومت نسبت به آن واکنش نشان دادند. به ویژه روحانیون و

۱- مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۸، صص ۵۳ ـ ۵۸.

۲- داریوش همایون به روایت اسناد ساواک، صص ٦٨ ـ ٦٩.

علمای مذهبی به رهبری امام خمینی(ره) مبارزه آشتی‌ناپذیری سر و سامان دادند که به رغم سرکوبگریهای گسترده هیچ‌گاه به خاموشی نگرائید.[۱]

سیا که در طراحی اصلاحات این دوره نقش مهمی برعهده داشت، در سرکوب مخالفان این اصلاحات کمکهای قابل توجهی در اختیار ساواک و حکومت ایران قرار داد. در واقع با حمایتهای بی‌شائبه امریکا بود که شاه و نیروهای سرکوبگر آن مخالفتهای آن روزگار را با اعمال خشونتهای بسیار از میان برداشتند.[۲] پیش از آن و در آغاز دهۀ ۱۳۴۰ش. با حمایت و پشتیبانی سیا و امریکا شاه مجبور شد بر نخست‌وزیری علی امینی گردن نهد و در اجرای طرحهای اصلاحی انقلاب سفید او را یاری دهد. سیا در دورۀ امینی از هیچ کوششی برای موفقیت او در اجرای اصلاحات پیشنهادی امریکا فرو نگذاشت.

شواهد و قراین موجود نشان می‌دهد که سیا برای ارعاب شاه و متقاعد کردن او برای پذیرش نخست‌وزیری امینی که سخت مورد توجه محافل امریکایی بود، اعلامیه‌های جعلی منتشر می‌کرد که حاوی تلاش گروههای جمهوری‌خواه برای سرنگونی نظام شاهنشاهی و استقرار نظام جمهوری در ایران بود.[۳]

تردیدی وجود ندارد که فضای باز سیاسی ایجاد شده در دوران نخست‌وزیری امینی نسخه‌ای بود که سیا و امریکا برای نجات شاه از بحرانهای عدیده سیاسی، اجتماعی، اقتصادی دامنگیر کشور پیچیده بودند. زمانی هم که احساس کردند شاه قادر خواهد بود با سرکوب بیشتر، خواسته‌های آنان را به انجام رساند، از پشتیبانی نخست‌وزیری امینی و فضای باز سیاسی دوران نخست‌وزیری او سر باز زدند.

بدین ترتیب آشکار است که سیا در ظهور و سقوط دولتهای ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد نقش قابل‌توجهی داشت. برخی از مهمترین نخست‌وزیران شاه طی ۲۵ سال اخیر سلطنت او، متهم به همکاری با سیا بودند. در آن میان سپهبد فضل‌الله زاهدی نخست‌وزیر کودتا، حسین علاء، علی امینی، حسنعلی منصور، امیرعباس هویدا، جمشید آموزگار، غلامرضا ازهاری و شاپور بختیار با محافل امریکایی روابط نزدیکی داشتند. در واقع نظر مساعد امریکا و سیا در انتصاب آنان به نخست‌وزیری تأثیر به سزا و غیرقابل انکاری داشت. حسنعلی منصور

۱- ستاره فرمانفرمائیان، دختر پارس، صص ۳٤٦ـ ۳٤۹؛ منوچهر فرمانفرمائیان، خون و نفت، صص ۵۱۲ ـ ۵۱۳.
۲- جواد منصوری، پیشین، ج ۱، صص ۸۲ ـ ۸۳.
۳- ظهور و سقوط، ج ۲، صص ۳۰٦ ـ ۳۰۷.

با مأموران سیا در ایران ارتباط بسیار نزدیکی داشت. جانشین او ـ امیرعباس هویدا ـ نیز از حمایتهای سیا بهره‌مند بود. سیا در ایجاد زمینه‌های نخست‌وزیری حسنعلی منصور نقش اساسی ایفا کرد؛ در واقع نخستین پایه‌های کانون مترقی منصور با حمایتهای سیا بنا نهاده شد.

سیا که در دورهٔ نخست وزیری اسدالله علم حکومت را در سرکوب قهرآمیز مخالفین یاری داده بود، در نهایت به این نتیجه رسید که ادامه نخست‌وزیری او می‌تواند آینده مبهمی برای سلطنت شاه و مهم‌تر از آن منافع امریکا رقم زند. به همین دلیل پس از رایزنیهای متعدد، شاه را متقاعد کرد علم را از نخست‌وزیری بردارد و به جای او حسنعلی منصور را بگمارد که به رغم تمام کاستیهایی که داشت، از نظر سیا، در آن شرایط مناسب‌ترین فرد برای احراز پست نخست‌وزیری بود.[۱]

هنگامی که حسنعلی منصور به قتل رسید، باز هم به توصیه سیا بود که امیرعباس هویدا جانشین مناسبی برای او تشخیص داده شد. ضمن اینکه امیرعباس هویدا نیز تنها هنگامی از نخست‌وزیری عزل شد که امریکا به شاه هشدار داد برای جلوگیری از بحران پیشامده نیازمند نخست‌وزیری دیگر است. بر این اساس جمشید آموزگار ـ تکنوکرات مورد توجه امریکا ـ زمام امور را به دست گرفت.

ـ همکاری مشترک سیا، ساواک و موساد

امریکا از همان آغاز تشکیل دولت اسرائیل، حامی اصلی این دولت بود. در طول بیش از پنجاه و پنج سال گذشته، صهیونیستها همواره حفظ و تحکیم موقعیت خود در منطقه پرآشوب و بحرانی خاورمیانه را مدیون امریکا بوده‌اند. امریکا طی سالیان گذشته اسرائیل را در برابر کشورهای عربی و اسلامی حمایت کرده و امنیت آن را تضمین نموده است. به نظر می‌رسد اسرائیل بخشی از قلمرو امریکا در این سوی جهان است. یهودیان امریکایی نیز اثرگذارترین گروههای سیاسی ـ اقتصادی این سرزمین هستند که دل در گرو اسرائیل دارند؛ بدین ترتیب می‌شود گفت دولتهای وقت امریکا در حمایت بدون شائبه از اسرائیل چاره‌ای نداشتند. رؤسای جمهور و سیاستگذاران این کشور، پیوسته برای حمایت و دفاع از امنیت و توسعه‌طلبی

۱- محمدحسین طباطبایی، روابط ایران و غرب، صص ۱ ـ ۱۱.

اسرائیل در برابر همسایگان عرب و مسلمانش از سوی محافل قدرتمند یهودی و صهیونیستی فعال در عرصه سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و امنیتی امریکا تحت فشار قرار دارند.

از سوی دیگر، هر چند از زمان اعلام تشکیل دولت اسرائیل در ۱۹۴۸م./۱۳۲۷ش. تا هنگام شناسائی این رژیم از سوی حکومت ایران مدتها فاصله افتاد، اما در همان آغاز امریکائیها که در ایران نفوذ داشت برای ایجاد پیوند بین ایران و اسرائیل مشتاقانه فعالیت می‌کردند. امریکا به خوبی پی برده بود که نظام سیاسی حاکم بر ایران ـ با توجه به ویژگیها و موقعیت ایران در میان کشورهای اسلامی و عرب ـ در آینده‌ای نه چندان دور مستعد همکاری و ارتباط نزدیک با اسرائیل است.[1] سیا که از سال ۱۹۴۷م./۱۳۲۶ش. فعالیتش را در ایران آغاز کرده بود، نخستین بنیانهای شکل‌گیری روابط ایران و اسرائیل را از اواخر دهۀ ۱۳۲۰ش./۱۹۴۰م. پی نهاد. البته این تلاشها تنها پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و روند شتاب آلود تحکیم و تقویت موقعیت امریکا در ایران با موفقیت بیشتری قرین شد. شاه از همان نخستین سالهای سلطنت (و به رغم اختیار اندکی هم که داشت) نشان داده بود که به گسترش روابط ایران با کشورهای عربی و اسلامی چندان علاقمند نیست؛ این سیاست طی سالهای آتی حکومت او نیز نمود بیشتری یافت. هنگامی که پیوندهای او با امریکا گسترش یافت، آشکار شد که او در جبهه مقابل کشورهای عربی و اسلامی قرار گرفته و از موضع تجاوزکارانه اسرائیل حمایت می‌کند. از اواسط دهۀ ۱۳۳۰ش. آشکار شده بود که شاه ایران پیوندهای گسست‌ناپذیری با صهیونیستها دارد.[2] سیا بسیار شایق بود که این مولود جدید ـ ساواک ـ ارتباط گسترده و نزدیکی با موساد ایجاد کند و در امور اطلاعاتی ـ امنیتی و جاسوسی همکاری با آن را آغاز نماید. به زودی به حکومت ایران قبولانده شد که کشورهای عربی، اختلاف و تضادی حل ناشدنی با ایران دارند و در این میان فقط ایجاد ارتباط و پیوند نزدیک ایران با اسرائیل است که می‌تواند ضامن حفظ امنیت طرفین باشد، گویا شاه گفته «که ایران و اسرائیل هیچ‌کدام مایل نیستند در دریایی از عربها تنها بمانند». در همان حال یکی از پژوهشگران اسرائیلی تأکید کرده که ایران «طعمه‌ای استراتژیک» برای اسرائیل در برابر اعراب است و تنها ایران می‌تواند «توجه و ابتکارات اعراب را از مرزهای اسرائیل دور»

۱- همان، ص ۵۲.

۲- جیمز. ا. بیل، شیر و عقاب، صص ۵۷۰ ـ ۵۷۲.

سازد.[۱]

بدین ترتیب همکاری مشترک سیا، موساد و ساواک در امور مختلف اطلاعاتی ـ جاسوسی و غیره در درجه اول متضمن حفظ و تحکیم امنیت و موقعیت اسرائیل در برابر کشورهای عربی و اسلامی بود که خود ارتباط مستقیمی با اهداف و منافع امریکا در ایران و منطقه داشت.

ـ مقابله با کا.گ.ب

از مهمترین وظایف و حیطه عمل سیا در ایران مقابله با نفوذ شوروی، کمونیسم و نیز مأموران کا.گ.ب بود. سیا از همان آغاز حضورش در ایران تا پایان دوران پهلوی این مهم را به جد دنبال کرد. در دوران پهلوی، کا.گ.ب مأموران بسیاری در ایران داشت که به طور پیدا و پنهان و در پوششهای مختلف اقتصادی، سیاسی و فرهنگی فعالیت می‌کردند. در این میان سیا تلاش داشت فعالیت جاسوسی ـ اطلاعاتی آنها را تحت کنترل گرفته و خنثی کند. در مناطقی که گمان می‌رفت مأموران کا.گ.ب حضور فعالی داشته باشند، مراقبتهای ساواک نمود بیشتری داشت.[۲] سیا با کمک مأموران خود و نیز با یاری سفارت امریکا در تهران و ساواک، علاوه بر اینکه فعالیت کا.گ.ب را تحت کنترل داشت، با وسواس تمام نگران احتمال نفوذ مأموران آن در تشکیلات اطلاعاتی ـ امنیتی خود نیز بود.[۳] سیا همواره در تلاش بود آسیب‌پذیری اتباع، تأسیسات و منافع آن کشور (در ایران و سایر نقاط جهان) را در برابر اقدامات جاسوسی کا.گ.ب به کمترین حد کاهش دهد.[۴] در اسناد بر جای مانده از سفارت امریکا در تهران، «انجام اقدامات ضروری و در حیطه قدرت ایران به منظور خنثی سازی فعالیتهای پنهان شوروی در ایران و ممانعت از گسترش شوروی به سوی خلیج فارس» از مهمترین اهداف امریکا در ایران برشمرده شده است.[۵] طی سالهای پایانی رژیم پهلوی، امریکا شاه را به دلیل تسهیلات گسترده‌ای که برای امور جاسوسی ـ اطلاعاتی بر ضد

۱- همان، ص ۵۷۳.
۲- مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۵۱، صص ٦ ـ ١٤ و صص ۷۳ ـ ۷۸.
۳- همان، صص ۱۲۰ ـ ۱۲۳.
۴- همان، ج ۱، ص ۳۰۷.
۵- همان، ص ۲۷۷.

شوروی و کا.گ.ب در اختیار آنها نهاده بود، ستایش می‌کرد.[۱] امریکا در همان حال، ساواک را به دلیل همکاری جدی که با سیا در مراقبت از فعالیتهای جاسوسی ـ اطلاعاتی شوروی در ایران و آن سوی مرزها داشت تمجید می‌کرد. البته ساواک این همکاری را صرفاً با سیا نداشت و دستگاه اطلاعاتی انگلیس و اسرائیل هم از این مواهب و یاری رسانیها بهره‌مند بودند.[۲] اسنادی که بعدها به دست آمد نشان می‌داد که سیا در مقابله با کا.گ.ب و شوروی در ایران، به ویژه در مرزهای شمالی کشور برنامه‌های گسترده‌ای پیش‌بینی کرده بود.[۳]

ولادیمیر کوزیچکین در خاطرات خود به گوشه‌هایی از همکاریهای اطلاعاتی ـ جاسوسی ساواک با سیا در مقابل کا.گ.ب در ایران، چنین اشاره کرده است:

ساواک را ایالات متحده تأمین مالی و کنترل می‌کرد. آنچه می‌کرد در جهت تقویت رژیم شاه، و در هم شکستن مخالفان او و به خصوص جناح چپ بود. اضافه بر اینها، ساواک به یک دسته‌بندی سرویسهای ویژه با نام رمز «ترایدنت» (نیزهٔ سه شاخه) ملحق شده بود. دو عضو دیگر آن سیا و موساد، سرویس جاسوسی اسرائیل بودند. هدف ترایدنت، البته، متوجه اتحاد شوروی و یارانش در منطقه بود. این «دار و دسته‌ای» بود که افسران رزیدنسی کا.گ.ب می‌بایست با آن دست و پنجه نرم کنند.

ساواک از هشت ادارهٔ کل با وظایف گوناگون تشکیل شده بود. ادارهٔ کل هشتم، که ادارهٔ ضدجاسوسی ساواک بود، با ما سر و کار داشت. سفارتخانه شوروی را شبکه‌ای از پستهای مراقبت، که در مجتمع‌های چندین طبقه قرار گرفته بودند، در میان گرفته بود. ما کاملاً مطمئن بودیم که این پستهای مراقبت کلیه زمینهای سفارتخانه را زیر نظر دارند. اصلی‌ترین آنها درست در مقابل در اصلی ورودی سفارتخانه قرار داشت. از این محل کلیه رفت و آمد افراد شوروی بیست و چهار ساعته کنترل می‌شد و از افراد موردنظر محرمانه عکس می‌گرفتند و از اینجا با دیگر پستهای مراقبت ارتباط برقرار بود.[۴]

امریکا اطمینان داشت که شاه و ساواک «هرگونه اطلاعات مورد لزوم آنها دربارهٔ

۱- ویلیام سولیوان و آنتونی پارسونز، پیشین، ص ۳۰۷.

۲- سازمانهای جاسوسی بیگانه در ایران، ج ۲۰، صص ۹۱ ـ ۹۲.

۳- ولادیمیر کوزیچکین، کا.گ.ب در ایران، ص ۲۷۰.

۴- احسان نراقی، از کاخ شاه تا زندان اوین، ص ۲۲۰؛ جاسوسی امریکا در ایران و منطقه، صص ۲ ـ ۱۴.

فعالیتهای کمونیستها و مأموران شوروی در ایران را در اختیارشان قرار» خواهند داد.[۱] همچنان که سیا در اقصی نقاط ایران فعالیتهای متعددی داشت، مأموران ساواک نیز در برخی از شهرهای بزرگ امریکا حضور داشتند. این عده علاوه بر اینکه در برخی امور اطلاعاتی با سیا همکاری داشتند، در کنترل و مراقبت از مخالفان و ناراضیان حکومت ایران در آن کشور نیز از آزادی عمل بسیاری برخوردار بودند؛ دولتهای وقت امریکا برای فعالیت ساواک در آن کشور محدودیتی قائل نبودند. کریستین دلانوا در این باره چنین نوشته است:

در سرزمین امریکا، اف. بی. آی. کاری به کار ساواک نداشت. دولت امریکا که از حضور ساواکیها در خاک خود اطلاع کامل داشت، برای خشنودی هم‌پیمانش از سیا خواست که کاری به کارشان نداشته باشد. به اف. بی. آی. نیز که وظیفه‌اش جلوگیری از ورود جاسوسان به سرزمین امریکاست دستور داده شد مداخله‌ای نکنند.[۲]

سیا در دوران انقلاب

آنچه در دوران انقلاب بروز کرد محصول شرایط و اوضاع و احوالی بود که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در عرصه سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی ایران رخ نموده و در سالهای بعد ادامه یافت. البته در پدید آمدن این شرایط و نیز تداوم آن، سیا و مجموعه سیاستگذاران امریکایی امور ایران، نقش چشمگیری داشتند. امریکا طی ۲۵ سال اخیر سلطنت محمدرضا پهلوی، قدرت بلامنازع خارجی اثرگذار در ایران بود و برای ادامه این روند که با استبداد و خودکامگی حکومت همراه بود، از هیچ تلاشی فرو نگذاشت.

بسیاری از رجال و کارگزاران ریز و درشت حکومت و در رأس آنها شخص شاه، از امریکا حرف‌شنوی داشتند و از نفوذ این کشور در ایران حمایت کرده و تسهیلات لازم را فراهم آورده بودند.[۳] سیا با بهره‌گیری از ساواک و سایر مراجع حکومتی، هم‌زمان با گسترش هر چه بیشتر نفوذ و حضور امریکا در ایران، طرحهای قابل‌توجهی برای حمایت از ادامه سلطه پهلوی در ایران اجرا کرد. امریکا به همراه دولتمردان امریکایی و سفارت آن کشور در تهران، در توانمندسازی هر چه بیشتر حکومت و سرکوب قهرآمیز و دهشت‌آفرین مخالفان سیاسی

۱- مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۸، صص ۸۲ ـ ۸٤ و صص ۱۷٤ ـ ۱۸۲.
۲- کریستین دلانوا، پیشین، صص ۲۲۵ ـ ۲۲٦.
۳- احمد آرامش، پیشین، صص ۱٦۳ ـ ۱٦٦.

کوشش زایدالوصفی انجام داد.[۱] رژیم پهلوی هر آنچه داشت از امریکا بود که در تحکیم موقعیت او از هیچ تلاشی فروگذار نکرد. فرد هالیدی تصریح می‌کند که «ماهیت دستگاه اختناق کنونی ایران[۱۳۵۶ ـ ۱۳۵۷ش.] از جت‌های فانتوم نیروی هوایی‌اش گرفته تا روشهای بازجویی ساواک که از اف. بی. آی آموخته شده از طریق روابط این کشور با امریکا شکل گرفته است.»[۲] بدین ترتیب امریکا در روند شکل‌گیری و ادامه نظام استبدادی در ایران که ضامن گسترش نفوذش در این کشور بود، نقش قابل توجهی داشت.[۳]

۱- جلال آل‌احمد، فرهنگ جلال آل‌احمد، صص ۷۰ ـ ۷۲.

۲- فرد هالیدی، دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران، ص ۹۸.

۳- سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، صص ۱۸۷ ـ ۲۱۰.

فصل شش

روابط و همکاریهای ساواک و موساد

۱. پیشینه و تشکیلات موساد

از همان آغازین روزهای اعلام رسمی تشکیل دولت اسرائیل در ۱۹۴۸م./۱۳۲۷ش. طرح تشکیل یک سازمان اطلاعاتی و جاسوسی مورد توجه رهبران آن قرار گرفت. دولت صهیونیستی از سوی محافل سیاسی، اقتصادی و نیز برخی دولتهای اروپایی و امریکا حمایت می‌شد. صهیونیستها هنگام اعلام موجودیت اسرائیل، سالیانی طولانی با اعراب مسلمان درگیر نبردهایی تجاوزکارانه بودند و برای تحکیم موقعیت خود در منطقه، جنایات بسیاری مرتکب شده و گروههای مختلف تروریستی صهیونیست، قتلهای فراوانی مرتکب شده بودند. بدین ترتیب مقرر شد دولت اسرائیل که مولود خشونت و تجاوزکاری بود، به عنوان زایده‌ای التیام‌ناپذیر در برابر تیر خشم و کینه مسلمانان قرار گیرد. تشکیل اسرائیل خیانتی آشکار و انکارناپذیر در حق مردمان مسلمانی است که در سرزمین فلسطین حیات تمدنی ـ فرهنگی و سیاسی دیرپایی داشته‌اند.

در واکنش به برخورد قهرآمیز جهان اسلام، رهبران اسرائیل برای مقابله با مخالفان داخلی و خارجی خود، به سرعت طرح تأسیس سازمان اطلاعاتی ـ امنیتی و جاسوسی را مورد توجه قرار دادند. رودررویی اجتناب‌ناپذیر با اعراب و مسلمانان از مهمترین انگیزه‌های طرح تشکیل این سازمان اطلاعاتی ـ امنیتی و جاسوسی جدید بود. در مه ۱۹۴۸، دیوید بن‌گوریون ـ رهبر اسرائیل ـ با همدستی شرتوک، وزیر امور خارجه، و برخی از مهمترین رهبران جامعه صهیونیست، ضرورت تشکیل سازمان اطلاعاتی ـ جاسوسی را دریافتند. آنان در اولین گام بر آن شدند تا با بهره‌گیری از تجارب اطلاعاتی ـ جاسوسی خیم هرزوک، رئیس سازمان اطلاعات ارتش جدیدالتأسیس اسرائیل ـ که ارتباطاتی هم با جوامع اطلاعاتی ـ جاسوسی

انگلستان داشت، سازمان اطلاعات سری بریتانیا را الگوی این تشکیلات در دست تأسیس قرار دهند. در آن دوره سازمان اطلاعات سری بریتانیا که اختصاراً (SIS) نامیده می‌شد، کارآمدترین سازمان جاسوسی ـ اطلاعاتی جهان محسوب می‌شد. بدین ترتیب طی ماههای مه و ژوئن ۱۹۴۸، طرح اولیه تشکیلات سازمان اطلاعاتی اسرائیل آماده شد و به عنوان دایره‌ای وابسته به وزارت امور خارجه آن کشور «بخش سیاسی» نام گرفت و بوریس گورئیل (Boris Guriel) که در جنگ جهانی دوم تجارب جاسوسی ـ اطلاعاتی فراوانی اندوخته بود در رأس آن قرار گرفت. اولین کارکنان تشکیلات اطلاعاتی ـ جاسوسی اسرائیل را نفرات اداره سیاسی آژانس یهود تشکیل می‌دادند که مدت کوتاهی قبل از آن منحل شده بود. این تشکیلات اطلاعاتی ـ جاسوسی به سرعت رشد کرد و بخشهای متعددی به آن افزوده شد؛ شعبات عملیاتی و جاسوسی مختلفی نیز در برخی از کشورهای اروپایی چون آلمان، فرانسه و انگلستان تشکیل شد. در همان حال در داخل خاک فلسطین اشغالی هم شعبات اطلاعاتی و ضدجاسوسی متعددی کار خود را آغاز کرد. علاوه بر مردم این سرزمین و نیز یهودیانی که به طور فزاینده وارد فلسطین اشغالی می‌شدند، سفارتخانه‌ها، کنسولگریها، نمایندگیهای سیاسی خارجی فعال و نیز دفاتر سازمان ملل، تحت مراقبتهای بخش ضدجاسوسی تشکیلات جاسوسی ـ اطلاعاتی جدید اسرائیل قرار گرفتند.[1] با ادغام و هماهنگی تدریجی میان تشکیلات اطلاعاتی ـ جاسوسی متعدد دیگری که سالها قبل از اعلام رسمی تشکیل دولت اسرائیل توسط گروههای مختلف صهیونیست به وجود آمده بود، سازمان اطلاعاتی ـ جاسوسی اسرائیل به سرعت رشد کرد. هسته‌های اطلاعاتی ـ جاسوسی در بخشهای مختلف اروپا فعالیت خود را به ویژه هنگام قدرت گرفتن حزب نازی در آلمان ـ در دهۀ ۱۹۳۰ ـ آغاز کرد و در تمام دهۀ ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ که نهایتاً به تشکیل دولت رسمی اسرائیل منجر شد، ادامه داد. با تلاش تشکیلات متعدد جاسوسی و اطلاعاتی بود که بسیاری از یهودیان مقیم اروپا و روسیه طی دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ به سوی سرزمین فلسطین گسیل شدند. همزمان با آن نیز هسته‌های نظامی ـ تروریستی یهودی ضدعرب در سرزمین اشغالی فلسطین و مناطق همجوار آن شکل گرفت. این گروههای اطلاعاتی ـ جاسوسی که از سوی دولت انگلستان پشتیبانی می‌شدند، در بخشهای مختلفی از اروپا پایگاه اطلاعاتی ـ عملیاتی داشتند و در

۱ـ یان بلک و دیگران، جنگهای نهانی اسرائیل، صص ۹۹ ـ ۱۰۰.

متشکل ساختن جامعه یهود اروپا و تشویق آنان برای عزیمت به سرزمین فلسطین نقش قابل توجهی ایفا کردند. گروههای اطلاعاتی ـ جاسوسی یهودی که اقدامات و فعالیتهایشان، با قتل، ترور و خشونت بر ضد مخالفانشان در اروپا و شرق مدیترانه و فلسطین نیز توأمان بود، از سوی سرمایه‌داران بزرگ یهودی اروپاو نیز امریکا حمایت می‌شدند. ایرگون، اشترن، پالماچ و هاگانا از مهمترین این گروههای زیرزمینی اطلاعاتی ـ جاسوسی و تروریستی، محسوب می‌شدند. اما اولین و مهمترین این گروههای اطلاعاتی ـ جاسوسی و تروریستی سازمان مخفی یهودیان صهیونیست بود که با نام «موساد آلیابت» فعالیت می‌کرد و معنای آن «سازمان مهاجرت یهود» بود. با اعلام تشکیل دولت اسرائیل در مه ۱۹۴۸، دیوید بن‌گوریون تشکیلات متعدد اطلاعاتی ـ جاسوسی و تروریستی را سامان بخشید و با از میان برداشتن اختلافات و رقابتهای موجود، نخستین سنگ بنای سازمان اطلاعاتی ـ جاسوسی جدید صهیونیستهارا بنا نهاد. با تلفیق و ادغام این تشکیلات متعدد، سازمان «شای» شکل گرفت. اسرائیل از همان هنگام اعلام موجودیت، درگیر مقابله با فلسطینیان و اعراب مسلمان بود و فلسطینیان بسیاری را قتل‌عام کرد. در همان حال نیز برای کارآمد کردن تشکیلات اطلاعاتی ـ جاسوسی خود تغییرات وسیعی در سازمان شای داد. در واقع این سازمان را منحل کرده و سازمان جدیدی تشکیل داد که اولین هسته تشکیل موساد شد.[۱] این سازمان جدید دارای ۵ اداره مختلف بود که عهده‌دار وظایف زیر شدند:

۱ـ اداره اول موسوم به «آمان» که وظیفه جمع‌آوری اطلاعات نظامی در کشورهای خارجی را از طریق جاسوسی برعهده داشت.

۲ـ اداره دوم موسوم به «رامان» که وظیفه جمع‌آوری اطلاعات سیاسی برای وزارت خارجه اسرائیل را در کشورهای خارجی برعهده داشت.

۳ـ اداره سوم موسوم به «شین بت» که وظیفه مبارزه با فعالیت جاسوسان خارجی در اسرائیل و به عبارت دیگر مسئولیت عملیات ضدجاسوسی در داخل اسرائیل را برعهده داشت.

٤ـ اداره چهارم یا واحد بررسی و تحقیقات، که وظیفه تحقیق درباره افراد در داخل کشور و حفظ امنیت داخلی اسرائیل را برعهده داشت.

۱ـ احمد ساجدی، سازمانهای جاسوسی دنیا، صص ۱۲۱ ـ ۱۲٤.

هـ ـ اداره پنجم موسوم به بخش ویژه پلیس، که مأموریتهای اجرایی و ترورها و تخریبها را در داخل و خارج کشور برعهده داشت.[۱]

تا هنگام تشکیل نهایی موساد چند سالی وقت لازم بود. طی سالهای ۱۹۴۸ ـ ۱۹۵۳م. دولت صهیونیست درگیریهای شدیدی با مردم و کشورهای عربی داشت و در اولین نبرد میان اسرائیل و پنج کشور عربی که در سال نخست اعلام موجودیت اسرائیل و با حمایتهای بدون شائبه انگلستان و امریکا، رخ داد، اسرائیل به پیروزی رسید. در همان حال، سازمان اطلاعاتی ـ جاسوسی این دولت هم به رغم تمام مشکلات خود نقش اساسی در تحولات جاری داشت. هنگام درگیری اسرائیل با کشورهای عربی، برخی از مأموران اطلاعاتی این دولت در ارتشهای عربی نفوذ کرده و اطلاعات با ارزشی در اختیار صهیونیستها قرار دادند. گلدامایر از جمله مهمترین جاسوسان اسرائیل بود که توانست با نفوذ در ارتش اردن، اطلاعات ذی‌قیمتی در اختیار ارتش اسرائیل قرار دهد. سازمان اطلاعاتی ـ جاسوسی اسرائیل در سال ۱۹۵۳م. ـ پس از پنج سال فعالیت ـ دچار تحول مهمی شده و به دو بخش اطلاعات داخلی و خارجی تقسیم شد. بخش اطلاعات داخلی و ضدجاسوسی اسرائیل به سازمان «شین بث» واگذار شد و جمع‌آوری اطلاعات خارجی و جاسوسی در کشورهای دیگر به سازمان جدیدی سپرده شد که به زودی موساد[۲] نام گرفت. این تشکیلات دوگانه که به سرعت رشد کرد، دوایر متعددی را شامل می‌شد. با گسترش هر چه بیشتر حیطهٔ فعالیت موساد در عرصه داخلی و خارجی، این بخش، فعالیت شین بث را هم تا حد زیادی کنترل می‌کرد.[۳]

سازمان شین‌بث در تأمین نیروهای مورد نیاز موساد نقش قابل توجه داشت و برخی از مهمترین مأموران اطلاعاتی ـ جاسوسی موساد از میان پرسنل شین‌بث انتخاب می‌شدند. «مدرسهٔ عملیات عالی مشترک»، مهمترین مرکز تربیت نیروی اطلاعاتی و جاسوسی شین‌بث و موساد است.[۴] رؤسای شین‌بث و موساد مستقیماً از سوی نخست‌وزیر اسرائیل منصوب می‌شوند. اولین رئیس موساد ایزرهال بود که توسط دیوید بن گوریون منصوب شد و از سال

۱- همان، ص ۱۲۵.

۲- موساد نامی بود که در آغاز به واژهٔ هاموساد لئئوم Hamossad leteum به معنای مؤسسه هماهنگی داده شد. در ۱۹۶۳م. بار دیگر در مفهوم و نام نهانی و واقعی آن تغییر داده شد و بر آن «مؤسسه اطلاعات و وظایف ویژه» نام نهاده شد. (یان بلک، پیشین، ص ۱۱۲).

۳- احمد ساجدی، پیشین، صص ۱۲۶ ـ ۱۲۷.

۴- همان، صص ۱۲۸ ـ ۱۳۰.

۱۹۵۳ تا سال ۱۹۶۳ به مدت ده سال در ریاست موساد باقی بود. دومین رئیس موساد مایرآمیت به مدت ۵ سال و تا ۱۹۶۸ این سمت را برعهده داشت. زوی زمیر سومین رئیس موساد طی سالهای ۱۹۶۸ ـ ۱۹۷۴ در این سمت باقی بود. پس از او اسحاق هوفی در مقام ریاست موساد قرار گرفت. گفته شده که بیشترین فعالیت موساد در رابطه با کشورهای عربی است و بیش از هزار نفر از جاسوسان آن در پوششهای مختلف در این کشورها مشغول فعالیت هستند. در همان حال، مأموران سازمان موساد در بیش از ۸۰ کشور جهان فعالیت جاسوسی دارند.[۱] موساد در بسیاری از کشورهای اروپایی شعب و پایگاههای اطلاعاتی ـ جاسوسی پیدا و پنهانی دارد که از سالهای نخستین تشکیل، فعالیت خود را آغاز کرده و علاوه بر امور جاسوسی و اطلاعاتی، در امور مختلف اقتصادی، تجاری و حتی قاچاق کالا و ارز نیز فعال است. در همین حال همکاری اطلاعاتی نزدیکی نیز با سرویسهای اطلاعاتی برخی کشورهای دوست دارند و در تسهیل روابط اسرائیل با کشورهای مختلف نقش قابل توجهی ایفا می‌کنند.[۲]

علاوه بر شین‌بث و موساد، اسرائیل دستگاه اطلاعاتی ـ امنیتی دیگری نیز دارد. کمیتهٔ هماهنگ‌کننده عملیات و فعالیت سرویسهای متعدد اطلاعاتی ـ امنیتی اسرائیل که از سال ۱۹۵۱ کار خود را آغاز کرده، «کمیته سران سرویسها» و اختصاراً «وعدت» نامیده می‌شود. از اوایل سال ۱۹۶۳ در حیطه فعالیت و حدود عمل هر یک از سرویسهای صهیونیستها تغییراتی صورت گرفت.

طی دههٔ ۱۹۷۰ در حیطه فعالیت دستگاههای متعدد اطلاعاتی ـ جاسوسی اسرائیل و نحوهٔ تعامل و ارتباطات آنان با شخص نخست‌وزیر و اعضای بلندپایه اسرائیل تغییراتی داده شد. برای تقویت حیطه فعالیت موساد هم چاره‌اندیشیهای دوباره‌ای اعمال شد و ارتباط اطلاعاتی ـ امنیتی موساد با نخست‌وزیر هماهنگ‌تر از سابق گردید.[۳]

علاوه بر سرویسهای اطلاعاتی اسرائیل، برخی از سازمانها، دوایر غیرنظامی، وزارتخانه‌ها و سازمانهای غیررسمی صهیونیستی و نیز محافل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی یهودی در سراسر جهان یاریگر دستگاههای اطلاعاتی ـ امنیتی و جاسوسی اسرائیل هستند. تا واپسین

۱- همان، صص ۱۳۱ ـ ۱۳۳.

۲- یان بلک، پیشین، صص ۱۰۰ ـ ۱۰۷.

۳- مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۱۱، صص ۱۵ ـ ۱۷..

سالهای عمر رژیم پهلوی در ایران، تعداد کارکنان اطلاعاتی ـ امنیتی رده بالای موساد از ۲۰۰۰ نفر تجاوز می‌کرد و شین‌بت نیز بیش از ۱۰۰۰ نفر در اختیار داشت. در مجموعه اطلاعات نظامی اسرائیل هم بیش از ۷۰۰۰ نفر مشغول فعالیت بودند. دربارهٔ میزان اعتبار مالی که به سرویسهای اطلاعاتی اسرائیل، از جمله موساد، اختصاص داده می‌شود اطلاعی در دست نیست.[۱]

مهمترین حیطه فعالیت اطلاعاتی و جاسوسی موساد در سراسر جهان متوجه جهان عرب و کشورهای مسلمان است. موساد در سراسر جهان تلاش می‌کند تا آنجا که می‌تواند بر منافع و موقعیت کشورهای عرب و کشورهای مسلمان ضربه وارد کند. مأموران موساد در بسیاری از کشورها و از جمله در کشورهای عربی حضور دارند و از هرگونه امکان برای تأمین منافع صهیونیستها در سطوح مختلف بهره می‌جویند.

موساد در بسیاری از کشورهای غیرعربی پایگاههای اطلاعاتی ـ جاسوسی دارد که عمدتاً در پوششهای دیپلماتیک و سیاسی فعالیت می‌کنند. نمایندگیهای سیاسی و کنسولی اسرائیل در جهان مهمترین پایگاههای جاسوسی موساد هستند و اقدامات تروریستی و غیرقانونی بسیاری نیز توسط آنان انجام می‌شود.

موساد برای مراقبت هر چه بیشتر کشورهای عربی و مسلمان، رابطه اطلاعاتی ـ جاسوسی دوستانه‌ای با بسیاری از سرویسهای اطلاعاتی ـ جاسوسی کشورهای بیگانه ایجاد کرده است. دامنه همکاریهای اطلاعاتی ـ جاسوسی دوجانبه علاوه بر بسیاری از کشورهای اروپایی و برخی کشورهای خاورمیانه مانند ایران دوران پهلوی و ترکیه، بخشهایی از افریقا، امریکای لاتین، ایالات متحده امریکا و آسیای شرقی را نیز دربر می‌گیرد:

هدف اصلی روابط اسرائیل با ایران، ایجاد و توسعه سیاستهای ضدعربی و موافق اسرائیل، در تصمیمات مقامات ایرانی بود. از اواخر دهۀ ۱۹۵۰ به بعد، در طی سالها، موساد در عملیات مشترکی با ساواک، همکای داشته است. موساد، به فعالیتهای ساواک یاری داده است و کردهای عراق را حمایت موده است. اسرائیل مرتباً گزارشاتی دربارهٔ فعالیتهای مصر در کشورهای عربی، تحولات و حوادث عراق، و فعالیتهای کمونیستها، که اثراتی برایران

۱- همان، صص ۲٦ ـ ۲۸.

داشت، به سازمان اطلاعات ایران منتقل می‌کرده است.[۱]

۲. آغاز روابط ایران و اسرائیل

از اوایل دههٔ ۱۸۸۰م. رهبران صهیونیست تلاشهای منسجمی برای تشکیل دولت یهود در سرزمین فلسطین انجام دادند. نخستین کنگره بزرگ یهود به همت هرتزل در شهر بال سوئیس طی قطعنامه‌ای طرح تشکیل دولت اسرائیل را در فلسطین تصویب کرد. به دنبال آن با تشکیل گروههای متعدد یهود در بخشهای مختلف جهان و به ویژه اروپا، گامهای مهمی برای نیل به این هدف برداشته شد. در این میان آژانس یهود در اتحاد هر چه بیشتر جامعه پراکنده یهود سرآمد سایر گروههای یهودی بود.

در ۲۹ نوامبر ۸/۱۹۴۷ آذر ۱۳۲۶ سازمان ملل متحد تقسیم سرزمین فلسطین به دو دولت مستقل عرب و یهود را تصویب کرد و قیمومیت انگلستان بر سرزمین فلسطین به پایان راه خود رسید. با اعلام رسمی تشکیل دولت اسرائیل در مه ۱۹۴۸/اردیبهشت ۱۳۲۷ مرحله جدیدی در تاریخ تحولات سیاسی خاورمیانه آغاز شد.

در شرایطی که دولت اسرائیل از سوی کشورهای مسلمان عرب مورد تهدید بود، رهبران آن تلاش داشتند در عرصه بین‌المللی و جهانی موقعیت خود را تثبیت و تحکیم کنند. موضوع شناسایی رسمی رژیم صهیونیست اسرائیل از مهمترین اقداماتی بود که می‌توانست در توان‌بخشی آن در برابر مخالفان مؤثر افتد. به همین دلیل اسرائیل درصدد برآمد نظر موافق دولت ایران را نسبت به این مهم جلب نماید. در آن دوره ایران شاهد اختناق سیاسی ـ اجتماعی بود و بسیاری از فعالان سیاسی ـ مذهبی تحت تعقیب قرار گرفته و به انحاء گوناگون از عرصه فعالیتهای اجتماعی ـ سیاسی محروم مانده بودند. آیت‌الله کاشانی که از مخالفان سرسخت اسرائیل بود دستگیر و به لبنان تبعید شده بود و افکار عمومی کشور امکانی برای ایستادگی در برابر تصمیمات سوء حکومت پهلوی و دولت وقت نداشت. شکست زودهنگام و سریع ارتشهای کشورهای عربی در برابر اسرائیل باعث شد تا اشتیاق حکومت پهلوی، هر چند ضمنی، برای ارتباط با اسرائیل افزایش یابد. چنانکه سپهبد رزم‌آرا رئیس ستاد ارتش طی سخنانی در باشگاه افسران، پیروزی ارتش اسرائیل بر ارتش کشورهای عرب را

۱- همان، صص ٦١ ـ ٦٤.

ستایش کرد. برخی نشریات داخلی نیز با انتشار مطالبی در این باره به طور ضمنی از ضرورت شناسایی اسرائیل از سوی دولت ایران سخن به میان آوردند.[۱]

از سوی دیگر با گسترش ستیز میان اسرائیل و کشورهای عربی، بسیاری از یهودیان عراق از طریق مرزهای غربی وارد ایران شده و مشکلات عدیده‌ای برای دولت پدید آوردند.

یکی از ایرانیانی که در تشکیل دولت صهیونیستی با آنان همکاری داشت، سیدضیاءالدین طباطبایی بود. سیدضیاءالدین طباطبایی (نخست‌وزیر کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹) در سرزمین فلسطین به کار ملک‌داری اشتغال داشت و در خرید املاک و زمینهای مردم عرب به نفع یهودیان آن سرزمین نقش واسطه را بازی می‌کرد و در واقع با فریب مسلمانان فلسطینی املاک آنان را به نام خود (به عنوان یک مسلمان) می‌خرید و سپس اسناد مالکیت آن را به یهودیان منتقل می‌کرد.[۲]

موضوعی که می‌توانست موجبات نزدیکی دولت ایران با دولت صهیونیستی را فراهم آورد، روابط سرد و گاه تیره ایران با برخی کشورهای عربی و مهمتر از همه عراق بود که در بسیاری مسائل سیاسی و مرزی اختلافاتی شدید و دیرینه داشتند. در آن مقطع به رغم برخی اقدامات صورت گرفته، روابط فیمابین تیره بود. روابط ایران با مصر (مهمترین کشور عربی آن روزگار) هم استحکامی نداشت. به‌ویژه پس از جدایی فوزیه از شاه، روابط طرفین به سردی گرائیده بود.[۳]

مهم‌تر از همه، نقش انکارناپذیر انگلستان و امریکا در سوق دادن حکومت ایران به ایجاد رابطه با دولت اسرائیل بود. انگلیسیها که در عرصه سیاسی ایران نفوذ چشمگیری داشتند، به رغم رشد احساسات ضدانگلیسی در بین مردم ایران، در درون حاکمیت از ارج و اعتبار برخوردار بودند و توانستند بخشهایی از دولت و کارگزاران حکومت را با رأی خود موافق سازند. ایالات متحده نیز که از جنگ جهانی دوم به بعد در شئون مختلف سیاسی، اقتصادی، نظامی و اجتماعی ایران نفوذ قابل توجهی یافته بود، در همسویی سیاست حکومت ایران با اسرائیل نقش درجه اول داشت. در آن دوره، امریکا کمکهای مالی، اقتصادی و نظامی قابل اعتنایی به ایران می‌کرد و گامهای جدی برای ایجاد سلطه بیشتر بر ایران برداشته بود. بر

۱- مرتضی قانون، پیشین، ص ۱۷۹.
۲- همان، ص ۱۸۵.
۳- همان، صص ۱۸۶ ـ ۱۸۷.

همین اساس هنگامی که شاه در آبان ۱۳۲۸ برای نخستین بار به امریکا سفر کرد، دولت امریکا ضمن وعده‌های متعدد درباره ارائه کمکهای اقتصادی، فنی و نظامی به حکومت ایران، ضرورت شناسایی دولت جدیدالتأسیس اسرائیل را به او گوشزد کرد. در همان حال طی اقامت ۴۸ روزه شاه در امریکا، بسیاری از تجار، سرمایه‌داران و محافل سیاسی ـ اقتصادی یهودی مقیم امریکا در ملاقاتهای متعدد با شاه از هیچ کوششی برای متقاعد کردن وی بر ضرورت شناسایی رسمی دولت اسرائیل و ایجاد روابط سیاسی فیمابین فرو نگذاشتند.[1] شاه در گام نخست تسهیلات لازم را برای پذیرایی مطلوب از یهودیانی که از عراق وارد ایران می‌شدند، فراهم کرد.

در همان سفر، شاه به طور تلویحی وعده داد تمامی تلاشهایش را برای فراهم آوردن زمینه‌های شناسایی رسمی اسرائیل به کار خواهد بست.

وعده‌های شاه هنگامی امکان عمل یافت که مأموران اطلاعاتی اسرائیل موفق شدند با اعطای رشوه‌هایی کلان، نخست‌وزیر (محمد ساعد) و برخی وزرا و کارگزاران حاکمیت را به سیاستهای دلخواه خود سوق دهند. گفته شد که مقامات دولت جدید صهیونیست با هزینه کردن چندصد هزار دلار (بین ۲۴۰ تا ۴۰۰ هزار دلار)، به آسانی توانستند مقصود خود را عملی کنند:[2]

اسرائیل شناسایی دو فاکتوی خود را با پرداخت رشوهٔ قابل توجهی به دست آورد.[3]

به دنبال اعلام شناسایی اسرائیل از سوی ایران کشورهای عربی انتقادات سختی از دولت ایران کردند، اما ایران که به پشتیبانی امریکا و انگلستان مستحضر بود، به اعتراضات اعراب توجهی نکرد و سرکنسولگری ایران در بیت‌المقدس فعال شد.

اما نخستین مرحله روابط ایران و اسرائیل دیری نپایید و با آغاز نخست‌وزیری مصدق روابط دو کشور قطع شد. البته پیش از آن و از آغاز شناسایی اسرائیل، آیت‌الله کاشانی که سالها در برابر سیاستهای تجاوزکارانه انگلستان در ایران و خاورمیانه ایستاده بود، به سیاست دولت در شناسایی اسرائیل حمله کرد و هشدار داد هرگاه دولت ایران از تصمیم اتخاذ کرده عدول نکند، مردم ایران در آینده‌ای نه چندان دور، خود برای جلوگیری از نفوذ اسرائیل در

۱- همان، صص ۱۸۷ ـ ۱۹۰.

۲- مرتضی قانون، دیپلماسی نهان، صص ۱۹۰ ـ ۱۹۳؛ علیرضا ازغندی، روابط خارجی ایران، ص ٤١٠.

۳- عبدالرضا هوشنگ مهدوی، سیاست خارجی ایران در دوره پهلوی، ص ١٥٤.

ایران راهی پیدا خواهند کرد.

بدین ترتیب در ۱۵ تیر ۱۳۳۰ رسماً اعلام شد روابط ایران و اسرائیل به پایان راه رسیده و باقر کاظمی وزیر امور خارجه وقت اعلام کرد که سرکنسولگری ایران در بیت‌المقدس تعطیل شده است.[۱]

به رغم این احوال، اسرائیل تلاش می‌کرد از قطع کامل رابطه با ایران جلوگیری کند. هنگامی که این مقصود ممکن نشد، ی. دانتر رئیس بخش مهاجرت آژانس یهود در تهران طی نامه‌ای از وزیر خارجه ایران خواست اجازه دهد سرکنسولگری ایران در ترکیه عهده‌دار صدور روادید برای یهودیانی شود که قصد داشتند ایران را به مقصد اسرائیل ترک کنند. اما باقر کاظمی وزیر امور خارجه این تقاضای نماینده آژانس یهود در ایران را نپذیرفت و طی مراسله‌ای از وزارت کشور خواست تا هر چه زودتر به فعالیت آژانس یهود در ایران خاتمه دهد.

البته پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به تدریج روابط ایران با اسرائیل آغاز شد. با این حال تا شناسایی آشکارتر این رژیم از سوی شاه دو سه سالی زمان لازم بود. علاوه بر گفتگوها و ملاقاتهای عمدتاً مخفیانه نمایندگان سیاسی دو کشور، تلاش برای فروش نفت ایران به اسرائیل در پاییز ۱۳۳۳ش. نخستین گام جدی برای پیوند مجدد دو کشور تلقی شد. با این حال فقط در ۱۳۳۶ش. بود که دو کشور برای صدور نفت ایران به اسرائیل قرارداد رسمی امضا کردند و به تبع آن میان نمایندگان سیاسی ـ اقتصادی دو کشور ملاقاتها و مذاکرات بیشتری پیرامون مسائل ذی‌علاقه صورت گرفت. طی ماههای آتی، شاه در ملاقات با برخی مقامات اسرائیل (البته به طور غیررسمی) مانند لوی اشکول ـ وزیر دارایی ـ وعده فروش نفت بیشتر به اسرائیل داد و هم‌زمان با آن توافقاتی برای یافتن راه گسترش روابط طرفین در زمینه‌های مختلف سیاسی ـ اقتصادی صورت گرفت؛ تا جایی که از اواسط ۱۳۳۸ش. دولت ایران آماده بود برای شناسایی و برقراری روابط سیاسی فیمابین گامهای بیشتری بردارد.[۲] در اولین گام جدی و آشکار، وزارت امور خارجه در ۲۱ آذر ۱۳۳۸ نماینده‌ای غیررسمی به اسرائیل فرستاد تا امور کنسولی ایران را در این کشور که تا آن هنگام اداره آن برعهده سفارت سوئیس در اسرائیل بود، مستقیماً برعهده گیرد. چند ماه بعد و در اوایل تیر ۱۳۳۹ نماینده

۱- علیرضا ازغندی، پیشین، ص ٤۱۱.

۲- همان، صص ٤۱۱ ـ ٤۱۲.

اسرائیل اجازه یافت تا در کنفرانس بین‌المللی زنان که در تهران تشکیل شده بود شرکت کند.

شاه در آستانه برقراری روابط سیاسی غیررسمی بین اسرائیل و ایران (در دوم مرداد ۱۳۳۹) تصریح کرد که اقدام اخیر او جز تأکید و تأیید سیاست دولتهای گذشته نیست.[۱]

بدین ترتیب طی سالهای پایانی دهۀ ۱۳۳۰ش. روابط ایران و اسرائیل گسترش بیشتری یافت و حکومت پهلوی بدون توجه به تبعات سوئی که این رابطه بر منافع ایران برجای می‌نهاد، به صهیونیستها روی خوش نشان داد. اما دولت ایران به دلایل عدیده که مهمترین آن مخالفت دنیای اسلام و جهان عرب و نیز مردم ایران، به‌ویژه روحانیون بود هیچگاه نتوانست با رژیم صهیونیستی روابط رسمی برقرار کند و شناسایی این رژیم در حد دوفاکتو باقی ماند.

البته به رغم روابط غیررسمی و دوفاکتو، در طول دوران سلطنت محمدرضا پهلوی رهبران درجه اول اسرائیل بارها (البته به طور مخفیانه) از ایران دیدن کرده و با شاه ملاقات کردند. در این ملاقاتهای مخفیانه که البته کم هم نبود، رعایت مسائل امنیتی و اطلاعاتی اساساً برعهده ساواک و موساد بود که از اواخر دهۀ ۱۳۳۰ش. روابط گسترده‌ای با یکدیگر برقرار کردند.[۲]

از جمله مهمترین رهبران اسرائیل که تا بهمن ۱۳۵۷ به طور مخفیانه به ایران سفر کرده و با شاه و سایر مقامات ایران ملاقات نمودند عبارتند از: دیوید بن گوریون، لوی اشکول، گلدا مایر، اسحق رابین، مناخیم بگین، شیمون پرز، موشه‌دایان و ایگال آلون.[۳]

به رغم روابط بسیار نزدیک بین حکومت پهلوی و صهیونیستها، دولتمردان ایران همواره وجود رابطۀ جدی بین تل‌آویو و تهران را تکذیب می‌کردند، اما این فقط ظاهر امر بود و با واقعیت وجود روابط گسترده ایران و اسرائیل فاصله قابل توجهی داشت.

۳. آغاز روابط ساواک و موساد

مسائل امنیتی ـ اطلاعاتی از مهمترین موارد مورد علاقه ایران و اسرائیل بود. از یک سو اسرائیل علاقمند بود با نفوذ اطلاعاتی ـ امنیتی موساد در بخشهای مختلف ایران در مراقبت و کنترل اطلاعاتی ـ جاسوسی بر کشورهای عربی برتری یابد و از سوی دیگر ایران امیدوار

۱- مرتضی قانون، پیشین، صص ۲۷۵ ـ ۲۷۶.

۲- علی فلاح‌نژاد، مناسبات ایران و اسرائیل در دوره پهلوی دوم، صص ۱۷۳ ـ ۱۷۶.

۳- همان، ص ۱۸۳.

بود از تجارب اطلاعاتی ـ جاسوسی موساد برای هدایت، سازماندهی، آموزش و تجهیز سازمان تازه تأسیس ساواک بهره برد؛ در همان حال در کنترل و مراقبت از مخالفان داخلی و نیز مأموران اطلاعاتی ـ امنیتی شوروی در ایران، یاری موساد را پشت سر داشته باشد. ضمن اینکه با روند رو به تزاید اختلافات سیاسی بین رژیم پهلوی و کشورهای عربی، همکاری ساواک و موساد می‌توانست در مراقبت از رفتار و اقدامات احتمالی کشورهای عربی مؤثر افتد.

همکاری ساواک و موساد موضوعی غیرقابل اجتناب بود که پیشاپیش درباره چگونگی و روند آن از سوی امریکا و سیا تصمیم‌سازی شده بود. به عبارت دیگر این رابطه نیاز ضروری حضور قدرتمندانه امریکا در ایران و منطقه خاورمیانه بود.[1] سیا به جد در نظر داشت با گسترش روابط ساواک و موساد، بسیاری از مسئولیتهای اطلاعاتی ـ امنیتی و جاسوسی در ایران و منطقه خاورمیانه را به این دو سرویس بسپارد:

از ایالات متحده که بگذریم، در دوران پس از ۱۹۵۳ ایران مهمترین روابط دوجانبه امنیتی را با اسرائیل داشت. پیوندهای امنیتی ایران و اسرائیل اساساً در سال ۱۹۶۰ یا ۱۹۶۱، یعنی زمانی آغاز گردید که ظاهراً به تشویق امریکا تعدادی از افسران امنیتی اسرائیل برای آموزش کارمندان ساواک به ایران اعزام شدند. چنان که پیشتر گفته شد، این گروه جای گروه مشابهی از «سیا» را در ایران گرفت و تا ۱۹۶۵ در ایران باقی ماند و منبع مهم آموزشی ساواک در این دوره بود. تقریباً ازهمان زمان ایران و اسرائیل همکاری در عملیات پنهانی مشترک علیه کشورها و سازماندهی تندروی عرب در خاورمیانه را آغاز کردند. دو کشور در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ با استفاده از پایگاههای واقع در غرب ایران به یک رشته عملیات جمع‌آوری اطلاعات امنیتی علیه عراق دست زدند. در این دوره اسرائیل با همدستی ایران (و ایالات متحده) کردهای بارزانی را در شورش علیه حکومت عراق یاری داد...[2]

سرزمین ایران امکانات و جذابیتهای متعدد دیگری نیز داشت که می‌توانست در فعالیتهای موساد مؤثر افتد. برخی از این موارد عبارت بود از:

۱ـ وجود بیش از چهل هزار اقلیت یهودی در ایران.

۲ـ وجود تعداد زیادی از کلیمیان کشورهای عربی به‌ویژه عراق که در اثر عدم پذیرش

۱- مرتضی قانون، پیشین، صص ۲۶۹ ـ ۲۷۲؛ درآمدی بر ریشه‌های انقلاب اسلامی، صص ۳۵۲ ـ ۳۵۵.

۲- درآمدی بر ریشه‌های انقلاب اسلامی، ص ۳۵۲.

جوامع مذکور به ایران مهاجرت کرده و به تدریج به تابعیت دولت شاهنشاهی ایران درآمده‌اند. طبق سوابق موجود عده‌ای از این افراد قبلاً در کشورهای عربی به نفع اسرائیل همکاری داشته و در کشور شاهنشاهی ایران نیز ارتباط خود را با اعضای سرویس زیتون «اسرائیل» و همچنین سایر اعضای نمایندگی اسرائیل حفظ و فعالیتهای اطلاعاتی نیز بعضاً از آنها مشاهده شده است.

۳ـ وجود دموکراسی وآزادی مذهب در کشور شاهنشاهی ایران به بهترین وجه برای کلیه اقلیتهای مذهبی به‌ویژه اقلیت کلیمی.

٤ـ اتکا به ریشه‌های سیاسی و اقتصادی و مالی که جامعه یهود در طی سالیان دراز در اغلب کشورهای جهان به وجود آورده‌اند و استفاده و تغذیه کامل از کلیه این امکانات.

٥ـ استفاده از ایدئولوژی صهیونیسم در بین اقلیت کلیمی ایران.

٦ـ داشتن سازمانهای وسیع فرهنگی و مذهبی و تبلیغات در کلیه کشورهای جهان به‌ویژه کشورهای اروپایی و امریکایی و تغذیه مؤثر از این مؤسسات چه از نظر اقتصادی و سیاسی و مالی و تبلیغاتی.

دور از واقعیت نیست که در ساختار قدرت و نمودار تشکیلاتی حکومت پهلوی، اهرمی که می‌توانست حضور و موقعیت صهیونیستها را در ایران تثبیت و تحکیم کند و به علاوه پوشش امنیتی آنها را نیز تضمین نماید، «ساواک» بود.[1]

علل و عوامل دیگری در امور نظامی و نیز امنیتی ـ اطلاعاتی، موجبات نزدیکی ایران و اسرائیل را فراهم می‌آورد. برخی از عللی که از دسته‌بندیهای سیاسی ـ نظامی منطقه‌ای و رقابت شوروی و امریکا نشأت می‌گرفت، عبارت بودند از:

۱ـ همکاریهای محتمل استراتژیک نظامی در صورت حمله یکی از کشورهای عربی به یکی از طرفهای درگیر.

۲ـ استفاده از متخصصین امنیتی اسرائیل در سرکوب ناآرامیهای قومی و سیاسی در ایران.

۳ـ انبار احتمالی تجهیزات نظامی اسرائیل در ایران در صورت بروز تحریم نظامی از سوی برخی از کشورهای غربی و دریافت تجهیزات نظامی در این گونه مواقع از ایران.

۱- محمدتقی تقی‌پور، «پیمان ساواک با موساد»، فصلنامه مطالعات تاریخی، س اول، ش اول، زمستان ۱۳۸۲، ص ۱۱۲.

٤ـ استفاده از تخصص و تجارب اسرائیلیها در زمینه مدرنیزه کردن تجهیزات نظامی کهنه ایران.

٥ـ بهره‌گیری از مشاورین نظامی اسرائیل و خرید برخی اقلام نظامی ساخت آن کشور (همچون اسلحه، شعله‌افکن و سوی پرتاب موشک).

٦ـ مبادله اطلاعات نظامی و ارزیابی قدرت نظامی کشورهای عربی از طریق خرید و یا به غنیمت گرفتن سلاحهای روسی.[1]

ایران امیدوار بود با گسترش رابطه با اسرائیل از نفوذ قابل توجه محافل سیاسی ـ اقتصادی یهودی در هیئت حاکمه امریکا، برای پذیرش تقاضاهایش و حمایتهای مختلف نظامی و مالی بهره برد. تحولات آتی نشان داد که یهودیان ذی‌نفوذ در امریکا در موارد متعددی برای برآورده شدن نیازهای شاه از سوی امریکا پادرمیانی می‌کردند.[2] ضمن اینکه طی دو دهۀ پایانی رژیم پهلوی، اسرائیل در تأمین اسلحه و تجهیزات موردنیاز حکومت ایران نقش قابل‌توجهی ایفا نمود.[3] چنانکه از برخی اسناد و مدارک موجود برمی‌آید تبادل اطلاعات، طرح فروش تجهیزات نظامی اسرائیل به ایران و نیز آموزش نیروهای ساواک از مهمترین دلایلی بود که همکاری موساد و ساواک را توجیه می‌کرد. رضا پرورش از اعضای بلندپایه ساواک در دادگاه انقلاب اسلامی به مواردی در این باره اشاره کرده است:

برگ بازجویی و صورتمجلس

خوانده: رضا پرورش

تاریخ: ۱۳۵۸/۲/۱۲

س ـ کلیه هدفهایی را که ایران و اسرائیل در همکاری نزدیکشان با یکدیگر تعقیب می‌کردند چه بود؟

ج ـ هدفهایی که فرماندهی اطلاعات و نمایندگان اسرائیل بررسی می‌کردند، یکی تبادل اطلاعات بود که برابر روش جاری تبادل، نمایندگان کشورهایی که با ایران تبادل داشتند اطلاعاتی که از اداره دوم (فرماندهی اطلاعات) می‌خواستند کتباً نیازمندی می‌دادند و آنچه فرماندهی اطلاعات از آنها می‌خواست یا آنها داشتند کتباً به صورت سابقه، در پرونده

۱- مرتضی قانون، پیشین، صص ۳۱۳ ـ ۳۱٤.

۲- همان، ص ۳۱۷.

۳- همان، صص ۳۱٥ ـ ۳۱٦.

هرکشور نگهداری یا در بولتن روزانه درج می‌شد. برنامه دیگری که اسرائیل به فرماندهی اطلاعات اداره دوم داشت، سالی یک بار رؤسای دسک‌های (برحسب ضرورت و انتخاب) یک در میان در کشورهای یکدیگر، کنفرانسی برای بررسی و تبادل اطلاعات روی کشورهای موردنظرشان انجام می‌دادند که در مدت کار من در اداره دوم، یک بار سرلشگر شجاعی با تعدادی از افسران به اسرائیل رفت و یک بار هم سرتیپ مسیح‌زاده با تعدادی از افسران در اسرائیل در این کنفرانس شرکت جست.

برنامه دیگر، بیشتر جنبه عمومی در سطح ارتش بود. وابسته نظامی اسرائیل سعی داشت تولیدات نظامی اسرائیلی را به ارتش ایران بفروشد که بر این اساس بیشتر فعالیت آنها با صنایع نظامی و ارتشبد طوفانیان بود. فقط از نظر الکترونیک یک بار نماینده آنها با مسئولین الکترونیک اداره دوم و فرماندهی اطلاعات در زمینه الینت، شرکت جست که گویا به نتیجه‌ای نرسید.

برنامه دیگر، آموزش تعدادی از پرسنل مدیریت جمع‌آوری فرماندهی اطلاعات بود که چند جلسه نماینده اسرائیل در این آموزش شرکت جست.

[امضا][1]

اولین تماسهای مأموران و نمایندگان اطلاعاتی ـ امنیتی موساد با مسئولان ساواک یکی دو سال قبل از آغاز روابط سیاسی غیررسمی دو کشور برقرار شد. هنگامی که لوی اشکول وزیر دارایی اسرائیل در ۱۹۵۷م./۱۳۳۶ش. برای مذاکره و عقد قرارداد اقتصادی وارد تهران شد، مورد استقبال تیمور بختیار ـ اولین رئیس ساواک ـ قرار گرفت و در مهمان‌سرای ساواک اقامت نمود. مدت کوتاهی پس از آن، مصر و سوریه درباره مسائل سیاسی ـ امنیتی به توافقی با اتحاد جماهیر شوروی دست یافتند. بلافاصله با هدایتهای پیدا و پنهان امریکا، شاه ارتباط امنیتی، اطلاعاتی و سیاسی جدی‌تری با اسرائیل برقرار کرد که منجر به عقد قرارداد امنیتی ـ اطلاعاتی میان این کشورها شد. به دنبال این تحولات، تیمور بختیار در اکتبر ۱۹۵۷ به پاریس رفت و موفق شد با یعقوب تسور سفیر اسرائیل در فرانسه ملاقات کرده و درباره مسائل مشترک و مورد علاقه ایران و اسرائیل گفتگو کند. این ملاقات مورد توجه بن‌گورین ـ نخست‌وزیر اسرائیل ـ و سایر مقامات صهیونیستی قرار گرفت. حدود یک ماه بعد ـ نوامبر

۱- تقی نجاری راد، پیشین، صص ۱۰۵ ـ ۱۰۶.

۱۹۵۷ ـ تیمور بختیار با ایزر (ایسار) هارل رئیس وقت پایگاه موساد در رم ملاقات کرد و طرفین برای آغاز سریع روابط اطلاعاتی ـ امنیتی دو سرویس به توافقات جدی دست یافتند. حدود یک ماه پس از این ملاقات، یعقوب کاروز ـ نماینده موساد ـ به طور مخفیانه وارد تهران شد تا با مقامات ساواک و احیاناً سایر مقامات کشور درباره راههای گسترش روابط اطلاعاتی ـ امنیتی موساد و ساواک گفتگو کند. مدتی پس از آن و در پی آشکار شدن وحدت مصر و سوریه در فوریه ۱۹۵۸ و نیز به دنبال وقوع کودتا در عراق و خروج این کشور از پیمان بغداد (سنتو بعدی)، ایران و اسرائیل در گسترش روابط امنیتی ـ اطلاعاتی جدیت بیشتری نشان دادند و همزمان با آن، روابط اطلاعاتی ـ امنیتی آن دو با ترکیه و اتیوپی هم بیش از پیش تقویت شد. شاه به بن‌گورین نخست‌وزیر اسرائیل پیغام داد که برای گسترش هر چه بیشتر روابط اطلاعاتی ـ امنیتی دو کشور از کانال موساد و ساواک آمادگی تام دارد و مایل است روابط دو کشور در زمینه‌های مختلف اقتصادی و مبادلات تجاری و غیره ارتقاء یابد. به دنبال این تحولات، دکتر زوی‌دوریل به نمایندگی از اتاق بازرگانی اسرائیل وارد تهران شد تا دفتری در تهران افتتاح کند و این مقدمه‌ای برای ورود مئیر عزری ـ یهودی ایرانی‌الاصل ـ به ایران و افتتاح نمایندگی غیررسمی سیاسی اسرائیل در تهران شد. عزری که هفت ـ هشت سال پیش، از ایران به اسرائیل مهاجرت کرده بود، پس از ورود به تهران خود را ایرانی معرفی کرد که بار دیگر به زادگاهش بازگشته است. مئیر عزری حدود ۱۵ سال وزیرمختار و نیز سفیر (البته به صورت غیررسمی) در ایران بود.[۱]

ملاقاتهای نهایی رؤسا و مدیران ساواک و موساد برای آغاز رسمی همکاری اطلاعاتی ـ امنیتی در روز دوشنبه ۲۴مرداد ۱۳۳۹ صورت گرفت. سپهبد تیمور بختیار رئیس ساواک به همراه سرتیپ حسن پاکروان و سرتیپ علوی‌کیا قائم‌مقام ساواک، با ایسرهارل رئیس موساد و کاروز از مقامات درجه اول موساد ملاقات کرده و برای گسترش روابط اطلاعاتی ـ امنیتی فیمابین در زمینه‌های مشروح زیر به توافق رسیدند:

طبق تصمیمات متحده قبلی روز دوشنبه ۲٤ مرداد جلسه... رؤسای سازمانهای اطلاعات ایران و اسرائیل با حضور سپهبد بختیار ـ آقایان هارل ـ کاروز ـ سرتیپ پاکروان ـ سرتیپ علوی‌کیا منعقد شد.

۱- عبدالرضا هوشنگ مهدوی، پیشین، صص ۲۸۳ ـ ۲۸٦.

آقای هارل اظهارات زیر را نمود:

با توجه به وضع حساس دو کشور و شرایط بحرانی جهان چنانچه در سیاست عالی و در فعالیت بین‌المللی دو کشور هم‌آهنگی ایجاد شود و دربارهٔ هدفهای کلی که بین دو کشور می‌باشد تبادل‌نظر ـ مشورت و توافق به عمل آید بدون شک خواهیم توانست در صحنه بین‌المللی نقش مؤثری بازی کنیم و خطراتی که توجه ما می‌باشد رفع سازیم.

در اینجا آقای هارل تذکر داد که وضع جهان و خاورمیانه طوری است که پشتیبانی و حفظ منافع ایران از لحاظ اسرائیل جنبه حیاتی دارد و هر عملی که دولت اسرائیل به نفع ایران انجام می‌دهد در حقیقت قدمی است که به نفع خود اسرائیل برداشته شده است و بنابراین باید تصریح کرد که هر نوع کمک اسرائیل به ایران بدون توقع هیچ‌گونه عمل متقابلی از طرف دولت شاهنشاهی است و ما اکنون اصراری درباره مبادله نمایندگان سیاسی بین دو کشور نداریم. البته دولت اسرائیل امیدوار است که در آتی این منظور عملی بشود ولی موضوع مزبور فعلاً مطرح نیست.

۱. هدفهای کلی:

آقای هارل متذکر شد که هدفهای کلی کار در مرحله حاضر عبارت است از:

ـ جلوگیری از هرگونه افزایش قدرت ناصر

ـ دفع حمله تبلیغاتی که جمال عبدالناصر با تشریک مساعی روسها علیه ایران آغاز کرده است. در این خصوص اقدام عمومی در فاش کردن ماهیت حقیقی عبدالناصر و سیاست او لازم است.

ـ تقویت ایران از نقطه‌نظر سیاسی و اقتصادی تا مبانی ثبات و پایداری ایران مستحکم‌تر شود.

دولت اسرائیل حاضر است که تمام امکانات خود را بدون هیچ‌گونه قید و شرط و با تمام قدرت و با رعایت تمام شرایطی که فعلاً باید دولت ایران ملاحظه نماید در اختیار ایران بگذارد.

۲. نحوه همکاری:

همکاری می‌تواند در حیطه‌های زیر به طور مؤثری صورت گیرد:

۱ـ حیطه سیاسی

۲ـ حیطه تبلیغاتی

۳ـ حیطه اجتماعی

در حیطه سیاسی؛ چنانچه در کشورهای مهم دنیا بین نمایندگان سیاسی دو کشور طبق دستورات مرکز تبادل‌نظر و مشورت به عمل آید و برای حل مسائل جاری راه مشترکی آغاز شود زودتر و مؤثرتر به منظور خود نائل خواهیم شد و شاید بعضی مسائل که به تنهایی قابل حل نبودند به آسانی راه‌حل پیدا کنند. نمایندگیهای دولت اسرائیل تمام تجربیت و معلومات خود را در اختیار نمایندگان ایران خواهند گذاشت. «لوبی»های موجود را به کار خواهیم برد. شرط موفقیت این است که نمایندگیهای خارجی ایران که به طور کلی ضعیف می‌باشند به طور شایسته‌ای تقویت شوند و باید به طور قطع برای این منظور در سفارتخانه‌های مهم تعداد کارمندان ورزیده و شایسته افزایش یابد زیرا در وضع حاضر امکانات اغلب سفارتخانه‌ها به قدری محدود است که قادر به انجام وظایف محوله نمی‌باشند.

در حیطه تبلیغاتی: با در نظر گرفتن حمله تبلیغاتی بی‌سابقه‌ای که علیه ایران جریان دارد باید تمام وسایل را به کار برد تا از شدت این حمله کاسته شود. برای این منظور باید آشنایی کامل با محیط مطبوعاتی کشورهای مختلف داشت و با شخصیتهای متنفذ این محافل تماس نزدیکی برقرار شود.

و در محیط هر کشور طبق مختصات روانی آن کشور عمل نمود تا به نتیجه برسیم. نمایندگان دولت اسرائیل در خارج در این خصوص معلومات خیلی وسیعی دارند که تماماً در اختیار نمایندگان ایرانی گذاشته خواهد شد. ضمناً برای اعمال نفوذ در سایر رشته‌های تبلیغاتی مانند رادیو ـ تلویزیون و غیره می‌توان اقدامات مؤثرتری در نظر گرفت.

حیطه اجتماعی و روابط عمومی و اقتصادی: چنانچه با طرق عمل مناسب فعالیتهای دامنه‌داری برای برقراری تماس با شخصیتهای موثر در طبقات مختلف انجام شود می‌توان از خیلی امکانات که تا به حال دست نخورده مانده‌اند استفاده نمود. به عبارت دیگر باید سازمانهای روابط عمومی مجهز و منظمی (که تاکنون یا وجود نداشته و یا به نحو غلطی اداره می‌شده) تأسیس کرد. در این مورد آقای هارل گفت که دولت اسرائیل از مؤسسات خصوصی موجود تجربه بدی دارد و به این نتیجه رسیده که آنها از مقتضیات و اوضاع حقیقی کشورهای ما بیش از حد بی‌اطلاع هستند و بالنتیجه نمی‌توانند عمل مفیدی انجام دهند و با در نظر گرفتن این تجربه دولت اسرائیل تصمیم گرفت که عمل روابط عمومی را

رأساً انجام دهد و تا به حال نتیجه رضایت‌بخشی حاصل شده است. اسرائیل نه فقط حاضر است دستگاه خود را در اختیار ایران بگذارد بلکه نمایندگیهای ایرانی را کمک خواهد کرد تا دستگاه مشابهی برپا کنند. وقتی دستگاه مؤثری ایجاد شد به خودی خود خیلی از مسائل تبلیغاتی و اقتصادی راه‌حل مناسبی پیدا خواهد کرد.

۳. پیشنهادات برای اقدامات اولیه:

آقای هارل پیشنهاد نمود هر چه زودتر بین وزرای امور خارجه و کشور ملاقاتی به عمل آید تا مسائل فوری همکاری و هم‌آهنگی مطرح گردد. چنانچه در آتیه نزدیکی چنین ملاقاتی میسر نباشد اجازه داده شود که وزیر امور خارجه اسرائیل نماینده تام‌الاختیاری نزد آقای آرام اعزام دارد تا مذاکرات لازم را به عمل آورند. سپس باید به نمایندگیهای سیاسی دو کشور در نقاط مهم دنیا دستورات لازم صادر شود و به این منظور پیشنهاد می‌شود گروه کار که از یک نفر ایرانی و یک نفر اسرائیلی مرکب خواهد بود تشکیل و به نقاط موردنظر اعزام شوند تا در محل ترتیبات لازم همکاری دوجانبه را بدهند.

سپهبد بختیار در اینجا اظهار داشت پس از اینکه مطالب بالا بشرفعرض رسید و مورد تصویب واقع شد ترتیب لازم برای همکاری دو کشور داده خواهد شد.

در قسمت دوم مذاکرات ترتیبات همکاری بین مأمورین دو سرویس مورد مطالعه واقع شد و عملیاتی که تا به حال انجام گفته مرور شد و اصلاحات لازم برای پیشرفت کار مطرح گردید.[1]

رؤسای دو سرویس درباره حیطه عمل و فعالیت مشترک اطلاعاتی ـ امنیتی و جاسوسی و نیز چگونگی بهره‌گیری از امکانات و تجارب فیمابین به توافقات چشمگیری دست یافتند. چنانکه پیش‌بینی می‌شد اولین توافقات دو سرویس درباره چگونگی همکاری اطلاعاتی ـ امنیتی و جاسوسی مشترک در برابر کشورهای عربی (و در درجه اول مصر و سوریه) بود. ساواک در این باره چنین گزارش داده است:

در تاریخ ۲۴ ـ ۲۵ و ۲۶ مرداد ۱۳۳۹ (مطابق با ۱۵ ـ ۱۶ و ۱۷ اوت ۱۹۶۰) کمیته اطلاعاتی مشترک ایران و اسرائیل مرکب از آقایان آلموگ ـ رابکین ـ بابایی به نمایندگی از طرف اسرائیل و انصاری ـ عظیما ـ کاوه ـ عالیخانی از طرف ایران تشکیل شد.

۱- عبدالرحمن احمدی، پیشین، صص ۱۴۹ ـ ۱۵۳.

دستور کمیته به شرح زیر بود:

۱ـ فعالیتهای علیه سوریه و مصر از لبنان

۲ـ فعالیتهای علیه سوریه و مصر از کشورهای بی‌طرف دیگر

۳ـ استخدام مأمورین ویژه تحت پوششهای مختلف و آموزش آنها

٤ـ تأمین وسایل ارتباطی برای مأمورین موجود و بهبود وضعیت ارتباطی آنها

٥ـ شروع عملیات مخصوص

٦ـ تهیه اسناد ایرانی برای مأمورین ویژه سرویس اسرائیل

۷ـ کسب اخبار از منابعی که من غیر عمد اطلاعاتی را افشاد می‌کنند (منابع ناآگاه)

کمیته مشترک به اتفاق آراء تصمیم گرفت پیشنهادات زیر را برای تصویب به رؤسای سرویسهای اطلاعاتی دو کشور تعلیم نماید.

۱ـ فعالیتهای علیه سوریه و مصر از لبنان.

الف) سرویس ایران یک نفر با پوشش مناسب در سفارت ایران در بیروت مستقر سازد. این شخص ممکنست [ممکن است] به وسیله سرویس اسرائیل تعلیم داده شده و با محیط خدمتی خود آشنا گردد. از طرف سرویس اسرائیل وسائل ارتباط لازم در اختیار او گذارده خواهد شد.

ب) باید از وجود ایرانیهای مقیم لبنان ـ لبنانیها و سوریهای مخالف ناصر مقیم لبنان (که شناخته نشده‌اند) برای ایجاد شبکه اطلاعاتی به منظور کسب اطلاع از سوریه استفاده نمود. سرویس اسرائیل حاضر است فهرست تعدادی اشخاص نشان شده را در اختیار سرویس ایران گذارده و حتی‌المقدور راجع به تحقیق در اطراف نشان شده‌ها و استخدام اشخاص مناسب به سرویس ایران کمک نماید.

ج) تحقیق دربارهٔ نمایندگیهای مختلف لبنان که در سوریه مستقر می‌باشد (از قبیل نمایندگی تجارتی ـ بانکی ـ بیمه ـ حمل و نقل و غیره) و بررسی درباره امکان استفاده اطلاعاتی از طریق این نمایندگیها.

۲ـ فعالیت علیه سوریه و مصر از کشورهای بی‌طرف دیگر:

الف) بررسی امکان عملیاتی علیه مصر از طریق کشورهای لیبی ـ سودان ـ عربستان سعودی.

ب) بررسی امکان استفاده از سودانیهایی که در مصر کارمند ادارات دولتی هستند و به آنها

از طرف دولت مصر به منظور مستعفی کردن آنها فشار آورده می‌شود و بالنتیجه این اشخاص از دستگاه ناراضی هستند.

ج) در هر نقطه از جهان که دو کشور ایران و ج.م.ع نمایندگی سیاسی دارند مأمورین سرویس ایران اشخاص مناسبی را در بین کارمندان نمایندگی سیاسی ج.م.ع نشان کرده و به تدریج در مورد استخدام آنان مطالعه می‌نمایند. سرویس اسرائیل در مورد استخدام این قبیل نشان شده‌ها کمک خواهد کرد.

۳ـ استخدام مأمور ویژه:

دو سرویس ایران و اسرائیل فعالیت مشترک فعلی خود را به منظور استخدام و تربیت مأمور توسعه خواهند داد. سرویس اسرائیل حاضر است برای تعلیم مأمورین سرویس ایرانی (به طور نظری و عملی) در صورت لزوم به نقاط دیگر جهان نیز کارشناسانی بفرستد.)

٤ـ وسایل ارتباط:

سرویس اسرائیل برای تکمیل وسایل ارتباط مأمورین سرویس ایران حاضر است هرگونه وسیله از قبیل بی‌سیم ـ مرکب نامریی ـ وسایل عکاسی ـ مخفی کردن پیام و غیره در اختیار سرویس ایران بگذارد و طرز به کار بردن آنها را نیز تعلیم دهد. سرویس ایران صورت نیازمندیهای خود را تهیه و به سرویس اسرائیل خواهد داد.

هـ شروع عملیات مخصوص:

عملیات مخصوص دو سرویس باید با توجه به دو اصل صورت گیرد:

(یکم) ـ بررسی فعالیتهای اطلاعاتی و تخریبی ناصر در خاورمیانه و مقابله با آنها[.] در این مورد لازم است نحوه نفوذ در سازمان اطلاعاتی مصر و سوریه[،] روش رسوخ در میان عوامل ناصر و پایگاههای وی در خاورمیانه و کشورهای دوست دیگر مورد مطالعه قرار گیرد.

(دوم) ـ نقطه ضعف ناصر در سوریه است. بنابراین باید نهایت کوشش را برای کسب اطلاع از وضع سوریه به کار برد و درباره شرایط فعلی محافل و طبقات مختلف این کشور دقیقاً تحقیق کرد و با توجه به آنها برای وارد آوردن ضربه مهلک به ناصر در سوریه از وضعیت مناسب استفاده نمود.

با توجه به نکات فوق توصیه‌های زیر می‌شود:

الف) اقدام به عملیات ویژه مشترک در کشورهای عرب با توجه به امکانات ارتباطی ایران

(استفاده از محافل اقتصادی سوریه که از ناصر بیزار هستند و همچنین بررسی امکان بکار بردن اعضای حزب منحله بعث). هدف این عملیات کشف فعالیت محافل مصری و طرفدار مصری و پیدا نمودن طرق مقابله با آنها است.

ب) بررسی روابط فعلی ایران و سوریه پس از قطع روابط سیاسی با ج.م.ع در این مورد باید امکان استفاده از تجار سوری مقیم ایران - پرواز هواپیماهای ایرانی از فراز سوریه و رفت و آمد کشتیهای ایرانی را در بنادر ج.م.ع موردنظر قرار داد.

ج) کسب اطلاع از مدارکی که محتملاً در سفارت ج.م.ع در ایران.

سرویس ایرانی حاضر است مدارک هویت لازم (شناسنامه و گذرنامه) جهت مأمورین اسرائیلی که به صورت یک نفر ایرانی به کشور عربی اعزام می‌شوند تهیه نماید.

۷ـ تحقیق از منابع ناآگاه:

باید به مأمورین اطلاعاتی دو سرویس اهمیت استفاده از منابع ناآگاه توضیح و تعلیمات کافی داده شود. منابع ناآگاه در صورتی که به نحو زیرکانه و صحیحی مورد استفاده قرار گیرند یکی از مفیدترین و سرشارترین منابع اطلاعاتی می‌باشند. دو سرویس باید مرتباً فهرستی از مطالبی که می‌توان دربارهٔ آنها اطلاعاتی از منابع ناآگاه تهیه کرد در اختیار مأمورین خود بگذارند.

ـ به منظور تسهیل امکان اجرای برنامه فوق سرویس ایرانی یک مأمور برای ارتباط با سرویس اسرائیل معرفی خواهد کرد.

ـ به منظور بررسی نتیجه فعالیتهای محوله در مورد پیشنهادات بالا و تشخیص معایب و نواقص و طرق مرتفع ساختن آنها کمیته اطلاعاتی مشترک دو سرویس سه ماه دیگر از این تاریخ در اسرائیل تشکیل جلسه خواهد داد.[1]

روابط ایران و اسرائیل به طور عام و همکاریهای اطلاعاتی ـ امنیتی و جاسوسی ساواک و موساد به طور خاص از آغاز دهۀ ۱۳۴۰ش. گسترش یافت. در این میان امریکا با حساسیت بسیار، روند همکاریهای طرفین را پیگیری، ارزیابی و هدایت می‌کرد. نمایندگان طرفین، به انحاء گوناگون، اخبار روند تحولات و روابط سیاسی ـ اقتصادی و امنیتی خود را در اختیار

۱- همان، صص ۱۵۳ ـ ۱۵۶.

امریکا قرار می‌دادند.[۱] با این احوال، شاه تلاش می‌کرد موضوع گسترش روابط سیاسی، امنیتی و اقتصادی ایران و اسرائیل، به دلیل جلوگیری از گسترش ناآرامیهای سیاسی و مخالفت روحانیون و علما که دشمن رژیم صهیونیستی بودند، در هاله‌ای از ابهام گذارده و مخفی نگه دارد.[۲]

در همین حال، نمایندگان و مأموران مخفی و پیدای اسرائیل در ایران، تلاش کردند تا زمینه‌های گسترش روابط میان اسرائیل و ایران را فراهم آورند. از جمله این اقدامات، ارتباط با برخی مدیران نشریات و روزنامه‌های وابسته به حکومت بود تا با انتشار مطالبی در نشریات تحت مدیریت خود، به این مهم جامه عمل بپوشانند. البته در این رابطه صهیونیستها از توزیع هدفمند پول بین مدیران نشریات دریغ نمی‌کردند. بر اساس اسناد به دست آمده از سفارت امریکا در تهران:

نماینده غیررسمی اسرائیل در تهران، در گنجاندن موضوعاتی در طرفداری از اسرائیل، در مطبوعات محلی بسیار فعال بوده است. تماسهای وی از طریق عباس شاهنده ناشر مجله فرمان و مهندس عبدالله والا ناشر و مالک تهران مصور صورت می گیرد. چنین شایع است که وی درخلال هفته اول نوامبر یکصد هزار ریال به روزنامه‌نگاران پول داده است.[۳]

هم‌زمان با اقداماتی از این نوع، مأموران موساد در ایران اقداماتی می‌کردند که هدف آن گسترش بیشتر روابط بین دو کشور بود. از جمله این اقدامات غیررسمی و مخفی، تماس با رجال و دولتمردان متعدد کشور و القای ضرورت نزدیکی هر چه بیشتر اسرائیل و ایران و لزوم اتحاد آنان در برابر جهان عرب بود. فعالیت نمایندگان اسرائیل به حدی مشکوک و غیرعادی می‌نمود که حتی سفارت امریکا در تهران هم اطلاع دقیقی از چند و چون آن نداشت. از جمله این مأموران سیاسی ـ اطلاعاتی اسرائیل در تهران دکتر زوی دوریل بود. سفارت امریکا در تهران در ۲۸ آوریل ۸/۱۹۶۵ اردیبهشت ۱۳۴۴ در این باره چنین گزارش کرده است:

دکتر زوی دوریل، نماینده اسرائیل در محل، در زندگی مشکوکی به سر می‌برد. او به طرز گسترده‌ای در بین هیئت دیپلماتیک می‌پلکد اما جزو آنان نمی‌باشد. کوشش وی در حدود یک سال پیش برای معرفی خودش به عنوان سفیر از جانب دولت ایران به طور قطع با

۱- جواد منصوری، تاریخ قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، صص ۳۱۰ ـ ۳۱۱.
۲- عبدالرضا هوشنگ مهدوی، پیشین، ص ۲۹۰.
۳- مرتضی قانون، پیشین، صص ۲۶۹ ـ ۲۷۰.

شکست مواجه گردید. (او وادار به پس گرفتن بخش‌نامه‌ای شد که او در آن از طرف خود به عنوان سفیر اسرائیل امضاء کرده بود). تاکنون او تماسهایش را گسترش داده است و شکی نیست که دارای تماسهای مؤثری با مقامات ایرانی می‌باشد. دوریل هشت سال است که در ایران به سر می‌برد و در بسیاری از فعالیتها مشغول به کار می‌باشد... اشکالی که ما در رابطه با وی داریم این است که کاملاً واضح است که در میان اقدامات متنوع وی، که شامل شایع کردن گزارشات آشوب‌طلبانه در مورد ناصر نیز می‌شود، دلگرمی وی به خطی است که ناصر به وسیله کمک امریکاییان نگاهداشته می‌شود.[1]

چنانکه دلخواه امریکا و رهبران اسرائیل بود موساد در زمانی بسیار کوتاه نفوذ قابل توجهی در ایران به دست آورد و روابط بسیار نزدیک و گسترده‌ای با ساواک ایجاد کرد.

۴. موساد در ایران

شواهد موجود نشان می‌دهد که امریکادر تلاش بود هم‌زمان با گسترش روابط موساد و ساواک، بسیاری از مسئولیتهای سیا را در ایران و خاورمیانه به موساد واگذارد. تا آغازین سالهای دهۀ ۱۳۴۰ش. سیا در تشکیل، آموزش، تجهیز و راهبری ساواک نقش درجه اول داشت و اینک امریکا در نظر داشت با سپردن بخش مهمی از مسئولیتهای جاری سیا به موساد از نیرو و توان سیا در امور مهم‌تری استفاده کند. با این حال هدف امریکا از این طرح، کاهش حضور سیا در ایران و کاهش همکاری با ساواک نبود؛ بلکه مقصود اصلی حضور بیشتر موساد در ایران بود تا با هماهنگی با ساواک که خود تابعی از خواسته‌های سیا بود، هماهنگی بیشتری بین سرویسهای دوست در ایران و خاورمیانه به وجود آید. به عبارت دیگر با حضور موساد در ایران، در حیطه وظایف و عمل سرویسهای اطلاعاتی ـ امنیتی و جاسوسی حامی سیاستهای امریکا در منطقه، تغییراتی حاصل شد. در این میان اسرائیل به دلیل درگیری و دشمنیهای آشکاری که با دنیای اسلام و کشورهای عربی داشت، بیش از پیش می‌توانست با تهدیدات موجود مقابله کند. امریکا ترجیح می‌داد همگام با حضور قدرتمند سیا در ایران، روابط ساواک و موساد را گسترش دهد و از امکانات بسیاری که ایران در اختیار اسرائیل قرار می‌داد بهره برد. امریکا امیدوار بود در فاصله‌ای نه چندان دور، در موارد بسیاری

۱-. همان، ص ۲۷۰.

در حیطه وظایف و عمل ساواک و موساد یگانگی و همسویی ایجاد شود. گفتنی است بین خواسته‌ها، اهداف و حیطه عمل این دو سرویس در مسائل مختلف داخلی و خارجی و نیز فعالیتهای اطلاعاتی ـ امنیتی و جاسوسی در رابطه با امنیت داخلی و کشورهای هدف، اختلاف آشکاری وجود نداشت. گویی حکومت ایران هم مانند اسرائیل باکشورهای اسلامی و عرب اختلاف دارد. به تبع آن، اعمال سیاستی واحد و همسان در قبال این کشورها توسط موساد و ساواک، انکارناپذیر می‌نمود. تحولات آتی نشان داد که امریکا و اسرائیل در بهره‌گیری از این سیاست، موفقیتی قابل توجه کسب کرده و ساواک چنانکه دلخواه سیا و موساد بود، در مسیر مطلوب آن دو گام برمی‌دارد.[1]

از اوایل دهۀ ۱۳۴۰ش.و هم زمان با ریاست سرلشکر حسن پاکروان بر ساواک، روابط موساد و ساواک گسترش یافت و با هدایتهای سیا و امریکا، موساد نه به عنوان سرویس جایگزین بلکه به مثابه سرویس مکمل و در عین حال پرتوان به جمع سرویسهای دوست و همگرا در ایران و خاورمیانه پیوست.[2] با گسترش روابط موساد و ساواک، کمربند امنیتی امریکا در برابر شوروی در منطقه استراتژیک خاورمیانه، استحکام بیشتری یافت. بدین ترتیب پس از امریکا، اسرائیل دومین کشوری بود که با ایران روابط استراتژیک داشت. با روند رو به گسترش روابط اطلاعاتی ـ امنیتی ایران و اسرائیل، ایران بیش از پیش در مدار امریکا و غرب قرار گرفت و به تبع آن از کشورهای اسلامی دور افتاد. موضوعی که البته در این میان مورد توجه قرار نگرفت، تأمین منافع جهان اسلام بود. گازیوروسکی در این باره می‌گوید:

ایران در این دوره روابط بسیار نزدیکی را با اسرائیل به جریان انداخت. ایران در سال ۱۹۵۰ با اسرائیل روابط سیاسی غیررسمی برقرار کرد، و در سال ۱۹۵۷ به اسرائیل اجازه داده شد که یک دفتر روابط در تهران تأسیس کند. افزون بر همکاری نزدیک دو کشور در زمینه‌های اطلاعاتی و نظامی، ایران در دهۀ ۱۹۶۰ مقدار قابل توجهی نفت به اسرائیل می‌فروخت و به ساخت خط لوله نفتی ایلات ـ اشلکون کمک مالی کرد، و اسرائیل هم به ایران کمکهای کشاورزی و کمک در برابر بلایای طبیعی می‌داد. گرچه هر دو دولت کوشیدند که تا آنجا که ممکن بود در روابط خود محتاط باشند، ولی بسیاری از ایرانیان آگاه، تا اندازه‌ای از

۱- مارک. ج. گازیوروسکی، پیشین، صص ۲۶۹ ـ ۲۷۰.

۲- محمدتقی تقی‌پور، استراتژی پیرامونی اسرائیل، ص ۱۱۶.

روابط واقعی و نزدیک دو کشور اطلاع داشتند. بسیاری از ایرانیان با مردم فلسطین در زمینه‌های ضدامپریالیستی یا پان ـ اسلامی، ابراز همدردی می‌کردند و از این روی به شدت از تمایل شاه به حفظ روابط نزدیک با اسرائیل، منزجر بودند. افزون بر این، همین که امریکا به اسرائیل نزدیک‌تر شد، بسیاری از ایرانیان روابط ایران و اسرائیل را، بیش از پیش نشانگر نفوذ امپریالیسم امریکا در ایران به حساب آوردند.

پس از افزایش انفجارآمیز بهای نفت و خروج نیروهای نظامی بریتانیا از خلیج فارس، شاه به گونه‌ای فزاینده، درگیر کشمکشهای منطقه‌ای مانند درگیری در عمان و شاخ افریقا شد. بسیاری از ایرانیان، این گونه اقدامها را نمونه بارزتر همراهی ایران با امپریالیسم امریکا به حساب می‌آوردند. در میان این کشمکش‌های منطقه‌ای، به‌ویژه قیام ظفار در عمان، برای ایرانیان هشدار دهنده بود، زیرا سربازان ایرانی در این سرزمین جنگیده و کشته می‌شدند تا قیام مسلمانان علیه یک پادشاه خودکامه را که چیزی بیش از یک دست‌نشانده بریتانیا به حساب نمی‌آمد، سرکوب کنند.[1]

گسترش مخالفت کشورهای عربی با شاه و حمله به مشی او در برابر دنیای اسلام، بیش از پیش در دوستی او با اسرائیل مؤثر افتاد. برخی کشورهای عربی در رسانه‌های خود، شاه را خائن به آرمانهای دینی و اسلامی ارزیابی می‌کردند که با دشمن بزرگ جهان اسلام (اسرائیل) پیوندهای گسترده‌ای برقرار کرده است. هم‌زمان، جوسازیهای اسرائیل و نیز حمایتهای پیدا و پنهان برخی کشورهای عربی از مخالفان سیاسی شاه، موجب نزدیکی هر چه بیشتر ایران با اسرائیل شد.[2]

بن‌گورین نخست‌وزیر اسرائیل در این باره پیشگام سایر رهبران اسرائیل بود. او طی نامه‌ای در اوایل دهۀ ۱۳۴۰ش. به شاه هشدار داد که اگر در گسترش روابط سیاسی و امنیتی با اسرائیل بیش از این تعلل شود، از سوی کشورهای تندرو عرب تبعات سوئی متوجه شاه و رژیمش خواهد شد.

مسافرت نیکیتا خروشچف دبیرکل حزب کمونیست شوروی در اردیبهشت ۱۳۴۳ به قاهره که گسترش روابط شوروی و مصر را در پی داشت، بیش از پیش شاه را برای گسترش روابط

۱- مارک. ج. گازیوروسکی، پیشین، صص ٤١١ ـ ٤١٢.
۲- علی فلاح‌نژاد، پیشین، صص ٦٩ ـ ٧٦.

خود با اسرائیل مصمم ساخت. طی سالهای بعد و به دنبال تحولات سیاسی ـ امنیتی که هر از گاه در خاورمیانه و کشورهای عربی روی می‌داد، رهبران اسرائیل می‌کوشیدند روابط خود را با ایران تحکیم بخشند. تا اوایل دهۀ ۱۹۷۰م./۱۳۵۰ش. که مصر قرارداد کمپ دیوید را با اسرائیل امضاء کرد، تندرویهای رهبران سیاسی این کشور همواره بزرگترین سلاح تبلیغاتی رژیم صهیونیستی برای نزدیک کردن سیاست خود با رژیم پهلوی بود.[۱] دیگر کشور عربی که با اعمال سیاستهای قهرآمیز در برابر اسرائیل و نیز حکومت ایران موجبات همکاریهای گسترده ساواک و موساد را فراهم آورد عراق بود. موساد و ساواک طی حدود ۲۰ سال همکاری، بخش مهمی از فعالیت مشترک خود را به عراق اختصاص دادند.

عراق، با حکومت پهلوی رقابتی پرتنش داشت و کشمکشهای سیاسی و تهدیدات نظامی ـ امنیتی طرفین بر ضد دیگری تمامی نداشت.[۲]

مسائلی از این دست، روابط ایران و اسرائیل را گسترش داده و این دو کشور را به یکدیگر وابسته کرد. فرد هالیدی تصریح می‌کند که در شرایط انزوای ایران از سوی کشورهای اسلامی خاورمیانه، ایران و اسرائیل مشتاقانه روابطشان را «تحکیم» بخشیدند.[۳] ایران بیش از هر کشور دیگری با صهیونیستها روابط سیاسی ـ امنیتی و اقتصادی داشت. ویلیام سولیوان آخرین سفیر امریکا در ایران، در این باره می‌گوید:

شاید مطلع‌ترین همکاران خارجی من در تهران، که کمتر از امه به چشم می‌خورد نمایندۀ سیاسی اسرائیل در تهران بود. او که یکی از دیپلماتهای ارشد کشور خود به شمار می‌رفت در تهران عنوان سفارت نداشت. زیرا با وجود روابط نزدیک و صمیمانۀ اسرائیل با حکومت شاه، چون ایران یک کشور اسلامی بود شاه ترجیح می‌داد روابط ایران و اسرائیل در سطح غیرسمی باقی بماند. با وجود این چون قریب هشتاد هزار یهودی در ایران زندگی می‌کردند و جامعۀ یهودیان ایران در کلیۀ رشته‌های تجارت و اقتصاد ایران رسوخ کرده بودند دیپلماتهای اسرائیلی در تهران به شبکه اطلاعاتی وسیعی در ایران دست داشتن که نظیر آن در اختیار هیچ کشور دیگری نبود.[۴]

۱- همان، صص ۸۰ ـ ۸۶.

۲- همان، صص ۸۷ ـ ۹۹.

۳- فرد هالیدی، پیشین، صص ۲۸۸ ـ ۲۸۹.

۴- ویلیام سولیوان، پیشین، ص ۴۳.

مایکل لدین از کارگزاران سیاست خارجی امریکا نیز با اشاره به خشم انقلابیون ایران به رهبری امام خمینی(ره) از اسرائیل، درباره روابط گسترده ایران و اسرائیل چنین نوشته است:

کسانی که به روابط میان ایران و اسرائیل آشنایی ندارند، چه بسا از شدت خشم آیت‌الله خمینی از همان سال ۱۹۷۵ دچار شگفتی شوند. آنها عموماً از این امر بی‌خبرند که همه نخست‌وزیران اسرائیل از دیوید بن گوریون گرفته تا مناخیم بگین در این دوره به تهران رفته‌اند همچنان‌که بسیاری از رجال دیگر اسرائیلی این کار را کرده‌اند، مثلاً موشه‌دایان و اسحاق رابین، در کمال خفا به تهران رفته‌اند، تا با همتایان ایرانی خود دربارهٔ منافع مشترکشان گفتگو کنند و میان دو کشور همکاری شدیدی وجود داشته است.

ایران برای اسرائیل معتمدترین تأمین کننده نفت بوده است و اسرائیل در عوض با کمک به تهران در زمینه آمادگی نظامی و با سهیم کردن ایران تا حد معینی در اطلاعات سرویسهای اطلاعاتی خود و حتی با تأمین کمک فنی واکنش نشان داده است.

اسرائیل در تهران سفارت نداشت، لکن یوری لوبرانی رئیس هیئت اسرائیلی در ایران به اندازه هر دیپلمات دیگری که رسماً این عنوان را داشت، سفیر بود.[1]

۵ـ پایگاههای اطلاعاتی موساد در ایران

بر اساس همین روابط نزدیک و منافع مشترک بود که شاه موافقت کرد موساد در بخشهای غربی و جنوبی کشور چند پایگاه جاسوسی ـ اطلاعاتی ایجاد کند و با یاری ساواک بر ضد کشورهای عربی ـ اسلامی منطقه به اقدامات جاسوسی و اطلاعاتی دست زند. حسین فردوست، موساد را پس از سیا، فعال‌ترین سرویس اطلاعاتی ـ امنیتی خارجی می‌داند که در ایران حضور گسترده داشت.[2]

از همان سالهای نخست دهۀ ۱۳۴۰ش. سازمان موساد با همکاری ساواک، سه پایگاه اطلاعاتی ـ جاسوسی در استانهای خوزستان، ایلام و کردستان تأسیس کرد که عمده فعالیت آن عملیات اطلاعاتی ـ جاسوسی بر ضد عراق و برخی کشورهای عربی دیگر بود. برخی از همکاران اطلاعاتی موساد و ساواک در این پایگاهها، عرب بودند و تابعیت کشورهای عراق،

۱- فخر روحانی، اهرمها، ج ۱، صص ۱۹۲ ـ ۱۹۳.

۲- حسین فردوست، پیشین، ج ۱، ص ۵۵۱.

کویت، امیرنشینهای امارات، بحرین و نیز عربستان را داشتند. طی سالهای بعد، فعالیت این پایگاهها گسترش یافت و با بهره‌گیری از تجهیزات جاسوسی مدرن و نصب رادارهای متعدد در مناطق مختلف مرزی ایران با عراق، بخش اعظمی از خاک این کشور تحت کنترل قرار گرفت.[۱]

چنانکه از خاطرات فردوست برمی‌آید، مقامات موساد برای بهره‌گیری بیشتر از امکانات ساواک در پایگاههای خود، حتی به برخی مقامات ساواک ماهیانه مقرری‌هایی می‌پرداختند که فردوست از آن به رشوه تعبیر کرده است. فردوست فعالیت این پایگاهها را برای اهداف جاسوسی موساد بسیار مفید ارزیابی می‌کند و تصریح می‌کند که برای اداره آنها از مأمورانی بسیار ورزیده و کارآزموده بهره گرفته می‌شد. در بخشهایی از خاطرات فردوست در این باره چنین می‌خوانیم:

زمانی که در سال ۱۳۴۰ به ساواک رفتیم، سرتیپ علوی کیا (قائم‌مقام سابق ساواک) فردی به نام یعقوب نیمرودی را به من معرفی کرد و گفت که محمدرضا اجازه داده که او با ساواک رابطه داشته باشد و تبادل اطلاعات نماید. نیمرودی درجه سرهنگ دومی داشت و رئیس اطلاعات سفارت مخفی اسرائیل بود. او یک ماه بعد به دیدن من آمد و ضمن تشکر از همکاری برخی ادارات کل ساواک (ادارات کل دوم و سوم و هشتم) پاکتی به من داد. دیدم که در پاکت مبلغ ۸۰ هزار تومان (یا ۶۰ هزار تومان) وجه نقد است. از او پرسیدم که این مبلغ چیست؟ پاسخ داد: «از بدو همکاری برون‌مرزی هر ماهه این مبلغ به سرتیپ علوی کیا بابت هزینه‌هایی که ساواک در این همکاری متحمل می‌شود، پرداخت می‌گردد!» پاکت را به او پس دادم و گفتم: فعلاً نزد خودتان باشد تا با علوی‌کیا ملاقات و موضوع را مطرح نمایم. او هم پس گرفت و خداحافظ کرد. با سرتیپ علوی‌کیا ملاقات کردم و جریان را پرسیدم. گفت: «مدتی است که اسرائیلیها ۳ پایگاه برون‌مرزی در غرب و جنوب ایران احداث کرده‌اند و بابت هزینه‌هایی که ساواک از این بابت متحمل می‌شود، هر ماهه این مبلغ را به ساواک می‌پردازند که به مسئول هزینه‌های سرّی ساواک داده می‌شود.» گفتم: اگر ساواک اجازه ایجاد این ۳ پایگاه را داده، دیگر اجازه‌خانه پرسنل اسرائیلی و تهیه غذا و سایر تسهیلات که با ستاد مرکزی ساواک نیست و اینها در هر محلی که هستند رئیس

۱- تقی نجاری‌راد، پیشین، صص ۶۸ ـ ۷۱.

ساواک آن منطقه می‌تواند تسهیلات را فراهم آورد و هزینه مربوطه را خودشان بدهند. در حالی که پرداخت وجه به قائم‌مقام ساواک مثل این است که بابت اجازه ایجاد ۳ پایگاه به مقام عالی ساواک رشوه می‌دهند. علوی کیا گفت: «هر طور مصلحت بدانید. ظاهراً راه‌حل پیشنهادی شما صحیح‌تر است!» به این ترتیب مسئله پول منتفی شد و نیمرودی دیگر هیچ بحثی در این باره نکرد. پاکروان اهل این حرفها نبود، ولی به احتمال زیاد معتضد، که رئیس قسمت اطلاعات خارجی ساواک (یعنی ادارات کل دوم و هفتم) بود به اتفاق علوی کیا، با نیمرودی وارد معامله شده و این پول را میان خود تقسیم می‌کردند...»[1]

فردوست درباره روند فعالیت پایگاههای سه‌گانه جاسوسی موساد در قلمروهای غربی و جنوبی ایران و حیطه فعالیت و عمل هر یک از آن پایگاهها نیز اطلاعات جالب توجهی ارائه کرده است:

به هر حال، اسرائیل دارای ۳ پایگاه برون مرزی در ایران بود، که احتمالاً از سال ۱۳۳۷ این پایگاهها ایجاد شده بود. این ۳ پایگاه در خوزستان (مرکز اهواز)، درایلام (مرکز ایلام) و در کردستان (مرکز بانه یا مریوان) و در محلی مستقر بود که ساواک هم در آن محل باشد. در آن زمان اطلاعی از وضع این پایگاهها نداشتم و اداره کل آموزش هم وجود نداشت تا کسب اطلاع کنم، لذا برای آشنایی کامل و دقیق از سازمان برون مرزی اسرائیل و نحوهٔ گردآوری اطلاعات، خواستم که بهترین رئیس پایگاه به تهران احضار شود، که گفته شد رئیس پایگاه خوزستان است. او ۳ روز در تهران ماند و صبح و بعد از ظهر هر چه لازم بود دیکته کرد و من همه را نوشتم و بعداً بر اساس آن یک جزوه مدون، تنظیم نمودم. این جزوه به حدی کامل بود که بعدها هر چه در ساواک در زمینه برون‌مرزی آموزش داده می‌شد به کاملی این جزوه نبود. از همان روز اول مشهود بود که این فرد از افراد ممتاز سازمان برون‌مرزی اسرائیل است. لذا، بعدها او را چند بار برای آموزش به اداره کل دوم دعوت کردم و متوجه شدم که حتی از نیمرودی نیز ورزیده‌تر است.

هدف پایگاههای برون‌مرزی اسرائیل در ایران، عراق و کشورهای عربی بود و اکثر مأمورین را این ۳ پایگاه استخدام می‌کردند و پس از آموزش کامل مرحله بهره‌برداری شروع می‌شد. اکثر مأمورین پایگاهها عراقی بودند، ولی پایگاه خوزستان موفق شد تعدادی مأمور کویتی و

۱- حسین فردوست، پیشین، صص ۳٦٦ ـ ۳٦۷.

بحرینی و امیرنشینهای امارات و حتی افرادی از عربستان سعودی را نیز استخدام و به کار گمارد، به طوری که از این ۳ پایگاه کلیه اطلاعات لازم از عراق و تا حدی از کویت و امارات و عربستان و سوریه جمع‌آوری می‌شد. البته منظور اسرائیلیها در شروع کار عراق بود، ولی به تدریج امکانات به حدی زیاد شد که کشورهای فوق‌الذکر را نیز تحت پوشش قرار داد. یک نسخه از کلیه اطلاعات جمع‌آوری شده به اداره کل دوم ساواک تحویل می‌شد و یک نسخه نیز به سرعت به اسرائیل ارسال می گردید. باید اضافه کنم که اداره کل دوم ساواک نیز دارای حدود ۱۰ پایگاه برون‌مرزی برای کار در عراق و کشورهای عربی بود، ولی نتیجه کار این ۳پایگاه اسرائیلی حتی با مجموع کار آن ۱۰ پایگاه نیز قابل مقایسه نبود. علت عدم ورزیدگی و عدم تجربه کافی رهبران برون‌مرزی اداره کل دوم بود.[1]

علی‌الظاهر پایگاههای سه‌گانه اطلاعاتی ـ جاسوسی موساد در مناطق غربی و جنوبی ایران در سال ۱۳۴۶ برچیده شد و مسئولان آن سازمان ترجیح دادند از آن پس، هدایت شبکه‌های اطلاعاتی گسترده‌ای را که تا آن هنگام در ایران ایجاد کرده بودند (گفته شده که در همین رابطه حدود ۳۰۰ نفر مأمور ورزیده اطلاعاتی و جاسوسی تربیت شده و به کار گرفته شده بودند) از خاک اسرائیل برعهده گیرند.[2] چند سال بعد، بار دیگر اسرائیل درصدد برآمد پایگاههای سه‌گانه اطلاعاتی ـ جاسوسی در غرب و جنوب ایران را فعال سازد، اما رؤسای ساواک چندان تمایلی به فعالیت دوباره آن نشان ندادند. در آستانه قرارداد صلح ایران و عراق در الجزایر (۱۹۷۵م./۱۳۵۴ش.) برخی کارشناسان و مدیران ارشد ساواک هشدار دادند که با فعال شدن دوباره پایگاههای اطلاعاتی موساد در مناطق غربی و جنوبی کشور، در روند صلح دو کشور (ایران و عراق) مشکلات جدی بروز خواهد کرد. در این میان، رئیس وقت ساواک خوزستان ضمن اشاره به اثرات سوء فعالیت پایگاههای جاسوسی سه‌گانه مذکور، گفته که همکاریهای گذشته، فایده قابل اعتنایی برای ایران نداشته است. وی به تبعات سوء از سرگیری فعالیت این پایگاهها در روابط ایران و عراق نیز پرداخته است:

عطف به ۳۸۳۱۹/۲۴۳ـ۱/۱۱/۵۴

موضوع استقرار مجدد رهبر عملیات برون‌مرزی دوستان زیتون[3] در آبادان و شروع همکاری

۱- همان، صص ۳۶۷ ـ ۳۶۸.

۲- همان، ص ۳۷۰.

۳- زیتون نام مستعار موساد است.

مشترک با پایگاه برون‌مرزی، این ساواک با بررسی سوابق همکاری ۱۲ ساله دوستان زیتون در خوزستان و نتایجی که در گذشته به دست آمده به شرح زیر اظهارنظر می گردد:

۱ـ دوستان زیتون انتظار بهره کار منابع را داشته و به حفاظت آنها کمترین توجهی نمی‌نمودند و در نتیجه آخرالامر تعدادی منابع ایرانی و عراقی لو رفته و تعدادی نیز دستگیر و اعدام و تعدادی هم متواری و پناهنده شدند که هنوز از نظر تأمین مخارج خانواده آنها ساواک با مشکلاتی درگیر است.

۲ـ به طور کلی عدم آشنایی رهبر عملیات برون‌مرزی دوستان [اسرائیلیها] به زبان خارجی و بعضاً عدم آگاهی از خصوصیات اخلاقی، طرز زندگی، آداب و سنن و تعصبات مذهبی منطقه‌ای ساکنان نوار مرزی باعث می گردد که اگر رهبر عملیات دوستان زیتون از ابتدای نشان کردن در جریان ماوقع قرار نگیرد به نامه پراکنی و شکوه و شکایت نزد اولیای خود در مرکز می‌پردازد[...]. و اگر در جریان قرار گیرند و در عملیات شرکت کنند ناخودآگاه چنان رفتار می‌کنند که نشان شده را یا بری از همکاری و یا بسیار متوقع و یا مطلع از فعالیت به نفع یک کشور بیگانه می‌نمایند[...]. بعضاًدوستان زیتون مایل بودند که زیرکانه و مخفیانه منابع پایگاه برون‌مرزی خود را مستقیماً خود از طرق دیگری اداره نمایند[...].

۵ـ با توجه به توافقت سیاسی و مرزی بین دولتین ایران و عراق و تعهدات سیاسی ناشی از آن و تشدید مراقبتهای نوار مرزی و هوشیاری دستگاههای ضداطلاعاتی حریف و صدور اوامر مؤکد در زمینه رعایت کامل حفاظت در جلوگیری از لو رفتن عوامل و دیگر کارهایی که به حسن نیت سیاسی دولت شاهنشاهی لطمه بزنند. به نظر می‌رسد در حال حاضر با در نظر گرفتن موارد بالا به هیچ‌وجه ریسک کردن در فعالیتهای مشترک برون‌مرزی و تشکیل شبکات [شبکه‌های] اطلاعاتی و گسترش آن به صلاح نباشد. زیرا دوستان زیتون به این مسئله اهمیتی نمی‌دهند و محتملاً دلشان به حال ما نسوخته و با اوضاع و احوالی که به همین علت بعداً از نظر سیاسی بین ایران وعراق روی خواهد داد و عکس‌العمل اعراب روی ایران اعتنایی نخواهند نمود.

نتیجه اینکه با توجه به مقدار زیاد یهودی ایرانی که در آبادان وجود دارد و شناسایی دوستان زیتون روی آنها و اینکه اکثر این یهودیها در بیشتر شئون مختلف اجتماعی و تجاری آبادان و خرمشهر نفوذ کامل دارند و سابقه امر نشان می‌دهد که رفت و آمدهای مشکوک و بی‌دلیل رهبران عملیات اعزامی دوستان [اسرائیلی] درگذشته به نقاط پست و دور افتاده شهر

احتمال تماس آنها را با این یهودیها و یا عوامل دیگری دور از برنامه همکاری مشترک و به طور کلی دید ساواک [... است].[۱]

پس از مدت کوتاهی، بار دیگر از اوایل ۱۳۵۵ش. پایگاههای اطلاعاتی ـ جاسوسی موساد در غرب و جنوب کشور فعالیت خود را از سر گرفتند و تا پایان دوران پهلوی این پایگاهها فعال بود.[۲] پس از پیروزی انقلاب اسلامی، این پایگاهها توسط انقلابیون تصرف شد و به فعالیت آن خاتمه داده شد. روزنامه کیهان در سوم اسفند ۱۳۵۷ درباره کشف یکی از همین پایگاهها چنین نوشته است:

«عده‌ای از مجاهدین قهرمان شهر کرمانشاه موفق به کشف یک پایگاه بزرگ مخابراتی و جاسوسی در غرب این شهرستان شدند... گروهی از مطلعین و مجاهدین هنگام جستجو تعدادی اسناد و مدارک سری در ساختمانهای این پایگاه کشف کردند و عقیده داشتند که این مجموعه به وسیله عمال ساواک و مأموران جاسوسی اسرائیل و هدایت و کنترل سیا در دست ساختمان بود...»[۳]

۶ـ نمایندگان و مأموران موساد در ایران

روابط سیاسی، اقتصادی و نظامی اسرائیل با ایران جدای از فعالیتهای گسترده اطلاعاتی ـ امنیتی و جاسوسی موساد در ایران نبود. اسرائیل به رغم روابط غیررسمی که با ایران داشت، نمایندگان و مأموران بسیاری به ایران اعزام کرده بود که روابط دو کشور را کنترل می‌کردند. در این میان نمایندگی غیررسمی اسرائیل در تهران که به مثابه سفارت آن کشور عمل می‌کرد، مأموران و نمایندگان بسیاری در خود جای می‌داد. اینان در زمینه‌های مختلف سیاسی، نظامی، امنیتی و جاسوسی تجربه و تخصص داشتند و بر حسب نیاز انجام وظیفه می‌کردند.

دولت ایران به رسانه‌های گروهی و ارباب مطبوعات دستور داده بود که از انتشار هرگونه خبری درباره روابط سیاسی و اقتصادی ایران و اسرائیل خودداری کنند تا موجبات رنجش و اعتراض کشورهای عربی فراهم نشود. این در حالی بود که رسانه‌های گروهی اسرائیل، روابط

۱- محمدتقی تقی‌پور، پیشین، صص ۱۶۲ ـ ۱۶۳.
۲- همان، ص ۱۶۳.
۳- روزنامه کیهان، ش ۱۰۶۴۴، پنج‌شنبه ۳ اسفند ۱۳۵۷، ص ۷.

خود را با رژیم پهلوی آشکارا منتشر می‌کردند.

در همان حال با تمهیدات مشترک ساواک و موساد، تلاش می‌شد تا مسافرتها و رفت و آمدهای سران، مقامات و کارگزاران سیاسی دو کشور پنهان بماند. شخص شاه نیز مُصر بود تا مسافرت مقامات اسرائیلی به ایران با نهایت پنهان‌کاری انجام شود و در این باره به ساواک دستورات اکیدی صادر کرده بود. به همین دلیل قبل از آغاز سفر هیئتهای اسرائیلی به ایران، هماهنگی و پیش‌بینی‌های امنیتی شدیدی با همکاری موساد و ساواک و وزارت امور خارجه هر دو کشور اندیشیده می‌شد.

پیش از سفر مقامات اسرائیلی به ایران، سرویس اسرائیل (موساد) درباره هویت مقاماتی که مقرر بود از ایران دیدن کنند اطلاعاتی در اختیار ساواک قرار می‌داد تا تدابیر لازم اندیشیده شود. موساد معمولاً اطلاعات دقیقی دربارهٔ زمان مسافرت، تعداد مسافران، زمان توقف در ایران و برخی جزئیات دیگر به اطلاع همتای ایرانی می‌رساند. هرچه شأن و منصب مقاماتی که از ایران دیدن می‌کردند مهم‌تر می‌نمود، تدابیر امنیتی و پنهانکاری، بیشتر می‌شد.

ساختمانی که سفارت غیررسمی اسرائیل در آن مستقر بود، تابلو، پرچم و یا علامت مشخص کننده دیگری نداشت و نمایندگان اسرائیل نمی‌توانستند در مراسم تشریفاتی و رسمی دولت و دربار ایران شرکت جویند. با این احوال رئیس هیئت نمایندگی و یا معاونین او در مواقع غیررسمی به آسانی می‌توانستند با شاه و دیگر مقامات ایران ملاقات کرده و درباره تمامی مسائل به گفتگو و رایزنی بپردازند. نفرات اسرائیل نیز از این‌که حکومت ایران برای اجتناب از انتقادات کشورهای عربی، اجازه فعالیت رسمی به آنان نمی‌داد چندان ناراضی به نظر نمی‌رسیدند. آنچه مهم بود تأمین خواسته‌ها و منافع دولت اسرائیل در مطلوب‌ترین شرایط بود که رژیم پهلوی بدون هیچ محدودیتی در راستای تحقق آن گام برمی‌داشت.

ساختمان سفارت اسرائیل در تهران تحت شدیدترین تدابیر امنیتی قرار داشت. دالانها و دهلیزهای زیرزمینی داشت و نیز تجهیزات دیده‌بانی نصب شده در آن، فضای امنیتی و اطلاعاتی به این ساختمان می‌بخشید. مأموران کا.گ.ب که در تمام دوران رژیم پهلوی به رغم تمام تلاشهای صورت گرفته نتوانسته بودند راهی به درون این نمایندگی غیررسمی سیاسی، اما بسیار مهم بیابند، تنها زمانی توانستند به گوشه‌هایی از اسرار آن دسترسی یابند که پس از پیروزی انقلاب اسلامی نمایندگی ساف در تهران این امکان را برای آنان مهیا ساخت.

روزنامه اطلاعات هم در اوایل تیر ۱۳۵۸ به افشای گوشه‌های دیگر از وضعیت داخلی

سفارت غیررسمی اسرائیل در تهران پرداخت و از سیستم اطلاعاتی ـ جاسوسی بسیار مجهز و پیشرفته‌ای خبر داد که در بخشهای مختلف این ساختمان ۱۳۵ اتاقه به کار گرفته شده بود:

در سفارت سابق اسرائیل در ایران که اخیراً تبدیل به دفتر نمایندگی سازمان مقاومت فلسطین (الفتح) شده است مجهزترین دستگاههای تجسس برای کنترل تلفنهای خارج ازکشور کار گذاشته شده بود. اعضای سفارت اسرائیل تلفن کشورهای مختلف را با این دستگاهها کنترل می‌کردند.

قبل از ظهر روز پنجشنبه هیئت اجرائی جمعیت ایرانی تعاون فلسطین از محل سابق سفارت اسرائیل دیدن کردند.

برادر اسماعیل، نماینده فلسطین که از روز پیروزی انقلاب تاکنون در این سفارتخانه بوده است، اطلاعاتی از اعمال و نحوه کار اعضاء سفارت اسرائیل در اختیار هیئت گذاشت. وی گفت: بی‌شک ساختمان این سفارتخانه ۱۳۵ اتاقی، بیشتر شبیه به شکنجه‌گاه، زندان و مرکز جاسوسی است، تا یک سفارتخانه. اتاقهای تاریک و مشرف به هم با درهای آهنی که فقط با کلید رمز باز می‌شود گواه این ادعا است.

برادر اسماعیل برای این هیئت توضیح داد: بیش از چهار ماه است که در مورد کارهای اعضای این سفارت‌خانه تحقیق کرده است.

وی گفت اسرائیلیها با نصب دستگاههای بسیار مجهز و قوی تلفن سران کشورهای مختلف از جمله سوریه و عراق را کنترل می‌کرده‌اند.

قسمتی از طبقه هم‌کف ساختمان سفارتخانه به میدان تیراندازی اختصاص داده شده که افراد و مأموران امنیتی در آنجا تعلیم تیراندازی می‌دیدند. دور حیاط سفارتخانه سیمهایی کار گذاشته شده. به محض اینکه کسی وارد حیاط سفارتخانه شود با صدای بوق، مأموران سفارتخانه متوجه ورود او می‌شوند. روی پشت‌بام سفارتخانه دستگاه نقاله‌ای کار گذاشته شده که به محض وجود خطر، این دستگاه قادر است عده‌ای را به پشت‌بام همسایه انتقال دهد.

در بالای پشت‌بام اتاقکی است که در آن از بالای سقف باز می‌شود و به زیرزمین ساختمان راه دارد، در این مکان اسلحه نگهداری می‌شده است. برادر اسماعیل همچنین توضیح داد: در ورودی اکثر اتاقها، رمزی بود و مگر با شماره رمز باز نمی‌شد. ما برای باز کردن این درها سقف اتاقها را خراب کردیم و از داخل اتاقها با به دست آوردن شماره رمز درها را باز

کردیم.[۱]

مأموران بسیار موساد در ایران که عمدتاً در پوشـشهای اقتـصادی، تجـاری و دیپلماتیـک (البته غیررسمی) فعالیت می‌کردند در نقاط مختلف ایران حضور داشتند و بسیاری از ملزومـات نظامی، تجهیزات و اسلحه آنها از طریق پست دیپلماتیک به ایران حمل مـی‌شـد. سـاواک در تسهیل این نقل و انتقالات غیرقانونی نقـش درجـه اول داشـت.[۲] بـسیاری از کـسانی کـه در پوششهای فرهنگی و سیاسی از اسرائیل وارد ایران می‌شدند از مأموران سازمان موساد بودنـد که در موارد متعددی حتی ساواک و نمایندگان سیاسی ـ امنیتی سـفارت امریکـا در تهـران و سیا هم به ندرت می‌توانستند از کنه مأموریتهای جاسوسی آنها آگاهی یابند.[۳] در همـان حـال، برخی مأمورین اطلاعاتی و جاسوسی موساد در پوشش روزنامه‌نگـار، خبرنگـار و نظـایر آن در ایران فعالیت می‌کردند و مأموریتهای محوله را با چنان مهارتی انجام می‌دادنـد کـه تـا پایـان حکومت پهلوی به ندرت از سوی ساواک و دیگر سرویـسهای اطلاعـاتی ـ امنیتـی فعـال در ایران شناسائی شدند.[۴]

چنانکه مرسوم موساد در سراسر جهان بود بسیاری از مـأموران و جاسوسـان آن در ایـران نیز دارای گذرنامه و ملیتهای علی‌الظاهر غیراسرائیلی بودند. چه بسا افرادی بـا گذرنامـه‌هـای جعلی کشورهای اروپایی، امریکایی و غیره در ایران برای موساد، فعالیت می‌کردنـد؛[۵] بـا ایـن تذکر که جاسوسان و مأموران غیررسمی موساد یهودیـانی بودنـد کـه در کـشورهای مختلـف زندگی می‌کردند و تابعیت و گذرنامه مربوطه آن کشورها را نیز در اختیار داشتند، اما نسبت به دولت اسرائیل وفاداری ایدئولوژیک و سیاسی داشتند.

در گسترش نفوذ موساد در ایران، برخی شخصیتها و افراد وابـسته بـه صهیونیـستها مـؤثر بودند و با اقدامات و فعالیتهای پیدا و پنهان آنان، موساد به سرعت در ایران رشد کرد. یعقـوب نیمرودی از مهمترین این افراد محسوب می‌شود که بـیش از سـیزده سـال در ایـران حـضور داشت. نیمرودی اول ژوئن ۱۹۲۶ در یک خانواده یهودی عراقی‌الاصل در بیت‌المقدس به دنیا

۱- خواندنیها، س ۳۹، ش ٤۱، شنبه ۹ تیر ۱۳۵۸، ص ۵.
۲- تقی نجاری‌راد، پیشین، صص ۲۹۲ ـ ۲۹۳.
۳- مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۱۱، صص ۸۷ ـ ۸۸.
۴- رضا گلپور، شنود اشباح، صص ۵۷۱ ـ ۵۷۲.
۵- احمد ساجدی، پیشین، صص ۱۳٤ ـ ۱۳۵.

آمد و خیلی زود به عضویت سازمان تروریستی هاگانا درآمد. او در سالهای ۱۹۴۰ ـ ۱۹۴۷م. عضو هاگانا بود و در فعالیتهای تروریستی علیه مسلمانان فلسطینی مشارکت داشت. نیمرودی به سرعت در شبکه اطلاعاتی ـ جاسوسی و تروریستی اسرائیل پلکان ترقی را پیمود و هم‌زمان با تأسیس رسمی موساد، از افسران بلندپایه آن شد. وی از مهمترین پایه‌گذاران موساد در ایران، عراق و کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس بود. نیمرودی در جوانی، عضو شبکه عربی پالاخ (ستاد عملیات نظامی سازمان تروریستی مخفی یهودیان صهیونیست پیش از تأسیس رسمی دولت اسرائیل) بود و در حوادث خونینی که منجر به اعلام رسمی تأسیس دولت اسرائیل شد، نقش قابل‌توجهی برعهده گرفت. وی در سالهای بعد و در جریان لشکرکشیهای اسرائیل به کشورهای عربی، هدایت شبکه‌های اطلاعاتی ـ جاسوسی آن کشور را بر عهده داشت. یعقوب نیمرودی اولین بار در ۳۰ دی ۱۳۳۴ از طریق مرزهای ترکیه وارد ایران شد و معاونت آژانس یهود را در ایران به عهده گرفت. بدین ترتیب او اولین افسر اطلاعاتی ـ جاسوسی موساد در ایران محسوب می‌شد. البته نیمرودی هنگام ورود به ایران، ادعا کرد کارمند آژانس یهود است، اما آگاهان مسایل سیاسی تردیدی نداشتند که مأموریت اصلی او در ایران نمایندگی موساد است که با پیش‌بینی‌ها و تمهیدات امریکا، مقدر بود تا چند سال بعد به مهمترین هم‌پیمان و متحد ساواک در ایران و منطقه خاورمیانه ارتقاء مقام یابد. در موفقیت موساد در ایران، یعقوب نیمرودی نقش بسیاری داشت؛ وی تا پایان دوران مأموریت رسمی‌اش در ایران ـ ۱۳۴۸ش. ـ برجسته‌ترین نماینده موساد محسوب می‌شد. طی دوران حضور او در ایران، ساواک روابط بسیار گسترده و نزدیکی با موساد برقرار کرد. فعالیتهای نیمرودی تنها در عرصه اطلاعاتی ـ جاسوسی و امنیتی خلاصه نمی‌شد، او در بسیاری از مسائل اقتصادی، فرهنگی و نیز سیاسی یاریگر دولت اسرائیل در ایران بود.[1] نیمرودی با حکومت پهلوی ارتباط بسیار نزدیکی داشت؛ روابط بسیار نزدیک او با شاه رشک و حسد رجال درجه اول ایرانی را برمی‌انگیخت. بنیامین بیت هلحّمی در کتاب «ارتباط اسرائیل»، دربارهٔ نیمرودی و دوران حضور او در ایران چنین نوشته است:

«نیمرودی» در سال ۱۹۲۷ در یک خانواده یهودی که از کردستان عراق، به اورشلیم مهاجرت کرده بود، به دنیا آمد. وی در اوایل جوانی در سازمان اطلاعاتی قبل از استقلال

۱- ظهور و سقوط، ج ۲؛ صص ۱۲۵ ـ ۱۲۶.

[اعلام وجود دولت جعلی] اسرائیل موسوم به «شای» استخدام شد و استخدام‌کننده‌اش مقام ارشدی در این سازمان بود به نام «اسحاق ناوون» (Navon) که بعداً به مقام منشی خصوصی «بن گوریون» و سپس ریاست جمهوری اسرائیل دست یافت.

از آنجا که «نیمرودی» می‌توانست عربی صحبت کند، برای آنهایی که از اروپای شرقی آمده و «هاگانا» [گروه تروریستی جنایتکار صهیونیست] و سازمان «شای» را تحت کنترل داشتند، عضو به دردبخوری از آب درآمد. در هنگام [اعلام شرم آور] تشکیل دولت [جعلی] اسرائیل، به سرویس اطلاعت نظامی پیوست. در اوایل دهۀ ۱۹۵۰، هنگامی که «نیمرودی» به فرماندهی جنوبی نیروی [موسوم به] دفاعی اسرائیل پیوسته بود، با یک فرمانده [دیگر] جوان و درحال صعود ارتش برخورد کرد و با او دوست شد. این شخص «آریل شارون» نام داشت. نقطۀ عطف این سرگرد جوان، [«یعقوب»] به سال ۱۹۵۵ و هنگامی پدیدار شد که او را به تهران فرستادند و بخش اعظم دوران کار خود را، در این شهر گذراند... او بعداً درباره سیزده سالی که در تهران به سر برده بود، اظهار می‌داشت که این مدت، شادترین دوران زندگی‌اش بوده است. از نمونۀ نوینی بود از فرستادگان اسرائیلی که به جای پنهان شدن و در تاریکی به سر بردن، قدرت خود را اعلام می‌کرد و حتی با وجود اینکه ایران و اسرائیل هنوز [در ظاهر] روابط کامل دیپلماتیک نداشتند، به مقامات عالیرتبۀ ایرانی دسترسی داشت. میهمانان اسرائیلی او مسلماً حیرت می‌کردند از اینکه می‌دیدند، ژنرالهای ارتش ایران، صبورانه در راهروی دفتر کار وی انتظار می‌کشند، تا طی دیدار کوتاهی با او، از وی بخواهند نزد رئیس ستاد و یا حتی «شاه» وساطت و یا شفاعت آنها را بکند...

«نیمرودی» از توجه به افسران جوانی هم که به ملاقاتش می‌رفتند، غافل نبود؛ زیرا امکان داشت بعداً در موقعیتی قرار گیرند که وی به لطف آنها نیازمند باشد.[1]

یعقوب نیمرودی بعدها دربارۀ حیطه فعالیت و عمل خود در ایران چنین اعتراف کرد: «اگر یک روز به روزنامه‌نگاران اجازه دهند از کارهایی که ما در تهران کرده‌ایم مطلع شوند از آنچه می‌شنوند وحشت خواهند کرد حتی نمی‌توانند آن را تصور کنند.»[2]

۱- رضا گلپور، پیشین، صص ۱۴۳ ـ ۱۴۴.
۲- همان، ص ۱۴۳.

یعقوب نیمرودی مشتاق بود با اعطای رشوه و برگزاری میهمانیهای پرزرق و برق، دوستان ایرانی‌اش را بیش از پیش به خود جلب کند. اندرولسکی و کاکبورن در «ارتباط خطرناک» چنین نوشته‌اند:

... در آن روزها، یک سرهنگ در نیروی دفاعی اسرائیل حقوق قابل توجهی دریافت نمی‌کرد. با این حال گروه وسیعی از ایرانیان برجسته از جمله رؤسای ستاد و نخست‌وزیران از اینکه از مهمان‌نوازی دوست‌داشتنی نیمرودی برخوردار شوند، شاد می‌گردیدند. به‌ویژه آنکه تماس با او سبب زیر سئوال رفتن فرد نمی‌شد. نیمرودی از توجه به افسران جوانی هم که به ملاقاتش می‌رفتند غافل نبود. زیرا امکان داشت بعداً در موقعیتی قرار گیرند که وی به لطف آنها نیازمند باشد. گزارشی که در سال ۱۹۸۵ در روزنامه اسرائیلی داوار منتشر شد و مطلب آنقدرها تملق‌آمیزی نبود، از وجود شایعاتی پیرامون دریافت رشوه و هدیه خبر می‌داد. نیمرودی چنین مسائلی را تکذیب کرد و ممکن است این حرفها صرفاً شایعاتی باشند که افراد حسود از خودشان درآورده‌اند اما باید خاطرنشان ساخت کسی که جانشین نیمرودی شد پس از چند ماه تحت شرایط ناخوشایندی برکنار گردید و در دفاعیه خود پیرامون عملکرد خویش گفت، آنچه انجام داده به خاطر این صورت گرفته که رسم و عادت در محل کارش در تهران چنین بوده است.[1]

نیمرودی مدت کوتاهی پس از پایان مأموریتش در ایران از سمتش در موساد و ارتش اسرائیل هم کناره گرفت و بار دیگر فعالیتش را در عرصه اقتصادی ـ تجاری ایران پی گرفت و ارتباطش را با شاه و رجال بلندپایه ایرانی حفظ نمود.[2] با این حال ساواک تردید نداشت که حضور مجدد یعقوب نیمرودی در ایران، فقط به معاملات و فعالیتهای اقتصادی و نظایر آن محدود نخواهد بود و او اقدامات جاسوسی خود را در ایران، علیه کشورهای عربی از سر خواهد گرفت. در ۲۶ اسفند ۱۳۴۸ اداره کل هفتم ساواک طی نامه‌ای به اداره کل ششم در این باره چنین اظهارعقیده کرد:

روزنامه کثیرالانتشار معاریو (مستقل، چاپ تل‌آویو) طی مقاله‌ای نوشته است: سرهنگ یعقوب نیمرودی و یک نفر یهودی میلیونر ژاپنی به نام آیزنبرگ به زودی شرکتی به منظور

۱- مرتضی قانون، پیشین، ص ۳۲۰.
۲- همان، ص ۳۲۰.

شیرین کردن آب شور در نقاط مختلف ایران تأسیس خواهند کرد. سرهنگ نیمرودی درصدد است که برای اشتغال کامل به کارعمرانی جدیدش در ایران از ارتش کناره‌گیری نماید و این امر برای شخص وی و افرادی که از ۲۲ سال خدمت وی به ارتش اسرائیل آگاهی دارند عملی دشوار محسوب می گردد... با توجه به تجربیات نظامی وسیع نیمرودی و تخصصی که در امور خاورمیانه عربی دارد، کناره‌گیری وی از ارتش در هنگامی که اسرائیل بیش ازهر زمان دیگر نیازمند یک چنین افراد است باعث تأسف می‌باشد.

... سرهنگ نیمرودی مدت ۱۳ سال در ایران ظاهراً به عنوان وابسته نظامی اسرائیل خدمت می‌نموده و اشتغال جدید وی در ایران اعم از اینکه از ارتش کناره‌گیری نماید یا ننماید به احتمال زیاد پوششی برای فعالیت اطلاعاتی در خلیج فارس و شیخ‌نشینها خواهد بود.[1]

بدین ترتیب نیمرودی هم‌زمان با فعالیتهای کلان اقتصادی ـ تجاری در ایران که ثروت هنگفتی برای وی به بار آورد، با دستگاه اطلاعاتی ـ جاسوسی اسرائیل در ایران نیز ارتباط داشت و تا واپسین روزهای حضورش در ایران دوران پهلوی، مدیران موساد را از خدمت و تجارب خود بهره‌مند می‌ساخت. گفته شده که او در قاچاق آثار عتیقه و باستانی ایران به کشورهای خارجی و از جمله اسرائیل دست داشت.[2]

از دیگر کسانی که در گسترش روابط سیاسی، اقتصادی، اطلاعاتی و جاسوسی ایران و اسرائیل نقش قابل‌توجهی ایفا کرد، مئیر عزری بود که به عنوان نماینده سیاسی غیررسمی اسرائیل حدود بیست سال در ایران حضور داشت. در تمام دوران روابط ایران و اسرائیل، مئیر عزری در مقام نمایندگی سیاسی، اقتصادی و بازرگانی اسرائیل در تهران باقی ماند. وی از یهودیان ایرانی بود که پس از اعلام تشکیل دولت صهیونیست، از ایران به فلسطین اشغالی مهاجرت کرد و در آستانه آغاز روابط غیررسمی سیاسی دو کشور در ۱۳۳۸ش. به ایران بازگشت و تا واپسین روزهای عمر رژیم پهلوی در ایران بود. مئیر عزری طی دوران طولانی حضورش در ایران، با طبقات ممتاز حکومت و شخص شاه روابط بسیار نزدیکی داشت.

برخی از بلندپایه‌ترین رهبران اسرائیل در دوران پهلوی (به طور مخفیانه) توسط عزری از ایران دیدن کردند و با شاه و برخی رجال سیاسی کشور ملاقات نمودند. اسدالله علم رابطه

۱- ظهور و سقوط، ج ۲، ص ۱۲۷.
۲- همان، صص ۱۲۸ ـ ۱۲۹.

بسیار نزدیکی با مئیرعزری داشت و هم او بود که با موافقت شاه، نشان درجه دوم تاج را به عزری اعطا نمود.[۱] از ۱۹۷۳م. به رغم حضور پررنگ عزری در نمایندگی سیاسی اسرائیل در تهران، ریاست سفارت غیررسمی آن کشور برعهده اوری لوبرانی بود.

فرد دیگری که در گسترش نفوذ موساد در ایران نقش‌آفرین شد اوری (یوری) لوبرانی بود. لوبرانی از ژوئن ۱۹۷۳ سفیر غیررسمی اسرائیل در تهران بود و از سالها قبل از تأسیس رسمی دولت اسرائیل، در برخی گروههای جاسوسی ـ تروریستی یهودی فعالیت داشت. وی قبل از آنکه وارد ایران شود در مشاغل بسیار حساس سیاسی، دیپلماتیک و اطلاعاتی خدمت کرده بود.

اوری‌لوبرانی با شاه و امیرعباس هویدا رابطه دوستانه‌ای داشت و هرگاه اراده می‌کرد می‌توانست با آنها ملاقات کرده و درباره مسائل مختلف به گفتگو بنشیند:

... یک نفر دیگر هم [که] در زندان به ملاقات «هویدا» رفت، «یوری لوبرانی» نام داشت و در عمل سفیر اسرائیل در ایران بود. البته اسرائیل در ایران، سفارت رسمی نداشت، اما دفتر منافعش «را دولت ایران در هر زمینه اصلی، چون یک سفارت تلقی می‌کرد.» (قسمت داخل گیومه نقل شده از "Israeli operations in Iran" U.S. Embassy, Tehran-Iran 2 April 1965-NSA, No 549 می‌باشد) از اوایل دهۀ پنجاه، ریاست دفتر اسرائیل را «لوبرانی» به عهده داشت و او روابط ویژه و نزدیکی با «هویدا» پیدا کرده بود... مرتب با او، در دفتر نخست‌وزیر هم دیدار و گفتگو می‌کرد. هر وقت سفیری از یکی از کشورهای خارجی به دیدار «هویدا» می‌آمد، او تأکید داشت یکی از منشیانش، در جلسه حضور داشته باشند. تنها استثنا «لوبرانی» بود. (گفتگو[ی «عباس میلانی»] با «افسانه جهانبانی» پاریس ۳ ژوئن ۹۸) وقتی در این مورد از «لوبرانی» پرسیدم، جواب داد: «تا آنجا که من می‌دانستم، «هویدا» در مورد من استثنایی قائل نمی‌شد.» در عین حال می‌گفت همواره احساس می‌کرد از روابط دوستانۀ ویژه‌ای با «هویدا» برخوردار بود. می‌گفت: «به خاطر همین دوستی بود که وقتی به زندان افتاد، من هم از تمام قدرتم استفاده کردم، تا پیش از خروج از ایران، یک بار با او در زندان دیدار و وداع کردم.» (گفتگو[ی «عباس میلانی»] با «یوری

۱- علیرضا ازغندی، پیشین، صص ٤١٤ ـ ٤١٥.

لوبرانی» ـ ۸ ژوئیه ۱۹۹۹)[1]

اوری لوبرانی از مقامات عالی‌رتبه موساد هم محسوب می‌شد. در برخی منابع از او تحت عنوان «خطرناک‌ترین فرد» در موساد نام برده شده است. او با رهبران اسرائیل رابطه نزدیکی داشت و با تعدادی از نخست‌وزیران اسرائیل همکاری کرده است. گفته شده لوبرانی در آموزش ساواک و آشنا کردن مأموران آن با شیوه‌های مرگبار شکنجه، نقش قابل توجه داشته است. لوبرانی نخستین و در واقع تنها مقام اطلاعاتی ـ جاسوسی خارجی در ایران محسوب می‌شد که هم‌زمان با آغاز تحرکات انقلابی در ایران، سقوط قریب‌الوقوع شاه را پیش‌بینی می‌کرد. محمد شریده در کتاب «رهبران اسرائیل» درباره اوری لوبرانی چنین نوشته است:

اوری لوبرانی، مأمور عالیرتبه اطلاعاتی سازمان موساد و به عنوان فردی قدرتمند، برای انجام بسیاری از مأموریتهای مهم اطلاعاتی توصیف می‌شود. ناظران سیاسی می‌گویند که وی، کارمند کشوری عالیرتبه و نمونه‌ای است که می‌توان کارهای «نامطلوب» را به او واگذار کرد. گفته می‌شود، وی خطرناک‌ترین فرد اسرائیل و سازمانهای وابسته به آن است.

در دوران حزب کارگر و جناح لیکود انجام وظیفه کرد. وی یک «ملی‌گرای متعصب» است که به ایدئولوژیهای دیگر و تفسیرهای آنان، وقعی نمی‌گذارد. با «دیویود بن گوریون»، «لوی اشکول»، «گلدا مایر»، «مناخیم بگین»، «اسحاق شامیر» و «اسحاق رابین» همکاری داشته است.

از آنجا که رابطه‌ای محکم و صمیمانه با شخص «هایلا سلاسی»، امپراتور اتیوپی داشت، لذا از سوی سازمان اطلاعاتی موساد به «آدیس آبابا» اعزام شد. ضمناً او رابطه‌ای بسیار محکم و صمیمانه با «محمدرضا پهلوی» [ستم] «شاه» ایران داشت و لذا از سوی سازمان موساد به ایران اعزام شد و گفته می‌شد که وی در ایجاد اتاقهای بازجویی معروف (وحشتناک) «ساواک» همکاری داشته است.

علیرغم این مسائل وی در سال ۱۹۷۸، «سقوط شاه» را پیش‌بینی کرد که این امر در آن زمان برخلاف نظرات (مورد قبول) سازمان سیا و وزارت خارجه اسرائیل بود... در سالهای ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۱ برای جلوگیری از نفوذ اعراب در افریقا، به فعالیت پرداخت و روابط استواری با تعدادی از رهبران افریقایی مانند «عیدی امین» رئیس جمهوری سابق اوگاندا برقرار کرد.

۱- رضا گلپور، پیشین، صص ۱۵۵ ـ ۱۵۶.

در هنگام حضورش در ایران، به عنوان فرستادهٔ موساد، با «یعقوب نیمرودی» که تاجر اسلحه بود، همکاری کرد... در سال ۱۹۸۳ سازمان موساد را ترک کرد تا به مدت فقط شش ماه با وزارت دفاع همکاری کند، ولی تاکنون همچنان در وزارت دفاع خدمت می‌کند. شریک مؤسسه صادراتی اسلحه «یورکون» است که به همراه ژنرال «آوراهام اورلی» آن را تأسیس کردند.[1]

اوری لوبرانی به عنوان سفیر غیررسمی اسرائیل در تهران، به جای مئیرعزری منصوب شد. به دنبال گسترش روابط ایران و مصر در اوایل دههٔ ۱۳۵۰ش. بود که همکاریهای اطلاعاتی ـ سیاسی ایران و اسرائیل کاهش یافت و دولت اسرائیل برای تحرک بخشیدن دوباره به همکاریهای دو کشور، دریافت که چاره‌ای جز اعزام فردی برجسته‌تر و کارآزموده‌تر به ایران ندارد. لوبرانی طی سالیان گذشته مدتها مشاور عالی بن‌گوریون نخست‌وزیر اسرائیل ـ ۱۹۴۸ ـ ۱۹۶۳م. ـ بود. برخلاف نمایندگان سابق، اوری لوبرانی نخستین فردی بود که تلاش کرد استوارنامه‌اش را تسلیم شاه کند. در همان حال نیز نامه‌ای رسمی از سوی آباابان، وزیر امورخارجه اسرائیل ـ برای همتای ایرانی‌اش ـ عباسعلی خلعت‌بری ـ به همراه داشت. البته شاه برای اجتناب از اعتراض کشورهای عربی، نتوانست به طور رسمی با لوبرانی ملاقات کند. لوبرانی در آذر ۱۳۵۳، با همکاری ساواک و شخص نصیری، ترتیب مسافرت مخفیانه اسحاق رابین ـ نخست‌وزیر وقت اسرائیل ـ را به تهران فراهم آورد. لوبرانی در دورهٔ حضورش در تهران، توانست بار دیگر روابط اسرائیل با ایران را بیش از پیش گسترش دهد.[2]

۷ـ نقش موساد در آموزش و تجهیز ساواک

هر چند از اوایل ۱۳۳۹ش. شاه (با حمایت و هدایت امریکا) تصمیم گرفت روابط غیررسمی سیاسی با اسرائیل برقرار کند، اما پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، افراد و گروههای متعددی از اسرائیل به طور پیدا و پنهان با برخی محافل سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ایران ارتباطاتی داشته و پیشاپیش نیز مأمورانی از سوی دستگاههای اطلاعاتی ـ امنیتی و جاسوسی اسرائیل در بخشهایی از خاک ایران نفوذ کرده بودند. از اواسط ۱۳۳۳ش.

۱- همان، صص ۱٤٥ ـ ۱٤٦.

۲- علی فلاح‌نژاد، پیشین، صص ۱٤۷ ـ ۱٥۱.

نمایندگان سیاسی ـ اقتصادی اسرائیل به طور غیررسمی و گاه مخفیانه برای برخی مبادلات تجاری و به‌ویژه خرید نفت با محافل سیاسی ـ اقتصادی ایران تماسهایی داشتند و یکی از مهمترین افسران اطلاعاتی ـ جاسوسی موساد از ۱۳۳۴ش. در ایران حضور داشت. بنابراین هنگامی که ساواک در اواخر ۱۳۳۵ش. تشکیل شد، مدتها از حضور مأموران موساد در ایران سپری می‌شد. برخی از این مأموران با افسران بلندپایه ارتش و فرمانداری نظامی تهران که تیمور بختیار در رأس آن بود، ارتباطاتی داشتند. البته حضور مأموران موساد در ایران نمی‌توانست از نظر مأموران سیا در ایران مخفی بماند. هم، این سازمان بود که در طرح تشکیل، هدایت و راهبری بعدی ساواک نقش کلیدی داشت. اسرائیل در آن دوره روابط بسیار نزدیک و استراتژیکی با امریکا داشت و با تشویق و هدایت امریکا بود که زمینه‌های اصلی گسترش روابط ایران و اسرائیل فراهم شد. باز با هدایت سیا بود که به تدریج ساواک و موساد روابط تنگاتنگی با یکدیگر برقرار کردند. بدین ترتیب از همان آغازین ماههای شکل‌گیری و فعالیت ساواک، مأموران موساد، هر چند غیرمستقیم، در جریان اقدامات و فعالیتهای آن قرار داشتند. هنگامی که از اواسط مرداد ۱۳۳۹ش.، رهبران موساد و ساواک به طور رسمی با یکدیگر ملاقات کرده و راهکارهای عملی برقراری روابط را بررسی کردند، مدتها از رایزنیهای غیررسمی و مخفیانه نمایندگان و مأموران طرفین سپری شده بود. سیا در تشکیل، هدایت و راهبری مدیریتی ـ عملیاتی ساواک در سالهای نخست فعالیتش، نقشی انکارناپذیر داشت. در این میان موساد به دلیل تجارب وسیعی که در امور اطلاعاتی ـ امنیتی و جاسوسی داشت بیش از هر منبع اطلاعاتی دیگر می‌توانست بر یکی از مهمترین اهداف سیا در ایران که همانا کارآمد کردن هر چه بیشتر ساواک بود یاری رساند. آموزش و تجهیز فنی و اطلاعاتی ساواک اولین گام در کارآمد کردن این سازمان اطلاعاتی ـ امنیتی جدیدالتأسیس بود. گفته شده که آموزشهای سیا به رغم تمام تلاشهایی که از همان آغاز امر به کار برده بود، مورد توجه بلندپایگان و افسران ساواک قرار نگرفت. بدین ترتیب ضرورت آموزشهای بیشتر و در عین حال کارآمدتری در مواجه با دنیای پیرامون احساس می‌شد. در چنین شرایطی امریکا و سیا (و تا حدی انگلیسیها) از حضور نیرومند موساد در امر آموزش، تجهیز و هدایت عملیاتی ساواک استقبال کردند. حسین فردوست در خاطرات خود به گوشه‌هایی از این موضوع اشاراتی کرده است.

فردوست درباره سطح نازل آموزشهای ساواک در آستانه دهۀ ۱۳۴۰ و تلاش او در مقام

قائم‌مقام ساواک در ارتقاء سطح آموزش نفرات این سازمان چنین اظهارنظر کرده است:

اشکال اساسی که با آن مواجه شد این بود که اجرای وظایف ساواک در ایران هیچ سابقه‌ای نداشت و این وظایف را قبلاً شهربانی و مدتی فرمانداری نظامی (بعد از ۲۸ مرداد) به سبک خود و به وسیلهٔ افراد غیرمسلط انجام می‌داد. پس، لازم بود که این آموزش توسط سازمان اطلاعاتی و امنیتی یک کشور مسلط و با تجربه داده شود. طی ۵ سالی که از تأسیس ساواک می گذشت، هیئت مستشاری امریکا آموزشهائی داده بود، که به هیچ‌وجه کفایت نمی‌کرد و معلوم شد که بیش از این حاضر به همکاری نیستند (یعنی اجازه نداشتند و تعدادی‌شان نیز معلومات لازم را نداشتند). آموزش خود من در دورهٔ «دفتر ویژه اطلاعات» در انگلستان نیز هر چند بسیار عالی بود، ولی برای کار دیگری بود و نه برای ساواک. لذا تصمیم گرفتم که مجدداً از انگلیسی‌ها کمک بگیرم. در آغاز خودم و سپس با صمدیان‌پور و ماهوتیان به لندن رفتم. ولی این آموزشها نیز نازل بود و معلوم بود که انگلیسی‌ها رغبتی به آموزش جدی ساواک ندارند و صراحتاً گفتند که بیش از این برایمان میسر نیست. به هر حال تشکر کردم. سپس ۲ ـ ۳ دوره و در هر دوره ۵ یا ٦ نفر را برای آموزش به امریکا فرستادم. در مراجعت مشخص شد که امریکاییها چیز به درد بخوری آموزش نداده‌اند. در آن زمان، ایران، اسرائیل را به طور «دوفاکتو» به رسمیت شناخته بود و اسرائیل یک سفارتخانه غیررسمی در تهران داشت و مسئول اطلاعات آن سرهنگ دوم یعقوب نیمرودی بود، که با تأیید محمدرضا با ساواک رابطه فعال داشت. اطلاع داشتم که تشکیلات اطلاعاتی اسرائیل بسیار قوی است. زیرا برخی افراد یهودی در کشورهای اروپا و امریکای شمالی در مشاغل حساس اطلاعاتی شاغل بوده‌اند و این افراد پس از تشکیل کشور اسرائیل سازمانهای اطلاعاتی و امنیتی آن را تشکیل داده‌اند. لذا به کمک نیمرودی آموزش ساواک را سازمان دادم، که منجر به تأسیس اداره کل آموزش شد و سرتیپ کیوانی ریاست آن را به عهده گرفت.[1]

یعقوب نیمرودی نماینده موساد در ایران که موضوع آموزش ساواک را راهی بسیار کارآمد برای گسترش نفوذ موساد در ایران ارزیابی می‌کرد، به پیشنهاد فردوست به سرعت واکنش مثبت نشان داد و مدت کوتاهی پس از آن، نخستین نیروهای ساواک برای کسب دوره‌های

۱- حسین فردوست، پیشین، ج ۱، ص ٤٤٣.

آموزشی به اسرائیل اعزام شدند. در همان حال با افزایش امکانات آموزشی ساواک در داخل کشور ترجیح داده شد استادانی از موساد به ایران فراخوانده شوند تا کار آموزش ساواک در داخل ایران نیز ادامه یابد. در این باره، کتابها و جزوات آموزشی متعددی توسط اسرائیل در اختیار ساواک قرار گرفت که به سرعت ترجمه شده و در کلاسهای آموزش مورد استفاده قرار گرفت. موفقیت زودهنگام و در عین حال کارآمد موساد در آموزش ساواک، اولین گام جدی در گسترش روابط اطلاعاتی ـ جاسوسی و امنیتی فیمابین و به تبع آن سوق داده شدن تدریجی ساواک به سوی موساد بود:

در آغاز ۲ یا ۳ تیم و هر تیم مرکب از حدود ۱۰ نفر از ادارات کل عملیاتی (دوم، سوم، هشتم) برای آموزش به اسرائیل اعزام شدند. مدت آموزش هر تیم بین ۱ تا ۲ سال و نتیجه آموزش عالی بود. این نشان می‌داد که اسرائیلیها برای دوستی با محمدرضا بهای زیادی قائلند و روی نقش ساواک در آینده منطقه حساب جدی باز کرده‌اند. سپس، ترجیح دادم که استادان اسرائیلی را به تهران بیاورم. به تدریج موارد مورد نیاز را از شخص نیمرودی می‌خواستم و او نیز به سرعت استاد مربوطه را به تهران دعوت می‌کرد. در هر کلاس حدود ۳۵ نفرانتخاب شده و شرکت می‌کردند. از استادان خواسته بودم که پس از خاتمه کلاس به ترتیب تقدم استعداد و قدرت فراگیری، لیستی به شخص من بدهند. چنین می‌کردند و من نفرات اول تا سوم کلاس را به عنوان استاد انتخاب می‌کردم تا به بقیه آموزش دهند. استادان اسرائیلی با خود کتب و مدارک آموزشی مربوطه را نیز می‌آوردند و این کاری بود که امریکاییها و انگلیسیها نکردند و ساواک قبلاً از این حیث در مضیقه جدی بود. این کتب ترجمه می‌شد و از لحاظ نظم در تدریس کمک مؤثری بود. اساتیدی که از اسرائیل آمدند و به خاطرم مانده، همه اساتید برجسته‌ای بودند: استاد امنیتی (ضدبراندازی) ورزیده‌ترین فردی بود که تا آن زمان در رشته خود در اسرائیل دیده شده بود و بعدها از اداره کل هشتم شنیدم که وی به قائم‌مقامی ریاست سازمان امنیت اسرائیل رسیده و احتمالاً باید حالا رئیس شده باشد. شاید به کمک او بود که عطارپور و سایر مأمورین ساواک پس از انقلاب در اسرائیل شغلی پیدا کردند. درس وی مسائل امنیتی و براندازی و ضدبراندازی بود، که کتاب داشت و ترجمه شد و ضمناً از درس او نیز نُت‌برداری شد. استاد خط‌شناسی برای آموزش اداره کل پنجم آمد که بعداً توضیح خواهم داد. استاد تحقیق نیز در عالی‌ترین سطح از اسرائیل آمد و به پیشنهاد اداره کل نهم (تحقیق) تأسیس شد. استاد اطلاعات خارجی

ساواک نیز رئیس پایگاه برون‌مرزی اسرائیل در خوزستان بود. درباره او قبلاً توضیح داده‌ام و گفتم که وی حتی از نیمرودی نیز ورزیده‌تر بود. در زمینه ضدجاسوسی، کامل‌ترین آموزشی که ساواک دید پس از تشکیل اداره کل آموزش بود، که از طریق سرتیپ تاج‌بخش، رئیس ضداطلاعات ارتش، مطلع شدم که یک هیئت ۱۰ نفری از افسران متخصص ضداطلاعات ارتش امریکا به تهران آمده‌اند و در بین آنها ژنرال هم هست. با دعوت تاج‌بخش، ۸ نفر را از ساواک برای آموزش به ضداطلاعات ارتش فرستادم. آموزش بی‌نظیر بود و موجب تشکر فراوان من از تاج‌بخش شد. آنها یک دوره کتاب انگلیسی نیز به ساواک دادند که به سرتیپ کیوانی (مدیرکل آموزش) تحویل دادم. همان موقع برایم مشخص شد که ارتش هدف اصلی امریکاییها در ایران است و به ساواک اهمیت درجه ۲ می‌دهند. همانطور که گفتم، هیئت مستشاری امریکا در ساواک به حدی بی‌فایده شده بود که عذرشان را خواستم و آنها نیز با خوشحالی رفتند. این در حالی بود که هر روز به تعداد مستشاران امریکایی ارتش اضافه می‌شد. مشخص بود که امریکاییها و انگلیسیها تعمداً امکانات خود را از ساواک دریغ می‌کنند و بی‌تفاوتی نشان می‌دهند تا ساواک هر چه بیشتر به سمت اسرائیل سوق یابد. چنین نیز شد و این عمل امریکا و انگلیس ثمرات خوبی برای اسرائیل داشت. نیمرودی همیشه با علاقه از ایران به عنوان تنها دوست اسرائیل در منطقه یاد می‌کرد.

به هر حال، به تدریج ساواک در زمینه آموزش به خودکفایی رسید و اساتید کافی تربیت شد، ولی رابطه با اسرائیل قطع نشد و گاهی از اساتید اسرائیلی دعوت به عمل می‌آمد و گاهی هیئتهای ۵ ـ ۶ نفره، در مواردی که استاد مربوطه نمی‌توانست به تهران بیاید، به اسرائیل اعزام می‌شد.[1]

به تدریج برخی از نفرات ساواک که آموزشهای تخصصی قابل‌توجهی پشت سر گذارده بودند، در فنون کسب شده صاحب‌نظر شده و به مرحله استادی رسیدند و رأساً آموزش کارکنان ساواک را برعهده گرفتند و علاوه بر آن، در آموزش مأموران برخی سرویسهای اطلاعاتی منطقه هم سهیم شدند. تا جایی که موساد بر آن شد از تجارب برخی از متخصصین ساواک برای نظارت بر آموزش مأموران اطلاعاتی ـ امنیتی کشورهای خارجی در

۱- همان، صص ۴۴۳ ـ ۴۴۵.

اسرائیل بهره برد.

هر چند از اوایل دهۀ ۱۳۴۰ش. ساواک در امور آموزش نفرات خود به موساد وابسته بود، اما این امر به مفهوم پایان مأموریتهای آموزشی سیا درباره ساواک نبود. تا پایان دوران سلطنت محمدرضا پهلوی، گروههایی از نفرات ساواک، برخی از آموزشهای خود را در پایگاههای سیا در امریکا طی می‌کردند. بنا به نوشته بوندارفسکی:

روزنامه «اینترنیشنل هرالد تریبون» اعترافات و اقاریر زیادی را درباره چگونگی نقش «سیا» و اسرائیلیها در ساواک شاه، نقل کرده که یکی از جالب‌ترین آنها اعتراف جس لیف کارمند سابق سیا و کارشناس مسائل ایران است. او می گوید ساواک مستقیماً به دست امریکاییها ایجاد شد. یکی از کارکنان بلندپایه «سیا» شیوه‌های مدرن شکنجه زندانیان را به ساواکیها تعلیم می‌داد. سمینارهای خاصی تشکیل می‌شد که به بررسی و تعلیم تکنیک شکنجه اختصاص داشت. لیف می گوید که امریکاییها ساواک را با «تجربه» نازیهای هیتلری که قربانیان خود را در سالهای دومین جنگ جهانی به شیوه‌های مختلف شکنجه می‌دادند، آشنا کردند...

«سیا» در تأسیس ساواک ـ این دستگاه عظیم تضییق و ترور ـ رهبری مستقیم داشت. از همان لحظه تشکیل ساواک در سال ۱۹۵۷، عمال آن توسط کارکنان «سیا» آموزش می‌دیدند و مجهز می‌شدند و رهنمود می گرفتند. در اواخر سال ۱۹۷۸ سخنگوی وزارت خارجه امریکا تأیید کرد که ۱۷۵ تن از کارکنان ساواک در پایگاه مخصوص «سیا» در ماکلین ـ مرکز ویرجینیا ـ دوره تعلیماتی می گذرانند. البته باید گفت که سال ۱۹۷۸ از این لحاظ «کم‌بار» بود، زیرا سالهای پیش از آن، در هر دورۀ پنج ساله «پالایشگاه ویرجینیا»ی «سیا» به طور متوسط ۴۵۵ تن از عمال ساواک تعلیم می‌دیدند.[1]

موساد در زمینه‌های مختلف آموزشهایی در اختیار ساواک قرار می‌داد که مهمترین آن روشهای برخورد با مخالفان سیاسی حکومت و گروههای مختلف چریکی و برانداز بود. روشهای کارآمد تحقیق و بازجویی از مخالفان و زندانیان، بخش مهمی از آموزشهای موساد به ساواک محسوب می‌شد.[2] برخی از مهمترین شکنجه‌گران ساواک دوره‌های آموزشی

۱- گ. ل. بوندرافسکی، تاریخ توسعه‌طلبی امریکا در ایران، صص ۷۱ ـ ۷۲.

۲- محمدتقی تقی‌پور، پیشین، ص ۱۱۸.

شکنجه را زیرنظر متخصصان اسرائیلی فراگرفته بودند و در موارد متعدد مأموران موساد در زندانها و بازداشتگاههای ساواک حضور می‌یافتند تا به طور عملی و مستند آموخته‌های خود را به کارآموزان در ساواک انتقال دهند.[۱]

ساواک از اوایل دهۀ ۱۳۴۰ش. تقریباً در تمام مسائل آموزشی خود به آموزه‌های استادان و متخصصان موساد وابسته شد. ضمن آنکه در موارد مشخص، کلاسهای آموزش منظمی از سوی موساد برای نفرات ساواک برگزار می‌شد، هرگاه موارد خاصی پیش می‌آمد متخصصینی از موساد روانه ایران می‌شدند تا هم‌پیمانان استراتژیک خود را در ساواک آموزش دهند.[۲]

ساواک هم هر از گاه آخرین نیازهای آموزشی خود را در اختیار مأموران موساد قرار می‌داد تا بر اساس برنامه‌های اعلام شده، کارشناسان و متخصصین مربوطه را همراه با تجهیزات مورد نیاز برای ساواک ارسال دارد. برای نمونه در دی ۱۳۵۵، ساواک برای مقابله با گروههای چریکی و مبارزان مسلح تقاضاهای آموزشی خود را به شرح زیر برای موساد ارسال کرد:

۱ـ شناسایی انواع منفجره‌ها که در خرابکاریهای ابتکاری از سال ۱۹۷۰ [۱۳۴۹] تاکنون در اختیار خرابکاران قرار داشته است (در حدود امکانات)

۲ـ نحوه مسلح کردن و آزاد کردن ماسوره‌های کوچک که در پاکات پستی (منفجر شونده) به کار می‌رود ضمن شناسایی مواد منفجره مربوطه داخل پاکات

۳ـ نحوۀ خرابکاری در کشتیها (از داخل آب با وسایل غواصی)

۴ـ شناسایی و بازدید انواع وسایل و مواد منفجره که دارای حجم کم و قدرت انفجار فوق‌العاده است (مکانیزم و نحوۀ عمل)

۵ـ شناسایی و بازدید انواع وسایلی که از طریق راه دوره منفجر می گردد. (صوتی)[۳]

همچنین فیلمهای آموزشی متعددی از سوی موساد برای ساواک ارسال می‌شد که به تناسب موضوع و محتوایی که داشت در اختیار نفرات ذی‌ربط در بخشهای مختلف ساواک قرار داده می‌شد.[۴]

موساد علاوه بر آموزش، تجهیزات الکترونیکی، اسلحه، کتاب، نشریات آموزشی و لوازم

۱- روزنامه کیهان، ش ۱۰۷۱۱، یکشنبه ۳۰ اردیبهشت ۱۳۵۸، ص ٦.

۲- تقی نجاری‌راد، پیشین، صص ۱۸۵ ـ ۱۸٦.

۳- همان، ص ۱۲٤.

۴- همان، صص ۲۲۸ ـ ۲۲۹.

دیگری که ساواک برای فعالیتهای متعدد خود نیاز داشت در اختیار آن قرار داد.[۱]

از جمله تجهیزاتی که پس از آغاز مبارزات چریکی و گسترش درگیریهای درون شهری در میان فهرست سفارشات ساواک از اسرائیل جای گرفت اسلحه یوزی بود. از اواخر دهۀ ۱۳۴۰ تا پایان دوران سلطنت پهلوی، صدها قبضه از این اسلحه که مسلسلی سبک و خودکار بود از اسرائیل وارد شد.[۲]

اسرائیل و موساد در تجهیز ساواک با وسایل روزآمد اطلاعاتی ـ جاسوسی و فنی و نظامی نقش مهمی داشتند. بر اساس اسناد و مدارک به ندرت می‌توان مواردی یافت که اسرائیل تجهیزات موردنیاز ساواک را در اختیار این سازمان قرار نداده باشد.[۳]

۸ـ طرح کریستال (بلور)

با تشکیل دولت اسرائیل، کشمکش بین این دولت با کشورهای اسلامی عرب آغاز شد. گسترش روابط امریکائیها با حکومت پهلوی پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ منجر به شناسایی دوفاکتو اسرائیل از سوی ایران شد و ایران آشکارا در مقابل سیاستهای ضداسرائیلی کشورهای عربی قرار گرفت. اسرائیل از همان آغاز آشکار ساخت که در درجه اول برآنست تا از روابط خود با ایران در برابر جهان عرب سود جوید. حکومت ایران هم هماهنگ با منافع غرب و امریکا در منطقه، از رابطه با اسرائیل و به‌ویژه موضع‌گیری مشترک بر ضد کشورهای اسلامی ـ عربی استقبال کرد. شاه در دهۀ ۱۳۳۰ش. رابطۀ سیاسی‌اش را با کشورهای اسلامی عرب تیره کرده بود و در دهۀ ۱۳۴۰ش. آماده بود تا با گسترش رابطه با اسرائیل، در رقابت با کشورهای عرب موضع جدی‌تری اتخاذ کند. این در حالی بود که مردم ایران، سیاستهای تجاوزکارانه اسرائیل را محکوم می‌کردند، مردم، روابط ایران و اسرائیل را در راستای منافع ملی کشور تشخیص نمی‌دادند. در چنین شرایطی، موساد پس از چند سال حضور در ایران و روابط نزدیکی که با ساواک داشت، درصدد برآمد با یاری جستن از ساواک و امکانات بالقوه و بالفعل آن، فعالیت مشترک انسجام‌یافته‌ای بر ضد اهداف اطلاعاتی ـ جاسوسی کشورهای عربی مخالف اسرائیل آغاز کند. بدین ترتیب، مقدمات فعالیت مشترک

۱- عبدالرحمن احمدی، پیشین، صص ۱۱۴ ـ ۱۱۵.

۲- تقی نجاری‌راد، پیشین، صص ۲۲۱ ـ ۲۲۳.

۳- عبدالرحمن احمدی، پیشین، ص ۱۶۱.

موساد و ساواک در طرح کریستال از اواخر ۱۳۴۴ش./ ژانویه ۱۹۶۶ بین رؤسای دو سرویس، مهیا شد و تصمیم گرفته شد برای آغاز فعالیت، کمیته اجرایی مرکب از نمایندگان اداره کل دوم و اداره کل هشتم ساواک و نیز نمایندگان موساد در تهران تشکیل شود. اما هنگامی که این طرح در اختیار اداره کل سوم ساواک قرار گرفت، اجرای آن برخلاف مصالح ساواک ارزیابی گردید. به عقیده اداره کل سوم ساواک این طرح تداخل وظایف ادارات کل دوم، سوم و هشتم ساواک را در پی داشته و به نفوذ عوامل و مأموران موساد در بخشهای مهمی از دوایر اطلاعاتی و امنیتی ساواک که مغایر با اصول حفاظتی پذیرفته شده این سازمان بود، می‌انجامید. اداره کل دوم ساواک نیز هشدار می‌داد که به پیمان مشترک موساد و ساواک در چارچوب طرح کریستال نمی‌توان اعتماد داشت، زیرا:

با امکانات وسیعی که دوستان زیتون از نظر رهبران عملیات ورزیده و کادر تعلیم یافته و بودجه کافی و سایر موارد در اختیار دارند این امکان نیز وجود دارد که پس از ورود عوامل و مأمورین استخدام شده به کشور هدف دوستان زیتون مأمور موردنظر را در اختیار گفته و بدون همکاری با ساواک از او استفاده نمایند. خصوصاً در کشورهایی که همجوار کشور زیتون بوده و عوامل دیگر ساواک هم در این مورد قادر به کنترل عملیات آنان نمی‌باشند.[1]

در نهایت اداره کل دوم ساواک تصریح کرد که به دلیل واقع شدن مرکز فعالیت «طرح کریستال» در ایران، امتیازات ویژه در اختیار موساد قرار خواهد گرفت اما تبعات سوء ناشی از شکست فعالیت پنهانی، دامنگیر حکومت ایران خواهد شد و به رغم تمام فوایدی که برای موساد و اسرائیل خواهد داشت، «نامی از کشور زیتون [اسرائیل] برده نخواهد شد.»[2]

با این حال گزارش اداره کل دوم ساواک مورد توجه مقامات بلندپایه ساواک قرار نگرفت و نصیری دستور داد مذاکرات برای نیل به توافق نهایی در چارچوب طرح کریستال ادامه یابد. در خرداد ۱۳۴۵ مذاکرات ادامه یافت و متن نهایی همکاری دو سرویس در اوایل تیر ۱۳۴۵ مورد تأیید طرفین قرار گرفت. در توافق‌نامه نهایی، هزینه اجرای طرح مشترکاً برعهده هر دو سرویس نهاده شد و سه کشور عراق، سوریه و مصر به عنوان کشورهای هدف تعیین گردید.[3]

همکاری موساد و ساواک در قالب طرح کریستال مدت کوتاهی پس از امضای توافق‌نامه

۱- همان، ص ۱۶۱.

۲- همان، صص ۱۸۶ ـ ۱۹۲.

۳- همان، صص ۱۹۹ ـ ۲۳۵.

نهایی آغاز شد و چنانکه از اسناد و مدارک برمی‌آید رهبری و هدایت کلی عملیات با موساد بود. در بسیاری از موارد مأموران موساد، سوژه‌های مطلوب را که در ایران می‌یافتند، شناسایی می‌کردند و سپس با ارائه اطلاعاتی درباره پیشینه و راههای بهره‌گیری از آنها در اهداف اطلاعاتی ـ عملیاتی در کشور هدف، آنها را با امکانات فراوانی که ساواک در اختیارشان قرار داده بود، به خدمت می‌گرفتند. هر چند توافق‌نامه «کریستال» طرفین را ملزم می‌ساخت که در سه کشور مصر، سوریه و عراق اقدام به استخدام جاسوس و خبرچین کنند، اما در سالهای آتی، گستره فعالیت به برخی کشورهای عربی دیگر نیز (نظیر حوزه خلیج فارس) کشیده شد و در حیطه عمل، بیشترین فعالیتها در عراق متمرکز شد. بسیاری از اتباع کشورهای عربی ملیتهای دوگانه ایرانی و عربی داشتند و بسیاری از آنان در ایران ساکن بودند، در مواردی نیز اقوام، آشنایان و نزدیکانشان در کشورهای عربی هدف سکونت داشتند. این دسته از اعراب که تعدادشان کم هم نبود، در بخشهای جنوبی و غربی ایران حضور چشمگیری داشتند و بیش از هر منبع اطلاعاتی دیگر می‌توانستند در طرح کریستال مؤثر واقع شوند. در سراسر مناطق غربی و جنوبی ایران، خانواده‌های پرشمار کرد و عرب زبانی زندگی می‌کردند که در کشورهای هدف هم دارای علایقی بودند.

اتباع بسیاری از کشورهای هدف با مقاصد مختلف اقتصادی، تجاری و فرهنگی مکرراً از ایران دیدار می‌کردند و این گروه که گاه در میان مقامات سیاسی کشورهای هدف هم دارای نفوذ و اعتباری بودند، برای مقاصد تعیین شده در طرح کریستال مؤثر می‌افتادند. با این احوال به کارگیری اتباع کشورهای هدف صرفاً به کسانی که با ایران ارتباطاتی داشتند محدود نشد و دو سرویس تلاشهای گسترده‌ای داشتند تا از اتباع کشورهای هدف در سایر کشورهای جهان نیز بهره گیرند.

از جمله مهمترین گروههایی که برای بهره‌گیری در طرح کریستال مورد توجه جدی دو سرویس قرار گرفتند نظامیان و نیروهای امنیتی کشورهای هدف بودند که طی دوران فعالیت پروژه کریستال در حد مطلوب مورد استفاده قرار گرفتند. گروههای دیگری که مورد توجه قرار گرفتند دانشجویانی بودند که در ایران و یاکشورهای عربی به تحصیل مشغول بودند. هر چند در توافق‌نامه نهایی تصریح شده بود که از اعضای نمایندگیهای سیاسی و دیپلماتهای کشورهای هدف در طرح مشترک بهره‌ای گرفته نشود، اما طی سالهای بعد این موضوع به تدریج نادیده گرفته شد و در موارد متعددی هر دو سرویس به بهره‌گیری از گروه سیاسی ـ

دیپلماتیک کشورهای هدف هم تمایل نشان دادند.[۱]

در میان کشورهای عربی نیز، عراق از مهمترین اهداف اطلاعاتی ـ امنیتی و جاسوسی مشترک ساواک و موساد محسوب می‌شد و به تبع آن بیشترین اهداف و سرمایه‌گذاریهای اطلاعاتی ـ جاسوسی هم بر ضد آن کشور صورت می‌گرفت. بسیاری از جاسوسان مشترک ساواک و موساد راهی عراق می‌شدند و در همان حال مأموران ساواک در پوششهای مختلف سیاسی، دیپلماتیک، فرهنگی و اقتصادی اخبار و دیدگاههای اطلاعاتی ـ امنیتی قابل اعتنایی در اختیار سرویس اسرائیلی قرار می‌دادند. بر اساس داده‌های اطلاعاتی ـ جاسوسی از این نوع بود که دو سرویس تحرکات و اقدامات سیاسی، نظامی، امنیتی و ... عراق را تحت مراقبت قرار داده، برای مواجه احتمالی با آن چاره‌اندیشی می‌کردند. پایگاههای اطلاعاتی ـ جاسوسی دو سرویس در سراسر مرزهای غربی و جنوبی ایران، همگام با اخبار و اطلاعاتی که از سوی خبرچینان اعزامی به عراق می‌رسید، همواره داده‌های اطلاعاتی طرفین را روزآمد می‌کردند.[۲]

۹ـ تبادل اطلاعات

علاوه بر مأموران و نشانهای مشترک ساواک و موساد در کشورهای هدف هر دو سرویس معمولاً مأموران دیگری نیز در اختیار داشتند که در کشورهای مختلف به دور از اطلاع و آگاهی دیگری در امور محوله اطلاعاتی ـ جاسوسی و نظایر آن فعال بودند و دو سرویس ترجیح می‌دادند هویت این مأموران مخفی بماند. بدین ترتیب در شرایطی که هر دو سرویس می‌دانستند هر یک از طرفین چنین مأمورانی در اختیار دارند اصرار چندانی جهت آگاهی از هویت آنان نشان نمی‌دادند. چنانکه از اسناد برجای مانده ساواک برمی‌آید در موارد متعدد موساد تقاضا کرده است برای برخی موارد اطلاعاتی، ساواک هویت مأمورانش را در کشورهای مختلف به مأموران آن سرویس بشناساند. اما کارشناسان ساواک هشدار می‌دادند که شناسایی اینگونه مأموران از سوی موساد متضمن اثرات سوئی برای ساواک خواهد بود. در چنین شرایطی بود که دو سرویس ترجیح می‌دادند برای تأمین نیازهای اطلاعاتی خود به تبادل اطلاعات روی بیاورند. بدین ترتیب بود که در میان مجموعه همکاریهای ساواک و

۱- تقی نجاری‌راد، پیشین، صص ۱۴۷ ـ ۱۴۹.

۲- همان، صص ۱۹۴ ـ ۱۹۷. برای اطلاع بیشتر از طرح کریستال، اقدامات و عواقب اجرای آن توسط ساواک و موساد، رجوع کنید به: محمدتقی تقی‌پور، استراتژی پیرامونی اسرائیل، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

موساد، موضوع تبادل اطلاعات، مورد علاقه طرفین بود. معمولاً هر یک از دو سرویس نیازهای اطلاعاتی خود را به صورت کتبی و گاه شفاهی در اختیار دیگری قرار می‌دادند و بر اساس آن، یافته‌های اطلاعاتی ـ جاسوسی میان دو سرویس مبادله می‌شد. در این میان موساد مشتاق بود مأموران ساواک را درباره چگونگی جمع‌آوری اطلاعات از کشورهای عربی (و در درجهٔ اول عراق، لبنان و سوریه) آموزش دهد. اما کارشناسان اداره دوم ساواک (جمع‌آوری اطلاعات خارجی) به تماس مستقیم مأموران خود در نمایندگیهای کشورهای عربی با مأموران و نمایندگان موساد تمایلی نداشتند و ترجیح می‌دادند موساد تجارب و اطلاعات خود را مستقیماً در اختیار مسئولان ساواک و یا آن اداره کل در تهران قرار دهد تا ساواک رأساً نمایندگیهای خود را در کشورهای عربی توجیه کند.[1]

هر یک از دو سرویس (ساواک و موساد) از طریق نمایندگیهای خود در تل‌آویو و تهران آخرین یافته‌های اطلاعاتی خود را در اختیار دیگری قرار می‌دادند. معمولاً اطلاعات مورد علاقه طرفین از طریق پست ویژه به نمایندگی سرویس مربوطه در پایتخت هر دو کشور ارسال می‌شد و سپس در اختیار مسئولان امر قرار می‌گرفت.

اخبار و اطلاعاتی که در چارچوب همکاری مشترک دو سرویس مبادله می‌شد از سوی کارشناسان مربوطه مورد ارزیابی قرار می‌گرفت و بر اساس میزان اعتبار و ارزشی که داشت درجه‌بندی اطلاعاتی ـ موضوعی می‌شد تا بر حسب موضوع مورد استفاده قرار گیرد.[2]

در دوران شدت یافتن درگیریها و کشمکشهای سیاسی ـ نظامی اسرائیل با کشورهای عربی، اطلاعات و اخباری که مأموران ساواک درباره موضع‌گیری، تواناییهای نظامی، اقتصادی و تحرکات نظامی و ... کشورهای عربی درگیر با اسرائیل در اختیار موساد قرار می‌دادند، مفید و کارساز بود.

از جمله طی جنگهای سالهای ۱۹۶۷م./۱۳۴۶ش. و ۱۹۷۳م./۱۳۵۲ش. اعراب و اسرائیل، مأموران و نمایندگیهای ساواک در کشورهای عربی، اطلاعات باارزشی از توان نظامی، تحرکات و تصمیمات سیاسی، نقل و انتقالات نظامی کشورهای عربی درگیر با اسرائیل به موساد عرضه داشتند. ساواک در گزارشی تحت عنوان «اخباری که با سرویس زیتون

۱- تقی نجاری‌راد، پیشین، ص ۱۳۳.
۲- همان، صص ۱۱۳ ـ ۱۱٤.

[اسرائیل] مبادله شده است» به مجموعه اطلاعاتی که طی جنگ اخیر درباره موقعیت و تحرکات سیاسی ـ نظامی کشورهای عربی درگیر با اسرائیل به موساد ارائه داده است، چنین اشاره می‌کند:

۱ـ عربستان سعودی آمادگی خود را برای کمک به مصر به رئیس جمهوری آن کشور اطلاع داده است، ولی از طرف انورالسادات تاکنون تقاضایی نشده است.

۲ـ دولت اردن دیر یا زود وارد جنگ خواهد شد و بدین ترتیب نیروهای عربستان سعودی در آن کشور، به مقابله با اسرائیل کشانده خواهند شد.

۳ـ عده‌ای از مردم سوریه، از نتیجه جنگ مصر و سوریه با اسرائیل، با غرور زایدالوصفی کار اسرائیل را تمام شده می‌دانند، ولی عده‌ای دیگر معتقدند که باید در انتظار نتایج کلی جنگ در روزهای آینده بود.

٤ـ دستور آماده‌باش فوری به ارتش اردن، از طرف اعلیحضرت ملک حسین پس از تماس تلفنی با رؤسای جمهوری مصر و سوریه در تاریخ ۱۳۵۲/۷/۱٤ صادر گردید.

٥ـ در ۱۳۵۲/۷/۱٤ پادشاه اردن به نخست‌وزیر، وزیر دفاع، فرمانده کل نیروهای مسلح، رئیس ستاد ارتش و سایر مقامات مسئول، دستوراتی در مورد بررسی دقیق اوضاع دو جبهه و تماس مستمر با رده‌های مسئول به منظور کسب اطلاعات لازم از دو کشور مصر و سوریه داد.

٦ـ عبور ارتش مصر از کانال سوئز، امید مردم مصر را به پیروزی در جنگ تقویت نموده است. اوضاع قاهره عادی است [و] بنزین، شکر و چای جیره‌بندی و مدارس تعطیل گردیده است. عبور نیروهای مصر از کانال سوئز ادامه دارد.

۷ـ روحیه افراد ارتش سوریه قوی است. این حالت ناشی از ترس از شکست در مقابل دشمن و اسارت و کشته شدن می‌باشد. قرار است در آینده، عده‌ای از فدائیان فلسطین به ارتشهای سوریه و اردن ملحق شوند.

۸ـ بعد از شروع جنگ میان اعراب و اسرائیل، ارتش کویت نیز به حالت آماده باش درآمده است. پادگان فرماندهی کل ارتش کویت در خاموشی به سر می‌برد و نقل و انتقالات و پرواز هلیکوپترها در این پادگان، هنگام شب ادامه دارد.

۹ـ طبق اظهارات زعیم شلاش (تبعه سوریه مقیم کویت که در قسمت توپخانه این کشور به خدمت اشتغال دارد) در تاریخ ۱۳۵۲/۷/۱٤ دولت عراق از ترس حمله اسرائیل به این

کشور، نیروهای خود را از مرزهای ایران و کویت به سمت شمال عراق منتقل نموده است.

۱۰ـ در شب ۱۳۵۲/۷/۱۴ به دستور نیروی هوایی کویت، دو بلوک از مهمانخانه‌های دولتی صلیبیات کویت در اختیار افراد نظامی مصر و سوریه که به این کشور آمده‌اند، قرار گرفته است.

۱۱ـ در ساعت ۲۲/۳۰ مورخ ۱۳۵۲/۷/۱۵ به دستور نیروی هوایی کویت، دو بلوک از مهمانخانه‌های دولتی صلیبیات کویت در اختیار افراد نظامی مصر و سوریه که به این کشور آمده‌اند، قرار گرفته است.

۱۲ـ در شب مورخ ۱۳۵۲/۷/۱۶ تعداد یک صد نفر سرباز کویتی دیگر نیز به جبهه جنگ مصر و اسرائیل اعزام گردیده‌اند.

۱۳ـ در تاریخ ۱۳۵۲/۷/۱۴ یکی از دکترهای مصری اظهار داشت: «دولت مصر از کویت تقاضای دریافت خون نموده است. قرار بوده در تاریخ ۱۳۵۲/۷/۱۵ مقدار خون موردنظر؛ به مصر ارسال شود.»

۱۴ـ کلیه دکترهای کویتی و آنهایی که تبعه سایر کشورهای عربی، ولی مقیم کویت می‌باشند، به خدمت احضار شده‌اند.

۱۵ـ بیمارستان الصباح کویت، آماده برای پذیرش آسیب‌دیدگان جبهه جنگ مصر با اسرائیل شده است.

۱۶ـ اعلیحضرت ملک حسین روز ۱۳۵۲/۷/۱۷ در جلسه شورای عالی دفاع غیرنظامی حضور یافت و دستوراتی به مقامات اسرائیل داد.

۱۷ـ در روز اول جنگ اعراب و اسرائیل، دو اسکادران از هواپیماهای عراق در عملیات شرکت داشت و لشکر یکم و سوم عراق، در اختیار سوریه گذارده شد.

۱۸ـ الجزایر دو لشکر در اختیار مصر قرار خواهد داد که شامل پیاده‌نظام و نیروی زرهی و توپخانه است.

۱۹ـ ساعت ۸ صبح ۱۳۵۲/۷/۱۷ در حدود بیست کامیون حامل بمبهای سنگین که حفاظت و استتار نداشته و متعلق به نیروی هوایی مصر بودند، در مسیر حلوان ـ قاهره که به طرف شمال در حرکت بودند مشاهده شده است.

۲۰ـ در روز ۱۳۵۲/۷/۱۷ حفاظت از مراکز نظامی و پادگانها در مصر، شدت یافته است و اعلامیه‌های نظامی مصر نشان می‌دهد که نیروهای این کشور نسبت به واحدهای اسرائیل

در وضع بهتری قرار دارند. پارهای محافل معتقدند که هدف مصر این است که با وارد آوردن ضربه به اسرائیل و اشغال قسمتی از صحرای سینا، از موضع قدرت به حل بحران بپردازند.

۲۱ـ واحدهایی از ارتش عراق که بیشتر از یک تیپ زرهی تخمین شده شده، در ۱۳۵۲/۷/۱۶ به سوریه اعزام گریدند.

۲۲ـ مصر از بعضی از کشورهای عربی مانند لیبی، عراق و الجزایر خواسته است موشکهای سام ٦ و رادار و بیسیم در اختیار مصر قرار دهند. این موضوع مورد موافقت سه کشور فوق قرار گرفته است.

۲۳ـ اردن درحال حاضر (۱۳۵۲/۷/۱۸) قسمت اعظم نیروهای مسلح خود را در شمال، در برابر جبهه اسرائیل مستقر نموده و در نظر ندارد علیه اسرائیل وارد جنگ شود. لیکن نگرانی اردن از این جهت است که اسرائیل بخواهد با اشغال مناطق شمالی اردن، از این طریق نیروهای سوریه را در «جولان» مورد حمله قرار دهد. در این صورت اردن، ناچار است در جنگ وارد شود.

۲٤ـ تا زمانی که «جولان» در دست اسرائیل قرار دارد، اردن داخل جنگ علیه اسرائیل نخواهد شد، لیکن به محض سقوط ارتفاعات جولان به دست نیروهای سوریه، اردن نیز جبهه سوم را خواهد گشود.

۲۵ـ در ۱۳۵۲/۷/۱۸ در حدود یک صد کامیون که متعلق به بخش خصوصی بودند، در خدمت ارتش، وسایل و ذخایر پادگانهای مصر در اطراف اسوان را به جبهه منتقل نمودند.

۲٦ـ تا ۱۳۵۲/۷/۱۹ تلفات ارتش مصر زیاد بوده، به طوری که تعدادی از هتلهای قاهره برای زخمیهای جنگی اختصاص داده شده است.

۲۷ـ در ۱۳۵۲/۷/۱۷ مصر قسمتی از پایگاههای متحرک موشکهای سام ـ٦ را به قسمت شرق کانال سوئز، با موفقیت منتقل نموده است و سعی می کند پایگاههای ثابت سام ـ۲ و سام ـ۳ را نیز به صحرای سینا منتقل نماید. حمله هوایی اسرائیل به «پرت سعید» قبل از این تاریخ، در حقیقت به منظور جلوگیری از انتقال این پایگاهها بوده است.

۲۸ـ اکثر هواپیماهای نیروی هوایی اردن به پایگاه «التبوک» واقع در شمال عربستان سعودی منتقل شده و به حال آمادهباش به سر می‌برند.

۲۹ـ یگانهای توپخانه کویت، آماده عزیمت به جبهه جنگ سوریه و اسرائیل شدند.

۳۰ـ نیروهای عراقی در ۱۳۵۲/۷/۱۷[۱۳] مرکب از ۱٦ تا ۱۸ هزار سرباز و یکصد ارابه تانک

و ۳ الی ٤ اسکادران میگ ۳۱ وارد سوریه شدند.

۳۱ـ واحدهای سنگینی از نیروهای عربستان سعودی با تجهیزات و ساز و برگ نظامی در ۵۲/۷/۱۹[۱۳] از پایگاه التبوک به سوریه اعزام شدند.

۳۲ـ پادشاه اردن روزهای ١٤ و ۵۲/۷/۱۵[۱۳] به طور محرمانه به قاهره و دمشق عزیمت و با رؤسای جمهوری دو کشور مذاکراتی انجام داده است.

۳۳ـ به دنبال اعلام حالت آمادمباش در اردن (۵۲/۷/۱۹) کلیه خودروهای باری و اتوبوسهای شهری در آن کشور، جهت بهرمبرداریهای نظام، از صاحبان آنها مصادره گردیده است.

۳٤ـ کابینه کویت ساعت ۹/۰۰ روز ۱۳۵۲/۷/۲۱ تشکیل جلسه داد و تصمیم گفته شد یک یگان مختلط، از طریق عراق به سوریه اعزام گردد.

۳۵ـ به طور کلی، در وقایع جنگ کنونی ناباوری مردم مصر، تدریجاً جای خود را به نوعی اعتماد به نفس داده، معهذا هنوز عده‌ای همه حرفهای رادیوهای سوریه و مصر را قبول ندارند.

۳٦ـ بر اثر وقایع جاری، بار دیگر بین ارتش لبنان و فدائیان در منطقه جنوب لبنان تصادماتی روی داده است.

۳۷ـ قرار است لبنان نیروهای نظامی خود را از مواضع مرزی اسرائیل، به داخل کشور منتقل سازد تا در صورت حمله اسرائیل، فقط فدائیان که به جنگ مشغول خواهند شد، سرکوب گردند.

۳۸ـ سوریه با داشتن نیروی انسانی بیشتر در مقابل اسرائیل، از سیستم دفاعی شورویها که عبارت از ایجاد خطوط دفاعی متعدد می‌باشد، استفاده می‌کند. تا ۵۲/۷/۲۱[۱۳] بقایای خط اول دفاعی شدیداً در حال مقاومت بوده است. خطوط دفاعی بعدی (احتمالاً دو خط دفاعی) خود را برای مراحل آینده جنگ با اسرائیل آماده می‌کند.

۳۹ـ واحدهای ارتش اردن که رسماً خبر اعزام آنها به سوریه در ۱۳۵۲/۷/۲۱ اعلام شد، قبلاً به جبهه سوریه اعزام شده بودند. گفته می‌شود که استعداد این واحدها در حدود یک تیپ زرهی است.[۱]

۱- همان، ص ۱۲٤.

از اقدامات مشترک موساد و ساواک برگزاری سمینار و کنفرانسهای دوجانبه درباره مسائل و مباحث مورد علاقه طرفین در ایران و اسرائیل بود.

بر اساس اسناد موجود، موضوع برخی از این سمینارها به سیاستهای شوروی در خاورمیانه و کشورهای عربی و تلاشهای آن کشور برای گسترش و نفوذ سیاسی، نظامی در کشورهای افریقایی مربوط می‌شد. بررسی اوضاع و احوال سیاسی، اجتماعی و نظامی برخی کشورهای خاورمیانه و افریقا که به نوعی در تضاد با سیاست ایران و اسرائیل بود و یا ارتباط دوستانه‌ای با آنها داشتند، از دیگر موضوعات مطروحه در این سمینارها بود.

۱۰ـ همکاری مشترک ساواک و موساد با سرویسهای دیگر

از اوایل دهۀ ۱۳۴۰ش. هم زمان با گسترش روابط ساواک و موساد، سازمان سیا به طور غیرمستقیم تمهیداتی به کار برد تا بخشی از وظایفش در رابطه با ساواک برعهده موساد نهاده شود.

بسیاری از اقدامات مشترک اطلاعاتی دو سرویس در منطقه خاورمیانه و افریقا که گاه با همکاری سرویسهای اطلاعاتی سایر کشورها بود، با حسن مساعدت و همراهی سیا صورت می‌گرفت.[۱]

از مهمترین سرویسهای اطلاعاتی ـ امنیتی خاورمیانه که با ساواک و موساد رابطه داشت، سرویس امنیت ملی ترکیه (TNSS) بود. این روابط سه‌جانبه که به زودی به «نیزه سه سر» (Trident) شهرت یافت در مسیر اهداف میثاق حاشیه‌ای اسرائیل بود. ترکیه اولین کشور خاورمیانه بود که به صورت رسمی روابط سیاسی و دیپلماتیک با اسرائیل (۱۹۴۹م.) برقرار ساخت و به دنبال آن همکاری نزدیکی بین موساد و TNSS به وجود آمد. چنانکه از منابع موجود برمی‌آید طی ماههای پایانی سال ۱۹۵۸م. و اوایل سال ۱۹۵۹م. که مقارن با سالهای نخست تأسیس ساواک و برقراری تدریجی روابط آن با موساد بود، نخستین پایه‌های برقراری روابط سه‌جانبه میان ساواک، موساد و TNSS بنیان نهاده شد که مهمترین هدف آن جلوگیری از نفوذ شوروی و مقابله با کشورهای عربی تندرو مخالف اسرائیل و مخالف حکومت ایران بود. در این میان موساد و سرویس امنیت ملی ترکیه، بیش از ساواک از این

۱- مارک. ج. گازیوروسکی، پیشین، صص ۲۷۰ ـ ۲۷۱.

همکاری مشترک سود می‌بردند. موساد متعهد شده بود اطلاعات مربوط به فعالیت طرفداران شوروی در ترکیه و سایر مخالفان حکومت ترکیه در خاورمیانه را در اختیار TNSS قرار دهد. در همان حال TNSS موافقت کرد اطلاعات مربوط به مقاصد سیاسی نظامی کشورهای عربی بر ضد اسرائیل را به موساد ارائه دهد. بدین ترتیب بیشترین فعالیت سازمان سه‌جانبه «نیزه سه سر» تبادل اطلاعات میان این سرویسها در زمینه‌های مورد علاقه طرفین متمرکز شده بود. گفتنی است ائتلاف نیزه سه سر تا واپسین ماههای عمر رژیم پهلوی به فعالیت خود ادامه می‌داد.[1] با این احوال ساواک ترجیح می‌داد بیشترین همکاری اطلاعاتی امنیتی خود را با اسرائیل و موساد خارج از سازمان نیزه سه سر انجام دهد.

سازمان نیزه سه سر دارای چند کمیته و یک شورا بود و علاوه بر تماس دایم و جلسات ادواری نمایندگان سه سرویس، رؤسای سه سرویس هر شش ماه یک بار سمینارها و جلساتی تشکیل می‌دادند و درباره مسائل مورد علاقه طرفین به بحث و تبادل نظر می‌پرداختند.

کشور دیگری که سرویس اطلاعاتی آن روابط اطلاعاتی ـ امنیتی مشترکی با موساد و ساواک داشت، اتیوپی در افریقا بود. شایان گفتن است که هایله سلاسی پادشاه این کشور روابط نزدیکی با ایران و اسرائیل داشت. هرچند روابط اطلاعاتی ـ امنیتی اتیوپی با ایران و اسرائیل گسترش قابل‌توجهی نیافت، اما سرویس اطلاعاتی آن کشور هر ساله حداقل یک کنفرانس مشترک با موساد و ساواک برگزار می‌کرد. این کنفرانس که هر ساله در یکی از کشورهای عضو برگزار می‌شد دارای سه کمیته و یک شورا بود و هدف اصلی آن تبادل اطلاعات میان سه سرویس در زمینه‌های مختلف اطلاعاتی ـ امنیتی مورد علاقه طرفین بود.

۱۱ـ بهره‌برداریهای یک‌جانبه

چنانکه از اسناد و مدارک موجود برمی‌آید برخلاف نمایندگی سرویس موساد در ایران که از آزادی عمل و فعالیت اطلاعاتی گسترده‌ای برخوردار بود و برای کسب اطلاعات لازم از مراجع مختلف کمتر دچار محدودیت بود،[2] نمایندگی ساواک در اسرائیل به ندرت امکان می‌یافت جز مراجع رسمی اطلاعاتی موساد که هر از گاه اخبار و اطلاعات دلخواه را در اختیار

۱- همان، ص ۲۷۱.

۲- عبدالرحمن احمدی، پیشین، صص ٤۰٦ ـ ٤۱۲.

او قرار می‌دادند از منابع دیگری کسب خبر کند. نیز نمایندگی ساواک در اسرائیل برای ارسال اخبار و اطلاعات مکتسبه و تنظیمی خود برای مقامات ساواک در ایران دچار محدودیتهایی بود و اطلاعات ارسالی آن از سوی مأموران موساد کنترل می‌شد. موساد همواره تلاش می‌کرد نمایندگی ساواک را در اسرائیل به طور انحصاری تغذیه کند و امکان دسترسی مستقلانه آن به منابع اطلاعاتی دیگر به حداقل برسد. مهم‌تر از آن محتوای اطلاعات ارائه شده به نمایندگی ساواک در اسرائیل بود. بنا به گزارش نمایندگی ساواک، بسیاری از اطلاعات، پیش از آنکه در اختیار نماینده ساواک قرار گیرد در نشریات پرتیراژ و مهم اسرائیل به چاپ رسیده و منتشر می‌شد. نماینده ساواک در اسرائیل شکایت می‌کند که محتوای بسیاری از جلسات محرمانه وی با نمایندگان موساد در نشریات این کشور به چاپ می‌رسد نمایندگی ساواک تصریح می‌کند که حضور او در اسرائیل و ارتباطش با نمایندگان موساد در آن کشور سودمندی درخوری ندارد.[۱]

دیگر نارضایتی کارشناسان و مقامات ساواک از موساد در مورد بهره‌گیری یک سویه و انحصاری آن از جاسوسان و خبرچینان مشترک دو سرویس در چارچوب طرح کریستال بود. در موارد متعدد نمایندگان ساواک هشدار می‌دادند که مأموران به کار گرفته شده در کشورهای هدف توجه چندانی به نیازهای اطلاعاتی ساواک نشان نمی‌دهند و اخبار و اطلاعات ارائه شده از سوی آنان اساساً در راستای اهداف اطلاعاتی موساد مورد استفاده قرار می‌گیرد.[۲]

۱۲ـ همکاریهای نظامی ـ تسلیحاتی و اقتصادی

چنانکه پیش از این هم آمد، روابط رژیم پهلوی با اسرائیل به حیطه خاصی محدود نبود و در تمام شئون اقتصادی، تجاری، نظامی، فرهنگی و سیاسی گسترش یافت. در این میان روابط اطلاعاتی ـ امنیتی دو کشور در تسهیل روابط طرفین مؤثر افتاد.

در روابط نظامی و تسلیحاتی دو کشور، موساد و ساواک مهمترین حلقه‌های اتصال و تماس نمایندگان آنها محسوب می‌شدند. اطلاعات مربوط به مسائل نظامی و تسلیحاتی

۱- همان، صص ٤٠٦ ـ ٤١٢.

۲- همان، صص ٦٠ ـ ٦٢.

اسرائیل از طریق نمایندگان و مأموران موساد در اختیار ایران قرار می‌گرفت. هر چند دو کشور در زمینه روابط نظامی و تسلیحاتی در سطح امیران ارتش و نمایندگان سیاسی ارتباطات گسترده‌ای داشتند اما در موارد بسیاری، مقدمات و تمهیدات لازم برای روابط طرفین از سوی سرویسهای اطلاعاتی دو کشور تسهیل می‌شد. علاوه بر اینکه بسیاری از تجهیزات نظامی و لجستیکی ساواک توسط اسرائیل و موساد تأمین می‌شد، اسرائیل برای فروش تسلیحات نظامی به ایران عمدتاً از طریق نمایندگان موساد تماس می‌گرفت. گسترش روابط نظامی و تسلیحاتی دو کشور تابعی از روابط سیاسی ـ امنیتی و اطلاعاتی طرفین در منطقه بود. دو سرویس در دیدار مقامات نظامی دو کشور نقش قابل‌توجهی داشتند؛ در عین حال، موساد در معرفی سلاح و جنگ‌افزارهای اسرائیلی به مقامات نظامی و سیاسی ایران (از طریق ساواک) بیشترین نقش را برعهده داشت.[۱]

از اوایل دهۀ ۱۳۴۰، علاوه بر این که اسرائیل تجهیزات نظامی به ایران صادر می‌کرد، بین دو کشور پیمانهای همکاری نظامی و طرحهایی برای تولید تجهیزات نظامی و موشکی به امضاء رسید.[۲] و امریکا نیز گسترش روابط و همکاریهای نظامی و تسلیحاتی بین ایران و اسرائیل را تشویق می‌کرد.

در اواخر دهۀ ۱۳۳۰ش. روابط اطلاعاتی ـ امنیتی ساواک با موساد گسترش یافت و همکاری دو سرویس در تسهیل صدور نفت ایران به اسرائیل مؤثر افتاد. با تمهیدات مشترک دو سرویس، مقامات اقتصادی، سیاسی و نفتی اسرائیل از ایران دیدن کردند و با مقامات ایرانی و از جمله شخص شاه ملاقات نمودند. اسرائیل در اقتصاد کشاورزی ایران نیز فعال بود و برخی از مهمترین پروژه‌های کشاورزی و زراعی ایران در دشتهای گسترده و حاصلخیز قزوین به مورد اجرا گذاشته شد. بدین ترتیب اسرائیل در بسیاری از امور تجاری ـ بازرگانی، صنعتی، خدمات، کشاورزی و تحقیقاتی همکاری و روابط بسیار نزدیکی با حکومت ایران داشت.[۳]

در موارد متعدد، رئیس و مدیران ارشد ساواک دربارۀ مسائل اقتصادی و تجاری با نمایندگان اسرائیل مذاکره می‌کردند.

۱- مرتضی قانون، پیشین، صص ۳۲۱ ـ ۳۲٤.
۲- محمدحسنین هیکل، پیشین، صص ۱۹٦ ـ ۱۹۷؛ علی فلاح‌نژاد، پیشین، صص ۱٦۵ ـ ۱۷۲.
۳- علی فلاح‌نژاد، پیشین، صص ۲۰۷ ـ ۲۱٤..

۱۳ـ مسائل فرهنگی

فعالیتهای فرهنگی اسرائیل در ایران که البته جدا از حضور و نفوذ اطلاعاتی ـ امنیتی و جاسوسی موساد در ایران نبود، در شرایط انزوای اسرائیل، می‌توانست در خاورمیانه بیش از هر فعالیت دیگر برای اعتبار بخشیدن به موجودیت و قوام آن کشور مؤثر افتد. دستگاهها و محافل فرهنگی و تبلیغاتی اسرائیل با دستگاه اطلاعاتی ـ امنیتی این کشور در ارتباط بودند و فعالیتهای خود را با اهداف و خواسته‌های موساد هماهنگ می‌کردند.

از جمله مهمترین تلاش صهیونیستها برای نفوذ در محافل فرهنگی و تبلیغاتی ایران در عرصه مطبوعات بود و برخی نشریات و روزنامه‌ها به طور پیدا و پنهان به حمایت از اسرائیل پرداختند. از مهمترین این نشریات روزنامه آیندگان بود که گفته می‌شد با سرمایه‌گذاری مستقیم صهیونیستها تأسیس شد و چنانکه وعده داده بود تا واپسین سالهای فعالیتش نیز ستایشگر سیاستهای صهیونیستها بود. ساواک در این باره چنین گزارش کرده است:

آقای مئیر عزری معاون نمایندگی اسرائیل در تهران اظهار داشته است که داریوش همایون از او خواسته است که در روزنامه در شرف تأسیس (آیندگان) تا حدود دو میلیون تومان سرمایه‌گذاری نمایند. او ضمناً گفته است که در صورتی که این سرمایه‌گذاری عملی شود تعهد می‌نماید که برای همیشه مطالب روزنامه را علیه اعراب و به نفع اسرائیل تنظیم نماید. داریوش همایون یازده شماره نشریه بامشاد را که در آن تفسیرهایی در مورد اعراب و اسرائیل بر له و علیه اعراب نوشته شده بود ارائه داده است و خواهش کرده که آنها را به وزارت امور خارجه اسرائیل بفرستد و اضافه نموده که در سفری که به تل‌آویو کرده با مقامات وزارت امور خارجه اسرائیل راجع به این موضوع صحبت کرده و در آن وقت آنها از او پشتیبانی کرده و وعده کمک داده‌اند...

داریوش همایون یکی از گردانندگان روزنامه آیندگان در سفری که در ایام جنگهای شش روزه اسرائیل و اعراب به اسرائیل رفته بود موضوع خرید یک رتاتیو از سرمایه‌داران اسرائیل را عنوان کرده و وزارت خارجه اسرائیل پس از مشورت با نمایندگی آژانس اسرائیل در ایران و با کمک (عذری) نماینده اسرائیل در تهران که از دوستان داریوش همایون می‌باشد سرانجام موافقت کرده که دولت اسرائیل یا سازمان صهیونیزم پرداخت اقساط فروش رتاتیو را عهده‌دار شده و با پرداخت قسمتی از مخارج رتاتیو آن را به داریوش همایون بفروشد.

در مقابل این مساعدت مالی که دولت اسرائیل و وزارت امور خارجه این کشور به داریوش

همایون کرده او متعهد شده است که حمله به اعراب را در روزنامه مذکور عنوان نموده و از اسرائیل حمایت بنماید.

در هفته گذشته موافقت کامل وزارت خارجه و پشتیبانی از همایون به وسیله عذری به او ابلاغ گردید.

نظریه: در محافل مطبوعاتی شایعاتی در زمینه خریداری دستگاه رتاتیو جهت روزنامه آیندگان از اسرائیل پخش گردیده است.[1]

در میان اسناد برجای مانده از ساواک، گزارشات بسیاری درباره حیطه فعالیت، تشکیلات، اعضا و ارتباطات سازمانهای فرهنگی وابسته به صهیونیستها وجود دارد. مهمترین این سازمانها آژانس یهود بود که در بسیاری از سازمانهای فرهنگی ـ تبلیغی یهود در ایران نفوذی تام داشت و روابط آن با مأموران و نمایندگان اطلاعاتی ـ امنیتی و سیاسی ـ اقتصادی و نظامی اسرائیل در ایران بسیار نزدیک بود. مهمترین وظیفه آژانس یهود انتقال یهودیان سراسر جهان به سرزمین فلسطین اشغالی تعیین شده بود.[2] ساواک گزارشات بسیاری از فعالیت آژانس یهود در ایران تهیه کرده که تلاش آن سازمان را برای گسترش نفوذ سیاسی، اقتصادی و اطلاعاتی اسرائیل در ایران و طرح اعزام یهودیان ایرانی به فلسطین اشغالی و ارسال سالانه مقادیر فراوانی پول و سایر کمکهای یهودیان ایرانی را به دولت اسرائیل نشان می‌دهد. با هماهنگی ساواک و موساد، آژانس یهود انتقال یهودیان سراسر آسیا و خاورمیانه را به اسرائیل، از طریق خاک ایران انجام می‌داد.

بین رؤسا و مدیران برخی از مهمترین سازمانهای فرهنگی ـ تبلیغی صهیونیستی فعال در ایران، از جمله آژانس یهود روابط نزدیکی با رؤسا و مدیران وقت ساواک وجود داشت.[3] نمایندگان آژانس در نقاط مختلف ایران به فعالیتهای جاسوسی ـ اطلاعاتی نیز مشغول بودند و در این باره برخی محافل فرهنگی، اقتصادی، سیاسی یهودیان ایرانی را در مسیر مقاصد اطلاعاتی ـ جاسوسی اسرائیل (موساد) به کار گرفتند. چنانکه از اسناد برجای مانده از ساواک برمی‌آید آژانس یهود در مسائل مربوط به جامعه یهود ایران دخالتهای ناروایی می‌کرد و برای پیشبرد اهداف سیاسی ـ اطلاعاتی خود حتی از تهدید محافل مختلف یهودی فعال در ایران

۱- تقی نجاری‌راد، پیشین، صص ۱۵۲ ـ ۱۵۳؛ حسین میر، تشکیلات فراماسونری در ایران، صص ۲۰۰ ـ ۲۰۱.

۲- سازمانهای یهودی و صهیونیستی در ایران، صص ٤٤٦ ـ ٤٥٦.

۳- همان، صص ۱٤۲ ـ ۱٤۳.

نیز ابایی نداشت.

۱۴ـ موساد و ساواک در دوران انقلاب

از همان آغاز، روابط ایران و اسرائیل با مخالفتهایی در بین محافل سیاسی ـ اجتماعی روبرو شد. همزمان با گسترش روابط دو کشور در دهه‌های ۱۳۴۰ ـ ۱۳۵۰ش. روند مخالفت با نفوذ اسرائیل در ایران، از سوی مخالفان سیاسی حکومت، به‌ویژه روحانیون، افزایش یافت. به همین دلیل روحانیون و گروههای مسلمان بیش از سایر گروههای سیاسی تحت تعقیب قرار گرفته و از مخالفت با اسرائیل منع شدند. روحانیون و علمای دینی از همان سالهای پایانی دهۀ ۱۳۲۰ش. که تلاشهایی برای آغاز روابط غیررسمی سیاسی بین ایران و اسرائیل صورت گرفت، طی اعلامیه‌های متعددی ایجاد هرگونه رابطه با دولت صهیونیستی را محکوم کردند. البته روند مخالفت روحانیون و اسلام‌گرایان، با نوساناتی چند ادامه یافت. در سالهای نخست دهۀ ۱۳۴۰ موج جدیدی از مخالفت روحانیون به رهبری امام خمینی(ره) با اسرائیل آغاز شد. در همان حال ساواک و سایر دستگاههای امنیتی و انتظامی، روحانیون مخالف حکومت را هشدار می‌دادند که سخنی در مخالفت با اسرائیل و روابط آن با رژیم پهلوی بر زبان نرانند. حساسیت رژیم پهلوی و ساواک نسبت به مخالفت مردم با حضور اسرائیل در ایران در تمام سالهای دهۀ ۱۳۴۰ و دهۀ ۱۳۵۰ش. کاستی نگرفت. تا جایی که حتی مخالفان از به کار بردن واژه‌هایی نظیر بنی‌اسرائیل که در قرآن کریم بدان اشارت رفته بود، منع شدند. آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای در بخشهایی از خاطرات خود در این باره چنین اظهار داشته است:

... متأسفانه در کشورهای دیگر این فرصت را به مردم نمی‌دهند که اقلاً غصه‌های خودشان را نسبت به این قضایای عظیم امت اسلام بر زبان جاری کنند. شما کشورهای عربی را ببینید. چقدر انسانهایی هستند که از قضایای مربوط به سازش با دشمن صهیونیستی دلشان خون است ولی نمی‌توانند چیزی بگویند، مثل وضع خود ما در دوران رژیم گذشته، که آن روز دلهای ما خون بود ولی نمی‌توانستیم چیزی بگوییم.

بنده یک وقتی در قبل از انقلاب به مناسبت تفسیر آیات مربوط به بنی‌اسرائیل در اوایل سورۀ بقره، چیزهایی را در جمع دانشجویان گفته بودم. بعد بنده را در یکی از بازداشتها، زیر منگنه و سئوال و بازجویی قرار دادند که چرا شما اسم اسرائیل را آوردید؟ چون من از بنی‌اسرائیل صحبت کرده بودم و بحث مربوط به آیات بنی‌اسرائیل بود! گفتند: چرا اسم

اسرائیل را آوردید؟! یعنی در آن دوران، کسی که تفسیر قرآن هم می‌کرد حق نداشت از بنی‌اسرائیل یک کلمه بگوید که مبادا به متحد آن رژیم خبیث و خائن (پهلوی) که آن وقت با اسرائیل روابط گرمی داشت بر بخورد. در خیلی از کشورهای اسلامی امروز هم، مثل همان وضع، حاکم است.[۱]

مخالفت با اسرائیل محدود به روحانیون و علمای مذهبی نمی‌شد. برخی گروههای سیاسی دیگر نیز ضمن انتقاد از سیاستهای تجاوزکارانه اسرائیل در فلسطین، روابط گسترده این کشور را با رژیم پهلوی محکوم می‌کردند.

علاوه بر مخالفان سیاسی ـ مذهبی، جوّ عمومی جامعه نیز نسبت به اسرائیل غیردوستانه و مخالفت‌آمیز می‌نمود. مراقبتهای شدید ساواک از افراد، مؤسسات و سازمانهای مختلف اقتصادی، فرهنگی، تجاری اسرائیلی و یهودی در ایران حاکی از جوّ عمومی غیردوستانه مردم ایران نسبت به اسرائیل بود. نمونه بارز تدابیر شدید امنیتی ساواک در قبال اسرائیلیها هنگام برگزاری بازیهای آسیایی در تهران و حضور ورزشکاران اسرائیلی در تهران روی داد و ساواک «حدود ده‌هزار نفر از دانشجویان و اشخاص مظنون» را بازداشت کرد.[۲] با این احوال هم‌زمان با برگزاری مسابقه فوتبال بین تیمهای ملی ایران و اسرائیل که به شکست تیم اسرائیل منجر شد، مردم تهران احساسات ضداسرائیلی آشکاری به نمایش گذاشتند.

موساد در مبارزه با مخالفان سیاسی حکومت ایران هم همکاری پیدا و پنهانی با ساواک داشت. در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ش. که با گسترش مخالفتهای سیاسی ـ مذهبی، گروههای چریکی متعددی نیز به صف مخالفان حکومت پیوستند، موساد در شناسایی و ردیابی مخالفان حکومت نقش قابل اعتنایی داشت.[۳] بسیاری از مخالفان سیاسی حکومت ایران در کشورهای مختلف عربی (به‌ویژه لبنان، سوریه و تا حدی مصر) که با برخی از گروههای فلسطینی و ضداسرائیلی هم ارتباطاتی داشتند در همکاری مشترک ساواک و موساد شناسایی شده و تحت تعقیب قرار گرفتند.[۴]

هم‌زمان با گسترش فعالیت مخالفان سیاسی، موقعیت رژیم پهلوی در داخل و نیز در

۱- [آیت‌الله] علی خامنه‌ای، خاطرات و حکایتها، ج ۱، صص ۵۳ ـ ۵٤.
۲- ویلیام سولیوان و آنتونی پارسونز، پیشین، ص ۲۷۲.
۳- مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۱۱، صص ۸۹ ـ ۹۳.
۴- محمدحسنین هیکل، پیشین، صص ۱۳۲ ـ ۱۳٤.

عرصه‌های بین‌المللی با مشکلاتی مواجه می‌شد و انتقاد از عملکرد حکومت و فشار روزافزون بر مخالفان، به رسانه‌های گروهی جهان، گروههای مختلف حقوق بشر و نظایر آن کشیده می‌شد. در این دوره موساد تلاش می‌کرد تا با بهره‌گیری از رسانه‌ها و مطبوعات تحت کنترل خود چهره‌ای مساعد و موفق از رژیم پهلوی ارائه دهد. روند این همکاریها طی سالهای نخست دهۀ ۱۳۵۰ش. گسترش یافت و در دوران ریاست جمهوری جیمی کارتر که با آغاز حرکت انقلابی مردم ایران همراه بود سرعت بیشتری گرفت.[۱] به رغم اقداماتی از این نوع، در سالهای میانی دهۀ ۱۳۵۰ش. موقعیت رژیم پهلوی متزلزلتر از آن بود که نوشداروهای تبلیغی ـ رسانه‌ای، حتی در سطح بین‌المللی و جهانی، بتواند بر حیات این محتضر شفایی بخشد. همگام با گسترش مخالفتهای سیاسی، موقعیت اسرائیل نیز در ایران مورد تعرض انقلابیون قرار گرفت.

در دوران انقلاب، اسرائیل مورد نفرت و کینه انقلابیون بود.[۲] موساد تحولات انقلاب ایران را با حساسیت و جدیت پی می‌گرفت و از هر تلاشی در حمایت از رژیم پهلوی فرونمی‌گذاشت. برخلاف سیا که بسیار دیر متوجه شد رژیم پهلوی دیگر قادر به ادامه حیات نخواهد بود، موساد و نمایندگی سیاسی اسرائیل در تهران که ارتباط مستقیمی با ساواک داشت، ماهها قبل از سیا به دولت متبوع خود هشدار داد که شاه ایران در برابر مخالفان مدت طولانی دوام نخواهد آورد و سقوط نهایی رژیم پهلوی حتمی خواهد بود.[۳] در همان حال اسرائیل از هر فرصت لازم برای روحیه دادن به شاه و لزوم مقاومت هر چه بیشتر در برابر مخالفان بهره می‌برد. از جمله اسحاق رابین نخست‌وزیر وقت اسرائیل که در آن هنگام مذاکرات صلح با مصر را دنبال می‌کرد، طی روزهای ۲۵ و ۲۶ شهریور ۵۷ با ارسال پیامهایی برای شاه ایران، ضمن ابراز تأسف از رخدادهای جاری تأکید کرد که از هر تلاشی برای دفاع از حکومت او بهره خواهد برد.

همزمان با گسترش حرکت انقلابی مردم ایران، موساد نیز بر فعالیت خود در ایران افزود. نمایندگی سیاسی اسرائیل در تهران بیش از پیش اقدامات و سیاستهایش را با موساد و ساواک هماهنگ می‌کرد تا بلکه جهت کنترل ناآرامیهای سیاسی راهی بیابد. همچنین موساد به

۱- اسدالله علم، یادداشتهای علم، ج ۲، ص ۷۰۸ و صص ۷۴۹ ـ ۷۵۰.
۲- کریستین دلانوا، پیشین، صص ۲۳٤ ـ ۲۳۵.
۳- مایکل لدین، هزیمت، صص ۱۷۰ ـ ۱۷۳.

تقویت هر چه بیشتر بنیه دفاعی، آموزشی، تهاجمی و اطلاعاتی ساواک می‌پرداخت تا در مقابله با انقلابیون و مخالفان شاه کارآمدتر از گذشته عمل کند.[۱] نیز موساد در تلاش بود تا مخالفان رژیم پهلوی را در کشورهای مختلف عربی تحت کنترل درآورده و جاسوسان مشترک بیشتری به کشورهای عربی اعزام کرد. موساد آمادگی داشت تمام امکانات و توانایی بالقوه و بالفعل خود را در حمایت از رژیم پهلوی به کار گیرد تا بلکه برای نجات نهایی شاه از سقوط حتمی راهی پیدا شود.[۲] چنانکه موساد و مجموعه تصمیم‌گیرندگان اسرائیل به درستی درک کرده بودند، سقوط شاه ضربه جبران‌ناپذیری بر منافع اسرائیل در ایران و خاورمیانه وارد کرده، موضع آن را در برابر کشورهای عربی و مسلمانان تضعیف می‌ساخت.[۳] تنفر از اسرائیل و موساد در میان مخالفان حکومت پهلوی در دوران انقلاب اسلامی، هنگامی بیش از پیش غلیان یافت که شایع شد مأموران موساد در ایران، بر روی تظاهرکنندگان مخالف حکومت آتش گشوده و در سرکوب مستقیم مردم ایران همدست ساواک و سایر مراجع انتظامی و نظامی رژیم پهلوی شده‌اند. تا جایی که همان زمان «اسرائیلیان به جلاد خلق ایران شهرت پیدا کردند».[۴] در ۳۰ مهر ۱۳۵۷ هم برخی خبرگزاریها از قول مخالفان حکومت پهلوی در خارج از کشور، خبر دست داشتن مأموران موساد در کشتارهای دوران انقلاب را منتشر کردند:

در همین شرایط، امروز کنفدراسیون دانشجویان ایرانی (فدراسیون آلمان) با صدور اعلامیه‌ای، یک بار دیگر خواهان توجه بیشتر افکار عمومی به اوضاع ایران شد. در این اعلامیه گفته شده که تعداد شهدای حوادث هفته‌های اخیر ایران پانصدهزار نفر است و دولت [ایران] با کمک دولتهای امپریالیستی نظیر امریکا و نیز دخالت دادن سربازان اسرائیلی در کشتار تظاهرکنندگان، روی واقعیت حوادث ایران و قیام مردم سرپوش گذاشته است. کنفدراسیون بار دیگر ساواک را مسئول کشتار سینما رکس آبادان خواند و وسایل ارتباط جمعی آلمان را متهم کرد که تحت‌تأثیر تبلیغات دستگاههای وابسته به ایران هستند.[۵]

۱- مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۱۱، صص ۳ ـ ۱۰.
۲- تقی نجاری راد، پیشین، صص ۲۷۳ ـ ۲۸۲.
۳- جهانگیر آموزگار، فراز و فرود دودمان پهلوی، ص ۲۰۵.
۴- کریستین دلانوا، پیشین، ص ۲۳۵.
۵- روزشمار انقلاب اسلامی، ج ٦، ص ٤٦.

به رغم تمام این احوال، حرکت مردم مسلمان ایران که توسط امام خمینی(ره) رهبری می‌شد، توفنده‌تر از آن بود که حامیان خارجی شاه و از جمله موساد و اسرائیل بتوانند در روند پیروزی آن مانعی ایجاد کنند. آخرین اقدامی که گفته شده موساد برای جلوگیری از سقوط نهایی شاه ایران درصدد انجام آن بود، مشارکت در کودتای ارتش شاه و ترور امام خمینی(ره) در پاریس بود. مصطفی الموتی از قول اری بن مناشه از مأموران عالی‌رتبه موساد در این باره چنین نوشته است:

در آوریل سال ۱۹۷۸ رؤسای من نظریاتم را درباره رویدادهای ایران و انقلاب قریب‌الوقوع آن کشور پذیرفتند و کنفرانسی که نمایندگان سیا نیز در آن شرکت داشتند، یکی از تحلیلگران امریکا (عضو سیا) نظر مرا بی‌اساس خواند و مدعی شد آنچه که در ایران می‌گذرد سر و صدای بچگانه‌ای است که به زودی آرام خواهد شد. در دسامبر سال ۱۹۷۸ طرحی از طرف (رافی ایتان) مشاور امور ضدتروریستی نخست‌وزیر اسرائیل تهیه شد که خمینی در پاریس ترور شود.

سیا نیز موافقت خود را اعلام داشت تا یک تیم تروریستی اسرائیل به پاریس برود و خمینی را ترور کرده بازگردد.

برای حمله به اقامتگاه خمینی در نوفل لوشاتو و مصدوم کردن خمینی تیم کماندوئی سرهنگ آصف هف تز Assef Heftez رئیس گارد ویژه پلیس ضدترویسم اسرائیل در نظر گرفته شده بود.

بدیهی است که این تیم قادر بود مأموریتی را که برعهده‌اش قرار می‌گرفت با موفقیت اجرا کند و بدون برخورد با اشکال و مانعی به اسرائیل بازگردد. ولی موانع اجرای طرح جای دیگری بود.

اوری لوبرانی Uri Lubrani نماینده سیاسی اسرائیل در ایران مأموریت یافت که موضوع را با شاه در میان بگذارد. شاه بی‌تأمل مخالفت کرد و گفت اجازه نخواهد داد جوی خون در کشور جاری شود. او عقیده داشت در صورتی که ژنرالها قدرت را به دست گیرند خونریزی اجتناب‌ناپذیر می‌گردد و می‌پنداشت بدون نیاز به چنین اقدامی او قادر خواهد بود بر بحران غلبه کند.

لوبرانی پس از ملاقات شاه به سازمان اطلاعاتی اسرائیل اطلاع داد که نه شاه دیگر می‌تواند در قدرت باقی بماند و نه ژنرالها قادر به کودتا هستند. کشور عملاً در اختیار رهبران مذهبی

قرار گرفته است...[1]

با سقوط رژیم پهلوی فصل نهایی همکاریهای مشترک موساد و ساواک پایان یافت و برخی از افسران و مدیران بلندپایه و ارشد ساواک هم به اسرائیل پناهنده شدند.

۱- مصطفی الموتی، پیشین، ج ۱٦، صص ۱۱٦ ـ ۱۱۷.

فصل هفت

روابط MI6 با ساواک و دفتر ویژه اطلاعات

ـ پیشینه اینتلیجنس سرویس

اینتلیجنس سرویس (Intelligence Service) سازمان جاسوسی و ضدجاسوسی انگلستان، قدیمی‌ترین دستگاههای اطلاعاتی ـ امنیتی و جاسوسی جهان به شمار می‌رود. هنگامی که این سازمان در سال ۱۵۷۳م. در دوران سلطنت الیزابت اول و به همت یکی از وزیران او ـ فرانسیس واتینگهام ـ در لندن تأسیس شد، تنها ۸۰ سال از کشف قاره امریکا گذشته بود. سازمان اطلاعاتی انگلستان به سرعت سازماندهی شد و ساختار تشکیلاتی آن بر اساس شش اداره مستقل شکل گرفت. این ادارات شش‌گانه که تا امروز هم با تغییراتی چند دوام آورده‌اند عبارتند از: ۱ـ اداره اطلاعات سیاسی خارجی ۲ـ اداره اطلاعات دریایی ۳ ـ اداره اطلاعات نظامی ۴ـ اداره اطلاعات تجاری و صناعی ۵ ـ اداره اطلاعات داخلی و ۶ ـ اداره اطلاعات مستعمرات.

این دوایر شش‌گانه در ساختمانهای مجزایی مستقر هستند و ارتباطی با یکدیگر ندارند و صرفاً از طریق اداره مرکزی اینتلیجنس سرویس که در منطقه وایت هال لندن واقع است فعالیت آنها کنترل می‌شود. بیشترین مأموران اینتلیجنس سرویس در کشورهای خارجی در پوشش دیپلماتیک، اقتصادی و فرهنگی فعالیت می‌کنند. در سفارتخانه‌های انگلستان، مأموران اطلاعاتی ـ امنیتی آن کشور بخش ویژه‌ای به خود اختصاص می‌دهند که فعالیت و حیطه عمل آن مستقل از بخش سیاسی و دیپلماتیک سفارت است و کارکنان رسمی سفارت اطلاعی از فعالیتهای بخش اطلاعاتی و جاسوسی ندارند.

تشکیلات اطلاعاتی ـ جاسوسی بریتانیا پس از جنگ جهانی دوم تحت کنترل ارتش درآمد. امنیت داخلی بریتانیا پس از جنگ، برعهده اداره پنجم سازمان اطلاعات نظامی قرار

گرفت که اختصاراً MI5 نامیده می‌شود.[۱] MI5 تشکیلاتی بسیار مخفی است و فعالیت آن پوشیده و پنهان است؛ گفته می‌شود که «مردم انگلیس آن را نمی‌شناسند». MI-5 تحت پوشش شهربانی مرکزی آن کشور «اسکاتلندیارد» فعالیت می‌کند و پوشش اجرایی و رابط آن تحت عنوان «اداره ویژه» در اسکاتلندیارد مستقر است.[۲] اما سازمان جاسوسی انگلستان در کشورهای خارجی که بالاخص پس از جنگ جهانی دوم توانمندی بیش از پیش یافت MI6 است[۳] که تحت کنترل اداره ششم اطلاعات نظامی است و معروف‌ترین اجزای سازمان اطلاعاتی ـ جاسوسی بریتانیا به شمار می‌رود و فعالیت تمام دستگاههای اطلاعاتی آن کشور تحت‌الشعاع فعالیت و حیطه عمل آن قرار دارد.[۴] مأموران MI6 در کشورهای خارجی و هدف عمدتاً تحت پوشش دیپلماتیک و سیاسی فعالیت می‌کنند و عضوی از وزارت خارجه بریتانیا معرفی می‌شوند و نهایت پنهانکاری اعمال می‌شود و نفرات و اجزای آن تقریباً هویتشان هیچ‌گاه آشکار نمی‌شود.

ـ MI6 در ایران

برخلاف سیا و موساد، از حضور و فعالیت MI6 در ایران اسناد و مدارک قابل توجهی در اختیار نداریم. نیز نمی‌دانیم از چه زمانی پای مأموران این سازمان اطلاعاتی ـ جاسوسی در ایران باز شده است. با این حال و با توجه به قرائن و شواهد موجود حداقل از هنگام آغاز روابط جدی سیاسی میان ایران و انگلستان، مأمورانی از دستگاه اطلاعاتی انگلستان در سفارت این کشور و یا برخی نمایندگیهای سیاسی بریتانیا در ایران حضور داشته‌اند. تصور می‌رود از دوران حکومت سلسله صفویه تا آغازین سالهای سلسله قاجار در ایران، مأمورانی از دستگاه اطلاعاتی بریتانیا هر چند به طور پراکنده، مسافرتهایی به ایران کرده و اطلاعاتی در اختیار سازمان متبوعه خود گذاشته باشند. در این میان حداقل از اواخر دوران سلطنت نادرشاه و تمامی دوران حکمرانی زندیه به بعد، می‌باید رفت و آمد و مسافرتهای مأموران دستگاه اطلاعاتی ـ جاسوسی بریتانیا به ایران شتاب بیشتری به خود گرفته باشد. با گسترش روابط

۱- MI5 مخفف عبارت Section 5 of Military Inteligence است.

۲- اداره ویژه Special Branch.

۳- MI6 مخفف عبارت Section 6 of Military Inteligence است.

۴- احمد ساجدی، پیشین، صص ۱۷۷ ـ ۱۷۸؛ حسین فردوست، پیشین، ج ۱، صص ۳۱۲ ـ ۳۱۳.

ایران و انگلستان در دوران قاجار، به تدریج این کشور در ایران نفوذ یافت. حضور و فعالیتهای بریتانیا در ایران عصر قاجار بر کسی پوشیده نیست و کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ با حمایت آن کشور صورت گرفت.[۱] نیز هم آنان بودند که رضاشاه را در شهریور ۱۳۲۰ از سریر سلطنت به زیر کشیدند و فرزندش محمدرضا را جانشین او ساختند. در تمام دوران سلطنت قاجارها و نیز رضاشاه، مأموران اینتلیجنس سرویس در ایران حضور داشتند و در تحولات آن دوره اثرگذار بوده و نقش قابل‌توجهی برعهده داشتند. چنانکه از منابع برمی‌آید آلن چارلز ترات رئیس وقت MI6 در سفارت انگلستان در تهران در صعود نهایی محمدرضا به سلطنت نقش قابل توجهی ایفا کرد. حسین فردوست به ارتباطاتش با ترات و نقش او در به سلطنت رسانیدن محمدرضا پهلوی اشارات جالب توجهی کرده است.[۲] سفارت بریتانیا در تهران و نیز دستگاه اطلاعاتی ـ جاسوسی این کشور در ایران، در تمام دوران دوازده‌ساله نخست‌سلطنت محمدرضا نقش قابل توجهی برعهده داشتند.[۳] گفته می‌شد که بسیاری از تحریکات و ناآرامیهای سراسر دهۀ ۱۳۲۰ش. در بخشهای مختلف ایران توسط عوامل اطلاعاتی ـ جاسوسی بریتانیا در ایران صورت می‌گیرد و نیز در مناطق نفت‌خیز جنوب و میان رجال و صاحبان نفوذ، نمایندگان مجلس و غیره در تهران و سایر مناطق کشور نیز ردّ پایی از نفوذ و اثرگذاری عوامل اطلاعاتی انگلستان دیده می‌شد.[٤]

در دوران نهضت ملی شدن صنعت نفت ایران و نخست‌وزیری مصدق، دستگاه اطلاعاتی ـ جاسوسی بریتانیا در ایران فعال بود و در فراهم آوردن تمهیدات لازم برای به سقوط کشانیدن دولت مصدق نقش قابل توجهی برعهده داشت.[۵] با تلاشهای پیگیر دستگاه سیاسی ـ اطلاعاتی انگلستان بود که نهایتاً امریکا متقاعد شد راهی جز سرنگون کردن دولت مصدق ندارد.[٦] چنانکه از منابع موجود برمی‌آید پس از پایان موفقیت آمیز کودتا و تحولات پس از آن هم تثبیت قدرت و موقعیت محمدرضا پهلوی در رأس حکومت بیش از هر چیز مدیون سرسختی و حمایت انگلستان و دستگاه اطلاعاتی آن کشور در برابر موضع متفاوت امریکا بود

۱- حسین فردوست، ج ۱، صص ۲۸۳ ـ ۲۸۷.
۲- همان، صص ۱۰۰ ـ ۱۰٤.
۳- همان، ج ۲، صص ٤۷ ـ ۵۳.
٤- سازمانهای جاسوسی بیگانه در ایران، ج ۲۰، صص ۹۰ ـ ۹۱.
۵- همان، ص ۸٦
٦- ظهور و سقوط، ج ۲، ص ۱۷٦.

که به قدرت رسانیدن افرادی نظیر زاهدی یا تیمور بختیار را بر ماندن شاه در سریر سلطنت ترجیح می‌داد. نماینده MI6 در ایران این موضوع را یک بار با فردوست نیز در میان گذاشته و تصریح کرده که اگر پافشاری آنان نبود موقعیت شاه در پی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ سخت به مخاطره می‌افتاد.[۱] پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مدتها طول کشید تا امریکا متقاعد شد تثبیت قدرت محمدرضا پهلوی در رأس حاکمیت، بیش از هر جانشین احتمالی دیگر ضامن گسترش منافع آنان در ایران است.

هر چند به دنبال کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ روابط سیاسی ایران و انگلستان پس از گسستی که در دوره نخست‌وزیری مصدق بدان راه یافته بود، بار دیگر گسترش یافت و انگلیسیها در کنسرسیوم نفت ایران هم سهم قابل توجهی به دست آورده و جای پای خود را در ایران تثبیت کردند، اما خیلی زود آشکار شد که از آن پس تنها قدرت برتر در عرصه ایران نخواهند بود و رقیب تازه‌نفس و پرقدرت آنان، امریکا، بر جایگاه قدرت بلامنازع خارجی در عرصه ایران تکیه خواهد زد.[۲] بدین ترتیب پس از کودتای ۲۸ مرداد به رغم حضور جدی و چشمگیر انگلیس در ایران که تا پایان دوران سلطنت محمدرضا هم دوام آورد، همواره امریکا بود که در ایران نقش درجه اول داشت. انگلیسیها در آن برهه خواسته یا ناخواسته پذیرفتند که امریکا به به دلیل موقعیت برتر جهانی، در ایران نیز نقش اصلی داشته باشند. در این میان انگلیسیها تشخیص دادند که حمایت از برتری امریکا در ایران و نیز سایر نقاط جهان و دنیای غرب، برای موقعیت آنان سودمندتر خواهد افتاد.[۳]

البته مأموران دستگاه اطلاعاتی انگلستان تا پایان دوران سلطنت محمدرضا شاه در ایران حضور داشتند.[۴] با این احوال اسناد و مدارک کمی در اختیار داریم که ارتباط مأموران MI6 را با ساواک نشان دهد. مأموران MI6 با شاه و برخی رجال درجه اول کشور ارتباطاتی داشتند و درباره مسائل مورد علاقه طرفین تبادل‌نظرهایی می‌کردند.[۵] اما در مقایسه با سیا و موساد، دستگاه اطلاعاتی ـ جاسوسی انگلستان در ایران در حاشیه قرار گرفت.

۱- همان، صص ۱۸۳ ـ ۱۸٤.
۲- علیرضا ازغندی، پیشین، صص ۲٤۱ ـ ۲٤۸.
۳- ظهور و سقوط، ج ۲، صص ۲۸۷ ـ ۲۸۹.
۴- مظفر شاهدی، مردی برای تمام فصول، ص ۵۹۰.
۵- همان، صص ۵۹ ـ ۵۹۱.

از جمله کسانی که به موضوع روابط و همکاریهای دوجانبه MI6 و ساواک اشاره می‌کند منوچهر هاشمی است که مدتها مدیرکل اداره کل هشتم ساواک (ضدجاسوسی) بود. او تأکید دارد که MI6 با امکانات و تجارب فراوانی که در امور ضدجاسوسی داشت در مواردی کمکهای باارزشی در اختیار اداره کل هشتم ساواک قرار می‌داد.[1] بیشترین همکاری MI6 با اداره کل هشتم ساواک در رابطه با تعقیب و مراقبت از مأموران کا.گ.ب در ایران بود. منوچهر هاشمی ضمن اشاره به همکاری نزدیک اداره کل هشتم ساواک با نمایندگیهای سیا و MI6 در ایران، برخی دلایل نیازمندی ساواک به مساعدت سیا و MI6 را برشمرده است:

۱ـ داشتن آرشیو کامل، حاوی اطلاعات بسیار جامع از تشکیلات و سازمانهای جاسوسی شوروی و کشورهای اقمار آن. این اطلاعات چه در مورد افسران کی. جی. بی. یا جی. آر. یو.، و چه در مورد شیوه‌ها و تکنیکها و عملکرد آنان، مرتباً در اختیار نمایندگیهای سیا یا MI6 گذاشته می‌شد، و بدیهی است که این اطلاعات در موفقیت عملیات تا چه اندازه می‌توانست مؤثر واقع شود. البته در مواردی که اداره هشتم، هدف مشترکی با آن سرویسها داشت، اطلاعات مورد نیاز در اختیار این اداره و مأموران عملیاتی آن هم قرار داشت، اطلاعات مورد نیاز در اختیار این اداره و مأموران عملیاتی آن هم قرار می گرفت. علاوه بر همکاری در هدفهای مشترک، اصولاً همکاری سرویسهای اطلاعاتی غرب با کشورهای دوست ایجاب می‌کرد، خلاصه سوابق افسران اطلاعاتی شوروی، به محض ورود به آن کشورها، در اختیار سازمانهای اطلاعاتی آنها قرار داده شود، و اداره هشتم ساواک هم از این قاعده مستثنای نبود.

۲ـ مأمورینی از اعضای سرویسهای اطلاعاتی شوروی و کشورهای اقمار که به غرب پناهنده می‌شدند، یا به صورتهایی به خدمت سیا و MI- 6 در می‌آمدند، و موارد آن هم زیاد بود، اطلاعات زیادی از سازمانهای جاسوسی کشورهای خود در اختیار کشورهای غربی می گذاشتند. بدین ترتیب منابع اطلاعاتی آنها از سرویسهای اطلاعاتی شوروی غنی‌تر و کامل‌تر می‌شد. این امکان، به جز امریکا و انگلیس، و احیاناً یکی دو کشور دیگر، برای هیچ‌یک از کشورهای دیگر وجود نداشت.

۳ـ سرویسهای اطلاعاتی غرب از پیشرفته‌ترین و کامل‌ترین وسایل فنی و علمی برخوردار

۱- منوچهر هاشمی، پیشین، صص ۴۰۹ ـ ۴۲۶.

بودند و همه روزه هم بر غنای تکنولوژی و امکانات خود می‌افزودند.

٤ـ سرویسهای اطلاعاتی غرب مأموران و کارشناسان متعددی از اقوام و ملیتهای مختلف با آشنائی به زبانهای گوناگون در اختیار داشتند که در هر مناسبتی می‌توانستند از وجود آنها استفاده بکنند، و از آن طریق به اسناد و مدارک و مطالب مکتوب به هر زبان دسترسی پیدا کنند.

همانطور که اشاره شد، امکانات و توانائیهای اداره هشتم در مواردی که هدفهای مشترکی با سرویسهای اطلاعاتی غرب در بین بود، با امکانات آن سرویسها تلفیق می‌شد. یا در صورت نیاز به همکاری و اخذ کمک در عملیاتی که باید مستقلاً صورت می گرفت، سرویسهای همکار، از کمکهای همدیگر بهرمند می‌شدند.

توضیحاً اضافه کنم، سازمانهای اطلاعاتی که اداره ضدجاسوسی ساواک از کمکهای مختلف آنها بهرمند می‌شد، سازمانهای سیا و MI6 بودند...[1]

سیا و MI6 به رغم ارتباطاتی که با ساواک داشتند از نفوذ در ساواک و به استخدام درآوردن برخی نفرات ساواک برای مقاصد خود نیز ابایی نداشتند.[2]

به رغم همکاری فیمابین گاه ساواک فعالیتهای MI6 و سیا را در ایران کنترل می‌کرد. البته این دو سرویس هم به اقدامات مشابهی در برابر ساواک دست می‌زدند و تلاش می‌کردند برخی اطلاعات موردنیاز را از مسیرهای دیگر و پنهان از چشم ساواک کسب کنند که در این میان گاه برخوردهایی نیز به وجود می‌آمد.[3]

برخلاف سیا و نیز موساد که با ساواک ارتباط مستقیم داشتند، MI6 هیچ‌گاه به گسترش روابط مستقیم با ساواک تمایل نشان نداد، اما در مواردی با بهره‌گیری از نیروها، امکانات مالی و فنی به فعالیت‌های مستقلی در ایران انجام می‌داد. از جمله مهمترین این اقدامات تأسیس شبکه اطلاعاتی ـ جاسوسی معروف به شبکه ماهوتیان در استانهای شمالی کشور بود که طی آن نیروهایی از ساواک به سرپرستی سرتیپ ماهوتیان ـ از معاونین ساواک ـ فعالیت اطلاعاتی مستقلی را با هدایت مستقیم مأموران MI6 در ایران سر و سامان می‌دادند. چنانکه از قراین و شواهد موجود برمی‌آید این شبکه از اوایل تأسیس ساواک و از دوران ریاست

۱- همان، صص ٤١٦ ـ ٤١٧.

۲- همان، صص ٤١٩ ـ ٤٢١.

۳- همان، صص ٤٢٢ ـ ٤٢٥.

سپهبد تیمور بختیار بر ساواک در استانهای شمالی ایران (گرگان، مازندران و گیلان) آغاز شده بود. مهمترین وظیفه‌ای که MI6 برای این شبکه محدود اما کارآمد در نظر گرفت، فعالیت بر ضد عوامل پیدا و پنهان شوروی و کا.گ.ب در استانهای شمالی ایران بود. بودجه و هزینه فعالیت این شبکه مستقیماً از سوی ساواک تأمین می‌شد و افراد ساواکی مرتبط با آن، تماس مستقیمی با بدنه مدیریتی ساواک نداشته و از حیطه فعالیت و عملکرد خود هیچ گزارشی در اختیار این سازمان قرار نمی‌دادند، بلکه کلیه اقدامات و نتیجه فعالیت آنان صرفاً در اختیار نمایندگان MI6 در ایران قرار می‌گرفت. به رغم این احوال، هم رؤسای وقت ساواک و هم شاه هیچ‌گاه مانعی بر سر راه فعالیت این شبکه اطلاعاتی نتراشیدند. ارتباط این شبکه با ساواک از طریق قائم‌مقام وقت ساواک برقرار می‌شد و از کانال او بود که هزینه‌ها و تجهیزات و امکانات مورد درخواست در اختیار شبکه قرار می‌گرفت.[1] مأموران شبکه ماهوتیان عمدتاً در هیئت مغازه‌دارانی فعالیت می‌کردند که تمام امکانات آن از سوی MI6 و در واقع ساواک تأمین می‌شد. این افراد به نوبه خود افراد دیگری در حوزه فعالیتشان نشان می‌کردند تا اطلاعات مورد نیاز را به دست آورده و در اختیار مسئولان مربوطه قرار دهند.

ـ MI6 و کودتای سرلشکر قرنی

از مهمترین حوادث اواخر ۱۳۳۶ش. افشای کودتای سرلشکر ولی‌الله قرنی ـ رئیس وقت رکن ۲ ارتش ـ بود که گفته می‌شد در نظر داشت با حمایت سیا طی کودتایی شاه را از سلطنت خلع و حکومتی نظامی در ایران برقرار سازد. درباره انگیزه قرنی و نیز موضوع پشتیبانی امریکا از به راه انداختن کودتایی واقعی بر ضد محمدرضا و نیز نقشی که انگلیسیها و MI6 در افشای این کودتا و مجریان آن برعهده داشتند، تاکنون تحلیل و ارزیابی دقیقی صورت نگرفته است.

برخی منابع به طور تلویحی ذکر کرده‌اند که شاپور ریپورتر عامل مهم MI6 در ایران جریان کودتای در دست اقدام قرنی را به اطلاع شاه رسانیده است.[2] علی‌الظاهر به رغم اتهام بسیار سنگینی که متوجه سرلشکر قرنی بود، مجازات قابل اعتنایی برای او تعیین نشد و «به

۱- ظهور و سقوط، ج ۲، صص ۳۴۷ ـ ۳۵۲.
۲- همان، صص ۳۳۰ ـ ۳۳۱.

خاطر وساطت امریکا» برخورد شدیدی با او صورت نگرفت. او فقط به سه سال زندان محکوم شد و چند ماه قبل از پایان مدت محکومیت، آزادی خود را بازیافت.[۱]

ـ MI6 و دفتر ویژه اطلاعات

دفتر ویژه اطلاعات که در ۱۳۳۸ش. با راهنمایی MI6 و زیرنظر حسین فردوست تشکیل شد، هماهنگ کننده نهایی فعالیت دستگاههای اطلاعاتی ـ امنیتی کشور و از جمله ساواک بود. گزارشات ارائه شده از سوی ساواک، دفتر ویژه اطلاعات ویرایش و کنترل شده و در دسترس شاه قرار می‌گرفت.

فردوست صراحتاً اظهار می‌دارد که در طرح تشکیل دفتر ویژه اطلاعات و سپس راه‌اندازی و هدایت آن، انگلیس و MI6 نقش یگانه‌ای برعهده داشت و هم آنها بودند که طی سالهای ریاست فردوست بر آن دفتر، بر فعالیت آن کنترل داشتند و از طریق فردوست و دفتر ویژه اطلاعات بسیاری از خواسته‌های خود را با شاه مطرح می‌کردند.

با آنکه فردوست مسئول MI6 را در ایران فرد دیگری معرفی می‌کند، اما شاپور ریپورتر را مهمترین مأمور آن سازمان در ایران می‌داند که با شاه و رجال درجه اول کشور ارتباط برقرار کرده و در نزد اولیای دولت و حکومت بریتانیا هم ارج و قربی کم‌نظیر داشت؛ رئیس کل MI6 نیز جایگاه و احترام ویژه‌ای برای او قائل بود. شاپور ریپورتر تنها مأمور MI6 بود که سالیانی طولانی در ایران باقی ماند و برخلاف رؤسای MI6 در ایران که هر چهار سال جای خود را به دیگری می‌دادند، شاپور ریپورتر تا پایان دوران سلطنت محمدرضا در ایران ماند. ریپورتر علاوه بر شاه و دفتر ویژه اطلاعات، با بسیاری از رؤسا و مدیران ارشد ساواک هم ارتباط داشت. ارتشبد نصیری رئیس وقت ساواک و سرلشکر علی معتضد قائم‌مقام و مسئول اطلاعات خارجی ساواک، ارتباط دوستانه‌ای با شاپور ریپورتر داشتند. همچنین سرتیپ منوچهر هاشمی مدیرکل اداره کل هشتم ساواک، آرشام رئیس ساواکهای خراسان، سیستان و بلوچستان و کرمان و سپهبد محسن مبصر نیز از دیگر دوستان ریپورتر در ساواک و شهربانی محسوب می‌شدند. ریپورتر به حدی در رأس حاکمیت ایران نفوذ داشت که حتی به طور تلویحی به شاه گوشزد می‌کرد که پدر او ـ اردشیرجی ـ در به سلطنت رسانیدن رضاشاه نقش

۱- همان.

درجه اول داشته است.[۱]

MI6 و سازمان بی‌سیم

قبل از آنکه دفتر ویژه اطلاعات تشکیل شود، MI6، سازمان اطلاعاتی ـ امنیتی ویژه‌ای تحت عنوان سازمان بی سیم در ایران ایجاد کرده بود که با ستاد ارتش در ارتباط بود. این سازمان که در ۱۳۴۵ش. از ستاد ارتش منتزع و تحت مدیریت مستقیم دفتر ویژه اطلاعات قرار گرفت، از پایگاههای مخفی اطلاعاتی در شهرهای مرکزی و شمالی ایران تشکیل می‌شد. اعضای این سازمان از طریق بی سیم با یکدیگر در ارتباط بودند و رابطی از سوی رئیس ستاد ارتش، فعالیت آن را با مسئول MI6 در تهران هماهنگ می‌کرد. گفته شده که MI6، سازمان بی‌سیم را اولین بار به تقلید از پایگاههای مخفی اطلاعاتی و امنیتی فرانسه در دوران جنگ جهانی دوم، در ایران و برخی کشورها تشکیل داد. سازمان بی‌سیم که برای مقابله با تهدیدات احتمالی شوروی در ایران تأسیس شد، در مشهد، گنبد، گرگان، ساری، رشت، تبریز و اصفهان پایگاه داشت و ستاد مرکزی آن هم در تهران بود. اطلاعات به دست آمده از طریق پایگاه تهران که تحت کنترل مستقیم MI6 بود به ایستگاه MI6 در قبرس مخابره می‌شد.

گفته می‌شد بی‌اعتمادی MI6 به رعایت اصول پنهانکاری در ستاد ارتش و نیز ساواک موجب شد مدیریت سازمان بی‌سیم در اختیار دفتر ویژه اطلاعات قرار گیرد. MI6 همواره نگران نفوذ مأموران شوروی و کا.گ.ب در ساواک و نیز ستاد ارتش بود. سازمان بی‌سیم تا پایان دوران سلطنت محمدرضا در ایران فعال بود و هزینه‌های آن از طریق بودجه سری دفتر ویژه اطلاعات تأمین می‌شد.[۲]

ـ رابطه MI6 با شاه

علاوه بر شاپور ریپورتر که ارتباط منظمی با شاه داشت و در تمام مسافرتهای شاه به انگلستان او را همراهی می‌کرد، مسئولان وقت MI6 در ایران هم ملاقاتهای منظم و

۱- همان، صص ۲۹۳ ـ ۲۹۸.

۲- همان، صص ۳۵۷ ـ ۳۶۳.

زمان‌بندی شده‌ای با شاه داشتند. گفته شده مسئول MI6 در تهران حداقل ماهی دوبار با شاه ملاقات می‌کرد. هنگام مسافرتهای زمستانی شاه در سن‌موریتس هم رئیس کل MI6، ملاقات و مذاکرات متعددی با شاه داشت و طی این ملاقاتها شاپور ریپورتر تنها کسی بود که تقریباً همیشه حضور می‌یافت.

با این احوال هم سیا و هم MI6 در دربار نفوذ فراوانی داشتند و همواره مأمورانی از این دو سرویس در پوششهای مختلف در دربار حضور می‌یافتند. شاه به رؤسای ساواک و دفتر ویژه اطلاعات دستور داده بود «آنچه انگلیسیها و امریکاییها می‌خواهند در اختیارشان گذارده شود.»[1]

ـ MI6 در دوران انقلاب

در دوره سلطنت محمدرضا پهلوی، انگلیسیها تلاشی برای کاهش استبداد در ایران انجام ندادند و به شاه نسبت به تبعات سوء ادامه روش خود هشدار ندادند. حکومت بریتانیا هیچ‌گاه به نقض حقوق بشر در ایران توجه نکرد.[2]

برخلاف دستگاه دیپلماسی بریتانیا، رسانه‌های گروهی این کشور هر از گاه انتقادهایی نسبت به نقض حقوق بشر در ایران منتشر می‌کردند.

۱- همان، صص ۳۳۲ ـ ۳۳۳.

۲- سعید میرترابی، رژیم شاه و سازمانهای حقوق بشر، صص ۱۸۰ ـ ۱۸۱.

فصل هشت

ساواک در دوره تیمور بختیار (۱۳۳۹ ـ ۱۳۳۵ش.)

ـ آغاز فعالیت ساواک (دوران تکوین)

هنگامی که در واپسین ماههای سال ۱۳۳۵ش. و اوایل سال بعد، ساواک کار خود را آغاز کرد، علی‌الظاهر حکومت بر بسیاری از مشکلات پیش‌رو فائق آمده و در کنار سرکوب مخالفان داخلی، در عرصه بین‌المللی نیز به موفقیتهایی دست یافته و اینک آماده بود دور جدیدی از حیات سیاسی را آغاز کند. با عقد قرارداد کنسرسیوم نفت و تجدید روابط سیاسی، اقتصادی و نظامی با بریتانیا و امریکا و متعاقب آن الحاق به پیمان سنتو، حکومت پهلوی در وابستگی به غرب گامهای استواری برداشته بود. با انتصاب منوچهر اقبال به نخست‌وزیری ـ فروردین ۱۳۳۶ ـ که برخلاف نخست‌وزیران قبلی در چاپلوسی و تملق نسبت به شاه حدی نمی‌شناخت، موقعیت شاه در سریر قدرت قوامی دوباره یافته بود. در چنین شرایطی حکومت با پشتیبانی امریکا و سپس انگلیس آماده می‌شد به حالت فوق‌العاده در کشور پایان داده و چنین وانمود سازد که آرامش دلخواه بر عرصه سیاسی ـ اجتماعی کشور بازگشته است. بر بنیاد چنین تصوراتی بود که در آغاز ۱۳۳۶ش. نخست‌وزیر مأموریت فرمانداری نظامی را پایان یافته تلقی کرده و حکومت نظامی را لغو کرد. شاه نیز با وابسته و ناکارآمد خواندن احزاب و تشکلهای فعال در کشور، برای تأسیس احزابی سیاسی که از منویات و خواسته‌های او و حکومتش پیروی کنند اعلام آمادگی کرد. در حالی که تمامی مخالفان و تشکلهای سیاسی مستقل سرکوب و منزوی شده بودند، چنین وانمود شد که کشور عصر جدیدی از روش دموکراتیک و مشروطه را آغاز کرده است. با تشکیل دو حزب حکومت ساخته و فرمایشی ـ مردم و ملیون (به ترتیب اقلیت و اکثریت) رژیم پهلوی دورانی کمدی ـ تراژیک را آغاز کرد. در چنین شرایطی سازمان جدیدالتأسیس ساواک تحت ریاست سپهبد تیمور بختیار کار خود را

آغاز کرد. بختیار که طی سالهای پس از کودتا و در رأس فرمانداری نظامی در سرکوب قهرآمیز مخالفتها تجارب گرانبهایی آموخته بود، علی‌الظاهر از اینکه به عنوان اولین رئیس ساواک در رأس تشکیلاتی قرار می‌گرفت که بنیان سازمان یافته دقیق و نظام‌مندتری داشت، چندان احساس غربت نکرد. به‌ویژه آن که در آن مقطع، «سیا» برای راه‌اندازی آن، کارشناسان مجربی به تهران اعزام کرد. اسناد و مدارک موجود هم نشان می‌دهد که در سازماندهی، تشکیلات و آغاز فعالیت ساواک نقش درجه اول با سیا بود. دوره ریاست تیمور بختیار بر ساواک (۱۳۳۵ ـ ۱۳۳۹ش.) دوران تکوین ساواک است که طی آن برخی از مهمترین ادارات کل و دوایر مهم این سازمان تشکیل می‌شد. ساواک با بهره‌گیری از تجربیات مدیران و برخی رؤسای خود که پیش از آن در بخشهای امنیتی ـ اطلاعاتی ارتش و دیگر نیروهای نظامی خدمت می‌کردند، گامهای نخست را برداشت. ضمن اینکه بخش اعظمی از وظایف و نیروهای اطلاعاتی ـ امنیتی شاغل در فرمانداری نظامی، همراه تیمور بختیار در خدمت تشکیلات جدید قرار گرفت. در همان حال، سیا علاوه بر سازماندهی تشکیلات ساواک، در تجهیز و آموزش نیروهای این سازمان نقش اساسی داشت. بدین ترتیب ساواک در همان دو سه سال نخست فعالیت، به نمودار تشکیلاتی قابل قبولی دست یافت و در همان حال نفرات آموزش دیده قابل اعتنایی را جذب کرد. در این دوره ساواک با بسیاری از رموز کار تشکیلاتی، اطلاعاتی، امنیتی و جاسوسی آشنا شد. از آنجا که علت وجودی ساواک در درجه اول تحکیم موقعیت استعماری امریکا در عصر جنگ سرد در منطقه بود، با آغاز فعالیت آن، ادارات و بخشهای ضدجاسوسی، اداره اطلاعات خارجی و سپس امنیت داخلی در اولویت قرار گرفت و بیشترین حیطه کاری دوایر ضدجاسوسی و اطلاعات خارجی نیز در خدمت فعالیتهای جاسوسی ـ امنیتی سیا بر ضد شوروی و کشورهای تحت نفوذ آن کشور در منطقه خاورمیانه معطوف شد. بر همین اساس در تمام دوران نخست‌وزیری اقبال در مرحله نخست فعالیت ساواک، روابط سیاسی ایران و شوروی تیره شد و رهبران همسایه شمالی ایران به دلیل نفوذ و حضور امریکا در ایران، همواره حکومت ایران را تهدید می‌کردند. در همین دوران حضور سیا در ایران افزایش یافت و سازمان نوپای ساواک را به عنوان پادویی در جهت اهداف امنیتی ـ جاسوسی خود بر ضد شوروی و اقمار آن به خدمت گرفت.

از مهمترین همکاران بختیار در بدو تأسیس ساواک که در سازماندهی و تثبیت موقعیت ساواک نیز کمکهای مؤثری به او کردند حسن علوی‌کیا و سرتیپ حسن پاکروان بودند.

سرتیپ حسن علوی‌کیا که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ معاون پاکروان در رکن ۲ ستاد ارتش بود، پس از تأسیس ساواک به عنوان معاون دوم بختیار در ساواک منصوب شد و این سمت را تا پایان ریاست بختیار بر ساواک حفظ کرد. علوی‌کیا با انتصاب پاکروان به ریاست ساواک، چند ماه قائم‌مقام ساواک بود و پس از آنکه حسین فردوست در ۱۳۴۰ قائم‌مقام ساواک شد، به نمایندگی ساواک در آلمان غربی اعزام شد و مدت کوتاهی بعد در تمام اروپا بر نمایندگیهای ساواک مدیریت می‌کرد.[۱] انتصاب تیمور بختیار به ریاست سازمان نوپای ساواک هم در درجه اول از اعتماد انگلیس و امریکا به او نشأت می‌گرفت که امیدوار بودند این افسر خشن و بی‌رحم، چنانکه طی سالهای پس از کودتا نشان داده بود ساواک را نیز اداره کند. اردشیر زاهدی در خاطرات خود از ارتباط بسیار نزدیک بختیار با سرویسهای اطلاعاتی انگلیس و امریکا طی سالهای پس از کودتا خبر می‌دهد.[۲]

از دیگر کسانی که تیمور بختیار از تجارب اطلاعاتی ـ امنیتی آنان در سازماندهی ساواک بهره گرفت عبارت بودند از: سرهنگ زیبایی، سرهنگ غفوری، سرهنگ مرادی، سرهنگ منوچهر هاشمی، سرهنگ نعمانی، سرهنگ ناصر مقدم، سرهنگ عمید، سرهنگ مبصر، سرهنگ ماهوتیان و سرهنگ زالتاش که پیش از آن در رکن ۲ ارتش و فرمانداری نظامی مشغول به فعالیت بودند. علاوه بر افرادی از این دست که سابقه خدمات نظامی ـ امنیتی و اطلاعاتی داشتند، ساواک در همان آغاز کار خود از همکاری بسیاری از غیرنظامیان نیز بهره گرفت که در مسائل و حیطه‌های مختلفی دارای تخصص و تجاربی بودند. برخی از دوایر و ادارات کل ساواک در آغاز امر فعالیت خود را با کارمندانی کمتر از تعداد انگشتان دست شروع کردند که این رقم طی سالهای پایانی فعالیت ساواک به چند صد تن بالغ می‌شد.[۳] گفته شده بختیار، بخشی از سازماندهی ساواک را مدیون افسران نادم توده‌ای بود که طی سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد دستگیر و در زندان به سر می‌بردند. احسان نراقی «ساواک را محصول اتحاد غیرمنتظره توده‌ایهای هوادار شوروی و امریکاییان» ارزیابی می‌کند که «اولیها رهنمود ایدئولوژیک و دومیها پشتیبانی لجستیکی آن را فراهم کردند.»

ساواک کار خود را به عنوان سازمانی مستقل آغاز کرد که ریاست آن عضوی از هیئت

۱- عزت‌الله سحابی، پیشین، صص ۳۰ ـ ۳۱ و ص ۷۰.

۲- اردشیر زاهدی، ۲۵ سال در کنار پادشاه، ص ۲۶۳.

۳- مصطفی الموتی، پیشین، ج ۱۰، ص ۱۷۱؛ کریستین دلانوا، پیشین، ص ۷۳.

دولت بود و پست معاونت نخست‌وزیر را داشت. بدین ترتیب تیمور بختیار با انتصاب به ریاست ساواک، معاون نخست‌وزیر در کابینه اقبال شد.[۱] البته از همان آغاز معلوم بود که ساواک تنها در ظاهر زیرنظر نخست‌وزیری انجام وظیفه خواهد کرد، و در واقع مستقیماً از شاه فرمان می‌برد و روابطش با سرویسهای اطلاعاتی خارجی و دیگر اقدامات و فعالیتهای ریز و درشت آن با هیئت دولت و نخست‌وزیر ارتباطی نداشت.

با تأسیس ادارات کل، به تدریج تأسیس شعبات و نمایندگیهای ساواک در استانهای مختلف نیز آغاز شد؛ ساواک استانها عمدتاً شامل نیروهای اداره کل سوم (امنیت داخلی) و اداره کل هشتم (ضدجاسوسی) می‌شد. تا واپسین ماههای حضور بختیار در ساواک، علاوه بر مراکز استانها، در بسیاری از شهرهای کشور نیز شعب محلی ساواک دایر شد که تحت مدیریت ساواک استانهای مربوطه انجام وظیفه می‌کردند. از همان آغاز امر، تقویت ساواک در برخی استانهای حساس مرزی نظیر کردستان، خوزستان و خراسان بیش از سایر مناطق مورد توجه قرار گرفت.[۲] با استقرار شعب ساواک در مراکز استانها و شهرهای مختلف کشور، از سوی مدیران محلی ساواک، مسئولان اداری، کارگزاران محلی و نیز روحانیون و علما توجیه می‌شدند و به مخالفان سیاسی و مذهبی هم هشدار داده می‌شد که از مخالفت‌خوانی با حکومت اجتناب ورزند.[۳]

از دیگر اقدامات بختیار تأسیس نمایندگیها و شعب ساواک در برخی کشورها به‌ویژه اروپا و امریکا بود که تحت مدیریت اداره کل سوم (امنیت داخلی) قرار داشتند.[۴]

با تمام این احوال و به رغم تمام سبعیتهای تیمور بختیار، ساواک طی سالهای نخست فعالیت از منظر عامه مردم ایران هنوز چهره چندان خشن و سرکوبگری محسوب نمی‌شد و دامنه خشونت و سرکوبهای این سازمان عمدتاً متوجه تشکلهای سیاسی و مذهبی مخالف حکومت بود. به عبارت دیگر «از بسیاری جهات خشونت هنوز در مرحلهٔ مقدماتی بود و نه پیشرفته».[۵] در واقع مردم در آغاز امر شناخت درستی از روند و دلایل تأسیس و نقشی که

۱- عباسقلی گلشائیان، گذشته‌ها و اندیشه‌های روزگار یا زندگی من، ج ۲، ص ۱۰۳۹.

۲- کریستین دلانوا، پیشین، ص ۱۰۳.

۳- سایت اینترنتی بازتاب، رسول جعفریان، «بررسی خاطرات حجت‌الاسلام بکایی»، ۲۹ مرداد ۱۳۸٤، کد خبر ۲۷۹۳٦.

۴- کریستین دلانوا، پیشین، ص ۱۰۵.

۵- همان، ص ۱۰۲.

برای ساواک تدارک دیده شده بود نداشتند و ساواک هم هنوز دارای تشکل سازمانی و نیروهای لازم نبود تا بتواند حیطه فعالیت و دخالتهایش را گسترش دهد. با این احوال در پایان دهۀ ۱۳۳۰ش. و آغاز دهۀ ۱۳۴۰، ساواک در اکثریت وزارتخانه‌ها، دوایر دولتی و حکومتی و نیز کارخانجات و کارگاههای تولیدی، دانشگاهها و مراکز علمی و دانش‌آموزی حضور جدی داشت و از رفتار سیاسی و مخالفت خوانیهای بسیاری از گروههای سیاسی، مذهبی، شناختی کسب کرده بود.[1]

ـ مخالفان سیاسی و ساواک (۱۳۴۰ ـ ۱۳۳۵ش.)

ـ حزب توده

حزب توده که مدت کوتاهی پس از سقوط رضاشاه تأسیس شد و رهبران آن از همان آغاز تحت کنترل و سلطه شدید سیاستگذاران شوروی قرار گرفته بودند، به سرعت فعالیتهای خود را در بسیاری از مناطق ایران گسترش داد و آشکارا از منافع و ضرورت نفوذ و حضور هر چه بیشتر شوروی در ایران حمایت می‌کرد. به دنبال سوءقصد به شاه در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ فعالیت این حزب غیرقانونی اعلام شد و رهبرانش تحت تعقیب قرار گرفته و بسیاری از کشور گریختند. در دوران نخست‌وزیری مصدق حزب توده جانی دوباره گرفت. موضع‌گیریهای مشکوک حزب توده در قبال دولت مصدق و کودتای ۲۸ مرداد بر کسی پوشیده نیست. از همان سالهای نخست دهۀ ۱۳۲۰ علاوه بر شاخۀ سیاسی، حزب توده در میان نیروهای نظامی کشور نیز نفوذ کرد. بعدها آشکار شد که دهها تن از نظامیان کشور در رسته‌های مختلف، از درجه‌داران تا افسران میانی و برخی افسران ارشد به عضویت حزب توده درآمده و شاخه نظامی آن را تشکیل داده‌اند. در دهۀ ۱۳۲۰ (و طی سالهای ۱۳۲۲ ـ ۱۳۲۵) بسیاری از اعضای نظامی حزب توده در نیروهای نظامی و انتظامی شناسایی و تحت تعقیب قرار گرفته بودند اما این موج دستگیریها بر نفوذ حزب توده در میان ارتش و نیروهای انتظامی پایان نداد و تنها پس از کودتای ۲۸ مرداد بود که با همکاری رکن ۲ ارتش و فرمانداری نظامی، قریب به اتفاق نظامیان عضو حزب توده شناسایی، دستگیر و یا تحت تعقیب قرار گرفتند و رهبران و اعضای برجسته و فعال غیرنظامی این حزب نیز به سرعت از عرصه سیاسی ـ اجتماعی کشور

۱- همان، ص ۱۰۳.

منزوی شدند و یا از کشور گریختند.[۱] تعقیب حزب توده پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با حمایت و همنوایی پیدا و پنهان انگلیس و امریکا صورت می‌گرفت. آنها بر این باور بودند که رهبران و اعضای بلندپایه حزب وابستگی بلاشرطی به شوروی دارند و در شرایط فعالیت گسترده حزب توده، راه نفوذ و حضور شوروی در ایران روزافزون خواهد شد. بر همین اساس، هم‌زمان با سرکوب شدید حزب توده، دولتهای وقت ایران همگام با سیاستهای امریکا و انگلیس، در روابط سیاسی، اقتصادی خود با شوروی محتاطانه رفتار می‌کردند. در دوران نخست‌وزیری اقبال، روابط ایران و شوروی به تیرگی گرائید؛ در این میان حزب توده مورد بغض و کینه فرمانداری نظامی و ساواک واقع شد[۲] و این روند تا پایان دوران پهلوی کماکان ادامه یافت.[۳] حزب توده به حمایت از شوروی، با پیمانهای متعدد رژیم پهلوی با کشورهای اروپایی و امریکا مخالفت می‌کرد و این پیمانها را در راستای وابستگی هر چه بیشتر ایران به امریکا و امپریالیسم غرب ارزیابی می‌نمود.[۴] سرکوب و انزوای حزب توده (شاخه سیاسی و نظامی) پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ سریع و بسیار موفقیت‌آمیز بود. صدها نفر از اعضای بلندپایه حزب در بخش سیاسی و نظامی دستگیر، شکنجه، محاکمه و مجازات شدند. در آستانه تشکیل ساواک، حکومت در از میان برداشتن حزب توده به دستاوردهای قابل‌توجهی دست یافته بود. در این میان ضعف و خیانت رهبران حزب توده آسیبهای جبران‌ناپذیری بر بدنه میانی و پایین دست حزب وارد ساخته بود.[۵] دستگیری، محاکمه و اعدام دهها تن از افسران عضو حزب توده طی سالهای ۱۳۳۳ ـ ۱۳۳۷ نشان داد که رژیم پهلوی و نیز حامیان خارجی آن خطر نفوذ حزب توده در ارکان کشور را بیش از هر زمان دیگری جدی تلقی کرده و درصدد ریشه‌کن کردن آن برآمده‌اند.[۶]

جرم اعدام‌شدگان و نیز محبوسین ابد و طولانی‌مدت اعضای حزب توده «خیانت بر ضد امنیت کشور و خیانت و جاسوسی» اعلام شده بود.[۷] تعقیب، دستگیری و محاکمه اعضای

۱- سیاست و سازمان حزب توده از آغاز تا فروپاشی، ج ۱، صص ۸۴ ـ ۸۸ و صص ۱۴۰ ـ ۱۴۶.
۲- امیر یاوری، درباره بعضی از مسائل حزب توده ایران، صص ۱ ـ ۲.
۳- چپ در ایران به روایت اسناد ساواک، ج ۵، صص ۱۹۹ ـ ۲۰۰.
۴- احسان طبری و دیگران، پنجاه سال تبهکاری و خیانت سلسله پهلوی، صص ۳۸ ـ ۴۴.
۵- مازیار بهروز، شورشیان آرمان‌خواه، صص ۴۶ ـ ۴۹.
۶- چپ در ایران به روایت اسناد ساواک، ج ۶، ص ۱۰۷.
۷- همان، ص ۱۵۹.

حزب توده (و عمدتاً شاخه نظامی) پس از پایان کار فرمانداری نظامی و از اوایل ۱۳۳۶ش. به سازمان جدیدالتأسیس ساواک سپرده شد؛ البته در آستانه فعالیت ساواک، در ارکان و تشکیلات حزب توده در نقاط مختلف ایران رخوت راه یافته بود.[۱] در این دوره حدود ۴۵۰ نفر از اعضای سازمان نظامی حزب توده دستگیر و به مجازاتهایی سنگین محکوم شده بودند.[۲]

کیانوری تصریح می‌کند که در آغاز فعالیت ساواک «از سازمان حزبی [توده] شبکه بسیار کوچکی برجای مانده بود و تعداد اعضای آن از چند صد نفر تجاوز نمی‌کرد» مهمترین اعضای باقی مانده سازمان نظامی حزب توده خسرو روزبه بود که نهایتاً دستگیر و در «۲۱ اردیبهشت ۱۳۳۷ تیرباران شد.»[۳]

شکنجه و اعتراف‌گیریهای توأم با اعمال خشونت مهمترین میراث فرمانداری نظامی بختیار برای ساواک بود. هر چند طی سالهای دهۀ ۱۳۲۰ نیز موارد پراکنده‌ای از اعمال شکنجه و آزارهای جسمی و روحی متهمان و زندانیان سیاسی وجود داشت، اما پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شکنجه مخالفان و متهمان سیاسی روندی سریع یافت و افراد بسیاری تحت شدیدترین شکنجه‌های جسمی و روحی قرار گرفتند.

این روند پس از تأسیس ساواک نیز با اعمال روشهایی کارآمدتر ادامه یافت. برخی از مهمترین بازجویان و شکنجه‌گران ساواک تربیت یافته مکتب تیمور بختیار در فرمانداری نظامی بودند. سرهنگ زیبایی، سرهنگ سیاحتگر، سرهنگ امجدی و سرهنگ مولوی از جمله این افراد بودند که کار شکنجه و بازجویی از متهمان را پس از لغو فرمانداری نظامی در ساواک ادامه دادند و بعضاً طی سالهای آتی به مقامات کلیدی ساواک دست یافتند.[۴] گزارشات موجود نشان می‌دهد که طی سالهای مدیریت بختیار بر ساواک بیشترین روشهای قهرآمیز توأم با شکنجه‌های جسمی و روحی شامل متهمان و زندانیان سیاسی می‌شد. پس از فروپاشی تشکیلات سیاسی ـ نظامی حزب توده تا نیمه دهۀ ۱۳۳۰، ساواک تلاش بیشتری برای تعقیب و دستگیری هسته‌های وابسته به حزب توده آغاز نمود و بسیاری از اعضای آن را روانه زندان کرد. با این اقدامات خشن، در پایان ریاست بختیار بر ساواک، دیگر از حزب توده

۱- همان، صص ۳۵ ـ ۹۶.

۲- همان، صص ۱۱۲ ـ ۱۲۷.

۳- نورالدین کیانوری، خاطرات، صص ۳۵۰ ـ ۳۵۱.

۴- فصلنامه تخصصی تاریخ معاصر ایران، س ٦، ش ٢٤، زمستان ۱۳۸۰، صص ۲۰۹ ـ ۲۱۰.

رمقی باقی نمانده بود.[1] در جریان دستگیری، شکنجه و محاکمات، اعضای حزب توده واکنشهای متعددی از خود بروز دادند. گروهی تا واپسین روزهای حیات، همکاری با فرمانداری نظامی و سپس ساواک را روا ندانستند، اما گروه عمده‌ای، تحت فشار و شکنجه فرمانداری نظامی و ساواک از پیشینه سیاسی خود ابراز پشیمانی کرده و با دستگاههای اطلاعاتی ـ امنیتی همکاری کردند و به خدمت رژیم درآمدند و به تدریج در مدیریتهای مهم و حساس ساواک و سایر دوایر و دستگاههای دولتی و حکومتی به کار گمارده شده، تئوریسین دفاع از نظام شاهنشاهی پهلوی شدند.[2] تیمور بختیار رئیس فرمانداری نظامی و ساواک در اظهار ندامت و پشیمانی و توبه‌نویسی اعضای حزب توده، نقش درجه اولی برعهده داشت.[3] در بخشهایی از ندامت‌نامه دکتر محمد بهرامی دبیرکل وقت حزب توده چنین می‌خوانیم:

اینجانب دکتر محمد بهرامی دبیرکل سابق حزب منحله توده اینک که به اتهام سنگینی در کنج زندان افتاده و به گذشته سیاه خود نگاه می‌کنم می‌بینم که غیر از شرمساری و ندامت حاصلی از عمرم ندارم. دفتر سیاه اعمال گذشته من اینطور خلاصه می‌شود:

در آلمان بودم از روی سادگی اغفال شدم و به دام کمونیسم بین‌المللی افتادم (سال ۱۳۱٤) به ایران آمدم دست از فعالیت کمونیستی نکشیده و با دسته ۵۳ نفر زندانی شده و چهار سال و نیم در زندان ماندم و در شهریور منحوس ۱۳۲۰ آزاد گردیده و یکی از بانیان اولیه حزب بیگانه پرست توده شدم (مهرماه ۱۳۲۰) از همان روز تأسیس حزب منحله توده در کمیته مرکزی آن حزب دارای مقام و مسئولیتهای مهمی بودم بعد از مرگ سلیمان میرزا اسکندری با نورالدین الموتی هر دو دبیر کمیته مرکزی بودم و کسی بالاتر از ما نبود و در کنگره دوم دکتر رادمنش دسته‌بندی کرد و او دبیرکل شد و من دبیر هیئت اجرائیه شدم. وقتی که بهمن ۱۳۲۷ پیش آمد و دولت حزب توده را منحل کرد دکتر رادمنش و آنهایی که با اعدام غیابی محکوم شده بودند فرار کردند و ما را با یک دنیا مشکلات اینجا گذاشته از آن به بعد دبیرکل حزب بنده بودم تا روزی که دستگیر شدم. در تمام جریانات حزب خائن توده بنده دخیل و ناظر بوده‌ام و اینک به نظر من بزرگترین خیانتها را که حزب بی‌آبروی توده در طول زندگانی خودش مرتکب شده است یادآوری می‌کنم (البته از جزئیات و

۱- محمدعلی عمویی، پیشین، ص ۱۲۷ و صص ۱٤٦ ـ ۱۵۹؛ عزت‌الله باقری، از وانان تا وین، صص ۳۳۵ ـ ۳۵٤.
۲- چپ در ایران به روایت اسناد ساواک، ج ٦، صص ۱٤٦ ـ ۱٤۷.
۳- علی بهزادی، شبه خاطرات، ج ۲، صص ۲۱۱ ـ ۲۱۳.

اقدامات کوچکتر صرفنظر می‌کنم)...

در خاتمه با کمال شرمساری از خاکپای همایونی طلب عفو می‌نمایم و قول می‌دهم که اگر مورد عفو قرار گیرم از راه طبابت که شغل جان‌نثار است ارتزاق خواهم کرد و دیگر لقمه جاسوسی و خیانت بدهان خود و زن و فرزندانم نخواهم گذاشت. از مقامات دولتی و انتظامی هم طلب عفو می‌کنم و قول می‌دهم غیر از مطالبی که تا به حال درباره خیانتها و جاسوسیها و آدمکشیها و بیگانه‌پرستیهای حزب منفور توده عرض کرده‌ام بقیه مطالب را نیز فاش کرده در آتیه تا جان در بدن دارم از منویات شاهنشاه معظم پیروی و با دستگاه انتظامی همکاری نمایم.

زنده باد شاهنشاه جوانبخت ما.

مرگ بر حزب بیگانه‌پرست توده.

مرگ بر اجنبی‌پرستان.

دکتر م ـ بهرامی[1]

از جمله اقدامات ساواک دعوت به همکاری از افسران توده‌ای نادم بود که با نگارش ندامت‌نامه‌هایی مورد عفو شاه قرار گرفته بودند.[2]

بدین ترتیب تعداد زیادی از زندانیان توده‌ای با هماهنگی پس از تحمل چند سال حبس به تدریج از زندان رهایی یافتند[3] و ضمن همکاری با ساواک در بخشهای مختلف اداری و مدیریتی کشور مجوز کار گرفتند. بسیاری از همکاران و اعضای حزب توده نیز توسط نادمین و همکاران اطلاعاتی جدید ساواک شناسایی و تسویه شدند. علی امینی در خاطرات خود به فساد و خوش‌خدمتیهای دانسته و نادانسته‌ای اشاره می‌کند که اعضای نادم حزب توده در ارکان حاکمیت پهلوی وارد ساختند.[4]

بسیاری از افراد نادم تا زمان به دست آوردن کار و شغل موردنظر ساواک، مستمریهای ماهیانه دریافت می‌کردند،[5] ضمن اینکه نادمین، هر از گاه تعهداتی مبنی بر ادامه همکاری با

۱- بهرام افراسیابی، ایران و تاریخ، صص ۱۰۵ ـ ۱۰۷.

۲- چپ در ایران به روایت اسناد ساواک، ج ٦، ص ۲٦۷.

۳- محمدعلی عمویی، پیشین، صص ۱۲۲ ـ ۱۲۵.

۴- علی امینی، خاطرات دکتر علی امینی، صص ۱٤٤ ـ ۱٤٥.

۵- چپ در ایران به روایت اسناد ساواک، ج ٦، ص ۳۰۱.

ساواک امضاءکرده و ارادت خود را نسبت به آن سازمان تجدید می‌کردند.[۱] علاوه بر پستهای دولتی، بختیار تلاش کرد تعدادی از افسران نادم را در اراضی خالصه و یا در بخش کشاورزی و دامداری به کار گمارد.[۲] شرکت هواپیمایی از دیگر مراکزی بود که در دوران ریاست بختیار تعدادی از توده‌ایهای نادم در آن به کار گمارده شدند.[۳]

ـ نهضت مقاومت ملی و طرفداران مصدق

بسیاری از طرفداران، کارگزاران دولت و همکاران مصدق که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نهضت مقاومت ملی را برپا ساخته و به کودتا اعتراض داشتند، در دوران ریاست تیمور بختیار بر فرمانداری نظامی تحت تعقیب قرار گرفتند. اعضای دولت مصدق نظیر وی دستگیر، محاکمه و گرفتار حبس شدند. دکتر حسین فاطمی تنها کسی از طرفداران مصدق بود که به اعدام محکوم شد. پس از تأسیس ساواک نیز تعقیب، دستگیری و پیگیری پرونده اتهامی این گروه مورد توجه قرار گرفت؛ البته ساواک به زودی دریافت که اعضای نهضت مقاومت ملی و طرفداران مصدق دیگر آن رمق و قدرت سابق را در کشور ندارند و فعالیت اعضای پراکنده آن نیز از اعتراضات و انتقادات قابل اعتنایی برخوردار نیستند و مراقبت از آنان چندان زحمتی برای ساواک ندارد.[٤] ساواک در همان نخستین ماههای فعالیت، اعضای نهضت مقاومت ملی را به دو طبقه یکم و دوم تقسیم‌بندی کرد. گروه یکم افرادی را دربرمی‌گرفت که هنوز از عقاید خود دفاع می‌کردند. گروه دوم شامل کسانی بود که پس از دستگیری، بازجویی و احتمالاً شکنجه از رویه پیشین عدول کرده و از رفتار سابق خود اظهار پشیمانی کرده بودند.[٥] در آبان ۱۳۳۶ نیز ساواک گروهی از طرفداران جبهه ملی سابق و نهضت مقاومت ملی را دستگیر کرد و نخست‌وزیر وقت ـ دکتر اقبال ـ دستگیرشدگان را خائن خواند که هنوز از تز مصدق دست برنداشته‌اند و قصد دارند «با خارجیها ارتباط پیدا کنند.»[٦] ساواک بر آن بود تا با دستگیری گسترده اعضای نهضت مقاومت ملی در تهران و سایر شهرها و از بین بردن

۱- همان، صص ۳۰۲ ـ ۳۰۵.
۲- همان، صص ۳۰۹ ـ ۳۱۱.
۳- همان، صص ۳۱۲ ـ ۳۱۳.
٤- عزت‌الله سحابی، تداوم حیات سیاسی در اختناق، ص ٢٦.
٥- محمدعلی سفری، قلم و سیاست، ج ۲، صص ۲۷۳ ـ ۲۷٤.
٦- همان، صص ۲۷۳ ـ ۲۷٤.

انسجام درونی و تشکیلاتی آن، آخرین رمق نهضت مقاومت ملی را در هم شکند؛ برخی از اعضای برجسته این گروه توسط مأموران شکنجه شدند. در آن دوره نام سرهنگ زیبایی در صدر شکنجه‌گران و بازجویان ساواک قرار داشت. قبل از تأسیس ساواک نیز برخی از فعالان نهضت مقاومت ملی تحت شکنجه قرار گرفته بودند.[۱]

ـ روحانیون و علما

در دوره نهضت ملی شدن صنعت نفت ایران، آیت‌الله کاشانی نامدارترین علمای پیشگام مبارزه با استبداد داخلی و استعمار خارجی بود. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مخالفت ایشان با استبداد و سلطه امریکا و انگلیس بر کشور کماکان ادامه یافت. در همان حال رژیم کودتا تا واپسین روزهای عمر ایشان، آزارهای تمام ناشدنی را متوجه وی ساخته و با آغاز کار ساواک، مراقبت از او افزایش یافت. حکومت که هنوز تصور روشنی از قدرت و نفوذ روحانیون و علما در کشور نداشت، برای برخورد با آنان شیوه روشمندی در پیش نگرفته بود. در تمام سالهای دهۀ ۱۳۳۰، حوزه‌های علمیه به رهبری آیت‌الله العظمی بروجردی، در حال تثبیت و گسترش نظام علمی، فرهنگی و اجتماعی خود بودند و نشانه‌هایی آشکار از تربیت و بالندگی نسل جدیدی از علما و روحانیون مبارز و مخالف با نظام استبدادی پهلوی در گوشه و کنار کشور به چشم می‌خورد. در آغاز دهۀ ۱۳۴۰ در برابر موج فزاینده مخالفت خیل عظیمی از علما و روحانیون، حکومت به سرعت غافلگیر شد و ابتکار عمل را از دست داد. در دوران ریاست بختیار، به دلیل حضور آیت‌الله العظمی بروجردی ساواک نظیر سایر ارکان حکومت، کمتر رفتار خشنی با روحانیت در پیش گرفت و سعی داشت مقاصدش را از روش‌های مسالمت‌آمیزتری پیش برد.[۲] ساواک از همان آغاز فعالیت، به سرعت علما و روحانیون مخالف حکومت را شناسایی و برای هر یک سوابق و پرونده‌هایی تشکیل داد و مأمورانی به مراقبت از آنان گمارد.[۳] امام خمینی(ره) از جمله علما و روحانیون سرشناس و مخالفی بود که در دوران ریاست بختیار بر ساواک، تحت مراقبت شدید مأموران این سازمان قرار داشت.[۴] در این دوره

۱- همان، صص ۳۰ ـ ۳۱ و ص ۷۰.
۲- قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، ج ۱، ص ۱٦٤.
۳- همان، صص ۱۸٦ ـ ۱۸۸.
۴- همان، صص ۱۸٦ ـ ۱۸۸.

ساواک مراقب بود تا از مخالفت روحانیون و علما با استیلای امریکا و انگلیس بر ایران جلوگیری شود. از هنگام آغاز روابط غیررسمی حکومت با رژیم اسرائیل نیز که با اعتراض علما همراه بود، مراقبت ساواک از روحانیون بیش از پیش افزایش یافت.[۱] از همان آغاز فعالیت ساواک، ضرورت کنترل مساجد و تکایا مورد توجه قرار گرفت و در مساجد و منابری که علمای سرشناس مخالف حکومت حضور می‌یافتند، خبرچینان ساواک در آمد و شدی همیشگی بودند و معمولاً از تمام مشاهدات خود گزارش تهیه می‌کردند. کنترل و مراقبت از مساجد و تکایا در روزهای عزاداری ماههای محرم، صفر و رمضان شدت می‌گرفت. ساواک مراقب بود در مساجد و تکایا، علما و وعاظ، سخنی در مخالفت از رژیم پهلوی و خاندان سلطنت و مشکلات و بحرانهای عدیده سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بر زبان نیاورند.[۲] از جمله مهمترین محورهای انتقاد علما و روحانیون از رژیم پهلوی در آن مقطع، اسلام‌زدایی و نیز اشاعه فساد و فحشا در کشور، به‌ویژه در شهرهای بزرگ بود. حکومت متهم بود که در ترویج فساد و فحشاء و اسلام‌زدایی از جامعه ایرانی، تلاشهای پیدا و پنهان بسیاری انجام می‌دهد.[۳] با این احوال، مسئولان درجه اول ساواک، از جمله تیمور بختیار، هنوز تلاش می‌کردند در مقابله با علما جانب احتیاط را رعایت کنند و با روشهای مسالمت‌آمیز و عوام‌فریبانه، خود را به نوعی طرفدار اسلام و ارزشهای دینی بشناسانند.[۴] ساواک توصیه می‌کرد رجال درجه اول کشور در مراسم عزاداری و نظایر آن شرکت کنند و نگران تبعات سوء عدم توجه رجال و شخصیتهای سیاسی مهم کشور به ارزشهای اسلامی بود.[۵] در همین راستا ساواک جدولی از روزها و ماههای مورد عنایت شیعیان را تهیه کرده و به اولیای امور توصیه می‌کرد در روزهای تعیین شده بیش از ایام دیگر به شعائر دینی پایبندی نشان دهند و رادیو نیز در ایام پیش‌بینی شده برنامه‌های هماهنگ‌تری پخش کند.[۶]

از جمله اقدامات ساواک در آن دوره تلاش برای ایجاد اختلاف بین علما و روحانیون بود. اسناد و مدارک موجود نشان می‌دهد که در برخی از نقاط کشور این ترفندهای ساواک مدتی

۱- اسناد انقلاب اسلامی، ج ۳، صص ۱۷ ـ ۱۹.
۲- آیت‌الله حاج شیخ جواد فومنی حائری به روایت اسناد ساواک، ج ۱، ص ۲۳۷.
۳- قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، ج ۱، ص ۲۰۷.
۴- همان، صص ۲۰۸ ـ ۲۰۹.
۵- همان، ص ۲۰۹ و ص ۱۲۷.
۶- همان، ص ۱۴۲.

مؤثر افتاد.[۱] از جمله روحانیون و وعاظ صاحب‌نام آن دوره حجت‌الاسلام محمدتقی فلسفی بود که در سخنرانیهای خود همواره از حکومت انتقاد می‌کرد و ساواک به رغم تمام تلاشها و هشدارهایی که می‌داد نمی‌توانست موجبات سکوت او را فراهم آورد. فلسفی به دلیل ارتباط نزدیکش با آیت‌الله العظمی بروجردی، در منابر و سخنرانیهایش حملات تندی به نارسائیهای فرهنگی و گسترش فحشا و فساد در کشور می‌کرد و از ظلم و ستمی که به مردم روا داشته می‌شد انتقادات صریحی می‌نمود. وی بارها از سوی ساواک احضار و تذکرات فراوانی به او داده می‌شد، اما او هیچ‌گاه این هشدارها را جدی نمی‌گرفت.

از جمله علمای سرشناسی که در تمام دوران ریاست بختیار بر ساواک، انتقادات صریح و بی پرده‌ای از حکومت می‌کرد آیت‌الله حاج شیخ جواد فومنی حائری بود. ساواک همواره جاسوسانی در مجالس او داشت که انتقادات و سخنرانیهای اعتراض‌آمیز او را ثبت و گزارش می‌کردند. ساواک بارها به او هشدار داده و تهدید می‌کرد که دست از بدگویی از رژیم پهلوی بردارد، اما وی در مجالس و منابر انتقادات صریح خود را مطرح می‌کرد.[۲] انتقادات او از حکومت تند و صریح بود و رژیم پهلوی را در منابر و سخنرانیهایش با واژه‌هایی چون «قلدر بی‌دین و زورگو و بی‌شرف» خطاب می‌کرد.

آیت‌الله العظمی بروجردی در تمام دوران ریاست بختیار بر ساواک، به رغم اینکه کمتر در مسائل سیاسی به طور مستقیم وارد می‌شد، نسبت به مسائل مختلف اجتماعی و فرهنگی حساس بود و رژیم پهلوی و شخص شاه نیز در برخورد با ایشان جانب احتیاط را رعایت کرده، برای او احترام قابل ملاحظه‌ای قایل می‌شدند.

ساواک رفتار مسالمت‌آمیزی با ایشان داشت؛ تیمور بختیار تلاش می‌کرد از رنجش آیت‌الله‌العظمی بروجردی اجتناب ورزد و چنان وانمود کند که خواسته‌های او را به انجام می‌رساند.[۳] ساواک در تلاش بود به آیت‌الله بروجردی چنین تلقین کند که شاه و مجموعه حاکمیت پهلوی جز در راستای اهداف متعالی اسلام و تشیع گام برنمی‌دارند. ساواک با برخی اقدامات متظاهرانه سعی می‌کرد از مخالفت ایشان با اقدامات حکومت جلوگیری کند. ساواک تلاش می‌کرد چنین وانمود سازد که وجود شاه در سریر سلطنت برای استقلال کشور، اجرای

۱- علی باقری، خاطرات ۱۵ خرداد، ج ۳، بخش ۲، صص ۲۰ ـ ۲۲.

۲- آیت‌الله حاج شیخ جواد فومنی حائری به روایت اسناد ساواک، ج ۱، صص ٦٦ ـ ٦٧.

۳- تقی نجاری‌راد، پیشین، صص ۱٦۰ ـ ۱٦۱؛ روح‌الله حسینیان، ۲۰ سال تکاپوی اسلام شیعی...، ص ٤۱٥.

شعائر اسلامی و دینی، دفاع از جهان تشیع و مبارزه با کمونیسم و جریانات سیاسی و فلسفی ضددینی ضرورتی تام و انکارناپذیر دارد.[۱] ساواک بارها تلاش کرد آیت‌الله العظمی بروجردی را به حمایت سیاسی از شاه و حکومت ترغیب سازد، اما ایشان هیچ‌گاه چنین اقدامی را روا نداشت.[۲] در دوران حیات ایشان، رژیم پهلوی و حامیان خارجی او قادر نشدند طرحهای اصلاحی شاه موسوم به انقلاب سفید را اجرا کنند. آیت‌الله بروجردی هرگاه اقدام خلافی از ناحیه حکومت مشاهده می‌کرد، آشکارا به مسئولان امر و حتی شخص شاه تذکر می‌داد.[۳] بختیار ـ رئیس وقت ساواک ـ بارها مسئول ساواک قم را مأمور کرد تا با آیت‌الله بروجردی دیدار کند و مراتب ارادت او را به آیت‌الله اظهار نموده، متظاهرانه، آمادگی ساواک را برای اجرای دستورات ایشان اعلام نماید.[۴] مأموران و نمایندگان ساواک در طی ملاقاتهایشان با آیت‌الله بروجردی، نظرات ایشان را جویا می‌شدند و به انحاء گوناگون می‌کوشیدند اقدامات حکومت را در راستای مصالح کشور قلمداد نمایند؛ اما ایشان آنچه را به مصلحت تشخیص می‌داد به صراحت ابراز می‌کرد.[۵]

بر همین اساس در آستانه درگذشت آیت‌الله بروجردی، تلاش فراوانی صورت گرفت تا جانشین ایشان از میان مراجع مورد اعتماد رژیم پهلوی انتخاب شود، که با ناکامی روبرو شد.[۶]

ـ امور فرهنگی

از مهمترین حیطه فعالیت سازمان جدیدالتأسیس ساواک، فضاهای آموزشی و فرهنگی کشور بود. دانشگاهها و مراکز آموزش عالی به عنوان مهمترین کانونهای مخالفت با رژیم پهلوی، پس از کودتای ۲۸ مرداد به سرعت توسط فرمانداری نظامی و سپس ساواک به مبارزه فراخوانده شد. هماهنگ با سرکوب سایر گروههای سیاسی ـ مذهبی مخالف حکومت، سیاست سرکوب دانشجویان و دانشگاهیان مبارز نیز با شدت بیشتری ادامه یافت. در تمام دوران ریاست بختیار، مأموران ساواک در ارکان مدیریتی و اداری و نیز در میان استادان و

۱- قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، ج ۱، صص ٦٦ ـ ۷۲.
۲- همان، ص ۱۳۰.
۳- همان، ص ۱۳۳.
۴- همان، صص ۱۵۰ ـ ۱۵۲.
۵- همان، ص ۱۵۳ و ص ١٦٥.
۶- همان.، صص ۱۷۸ ـ ۱۸۲.

دانشجویان نفوذ کردند.[۱] البته به رغم تمام تلاشهای صورت گرفته در دهۀ ۱۳۳۰ش. دانشگاهیان به مبارزه بر ضد رژیم پهلوی ادامه دادند و در آستانه دهۀ ۱۳۴۰ جنبشها و اعتراضات دانشجویی وارد مرحله نوینی شد.

نشریات و روزنامه‌ها که در دهۀ ۱۳۳۰ از مهمترین کانونهای اطلاع‌رسانی محسوب می‌شدند، از همان آغاز، تحت تعقیب و مراقبتهای شدید فرمانداری نظامی و سپس ساواک قرار گرفتند. مطبوعات مستقل و منتقد حکومت بسیار زود به تعطیلی کشانیده شد. در همان حال، نشریات باقی مانده تحت نفوذ و سلطه دستگاههای امنیتی ـ اطلاعاتی قرار گرفتند. مأموران فرمانداری نظامی و سپس ساواک، مدیران مسئول و نویسندگان نشریات را به دقت کنترل می‌کردند و مطبوعات منتقد به سرعت تعطیل می‌شدند.[۲] به نشریات دستور داده شده بود در نوشته‌های خود از رژیم پهلوی تمجید کرده و از مخالفان حکومت سخنی به میان نیاورند. در دهۀ ۱۳۳۰، مدیران مسئول و نویسندگان نشریات، بارها تعهد سپردند تا از چارچوب خواسته‌های ساواک فراتر نروند.[۳] انتشار مطالبی در تمجید از برخی کشورهای خارجی نظیر شوروی که دشمنی و رقابت آشکاری با امریکا و جهان غرب و نیز رژیم پهلوی داشت نیز ممنوع بود.[۴] فرمانداری نظامی و سپس ساواک همواره فهرست و پیشینه تمام نویسندگان و مدیران مسئول مطبوعات را در اختیار داشتند و هرگاه صلاحیت آنان مورد تأیید ساواک قرار می‌گرفت، ادامه فعالیت مطبوعاتی آنان امکان‌پذیر می‌شد.[۵] دست‌اندرکاران نشریات به مجرد تخطی از چارچوبهای مطبوعاتی تعیین شده تحت تعقیب قرار گرفته و دستگیر می‌شدند.[۶]

از مهمترین سانسورچیان و مأموران ساواک در مطبوعات، محرم علی‌خان نامی بود که از سال ۱۳۰۶ش. در شهربانی رضاشاه استخدام شده و از همان زمان در بخش مطبوعات اداره آگاهی فعالیت می‌کرد و در تمام سالهای منتهی به کودتای ۲۸ مرداد و پس از آن به عنوان

۱- آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی به روایت اسناد ساواک، ج ۲، ص ۷۸۹؛ جلال عبده، خاطرات جلال عبده، ج ۱، ص ٦٠٦.

۲- مجله امید ایران به روایت اسناد ساواک، صص ٤ ـ ٥.

۳- همان، صص ۸ ـ ۹.

۴- همان، صص ۱۰ ـ ۱۱.

۵- همان، ص ۳۱.

۶- همان، ص ٤۳.

مأموری دون‌پایه ولی بسیار با تجربه به مسئولیت برخورد با نشریات ادامه می‌داد. او که فردی کم‌سواد بود، در تمام دوران ریاست بختیار به فعالیت خود ادامه داد. مدیران مسئول، سردبیران و نویسندگان مطبوعات آن دوره موارد بسیاری از برخوردهای وی را با مطبوعات و روزنامه‌ها در خاطر دارند. عمدتاً محرم‌علی خان از سوی ساواک مأموریت می‌یافت تا خبر توقیف و تعطیلی نشریات را به مدیران مسئول اطلاع دهد. سالهای طولانی همواره سر و کله این محرم‌علی خان در نشریات کشور پیدا بود.[1] هنگامی که تیمور بختیار به ریاست ساواک رسید، علاوه بر انتقال بسیاری از همکاران خود در بخشهای امنیتی ـ اطلاعاتی فرمانداری نظامی به سازمان جدیدالتأسیس ساواک، بسیاری از مأموران سانسور نشریات و روزنامه‌ها را نیز که طی سالهای پس از کودتا تجارب قابل توجهی اندوخته بودند با خود به ساواک آورد. خاطرات اهالی مطبوعات نشان می‌دهد که در تمام دهۀ ۱۳۳۰ تیمور بختیار رئیس ساواک مظهر بی‌رحمی، سخت‌گیری و اعمال سانسور بر مطبوعات و نشریات کشور بود.[2] از اوایل سال ۱۳۳۹ و هم‌زمان با گسترش بحرانهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، رژیم پهلوی درصدد برآمد با برگزاری انتخابات حزبی، فضای به اصطلاح باز سیاسی در کشور ایجاد کند. در این دوره مطبوعات نیز، به سان برخی گروههای سیاسی، فضایی جدید اما کوتاه برای تنفس یافتند که تا واپسین ماههای دوران نخست‌وزیری علی امینی (۱۳۴۰ ـ ۱۳۴۱) با نوساناتی چند ادامه یافت. البته این امر به مفهوم پایان سانسور و غیبت ساواک در عرصه آزار و اذیتهای مطبوعاتی نبود.

ـ پایان ریاست بختیار بر ساواک

تیمور بختیار وفاداری خود را به رژیم پهلوی و شاه به اثبات رسانیده بود. در جریان کودتای ۲۸ مرداد، حمایت صریح و آشکار او از کودتا، مورد رضایت شاه قرار گرفت و به پاداش آن حکم ریاست فرمانداری نظامی که وظیفه قلع و قمع مخالفان را برعهده داشت برای او صادر شد. موفقیت چشمگیر او در انجام مأموریتهای محوله، موجبات انتصابش به ریاست ساواک را فراهم آورد. بختیار افسری جاه‌طلب و بی‌رحم بود که حد و مرزی برای

۱- مصطفی الموتی، پیشین، ج ۱۱، صص ٤٤ ـ ٤٩.
۲- فرید قاسمی، خاطرات مطبوعاتی، صص ۳۷٦ ـ ۳۷۷.

حیطه قدرت و فعالیتش نمی‌شناخت و آرزومند دستیابی به مقامات و مناصب درجه اول سیاسی ـ نظامی بود. رسیدن وی به پست نخست‌وزیری، از مهمترین آرزوهای بختیار بود. بدین ترتیب به رغم وفاداری بدون قید و شرط بختیار، هیئت حاکمه نسبت به او بی‌اعتماد بود و برخی در این باره به شاه هشدار می‌دادند. حضور قدرتمندانه بختیار در رأس مهمترین نیروی اطلاعاتی ـ امنیتی کشور (فرمانداری نظامی و سپس ساواک) بیش از پیش موجبات اینگونه سوءظنها را فراهم می‌آورد.

از هنگام نخست‌وزیری حسین علاء (۱۳۳۴ ـ ۱۳۳۶ش.)، تیمور بختیار برای رسیدن به مقام نخست‌وزیری تلاش می‌کرد؛[1] در دوره حضور بختیار در رأس ساواک، جاه‌طلبیهای وی افزایش یافت. گفته می‌شد بسیاری از نمایندگان مجلس شورای ملی نیز به تدریج مرعوب ساواک شدند؛ تا جایی که برخی از قوانین با فشارهای پنهانی ساواک تصویب می‌شد و نفوذ بختیار و ساواک در ارکان مختلف کشور گسترش می‌یافت.[2] به تبع آن، سوءظن و سپس هراس شاه از خطر بالقوه‌ای که از ناحیه بختیار او را تهدید می‌کرد، نمود بیشتری یافت.[3]

هشدارهایی که برخی رجال در این باره به شاه می‌دادند، بیش از پیش موقعیت بختیار را تضعیف کرد. از جمله مهمترین کسانی که در شهریور ۱۳۳۹ و هم‌زمان با پایان دوران نخست‌وزیری اقبال نسبت به سوءعملکرد ساواک و بختیار به شاه هشدار داد حسین علاء ـ وزیر دربار وقت ـ بود. وی معتقد بود که حضور و نفوذ ساواک در ارکان حاکمیت و نیز بخشهای حساس داخل و خارج کشور بیش از حد گسترش یافته است.[4] شاه نیز در تمام دوره ریاست بختیار بر ساواک، تلاش می‌کرد بین او و سایر امیران ارتش و همکاران بلندپایه‌اش در ساواک اختلاف بیاندازد. گفته می‌شد شاه به سپهبد کیا و سپهبد علوی‌مقدم دستور داده بود به طور پنهانی فعالیتهای بختیار را زیرنظر گیرند؛ در عین حال بختیار را نیز مأمور تجسس در رفتار آنها کرده بود.[5] با این احوال، هنگامی شاه به بختیار سوءظن یافت که جان. اف. کندی در ماههای پایانی ۱۳۳۹ش. به ریاست جمهوری امریکا رسید و به بحرانهای عدیده سیاسی،

۱- جهانگیر تفضلی، خاطرات جهانگیر تفضلی، ص ۱۰۷.
۲- همان، صص ۱۰۶ ـ ۱۰۷.
۳- ماروین زونیس، پیشین، صص ۲۷٤ ـ ۲۷٦.
۴- پهلویها، ج ۳، صص ۷٦ ـ ۷۸؛ جهانگیر تفضلی، پیشین، صص ۲۱۵ ـ ۲۱۷.
۵- منوچهر هاشمی، پیشین، ص ۲۹٤.

اجتماعی، اقتصادی موجود در ایران واکنش نشان داده و نارضایتی خود را از روند حاکم بر کشور که به عقیده او موجبات نفوذ و سلطه شوروی را فراهم می‌آورد، اعلام کرد. به همین دلیل، شاه، بختیار ـ رئیس ساواک ـ را به واشنگتن فرستاد تا دیدگاه نهایی کندی را درباره ایران جویا شده و نسبت به برآورده شدن خواسته‌های امریکا در ایران به رئیس جمهور جدید اطمینان دهد. گفته شده در این ملاقات، کندی از ضرورت محدود ساختن قدرت شاه در رأس حاکمیت و انتصاب بختیار ـ حداقل به پست نخست‌وزیری ـ وعده‌هایی به او داده است.[۱] حتی گفته شده که کندی درباره جایگزینی بختیار با شاه، در رأس حاکمیت، نیز مذاکراتی انجام داده است.[۲] با این احوال در گزارش مفصلی که ساواک درباره مسافرت بختیار به امریکا و ملاقاتهایش با رئیس‌جمهور و سایر مقامات آن کشور تهیه کرده، حتی اشاره‌ای که شایعات فوق را تأیید کند وجود ندارد.[۳] بختیار مدت کوتاهی پس از ملاقات با کندی، در واپسین روزهای ۱۳۳۹ش. از ریاست ساواک کنار گذاشته شد. گفته شده بخشی از مقامات سیا که با قدرت‌یابی بختیار در رأس حاکمیت پهلوی موافقت نداشتند، محتوای نگران‌کننده مذاکرات بختیار و کندی را بلافاصله به اطلاع شاه رسانیده بودند.[۴]

علی امینی نیز بعدها در خاطراتش تصریح کرد که در شرایط بحرانی آستانه دهۀ ۱۳۴۰، شاه که از جاه‌طلبیهای بختیار نگران شده بود، ترجیح داد به نخست‌وزیری امینی تن در دهد و خود را از شرّ بختیار رهایی بخشد.[۵] در هر حال در ۲۴ اسفند ۱۳۳۹ جعفر شریف امامی ـ نخست‌وزیر وقت ـ با معرفی سرلشکر حسن پاکروان به عنوان رئیس ساواک، به بیش از چهار سال مدیریت بختیار بر ساواک پایان داد و بختیار تا هنگام انتصاب امینی به نخست‌وزیری، در انتظار انتصاب به این سمت باقی ماند.[۶] اما انتصاب امینی نیز او را مأیوس نکرد و در تمام دوران نخست‌وزیری امینی که با برخی ناآرامیهای سیاسی و بازداشت رجال سیاسی کشوری و لشکری همراه بود، به دنبال راهی برای قدرت‌یابی بود.[۷] در تابستان ۱۳۴۰ش. هم مدتی شایع

۱- علی بهزادی، پیشین، ج ۱، صص ۱۹۰ ـ ۱۹۳.
۲- فصلنامه تخصصی تاریخ معاصر ایران، س ٦، ش ٢٤، زمستان ۱۳۸۱ ـ ص ۲۱۳.
۳- پهلویها، ج ۳، صص ۳۲۳ ـ ۳٥٤.
۴- رضا گلپور، پیشین، صص ٢٤٤ ـ ٢٤٥.
۵- جلال عبده، پیشین، ص ٦٠٣.
۶- علی بهزادی، پیشین، ج ۲، صص ۱۹۳ ـ ۱۹٤.
۷- همان، صص ۱۹٤ ـ ۱۹٦.

شد که هنگام مسافرت شاه در خارج از کشور، بختیار درصدد کودتا برآمده است. احتمالاً افرادی نظیر علی امینی بر این شایعه دامن زده بودند تا ذهن شاه را بیش از پیش از او مشوب کنند؛ بختیار پس از پایان کارش در ساواک، دفتر خصوصی در خیابان فیشرآباد (شهید قرنی) تهران تأسیس کرده و به امور شخصی مشغول بود.[۱] با این حال، به دنبال ناآرامیهای سیاسی، دانشجویی زمستان ۱۳۴۰، امینی شاه را متقاعد کرد که بختیار معزول در گسترش بحران دست دارد و تقاضا کرد شاه با بازداشت بختیار موافقت کند، اما شاه ضمن مخالفت با این طرح، به بختیار تکلیف کرد کشور را ترک کند. بدین ترتیب بختیار در سوم بهمن ۱۳۴۰ کشور را ترک کرد.[۲] شاه نیز پس از پایان سلطنت، در آخرین کتابش «پاسخ به تاریخ» یادآور شد که سپهبد بختیار ـ اولین رئیس ساواک ـ را به دلیل جاه‌طلبی و طمعی که در امور مختلف داشت از مقامش عزل کرده است.[۳] بختیار در خارج از کشور نیز منتظر بود راهی برای بازگشت به کشور و رسیدن به پست نخست‌وزیری بیابد، اما این آرزوی او با آغاز نخست‌وزیری اسدالله علم ـ ۲۸ تیر ۱۳۴۱ ـ و بعد از بازنشسته شدنش توسط شاه با ناکامی روبرو شد.[۴]

۱- منوچهر هاشمی، پیشین، صص ۲۸۹ ـ ۲۹۵.
۲- علی امینی به روایت اسناد ساواک، ج ۳، بخش اول، صص ۳۸ ـ ۳۹.
۳- محمدرضا پهلوی، پاسخ به تاریخ، ص ۳۷۱.
۴- علی بهزادی، پیشین، ج ۲، صص ۱۹۵ ـ ۱۹۶.

فصل نه

ساواک در دوره حسن پاکروان (۱۳۴۳ ـ ۱۳۴۰ش.)

دومین رئیس ساواک

سرلشکر حسن پاکروان فرزند فتح‌الله پاکروان در واپسین روزهای سال ۱۳۳۹ به عنوان دومین رئیس ساواک جانشین سپهبد تیمور بختیار شد. پاکروان که در طرح تشکیل ساواک و تدوین نمودار سازمانی اولیه آن نقش قابل توجهی داشت و مدتها در ریاست رکن ۲ ارتش خدمت کرده بود، در دوره ریاست بختیار، معاون بین‌الملل ساواک بود. گفته می‌شد سیاستهای خشن بختیار موجب شد تا شاه با انتخاب فردی به ظاهر نرمخو که بیشتر طرفدار سیاست مصالحه در برخورد با مخالفان حکومت است، ذهنیت مثبتی از ساواک ایجاد کند. در همان حال انتخاب جان. اف. کندی به ریاست جمهوری امریکا که از روند سیاسی، اجتماعی و اقتصادی حاکم بر ایران ابراز نارضایتی کرد، موجبات این تغییر و تحول را فراهم آورد.[1]

سرلشکر پاکروان از واپسین ماههای نخست‌وزیری جعفر شریف امامی و تمام دوران نخست‌وزیری علی امینی، اسدالله علم و حسنعلی منصور ـ قریب به چهار سال ـ رئیس ساواک بود. وی با ترور حسنعلی منصور برکنار گردید و در کابینه امیرعباس هویدا ـ ۷ بهمن ۱۳۴۳ ـ وزیر اطلاعات و جهانگردی شد.

تحول در ساواک

با انتصاب پاکروان به ریاست ساواک دوره دوم حیات این سازمان آغاز شد. دوره ریاست

۱- احسان نراقی، از کاخ شاه تا زندان اوین، صص ۳۱۳ ـ ۳۱٤؛ فصلنامه تخصصی تاریخ معاصر، س ٦، ش ۲٤، زمستان ۱۳۸۱، صص ۲۰۵ ـ ۲۰٦.

بختیار بر ساواک دوران تکوین آن بود. با توجه به تحولاتی که در ساختار و تشکیلات و نیز حیطه عمل و فعالیت ساواک رخ نمود، تمام دهۀ ۱۳۴۰ش. را به عنوان دوران استقرار (دورۀ دوم) ساواک نام نهاده‌اند. دوره سوم یا دوران تثبیت ساواک با آغاز دهۀ ۱۳۵۰ شروع می‌شود و تا پایان دوران ریاست نصیری بر ساواک ادامه می‌یابد. نهایتاً دوران چهارم و پایانی ساواک در دوره ریاست سپهبد ناصر مقدم بر این سازمان که با گسترش حرکتهای مردمی و سقوط نهایی رژیم پهلوی توأم شد، رقم می‌خورد.

از مهمترین اولویتهای مدیریت جدید ساواک در دوران پاکروان، تصفیه زودهنگام این سازمان از طرفداران و هواداران تیمور بختیار بود. بختیار بسیاری از دوستان و همکاران سابقش را در فرمانداری نظامی و سایر رسته‌های انتظامی وارد ساواک کرده بود. نیروهای رسمی ساواک که به زحمت از چند صد تن تجاوز می‌کرد، وفاداری مطلقی به او داشت، به همین دلیل شاه می‌خواست پس از عزل بختیار، طرفداران او در ساواک به سرعت تصفیه شوند و در رأس مدیریتهای مهم ساواک عناصر قابل اعتمادی گمارده شوند. این مهم به حسین فردوست ـ دوست نزدیک شاه ـ سپرده شد که از حدود دو سال قبل در رأس دفتر ویژه اطلاعات خدمت می‌کرد و اینک با حفظ سمت پیشین، به عنوان قائم‌مقام ساواک به سرلشکر حسن پاکروان معرفی شده بود. با ورود فردوست به ساواک، تشکیلات اداری و مدیریتی این سازمان به تدریج انسجام درونی قابل توجهی یافت و در همان حال بسیاری از اعضای بلندپایه ساواک جای خود را به عناصر جدید دادند. در این میان با تصفیه و برکناری نفرات بلندپایه‌ای که روابط نزدیکی با بختیار داشتند، افراد جدیدی زمام امور را برعهده گرفتند. از جمله مهمترین کسانی که کار خود را در ساواک از دست داد سرهنگ زیبایی بود که در دوره بختیار نقش مهمی در بازجویی، شکنجه و پرونده‌سازی برای مخالفان سیاسی و مذهبی حکومت بر عهده داشت و به بختیار نیز علاقمند بود. مدیریت جدید درصدد بود القا کند که از آن پس، ساواک در برخورد با مخالفان، از روشهای خشونت‌آمیز تبعیت نخواهد کرد. مصطفی امجدی مدیر اداره کل سوم (امنیت داخلی) به رغم روابط خوبی که با بختیار داشت، تا شامگاه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ در مقام خود باقی بود. احتمال می‌رود فردوست ـ قائم‌مقام وقت ساواک ـ به دلیل روابط نزدیکش با او و برادرش ـ سرلشکر امجدی ـ او را در این پست مهم ابقا کرده باشد. با آشکار شدن ضعف ساواک در جریان قیام ۱۵خرداد ۱۳۴۲، به دستور شاه، مصطفی امجدی از مدیریت اداره کل سوم ساواک برکنار شد و فردوست، سرهنگ ناصر مقدم

را که پیش از آن در دفتر ویژه اطلاعات با او همکاری می‌کرد به مدیریت اداره کل سوم ساواک معرفی نمود. سرهنگ ناصر مقدم تا ۱۳۵۲ش. که پرویز ثابتی مدیر اداره کل سوم ساواک شد، کماکان در این سمت باقی بود. در دوره پاکروان، فردوست ـ قائم‌مقام ـ نقش مهمی در مدیریت و سازماندهی جدید ساواک ایفا کرد.

از جمله مهمترین تحولاتی که در این برهه صورت گرفت، کناره‌گیری تدریجی مستشاران سیا از مدیریت و راهبری ساواک بود. خروج تدریجی مأموران سیا از حیطه مدیریتی و اجرایی ساواک، همزمان با ورود مأموران موساد بود.

با تمهیدات و برنامه‌ریزیهای حسین فردوست، افراد ساواک با روشهای اطلاعاتی ـ امنیتی و مدیریتی کارآمدتری آشنا شدند و شعبه‌ها و نمایندگیهای ساواک در داخل و خارج از ایران، از انسجام و کارآمدی بیشتری برخوردار شد. تعداد افراد ساواک در رسته‌های مختلف از مرز هزاران نفر گذشت و این رقم در پایان دهۀ ۱۳۴۰ و اوایل دهۀ ۱۳۵۱ش. بیش از چهار برابر شد.[۱]

سرلشکر حسن پاکروان چندان مورد توجه شاه نبود. در دوره پاکروان شاه هنوز اتکای کاملی بر ساواک نداشت. به نظر می‌رسد در این دوره چهار ساله، شهربانی در ایجاد امنیت در داخل، جایگاه مهم‌تری داشت. فرد قابل قبول‌تری چون نعمت‌الله نصیری بر شهربانی ریاست می‌کرد و روشهای خشن او بیش از هر روش دیگری مطلوب شاه بود؛ هر چند ساواک در دوران ریاست پاکروان نقش قابل‌توجهی در تحولات و رخدادهای کشور داشت.[۲]

بحرانهای سیاسی ـ اجتماعی دوره پاکروان

در آستانۀ دهۀ ۱۳۴۰ش. حکومت پهلوی دچار بحران سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بود. در این میان نارضایتی زمامداران جدید کاخ سفید از عملکرد نظام حاکم بر کشور، بحران فزاینده موجود را مضاعف ساخته بود.

در حالی که سخت‌گیریهای سیاسی ـ اجتماعی دهۀ ۱۳۳۰ش.، آشکارا رژیم را با چالشهای جدی روبرو ساخته بود، اما شاه جز تبعیت از دیدگاهها و خواسته‌های سیاسی،

۱- حسین فردوست، پیشین، ج ۱، صص ۴۲۳ ـ ۴۲۶.
۲- علی امینی، پیشین، ص ۱۰۲.

اجتماعی و اقتصادی امریکا چاره دیگری نداشت. در این برهه، شاه در ازای تثبیت مقامش در سریر سلطنت، که به شدت متزلزل بود، آماده بود هر توصیه و خواسته امریکا را جامه عمل بپوشاند. امریکا نگران بود به دلیل ناتوانی رژیم پهلوی در مقابله با بحرانهای کشور، سلطه‌اش در ایران به وسیله تحولات انقلابی داخلی و یا تمهیدات خارجی با خطراتی پیش‌بینی ناشده مواجه شود. آشکار بود که امریکا برای تحکیم موقعیت خود مصمم است تمام شرایطش را به حکومت و شاه تحمیل کند و شاه نیز صرفاً با برآورده ساختن خواسته‌های این حامی قدرتمند، توانست در رأس حاکمیت بماند. در چنین شرایطی، علی امینی برای احراز پست نخست‌وزیری از سوی امریکا به شاه تحمیل شد. در همان حال، اجرای برنامه‌های اصلاحی که به انقلاب سفید موسوم شد، به سرعت در دستور کار حکومت قرار گرفت. طرحهای انقلاب سفید که از مدتها قبل توسط کارشناسان امریکایی تنظیم شده و اجرای آن تنها راه برون‌رفت رژیم پهلوی از بحرانهای گرفتار آمده تشخیص داده شده بود، به زودی پیامدهای ناگواری پیش روی رژیم نهاد. در ماههای میانی ۱۳۴۱ش. همزمان با آغازین ماههای نخست‌وزیری اسدالله علم، مخالفت گسترده مردم به رهبری امام خمینی(ره) انقلاب سفید را با چالشی عمیق مواجه کرد و امریکا نیز به عنوان طراح این اصلاحات، با جدیت تمام به پشتیبانی از رژیم پهلوی در برابر مخالفانش برخاست. تصویب کاپیتولاسیون در مجلس شورای ملی و سنا از مهمترین اقدامات تحمیلی امریکا بود که تا واپسین ماههای سال ۱۳۴۳ش. به درازا کشید و در دوره ریاست حسن پاکروان بر ساواک، سلطه امریکا بر شئون مختلف کشور مجدداً تحکیم یافت.

سهم ساواک در این تحولات؛ پرسشی است که تلاش می‌شود در بحث پیش‌رو پاسخی بدان داده شود.

ساواک در تعقیب مخالفان (۱۳۴۰ ـ ۱۳۴۳ش.)

علی امینی در خاطراتش از این‌که دوران نخست‌وزیری او (۱۳۴۰ ـ ۱۳۴۱ش) همزمان با ریاست سرلشکر حسن پاکروان بر ساواک بود، اظهار خوشحالی می‌کند. هر چند در دوران نخست‌وزیری او، فضای نسبتاً باز سیاسی حاکم بود اما نخست‌وزیر، مخالفتهای جدی سیاسی را برنمی‌تابید و ساواک که مرحله جدیدی را تجربه می‌کرد، بارها در از میان برداشتن مخالفان یاریگر امینی شد. هنگامی که امینی در ماههای نخست زمامداری دستور بازداشت برخی

رجال لشکری و کشوری را صادر کرد، ساواک در اجرای این دستور پیشگام دستگاههای انتظامی و امنیتی شد و با دستگیری و بازجویی بسیاری از کسانی که متهم به اقدامات خلاف سیاسی، اقتصادی و قضایی بودند، به برنامه‌های تبلیغاتی دکتر امینی یاری رساند.[۱]

جبهه ملی

در ماههای تیر و مرداد ۱۳۳۹، حکومت پهلوی درصدد برآمد فضای باز سیاسی کنترل شده‌ای را تجربه کند. اعضای پراکنده جبهه ملی سابق دوباره فرصتی یافتند تا با تشکیل و آغاز فعالیت جبهه ملی دوم، آمادگی خود را برای شرکت در انتخابات تابستانی دوره بیستم اعلام کنند. اما تحت فشار ساواک و دستگاههای دولتی و حکومتی، موفقیت جبهه ملی برای مشارکت در انتخابات بسیار ناچیز بود.[۲] در حالی که جبهه ملی دوم در نیمه دوم سال ۱۳۳۹، جانی دوباره گرفته بود، اما ساواک به ریاست بختیار، کنترل کاملی بر رفتار اعضای این جبهه اعمال می‌کرد و ضمن نفوذ در بین اعضا و تشکیلات جبهه ملی، از شکل‌گیری هرگونه تحرک جدی بر ضد حکومت جلوگیری می‌کرد.

با آغاز نخست‌وزیری علی امینی، در برخوردهای ساواک با جبهه ملی نیز نرمشهای بیشتری به وجود آمد. علی امینی ضمن انتقاد از روشهای سرکوبگرانه ساواک در سالیان گذشته، وعده داد آزادیهای بیشتری برای مخالفان در نظر خواهد گرفت.[۳] اما این وعده دوام چندانی نداشت و به دلیل اختلافات زودهنگامی که در درون جبهه ملی بروز کرد، برخورد طرفین ادامه یافت و ساواک در کنترل جبهه ملی (در شرایط تشتت درونی آن) به موفقیتهای تازه‌ای دست یافت. ساواک از اوایل سال ۱۳۴۰ گزارشهایی داشت که حاکی از نفوذ طرفداران حزب توده در جبهه ملی بود. به دنبال آن، تعدادی از هواداران این جبهه توسط ساواک دستگیر شدند. جبهه ملی ضمن تأیید این اقدام، به ساواک وعده داد که در آینده راه نفوذ هواداران حزب توده را در جبهه ملی سد خواهد کرد.[۴] در همان حال، آشکار شد که در درون جبهه ملی دو نگرش کلی نسبت به حکومت در حال شکل‌گیری است. گروه نخست که از

۱- احمد آرامش، پیکار من با اهریمن، صص ۲۴۲ ـ ۲۴۶.
۲- خسرو سعیدی، زندگینامه اللهیار صالح، ج ۱، صص ۱۶۸ ـ ۱۷۰.
۳- لطف‌الله میثمی، خاطرات لطف‌الله میثمی، ج ۱، صص ۵۴ ـ ۵۵.
۴- مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۲، بخش اول، صص ۱۹۴ ـ ۱۹۵.

واپسین ماههای سال ۱۳۳۹ به واسطهٔ ساواک تماسهایی با دربار و حکومت برقرار کرده بودند، با دریافت وعده‌های اغواکننده از سوی شاه و دربار، بر ضرورت مخالفت با دولت دکتر علی امینی پای می‌فشردند. گفته می‌شد شاه وعده داده است با سقوط دولت امینی، یکی از اعضای میانه‌رو جبهه ملی نظیر اللهیار صالح را به نخست‌وزیری منصوب خواهد کرد. اما گروه دوم معتقد بود این وعده شاه، سرابی بیش نیست و به محض پشت سرگذاردن بحران سیاسی موجود، وعده‌ها از یاد خواهد رفت. با فضاسازیهای ساواک در ماههای فروردین و اردیبهشت ۱۳۴۰، رهبران جبهه ملی به طرفداران خود چنین وانمود کردند که به زودی علی امینی جای خود را به عضو بلندپایه‌ای از جبهه ملی خواهد سپرد.[۱] ساواک در حالی که بر روند تحولات درونی جبهه ملی کنترل داشت، در ۲۸ اردیبهشت ۱۳۴۰ به این جبهه اجازه داد میتینگی در میدان جلالیه تهران برگزار کند. هر چند علی امینی ــ نخست‌وزیر ـ موافقت خود را با برگزاری این میتینگ اعلام کرده بود، اما شواهد موجود نشان می‌دهد که دربار انتظار داشت نوک حمله این گردهمایی متوجه دولت امینی شود.[۲] جبهه ملی در ماههای اردیبهشت و خرداد انشعابی بزرگ را پشت سر گذاشت و طیف مخالفان شاه، تحت عنوان نهضت آزادی ایران، تشکل تازه‌ای تشکیل دادند، اما جناح میانه‌رو جبهه ملی تحت رهبری افرادی نظیر اللهیار صالح و دکتر سحابی که به وعده‌های شاه و دربار دلخوش کرده بودند، از هر اقدامی که موقعیت شاه را در برابر امینی تضعیف کند پرهیز می‌کردند.[۳] به همین دلیل علی امینی در اوایل خرداد ۱۳۴۰ به ساواک دستور داد از گسترش فعالیت جبهه ملی در کشور جلوگیری کند.[۴]

گزارشات موجود نشان می‌دهد که جبهه ملی تصریح می‌کرد از تز بی‌طرفی ایران در رابطه با کشورهای بزرگ طرفداری نمی‌کند و همچنان بر لزوم ادامه رابطه با امریکا و بلوک غرب تأکید دارد.[۵] با این احوال، ساواک از بروز انشعاب در جبهه ملی و تشکیل نهضت آزادی ایران که مشی جدی‌تری در مخالفت با شاه داشت، نگران بود.[۶] دستگاه رهبری جبهه ملی که

۱- قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، ج ۱، ص ۳۲۱.
۲- جبهه ملی به روایت اسناد ساواک، ج ۱، ص ۵۳ و صص ٦٥ ـ ٦٧.
۳- قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، ج ۱، ص ۳۲۸.
۴- جبهه ملی به روایت اسناد ساواک، ج ۱، ص ٦٨.
۵- همان، ص ۷۱.
۶- همان، ص ٧٤.

از روند فعالیتهای سیاسی‌اش رضایت داشت، مایل بود دامنه فعالیتهایش را تا آستانه تحمل حکومت و ساواک گسترش دهد و این ساواک بود که دامنه و حیطه فعالیت آنان را رقم می‌زد.[۱] بدین ترتیب ساواک پیوسته آنان را در حالت بیم و امید نگه می‌داشت و همچنان به ایجاد اختلاف بین جبهه ملی و سایر گروهها ادامه می‌داد. ادعای نفوذ عناصر وابسته به حزب توده در درون جبهه ملی، از مهمترین حربه‌هایی بود که ساواک برای کنترل این گروه از آن استفاده می‌کرد؛ تا جایی که وقتی جبهه ملی درصدد برآمد به مناسبت سالگرد قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ میتینگی برگزار کند، سیاست ساواک، اثر این اقدام جبهه ملی را به حداقل رسانید.[۲]

رهبران جبهه ملی که در دوره نخست‌وزیری علی امینی، با سفارت امریکا در تهران ارتباط داشتند، در گفتگو با مسئولان سفارت نسبت به وعده‌های حکومت و ساواک مبنی بر به دست گرفتن قدرت پس از سقوط دولت امینی، اظهار امیدواری می‌کردند. این عده ضمن آشکار دانستن فعالیت سیاسی خود، پیشنهاد می‌کردند ساواک در تمام جلسات و فعالیتهای سیاسی، اجتماعی آنان، نمایندگانی اعزام کند تا دقیقاً در جریان امور قرار گیرد.[۳] در حالی که گزارشاتی از تلاشهای تیمور بختیار برای ارتباط با جبهه ملی وجود داشت، رهبران جبهه ملی هرگونه توافق با او را انکار می‌کردند و امیدوارانه از سقوط قریب‌الوقوع دولت امینی که به زعم آنان به دست آوردن پست نخست‌وزیری را در پی خواهد داشت، سخن به میان می‌آوردند.

در این میان تلاش علی امینی برای جلب همکاری و اعتماد جبهه ملی با مشکلاتی روبرو شده بود.[۴] با حمایت جبهه ملی از دربار، علاوه براینکه موقعیت متزلزل شاه در رأس هرم قدرت در برابر علی امینی تقویت می‌شد و دولتمردان امریکایی نیز به تدریج به ضرورت تثبیت موقعیت شاه می‌اندیشیدند، طرحهای موسوم به انقلاب شاه و ملت که برنامه‌هایی امریکایی بود با مشکلات کمتری اجرا می‌شد. بر اساس توهم کسب قدرت، جبهه ملی در دوره نخست‌وزیری علی امینی از مخالفت با برنامه‌های انقلاب سفید و هر اقدامی که موقعیت شاه را تضعیف کند احتراز کرد. در حالی که جبهه ملی انتقاد چندانی متوجه دربار نمی‌کرد،

۱- مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۲۱، صص ۵۳ ـ ۵۴.
۲- قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، ج ۱، صص ۳۵۶ ـ ۳۶۲.
۳- مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۲، بخش اول، صص ۲۰۶ ـ ۲۰۷.
۴- علی امینی، پیشین، صص ۱۳۸ ـ ۱۴۰.

روابط آن با دولت امینی به تدریج خصمانه‌تر شد و اعضای تندرو جبهه ملی خواستار برخورد شدید با امینی شدند. این روند در اول بهمن ۱۳۴۰ و در پی برگزاری تظاهرات گسترده دانشجویان طرفدار جبهه ملی بر ضد دولت امینی، که با سرکوب شدید نیروهای انتظامی همراه شد، به اوج رسید. در همان زمان نیز شایعاتی وجود داشت که ساواک را عامل سازماندهی این تظاهرات می‌دانست. به دنبال آن، به دستور امینی، برخی از رهبران و اعضای فعال جبهه ملی دستگیر شدند؛ در این میان رهبران میانه‌رو جبهه ملی که امیدوار بودند با سقوط دولت امینی عضوی از این جبهه جانشین او شود، ضمن دعوت به تشکیل و سازماندهی مجدد، هشدار می‌دادند که فشار بیش از حد بر دولت امینی کنترل اوضاع را از اختیار آنان و دربار خارج ساخته، موجبات روی کار آمدن دولتی نظامی را فراهم خواهد کرد.[۱]

مأموران سیا نیز در ملاقات با اعضای جبهه ملی در سفارت امریکا، جز دعوت به آرامش سخن دیگری نداشتند.[۲] در حالی که جناح میانه‌رو جبهه ملی با وعده‌های دربار دلخوش بودند، به دنبال توافق شاه و رهبران امریکا، در واپسین روزهای تیر ۱۳۴۱، علی امینی از نخست‌وزیری عزل و اسدالله علم که خود از اواخر سال ۱۳۳۹ واسطه ارتباط جبهه ملی با دربار شده بود، مأمور تشکیل کابینه شد. جبهه ملی نیز در ماههای میانی سال ۱۳۴۱، سیاست منفعلانه‌ای در پیش گرفت و آغاز جدی‌تر طرحهای انقلاب سفید در آغازین ماههای نخست‌وزیری اسدالله علم که با مخالفتهای جدی و سرسختانه علما و روحانیون مواجه شده بود، واکنش قابل توجهی از سوی جبهه ملی در پی نداشت.[۳]

جبهه ملی که همواره نگران موقعیت خود در نزد افکار عمومی، علما و روحانیون و دانشجویان بود، مراقب بود درباره طرحهای انقلاب سفید موضع موافق علنی در پیش نگیرد. با این حال ساواک، تلاش می‌کرد تا جبهه ملی را به موافقت علنی در برابر طرحهای اصلاحی انقلاب سفید وادارد. این طرحها در ماههای منتهی به برگزاری رفراندوم ۶ بهمن ۱۳۴۱ شدت بیشتری یافت[۴] و به دنبال برگزاری کنگره جبهه ملی در نخستین روزهای دی ۱۳۴۱ که با اقدامات ساواک موفقیت قابل اعتنایی کسب نکرده بود، این گروه بحران جدی را

۱- جبهه ملی به روایت اسناد ساواک، ج ۱، صص ۶۹ ـ ۷۰.
۲- همان، صص ۸۸ ـ ۸۹.
۳- مارک. ج. گازیوروسکی، پیشین، صص ۳۶۷ ـ ۳۷۳.
۴- جبهه ملی به روایت اسناد ساواک، ج ۱، ص ۹۷.

تجربه می‌کرد. ساواک به افراد خود دستور داده بود اقداماتی انجام دهند تا وابستگی جبهه ملی به حکومت، اختلافات حل ناشدنی درونی آن، چند دستگیهای رهبران آن و جاه‌طلبیهای رهبران جبهه که برای به دست گرفتن قدرت با ساواک و دربار مذاکرات پنهانی داشتند، برملا شود. عمده هدف ساواک از این طرح، بی‌اعتبار کردن جبهه ملی نزد دانشجویان، روشنفکران، بازاریان و اصناف، صاحبان مشاغل، کارمندان دولت و مردمی بود که در گوشه و کنار کشور از جبهه ملی هواداری می‌کردند.[۱]

در حالی که مردم مسلمان ایران به رهبری امام خمینی(ره) رژیم پهلوی و طرحهای اصلاحی انقلاب سفید را به چالش طلبیده، حکم به تحریم رفراندوم داده بودند، جبهه ملی تحت فشارهای ساواک، روز دوم بهمن ۱۳۴۱، طی اعلامیه‌ای گنگ با طرحهای انقلاب سفید روی موافق نشان داد و صرفاً مخالفت خود را با دیکتاتوری و خودکامگی حکومت اعلام کرد. مدت کوتاهی پس از آن و در آستانه برگزاری رفراندوم نیز اعلام کرد که با اصلاحات ارضی و دیگر بندهای اصلاحی انقلاب سفید موافقت دارد، اما دیکتاتوری را نمی‌خواهد.[۲] اما در این میان ساواک که احساس می‌کرد بهره لازم را از همراهیهای چندین ماهه رهبران جبهه ملی برده است، در آستانه برگزاری رفراندوم و از روز سوم بهمن ۱۳۴۱ بسیاری از رهبران و اعضای فعال این جبهه و نیز نهضت آزادی را دستگیر و زندانی کرد. در حالی که به رغم مخالفتهای گسترده مردم، رفراندوم دلخواه حکومت در روز ۶ بهمن ۱۳۴۱ برگزار شده بود، مراقبت ساواک بر مخالفان سیاسی و از جمله طرفداران جبهه ملی فزونی گرفت و در ماههای بهمن و اسفند ۱۳۴۱ ساواک بسیاری از مخالفان سیاسی را بازداشت کرد.[۳] و رعب و وحشتی مثال زدنی در نقاط مختلف کشور حاکم شد.[۴]

مراقبت ساواک از اعضای فعال جبهه ملی با آغاز سال ۱۳۴۲ش. که همزمان با گسترش مخالفتهای علما و روحانیون با اقدامات حکومت بود، بیش از پیش شدت گرفت.[۵]

ساواک از اعضای دستگیر شده جبهه ملی بازجوییهای مفصلی انجام داده و پرونده‌های

۱- همان، صص ۱۴۸ ـ ۱۵۵.

۲- بهمن خدایی، همه‌پرسیهای رژیم شاه، صص ۱۸۶ ـ ۱۸۷.

۳- مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۲، بخش اول، صص ۱۸۲ ـ ۱۸۳.

۴- همان، صص ۱۸۲ ـ ۱۸۳.

۵- قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، ج ۲، ص ۴۹.

قطوری برای آنان تدارک دید. این پرونده‌سازیها برای تحت فشار قرار دادن رهبران زندانی جبهه ملی برای همکاریهای بیشتر با ساواک و اجتناب از مخالفت با رژیم پهلوی تدارک دیده شده بود.[۱] فشار بر جبهه ملی طی روزهای منتهی به قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ افزایش یافت؛ در حالی که بحران سیاسی از برخورد قریب‌الوقوع علما با رژیم پهلوی حکایت می‌کرد، ساواک در تلاش بود از مخالفت جبهه ملی با طرحهای انقلاب سفید جلوگیری کند. اسناد موجود نشان می‌دهد که در آستانه قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ علاوه بر اجزای زندانی جبهه ملی، اعضای برجسته این جبهه در بیرون از زندان نیز درباره تأیید طرحهای انقلاب سفید و عدم حمایت از قیام اسلام‌گرایان بر ضد حکومت، به ساواک قول مساعد داده بودند.[۲] برخی از اعضای برجسته جبهه ملی در آستانه قیام ۱۵ خرداد از سوی ساواک احضار شدند و اطمینان دادند که مخالفت روحانیون را بر ضد رژیم پهلوی تأیید نخواهند کرد. در همان حال، رهبران این جبهه، دانشجویان مخالف حکومت را نیز که علاوه بر همدلی با جبهه ملی با قیام ۱۵ خرداد نیز همدلی نشان می‌دادند، از مشارکت در قیام ۱۵ خرداد برحذر داشتند، اما بسیاری از دانشجویان، هشدار جبهه ملی و ساواک را نادیده گرفته و با قیام ۱۵ خرداد همراه شدند.[۳] اللهیار صالح رهبر زندانی جبهه ملی، پس از آزادی از زندان، هرگونه ارتباط جبهه ملی با قیام ۱۵ خرداد و مخالفت با اصلاحات موسوم به انقلاب سفید را مردود اعلام کرد.

از اردیبهشت ۱۳۴۲، پاکروان و برخی از مدیران ارشد ساواک چون سرهنگ ناصر مقدم ـ مدیرکل اداره کل سوم ـ و سرهنگ جناب، با رهبران زندانی جبهه ملی نظیر اللهیار صالح مذاکراتی دربارهٔ شرایط آزادی از زندان آغاز کردند و با برخی وعده‌هایی که طرفین به یکدیگر می‌دادند، به تدریج دانشجویان زندانی طرفدار جبهه ملی آزاد شدند، اما رهبران جبهه ملی، در حالی که به مذاکرات خود با ساواک ادامه می‌دادند، تا روزهای میانی شهریور ۱۳۴۲ آزادی خود را باز نیافتند. در آن هنگام رژیم پهلوی با سرکوب قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ آماده بود تا رهبران زندانی جبهه ملی را که دیگر در برابر قدرت نهایی ساواک خلع سلاح شده بودند از زندان آزاد کند.[٤] در روزهای نخست شهریور ۱۳۴۲، ساواک در گزارشی از زندان، روحیه

۱- همان، صص ۱۹۵ ـ ۱۹٦.

۲- همان، صص ٤۱۱ ـ ٤۱۲.

۳- مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۲۲، ص ۸۹.

۴- مهدی بازرگان، خاطرات بازرگان، ج ۱، صص ۳۹۰ ـ ۳۹۱.

رهبران زندانی جبهه ملی را «ضعیف و خراب» توصیف می‌کند و تصریح می‌کند که گسترش اختلافات درونی و کدورتهای شخصی، بحران روحی آنان را مضاعف کرده است.[۱] ساواک که از واپسین ماههای سال ۱۳۳۹ بازی خیره‌کننده‌ای با سران جبهه ملی آغاز کرده و پس از حدود ۲/۵ سال به نتایج دلخواه رسیده بود، از ۱۳ شهریور ۱۳۴۲ موجبات رهایی آنان را فراهم آورد.[۲] اللهیار صالح، رهبر جبهه ملی دوم، که پس از آزادی از زندان دیگر رمقی برای مخالفت احتمالی با رژیم پهلوی و ساواک در خود احساس نمی‌کرد، با اجتناب از تأیید قیام ۱۵ خرداد تصریح کرد که در شرایط موجود امکان هرگونه فعالیت سیاسی از میان رفته و ضرورت در پیش گرفتن سیاست صبر و انتظار را به اعضای از هم پاشیده جبهه ملی دوم پیشنهاد داد.[۳] در ماههای مهر و آبان ۱۳۴۲، اختلاف سران به شدت متزلزل جبهه ملی دوم باز هم فزونی گرفت و بسیاری از هواداران این گروه اعتماد خود را نسبت به رهبران آن از دست دادند. اللهیار صالح که از سر استیصال به دنبال یافتن جانشینی برای خود بود در ملاقات با افراد سفارت امریکا در تهران، فشار ساواک را بر جبهه ملی علت اصلی درماندگی آن دانست و تصریح کرد که پاکروان رئیس ساواک به او هشدار داده که اگر مخالفت با حکومت را ادامه دهند، پرونده‌های رهبران و بیش از سه هزار نفر از هواداران جبهه ملی بار دیگر به جریان خواهد افتاد. صالح، اظهار کرد که اقدامات حساب شده ساواک امکان هرگونه ابتکار عمل و فعالیت سیاسی را از جبهه ملی سلب کرده است.[۴] در حالی که جبهه ملی دوم تحت فشارهای ساواک از هم فروپاشیده و رهبران آن به دنبال مفرّی برای رهایی از مشکلات مبتلابه بودند، بسیاری از دانشجویان و سایر هواداران این تشکل که خود نیز تحت فشار ساواک قرار داشتند، نومیدانه در پی بازسازی دوباره جبهه ملی دوم و یافتن راههای جایگزین دیگری برای ادامه مخالفت با حکومت بودند. اما جبهه ملی در سراسر سال ۱۳۴۲ کماکان منفعل باقی ماند.[۵]

۱- قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، ج ٤، ص ٨٦.

۲- مهدی بازرگان، یادداشتهای روزانه، صص ۸۹ ـ ۹۰ و صص ۹٦ ـ ۹۸.

۳- رسول مهربان، بررسی مختصر احزاب بورژوازی، ص ۱۷۸.

۴- قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، ج ٤، ص ۱۲۸؛ مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۲، بخش اول، صص ۲۸۰ ـ ۲۸۱.

۵- قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، ج ٤، ص ۳٤۱؛ شهید آیت‌الله سید عبدالحسین دستغیب به روایت اسناد ساواک، ص ۲۵۱.

در سال ۱۳۴۳ به دلیل سیاستهای ساواک، به جز برخی کر و فرهای پراکنده که هیچ‌گاه از چشم ساواک نیز دور نمی‌ماند، شاهد فعالیت سیاسی قابل اعتنایی از سوی جبهه ملی نیستیم. در نشستهای خانگی و خصوصی برخی اعضای این تشکل به شدت منفعل و فروپاشیده، به ندرت سخنی از تحولات سیاسی ـ اجتماعی بر زبان رانده می‌شد. با این احوال برخی از اعضای تندروتر جبهه ملی تلاشهایی برای بازسازی آن انجام دادند. در ۱۳۴۴، جبهه ملی سوم در فضایی نومیدکننده اعلام موجودیت کرد، اما در شرایطی که رژیم پهلوی پس از حوادث خونین سالهای ۱۳۴۱ ـ ۱۳۴۳ش. رعب و وحشتی مثال‌زدنی در کشور حاکم کرده بود، جبهه ملی دیگر هیچ‌گاه نتوانست در تحولات سیاسی ـ اجتماعی کشور تأثیر قابل اعتنایی بر جای بگذارد.[۱]

نهضت آزادی ایران

از همان سالهای پس از کودتا و تشکیل نهضت مقاومت ملی، اختلافاتی در نگرشهای سیاسی ـ مذهبی رهبران و اعضای فعال آن وجود داشت. اما به دلیل شرایط سخت سیاسی دهۀ ۱۳۳۰ و سیاست خشنی که توسط حکومت متوجه مخالفان بود، این اختلافات مجالی برای بروز و ظهور نیافت. با تشکیل جبهه ملی دوم در تابستان ۱۳۳۹، هنوز رهبران و اعضای برجسته آن بر ضرورت ایجاد تشکل واحد می‌اندیشیدند. اما این روند دوامی نیافت و با نفوذ زودهنگام ساواک، جبهه تازه تأسیس شده دوم که با گرایش برخی از چهره‌های میانه‌رو دستگاه رهبری به سوی دربار همراه بود، جناح مذهبی جبهه ملی راه انشعاب در پیش گرفت. به همت افرادی چون آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله زنجانی و مهندس مهدی بازرگان، در واپسین روزهای اردیبهشت ۱۳۴۰ نهضت آزادی ایران تشکیل شد. نهضت آزادی ایران برخلاف رهبران جبهه ملی دوم، آموزه‌های دینی را الهام‌بخش مبارزات سیاسی خود می‌دانست و در عین حال بر این اعتقاد بود که نوک حمله مبارزه سیاسی بیش از هر کس باید شاه را نشانه رود که برخلاف نظام مشروطه، سلطنت و حکومت را توأمان از آن خود ساخته است.[۲]

۱- بیژن جزنی، تاریخ سی‌ساله ایران، ج ۲، صص ۱۰۴ ـ ۱۱۰؛ مجموعه مقالات همایش اسناد و تاریخ معاصر، آذر ۱۳۸۱، ج ۳، صص ۷ ـ ۲۳.

۲- عزت‌الله نوذری، تاریخ احزاب سیاسی در ایران، صص ۹۵ ـ ۹۸؛ حسن یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی، ج ۱، بخش نخست، صص ۲۵۴ ـ ۲۵۶.

ساواک از همان آغاز در تلاش بود از اختلاف میان نهضت آزادی و جبهه ملی به سود حکومت بهره برد و به سخنان مهدی بازرگان استناد کرد که معتقد است اعضای جبهه ملی دوم این تشکل را وسیله‌ای برای مقاصد شخصی خود قرار داده و ضمن بی‌توجهی به دیدگاههای مصدق به دنبال کسب امتیازات سیاسی و غیره از دربار و حکومت هستند.[۱] اعضای بلندپایه جبهه ملی دوم هم که علاوه بر ساواک و دربار با سفارت امریکا در تهران روابط نزدیکی داشتند روش سیاسی نهضت جدیدالتأسیس آزادی را نکوهش می‌کردند.[۲] در همان حال ساواک هم که از مشی نهضت آزادی بر ضد حکومت بیمناک بود، رهبران آن را در کنترل داشت و پرونده‌های اتهامی اعضای برجسته نهضت آزادی را که از سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد تشکیل شده بود بار دیگر گشود.[۳] در دوره نخست‌وزیری علی امینی، نهضت آزادی بیشترین انتقادات را متوجه دربار و حکومت کرد و برخلاف جبهه ملی به وعده‌های حکومت تن در نداد. با آغاز نخست‌وزیری اسدالله علم و آغاز نهضت روحانیون بر ضد برنامه‌های انقلاب سفید، نهضت آزادی بیش از پیش تحت مراقبتهای ساواک قرار گرفت. آیت‌الله سیدمحمود طالقانی بیش از سایر اعضای این تشکل تحت تعقیب و مراقبت ساواک قرار داشت. ساواک که تمام فعالیتهای سیاسی و منابر و سخنرانیهای او را در مسجد هدایت و سایر مراکز تحت‌نظر داشت، در جلوگیری از اقدامات او با حکومت با مشکل روبرو بود.[۴] تذکرات و هشدارهای ساواک مبنی بر خودداری وی از انتقاد و اعتراض به اوضاع سیاسی ـ اجتماعی کشور، به جایی نمی‌رسید. ساواک در ۳۰ تیر ۱۳۴۰ وی را برای مدت کوتاهی دستگیر و سپس آزاد کرد؛ اما در اواسط مهر ۱۳۴۰ از ناتوانی‌اش در جلوگیری از فعالیتهای سیاسی ضدحکومتی او سخن رانده و به ضرورت برخورد خشن‌تر با وی پای فشرد.[۵] البته احضارها و تذکرات متعدد ساواک در دوره نخست‌وزیری علی امینی، نتوانست آیت‌الله طالقانی را در مبارزه با حکومت باز دارد.[۶] با آغاز نخست‌وزیری علم، فشار ساواک بر آیت‌الله طالقانی فزونی گرفت و برای منابر و سخنرانیهای ایشان در مسجد هدایت و غیره

۱- قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، ج ۱، ص ۳۳۳.
۲- مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۲، بخش اول، صص ۲۰۴ ـ ۲۰۵.
۳- آیت‌الله سیدمحمود طالقانی به روایت اسناد ساواک، ج ۱، صص ٦٦ ـ ٦٧.
۴- همان، صص ۵۷ ـ ۵۸.
۵- همان، ص ۸۳ و ص ۱۳۱.
۶- همان، صص ۱۸۰ ـ ۱۸۱.

محدودیتهای بیشتری به وجود آمد.[۱] با این احوال، مخالفت آیت‌الله طالقانی با حکومت کماکان ادامه یافت و در آستانه برگزاری رفراندوم ۶ بهمن ۱۳۴۱ در مسجد همت تجریش سخنرانی شدیداللحنی بر ضد رژیم پهلوی و انقلاب سفید ایراد کرد. وی در این سخنرانی ضمن حمله به حکومت، طرح رژیم را برای برگزاری رفراندوم نکوهش کرده و هیئت حاکمه را فاسد و دروغگو خواند؛ همچنین روشهای خشن ساواک را در برخورد با مخالفان سیاسی و از میان برداشتن آزادیهای مصرح در قانون اساسی، به شدت محکوم کرد. ساواک در گزارش خود از همکاری و ارتباط نزدیک آیت‌الله طالقانی با مبارزات امام خمینی و علما سخن به میان آورده و نسبت به اثرات سوء ادامه چنین فعالیتهایی هشدار می‌دهد.[۲]

در ۳ بهمن ۱۳۴۱، نهضت آزادی ایران در اعلامیه‌ای شدیداللحن تحت عنوان «ایران در آستانه یک انقلاب بزرگ» انقلاب سفید شاه را به باد انتقاد گرفته و آن را «توطئه‌ای به وسیله بیگانگان علیه ملت ایران» ارزیابی کرد و مخالفت خود را با برگزاری رفراندوم پیش رو (۶ بهمن ۱۳۴۱) اعلام کرد. به دنبال این موضع‌گیری، ساواک روز چهارم بهمن ۱۳۴۱ بسیاری از رهبران و اعضای فعال نهضت آزادی را دستگیر و روانه زندانهای قزل‌قلعه و قصر کرد. آیت‌الله طالقانی، مهندس مهدی بازرگان و دکتر یدالله سحابی در صدر بازداشت شدگان نهضت آزادی قرار داشتند.[۳] به دنبال آن، در سال ۱۳۴۲ ساواک بر مجموعه فعالیتهای اعضای بازداشت شده نهضت آزادی ایران نظارت می‌کرد. البته به رغم تمام فشارها، هر از گاه اعلامیه‌های مخفی به نام نهضت آزادی ایران در کشور منتشر می‌شد و در آن سیاستهای رژیم پهلوی و ددمنشیهای ساواک محکوم می‌شد.[۴] در اوایل خرداد ۱۳۴۲، فشار بر نهضت آزادی شدت یافت و با کشف چاپخانه مخفی آنان، برخی از فعالان نهضت آزادی دستگیر و روانه زندان شدند.[۵] ساواک در روز ۱۲خرداد ۱۳۴۲، آیت‌الله طالقانی را از زندان آزاد کرد، تا شاید موج مخالفت را مهار کند و از سوی دیگر در صف مخالفان حکومت اختلاف اندازد. اما چنانکه از گزارشات ساواک برمی‌آید، آیت‌الله طالقانی مدت کوتاهی پس از آزادی، با نهضتی

۱- همان، ص ۲۲۷.

۲- همان، صص ۳۴۲ ـ ۳۴۵.

۳- عزت‌الله نوذری، پیشین، ص ۱۰۹؛ اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۳، صص ۹ ـ ۱۰.

۴- اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۲، صص ۱۹۳ ـ ۱۹۵ و صص ۲۰۵ ـ ۲۰۷.

۵- قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، ج ۲، صص ۲۶۸ ـ ۲۷۰.

که به رهبری امام خمینی(ره) در حال اوج‌گیری بود، همراه شد و آشکارا از آن حمایت نمود.[۱] در ادامه سیاستهای حکومت و پس از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، آیت‌الله طالقانی به همراه چند تن دیگر از اعضای نهضت آزادی ایران، بار دیگر ـ ۶ تیر ۱۳۴۲ ـ دستگیر شدند.[۲]

در قیام ۱۵ خرداد و روزهای پس از آن، نهضت آزادی ایران اعلامیه‌های تند دیگری در محکومیت کشتار ۱۵ خرداد و حمایت از نهضت امام خمینی(ره) منتشر کرد.[۳] از اواخر خرداد ۱۳۴۲، ساواک ضمن بازجویی از اعضای زندانی نهضت آزادی، تلاشهایی برای دلجویی و جلوگیری از ادامه مخالفت آنان با حکومت انجام داد. از جمله، افرادی چون پاکروان و مقدم، ملاقاتهای مکرری با سران نهضت آزادی در زندان انجام دادند و این ملاقات و دید و بازدیدهای علی‌الظاهر آشتی‌جویانه در تمام تابستان ۱۳۴۲ ادامه یافت.[۴] اما روند مذاکرات نتیجه دلخواه ساواک را به دنبال نداشت و اعلامیه نهضت آزادی ایران در ۸ شهریور ۱۳۴۲ در تحریم انتخابات دوره ۲۱ مجلس شورای ملی و حملات تندی که به اقدامات ساواک و حکومت شده بود، ساواک را از هرگونه مصالحه با رهبران نهضت آزادی ناامید ساخت.[۵] بدین ترتیب با پرونده‌سازیهای ساواک، اعضای متهم نهضت آزادی آماده محاکمه شدند.[۶] اسناد و گزارشات موجود نشان می‌دهد که برخی از زندانیان نهضت آزادی در جریان پرونده‌سازیهای ساواک شکنجه‌های شدیدی نیز متحمل شدند.[۷]

هنگامی که پرونده‌سازی ساواک برای متهمان نهضت آزادی به مرحله نهایی رسید، دادگاه نظامی در اول آبان ۱۳۴۲ محاکمه را آغاز کرد. پس از حدود ۳۱ جلسه محاکمه، در ۱۶ دی ۱۳۴۲، دادگاه بدوی، آیت‌الله طالقانی و مهندس مهدی بازرگان را هر یک به ده سال و بقیه متهمین را به حبسهایی تا ۶ سال محکوم کرد و دادگاه تجدیدنظر نیز در ۱۶ تیر ۱۳۴۳ حکم دادگاه بدوی را تأیید کرد.[۸] پس از محاکمه و صدور حکم محکومیت برای اعضای

۱- آیت‌الله سید محمود طالقانی به روایت اسناد ساواک، ج ۱، ص ۳۹۵.

۲- همان، ص ۴۱۹.

۳- غلامرضا کرباسچی، پیشین، ج ۲، صص ۴۰۲ ـ ۴۱۳؛ محمد دهنوی، قیام خونین ۱۵ خرداد ۴۲ به روایت اسناد، صص ۳۷ ـ ۳۹ و صص ۱۵۶ ـ ۱۵۹.

۴- مهدی بازرگان، یادداشتهای روزانه، صص ۷۲ ـ ۷۵.

۵- همان، صص ۱۰۱ ـ ۱۰۵.

۶- همان، صص ۱۰۵ ـ ۱۰۶.

۷- لطف‌الله میثمی، پیشین، ج ۱، صص ۲۵۰ ـ ۲۵۳؛ درباره جنایات ساواک، صص ۱۵۶ ـ ۱۵۷.

۸- قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، ج ۴، ص ۱۸۲؛ مجتبی سلطانی، خط سازش، ص ۷۵.

برجسته نهضت آزادی ایران، ساواک به مراقبتهای خود از هواداران و اعضای نهضت آزادی افزود و برای جلوگیری از ارتباط این تشکل با علما و روحانیون مخالف حکومت تمهیداتی اندیشید.[۱] از جمله اقدامات ساواک در جریان برگزاری جلسات محاکمه اعضای نهضت آزادی، پرونده‌سازی برای برخی از وکلای مدافعی بود که هنگام دادرسی، با متهمین همدلیهایی نشان داده و دفاعیات اصولی‌تری کرده بودند. این وکلای به اصطلاح خاطی، بعدها دستگیر، محاکمه و به حبسهایی بیش از یک سال محکوم شدند.[۲] پس از محاکمه و تأیید حکم زندان اعضای بلندپایه نهضت آزادی، ساواک نسبت به پایان فعالیتهای نهضت آزادی امید فراوانی داشت و قراین موجود از کاهش شدید فعالیت نهضت آزادی در آن دوره حکایت دارد.[۳]

ساواک و عشایر فارس

بسیاری از عشایر ایران با سلسله پهلوی خصومتی تاریخی داشتند و از دوران سلطنت رضاشاه برخوردهای خشنی بین آنها روی داده بود. در سالهای دهه ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ش. عشایر از سوی حکومت مورد بی‌مهری قرار گرفته و اجحافاتی متوجه آنان می‌شد. بدرفتاری کارگزاران کشوری و لشکری و فشارهای عدیده اقتصادی و معیشتی و فرهنگی در تمام سالهای منتهی به دهه ۱۳۴۰ متوجه عشایر بود. با تأسیس و آغاز فعالیت ساواک، طرحهای گسترده‌ای برای کنترل عشایر و نفوذ پیدا و پنهان در جامعه عشایری در دستور کار رؤسای ساواک و حکومت قرار گرفت. در این میان عشایر مناطق جنوبی، مرکزی و غربی کشور در اولویت طرحهای ساواک قرار گرفتند.[۴] هم‌زمان با برنامه‌های اصلاحات ارضی در آغاز دهۀ ۱۳۴۰، حضور ساواک در مناطق عشایری که بسیاری از رؤسای آن اراضی کشاورزی قابل توجهی در اختیار داشته و از بزرگ مالکان محسوب می‌شدند، چشمگیر شد. در این میان عشایر و بزرگ مالکان فارس که اراضی‌شان در معرض طرحهای اصلاحات ارضی قرار گرفته بود، پیشگام مخالفت با حکومت شدند. در حالی که ارتباطاتی هم با مخالفان سیاسی ـ مذهبی حکومت و به‌ویژه علما و روحانیون در استان فارس و تهران و قم برقرار کرده بودند، خود را

۱- همان، ص ۳۲۹.

۲- غلامرضا نجاتی، پیشین، ج ۱، صص ۳۳۳ ـ ۳۳٤.

۳- آیت‌الله سیدمحمود طالقانی به روایت اسناد ساواک، ج ۱، صص ٤۷۸ ـ ٤۷۹.

۴- منوچهر هاشمی، پیشین، صص ۲۱۰ ـ ۲۱۵.

برای برخورد احتمالی با حکومت آماده می‌کردند. مأموران ساواک از آغاز سال ۱۳۴۱ طی گزارشاتی نسبت به روند رو به گسترش بحران و ناآرامیها در میان عشایر فارس که ادامه آن تا خوزستان نیز کشیده می‌شد هشدارهایی به اولیای حکومت می‌دادند.[۱] با قتل مشکوک مهندس ملک عابدی در سال ۱۳۴۱ در تنگ‌آب فیروز فارس که به منظور اجرای برنامه اصلاحات ارضی عازم استان فارس بود، بحران گسترش یافت. به دنبال آن واحدهای نظامی متعددی برای سرکوب مخالفان به استان فارس اعزام شدند. با این احوال، مقاومت عشایر فارس حکومت مرکزی را تا مدتها مستأصل کرد. عشایر به‌ویژه در بویراحمد سفلی و علیا، کوه‌مره سرخی و نیز هسته‌هایی از عشایر موصلو در رأس مخالفان عشایری حکومت قرار داشتند. همزمان با حضور نیروهای نظامی، مأموران بسیاری نیز از ساواک در مناطق بحران‌زده حضور داشته و ضمن تلاش برای ایجاد اختلاف و چند دستگی میان مخالفان، تحولات سیاسی ـ نظامی و امنیتی منطقه را برای اخذ تصمیمات مقتضی به مسئولان امر گزارش می‌کردند.[۲] در همان حال ارتباطات سران عشایر با علما و روحانیون فارس و شیراز، همواره از سوی مأموران ساواک ردیابی شده و تلاشهایی برای گسست اینگونه روابط صورت می‌گرفت.[۳]

سرلشکر حسن پاکروان در روزهای پایانی سرکوب ناآرامیهای عشایری در اردیبهشت ۱۳۴۲، از منطقه بحرانی فارس بازدید کرد و با مسئولان نظامی و سیاسی منطقه مذاکراتی انجام داد.[۴] ساواک در کنترل اطلاعاتی عشایر از وجود جاسوسانی متعدد بهره می‌برد که در مناطق عشایری فارس حضور داشتند و تحرکات نظامی عشایر و ارتباطات آنان با دیگر مخالفان حکومت را ردیابی می‌کردند.[۵] در آستانه سرکوب نهایی عشایر، به دستور پاکروان رئیس ساواک، بسیاری از خوانین و رؤسای ایلات و عشایر فارس که با شورشیان همدلی کرده بودند و احتمال مشارکت آنان در تحرکات ضدحکومتی می‌رفت، دستگیر شدند. به برخی از رؤسای سرشناس ایلات و عشایر نیز که علی‌الظاهر هنوز مخالفتی با حکومت ابراز نکرده

۱- قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، ج ۱، ص ۴۱۰؛ جواد منصوری، قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، ج ۱، صص ۲۸۸ ـ ۲۹۲.

۲- قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، ج ۱، صص ۴۵۱ ـ ۴۵۳ و صص ۵۰۸ ـ ۵۳۲.

۳- جلیل عرفان‌منش، خاطرات ۱۵ خرداد، ج ۱، صص ۹۵ ـ ۹۷؛ جواد منصوری، پیشین، صص ۲۹۲ ـ ۲۹۴.

۴- منوچهر هاشمی، پیشین، صص ۲۱۸ ـ ۲۲۱.

۵- همان، صص ۲۲۱ ـ ۲۲۴.

بودند، وعده‌هایی درباره تأمین امنیت از سوی ساواک داده شد و نیز ساواک بـه اولیـای امـور هشدار داد که کارگزاران دولتی و عوامل نظـامی بحـران‌آفـرین در منطقـه را از سمتهایـشان برکنار سازند. تیر ۱۳۴۲، عشایر مخالف، با هجوم گسترده نیروهای نظـامی سـرکوب شـدند و ساواک برای برقراری مجـدد امنیـت و شناسـایی و دسـتگیری مخالفـان، مـدتها در منـاطق عشایری فارس و نواحی همجوار حضور داشت.[۱]

پس از سرکوب شورش عشایر، در سالهای ۱۳۴۲ ـ ۱۳۴۳ ساواک بر طرحهای اطلاعـاتی ـ امنیتی خود در منطقه عشایری کشور در فارس و جنوب افزود. با سرکوب برخـی تحرکـات قشقاییها (۱۳۴۳ ـ ۱۳۴۴)، شورش عشایری مهم دیگری در این منطقه وجود نداشت.[۲]

نهضت امام خمینی(ره)

از همان واپسین روزهای حیات حضرت آیت‌الله العظمـی بروجـردی، سـاواک مراقبتهـای خود را بر مراکز دینی و حوزوی با حساسیت بیشتری پی گرفـت. سـاواک و حکومـت نگـران تبعات پیش‌بینی نشده ناشی از احتمال فقدان آیت‌الله بروجردی بودند. به همین دلیل مأموران ساواک در تهران و سایر شهرهای بزرگ، هرگونه واکنش علما و شیعیان ایـران را نـسبت بـه آیت‌الله بروجردی و موضوع مرجعیت پس از ایشان به دقت بررسی می‌کردنـد.[۳] حکومـت کـه امیدوار بود پس از درگذشت آیت‌الله بروجـردی طرحهـای انقـلاب سـفید را چنانکـه دلخـواه امریکا بود اجرا کند، در تلاش بود در موضوع انتخاب مرجـع آتـی، خـود را دخیـل کـرده و از مطرح شدن مراجعی که بیم مخالفت آنان با حکومت و طرحهـای در دسـت اجـرایش وجـود داشت، جلوگیری کند. به همین دلیل، بلافاصله پس از رحلت آیت‌الله بروجـردی، سـاواک در تمام مساجد، تکایا و مراکزی که به مناسبت رحلت ایشان، مراسم ختم و عزاداری برگزار شده بود، حضور یافت و با هماهنگی نیروهای انتظامی و پلـیس و نیـز دوایـر دولتـی و حکـومتی، طرحهای خود را اجرا کرد.[۴] نمایندگانی از طرف دربـار و شـاه کـه از سـوی سـاواک هـدایت می‌شدند، در تمام مراحل دفن، عزاداری و ختم آیت‌الله بروجردی حاضر بودنـد تـا چنـین القـا

۱- همان، صص ۲۲٤ ـ ۲۳۷.

۲- غلامرضا نجاتی، پیشین، ج ۱، صص ۲۹۱ ـ ۲۹۳.

۳- قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، ج ۱، صص ۲٦۸ ـ ۲٦۹.

۴- همان، ص ۲۷۵.

کنند که شاه موضوع مرجعیت جهان تشیع را با علاقمندی تمام دنبال می‌کند.[۱] شاه بلافاصله پس از رحلت آیت‌الله بروجردی، با ارسال تلگراف تسلیت خطاب به آیت‌الله حکیم در نجف، قصد داشت مرجعیت شیعیان را از ایران به خارج از مرزهای کشور منتقل کند و امیدوار بود که مرجع آتی (برخلاف آیت‌الله بروجردی) بر سر راه حکومت او مانع کمتری ایجاد کند. این در حالی بود که پس از رحلت آیت‌الله بروجردی، برخی نشریات کشور ضمن درج نام علمایی که احتمال مرجعیت آنان می‌رفت، از امام خمینی نیز یاد کردند.

حکومت پهلوی و ساواک تصور می‌کردند که با انتقال مرجعیت از ایران به خارج از مرزهای کشور، علما و روحانیون دیگر امکانی برای مخالفت و مبارزه با حکومت نخواهند داشت. امام(ره) در آن دوره تمایلی به مطرح شدن نامشان در ردیف مراجع نشان نمی‌داد و این عقیده را خود صریحاً به اطرافیان گوشزد کرده بود. امام(ره)، برای جلوگیری از به وجود آمدن هر شائبه‌ای، حتی در مراسم تشییع پیکر آیت‌الله بروجردی نیز حضور نیافت.[۲] اما روند حوادث چنانکه دلخواه ساواک و حکومت بود پیش نرفت و علما و روحانیون ایران با پشتیبانی مردم، ابتکار مبارزه با طرحهای امریکایی را به دست گرفتند. این مهم با پایان نخست‌وزیری علی امینی و روی کار آمدن اسدالله علم هم‌زمان شد که مصمم بود با سرکوب مخالفان، موجبات تثبیت و تحکیم موقعیت متزلزل شاه را در رأس هرم قدرت فراهم آورد. ساواک در شهرهای مذهبی نظیر قم، تحولات اجتماعی و رفتار سیاسی علما و روحانیون را با حساسیت بیشتری دنبال می‌کرد. ساواک در خرداد ۱۳۴۱ که مقارن با ایام عزاداری محرم و صفر بود، به عوامل خود دستور داد ضمن مراقبت از علما، روحانیون و وعاظ مخالف حکومت، به وعاظ و روحانیون طرفدار رژیم پهلوی هشدار دهند که سخنی خلاف حکومت و طرحهایش بر زبان نرانند.

انقلاب سفید

با انتصاب اسدالله علم به نخست‌وزیری و قصد حکومت برای اجرای جدی‌تر طرح انقلاب سفید، کنترل ساواک بر مخالفان فزونی یافت و رفتار علما و روحانیون و واکنش احتمالی آنان

۱- همان، ص ۲۷۲.

۲- علی‌اکبر مسعودی خمینی، خاطرات آیت‌الله مسعودی خمینی، صص ۱۸۸ ـ ۱۹۱؛ علی باقری، خاطرات ۱۵ خرداد، ج ٤، ص ۹۳.

در قبال برنامه‌های جدید حکومت با حساسیت و دقت بیشتری مورد توجه قرار گرفت.[۱] تصویب لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی و تغییر موادی از قانون انتخابات (که نقض صریح قانون اساسی و مشروطیت بود) و به رغم تمهیدات امنیتی گسترده ساواک، با مخالفت جدی علما و روحانیون مواجه شد. در این میان، امام خمینی(ره) با برشمردن مضار این تصویب‌نامه، به دولت وقت انتقاد کرده و خواستار لغو آن شد؛ نیز تعداد زیادی از علما و طلاب، طی اقدامی هماهنگ، نسبت به لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی اعتراض کرده، حکومت را با بحرانی فراگیر مواجه ساختند.[۲] کنترل اوضاع از دست ساواک و سایر دستگاههای امنیتی و انتظامی خارج شد. علما و روحانیون در بسیاری از شهرها از تصویب لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی به صراحت انتقاد می‌کردند و مأموران ساواک به ندرت توانستند معترضین را از مخالفت باز دارند. در همان حال عناصری از ساواک در ملاقات با برخی علما و روحانیون صاحب نفوذ، تلاش می‌کردند تا چنین القا کنند که لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی تعارضی با قوانین موضوعه و اساسی کشور ندارد و حکومت در دفاع از شعائر دینی و اسلامی جدیتی تام دارد.[۳] ساواک برای ایجاد اختلاف بین علما و روحانیون و نیز فریب مخالفان، به اقدام دیگری نیز دست زد. نمایندگانی به ملاقات برخی علما فرستاده شدند تا چنین القا کنند که حکومت موضوع انجمنهای ایالتی و ولایتی را به این دلیل با سر و صدای زیاد مطرح کرده که مخالفت علما را از موضوع مهم اصلاحات ارضی به جای دیگری منحرف کند و برنامه اصلاحات ارضی بدون مخالفت جدی اجرا شود. ساواک قصد داشت با این گونه تحلیلهای ناروا، علما را در برابر مردم قرار داده و آنان را طرفدار بزرگ مالکان، خوانین و مخالف مردم محروم کشور قلمداد کند.[٤] با درایت امام خمینی(ره) مخالفت با لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی با جدیت دنبال شد و به عقب‌نشینی دولت و حکومت انجامید. نهایتاً در ۵ آذر ۱۳۴۱ علم ـ نخست‌وزیر ـ این لایحه را ملغی اعلام کرد.[۵] با این حال حکومت کوشید از تبعات سوء احتمالی این عقب‌نشینی آشکار در برابر مخالفان جلوگیری شود. در همین راستا مأموران

۱- حجت‌الاسلام محمدتقی فلسفی به روایت اسناد ساواک، ص ۱۲۷.
۲- علی دوانی، نهضت روحانیون ایران، ج ۳، صص ۵۸ ـ ٦۲.
۳- همان، صص ٦۹ ـ ۷۰.
۴- حمید روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، صص ۱٦۸ ـ ۱۷۲.
۵- مظفر شاهدی، پیشین، صص ٤۱۲ ـ ٤۱٤.

ساواک علمای مخالف حکومت را تحت‌نظر گرفتند و تلاش زیادی صورت گرفت تا چنین وانمود شود که لغو لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی اقدامی داوطلبانه از سوی دولت و حکومت بوده و مخالفت روحانیون تأثیری در این اقدام دولت نداشته است.[۱] دولت، تحت فشار امریکا، بر آن شد تا اصلاحات انقلاب سفید را به رفراندوم عمومی بگذارد و ساواک برای جلوگیری از مخالفتهای عمومی و برگزاری موفق این رفراندوم در تلاش بود. سرلشکر حسن پاکروان برای جلوگیری از مخالفت علما و روحانیون، در آستانه برگزاری رفراندوم، با برخی از علما دیدار و گفتگو کرد و ضمن تشریح مفاد برنامه‌های اصلاحات انقلاب سفید اجرای آن را به نفع جامعه ایرانی و مردم مسلمان کشور ارزیابی کرد. پاکروان با امام خمینی که اینک رهبری او در مخالفت با حکومت آشکار شده بود، ملاقات کرد تا نظر مساعد ایشان را نسبت به برگزاری رفراندوم ۶ بهمن ۱۳۴۱ جلب کند، اما پاسخ امام خمینی منفی بود.[۲] با این حال ساواک از پای ننشست. پاکروان طی دستورالعملهایی، از شعب و نمایندگیهای ساواک در شهرهای مختلف کشور خواست برای تشویق مردم به شرکت در رفراندوم و سکوت مخالفان از هیچ اقدامی فرونگذارند.

امام(ره) در روز ۲ بهمن ۱۳۴۱ طی اعلامیه‌ای برگزاری رفراندوم را برخلاف قانون اساسی و عملی اجباری ارزیابی کرده و آن را تحریم کرد. به دنبال آن علما و روحانیون بسیاری در شهرهای مختلف و به‌ویژه در تهران و قم، از نظر ایشان تبعیت کرده و از تحریم رفراندوم حمایت کردند. در حالی که ساواک اوضاع را به شدت تحت کنترل داشت، شاه در روز چهارم بهمن ۱۳۴۱ برای قدرت‌نمایی در برابر مخالفان رفراندوم، وارد قم شد. اما برخلاف انتظار با واکنش سرد مردم شهر و نیز بی‌توجهی علما و روحانیون مواجه شد و پس از ایراد یک سخنرانی سراسر اهانت‌آمیز به روحانیت، شهر را ترک کرد.[۳] شایع شد که در جلسه سخنرانی شاه در قم، با تمهیدات ساواک، برخی از مأموران و کارگزاران حکومتی لباس روحانیت را بر تن کرده بودند تا چنین وانمود شود که حوزه علمیه قم از مسافرت شاه به قم استقبال کرده

۱- شهید آیت‌الله سیداسدالله مدنی به روایت اسناد ساواک، صص ۱۶ ـ ۱۷؛ حجت‌الاسلام محمدتقی فلسفی به روایت اسناد ساواک، صص ۱۵۴ ـ ۱۵۵.

۲- مهدی عراقی، ناگفته‌ها، صص ۱۵۲ ـ ۱۵۵.

۳- عباسعلی عمید زنجانی، انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن، صص ۴۵۱ ـ ۴۵۲؛ حمید روحانی، پیشین، ج ۱، صص ۲۵۹ ـ ۲۶۰.

است. اما ساواک که نتوانسته بود با توسل به راههای مسالمت‌آمیز علما و روحانیون را از مخالفت با رفراندوم باز دارد، در روزهای منتهی به برگزاری رفراندوم به خشونت متوسل شد و همگام با سرکوب دانشجویان و گروههای سیاسی مخالف رفراندوم، به ضرب و شتم بسیاری از طلاب و روحانیون مخالف در تهران، قم و سایر شهرهای کشور دست زده و بسیاری را دستگیر کرد. مراکز تجمع و سخنرانی در مساجد و تکایا و نظایر آن تحت محاصره قرار گرفته و سیاست دهشت‌آفرینی در پیش گرفته شد. با توسل به برخی روحانیون موافق حکومت، تلاشهای ناموفقی نیز در ایجاد اختلاف میان مخالفان رفراندوم انجام شد.[1] ساواک، به نشریات و روزنامه‌های تهران و شهرستانها دستور می‌داد مطالب و مقالاتی در نکوهش مخالفان رفراندوم درج کنند و مردم را به ضرورت شرکت در انتخابات ترغیب و تشویق کنند؛ در ضمن چنین وانمود سازند که فقط بخش کوچکی از علما و جامعه دینی و حوزوی با رفراندوم مخالفت کرده است.[2] یک روز پس از تحریم رفراندوم از سوی امام خمینی، سرلشکر حسن پاکروان ـ رئیس ساواک ـ در روز سوم بهمن ۱۳۴۱ طی بخشنامه‌ای به ساواک شهرهای مختلف و به‌ویژه ساواک قم دستور داد برای جلوگیری از هرگونه مخالفتی در روند برگزاری رفراندوم بکوشند.

علاوه بر آن، ساواک طی روزهای سوم تا پنجم بهمن در شهرهای مختلف، به‌ویژه قم و تهران مجالس سخنرانی بر ضد مخالفان رفراندوم و در موافقت با برنامه‌های انقلاب سفید برگزار کرد و موجبات درگیری آنان را با مخالفان حکومت فراهم آورد. برنامه‌های تبلیغی بسیاری در نشریات و رادیو و تلویزیون به حمایت از انقلاب سفید به راه افتاد.[3] ساواک طی روزهای منتهی به برگزاری رفراندوم، عوامل و افراد خود را در شهرهای بزرگ، به‌ویژه تهران و قم بسیج کرد تا با توسل به زور، مغازه‌های مخالفین رفراندوم را باز کنند و از تعطیلی بازار و سکوتی که بر شهرها حاکم شده بود جلوگیری کنند. گفته می‌شود در جریان این گونه اقدامات، مهاجمین به غارت مغازه‌ها دست زدند، اما نتایج حاصله مشکلات را حل نکرد و مطلوب ساواک نبود.[4] بالاخره در ۶ بهمن ۱۳۴۱ و در حالی که تدابیر امنیتی و پلیسی شدیدی

۱- عباسعلی عمید زنجانی، پیشین، صص ٤٥١ ـ ٤٥٢؛ حمید روحانی، پیشین، ج ۱، صص ٢٣٤ ـ ٢٣٩.
۲- حمید روحانی، پیشین، ج ۱، صص ۳۰۲ ـ ۳۰۵.
۳- قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، ج ۱، ص ٤٧٥ و صص ٤٧٩ ـ ٤٨١.
۴- همان، ص ٤٧٦.

در سراسر کشور حاکم بود و مخالفان سیاسی ـ مذهبی حکومت (علما، روحانیون، اسلام‌گرایان، نهضت آزادی، عشایر و...) با توسل به خشونت و رعب و وحشت تحت فشار قرار گرفته بودند، رفراندوم دلخواه حکومت برگزار شد. به رغم تبلیغات حکومت، مردم بسیاری در رفراندوم شرکت نکردند. در همان حال بسیاری از رأی‌دهندگان نیز در فضای رعب‌آوری که ساواک و دیگر نیروهای حکومت ایجاد کرده بودند اجباراً و از روی ترس در پای صندوقهای رأی حاضر شدند. در روز رأی‌گیری، سایه سنگین حضور ساواک در نقاط مختلف کشور به چشم می‌خورد. ساواک که در روز رأی‌گیری تمهیدات امنیتی ـ پلیسی گسترده‌ای اندیشیده بود، با هماهنگی سایر دوایر حکومتی و دولتی، طرفداران حکومت را با وسایل نقلیه عمومی به حوزه‌های رأی‌گیری منتقل می‌کرد و با تبلیغات گسترده، حضور به اصطلاح چشمگیر مردم را در انتخابات نمایش می‌داد. این در حالی بود که شواهد موجود نشان می‌داد بسیاری از حوزه‌های رأی‌گیری در شهرهای بزرگی چون تهران و قم خالی از رأی‌دهندگان بود و فضای شهرها به شدت غیرعادی و رعب‌آلود می‌نمود.[۱] گفته شده که ساواک به کارمندان و کارکنان دوایر دولتی تفهیم کرده بود که اگر در رفراندوم شرکت نکنند، نمی‌توانند به دریافت حقوق ماه آتی امیدوار باشند. همچنین بخشنامه‌ای صادر شده بود که حقوق ماه بعد با ارائه تعرفه انتخابات داده می‌شود.[۲] روز پس از برگزاری رفراندوم که هم‌زمان با آغاز ماه رمضان بود، ساواک کنترل‌شدیدتری اعمال کرد و به تمام شعب خود دستور داد با هماهنگی مقامات سیاسی ـ اداری محلی، علما و روحانیون مخالف را به سرعت دستگیر کنند و به وعاظ هشدار دهند در سخنرانیها و منابر سخنی در مخالفت با حکومت بر زبان نیاورند.[۳] ساواک دستور داشت مفادی از تصویب‌نامه‌های رفراندوم ۶ بهمن ۱۳۴۱ را با کمک کارشناسان امر با موازین شرعی و دینی مطابقت داده و در بین مردم منتشر کند و نیز نسخه‌هایی از آن را برای علما و روحانیون شیعه در عراق و سایر مناطق جهان ارسال دارد.[۴]

بدین ترتیب سال ۱۳۴۱ در حالی به پایان رسید که ساواک رعب و وحشتی تام در کشور ایجاد کرده بود و علما و روحانیون مخالف حکومت، سخت تحت فشار قرار گرفته و بسیاری

۱- حمید روحانی، پیشین، ج ۱، ص ۲۶۹ و صص ۲۴۴ ـ ۲۴۶.
۲- جلال آل‌احمد، فرهنگ جلال آل‌احمد، صص ۱۵۵ ـ ۱۵۶.
۳- قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، ج ۱، صص ۴۸۶ ـ ۴۸۷ و صص ۴۹۲ ـ ۴۹۳.
۴- همان، ص ۵۵۱.

از آنان مورد ضرب و شتم قرار گرفته و راهی زندان شده بودند. با این احوال، فضای سیاسی ـ اجتماعی کشور برخلاف انتظار ساواک و حکومت به سوی ناآرامیهای بیشتر سیر می‌کرد و مخالفان خود را برای برخوردهای قهرآمیزتری آماده می‌کردند.[۱] در واپسین روزهای اسفند ۱۳۴۱، ساواک به گسترش مخالفت علما و روحانیون که مردم نیز از آنان حمایت می‌کردند، اعتراف کرد.

فیضیه

در روزهای پایانی سال ۱۳۴۱ در حالی که ساواک به دنبال برگزاری رفراندوم، بر سختگیریهای خود افزوده بود، امام خمینی بر مخالفتهای آشکار بر ضد حکومت ادامه داد و تصریح کرد که از تهدیدات ساواک و حکومت ابایی ندارد و مبارزات خود را بر ضد حکومت تشدید خواهد کرد. امام، در واپسین روزهای سال ۱۳۴۱، طی اعلامیه‌ای شدیداللحن، نوروز سال ۱۳۴۲ را عزای عمومی اعلام کرد و از علما، روحانیون و مردم مسلمان کشور دعوت کرد تا در مخالفت با اقدامات حکومت و انقلاب سفید، تزلزلی به خود راه ندهند.[۲] به دنبال اعلامیه امام، علما و روحانیون بسیاری از نظرات او پیروی کرده، طی اعلامیه‌هایی تصریح کردند که مردم مسلمان، سال ۱۳۴۲ عید نخواهند داشت.[۳] به دنبال این موضع‌گیریها، سرلشکر پاکروان در ۲۸ اسفند ۱۳۴۸ طی بخشنامه‌ای خطاب به ساواکهای سراسر کشور دستور داد ضمن برخورد شدید با علما و روحانیون مخالف، ترتیبی اتخاذ کنند تا نوروز سال ۱۳۴۲ باشکوه و جلال تمام برگزار شود و با گسیل مأموران نفوذی به مجالس علما و روحانیون مخالف حکومت، مانع از اجرای برنامه‌های آنان شوند.[۴] در همان حال، ساواک مأموریت یافت در قم، تهران و سایر شهرهای بزرگ، مانع از چاپ و انتشار اعلامیه‌های امام و سایر علما و روحانیون در تحریم نوروز ۱۳۴۲ شود.[۵] از نخستین ساعات روز اول فروردین ۱۳۴۲، ساواک نیروهای خود را در مراکز حساس قم مستقر کرد و همگام با سایر نیروهای انتظامی که واحدهای

۱- محمدتقی فلسفی، خاطرات و مبارزات حجت‌الاسلام فلسفی، صص ۲۴۸ ـ ۲۵۱؛ حمید روحانی، پیشین، ج ۱، صص ۲۸٤ ـ ۲۸۹.

۲- جایگاه مبارزات روحانیون ایران، صص ۲۱۸ ـ ۲۱۹.

۳- همان، صص ۲۳٤ ـ ۲۳۵.

۴- قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، ج ۱، ص ۵٦۹.

۵- رضا شریف‌پور، مسجد و انقلاب اسلامی، ص ۱٦۹.

کماندویی بسیاری به این شهر گسیل کرده بودند، در اطراف و اکناف این شهر موضع گرفته و افرادی برای نفوذ در اجتماعات علما و روحانیون اعزام کرد.[۱] بدین ترتیب از شامگاه روز اول فروردین که مخالفتهای عمومی با حکومت وارد مرحله حساس شده بود، ساواک و سایر نیروهای انتظامی و اطلاعاتی در قم حضور داشتند. با آغاز روز دوم فروردین مردم بسیاری در فیضیه گرد آمده و به رغم حالت بحرانی به عزاداری پرداختند. ساواک و شهربانی افراد خود را با لباسهای شخصی بین جمعیت اعزام کردند. اطراف منزل امام خمینی که محور مخالفت با حکومت بود، محل استقرار نیروهای امنیتی بسیاری شد، اما به رغم حضور نیروهای امنیتی، ایشان توجهی به تهدیدات نداشت. در این بین نیروهای امنیتی ـ اطلاعاتی و انتظامی تحت فرماندهی سرهنگ مولوی ـ رئیس ساواک تهران ـ از حمله به منزل ایشان منصرف شده و به مدرسه فیضیه حمله کرده و به ضرب و شتم و کشتار علما، روحانیون و طلاب پرداختند. در این حمله علاوه بر نیروهای ساواک و سایر نیروهای انتظامی و نظامی، بسیاری از اراذل و اوباش نیز با مهاجمان همکاری داشتند[۲] بسیاری از افراد ساواک نیز لباس کارگران و کشاورزان را بر تن کرده و در ضرب و جرح علما و طلاب شرکت کردند.[۳] منابع موجود از صحنه‌های بسیار زننده و زشتی یاد کرده‌اند که ساواک با همکاری سایر نیروهای امنیتی ـ نظامی و اراذل و اوباش طرفدار حکومت در روز دوم فروردین ۱۳۴۲ در مدرسه فیضیه و در برخی نقاط دیگر شهر قم پدید آوردند.[۴]

سرهنگ مولوی ـ رئیس ساواک تهران ـ در کشتار فیضیه نقش اصلی داشت.[۵] پس از پایان فاجعه، در فیضیه شایع شد که ساواک قصد حمله به منزل امام خمینی را دارد. به دنبال آن بسیاری از طلاب و مردم کوچه و بازار به سوی منزل ایشان روانه شدند تا مانع از ورود ساواک به محل زندگی امام شوند. اما امام، سرسختانه تأکید کرد که به تهدیدات ساواک وقعی نمی‌نهد.[۶]

۱- قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، ج ۲، ص ۱۷.

۲- حسن طاهری خرم‌آبادی، خاطرات آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی، صص ۱۶۸ ـ ۱۷۲؛ علی باقری، پیشین، ج ٤، صص ۱۹۸ ـ ۲۰۰.

۳- خاطرات و مبارزات شهید محلاتی، ص ٤۷.

۴- حمید روحانی، پیشین، ج ۱، صص ۳۳٤ ـ ۳٤۹؛ روحانیت و ۱۵ خرداد، صص ۲۸ ـ ۳۲.

۵- روحانیت و ۱۵ خرداد، صص ۸۱ ـ ۸٤.

۶- حمید روحانی، پیشین، ج ۱، صص ۳۵٦ ـ ۳۵۷ و صص ۳٦۰ ـ ۳٦۳.

در چند روز بعد رعب و وحشتی مثال‌زدنی در قم حکمفرما بود. ساواک با دستگیری بسیاری از طلاب و مردم شهر که با ضرب و شتم آنان نیز همراه بود، به دنبال ایجاد نظمی قبرستانی بود. روزهای دوم و سوم فروردین، مدرسه فیضیه در اشغال ساواک و سایر نیروهای انتظامی بود و از روز چهارم فروردین، به تدریج آمد و شد در مدرسه مجاز شمرده شد.[۱] از جمله مهمترین مراکزی که هم‌زمان با مدرسه فیضیه مورد حمله ساواک و نیروهای امنیتی ـ انتظامی حکومت قرار گرفت، مدرسه طالبیه تبریز بود و طی آن بسیاری از طلاب و روحانیون مورد ضرب و شتم قرار گرفته و تعدادی جان خود را از دست دادند. پس از کشتار فیضیه و مدرسه طالبیه تبریز، نشریات و روزنامه‌های کشور در اخباری که از سوی ساواک دیکته شده بود به تحلیل واقعه پرداختند. ساواک در روزهای نخست فروردین ۱۳۴۲ سبعیت کم‌نظیری از خود نشان داد و حتی به مجروحان حادثه نیز رحم نکرده و بیمارستانهای قم را از پذیرش حادثه دیدگان منع کرد.[۲] ساواک تهدید کرد اگر امام خمینی از کشور خارج نشود با خطرات جدی مواجه خواهد شد؛ اما ایشان به این تهدید ساواک وقعی ننهادند[۳] و به مردمی که پس از واقعه فیضیه به منزل ایشان پناه برده بودند دلداری داده و تهدیدات و رعب و وحشت‌آفرینی حکومت را به هیچ انگاشته و از مردم خواستند که برای مقابله با ستمکاری حکومت بیش از پیش آماده شوند. ایشان طی اعلامیه‌ای در ۳ فروردین ۱۳۴۲، حمله کنندگان به فیضیه را رجاله‌هایی نامید که منطقی جز خشونت و غارت نمی‌شناسند.[۴] با این احوال، خشونت و ارعاب کماکان ادامه یافت و علما و طلاب بیش از دیگر مخالفان تحت تعقیب قرار گرفتند. از جمله اقدامات ساواک در این برهه، دستگیری و اعزام طلاب به خدمت سربازی بود که چند صباحی ادامه یافت.[۵] اما مخالفتها تمامی نداشت و به زودی دامنه بحران به سایر شهرهای کشور نیز کشیده شد و برخوردهای شدیدی بین مخالفان با ساواک و سایر نیروهای انتظامی و امنیتی روی داد.[۶] ساواک آمد و شد علما، روحانیون و طلاب را به منزل امام خمینی کنترل

۱- علی دوانی، پیشین، ج ۳، صص ۲۷۳ ـ ۲۸۰.
۲- حمید روحانی، پیشین، ج ۱، صص ۳٦٦ ـ ۳٦۷.
۳- همان، صص ۳۹۸ ـ ٤۰۰؛ علی‌اکبر مسعودی خمینی، پیشین، صص ۲٥٤ ـ ۲٥٥.
۴- جواد منصوری، قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، ج ۱، صص ٥٥۸ ـ ٥٦۰.
۵- همان، صص ٥٦۸ ـ ٥۷۰.
۶- علی دوانی، پیشین، ج ۳، ص ۳۰٤؛ اسماعیل فردوسی پور، همگام با خورشید، صص ٦۸ ـ ۷۰.

می‌کرد و آنان را تحت تعقیب و یا بازخواست قرار می‌داد.[۱] ساواک مراقب بود سخنرانیها و دیدگاههای سیاسی امام، سایر علما و روحانیون را تحت‌تأثیر قرار نداده و بر دامنه بحران نیافزاید.[۲] اما به رغم مراقبتهای ساواک، قراین موجود حاکی از ادامه مخالفت علما و روحانیون در شهرهای مختلف با حکومت و سیاستهای سرکوب بود.[۳] ساواک نگران آگاهی افکار عمومی مردم از جریان حمله به مدرسه فیضیه و حوادث پس از آن بود. ساواک قم گزارش داد که به رغم تمام تمهیدات و سختگیریها، همه‌روزه علما و روحانیون بسیاری از شهرهای مختلف راهی قم شده و با امام خمینی ملاقات می‌کنند و تلاش ساواک برای جلوگیری از افزایش اینگونه آمد و شدها و ارتباطات به نتیجه مطلوبی نمی‌رسد.[۴] از اقدامات ساواک برای مقابله با مخالفان، برگزاری تظاهرات و راه‌پیماییهای پراکنده و تصنعی در شهرهای مختلف در حمایت از انقلاب سفید و شاه بود. تظاهرکنندگان که عمدتاً از کارگزاران کشوری و لشکری بودند، تحت عناوین صنوف، شرکتها، سندیکاها و غیره پلاکاردهایی حمل می‌کردند که ساواک در اختیار آنان قرار داده بود. ساواک همچنین اعلامیه‌هایی چاپ و در سطح شهرهای بزرگ (به‌ویژه قم و تهران) پخش می‌کرد که حاوی مطالبی در حمایت علما و روحانیون و طلاب از انقلاب سفید شاه و اعتراض و انتقاد از علما و روحانیون مخالف حکومت بود.[۵] اما در این میان امام خمینی که رهبری مخالفت با شاه را برعهده داشت، در رأس تمام کسانی بود که ساواک را به مبارزه طلبیده و از هیچ کوششی در مقابله آشکار و صریح با حکومت فروگذار نمی‌کردند. ایشان از همان نخستین روزهای پس از واقعه فیضیه، طی سخنرانیها و اعلامیه‌های متعدد، ضمن اشاره به نصایحی که طی سال ۱۳۴۱ به واسطه سرلشکر پاکروان به شاه کرده و او نشنیده گرفته بود، عواقب سوئی برای رژیم پهلوی پیش‌بینی کرده و هشدار داد که در مبارزه با رژیم از پای نخواهد نشست.[۶] مخالفت صریح با گسترش روابط ایران و اسرائیل، از دیگر محورهای مهم سخنرانیها و اعلامیه‌های امام خمینی طی ماههای پایانی سال ۱۳۴۱ به بعد بود که در سالهای بعد نیز کماکان ادامه یافت. ساواک

۱- قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، ج ۲، ص ۵۰.

۲- همان، ص ۵۸.

۳- همان، ص ٦۰.

۴- همان، ص ۱۱۸.

۵- همان، صص ٤۱ ـ ٤۲.

۶- امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱، صص ۱۲ ـ ١٤ و صص ۸٤ ـ ۸۵.

پیوسته در تلاش بود از انتشار و پخش اعلامیه‌ها و متن سخنرانیهای امام خمینی در سطح کشور جلوگیری کند؛ تلاشی که به ندرت با موفقیت قرین می‌شد.[۱] پس از صدور اعلامیه امام خمینی به مناسبت چهلم شهدای فیضیه، ساواک برای جلوگیری از انتشار آن در سطح کشور تلاش بسیاری کرد.[۲] از جمله راههای انتشار سخنرانیهای امام خمینی در سطح کشور، تکثیر نوارهای کاست بود که توزیع آن در سطح کشور برخلاف انتظار ساواک گسترش می‌یافت و غیرقابل کنترل بود.[۳] به رغم تلاش پیشگیرانه ساواک محبوبیت امام خمینی در بین مردم همواره رو به تزاید بود. چنانکه از گزارشات ساواک برمی‌آید تصاویر و عکسهای متعدد ایشان در سردر مغازه‌ها، اتومبیلها و حتی اتوبوسهای شهری (واحد) و نظایر آن نصب می‌شد. ساواک به ندرت می‌توانست عاملین انتشار و نصب این تصاویر را شناسایی کند. تصاویر امام خمینی علاوه بر تهران و قم در بسیاری از شهرهای بزرگ و کوچک نیز در معابر عمومی و مغازه‌ها نصب می‌شد و تهدیدات و هشدارهای ساواک برای جلوگیری از این گونه اقدامات به جایی نمی‌رسید.[۴]

از دیگر اقدامات ساواک برای تحت فشار قرار دادن طرفداران و مقلدان امام، ایجاد مانع در جمع‌آوری و توزیع وجوهات شرعی بود که مردم برای ایشان ارسال می‌کردند. ساواک افراد سرشناسی را که عهده‌دار جمع‌آوری وجوهات شرعی امام بودند تحت فشار قرار داده و مشکلاتی برای آنان ایجاد می‌کرد،[۵] اما کارشکنیها و اعمال فشارهای ساواک در درازمدت نتوانست مانعی جدی در این باره به وجود آورد.[۶]

از جمله اقدامات ساواک برای جلوگیری از گسترش ناآرامیها پس از واقعه فیضیه، بهره‌گیری از موقعیت روحانیون محافظه‌کار و نیز موافق حکومت برای مقابله با مخالفان بود. ساواک در بررسیهای خود به این نتیجه رسیده بود که با پرداخت مبالغی پول به روحانیون و طلابی که دچار مشکلات اقتصادی بودند، می‌توان بین طلاب و روحانیون، طرفدارانی برای

۱- قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، ج ۱، ص ۵۲۲.
۲- حمید روحانی، پیشین، ج ۱، صص ۴۰۸ ـ ۴۰۹ و صص ۶۰۶ ـ ۶۱۳؛ قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، ج ۲، ص ۲۱۷ و ص ۳۴۴.
۳- قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، ج ۲، ص ۳۱۸ و ص ۳۲۴.
۴- همان، ص ۲۱۲ و ص ۲۴۳.
۵- همان، ص ۲۰۱.
۶- همان، ج ۴، ص ۳۲۸.

حکومت دست و پا کرد.[۱] در شهرها و مناطقی که علما و روحانیون سرشناس صراحتاً با حکومت مخالفت می‌کردند، ساواک تلاش بسیاری برای پرداخت پول به وعاظ و روحانیون طرفدار حکومت انجام می‌داد تا در برابر مخالفان حکومت جبهه‌گیری کنند.[۲]

ساواک تلاش می‌کرد تا تشکلهایی علی‌الظاهر مذهبی، تحت عناوین مختلف با اعلامیه‌ها و اقدامات پر سر و صدای دیگر، ضمن حمایت از شاه و انقلاب سفید او، حملات و انتقادهای تندی متوجه علما و روحانیون مخالف حکومت سازند.[۳] تلاش ساواک برای تحبیب علما و روحانیون در شهرهای مختلف، طی روزهای منتهی به آغاز ماه محرم در اوایل خرداد ۱۳۴۲ افزایش یافت. ساواک می‌دانست که با آغاز ماه محرم، مخالفت علما و روحانیون شدت خواهد گرفت. از جمله علما و روحانیون سرشناسی که ساواک برای جلوگیری از گسترش بحران سیاسی و مخالفت امام خمینی و طرفداران ایشان از وی بهره گرفت، آیت‌الله سیدکاظم شریعتمداری بود که با ساواک و دربار روابط پیدا و پنهانی داشت. پاکروان ـ رئیس ساواک ـ و نصیری ـ رئیس وقت شهربانی ـ طی ملاقاتهایی، از وی می‌خواستند در بحران پیشامده نقش بازدارنده برعهده گیرد. اسناد و مدارک متعددی وجود دارد که نشان می‌دهد آیت‌الله شریعتمداری در پی مذاکراتش با ساواک، تلاشهای قابل‌توجهی برای جلوگیری از مخالفتهای صریح و بی‌پروای امام خمینی با حکومت انجام داد، اما برخلاف انتظار ساواک و حکومت توفیقی کسب نکرد.[۴] خیلی زود آشکار شد که وی قادر نخواهد بود، نقطه‌نظرات امام را نسبت به حکومت تغییر دهد و به همین دلیل تلاش کرد با صدور اعلامیه‌های تعدیل کننده، از التهاب و خشم فروخفته علما و روحانیون و نیز بازاریان و اقشار مختلف مردم بر ضد حکومت بکاهد.[۵] ساواک برای جلب موافقت هر چه بیشتر شریعتمداری، به طور ضمنی وعده داد در صورت تخفیف ناآرامیها و تنزل موقعیت امام، راه برای مطرح شدن مرجعیت تام او هموار خواهد شد.[۶] با این احوال، در آستانه قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و روزهای میانی دهه اول محرم و

۱- محمدعلی سفری، پیشین، ج ۲، ص ۷۳۳.

۲- شهید آیت‌الله سید عبدالحسین دستغیب به روایت اسناد ساواک، صص ۴۸ ـ ۴۹ و صص ۶۰ ـ ۶۱.

۳- قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، ج ۲، ص ۱۹۳.

۴- حمید روحانی، شریعتمداری در دادگاه تاریخ، صص ۵۰ ـ ۵۹؛ جواد منصوری، پیشین، ج ۱، صص ۵۸۰ ـ ۵۹۷.

۵- قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، ج ۲، ص ۲۳۱.

۶- همان، ص ۲۴۶.

همزمان با بحرانی‌تر شدن اوضاع سیاسی، امام در میان علما، روحانیون و مـردم از موقعیـت و محبوبیتی مثال‌زدنی برخوردار شده بود. آیت‌الله شریعتمداری به ساواک اطلاع داد که شـرایط برای اقدامات بازدارنده او که بتواند در صف مخالفان اختلافاتی جدی ایجاد کند، آماده نیـست و تماسها و مذاکراتش را با مدیران ساواک به پـس از تاسـوعا و عاشـورای آن سـال موکـول کرد.[1]

با این احـوال، پـس از دسـتگیری امـام خمینـی در سـحرگاه ۱۵ خـرداد ۱۳۴۲، آیـت‌الله شریعتمداری طی اعلامیه‌ای نه چندان صریح، مخالفت خود را با این اقدام دولت ابراز داشته و آرزو کرد بحران جاری هر چه زودتر پایان یابد،[2] اما روند تحولات سیاسی کشور حـاکی از آن بود که طرحها و اقدامات ساواک نتیجـهٔ مطلـوبی بـرای حکومـت در پـی نداشـته و علمـا و روحانیون مخالف، به رهبری امام خمینی خود را بـرای برخوردهـای جـدی‌تـری بـا حکومـت پهلوی آماده می‌کنند.

قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲

در ماههای نخست سال ۱۳۴۲ که مخالفت علمـا و روحـانیون بـا حکومـت وارد مراحـل بحرانی می‌شد، ساواک برای شناخت سلسله مراتب روحانیت شیعه و نوع تعامل آنان با جامعه، مردم و رویکردشان به حکومت و مسائل سیاسی، گزارش مبسوطی تهیه کرد که هدف نهایی آن یافتن راههایی کم‌هزینه‌تر برای کنترل روحانیت و جلوگیری از استقلال عمل آنها بود. در این گزارش ضمن اشاره به ویژگیهای روحانیت شیعه اثنی‌عشری، درباره اجتهاد و مجتهدان و نیز چگونگی انتخاب مراجع تقلید و ویژگیهای آنان اطلاعاتی داده شده و تصریح شده بود که پس از رحلت آیت‌الله بروجردی، امام خمینی از مراجع تقلیدی است که نسبت به سایر مراجع، نفوذ و اعتبار قابل‌توجهی در میان شیعیان کسب کرده و به دلیـل صـراحت و جـدیتی کـه در مخالفت با حکومت نشان می‌دهد، پیروان و طرفداران او همـواره رو بـه فزونـی‌انـد. سـاواک تصریح می‌کند که حمایت حکومت از برخی مراجع تقلید موجـب روی‌گردانـی مـردم از آنـان شده است. در ادامه این گزارش محرمانه، تأکید شده که در شرایط استقلال عمل حـوزه‌هـای

۱- همان، ص ۳۳۹.

۲- اسناد انقلاب اسلامی، ج ۱، صص ٦٨ ـ ۷۱.

علمیه و عدم اتکای طلاب و روحانیت به منابع مالی و امکانات مختلف دولتی، حکومت توان چندانی برای کنترل و مراقبت از آنان در آینده نخواهد داشت. ساواک پیشنهاد می‌کند برای جلوگیری از این روند، حکومت با بهره‌گیری از علما و روحانیون طرفدار رژیم، به تدریج زمینه‌های استقلال اقتصادی ـ مالی، علمی و آموزشی طلاب و روحانیون را از میان بردارد و با تأسیس اداره‌ای با عنوان «تبلیغ و ترویج تعلیمات اسلامی»، آموزش، مدیریت و نهایتاً رفتار سیاسی روحانیون و طلاب را مستقیماً به کنترل درآورد. ساواک برای عملی شدن این پیشنهاد، طرح ده ماده‌ای نیز ارائه داده بود که در آن «کلیه مدارس علوم دینی و مساجد کشور تحت نظر مستقیم اداره تبلیغ و ترویج تعلیمات دینی» اداره می‌شد.[۱] با این حال گسترش بحران در اردیبهشت و خرداد مجالی برای اجرای این پیشنهاد ساواک باقی نگذاشت و مأموران و مدیران بسیار ساواک با همکاری گسترده نیروهای شهربانی و سایر دستگاههای امنیتی با تمام قوا آماده می‌شدند تا با آغاز ماه محرم در نخستین روزهای خرداد ۱۳۴۲، به مخالفت علما و روحانیون، با حکومت و انقلاب سفید، پایان دهند.[۲]

در این میان، امام خمینی بیش از دیگر علما و روحانیون مورد توجه ساواک بود. ساواک همواره دستور می‌داد از افزایش هواداران او جلوگیری کرده و طرحهایی برای پراکنده شدن طرفدارانش تهیه و اجرا کنند؛[۳] نیز برای جلب همکاری روحانیون با حکومت و پشتیبانی از شخص شاه، از هیچ تلاشی فروگذار نشود.[۴] ساواک در ۲۱ اردیبهشت ۱۳۴۲ پیشنهاد کرد برای جلوگیری از عمیق‌تر شدن اختلاف علما و حکومت، شاه به مناسبت عید غدیر از مذهب شیعه تجلیل کند. این پیشنهاد البته از طرف شاه اجرا شد،[۵] اما مورد توجه علما قرار نگرفت. امام خمینی در سخنانی ـ به طور تلویحی ـ اینگونه اقدامات شاه را تظاهر دانسته و او را مسئول سرکوبگری‌های ساواک و دیگر نیروهای امنیتی قلمداد کرد.[۶] بدین ترتیب آشکار بود که اختلاف بین حکومت و علما، به گونه‌ای مسالمت‌آمیز حل و فصل نخواهد شد. به همین

۱- قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، ج ۲، صص ۱۶۲ ـ ۱۸۴.

۲- جلال‌الدین مدنی، تاریخ سیاسی معاصر ایران، ج ۱، ص ۶۲۱؛ حمید روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، صص ۴۳۲ ـ ۴۴۴.

۳- قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، ج ۲، ص ۱۰۱.

۴- همان، ص ۱۵۷.

۵- همان، ص ۲۰۵.

۶- همان، ص ۲۱۳.

دلیل طی بخشنامه‌ای که با هماهنگی ساواک، شهربانی و پلیس تهران (در ۲۸ اردیبهشت ۱۳۴۲) صادر شد، تصمیم گرفته شد که در ماه محرم تمام مساجد، تکایا، دستجات مذهبی و اصناف تحت کنترل قرار گرفته و با هر سخن مخالفی به شدت برخورد شود.[۱] در حالی که از سوی امام، به علما و روحانیون توصیه شده بود در ماه محرم به انتقادات خود از حکومت بیافزایند، ساواک در بخشنامه‌ای از افراد خود در سراسر کشور خواست، وعاظ و علمای مخالف را تحت کنترل درآورده و آنها را با ابراز هرگونه سخن مخالفی، سریعاً دستگیر کنند.[۲] ساواک در ۳۰ اردیبهشت ۱۳۴۲ گزارش داد که علما و روحانیون مخالف بر مخالفت خود با حکومت افزوده و دیگر صرفاً مخالفت با انقلاب سفید را مورد توجه قرار نمی‌دهند، بلکه عقیده دارند حکومت پهلوی درصدد نابودی اسلام است. ساواک دستور داد به علما و روحانیون موافق حکومت تفهیم شود که در سخنرانیهای ماه محرم، از شاه به عنوان پشتیبان مذهب شیعه اثنی عشری تجلیل کنند و از اختصاص بخشی از املاک سلطنتی به مصارف دینی سخن به میان آورند و تصریح کنند که شاه در کنار کشورهای اسلامی از منافع اسلام و مسلمین دفاع می‌کند و انقلاب سفید شاه، مغایرتی با قوانین و مقررات اسلامی ندارد.[۳]

ساواک در تلاش بود از سخنرانی علمایی که احتمال مخالفت آنان با حکومت می‌رفت، جلوگیری شود.[۴] اقدامات ساواک از واپسین روزهای اردیبهشت و اوایل خرداد ۱۳۴۲ شدت گرفت، اما شواهد موجود حاکی از عدم توانایی ساواک در جلوگیری از مخالفتهای پیش رو بود.[۵]

ساواک که در انظار عمومی و بین مخالفان، چهره‌ای خشن و بدنام داشت، در آستانه محرم ۱۳۴۲ تصمیم گرفت تا حد ممکن اقدامات آشکار مانند دستگیری مخالفان، توسط پلیس و نیروهای شهربانی صورت گیرد و ساواک در درجه اول به فعالیتهای اطلاعاتی ـ جاسوسی و مراقبتهای پیدا و پنهان خود ادامه دهد.[۶] بدین ترتیب ساواک از یک سو تلاش داشت با تهدید مخالفان، از بیان سخنان ضدحکومتی جلوگیری کند و از سوی دیگر با

۱- محمد دهنوی، پیشین، صص ٤٢ ـ ٤٣.
۲- قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، ج ۲، صص ۲۲٦ ـ ۲۲۸.
۳- همان، صص ۲۳۵ ـ ۲۳۷.
۴- همان، ص ۲٦۱.
۵- همان، ص ۲٤۹ و صص ۲۵۳ ـ ۲۵۵.
۶- همان، صص ۲۵٦ ـ ۲۵۷.

پیشقدمی در برگزاری مراسم دینی ـ مذهبی، کنترل اوضاع را به دست گیرد.[۱] با این حال و به رغم تمهیدات گسترده، مأموران ساواک از افزایش محبوبیت امام خمینی در نزد افکار عمومی گزارش داده و از تأیید و پشتیبانی مردم از مخالفت ایشان با انقلاب سفید و سایر اقدامات حکومت خبر می‌دادند.[۲] پاکروان ـ رئیس ساواک ـ نیز به تدریج متوجه شد که روشهای مسالمت‌آمیز برای جلوگیری از گسترش مخالفتهای علما و روحانیون به رهبری امام خمینی نتیجه مطلوبی به دنبال نخواهد داشت. به همین دلیل در ۵ خرداد ۱۳۴۲ دستور داد افراد ساواک در جلوگیری از مخالفتها، اعمال خشونت را نیز به طور جدی در دستور کار قرار دهند.[۳]

گزارشات ساواک نشان می‌دهد که در روزهای منتهی به تاسوعا و عاشورا، کنترل اوضاع در کشور برای ساواک مشکل می‌نمود.[۴]

در روز ۱۱ خرداد ۱۳۴۲، ریاست ساواک در بخشنامه‌ای از مأموران ساواک خواست در حد امکان طی روزهای تاسوعا و عاشورا از درگیری و اعمال خشونت نسبت به عزاداران اجتناب ورزیده و صرفاً عوامل اصلی مخالف را پس از پایان مجالس عزاداری دستگیر کنند.[۵]

گزارشات دیگر تصریح دارند که روحانیون و علما به رهبری امام خمینی خود را برای برخوردی قاطع با حکومت آماده می‌کردند.[۶] به همین دلیل در روز ۱۱ خرداد ۱۳۴۲ کمیسیون فوق‌العاده‌ای با شرکت نمایندگان ساواک و سایر نیروهای امنیتی ـ انتظامی برای مقابله با بحران پیش رو تصمیماتی اتخاذ کرد و وظیفه هر یک از نیروهای اطلاعاتی ـ امنیتی و انتظامی را به هنگام درگیریهای احتمالی تشریح و تعیین کرد.[۷] از روز ۱۱ خرداد ۱۳۴۲ در شهرهای تهران، قم و برخی شهرهای بزرگ، افراد ساواک با کمک دیگر نیروهای امنیتی و انتظامی در مساجد، تکایا و مراکز امنیتی و مذهبی حضور یافته و به حالت آماده باش درآمدند.[۸] گزارشات ارسالی مأموران ساواک نشان می‌داد که مردم عزادار، آشکارا شعارهایی در

۱- همان، ص ۲۸۷.
۲- همان، ص ۲۸٤.
۳- همان، ص ۲۹۵.
۴- همان، ص ۳۲۷ و ص ۳۳۸.
۵- همان، ص ۳٤۲.
۶- همان، ص ۳۳٦ و ص ۳٤۳.
۷- محمد دهنوی، پیشین، صص ٤٤ ـ ٤۷.
۸- قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، ج ۲، صص ۳۹۲ ـ ۳۹٤ و ص ۳٦۳.

حمایت از امام خمینی سر می‌دهند و تصاویر و اعلامیه‌های ایشان را در میان جمعیت توزیع می‌کنند.[۱] ساواک در ۱۱ خرداد ۴۲ گزارش داد که آیت‌الله خمینی تصمیم دارند در عصر روز عاشورا در مدرسه فیضیه سخنرانی کنند.[۲] روز ۱۲ خرداد ۱۳۴۲ (تاسوعا) ساواک که پیش‌بینی می‌کرد سخنرانی امام در روز عاشورا در مدرسه فیضیه، سمت و سوی سیاسی داشته و انتقادات شدید و بدون پرده‌ای متوجه حکومت شود، دستور داد نیروهای امنیتی ـ اطلاعاتی با همکاری نیروهای ارتش و شهربانی در شهر قم مانوری با سر و صدای زیاد انجام دهند.[۳] از صبح روز ۱۳ خرداد ۴۲ (روز عاشورا) در نقاط مختلف کشور مجالس عزاداری برپا بود و در بسیاری از شهرهای کوچک و بزرگ نیز وعاظ و روحانیون به رغم حضور ساواک در مخالفت با حکومت سخن می‌گفتند؛ در قم نیز برخی علمای سرشناس مجالس عزا و سخنرانی برپا کردند. در منزل امام نیز از صبح روز عاشورا مجلس عزا برقرار بود و مأموران ساواک نیز در آن حضور داشتند. یکی از مقامات ساواک به امام هشدار داد که اگر عصر آن روز در مدرسه فیضیه سخنرانی کند، نیروهای امنیتی و انتظامی با توسل به قوه قهریه مدرسه را به آتش کشیده و حمام خون به راه خواهند انداخت. اما ایشان به این تهدید وقعی ننهاد و اظهار داشت، اگر چنین اقدامی صورت گیرد، ما هم به کماندوهای خود دستور می‌دهیم فرستادگان اعلی‌حضرت را تأدیب نمایند.[۴] بدین ترتیب و در حالی که هر دو طرف خود را برای درگیری و برخوردی شدید آماده می‌کردند، امام در عصر روز موعود، منزل را به قصد مدرسه فیضیه ترک کرد و در میان ابراز احساسات شدید جمعیت انبوه که در بین آنها افراد ساواک و دیگر نیروهای امنیتی و انتظامی در آمد و شد بودند، در ساعت ۵ بعد از ظهر سخنرانی تاریخی خود را ایراد کردند. از همان آغاز سخن، رژیم پهلوی با دستگاه ستمکار یزید هم‌آوا ارزیابی شد و حکومت وقت ایران دشمن دین اسلام معرفی گردید. ایشان از روابط نزدیک حکومت با اسرائیل انتقاد کرده و رفراندوم ۶ بهمن ۴۱ را عملی سخیف خواندند که با زور سرنیزه و به دست مشتی اراذل و اوباش اجرا شد.

سخنرانی امام خمینی که متن آن به سرعت در کشور منتشر شد، از یک سو مردم را در

۱- همان، صص ۳۸۰ ـ ۳۸۱ و ص ۴۰۳.

۲- همان، ص ۳۴۸.

۳- شهید طیب حاج رضایی به روایت اسناد ساواک، صص ۸۰ ـ ۸۱ و صص ۸۶ ـ ۸۷.

۴- علی دوانی، پیشین، ج ٤، صص ۲۸ ـ ۳۰.

جریان تحولاتی که در قم و تهران می‌گذشت قرار داد و از سوی دیگر بر خشم و کینه حکومت و ساواک افزود و حکم بازداشت ایشان صادر شد. اما برای جلوگیری از غلیان احساسات عمومی و گسترش بیشتر بحران، پس از افزایش تدابیر امنیتی در قم در شامگاه ۱۴ خرداد ۱۳۴۲، امام در صبحگاه ۱۵ خرداد ۴۲ دستگیر و به تهران اعزام شدند.

ساواک اعلام کرد ایشان را «به اتهام اقدام بر ضد امنیت داخلی مملکت دستگیر» و بازداشت کرده است.[۱] سرلشکر پاکروان رئیس ساواک در جوف همین خبر، شرح مبسوطی از مخالفتهای صریح و تند ایشان ضمیمه کرد و دلایل قضایی دستگیری را توجیه نمود.[۲] در پایان گزارش ساواک تصریح شده بود که آیت‌الله خمینی در بازجوییهای اولیه از پاسخ به سئوالات بازپرس خودداری کرده و از عدم استقلال قضایی ایران انتقاد کرده است.[۳]

با انتشار خبر دستگیری امام تحرکات گسترده‌ای در مخالفت با رژیم پهلوی شکل گرفت. در تهران و قم دامنه تظاهرات بسیار گسترده شد تا جایی که حتی ساواک و دیگر نیروهای انتظامی و امنیتی هم که از مدتها قبل خود را برای اقدامات خشن آماده کرده بودند، از دامنه گسترده مخالفتها دچار سردرگمی شدند.

گزارشات ساواک نشان می‌دهد که از همان نخستین ساعات روز ۱۵ خرداد در تهران و قم مخالفت عمومی با حکومت به سرعت فراگیر شد و جمعیت عظیمی از گوشه و کنار شهر با سر دادن شعارهایی بر ضد حکومت با نیروهای اطلاعاتی ـ امنیتی و انتظامی درگیر شدند.[۴] احساس می‌شد رژیم با بحران غیرقابل پیش‌بینی روبرو شده و می‌توان به حیات آن پایان داد، در این حال نیروهای امنیتی ـ انتظامی به دستور مستقیم شاه و اسدالله علم ـ نخست‌وزیر ـ با تظاهرکنندگان در تهران، قم و سایر مناطق درگیر شدند که ساعتها ادامه داشت و طی آن افراد بسیاری به شهادت رسیده و یا مجروح شدند؛ در سرکوب قیام ۱۵ خرداد ۴۲، ساواک از رایزنیها و مشاوره‌های کارشناسان سیا و MI6 در تهران سود برد. پس از کشتار روز ۱۵ خرداد، رژیم و حامیان خارجی آن که از گستره عظیم تظاهرات سخت نگران و غافلگیر شده بودند، عقب‌نشینی (هر چند مقطعی) مخالفان را به منزله نجات رژیم از سقوط حتمی ارزیابی کردند.

۱- قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، ج ۲، صص ٤١٦ ـ ٤٢٦.
۲- همان، صص ٤١٦ ـ ٤٢٤.
۳- همان، ص ٤٢٦.
۴- همان، صص ٤٣٠ ـ ٤٣٣.

با این احوال شاه در پایان روز ۱۵ خرداد از سوء عملکرد ساواک و ضعفی که در پیش‌بینی و سپس پیشگیری حادثه و کنترل آن نشان داده بود، سخت ابراز نارضایتی کرده و قصد داشت پاکروان را برکنار کند، اما بر اساس خاطرات فردوست، موضوع با برکناری مصطفی امجدی، مدیرکل اداره سوم ساواک، به پایان رسید.[۱] تا چندین روز بعد در کشور حالت فوق‌العاده برقرار بود و ساواک با کمک اراذل و اوباش و سایر نیروهای امنیتی و اطلاعاتی رعب و وحشت بسیاری بر کشور حاکم کرده بود.[۲] از جمله مهمترین اقدامات ساواک پس از سرکوب قیام ۱۵ خرداد، دستگیری علما، روحانیون و نیز مخالفان سیاسی و مذهبی در نقاط مختلف کشور بود. در تهران، قم، مشهد، شیراز و برخی شهرهای بزرگ کشور، دهها تن از روحانیون، علمای سرشناس و طلاب دستگیر و راهی زندان شده و پس از تحمل شکنجه و بازجوییهای مکرر به جرم اخلال در نظم عمومی و اقدام علیه امنیت داخلی کشور به حبس و تبعید محکوم شدند. در تمام مراحل بازداشت، بازجویی، شکنجه، تشکیل دادگاه و تعیین نوع و میزان محکومیت، ساواک نقش درجه اول داشت.[۳] اسدالله علم، برای از اعتبار انداختن قیام علما و روحانیون شایع کرد که آنان مبالغی پول از تیمور بختیار دریافت کرده‌اند[۴] و سرلشکر حسن پاکروان نیز پس از قیام ۱۵ خرداد ۴۲ در یک مصاحبه مطبوعاتی حملات تند و ناروایی متوجه امام خمینی، علما و روحانیون مخالف حکومت کرد.

اسدالله علم ضمن اشاره به دستگیری امام و سایر علما تهدید کرد که در آینده‌ای نه چندان دور محکمه‌ای نظامی آنان را به اعدام محکوم خواهد کرد.[۵] شاه نیز طی سخنانی تند و زننده از علما و روحانیون مخالف انتقاد کرد.[۶] به دنبال مصاحبه پاکروان و سخنان علم و شاه، در بسیاری از شهرها، علما و روحانیون و نیز مردم نسبت به این سخنان اعلام انزجار کردند و حکومت برای جلوگیری از هرگونه واکنش تند احتمالی، بار دیگر بر تدابیر امنیتی خود افزود.[۷]

۱- ظهور و سقوط، ج ۲، صص ۵۱۰ ـ ۵۱۹.

۲- رحیم روح‌بخش، نقش بازار در قیام ۱۵ خرداد ، صص ۲۰۴ ـ ۲۰۷.

۳- حمید روحانی، پیشین، ج ۱، صص ۵٦٦ ـ ۵٦۸؛ مرتضی بذرافشان، شهید هاشمی‌نژاد فریاد فضیلت، صص ۵۳ ـ ٦۱.

۴- مهدی عراقی، پیشین، صص ۳۲ ـ ۳۳.

۵- حمید روحانی، پیشین، ج ۱، صص ۴۹۸ ـ ۴۹۹.

۶- همان، صص ۵۰۰ ـ ۵۰۱.

۷- قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، ج ۳، صص ۴۲ ـ ۴۹.

بر اساس اسناد، ساواک ابتدا تصمیم گرفت امام را به سنندج تبعید کرده و در منزلی تحت‌الحفظ نگه دارد، اما نهایتاً از این تصمیم منصرف شد و در حالی که امام تا ۱۱ مرداد ۱۳۴۲ در بازداشت بودند، به منزلی در قیطریه (از منازل تحت کنترل ساواک) منتقل شدند.[۱]

در دوره حصر امام در قیطریه، پاکروان و برخی مقامات ساواک با ایشان ملاقات و گفتگوهایی داشتند. طی یکی از ملاقاتها با پاکروان، امام پیش‌بینی کرده بود در آینده‌ای نه چندان دور حکومت پهلوی سقوط خواهد کرد.[۲] جریان قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و ایستادگی قاطعانه امام در برابر حکومت، موجب افزایش محبوبیت ایشان نزد مردم شد، تا جایی که برخی نشریات منتشره، به طور ضمنی مطالبی در تمجید از ایشان چاپ کردند و شعرا در مدح و ستایش ایشان اشعاری سرودند.[۳]

از جمله وقایعی که پس از دستگیری امام خمینی روی داد، مهاجرت بسیاری از علما و روحانیون به تهران بود. در پی انتشار خبری مبنی بر اینکه رژیم قصد دارد ایشان را اعدام کند، بسیاری از علما راهی تهران شدند تا از عملی شدن این تصمیم جلوگیری کنند و موجبات آزادی ایشان را فراهم آورند.[۴] فشار ساواک برای جلوگیری از افزایش مهاجرت علما به تهران تمامی نداشت و علمای مهاجرت کرده برای بازگشت دوباره به شهرهای محل اقامت خود، تحت فشار ساواک بودند. بازگشت علما از تهران روندی تدریجی را طی کرد؛ تنها پس از آزادی امام از زندان و تحت‌الحفظ شدن ایشان در قیطریه که دیگر خطر جانی ایشان را تهدید نمی‌کرد، علما به خروج از تهران رضایت دادند.[۵]

پس از انتقال امام به قیطریه، تعدادی از علما و روحانیون با ایشان دیدار کردند. در برخی از شهرها مجالس جشن و چراغانی به مناسبت آزادی ایشان برپا شد. ساواک تصریح کرد که امام در ملاقات با علما از ادامه مبارزه با حکومت خبر داده است. ساواک از جنب و جوش دوباره مردم در طرفداری از امام نگران بود و از کسانی که پیشگام این‌گونه حمایت‌ها بودند،

۱- همان، ص ۲۱۶ و ص ۲۴۸.

۲- فاطمه پاکروان، پیشین، صص ۲۶ ـ ۲۷.

۳- عبدالرحیم ذاکر حسین، ادبیات سیاسی ایران در عصر مشروطه، ج ٤، صص ۱۵٤ ـ ۱٦۲.

۴- فصلنامه ۱۵ خرداد، س ٦، ش ۲٦ ـ ۲۷، تابستان و پاییز ۱۳۷٦، صص ۱۹۱ ـ ۲۰٤؛ مهدی حائری یزدی، خاطرات دکتر مهدی حائری یزدی، صص ۱۲۵ ـ ۱۳۳.

۵- علی‌اکبر محتشمی، خاطرات، صص ۲۹۵ ـ ۳۰٤؛ علی دوانی، پیشین، ج ٤، صص ۲۱۹ ـ ۲۲۲.

مراقبت می‌کرد.[۱] ساواک برای کاستن از موج حمایتهایی که از امام خمینی در حال شکل‌گیری بود، طی اعلامیه‌هایی چنین القا می‌کرد که ایشان و سایر علما (محلاتی ـ قمی و دستغیب) تنها پس از آنکه قول داده‌اند دیگر در امور سیاسی دخالت نخواهند کرد، آزادی خود را به دست آورده‌اند.[۲] این خبر به سرعت از سوی امام و سایر علما تکذیب شد و ایشان تصریح کرد که در مبارزه با حکومت پهلوی هرگز از پای نخواهد نشست.[۳] پیش از آن و در جریان قیام ۱۵ خرداد ۴۲، توسط پاکروان، علم و شاه شایع شد که ایشان و طرفدارانشان برای ایجاد ناآرامی در روز ۱۵ خرداد، از بیگانگان (و به طور مشخص مصر) پول دریافت کرده‌اند تا در نزد افکار عمومی داخلی و خارجی موقعیت امام متزلزل شده و از اهمیت قیام کاسته شود.[۴] نتایج به دست آمده از این شایعه به ضرر حکومت تمام شد و ساواک چند روز بعد، در گزارشات خود اعلام کرد که پخش شایعه ارسال پول به ایران از سوی کشورهای خارجی (آن هم مبلغ ناچیز یک میلیون تومان) موجب سرشکستگی حکومت ایران شده است و چنین ارزیابی شده که حکومت ایران تا آن درجه ضعیف است که با مبلغ ناچیزی، امکان سرنگونی آن وجود دارد.[۵] نیز ساواک به زودی اعتراف کرد که شایعه پول گرفتن آیت‌الله خمینی از کشورهای خارجی هیچ‌گونه مقبولیتی در نزد افکار عمومی داخلی و خارجی پیدا نکرده است «زیرا اگر آیت‌الله خمینی می‌خواست پول بگیرد از ملت ایران می‌گرفت و به علاوه کسی که می‌تواند با یک سخنرانی هزار تومان پول جمع کند احتیاجی به پول خارجی ندارد.»[۶] بلافاصله پس از قیام ۱۵ خرداد، ساواک تلاش کرد تا قیام را به طور دلخواه نزد افکار عمومی داخلی و خارجی انعکاس دهد. علاوه بر رسانه‌های داخلی، نمایندگیهای ساواک در کشورهای خارجی نیز دستور یافتند به رسانه‌ها و دولتهای خارجی چنین القا کنند که قیام ۱۵ خرداد حرکتی ارتجاعی بود و با پشتیبانی برخی کشورهای خارجی و در تقابل با اقدامات اصلاحی حکومت به وقوع پیوست.[۷]

۱- قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، ج ٤، صص ۱۲ ـ ١٤ و ص ۲۹ و ص ۳۹.
۲- علی دوانی، پیشین، ج ۲، ص ۱۸۱.
۳- همان، ج ٤، صص ۱۸۷ ـ ۱۸۸.
۴- حمید روحانی، پیشین، ج ۱، صص ۵۲۳ ـ ٥٢٤.
۵- قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، ج ۳، ص ١٢٤.
۶- همان، ص ۲۷۲.
۷- همان، صص ۷۳ ـ ٧٤ و ص ۷۷.

ساواک برای تخریب حرکت ۱۵ خرداد به راههای دیگری نیز متوسل شد. از آغازین روزهای محرم ۱۳۴۲ اعلامیه‌های جعلی در حمایت از شاه و حکومت و در مخالفت با علما و روحانیون به رهبری امام خمینی، منتشر شد و تظاهرات (میتینگ) برگزار گردید. همچنین مقالاتی نیز با نامهای جعلی در حمایت از انقلاب سفید و انتقاد از علما و روحانیون مخالف در نشریات منتشر شد. ساواک تلگرافاتی در موافقت با انقلاب سفید و به نام اصناف خطاب به شاه ارسال می‌کرد؛ همچنین دستور می‌داد اشعار و سخنانی در تخریب علما در دیوارهای شهرهای بزرگ نوشته شود.[1]

از جمله اقدامات ساواک پس از قیام ۱۵ خرداد تشدید طرح اعزام طلاب و روحانیون (به ویژه مخالفان) به خدمت نظام وظیفه بود. از ماههای پایانی سال ۱۳۴۱ و سپس به دنبال واقعه فیضیه این طرح با نوساناتی چند به مورد اجرا گذاشته شد. اما پس از ۱۵ خرداد این طرح با شدت بیشتری مورد توجه ساواک و حکومت قرار گرفته و تا واپسین ماههای سال ۱۳۴۲ به رغم مخالفتهایی که وجود داشت، بسیاری از طلاب و روحانیون به خدمت سربازی اعزام شدند. در جریان قیام ۱۵ خرداد افراد بسیاری دستگیر و محاکمه شدند که از آن میان طیب حاج رضایی و حاج اسماعیل رضایی از میدان‌داران جنوب تهران به اعدام محکوم شدند.

از جمله مهمترین اقدامات ساواک پس از قیام ۱۵ خرداد اخراج همه کارمندان، کارکنان دولتی و کارگران کارخانجات و غیره بود که در جریان این قیام از علما، روحانیون و امام پشتیبانی کرده بودند.

از جمله اقدامات دولت اسدالله علم در ۲۶ شهریور ۱۳۴۲ برگزاری دوره ۲۱ مجلس شورای ملی بود. این در حالی بود که به دنبال قیام ۱۵ خرداد ۴۲ و بحرانهای سیاسی متعاقب آن، بسیاری از مردم برای شرکت در انتخابات تمایل نداشتند. پاکروان، برای متقاعد کردن علما و روحانیون مبنی بر دعوت مردم به شرکت در انتخابات، بارها با علما و روحانیون سرشناس در تهران، قم و سایر شهرها ملاقات کرد، اما برخلاف انتظار رئیس ساواک، تقریباً همه روحانیون شرکت در انتخابات دوره ۲۱ مجلس شورای ملی را تحریم کردند. آیت‌الله ابوالقاسم خویی، حاج سید محمدصادق روحانی، آیت‌الله میلانی، آیت‌الله شریعتمداری، آیت‌الله مرعشی نجفی، آیت‌الله قاضی طباطبایی و دهها تن از علما و روحانیون دیگر در سراسر کشور

۱- شهید حاج طیب رضایی به روایت اسناد ساواک، صص ۲۳۷ ـ ۲۴۰.

طی اعلامیه‌هایی شرکت در انتخابات دوره ۲۱ مجلس شورای ملی را تحریم کردند.

در ۲۶ شهریور ۱۳۴۲ ساواک حکومت را مطمئن ساخت که اجازه نخواهد داد آیت‌الله خمینی انتخابات دوره ۲۱ مجلس شورای ملی را تحریم کند،[1] اما همین سختگیری ساواک بر امام که در آن هنگام در منزلی تحت‌الحفظ به سر می‌بردند، موجب شد موج تحریم انتخابات گسترش یابد.[2]

امام که از ۱۱ مرداد ۱۳۴۲ در قیطریه تحت‌الحفظ بودند، در روز ۷ آبان ۱۳۴۲ با موافقت ساواک اجازه یافتند در منزل دیگری در تهران سکنی گزینند. به همین دلیل با تلاش اطرافیان امام، منزل یکی از بازرگانان طرفدار ایشان به نام آقای روغنی برای سکونت انتخاب شد و امام تا هنگام آزادی نهایی در فروردین ۱۳۴۳ در منزل ایشان ساکن شدند و تحت مراقبتهای شدید ساواک به سر بردند.[3]

کاپیتولاسیون

در ۱۷ اسفند ۱۳۴۲ اسدالله علم از نخست‌وزیری برکنار شد و حسنعلی منصور دبیرکل حزب جدیدالتأسیس ایران نوین که از حامیان سیاست امریکا در ایران بود، جای او را گرفت. منصور با انتقاد از برخی اقدامات و رفتارهای دولت سابق بر آن بود تا با علما و روحانیون و به‌ویژه امام خمینی رویه آشتی‌جویانه‌ای در پیش گیرد و چنان وانمود سازد که نگرش و رفتار سیاسی دولت جدید تفاوت آشکاری با کابینه قبلی خواهد داشت.

مدت کوتاهی پس از تشکیل کابینه منصور، جواد صدر وزیر کشور با امام خمینی ملاقات کرد و وعده داد به زودی آزاد خواهند شد. منصور نیز در ۱۶ فروردین ۱۳۴۳ طی سخنانی از دین اسلام و روحانیت ایران تجلیل کرد. در ۱۷ فروردین ۱۳۴۳ نیز سرهنگ مولوی ـ رئیس ساواک تهران ـ با امام ملاقات کرده، آزادی ایشان را اعلام نمود و روز بعد امام خمینی پس از ۱۰ ماه و ۳ روز زندان و حصر، تحت تدابیر شدید امنیتی وارد قم شد[4] و به رغم این که از سوی ساواک هشدار داده شده بود در مقابل حکومت سکوت کند، مدت کوتاهی پس از ورود

۱- قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، ج ٤، صص ۸۱ ـ ۸۲.

۲- آیت‌الله حاج آقا حسین خادمی به روایت اسناد ساواک، صص ۳٦ ـ ۳۷.

۳- قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، ج ٤، ص ۱۸٤؛ حمید روحانی، پیشین، ج ۱، صص ۵۸۸ ـ ۵۹۱.

۴- حمید روحانی، پیشین، ج ۱، صص ٦٤۳ ـ ٦٤۵.

به قم در مسجد اعظم قم سخنرانی تندی ایراد کرد و ساواک را به دلیل اعمال خشونت سرزنش نمود.[۱] پس از آزادی امام؛ روزنامه اطلاعات با هماهنگی ساواک طوری خبر را منتشر کرد که گویا ایشان در قبال کسب آزادی، تعهد داده‌اند که دیگر در مسائل سیاسی دخالتی نکنند. ایشان به سرعت نسبت به این خبر جعلی واکنش نشان داده و آن را تکذیب کردند. سرهنگ مولوی از ایشان تقاضا کرد این موضوع را پیگیری نکند، اما ایشان ضمن برخورد شدید با مولوی، تصریح کردند هیچگاه در مقابل اقدامات خلاف حکومت سکوت نخواهند کرد.[۲] آزادی امام سرور و شادی علما، روحانیون و مردم در تهران، قم و برخی شهرهای بزرگ را در پی داشت.[۳] در مراسمی که با حضور امام در مدرسه فیضیه برای تجلیل از ایشان برگزار شد قطعنامه‌ای (البته بدون اطلاع ایشان) از سوی علی حجتی کرمانی قرائت شد که موجب خشم ساواک گردید. به رغم سیاستهای متظاهرانه دولت منصور، تدابیر امنیتی ساواک درباره رفتار سیاسی علما و روحانیون مخالف حکومت کماکان با شدت و حدّت تمام ادامه یافت. دولت حسنعلی منصور درصدد بود در فضایی آکنده از رعب و سکوت، لایحه معروف کاپیتولاسیون را برای تصویب در اختیار مجلس شورای ملی قرار دهد. لایحه کاپیتولاسیون در دوره نخست‌وزیری اسدالله علم به مجلس سنا تقدیم شده بود ولی تا آغاز نخست‌وزیری منصور و به دلیل بحران سیاسی موجود و مخالفتی که علما با اقدامات شاه در پیش گرفته بودند، مسکوت گذاشته شد.

در روز ۲۱ مهر ۱۳۴۳ مجلس شورای ملی پس از چند ساعت مذاکره که با مخالفت برخی از نمایندگان نیز همراه بود، با اکثریتی ضعیف لایحه کاپیتولاسیون را تصویب کرد. دکتر حسین خطیبی که در روز تصویب این لایحه به عنوان نایب رئیس مجلس شورای ملی جلسه را اداره می‌کرد در خاطرات خود تأکید کرده که رژیم درصدد بود این لایحه با حداقل مخالفتها به تصویب برسد و خود او نیز به عنوان رئیس جلسه اطلاع درستی از لایحه ارائه شده نداشت.[۴] با این احوال خبر تصویب این لایحه و محتوای آن در شرایطی که ساواک

۱- علی دوانی، پیشین، ج ٤، صص ۲۸٤ ـ ۲۸٦.

۲- مهدی عراقی، پیشین، صص ۱۹۹ ـ ۲۰۰ ؛ حسن طاهری خرم‌آبادی، پیشین، صص ۲۵۵ ـ ۲۵٦ و صص ۲۷٤ ـ ۲۷۵.

۳- رحیم نیک‌بخت، جنبش دانشجویی تبریز، صص ۱۹۸ ـ ۲۰۰؛ علی دوانی، پیشین، ج ٤، صص ۲۷٤ ـ ۲۷۷.

۴- حسین خطیبی، خاطرات دکتر حسین خطیبی، صص مختلف.

سکوت خبری ـ رسانه‌ای قابل توجهی بر کشور حاکم کرده بود، در اوایل آبان ۱۳۴۳ به اطلاع امام خمینی رسید و ایشان با ننگ‌آور توصیف کردن این لایحه، در روز ۴ آبان ۱۳۴۳ ـ مصادف با سالگرد تولد شاه ـ طی یک سخنرانی تاریخی با محکوم کردن تصویب لایحه، از حکومت انتقاد کردند. این سخنرانی تاریخی در شرایطی ایراد می‌شد که ساواک بر اوضاع و احوال کشور مسلط بود و برای جلوگیری از مخالفت علما و روحانیون و شخص امام تدابیر امنیتی شدیدی اندیشیده بود. ساواک تصور نمی‌کرد ایشان بار دیگر در مخالفت با حکومت به اقدامی این چنین صریح و بی‌پروا دست زند. امام خمینی علاوه بر سخنرانی، اعلامیه دیگری نیز خطاب به ملت ایران صادر کرد. در این اطلاعیه ضمن برشمردن تبعات سوء تصویب لایحه کاپیتولاسیون در مجلس شورای ملی و اهانتی که به موجب آن متوجه مردم ایران و نیز حکومت و دوایر مختلف دولتی و لشکری می‌شد به گسترش سلطه استعماری امریکا در ایران اشاره کرد و مصوبه را غیرقانونی دانست. به رغم کنترل شدید ساواک، در زمانی بسیار کوتاه، دهها هزار نسخه از متن سخنرانی و اعلامیه امام در مخالفت با لایحه کاپیتولاسیون در کشور منتشر شد. سرعت عمل انتشاردهندگان به حدی سریع و غافلگیرانه بود که گفته شد شاه مستقیماً ساواک را به دلیل ناتوانی در جلوگیری از انتشار آن مورد انتقاد قرار داده است.[1] چند روز پس از سخنرانی امام و انتشار اعلامیه ایشان، حسنعلی منصور در ۹ آبان ۱۳۴۳ طی سخنانی در مجلس سنا سخنرانی و اعلامیه امام خمینی را تحریک‌آمیز دانسته و اظهار تأسف کرد و از تصویب لایحه کاپیتولاسیون حمایت کرد. به دنبال آن، در نیمه شب ۱۳ آبان ۱۳۴۳ مأموران ساواک با کمک نیروهای انتظامی و امنیتی منزل امام را در شهر قم محاصره کرده، ایشان را دستگیر و مستقیماً به فرودگاه مهرآباد منتقل کرده و به ترکیه تبعید کردند. بلافاصله نیز بسیاری از طرفداران و اطرافیان امام در قم، تهران و سایر شهرها دستگیر و روانه زندان شدند.[2]

تصویب لایحه کاپیتولاسیون و سپس تبعید امام خمینی به خارج از کشور به رغم تصور حکومت و ساواک، از سوی مخالفان مورد بی‌توجهی قرار نگرفت و فراموش نشد. اولین نتیجه این اقدامات، ترور حسنعلی منصور نخست‌وزیر در اول بهمن ۱۳۴۳ توسط چند تن از اعضای

۱- علی‌اکبر محتشمی، خاطرات، صص ۳۸۲ ـ ۳۸۳.

۲- غلامرضا نجاتی، پیشین، ج ۱، صص ۳۰۳ ـ ۳۱۰؛ علی جنتی، خاطرات علی جنتی، صص ۳۶ ـ ۴۲.

شاخه نظامی جمعیت هیئتهای مؤتلفه اسلامی بود که نهایتاً به قتل وی در روز ۶ بهمن ۱۳۴۳ (سالگرد رفراندوم ۶ بهمن ۱۳۴۱) انجامید.[۱] البته ساواک تلاش می‌کرد القا کند که نقشه ترور و قتل حسنعلی منصور با موضوع تصویب لایحه کاپیتولاسیون و تبعید امام هیچ ارتباطی ندارد.[۲]

قتل حسنعلی منصور و آغاز نخست‌وزیری امیرعباس هویدا در بهمن ۱۳۴۳ با پایان ریاست حسن پاکروان بر ساواک همزمان شد. شاه، سپهبد نعمت‌الله نصیری رئیس کل شهربانی کشور را که در سرکوب تحرکات سیاسی علما و روحانیون در دوران نخست‌وزیری علم و منصور موجبات رضایت او را فراهم آورده و در همان حال با پاکروان رقابت تنگاتنگی داشت، بیش از هر کس دیگری برای ریاست ساواک مناسب تشخیص داد. قتل حسنعلی منصور به عزل پاکروان کمک کرد، در کابینه امیرعباس هویدا، سپهبد نصیری به عنوان معاون نخست‌وزیر و رئیس ساواک معرفی شده و سرلشکر پاکروان به وزارت اطلاعات و جهانگردی منصوب گردید.[۳]

در دوره چهارساله پاکروان، این سازمان تحولات عمده‌ای به لحاظ تشکیلاتی و مدیریتی پشت سر گذاشت و تجارب قابل توجهی کسب کرد. تعداد افراد ساواک در این دوره افزایش یافت و علاوه بر تهران، قم و سایر شهرهای بزرگ، در بسیاری از شهرهای کوچک و مناطق دورافتاده نیز سایه سنگین ساواک گسترانیده شد. نمایندگیهای ساواک در بسیاری از کشورهای اروپایی، امریکا و غیره سر و سامان یافت و روابط ساواک با موساد گسترش پیدا کرد. در دوره ریاست پاکروان، این سازمان با تحکیم پایه‌های خود مرحله استقرار را پشت سر گذاشته و به تثبیت موقعیت خود نزدیک شد. ساواک در دوره پاکروان یکی از حساس‌ترین دوران خود را پشت سر گذاشت و در شرایطی که مخالفان حکومت برای جلوگیری از گسترش استبداد و نیز گسترش روزافزون سلطه خارجی تلاش می‌کردند، ساواک با سرکوب و اعمال خشونت گامی دیگر در عرصه نقض حقوق اساسی ملت ایران و توسعه دیکتاتوری و خودکامگی که با وابستگی خارجی نیز توأم بود، پایه‌های حکومت پهلوی را تحکیم می‌بخشید.

۱- غلامرضا نجاتی، تاریخ ۲۵ ساله ایران، ج ۱، ص ۳۱۱.
۲- حمید روحانی، پیشین، ج ۱، صص ۸۰۹ ـ ۸۱۱.
۳- سعیده لطفیان، ارتش و انقلاب اسلامی، ص ۳۴۳.

فصل ده

ساواک در دوره نعمت‌الله نصیری؛
اوج مبارزات روحانیت

ریاست نصیری؛ فصل نوین در فعالیت ساواک

سومین رئیس

سپهبد نعمت‌الله نصیری با آغاز نخست‌وزیری امیرعباس هویدا در بهمن ۱۳۴۳ جایگزین پاکروان شد. در دوران ریاست پاکروان، نصیری رئیس کل شهربانی بود و در دوره نهضت امام خمینی، در اعمال خشونت و سرکوب مخالفان سرسختی نشان داد. نصیری افسر کم‌سوادی بود و تنها راه برخورد با مخالفان را در سرکوب قهرآمیز جستجو می‌کرد. نصیری در دوره ریاست پاکروان با او رقابت داشت و تلاش می‌کرد برای جلب رضایت شاه تمام توان شهربانی را در مقابله با بحران به کار گیرد.

در سالهای نخست دهه‌ی ۱۳۴۰، مقارن با نهضت روحانیون، دستگاه اطلاعاتی ـ امنیتی و جاسوسی شهربانی تحت ریاست نصیری بیش از پیش فعال شد؛[1] تا جایی که به نظر می‌رسید در بسیاری از موارد گوی سبقت را از ساواک ربوده است. نصیری مشتاق بود به ریاست ساواک منصوب شود و ادعا می‌کرد اگر به ریاست ساواک برسد، در سرکوب مخالفان و ایجاد نظم و امنیت، به دلخواه حکومت رفتار خواهد کرد. شاه در طول دوران نخست‌وزیری اسدالله علم چند بار در صدد برآمده بود با انتصاب نصیری به این سمت، مهره دلخواه را در رأس ساواک قرار دهد اما این فرصت مناسب فقط با ترور منصور و آغاز نخست‌وزیری امیرعباس هویدا به دست آمد. نصیری که از بهمن ۱۳۴۳ تا خرداد ۱۳۵۷ حدود ۱۳ سال و ۶ ماه رئیس ساواک بود، منفورترین رئیس ساواک به شمار می‌رود و در واپسین سالهای

۱- ماشاءالله ورقا، در سایه بیم و امید، صص ۱۵ ـ ۱۸.

حکومت محمدرضا پهلوی در ردیف بدنام‌ترین کارگزاران حکومت محسوب می‌شد.[۱] گفته می‌شد بسیاری از افراد و مدیران ساواک نیز از انتصاب نصیری ناراضی هستند. با این احوال علاقمندی شاه به حضور نصیری در رأس ساواک جایی برای ابراز مخالفت دیگران باقی نمی‌گذاشت.[۲] به زودی آشکار شد که ساواک در اعمال خشونت بر ضد مخالفان بیش از پیش سبعیت نشان خواهد داد و «سازمان جهنمی» و رئیس آن «جلاد معروف نصیری» لقب خواهد گرفت.[۳] شاه علاقمند بود با بهره‌گیری از سبعیت و در همان حال وفاداری بدون قید و شرط نصیری، خود را از نگرانیهای دائمی که مخالفان سیاسی‌اش ایجاد می‌کردند آسوده سازد. مخالفان سیاسی حکومت نیز تردیدی نداشتند که انتصاب نصیری به ریاست ساواک هدفی جز وحشت بیشتر در پی نخواهد داشت.[۴] هم شاه و هم حامیان امریکایی‌اش علاقمند بودند این سازمان مخالفتها را به سرعت در هم شکند و برای پیشبرد طرحهای آنان محیطی امن ایجاد کند. تصور می‌رفت سپهبد نصیری بتواند این خواسته را جامه عمل بپوشاند.[۵] گسترش سلطه امریکا بر ایران و روی آوردن شاه به استبداد بیشتر با گرایش آشکار به نظامی‌گری و شرکت در پیمانهای منطقه‌ای اطلاعاتی ـ امنیتی و نظامی توأمان بود. این سیاست از آغاز دهۀ ۱۳۵۰ با سرعت و حدّت بیشتری دنبال شد. خروج نیروهای انگلیسی از منطقه و نقش ژاندارمی شاه و نیز گسترش مبارزات چریکی و مسلحانه، بر ضرورت حضور نصیری در رأس ساواک بیش از پیش قوت بخشید. هر چند در دوران ریاست بختیار و پاکروان، نخست‌وزیران وقت به ندرت در جریان فعالیت ساواک قرار می‌گرفتند، اما این روند در دوران ریاست نصیری که با دوران طولانی نخست‌وزیری امیرعباس هویدا هم‌زمان بود، نمود بیشتری یافت و ساواک به سازمانی کاملاً مستقل از دولت عمل می‌کرد. البته هویدا پیش از انتصاب به نخست‌وزیری، مدتها با ساواک ارتباط داشت و در پلکان ترقی اداری ـ سیاسی به نوعی برکشیده ساواک محسوب می‌شد.[۶] بخش مهمی از دلایل رعب‌انگیز شدن ساواک در دورۀ نصیری، به حمایتهای امریکا و انگلیس از حکومت پهلوی مربوط می‌شد که

۱- ولادیمیر کوزیچکین، پیشین، ص ۳۱۴.
۲- منصور رفیع‌زاده، پیشین، ص ۳۱۴.
۳- غلامرضا مصور رحمانی، پیشین، صص ۳۰ ـ ۳۱.
۴- مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۳، بخش ۲، ص ۱۲.
۵- اصغر صارمی شهاب، پیشین، صص ۷۶ ـ ۷۷.
۶- ظهور و سقوط، ج ۲، صص ۳۶۸ ـ ۳۷۴.

علاقمند بودند قدرت سرکوبگر ساواک، ادامه حضور و سلطه آنان را در ایرانی امن تضمین کند. حامیان خارجی رژیم پهلوی نیز نظیر خود او دیگر تمایل نداشتند با مخالفان سیاسی مماشات و مدارایی صورت گیرد. با چنین بینشی بود که «آدم بی‌فرهنگی مثل نصیری که در میان گروه خودش به نعمت بخره معروف بود» در رأس ساواک قرار گرفت.[۱]

هر چند هویدا در تعیین حیطه فعالیت و عملکرد ساواک نقشی نداشت، اما این موضوع به مفهوم عدم ارتباط نخست‌وزیر با ساواک نبود. هویدا در تمام دوران نخست‌وزیری، حداقل با بخشهایی از ساواک مرتبط بود و از اقتدار و نفوذ ساواک برای حفظ و تحکیم موقعیتش در رأس دولت سود می‌برد. برخی از مهمترین مدیران ساواک با هویدا ارتباط داشتند و نصیری رئیس ساواک نیز نسبت به تقاضاهای گاه و بیگاه هویدا بی‌اعتنا نبود. از اوایل دهۀ ۱۳۵۰، مدیر اداره کل سوم ساواک (امنیت داخلی)، پرویز ثابتی، که در بسیاری از اقدامات و فعالیتهای رعب‌آور ساواک در داخل و خارج از کشور نقش درجه اول داشت، ارتباط بسیار نزدیکی با نخست‌وزیر داشت. گفته می‌شد که در ملاقاتهای ثابتی با هویدا، گزارش بسیاری از فعالیتهای ساواک در اختیار نخست‌وزیر قرار می‌گرفت. هویدا در تأمین بودجه کلان ساواک نقشی قابل‌توجه داشت و از چند و چون فعالیت ساواک و تبعاتی که به دنبال می‌آورد آگاهی داشت. او سالهای پایانی نخست‌وزیری‌اش، بارها از عملکرد ساواک دفاع کرده و حتی کمیسیون بین‌المللی حقوقدانان را که ساواک را متهم به شکنجه زندانیان کرده بود، دروغگو خوانده و اعضای آن را عوامل سیا! دانست. در دوره طولانی نخست‌وزیری امیرعباس هویدا، ساواک، گسترش یافته و به تشکیلاتی مخوف تبدیل شد.[۲]

در دوره طولانی ریاست نصیری، ساواک به طور گسترده در امور تجاری و اقتصادی دخالت می‌کرد و در بسیاری از معاملات سنگین تجاری در نقش واسطه و نظایر آن عمل می‌کرد.[۳] نصیری خود به طور گسترده به فساد مالی آلوده بود و در برخی از سرمایه‌گذاریهای کلان اقتصادی مشارکت می‌کرد.[۴] علاوه بر نصیری بسیاری از مدیران ارشد و میانی ساواک به فساد مالی آلوده بوده، در سرمایه‌گذاریهای اقتصادی و تجاری عمدتاً غیرقانونی که با

۱- احسان نراقی، در خشت خام، صص ۱۰۳ ـ ۱۰۷.
۲- ویلیام شوکراس، پیشین، ص ۲٦٦ و ص ۲۸۰.
۳- حسین فردوست، پیشین، ج ۱، صص ۲۲٤ ـ ۲۲٦.
۴- نیمه پنهان، ج ۱۱، صص ۱۰۵ ـ ۱۰۷.

اجحاف در حق مردم نیز همراه بود، مشارکت داشتند و در همان حال اخذ رشوه در میان بسیاری از مدیران و نیروهای ریز و درشت ساواک شیوع داشت[۱] و سوءاستفاده‌های عدیده مالی و اختلاسهای کلان به شیوه‌ای معمول در میان رؤسا و متنفذین ساواک تبدیل شده بود.[۲] از جمله مهمترین سرمایه‌گذاریهای ساواک در سازمان عمران کیش بود که در دوره نصیری صورت گرفت و سوءاستفاده‌های مالی و اقتصادی فراوانی به دنبال آورد.[۳]

در همین دوره علاوه بر افزایش نیروهای رسمی ساواک، جاسوسان و خبرچینان غیررسمی آن به هزاران نفر بالغ می‌شد، تا جایی که گفته می‌شد ساواک در روستاهای بسیار دور افتاده نیز منابع اطلاعاتی ـ امنیتی در اختیار دارد.[۴] مردم، حتی در درون خانواده خود نیز، احساس راحتی و امنیت نمی‌کردند و رعب و بدبینی در فضای بسیاری از خانواده‌ها سایه افکنده بود.[۵] بدین ترتیب، ترس از ساواک و موضوع جاسوسان و خبرچینان آن در کشور فراگیر شد.[۶] شایع بود که خبرچینان ساواک در میان گروههای مختلف اجتماعی و اقتصادی، اصناف و بازاریان، کارکنان دولت، و کارگران نفوذ کرده‌اند و هیچ مکان و مرکز عمومی، دولتی و خصوصی مصون از حضور این خبرچینان نیست.[۷]

علاوه بر مخالفان و مظنونان سیاسی که همواره تحت تعقیب و کنترل ساواک بودند بسیاری از مردم عادی کشور نیز تحت فشارهای عدیده ساواک، دچار بحران‌های روحی عدیده‌ای شدند و روابط حکومت و مردم از هم گسیخته شد.[۸] ایجاد فاصله بین حکومت و مردم طی سالهای دهۀ ۱۳۵۰ روندی شتابان گرفت و امکان انتقاد، حتی از لایه‌های بسیار فرودست حکومت و دولت به رویایی دست‌نایافتنی تبدیل شد.[۹] آنان که در محاصره ساواک در کشور گیر افتاده بودند، پس از خروج از کشور، دیگر تمایلی به بازگشت نشان نمی‌دادند. این روند علاوه بر مخالفان و ناراضیان سیاسی، بسیاری از مردم غیرسیاسی را هم شامل می‌شد

۱- مسعود بهنود، ۲۷۵ روز بازرگان، ص ۳۹۴.
۲- روزشمار انقلاب اسلامی، ج ۳، صص ۳۵۰ ـ ۳۵۱؛ کریستین دلانوا، پیشین، صص ۱۴۲ ـ ۱۴۸.
۳- منوچهر هاشمی، پیشین، صص ۲۷۰ ـ ۲۸۰؛ عبدالامیر فولادزاده، پیشین، ج ۳، صص ۴۲ ـ ۴۳.
۴- احمد فاروقی و ژان لوروریه، ایران بر ضد شاه، ص ۴۳.
۵- سینتیا هلمز، خاطرات همسر سفیر، ص ۲۰۵؛ ماروین زونیس، پیشین، ص ۵۳۲.
۶- ناصر میرداماد، اراده و سرنوشت، ج ۲، صص ۲۱۲ ـ ۲۱۴.
۷- ریشارد کاپوشینسکی، شاهنشاه، صص ۷۴ ـ ۸۳ و صص ۱۵۰ ـ۱۶۵.
۸- جلال آل‌احمد، پیشین، صص ۱۶۵ ـ ۱۶۶.
۹- کریستین دلانوا، پیشین، صص ۱۴۹ ـ ۱۵۶؛ ستاره فرمانفرمائیان، پیشین، صص ۳۲۰ ـ ۳۲۳.

که احساس می‌کردند روال زندگی معمول آنان در ایران، تحت فشارهای ساواک، دچار مشکلات عدیده‌ای است.[۱] بسیاری از صاحبان مشاغل، سرمایه‌گذاران و نظایر آنان و تحصیل‌کردگان ایرانی در دانشگاههای خارج نیز پس از پایان دوران تحصیل دیگر به خود زحمت بازگشت به ایران را نمی‌دادند.[۲]

رؤیای پایان مخالفتها

پس از تبعید امام خمینی به ترکیه و سپس عراق، فشار ساواک بر علما و روحانیون مخالف گسترش یافت و بسیاری از مخالفان دستگیر و زندانی شدند. این روند با آغاز نخست‌وزیری هویدا و ریاست نصیری بر ساواک با شدت و حدّت بیشتری ادامه یافت.[۳] ساواک قصد داشت نام و یاد امام را در تبعید، از اذهان عمومی بزداید و با ایجاد رعب و وحشت در میان علما و روحانیون، بر مخالفتها پایان دهد. اما این اقدامات ساواک با واکنش شدید علما در تهران، قم و دیگر شهرها روبرو شد و علما طی اعلامیه‌هایی خطاب به مردم و امام بر ادامه مبارزه با حکومت پای فشردند. فشارها و تهدیدات پایان‌ناپذیر ساواک نیز نتوانست علما و روحانیون را به سکوت وادارد.[۴] از همان نخستین ماههای ریاست نصیری علما و روحانیون اعلامیه‌هایی در اعتراض به رعب و وحشت حاکم بر کشور و نیز ادامه تبعید امام خمینی به خارج از کشور صادر می‌کردند[۵] و تلاش ساواک برای جلوگیری از انتشار اعلامیه‌های اعتراض‌آمیز نتیجه‌ای نداشت.[۶] ساواک از اوایل سال ۱۳۴۴، برای کنترل و تضعیف علما و روحانیون مخالف اقدامات امنیتی گسترده‌ای داشت و با افزایش پستهای مراقبت در تهران، قم، مشهد، تبریز و سایر شهرها، رفتار سیاسی مخالفان را تحت کنترل گرفت.[۷] گروه کثیری از علما و روحانیون در ۲۹ بهمن ۱۳۴۳ و ۳۰ آبان ۱۳۴۴ طی نامه‌هایی خطاب به هویدا ـ نخست‌وزیر ـ با انتقاد شدید از ادامه تبعید امام خمینی، دهشت‌آفرینیهای

۱- خانبابا تهرانی، نگاهی از درون به جنبش چپ در ایران، ص ۳۱۲.
۲- ریشارد کاپوشینسکی، پیشین، صص ۱۰۴ ـ ۱۰۹؛ اسناد انقلاب اسلامی، ج ٤، صص ٦٥٢ ـ ٦٥٣.
۳- حمید روحانی، پیشین، ج ۱، صص ۷۸۹ ـ ۷۹۷.
۴- علی‌اکبر مسعودی خمینی، پیشین، صص ۳۰۲ ـ ۳۰٤.
۵- حمید روحانی، پیشین، ج ۲، صص ۸۸ ـ ۹۵.
۶- اسناد انقلاب اسلامی، ج ٤، صص ۱۲۰ ـ ۱۲۵.
۷- حمید روحانی، پیشین، ج ۲، صص ۳۰ ـ ۳۳؛ جیمز. ا. بیل، شیر و عقاب، صص ۲۲٤ ـ ۲۳۱.

حکومت و ساواک را محکوم کردند و گسترش استبداد و خودکامگی حکومت را که تضییع حقوق اولیه مردم را در پی داشت، نکوهش کردند.[۱] از اقدامات ساواک در دوره تبعید امام، جلوگیری از مسافرت علما و روحانیون و افرادی بود که به قصد دیدار با ایشان راهی خارج از کشور می‌شدند. بسیاری از مشتاقان ملاقات با امام توسط ساواک دستگیر شده و تحت بازجویی قرار می‌گرفتند. اما این گونه اقدامات نتوانست ارتباط علما و روحانیون و دیگر طرفداران امام را با ایشان قطع کند.

ساواک نگران بود با افزایش رفت و آمد علما و روحانیون و سایر مردم به ترکیه و عراق و ملاقات با امام، دامنه مخالفتهای عمومی با رژیم پهلوی بیش از پیش گسترش یابد و دیدگاههای ایشان به سهولت در اختیار مردم قرار گیرد.[۲] ساواک بسیاری از طرفداران امام خمینی را ممنوع‌الخروج کرده بود و تحرکات سیاسی و جلسات و گردهمایی آنان را در داخل کشور تحت مراقبت شدید داشت.[۳] با این احوال ساواک همواره معترف بود که تلاشهایش برای جلوگیری از مسافرت طرفداران امام خمینی به عراق و ملاقات با ایشان موفقیت قابل اعتنایی به دنبال نداشته است.[٤] در حالی که در تمام دهۀ ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ گروههای سیاسی، چریکی متعددی بر ضد رژیم پهلوی فعالیت می‌کردند، اما ساواک طرفداران امام خمینی را با حساسیت قابل‌توجهی تحت مراقبت داشت. ساواک به تمام شعب خود دستور داده بود طرفداران و پیروان امام را پس از شناسایی، بدون اغماض تعقیب، دستگیر و پس از بازجویی روانه دادگاه کنند تا موجبات محکومیت و مجازات آنان فراهم شود.[۵] در مرداد ۱۳۵۲، ساواک صراحتاً دستور داد تا از هر فرصت ممکن برای «تار و مار نمودن طرفداران خمینی» استفاده کنند. در پی اعمال این سیاست بود که صدها تن از علما و روحانیون و سایر طرفداران امام تحت تعقیب ساواک قرار گرفته و دستگیر، شکنجه و بازجویی شدند. این عده با محاکمات نمایشی و فرمایشی با محکومیتهای سنگین مواجه شدند؛[٦] اما نتایج حاصله مطلوب حکومت

۱- دین‌ستیزی رژیم پهلوی، صص ٢٤ ـ ٢٦؛ جایگاه مبارزات روحانیون ایران، ص ۲۸۸.

۲- آیت‌الله سیدمرتضی پسندیده به روایت اسناد ساواک، صص ۳۰ ـ ۳۱.

۳- آیت‌الله شهید سیدمحمدرضا سعیدی به روایت اسناد ساواک، ص ۱۷۰؛ آیت‌الله حاج آقا حسین خادمی به روایت اسناد ساواک، صص ۲۲۰ ـ ۲۲۱.

۴- شهید حاج مهدی عراقی به روایت اسناد ساواک، صص ۳۵۰ ـ ۳۵۱.

۵- آیت‌الله حاج شیخ مهدی ربانی املشی به روایت اسناد ساواک، ص ۹۰.

۶- همان، ص ۱۵۳.

نبود.[۱]

ساواک در برابر روحانیت

در دوره ریاست نصیری علما و روحانیون در زمره مهمترین مخالفین سیاسی حکومت محسوب می‌شدند. به همین دلیل بخش ویژه‌ای در ساواک انحصاراً مسئولیت مراقبت و کنترل و نهایتاً برخورد با روحانیون را برعهده داشت. علاوه بر تهران و قم، در دیگر شهرها نیز ساواک به این مهم می‌پرداخت. در حالی که روحانیون سرشناس و صاحب نام به انحاء گوناگون با حکومت مخالفت می‌کردند، اما ساواک نسبت به پیروان امام خمینی بیش از هر گروه سیاسی ـ مذهبی مخالف دیگر حساس بود.

از جمله اقدامات ساواک برای کنترل و مراقبت از علما و روحانیون، استفاده از شنود تلفنی و نصب میکروفن و دیگر تجهیزات ضبط صدا بود. همچنین ساواک عموماً در منازل و بیوت بسیاری از علما جاسوسانی داشت که اخبار لازم را کسب و گزارش می‌کردند.[۲]

مراقبت و کنترل ساواک از علما و روحانیون هنگامی که رژیم در تدارک برگزاری مراسم و جشنهای ویژه بود گسترش می‌یافت. از جمله مهمترین این مقاطع برگزاری جشن تاجگذاری شاه در آبان ۱۳۴۶ و جشنهای موسوم به جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران در مهر ۱۳۵۰ بود. در طول برگزاری این جشنها، بسیاری از علما و روحانیون مخالف دستگیر شدند و نیز تدابیر امنیتی ساواک در منازل علما و روحانیون سرشناس و نیز حوزه‌های علمیه و مراکز آمد و شد روحانیون و طلاب افزایش یافت.[۳] علما و روحانیون نیز هنگام برگزاری جشنها و مراسمی از این دست، بر دامنه مخالفتهای خود با حکومت می‌افزودند و با صدور اعلامیه‌ها، سخنرانیها و نظایر آن حکومت را سرزنش می‌کردند.[۴] از دیگر مقاطعی که ساواک بر مراقبت خود از علما و روحانیون مخالف می‌افزود، موسم برگزاری حج بود. در این برهه، ساواک تعداد زیادی از مأمورانش را برای کنترل مخالفان به عربستان سعودی اعزام می‌کرد. هنگام حضور حجاج در عربستان سعودی، طرفداران امام خمینی فرصت مناسب‌تری برای

۱- همان، صص ۲۷۶ ـ ۲۷۷.

۲- محمدتقی فلسفی، پیشین، صص ۳۰۰ ـ ۳۰۳.

۳- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).

۴- اسناد انقلاب اسلامی، ج ۵، صص ۱۳۲ ـ ۱۳۳.

گفتگو و تبادل نظر به دست می‌آوردند. ساواک درصدد بود تا با کشف و شناسایی این‌گونه ارتباطات، مخالفان را پس از بازگشت به کشور تحت تعقیب قرار داده، ارتباط علما و مخالفان حکومت را با خارج از کشور به حداقل برساند.[۱]

از دیگر نگرانیهای تمام ناشدنی ساواک، برگزاری سالگردهای واقعه فیضیه (۲ فروردین ۱۳۴۲) و قیام ۱۵ خرداد ۴۲ در سالهای دهۀ ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ بود که به رغم تمام تمهیدات ساواک، یاد و نام این وقایع گرامی داشته می‌شد. ساواک برای جلوگیری از گسترش احتمالی مخالفتها در روزهای منتهی به دوم فروردین و ۱۵ خرداد هر سال، تحرکات علمای مخالف حکومت را تحت مراقبت قرار می‌داد[۲] و با صدور بخشنامه‌هایی دستور داده می‌شد با تمام کسانی که قصد دارند به مناسبت سالگرد قیام ۱۵ خرداد و واقعه فیضیه مراسمی برگزار کنند به شدت برخورد شود.

در مراسمی که به همین منظور در ۱۵ خرداد ۱۳۵۴ برگزار شد، کنترل اوضاع از اختیار ساواک و نیروهای امنیتی ـ انتظامی خارج شد و به زد و خورد میان روحانیون و طلاب با ساواک انجامید. ساواک و نیروهای انتظامی، فیضیه را به محاصره درآورده و به ضرب و شتم علما و طلاب پرداختند. حدود ۳۵۰ نفر از طلاب و روحانیون دستگیر و روانه زندان اوین شدند. بازداشت شدگان توسط ساواک شکنجه و بازجویی شدند. حدود ۲۰۰ نفر از بازداشت‌شدگان، به سربازی اعزام شدند و حدود یکصد نفر از آنان نیز در دادگاههای تحت کنترل ساواک به ۳ تا ۱۵ سال زندان محکوم گردیدند.[۳] نشریات کشور پس از دو روز تأخیر خبر درگیری با علما و روحانیون را در مدرسه فیضیه منعکس کردند و مخالفان را «عوامل ارتجاع سیاه و سرخ» خواندند که با لباس روحانیت و شعارهای کمونیستی «بلوا» برپا کرده‌اند.[٤] برخلاف تبلیغات رسانه‌ای ساواک و حکومت، حرکت روزهای ۱۵، ۱۶ و ۱۷ خرداد ۱۳۵۴، حکومت را نگران کرده بود. این حرکت در شرایطی که شاه با اعلام تأسیس حزب واحد رستاخیز (حدود ۴ ماه قبل از آن) مردم کشور را به مبارزه طلبیده و استبداد حکومتی را در مسیر لجام گسیخته‌تر هدایت کرده بود، می‌توانست شورش گسترده‌ای فراهم آورد. به‌ویژه

۱- خاطرات و مبارزات شهید محلاتی، ص ۹۰.

۲- محدودسازی مذهب، روحانیت و حوزه‌های علمیه، ص ٦۲.

۳- علی دوانی، پیشین، ج ٦، صص ۲۷۲ ـ ۲۷۵.

۴- عباسعلی عمید زنجانی، خاطرات، صص ٤۹۸ ـ ٤۹۹.

آن که امام خمینی نیز مدت کوتاهی قبل از این واقعه، اقدام رژیم را در تأسیس حزب واحد رستاخیز محکوم کرده بود.

به دنبال این واقعه، امام خمینی طی اعلامیه‌ای حملات ساواک و نیروهای انتظامی را به مدرسه فیضیه محکوم کرد.[۱]

گفته شده که حکومت در واپسین سالهای عمر، در نظر داشت تغییراتی در حوزه علمیه قم و مدرسه فیضیه ایجاد کند. ظاهراً با هماهنگی ساواک، نیروهای انتظامی و تولیت آستان حضرت معصومه(س)، قرار بود مدرسه فیضیه خراب شده و صحن جدیدی به جای آن ساخته شود و شاه نیز با اجرای این طرح موافقت کرده بود. نیز گفته می‌شد برای تغییر موقعیت مسجد اعظم قم نیز، حکومت طرحهایی در دست اقدام داشت اما گسترش ناآرامیهای سیاسی و پیروزی نهایی انقلاب اسلامی مانع از انجام این مقصود شد.[۲] در اوایل سال ۱۳۵۴، برخی از علما و مراجع درصدد برآمدند برای اسکان طلاب و روحانیون در قم ساختمانی بنا کنند و ساواک از ساخت چنین بنایی ممانعت کرد و با هماهنگی شهرداری و کارگزاران محلی حکومت در قم، مانع از عملی شدن این طرح شد.[۳]

ساواک نگران افزایش حضور روحانیون و طلاب طرفدار امام خمینی در قم بود. ساواک ضمن مخالفت شدید با ساخت بناهایی برای اسکان روحانیون در قم، تصریح نمود که اراضی تحت مالکیت و کنترل علما و روحانیون سرشناس که برای ساخت این قبیل منازل در نظر گرفته شده، به انحاء گوناگون «اشغال شوند». نصیری تصریح می‌کند که برای جلوگیری از گسترش حوزه علمیه قم و گرایش روزافزون مردم به دروس دینی و حوزوی در این شهر، «باید سعی کرد مراکز دیگری که جنبه تمدن روز را دارد در قم به وجود آورد.»[۴]

هنگامی که دولت درصدد دست زدن به اقداماتی غیرشرعی و ضددینی برمی‌آمد، ساواک نیز بر تمهیدات و تدابیر امنیتی خود بر ضد علما و روحانیون می‌افزود. به طور نمونه هنگامی که در اواخر سال ۱۳۴۵ دولت لایحه «حمایت از زن و خانواده» را که حاوی برخی نکات غیرشرعی درباره طلاق و ازدواج بود، برای تصویب به مجلس شورای ملی تقدیم کرد، ساواک

۱- علی دوانی، پیشین، ج ٦، صص ٢٦٨ ـ ٢٧٠.

۲- علی‌اکبر مسعودی خمینی، پیشین، صص ۱۰۰ ـ ۱۰۱.

۳- آیت‌الله حاج سیدمرتضی پسندیده به روایت اسناد ساواک، ص ۲۷۵.

۴- شهید آیت‌الله حاج شیخ محمد صدوقی به روایت اسناد ساواک، صص ٦٤ ـ ٦٥.

برای پیشگیری از اقدام مخالفان طی بخشنامه‌ای از نیروهای مسئول خواست بر شدت اقدامات پیشین خود بیفزایند.

به دنبال این دستورالعمل، علما و روحانیون در شهرهای مختلف تحت مراقبت شدید قرار گرفته و واکنش آنان نسبت به لایحه موسوم به «حمایت خانواده» از سوی خبرچینان به مرکز گزارش و تدابیر لازم برای برخورد احتمالی با مخالفان اندیشیده شد.[۱]

مبارزه در فضای اختناق

علاوه بر اقداماتی نظیر دستگیری، تبعید و زندان، ساواک با هماهنگی سایر مراجع و کارگزاران حکومت، برای کسب و کار و شغل علما و روحانیون مخالف نیز مشکلات عدیده‌ای به وجود می‌آورد. جلوگیری از کسب مجوز فعالیت اقتصادی و نظایر آن از جمله این اقدامات ساواک بود. از جمله این افراد آیت‌الله سیدمرتضی پسندیده برادر امام خمینی بود که آزار و اذیتهای ساواک برای او تمامی نداشت و برای جلوگیری از مخالفتهای وی با حکومت، بارها دفترخانه اسناد رسمی او در شهر خمین تعطیل و خود ایشان بازداشت شد.[۲]

از جمله اقدامات ساواک در سالهای دهۀ ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰، جلوگیری از سخنرانی علما و روحانیون بر ضد حکومت پهلوی بود. ساواک با کمک عوامل نفوذی خود در مجامع و محافل علما و روحانیون، رفتار و سخنرانیهای آنان را ضبط کرده و هرگاه مغایر با سیاستهای حکومت تشخیص می‌داد بر ضد آنان وارد عمل می‌شد. در همان حال علما و روحانیون که از حضور جاسوسان و نفوذیهای ساواک در مجالس وعظ و سخنرانی آگاهی داشتند، سخنان خود را با شگردهای خاصی بیان می‌کردند تا مأموران ساواک نتوانند مقصود آنان را درک کنند.[۳] ساواک اعتراف می‌کرد که سخنان و مواعظ علما و روحانیون دربارۀ مسائل مختلف سیاسی، اجتماعی و دینی به آسانی از سوی بسیاری از مردم پذیرفته می‌شود و این می‌تواند تبعات سوء فراوانی برای حکومت به دنبال داشته باشد.[۴]

از جمله علمایی که ساواک به رغم هشدارهای قبلی و تهدیدات پیدا و پنهانش نتوانست از

۱- اسناد انقلاب اسلامی، ج ۵، ص ۱۲۵.

۲- آیت‌الله سیدمرتضی پسندیده به روایت اسناد ساواک، صص ۹۲ ـ ۹۵.

۳- روزشمار انقلاب اسلامی، ج ۳، ص ۲۹۵؛ احسان نراقی، از کاخ شاه تا زندان اوین، ص ۲۲.

۴- شهید حجت‌الاسلام والمسلمین سید عبدالکریم هاشمی‌نژاد به روایت اسناد ساواک، صص ۱۷۳ ـ ۱۷۵.

سخنرانیهای ضدحکومتی وی جلوگیری کند، حجت‌الاسلام محمدتقی فلسفی بود.[۱] ساواک به مسئولان مساجد و مراکز مذهبی هشدار می‌داد از دعوت علمای مخالف حکومت برای ایراد سخنرانی اجتناب کنند[۲] این روند از سال ۱۳۵۵ به بعد که حرکت انقلابی مردم ایران بر ضد رژیم پهلوی شتاب گرفت، گسترش یافت. در سالهای ۱۳۵۶ ـ ۱۳۵۷ کنترل اوضاع از اختیار ساواک خارج شد.[۳]

از گزارشات ساواک برمی‌آید که این سازمان دیگر امکان جدی برای مقابله و مخالفت با سخنرانیهای ضدحکومتی علما و روحانیون نداشت.[۴] از ماههای میانی سال ۱۳۵۷ به بعد ساواک حتی به ندرت می‌توانست در قبال سخنان آشکارا انتقادآمیز روحانیون مخالف به آنان تذکر دهد.[۵] ساواک از این هم فراتر رفت و به تدریج راغب شد با علما و روحانیون مخالف حکومت تماس گرفته و به درددل آنان گوش فرا دهد و نقطه‌نظرات آنان را درباره مسائل سیاسی ـ اجتماعی کشور جویا شده و برای حل بحران راهکارهایی بیابد.[۶] گزارشات موجود نشان می‌دهد که ساواک به تدریج به این نتیجه رسید که با اعمال فشار نمی‌تواند مانع از سخنان علما و روحانیون بر ضد حکومت شود. کارشناسان ساواک هشدار می‌دادند که سخت‌گیری بر علمای مخالف موجب محبوبیت بیشتر آنان در نزد افکار عمومی خواهد شد.[۷]

با اوج‌گیری حرکت انقلابی مردمی، ساواک در مقابل سخنرانیهایی که به حمایت از امام خمینی ایراد می‌شد، کاملاً تسلیم شده[۸] و «دیگر زندگی مخفی و فرار از دست مأموران ساواک معنی نداشت».[۹]

سرکوب و مقاومت

ساواک برای همه علما و روحانیون مخالف که نقشی در مبارزات ضدحکومتی داشتند

۱- حجت‌الاسلام محمدتقی فلسفی به روایت اسناد ساواک، صص ۳۹۷ ـ ۳۹۹.
۲- استاد شهید مرتضی مطهری به روایت اسناد ساواک، صص ۳۸۴ ـ ۳۸۵ و ص ۴۵۵.
۳- انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۲، صص ۳۵۴ ـ ۳۵۵.
۴- شهید آیت‌الله حاج شیخ محمد صدوقی به روایت اسناد ساواک، صص ۱۲۴ ـ ۱۲۵.
۵- حجت‌الاسلام محمدتقی فلسفی به روایت اسناد ساواک، صص ۶۴۸ ـ ۶۴۹.
۶- آیت‌الله حاج سیدمرتضی پسندیده به روایت اسناد ساواک، صص ۴۷۶ ـ ۴۷۹.
۷- انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۷، صص ۱۵۸ ـ ۱۵۹.
۸- شهید آیت‌الله حاج شیخ محمد صدوقی به روایت اسناد ساواک، صص ۴۲۰ ـ ۴۲۲.
۹- اکبر براتی، خاطرات اکبر براتی، ص ۹۷.

پرونده‌های انفرادی تشکیل داده بود و معمولاً پیشینه، ارتباطات سیاسی ـ اجتماعی، فرهنگی و خانوادگی علما و روحانیون مخالف را در اختیار داشت.[۱]

از جمله علمایی که در دوره پهلوی تحت مراقبت دائمی قرار داشت، آیت‌الله سید محمدهادی میلانی از مراجع بزرگ مشهد بود که از همان سالهای نخست دهۀ ۱۳۴۰ همگام با سایر علما و مراجع به مخالفت و مبارزات خود با رژیم پهلوی ادامه داد.[۲] آیت‌الله میلانی در نهضت علما به رهبری امام خمینی طی سالهای ۱۳۴۱ ـ ۱۳۴۳ و تحولات پس از آن فعال بود و به تبع آن، همواره تحت تعقیب ساواک قرار داشت.[۳] با این حال ساواک در شرایطی نبود که بتواند با آیت‌الله میلانی رفتار خشنی داشته باشد. به همین دلیل سعی می‌کرد با مماشات و مدارا، مخالفت او را با حکومت تعدیل کند و نظر مساعد او را به رژیم جلب نماید؛ اما اقداماتی از این نوع هیچ‌گاه نتایج مطلوب ساواک و حکومت را به دنبال نداشت.[۴]

از علما و روحانیونی که در دهۀ ۱۳۴۰ش. در مبارزه و مخالفت صریح با حکومت و ساواک آنی از پای نایستاد و سرانجام زیر شکنجه‌های ساواک به شهادت رسید، آیت‌الله سید محمدرضا سعیدی بود.[۵]

چنانکه از اسناد ساواک برمی‌آید از همان سالهای نخست دهۀ ۱۳۴۰ انتقادات وی از حکومت آغاز شد و بدون توجه به هشدارها و تهدیدات تمام ناشدنی ساواک، بی‌محابا به مخالفت صریح و بدون پرده با حکومت ادامه داد.[۶] به رغم تضییقات و مراقبتهایی که ساواک اعمال می‌کرد به طور مستقیم و غیرمستقیم با امام خمینی رابطه داشت و طی سخنرانیهای خود نیز آشکارا از ایشان حمایت می‌کرد.[۷] ساواک او را «از طرفداران سرسخت [امام] خمینی» ارزیابی کرده که در اوایل سال ۱۳۴۶ «در مسافرت قاچاقی خود به عراق رفته با [امام] خمینی ملاقات کرده است».[۸] ساواک تصریح می‌کند که آیت‌الله سعیدی پس از ملاقات با

۱- شهید سید اسدالله لاجوردی به روایت اسناد ساواک، صص ۷۰ ـ ۷۱.
۲- آیت‌الله العظمی سید محمدهادی میلانی به روایت اسناد ساواک، ج ۲، ص ۱۸۲.
۳- همان، صص ۲۰۲ ـ ۲۰۳.
۴- همان، صص ۳۰۶ ـ ۳۰۸.
۵- حمید روحانی، پیشین، ج ۲، صص ۵۹۴ ـ ۶۴۶.
۶- شهید آیت‌الله سید محمدرضا سعیدی به روایت اسناد ساواک، صص ۸۶ ـ ۹۱.
۷- همان، صص ۱۱۰ ـ ۱۱۱.
۸- همان، ص ۱۱۱.

امام بر دامنهٔ فعالیتهای ضدحکومتی خود افزوده و با گروهی از دوستان و همفکرانش قصد دارد تشکیلاتی تحت عنوان «حزب خمینیسم» سازماندهی کرده تا در تماس دائم با امام، بر مخالفتهای خود با رژیم پهلوی شدت بخشند.

طی سالهای پایانی دههٔ ۱۳۴۰ فشار ساواک بر آیت‌الله سعیدی فزونی گرفت، او بارها دستگیر و تحت بازجویی قرار گرفته و با ارائه تعهد مبنی بر عدم فعالیت سیاسی، از زندان آزاد شد، اما چنانکه از متن تعهدات سپرده شده برمی‌آید او هیچ‌گاه خود را ملزم به اجتناب از مخالفت و انتقاد از رژیم پهلوی نکرد[1] و به رغم هشدارها و سخت‌گیریهای مداوم ساواک، در سخنرانیهای خود انتقاداتش را متوجه حکومت ایران کرده و از امام خمینی تمجید می‌کرد.[2] ساواک او را در رمضان ۱۳۸۹ق. (آبان ۱۳۴۸) ممنوع‌المنبر کرد.[3] زمانی که خبر ورود گروهی از سرمایه‌داران امریکایی به ایران برای عقد قراردادهای اقتصادی منتشر شد و حوزه علمیه قم اعلامیه‌ای در مخالفت با عقد قرارداد و همکاری با کنسرسیوم خارجی صادر کرد، ساواک به اتهام این که وی مسبب اصلی تهیه و توزیع گسترده این اعلامیه در کشور بود، او را دستگیر کرد.[4] ساواک استدلال می‌کرد که تمجید صریحی که در این اعلامیه از امام خمینی شده، نمی‌تواند منشأ دیگری جز آیت‌الله سعیدی داشته باشد.[5] به همین دلیل مقدم مدیرکل اداره سوم ساواک از رئیس ساواک تهران خواست آیت‌الله سعیدی را (که در تهران مقیم بود) احضار و به او هشدار داده شود اگر «از تحریک افکار عمومی علیه اقدامات دولت خودداری» نکند «تصمیمات شدیدی دربارهٔ او گرفته خواهد شد.»[6] به دنبال این دستور، آیت‌الله سعیدی توسط ساواک تهران دستگیر و به اتهام «اقدام بر ضد امنیت داخلی مملکت» در زندان قزل‌قلعه بازداشت شد و بلافاصله تحت شدیدترین شکنجه‌ها قرار گرفت که تا چند روز ادامه داشت و نهایتاً نیز در روز ۲۱ خرداد ۱۳۴۹ در زندان قزل‌قلعه به شهادت رسید.[7] شهادت آیت‌الله سعیدی موجبات خشم افکار عمومی در داخل و خارج از کشور را فراهم آورد و ساواک

۱- همان، صص ۲۰۸ ـ ۲۰۹.
۲- همان، صص ۱۹۶ ـ ۱۹۷ و صص ۲۰۶ ـ ۲۰۷.
۳- همان، ص ۳۵۳.
۴- حمید روحانی، پیشین، ج ۲، ص ۶۱۸ ـ ۶۱۹.
۵- همان، صص ۶۱۹ ـ ۶۲۰.
۶- شهید آیت‌الله سید محمدرضا سعیدی به روایت اسناد ساواک، ص ۴۶۳.
۷- حمید روحانی، پیشین، ج ۲، صص ۶۲۰ ـ ۶۲۱.

از پیامدهای احتمالی این واقعه نگران بود و اعلام کرد که وی بر اثر سکته قلبی فوت کرده است و پزشک قانونی نیز مرگ او را ناشی از «ضربه به شبکه عصبی خورشیدی» اعلام کرد.[۱] ساواک با همکاری وزارت امور خارجه تلاش کرد تا افکار عمومی جهان را از خبر مرگ آیت‌الله سعیدی زیر شکنجه‌های ساواک منحرف سازد، اما توفیقی کسب نکرد.[۲] در داخل کشور نیز برخی علما و حوزه علمیه طی اعلامیه‌هایی، شهادت آیت‌الله سعیدی را توسط ساواک محکوم کرد و این واقعه تأسف‌بار را به امام خمینی تسلیت گفتند.[۳]

از دیگر روحانیونی که به رغم اعمال فشارهای ساواک آشکارا از رژیم پهلوی، شاه و خانواده سلطنتی انتقاد می‌کرد، شیخ احمد کروبی بود که در الیگودرز لرستان اقامت داشت و ساواک در پیشگیری از مخالفتهای او با حکومت، اظهار عجز و ناتوانی می‌کرد.[۴]

احمد کروبی در جریان نهضت روحانیون طی سالهای نخست دهۀ ۱۳۴۰ نقش فعالی داشت.

وی در ۱۳۵۴ که بیش از ۹۰ سال داشت بارها توسط ساواک دستگیر و زندانی شده بود. ساواک که نگران درگذشت ناگهانی او در زندان بود محکومیت زندان او را با محکومیتهای دیگر جایگزین کرد. ساواک می‌دانست که اگر وی در زندان فوت کند مخالفان حکومت در داخل و خارج از کشور مستمسکی به دست خواهند آورد. به همین دلیل احمد کروبی در ۲۴ خرداد ۱۳۵۴ از زندان آزاد شد.[۵] ساواک به رغم تمام تلاشهایی که انجام می‌داد قادر نبود از مخالفتهای او بر ضد رژیم بکاهد.[۶] طی ناآرامیهای دوران انقلاب نیز ساواک بارها درصدد برآمد احمد کروبی را از محل اقامتش در الیگودرز به منطقه دیگری تبعید کند اما هر بار به دلایلی از این اقدام اجتناب ورزید.[۷] در ۱۷ مهر ۱۳۵۷ ساواک گزارش داد که احمد کروبی از طرفداران سرسخت آیت‌الله خمینی در انتقاد صریح و آشکار از رژیم پهلوی و شاه حد و مرزی نمی‌شناسد و شایعات ساواک درباره دیوانه خواندن او نیز نتیجه مطلوبی برای حکومت به

۱- همان، صص ٦٢١ ـ ٦٢٥.
۲- شهید آیت‌الله سید محمدرضا سعیدی به روایت اسناد ساواک، صص ٥٨٤ ـ ٥٨٥.
۳- حجت‌الاسلام حاج سید علی‌اکبر ابوترابی به روایت اسناد ساواک، ص ۲.
۴- ملا احمد کروبی به روایت اسناد ساواک، صص ۱۳ ـ ۱۵.
۵- همان، صص ١٧٤ ـ ١٧٥.
۶- همان، صص ٢٧٤ ـ ٢٧٥.
۷- همان، صص ٣٠٤ ـ ٣٠٥.

دنبال نداشته است.[۱]

گزارش مبارزه فرد فرد علما و روحانیون با ساواک و رژیم پهلوی در این مبحث نمی‌گنجد و آنچه ذکر شد نمونه‌هایی از مبارزات صدها تن از علما و روحانیون طی دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ با ساواک و رژیم پهلوی بود.[۲] به هر حال مبارزات و مخالفتهای علما و روحانیون به رغم تمام فشارهای ساواک، پیگیر و دائمی بود و این روند تا واپسین روزهای حیات رژیم پهلوی کماکان ادامه یافت.[۳]

از جمله مهمترین طرحهای ساواک جلوگیری از ارتباط مردم با روحانیون مخالف بود. مأموران نفوذی و خبرچینان ساواک طی گزارشاتی، تمام آمد و شد مردم با علما و روحانیون مخالف را ثبت و ضبط کرده و با تهیه فهرست اسامی و مشخصات افراد ملاقات کننده، چگونگی این گونه ارتباطات را تشریح می‌کردند. ساواک نیز با کنترل محمولات پستی مخالفان، کسانی را که با علما و روحانیون مکاتبه داشتند شناسایی و تحت تعقیب قرار می‌داد.[۴] کنترل و مراقبت از کسانی که با علمای طرفدار امام خمینی ارتباط داشتند، از شدت بیشتری برخوردار بود.

با آغاز ناآرامیهای دوران پیروزی انقلاب اسلامی تدابیر امنیتی ساواک برای شناسایی و کنترل افراد مرتبط با علما و روحانیون افزایش یافت.[۵] اما بحران سیاسی آن دوره فراتر از آنی بود که ساواک قادر به انجام اقدامات پیشگیرانه مؤثری باشد.[۶]

با آغاز و گسترش مبارزات چریکی، روند سرکوب و اعمال خشونت ساواک درباره روحانیون مخالف نیز شدت گرفت و با افزایش تدابیر امنیتی، تعقیب و دستگیری، شکنجه و محکومیتهای علما نیز سیر صعودی یافت و از واپسین سالهای دهۀ ۴۰ و تمامی دهۀ ۵۰ که نهایتاً به سقوط رژیم پهلوی منتهی شد، فشار ساواک بر روحانیون مخالف ادامه یافت.[۷]

۱- همان، صص ۳۲۷ ـ ۳۲۹.

۲- شهید آیت‌الله سید اسدالله مدنی به روایت اسناد ساواک، صص چهارده ـ سی و دو.

۳- مسعود رضوی، هاشمی و انقلاب، صص ٤٣٥ ـ ٤٤١؛ آیت‌الله العظمی سید محمدهادی میلانی به روایت اسناد ساواک، ج ۲، صص ۵۰۲ ـ ۵۰۳.

۴- شهید آیت‌الله سید محمدعلی قاضی طباطبایی به روایت اسناد ساواک، ص ٢٧٤ و ص ٣٤٠.

۵- آیت‌الله حاج آقا حسین خادمی به روایت اسناد ساواک، ص ۳۹۹.

۶- همان، صص ٤١٦ ـ ٤١٧.

۷- عبدالامیر فولادزاده، پیشین، ج ۲، صص ۱۷۸ ـ۱۷۹.

با آغاز فضای باز سیاسی در کشور، حدود نیمه سال ۱۳۵۵، فشار ساواک بر علما و روحانیون کاستی گرفت. مخالفت علما با حکومت نیز در شرایط کاهش فشارهای ساواک، اندک اندک فزونی یافته و با انسجام روزافزون مخالفان، ساواک و مجموعه حاکمیت را با بحرانی حل‌ناشدنی مواجه ساخت.[۱]

مراقبت‌های ویژه

با فرارسیدن ماههای محرم، صفر و رمضان که علما و روحانیون در نقاط مختلف کشور مجالس وعظ و سخنرانی داشتند و ضمن طرح مسائل دینی و مذهبی، دربارهٔ مسائل سیاسی ـ اجتماعی و فرهنگی کشور نیز سخنانی ایراد می‌شد، تدابیر امنیتی و نیز مراقبتهای ساواک افزایش چشمگیری می‌یافت. معمولاً در آستانه محرم، صفر و نیز رمضان، ساواک با هماهنگی شهربانی و ژاندارمری و نیز مقامات محلی استانها و شهرهای مختلف کشور، طی کمیسیونهایی مشترک، تدابیر ویژه‌ای می‌اندیشید. در این ماهها، علما و روحانیون مخالف ممنوع‌المنبر می‌شدند و یا ساواک تعهداتی مبنی بر اجتناب از ایراد سخنانی در مخالفت با حکومت از آنان اخذ می‌کرد.[۲] از آنجایی که همه ساله در ماههای محرم، صفر و رمضان تعداد زیادی از طلاب و روحانیون برای سخنرانی به شهرهای کوچک و روستاهای دور و نزدیک کشور اعزام می‌شدند، ساواک مراقب بود سخنی در مخالفت با حکومت بر زبان نیاورند.[۳] در شهرها و مناطقی که مخالفت با حکومت از شدت بیشتری برخوردار بود، ساواک سخنرانان مساجد و منابر مهم را شناسایی و تعیین می‌کرد.

در موارد متعدد به دلیل عدم توجه علمای مخالف به هشدارهای ساواک و ایراد سخنرانیهایی در مخالفت با حکومت، درگیریهایی به وجود می‌آمد که موجب دستگیری و زندانی شدن علما می‌شد.[٤] در رمضان ۱۳۵۷ (تیر و مرداد) اعتراضات مردم بر ضد رژیم گسترش یافت و پرویز ثابتی مدیر اداره کل سوم ساواک، از ساواکهای کشور و به‌ویژه ساواک قم خواست که بر تدابیر امنیتی خود در مساجد، تکایا و سایر مراکزی که علما و روحانیون به

۱- مسعود رضوی، پیشین، صص ۱۳۵ ـ ۱٤۰.

۲- شهید حجت‌الاسلام سید عبدالکریم هاشمی‌نژاد به روایت اسناد ساواک، ص ۲۲۷.

۳- آیت‌الله حاج آقا حسین خادمی به روایت اسناد ساواک، صص ۲۰٤ ـ ۲۰۵.

۴- شهید آیت‌الله سید عبدالحسین دستغیب به روایت اسناد ساواک، صص ۵۰۰ ـ ۵۰۱.

سخنرانی و وعظ خواهند پرداخت، بیافزایند. ثابتی با تأکید بر این که حدود ۱۰۰۰ مجلس عزاداری در تهران و بیش از ۱۰۰۰۰ مجلس در نقاط دیگر کشور در ماه رمضان برپا شده و در بسیاری از این اجتماعات سخنان تندی در مخالفت با حکومت ابراز خواهد شد، برای مقابله با مخالفتها دستورات اکیدی صادر کرد.

در ماههای محرم و صفر ۱۳۵۷ (آذر و دی) ساواک تدابیر تازه‌ای اندیشید، اما شدت ناآرامیها امکان هرگونه ابتکار عمل را از ساواک، نیروهای انتظامی و کارگزاران حکومت سلب کرد.[1]

به طور نمونه فهرست نام گروهی از علما و روحانیون ممنوع‌المنبر طی ماههای محرم و صفر سال ۱۳۹۱ق. (۱۳۴۹/۱۲/۲) را ساواک به شرح زیر آورده است:

۱ـ محمدرضا مهدوی (کنی)	ساکن تهران
۲ـ شیخ غلامحسین جعفری همدانی	ساکن تهران
۳ـ سیدمحمود علائی طالقانی	ساکن تهران
٤ـ شیخ علی‌اصغر مروارید	ساکن تهران
٥ـ عبدالمجید معادیخواه	ساکن تهران
٦ـ شیخ یحیی نصیری‌نوری	ساکن شیراز
۷ـ شیخ عباس کبیری	ساکن شیراز
۸ـ سید عبدالرضا حجازی	ساکن شیراز
۹ـ شیخ عباسعلی اسلامی سبزواری	ساکن مشهد
۱۰ـ شیخ قاسم اسلامی	ساکن مشهد
۱۱ـ سید محمود سدهی	ساکن مشهد
۱۲ـ عبدالرسول حجازی	ساکن مشهد
۱۳ـ سیدمرتضی صالحی	ساکن مشهد
١٤ـ صدرالدین حائری	ساکن شیراز
١٥ـ سیدمهدی دستغیب	ساکن شیراز

۱- رحیم نیکبخت، پیشین، صص ۳۱٦ ـ ۳۲۰.

۱۶ـ میرزا محمد دستغیب	ساکن شیراز
۱۷ـ نعمت‌الله تقاء	ساکن مشهد
۱۸ـ حبیب‌الله آشوری	ساکن مشهد
۱۹ـ سیدعلی خامنه‌ای	ساکن مشهد
۲۰ـ سیدعلی خامنه‌ای	ساکن مشهد
۲۱ـ شیخ محمدرضا محامی	ساکن مشهد
۲۲ـ شیخ یحیی انصاری شیرازی	ساکن قم
۲۳ـ شیخ علی‌اصغر فرقانی	ساکن قم
۲۴ـ غلامرضا صلواتی	ساکن قم
۲۵ـ شیخ قدرت‌الله علیخانی (صفائی)	ساکن قزوین
۲۶ـ سید احمد کلانتر	ساکن سراوان
۲۷ـ سیداحمد سادات خراسانی	ساکن ایرانشهر ـ رفسنجان
۲۸ـ شیخ علی سهرابی	ساکن خمین
۲۹ـ شیخ عباس پورمحمدی ماهونکی	ساکن رفسنجان
۳۰ـ شیخ عباس ایزدی	ساکن نجف‌آباد
۳۱ـ سیدجعفر یعقوبی انجدانی	ساکن اراک
۳۲ـ شیخ ابراهیم معدنی	ساکن ایرانشهر ـ مشهد»[1]

در سالهای بعد نیز ساواک فهرست علما و روحانیون ممنوع‌المنبر را در ماههای محرم، صفر و رمضان به شعب خود ارسال کرده، خواستار جلوگیری از سخنرانی آنان می‌شد.[2] روند ممانعت از منبر رفتن علما و روحانیون مخالف در سالهای ۱۳۵۵ ـ ۱۳۵۷ از شدت بیشتری برخوردار شد و ساواک دستورات شداد و غلاظی صادر کرد.[3] از اوایل سال ۱۳۵۶ که حکومت تحت فشارهای عدیده داخلی و خارجی درصدد برآمد به ظاهر فضای باز سیاسی ایجاد کند، ساواک نیز بر آن شد، به تدریج به علمای ممنوع‌المنبر اجازه سخنرانی و وعظ بدهد. در ۱۵ آذر ۱۳۵۶ پرویز ثابتی ـ مدیر اداره کل سوم ساواک ـ از ساواکهای شهرهای مختلف خواست با اخذ

۱- حمید کرمی‌پور، جامعه تعلیمات اسلامی به روایت اسناد ساواک، صص ۲۶۰ ـ ۲۶۱.
۲- شهید حجت‌الاسلام سید عبدالکریم هاشمی‌نژاد به روایت اسناد ساواک، ص ۵۷۳.
۳- همان، صص ۶۷۶ ـ ۶۷۷.

برخی تعهدات اخلاقی و اخذ التزام و ضمانتهای دیگر، به آنان اجازه منبر و سخنرانی بدهند.[۱]

در ۳۰ خرداد ۱۳۵۷ نیز ساواک از تمام شعب خود در شهرهای مختلف خواست تا با اخذ تعهد و به واسطه برخی معتمدین و افراد خوشنام، ممنوعیت منبر بسیاری از علمای مخالف حکومت را لغو کنند. این تصمیم به دنبال گسترش مخالفتهای سیاسی و ناتوانی ساواک و حکومت در جلوگیری از مخالفتهای مردمی اتخاذ می‌شد،[۲] اما تحولات آتی نشان داد که صدور دستوراتی از این دست تأثیری در جلوگیری از افزایش مخالفتها نخواهد گذاشت. بدین ترتیب از واپسین روزهای شهریور ۱۳۵۷ به بعد، دیگر ساواک امکان کنترل سخنرانیها و انتقادات علما و روحانیون مخالف رژیم رو به زوال پهلوی را نداشت.

در طول سالهای دهۀ ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ بسیاری از علما و روحانیون توسط ساواک دستگیر، بازجویی، شکنجه و راهی زندان شدند. موج اول دستگیری گسترده روحانیون در جریان نهضت علما بر ضد اصلاحات ادعایی شاه ـ سالهای ۱۳۴۱ ـ ۱۳۴۲ ـ به وقوع پیوست. پس از رفراندوم ۶ بهمن ۱۳۴۱، واقعه دوم فروردین ۱۳۴۲ فیضیه و قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، صدها تن از علما، روحانیون و طلاب جوان دستگیر و پس از بازجویی و تحمل شکنجه، زندانی شدند. پس از واقعه کاپیتولاسیون و تبعید امام خمینی که مخالفت علما و روحانیون با حکومت وارد مرحله تازه‌ای شد، موج دیگری از دستگیری، شکنجه و زندانی شدن آنان به پا خاست و در دوره نصیری با نوساناتی چند کماکان ادامه یافت.

ساواک از سالهای میانی دهۀ ۴۰ تلاش گسترده‌ای برای تصفیه حوزه علمیه قم و دیگر مراکز علوم دینی از طرفداران امام آغاز کرد. هر از گاه ساواک در قم، تهران، مشهد، تبریز و سایر شهرها علما و روحانیون را دستگیر و پس از بازجویی و پرونده‌سازی موجبات محاکمه و زندانی شدن آنها را فراهم ساخت.[۳] ضمن اینکه گروه زیادی از هواداران غیرروحانی علما نیز به اتهام همکاری با علمای مخالف، توسط ساواک دستگیر و زندانی شدند.[۴] اتهام بسیاری از علمایی که دستگیر و سپس محاکمه و راهی زندان می‌شدند «اقدام بر ضد امنیت داخلی» و

۱- حجت‌الاسلام محمدتقی فلسفی به روایت اسناد ساواک، ص ٦٥٢.

۲- شهید آیت‌الله سید اسدالله مدنی به روایت اسناد ساواک، صص ۵۵۱ ـ ۵۵۲.

۳- مرتضی بذرافشان، شهید هاشمی‌نژاد فریاد فضیلت، صص ٧٦ ـ ۸۳.

۴- شجاع‌الدین امیرطاووس، شهید محمدعلی رجایی، ج ۱، ص ۳۵.

«اهانت به رئیس مملکت» ذکر می‌شد.[۱]

از جمله مجازاتهایی که ساواک در تمام سالهای دهۀ ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ برای بسیاری از علما و روحانیون در نظر گرفت، تبعید آنها به مناطق بدآب و هوا بود. از آغاز ریاست نصیری بر ساواک، طرح تبعید علما و روحانیون مخالف به طور جدی دنبال شده و بسیاری از علما پس از دستگیری و محاکمه و بر اساس رأی کمیسیونهای امنیت اجتماعی، مدتهای طولانی در تبعید سپری کردند.[۲] در کمیسیونهای امنیت اجتماعی شهرهای مختلف که با شرکت نمایندگانی از ساواک، شهربانی، استانداری و فرمانداری تشکیل می‌شد، نماینده ساواک در تعیین نوع مجازات نقش درجه اول داشت. ساواک به گونه‌ای برنامه تبعید روحانیون را تنظیم می‌کرد که دوران تبعید را در فصول سرد در سردترین شهرهای کشور و در فصول گرم در گرم‌ترین مناطق کشور بگذرانند. علما و روحانیون مخالف در دوران تبعید با مشکلات عدیده‌ای مواجه بودند که عمده آن از ناحیه ساواک به وجود می‌آمد. اما به رغم تمام فشارها و تهدیدات، آنان از هر فرصتی برای مخالفت با حکومت بهره می‌بردند.[۳]

با آغاز دهۀ ۱۳۵۰، همزمان با گسترش مبارزات چریکی، باز هم بر تعداد روحانیونی که عمدتاً به خاطر حمایت از امام خمینی و فعالیتهای ضدحکومتی دستگیر و تبعید شدند افزوده شد.[۴]

ساواک مراقب بود تا علما و روحانیون مخالف حکومت به مناطقی از کشور که مردمان آن دارای علایق دینی و مذهبی عمیق‌تری بوده و نسبت به علما و روحانیون ارادت بیشتری ابراز می‌کردند، تبعید نشوند.[۵] از جمله کسانی که در ۱ شهریور ۱۳۵۳ طبق رأی کمیسیون امنیت اجتماعی شهر قم و با دستور مستقیم نصیری به جرم«ایجاد تشنج و تحریک مردم به شورش و بلوا» به شهرهای مختلف تبعید شدند عبارت بودند از:

۱- شهید سید اسدالله لاجوردی به روایت اسناد ساواک، صص ۵۸ ـ ۵۹.

۲- حمید روحانی، پیشین، ج ۱، صص ۸۳٤ ـ ۸۳۷؛ علی جنتی، پیشین، صص ۷۵ ـ ۷۷.

۳- علی‌اکبر مسعودی خمینی، پیشین، صص ۳٤۰ ـ ۳٤۳؛ صادق خلخالی، خاطرات، صص ۱۸۳ ـ ۱۸۵.

۴- شهید آیت‌الله سید محمدعلی قاضی طباطبایی به روایت اسناد ساواک، صص ۱۵۸ ـ ۱۵۹؛ علی دوانی، پیشین، ج ٦، صص ۱۰۷ ـ ۱۱۱.

۵- آیت‌الله حاج شیخ مهدی ربانی املشی به روایت اسناد ساواک، صص ۱۷۲ ـ ۱۷۳.

نام	شهرت	نام پدر	محل اقامت
۱ـ ابوالقاسم	خزعلی	غلامرضا	مشکین شهر
۲ـ حسن	صانعی	محمدعلی	مشکین‌شهر
۳ـ عبدالرحیم	ربانی شیرازی	بمانعلی	خلخال
٤ـ حسینعلی	منتظری	علی	خلخال
٥ـ یحیی	انصاری	محمد	نائین
٦ـ محمد	واعظ عبایی	حسین	نائین
۷ـ احمد	آذربیگدلی	حسینعلی	نائین
۸ـ عباس	محفوظی	عیسی	گلپایگان
۹ـ علی‌اکبر	فیض مشکینی	ملاعلی	گلپایگان
۱۰ـ محمدمهدی	ربانی رانکوهی	ابوالمکارم	فردوس
۱۱ـ احمد	جنتی لادانی	هاشم	فردوس
۱۲ـ محمد	جعفری گیلانی	محمدحسین	کاشمر
۱۳ـ محمد	حکمت‌نژاد	علی	کاشمر
١٤ـ فتح‌الله	امید نجف آبادی	محمود	بافت
۱٥ـ عبدالمجید	معادیخواه	حسین	بافت
١٦ـ جهانبخش	تعمیرکاری	عبدالحسین	بافت
۱۷ـ محسن	عندلیب	محمدجواد	شهر بابک
۱۸ـ محمدعلی	گرامی	عباس	شهر بابک
۱۹ـ محمد	یزدی	علی	رودبار
۲۰ـ محمدصادق	صادقی گیوی	یداله	رودبار
۲۱ـ احمد	منتظری	علی	رودبار
۲۲ـ عبدالحمید	مولانا	محمود	فومن
۲۳ـ محمدصادق	کرباسچی	ابوالقاسم	فومن
٢٤ـ محمد	موحدی گیلانی	فاضل	فومن
۲٥ـ محمد	دانش زاده	عباس	تویسرکان
٢٦ـ نعمت‌الله	صالحی نجف‌آبادی	حسینعلی	تویسرکان
۲۷ـ علی‌اصغر	احمدی	محمدمهدی	تویسرکان[1]

با آغاز سال ۱۳۵۶ که ناآرامیهای سیاسی رژیم پهلوی را به چالش می‌طلبید سخت‌گیری

۱- همان، صص ۱۸۵ ـ ۱۸٦.

ساواک بر علمای مخالف باز هم فزونی یافت و تبعید آنان بیش از پیش مورد توجه ساواک قرار گرفت.[۱] در دی ۱۳۵۶ دهها تن از علمای قم با رأی کمیسیون اجتماعی و به دستور ساواک راهی تبعید شدند.[۲] از جمله کسانی که در دی ۱۳۵۶ تبعید شدند عبارت بودند از:[۳]

	از	به	
۱. سیدمحمد احمدی	اصفهان	سقز	
۲. سیدمحمدرضا اصفهانی	جهرم	مهاباد	
۳. شیخ فتح‌الله امید	قم	بندر شاه	
٤. هادی باریک‌بین	قزوین	سردشت	
٥. حاجی سیدمرتضی پسندیده	قم	انارک ـ داران ـ خمین	اخوی ۸۵ ساله آیت‌الله خمینی
٦. عباس پورمحمدی	رفسنجان	زابل سراوان	
۷. شیخ علی‌آقا تهرانی	مشهد	چابهار ـ سیرجان ـ سقز	
۸. جنتی	کرج	مهاباد	
۹. شیخ احمد جنتی	قم		
۱۰. حائری	شیراز		
۱۱. شیخ محمدجواد حجتی کرمانی	قم	ایرانشهر ـ سنندج	
۱۲. سیدمجتبی حسینی	تهران	ایران دره	
۱۳. سید شهاب‌الدین حسینی	قم	سقز	
١٤. حاجی شیخ‌علی حیدری	نهاوند	شهر بابک	
١٥. حمیدزاده	تهران	نقده	
١٦. سیدعلی خامنه‌ای	مشهد	ایرانشهر	

۱- انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۱، ص ۲۵۳.
۲- همان، ج ۲، صص ۵۲ ـ ٥٤.
۳- اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۹، دفتر ۲، صص ١٤١ ـ ١٤٣.

۱۷. سیداحمد خراسانی	رفسنجانی	بیجار
۱۸. سیدهادی خسروشاهی	قم	انارک
۱۹. محمدصادق خلخالی	رفسنجان	لار ـ بانه
۲۰. سید علی‌اصغر دستغیب	شیراز	
۲۱. سید علی‌محمد دستغیب	شیراز	
۲۲. راشد یزدی	یزد	ایرانشهر
۲۳. مهدی ربانی املشی	قم	شهر بابک ـ جیرفت
۲۴. شیخ عبدالرحیم ربانی شیرازی	قم	کاشمر ـ فیروزآباد ـ سردشت
۲۵. سیدفخرالدین رحیمی رضوی	خرم‌آباد	نقده
۲۶. زمانی	نهاوند	
۲۷. صاحب‌الزمانی	رضائیه	بافت
۲۸. شیخ عباس ضیغمی	قم	انارک
۲۹. جلال‌الدین طاهری	اصفهان	سقز
۳۰. سید شکرالله طاهری	خرم‌آباد	
۳۱. طاهری خرم‌آبادی	خرم‌آباد	
۳۲. شیخ حسین عمادی	مشهد	چابهار ـ اصفهان
۳۳. عندلیب‌زاده	تهران	ساوه
۳۴. فاضل اصفهانی	قم	
۳۵. شیخ مرتضی کرمانی	قم	سقز
۳۶. حاجی سیدعلی‌اکبر قریشی	رضائیه	بافت کرمان
۳۷. سیداحمد کلانتر	قم	انارک
۳۸. حاجی سیداسدالله مدنی	خرم آباد	نورآباد ممسنی، گنبد کاوس
۳۹. شیخ عبدالحسین معادیخواه	سیرجان	شاهپور
۴۰. محمدعلی گرامی	قم	شوشتر
۴۱.	فرحزاد	بندر شاهپور

	تهران	
۴۲. شیخ ناصر مکارم	قم	چابهار، مهاباد، انارک
۴۳. موحدی ساوجی	تهران	
۴۴. موحدی قمی	قم	
۴۵. سیدعلی موسوی	گرمسار	ایرانشهر
۴۶. سیدمحسن موسوی تبریزی	قم	تربت جام
۴۷. شیخ حسین ناصرزاده	تبریز	
۴۸. سیدکاظم مفیدی	گرگان	
۴۹. حسین تحریری	قم	خلخال، سقز
۵۰. شیخ محمد یزدی	قم	بندر لنگه، شاه آباد غرب

به دنبال انتشار مقاله «استعمار سرخ و سیاه» به قلم مستعار احمد رشیدی مطلق در ۱۷ دی ۱۳۵۶ و سپس برخورد شدید ساواک و نیروهای انتظامی با مردم قم در روز ۱۹ دی ۱۳۵۶، سخت‌گیریهای ساواک درباره روحانیون مخالف افزایش یافت و به دنبال آن روند دستگیریها و تبعید روحانیون سیر صعودی گرفت.[۱] از دی ۱۳۵۶ تا ۱۴ تیر ۱۳۵۷، در قم و سایر شهرها، ۶۳ نفر از علما و روحانیون دستگیر و بر اساس رأی کمیسیون امنیت اجتماعی به مناطق مختلف کشور تبعید شدند که همگی طرفداران و حامیان امام خمینی بودند.[۲] ساواک روحانیون تبعید شده طرفدار آیت‌الله خمینی را به دو دسته متعصب و افراطی و افراد میانه‌رو تقسیم‌بندی می‌کند. در فهرست ۳۳ نفره روحانیون تبعید شده طرفدار امام که ساواک آنان را افراطی و متعصب ارزیابی کرده است، اسامی زیر به چشم می‌خورد:[۳]

فهرست اسامی عناصر تبعیدی که فعالیت و تأثیر اقدامات آنان درجه اول بوده است

۱- آیت‌الله حاج شیخ مهدی ربانی املشی به روایت اسناد ساواک، صص ۳۰۰ ـ ۳۰۳؛ انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۲، ص ۱۰۹ و ص ۳۴۲.

۲- ساواک و روحانیت، ج ۱، صص ۳۷۰ ـ ۳۷۱.

۳- همان، صص ۳۷۰ ـ ۳۷۱.

ردیف	اسم	شهرت	شغل	مدت تبعید	محل تبعید
۱	عباس	ضیغمی	واعظ	۳ سال	انارک
۲	سیدهادی	خسروشاهی	واعظ	۳ سال	انارک
۳	سیداحمد	کلانتر	واعظ	۳ سال	انارک
٤	محمدصادق	صادقی گیوی	واعظ	۳ سال	بانه
٥	شیخ مرتضی	فهیم	واعظ	۳ سال	سقز
٦	عبدالرحیم	ربانی شیرازی	واعظ	۳ سال	سردشت
۷	محمدعلی	گرامی	واعظ	۳ سال	شوشتر
۸	حسن	نوری (نوری همدانی)	واعظ	۳ سال	خلخال
۹	محمدجواد	حجتی کرمانی	واعظ	۳ سال	سنندج
۱۰	محمد	یزدی	واعظ	۳ سال	شاه‌آباد غرب
۱۱	عبدالمجید	معادیخواه	واعظ	۳ سال	شاهپور
۱۲	ابوالقاسم	خزعلی	واعظ	۳ سال	بیجار
۱۳	شیخ‌علی‌اکبر	مکارم	واعظ	۳ سال	سنندج (متواری‌است)
١٤	حسن	صانعی	واعظ	۳ سال	میناب
١٥	جهانبخش	تعمیرکاری	واعظ	۲ سال	مشکین شهر
١٦	کاظم	راشدپور یزدی	واعظ	۳ سال	ایرانشهر
۱۷	محسن	پورمیرغفاری	واعظ	۲ سال	تربت‌جام
۱۸	عبدالسید	محمودی	واعظ	۲ سال	پیرانشهر
۱۹	علی‌محمد	دستغیب	واعظ	۳ سال	سقز
۲۰	علی‌اصغر	دستغیب	واعظ	۳ سال	سراوان
۲۱	علی	مشارزاده مهرابی	واعظ	۳ سال	رامهرمز
۲۲	علی	مرادخانی ارنگه‌ای	واعظ	۳ سال	انارک
۲۳	سیدعلی	خامنه‌ای	واعظ	۳ سال	ایرانشهر
٢٤	حسین	عمادی	واعظ	۳ سال	چابهار
٢٥	محمدتقی	عالمی دامغانی	واعظ	۳ سال	سردشت
٢٦	حسن	ایمانی	واعظ	۳ سال	مریوان

۲۷	شکراله	طاهری	واعظ	۳ سال	سردشت
۲۸	فخرالدین	رحیمی	واعظ	۳ سال	ایرانشهر
۲۹	محمدمهدی	روشنی موسیوند	واعظ	۳ سال	زابل
۳۰	حسین	اعتمادی	واعظ	۳ سال	مهاباد
۳۱	رمضانعلی	جنتی رضوی	واعظ	۳ سال	مهاباد
۳۲	کاظم	نورمفیدی	واعظ	۲ سال	مریوان
۳۳	مرتضی	ناظم زاده زمردی	واعظ	۱ سال	سیرجان

در فهرست روحانیون تبعید شده دسته دوم اسامی زیر ثبت شده است:[1]

فهرست اسامی عناصر تبعیدی که فعالیت و تأثیر اقدامات آنان درجه دوم بوده است

ردیف	اسم	شهرت	شغل	مدت تبعید	محل تبعید
۱	حسین	سلیمانی	خرازی‌فروش	۳ سال	تربت جام
۲	قاسم	دخیلی	بازرگان	۳ سال	تویسرکان
۳	ناصر	مکارم شیرازی	واعظ	۳ سال	انارک
٤	غلامحسین	خردمند	فرش‌فروش	۳ سال	خوی
٥	محمدمهدی	ربانی رانکوهی	واعظ	۳ سال	رودسر
٦	محمدصادق	کرباسچی تهرانی	واعظ	۳ سال	انارک
۷	هادی	باریک بین	واعظ	۱۸ ماه	سردشت
۸	سیدنوری	آصف آگاه	واعظ	۱۸ ماه	دره‌گز
۹	یحیی	قزوینی	واسطه معاملات	۱ سال	پاوه
۱۰	حبیب‌اله	طاهری	واعظ	۱۸ ماه	یاسوج
۱۱	محمدرضا	اصفهانی	واعظ	۳ سال	کرج
۱۲	علی‌اکبر	شمسی	زرگر	۳ سال	بیجار
۱۳	محمد	مشارزاده محرابی	دبیر	۲ سال	مشکین شهر
١٤	مظفر	شخصی مددی	کارمند	۲ سال	گنبد کاووس

۱- همان، صص ۳٦۸ ـ ۳٦۹.

۱۵	عباس	پورمحمد ماهونکی	واعظ	۲ سال	زابل
۱۶	محمد	احمدی فروشانی	واعظ	۲ سال	سقز
۱۷	جلال	طاهری حسین آبادی	واعظ	۲ سال	مهاباد
۱۸	جلیل	معطری	واعظ	۱ سال	بانه
۱۹	شهاب‌الدین	حسینی	واعظ	۲ سال	سقز
۲۰	فاضل	حسینی ورکانه	واعظ	۱ سال	مهاباد
۲۱	حسین	عندلیب‌زاده	واعظ	۱ سال	پاوه
۲۲	مجتبی	صباح حسینی	واعظ	۱ سال	دیوان دره
۲۳	احمد	زمانیان کوهانی	واعظ	۱ سال	چابهار
۲۴	محمدعلی	حیدری	واعظ	۱ سال	شهر بابک
۲۵	رضا	خاتمی	خواربارفروش	۱ سال	بافت
۲۶	محمدعلی	موسویان	واعظ	۱ سال	ایرانشهر
۲۷	عبدالرزاق	زین‌الدین	واعظ	۳ سال	سقز
۲۸	ماشاءالله	کریمی	واعظ	۳ سال	پیرانشهر
۲۹	محمد	رئیسی	واعظ	۱ سال	تربت حیدریه
۳۰	علی‌اصغر	معصومی	واعظ	۱ سال	سمیرم

از حدود آذر ۱۳۵۷ به بعد ساواک کنترل جدی بر علما و روحانیون تبعیدی نداشت و در ماههای پایانی عمر رژیم، بیشتر علمای تبعید شده، به شهرهای محل سکونت خود بازگشتند.[۱]

از جمله اقدامات ساواک در طول سالهای ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ش. ممنوع‌الخروج کردن بسیاری از علما و روحانیونی بود که بر ضد رژیم پهلوی فعالیت کرده و ضمن حمایت از امام خمینی با ایشان و رابطین او در داخل و خارج از کشور ارتباط داشتند. ممنوع‌الخروج شدن علمای مخالف تنها به مقصد کشورهای اسلامی منطقه چون عراق و عربستان سعودی خلاصه نمی‌شد، بلکه از مسافرت علمای مخالف به دیگر کشورهای جهان نیز ممانعت می‌شد.[۲]

۱- آیت‌الله حاج شیخ مهدی ربانی املشی به روایت اسناد ساواک، ص ۴۳۲.

۲- شهید آیت‌الله دکتر سید محمدحسینی بهشتی به روایت اسناد ساواک، صص ۱۴۸ ـ ۱۴۹.

ساواکهای شهرهای مختلف معمولاً با ارسال نام و مشخصات علما و روحانیون مخالف در حوزه استحفاظی و فعالیت خود خواستار جلوگیری از خروج آنان از کشور می‌شدند.[1] اداره کل سوم ساواک نیز پس از مطالعه و بررسی لازم، تصمیم نهایی را اتخاذ می‌کرد.[2] در ۲۶ اسفند ۱۳۵۴ نام علما و روحانیون زیر در فهرست طولانی ممنوع‌الخروج شدگان ساواک قرار داشت:[3]

۱ـ شیخ محمدتقی فلسفی فرزند محمدرضا

۲ـ سید محمود علائی طالقانی فرزند ابوالحسن (فعلاً در زندان است)

۳ـ شیخ علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی فرزند علی (فعلاً در زندان است)

٤ـ شیخ غلامحسین جعفری همدانی فرزند محمدتقی

٥ـ شیخ حسن لاهوتی اشکوری فرزند نصراله (فعلاً در زندان است)

٦ـ شیخ جعفر جوادی شجونی فومنی فرزند حاج محمد

۷ـ اکرم حریری فرزند رجبعلی

۸ـ شیخ یحیی نصیری (نوری) فرزند اسماعیل

۹ـ محمدحسین علوی طباطبائی فرزند ابوالقاسم

۱۰ـ شیخ محمدجواد باهنر فرزند علی‌اصغر

۱۱ـ دکتر علی شریعتی مزینانی فرزند محمدتقی

۱۲ـ شیخ علی‌اصغر مرتضوی فرزند علی (معروف به شیخ عبداله جعفری)

۱۳ـ سیدحسین حسینی فرزند سیدمصطفی

١٤ـ فخرالدین حجازی فرزند محمد (فرهنگی و منبری)

١٥ـ شیخ فضل‌الله مهدی‌زاده محلاتی فرزند غلامحسین

١٦ـ شیخ مرتضی مطهری فرزند حسین

۱۷ـ سید محمود سدهی فرزند حاج جواد

۱۸ـ سید علی موسویان فرزند محمد

۱۹ـ محمدصالح طاهری فرزند ابوطالب

۱- شهید آیت‌الله سید اسدالله مدنی به روایت اسناد ساواک، ص ٤٧٣.

۲- آیت‌الله حاج سید مرتضی پسندیده به روایت اسناد ساواک، صص ٢٧٦ ـ ٢٧٧.

۳- آیت‌الله حاج شیخ مهدی ربانی املشی به روایت اسناد ساواک، صص ٢٢٦ ـ ٢٢٩؛ استاد شهید مرتضی مطهری به روایت اسناد ساواک، صص ٥٢٨ ـ ٥٣١.

۲۰ـ شیخ علی حجتی کرمانی فرزند عبدالحسین
۲۱ـ سید علی غیوری فرزند سیدمصطفی (فعلاً در تبعید است)
۲۲ـ شیخ محمدرضا مهدوی کنی فرزند اسداله (فعلاً در تبعید است)
۲۳ـ شیخ محمد امامی کاشانی فرزند ابوتراب (فعلاً در تبعید است)
۲۴ـ شیخ علی‌اصغر مروارید فرزند علی
۲۵ـ شیخ عباسعلی اسلامی قرائنی (سبزواری)، فرزند حسین
۲۶ـ شیخ عبدالرحیم ربانی شیرازی فرزند بمانعلی (فعلاً در زندان است)
۲۷ـ شیخ محمد نصیری (امامقلی) فرزند حسین
۲۸ـ شیخ عبدالعلی کنی (آقابزرگ) فرزند سید عبدالرحیم (فعلاً در تبعید است)
۲۹ـ شیخ زین‌الدین قربانی فرزند غلامحسین
۳۰ـ سید مرتضی عسگری فرزند سیدمحمد
۳۱ـ سید رضا بنی‌طبا فرزند سیدمرتضی
۳۲ـ سید ابراهیم موسوی فرزند سیدعباس
۳۳ـ شیخ حسین لنکرانی فرزند سیدمهدی
۳۴ـ شیخ احمد ضیافتی کافی (فعلاً در تبعید است)
۳۵ـ سید موسی بنی‌طباء فرزند سیدمرتضی
۳۶ـ شیخ حسن ضیافتی کافی
۳۷ـ شیخ حسن سعید تهرانی فرزند شیخ عبداله
۳۸ـ سید محمد غروی فرزند سید محمدمهدی
۳۹ـ شیخ مرتضی تهرانی فرزند شیخ عبدالعلی
۴۰ـ شیخ هادی غفاری آذرشهری فرزند شیخ حسین
۴۱ـ سید عبدالمجید ایروانی فرزند عبدالحجت
۴۲ـ سید ابوالفضل موسوی زنجانی فرزند سیدمحمد
۴۳ـ شیخ محمود احمدی یزدی‌نژاد فرزند علیرضا (معروف به شیخ محمود صادقی)
۴۴ـ شیخ اکبر حمیدزاده گیوی فرزند غفار
۴۵ـ محمدتقی جلالی خمینی فرزند علی حسین
۴۶ـ سید نورالدین علوی طالقانی فرزند محی‌الدین

۴۷ـ شیخ محمد قرنی فرزند حسن (فعلاً زندانی است)

۴۸ـ شیخ احمد کروبی فرزند محمود (فعلاً در تبعید است)

۴۹ـ سید محمدصادق لواسانی فرزند ابوالقاسم (فعلاً در تبعید است)

۵۰ـ شیخ علی‌اکبر تکه فرزند آقائی (معروف به مهدوی خراسانی واعظ)

۵۱ـ سید مهدی طباطبائی فرزند سید محمدحسین

۵۲ـ سید علی بطحائی گلپایگانی

۵۳ـ مهدی قدس محلاتی فرزند ابوالفضل

۵۴ـ شیخ رمضان جنتی (فعلاً تبعید است)

۵۵ـ شیخ اسحق تقویان اشکوری فرزند تقی

۵۶ـ شیخ محمدحسن بکائی فرزند ابراهیم.

از جمله مهمترین دل‌مشغولیهای ساواک جلوگیری از چاپ و انتشار اعلامیه‌های ضدحکومتی علما و روحانیون در نقاط مختلف کشور بود. در این میان ساواک نسبت به انتشار و توزیع اعلامیه‌ها و متن سخنرانیهای امام خمینی که معمولاً در زمانی بسیار کوتاه، در گستره‌ای بسیار وسیع پخش می‌شد حساسیت نشان می‌داد و با دارندگان اعلامیه‌ها و کسانی که موجبات انتشار آن را فراهم می‌کردند، برخورد می‌کرد. با این احوال موفقیت ساواک در جلوگیری از چاپ و انتشار اعلامیه‌های علما در مخالفت با حکومت چندان مطلوب آن سازمان و رژیم نبود و به رغم تمهیدات و تدابیری که ساواک می‌اندیشید اعلامیه‌ها در گستره وسیعی انتشار یافته در میان مردم توزیع می‌شد.[1] ساواک برای جلوگیری از چاپ و انتشار اعلامیه‌های روحانیون مخالف، بر چاپخانه‌ها نیز نظارت می‌کرد. اما در موارد اندکی ساواک موفق به کشف محل چاپ اعلامیه‌ها می‌شد. ضمن اینکه در مواردی، مخالفان اعلامیه‌ها و متن سخنرانیها را در کشورهای خارجی چاپ کرده و در داخل کشور توزیع می‌کردند.[2]

تفرقه‌افکنی

از جمله اقدامات ساواک، تلاش پیگیر برای بهره‌گیری از روحانیون طرفدار حکومت بر

۱- اسناد انقلاب اسلامی، ج ۳، صص ۱۸۵ ـ ۱۹۱ و صص ۲۲۲ ـ ۲۲۵.

۲- آیت‌الله حاج شیخ مهدی ربانی املشی به روایت اسناد ساواک، صص ۱۰۶ ـ ۱۰۷؛ انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۲، ص ۱۹۵.

ضد علما و روحانیون مخالف رژیم بود. ساواک مشتاق بود روحانیون و علما در برخی از مناقشات سیاسی حکومت با همسایگان (نظیرعراق) از رژیم حمایت کنند.[۱] در کشور گروهی ـ هر چند اندک ـ از روحانیون با ساواک ارتباط داشتند و ساواک تلاش می‌کرد تا از وجود آنان بر ضد علما و روحانیون مخالف بهره برد.[۲] در مقاطع حساس سیاسی و نیز ماههای محرم، صفر و رمضان، ساواک با بسیج روحانیون طرفدار حکومت، تلاش می‌کرد سخنرانیها و سخنان علمای مخالف حکومت را تحت‌الشعاع قرار داده و چنان وانمود سازد که رژیم پهلوی در میان علما و روحانیون اعتبار دارد و مجموعه اقدامات آن تأیید جامعه روحانیت ایران می‌باشد. ساواک برخی از روحانیون موافق حکومت را به مساجد و محافلی که علمای مخالف حکومت سخنرانی می‌کردند، اعزام می‌کرد تا با ایراد سخنرانی و موعظه در برابر مخالفان، از موضع حکومت دفاع کنند.[۳]

میزان ارتباط و همکاری روحانیون با ساواک و رژیم پهلوی نیز متفاوت بود. برخی از روحانیون ارتباط و تماس بسیار نزدیک و آشکاری با ساواک و حکومت داشتند؛ گروهی در قبال همکاری با ساواک، مشی میانه‌روتری دنبال می‌کردند و سعی داشتند به رغم ارتباط با ساواک، بر وجهه اجتماعی آنان لطمه‌ای وارد نشود؛ گروهی دیگر نیز ارتباطشان با ساواک کاملاً پنهانی بود. با این حال، ساواک علاقمند بود روحانیون طرفدار حکومت، در برابر علما و روحانیون مخالف آشکارا موضع‌گیری کرده و از اقدامات و مشی سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی حکومت پشتیبانی کنند.

در تمام دوران اوج‌گیری انقلاب اسلامی، ۱۳۵۶ ـ ۱۳۵۷، ساواک همواره بر ضرورت تقویت روحانیون طرفدار حکومت تأکید می‌کرد. این‌گونه طرحهای ساواک برای بهره‌گیری از روحانیون موافق حکومت در برابر مخالفان، به سرعت رنگ باخت و با گسترش روزافزون مخالفتهای عمومی با رژیم پهلوی، روحانیون میانه‌رو و موافق حکومت نیز دیگر به ندرت جرأت یافتند در برابر موج گسترده مخالفتها، از عملکرد رژیم پهلوی حمایت کرده و به همکاری با ساواک ادامه دهند.[۴] ساواک اعتراف می‌کند که از ماههای میانی سال ۱۳۵۷به

۱- محمدتقی فلسفی، خاطرات و مبارزات، صص ۳۲۲ ـ ۳۲۵.

۲- نصرالله رئیسی، مسائل مبرم انقلاب، صص ۸۶ ـ ۸۸؛ حمید روحانی، پیشین، ج ۲، صص ۷۷۰ ـ ۷۸۹.

۳- استاد شهید مرتضی مطهری به روایت اسناد ساواک، ص ۴۰۳.

۴- شهید آیت‌الله سید اسدالله مدنی به روایت اسناد ساواک، ص ۶۰۴.

بعد، هیچ‌یک از روحانیونی که پیش از آن ارتباط پیدا و پنهانی با حکومت و ساواک داشتند، دیگر تمایلی به همکاری با حکومت نشان نمی‌دهند. ساواک می‌گوید به دلیل تنفر عموم مردم از ساواک «هیچ روحانی محتاج هم حاضر نخواهد شد از طرف ساواک به وی کمک شود و همه از اسم ساواک گریزانند.»[۱]

از جمله روحانیون سرشناسی که از همان سالهای نخست دهۀ ۱۳۴۰ مشی میانه‌روی پی گرفت و ارتباط پیدا و پنهانی با ساواک داشت، آیت‌الله سیدکاظم شریعتمداری بود. طی سالهای ۱۳۴۱ ـ ۱۳۴۳ ساواک تلاش کرد تا از وجود او بر ضد مخالفان حکومت که تحت رهبری امام خمینی بودند، بهره برد. ساواک تلاش می‌کرد با طرح مرجعیت وی، موجبات ایجاد اختلاف میان روحانیون مخالف حکومت را فراهم آورد، آیت‌الله شریعتمداری نیز با مشی میانه‌رو خود، همچنان به تماس با ساواک و حکومت از یک سو و گروههایی از علما و روحانیون از سوی دیگر ادامه می‌داد. هر چند آیت‌الله شریعتمداری همواره از رژیم پهلوی انتقاد می‌کرد، اما هیچ‌گاه در صف مخالفان حکومت قرار نگرفت. به عبارت دیگر ضمن علاقمندی به پا در میانی بین حکومت و مخالفان، آرزومند بقای رژیم پهلوی بود.

آیت‌الله شریعتمداری موافقتی با سقوط رژیم پهلوی نداشت و در تمام ناآرامیهای سیاسی دوران انقلاب نیز رویه معتدل پیشه کرد که ضمن برخی همراهیها با انقلابیون، آرزومند بقای رژیم پهلوی با ساختاری معتدل بود.[۲]

با گسترش ناآرامیهای سیاسی دوران انقلاب، تقریباً برای تمام روحانیون و دیگر مخالفان سیاسی رژیم پهلوی آشکار شده بود که وی رغبت چندانی به همراهی جدی با خواسته‌های انقلابی امام و مردم نشان نمی‌دهد و به نوعی نگران از دست رفتن موقعیت خود است.[۳] برخی از علمای مخالف حکومت، آشکارا آیت‌الله شریعتمداری را مجتهد شاه و ساواک قلمداد می‌کردند.[۴] برخی از کارگزاران رژیم پهلوی نیز بعدها در خاطرات خود درباره ارتباطات آیت‌الله شریعتمداری با ساواک و رژیم پهلوی و تلاشهایی که وی برای جلوگیری از گسترش

۱- استاد شهید مرتضی مطهری به روایت اسناد ساواک، صص ۵۹٤ ـ ۵۹۷.
۲- جان. دی. استمپل، پیشین، صص ۱۵٦ ـ ۱۵۷؛ نیکی. آر. کدی، ریشه‌های انقلاب ایران، صص ۳۱۲ ـ ۳۱٤.
۳- حمید روحانی، شریعتمداری در دادگاه تاریخ، صص ۱۵۱ ـ ۱۵۳.
۴- صادق خلخالی، پیشین، ج ۱، صص ۲۹۸ ـ ۲۹۹.

ناآرامیهای سیاسی دوران انقلاب و سقوط رژیم پهلوی انجام داد نکاتی آورده‌اند.[۱] اسناد لانه جاسوسی امریکا نیز به روابط آیت‌الله شریعتمداری با رژیم پهلوی و ساواک اشاراتی دارد.[۲]

هنگامی که ساواک در ارتباط با علما و روحانیون مخالف، با مشکل جدی مواجه می‌شد انتظار داشت آیت‌الله شریعتمداری با پادرمیانی و اعمال نفوذ، مانع از گسترش بحران شود. چنانکه وقتی آیت‌الله محمدرضا سعیدی در زندان قربانی خشونت ساواک شد، اداره کل سوم ساواک ترتیبی داد تا آیت‌الله شریعتمداری با خانواده و اطرافیان وی تماس گرفته و از تبعات سوء این واقعه دلخراش جلوگیری کند.[۳] این واقعه تقریباً با فوت آیت‌الله سیدمحسن حکیم ـ مرجع شیعیان در عراق ـ هم‌زمان بود و رژیم و ساواک در قدردانی از خدمات شریعتمداری، به مناسبت درگذشت آیت‌الله حکیم پیام تسلیت رسمی دربار و شاه را برای آیت‌الله شریعتمداری فرستادند که به مفهوم به رسمیت شناختن مرجعیت او بود.[۴] این همکاریها طی سالهای بعد نیز کماکان ادامه یافت. در موارد متعدد ساواک از نفوذ و قدرت شریعتمداری برای جلوگیری از گسترش مخالفت علمای مخالف بهره گرفت، ضمن اینکه شریعتمداری در مواقع لزوم اطلاعات خود را درباره روحانیون طرفدار امام خمینی به ساواک گزارش می‌داد.[۵]

در تمام دوران اوج‌گیری انقلاب اسلامی، با هماهنگی ساواک، برخی از رجال درجه اول کشور با شریعتمداری ملاقات می‌کردند که هدف آن، یافتن راه‌حلهایی ـ هر چند مقطعی ـ برای کند کردن تحولات سیاسی دوران انقلاب و نجات نهایی رژیم پهلوی از سقوط حتمی بود.[۶] از آنجایی که آیت‌الله شریعتمداری نزد افکار عمومی متهم به طرفداری از رژیم پهلوی و ارتباط نزدیک با ساواک بود؛ با برنامه‌ریزیهای قبلی، دسته‌هایی از عوامل ساواک یکی دو بار به محل سکونت او در قم حمله کرده و مردمی را که در آن مکان پناه گرفته بودند، مورد ضرب و شتم قرار دادند.[۷] ساواک انتظار داشت با بهره‌گیری از مشی معتدلانه و طرفدارانه

۱- یوسف مازندی، ایران ابرقدرت قرن، صص ٦١٠ ـ ٦١١؛ احمدعلی مسعود انصاری، من و خاندان پهلوی، صص ١١٨ ـ ١٢٠.

۲- مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ٥٥، صص ٤ ـ ٥.

۳- حمید روحانی، نهضت امام خمینی، ج ٢، صص ٦٤٠ ـ ٦٤١.

۴- اسناد انقلاب اسلامی، ج ٥، ص ١٣٠.

۵- شهید آیت‌الله سید اسدالله مدنی به روایت اسناد ساواک، صص ٢١٤ ـ ٢١٦.

۶- انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ٣، ص ٢٧٤.

۷- روزشمار انقلاب اسلامی، ج ٣، صص ٣٠٠ ـ ٣٠١.

شریعتمداری از حکومت، از نفوذ و اعتبار امام خمینی بکاهد. در مقاطعی نیز که امام طی اعلامیه‌ها و سخنرانیهایی مردم را به مبارزه پیگیر با حکومت دعوت می‌کرد، ساواک شریعتمداری را وادار می‌کرد مردم را به آرامش دعوت کند.[۱] در سالهای ۱۳۵۶ ـ ۱۳۵۷، ساواک برای اعتبار بخشیدن به آیت‌الله شریعتمداری، بارها ترتیبی فراهم کرد تا وی برای برخی از روحانیون زندانی و یا تبعیدی از شاه تقاضای عفو کرده و با موافقت شاه، بین حکومت و مخالفان آن آشتی برقرار شده و از ادامه بحران جلوگیری کند.[۲] از دیگر اقدامات هماهنگ ساواک و شریعتمداری در دوران انقلاب، طرح حمایت از اجرای کامل قانون اساسی مشروطیت در برابر مخالفان براندازی حکومت بود که جز به سقوط رژیم پهلوی نمی‌اندیشیدند. اما این حربه نیز چنان که خود ساواک اعتراف می‌کند کارآمد نبود و علمای مخالف، این موضع‌گیری را ترفندی برای نجات رژیم ارزیابی کرده و آن را رد کردند.[۳]

از دیگر اقدامات ساواک، تلاش برای بدنام کردن علما و روحانیون مخالف نزد افکار عمومی بود. القای وابستگی و همکاری روحانیون و علمای مخالف حکومت با ساواک، از جمله حربه‌هایی بود که این سازمان از آن بهره می‌گرفت.[۴] ساواک همواره تلاش می‌کرد علما و روحانیون طرفدار امام خمینی را رودرروی دیگر روحانیون و طلاب قرار دهد و به تبع آن در صف مخالفان روحانی حکومت، شکاف ایجاد کند.[۵] تا جایی که برخی روحانیون تحت القائات و تحریکات ساواک علناً و یا به طور ضمنی در برابر یکدیگر موضع‌گیری می‌کردند و حتی اعلامیه‌هایی علیه یکدیگر صادر می‌نمودند.[۶] در این مسیر ساواک حتی از اختلاف عقیده علما درباره مسائلی چون زمان فرا رسیدن اوقات شرعی و اعلام روز عید فطر و غیره برای اهداف خود بهره می‌برد.[۷] گاه اتفاق می‌افتاد که ساواک برای ایجاد اختلاف بین علما و روحانیون و بی‌اعتبار ساختن آنان نزد پیروان و طرفدارانشان، اعلامیه‌هایی علیه آنان منتشر و مخفیانه

۱- شهید آیت‌الله حاج شیخ محمد صدوقی به روایت اسناد ساواک، صص ۱۴۸ ـ ۱۴۹.
۲- انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۹، ص ۱۱۹.
۳- شهید حجت‌الاسلام سید عبدالکریم هاشمی‌نژاد به روایت اسناد ساواک، ص ۷۷۴.
۴- آیت‌الله حاج آقا حسین خادمی به روایت اسناد ساواک، صص ۱۵۱ ـ ۱۵۲.
۵- همان، ص ۱۵۲.
۶- آیت‌الله العظمی سید محمدهادی میلانی به روایت اسناد ساواک، صص ۹۷ ـ ۹۸.
۷- همان، ص ۵۳۹.

توزیع می‌کرد.[۱]

از دیگر اقدامات ساواک برای بدنام کردن علما و روحانیون مخالف، بهره‌گیری از سوژه‌های موهن غیراخلاقی و جعلی و پرونده‌سازیهایی از این نوع بود از جمله مهمترین این اقدامات مونتاژ عکسهای غیراخلاقی از برخی علما و روحانیون مخالف به همراه زنانی برهنه و نظایر آن بود.[۲] از دیگر اقدامات ساواک برای بدنام کردن علمای مخالف، انتشار نامه‌های جعلی از قول آنان خطاب به شاه و مقامات ساواک بود که طی آن وابستگی و طرفداری نگارنده به رژیم پهلوی مورد تأیید و تأکید قرار گرفته بود.[۳] ساواک در نشریات و محافل مختلف سیاسی، فرهنگی و دینی چنین شایع می‌کرد که هنگام دستگیری و بازرسی منازل علما و روحانیون مخالف، مبالغ هنگفتی پول کشف کرده است.[۴]

ساواک برای تحقیر و توهین به علما و روحانیون و نیز طلاب، تمهیداتی فراهم می‌آورد تا مردم کوچه و بازار در معابر عمومی و خیابانها و دیگر اماکن، روحانیون را با واژه‌هایی رکیک و غیرمؤدبانه خطاب کنند یا درباره زندگی فردی و اجتماعی آنان شایعات بی‌اساس رواج داده و افکار عمومی را نسبت به آنان بدبین سازند.[۵] در مواردی هم ساواک برای بدنام کردن علما و روحانیون، آنان را به داشتن گرایشات کمونیستی و نظایر آن متهم ساخته و شایعاتی در این‌باره منتشر می‌کرد.[۶] گاه ساواک با انتشار اعلامیه‌هایی جعلی چنین وانمود می‌کرد که علما و روحانیون حمیّت ملی نداشته، به ایران و مواریث تاریخی و فرهنگی آن اعتنایی ندارند و اصولاً برای میهن‌پرستی و آب و خاک کشور جایگاهی قائل نیستند.[۷]

گاه نیز به دستور ساواک، اشعاری مبتذل با مضامین هجو و تخریب علما و روحانیون مخالف تهیه شده و به وسیله نوارهای کاست در جامعه پخش می‌شد.[۸] در مواردی نیز ساواک، نامه‌هایی علیه آنها به امضای حوزه علمیه و دیگر مراکز علمی و مذهبی خوشنام چاپ و

۱- حجت‌الاسلام محمدتقی فلسفی به روایت اسناد ساواک، صص ۳۶۰ ـ ۳۶۱.
۲- لطف‌الله میثمی، پیشین، ج ۱، صص ۲۱۹ ـ ۲۲۰.
۳- رحیم نیکبخت، زندگی و مبارزات شهید آیت‌الله قاضی طباطبایی، صص ۲۲۱ ـ ۲۲۳.
۴- عباسعلی عمید زنجانی، پیشین، ص ۱۹۹.
۵- [آیت‌الله] علی خامنه‌ای، خاطرات و حکایتها، ج ۱، ص ۱۹.
۶- جلال‌الدین فارسی، زوایای تاریک، ص ۳۴۱.
۷- آیت‌الله العظمی سید محمدهادی میلانی به روایت اسناد ساواک، ج ۲، صص ۳۴۴ ـ ۳۴۶.
۸- همان، ج ۳، ص ۷۹.

توزیع می‌کرد. گاهی ساواک اعلامیه‌های جعلی از قول مردم خطاب به برخی علما و روحانیون چاپ و منتشر می‌کرد.[۱] ساواک برای تخریب علمای مخالف، نسخه‌هایی از اعلامیه‌ها و نوشته‌های جعلی خودساخته را از طریق پست برای علمای مورد احترام مردم در نقاط مختلف کشور ارسال می‌کرد.[۲]

ساواک گاه با آزادی برخی از روحانیون از زندان و یا موافقت با رفع تبعید آنان، چنین شایع می‌کرد که این افراد صرفاً به دلیل سپردن تعهد به ساواک و همکاری با آن، آزادی خود را بازیافته‌اند.[۳] از جمله روحانیونی که ساواک سالها به تخریب علیه او ادامه داد حجت‌الاسلام فلسفی بود.

اما اقداماتی از این نوع، وقفه‌ای در روند مبارزات سیاسی ـ مذهبی مردم در برابر رژیم پهلوی ایجاد نکرد و موجب تنفر بیش از پیش افکار عمومی از نظام سیاسی حاکم بر کشور شد.

امریکا و اسرائیل

حکومت پهلوی به طور عام و ساواک به طور خاص، نسبت به مخالفت مردم با امریکا و اسرائیل حساسیت نشان می‌دادند. در این میان علما و روحانیون مخالف حکومت که از نقش این دو دولت در تحکیم و تثبیت موقعیت حکومت پهلوی اطلاع داشتند، با آنان به مقابله برخاستند. در سخنرانیها و اعلامیه‌های امام خمینی در دوره محمدرضا پهلوی و نیز طی ده ساله حیات ایشان پس از پیروزی انقلاب اسلامی انتقادات تند و صریح نسبت به سیاستهای امریکا و اسرائیل در ایران و دیگر نقاط جهان به چشم می‌خورد.

در دوره نهضت امام خمینی(ره)، ایشان سخنان تندی علیه اسرائیل و امریکا ایراد کرده است. به همین دلیل ساواک در طول آن دوران می‌کوشید از گسترش حملات علما به سیاست امریکا و اسرائیل جلوگیری کند، چنانکه وقتی در اسفند ۱۳۴۴ حجت‌الاسلام فلسفی طی سخنانی به سیاستهای امریکا در ایران و سایر نقاط جهان حمله کرد، نصیری رئیس وقت ساواک دستور داد به وی هشدار داده شود که از آن پس سخنی در مخالفت با امریکا بر زبان

۱- شهید آیت‌الله سید اسدالله مدنی به روایت اسناد ساواک، صص ۲٤۱ ـ ۲٤۳.

۲- همان، ص ۳٥٤.

۳- شهیدان حجج اسلام سید نورالدین و سید فخرالدین رحیمی به روایت اسناد ساواک، صص ۱٦۷ ـ ۱٦۸.

نیاورد و چنانچه بر این رویه ادامه دهد دستگیر و زندانی خواهد شد. روند مخالفت علما با سیاستهای امریکا در ایران در تمام سالهای دهۀ ۱۳۵۰ ادامه یافت و در ناآرامیهای دوران انقلاب به اوج خود رسید.

سابقه مخالفتهای علما و روحانیون با موجودیت اسرائیل و با سیاستهای بعدی آن در قبال فلسطینیان و جهان اسلام نیز به دوران تشکیل دولت اسرائیل باز می‌گردد. در آغاز دهۀ ۱۳۴۰ سیاستهای اسرائیل در جهان اسلام و ارتباط نزدیک آن با رژیم پهلوی از سوی علما و به‌ویژه امام خمینی نکوهش شد و حکومت به دلیل بسط ارتباط سیاسی، اقتصادی و امنیتی خود با صهیونیستها مورد سرزنش قرار گرفت. ساواک نسبت به حملات ضداسرائیلی روحانیون حساسیت نشان می‌داد و به شدت با آن برخورد می‌کرد.[۱] با این حال روحانیون بر مخالفت خود با اسرائیل ادامه دادند و در مقاطع مختلف نظیر جنگ ۶ روزه رمضان ـ ۱۳۴۶ش/۱۹۶۷م ـ و نیز در جریان درگیریهای سال ۱۳۵۲ش./۱۹۷۳م. بین کشورهای اسلامی و اسرائیل، طی اعلامیه‌هایی ضمن حمایت از جهان اسلام و فلسطینیان، انتقادات تندی متوجه سیاست اسرائیل کردند.[۲] ساواک در گزارشات خود صراحتاً به نقش قابل توجه روحانیون طرفدار امام خمینی در مخالفت آشکار با اسرائیل و روابط این دولت با رژیم پهلوی اشاره می‌کند و به مأموران خود هشدار می‌دهد از انتشار و توزیع اعلامیه‌های ضداسرائیلی در کشور جلوگیری کنند.[۳] هنگامی که علما و روحانیون، از مردم خواستند در پاسخ به سیاستهای تجاوزکارانه اسرائیل در قبال فلسطینی‌ها، کمکهای نقدی و غیرنقدی خود را در اختیار آوارگان فلسطینی قرار دهند، ساواک می‌کوشید در این راه کارشکنی کرده و اخلال ایجاد کند.[۴] ساواک به علما و روحانیون که عهده‌دار جمع‌آوری کمکهای نقدی و غیرنقدی مردم برای آوارگان فلسطینی بودند، القا می‌کرد که کمکهای جمع‌آوری شده از سوی کشورهای عربی حیف و میل شده و به دست فلسطینیها نخواهد رسید و به آنان پیشنهاد می‌کرد کمکهای دریافت شده را برای امور خیریه و نظایر آن در داخل کشور مصرف کنند. زمانی که متولیان امر هشدار ساواک را نادیده گرفتند، ساواک تهدید کرد ارسال‌کنندگان هرگونه وجه نقدی به

۱- محمدتقی فلسفی، پیشین، صص ۴۰۹ ـ ۴۱۴.

۲- علی دوانی، پیشین، ج ۵، صص ۲۴۴ ـ ۲۴۸؛ حمید روحانی، پیشین، ج ۲، صص ۲۴۴ ـ ۲۴۶.

۳- شهید آیت‌الله سید اسدالله مدنی به روایت اسناد ساواک، صص ۱۳۶ ـ ۱۳۷.

۴- استاد شهید مرتضی مطهری به روایت اسناد ساواک، صص ۲۲۴ ـ ۲۲۵.

خارج از کشور به اتهام خیانت به کشور تحت تعقیب قضایی قرار خواهند گرفت.[۱]

بدون تردید این اقدامات تحت فشار مأموران موساد و نمایندگان سیاسی اسرائیل در ایران صورت می‌گرفت. طی سالهای آتی عمر رژیم پهلوی نیز که روابط ایران با اسرائیل گسترش یافت، ساواک برای جلوگیری از مخالفت روحانیون و مردم از هیچ تلاشی فروگذار نکرد،[۲] اما اقدامات ساواک در حرکت علما، روحانیون و مردم مانع جدی ایجاد نکرد.

انجمن حجتیه و بهائیت

عنوان کامل انجمن حجتیه که در برخی منابع تحت عنوان انجمن ضدبهائیت نیز از آن یاد شده، انجمن خیریه حجتیه مهدویه است که مدت کوتاهی پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به وسیله شیخ محمود ذاکرزاده تولایی معروف به شیخ محمود حلبی تأسیس شد. هدف از تأسیس آن مبارزه با گسترش بهائیت و بهائی‌گری در جامعه ایرانی بود. به دنبال کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سرکوب مخالفان سیاسی، انجمن تازه تأسیس حجتیه به دور از هرگونه شائبه مخالفت و مبارزه با نظام سیاسی حاکم بر ایران، فعالیتهای عمدتاً فکری ـ فرهنگی و تبلیغاتی خود را برای مبارزه با گسترش بهایی‌گری و جلوگیری از نفوذ بهائیان آغاز کرد. در این میان رژیم پهلوی نیز که می‌دانست وجود و فعالیت این انجمن نمی‌تواند مشکلی برای حکومت ایجاد کند، نسبت به ادامه فعالیت آن روی خوش نشان داد. بالاخص اینکه گفته می‌شد رهبران انجمن حجتیه در برابر شاه و رژیم پهلوی مشی جانبدارانه‌ای دنبال می‌کنند و شاه را نگاهبان و حافظ تشیع اثنی‌عشری ارزیابی کرده و نسبت به تحولات سیاسی ـ اجتماعی کشور و سرکوب گروههای مختلف سیاسی واکنش نشان نمی‌دهند. در تمام سالهای دهۀ ۱۳۳۰ انجمن حجتیه تحت حمایتهای ضمنی حکومت و دستگاههای امنیتی آن به فعالیت خود ادامه داد.[۳] هنگامی که مبارزات علما و روحانیون به رهبری امام خمینی با رژیم پهلوی در سالهای نخست دهه ۱۳۴۰ شکل جدی‌تری به خود گرفت، انجمن حجتیه نسبت به تحولات جامعه بی‌توجه بود. جامعه دینی، علما و روحانیون نسبت به فعالیت و نوع

۱- همان، صص ۳۰۶ ـ ۳۰۷.

۲- حجت‌الاسلام محمدتقی فلسفی به روایت اسناد ساواک، ص ۳۸۹؛ غلامرضا اسلامی، غروب خورشید فقاهت، صص ۱۲۶ ـ ۱۲۷.

۳- عزت‌الله نوذری، تاریخ احزاب سیاسی در ایران، صص ۱۳۹ ـ ۱۴۴.

ارتباطاتی که اعضای این گروه با ساواک داشتند سخت بدبین بود؛ چنین ارزیابی می‌شد که انجمن حجتیه بدون توجه به اقتضائات سیاسی ـ مذهبی زمان از طریق صواب دینداری منحرف شده و با حمایت پنهان و پیدای رژیم پهلوی و همکاری با نیروهای امنیتی آن، عملاً در برابر بخش اعظمی از جامعه دینی ـ اسلامی و جهان تشیع موضع مخالف در پیش گرفته است. مخالفان چنین تحلیل می‌کردند که اعضای انجمن حجتیه بدون توجه به تلاشهای گسترده‌ای که رژیم پهلوی و ساواک با کمک حامیان خارجی برای تخریب شعائر اسلامی و روحانیت شیعه انجام داده، عملاً در مسیر تضعیف دین اسلام و مذهب تشیع گام برمی‌دارد.[۱] اعضای انجمن حجتیه اعتقادی به مبارزه با رژیم پهلوی نداشتند؛ چه بسا در مقاطع مختلف نیز از آن حمایت کردند. در این میان آنها دلخوش بودند که رژیم پهلوی اجازه فعالیت بر ضد بهائیان را داده است.[۲]

انجمن حجتیه آشکارا از اعضای خود می‌خواست در امور سیاسی دخالت نکنند و نقض‌کنندگان این دستور را اخراج می‌کرد.[۳] اسناد و مدارک موجود نیز نشان می‌دهد که ساواک تا واپسین ماههای عمر رژیم پهلوی، بر مجموعه فعالیتهای انجمن حجتیه و رفتار گردانندگان آن کنترل داشت و برای ادامه فعالیت آنان در کشور تسهیلات لازم را فراهم می‌آورد. در اسناد ساواک تصریح شده که گردانندگان اصلی انجمن حجتیه با آن سازمان همکاری نزدیکی دارند.[۴] ساواک، همچنین در موارد متعدد از این انجمن در برابر افکار مخالف حمایت کرده و ایراد گیرندگان بر نحوه و کیفیت فعالیت آن را تحت تعقیب قرار داده و حتی «شکنجه» می‌کرد. گفته می‌شد انجمن حجتیه دستگیری و شکنجه مخالفان را توسط ساواک نوعی غضب الهی ارزیابی می‌کرد که به دلیل دور شدن از «رحمت امام زمان و خدا» گریبانگیر آنان شده است.[۵] ساواک درصدد بود انجمن ضدبهائیت حجتیه را در برابر مخالفان حکومت قرار دهد.[۶] برخی از روحانیون در خاطرات خود به مخالفتهای شیخ محمود حلبی ـ رهبر انجمن حجتیه ـ با امام خمینی اشارات جالب‌توجهی کرده و تصریح کرده‌اند که حلبی

۱- انجمن حجتیه نسلی مأیوس از حرکت و انقلاب، صص ۱۳۰ ـ ۱۳۶.
۲- همان، صص ۳۲ ـ ۴۱ و صص ۱۱۸ ـ ۱۲۱.
۳- احمد احمد، خاطرات احمد احمد، صص ۵۶ ـ ۵۷.
۴- عمادالدین باقی، در شناخت حزب قاعدین زمان، صص ۴۶ ـ ۵۲؛ عزت‌الله نوذری، پیشین، صص ۱۴۷ ـ ۱۴۹.
۵- عمادالدین باقی، پیشین، صص ۲۰۲ ـ ۲۰۳.
۶- آئینه آفتاب، صص ۸۸ ـ ۸۹؛ حمید روحانی، پیشین، ج ۳، صص ۱۸۶ ـ ۱۹۶.

معتقد بود مخالفت ایشان با حکومت نتیجه محتومی جز شکست نخواهد داشت.[۱] گفته می‌شد ساواک و دربار با تقویت هم‌زمان بهائیت و انجمن حجتیه، قصد داشتند این دو جریان را در روندی فرسایشی به یکدیگر مشغول داشته و با گسترش حیطه فعالیت آنان، مخالفتهای سیاسی ـ اجتماعی مردم را با رژیم پهلوی تحت‌الشعاع قرار دهند.[۲] با این وجود در مواردی هم ساواک در اقدامی مصلحت‌اندیشانه، برخی از اعضای انجمن حجتیه و یا نفراتی از بهائیان را دستگیر می‌کرد تا به نوعی بین طرفین موازنه ایجاد شود. اسنادی که پس از انقلاب اسلامی از ساواک و سایر دوایر حکومتی به دست آمد، تأیید می‌کند که علما و روحانیون مخالف حکومت در نگرش نسبت به ارتباطات اعضای فعال انجمن حجتیه با ساواک و مقاصدی که ساواک از ادامه فعالیت این گروه دنبال می‌کرد، راه خطا نپیموده‌اند. از منظر ساواک، وجود و فعالیت انجمن ضدبهائیت حجتیه که فعالیت آن نیز تحت کنترل دائم ساواک قرار داشت، می‌توانست افکار عمومی را بر این باور رهنمون سازد که رژیم پهلوی نظر مساعدی نسبت به بهائیان ندارد.[۳] با این توضیح که؛ اعضای فعال و رهبران انجمن حجتیه بر رفتار اعضای این انجمن کنترل دائمی داشته و هرگاه تغییری در نگرش سیاسی آنان در قبال حکومت مشاهده می‌شد، بی‌محابا دانسته‌های خود را در اختیار ساواک قرار می‌دادند و به عبارت بهتر بر ضد اعضای انجمن حجتیه عملاً جاسوسی و خبرچینی می‌کردند.[۴]

با پیروزی انقلاب اسلامی، اعضای فعال انجمن حجتیه برای نفوذ در بخشهای مختلف حاکمیت و دوایر مختلف دولتی تلاش گسترده‌ای انجام دادند. با این احوال رهبران انقلاب اسلامی از همان آغاز نسبت به تبعات سوء حضور و نفوذ اعضای این انجمن در بخشهای مختلف هشدار داده و بدان روی خوش نشان ندادند. گفته می‌شد انجمن حجتیه برای نفوذ در مراکز حساس اطلاعاتی ـ امنیتی مانند مراکز ساواک که به دست انقلابیون افتاد، اشتیاق قابل‌توجهی نشان می‌دادند. آگاهان به امور تصریح کرده‌اند که اعضای انجمن حجتیه طی همان نخستین سالهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی، بسیاری از اسناد و مدارک موجود در ساواک و دیگر مراکز امنیتی رژیم پهلوی را که حاوی همکاری و ارتباط نزدیک اعضای فعال

۱- علی‌اکبر ناطق‌نوری، پیشین، صص ۹۹ ـ ۱۰۱.
۲- انجمن حجتیه نسلی مأیوس از حرکت و انقلاب، صص ۲۵ ـ ۲۷.
۳- مصطفی الموتی، پیشین، ج ۱۲، صص ۲۳۸ ـ ۲۳۹.
۴- عمادالدین باقی، پیشین، صص ۲۰۴ ـ ۲۰۵.

و رهبران انجمن حجتیه با آن بوده، از میان برده‌اند.[۱]

در دوران سلطنت محمدرضا پهلوی، بهائیان در شئون مختلف کشور نفوذ چشمگیری داشتند. گواینکه انجمن حجتیه با هدف مبارزه فرهنگی ـ فکری با بهائیت تأسیس شد و در تمام دوران سلطنت وی نیز مدعی مبارزه با بهائیان بود، اما چنانکه مدارک موجود نشان می‌دهد، نتیجه فعالیت انجمن ضدبهائیت حجتیه به حدی ناچیز بود که می‌شود آن را بدون ثمر خواند. طی سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد و در دوران ریاست تیمور بختیار بر فرمانداری نظامی، به همت برخی علما و روحانیون، مبارزه جدی بر ضد بهائیان سازمان داده شد و می‌رفت رژیم پهلوی را با بحران روبرو کند. اما موضوع با دخالت دولت و فرمانداری نظامی که در ظاهر امر از روحانیون و مردم مسلمان کشور در برابر بهائیان حمایت می‌کرد، پایان یافت و تا مدتی بهائیان رفتار محتاطی داشتند.[۲] اما این روند از واپسین سالهای دهۀ ۱۳۳۰، در حالی که رژیم پهلوی و سازمان جدیدالتأسیس ساواک از بهائیان حمایت می‌کردند، متوقف شد و بار دیگر بهائیان آشکارا در مدیریتهای مختلف سیاسی، امنیتی و اطلاعاتی، اقتصادی و غیره پستهای حساسی به دست آوردند و با فضای مناسبی که رژیم پهلوی برای آنان ایجاد کرد در بسیاری از سرپلهای اقتصادی ـ تجاری و نظایر آن فعالیت کردند. اسناد و مدارک موجود نشان می‌دهد که از همان آغازین سالهای تأسیس و فعالیت ساواک خدمت افرادی از بهائیان در مدیریتهای ریز و درشت آن آغاز شد.[۳] بهائیان با بهره‌گیری از چتر حمایتی ساواک و رژیم، تلاش پیگیری برای نفوذ در ارکان حاکمیت آغاز کردند.[۴] ساواک نیز ضمن حمایت از بهائیان، همواره نسبت به عواقب سوء حضور آشکار بهائیان ابراز نگرانی کرده و تمایل داشت حضور بهائیان با پنهان‌کاریهای بیشتری دنبال شود. ساواک نگران گسترش مخالفتهای علما، روحانیون و جامعه مسلمان ایرانی با بهائیان و به تبع آن رژیم پهلوی بود. از همان دوران نخست‌وزیری اسدالله علم در سال ۱۳۴۱ش. تا واپسین سالهای عمر رژیم پهلوی، همواره تعدادی از وزیران کابینه‌ها را بهائیان تشکیل می‌دادند. با آغاز نخست‌وزیری

۱- انجمن حجتیه نسلی مأیوس از حرکت و انقلاب، صص ۸۶ ـ ۸۷.

۲- مظفر شاهدی، پیشین، صص ۲۶۹ ـ ۲۷۲.

۳- امان‌الله اردلان، خاطرات حاج عزالممالک اردلان، صص ۴۲۵ ـ ۴۲۶؛ حسین میر، تشکیلات فراماسونری در ایران، صص ۲۰۸ ـ ۲۱۱.

۴- حسین فردوست، پیشین، ج ۱، صص ۴۹۷ ـ ۴۹۹.

امیرعباس هویدا که پدرش مسلک بهایی داشت و خود نیز گامی در کتمان مسلک بهائی‌گری برنداشت، نفوذ و حضور بهائیان در کابینه و دیگر پستهای حساس سیاسی، اداری، اقتصادی چشمگیر بود. در این میان علما، روحانیون و نیز مردم همواره حضور هویدای بهائی را در رأس کابینه و نفوذ چشمگیر بهائیان را در ارکان حاکمیت با نگرانی دنبال می‌کردند. اسناد موجود نشان می‌دهد که ساواک نیز همواره گوشزد می‌کرد حضور هویدا در رأس دولت و عضویت بهائیانی در کابینه و دیگر پستهای حساس کشور، می‌تواند عواقب سوئی برای رژیم به دنبال داشته باشد. ساواک طی سالهای دهۀ ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ همواره نسبت به احتمال بروز شورش بر ضد بهائیان هشدار می‌داد و نگران خطرساز شدن بهائیان برای موجودیت رژیم پهلوی بود. ساواک از همان آغاز فعالیت، تجربیاتی از حساسیتهای علما نسبت به بهائیان داشت. هنگامی که در سال ۱۳۳۸ در قم خبری منتشر شد که عمده سهام شرکت زمزم (تهیه کننده نوشابه‌های پپسی کولا) متعلق به بهائیان است، با فتوای آیت‌الله‌العظمی بروجردی، مخالفت گسترده‌ای با نمایندگی زمزم در قم صورت گرفت و دامنه آن به شهرهای دیگر نیز کشیده شد. به دنبال آن با هشدارهای ساواک، نمایندگیها و فعالیتهای تبلیغاتی شرکت زمزم از قم برچیده شد و تا سالها این شرکت برای فروش نوشابه‌های خود در نقاط مختلف کشور با مشکلات عدیده‌ای روبرو بود.[۱]

ساواک از آغاز نخست‌وزیری هویدا تلاش می‌کرد تا هویدا و برخی همکاران بهایی او را در کابینه و مدیریتهای حساس کشور، افرادی مسلمان و معتقد معرفی کند و در این مسیر از کمک روحانیون درباری و طرفدار حکومت نیز بهره گرفت.[۲]

شاه نیز نسبت به بهائیان نظر مساعدی داشت و ضمن این‌که از حضور گسترده این گروه در پستهای حساس سیاسی ـ اقتصادی و امنیتی مطلع بود، علاقمند بود ساواک درحمایت از آنان قصور نورزد.[۳]

۱- قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، ج ۱، صص ۲۰۵ ـ ۲۰۶؛ جواد منصوری، تاریخ قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، ج ۱، صص ۳۳۲ ـ ۳۳٤.

۲- ظهور و سقوط، ج ۲، صص ۳۸٦ ـ ۳۸۹.

۳- جواد منصوری، پیشین، صص ۳۲٤ ـ ۳۲۸.

فصل یازده

ساواک در تعقیب مخالفان سیاسی

مخالفان رژیم پهلوی طیف گسترده‌ای بودند که هر یک در مبارزه با حکومت مشی ویژه‌ای در پیش گرفتند. با این احوال در مبحث حاضر صرفاً کارنامه سیاسی و مبارزاتی تشکلهایی مورد بررسی و ارزیابی قرار خواهد گرفت که در مخالفت با حکومت از روشهای مسالمت‌آمیز پیروی کردند. روحانیون و علما که از مهمترین مخالفان سیاسی حکومت محسوب می‌شدند نیز در چارچوب همین دسته طبقه‌بندی می‌شوند، اما به دلیل گستره وسیع مبارزات آنان، کارنامه سیاسی‌شان در فصل گذشته، به طور مستقل بررسی شد.

در فصل حاضر، پس از بررسی مختصری از وضعیت استبداد داخلی و روش ساواک در تعقیب مخالفان سیاسی، تسلط این سازمان بر دستگاه قضایی شرح داده شده و برخی گروههای سیاسی بررسی شده‌اند. گروههایی که در این مبحث نامی از آنها برده شده، عبارتند از: نهضت آزادی ایران، جبهه ملی، کانون نویسندگان، حزب زحمتکشان ملت ایران، جامعه سوسیالیستهای نهضت ملی ایران (حزب نیروی سوم)، حزب ایران، حزب ملت ایران، عوامل بحران‌ساز در کردستان، گروه نیکخواه، سندیکاهای کارگری و حزب توده.

استبداد فزاینده

از جمله مهمترین ویژگیهای نظام سیاسی حاکم بر کشور، از نخستین سالهای دهۀ ۱۳۴۰ش، گرایش روزافزون شاه به استبداد بیشتر و ایجاد انسداد سیاسی و به تبع آن از میان برداشتن مخالفان و منتقدان مسالمت‌جوی سیاسی بود. در این میان ساواک بیش از هر ابزار دیگری می‌توانست بر این خوی ناصواب و غیراصولی حکومت که از پشتیبانی حامیان خارجی خود (و به‌ویژه امریکا) نیز سود می‌برد، پاسخ مساعد دهد. رژیم آشکارا نشان داده بود که از

مردم فاصله گرفته و برای بقا و ادامه حیات خود، جز بهره‌گیری از سیاست سرکوب و نادیده گرفتن حقوق مخالفان، مشی دیگری پیش روی خود نمی‌بیند. رژیم حتی خود را به اجرای کمترین بخش از قانون اساسی مشروطیت و اجرای دیگر قوانین موضوعه مقید نمی‌دانست و حفظ و تکریم حقوق اساسی مردم ایران به ندرت برای حاکمان مفهوم داشت.[۱]

قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ از نگاه بسیاری از پژوهشگران مهمترین نقطه عطف گرایش مهار ناشدنی حکومت به روشهای خشن ارزیابی می‌شود. در جریان این واقعه، بین رژیم با مردم فاصله‌ای پر ناشدنی به وجود آمد و شاه و حامیان او را متوجه ساخت که دیگر امکان هرگونه مصالحه و سازش احتمالی با مخالفان از بین رفته است. بنابراین تنها از طریق سرکوبهای پایان‌ناپذیر ساواک بود که رژیم قادر شد به حیات خود ادامه دهد.[۲]

شاه در سالهای دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ نقطه اتکای حکومت را ساواک و روشهای خشن آن قرار داده بود و هیچگاه درصدد برنیامد برای حل مشکلات تمام ناشدنی سیاسی کشور و بحرانی که بنیان سلطنتش را در خود فرو می‌برد، راه‌حل دیگری مورد توجه قرار دهد.[۳] شاه مکرراً در مصاحبه‌های خود با خبرنگاران و گزارشگران خارجی از اقدامات ساواک در سرکوب و از میان برداشتن مخالفانش دفاع کرده و خشم خود را از سئوالاتی که درباره جنایات ساواک می‌شد، پنهان نمی‌کرد.[۴] شاه معتقد بود برای پیشبرد خواسته‌های خود ناگزیر است از قدرت‌نمایی و روشهای خشونت‌آمیز ساواک بهره برد و معترف بود که برای حفظ حکومت چاره‌ای جز سرکوب توسط ساواک ندارد.[۵] سرکوبهای ساواک از حمایتهای پیدا و پنهان امریکا از حکومت نشأت می‌گرفت که عنان اختیار برخورد با مخالفان سیاسی حکومت را یکسره به شاه و ساواک سپرده بود. گسترش مبادلات تجاری و اقتصادی و گرایش آشکار شاه به نظامی‌گری و خرید تجهیزات نظامی فزاینده از امریکا، بیش از پیش بر نقش ساواک در ایجاد امنیت قبرستانی حکومت صحه نهاد. اما مهمترین عامل گرایش رژیم به سوی استبداد بیشتر و نادیده گرفتن حقوق مردم، افزایش چشمگیر و یکباره قیمت نفت در سالهای

۱- علیرضا ازغندی، پیشین، صص ۱۸ ـ ۲۲.

۲- هوشنگ شهابی و دیگران، نظامهای سلطانی، صص ۳۷۸ ـ ۳۸۳؛ محمدعلی همایون (کاتوزیان)، تضاد دولت و ملت، صص ۲۳۲ ـ ۲۳٤.

۳- احسان نراقی، آن حکایتها، صص ۱۲۱ ـ ۱۲۲؛ هایزر، مأموریت مخفی ژنرال هایزر در ایران، صص ٦٤ ـ ٦٥.

۴- مصطفی الموتی، پیشین، ج ٤، صص ۳۱ ـ ۳۲.

۵- عبدالامیر فولادزاده، پیشین، ج ۲، صص ۸٦ ـ ۸۷؛ باری روبین، جنگ قدرتها در ایران، صص ۹۸ ـ ۱۰۱.

نخست دهۀ ۱۳۵۰ بود. قریب به اتفاق پژوهشگران افزایش قیمت نفت را عامل اصلی افسارگسیختگی سیاسی حکومت و به تبع آن اعمال خشونت بیشتر توسط ساواک می‌دانند.[۱]

تحلیل‌گران مسائل ایران تصریح کرده‌اند که از همان واپسین سالهای دهۀ ۱۳۴۰ و هم‌زمان با افزایش عایدات ناشی از افزایش قیمت نفت و توسعه کاذب اقتصادی، فاصله حکومت با مردم روزافزون شد و به دنبال آن ساواک فشار بر مخالفان سیاسی حکومت را افزود.[۲] این روند با انحلال احزاب سیاسی حکومت ساخته و تأسیس حزب واحد رستاخیز ـ ۱۱ اسفند ۱۳۵۳ـ به اوج رسید. بدین ترتیب فشار حکومت و ساواک به حدی بر مخالفان فزونی یافت[۳] که تنها قهر انقلابی مردم توانست پایان‌بخش آن روزگار تأسف‌بار باشد.

ساواک و تعقیب مخالفان

ساواک در تعقیب مخالفان سیاسی از اختیارات بسیاری برخوردار بود و هیچ محدودیتی نداشت.[۴] ساواک برای تعقیب، مراقبت، بازداشت، نگهداری و بازجویی از مخالفان و متهمان سیاسی امکانات وسیعی در اختیار داشت. گفته می‌شد علاوه بر تجهیزات لجستیکی، نظامی و دیگر لوازم جاسوسی، در تهران، بیش از ۱۰/۰۰۰ خانه و مکان امن در اختیار داشت که برای تعقیب و کنترل مخالفان از آن بهره می‌برد.[۵]

ساواک در مراکز حساس و مکانهای پرجمعیت و محل آمد و شد مردم که گمان می‌رفت محیطی برای موضع‌گیری، اختفا و رفت و آمد متهمان و مظنونان سیاسی باشد، حضور فعال داشت. ساواک در رستورانها، ایستگاههای قطار و پایانه‌های اتوبوسرانی، حوزه‌های علمیه و دانشگاهها و مراکز آموزشی، فرودگاهها، سینماها و مراکز تفریحی و سایر مکانهای عمومی دیگر حضور داشت.[۶] تمام تشکلهای فرهنگی و علمی، اصناف، جامعه ورزشکاران، اجتماعات

۱- جمیله کدیور، رویارویی انقلاب اسلامی ایران با امریکا، صص ۲۴ ـ ۲۹؛ ریچارد کاتم، پیشین، صص ۴۰۸ ـ ۴۰۹.

۲- مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۱، صص ۲۰۷ ـ ۲۰۸.

۳- شاهرخ وزیری، نفت و قدرت در ایران، صص ۳۹۵ ـ ۳۹۷ و صص ۴۵۱ ـ ۴۵۶.

۴- مرتضی مشیر، گوشه‌هایی از خاطرات من در پنجاه سال اخیر، ص ۳۱.

۵- روزنامه کیهان، ش ۱۰۶۷۳، سه‌شنبه ۱۴ فروردین ۱۳۵۸، ص ۱.

۶- سید علی‌اصغر موسوی عبادی، شهرداران تهران از عصر ناصری تا دولت خاتمی، صص ۱۳۶ ـ ۱۳۷.

کارگری و بازاریان همواره تحت کنترل ساواک بود.[۱]

گفته می‌شد ساواک صدها دستگاه تاکسی و تاکسی‌سرویس در اختیار دارد که وظایف آنان عمدتاً خبرچینی برای ساواک و ردیابی مخالفان سیاسی حکومت در بین مردم بود.[۲] بسیاری از مخالفان و مظنونان سیاسی توسط رانندگان تاکسیهایی که برای ساواک خبرچینی می‌کردند مستقیماً راهی دفاتر و مراکز ساواک می‌شدند.[۳] از جمله مهمترین مراکزی که ساواک برای شناسایی، ردیابی و مراقبت از مخالفان سیاسی حکومت مأموران بسیاری داشت، آموزش و پرورش بود.[٤] اقدامات مراقبتی ساواک در موارد متعدد به حدی به افراط کشیده می‌شد که حتی مردم بی‌توجه به مسائل سیاسی کشور نیز، پس از مدتی در سلک مخالفان سیاسی حکومت درمی‌آمدند. سوءظنهای بی‌پایه ساواک که در بسیاری موارد موجب دستگیری و شکنجه‌های مرگبار افراد می‌شد، شمار مخالفان سیاسی حکومت را روزافزون می‌ساخت.[۵]

کارشناسان و تحلیلگران سیاسی هر بخش ساواک، پس از مطالعه و بررسی گزارشات خام رسیده، رفتار سیاسی مخالفان را جمع‌بندی می‌کردند تا برنامه‌های بعدی ساواک را مشخص کنند. به طور نمونه ساواک برای مراقبت از اعضای جبهه ملی طرح خاصی دنبال می‌کرد و برای مراقبت از روحانیون و یا اعضای نهضت آزادی طرح دیگری را؛ ضمن اینکه رفتار ساواک با گروههایی که مشی چریکی و نظامی را برگزیده بودند، نوع دیگری بود.

ساواک برای کنترل مخالفان سیاسی حکومت در خارج از کشور نیز طرحهای ویژه‌ای داشت که با داخل کشور متفاوت بود. البته مراقبت از مخالفان در کشورهای مختلف نیز با توجه به نوع ارتباط بین حکومت ایران با دولت آن کشورها متفاوت بود.

ساواک، مخالفان و مظنونان سیاسی هر یک از احزاب و گروههای سیاسی را درجه‌بندی می‌کرد. افراد وابسته به هر یک از گروهها و احزاب سیاسی و نیز کسانی که به آن احزاب دلبستگی نشان داده و هواداریهایی به نفع آن انجام می‌دادند، توسط ساواک مورد تحلیل و

۱- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).
۲- مینو صمیمی، پیشین، ص ٦۲.
۳- روزنامه کیهان، ش ۱۰٦٤۵، شنبه ۵ اسفند ۱۳۵۷، ص ٤.
۴- شهید محمدعلی رجایی به روایت اسناد ساواک، صص ٦۰ ـ ٦۱ و صص ۱۲۱ ـ ۱۲۳.
۵- ریشارد کاپوشینسکی، پیشین، صص ۱۸۵ ـ ۱۹۱.

ارزیابی قرارگرفته و نسبت به میزان و نوع مخالفتهایی که با رژیم داشتند، درجه‌بندی می‌شدند. ساواک افراد مخالف حکومت را به تفکیک گروههای سیاسی وابسته به آن، به سه درجه طبقه‌بندی می‌کرد و اسامی و مشخصات هر یک از افراد را در فهرستی ثبت کرده، پرونده‌های انفرادی و گروهی ویژه‌ای برای آنان تشکیل می‌داد.[۱]

علاوه بر مخالفان سیاسی، بسیاری از بستگان و منسوبین مخالفان نیز از فشارها و آزاررسانیهای ساواک در امان نمی‌ماندند. البته خاطرات مبارزان پیش از پیروزی انقلاب اسلامی نشان می‌دهد که ساواک چنانکه باید در ردیابی و شناسایی مخالفان و شگردهایی که برای در امان ماندن از تعقیب ساواک به کار می‌بستند، چندان موفق عمل نمی‌کرد.[۲]

دستگاه قضایی مقهور ساواک

از جمله مهمترین اقدامات تخریبی حکومت پهلوی از همان آغازین سالهای سلطنت، نقض استقلال قضایی دادگستری بود که در دوره محمدرضا نیز به جدّ دنبال شد و در سالهای دهۀ ۴۰ و ۵۰ به اوج رسید.[۳] هر چند در دهۀ ۱۳۲۰، نیز چنانکه باید دستگاه قضایی ایران مستقل نبود، اما پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، دستگاه قضایی کشور به سرعت استقلال عمل خود را از دست داد و صرفاً مجری خواسته‌های شاه شد. در این میان دستگاه اطلاعاتی و امنیتی (فرمانداری نظامی و سپس ساواک) تسلط کاملی بر نظام قضایی داشت.[۴] ساواک از همان آغازین سالهای تأسیس بر دادگستری و محاکم قضایی سیطره یافت و نقش اصلی را در انحراف دستگاه قضایی ایفا کرد. ساواک در تمام مراحل بازجویی، تشکیل پرونده و محاکمات بدوی و تجدیدنظر حضور داشت و مداخله می‌کرد، تا جایی که حتی در جلسات دادگاهها علاوه بر متهمان و کسانی که مورد محاکمه قرار می‌گرفتند، قضات، وکلا و دیگر دست‌اندرکاران برگزاری دادگاه نیز سایه سنگین مأموران ساواک را احساس می‌کردند. آنها می‌دانستند که صدور هر رأیی از نگاه ساواک دور نمانده و تبعاتی برای آنان خواهد داشت. ساواک در رابطه با پرونده متهمان سیاسی دخالتهای بی‌پروایی داشت. در خاطرات متهمان

۱- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).

۲- همان.

۳- محمد زرنگ، پیشین، ج ۲، صص ٤٨ ـ ٤٩.

۴- همان، صص ١١٥ ـ ١١٦.

سیاسی دوره محمدرضا پهلوی که احکام قضایی بی‌پایه و سنگینی برای آنان صادر شده، اشارات مبسوطی به اعمال نفوذ و نقش درجه اول ساواک در تعیین نوع احکام قضایی شده است.[۱] دادگاههای فرمایشی بسیاری در سالهای دهۀ ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰، تحت کنترل ساواک برای محاکمه و محکوم کردن متهمان و مخالفان سیاسی به مجازاتهای دلخواه حکومت، تشکیل می‌شد و ساواک در تعیین میزان و نوع حکم مداخله می‌کرد.[۲] آنچه هیچگاه مورد توجه دادگاهها نبود، ضرورت رعایت حقوق کسانی بود که پرونده‌سازیهایی برای آنان صورت گرفته و در برابر محاکم قضایی قرار گرفته بودند.[۳] مطلعین از روند برگزاری محاکم قضایی تصریح می‌کنند که دادگاههایی که محاکمه متهمان و مخالفان حکومت را برعهده داشتند، هیچ توجهی به قوانین نمی‌کردند و «همین قانون [هم] توسط ساواک و با همکاری مستقیم دادگاههای نظامی [و غیره] عملاً زیر پا گذاشته» می‌شد. بدین ترتیب متهمان هیچ امکانی برای دفاع از خود نداشتند در بسیاری از موارد، فضای عمومی برگزاری جلسات محاکم و دادگاههایی که برای محاکمه متهمان سیاسی برگزار می‌شد، تحت نفوذ و فشار ساواک، توأم با رعب و وحشت بود و حتی تماشاچیان حاضر در دادگاه نیز از سوی مأموران ساواک تهدید می‌شدند.

تمام کسانی که درباره آنان سوءظن مخالفت با حکومت می‌رفت، دستگیر شده و تحت شکنجه‌های غیرانسانی، اعترافات و اقرارهایی در پرونده‌های قضایی آنان ثبت می‌شد.[۴] تقریباً تمام مخالفان و مظنونان سیاسی که حداقل یک بار از سوی ساواک دستگیر و روانه زندان شده و به انحاء گوناگون اعترافات دلخواه ساواک از آنان گرفته شده بود، همواره پرونده‌های قضایی مفتوحی داشتند که هرگاه ساواک تشخیص می‌داد آنان را دوباره روانه محاکم قضایی می‌کرد و به جزای دلخواه محکوم می‌نمود.[۵] تمام بازداشت شدگان و متهمان سیاسی به اراده ساواک در دادگاه نظامی محاکمه می‌شدند و تعیین نوع و میزان محکومیت آنان نیز عمدتاً بسته به رأی ساواک بود. متهمان و بازداشت شدگان سیاسی در موارد بسیاری از دلایل

۱- عباس سماکار، من یک شورشی هستم، صص ۱۸۶ ـ ۲۵۰؛ اشرف دهقانی، حماسه‌ی مقاومت، صص ۱۹۴ ـ ۲۰۳.

۲- عباس سماکار، پیشین، صص ۱۹۰ ـ ۲۵۰؛ محسن نجات‌حسینی، بر فراز خلیج فارس، صص ۳۱۰ ـ ۳۱۲.

۳- محمد زرنگ، پیشین، ج ۲، صص ۱۷۸ ـ ۱۸۱.

۴- اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۹، دفتر ۲، صص ۲۵۶ ـ ۲۵۸.

۵- شهید محمدعلی رجایی به روایت اسناد ساواک، ص ۲۹۷.

دستگیری و نوع پرونده‌ای که برای آنان تشکیل می‌شد تا هنگام تشکیل دادگاه و قرائت کیفرخواست، اطلاعی نداشتند. ضمن اینکه پس از قرائت کیفرخواست نیز اجازه دفاع از خود را نداشته و نمی‌توانستند وکیلی برای دفاع از خود برگزینند. ساواک تنها مرجعی بود که متهمان را بازجویی کرده و برای آنان پرونده‌سازیهای دلخواه را انجام می‌داد و انحصاراً درباره تکمیل یا ناقص بودن پرونده اظهارنظر می‌کرد. هنگام تشکیل دادگاه نیز (که معمولاً پس از مدتهای طولانی که گاه چندین سال به طول می‌انجامید) برای متهمان، وکلای موردنظر ساواک انتخاب می‌شد و آنان نیز درباره چگونگی دفاع از متهمان، تحت فشار قرار داشتند. علیرغم این که دادگاهها معمولاً غیرعلنی بود، باز هم تحت خواسته ساواک، قضات و مسئولان دادگاه، به ندرت از محتوای پرونده و جرائمی که به متهمان نسبت داده می‌شد، اطلاع داشتند. چنانکه خواست ساواک بود، متهمان هیچ‌گاه حق نداشتند برای اثبات حقانیت گفته‌های خود، شاهد و یا شاهدانی به دادگاه بیاورند. اصولاً دادگاه هیچگاه دلیلی نداشت به اعتبار بازجویی متهمان که تحت شکنجه‌های ساواک انجام می‌گرفت، خدشه وارد کند! پس از صدور احکام بدوی، متهمان به ندرت امیدوار بودند که در فرجام خواهی، دادگاه تجدیدنظر حکم صادره را تخفیف دهد. مدارک موجود نشان می‌دهد که در موارد بسیاری، پس از فرجام‌خواهی و اعتراض، دادگاه تجدیدنظر حکم دادگاه بدوی را کافی تشخیص نداده و بر میزان آن افزوده است. برخی از متهمان پس از پایان دوران محکومیت نیز باز هم در زندان می‌ماندند و آزادی خود را باز نمی‌یافتند.[1] در بسیاری از موارد، احکام قضایی صادر شده درباره مخالفان و متهمان سیاسی، با جرایم ادعایی متهمان تناسب نداشت و صرفاً تحت فشار ساواک، محاکم رأی صادر می‌کردند.

جرم سیاسی در تمام دوران پهلوی واژه‌ای ناشناخته بود. در پرونده‌هایی که ساواک برای متهمان تشکیل داده و آنان را راهی دادگاه می‌کرد، هیچ اشاره‌ای به جرم سیاسی و مسائلی از این دست نشده است و اصولاً ساواک و محاکم قضایی آن روزگار چنین مفهوم و واژه‌ای را به رسمیت نمی‌شناخته‌اند. تقریباً در تمام پرونده‌های قضایی آن دوره، از متهمان و مخالفان سیاسی تحت عنوان مقدمین علیه امنیت کشور و عباراتی مشابه یاد شده است.[2] در بسیاری از

۱- احمد فاروقی، پیشین، صص ۱۶۳ ـ ۱۶۵.

۲- کاظم مقدم، خشونت قانونی، صص ۳۴۹ ـ ۳۵۵؛ انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۷، صص ۳۲۴ ـ ۳۲۵.

موارد، سئوالاتی که از متهمان و مخالفان سیاسی پرسیده می‌شد با اتهام فرد همخوانی نداشت. همچنین در برخی موارد احکام صادره نیز با محتوای بازجوییها همخوانی و همگونی نداشت و اتهامات واهی موجب تشکیل پرونده‌های بدون اساس و سپس صدور احکام واهی و بی‌توجیه می‌شد.[۱] مدتها قبل از آغاز محاکمه متهمان، به دستور ساواک، روزنامه‌ها و نشریات، مطالب خلاف واقعی درباره متهمان و جرائمی که بدانها نسبت داده شده بود منتشر می‌کردند تا افکار عمومی در مسیر دلخواه حکومت قرار گیرد و زمینه‌های پذیرش عمومی محاکمات فراهم شود. در جریان برگزاری جلسات محاکمات نیز، طبق خواسته ساواک، روزنامه‌ها صرفاً مطالب دیکته شده منتشر می‌کردند. این‌گونه اطلاع‌رسانی سانسور شده و انحرافی، پس از صدور احکام قضایی نیز تا مدتها ادامه می‌یافت.[۲]

ساواک مراقب بود، حقایق دفاعیات و آنچه در دادگاههای (عمدتاً نظامی) محاکمه متهمان و مخالفان سیاسی می‌گذشت در نشریات داخلی و خارجی درج نشود. با این احوال هر از گاه اخبار و گزارشات تکان‌دهنده‌ای درباره برگزاری دادگاههای فرمایشی، توسط رسانه‌های گروهی و نیز نشریات خارجی منتشر می‌شد.[۳]

ساواک مراقب بود تا قضات در تعیین مجازات برای مخالفان هیچ اغماضی روا ندارند و در جریان فرجام‌خواهی و تشکیل دادگاه تجدیدنظر نیز، تصریح می‌کرد که نباید تخفیفی در مجازات تعیین شده قائل شوند.[۴]

تنها قضات دادگاه‌ها نبودند که تحت فشار ساواک، مجازاتهای دلخواه حکومت را درباره متهمان و محاکمه شوندگان صادر می‌کردند، بلکه وکلای تعیین شده نیز هیچ‌گاه از تیررس خشم ساواک در امان نبودند. هرگاه وکلا در جریان دفاع از متهمان، سخنی به میان می‌آوردند که در آن شائبه حمایت از موکلینشان وجود داشت، تحت تعقیب قرار می‌گرفتند. در موارد متعددی ساواک حتی برای وکلای تسخیری تحت کنترل حکومت نیز پرونده‌سازی کرده، موجبات محاکمه و مجازات آنان را فراهم آورد.[۵]

۱- جلال آل‌احمد، نامه‌های جلال آل‌احمد، ج ۱، صص ۲۲۳ ـ ۲۲۶.
۲- همان، صص ۱۹۲ ـ ۱۹۳ و صص ۲۱۵ ـ ۲۱۷.
۳- جلال آل‌احمد به روایت اسناد ساواک، صص ۹۳ ـ ۹۵.
۴- شهید سید اسدالله لاجوردی به روایت اسناد ساواک، صص ۲۹۴ ـ ۲۹۵.
۵- درباره جنایت ساواک، صص ۱۳۳ ـ ۱۳۸.

زندانیان سیاسی

بندهای متعددی از زندانهای کشور بـه زنـدانیان سیاسـی اختـصاص داشـت. در آن دوره زندانها با همکاری ساواک و شهربانی اداره می‌شـد. شـهربانی عمـدتاً مـسئول امـور اداری و نگاهبانی و حفاظت فیزیکی زندانها بود و درباره مسائل حساس امنیتی و نیز ترکیـب و بافـت کلی زندانیان سیاسی، مذهبی و چریکی، ساواک تصمیم می‌گرفت. شهربانی معمـولاً مجـری دستوراتی بود که توسط ساواک درباره زندانیان اخذ می‌شـد.[۱] البتـه اعـضای شـهربانی رفتـار معقول‌تری نسبت به ساواک با زندانیان داشتند. هرگاه سر و کله مأموران ساواک پیدا می‌شـد، برخورد خشن و اهانت‌آمیز با زندانیان سیاسی نیز بیشتر می‌شد. در بسیاری از موارد نیـز افـراد شهربانی از برخوردهای غیرانسانی ساواک با زندانیان و تبعات سـوئی کـه در اداره و مـدیریت زندانها به دنبال می‌آورد، ناراضی بودند.[۲] ساواک مقدر می‌کرد که هر یک از زندانیان سیاسـی در کدامیک از زندانهای کشور محبوس شوند. زندانیان سیاسی کـه در مخالفـت بـا حکومـت پایداری و تعصب بیشتری نشان می‌دادند، در مناطق بدآب و هوا و زنـدانهایی کـه از حـداقل امکانات رفاهی، بهداشتی و نظایر آن برخوردار بودند، حبس می‌شدند و مقررات محدود کننـده بسیاری در مورد آنان اجرا می‌شد.[۳] نیز ساواک مُصر بود زندانیانی که به انحاء گوناگون یاریگر دیگر زندانیان بوده و در تسکین آلام و مشکلات زندانیان مؤثر واقع شدند، دوران محکومیـت خود را در مکان غیرقابل دسترس‌تری بگذرانند. علاوه بر اینها ساواک مراقب بود زندانیانی که افکار و عقاید ضدحکومتی آنان می‌توانست زندانیان دیگر را تحت‌تـأثیر قـرار دهـد در مکـان دورتری نگاهداری شوند.

از جمله مهمترین اقدامات ساواک در زندانها، ایجاد اختلاف و چنددستگی میـان زنـدانیان سیاسی ـ مذهبی بود. در اسناد ساواک نیز صراحتاً به ضرورت ایجـاد اخـتلاف بـین زنـدانیان سیاسی اشاره شده است.[۴] گاه اتفاق می‌افتاد که ساواک برای تحت فشار قـرار دادن زنـدانیان سیاسی، آنان را مدتی در جمع زنـدانیان غیرسیاسـی (نظیـر قاچاقچیـان، چاقوکـشان، اراذل و اوباش) محبوس می‌کرد.

۱- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).
۲- محمدعلی عمویی، پیشین، صص ۳۶۳ ـ ۳۶۷.
۳- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).
۴- همان.

ساواک معمولاً در زندانها و در جمع زندانیان سیاسی، افرادی به عنوان نفوذی و در پوشش زندانی سیاسی جای می‌داد تا اخبار داخل زندان و رفتار و گفتار زندانیان سیاسی و ارتباطات آنان را گزارش کنند.[۱] ساواک معمولاً برای ملاقات بستگان با زندانیان سیاسی محدودیت ایجاد می‌کرد و مراقب بود زندانیان سیاسی در شهرها و مناطقی دور از محل سکونت خود و بستگانشان محبوس شوند تا امکان ملاقاتها به حداقل برسد.

ساواک در برخی موارد ملاقات‌کنندگان را احضار کرده و از آنها بازجویی می‌کرد.[۲] ساواک مکاتبات و نامه‌های زندانیان سیاسی با خارج از زندان را کنترل می‌کرد و هرگاه لازم می‌دانست از ارسال مکاتبات به آدرسهای تعیین شده خودداری می‌کرد. ضمن اینکه در مواردی متعدد مراسلات بستگان و دوستان و منسوبان زندانیان نیز از سوی ساواک ضبط شده و به دست زندانیان نمی‌رسید.

از جمله مسائلی که هر از گاه و به مناسبتهای مختلف نظیر جشن تاجگذاری، تولد شاه و غیره رخ می‌داد، عفو گروهی از زندانیان بود؛ دربارهٔ زندانیان سیاسی، تنها ساواک تشخیص می‌داد که چه وقت مشمول عفو شاه قرار گیرند. زندانیان سیاسی که از مخالفت با حکومت عدولی نداشتند، مشمول عفو نمی‌شدند. ساواک هنگام عفو زندانیان سیاسی، تلاش می‌کرد تا از این واقعه به نفع حکومت بهره برد. به دستور ساواک، نشریات و رسانه‌های گروهی به مدیحه‌سرایی از عنایات شاهانه می‌پرداختند. از اواسط دههٔ ۱۳۴۰ به بعد و گسترش مخالفتهای سیاسی، تعداد دستگیریها و محبوسین سیاسی روزافزون شد و حکومت ساخت و بهره‌برداری از زندانهای جدید و بزرگتر را مورد توجه قرار داد. در سالهای پایانی دههٔ ۱۳۴۰ و اوایل دههٔ ۱۳۵۰، چندین زندان جدید و بزرگ در کشور مورد بهره‌برداری قرار گرفت.[۳] با بهره‌برداری از زندانهای جدید و بزرگ که با امکانات و تجهیزات مدرنی نیز آراسته شده بود، تعداد زندانیان سیاسی از مرز چند ده هزار تن گذشت. در سالهای نخست دهه ۱۳۵۰ زندانهای کشور مملو از بازداشت‌شدگان سیاسی بود. همزمان با شکوفایی دستاوردهای تمدن بزرگ و انقلاب سفید شاه و ملت! تعداد زندانیان سیاسی به چندین هزار تن بالغ می‌شد.[۴] در تمام

۱- همان.

۲- محمدعلی عمویی، پیشین، ص ۲۴۱.

۳- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).

۴- محمدعلی عمویی، پیشین، صص ۴۲۰ ـ ۴۲۱.

سالهای دهه‌های ۴۰ و ۵۰ش. زندانیان سیاسی تحت فشارهای جسمی و روحی ساواک و نیروهای شهربانی بودند. کسانی که در برابر حکومت ایستادگی بیشتری نشان می‌دادند، بیش از دیگران مورد خشم و کینه ساواک قرار می‌گرفتند. تا واپسین ماههای سال ۱۳۵۵ و اوایل سال ۱۳۵۶، زندانیان سیاسی در زندانهای تحت سلطه ساواک فشارهای عدیده‌ای تحمل می‌کردند. اما با آغاز حرکتهای دورلن انقلاب، در فضای زندانهای کشور به تدریج گشایشی به وجود آمد و تحت فشار افکار عمومی، ساواک روش ملایم‌تری در پیش گرفت. البته این اقدامات در درجه اول برای جلوگیری از گسترش ناآرامیهای سیاسی صورت می‌گرفت.

گزارشات بر جای مانده از کمیته‌های تحقیق سازمانهای حقوق بشری نیز نشان می‌دهد که ساواک طی سالهای دههٔ ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ نسبت به زندانیان سیاسی به اقدامات خشنی دست زده است. چنانکه از گزارش کمیته صلیب سرخ بین‌المللی نیز برمی‌آید مأموران این کمیته در بازدید از زندانهای آن دوره (به رغم تمام تمهیداتی که ساواک برای جلوگیری از مصاحبه و رودررویی زندانیان آسیب دیده در اثر شکنجه‌ها به کار می‌برد) با تعدادی از زندانیان سیاسی مصاحبه کرده بودند که آثار و علایم شدید ناشی از شکنجه در نقاط مختلف بدن آنها دیده می‌شد و زخمهای موجود در بدن آنها حاکی از بدرفتاریهای شدید و شکنجه‌های غیرانسانی ساواک بود. کمیته بین‌المللی صلیب سرخ تأکید کرد که در طول سالهای حکمرانی بدون رادع و مانع ساواک در زندانهای کشور، بسیاری از زندانیان سیاسی به انحاء گوناگون مجبور به نوشتن ندامت‌نامه شده‌اند. صلیب سرخ جهانی همچنین تأکید کرد که برخی از زندانیان سیاسی بر اثر شکنجه‌های مرگبار ساواک در زندان و یا بیرون از زندان جان خود را از دست داده و به قتل رسیده‌اند. صلیب سرخ تصریح کرد که مأموران ساواک زندانیان سیاسی را تحت فشار قرار داده‌اند تا در برخورد با نمایندگان این سازمان سخنی در مخالفت با حکومت و شکنجه‌هایی که متحمل شده‌اند بر زبان نیاورند و نمایندگان صلیب سرخ نیز از سوی مأموران ساواک به زودباوری متهم شده‌اند. نمایندگان صلیب سرخ تأکید کرده‌اند که تقریباً تمام کسانی که با اتهامات سیاسی، سالهایی از عمر خود را در زندانهای رژیم پهلوی سپری کرده‌اند، بارها توسط ساواک تحت شکنجه‌های غیرانسانی جسمی و روحی قرار گرفته‌اند. صلیب سرخ تأکید کرد که زندانیان سیاسی در تمام دوران حضور در زندان، نسبت به جان خود در ترس و هراس به سر می‌برده‌اند. این سازمان تأکید کرد که بسیاری از زندانیان سیاسی، پس از پایان دوران محکومیت، هنوز آزادی خود را بازنیافته‌اند.

نمایندگان صلیب سرخ اذعان داشتند که در طول سالهای دهۀ ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ از سرنوشت بسیاری از زندانیان سیاسی اطلاع دقیقی به دست نیامده و آشکار نشده که این افراد در کدام مناطق زندانی هستند. صلیب سرخ همچنین از بازداشتهای غیرقانونی خبر می‌دهد که در سالهای ریاست نصیری بر ساواک انجام می‌شد و با بازجوییها و شکنجه‌های مرگبار جسمی و روحی تشکیل پرونده‌های خلاف واقع همراه بود. در این گزارش به وجود دهها سلول و زندان غیرقانونی و ناشناخته اشاره شده که تحت سیطره ساواک و به دور از چشم ناظران بین‌المللی و حتی مراجع دولتی و حکومتی در شهرهای مختلف ساخته و برای بازداشت، بازجویی، شکنجه و پرونده‌سازی و حبس مخالفان سیاسی حکومت بهره‌برداری می‌شد. بر اساس گزارشات صلیب سرخ، برخلاف تمام اصول و قوانین بین‌المللی، بازداشت موقت متهمان سیاسی معمولاً ماههای طولانی ادامه یافته است.[1] اسناد موجود نشان می‌دهد که ساواک و سایر مراجع قضایی گزارشهای صلیب سرخ جهانی را درباره نقش ساواک پذیرفته بودند. اداره دادرسی نیروهای مسلح طی گزارشی در اسفند ۱۳۵۶ تأیید کرد که: ۱ـ ساواک تنها مرجع مختار درباره صدور حکم بازداشت تمام کسانی بوده که مظنون و یا متهم به مخالفت با رژیم پهلوی بوده‌اند. ۲ـ ساواک در بازرسی از منازل و نیز بازجویی، شکنجه و پرونده‌سازی برای آنان نقش درجه اول داشته است. ۳ـ ساواک متهمان سیاسی را به هنگام محاکمه در دادگاهها از داشتن وکیل و یا وکلای مستقل منع می‌کرده است. ۴ـ در تمام سالهای دهۀ ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰، بازداشتهای غیرقانونی و در عین حال طولانی بسیاری توسط ساواک صورت گرفته است. ۵ـ افراد بسیاری به اتهامات واهی، ماهها و بلکه سالهای طولانی بدون اینکه پرونده اتهامی آنان مطرح و در دادگاه صالحه‌ای مورد بررسی قرار گیرد، در بازداشت موقت مانده‌اند.[2]

نهضت آزادی ایران

نهضت آزادی ایران که در اعتراض به مسالمت‌جوییها، ارتباطات مشکوک، بی‌توجهی به شعائر مذهبی و بی‌انگیزگی رهبران جبهه ملی دوم در اردیبهشت ۱۳۴۰ از درون این تشکل

۱- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).
۲- همان.

تقریباً ناهمگون انشعاب کرده و پای به عرصه وجود گذاشت، در تمام سالهای دهۀ ۴۰ و ۵۰ش. نسبت به جبهه ملی مشی قاطع‌تری در مبارزه با رژیم پهلوی در پیش گرفت. هر چند این تشکل سیاسی چندان گسترش نیافت و طرفداران، اعضا و هواداران آن در کشور چندان پرشمار نبودند، اما ساواک برای جلوگیری از گسترش فعالیتهای آن تمهیدات قابل اعتنایی اندیشید. هر چند نهضت آزادی ایران صبغۀ دینی ـ مذهبی داشته و در مبارزات خود با رژیم پهلوی نیز بر حفظ این شعائر تأکید می‌کرد، اما همواره با سایر گروههای اسلام‌گرا فاصله معناداری داشت. نهضت آزادی با علما و روحانیون مخالف رژیم پهلوی که به رهبری امام خمینی به مبارزه با رژیم برخاسته بودند، به رغم برخی ارتباطات، چندان همکاری فکری ـ فرهنگی و مبارزاتی نداشت.

رهبران و برخی از اعضای برجسته و فعال نهضت آزادی ایران طی سالهای ۱۳۴۱ ـ ۱۳۴۲ توسط ساواک دستگیر، بازداشت و پس از پرونده‌سازیها که در مواردی با شکنجه‌های جسمی و روحی نیز همراه بود به زندانهای طولانی محکوم شدند و سالها در زندانهای تحت سیطره ساواک عمر سپری کردند.[۱]

به دنبال دستگیریهای سالهای ۱۳۴۱ ـ ۱۳۴۲ش. دیگر شاهد فعالیت انسجام‌یافته‌ای از نهضت آزادی ایران نیستیم. با دستگیری رهبران نهضت آزادی توسط ساواک، تنها بقایا و اعضای درجه دوم این تشکل به صورت پراکنده، هواداریهایی از مشی نهضت آزادی در مخالفت و مبارزه با حکومت می‌کرد. این اعضا و هواداران پراکنده نیز معمولاً تحت کنترل ساواک قرار داشتند و در مخالفت با حکومت چنانکه باید سرسختی و ایستادگی نشان نمی‌دادند. ساواک نیز برای بسیاری از اعضای خارج از زندان نهضت آزادی، پرونده‌های گشوده‌ای داشت و آنان را در نگرانی نگه می‌داشت. ساواک جلسات خصوصی طرفداران نهضت آزادی را تحت کنترل داشت و مأموران نفوذی ساواک از آن اطلاع کافی داشتند. هرگاه ساواک احساس می‌کرد در فعالیتهای ضدحکومتی اعضای نهضت آزادی و هواداران آن اندک جنب‌و جوشی به وجود آمده، با دستگیری و تهدید تعدادی از اعضای مهم، فعالیتهایش را به رکود می‌کشاند.[۲]

۱- همان.

۲- همان.

ساواک در گزارشاتی که در اواسط دهۀ ۱۳۴۰ش. دربارۀ تعلقات فکری ـ سیاسی و مذهبی نهضت آزادی ایران تهیه کرده، آنان را افرادی مقید به حفظ شعائر و مقررات دینی و اسلامی ارزیابی کرده[1] که در میان برخی گروههای سیاسی ـ مذهبی دیگر نظیر دانشجویان و انجمنهای اسلامی دانشگاهها در داخل و خارج کشور هوادارانی دارند.[2] از جمله کسانی که از همان آغاز تشکیل نهضت آزادی ایران از آن حمایت کرد آیت‌الله سید محمود طالقانی بود که به دلیل پایمردی در مبارزه با حکومت، سالهای طولانی در زندان به سر برد. ساواک در داخل و خارج از زندان کنترل شدیدی بر او داشت و، وی تا واپسین ماههای عمر رژیم پهلوی، هنوز آزادی خود را بازنیافته بود.[3]

از جمله اقدامات ساواک برای کنترل و تضعیف نهضت آزادی ایران، دامن زدن به اختلافات آن با جبهه ملی بود. این اقدام ساواک تا حد زیادی مؤثر واقع شد و این دو تشکل درباره مسائل مختلف سیاسی و اجتماعی روز مواضع متفاوتی اتخاذ کردند و ساواک در سالهای بعد در کنترل آنان با مشکل جدی روبرو نشد.

هر چند ساواک در جلوگیری از فعالیتهای ضدحکومتی نهضت آزادی ایران موفقیتهای قابل اعتنایی کسب کرده و مانع از فعالیت منسجم و خطرآفرین آن بر ضد رژیم پهلوی گردید، اما چنانکه مطلوب رژیم بود نتوانست از ادامه فعالیت هر چند کم هواداران و اعضای آن در گوشه و کنار کشور جلوگیری کند. افراد و گروههای طرفدار این تشکل، در برخی مناطق کشور به طور پراکنده و غیرمنسجم، به اعتراضات، انتقادات و مخالفتهای خود با ساواک و حکومت ادامه می‌دادند و با برگزاری برخی جلسات خصوصی و نظایر آن، پرونده نهضت آزادی را در ساواک همواره گشوده نگه می‌داشتند. این عده در وقایع سیاسی دوران انقلاب که به سقوط نهایی رژیم پهلوی انجامید، فعال شدند.[4]

جبهه ملی

ساواک برای جبهه ملی پرونده مستقلی تشکیل داده بود: ۱ــ پرونده کلی ۲ــ پرونده

۱- همان.

۲- همان.

۳- برای کسب اطلاعات بیشتر بنگرید به ← آیت‌الله سید محمود طالقانی به روایت اسناد ساواک، دو جلد.

۴- جلال‌الدین فارسی، زوایای تاریک، صص ۱۱۰ ـ ۱۱۱.

فعالیت ۳ـ پرونده قدرت و امکانات جبهه ملی ۴ـ پرونده انتشارات و تحقیقات ۵ـ ارتباط جبهه ملی با سایر گروهها و تشکلها.[۱]

اداره کل سوم ساواک طی بخشنامه‌ای به تمامی ساواکهای کشور دستور داده بود هنگامی که در مکاتبات و یا گزارشات خود به عنوان جبهه ملی اشاره می‌کنند، از واژه «جبهه به اصطلاح ملی سابق» برای اعضای پراکنده و فروپاشیده این جبهه در داخل کشور و نیز از واژه «جبهه به اصطلاح ملی» برای این تشکل در خارج از کشور استفاده کنند. هدف این بخشنامه ـ آذر ۱۳۴۷ ـ تحقیر موقعیت جبهه ملی بود تا چنین وانمود شود که جبهه ملی برخلاف عنوانی که دارد در راستای اهداف ملی گام برنمی‌دارد. تشکیلات جبهه ملی طی دو سه سالی که از آغاز ریاست نصیری بر ساواک سپری می‌شد، در داخل کشور تقریباً از هم پاشیده و طرفداران و اعضای آن در گوشه و کنار کشور پراکنده بودند.

ساواک طی سالهای ۱۳۴۱ ـ ۱۳۴۲ جبهه ملی دوم را تحت فشار قرار داد و از اواسط سال ۱۳۴۲، با گسترش اختلاف درونی بین رهبران و اعضای فعال آن، دیگر امکانی برای ادامه فعالیت جبهه ملی دوم متصور نیست. پس از آزادی تدریجی رهبران و طرفداران جبهه ملی ـ اواسط سال ۱۳۴۲ ـ که احساس می‌شد در مصالحه با ساواک انجام گرفته، اللهیار صالح رهبر جبهه ملی، سیاست صبر و انتظار را پیشه خود ساخت. بدین ترتیب با فروپاشی جبهه ملی دوم، برخی اعضای آن تلاش کردند تا با بازسازی جبهه ملی، فعالیت آن را ادامه دهند. این در حالی بود که تمام شواهد و قراین موجود نشان می‌داد که ساواک بر تمامی زیر و بم تشکیلات جبهه ملی نفوذ یافته و روند فروپاشی و اضمحلال حیات جبهه ملی دوم را حساب شده دنبال کرده است.[۲] ساواک از تمام ارتباطات درونی اعضای جبهه ملی و نیز روابط و تماسهای پیدا و پنهان آنان با دیگر تشکلهای سیاسی و موضعی که در قبال تحولات جاری کشور در پیش گرفته‌اند، آگاه بود.[۳] فعالیت جبهه ملی دوم از اواسط سال ۱۳۴۲ متوقف شده و به پایان راه رسید. ساواک خرسند بود که در جریان قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، توانسته است اعضا و رهبران جبهه ملی دوم را از تأیید و حمایت قیام روحانیون بر ضد حکومت، دور نگه دارد.[۴]

۱- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).

۲- همان.

۳- همان.

۴- جبهه ملی به روایت اسناد ساواک، ج ۱، ص ۱٦٤.

ساواک توانست بقایای جبهه ملی را طی تابستان ۱۳۴۲ منزوی ساخته[۱] و بین رهبران اعضای جبهه ملی و طرفداران آن اختلافاتی حل ناشدنی به وجود آورد. روحانیون، علما و بسیاری از مخالفان سیاسی ـ مذهبی حکومت نیز نسبت به جبهه ملی بدبین و بی‌اعتماد شدند.[۲] اسناد موجود نشان می‌دهد که ساواک طی ماههای پایانی سال ۱۳۴۲، از بحرانی که سرانجام جبهه ملی دوم را به سقوط کشانیده بود، ابراز رضایت و خرسندی می‌کرد.[۳] گزارشات ساواک نشان می‌دهد که برخی از اعضای پراکنده جبهه ملی قصد داشتند با نزدیک شدن به امام خمینی، در میان مخالفان سیاسی حکومت وجهه‌ای کسب کنند.[۴] در اردیبهشت ۱۳۴۳ ساواک از گسترش بیشتر اختلاف بین رهبران و اعضای برجسته جبهه ملی دوم سابق خبر می‌دهد. اعضای به اصطلاح تندرو و افراطی جبهه ملی، گروه میانه‌رو را به دلیل نقشی که در اضمحلال جبهه داشته‌اند، شماتت کرده و خواستار تجدید فعالیت جبهه ملی شده بودند. ساواک تلاش می‌کرد در قبال موضع‌گیریهای گروه تندرو، از گروه میانه‌رو که ارتباطاتی هم با ساواک داشتند حمایت کرده و نهایتاً هر دو گروه متخاصم را تضعیف کند. از سوی دیگر، ساواک گروه تندرو را بدنام کرده و با نفوذ در میان آنان، موجبات تفرقه و اختلاف درونی آنان را شدت بخشید.[۵] ساواک تلاش می‌کرد روابط اعضای جبهه ملی را با دکتر مصدق که در احمدآباد به سر می‌برد و با دیگر هوادارانشان در داخل و خارج تیره کرده، جوّی توأم با بی‌اعتمادی ایجاد کند.[۶] اخبار روابط و تماسهای پیدا و پنهان برخی اعضای جبهه ملی با سفارت امریکا در تهران، در اندک مدتی توسط مأموران سیا به اطلاع ساواک می‌رسید و این موضوع بیش از پیش ساواک را در تعقیب و مراقبت از اعضای جبهه ملی فروپاشیده دوم یاری می‌داد.[۷] از اواخر سال ۱۳۴۳، با پادرمیانی و تلاش پیگیر دکتر مصدق، اقداماتی برای بازسازی جبهه ملی و تشکیل جبهه ملی سوم با حضور برخی احزاب و تشکلهای همسو صورت گرفت و پس از مدتی کوتاه نیز جبهه ملی سوم اعلام موجودیت کرد. اما چنانکه باید

۱- همان، ص ۱۶۵.
۲- همان، صص ۱۶۶ ـ ۱۶۸.
۳- همان، ص ۱۷۰.
۴- همان، ص ۱۷۱.
۵- همان، صص ۱۷۶ ـ ۱۸۰.
۶- همان، ص ۱۸۲.
۷- همان، ص ۱۸۳.

نتوانست انسجام درونی خود را حفظ کند و عمر جبهه ملی سوم با تشدید اختلافات، به زودی به سر آمد. مدت کوتاهی بعد، طرح تشکیل جبهه ملی چهارم نیز با ناکامی روبرو شد. بدین ترتیب تا ماههای میانی سال ۱۳۴۴ تمام این تلاشها به پایان راه رسید. البته ساواک در جلوگیری از شکل‌گیری و ادامه فعالیت جبهه‌های ملی که متناوباً تأسیس می‌شد، نقش قابل‌توجهی داشت.[۱] ساواک طی سال ۱۳۴۳، بارها اعضا و هواداران فعال جبهه ملی را احضار و نسبت به ادامه فعالیتهای آنان هشدار می‌داد و از آنان می‌خواست دانشجویان هوادار جبهه ملی را در داخل و خارج کشور از مخالفت با حکومت بازدارند.[۲]

در اواسط سال ۱۳۴۴، بسیاری از رهبران و اعضای برجسته جبهه ملی معتقد بودند که در شرایط ادامه سرکوبهای ساواک، دیگر امکانی برای ادامه فعالیت جبهه ملی و طرفداران آن وجود ندارد و چاره‌ای جز در پیش گرفتن سیاست صبر و انتظار ندارند.[۳] با دستگیری و بازداشت بسیاری از اعضای فعال جبهه ملی در شهریور ۱۳۴۴، فشار بر اعضا و هواداران پراکنده این تشکل بیش از پیش افزایش یافت. ساواک برای جلوگیری از هرگونه مخالفتی توسط اعضای جبهه سابق ملی، برای بسیاری از آنان پرونده‌سازیهایی کرده و از آنان تعهد پرهیز از مخالفت با رژیم پهلوی گرفته بود تا هرگاه کمترین مخالفتی از سوی آنان دیده شود، بلادرنگ دستگیر و راهی زندان شوند. دهها تن از رهبران و اعضای برجسته جبهه ملی که طی سالهای ۱۳۴۱ ـ ۱۳۴۲ دستگیر و سپس آزاد شده بودند، نزد ساواک پرونده‌های قضایی گشوده داشتند.

مأموران و نمایندگیهای ساواک در اروپا و امریکا نیز، تشکیلات و اعضای فعال جبهه ملی را در خارج از کشور تحت کنترل داشتند. افراد نفوذی ساواک، اطلاعات بسیاری از ساختار تشکیلاتی، ارتباطات، اعضای فعال، کادر رهبری و شیوه و روند مخالفت آنان با رژیم در اختیار این سازمان قرار می‌دادند. اسناد و مدارک موجود نشان می‌دهد که ساواک از تشکیلات و فعالیت جبهه ملی در خارج از کشور اطلاع کافی داشت.[۴]

در اواخر دهۀ ۴۰ دیگر جبهه ملی تشکلی خطرآفرین برای ساواک و رژیم محسوب

۱- همان، صص ۱۹۰ ـ ۱۹۱.

۲- مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۲، بخش ۱، صص ۳۱۹ ـ ۳۲۰.

۳- همان، بخش ۱، صص ۳۹۱ ـ ۳۹۳.

۴- جبهه ملی به روایت اسناد ساواک، ج ۱، صص ۱۹۹ ـ ۲۰۱.

نمی‌شد و مأموران ساواک مخالفت خوانیهای پراکنده و گاه و بیگاه برخی از اعضا و طرفداران این تشکل را به سرعت خاموش می‌کردند.[۱] ارزیابی ساواک این بود که در تحرکات سیاسی ضدحکومتی، دیگر طرفداران جبهه ملی نقشی برعهده ندارند و اعضای پراکنده این تشکل ـ ناتوان‌تر از هر زمان دیگر ـ امکان هرگونه ابراز مخالفت با حکومت را از دست داده‌اند.[۲] اجزای پراکنده جبهه ملی نیز در برخی نشستهای خصوصی، آشکارا از ابراز هرگونه مخالفت با حکومت تبری می‌جستند. مأموران و گزارشگران نفوذی ساواک طی گزارشات خود، از به بن‌بست رسیدن جبهه ملی در مبارزه با رژیم پهلوی در پایان دهۀ ۱۳۴۰ و اوایل دهۀ ۱۳۵۰ سخن به میان آورده‌اند.[۳] در همین زمان برخی طرفداران سابق جبهه ملی با حکومت و ساواک ارتباط داشتند و حکومت به بعضی از آنان پستهای حساس در حد وزارت واگذار کرد. از جمله مهمترین این افراد، دکتر فریدون مهدوی بود که سالها در جبهه ملی عضویت داشت و سپس وزیر بازرگانی کابینه هویدا شد.[۴]

از جمله اقدامات ساواک، مراقبت از تبعیدگاه مصدق در احمدآباد بود که از همان آغازین روزها تا پایان عمر او ـ اسفند ۱۳۴۵ ـ ادامه داشت.[۵] هنگامی که مصدق درگذشت، ساواک تدابیر امنیتی شدیدی برای جلوگیری از هرگونه مخالفتی اندیشید و از شرکت طرفداران وی در مراسم تدفین و خاکسپاری جلوگیری کرد.[۶] بسیاری از کسانی که برای مصدق ابراز احساسات کردند، تحت تعقیب ساواک قرار گرفتند و حتی آیت‌الله زنجانی که در مراسم تدفین وی نماز میّت خوانده بود، «از همانجا دستگیر شد و به زندان رفت». ساواک به اعضا و طرفداران جبهه ملی و نهضت آزادی و دیگر کسانی که به مصدق ارادت داشتند، هشدار داد که از صدور اعلامیه در بزرگداشت و رثای وی پرهیز کنند.[۷]

برخی از رهبران و چهره‌های برجسته جبهه ملی دوم متهم بودند که با ساواک ارتباط دارند و به عنوان نفوذی ساواک، اخبار و اطلاعات مربوط به این جبهه را در اختیار آن سازمان

۱- مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۳، بخش ۲، صص ۲۷ ـ ۲۸.
۲- جبهه ملی به روایت اسناد ساواک، ج ۱، ص ۲۱۸.
۳- همان، ص ۲۱۹ و ص ۲۲٤.
۴- همان، صص ۲۲۵ ـ ۲۲۷.
۵- اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۲، صص ۲۸ ـ ۲۹.
۶- غلامحسین مصدق، در کنار پدرم مصدق، صص ۱٥٤ ـ ۱٥٥.
۷- حمید روحانی، پیشین، ج ۲، صص ۲۱۲ ـ ۲۱۳.

قرار می‌دهند.[۱] نفوذیهای ساواک در پوششهای مختلف، به تشکیلات، مجموعه فعالیتها و رفتارهای جبهه ملی و طرفداران آنها دسترسی داشتند و ساواک به مدد همکاری آنان، در مراقبت و تحت تعقیب قرار دادن افراد موفق عمل می‌کرد.[۲] در اسناد ساواک نیز به ارتباط و همکاری برخی اجزای مؤثر جبهه ملی با آن سازمان اشاراتی شده است.[۳] البته گفته شده که برخی از این افراد مستمریهای منظمی از ساواک دریافت می‌کردند.[۴] اسناد سفارت امریکا نیز ادامه روابط برخی از اعضای جبهه ملی را با ساواک تا واپسین روزهای عمر رژیم در بهمن ۱۳۵۷، تأیید می‌کند.[۵]

کانون نویسندگان

مقدمات تشکیل و فعالیت کانون نویسندگان ایران به واپسین روزهای سال ۱۳۴۶ باز می‌گردد. در این برهه با کارگردانی و مدیریت فرح پهلوی، مقدمات برگزاری کنگره‌ای تحت عنوان «کنگره نویسندگان و شعرا و مترجمان» در حال شکل‌گیری بود. در این میان تعدادی از نویسندگان، شعرا و ادبای کشور طی بیانیه‌ای با اشاره به عدم وجود حداقل آزادیهای سیاسی ـ اجتماعی در کشور، برگزاری چنین کنگره‌ای را عبث شمرده و تصریح کردند که در شرایط خفقان سیاسی ـ اجتماعی موجود، در این کنگره شرکت نمی‌کنند و مداخله حکومت در امر فرهنگ و کار اهل قلم و اندیشه را در راستای اعتلای اندیشه و تفکر ارزیابی نمی‌کنند.[۶] در همان زمان، ساواک گزارش داد که در مقابله با برگزاری کنگره حکومتی تحت مدیریت فرح، گروهی از نویسندگان و اهل قلم کشور درصدد هستند کنگره‌ای مستقل تشکیل دهند. به همین دلیل سرهنگ ناصر مقدم مدیر کل اداره سوم از ساواک تهران خواست تا درباره تلاش نویسندگان و چند و چون قضایا تحقیقاتی کند.[۷] در ۳۰ اردیبهشت ۱۳۴۷ ساواک گزارش داد که به همت گروهی از نویسندگان و شعرا و اهل قلم مخالف حکومت، تشکلی

۱- مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۲۲، صص ۲۵ ـ ۲۷.
۲- لطف‌الله میثمی، پیشین، ج ۱، صص ۲۱۱ ـ ۲۱۲.
۳- قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، ج ٤، ص ۳۰۵.
۴- رسول مهربان، بررسی مختصر احزاب بورژوازی، صص ۱۸۲ ـ ۱۸۳.
۵- مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۲۷، صص ۹٦ ـ ۹۹.
۶- کانون نویسندگان ایران به روایت اسناد ساواک، صص ۱ ـ ۲.
۷- همان، صص ۳ ـ ۵.

تحت عنوان «کانون نویسندگان ایران» اعلام موجودیت کرده و از مأموران خود خواست تا با نفوذ در مجامع و جلسات آن، اطلاع دقیق‌تری از اهداف، تشکیلات، اعضای شرکت‌کننده و دیگر مسائل آن در اختیار قرار دهند.[۱]

در ۲۹ خرداد ۱۳۴۷ ساواک با اشاره به پیشینه سوء بسیاری از اعضای کانون جدیدالتأسیس نویسندگان ایران از تلاش کادر رهبری آن برای ثبت این تشکل در اداره ثبت شرکتها جلوگیری کرد.[۲] در تیر ۱۳۴۷، نصیری با اشاره به پیشینه اکثر اعضای تشکیل دهنده کانون نویسندگان ایران و مخالفتهایی که با حکومت داشتند، دستور داد از هر راه ممکن به موجودیت آن پایان داده شود.[۳] مهرداد پهلبد وزیر فرهنگ و هنر وقت نیز با ارسال نسخه‌ای از اساسنامه کانون نویسندگان ایران به ساواک، درباره امکان یا عدم امکان فعالیت این تشکل استعلام کرد[۴] و در ۱۷ شهریور ۱۳۴۷ ساواک با اشاره به مخالفت بسیاری از اعضای این تشکل با رژیم پهلوی، موافقت با تأسیس و فعالیت آن را به مصلحت ندانسته، خواستار جلوگیری از تشکیل آن شد.[۵] به رغم مخالفت رسمی با تشکیل کانون نویسندگان و اعمال فشارهای ساواک، این کانون به فعالیت خود ادامه داد، به همین دلیل ساواک برای جلوگیری از گسترش آن درصدد برآمد در این تشکل نفوذ کند.[۶] هر چند ساواک نتوانست از توقف کامل فعالیتهای کانون نویسندگان ایران جلوگیری کند، اما شواهد نشان می‌دهد که در جلوگیری از گسترش فعالیتهای آن موفقیتهایی به دست آورده و مأموران نفوذی ساواک فعالیتهای اعضای آن را تحت مراقبت داشتند.[۷]

طی سال ۱۳۴۹، ساواک بیش از پیش بر کانون نویسندگان سخت گرفت. در شهریور همان سال، تعدادی از اعضای برجسته و مؤثر آن دستگیر و راهی زندان شدند.[۸] در همان حال، ساواک بر تعداد مأموران نفوذی و خبرچینان خود در کانون نویسندگان ایران افزود و نیز

۱- همان، صص ۱۰ ـ ۱۱.
۲- همان، ص ۲۴.
۳- همان، صص ۲۸ ـ ۲۹.
۴- همان، صص ۳۸ ـ ۴۰.
۵- همان، صص ۵۰ ـ ۵۱ و صص ۸۴ ـ ۸۵.
۶- همان، صص ۹۲ ـ ۹۳.
۷- همان، ص ۱۲۷.
۸- همان، ص ۱۶۹.

درصدد برآمد با برخی از چهره‌های اثرگذار کانون ارتباط برقرار کند.[۱] در سالهای نخستین دهۀ ۱۳۵۰ نیز ساواک از مجموعه فعالیتهای کانون نویسندگان ایران مراقبت می‌کرد، اما با گسترش تدریجی حرکت انقلابی مردم، کانون نویسندگان نیز به تدریج خود را از مراقبتهای ساواک رهایی بخشیده و با صدور اعلامیه‌های متعدد به مخالفت با رژیم پهلوی شدت بخشید.[۲] برگزاری جلسه بحث و گفتگو و شب شعر از جمله مهمترین اقدامات کانون نویسندگان ایران در اواسط سال ۱۳۵۶ بود.[۳] با این احوال گزارشات ساواک نشان می‌دهد که در همان دوران انقلاب نیز برخی اعضای کانون نویسندگان، ارتباطاتی با ساواک داشته و برای حل مشکلات خود به ملاقات برخی مقامات مسئول ساواک تمایل نشان می‌دادند. ساواک مشتاق بود با نفوذ روزافزون در کانون نویسندگان و ارتباط با برخی از اعضای آن، از رفتار و موضع‌گیری کانون در برابر رژیم اطلاع یابد.[۴] حرکت مردم باعث شد که ساواک به تدریج بسیاری از زندانیان سیاسی و از جمله برخی از اعضای زندانی کانون نویسندگان را در نخستین ماههای سال ۱۳۵۷ از زندان آزاد کند.[۵]

حزب زحمتکشان ملت ایران

حزب زحمتکشان ملت ایران که در واپسین سالهای دهۀ ۱۳۲۰ توسط مظفر بقایی تأسیس شد، در دوران حیات خود کارنامه قابل اعتنایی در مخالفت با رژیم پهلوی ندارد. در دوران نخست‌وزیری مصدق، بقایی و حزب او عملاً در صف حمایت از دربار و کودتا جای گرفتند. طی دهۀ ۱۳۳۰ش. نیز فعالیت قابل اعتنایی از این حزب دیده نمی‌شود. دکتر بقایی روابط خود را با دربار، دولتهای پس از کودتا و برخی مدیران و دست‌اندرکاران ساواک حفظ کرد و به‌ویژه، با سرلشکر حسن پاکروان دوستی نزدیک و دیرپایی داشت. در طول دوران مبارزات روحانیون و علما با حکومت پهلوی طی سالهای ۱۳۴۱ ـ ۱۳۴۳، حزب زحمتکشان اقدام مهمی نکرد و به دلیل ارتباطات مشکوک بقایی با حکومت و ساواک، مخالفان حکومت،

۱- همان، ص ۱۸۰.
۲- همان، ص ۲۳۵.
۳- همان، صص ۲۳۹ ـ ۲۴۰.
۴- همان، ص ۳۳۰.
۵- همان، ص ۴۱۰.

او و حزبش را تابعی از سیاستهای رژیم ارزیابی کردند. طی سالهای پس از قیام ۱۵ خرداد و در تمام دهۀ ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰، بقایی و حزبش در مجموعه تحولات سیاسی، اجتماعی کشور تقریباً هیچ نقشی نداشتند و ساواک نیز به رغم برخی مراقبتهای گاه و بیگاهی که از اجتماعات چند ده نفری آنان در نشستهای خصوصی و نظایر آن می‌کرد، هیچ‌گاه برای این تشکل علی‌الظاهر سیاسی، اهمیتی قائل نشد. هر چند حزب زحمتکشان نیز نظیر دیگر گروههای سیاسی در ساواک پرونده‌ای مجزا و مستقل داشت، اما اعضای بسیار اندک این حزب که جز تمجید و تحسینهای سراسر اغراق‌آمیز از بقایی به ندرت وظیفه دیگری داشتند، هیچ‌گاه به طور جدی، انرژی و امکانات ساواک را مصروف مراقبت از خود نساختند.[1] فرصت‌طلبیهای گاه و بیگاه بقایی نیز در برخی سخنرانیهای تند علیه افراد و رجال وابسته به حکومت، هیچ‌گاه توجه حکومت و نیز مخالفان آن را به خود جلب نکرد. مخالفان حکومت در وابستگی و ارتباطات نزدیک او با ساواک کمتر تردید نشان می‌دادند. ساواک تصریح می‌کند که حزب زحمتکشان هیچ فعالیت ضدحکومتی در داخل و خارج کشور ندارد و ملاقاتهای آنان به صحبتهای دوستانه و تفننی سپری می‌شود. ساواک اذعان دارد که حزب زحمتکشان هیچ‌گونه ارتباط تشکیلاتی، سیاسی و غیره با دیگر تشکلهای سیاسی ـ اجتماعی کشور ندارد. مهم‌تر از آن، از نگاه ساواک این حزب هیچ نفوذی در بین مردم نداشت و رو به زوال بود. ساواک پیش‌بینی می‌کرد که حزب زحمتکشان طی ماههای بعد نیز نتواند موقعیت متزلزل و غیرقابل اعتنای خود را ولو بسیار اندک بهبود بخشد.[2]

در آستانه سقوط رژیم پهلوی، حزب زحمتکشان تلاش بسیاری داشت تا پس از پیروزی انقلاب اسلامی مورد عنایت رهبران انقلاب قرار گیرد، اما موفق نشد.

جامعه سوسیالیستهای نهضت ملی ایران

سابقه فعالیت جامعه سوسیالیستهای نهضت ملی ایران که رهبری آن را خلیل ملکی بر عهده داشت، به سالهای پایانی دهۀ ۱۳۲۰ش. بازمی‌گردد. خلیل ملکی که از حزب توده سرخورده شده بود، به همراه تعدادی از هم‌مسلکان سیاسی‌اش از این حزب انشعاب کرده و

۱- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).
۲- همان.

تشکلی با نام حزب نیروی سوم بنیان نهاد. مدت کوتاهی بعد نیز با حزب زحمتکشان بقایی ائتلاف کرد و در دوران نهضت ملی شدن صنعت نفت ودوران نخست‌وزیری مصدق، از جبهه ملی حمایت کرده و از تشکلهای وابسته به این جبهه محسوب می‌شد. پس از کودتای ۲۸ مرداد، نظیر دیگر گروههای سیاسی تحت تعقیب فرمانداری نظامی و سپس ساواک قرار گرفت. در جریان تشکیل جبهه ملی دوم در اواخر دهۀ ۱۳۳۰، ارتباطاتی با آن داشت و در جریان تماسهای رهبران جبهه ملی دوم با دربار و شاه، خلیل ملکی ملاقاتهایی نیز با اسدالله علم داشت و به نوعی واسطه مذاکرات و ملاقاتهای دربار با جبهه ملی بود. حزب نیروی سوم که پس از مدتی به جامعه سوسیالیستهای نهضت ملی ایران تغییر نام داده بود، ادامه فعالیتش را وام‌دار خلیل ملکی بود که با رهبران برخی تشکلهای سیاسی چون جبهه ملی و اعضای برجسته نهضت آزادی ایران ارتباط داشت. ساواک برای جامعه سوسیالیستهای نهضت ملی پرونده مجزا و مستقلی تشکیل داده و از اعضا و هواداران قابل اعتنای آن تقریباً به طور دائم مراقبت می‌کرد.[۱] طی سالهای نهضت امام خمینی(ره) (۱۳۴۱ ـ ۱۳۴۲) جامعه سوسیالیستها اقدام عملی بر ضد رژیم انجام نداد، اما ساواک از آنها مراقبت می‌کرد. مدت کوتاهی پس از قیام ۱۵ خرداد، به دستور شاه، ساواک بر تدابیر امنیتی خود بر ضد این تشکل افزود.[۲] ساواک اعضای برجسته و کادر رهبری جامعه سوسیالیستها را کنترل می‌کرد و به انحاء گوناگون می‌کوشید انسجام درونی آن را از بین برده و در کادر رهبری آن نفوذ کرده و با برخی اعضای آن ارتباطاتی برقرار کند.[۳] ساواک به دلیل حمایت جامعه سوسیالیستها از قیام ۱۵ خرداد، مایل بود رفتار شدیدی با کادر رهبری این تشکل در پیش گیرد. در ۳۰ شهریور ۱۳۴۲ طرح دستگیری کادر رهبری و اعضای برجسته این تشکل مورد توجه جدی ساواک قرار گرفت.[۴] در اواسط مهر ۱۳۴۲ (به استثنای خلیل ملکی رهبر این تشکل که در خارج به سر می‌برد) تعدادی از اعضای کادر رهبری جامعه سوسیالیستها توسط ساواک دستگیر و تحت بازجویی قرار گرفتند.[۵] به دنبال آن، ساواک پرونده‌سازی برای این گروه را آغاز کرد و با رجوع به

۱- یادنامه خلیل ملکی، صص ۴۰ ـ ۴۲.
۲- خلیل ملکی به روایت اسناد ساواک، صص ۱۹۴ ـ ۱۹۵.
۳- همان، صص ۱۹۶ و صص ۲۴۴ ـ ۲۴۷.
۴- همان، صص ۱۹۷ ـ ۱۹۹.
۵- همان، صص ۲۰۱ ـ ۲۰۲.

موضع گیریهای سیاسی آنان در برابر حکومت، درصدد برآمد مستندات لازم را برای اثبات مخالفت آنان با حکومت جمع‌آوری کرده و کادر رهبری جامعه سوسیالیستها را به میز محاکمه بکشاند. البته پاکروان ـ رئیس وقت ساواک ـ موافق برخورد شدید با آنها نبود و ترجیح می‌داد با مذاکره و اعمال روشهای مسالمت‌آمیز، کادر رهبری این تشکل را از موضع سیاسی اتخاذ کرده به عقب‌نشینی وادارد. به همین دلیل اعضای دستگیر شده این تشکل مدت کوتاهی پس از بازداشت آزاد شدند.[۱] رئیس ساواک می‌خواست ضمن مذاکره با برخی رهبران و اعضای برجسته این تشکل، با ایجاد اختلاف بین کادر رهبری، موجبات تضعیف آنها را فراهم آورد و کمتر به طور مستقیم خود را درگیر برخورد خشن سازد.[۲] ساواک در دی ۱۳۴۲ خبر داد که این تشکل رسماً نام خود را از حزب نیروی سوم به جامعه سوسیالیستهای نهضت ملی ایران تغییر داده و بر فعالیتهای سیاسی خود افزوده است. به دنبال این موضع‌گیری جدید، ساواک بر مراقبتهای خود بر آن افزود و هر از گاه، تعدادی از کادر رهبری و اعضای فعال این تشکل از سوی ساواک احضار شده و تهدید می‌شدند.[۳] طی سال ۱۳۴۳، ساواک مراقب ارتباطات خلیل ملکی با بقایای اعضای جبهه ملی و نیز مصدق بود.[۴] ساواک در ۲۷ مرداد ۱۳۴۴ خلیل ملکی را دستگیر و به اتهام اقدام علیه امنیت داخلی تحت بازجویی قرار داد و پس از چند جلسه اعتراف‌گیری و بازجویی، پرونده قطوری بر ضد او ترتیب داد. نهایتاً در ۲۴ شهریور ۱۳۴۴ ساواک پیشنهاد کرد که به دلیل محرز شدن اقدامات او بر ضد امنیت داخلی کشور، پرونده برای محاکمه در اختیار دستگاه قضایی قرار گیرد.[۵] مدت کوتاهی پس از خلیل ملکی، بسیاری از کادر رهبری و اعضای برجسته این تشکل و برخی گروههای سیاسی دیگر نیز که با آنان ارتباط داشتند، توسط ساواک دستگیر و بازجویی شدند.[۶] طی ماههای بعد، فشار ساواک بر جامعه سوسیالیستها فزونی یافت و تلاش فراوانی برای ایجاد اختلاف بین آنها با جبهه ملی سابق صورت گرفت. همچنانکه از گزارشات و اسناد ساواک برمی‌آید، خلیل ملکی که پس از حدود ۱۵ ماه زندان، آزادی خود را بازیافته بود، در تیر ۱۳۴۶ از ساواک تقاضا کرد

۱- همان، صص ۲۰۳ ـ ۲۰۵.
۲- همان، صص ۲۰۸ ـ ۲۰۹.
۳- همان، صص ۲٦٦ ـ ۲٦۷.
۴- همان، ص ۲۷۳.
۵- همان، صص ۳۳۳ ـ ۳٤۳.
۶- مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۲۳، صص ۱۸ ـ ۲۱.

به مناسبت آغاز جشنهای تاجگذاری شاه در آبان همان سال، اعضای زندانی جامعه سوسیالیستها از زندان آزاد شوند تا «از عنایات شاهانه برخوردار... و برای سازمان سیاسی خود اعاده حیثیت نمایند». ملکی همچنین تقاضا نموده، ساواک بار دیگر اجازه دهد از نشریه علم و زندگی «که مدتها مبارزات تئوریک با حزب تودهٔ منحله، داشته» رفع توقیف شود. بنا به گزارش ساواک، ملکی با برخی از رجال درجه اول کشور به‌ویژه اسدالله علم نیز تماس گرفته و خواستار عنایات شاه نسبت به تشکل سیاسی خود و کاهش فشارهای ساواک بر این تشکل شده بود. ساواک بر آن بود با کاهش فشار بر خلیل ملکی و جامعه سوسیالیستها، موجبات گرایش تدریجی آن را به سوی حکومت فراهم آورد.[۱] اسناد موجود نشان می‌دهد که در سال ۱۳۴۶، ساواک در برخورد با آنها روشهای معتدلی اتخاذ کرد و با تهدید و هشدارهای گاه و بیگاه، آنان را از تبعات سوء هرگونه ابراز مخالفتی با حکومت برحذر می‌داشت. در واپسین ماههای سال ۱۳۴۷ و اوایل سال ۱۳۴۸، ساواک کنترل شدیدی بر مجموعه فعالیتهای جامعه سوسیالیستها اعمال می‌کرد و خلیل ملکی نیز دیگر چندان اراده‌ای در مخالفت با حکومت نشان نمی‌داد.[۲]

با درگذشت ناگهانی خلیل ملکی در ۲۱ تیر ۱۳۴۸ این تشکل سیاسی بیش از پیش دچار بحران شد. تحت فشار ساواک، در مراسم خاکسپاری خلیل ملکی در شهر ری، تنها حدود یک صد تن از دوستان و هم مسلکان او شرکت کردند.[۳] در مراسم شب هفت خلیل ملکی نیز ساواک تدابیر امنیتی قابل توجهی اندیشید و از شرکت بسیاری از دوستان او در این مراسم جلوگیری کرد. ساواک اعضای جامعه سوسیالیستها را تهدید کرد که در رثای ملکی سخنی به میان نیاورند.[۴] پس از درگذشت خلیل ملکی موقعیت جامعه سوسیالیستهای نهضت ملی ایران به ضعف گرایید و ساواک دیگر چندان خطری از سوی این گروه احساس نمی‌کرد. با این احوال گروهی از هواداران و اعضای این جمعیت در خارج از کشور به مخالفت خود با حکومت پهلوی ادامه دادند.[۵]

۱- خلیل ملکی به روایت اسناد ساواک، صص ۵۰۶ ـ ۵۰۹.
۲- یادنامه خلیل ملکی، صص ۲۴۸ ـ ۲۵۰.
۳- خلیل ملکی به روایت اسناد ساواک، صفحه بیست و یک.
۴- همان، صص ۶۰۰ ـ ۶۰۱.
۵- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).

بدین ترتیب جامعه سوسیالیستهای نهضت ملی ایران از سالهای پایانی دهـهٔ ۴۰ بـه بعـد، دیگر فعالیت قابل اعتنایی در عرصه سیاسی ـ اجتماعی کشور نداشت و فقط با آغاز حرکتهای مردمی در دوران انقلاب اسلامی، برخی از اعضای این تشکل، بار دیگر درصدد تجدید فعالیت سیاسی برآمدند، اما به نظر می‌رسید که دیگر به پایان راه رسیده‌اند.[1]

حزب ایران و حزب ملت ایران

از دیگر تشکلهای سیاسی که عمدتاً در چارچوب جبهـه ملـی و هـواداران آن در سـالهای دهۀ ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ فعالیت می‌کردند، حزب ایران و حزب ملت ایران بودند که از همان آغـاز تشکیل و فعالیت جبهه ملی، از مهمترین متحدین این تشکل محسوب می‌شـدند و در طـول دوران نخست‌وزیری مصدق و بعد از آن سرنوشت خود را با جبهه ملی دوم و سوم پیوند زدند.

هر چند این احزاب، علاوه بر عضویت در جبهه ملی، موجودیت مجزا و مستقلی نیز بـرای خود قائل بودند اما ساواک همزمان با سرکوب سایر احـزاب و گروههـای سیاسـی، سرنوشـت مشابهی نیز برای این دو حزب رقم زد. در طول دهۀ ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ اعـضای ایـن دو حـزب تحت کنترل شدید ساواک قرار داشتند و جز برگزاری برخی جلسات و نشستهای خـصوصی و پراکنده، فعالیت قابل اعتنایی نداشتند. تنها با آغاز حرکتهای مردمی دوران انقلاب بود که این دو حزب در عرصه سیاسی ـ اجتماعی کشور تکاپوهای سیاسی خود را از سر گرفتند.

عوامل ایجاد بحران سیاسی در کردستان

از همان نخستین سالهای تأسیس سلسله پهلوی، روابط حکومـت مرکـزی بـا کردسـتان دچار بحران بود، اما تنها پس از سقوط رضاشاه بود که احزاب و تشکلهای سیاسی چریکـی در کردستان به وجود آمد. در این میان نابخردی حکومت مرکزی ایران توأم با سیاسـتهای سـوء کشورهای خارجی ذی‌نفوذ در امور ایران، بر این بحرانها شدت بخشید. در سالهای دهۀ ۱۳۲۰ و به‌ویژه پس از بحران آذربایجان و تشکیل حزب کومله و فرقه دمکرات آذربایجان، کردستان به منطقه‌ای بحران‌خیز که از حمایت کـشورهای خـارجی نیـز سـود مـی‌بـرد و در رقابتهـای منطقه‌ای قدرتهای ذی‌نفع مؤثر بود، تبدیل شد. البته آنچه در این میان کمتر مورد توجه قـرار

۱- خلیل ملکی به روایت اسناد ساواک، صص بیست و یک ـ بیست و دو.

گرفت، خواستها و نیازهای مردم کردستان بود. اهداف و خواسته‌های گروههای سیاسی ـ چریکی متخاصم و کشورهایی که از اختلافات موجود بهره می‌بردند، کمترین بهره‌ای برای مردم آن سامان نداشتند. در این میان شوروی و غرب، از کردستان و موضوع کردها در مرزهای مشترک ایران، ترکیه و عراق به عنوان نقطه تلاقی پیشبرد سیاستهای منطقه‌ای خود بهره برده و همواره بر بحرانهای منطقه می‌افزودند. هر یک از این دو، با تقویت تشکلهای تحت حمایت خود که با دخالتهای اطلاعاتی ـ امنیتی و جاسوسی طرفین نیز همراه بود، سالیان طولانی مشکلاتی در منطقه به وجود آورده و مردم را دچار معضلات عدیده‌ای می‌کردند. به‌ویژه حزب توده برای نفوذ در کردستان تلاشهای بسیاری کرد و در بین برخی افراد و گروههای منطقه نفوذ یافت. به تدریج بین گروههای چپ در کردستان با حزب توده، اختلافاتی بروز کرد. شوروی در میان کادر رهبری و اعضای برجسته حزب کومله و سپس دمکرات کردستان، نفوذ قابل‌توجهی داشت و تعیین کننده خط‌مشی این تشکلها بود.[1] از سوی دیگر، از اواخر دهۀ ۱۳۳۰، بین احزاب و تشکلهای سیاسی کردستان ایران با گروههای سیاسی کرد در عراق نیز روابطی وجود داشت و دستگاههای اطلاعاتی ـ امنیتی هر دو کشور برای بهره‌برداری از آن تحرکات شدیدی داشتند. ضمن اینکه اختلافات حکومت ایران با عراق که ریشه‌های تاریخی طولانی داشت، در گسترش درگیریهای سیاسی، نظامی و اطلاعاتی کردستان تأثیر به‌سزایی گذاشت. در سالهای دهۀ ۴۰ و ۵۰، ساواک با همکاری اطلاعاتی موساد و سیا فعالیت قابل توجهی در کردستان ایران و عراق داشت. و احزاب و تشکلهای کرد ایرانی همواره تحت تعقیب و مراقبتهای شدید ساواک و هم‌پیمانان امریکایی و اسرائیلی آن قرار داشتند. گروهها و احزاب سیاسی کرد عراق برای مقابله با رژیم این کشور توسط ساواک، موساد و سیا تقویت می‌شدند.[2]

در سال ۱۳۴۰، ساواک بین گروههای سیاسی مخالف حکومت و مرتبطین با کردهای عراق و نظایر آن، نفوذ قابل توجهی یافته بود و تلاش می‌کرد کنترل حکومت مرکزی بر نواحی کردستان و مناطق همجوار که تسهیل کننده رفت و آمد مخالفان و ارتباط با یکدیگر بود، بیش از پیش افزایش یابد.[3] ساواک ضمن نفوذ در کردهای عراق، همواره نگران اتحاد و

۱- کردستان تا قیام بهمن ۵۷: تحلیل شرایط اقتصادی و سیاسی، صص ۳۱ ـ ٤٤.

۲- حسین فردوست، پیشین، ج ۱، صص ۵۰۰ ـ ۵۰٤.

۳- چپ در ایران به روایت اسناد ساواک، ج ۱، صص ٦۲ ـ ٦٤.

همکاری مشترک کردهای عراق با فعالان و مخالفان سیاسی حکومت ایران در کردستان ایران بود.[۱]

ساواک اخباری در اختیار داشت که نشان می‌داد مصطفی بارزانی برای جلب همکاری کردهای ایران پیامهایی برای گروهی از فعالان و متنفذین محلی فرستاده و خواستار تشکیل کردستانی آزاد شده است.[۲] ساواک نگران گسترش مخالفاتهای عمومی در کردستان ایران و همدلی و همراهی گروههای سیاسی آن نواحی با مصطفی بارزانی بود.[۳] در تیر ۱۳۴۲، ساواک پیشنهاد کرد با تسریع طرحهای اصلاحات ارضی در کردستان، مردم آن نواحی را که در معرض تبلیغات کمونیستی گروههای سیاسی منطقه قرار گرفته‌اند، به حکومت جلب کرده، موجبات رضایت آنان فراهم شود. در آن دوره ساواک از تشکلی تحت عنوان حزب پارت سخن به میان می‌آورد.[۴] ساواک در اواسط سال ۱۳۴۲ به مسئولان هشدار داد که برای پیشگیری از همراهی کردها و گروههای سیاسی ایرانی با کردهای عراق، تدابیر امنیتی ـ انتظامی لازم در مرزهای ایران و عراق اندیشیده شود و نیز از نفوذ بقایای حزب توده در میان مخالفان سیاسی حکومت در کردستان جلوگیری شود.[۵] طی سال ۱۳۴۴ ساواک به رغم تمام مراقبتهای خود، از گسترش روابط بین حزب دمکرات کردستان ایران با ملا مصطفی بارزانی و طرفداران او خبر می‌دهد.[۶] حمایت پیدا و پنهان شوروی از حزب دمکرات کردستان و آمد و شدهایی که میان عوامل آن در منطقه صورت می‌گرفت، از جمله دلایل نگرانی دائمی ساواک از تحولات و ناآرامیهای سیاسی موجود در کردستان بود.[۷] شواهدی وجود داشت که نشان می‌داد ساواک از سال ۱۳۴۲ در درون تشکیلات حزب دمکرات کردستان نفوذ کرده و مأمورانی در این حزب گمارده بود.[۸] به همین دلیل هر از گاه با کمک ارتش و سایر نیروهای انتظامی، حملاتی بر ضد این حزب و هواداران آن در مناطق مختلف کردستان تدارک می‌دید

۱- همان، ص ۷۳.
۲- همان، ص ۸۱.
۳- همان، صص ۸۶ ـ ۸۷.
۴- همان، صص ۱۲۲ ـ ۱۲۳.
۵- همان، ص ۱۴۸.
۶- همان، ص ۲۵۹.
۷- همان، ص ۳۰۴.
۸- همان، ص ۳۱۷.

و طرحهای امنیتی شدیدی برای تعقیب و دستگیری آنان اجرا می‌کرد.[۱] ساواک به مصطفی بارزانی در مخالفت با رژیم عراق یاری می‌رسانید و گزارشاتی دریافت می‌کرد که حاکی از تمایل آشکار او به گسترش فعالیتهای سیاسی کردهای ایرانی در قالب حزب پارت و حزب دموکرات کردستان بود. بارزانی امیدوار بود با افزایش ناآرامیهای سیاسی در کردستان ایران، ساواک و دولت ایران کمکهای بیشتری در اختیار آنان قرار دهند.[۲] ساواک تلاش می‌کرد تا ارتباطی بین حزب دموکرات کردستان با تشکلهای سیاسی مخالف حکومت نظیر حزب توده، جبهه ملی، روحانیون و علما، رؤسای عشایر و نظایر آن بیابد. با این حال یافته‌های ساواک نشان می‌داد که جز ارتباط پراکنده این حزب با برخی عناصر وابسته به حزب توده در خارج کشور، سایر گروههای سیاسی ـ مذهبی مخالف حکومت، ارتباطی با این تشکل و دیگر عوامل بحران‌ساز کردستان ندارند.[۳]

در سالهای پایانی عمر رژیم پهلوی و به دنبال پیمان الجزایر در ۱۹۷۵م./۱۳۵۴ش. آرامش نسبی در کردستان به وجود آمد و ساواک در کنترل مخالفتهای آن مناطق، موفقیتهای قابل اعتنایی به دست آورد.

گروه نیکخواه

پرویز نیکخواه که از اوایل دهۀ ۱۳۳۰، عضو سازمان جوانان حزب توده شده بود، در واپسین سالهای این دهه به کنفدراسیون دانشجویان و محصلین ایرانی در اروپا پیوست و در اوایل سال ۱۳۴۳ به ایران بازگشت. نیکخواه که از مشی منفعلانه حزب توده در برابر رژیم رضایت چندانی نداشت، به همراه چند تن از دوستانش با تأسیس یک گروه (سازمان) انقلابی از حزب توده انشعاب کرد و ضرورت در پیش گرفتن مشی مبارزه مسلحانه و چریکی با حکومت مورد توجه او و هم مسلکانش قرار گرفت. وی به رغم سوءظنهای ساواک، پس از بازگشت به ایران شغل دولتی برای خود دست و پا کرده بود و هنوز اقدام قابل اعتنایی نداشت. به دنبال ترور شاه در ۲۱ فروردین ۱۳۴۴ در کاخ مرمر، به دست رضا شمس‌آبادی، گروه نیکخواه به عنوان محرک این ترور تحت تعقیب ضداطلاعات و رکن ۲ ارتش قرار

۱- همان، ص ۳٤٥.

۲- همان، صص ۳۷٦ ـ ۳۷۷.

۳- همان، صص ٤۲۰ ـ ٤۳۰.

گرفت و پس از مدتها بازجویی ادامه پرونده به ساواک واگذار شد. پس از مدتی بازجویی، پرویز نیکخواه به همراه تعدادی دیگر از هم مسلکانش محاکمه و به حبس ابد محکوم شدند. دو نفر نیز به اعدام محکوم شدند و چند نفر دیگر به حبسهایی کمتر از ده سال محکوم گردیدند. دادگاه تجدیدنظر حکم زندان نیکخواه را به ۱۰ سال کاهش داد و دو نفر از کسانی که حکم اعدام گرفته بودند با یک درجه تخفیف حبس ابد گرفتند.[۱]

به دنبال دستگیری گروه نیکخواه، کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در اروپا با صدور اعلامیه و برگزاری تظاهرات نسبت به دستگیری نیکخواه و دوستان او ـ احمد منصوری، فیروز شیروانلو، محسن رسولی، منصور پورکاشانی و تهرانی ـ اعتراض کرده، خواستار آزادی بدون قید و شرط آنان شدند. کنفدراسیون، دستگیری این گروه را توطئه‌ای از پیش تعیین شده توسط ساواک ارزیابی کرد که بر آن است برای آنان تحت شکنجه‌های مرگبار پرونده‌سازی کرده و آنها را در دادگاههای تحت سلطه خود محاکمه کند.[۲] نصیری ـ رئیس ساواک ـ مدت کوتاهی پس از دستگیری گروه نیکخواه طی نامه‌ای خطاب به شاه تصریح کرد که در اولین فرصت کلیه شرکت‌کنندگان و عاملان ترور او در کاخ مرمر شناسایی، بازجویی، پرونده‌سازی و به دادگاه سپرده خواهند شد.[۳] در حالی که قراین و شواهد موجود نشان می‌داد که پرویز نیکخواه طی ماههای نخست دستگیری و بازجویی، به همکاری با ساواک علاقه نشان داده و بیش از آنی که ساواک انتظار داشت اطلاعات در اختیار بازجویانش قرار داده و با استغفار از گذشته سیاسی خود آماده بود با ساواک و رژیم پهلوی همکاری کند، ساواک در نشریات، روزنامه‌ها و رادیو و تلویزیون تبلیغات بسیاری بر ضد گروههای سیاسی مخالف حکومت به راه انداخت.[۴] رادیو و تلویزیون، همچنان که ساواک دیکته کرده بود، اخبار مربوط به ترور شاه را منتشر کردند، روزنامه‌ها و نشریات نیز تیترهای اصلی خود را به این واقعه اختصاص دادند.[۵] ساواک ترتیبی داد تا اعترافات گروه نیکخواه در رسانه‌های گروهی و روزنامه‌ها انتشار یابد و از این اعترافات برای پیشبرد اهدافش در حمله به

۱- بیژن جزنی، پیشین، ج ۲، صص ۱۲۴ ـ ؛ اعترافات سران حزب توده ایران، ج ۱، صص ۳۸۵ ـ ۳۸۶.
۲- ماجرای سوءقصد به شاه در کاخ مرمر به روایت اسناد ساواک، صص ۱۶۰ ـ ۱۶۳.
۳- همان، صص ۱۴ ـ ۱۵.
۴- مسعود بهنود، کشته‌گان بر سر قدرت، ص ۵۲۱.
۵- ماجرای سوءقصد به شاه در کاخ مرمر به روایت اسناد ساواک، صص ۲ ـ ۳.

مخالفان سیاسی حکومت، بهره برد. مأموران و نمایندگیهای این سازمان در داخل و خارج نیز تبلیغات رسانه‌ای وسیعی بر ضد مخالفان حکومت ترتیب دادند.[۱] روزنامه‌ها، نشریات و رادیو و تلویزیونهای بسیاری در کشورهای مختلف (به‌ویژه در اروپا و امریکا) اخبار مربوط به سوءقصد به شاه و نیز اعترافات دستگیرشدگان را مخابره کردند.[۲]

ساواک گزارشاتی در دست داشت که نشان می‌داد بسیاری از مردم کشور موضوع ترور ناموفق شاه را چندان جدی تلقی نکرده و آن را صحنه‌سازی ارزیابی کردند که هدف نهایی آن تحمیق مردم است.[۳] همچنان که از گزارشات ساواک برمی‌آید تقریباً تمامی گروههای سیاسی مخالف رژیم علاقمند بودند این واقعه به زندگی شاه خاتمه دهد. برخی گروهها نیز این واقعه را (به دلایل عدیده) توطئه‌ای از سوی امریکا و یا انگلیس ارزیابی می‌کردند.[۴]

پس از سوءقصد به شاه، سیا طرحهای جدی‌تری برای توسعه فعالیت ساواک اجرا کرد و ضمن تجهیز این سازمان با وسایل اطلاعاتی ـ جاسوسی و امنیتی جدید، بر دامنه آموزشهای فنی، امنیتی و اطلاعاتی آن افزود.[۵] از تبعات زودهنگام ترور شاه در کاخ مرمر، گسترش بیشتر سرکوب مخالفان سیاسی حکومت و گروههای سیاسی توسط ساواک بود. گروهی نیز موضوع بروز برخی اختلافات بین حکومت ایران با بریتانیا را که موجب انتشار مطالبی ضدحکومتی توسط کنفدراسیون شده و نقش پرویز نیکخواه در انتشار این مطالب (هنگامی که در لندن اقامت داشت) را موجب دستگیری این افراد دانستند و معتقد بودند که اصولاً گروه نیکخواه نمی‌توانسته با رضا شمس‌آبادی، سربازی که شاه را هدف گلوله قرار داد، مرتبط بوده باشد.[۶] شواهد و قراین بعدی نیز نشان داد که پرویز نیکخواه و دوستان او بسیار زود در دام ساواک گرفتار آمده و با ابراز ندامت از پیشینه سیاسی خود، همکاری با ساواک را آغاز کرده و به خدمت رژیم درآمده‌اند. بدین ترتیب گروه نیکخواه هنگامی که در زندان به سر می‌برد، همکاری نزدیکی با ساواک داشت و در درون زندان با حمایت از رژیم پهلوی دیگر زندانیان سیاسی را به دلیل ادامه مخالفت با حکومت مورد شماتت و سرزنش قرار داده، خواستار اظهار

۱- همان، ص ۵۱.
۲- همان، صص ۲۲۰ ـ ۲۲۱.
۳- همان، ص ۲۰۳.
۴- همان، صص ۱۳۵ ـ ۱۳۹.
۵- محمدرضا پهلوی، پیشین، زیرنویس، صص ۳۵۲ ـ ۳۵۳.
۶- درباره جنایات ساواک، صص ۱۰۸ ـ ۱۰۹؛ ب. کیا، پیشین، صص ۸۸ ـ ۹۱.

ندامت از گذشته سیاسی و همکاری با رژیم پهلوی می‌شد. ضمن اینکه پرویز نیکخواه از همان نخستین ماههای محاکمه و زندانی شدن، در مصاحبه‌های تلویزیونی متعدد، با ابراز ندامت از گذشته سیاسی‌اش، به حمایت از رژیم پهلوی برخاسته و اقدامات آن را ستود.[۱] تخفیف حکم دادگاه بدوی از سوی دادگاه تجدیدنظر درباره پرویز نیکخواه و دوستان او، تنها به دنبال ابراز ندامت و وفاداری آنان نسبت به رژیم پهلوی و با هماهنگی ساواک صورت گرفته است.[۲] پس از تخفیف مجازات این گروه در دادگاه تجدیدنظر، اعضای گروه که در زندان بودند، طی نامه‌هایی از «پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر» تشکر و قدردانی کرده مراتب تأسف عمیق خود را از اقداماتی که بر ضد حکومت انجام داده بودند، ابراز داشتند و امیدوار شدند عنایات شاهانه در آینده‌ای نه چندان دور بیش از پیش شامل حال آنان شده و موجبات خدمتگزاری بیشتر آنان را به رژیم فراهم آورد.[۳] گروه نیکخواه در سالهایی که در زندان به سر می‌بردند، روابط نزدیکی با ساواک داشتند. پرویز نیکخواه، دربارهٔ پیشینه سیاسی خود و گروههای مختلف سیاسی، دانشجویی ایران در داخل و خارج کشور و ارتباطهای هر یک از آنان با یکدیگر و نظایر آن، اطلاعات با ارزشی در اختیار ساواک قرار داد. گفته می‌شد به دلیل افشاگریها و اطلاع‌رسانیهای او از وضعیت گروههای سیاسی و دانشجویی ایران که در چارچوب کنفدراسیون دانشجویان و محصلین ایرانی در کشورهای مختلف جهان برضد حکومت پهلوی فعالیت می‌کردند، ساواک موفق شد بسیاری از مخالفان حکومت را به دام انداخته و برای گروه دیگری محدودیتهای شدیدی ایجاد کند. اوج همکاری تبلیغاتی پرویز نیکخواه با ساواک در خرداد ۱۳۴۹ اتفاق افتاد. او با ظاهر شدن در مقابل دوربین تلویزیون، ضمن ابراز ندامت و پشیمانی از پیشینه سیاسی خود، به سایر گروههای سیاسی مخالف حکومت در داخل و خارج کشور حمله کرد که بدون توجه به پیشرفتهای سریعی که به همت رژیم پهلوی در کشور جریان دارد، راه ناصواب و انحراف در پیش گرفته‌اند. وی از مخالفین خواست برای همراهی با قافله پیشرفت و تمدن، هر چه سریع‌تر به دامن رژیم پهلوی بازگشته و سهمی در توسعه و پیشرفت کشور داشته باشند. نیکخواه در این مصاحبه تلویزیونی، ایران تحت حکومت شاه را بهشت برین خواند. مصاحبه تلویزیونی

۱- محمد اختریان، پیشین، صص ۸۰ ـ ۸۲.

۲- مصطفی الموتی، پیشین، ج ٤، ص ۱۱۹.

۳- ماجرای سوءقصد به شاه در کاخ مرمر به روایت اسناد ساواک، ص ۳٦۹.

نیکخواه به سرعت و در گستره وسیعی در رادیو و تلویزیون و نیز نشریات و روزنامه‌های داخلی و برخی نشریات و رسانه‌های خارجی انتشار یافت. اما این تبلیغات مورد توجه محافل سیاسی، اجتماعی کشور قرار نگرفت. ساواک گزارش داد که بسیاری از گروههای سیاسی اهمیتی به مصاحبه نیکخواه نداده‌اند و آن را اقدامی تحت فشار ساواک ارزیابی کرده‌اند و گفته‌اند تمام مسائلی که از سوی نیکخواه در تلویزیون گفته شده، پیشاپیش از سوی ساواک دیکته شده است.[۱] به دنبال پرویز نیکخواه، دیگر دوستان زندانی او نیز با تدوین ندامت‌نامه و سپردن تعهداتی مبنی بر ادامه همکاری با ساواک، به تدریج آزاد شدند. از ندامت این افراد نیز توسط رژیم بهره‌برداری شد و تا مدتها به سوژه‌ای برای ابراز قدرت ساواک و نقش رژیم پهلوی در توسعه و پیشرفت کشور و نیز سرزنش و برخورد با مخالفان سیاسی تبدیل شد.[۲] اعضای گروه نیکخواه از اواسط سال ۱۳۴۹ در حالی که در زندان به سر می‌بردند به تدریج به خدمت ساواک درآمدند و در این سازمان استخدام شدند.[۳] آنها پس از آزادی و موافقت ساواک، در پستهای سیاسی ـ اداری مهمی به کار گمارده شده و تا پایان دوران رژیم پهلوی خدمات قابل‌توجهی برای حکومت کردند. پرویز نیکخواه پس از آزادی از زندان ـ سال ۱۳۴۹ ـ ضمن همکاری با ساواک، پس از مدتی به استخدام رادیو تلویزیون ملی ایران درآمد و از صحنه‌گردانان و تئوری‌پردازان درجه اول رژیم پهلوی شد و تا پایان دوران رژیم پهلوی خدماتش را به حکومت ادامه داد[۴] و پس از انقلاب اسلامی محاکمه و اعدام شد.

کارگران و سندیکاهای کارگری

از جمله مهمترین مراکزی که ساواک بر آن مراقبت داشت، محیطهای کارگری و کارخانجات، کارگاههای تولیدی، اقتصادی، صنعتی و نظایر آن بود. کارگران و محیطهای کارگری در دهۀ ۱۳۲۰، توسط برخی گروههای سیاسی (به‌ویژه حزب توده و تشکلهای چپ) مورد توجه قرار گرفت. در برخی محیطهای کارگری، اتحادیه‌ها و سندیکاهای کارگری تشکیل شده بود که عمدتاً تحت پوشش خواسته‌های صنفی کارگران، به فعالیتهای سیاسی

۱- همان، ص ۳۱۹ و صص ۳۲۶ ـ ۳۳۰.
۲- همان، صص ۳۹۰ ـ ۳۹۴.
۳- همان، صص ۴۷۱ ـ ۴۷۲.
۴- همان، صص ۳۲۵ ـ ۳۲۶.

نیز گرایش یافته و برخی احزاب و گروههای سیاسی، سندیکاهای کارگری را به عنوان ابزاری برای پیشبرد خواست‌های سیاسی خود به کار می‌گرفتند. در این مورد، حزب توده پیشتاز دیگر گروههای سیاسی بود. در سالهای دهۀ ۱۳۲۰ و یکی دو سال آغاز دهه ۱۳۳۰ که به سقوط دولت مصدق و کودتای ۲۸ مرداد منجر شد، سندیکاهای کارگری به رغم نوسانات پرفراز و نشیب، در گوشه و کنار کشور فعالیتهایی داشتند. به دنبال کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و هم‌زمان با سرکوب گروههای سیاسی مخالف، سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری تحت نفوذ گروههای سیاسی نیز به سرعت تحت تعقیب قرار گرفته و از میان برداشته شد.

با تأسیس ساواک نفوذ این سازمان بر سندیکاها و اصناف گسترش یافت. در سال ۱۳۳۹ بر اساس آئین‌نامه‌های جدید، تعداد سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری افزایش یافته بود و ساواک برای اعمال نفوذ مستقیم بر مجموعه فعالیتها و سمت و سوی تصمیم‌گیریهای این تشکلهای صنفی، بر تمهیدات و تدابیر امنیتی خود افزود.[1] بر اساس سیاستهای ساواک میزان اعتصابات کارگری در دهۀ ۱۳۳۰ کاهش یافت و اتحادیه‌ها و سندیکاهای مستقل کارگری به عنوان نماد گرایش به کمونیسم و گروههای چپ، از میان برداشته شدند. موضوع برخورد سیستماتیک و هماهنگ با سازمانها و سندیکاهای کارگری به حدی جدی تلقی می‌شد که حتی از سوی کشورهای عضو پیمان سنتو نیز طرحهای مشترکی برای جلوگیری از شکل‌گیری و فعالیت این تشکلها مورد توجه قرار گرفت. ساواک در بهمن ۱۳۴۳ در راستای طرح عملیاتی پیمان مرکزی (سنتو) در برخورد هماهنگ با اتحادیه‌های کارگری، دستور داد برای جلوگیری از گرایش کارگران به سوی این‌گونه فعالیتهای علی‌الظاهر صنفی که می‌تواند در خدمت اهداف سیاسی مخالفان حکومت قرار گیرد ۱ــ فیلمهایی از وضع نابهنجار و نابسامان کارگران در کشورهای کمونیستی تهیه و در میان کارگران به نمایش گذاشته شود. ۲ـ سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری تحت حمایت ساواک و حکومت با تهیه گزارش و فیلمهایی از اوضاع رو به توسعه محیطهای کارگری در ایران، کارگران و صاحبان صنوف و مشاغل را به حمایت از حکومت فراخوانند. ۳ـ ساواک ترتیبی اتخاذ کند تا نشریاتی دوره‌ای حاوی نکات تبلیغی در میان کارگران توزیع شود. ۴ـ ساواک برای کارخانجات و محیطهای کارگری کتابخانه‌هایی تأسیس کرده و کارگران را به مطالعه کتابها و نشریات و اخبار دلخواه

۱- حبیب لاجوردی، اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران، صص ۳۸۷ ـ ۳۹۰.

سوق دهد. ۵ـ هر از گاه گروهی از کارگران کارخانجات مختلف با هماهنگی ساواک، به همراه تعدادی از روزنامه‌نگاران موافق حکومت به کشورهای اروپای غربی مسافرت کرده و با پیشرفتهای فنی آنان آشنا شوند. ۶ـ ساواک ترتیبی اتخاذ کند تا سازمان کارگری ایران (که البته تحت سلطه ساواک فعالیت می‌کرد) با کنفدراسیون بین‌المللی کارگری بیش از پیش ارتباط برقرار کند و چنین وانمود شود که حکومت ایران برای استیفای حقوق کارگران ایرانی از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کند. ۷ـ با هماهنگی ساواک، رهبران کارگران در گوشه و کنار کشور به شهرهای کارگری نظیر آبادان، اصفهان، یزد و غیره مسافرت کرده و برای کارگران سخنرانیهایی ایراد کرده، با گوشزد کردن خطر نفوذ کمونیسم و جریانهای سیاسی مخالف حکومت در محیطهای کارگری، موجبات گرایش آنان را به حکومت فراهم آورند. ۸ـ ساواک پیشنهاد می‌کرد به منظور سوق دادن کارگران به حمایت از رژیم پهلوی، افراد و گروههایی از کمونیستهای سابق و وابسته به حزب توده را که اینک به رژیم پهلوی پیوسته و با ساواک همکاری داشتند، برای سخنرانی در کارخانجات و محیطهای کارگری کشور اعزام کنند. ۹ـ از هر راه ممکن برای بدنام کردن و از اعتبار انداختن گروههای سیاسی و سازمانهای کارگری وابسته به رژیمهای کمونیستی تلاش کنند.[۱]

شواهد موجود نشان می‌دهند که ساواک سالهای دهه ۴۰ و ۵۰ از تجارب و کمکهای سیا در مبارزه با تشکیل سندیکاهای کارگری بهره می‌برد.[۲] بر همین اساس طی دو دهه پایانی حکومت پهلوی، دیگر، اعتصاب واژه‌ای بیگانه در محیطهای کارگری بود و هرگونه مخالفت به سرعت توسط ساواک سرکوب شده و مخالفان تحت فشار قرار می‌گرفتند. در واقع تشکیلات اتحادیه‌های کارگری مستقیماً توسط ساواک، هدایت و اداره می‌شدند. در تمام کارخانجات، محیطهای کارگری، سندیکاها و نظایر آن، ساواک نمایندگان، مأموران و نفوذیهای بسیاری داشت.[۳]

از اوایل دههٔ ۱۳۴۰، اتحادیه‌ها و سندیکاهای کارگری مستقل از سلطه و نفوذ ساواک و حکومت، در کشور وجود نداشت؛ تنها پس از موافقت ساواک بود که سندیکاهای کارگری، نه از سوی کارگران و تشکلهای کارگری بلکه از سوی کارفرمایان و مدیران دولتی، در

۱- چپ در ایران به روایت اسناد ساواک، ج ۵، صص ۱۶۸ ـ ۱۷۱.
۲- ساواک و کارگران، صص ۲۲ ـ ۲۷.
۳- فرد هالیدی، پیشین، صص ۲۱۲ ـ ۲۲۱.

کارخانجات و کارگاههای تولیدی و نظایر آن تأسیس شده و به فعالیت می‌پرداختند. ماهیت و محتوای فعالیت آنان نیز به ندرت به خواسته‌های واقعی کارگران توجه می‌کرد و عمده هدف آنان تمجید از شاه و جلوگیری از گسترش احتمالی مخالفتهای کارگران با رژیم بود.[1] تا آغاز حرکت انقلابی مردم بر ضد پهلوی، کارگران نیز در گوشه و کنار کشور، مانند سایر مردم در کنترل ساواک بودند.[2] اما در دوره اوج‌گیری حرکت مردم، محیطهای کارگری نیز از مراقبت ساواک خارج شدند.[3]

اتحادیه‌های کارگری جهانی و نیز سازمانهای عفو بین‌المللی و دیگر تشکلها و گروههای صنفی و سندیکاهای کارگری در بخشهای مختلف جهان نیز به ندرت به اوضاع اسفبار کارگران و نقش قاطع ساواک در سرکوب کارگران و تضییع حقوق آنان توجه نشان می‌دادند.

حزب توده

در واپسین سالهای دهۀ ۱۳۳۰، حزب توده دیگر در عرصه سیاسی ـ اجتماعی ایران حضور قابل اعتنایی نداشت و به دنبال سیاستهای سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، این حزب عملاً به پایان راه رسید. با دستگیری و محاکمه صدها تن از اعضای فعال آن، منزوی شدن شمار بسیاری از هوادارانش و فرار بقایای کادر رهبری و اعضای برجسته آن به کشورهای خارجی، رژیم پهلوی و ساواک از خطر احتمالی این حزب برای همیشه آسوده‌خاطر شد. در یکی دو سال پایانی دهه ۱۳۳۰ و اوایل دهۀ ۱۳۴۰ که اندک فضای سیاسی ـ اجتماعی بازی برای فعالیت احزاب و گروههای مختلف پدید آمد، حزب توده در موقعیتی قرار نداشت که بتواند سهم قابل اعتنایی ایفا کند. نقشی که حکومت و ساواک در بدنام کردن و از اعتبار انداختن حزب توده در سطح گسترده انجام داد، در عدم اقبال عمومی از این حزب مؤثر افتاد. افزایش اختلافات درونی بین کادر رهبری و اعضای فعال این حزب در داخل و خارج کشور، موجبات فروپاشی و تضعیف بیشتر این تشکل سیاسی قدرتمند دهه ۱۳۲۰ را فراهم آورد. در سال ۱۳۳۷، گروهی از هواداران و اعضای کرد حزب توده با انشعاب از این حزب، بار دیگر حزب دموکرات کردستان را که از سال ۱۳۲۶ فعالیتی نداشت احیاء کردند. انشعاب دوم

۱- حبیب لاجوردی، اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران، صص ۳۷۹ ـ ۳۸۱ و صص ۳۹۵ ـ ۳۹۷.
۲- ساواک و کارگران، صص ٦ ـ ۱۲.
۳- آگاهی نامه، ش ۲۵، اول مرداد ۱۳۵۷، صص ٦۳ ـ ٦۵ [خیلی محرمانه].

به دنبال اختلاف میان شوروی و چین روی داد و به تبع آن گروهی از کادر رهبری حزب توده در ۱۵ مهر ۱۳۴۴ با انشعاب از حزب توده طرفدار شوروی، سازمان مارکسیست لنینیست طوفان را تشکیل دادند که تمایلات چپی داشت و همفکران سابق خود را در حزب توده به گروهی غیرانقلابی اپورتونیست متهم می‌کردند.[۱] انشعاب سوم نیز در همان زمان موجبات تأسیس سازمان انقلابی حزب توده را فراهم آورد که مدعی بودند حزب توده عملاً حرکتی در مخالفت با رژیم پهلوی انجام نمی‌دهد. چند سال بعد هم نسل جدیدی از چپهای معتقد به مشی مبارزه مسلحانه در قالب چریکهای فدایی خلق پای به عرصه مخالفت با حکومت نهادند که آنان نیز حزب توده را فاقد هرگونه برنامه قابل اعتنا برای مخالفت با حکومت ارزیابی می‌کردند.[۲] بدین ترتیب طی دهۀ ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ حزب توده دیگر به عنوان تشکلی انسجام یافته و قابل اعتنا وجود خارجی نداشت و بسیاری از اعضا و هواداران برجسته و فعال آن در داخل و خارج کشور، تحت مراقبت دائمی ساواک قرار داشتند.[۳] در تمام دوران نهضت امام خمینی(ره) بر ضد شاه، ساواک بر عناصر هوادار حزب توده کنترل داشت، اما حزب توده در ۲۵ دی ۱۳۴۱ در اعلامیه‌ای تحت عنوان «مضحکه رفراندوم شاه» مخالفت خود را با رفراندوم ۶ بهمن و انقلاب سفید اعلام کرد.[۴] با این حال چنانکه از فحوای اسناد ساواک برمی‌آید، حزب توده در مقابل قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ موضع روشنی اتخاذ نکرد و به طور ضمنی آن را حرکتی «ارتجاعی‌تر و فاشیستی‌تر» از رژیم پهلوی ارزیابی کرد.[۵] بدین ترتیب، در سالهای نخست دهۀ ۱۳۴۰ (۱۳۴۱ ـ ۱۳۴۳) حزب توده هیچ مشکلی برای ساواک به وجود نیاورد. گزارشات ساواک حاکی از آن بود که از نخستین ماههای سال ۱۳۴۰، اعضای پراکنده حزب توده اعتراف می‌کردند که اگر بتوانند خود را به جبهه ملی نزدیک کنند، خواهند توانست به نوعی در تحولات آتی کشور نقش داشته باشند.[۶] بر همین اساس، تشکیلات حزب توده در خارج کشور، از طریق رادیو پیک ایران به طرفدارانش دستور داد با جبهه ملی

۱- مازیار بهروز، شورشیان آرمان‌خواه، ص ۱۵۳.
۲- دنیا، س ۳، ش ۸، آبان ۱۳۵۵، صص ٦ ـ ۷.
۳- مازیار بهروز، پیشین، صص ۳۳ ـ ٤۰.
۴- قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، ج ۱، صص ٤۷۱ ـ ٤۷۳.
۵- همان، ج ۳، ص ۱٤۷.
۶- همان، ج ۱، صص ۳۳۱ ـ ۳۳۲.

همراهی بیشتری نشان دهند و «تحت لوای جبهه ملی» به مخالفت با حکومت برخیزند.[۱] ساواک با تعقیب دائمی اعضای فعال این حزب، مانع از حرکت مخالف قابل اعتنایی از سوی آن می‌شد.[۲] در جلوگیری از تحرکات سیاسی احتمالی افراد و گروههای طرفدار حزب توده، ساواک از همکاری نزدیک مأموران سیا و موساد بهره می‌برد. اسناد موجود در سفارت امریکا نشان می‌دهد که این سفارت با حساسیت قابل‌توجهی اخبار مربوط به تعقیب طرفداران حزب توده را توسط ساواک دنبال می‌کرد.[۳] حل و فصل تدریجی اختلاف بین رژیم پهلوی و شوروی در سالهای دهۀ ۱۳۴۰، موجبات تضعیف بیشتر موقعیت حزب توده و دیگر تشکلهای چپ طرفدار آن کشور را در ایران فراهم آورد. ضمن این که اجرای طرحهایی نظیر اصلاحات ارضی و تبلیغات وسیعی که ساواک و مجموعه حاکمیت در این باره به راه انداخته بودند، موقعیت حزب توده را به عنوان تشکلی طرفدار توده مردم زحمتکش، دچار مشکل می‌کرد.[۴] البته حزب توده به دلیل وابستگی به شوروی دیگر به ندرت قادر شد بین مردم، علاقمندان گسترده‌ای جذب کند.[۵] از اوایل دهۀ ۱۳۴۰ بسیاری از اعضا و هواداران ریز و درشت این حزب نیز اعتماد خود را نسبت به توانایی و صداقت آن در مبارزه واقعی با رژیم پهلوی از دست دادند. در سالهای دهۀ ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ با افزایش اختلافات درونی بین کادر رهبری و اعضای برجسته حزب توده در داخل و خارج کشور و نیز افزایش ریزش نیرو، این حزب دیگر قادر نشد بین مردم پایگاه قابل اعتنایی کسب کند.[۶] برخی از رهبران حزب کاملاً منفعل شده و از عدم تحرک حزب توده در مقابل حکومت و ساواک دفاع می‌کردند.[۷]

اسناد و مدارک موجود نشان می‌دهد که ساواک از همان سالهای پایانی دهۀ ۱۳۳۰ تا پایان دوران پهلوی، همیشه در بین اعضا و طرفداران حزب توده در داخل و خارج کشور جاسوسانی داشت که اخبار و مسائل مطروحه را به این سازمان گزارش می‌کردند. حزب توده از سالهای میانی دهۀ ۱۳۳۰، دیگر تشکیلات انسجام یافته و متحدی در داخل ایران نداشت و

۱- همان، صص ۳۵۴ ـ ۳۵۵.
۲- همان، ص ۳۶۳.
۳- مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۲، بخش ۱، صص ۱۲۵ ـ ۱۲۶.
۴- مازیار بهروز، پیشین، صص ۸۰ ـ ۸۵.
۵- همان، صص ۸۴ ـ ۸۵.
۶- همان، صص ۱۳۷ ـ ۱۴۹.
۷- دنیا، س ۳، ش ۸، آبان ۱۳۵۵، صص ۶ ـ ۷.

اعضا و کادرهای پراکنده در کشورهای خارجی نیز گرفتار اختلافات و مشکلات درونی بودند. در این حال تلاشهای گاه و بیگاه گروههای وابسته به حزب توده در کشور و ارتباطاتی که میان این تشکیلات با یکدیگر به وجود می‌آمد، از نگاه ساواک و نفوذیهای این سازمان دور نمی‌ماند. در موارد متعدد، برخی اعضا و طرفداران حزب توده توسط ساواک دستگیر می‌شدند و به همکاری با ساواک تمایل نشان داده و مرتباً اخبار و اطلاعات مربوط به حوزه‌های حزبی خود را به ساواک منتقل می‌کردند.

در چنین شرایطی، جوّی از بی‌اعتمادی بین اعضای حزب توده در داخل و خارج کشور به وجود آمد. هسته‌های مختلف حزبی به ندرت حاضر می‌شدند وجود و فعالیت دیگری را به رسمیت شناخته، ارتباطی با همدیگر برقرار سازند. هر یک از این گروهها، تصور می‌کرد دیگری نفوذی و مأمور مخفی ساواک است و هر آن می‌تواند موجبات دستگیری او را فراهم سازد. به همین دلیل برای جلوگیری از نفوذهای پی‌در پی ساواک و جلوگیری از فعالیت هسته‌ها و تشکیلات حزبی قلابی تحت سلطه و نفوذ ساواک، کادر رهبری حزب در خارج از کشور بارها مجبور شد از طریق رادیو پیک ایران اعلام کند که حزب توده در داخل ایران تشکیلاتی ندارد و از کسانی که در پوشش حزب توده مدعی مبارزه با حکومت (در داخل کشور) هستند شناختی ندارند و نمی‌توانند صحت مدعیات آنان را تأیید و یا تکذیب کنند. بدین ترتیب هرگاه یکی از اعضای حزب توده در داخل و یا خارج کشور به برخی پیشرفتهایی در حوزه فعالیتش نایل می‌شد، از سوی اعضای حزب توده به وابستگی و همکاری با ساواک متهم می‌شد. از منظر بسیاری از اعضای حزب توده، ساواک توانمندتر از آنی بود که اجازه دهد گروهی کوچک از حزب توده فعالیت مهمی داشته باشد.[1] برخی از کادرهای اصلی در دستگاه رهبری حزب توده در خارج کشور نیز همواره در معرض اتهام همکاری با ساواک قرار داشتند و قراین و شواهدی وجود داشت که ساواک در میان اعضای درجه اول حزب توده (به طور مستقیم و غیرمستقیم) نفوذ کرده بود.[2]

از جمله جاسوسان ساواک در میان حزب توده حسین یزدی فرزند دکتر مرتضی یزدی از بنیانگذاران حزب توده بود که به وسیله سرهنگ آیرملو ـ رئیس ساواک در آلمان غربی ـ به

۱- مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۲، بخش ۱، ص ۱۰۳؛ حزب جاسوسان و اهداف شوروی در ایران، صص ۴۲ ـ ۴۳.

۲- اپوزیسیون قلابی در مقابل...، صص ۲۴ ـ ۲۵؛ نورالدین کیانوری، خاطرات، صص ۴۸۲ ـ ۴۸۷.

خدمت ساواک درآمد و به دلیل ارتباط نزدیکی که با دکتر رادمنش و برخی دیگر از اعضای کادر رهبری حزب توده در خارج کشور داشت، مدتها اخبار درون تشکیلاتی کادر رهبری حزب توده در خارج کشور را به ساواک اطلاع می‌داد. پس از مدتی حسین یزدی توسط پلیس آلمان شرقی دستگیر و به بیست سال زندان محکوم شد، اما پس از حدود ۱۲ سال با وساطت حکومت ایران (و البته با تلاشهای ساواک) دولت آلمان شرقی او را آزاد کرد.[1] اما مهمترین و بزرگترین جاسوس ساواک در درون حزب توده، عباسعلی شهریاری از اعضای قدیمی حزب بود که پس از حوادث کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از کشور گریخته و به کویت رفته بود و علی‌الظاهر ارتباطش را با برخی شاخه‌ها و اعضای حزب توده در ایران حفظ کرده بود. گفته شده عباسعلی شهریاری (مرد هزار چهره) طی سالهای پایانی دهه ۱۳۳۰، توسط ساواک جذب و به همکاری با آن سازمان علاقمند شده بود و تا پایان عمر مهمترین جاسوس و هادی سیاستهای ساواک در درون حزب توده در داخل و خارج کشور محسوب می‌شد. بیش از یک دهه همکاری و ارتباط نزدیک شهریاری با ساواک، باعث شد تا صدها تن از اعضا و طرفداران حزب توده توسط ساواک دستگیر، شکنجه، زندانی و به قتل رسیده و اثری از آنان به دست نیاید. بسیاری از تشکیلات و هسته‌های حزب توده در تهران و سایر شهرها با خبررسانیهای شهریاری، شناسایی و از میان برداشته شد. شهریاری در دهۀ ۱۳۴۰ رابط و نماینده اصلی حزب توده با کادر رهبری حزب در خارج کشور بود و دستورالعملها و خواسته‌های آنان مستقیماً از طریق او رد و بدل می‌شد. با هماهنگی شهریاری بود که اعضای برجسته و یا نمایندگانی از سوی حزب توده وارد کشور می‌شدند و البته پس از مدتی توسط ساواک دستگیر می‌گردیدند. گفته می‌شد به رغم سوءظنهایی که درباره شهریاری می‌رفت، رادمنش دبیر اول حزب توده هیچگاه نسبت به او بدبین نشده و همواره او را در ردیف صدیق‌ترین اعضای حزب توده ارزیابی کرده و سخن منتقدین را در دستگاه رهبری و غیره ناشنیده می‌گرفت.[2]

هنگامی که برخی از کادر رهبری حزب توده در دهۀ ۱۳۴۰، برای مخالفت با حکومت در عراق مستقر شدند و با تیمور بختیار ارتباطاتی یافتند عباسعلی شهریاری نیز به عراق رفت و با

۱- هوشنگ منتصری، در آن سوی فراموشی، صص ۷۲ ـ ۷۴؛ اعترافات سران حزب توده ...، ج ۱، صص ۵۵ ـ ۵۶.
۲- اعترافات سران حزب توده ایران، ج ۱، صص ۵۶ ـ ۶۱ و صص ۲۳۲ ؛ سیاست و سازمان حزب توده از آغاز تا فروپاشی، ج ۱، صص ۱۵۴ ـ ۱۵۵.

بختیار تماسهایی گرفته و از او پول و برخی امکانات دیگر گرفته و مستقیماً در اختیار ساواک قرار داد، همچنین درباره موقعیت بختیار در عراق و مخالفت او با حکومت اخبار قابل‌توجهی نیز در اختیار ساواک قرار داد. ضمن اینکه، طی سالها همکاریش با ساواک، پول و امکانات مهمی که دستگاه رهبری حزب توده در اختیار شهریاری قرار می‌داد، مستقیماً به ساواک تحویل می‌داد.[۱]

از جمله اقدامات شهریاری، تشکیل هسته‌های حزب توده بود که در پی آن دهها نفر از اعضای قدیمی حزب توده و نیز بسیاری از افراد دیگر، جذب این تشکیلات شده و در دام ساواک گرفتار آمده و دستگیر شدند.[۲] موضوع جاسوسی و ارتباط عباسعلی شهریاری برای ساواک از اواخر دهه ۱۳۴۰ از پرده بیرون افتاد. از اواسط دهۀ ۱۳۲۰ش. افراد بسیاری از اعضای حزب توده پس از ابراز ندامت از پیشینه سیاسی خود به همکاری با رژیم پهلوی تمایل نشان داده و در مشاغل و پستهای مختلف به کار گمارده شدند. این روند در دهۀ ۱۳۳۰ و به دنبال کشف سازمان نظامی حزب توده شدت گرفت. به دنبال دستگیری صدها نفر از اعضای سازمان نظامی و دیگر اعضای غیرنظامی حزب توده و شکنجه و محاکمه آنان، خیل عظیمی از این دستگیرشدگان به تدریج از پیشینه سیاسی خود ندامت جسته، آشکارا به خدمت رژیم درآمدند. پس از تأسیس و آغاز به کار ساواک، کار نادم‌سازی و سپس جذب توده‌ایهای سابق و نیز وابستگان به دیگر گروهها و تشکلهای سیاسی چپ (سیاسی و چریکی) از انسجام بیشتری برخوردار شد، تا جایی که حداقل از اواسط دهۀ ۱۳۴۰، بسیاری از توده‌ایها و چپهای نادم در دربار، دولت، رادیو و تلویزیون، نشریات و روزنامه‌های مختلف تحت سلطه ساواک، هواپیمایی کشوری و دهها کارخانه و کارگاه تولیدی و نظایر آن به کار گماشته شده و اقدامات بسیاری به نفع حکومت انجام دادند. تعداد توده‌ایها و چپهای سابق، به تدریج در بدنۀ حاکمیت افزایش یافت و برخی وابستگان و رجال درجه اول کشور نسبت به عواقب سوء این جریان برای حاکمیت سخت نگران شدند. به اعتقاد ساواک گزینش و سپس به کار گماری این عناصر چپ و توده‌ای با مطالعات قبلی صورت می‌گرفت و همواره مأمورانی از ساواک نیز فعالیت و رفتارهای سیاسی، اجتماعی آنان را مراقبت می‌کردند. بسیاری از این افراد در

۱- ایرج اسکندری، خاطرات ایرج اسکندری، ص ۳۱۷.
۲- ناصر زربخت، گذر از برزخ، ص ۱۲۵.

مشاغل حساس سیاسی ـ اداری به کار گمارده شدند و برخی وزیر و وکیل شده و در احزاب حکومت ساخته آن دوره عضویت یافته، تئوریسین و توجیه‌گر سیاسی رژیم پهلوی شدند. پس از تأسیس حزب واحد رستاخیز، توده‌ایها و چپهای به حکومت پیوسته، در تئوریزه کردن این حزب به فلسفه بافی و نظریه‌سازی روی آوردند و مقالات و نوشته‌های گوناگونی در توجیه و تشریح این حزب، تدوین و منتشر کردند. گروهی از آنان نیز در رادیو و تلویزیون و نشریات و روزنامه‌های تحت سلطه ساواک، مقالات بسیاری در تمجید از رژیم پهلوی و نظام شاهنشاهی و نقش بلامنازع آن در توسعه و تکامل جامعه ایرانی به رشته تحریر درآوردند. در اجرای تمام این طرحها، ساواک نقش اول داشت. از جمله افراد توده‌ای که به حکومت پیوستند: محمد معتضد باهری، محمود جعفریان، فرخ داداش پور، پرویز نیکخواه، فرهاد نیکوخواه و منوچهر آزمون بودند.[1]

ساواک در مرداد ۱۳۴۶ حداقل ۶ گروه وابسته به تشکلهای سیاسی چپ را نام می‌برد که اعضای آن، طی سالیان گذشته با ابراز ندامت و سرسپردگی به ساواک مورد عفو قرار گرفته بودند: ۱ـ اعضای فرقه دموکرات آذربایجان ۲ـ سازمان نظامی حزب توده ۳ـ فرقه دموکرات آذربایجان (پس از تجدید فعالیت در سال ۱۳۳۸) ۴ـ کمیته انقلابی حزب توده ۵ـ گروه پرویز نیکخواه ۶ـ گروههای متفرقه وابسته به تشکلهای چپ و اعضای پراکنده حزب توده.[2]

بدین ترتیب روند نادم سازی و به کارگماری افراد وابسته به حزب توده و دیگر تشکلهای چپ توسط ساواک در تمام سالهای دهۀ ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ و تا واپسین سالهای عمر حکومت ادامه یافت و اسناد و مدارک موجود نشان می‌دهد که نتایج به دست آمده مطلوب ساواک بود.[3]

حزب توده در تمام سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا واپسین ماههای عمر رژیم پهلوی اعتبار قابل اعتنایی در عرصه سیاسی ـ اجتماعی کشور نداشت و چنانکه اسناد و مدارک موجود نشان می‌دهد، در حرکت دوران انقلاب نیز این حزب ناتوان‌تر از آن بود که سهم قابل توجهی برعهده گیرد. در سالهای ۱۳۵۵ ـ ۱۳۵۶ کادر رهبری و اعضای برجسته

۱- نیلوفر کسری، زنان ذی‌نفوذ در خاندان پهلوی، صص ۱۷۴ ـ ۱۷۵؛ به یاد حماسه‌آفرینان دوازدهم محرم، صص ۳۸ ـ ۳۹.

۲- چپ در ایران به روایت اسناد ساواک، ج ٦، صص ۳۹۸ ـ ۴۰۱.

۳- همان، صص ۴۰۸ ـ ۴۰۹ و صص ۴۱۸ ـ ۴۲۵.

حزب توده (که تقریباً همگی در خارج به سر می‌بردند) به درک درستی از تحولات سیاسی ـ اجتماعی کشور نرسیده بودند و تا ماههای میانی سال ۵۷ هم شاهد تحرک سیاسی قابل اعتنایی از سوی این حزب نیستیم. اعضای پراکنده این حزب نیز در کشور تا مدتها سایه سنگین ساواک را بر روی خود احساس می‌کردند. گفته می‌شد که کشورهای اروپای شرقی و شوروی برای جلوگیری از تیرگی روابطشان با رژیم پهلوی، به رهبران حزب توده اجازه فعالیت بر ضد شاه نمی‌دادند و تنها از شهریور ۱۳۵۷ بود که به تدریج هواداران این حزب در گوشه و کنار کشور به صف مخالفان پیوستند و اعلامیه‌هایی توسط این حزب در مخالفت با رژیم پهلوی و ساواک منتشر شد.[۱] به رغم اینکه رهبری حزب توده تلاش گسترده‌ای کرد تا در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی خود را با رهبران انقلاب همراه نشان داده و در دوران جدید، سهمی به دست آورد، اما تا واپسین ساعات عمر رژیم، هیچگاه موضع تندی در قبال حکومت در پیش نگرفت. به نظر می‌رسید چنانکه طی سالیان طولانی گذشته، حزب توده نشان داده بود، کماکان موضع‌گیری خود را با مشی و سیاستهای کلی شوروی در قبال رژیم پهلوی و تحولات سیاسی و اجتماعی کشور هماهنگ می‌کرد.[۲]

۱- مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۲۴، صص ۱۳۸ ـ ۱۳۹؛ اسناد و اعلامیه‌های حزب توده ایران، صص ۲۲ ـ ۲۳.

۲- بابک امیرخسروی و محسن حیدریان، پیشین، صص ۳۶۲ ـ ۳۶۳؛ غائله چهاردهم اسفند ۱۳۵۹، صص ۷۳ ـ ۷۴.

فصل دوازده

ساواک؛ دانشگاهیان و مراکز آموزش عالی

در تمام دوره پهلوی موضوع دانشگاه و چگونگی برخورد با دانشگاهیان از مهمترین دلمشغولیها و مشکلات مبتلا به حکومت و دستگاههای امنیتی ـ انتظامی آن بود. در دوران رضاشاه پس از تأسیس دانشگاه تهران، به رغم تمام سختگیریهای سیاسی و رعب و وحشتی که در جامعه ایرانی ایجاد شده بود، هر از گاه شاهد تحرکات و مخالفتهای سیاسی دانشجویان هستیم. پس از سقوط رضاشاه و در دهه ۱۳۲۰ که آزادیهای سیاسی نسبی به وجود آمده و متعاقب آن فعالیت تشکلها، احزاب و گروههای مختلف سیاسی افزایش یافت، دانشجویان و دانشگاهیان فرصت بیشتری برای ابراز خواسته‌های خود یافتند. جنبشها و تحرکات سیاسی دانشجویان و دانشگاهیان در دهۀ ۱۳۳۰ انسجام یافته‌تر شد و در دهۀ ۱۳۴۰ اوج گرفته و در دهه پایانی عمر حکومت پهلوی به تکامل رسید. جنبشهای دانشجویی و ناآرامیهای سیاسی دانشگاهها و مراکز آموزش عالی و نیز مدارس و مراکز وابسته به آموزش و پرورش، متأثر از فضای سیاسی ـ اجتماعی حاکم بر کشور بود و هم‌زمان با آن، احزاب، گروهها و تشکلهای سیاسی بر تحرکات و جنبشهای دانشجویی و نیز ناآرامیهای سیاسی تأثیری متقابل داشتند. چنانکه در دوران سلطنت رضاشاه گرایشات محدود دانشجویان، حول محور فقدان آزادیهای سیاسی و نیز تمایلات کمونیستی دور می‌زد. این روند در دهه ۱۳۲۰ و هم‌زمان با تشکیل دهها گروه و حزب سیاسی و مذهبی گسترش یافت و هر یک از گروهها و احزاب سیاسی مذهبی آن دوره در دانشگاه و بین دانشجویان و دانشگاهیان طرفدارانی یافتند. در دهۀ ۱۳۲۰، حزب توده بیشترین فعالیت را در جذب دانشجویان داشت و در سالهای پایانی این دهه احزاب و گروههای تشکیل دهنده جبهه ملی، حامیان و طرفداران قابل توجهی بین دانشجویان داشتند. دهۀ ۱۳۲۰ فعالیت سیاسی در بین دانشجویان و دانشگاهیان گسترش یافت و احزاب

و گروههای سیاسی تلاش گسترده‌ای برای جذب و جلب‌نظر مساعد دانشگاهیان انجام دادند. بدین ترتیب دانشگاه و فضاهای آموزشی کشور به سرعت به کانونهای تأثیرگذار در تحولات سیاسی ـ اجتماعی کشور تبدیل شدند. به دنبال کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، همگام با گسترش استبداد و خودکامگی حکومت و سلطه روزافزون امریکا و انگلیس، جامعه دانشگاهی نیز متأثر از آن، سمت و سوی تحرکات خود را به سوی مخالفت و مبارزه با استبداد داخلی و استعمار و سلطه خارجی سوق داد. به تبع آن نیز، حکومت برای مقابله با تحرکات و جنبشهای دانشگاهیان، بیش از پیش بر مراقبتها و تمهیدات امنیتی ـ انتظامی مراکز آموزش عالی افزود. طی سالهای پس از کودتا، فرمانداری نظامی با سرکوب مخالفتهای دانشجویی، رعب و وحشتی تمام در دانشگاهها به وجود آورد و نیروهای امنیتی ـ اطلاعاتی و انتظامی قابل توجهی در پوششهای مختلف در مراکز آموزش عالی حضور یافتند. پس از تأسیس و آغاز فعالیت ساواک، این مهم بر عهده این سازمان قرار گرفت. در دهۀ ۱۳۳۰، احزاب و تشکلهای پراکنده‌ای که پیش از آن جبهه ملی را تأسیس کرده و اینک عمدتاً در نهضت مقاومت ملی گرد آمده بودند، بیشترین طرفداران را در بین دانشجویان داشتند. با سرکوب نهایی حزب توده در دو سه سال پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، بر تعداد دانشجویانی که از اندیشه‌های سیاسی ـ مذهبی حمایت می‌کردند افزوده شد و تا پایان دهۀ ۱۳۳۰ رشد قابل توجهی یافت. تحولات سیاسی سالهای ۱۳۴۰ ـ ۱۳۴۳ش. که با نهضت امام خمینی همزمان بود، گرایش این گروه به سوی اسلام سیاسی افزایش یافته و به تدریج بر تعداد تشکلهای سیاسی ـ مذهبی در فضاهای دانشگاهی افزوده شد. ضمن اینکه در واپسین سالهای دهه ۱۳۳۰، جبهه ملی دوم و سپس نهضت آزادی ایران نیز در میان دانشجویان طرفداران قابل توجهی یافتند. در همان حال، برخی تشکلهای دانشجویی در خارج از کشور و به‌ویژه کنفدراسیون دانشجویان و محصلین ایرانی که از سال ۱۳۳۷ در اروپا اعلام موجودیت کرده بود، تعداد قابل توجهی از دانشجویان داخل کشور را از فعالیت خود متأثر ساخت. نیز تشکیل انجمنهای اسلامی دانشجویان ایرانی در خارج از کشور (به‌ویژه در اروپا و امریکا) در دهۀ ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ در تحرک سیاسی ـ مذهبی بسیاری از دانشجویان داخل کشور مؤثر افتاد. تشکلهای دانشجویی ـ مذهبی عمدتاً از اندیشه‌ها و خواستهای سیاسی ـ مذهبی علما و روحانیون به رهبری امام خمینی پیروی کرده و با سایر تشکلهای همسو در داخل و خارج کشور ارتباطات پیدا و پنهانی داشتند. دیگر گروههای سیاسی مخالف حکومت نظیر جبهه ملی، نهضت آزادی ایران، حزب

توده و سایر تشکلهای چپ، جامعه سوسیالیستها (نیروی سوم) و حزب ایران نیز هر یک، بین دانشجویان و دانشگاهیان طرفدارانی داشتند. از دیگر گروههایی که از اواسط دهۀ ۱۳۴۰ تحرکات سیاسی دانشجویان را تحت‌تأثیر فعالیتهای خود قرار دادند، مبارزان چریکی و مسلح بودند. سازمان مجاهدین خلق، شاخه نظامی جمعیتهای مؤتلفه اسلامی و چریکهای فدایی خلق ایران در زمره شاخص‌ترین این گروههای چریکی مخالف حکومت محسوب می‌شدند که در دهۀ ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰، طرفداران و حامیان قابل اعتنایی در بین دانشجویان و دانشگاهیان پیدا کردند و هسته بسیاری از مخالفان چریکی را بنا نهادند. بدین ترتیب فضای سیاسی ـ اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی کشور در مقاطع مختلف، تحرکات و جنبشهای سیاسی ـ دانشجویی را تحت تأثیر قرار می‌داد و گروهها و تشکلهای سیاسی و مذهبی مخالف حکومت هر یک به فراخور نقشی که در تحولات کشور ایفا می‌کردند، در بین دانشجویان و دانشگاهیان اعتبار و طرفدارانی داشتند. به این دلایل، از سالهای پایانی دهه ۱۳۲۰ تا واپسین روزهای عمر حکومت پهلوی، بخش قابل توجهی از حیطه فعالیت ساواک، در دانشگاهها و مراکز آموزش عالی متمرکز شد و دانشجویان و دانشگاهیان به طور دائم تحت مراقبت ساواک قرار داشتند.[1]

۱۶ آذر

در پی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، رعب و وحشتی مثال‌زدنی در فضای سیاسی ـ اجتماعی کشور حاکم شد و مخالفان سیاسی حکومت تحت تعقیب قرار گرفتند. دانشگاهیان و دانشجویان نیز تحت کنترل شدید نیروهای انتظامی و امنیتی قرار گرفته و انتقادات و اعتراضات آنان با واکنش تند حکومت روبرو شد. التهابات سیاسی در بین دانشجویان و دانشگاهیان روزافزون شد. در حالی که حکومت کودتا به سرعت همکاران دولت سابق را تحت تعقیب قرار داده و با از میان برداشتن مداوم مخالفان حکومت، روابط خود را با دولتهای بریتانیا و امریکا تحکیم می‌کرد، دانشگاهیان بر مخالفت خود با کودتاچیان افزودند. دولت کودتا نیز برای جلوگیری از جنبش فراگیر دانشجویی، نیروهای امنیتی ـ اطلاعاتی بسیاری

۱- حمید روحانی، پیشین، ج ۲، صص ٤٧٤ ـ ٤٨٣ و صص ٦٦٨ ـ ٦٧١؛ علیرضا کریمیان، جنبش دانشجویی در ایران، صص ۳۸ ـ ۳۹ و صص ۱۰٤ ـ ۱۰۷.

وارد دانشگاه تهران و دیگر مراکز دانشگاهی و آموزش عالی کشور کرد. علاقه امریکا و انگلیس به گسترش روابط با دولت کودتا، بیش از پیش بر التهابات سیاسی دانشگاه افزود. هنگامی که اعلام شد ریچارد نیکسون معاون ریاست جمهوری امریکا در ۱۸ آذر ۱۳۳۲ وارد تهران خواهد شد، خشم دانشجویان از حکومت به اوج رسید و در حالی که نیروهای انتظامی ـ امنیتی بسیاری برای مراقبت از دانشجویان معترض به آغاز رابطه ایران و انگلیس در روز ۱۶ آذر ۱۳۳۲ وارد دانشگاه شده بودند، نظامیان بر روی دانشجویان معترض آتش گشوده و سه تن از آنان کشته شدند. بدین ترتیب واقعه ۱۶ آذر ۳۲ به نمادی در مبارزات دانشجویی علیه حکومت پهلوی تبدیل شد. همه ساله در سالگرد کشته شدن این سه دانشجو (احمد قندچی، مهدی شریعت رضوی و مصطفی بزرگ‌نیا) دانشجویان دانشگاههای سراسر کشور با برگزاری مراسمی که گاه به برخورد با نیروهای امنیتی ـ اطلاعاتی نیز منجر می‌شد، یاد قربانیان را گرامی می‌داشتند. از واپسین سالهای دهه ۱۳۳۰، همزمان با تأسیس ساواک، موضوع برگزاری سالگردهای ۱۶ آذر ۱۳۳۲ اهمیتی روزافزون یافت و در دهۀ ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ به رغم تدابیر شدید امنیتی و هشدارها و تهدیدهای مداوم ساواک، دانشجویان مراسم یادبود این روز را برگزار می‌کردند.[۱]

به دلیل رعب و وحشتی که طی سالهای پس از کودتا بر کشور حاکم بود تا سالها دانشجویان امکان اندکی برای برگزاری مراسم سالگرد ۱۶ آذر داشتند. تنها در آذر ۱۳۳۹ و به دنبال گسترش بحران سیاسی و ناتوانی حاکمیت در کنترل اوضاع، دانشجویان دانشگاه تهران پس از ۷ سال، تحت تدابیر شدید امنیتی ساواک، سالگرد آن واقعه را گرامی داشتند و تهدیدات و هشدارهای مکرر ساواک برای جلوگیری از برگزاری این مراسم به جایی نرسید؛ دامنه این ناآرامیها تا اواسط بهمن ۱۳۳۹ ادامه داشت. به نظر می‌رسد اگر جبهه ملی دوم در برابر حکومت و دربار کمتر جانب احتیاط را رعایت کرده و با دانشجویان همدلی بیشتری نشان می‌داد، ناآرامیهای دانشگاه تهران به سایر دانشگاههای کشور نیز کشیده می‌شد و حاکمیت را با بحرانی عمیق‌تر مواجه می‌کرد.[۲] در ۱۶ آذر ۱۳۴۰، همزمان با دوران نخست‌وزیری علی امینی، به رغم تدابیر امنیتی شدید، علاوه بر دانشگاه تهران، در برخی

۱- غلامرضا نجاتی، تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران، ج ۱، صص ۱۱۴ ـ ۱۱۵؛ مصطفی چمران، شانزده آذر، صص ۳ ـ ۲۳.

۲- ابوالحسن ضیا ظریفی، سازمان دانشجویان دانشگاه تهران، صص ۲۶۷ ـ ۲۷۳.

دانشگاهها نیز به یاد جان باختگان ۱۶ آذر ۱۳۳۲ مراسمی برگزار شد. گزارشات موجود نشان می‌دهد که روزهای قبل از ۱۶ آذر ۱۳۴۰ ساواک در بخشنامه‌هایی از ساواک شهرها خواسته بود برای جلوگیری از برگزاری هرگونه مراسمی، تمام تلاش خود را به کار بسته و با اقداماتی پیشگیرانه، با هماهنگی ریاست و مدیران دانشگاهها از برگزاری مراسم یادبود جلوگیری کنند.[۱] طی سالیان بعد و در دهه ۱۳۴۰ سالگردهای واقعه ۱۶ آذر، تحت کنترل قرار گرفته و به شدت محدود شد. با این احوال همه ساله دانشجویان مراسمی بسیار محدود به یاد واقعه برگزار می‌کردند.

دانشجویان ایرانی دانشگاههای خارج کشور، برخلاف دانشجویان داخل، امکان بیشتری برای برگزاری مراسم داشتند. تشکلهای دانشجویی، فارغ از تهدیدات مستقیم ساواک با برگزاری جلسات یادبود و نیز به راه‌انداختن راهپیمایی، به حکومت و ساواک اعتراض می‌کردند. با آغاز دههٔ ۱۳۵۰، به رغم تمام سختگیریهای ساواک، دانشجویان کشور برای برگزاری یادبود واقعه ۱۶ آذر جدیت بیشتری نشان دادند. در این دوره دانشجویان طرفدار اسلام سیاسی و آموزه‌های دینی در مراکز آموزش عالی و دانشگاهها به تدریج بر سایر تشکلهای سیاسی دانشجویی سبقت جستند و موضوع چگونگی مقابله و جلوگیری از برگزاری مؤثر مراسم بیش از پیش مورد توجه ساواک قرار گرفت.[۲]

ساواک به بهانه‌های مختلف، در سالگرد واقعه ۱۶ آذر، موجبات تعطیلی کلاسها و خلوت شدن محیطهای دانشگاهی را فراهم می‌کرد. در موارد متعددی هم ساواک علناً روزهای منتهی به ۱۶ آذر و چند روز پس از آن را در دانشگاههای مختلف تعطیل اعلام کرده و از ورود دانشجویان به دانشگاه جلوگیری می‌کرد.[۳] ساواک برای جلوگیری از گسترش مخالفتها، در آستانه فرارسیدن سالگرد ۱۶ آذر، بسیاری از دانشجویان مخالف حکومت را دستگیر و روانه زندان می‌کرد. گاه دانشجویانی که هشدار و تهدیدات ساواک را نادیده می‌گرفتند، از دانشگاه اخراج و راهی سربازخانه‌ها می‌شدند. برخی دانشجویان نیز یک تا چند ترم تحصیلی از حضور در دانشگاه محروم می‌شدند.[۴]

۱- رحیم نیک‌بخت، پیشین، صص ۱۱۷ ـ ۱۲۰.
۲- همان، صص ۴۲۶ ـ ۴۳۳.
۳- اسنادی از جنبش دانشجویی در ایران، ج ۲، صص ۱۰۲۲ ـ ۱۰۲۳.
۴- عمادالدین باقی، پیشین، ص ۲۰۰.

به رغم تمهیدات ساواک، در برخی دانشگاهها، مراسم یادبود شانزدهم آذر به برخورد و رودررویی شدید با دانشجویان منجر شده و دامنه اعتصابات و تظاهرات به سطح شهر نیز کشیده شده و شعارهای تندی بر ضد حکومت سر داده می‌شد.[۱] برخورد ساواک با مخالفتهای دانشجویی، در سالگردهای ۱۶ آذر، معمولاً شدید بود و به ضرب و شتم و دستگیری بسیاری از آنان می‌انجامید.[۲] طی سالهای پایانی حکومت پهلوی دانشجویان در برگزاری مراسم سالگرد ۱۶ آذر بیش از پیش جدیت نشان می‌دادند و با برخی ابتکارات، موجب سردرگمی ساواک و دیگر نیروهای امنیتی می‌شدند؛ از دههٔ ۱۳۵۰ به بعد نیز، دانشجویان اسلام‌گرا در برگزاری مراسم یادبود ۱۶ آذر ابتکار عمل را به دست گرفته بودند.[۳] در مواردی که ساواک در مراسم یادبود ۱۶ آذر ابتکار عمل را از دست می‌داد، مأموران، دانشجویان شرکت کننده را شناسایی کرده و پس از پایان مراسم آنان را دستگیر کرده و به فراخور نقشی که در برگزاری مراسم داشتند، محکوم می‌شدند. در آستانه سالگردهای ۱۶ آذر، علاوه بر دانشجویان و دانشگاهیان، اعضای برجسته و فعال بسیاری از گروههای سیاسی ـ مذهبی نیز، بیش از پیش تحت مراقبت ساواک قرار می‌گرفتند. تلاش گسترده‌ای صورت می‌گرفت تا از ارتباط و تماس رهبران و اعضای فعال احزاب و گروههای سیاسی ـ مذهبی مخالف حکومت با دانشجویان جلوگیری شده و احتمال هرگونه پیشامدی به حداقل برسد.[۴] علاوه بر سرکوبهای بی‌حاصل، ساواک اقدامات دیگری برای جلوگیری از گسترش مخالفتهای دانشجویی در سالگردهای ۱۶ آذر انجام می‌داد.

از جمله این اقدامات می‌توان به تغییر مدیران دانشگاهها، ایجاد تفرقه بین دانشجویان، تشکیل تورها و برنامه‌های تفریحی در سالگرد ۱۶ آذر و غیره اشاره داشت.[۵] اما اقدامات و تمهیداتی از این دست، کارکردی طولانی و در عین حال قابل اعتنا نداشت و مخالفت با حکومت در مراسم سالگردهای ۱۶ آذر در سالهای پایانی حکومت پهلوی شتاب گرفت.[۶]

۱- همان، صص ۲۰۶ ـ ۲۰۷.
۲- همان، صص ۱۷۶ ـ ۱۷۸.
۳- همان، صص ۲۰۲ ـ ۲۰۵.
۴- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).
۵- اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۹، دفتر ۱، صص ۲۳ ـ ۲۸.
۶- انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۱، صص ۱۳۶ ـ ۱۳۷.

انقلاب سفید

از اواسط سال ۱۳۳۹، که حکومت تحت فشار افکار عمومی و بحران به وجود آمده، به ناچار در برابر مخالفان خود عقب‌نشینی کرد و فضای باز سیاسی نسبی پدید آمد، ناآرامیها و مخالفتهای دانشجویی نیز وارد مرحله تازه‌ای شد. در دوره نخست‌وزیری جعفر شریف‌امامی در نیمه دوم ۱۳۳۹، به رغم تمام سیاستهای سرکوب ساواک، مخالفت دانشجویان ادامه یافت و تنها به دنبال سیاستهای سازشکارانه رهبران جبهه ملی دوم با حکومت و دربار بود که دانشجویان در برابر رعب و وحشت‌آفرینیهای ساواک مدتی عقب نشستند. در این دوره گروهی از دانشجویان توسط ساواک دستگیر و راهی زندان شدند و تحت شکنجه‌های طاقت‌فرسا قرار گرفتند.[1] دردوران نخست‌وزیری علی امینی ـ ۱۳۴۰ و ماههای نخست ۱۳۴۱ ـ نیز ناآرامیهای دانشجویی کماکان ادامه یافت. به رغم تمهیدات ساواک و نیروهای انتظامی، دامنه مخالفتها علاوه بر دانشگاه تهران به سایر دانشگاهها نیز سرایت کرد و عمدتاً با درگیری بین ساواک و پلیس با دانشجویان مخالف همراه بود.[2] با این حال ساواک تلاش داشت مخالفتهای دانشجویی را با روشهای مسالمت‌آمیز از میان بردارد. گزارشات ساواک نشان می‌دهد که این سازمان با بهره‌گیری از چهره‌های سیاسی ـ اجتماعی وابسته به حکومت و نیز دانشجویانی که با آن سازمان ارتباط داشتند، در صدد بود در صف مخالفان دانشجویی اختلاف انداخته و آنان را به مذاکره و همراهی با دولت امینی دعوت کند.[3] ساواک به دلیل موفقیتی که در جلب نظر مساعد رهبران درجه اول جبهه ملی دوم کسب کرده بود، از احتمال ائتلاف دانشجویان مخالف با جبهه ملی بر ضد حکومت نگرانی نداشت. دیگر گروههای سیاسی نظیر نهضت آزادی و تشکلهای چپ نیز عمدتاً دچار اختلاف و تشتت بوده و قدرت آن را نداشتند که بتوانند دانشجویان بسیاری بر ضد حکومت و دولت بسیج کنند.

به دنبال واقعه اول بهمن ۱۳۴۰ در دانشگاه تهران، در دیگر دانشگاهها نیز دانشجویان دست به تظاهرات زده، نسبت به اعمال ساواک و نیروهای امنیتی ـ انتظامی اعتراض کردند؛ زد و خوردهایی نیز بین طرفین رخ داد.[4] ساواک تمهیدات گسترده‌ای در شهرهای مختلف

۱- یادنامه خلیل ملکی، به کوشش امیر پیشداد، صص ۱۹۵ ـ ۲۰۱.

۲- اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۲، صص ۷۲ ـ ۸۰؛ علی امینی، خاطرات علی امینی، صص ۱۸۴ ـ ۱۸۸.

۳- اسنادی از جنبش دانشجویی در ایران، ج ۱، صص ۹۶ ـ ۹۷.

۴- رحیم نیک‌بخت، پیشین، صص ۱۲۹ ـ ۱۳۵.

اندیشید که هدف آن جلوگیری از گسترش بحران و ناآرامیهای دانشجویی در سایر دانشگاهها بود.[۱] علی امینی بعدها در خاطرات خود مدعی است برخی گروههای وابسته به دربار و مخالف دولت او در حاکمیت، مسبب اصلی گسترش ناآرامیهای دانشگاه در دوران نخست‌وزیری او بوده‌اند.[۲] برخی شواهد نیز نشان می‌داد که تیمور بختیار رئیس معزول ساواک در ناآرامیهای سیاسی دانشجویان در آن برهه نقش داشته است.[۳]

ناآرامیهای دانشگاهها پس از روی کار آمدن دولت اسدالله علم که فرمان داشت طرح موسوم به انقلاب سفید را اجرا کند، کماکان ادامه یافت. همگام با مخالفت علما و روحانیون با انقلاب ادعایی شاه، دانشجویان دانشگاههای کشور نیز به صف مخالفان آن پیوسته و به برگزاری میتینگ، تظاهرات و پخش تراکت و اعلامیه دست زدند. در پی آن، ساواک برای جلوگیری از گسترش مخالفتهای دانشجویی، بر تدابیر امنیتی خود در دانشگاهها افزود و مأموران بسیاری به میان دانشجویان فرستاد تا از تشکل آنان بر ضد اصلاحات شاهی جلوگیری کند. ساواک، همچنین عمال حکومتی و نیز طرفداران دولت را به خیابانها فرستاد تا با برگزاری تظاهرات فرمایشی چنین القا کنند که دانشجویان در مخالفت با اصلاحات ادعایی شاه، هدفی جز نادیده گرفتن حقوق کشاورزان، کارگران و طبقات محروم جامعه را دنبال نمی‌کنند. هر از گاه نیز بین نیروهای ساواک با دانشجویان معترض، زد و خوردهای شدیدی روی داده و به دستگیری و زندانی شدن دانشجویان منجر می‌شد.[۴]

در روزهای نزدیک به رفراندوم ۶ بهمن ۱۳۴۱ نیز بسیاری از دانشجویان دانشگاهها با مبارزات علما علیه اقدامات شاه همراهی نشان دادند. به همین دلیل در روزهای نخست بهمن ۱۳۴۱ ساواک بر مراقبتهای خود از دانشگاه و خوابگاههای دانشجویی افزود و گروه قابل توجهی از دانشجویان مخالف را دستگیر و راهی زندان کرد. ضمن اینکه با هجوم مأموران ساواک و نیروهای انتظامی، بسیاری از دانشجویان مخالف مورد ضرب و شتم قرار گرفته و زخمی شدند. تا آستانه برگزاری رفراندوم ۶ بهمن ۱۳۴۱ نیز دانشگاه تهران در اشغال ساواک

۱- اسنادی از جنبش دانشجویی در ایران، ج ۱، صص ۱۳٤ ـ ۱۳۵.

۲- علی امینی، پیشین، صص ۱۸۰ ـ ۱۸۱.

۳- اسنادی از جنبش دانشجویی در ایران، ج ۱، صص ۱۸۵ ـ ۱۸۷؛ مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۲۳، صص ۱۸۰ ـ ۱۸۳.

۴- حمید روحانی، پیشین، ج ۲، صص ٦۸٦ ـ ٦۸۸؛ رحیم نیک‌بخت، پیشین، صص ۱۳٦ ـ ۱٤۷.

و نیروهای انتظامی بود و خسارات قابل توجهی به تأسیسات آموزشی و آزمایشگاهی و رفاهی دانشگاه وارد آمد.[۱]

در ماههای پایانی سال ۱۳۴۱ و اوایل سال ۱۳۴۲، در دانشگاه تهران ساواک حضور داشت. دانشجویان بسیاری که از اوایل بهمن ۱۳۴۱ توسط ساواک دستگیر شده بودند، طی ماههای پایانی بهار سال ۴۲ به تدریج آزاد شدند. ساواک بر آن بود تا با آزادی تدریجی دانشجویان و ارتباط نزدیکی که با رهبران جبهه به شدت متزلزل ملی دوم داشت، از التهابات سیاسی که فضای دانشگاهها و مراکز آموزش عالی را در خود فرو برده بود، بکاهد؛ نیز با ایجاد اختلاف بین دانشجویان و اعضای درجه اول جبهه ملی، ابتکار عمل را از مخالفان حکومت بگیرد. اما برخلاف انتظار ساواک، از اوایل سال ۱۳۴۲ که مخالفت علما و روحانیون با حکومت گسترش یافت، علاوه بر دانشجویان دانشگاه تهران، در دیگر دانشگاههای کشور نیز ناآرامیها روزافزون شد و پاکروان ـ رئیس وقت ساواک ـ بر آن شد تا مخالفت دانشجویان را با حکومت در مسیر دلخواه خود قرار دهد؛ البته اثر این‌گونه اقدامات، ناچیز بود. تلاشهای ساواک برای نفوذ بین دانشجویان مخالف و از بین بردن مخالفتهای ضدحکومت نیز، با هوشیاری دانشجویان خنثی شد. بسیاری از دانشجویان، همگام با علما و روحانیون به مخالفت با حکومت ادامه دادند. در جریان قیام ۱۵ خرداد ۴۲، به حمایت از مبارزات علما و رهبری امام خمینی، تظاهراتی توسط دانشجویان برگزار شد که با برخورد شدید ساواک روبرو گردید.[۲] هم‌زمان با دانشگاه تهران، دیگر دانشگاهها نیز با قیام ۱۵ خرداد همدلی و همراهی نشان دادند. ساواک پس از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ بر سرکوب دانشگاهها افزود، به‌ویژه دانشجویان طرفدار امام خمینی و تشکلهای دانشجویی مسلمان را بیش از سایر گروهها، تحت تعقیب قرار داد.[۳] ارتباط دانشجویان مسلمان با علما و روحانیون بیش از پیش افزایش یافت و در سالهای بعد از انسجام بیشتری برخوردار شد.[۴]

۱- علی دوانی، پیشین، ج ۳، ص ۲۱۶.
۲- عمادالدین باقی، پیشین، صص ۸۸ ـ ۸۹.
۳- علی‌رضا کریمیان، پیشین، ص ۱۹.
۴- رحیم نیک‌بخت، پیشین، صص ۱۶۰ ـ ۱۶۵.

توصیه به سرکوب

با آغاز ریاست نصیری بر ساواک، بر دامنه سرکوب ساواک در دانشگاهها و مراکز آموزش عالی افزوده شد. گسترش گرایش دانشجویان به فعالیتهای سیاسی ـ چریکی در دهه ۱۳۴۰ و ارتباطی که دانشجویان با احزاب و تشکلهای سیاسی و چریکی ضدحکومت داشتند، ساواک را در کنترل مخالفتهای دانشجویی، بیش از پیش به بهره‌گیری از روشهای خشن سوق داد. علاوه بر مدیران و رؤسای ارشد ساواک که سرکوب را کارآمدترین روش آرام کردن محیطهای دانشگاهی می‌دانستند، شاه نیز طرفدار اعمال روش خشن و سرکوب دانشجویان مخالف بود. اسناد و مدارک موجود نشان می‌دهد که شاه در دهه ۴۰ و ۵۰، بارها از رؤسای ساواک خواست از هر راه ممکن در سرکوب و از میان برداشتن دانشجویان مخالف فروگذار نکرده، مخالفان حکومت او را در دانشگاهها بدون اغماض تنبیه کنند. از اسناد ساواک برمی‌آید که صدها نفر از دانشجویان به اتهامات سیاسی گرفتار خشم و کینه مأموران این سازمان شده، دستگیر، بازداشت، شکنجه و سالها در زندان به سر بردند. ضمن اینکه تعداد بسیاری نیز به ا نحاء گوناگون به قتل رسیدند.[1] از واپسین سالهای دهه ۱۳۴۰، به رغم سیاستهای خشن ساواک، جنبشهای دانشجویی در بین دانشجویان و دیگر گروههای سیاسی ـ مذهبی شکل جدی‌تری به خود گرفت. شاه دستور داد ساواک بر دامنه حضور خود در دانشگاهها افزوده، هرگونه امکان فعالیت مخالفین را سلب کند.[2] در فروردین ۱۳۵۲ نیز شاه دستور داد ساواک امور اطلاعاتی ـ امنیتی دانشگاهها را با مسائل انتظامی توأم ساخته، آشکارا و بدون هرگونه اغماضی، دانشجویان مخالف را دستگیر و تحت تعقیب قرار دهد. بر این اساس و برای جلوگیری از گسترش مخالفتهای دانشجویی، تمام ابزارهای سرکوب و بازدارنده به کار افتاد.[3] شاه، همچنین ساواک و شهربانی را مشترکاً مسئول کنترل و تعقیب دانشجویان مخالف حکومت تعیین کرده و دستور داد دانشجویان مخالف در کمیته مشترک ضدخرابکاری تحت بازجویی و شکنجه قرار گیرند و پس از پرونده‌سازی و محاکمه، مجازاتهای لازم درباره آنها اعمال شود.[4] بدین ترتیب برخورد خشن ساواک با دانشجویان مخالف، در تمام سالهای

۱- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).
۲- اسنادی از جنبش دانشجویی در ایران، ج ۲، صص ۸۹۲ ـ ۸۹۳
۳- همان، ص ۹۳۷ و صص ۹۵۲ ـ ۹۵۶.
۴- همان، صص ۹۳۶ ـ ۹۳۷.

دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ همواره گسترش یافت. ساواک در نخستین روزهای آغاز ترم تحصیلی، با هماهنگی مسئولان دانشگاهها، دستورالعملها و مقررات ویژه‌ای برای جلوگیری از مخالفتهای دانشجویی صادر می‌کرد و در تمام مسائل آموزشی، تفریحی و غیره دخالت داشت و با آسیب‌شناسی گاه و بیگاه مشکلات مبتلابه دانشگاهیان، توصیه‌ها و راه‌کارهایی برای پیشگیری از مخالفتهای دانشجویی و نظایر آن ارائه می‌داد.[۱]

در سالهای ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰، بخش اعظمی از زندانیان سیاسی را دانشجویان تشکیل می‌دادند.[۲] اسناد ساواک نشان می‌دهد که به رغم اعمال فشارها و سیاستهای خشن ساواک، دانشجویان از مخالفت با حکومت بازنایستادند و از هر فرصتی برای ابراز مخالفت بهره بردند.[۳] ساواک در آستانه دهه ۱۳۵۰، وحشت‌آفرینی در دانشگاهها را به اوج رسانید و برای سرکوب دانشجویان مخالف، هیچ محدودیتی نمی‌شناخت.[۴] ساواک دانشجویان دانشگاهها را به دسته‌های مختلفی تقسیم‌بندی کرده بود تا مراقبت از آنان با سهولت دنبال شود. به عقیده ساواک گروهی از دانشجویان جز پیگیری مسائل درسی خود فعالیت دیگری ندارند؛ بدین ترتیب این گروه از منظر ساواک هیچ خطری برای حکومت نداشتند. گروه دوم افراد متدین اما غیرسیاسی بودند که اینان نیز به ندرت به مسائل سیاسی ـ اجتماعی و حوادث و وقایعی که در دانشگاهها می‌گذشت علاقمندی نشان می‌دادند. ساواک دسته سوم دانشجویان را مارکسیست و مزدور بیگانه می‌خواند. دسته چهارم نیز مارکسیستهای اسلامی نامیده می‌شدند و ساواک معتقد بود که افراد خطرناکی هستند. به عقیده ساواک، این گروه در ظاهر امر مسلمان و مذهبی و در واقع کمونیست هستند. ساواک دانشجویان طرفدار جبهه ملی و نهضت آزادی و دیگر گروههای سیاسی را نیز در دسته‌های جداگانه‌ای جای داده بود. این دسته‌بندیهای دانشجویی برای هشدار به دانشجویان تازه وارد انجام می‌شد و جزواتی در اختیار آنان قرار می‌گرفت تا از مراوده با دانشجویان مخالف پرهیز کنند. ساواک در همین جزوه چند صفحه‌ای، قیافه ظاهری دانشجویان طرفدار و عضو هر یک از گروههای سیاسی ـ

۱- همان، ج ۱، صص ۲۹۳ ـ ۲۹۵.

۲- محمدعلی عمویی، پیشین، صص ۲۷۷ ـ ۲۷۹.

۳- فعالیتهای سیاسی دانشجویان، ج ۲، صص ۸۸ ـ ۹۶.

۴- مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۶۰، صص ۸۵ ـ ۸۸.

مذهبی را تشریح کرده بود.[۱] دستوراتی که برای برخورد با دانشجویان مخالف توسط شاه صادر می‌شد، درباره دانشجویان حامی جریانات سیاسی ـ چریکی، چپها و گروههای مسلمان و مذهبی شدید بود. جلسات توجیهی و مشترک ساواک، رؤسای دانشگاهها و هیئت دولت و شهربانی در حوادث خاص تشکیل می‌شد و در بیشتر موارد خط‌مشی سرکوب پی گرفته می‌شد.[۲] نصیری ـ رئیس ساواک ـ به ندرت طرفدار تز رفتار ملایم و مسالمت‌جویانه در قبال دانشجویان مخالف بود؛ تقریباً همیشه توصیه می‌کرد مخالفان با شدت هر چه تمام‌تر سرکوب شوند.[۳]

از جمله اقدامات ساواک برای تحت فشار قرار دادن دانشجویان مخالف حکومت، جلوگیری از دادن امکانات دانشجویی به آنان بود. دانشجویان مخالف حکومت از دریافت هرگونه وام و هزینه‌های تحصیلی دانشجویان محروم می‌شدند.[۴]

گفتنی است با تشکیل کمیته مشترک ضدخرابکاری (کمیته مشترک ساواک و شهربانی) همکاری ساواک و شهربانی در مقابله با دانشجویان شدت گرفت.[۵]

دانشجویان و گروههای سیاسی مخالف حکومت

از دغدغه‌های همیشگی ساواک، یافتن راههایی برای جلوگیری از ارتباط دانشجویان با گروههای مذهبی و سیاسی مخالف حکومت بود. با این احوال از دهه ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۰، دانشجویان روابط قابل توجهی با گروههای سیاسی و مذهبی مخالف حکومت در داخل و خارج کشور داشتند. به رغم تلاشهای ساواک از اوایل دهه ۱۳۴۰، دانشجویان مسلمان با امام خمینی، علما و روحانیون مخالف حکومت ارتباط داشتند. سالهایی که امام خمینی در ایران بودند، ارتباط بین نمایندگان دانشجویان مسلمان با ایشان وجود داشت و پیامها، سخنرانیها و موضع‌گیریهای ایشان مورد توجه دانشجویان مسلمان بود. پس از تبعید ایشان نیز، دانشجویان مسلمان ارتباط خود را با ایشان حفظ کردند. این روند به رغم سخت‌گیریهای ساواک، تا

۱- عمادالدین باقی، پیشین، صص ۲۶۲ ـ ۲۶۳.
۲- اسنادی از جنبش دانشجویی در ایران، ج ۱، صص ۳۹۲ ـ ۳۹۸.
۳- همان، صص ۳۶۸ ـ ۳۷۱ و صص ۵۰۶ ـ ۵۱۰.
۴- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).
۵- اسنادی از جنبش دانشجویی در ایران، ج ۲، صص ۹۱۲ ـ ۹۲۱ و صص ۸۴۴ ـ ۸۴۵.

واپسین سالهای حیات رژیم، با نوساناتی، کماکان ادامه یافت.[۱]

دانشجویان مسلمان برای زنده نگه داشتن یاد و خاطرهٔ قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، تلاش می‌کردند و با برپایی تظاهرات و مراسم یادبود، همراهی خود را با قیام روحانیون بر ضد حکومت نشان می‌دادند. این گونه برنامه‌ها که علاوه بر دانشگاههای تهران در مراکز آموزش عالی دیگر نیز اجرا می‌شد، معمولاً با واکنشهای شدید ساواک روبرو می‌شد. ساواک ضمن ضرب و شتم شدید دانشجویانی که با گرامی داشتن یاد و نام قیام ۱۵ خرداد با علما و روحانیون مخالف حکومت و به‌ویژه امام خمینی اعلام همبستگی می‌کردند، بسیاری از آنان را دستگیر و شکنجه کرد؛ در نهایت نیز پرونده‌های مجعولی برای آنان ساخت و موجبات زندانی شدن و نیز اخراج آنان را از دانشگاه فراهم آورد.[۲] بین تشکلهای دانشجویی نظیر انجمنهای اسلامی دانشگاهها، با روحانیون و کانونهای اسلامی و فرهنگی مخالف حکومت، ارتباط نزدیکی وجود داشت.[۳] روحانیون و علمایی که در صدر مخالفان حکومت جای داشتند و با محافل سیاسی دانشجویان نیز در تماس بودند، بین دانشجویان مسلمان طرفداران جدی داشتند؛[۴] این پیوندها در دوران پیروزی انقلاب اسلامی افزایش یافت.

از دیگر گروههای سیاسی که با دانشجویان مخالف حکومت رابطه داشتند، نهضت آزادی ایران بود. رهبران نهضت آزادی ایران که افکار سیاسی خود را با آموزه‌های دینی و اسلامی پیوند زده بودند و با طیفهای مختلف سیاسی ـ مذهبی نیز دارای ارتباطاتی بودند، در دهه‌های ۴۰ و ۵۰، تماس خود را با دانشجویان حفظ کرده و گسترش دادند و در واپسین سالهای حکومت پهلوی نیز در بین دانشجویان اعتبار قابل توجهی داشتند.[۵]

از گروههای تأثیرگذار بر جنبشها و تحرکات دانشجویی دوره پهلوی، جبهه ملی بود که در دهه‌های بعد از ۱۳۲۰ نیز با نوساناتی چند ادامه یافت. از اواخر دههٔ ۱۳۳۰ که جبهه ملی دوم تشکیل شد، دانشجویان بسیاری از آن حمایت کردند. دانشجویان به رغم فشارهای ساواک و نیروهای انتظامی، از جبهه ملی حمایت کرده و بسیاری از آنان در این راه دستگیر، شکنجه،

۱- علی‌رضا کریمیان، پیشین، صص ۳۰۲ ـ ۳۰۵.
۲- عمادالدین باقی، پیشین، صص ۲۵۶ ـ ۲۵۹.
۳- علیرضا کریمیان، پیشین، صص ۲۹۸ ـ ۲۹۹.
۴- رحیم نیک‌بخت، پیشین، صص ۲۴۰ ـ ۲۴۳.
۵- علی دوانی، پیشین، ج ٤، صص ۱٤۲ ـ ۱٤٤؛ علیرضا کریمیان، پیشین، صص ۱۸۷ ـ ۱۹۵ و صص ۲۹۸ ـ ۲۹۹.

بازجویی و زندانی شدند. به دنبال سازش رهبران جبهه ملی با حکومت در سالهای نخست دهه ۱۳۴۰، حامیان دانشجویی این تشکل نیز نوساناتی را از سر گذرانید.

حزب توده و گروههای سیاسی چپ نیز در دهه ۱۳۲۰ تا واپسین دوره حکومت پهلوی، بین دانشجویان و دانشگاهیان طرفداران و حامیانی داشتند. هر چند گسترش سرکوب حزب توده و گروههای چپ در دهه‌های ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰، در کاهش میزان فعالیت طرفداران این تشکلها اثر قابل توجهی برجای گذاشت، اما تعدادی از دانشجویان از افکار چپ و کمونیستی تبعیت می‌کردند. چپهای تندرو از حزب توده انتقاد می‌کردند و خواهان اقدامات تندتری بودند؛ از دهه ۱۳۴۰ بسیاری از دانشجویان زندانی ساواک را طرفداران گروههای چپ و نیز وابستگان حزب توده تشکیل می‌دادند.

بسیاری از دانشجویان مخالف حکومت در دانشگاهها، با تشکلهای دانشجویی چون «انجمنهای اسلامی دانشجویان ایرانی در خارج از کشور» ارتباط داشتند که از چشم ساواک پنهان نمانده و موجبات تعقیب و دستگیری آنان را فراهم می‌ساخت.[1] تقریباً اکثر گروههای سیاسی ـ مذهبی مخالف حکومت، به فراخور وزن سیاسی و اعتبار خود در جامعه، بین دانشجویان و دانشگاهیان حامیانی داشتند.

از جمله مهمترین تلاشهای ساواک، جلوگیری از گسترش رابطه بین د انشجویان مخالف دانشگاههای داخل با خارج بود. دانشجویان خارج عمدتاً در تشکلهایی نظیر کنفدراسیون دانشجویان و محصلین ایرانی و اتحادیه‌ها و انجمنهای اسلامی، مخالفتهای گسترده‌ای با حکومت ابراز می‌کردند. دانشجویان خارج به مخالفت با حکومت دامن زده و دانشجویان داخل کشور را به مخالفت بیشتر با رژیم پهلوی دعوت می‌کردند. اینان با افشاگریهای گسترده، اذهان دانشجویان ایرانی را نسبت به مظالم و ستمکاریهای رژیم پهلوی آگاه می‌ساختند. ساواک برای قطع ارتباط دانشجویان داخل کشور با دانشجویان ایرانی مقیم خارج، تدابیری اندیشید. سانسور شدیدی بر مکاتبات پستی بین دانشجویان داخل و خارج اعمال می‌شد. اقدامات گسترده‌ای برای جلوگیری از ورود و انتشار نشریات، اعلامیه‌ها و جزوات سیاسی مخالف حکومت در مجامع دانشجویی انجام می‌شد. نیز برای کاهش ارتباط دانشجویان داخل و خارج، خانواده‌ها و بستگان این دو گروه را در ایران تحت فشار قرار داد و به مأموران بسیار

۱- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).

خود در محیطهای دانشگاهی دستور داد که نسبت به هر تحرک مشکوکی، به سرعت واکنش نشان دهند.[۱]

از جمله گروههای مخالفی که از اواسط دهه ۱۳۴۰ به بعد بین دانشجویان، طرفدارانی یافتند، مخالفان چریکی حکومت بودند. سازمان مجاهدین خلق و سپس چریکهای فدایی خلق در صدر این گروهها قرار داشتند. مبارزه چریکی برای بسیاری از دانشجویان جاذبه داشت و اکثر نیروهای آنان از میان دانشجویان تأمین می‌شد. ساواک برای جلوگیری از گسترش گرایشات چریکی در بین دانشجویان، تدابیر خاصی اندیشیده بود. گزارشات بر جای مانده حاکی از نگرانی دائم ساواک از جذب دانشجویان توسط گروههای چریکی بود. برخورد ساواک با این قبیل دانشجویان شدید و با شکنجه‌های بدون اغماض بود.[۲] برای کشف ارتباط دانشجویان با گروههای چریکی، بسیاری از آنان دستگیر شده و تحت شکنجه‌های مرگبار قرار گرفتند. کشف کتاب و نشریاتی درباره جنگهای چریکی و پارتیزانی در کشورهای مختلف از دانشجویان، برای دستگیری و شکنجه آنان کفایت می‌کرد. به همین منظور، ساواک در همه دانشگاهها، خوابگاهها و مراکز اسکان دانشجویان، نفوذیهایی داشت که ارتباط احتمالی و نیز گرایش آنان را به مبارزات چریکی کنترل می‌کرد.[۳] سازمان مجاهدین خلق از زمان تأسیس در ۱۳۴۴ تا انشعاب و تغییر ایدئولوژی در ۱۳۵۴، عمدتاً در بین دانشجویان مسلمان طرفدارانی داشت و پس از انشعاب به مارکسیسم، طرفدارانش را در بین این دانشجویان از دست داد. چریکهای فدایی خلق نیز عمدتاً در بین دانشجویان متمایل به گروههای چپ و کمونیستی طرفداران قابل اعتنایی داشت. بسیاری از نیروهای این دو سازمان چریکی را دانشجویان دانشگاهها تشکیل می‌دادند. این گروههای چریکی که مبارزه مسلحانه را پی گرفتند، اقداماتشان با تحسین بسیاری از دانشجویان روبرو شد. هم‌زمان با سخت‌گیری ساواک بر گروههای چریکی، که موجب دستگیری و قتل بسیاری از اعضای آنان شد، ضربات جبران‌ناپذیری به موجودیتشان وارد آمد. دانشجویان طرفدار آنها نیز تحت تعقیب ساواک قرار گرفته و بدون هر اغماضی تحت شدیدترین شکنجه‌ها قرار گرفته و پس از بازجویی و

۱- همان.

۲- همان.

۳- همان.

پرونده‌سازیهای سنگین راهی زندان شده و از ادامه تحصیل بازماندند.[۱] با این وجود موضوع مبارزه چریکی و نظامی با حکومت تا واپسین دوران حیات رژیم پهلوی در بین دانشجویان طرفداران قابل اعتنایی داشت.[۲]

نفوذ روزافزون ساواک در گروههای چریکی و دانشجویان متمایل به روش نظامی و چریکی مبارزه در اوایل دهه ۱۳۵۰، که با سرکوب شدید سازمان مجاهدین خلق و چریکهای فدایی خلق و نیز تضعیف دیگر گروههای سیاسی ـ چریکی همزمان بود، مشکلات عدیده‌ای متوجه دانشجویان مخالف ساخت.[۳] گسترش مبارزات چریکی و مسلحانه از اواسط دهه ۱۳۴۰ موجب شد تا ساواک در سرکوب مخالفتها و انتقادهای دانشجویان دانشگاهها دستاویزی دلخواه بیابد.[۴]

سیاست نفوذ و تفرقه‌افکنی

از مهمترین تشکلهای دانشجویی دوره پهلوی،انجمنهای اسلامی است که سابقه آن به سال ۱۳۲۱ باز می‌گردد و هدف از آن اشاعه افکار و اندیشه‌های دینی و اسلامی در محیط دانشگاه بود. فعالیت آنها در سالهای بعد، بیش از پیش تقویت شد و در سالهای دهه ۱۳۳۰ و به دنبال گسترش دانشگاهها، فعالیت فکری ـ سیاسی خود را در بسیاری از دانشگاهها و دانشکده‌های کشور گسترش دادند. انجمنهای اسلامی با گروههای سیاسی ـ مذهبی خارج از دانشگاه و به‌ویژه علما و روحانیون مخالف حکومت نیز ارتباط داشتند.

انجمنهای اسلامی دانشجویان ایرانی خارج از کشور نیز با برخی از مهمترین انجمنهای اسلامی در دانشگاههای داخل ارتباط داشتند.[۵] در بسیاری از موارد، انجمنهای اسلامی فعالیتی غیرعلنی و غیررسمی داشتند و دفاتر و محل تشکیل جلسات علنی آنها توسط ساواک پلمب می‌شد.[۶] ساواک انجمنهای اسلامی را مراکزی برای تجمع افراد مخالف حکومت تشخیص داده بود و فعالیت آن را در دانشگاههای کشور ممنوع اعلام کرده بود. معمولاً عمر انجمنهای

۱- علیرضا کریمیان، پیشین، صص ۱۹۶ ـ ۲۱۳.
۲- رحیم نیک‌بخت، پیشین، ص ۲۸۹.
۳- عمادالدین باقی، پیشین، صص ۲۳۲ ـ ۲۳۳.
۴- رحیم نیک‌بخت، پیشین، صص ۲۸۲ ـ ۲۸۶.
۵- علیرضا کریمیان، پیشین، صص ۲۱۳ ـ ۲۱۸.
۶- جلال‌الدین فارسی، زوایای تاریک، صص ۱۸۱ ـ ۱۸۲.

اسلامی مخالف حکومت چندان طولانی نمی‌شد و ساواک در اولین فرصت با تعطیلی آن، دانشجویان عضو را دستگیر و راهی زندان می‌کرد؛ گاه نیز با اخراج آنان، از ادامه تحصیلشان جلوگیری می‌شد.

علاوه بر دانشجویان و دانشگاهیان مذهبی، دانشجویان دیگری نیز در تشکلهای دانشجویی گردهم می‌آمدند. اما این دانشجویان نیز تحت فشار ساواک، به ندرت می‌توانستند تشکلهای دانشجویی انسجام یافته و مستقلی تأسیس کرده و فعالیت مداومی داشته باشند. ساواک با نفوذ در برخی انجمنهای اسلامی، ضمن طرد اعضای تندرو آنها، برای انحراف اهداف مبارزاتی این انجمنها تلاش می‌کرد.

در مواردی، ساواک برای نفوذ دانشجویان موافق حکومت بین تشکلهای دانشجویی و اجتماعات و جلسات خصوصی دانشجویان مخالف، با به راه انداختن جار و جنجالی تبلیغاتی آنان را دستگیر و مدتی زندانی می‌کرد و پس از آزادی از زندان، با آموزشهای لازم، به جمع دانشجویان مخالف حکومت می‌فرستاد. از دیگر شگردهای ساواک برای شناسایی، کنترل و تعقیب دانشجویان مخالف حکومت، گماردن دانشجویان نفوذی در برخی مسئولیتهای رفاهی، خدماتی و آموزشی در دانشکده‌ها بود. این قبیل افراد در سلف سرویس، کافه تریا، فتوکپی و تکثیر دانشجویی، کتابخانه‌ها، برنامه‌های رفاهی و تفریحی، اتاقهای کوهنوردی و نظایر آن به کار گمارده می‌شدند و به دلیل تماس دائم با دانشجویان، بیش از دیگران در جریان رفتار آنها قرار می‌گرفتند.[1] ساواک تلاش می‌کرد دانشجویانی را که از سوی دانشجویان مخالف حکومت طرد می‌شوند، به خود جلب کرده و با حمایتهایش، موجبات همکاری آنها را فراهم سازد.[2] در مواردی که دانشجویان نفوذی ساواک در دانشگاهها شناسایی و ردیابی می‌شدند، اسامی و مشخصات آنان توسط دیگر دانشجویان منتشر می‌شد. از جمله در مکانهایی چون دستشوییها، حمام، کافه تریاها و غیره اسامی این افراد به طور مخفیانه درج و به دانشجویان هشدار داده می‌شد از تماس و ارتباط با آنان اجتناب ورزند.

از جمله طرحهای ساواک، تأسیس تشکلها و سازمانهای دانشجویی در دانشگاهها و مراکز آموزش عالی بود تا ضمن خنثی کردن فعالیت سازمانها و انجمنهای مستقل دانشجویی،

۱- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).
۲- همان.

سمت و سوی جنبشها و تحرکات دانشجویی را در مسیر دلخواه هدایت کند. کمیته بررسی مسائل دانشجویی ساواک، طرحی را در اوایل دهه ۱۳۵۰ پیشنهاد داد که به موجب آن تشکلی تحت عنوان «سازمان دانشجویان ایرانی» با هدایت و راهبری نامحسوس ساواک در دانشگاه تأسیس می‌شد. این طرح که در پوشش مشارکت دانشجویان در امور مربوط به دانشگاهها و مسائل دانشجویی به جامعه دانشگاهی ارائه شد، بر آن بود تا دانشجویان و دانشگاهیان را به سمت و سوی دلخواه حکومت سوق داده و از فشار مخالفان بر حکومت بکاهد.

ساواک برای هر یک از زیرمجموعه‌های سازمان دانشجویان ایرانی نیز وظایف و حیطه فعالیت مبسوطی تدارک دیده بود که چنانکه به مورد اجرا گذارده می‌شد، این سازمان بر محیطهای دانشگاهی و مراکز آموزش عالی کنترل می‌یافت.[۱]

این طرح چنانکه مورد انتظار ساواک بود در دانشگاهها اجرا نشد، اما ساواک در هر یک از دانشگاهها و مراکز آموزش عالی، تشکلهایی وابسته تأسیس کرد و گروهی از دانشجویان وفادار به حکومت و نفوذیهای خود را در رأس آن قرار داد و با هماهنگی مسئولان دانشگاهها، بر شیوه و چگونگی فعالیت آنان نظارت می‌کرد. از جمله مهمترین این تشکلها اتحادیه دانشجویان دانشگاه تهران بود که در ۱۳۵۶ تشکیل شد و تا واپسین ماههای عمر حکومت فعال بود، اما بین دانشجویان و دانشگاهیان اعتباری کسب نکرد و اعضای تشکیل دهنده آن، به عنوان وابستگان و نفوذیهای ساواک طرد شدند.[۲]

از جمله اقدامات اتحادیه دانشجویان، برخورد با دانشجویان مخالف بود که با گسترش حرکتهای مردمی در دوران انقلاب روزافزون شد و خشم و اعتراض محافل سیاسی و دانشجویی را برانگیخت.[۳]

از دیگر تشکلهای ساواک ساخته در بین دانشگاهیان، کمیته‌های دانشجویی مبارزه با فساد بود که مدت کوتاهی پس از تأسیس حزب رستاخیز، طرح تأسیس آن مورد توجه رهبران حزب رستاخیز و ساواک قرار گرفت. رهبران حزب رستاخیز بر آن بودند تا با همکاری ساواک تشکلهای حزبی ایجاد کرده و با مشارکت دانشجویان، سلطه حزب را در مراکز

۱- همان.

۲- همان.

۳- مظفر بقایی کرمانی، شناخت حقیقت در پیشگاه تاریخ، صص ٤٣٢ ـ ٤٣٣.

آموزش عالی گسترش دهند. در واپسین ماههای سال ۱۳۵۴، جلسات مشترکی بین نمایندگان حزب رستاخیز، ساواک، دولت و مسئولان و رؤسای دانشگاهها تشکیل شد و راهکارهای اجرایی این طرحها مورد مطالعه و بررسی قرار گرفت.

از دیگر طرحهای مشترک حزب رستاخیز و ساواک، مشارکت دانشجویان در مسائل اجتماعی نظیر مبارزه با فساد و گرانفروشی بود. این طرح از اواخر سال ۱۳۵۴، در جلسات مشترک ساواک و حزب رستاخیز تصویب شد و در پی آن کمیته‌هایی تحت عنوان «کمیته‌های دانشجویی مبارزه با فساد» شکل گرفت.[۱] ساواک امیدوار بود این کمیته‌های دانشجویی علاوه بر به راه انداختن تبلیغات وسیع، بتواند دانشجویان را از مخالفت با حکومت باز دارد و به نوعی به طرحهای امنیتی ـ اطلاعاتی و انتظامی ساواک در دانشگاهها کمک برساند.[۲] به رغم تمام تلاشهای صورت گرفته، این کمیته‌ها پس از مدتی کوتاه، اعتبار خود را از دست داده و از میان رفت.

هم‌زمان با تأسیس تشکلها، اتحادیه‌ها و انجمنهای دانشجویی حکومتی، ساواک طرحهایی نیز برای ترویج و گسترش فساد و بی‌بند و باری اخلاقی در بین دانشجویان و دانشگاهیان اجرا کرد که هدف آن بی‌اعتنا ساختن دانشجویان به مسائل سیاسی ـ اجتماعی کشور بود.[۳] با این حال سیاستهای نفوذی، خبرچین سازی و تأسیس تشکلهای دانشجویی حکومتی و نیز راهکارهایی نظیر تفرقه‌افکنی و نظایر آن که تا واپسین ماههای حکومت پهلوی ادامه داشت، به نتایج مورد انتظار حکومت نیانجامید.[۴]

ادامه مبارزه؛ سرکوب و کنترل دائمی

ساواک بر چاپ و انتشار نشریات دانشجویی نظارت داشت. نشریات و جزوات دانشجویی، پیش از انتشار و توزیع در اختیار ساواک قرار می‌گرفت تا مورد بررسی قرار گیرد.[۵] نفوذیهای این سازمان در دانشگاهها و کتابخانه‌های دانشجویی و خوابگاهها، بر مجموعه کتابهای

۱- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).
۲- همان.
۳- عمادالدین باقی، پیشین، صص ۱۱۶ ـ ۱۱۷.
۴- رحیم نیکبخت، پیشین، صص ۱۵۸ ـ ۱۶۲.
۵- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).

سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی که در اختیار دانشجویان قرار می‌گرفت نظارت می‌کردند. گروههای دانشجویی مسلمان و انجمنهای اسلامی، بیشترین کتابخانه‌های دانشجویی را در دانشگاههای کشور دایر کرده بودند. دانشجویان وابسته به گروههای چپ و حزب توده نیز کتاب و نشریات قابل اعتنایی در اختیار دانشجویان همفکر خود قرار می‌دادند. ساواک برای جلوگیری از گسترش این گونه کتابخانه‌های دانشجویی و نهایتاً تعطیلی و ضبط کتابهای گردآوری شده، تلاش بسیار داشت و مسئولان و رؤسای دانشگاهها را برای جلوگیری از گسترش این مراکز تحت فشار قرار می‌داد. روزهایی که دانشگاهها تعطیل بود و یا هنگام امتحانات که دانشجویان کمتری در دانشگاهها حضور داشتند، ساواک به کتابخانه‌های دانشجویی یورش برده و با ضبط و مصادره کتابها، آنها را تعطیل می‌کرد.

از جمله اقدامات ساواک برای جلوگیری از گسترش مخالفتهای دانشجویی، تماس با خانواده‌های دانشجویان و احضار آنان به ساواک بود؛ از خانواده‌ها برای جلوگیری از رفتار سیاسی ضدحکومتی فرزندانشان، تعهد گرفته شده و از عواقب سوئی که ادامه فعالیت سیاسی برای فرزندانشان به دنبال خواهد داشت، هشدار می‌داد.[1] ساواک حتی بر چگونگی برگزاری امتحانات آخر ترم دانشجویان و میزان و تعداد دانشجویانی که در امتحانات شرکت می‌کردند نیز نظارت داشت. ساواک با بررسی آماری دانشکده‌های مختلف، درباره رفتار سیاسی ـ اجتماعی دانشجویان تحلیل می‌کرد. علاوه بر گارد دانشگاه که رسماً تحت مدیریت شهربانی فعالیت می‌کرد، ساواک نیز در دانشگاههای مختلف شعبات و نمایندگیهایی داشت که دفتر کارشان در کنار دفاتر رؤسای دانشگاهها بود و نقش حراست امنیتی ـ اطلاعاتی دانشگاه را عهده‌دار بود.[2] خوابگاهها و محلهای اسکان دانشجویان نیز هر از گاه و عمدتاً به طور سرزده از سوی ساواک بازرسی می‌شد تا علاوه بر دستگیری دانشجویان مخالف، اسناد و مدارک حاکی از فعالیت سیاسی ضدحکومتی دانشجویان به دست آید. دانشجویان حتی در محل خوابگاهها و محل اسکان و استراحت خود نیز از تیررس آزار و اذیتهای ساواک مصون نبودند. جاسوسان و خبرچینان ساواک، رفتار دانشجویان را گزارش می‌دادند. در مواردی، رؤسای دانشگاهها به آسانی تسلیم نظرات ساواک در بازرسی خوابگاههای دانشجویی نمی‌شدند و تا استعلام از

۱- همان.

۲- عمادالدین باقی، پیشین، ص ۱۳٦.

مرکز و جلب‌نظر مساعد برخی رجال درجه اول کشور (نظیر هیئتهای امنای دانشگاهها) صادر نمی‌شد، اجازه بازرسی خوابگاهها را به مأموران ساواک نمی‌دادند. به همین دلیل گاه میان ساواک و مسئولان دانشگاهها، اختلافاتی بروز می‌کرد.[۱] در میان تمام دانشگاههای کشور، دانشگاه تهران از حساسیت قابل توجهی برخوردار بود. به همین دلیل ساواک برای مراقبت از آن و خوابگاههایش تدابیر امنیتی ـ اطلاعاتی و انتظامی قابل توجهی می‌اندیشید. دانشگاههای شیراز، تبریز و مشهد در اولویتهای امنیتی ـ انتظامی بعدی ساواک قرار داشتند.[۲] ساواک در همان آغاز از دانشجویان متقاضی سکونت در خوابگاههای دانشجویی، تعهد می‌گرفت در مسائل سیاسی دخالت نکنند و به مسئولان خوابگاهها هشدار می‌داد که مقررات مربوط به آمد و شد دانشجویان را در خوابگاهها به دقت اجرا کرده و از ورود افراد غیردانشجو به این اماکن جلوگیری کنند و دانشجویان مخالف حکومت را به سرعت از خوابگاهها اخراج کنند.[۳]

گارد دانشگاهها از میان نیروهای شهربانی انتخاب می‌شدند، اما ساواک بر چگونگی و کیفیت فعالیت این گروه نیز نظارت می‌کرد. هر چند از اوایل دهه ۱۳۴۰ کمتر نیروهای امنیتی ـ انتظامی در دانشگاهها حضور داشتند، اما از اواخر دهۀ ۱۳۴۰ و هم زمان با گسترش فعالیتهای سیاسی ـ چریکی در بین دانشجویان، نیروهایی از شهربانی تحت عنوان گارد در دانشگاهها مستقر شدند.[۴]

ساواک معتقد بود دانشجویان طرفدار امام خمینی امنیت سیاسی حکومت را تهدید می‌کنند، بنابراین چاره‌ای جز برخورد شدید با آنان وجود ندارد.[۵] ساواک ضمن ابراز نارضایتی از برخی آسان‌گیریها و اغماضهایی که از سوی مسئولان دانشگاهها درباره دانشجویان منتقد و مخالف حکومت صورت می‌گرفت، تصریح می‌کرد که دانشجویان مخالف حکومت باید از محیطهای دانشگاهی طرد شوند.[۶] بدین ترتیب سالانه صدها نفر از دانشجویان دانشگاههای کشور بنابر مصلحت‌اندیشیها و تصمیم‌گیریهای ساواک به اتهامات سیاسی اخراج و از ادامه

۱- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).
۲- همان.
۳- همان.
۴- عمادالدین باقی، پیشین، صص ۱۲۸ ـ ۱۲۹.
۵- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).
۶- همان.

تحصیل باز می‌ماندند.[1]

هنگام برگزاری برخی مراسم و یادبودهای مهم که معمولاً با مخالفتهای گسترده دانشجویان مواجه می‌شد، ساواک بر دامنه تمهیدات و تدابیر امنیتی خود در دانشگاهها می‌افزود. از جمله در آستانه برگزاری جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی که با مقاومتها و مخالفتهای بسیاری از دانشجویان مواجه شد، ساواک بسیاری از دانشجویان مخالف را دستگیر و راهی زندان ساخت؛ دانشجویان طرفدار امام خمینی (که طی اعلامیه‌هایی برگزاری این جشن را محکوم کرده بود) بیش از سایر دانشجویان تحت تعقیب ساواک قرار گرفتند.[2] هنگامی نیز که به دنبال اعلام تأسیس حزب رستاخیز و عضوگیری اجباری برای آن، دانشجویان به مخالفت برخاستند، بار دیگر ساواک بر سختگیریهای خود در محیطهای دانشگاهی افزود. علاوه بر دانشجویان ایرانی، دانشجویان خارجی مشغول به تحصیل در دانشگاههای ایران نیز همواره تحت کنترل ساواک بودند.

ساواک برای در هم شکستن روحیه دانشجویان مخالف، از برخی دانشجویانی که به خطاهای سیاسی موردنظر ساواک اعتراف کرده و تحت شکنجه، از سابقه فعالیت سیاسی ضدحکومتی خود ابراز ندامت کرده و از رژیم پهلوی تمجید و ستایش می‌کردند، در برنامه‌های رادیو و تلویزیونی بهره‌برداری می‌کرد. ساواک بر آن بود تا با پخش اعترافات و سخنانی که توسط آن سازمان دیکته شده و توسط دانشجویان بازگو می‌شد، از رشد مخالفتهای دانشجویی جلوگیری کرده و چنین وانمود کند که دانشجویان تحت القائات دشمنان، با پیشرفت و توسعه کشور به مخالفت برخاسته‌اند.

استادان و مسائل آموزشی دانشگاهها

استادان و مدرسان دانشگاهها و مراکز آموزش عالی نیز همواره تحت کنترل ساواک قرار داشتند و رفتار آنان در کلاسهای درس از سوی خبرچینان و جاسوسان ساواک در ا ختیار این سازمان قرار می‌گرفت. ساواک هیچ سخن انتقادی را از ناحیه استادان دانشگاهها از نظر دور نمی‌داشت. سخنان استادان دانشگاهها توسط ساواک ثبت شده و در پرونده‌های انفرادی آنان

۱- همان.

۲- حمید روحانی، پیشین، ج ۳، صص ۹۵۷ ـ ۹۶۱؛ علی دوانی، پیشین، ج ٦، صص ۲۰ ـ ۲۱.

نگهداری می‌شد تا در صورت مقتضی بر ضد آنان بهره‌برداری شود.[۱] هرگاه مصلحت تشخیص داده می‌شد، علاوه بر کلاسهای درس در دیگر مکانها نیز، مأمورانی از ساواک برای مراقبت از استادان دانشگاهها حضور داشتند. چنانکه درباره دانشجویان مخالف نیز مرسوم بود، هرگاه استادان و کادر آموزشی دانشگاهها سخنی علیه حکومت می‌گفتند، توسط ساواک احضار شده و به آنها هشدارهای لازم داده می‌شد. در صورتی که استادان مخالف، این گونه هشدارها را نادیده می‌گرفتند، دستگیر شده، بازجویی و شکنجه می‌شدند. ساواک فهرست کاملی از استادان و کادر آموزشی دانشگاهها را که احتمال مخالفت سیاسی آنها وجود داشت، تهیه کرده بود. ساواک درباره استادانی که در دانشگاهها از اعتبار و احترام بالایی برخوردار بودند، احتیاط می‌کرد و بیشتر ترجیح می‌داد با بهره‌گیری از روشهای مسالمت‌آمیز از مخالفت آنان با حکومت بکاهد.[۲] البته هرگاه اقداماتی از این دست به نتیجه نمی‌رسید، ساواک آنها را دستگیر نموده و از کار برکنار می‌کرد.[۳]

در سالهای فعالیت ساواک، دهها تن از استادان و اعضای هیئت علمی دانشگاهها و مراکز آموزش عالی کشور به دلیل مخالفت سیاسی با رژیم پهلوی، از دانشگاه اخراج شده و به اصطلاح تصفیه شدند. از اواخر دهه ۱۳۴۰ روند تصفیه استادان مخالف سرعت گرفت و در دهه ۵۰ ادامه یافت.[۴] علاوه بر استادان و اعضای هیئت علمی، رؤسا و مدیران دانشگاهها نیز که با معیارهای موردنظر ساواک همخوانی نداشتند، شغل و سمت خود را از دست می‌دادند.

هم‌زمان با گسترش حرکتهای مردمی در سالهای ۱۳۵۶ ـ ۱۳۵۷ برخورد ساواک با استادان و اعضای هیئت علمی دانشگاهها شدت گرفت و استادان مخالف به عنوان محرکین دانشجویان و دانشگاهیان، تحت فشار قرار گرفته و بسیاری از آنان اخراج شدند.[۵]

در میان استادان دانشگاهها، افرادی نیز به ساواک وابسته بوده و با آن همکاری داشتند. علاوه بر آن، استادانی نیز بودند که در امور سیاسی ـ اجتماعی دخالت نمی‌کردند و اصولاً نه به ساواک و نه به گروههای سیاسی مخالف حکومت اعتنای چندانی نداشتند.

۱- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).
۲- همان.
۳- همان.
۴- رحیم نیک‌بخت، پیشین، صص ۲۲۸ ـ ۲۳۵.
۵- فرازهایی از تاریخ انقلاب به روایت اسناد ساواک و امریکا، صص ۱۱۴ ـ ۱۱۵.

گفته می‌شد ساواک حتی بر محتوای برخی دروس ارائه شده نیز نظارت می‌کرد و گاه تدریس برخی دروس را بنا به دلایل امنیتی و نظایر آن ممنوع می‌کرد.[۱] ساواک درباره چگونگی تدریس برخی دروس و یا اجتناب از ادامه تدریس بعضی رشته‌های تحصیلی، نظراتی داشت و آن را به مسائل امنیتی پیوند می‌داد.[۲] ساواک مسئولان دانشگاهها و گروههای آموزشی را ملزم می‌ساخت که پیشاپیش برنامه‌های درسی و کلاسی دانشجویان رشته‌های مختلف و زمان‌بندی و چگونگی تشکیل کلاسها را به این سازمان ارسال دارند.[۳]

ریاست و مدیریت دانشگاهها

ساواک در تعیین صلاحیت و انتصاب رؤسای دانشگاهها و نیز دانشکده‌ها نقش درجه اول داشت. تمام کسانی که در دانشگاهها و مراکز آموزش عالی به پستهای مدیریتی ـ اداری و اجرایی گمارده می‌شدند، پیشاپیش تعیین صلاحیت آنان از ساواک استعلام می‌شد.[۴] کسانی که بیش از دیگران با ساواک همکاری می‌کردند موقعیت تثبیت‌یافته‌تری به دست آورده و به آسانی ارتقای مقام می‌یافتند.[۵] تقریباً در همه جلسات، نشستها و شوراهای هماهنگی دانشگاهها که با حضور رؤسای دانشگاهها، دانشکده‌ها و برخی مدیران تشکیل می‌شد، نمایندگانی از ساواک نیز شرکت می‌کردند و نقطه‌نظرات آنان در بسیاری از تصمیم‌های آموزشی، اداری و مدیریتی صائب بود.[۶] مأموران ساواک بر عملکرد مدیریتی و اداری رؤسای دانشگاهها و دانشکده‌ها نظارتی همیشگی داشتند و مراقب بودند رفتار آنان اثر سوئی در نگرش دانشجویان و دانشگاهیان بر مجموعه حاکمیت بر جای نگذارد.[۷] ساواک برای رؤسای دانشگاهها نیز بولتن ویژه‌ای درباره مشکلات و نارساییهای احتمالی حوزه مدیریتی آنان تهیه می‌کرد تا با بررسی جوانب مختلف، کاستیهای موجود را از میان بردارند.

ساواک مراقب بود اقدامات رؤسا و مدیران ارشد دانشگاهها در میان کادر آموزشی،

۱- عبدالامیر فولادزاده، پیشین، ج ۲، ص ۲۷۹.
۲- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).
۳- همان.
۴- مسعود بهنود، از سیدضیاء تا بختیار، ص ۵۹۶.
۵- مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۶۸، ص ۱۱۶.
۶- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).
۷- همان.

دانشجویان و کارکنان آن اثرات سوئی بر جای نگذارد و موجبات نارضایتی بیشتر دانشجویان و دانشگاهیان را از مجموعه حاکمیت فراهم نیاورد. هر از گاه مأموران ساواک درباره شیوه مدیریت و درجه موفقیت یا ناتوانی رؤسا و مدیران دانشگاهها، یافته‌های کارشناسی خود را در اختیار مسئولان امر قرار می‌دادند تا نسبت به ارتقا، تنبیه، تشویق و یا عزل آنان اقدام شود.[۱]

ساواک تا واپسین سال عمر حکومت، همه ساله درباره دانشگاهها، گزارشات سالانه‌ای تهیه می‌کرد.[۲] این گزارشات به صورت بولتنهای محرمانه در اختیار مقامات ذی‌صلاح قرار می‌گرفت و کمتر جنبه تبلیغاتی داشت.

بدین ترتیب رئیس و سایر مسئولان دانشگاه، تذکرات و هشدارهای ساواک را درباره لزوم رسیدگی به مشکلات مبتلابه دانشگاه جدی تلقی می‌کردند، به‌ویژه اینکه هرگونه گزارش ساواک می‌توانست در تحکیم و یا تزلزل موقعیت شغلی آنان مؤثر افتد.

علاوه بر رؤسا و معاونین دانشگاهها و دانشکده‌ها که روابط نزدیکی با ساواک داشتند، بسیاری از مدیران میانی و رؤسای ادارات دانشگاهها نیز معمولاً با صلاحدید ساواک منصوب می‌شدند و در موارد متعددی نیز نیروهایی از ساواک در رأس مدیریتهای دانشگاهها و مراکز آموزش عالی قرار می‌گرفتند.[۳] شایع بود بسیاری از کارمندان و کارکنان دانشگاه با ساواک ارتباط داشته و برای آن سازمان جاسوسی و خبرچینی می‌کنند.[۴] همگان به این باور بودند که هر فرد، هر چند صاحب نفوذ و ذی‌اقتدار، تنها زمانی می‌تواند در بخشی از مدیریت دانشگاه قرار گیرد که صلاحیت و اعتبار او از سوی ساواک تأیید شده باشد. روند از میان برداشته شدن استقلال مدیریتی دانشگاهها از اوایل دهه ۱۳۳۰ آغاز شده بود؛ اما با شروع فعالیت ساواک در پایان این دهه، دانشگاه بیش از پیش مورد هجوم هیئت حاکمه قرار گرفت. از اوایل دهه ۱۳۴۰ به بعد نیز، تنها سرسپردگی و ارادت افراد به حکومت و تأیید صلاحیت آنان از سوی ساواک می‌توانست صندلیهای ریاست در بخشهای مختلف دانشگاه را برایشان به ارمغان آورد. تداوم و بقای ریاست آنان نیز عمدتاً با میزان حرف‌شنویشان از ساواک ارتباط مستقیمی

۱- همان.

۲- همان.

۳- عمادالدین باقی، پیشین، صص ۱۰۰ ـ ۱۰۱.

۴- همان، ص ۱۰۱.

داشت.[۱]

معمولاً در بین دانشجویان نسبت به نیروهایی از دستگاه اداری و مدیریتی دانشگاهها که با ساواک همکاری داشتند، نگرش منفی توأم با سوءظن و بدگمانی وجود داشت. دامنه این بدگمانی گاه به خشم، نفرت و ضرب و شتم آنان نیز می‌انجامید. در موارد متعددی گروهی از دانشجویان، کسانی را که با ساواک همکاری داشتند مورد ضرب و شتم قرار می‌دادند.

بخش عمده‌ای از حیطه فعالیت و همکاری مشترک ساواک با رؤسای دانشگاهها و مدیران آن به کنترل دانشجویان مربوط می‌شد. تمام برنامه‌ریزی‌ها و اقدامات امنیتی ـ اطلاعاتی و انتظامی ساواک در محیط دانشگاهها، برای کنترل تحرکات سیاسی دانشجویان و جلوگیری از گسترش مخالفتهای آنان با حکومت صورت می‌گرفت. رؤسا و مدیران دانشگاهها هم نظیر ساواک و دیگر دستگاههای امنیتی ـ انتظامی، همواره نگران گسترش ناآرامیها در دانشگاهها و مراکز آموزش عالی و به تبع آن تضعیف موقعیتشان در رأس مدیریتهای کلان بودند، به همین دلیل برای جلوگیری از مخالفتهای دانشجویی همکاری و هماهنگی نزدیکی بین آنان با ساواک و سایر نیروهای امنیتی ـ انتظامی وجود داشت.[۲] هر دو گروه ترجیح می‌دادند مسائل و عناصر دردسرساز و حادثه‌آفرین را از میان بردارند. ساواک به عنوان مسئول اصلی حفظ امنیت در دانشگاهها، درباره بسیاری از بایدها و نبایدهای دانشگاهها نقش قاطع‌تری داشت. هر چند مسئولین و رؤسای دانشگاهها مراقب تحرکات سیاسی دانشجویان و دانشگاهیان بودند، اما معمولاً ساواک صواب و یا ناصواب بودن رفتار سیاسی دانشجویان را رأساً مصلحت‌اندیشی می‌کرد و رؤسای دانشگاهها را به انجام خواسته‌های امنیتی ـ اطلاعاتی خود مقید می‌ساخت.[۳]

از اواخر دهۀ ۱۳۴۰ و اوایل دهۀ ۱۳۵۰، در شورای هماهنگی و جلسات مشترک رؤسای دانشگاهها با ساواک و مقامات محلی، معمولاً برخورد قاطع و سرکوب شدید حرکتهای دانشجویی بیشترین طرفدار را داشت.[۴] در این میان خواسته‌های صنفی و محدود دانشجویان به ندرت از سوی رؤسا و مسئولین دانشگاهها مورد رسیدگی قرار می‌گرفت و به هر خواسته و

۱- اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱۱، صص ۳۶۱ ـ ۳۶۳؛ کریستین دلانوا، پیشین، صص ۱۲۹ ـ ۱۳۱.
۲- اسنادی از جنبش دانشجویی در ایران، ج ۱، صص ۴۱۱ ـ ۴۱۲.
۳- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).
۴- همان.

انتقادی رنگ و بوی سیاسی داده می‌شد تا محلی برای سرکوب پیدا شود.[۱] ساواک و رؤسای دانشگاهها در سرکوب خشن دانشجویان از پشتیبانی شاه نیز برخوردار بودند.[۲] با گسترش بحران در دوران انقلاب، دخالتهای ساواک در امور امنیتی ـ اطلاعاتی گسترش یافت و نیز حوزه مدیریت دانشگاهها بیش از پیش مقهور خواسته‌های ساواک شدند.[۳] با این احوال ناآرامیها در دانشگاهها برخلاف انتظار ساواک و حکومت فروکش نکرد و اقدامات ساواک نتوانست به مخالفتهای سیاسی دانشجویان و دانشگاهیان با حکومت پایان دهد.[۴]

آسیب‌شناسیهای بی‌حاصل

در حالی که استبداد و نیز وابستگی حکومت به قدرتهای خارجی که با افزایش فشارهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی بر مردم توأم بود، علت اصلی گسترش مخالفتهای سیاسی در کشور ارزیابی می‌شد، حکومت و ساواک بدون توجه به بحران سیاسی حاکم بر کشور هر از گاه، درباره علل مخالفت دانشجویان و دانشگاهیان و ناتوانی حکومت از مهار ناآرامیها، تحلیلهای آسیب‌شناسانه‌ای ارائه می‌دادند. طی سالهای دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ شاه و دولت وقت بارها از نصیری ـ رئیس ساواک ـ خواستند تا با بررسی و شناسایی علل گسترش مخالفتهای دانشجویی، برای حل آن راهکارهایی پیشنهاد کنند. اما اسناد و مدارک موجود نشان می‌دهد که این سازمان در بررسی علل اصلی گسترش بحران سیاسی در دانشگاهها و یافتن راهکارهای لازم معمولاً راه خطا می‌پیمود و با برشمردن برخی دلایل جنبی و متهم کردن برخی مقامات اداری و مدیریتی در بخشهای مختلف دانشگاهها، آخرین راه‌حل فروکش کردن بحران را در سرکوب خشن دانشگاهها جستجو می‌کرد.[۵] راه‌حلهایی از این دست نمی‌توانست مشکل دانشگاهها را حل و فصل کند و هر از گاه، شاه خشمگین از ادامه بحران سیاسی در دانشگاهها به ساواک دستور می‌داد به کشف ریشه‌های اصلی بحران و خشکانیدن آن مبادرت کند[۶] و باز هم ایجاد رعب و وحشت و دستگیری و اخراج دانشجویان به عنوان

۱- همان.
۲- همان.
۳- همان.
۴- همان.
۵- اسنادی از جنبش دانشجویی در ایران، ج ۱، صص ۳۵۴ ـ ۳۶۱.
۶- همان، ص ۳۷۰.

راه‌حل نهایی توصیه می‌شد.[1] هنگامی که از ساواک خواسته می‌شد دلایل گسترش ناآرامیها را جستجو کند، کارشناسان این سازمان کمونیسم را به عنوان پدیده‌ای همه‌گیر در جهان، عامل انحراف فکری ـ سیاسی دانشجویان ایران قلمداد می‌کردند و نتیجه می‌گرفتند که بسیاری از دانشجویان ایرانی به دلیل فقر اقتصادی به فعالیتهای سیاسی ضدحکومت گرایش می‌یابند.

مدارک موجود نشان می‌دهد که مسئولان حکومت و نیز دانشگاهها هیچ‌گاه مصمم نشدند حتی به حل همان مشکلاتی که بارها از سوی ساواک تهیه و ارائه شده بود توجه کنند. به همین دلیل مدت کوتاهی پس از طرح مسائلی از این دست، بار دیگر موضوع ریشه یابی مشکلات دانشگاهها و مراکز آموزش عالی به دست فراموشی سپرده می‌شد و همان حربه قدیمی سرکوب مورد توجه قرار می‌گرفت. این روند تا واپسین سالهای عمر رژیم پهلوی با نوساناتی چند، کماکان ادامه یافت.[2]

اسلام‌گرایی

همچنان که در مباحث پیشین هم اشاره شد، در پی تحولات سیاسی دهۀ ۱۳۴۰ که به قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و گسترش نهضت روحانیون و اسلام‌گرایان بر ضد حکومت انجامید، در دانشگاهها نیز موج اسلام‌گرایی شتاب گرفت. تلاشهای بسیار اما ناموفق ساواک بر آن بود تا بین علما و روحانیون با دانشجویان و دانشگاهیان فاصله ایجاد کرده و از گسترش روابط دو طرف جلوگیری کند و تشکلهای مسلمان نظیر انجمنهای اسلامی امکان فعالیتی نداشته باشند. ساواک مراقب بود، رابطه دانشجویان با روحانیون طرفدار امام خمینی به حداقل برسد و رفتار ایشان در قبال حاکمیت، بین دانشجویان نضج نگیرد. اما از اسناد برمی‌آید که گروههای مسلمان در سالهای دهۀ ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ موقعیت تعیین کننده‌ای در جنبشهای دانشجویی داشتند و افکار سیاسی ـ مذهبی امام(ره) بین دانشجویان با اقبال گسترده‌ای روبرو شد. ساواک در اواخر دی ۱۳۴۷ از حمایتهای گسترده دانشجویان دانشگاهها از امام خمینی سخن به میان می‌آورد و تصریح می‌کند که اقدامات پیشگیرانه ساواک تغییری در نگرش سیاسی دانشجویان نسبت به ایشان به وجود نیاورده است. ساواک توصیه می‌کرد برای

۱- همان، صص ۳۷٤ ـ ۳۷۵.

۲- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).

جلوگیری از گسترش وضعیت موجود، طرفداران امام خمینی از دانشگاهها اخراج شوند؛ در غیر این صورت در آینده‌ای نه چندان دور تبعات سیاسی سوئی برای رژیم رقم خواهد خورد.[۱]

ساواک اعتراف می‌کند که به رغم تمام اقدامات پیشگیرانه، در بسیاری از دانشگاهها، خوابگاهها و مراکز رفت و آمد دانشجویان و دانشگاهیان، اعلامیه‌ها، نوارهای سخنرانی و دیگر پیامهای امام خمینی دست به دست می‌گردد و آن سازمان نیز قادر به جلوگیری از این روند نیست.[۲] نصیری ـ رئیس ساواک ـ بارها طی بخشنامه‌هایی خطاب به مسئولان هشدار می‌داد که در برخورد با دانشجویان و دانشگاهیان حامی امام خمینی، هیچ اغماضی روا ندارند و آنان را به عنوان خائنین به کشور تحت تعقیب قرار داده و از محیطهای دانشگاهی طرد کنند.[۳] ساواک تصریح می‌کرد که گرایش دانشجویان به دین اسلام و مذهب تشیع از تمایل صرف مذهبی آنان سرچشمه نمی‌گیرد، بلکه عامل تبعیت از تفکر سیاسی مبتنی بر آموزه‌های اسلامی و دینی است که اساساً توسط روحانیون پیرو امام خمینی هدایت می‌شود.[۴] ساواک با احساس خطر، گسترش حجاب در بین دانشجویان دختر را «بیش از حد» ارزیابی کرده و در یک تحلیل آماری تصریح کرد که با گسترش موج اسلام‌گرایی در دانشگاهها، طی سالهای آتی، بسیاری از دانشجویان را اسلام‌گرایان شکل خواهند داد.

ساواک همواره هشدار می‌داد که در دانشگاهها بر تعداد نمازگزاران افزوده می‌شود و نمازخانه‌ها و مساجد دانشگاهها و خوابگاههای دانشجویی روز به روز پذیرای تعداد بیشتری از دانشجویان و دانشگاهیان است.[۵] ساواک از تعدد چشمگیر چاپ، توزیع و انتشار اعلامیه‌ها سخن به میان می‌آورد که طی سالهای پایانی عمر حکومت در طرفداری از اسلام سیاسی، محیط دانشگاهها و مراکز آموزش عالی را آکنده کرده و تلاش آن سازمان برای کشف توزیع‌کنندگان آن به ندرت به نتایج دلخواه منجر می‌شد.[۶] این روند در ماههای پایانی سال ۱۳۵۶ رشدی چشمگیر و کنترل ناشدنی یافت و فضای دانشگاهها به تدریج از کنترل ساواک خارج شد، تا جایی که از آن پس ساواک بیشتر گزارشگر وضعیت سیاسی حاکم بر دانشگاهها

۱- همان.
۲- همان.
۳- همان.
۴- همان.
۵- همان.
۶- همان.

بود تا عامل جدی در جلوگیری از گسترش مخالفتها.[1]

گسترش بحران

با آغاز حرکتهای انقلابی مردم بر ضد رژیم پهلوی، دانشگاهها و مراکز آموزش عالی در صدر مراکز و کانونهای مخالفت با حکومت قرار گرفتند؛ ساواک و دیگر نیروهای امنیتی نیز بر دامنه سرکوب افزودند. در پی حوادث قم ـ ۱۹ دی ۱۳۵۶ ـ در دانشگاهها نیز مخالفت با حکومت آشکارتر از پیش جریان یافت و موجبات درگیری و زد و خورد ساواک با دانشجویان و دانشگاهیان را فراهم آورد؛[2] به دنبال آن، تعداد زیادی از دانشجویان مخالف توسط ساواک دستگیر شدند. اما ناآرامیهای دانشگاهها دیگر کنترل ناشدنی می‌نمود. پس از قیام ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ در تبریز و شعله‌ور شدن مخالفتهای عمومی با حکومت، در بسیاری از شهرها، محیط دانشگاهها بیش از پیش متشنج شد و تعداد دانشجویان دستگیر شده از صدها تن فراتر رفت و بسیاری از کلاسهای درس نیز تعطیل شد.[3] به تدریج دانشجویان در برابر ساواک و گارد دانشگاه، از حالت تدافعی خارج شده و خواستار خروج ساواک و گارد از دانشگاهها شدند.[4] در گزارشات ساواک، آشکارا می‌توان به تزلزل و سردرگمی ساواک و دیگر نیروهای امنیتی ـ اطلاعاتی و نیز مسئولان و رؤسای دانشگاهها و دانشکده‌ها در این باره پی برد.

در اواسط ۱۳۵۷ علاوه بر دانشجویان، بسیاری از کارکنان بخش اداری، مدیران میانی، استادان و اعضای هیئت علمی و دیگر عوامل دانشگاه نیز به صف مخالفان آشکار حکومت پیوستند. اینان، ساواک و دیگر نیروهای امنیتی ـ انتظامی را به مبارزه طلبیده و عوامل و نفوذیهای این سازمان را در محیطهای دانشگاهی طرد کردند. تلاشهای ساواک و دیگر مسئولان دانشگاهها در فریفتن مخالفان با وعده‌هایی نظیر افزایش حقوق و مزایا و دیگر مسائل رفاهی و غیره، کمتر گوش شنوایی پیدا می‌کرد.[5] هر چند دانشگاه تهران و دیگر دانشگاههای پایتخت در رأس مخالفان دانشجویی حکومت قرار داشتند، اما چنانکه از

۱- همان.
۲- رحیم نیک‌بخت، پیشین، صص ۷۲۹ ـ ۷۳۲.
۳- همان، صص ۷٤۲ ـ ۷۵۸.
۴- روزشمار انقلاب اسلامی، ج ۵، صص ۱۰۲ ـ ۱۰۳.
۵- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).

گزارشات ساواک برمی‌آید، در دانشگاههای سایر شهرها نیز مخالفت با حکومت گسترش می‌یافت و برخوردهای شدید ساواک که با دستگیریهای گسترده دانشجویان و دانشگاهیان نیز توأم بود، نتوانسته بود از موج مخالفتها بکاهد.[۱]

گروههای مخالف دانشجویی همگام با گروهها و احزاب سیاسی ـ مذهبی کشور، سیاستهای هماهنگ‌تری دنبال می‌کردند و اعتصابات دانشگاهها گسترش یافته و کلاسهای درس عمدتاً تعطیل می‌شدند. دانشگاهها عملاً به سنگری برای مبارزه با حکومت تبدیل شده بود و تظاهرات و زد و خوردهای بین دانشجویان و ساواک و دیگر نیروهای امنیتی ـ انتظامی پایان‌ناپذیر می‌نمود. در ۱۷ مرداد ۱۳۵۷ رؤسای دانشگاهها با نخست‌وزیر وقت جمشید آموزگار و نمایندگانی از ساواک برای چگونگی برخورد با دانشگاهیان و دانشجویان مخالف جلسه مشورتی تشکیل دادند که با اشاره به دستور صریح شاه برای آرام کردن دانشگاهها، تصمیم گرفته شد فشار ساواک و دیگر نیروهای امنیتی ـ اطلاعاتی بر مخالفان ادامه یافته و هم‌زمان چنین القا شود که حکومت طرح استقلال دانشگاهها و انجام خواسته‌های دانشگاهیان را به طور جدی تحت بررسی دارد. اما به نظر می‌رسید بین دولت و ساواک در برخورد با دانشجویان و دانشگاهیان نظر واحدی وجود ندارد و نخست‌وزیر ساواک را متهم می‌کرد که در برخورد با مخالفان در دانشگاهها نظرات دولت را نادیده می‌گیرد و صریحاً ساواک را به اجتناب از اقدامات خودسرانه در دانشگاهها فرا می‌خواند.[۲]

اوج سرکوب ساواک در ۱۳ آبان ۱۳۵۷ در دانشگاه تهران و اطراف آن اتفاق افتاد. در این روز صدها تن از دانشجویان، توسط ساواک و سایر نیروهای امنیتی و انتظامی مورد حمله قرار گرفته و مجروح شدند و گروهی نیز به شهادت رسیدند. این واقعه به نقطه عطفی در مبارزات دانشجویان با رژیم پهلوی تبدیل شد و مبارزات و مخالفتهای سیاسی با حکومت، شتاب گرفت و ساواک به دلیل نقشی که در کشتار دانشجویان داشت بیش از پیش توسط مخالفان حکومت در داخل و خارج سرزنش شد.[۳] همچنین نمایش صحنه‌هایی از سرکوب دانشجویان و دانش آموزان از تلویزیون خشم و نفرت عمومی از ساواک و حکومت را مضاعف کرد و

۱- اسنادی از جنبش دانشجویی در ایران، ج ۳، صص ۱۴۴۷ ـ ۱۴۵۰؛ روزشمار انقلاب اسلامی، ج ۷، صص ۳۱۰ ـ ۳۱۱.

۲- انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۸، صص ۳۱۷ ـ ۳۱۹.

۳- همان، ج ۷، صص ۳۰۶ ـ ۳۱۰.

ساواک از ادامه پخش برنامه‌هایی از این دست جلوگیری کرد.

مدارس و دانش‌آموزان

ساواک در آموزش و پرورش نیز نفوذ فراوانی داشت. هرگونه امور مدیریتی، انتصابات، عزل و نصبها، جابجاییها، مأموریتها و نظایر آن عمدتاً با صلاحدید و مصلحت‌اندیشیهای ساواک صورت می‌گرفت و استخدام و به کارگیری نیروهای آموزشی، اداری و غیره تنها با تأیید نهایی ساواک امکان‌پذیر بود. علاوه بر آن، ساواک در بین معلمان و کادر آموزشی و مدیریتی مدارس نیز مأمورانی داشت؛ گفته می‌شد حتی در بین دانش‌آموزان نیز (که معمولاً سن آنان از ۱۸ سال تجاوز نمی‌کرد) جاسوسان و خبرچینانی داشت. در تمام سالهای فعالیت ساواک، ترس از دخالتها و آزاررسانیهای این سازمان به پدیده‌ای عمومی در بین کارکنان آموزش و پرورش که مسئولیت تعلیم و تربیت میلیونها دانش‌آموز را برعهده داشتند، تبدیل شده بود.

در موارد متعددی، نیروهای آموزش و پرورش از سوی ساواک احضار شده و تحت بازجویی قرار می‌گرفتند. در موارد بسیاری نیز قدرت‌نمایی و دخالتهای نابجای ساواک در امور آموزشی و مدیریتی در محیط مدارس و ادارات آموزش و پرورش، اختلال ایجاد می‌کرد.[1]

مهمترین برخورد معلمان و اهالی آموزش و پرورش با ساواک در واپسین ماههای دهۀ ۱۳۳۰ و در دوران نخست‌وزیری جعفر شریف‌امامی روی داد. در جریان اعتراض معلمان به وضع معیشتی نابسامان خود، صدها تن از آنان توسط ساواک و نیروهای انتظامی مورد ضرب و شتم قرار گرفته و یکی از آنان به نام دکتر خانعلی کشته شد. در طول سالهای نخست دهه ۱۳۴۰ که نهضت روحانیون بر ضد اقدامات شاه ادامه داشت، در بین معلمان و کادر آموزش و پرورش نیز مخالفتهایی با حکومت بروز کرد و بین آنان و ساواک برخوردهایی پیش آمد و گروهی از مخالفین توسط ساواک تحت تعقیب قرار گرفتند.[2] در شهرهای قم و تهران، دانش‌آموزان و معلمان برخی مدارس در حمایت از قیام ۱۵ خرداد و دستگیری امام خمینی دست به تظاهرات زدند و ساواک برای جلوگیری از گسترش مخالفتها، گروهی از آنان را

۱- ن. ا. فیروزکوهی، آن سوی دیوار، صص ۲۱۷ ـ ۲۲۸.

۲- شهید آیت‌الله دکتر سیدمحمد حسینی بهشتی به روایت اسناد ساواک، ج ۲، صص ۱۲ ـ ۱۳.

دستگیر کرد و در همان حال بر تدابیر امنیتی در مدارس و محیطهای آموزشی افزود.[۱]

اسناد و گزارشات ساواک نشان می‌دهد که در دوران انقلاب، مدارس و مراکز آموزش و پرورش از کانونهای اصلی مبارزه با حکومت بودند و دانش‌آموزان همگام با معلمان و بسیاری از کادر اداری و مدیریتی آموزش و پرورش، مبارزات پیگیر و گسترده‌ای با حکومت و عوامل ساواک داشتند.[۲] از ماههای پایانی سال ۱۳۵۶، شعارهای حمایت آشکار از امام خمینی و انتقاد از ساواک و شخص شاه در بسیاری از مدارس و در میان اهالی آموزش و پرورش گسترش یافته بود.[۳] در دوران انقلاب بسیاری از دانش‌آموزان و معلمان به دلیل مخالفت با حکومت توسط ساواک دستگیر و راهی زندان شده و تحت بازجویی و شکنجه قرار گرفتند.[۴] ناآرامیهای سیاسی در مدارس و ادارات آموزش و پرورش، با آغاز سال ۱۳۵۷ فزونی گرفت؛ گزارشات مأموران ساواک نیز حاکی است که معلمان، دانش‌آموزان و دیگر کارکنان آموزش و پرورش بدون توجه به تهدیدات ساواک، به مخالفت با حکومت ادامه می‌دهند.[۵]

از اوایل مهر سال ۱۳۵۷، مدارس و مراکز آموزش و پرورش در سراسر کشور همگام با دیگر مردم مخالفت با حکومت را گسترش دادند[۶] و نقش قابل توجهی در پیروزی انقلاب اسلامی ایفا کردند.

۱- همان، ج ۳، صص ۱۶ ـ ۱۷.

۲- انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۲، صص ۱۹۸ ـ ۱۹۹.

۳- همان، ج ۲، ص ۱۹۸.

۴- همان، صص ۲۵۰ ـ ۲۵۱.

۵- همان، ج ٤، صص ۳۰۸ ـ ۳۰۹.

۶- حسن نوربخش، یادوارهٔ نهضت اسلامی یا چهره انقلاب در اصفهان، ج ۲، ص ۱۰۰.

فصل سیزده
ساواک و فرهنگ

پیشینه

پدیده سانسور و فرهنگ‌ستیزی در ایران عمری به درازای استبداد سیاسی حاکم بر کشور دارد. با این احوال تا جایی که به تاریخ معاصر ایران مربوط می‌شود پدیده سانسور با آغاز انتشار روزنامه‌ها و مطبوعات و سپس کار ترجمه و تألیف کتاب معنی و مفهوم یافت. هم‌زمان با گسترش انتشار روزنامه‌ها و رشد مؤلفه‌های فکری، فلسفی و سیاسی، سانسور دامنه وسیع‌تری یافت و در سالهای سلطنت محمدرضا پهلوی به اوج رسید. از دوران سلطنت محمدشاه قاجار، نخستین روزنامه‌ها در ایران شکل گرفتند. در دوره ناصرالدین شاه نشریات بسیار اندک اما تا حدی منظم چاپ شدند. از اواخر سلطنت مظفرالدین شاه و همزمان با گسترش ناآرامیهای انقلاب مشروطیت، تعداد و کیفیت نشریات و روزنامه‌های منتشر شده افزایش یافت. با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و به ویژه پس از آغاز سلطنت رضاشاه انتشار نشریات و مطبوعات کاهش یافت. در همان حال کیفیت آنها نیز افت کرد و تا هنگام عزل رضاشاه از سلطنت این روند کماکان ادامه یافت. پس از آغاز سلطنت محمدرضا پهلوی، مطبوعات گسترش یافت و تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ صدها روزنامه و نشریه در کشور منتشر می‌شد. در این برهه و به رغم آزادی نسبی سیاسی، مطبوعات چنانکه انتظار می‌رفت نتوانستند در دفاع از حقوق اساسی ملت گام اساسی بردارند. پس از کودتای ۲۸ مرداد، مطبوعات و روزنامه‌های مستقل به سرعت از میان برداشته شدند و بار دیگر مطبوعات شرایطی نظیر دوران سلطنت رضاشاه پیدا کردند.[1] از دوره ناصرالدین شاه، مطبوعات و

۱- مطبوعات عصر پهلوی به روایت اسناد ساواک، ج ۱، صص دو ـ هفت.

روزنامه‌ها تحت نظارت حکومت قرار گرفته و اداره‌ای تحت عنوان سانسور تشکیل شد که عمده وظایف آن نظارت و کنترل نشریات و کتابهای وارده از کشورهای بیگانه بود. با این احوال نشریات و روزنامه‌های داخلی نیز جز خواسته حکومت مشی دیگری طی نمی‌کردند. این روند از اواسط دوران سلطنت مظفرالدین شاه تا حد زیادی از کنترل حکومت خارج شد. پس از پیروزی مشروطه، مطبوعات و نشریات آزادیهای قابل توجهی یافتند. با این احوال هرگاه دولت اراده می‌کرد، با استناد به مواد قانونی و تفسیر خاصی که از قوانین موضوعه می‌شد، از انتشار نشریات مخالف جلوگیری می‌کرد. پس از صعود رضاخان به نخست‌وزیری و سپس سلطنت، کار سانسور مطبوعات و نظارت حکومت بر نشر روزنامه‌ها، سازمان گرفت و نشریات محدود موجود، تنها تحت نظارت شدید سانسورچیان شهربانی رضاخان به چاپ می‌رسید.

در دهۀ ۱۳۲۰ش. نیز به رغم آزادیهای نسبی سیاسی و انتشار صدها عنوان نشریه و روزنامه، هرگاه دولتهای وقت اراده می‌کردند، نشریات مخالف را با تفسیر برخی قوانین توقیف می‌کردند. با این حال، از نظارت و سانسور سازمان یافته دوران رضاشاه دیگر خبری نبود و این روند کژدار و مریز برخورد با مطبوعات و سانسور آنها، در تمام سالهای نخست‌وزیری مصدق نیز ادامه یافت.[1]

کتاب نیز نظیر نشریات و روزنامه‌ها از همان آغاز با سانسور و کنترل حکومت روبرو شد. از دوران سلطنت ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه قاجار که کتابهای محدودی از زبانهای خارجی به فارسی ترجمه می‌شد، اداره سانسور بر محتوای آن نظارت می‌کرد. در دوران مشروطیت، به تدریج بر میزان کتابهای منتشره افزوده شد و نظارت و سانسور کتاب با وسواس کمتری دنبال شد. در دوره سلطنت رضاشاه نیز، کتابها پیش از انتشار بررسی می‌شدند و پس از نظر مساعد سانسورچیان حکومت اجازه نشر می‌یافتند. طی دوازده سال نخست سلطنت محمدرضا پهلوی، نظارت بر چاپ و انتشار کتاب روند معقولی یافت، اما پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ کتابها نیز سرنوشتی نظیر روزنامه‌ها و نشریات پیدا کردند.[2]

فرمانداری نظامی تهران، ارباب جراید را تحت فشار قرار داده و آنان را از چاپ و انتشار هر مطلبی که از نظام سیاسی حاکم بر کشور انتقاد می‌کرد، برحذر می‌داشت. بسیاری از

۱- مجله خواندنیها به روایت اسناد ساواک، صص هفت ـ پانزده.

۲- فرید قاسمی، صدخاطره از صد رویداد، صص ۲۱٤ ـ ۲۱۷.

روزنامه‌نگاران و مدیران مطبوعات تهدید شده و مورد ضرب و شتم قرار گرفتند. این روند در تمام سالهای میانی دهه ۱۳۳۰ و تا هنگام تأسیس و آغاز کار ساواک و پایان مأموریت فرمانداری نظامی، با شدت ادامه یافت. برخی از نشریات و روزنامه‌ها نیز با شرایط جدید پیش‌آمده کنار آمده و با نظام سیاسی وقت همکاری کردند و تحت حمایت حکومت قرار گرفته، به مخالفان حمله می‌کردند.

از جمله معروفترین روزنامه‌نگارانی که پس از کودتای ۲۸ مرداد دستگیر و پس از مدتها شکنجه در زندان، به قتل رسید امیرمختار کریم پورشیرازی بود. وی در سالهای انتشار روزنامه شورش، انتقادات تندی متوجه دربار کرده و مورد بغض و کینه شاه و اشرف بود. وی در واپسین روزهای اسفند ۱۳۳۲ در زندان لشکر زرهی به قتل رسید. گفته شد که مرگ فجیع کریم پورشیرازی از سوی دربار و شخص اشرف پهلوی هدایت شده است.[۱] هر چند کریم پورشیرازی در حمله به دربار و سایر مخالفان، سیاست تندی داشت، اما قتل او در اواخر سال ۱۳۳۲ که تنها چند ماه از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ گذشته بود، حاکی از طرح حکومت برای برخورد سخت با جراید و ارباب مطبوعات بود.[۲]

از روزنامه‌نگارانی که به دلیل حملات شدیداللحن به شخص شاه در روزنامه باختر امروز به اعدام محکوم شد دکتر حسین فاطمی بود. دکتر حسین فاطمی وزیر خارجه دولت مصدق که تا واپسین روز حیات دولت وی، حملات شدیدی متوجه شاه می‌کرد، پس از مدتها اختفا، دستگیر و پس از محاکمه اعدام شد.[۳]

در دوران نخست‌وزیری مصدق، مقررات قانونی قابل توجهی برای محدود ساختن و سانسور مطبوعات وجود نداشت، با این احوال در شرایط بحرانی مواردی پیش می‌آمد که دولت، برخی نشریات و روزنامه‌ها را توقیف می‌کرد. دکتر مصدق با استفاده از لایحه اختیارات، برخی مقررات به اصطلاح قانونی برای سر و سامان دادن به روند انتشار نشریات و روزنامه‌ها را درکشور تدوین و تنظیم کرد. اما در دوران نخست‌وزیری او، به این مقررات چنانکه باید، توجه نشد. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا مدتها برخورد با نشریات و ارباب

۱- محمد ستایش، کشتار نویسندگان در ایران، صص ۸۰ ـ ۸۷

۲- فرید قاسمی، خاطرات و مخاطرات، صص ۳۰ ـ ۳۷؛ عباس فاطمی، شعبان جعفری در آینه اسناد، صص ۱۳۶ ـ ۱۳۷.

۳- محمود ستایش، کشتار نویسندگان ایران از صوراسرافیل تا پوینده و مختاری، صص ۱۱۱ ـ ۱۱۳.

جراید توسط فرمانداری نظامی صورت می‌گرفت. در مرداد ۱۳۳۴ مجلس شورای ملی طی قانونی، محدوده فعالیت نشریات را تعیین کرد و با تعریف جرایم مطبوعاتی و مصادیق آن، مجازاتهایی برای متهمین مطبوعاتی در نظر گرفت. اما این قانون نیز نتوانست از سیطره حکومت و دستگاههای امنیتی و انتظامی بر نشریات و روزنامه‌ها بکاهد.[1] این قانون به اندازه‌ای قابل تفسیر و تعبیر بود که دستگاههای امنیتی و قضایی با تفاسیر دلخواه مفاد آن، مخالفان مطبوعاتی را تحت تعقیب قرار داده و مطبوعات و روزنامه‌ها را تعطیل می‌کردند.[2]

مطبوعات؛ جولانگاه ساواک

ساواک از همان آغاز فعالیت، در نظارت بر مطبوعات و روزنامه‌های کشور نقش اصلی داشت. هنگامی که ساواک تأسیس شد، مدتها از سرکوب مطبوعات مستقل می‌گذشت و دیگر روزنامه‌ها و مطبوعات قابل اعتنایی منتشر نمی‌شدند؛ بسیاری از روزنامه‌نگاران مخالف و ارباب جراید نیز از عرصه فعالیت مطبوعاتی کنار رفته و یا رفتار دلخواه حکومت را پیشه کرده بودند. اما این سازمان تازه تأسیس بیش از پیش در نظارت و جلوگیری از شکل‌گیری مطبوعات مستقل کوشید. اعطای مجوز انتشار روزنامه و مطبوعات، تنها به تأیید این سازمان منحصر شد؛ تعیین صلاحیت سیاسی، اجتماعی و اخلاقی و فردی صاحبان، سردبیران و نیز نویسندگان و هیئت تحریریه نشریات نیز صرفاً به ساواک سپرده شد. از آن پس تنها کسانی می‌توانستند امتیاز نشریه داشته باشند و یا در مطبوعات به فعالیت بپردازند که پیشاپیش ساواک نظر مساعد خود را اعلام کرده باشد.[3]

در دوران ریاست تیمور بختیار بر ساواک، سانسور و کنترل مطبوعات با شدت هر چه تمام ادامه یافت. بختیار در رأس فرمانداری نظامی تهران تجارب بسیاری در سانسور و نظارت بر نشریات اندوخته بود و تیم سانسور خود را به ساواک منتقل کرد و با گسترش دامنه فعالیت آن، رعب و وحشتی تام در مطبوعات ایجاد کرد. در چهار سال پایانی دهۀ ۱۳۳۰، ساواک بر مطبوعات سراسر کشور نظارت داشت. در این میان نشریات و روزنامه‌های پایتخت بیشتر در

۱- محمدابراهیم انصاری لاری، نظارت بر مطبوعات در حقوق ایران، صص ۹۸ ـ ۱۰۵؛ مسعود کوهستانی‌نژاد، اسناد دادگاهها و هیئتهای منصفه مطبوعاتی، صص ۷۱۷ ـ ۷۲۱.

۲- فرید قاسمی، خاطرات و مشاهدات، صص ۸۲ ـ ۸۳.

۳- مطبوعات عصر پهلوی به روایت اسناد ساواک، ج ۲، صص ۶ ـ ۷.

تیررس ساواک و شخص تیمور بختیار قرار داشتند و ساواک در جهت‌دهی محتوایی مطبوعات نقش داشت.

نام تیمور بختیار بر اندام هر روزنامه‌نگار و صاحب جریده حتی موافق حکومت، لرزه می‌انداخت. بختیار در موارد متعدد شخصاً روزنامه‌نگاران و ارباب مطبوعات را به دفترش احضار می‌کرد و درباره مسائل مختلف از آنان پرسش می‌نمود و تهدید می‌کرد.[۱] وی درباره جهت‌گیری نشریات مربوطه و مطالبی که از نظر او نمی‌توانست منطبق با خواست حکومت باشد توضیح می‌خواست؛ وی در برخورد با مخاطبان مطبوعاتی‌اش، به توهین و تهدید متوسل می‌شد.[۲]

در ماههای پایانی سال ۱۳۳۹، مطبوعات جانی گرفتند و سانسور مطبوعات تا اندازه‌ای فروکش کرد؛ این روند تا پایان دوره نخست‌وزیری علی امینی نیز با نوساناتی ادامه یافت.[۳] در سالهای نخست دهۀ ۱۳۴۰، همزمان با ریاست سرلشکر حسن پاکروان بر ساواک و آغاز نهضت امام خمینی(ره)، مرحله نوینی از برخورد ساواک و مجموعه حاکمیت با مطبوعات و رسانه‌ها آغاز شد. در دوره نخست‌وزیری علم، حدود ۸۰ نشریه ادواری و روزنامه به بهانه‌های مختلف تعطیل شدند. نشریه‌هایی نیز که اجازه انتشار یافتند، تحت سانسور و نظارت شدید ساواک قرار گرفتند و در تعیین مطالب و محتوای آنها، ساواک دخالت می‌کرد.[۴]

با آغاز ریاست نصیری بر ساواک، سانسور مطبوعات گسترش یافت. در دهه‌های ۱۳۴۰ ـ ۱۳۵۰، مطبوعات و روزنامه‌ها از محتوا عاری شدند؛ در همان حال روزنامه‌نگاران و ارباب مطبوعات، تحت مراقبتهای دائمی ساواک قرار گرفتند. دوران نخست‌وزیری امیرعباس هویدا (۱۳۴۳ ـ ۱۳۵۶) سخت‌ترین برهه سانسور و کنترل سازمان یافته مطبوعات و روزنامه‌ها را تجربه کرد و ارباب مطبوعات و نویسندگان جراید، تنها در چارچوب تعیین شده از سوی ساواک و مجموعه حاکمیت قلم‌فرسایی می‌کردند. مطبوعات همواره سایه سنگین ساواک را بر فعالیتهای خود احساس می‌کردند. آنچه در نشریات منعکس می‌شد، در درجه اول ارائه تصویری غیرواقعی، تحسین‌آمیز و ستایش‌گرانه از شخص شاه و دربار بود. چنین القا می‌شد

۱- علی بهزادی، شبه خاطرات، ج ۲، صص ۱۸۵ ـ ۱۸۶.
۲- همان، صص ۱۷۰ ـ ۱۷۸.
۳- فرید قاسمی، پیشین، صص ۳۸ ـ ۳۹.
۴- فرید قاسمی، مطبوعات ایران در قرن بیستم، صص ۱۰۵ ـ ۱۱۱.

که کشور تحت هدایتهای شاه به سرعت در مسیر توسعه و تعالی قرار گرفته و مخالفان حکومت جز جلوگیری از این حرکت قصدی نداشته و بنابراین محکوم به شکستند. به عبارت دیگر مطبوعات تنها مواردی را منعکس می‌کردند که خوشایند ساواک، دربار، شاه و مجموعه حاکمیت بود.[1] با آغاز دههٔ ۱۳۵۰ و با افزایش قیمت نفت، شاه بیش از پیش به استبداد روی آورد. توهم قدرت، او را دچار بیماری مزمنی کرده بود؛ سانسور مطبوعات شدت بیشتری یافت و ساواک با همکاری وزارت اطلاعات و جهانگردی در کنترل ارباب مطبوعات و روزنامه‌نگاران از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کرد. در آن برهه، حتی نشریاتی که وفاداری بدون قید و شرطی به حکومت داشتند نیز از اعمال فشار ساواک و سانسورچیان مطبوعات آسوده نبودند.[2]

مهمترین اتفاق عرصه مطبوعات در سال ۱۳۵۳، تعطیلی حدود ۶۳ روزنامه، مجله و نشریه ادواری بود که دلیل آن هیچ‌گاه به طور واضح و روشن اعلام نشد. اما تعطیلی نشریات که تعداد باقی مانده آنها به زحمت از ده مورد تجاوز می‌کرد، زمینه تأسیس حزب واحد رستاخیز را در اسفند ۱۳۵۳ فراهم آورد؛ ساواک در گزینش و تعطیلی این نشریات عامل اصلی بود. به نظر می‌رسید شاه و مجموعه حاکمیت، دیگر حتی انتشار نشریات و روزنامه‌های موافق نظام حاکم را نیز تحمل نخواهند کرد.

در این دوره نشریات و روزنامه‌های فکاهی و طنز نیز از تیغ سانسور در امان نماندند و در موارد متعددی نشریات فکاهی به دلیل انتشار مطالب طنز و انتقاد از برخی نارساییها، توسط ساواک توقیف شدند.[3] ساواک در سالهای نخست فعالیت، مأمورانی در روزنامه‌ها داشت که مجلات و نشریات ادواری را پس از چاپ و در آستانه انتشار و توزیع و روزنامه‌ها را پس از چاپ اولین شماره به این سازمان ارسال می‌کردند تا در صورت تأیید سانسورچیان چاپ گردد. این روند طی سالهای دهه‌های ۴۰ و ۵۰ تکامل یافت و به زودی مأمورانی از ساواک در هیئت تحریریه و سردبیری نشریات قابل اعتنا مشغول به کار شدند. بدین ترتیب سانسور به عنوان بخش جدایی‌ناپذیر مطبوعات پذیرفته شد، هر چند ساواک، گروه قابل اعتنایی از

۱- عبدالرحیم ذاکرحسین، ادبیات سیاسی ایران در عصر مشروطیت، ج ٤، صص ۳۱۵ ـ ۳۱۹.

۲- انورخامه‌ای، خاطرات روزنامه‌نگار، صص ۱۸٤ ـ ۱۹۷؛ فرید قاسمی، خاطرات و مخاطرات، ص ۵۵.

۳- فرید قاسمی، خاطرات و مخاطرات، صص ۱۳۰ ـ ۱۳۲؛ مطبوعات عصر پهلوی به روایت اسناد ساواک، ج ۱، ص ۲۷۵.

نویسندگان و صاحبان دانش و علم را به خدمت گرفته بود، اما تعداد مأموران کم سواد و نادانی هم که به دلیل بیسوادی و نادانی مشکلات عدیده‌ای برای ارباب جراید فراهم می‌آوردند، کم نبودند.[1] چه بسا روزنامه‌نگاران و نویسندگانی که به دلیل سوء برداشت و یا کج‌فهمی مأموران سانسورچی ساواک، ممنوع‌القلم شده و یا تحت شکنجه قرار گرفتند.[2]

گفته می‌شد امریکا طرحهایی برای بهره‌گیری هم پیمانان خود در کشورهای جهان سوم نظیر ایران اجرا می‌کرد که به موجب آن بایستی روزنامه‌ها و مطبوعات این کشورها برای توسعه و پیشرفت در اختیار رژیمهای متبوع خود قرار گیرند. این موضوع خود به عامل مهمی در کنترل رژیم پهلوی بر مطبوعات شد تا به بهانه حمایت از طرحهای توسعه‌ای، سانسور شدیدی بر مطبوعات اعمال کنند و خطمشی آن را با سیاستهای خود هماهنگ سازند.[3]

در چنین شرایطی مطبوعات صرفاً به انعکاس اخبار و اطلاعات یک سویه ارائه شده از سوی حکومت می‌پرداختند و تبلیغات گسترده‌ای به سود حکومت انجام می‌دادند. بر همین اساس، به تدریج اقبال مردمی نسبت به روزنامه‌ها کاهش یافت. سردبیران و مدیران مسئول روزنامه‌ها و نشریات، تقریباً ارتباط دائمی با ساواک و سایر مراجع حکومتی داشتند و در مذاکرات مکرر که با تهدید و توهین نیز همراه بود، خطمشی و رویکرد نشریات مربوطه تعیین می‌شد.[4]

از جمله اقدامات ساواک و وزارت اطلاعات و جهانگردی که در پی نارضایتی شاه از مطالب مندرج در برخی نشریات پرتیراژ و صاحب‌نام صورت گرفت، تعیین سردبیران تحمیلی آنها بود.

از جمله سردبیران تحمیلی ساواک در نشریات، پرویز لوشانی و علی شعبانی بودند که هر یک، مدتی در نشریه خواندنیها این مهم را برعهده داشتند.[5] فشار ساواک صرفاً متوجه نشریات و نویسندگان مستقل نبود. چنانکه علی‌اصغر امیرانی صاحب‌امتیاز نشریه خواندنیها که نیز حمایت و طرفداری او از حکومت بر کسی پوشیده نیست، مکرر طی نامه‌هایی خطاب به

۱- فرید قاسمی، صد خاطره از صد رویداد، صص ۱۸٤ ـ ۱۸۵.
۲- فرید قاسمی، خاطرات و مشاهدات، صص ۹۵ ـ ۹۷.
۳- کاظم معتمدنژاد، روزنامه‌نگاری، صص ۵۱۹ ـ ۵۲۰.
۴- طهمورث قاسمی، نهضت امام خمینی و مطبوعات، صص ۷۵ ـ ۸۱.
۵- مجله خواندنیها به روایت اسناد ساواک، صص ۲۱۲ ـ ۲۱۷ و ص ۲۳۹.

رجال درجه اول کشور، از اقدامات ساواک و دستگاههای ناظر بـر مطبوعـات گلـه مـی‌کـرد.[1] بسیاری از نویسندگان نشریات، شامل روشنفکران چپ و وابستگان به گروههای سیاسی چپ و حزب توده بودند که پس از اعلام وفاداری و همکاری با ساواک از سوی ایـن سـازمان وارد عرصه مطبوعات و روزنامه‌نگاری شده بودند.[2] موارد بسیار اندکی پیش می‌آمد که سـاواک در روزنامه‌های مختلف خبرچینی نگمارده باشد و یا از همکاری و حمایت مسئولان و نویسندگان مطبوعات بی‌بهره مانده باشد.[3] مهمترین نشریات و روزنامه‌های کشور از کمکهای مالی دولت نیز برخوردار بودند. این مشوقها، نقش چشمگیری در هماهنگ‌سازی ارباب مطبوعات با مشی دلخواه حکومت بازی می‌کرد. ساواک با اعمال سیاسـت تهدیـد و تحبیـب، موفـق شـده بـود مطبوعات منتشره را تا حد زیادی با خواسته‌های حکومت همراه سازد و بسیاری از نـشریات و روزنامه‌ها دچار نوعی خودسانسوری شده بودند.[4]

ساواک فهرست بلندبالایی از نویسندگان، روشنفکران و صاحبان قلم و اندیـشه در اختیـار داشت که آنان را ممنوع‌القلم کرده و به نشریات و روزنامه‌های مختلف دستور داده بود مطلبی از آنان به چاپ نرسانند. چاپ نام بسیاری از فعالان سیاسی در داخـل و خـارج کـشور نیـز در نشریات ممنوع بود و با نشریات متخلف به شدت برخورد می‌شد. علاوه بر این، ساواک به کار بردن واژه‌هایی چون شهید، گل سرخ، جنگل، فردای امید، فردای سـپید، فـردای بهتـر، افـق تاریک، طلوع آفتاب، فریاد، حنجره، زخم، زخمی، هراس، دلهـره و دهها عبـارت دیگـر را در نشریات ممنوع کرده بود. از دیگر حساسیتهای ساواک، به کار بردن اسامی و عبـارات مربـوط به شاه و خاندان سلطنت بود. یک اشتباه چـاپی در جریـان حروفچینـی و نظـایر آن، کفایـت می‌کرد تا مسئولان نشریه به شکنجه ساواک دچار شوند.

نشریات، از انتشار مطالب انتقادی منع شده بودند و نوشته‌های مخالفان و منتقدان سیاسی حکومت هیچ‌گاه امکان انتشار نداشتند و متخلفین تحت تعقیب سـاواک قـرار مـی‌گرفتنـد. در موارد متعددی، نشریات به دلیل انتشار نامه‌ای گلایه‌آمیز، حتی بسیار خفیـف، توسـط سـاواک تحت فشار قرار می‌گرفتند و تلاش می‌شد نویسندگان مطالب شناسایی و مورد بازخواست قرار

۱- فصلنامه تخصصی تاریخ معاصر ایران، ش ٢٤، صص ٢٧٩ ـ ٢٨٥.
۲- نیمه پنهان، ج ۱۰، صص ١٨٤ ـ ١٨٥.
۳- روزنامه کیهان، ش ۱۰۷۰۸، چهارشنبه ٢٦ اردیبهشت ۱۳۵۸، ص ۷.
۴- شمس آل‌احمد، پیشین، صص ۳۱۸ ـ ۳۲۰.

گیرند.[۱] علاوه بر آن، نشریات و روزنامه‌ها از چاپ و انتشار تصاویر و عکسهای مخالفان نیز منع شده بودند. نام افرادی چون امام خمینی و مصدق در رأس این اسامی ممنوعه قرار داشتند.[۲] علاوه بر آن، ساواک حتی از انتشار مطالب و عکسهایی از ورزشکاران و هنرمندان که گمان می‌رفت موجبات اشتهار و محبوبیت اجتماعی آنان را فراهم آورد، جلوگیری می‌کرد. از جمله مهمترین این افراد غلامرضا تختی بود که به دلیل اشتهارش به طرفداری از جبهه ملی، ساواک نسبت به انتشار مطالبی درباره او حساسیت نشان می‌داد.[۳] هنگامی که وی به طرز مشکوکی درگذشت، نشریات و روزنامه‌ها از انتشار مطالبی درباره او منع شدند و برخی نشریات ورزشی که مطالبی درباره صفات انسانی و موفقیتهای ورزشی تختی چاپ کرده بودند، تحت فشار قرار گرفته و نویسندگان مربوطه بازخواست شدند.[۴] در مراسم تشییع، خاکسپاری و بزرگداشت تختی نیز، ساواک، نشریات و روزنامه‌ها را از تمجید او منع کرد؛ حتی از چاپ و توزیع آگهیهای مراسم بزرگداشت نیز جلوگیری شد.[۵]

در موارد متعددی، ساواک برای بدنام کردن مخالفان سیاسی، مطالب دروغی درباره آنان چاپ می‌کرد؛ نویسندگان ساواک مقالاتی در انتقاد از شخصیتهای مخالف حکومت نوشته و در نشریات مختلف چاپ می‌کردند.[۶] به دستور ساواک، در نشریه‌ها به امام خمینی(ره) هتاکی کرده و سخنان ناروایی درباره او چاپ کردند. به‌ویژه پس از قیام ۱۵ خرداد و تبعید ایشان، نشریات به دستور ساواک، مطالب و نوشته‌های توهین‌آمیز متعددی درباره ایشان چاپ کردند.[۷]

هر چند طی سالهای نخست فعالیت ساواک، هنوز برخی گروههای سیاسی نظیر جبهه ملی نشریاتی در سطح محدود منتشر می‌کردند، اما ساواک به زودی انتشار و توزیع این نشریات و جزوات را ممنوع اعلام کرد.[۸] در مواردی هم که گروههای سیاسی، ساواک را متقاعد می‌کردند تا اجازه دهد نشریاتی منتشر کنند، ساواک بر آن بود تا با بهره‌گیری از این

۱- مجله خواندنیها به روایت اسناد ساواک، صص ۱۷۱ ـ ۱۷۳ و ص ۱۲۳.
۲- مجله سپید و سیاه به روایت اسناد ساواک، ص ٦.
۳- عباس فاطمی، زندگی و مرگ جهان پهلوان تختی در آئینه اسناد، صص ٦٦ ـ ۷۳.
۴- همان، صص ۱۲۹ ـ ۱۳۳.
۵- همان، صص ۲۱٦ ـ ۲۱۷.
۶- شریعتی به روایت اسناد ساواک، ج ۳، صص ۳۰۵ ـ ۳۰٦.
۷- علی دوانی، پیشین، ج ۵، صص ۷۰ ـ ۷۱.
۸- آیت‌الله حاج سیدمرتضی پسندیده به روایت اسناد ساواک، صص ۳۹٦ ـ ۳۹۸.

نشریات کنترل شده، به دیگر مخالفان سیاسی حکومت حمله کند. به طور مثال هنگامی که خلیل ملکی درصدد برآمد مجله «علم و زندگی» را از توقیف ساواک آزاد سازد، وعده داد با انتشار و به مدد این نشریه، مقالات و گفتارهایی در انتقاد و مخالفت با حزب توده و کمونیسم به چاپ خواهد رساند.[1]

در ناآرامیهای سیاسی ـ اجتماعی کشور، نشریات و روزنامه‌ها از انعکاس دقیق و صحیح اخبار و حوادث و رخدادها منع می‌شدند و تنها اطلاعات جعلی توسط ساواک به نشریات دیکته می‌شد. به طور نمونه وقتی آیت‌الله العظمی بروجردی در اوایل سال ۱۳۴۰ش. درگذشت، ساواک سانسور خبری شدیدی بر مطبوعات حاکم کرد و نویسندگان و صاحبان مطبوعات را از نگارش مقالاتی درباره شخصیت علمی ـ سیاسی و اجتماعی ایشان منع کرد و تعدادی از نشریات که درباره ایشان مطالبی چاپ کردند، مورد بازخواست ساواک قرار گرفتند.[2] در تمام سالهای ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ و آغاز نهضت امام خمینی، مطبوعات و روزنامه‌ها تحت نظارت مستقیم ساواک، تنها مطالبی که دربارهٔ این قیام از سوی ساواک در اختیار آنان قرار داده می‌شد، چاپ می‌کردند. درباره درگیری نیروهای امنیتی و اطلاعاتی با مخالفان نیز گزارش دقیقی منعکس نمی‌شد. نشریات به خواست ساواک، مخالفان را گروهی بسیار اندک و محدود قلمداد می‌کردند که جز جلوگیری از توسعه و پیشرفت کشور، هدفی دنبال نمی‌کنند. چنانکه حوادث مربوط به مخالفت امام(ره) و علما با لایحه انجمنهای اسلامی، برگزاری رفراندوم، کشتار مدرسه فیضیه در ۲ فروردین ۱۳۴۲ و نهایتاً قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ هیچ‌گاه در مطبوعات انعکاس نیافت.[3] این روند در سال ۱۳۴۲ و سپس سال ۱۳۴۳ که نهایتاً به تصویب لایحه کاپیتولاسیون و تبعید امام خمینی انجامید، ادامه داشت.[4]

از جمله مواردی که ساواک سانسور خبری شدیدی بر نشریات و روزنامه‌ها اعمال می‌کرد، دادگاه محاکمات زندانیان سیاسی بود. روزنامه‌ها و نشریات به ندرت اجازه می‌یافتند گوشه‌هایی از جریان برگزاری جلسات دادگاهها را منعکس کرده و درباره دفاعیات متهمان گزارشی منتشر کنند. نشریات معمولاً درباره این گونه مسائل خبری منتشر نمی‌کردند و هرگاه

۱- منوچهر سعیدوزیری، جستجو در گذشته، صص ۲۲٤ ـ ۲۲٦.
۲- همان، صص ۲۵۲ ـ ۲۵۳.
۳- طهمورث قاسمی، نهضت امام خمینی و مطبوعات رژیم شاه، صص ٤۸ ـ ۵۱.
۴- همان، صص ٦٤ ـ ۷۲.

ضرورت می‌یافت، صرفاً نکات دیکته شده توسط ساواک به چاپ می‌رسید.[1]

نشریات و روزنامه‌ها هرگز مجاز نبودند درباره کشورهایی که با حکومت پهلوی روابط دوستانه‌ای دارند، مطالب انتقادی منتشر کنند؛ امریکا، اسرائیل و انگلستان در رأس این کشورها قرار داشتند. ساواک مراقب بود، نشریات درباره ماهیت تجاوزکارانه دولت صهیونیستی و نقشی که در سرکوب و کشتار فلسطینیان برعهده داشت، قلم نزنند و انتقاداتی متوجه آن نسازند.[2] به‌ویژه به نشریات و روزنامه‌ها درباره اسرائیل «دستورات اکید» داده شده بود که مطلبی منتشر نکنند و به اصطلاح «خفقان» بگیرند.[3] ساواک همچنین مطبوعات و روزنامه‌ها را از تمجید کشورهای بلوک شرق و کمونیست و در رأس همه، اتحاد جماهیر شوروی منع کرده بود. ساواک مراقب بود تا ارباب مطبوعات و نویسندگان روزنامه‌ها با نمایندگان سیاسی و سایر مأموران کشورهای کمونیست در ایران ملاقات نکنند. ساواک، روزنامه‌ها و مطبوعات را تشویق می‌کرد مقالاتی در انتقاد از کمونیسم و احزاب و گروههای چپ منتشر کنند و سوء عملکرد حزب توده و دیگر گروههای چپ را بشناسانند و بر ضرورت برخورد شدیدتر با حزب توده و دیگر گروههای چپ تأکید ورزند.[4] با این حال ساواک مراقب بود مطالبی از این دست به روابط سیاسی ـ اقتصادی ایران با شوروی و کشورهای بلوک شرق آسیبی وارد نکند.[5] ساواک نسبت به درج مطالب و تصاویر مربوط به کشورها و شخصیتهای عربی حساس بود. و مراقبت می‌کرد تا از کشورهای عرب که روابط نزدیکی با ایران ندارند، تمجید نشود. نشریات از درج تصاویر شخصیتها و رهبران کشورهای عربی که با حکومت ایران مخالف بودند، منع گردیدند.[6]

نشریات فاقد محتوا

ساواک مطالب نشریات را قبل از چاپ بررسی می‌کرد و به تشخیص خود به حذف و

۱- فرید قاسمی، خاطرات و مشاهدات، صص ٢١٦ ـ ٢٢١؛ اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۳، ص ۲۷۰.
۲- مجله سپید و سیاه به روایت اسناد ساواک، ص ۱۸۹.
۳- فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، س ٦، ش ۳ و ٤، پاییز و زمستان ١٣٧٦، صص ٣٧٣ ـ ٣٧٤.
۴- مجله سپید و سیاه به روایت اسناد ساواک، ص ۳۵؛ مجله خواندنیها به روایت اسناد ساواک، صص ٧٦ ـ ٧٨.
۵- مجله خواندنیها به روایت اسناد ساواک، صص ١١٨ ـ ١١٩.
۶- مجله سپید و سیاه به روایت اسناد ساواک، ص ۱۵۷.

اضافه کردن جملات و واژه‌ها اقدام می‌نمود.[۱] ساواک در نشریات مختلف چنین القا می‌کرد که رژیم پهلوی تنها برآورنده آمال و آرزوهای ملی ـ مذهبی و نیز رهنمون کننده کشور به سوی توسعه و تعالی است.[۲] در همین راستا، ساواک درباره انتشار مطالب مربوط به تاریخ دوران معاصر ایران و به‌ویژه دوران پهلوی حساسیت نشان می‌داد. در موارد متعددی نیز ساواک ارباب مطبوعات را وادار می‌کرد برای تجلیل از نقش رژیم پهلوی در تاریخ معاصر ایران، مقالات، نوشته‌ها و اسناد سفارش شده و جعلی منتشر کنند. به طور نمونه نشریات هیچ‌گاه نتوانستند درباره تحولات سیاسی ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و مسائلی نظیر کودتا، کنسرسیوم نفت، پیمان سنتو و غیره مطالب مستندی چاپ کنند.[۳] در سالهای پس از اجرای انقلاب به اصطلاح سفید نیز سانسور شدیدی بر مطبوعات حاکم شد و روزنامه‌ها و نشریات از تجزیه و تحلیل درست حوادث و وقایع دوران انقلاب سفید و تبعات آن منع شدند. به طور مثال هنگامی که مجله فردوسی مطلبی تاریخی از محمدابراهیم باستانی پاریزی چاپ کرد که طی آن به نقش زنان در دربار ساسانی اشاراتی شده بود، ساواک انتشار آن را برخلاف مصلحت حکومت تشخیص داده و مدیرمسئول مجله فردوسی را مورد بازخواست قرار داد و تا مدتها از ارائه کمک مالی به این نشریه خودداری کرد.[۴]

اخبار مربوط به اقدامات سوء حکومت پهلوی توسط ساواک سانسور می‌شد و نشریات قادر نبودند مطلبی در این باره بنویسند. به طور نمونه هنگامی که رژیم پهلوی درصدد برآمد استقلال بحرین را به رسمیت بشناسد و با تجزیه ایران موافقت کند، ساواک، مطبوعات را از درج هرگونه خبر، گزارش و مقاله‌ای که می‌توانست در تعارض با این سیاست حکومت قرار گیرد، برحذر داشت. نشریات صرفاً اجازه یافتند موضوع استقلال بحرین را بر اساس دیدگاههای حکومت و دیکته‌های ساواک منعکس کنند.

در جریان حضور حکومت ایران در ناآرامیهای ظفار ـ عمان ـ که طی آن صدها نفر از نیروهای ایرانی کشته و زخمی شدند، ساواک سانسور خبری شدیدی بر مطبوعات حاکم کرد

۱- مجله خواندنیها به روایت اسناد ساواک، ص ٦٦.
۲- فخر روحانی، پیشین، ج ۱، صص ۲۰۲ ـ ۲۰۳.
۳- مجله تهران مصور به روایت اسناد ساواک، صص ١٦ ـ ۱۷.
۴- مجله سپید و سیاه به روایت اسناد ساواک، صص ۲۵ ـ ۲۷.

و از انعکاس اخبار مربوط به این واقعه جلوگیری نمود.[۱] نیز زمانی که در جریان برگزاری جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی، حکومت پهلوی توسط رسانه‌های گروهی و نشریات و روزنامه‌های کشورهای خارجی مورد انتقاد شدید قرار گرفته بود، نشریات داخلی هیچ‌گاه نتوانستند مطلبی در انتقاد از این نمایش بزرگ به چاپ برسانند. ساواک، در نشریات و روزنامه‌های وابسته، تبلیغات گسترده‌ای در حمایت از ضرورت برگزاری هر چه مجلل‌تر و باشکوه‌تر جشنهای ۲۵۰۰ ساله به چاپ رسانید.[۲] ساواک تلاش می‌کرد خط‌مشی، موضع‌گیری، آرزوها و اهداف حکومت پهلوی را در نشریات تبلیغ و توجیه کرده و از آن حمایت کند. چنانکه وقتی در جریان انتخابات ریاست جمهوری امریکا در سال ۱۳۵۵، شاه به ضرورت پیروزی جمهوری‌خواهان و شکست جیمی‌کارتر ـ نامزد دموکراتها ـ تمایل نشان داد، نشریات و روزنامه‌های داخل کشور نیز از انتشار هرگونه مطلبی به نفع حزب دمکرات و نامزد آنان در انتخابات ریاست جمهوری امریکا (جیمی‌کارتر) منع شدند و نشریات و روزنامه‌ها تحت فشار قرار گرفتند تا فقط مطالبی در چارچوب سیاستهای شاه و حکومت منتشر کنند.[۳]

از جمله مهمترین اقدامات ساواک، جعل خبر از قول خبرگزاریها، رسانه‌های گروهی و نشریات و روزنامه‌های خارجی و انتشار آن در نشریات و رسانه‌های داخلی بود. ساواک از این رویه به طور مکرر بهره می‌برد و اخبار و گزارش نشریات و رسانه‌های خارجی را به طور دلخواه در روزنامه‌ها و رسانه‌های داخلی منعکس می‌کرد. این در حالی بود که ارباب مطبوعات و نیز صاحبان رسانه‌ها و نشریات خارجی که اخبار آنان از سوی ساواک جعل شده بود، از ساختگی بودن این خبرها مطلع می‌شدند، اما هر یک به دلایلی از افشای آن اجتناب می‌کردند. رسانه‌ها و نشریات داخلی نیز جسارت و توان لازم را در خود احساس نمی‌کردند که بتوانند در برابر این‌گونه اخبار جعلی ساواک واکنش نشان دهند. البته رسانه‌ها، خبرگزاریها و نشریات خارجی نیز به دلیل سکوتی که در قبال این‌گونه جعل و خبرسازی ساواک اختیار می‌کردند، کمکهای مالی قابل توجهی از سوی حکومت دریافت می‌کردند. همین خبرگزاریها و نمایندگان روزنامه‌های خارجی در قبال دریافت پولهای بسیاری از ساواک، از انعکاس مستند

۱- فرید قاسمی، خاطرات و مشاهدات، صص ۱۸۴ ـ ۱۸۶.
۲- مسعود بهنود، از سیدضیاء تا بختیار، صص ۵۶۸ ـ ۵۶۹.
۳- محمدعلی سفری، پیشین، ج ۳، ص ۵۴۰.

اخبار و حوادثی که در ایران جریان داشت، طفره می‌رفتند.[۱]

ساواک از انعکاس و انتشار هرگونه خبر و گزارشی که فقر و فلاکت مردم را گزارش می‌داد، جلوگیری می‌کرد.[۲] چنانکه وقتی مجله سپید و سیاه طی گزارشی به موضوع کار کودکان زیر ۱۲ سال در کارگاههای فرشبافی در برخی نقاط کشور اشاره کرد، با واکنش شدید ساواک مواجه شد و مسئولان آن نشریه تحت فشار ساواک مجبور شدند این گزارش را تکذیب کنند. ساواک صراحتاً هشدار می‌داد که انتشار مطالبی از این دست «مغایر مصالح کشور و موجب تبلیغات سوء در داخل و خارج از کشور» است.[۳] زمانی نیز که برخی نشریات درصدد برآمدند به منظور نمایش زندگی روستایی و عشایری ایران، عکسهایی از برخی روستاها و زندگی عشایری کشور منتشر سازند، بار دیگر با واکنش مخالف ساواک مواجه شدند.[۴]

ساواک همچنین از انتشار عکس و تصاویری که موجبات تکدر خاطر شاه و خاندان سلطنت را فراهم می‌آورد، جلوگیری می‌کرد؛ به‌ویژه در تصاویری که شاه و اعضای برجسته خاندان سلطنت، شأن و شوکت دلخواه حکومت را نداشتند، هیچ‌گاه در نشریات چاپ نمی‌شد.

با تمام تمهیداتی که ساواک می‌اندیشید، برخی نشریات و روزنامه‌ها، برای انتشار مطالب و مقالات دلخواه، به حیله‌های گوناگون متوسل شده و با زبان طنز، استعاره، شبیه‌سازی و نظایر آن انتقاداتی متوجه حاکمیت می‌کردند.[۵] علاوه بر تهدیدات و اعمال فشارهایی که ساواک مستقیماً بر ارباب مطبوعات و نویسندگان و هیئت تحریریه نشریات و روزنامه‌ها وارد می‌آورد تا از درج مطالب و تصاویر انتقادآمیز و شائبه‌برانگیز اجتناب کنند[۶] در موارد متعددی نیز برای تحت فشار قرار دادن نشریاتی که همدلی کمتری با این سازمان نشان می‌دادند و در عمل به خواسته‌های آن تعلل می‌کردند، از فشارهای مالی استفاده می‌کرد و یارانه‌هایی که به نشریات پرداخت می‌شد، تا زمانی که خواسته ساواک تأمین نشده، قطع می‌گردید و نیز از ارجاع و انتشار آگهیهای تبلیغاتی و نظایر آن که درآمدزایی قابل توجهی برای نشریات و روزنامه‌ها

۱- خواندنیها، س ۳۹، ش ۲۱، صص ۳۷ ـ ۳۸.
۲- انورخامه‌ای، پیشین، صص ۲۰۲ ـ ۲۰۳.
۳- مجله سپید و سیاه به روایت اسناد ساواک، ص ۲۵۲.
۴- انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۷، صص ۲۳۸ ـ ۲۴۰.
۵- مجله خواندنیها به روایت اسناد ساواک، صص ۲۶ ـ ۲۸؛ فرید قاسمی، خاطرات و مخاطرات، صص ۱۱ ـ ۱۲.
۶- فرید قاسمی، خاطرات و مشاهدات، صص ۱۷۷ ـ ۱۸۰.

داشت ممانعت می‌کرد تا مطبوعات و روزنامه‌ها چنانکه دلخواه ساواک و حکومت بود تسلیم شوند.[۱] نشریات و روزنامه‌ها بر حسب درجه همکاری با ساواک و دیگر مراجع حکومتی و دولتی از امکانات مالی و مساعدتها و یارانه‌های مختلف بهره‌مند می‌شدند.[۲]

در چنین شرایطی نشریات و روزنامه‌ها به سرعت از محتوای قابل اعتنا عاری شده و مخاطبان خود را از دست دادند. برخی نشریات نیز برای ادامه فعالیت و یافتن مخاطبان خاص، به چاپ و انتشار مطالب و تصاویر مستهجن و غیراخلاقی روی آوردند. بسیاری از نشریات نیز برای ادامه حیات نیازمند کمکهای نقدی ساواک و مراجع حکومتی گردیدند.

مطبوعات وابسته

تقریباً تمام نشریات و روزنامه‌های دوره پهلوی دوم خواسته یا ناخواسته مجبور بودند با ساواک همکاری کنند. در این میان گروهی از ارباب مطبوعات و نویسندگان و هیئت تحریریه، ارتباط هماهنگ‌تری با آن سازمان داشتند. ساواک نیز کنترل بیشتری بر آنها داشت. مدیران مسئول، سردبیران و دیگر اعضای تحریریه این نشریات، برای اجرای خواسته‌های ساواک، رغبت بیشتری نشان داده و سیاستهای تعیین شده در قبال مطبوعات را نهادینه می‌کردند. ضمن آن، به وعده‌ها و کمکهای مالی ساواک امید بسیاری داشتند.[۳] ساواک از همان نخستین سالهای فعالیت، بر ضرورت تربیت و جذب روزنامه‌نگاران و ارباب مطبوعات وابسته به حکومت تأکید کرده، اقدامات قابل‌توجهی برای تحقق این مقصود انجام داده بود. در این راستا ضمن اینکه روزنامه‌نگاران و نویسندگان مستقل و مخالف حکومت تحت تعقیب قرار گرفته، منزوی شدند و یا به اجبار فعالیت خود را کژدار و مریز ادامه دادند، نویسندگان و مطبوعات وابسته مورد حمایت قرار گرفتند.[۴] کسانی که در دوران فعالیت سیاسی، اجتماعی و مطبوعاتی خود مخالفتهایی حتی اندک، با حکومت داشتند، هیچ‌گاه موفق به دریافت مجوز روزنامه و نشریه نمی‌شدند.[۵] از طریق نشریات وابسته بود که ساواک مطالب دلخواه خود را

۱- فرید قاسمی، صد خاطره از صد رویداد، صص ۱۵۰ ـ ۱۵۶.
۲- خواندنیها، س ۳۹، ش ۲۱، ص ۳۹ و ص ۵۵.
۳- مجله خواندنیها به روایت اسناد ساواک، صص ۸۴ ـ ۸۵
۴- پیتر آوری، تاریخ معاصر ایران، ج ۳، ص ۷۲.
۵- مجله تهران مصور به روایت اسناد ساواک، صص ۱۵۸ ـ ۱۶۳.

درباره مخالفان حکومت منتشر می‌کرد و به آنها نسبتهای ناروا می‌داد.[1] از جمله اقدامات نظارتی ساواک در نشریات وابسته، درج مطالبی درباره نقش رژیم پهلوی در حمایت از باورهای مذهبی و وفاداری شاه و خاندان سلطنت به مذهب شیعه و پاسداری از ارزشهای دینی بود. این اقدامات به‌ویژه برای جلوگیری از گسترش مخالفتهای سیاسی ـ مذهبی علما و روحانیون صورت می‌گرفت.[2] جلوگیری ساواک از انتشار مطالب و تصاویر مستهجن و خلاف عفت عمومی در نشریات وابسته، نیز در راستای همین هدف صورت می‌گرفت. ساواک هر از گاه و با توجه به مسائل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی مبتلابه حکومت در داخل و خارج کشور، درباره محتوای مطالبی که مقرر بود ارباب مطبوعات و نویسندگان روزنامه‌ها در آن باره مطالب دلخواه حکومت را منعکس کنند، دستورالعملهایی (البته محرمانه) صادر می‌کرد.[3] صاحبان نشریات وابسته، در برخی موارد نشریه خود را به عاملی برای اعمال فشار بر مخالفان شخصی و نیز اخاذی تبدیل می‌کردند. در این میان برخی صاحبان نفوذ و ثروتمندان، برای پرداخت رشوه، توسط نشریات وابسته به حکومت تحت فشار قرار گرفته و تهدید می‌شدند. این در حالی بود که ساواک نیز از این اقدامات صاحبان نشریات اطلاع داشت، اما معمولاً در مقابله با آن اقدام جدی نمی‌کرد.[4] سانسور مطبوعات و روزنامه‌ها توسط ساواک، به دو نوع سانسور منفی و سانسور مثبت تقسیم می‌شد. سانسور منفی شامل نشریات و روزنامه‌هایی بود که کمتر به حکومت وابسته بودند. البته سانسور مثبت شامل هر دو دسته می‌شد. در سانسور منفی ساواک به نشریات هشدار می‌داد از انتشار مطالب خلاف مصالح حکومت اجتناب ورزند. در سانسور مثبت که در درجه اول شامل نشریات وابسته و همکار ساواک می‌شد، این سازمان مطالب حکومت خواسته را برای درج به این قبیل نشریات دیکته می‌کرد. ساواک حتی در نحوه قرار گرفتن هر یک از مطالب در صفحات مختلف روزنامه و مجلات نیز دخالت می‌کرد و نیز درباره میزان و چگونگی شرح و بسط مطالب و اخبار مندرج در نشریات دستورات لازم‌الاجرایی صادر می‌کرد.[5]

۱- مجله رنگین‌کمان نو به روایت اسناد ساواک، صص ٥٦ ـ ٥٧.
۲- مجله تهران مصور به روایت اسناد ساواک، ص ۲۱.
۳- همان، صص هجده ـ سی و پنج.
۴- همان، صص سی و شش ـ سی و نه.
۵- روزنامه کیهان، ش ۱۰٦٤۳، چهارشنبه ۲ اسفند ۱۳٥۷، ص ٦.

گروه نشریات وابسته به ساواک در تمام سالهای دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ به رغم انسداد گستردهٔ سیاسی، به تمجید و ستایش از حکومت و شاه و خاندان سلطنت مشغول بودند و درباره نقش شاه و رژیم پهلوی در به اصطلاح گسترش آزادیهای سیاسی و آزادی بیان و قلم، قلم‌فرساییهای بسیاری داشتند و از اقدامات حکومت ستایش کردند.[1]

از جمله اقدامات تبلیغی و جهت‌گیریهای انحرافی نشریات و روزنامه‌های وابسته به ساواک و حکومت در دوران انقلاب می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: ۱ــ اهمیت دادن به گروهها و جریانات سیاسی کمتر قابل اعتنا در جریان انقلاب اسلامی برای از اعتبار انداختن مخالفان اصلی و سازش‌ناپذیر حکومت ۲ـ مطرح کردن جریانات سیاسی میانه‌رو که احتمال مذاکره و سازش با آنان وجود داشت ۳ـ تحریف و حذف شعارهایی از انقلاب اسلامی که موجودیت رژیم پهلوی را مورد پرسش قرار داده و خواستار برچیده شدن نهایی حکومت پهلوی می‌شد ۴ـ هشدار نسبت به رشد و گسترش موقعیت حزب توده، کمونیسم و دیگر گروههای سیاسی چپ، برای تشکیک مردم در شعارهای اصلی انقلاب و ایجاد اختلاف در صفوف مخالفان حکومت و نیز تهدید مردم نسبت به تبعات سوء سقوط رژیم پهلوی برای کشور ۵ـ تنزل سطح خواسته‌ها و اعتراضات مردم در برابر رژیم و القای این فکر که مخالفان با اخذ امتیازاتی از حکومت، اعتراضات را پایان خواهند داد. ۶ــ انعکاس گسترده اقدامات ساواک در عرصه‌های مختلف و تصریح این نکته که حکومت به سرعت در پی انجام خواسته‌های مخالفان و ایجاد اصلاحات گسترده است. ۷ـ تلاش برای تطهیر چهره شاه و خاندان سلطنت و القای این تفکر که با دستگیری عاملین نارضایتی مردم (نظیر برخی وزراء و رجال کشور) بحران فروکش کرده، انتقادات و ناآرامیها پایان خواهد یافت. ۸ـ ارائه گزارشات و اخبار تحریف شده درباره نقش روحانیت و علما در رهبری حرکت مردم بر ضد حکومت پهلوی و ایجاد شبهه در اذهان و افکار عمومی درباره نقش رهبری امام خمینی. ۹ــ تلاش برای ایجاد چندگانگی و تشتت در رهبری و هدایت حرکت مردم. ۱۰ـ تلاش برای کم‌رنگ کردن ارزشهای اسلامی در شکل‌گیری انقلاب اسلامی. ۱۱ـ هشدار نسبت به تبعات سوء روی کار آمدن رژیمی انقلابی با ماهیت اسلامی به رهبری امام خمینی و اجرای مقررات و احکام اسلامی. ۱۲ـ تلاش گسترده برای نشان دادن اقتدار و ثبات رژیم پهلوی و عدم توان

۱- مجله خواندنیها به روایت اسناد ساواک، صص ۱۴۰ ـ ۱۴۲.

مخالفان حکومت در ایجاد شکاف در بدنه حاکمیت. ۱۳ـ به هراس افکندن افکار عمومی از احتمال وقوع کودتا توسط نظامیان و آغاز دوره‌ای مملو از رعب و وحشت در کشور. ۱۴ـ هشدار نسبت به آغاز جنگ داخلی و تجزیه کشور در صورت ادامه حرکتهای مردمی و سقوط رژیم.[۱]

وابستگیهای متقابل

نشریات و روزنامه‌های وابسته به حکومت در قبال همکاری و مساعدت با ساواک و دیگر مراجع حکومتی مورد حمایت قرار می‌گرفتند که مهمترین آن اعطای کمکهای مالی نقدی و قبول آگهیهای بازرگانی و دیگر گزارشهای سازمانها، دوایر، وزارتخانه‌ها و مراجع دولتی بود. در همان حال برخی مدیران مسئول و نیز سردبیران و نویسندگان نشریات به عنوان مستخدم دولت و دیگر شرکتها و دوایر وابسته به حکومت، ماهیانه مبالغی به عنوان حقوق و مزایا دریافت می‌کردند.[۲]

ساواک فهرست کاملی از نشریاتی که همه ماهه یارانه‌های نقدی از آن سازمان دریافت می‌کردند و نیز راههای درآمدزای دیگری که برای آنان در نظر گرفته بود، در اختیار داشت و بر اساس نظر کارشناسان سازمان هر از گاه در میزان این کمکها تغییراتی داده می‌شد. معمولاً صاحبان نشریات وابسته به حکومت ارتباط نزدیکی با ریاست ساواک داشتند و تقاضاهای مالی و دیگر خواسته‌های خود را طی نامه‌هایی مستقیماً با او در میان می‌گذاشتند. ساواک از صاحبان نشریات وابسته در برابر مدعیان و شاکیان خصوصی و دولتی حمایت می‌کرد. این سازمان بسیاری از موارد فساد مالی ـ اقتصادی و اجتماعی و اخلاقی را (که بسیاری از مدیران جراید وابسته، به آن گرفتار بودند) به انحاء گوناگون لاپوشانی کرده و از طرح آنها در مراجع قضایی جلوگیری می‌کرد. اینگونه پرونده‌ها معمولاً در سوابق و بایگانیهای آنان محفوظ می‌ماند تا در موارد مقتضی به عنوان اهرمهای فشار بر ضد آنان به کار افتد.

ساواک به نمایندگان و شعب خود در شهرهای مختلف دستور داده بود برای افزایش فروش نشریات وابسته، تسهیلاتی در نظر گیرند و از جمله دوایر مختلف دولتی و نیز

۱- نگرشی بر نقش مطبوعات وابسته در روند انقلاب اسلامی ایران، ج ۱، صص متعدد.
۲- خاطرات پراکنده رجال پهلوی، صص ۴۷ ـ ۴۸.

دانشگاهها و مراکز آموزشی را به طور غیرمحسوس به خرید دهها نسخه از اینگونه نشریات ترغیب (و در واقع وادار) سازند.

از جمله دلایلی که موجبات وابستگی و همکاری متقابل بیش از پیش ارباب مطبوعات و بسیاری از نویسندگان و هیئت تحریریه روزنامه‌ها و نشریات را با ساواک فراهم می‌آورد، فساد گسترده مالی، اخلاقی و نظایر آن بود که گروه نخست با هم‌دستی و زمینه‌چینیهای ساواک در آن غوطه‌ور بودند. شیوع فساد در میان گردانندگان نشریات وابسته به حکومت که معمولاً با اطلاع ساواک همراه بود، از سالهای پایانی دهۀ ۱۳۴۰ به بعد گسترش یافت. با چشم پوشی عمدی ساواک از خلافکاریها و فساد حاکم بر ارباب مطبوعات، این گروه در حمایت از رژیم پهلوی و تبعیت از خطمشی تعیین شده آن سازمان تردیدی به خود راه نمی‌دادند. با حمایتهای ساواک از مطبوعات وابسته، بسیاری از صاحبان، گردانندگان و نویسندگان این نشریات، از قبل خلافهای اقتصادی ـ مالی و دیگر زد و بندهایی که با ارباب قدرت و نفوذ داشتند، ثروتهای هنگفتی به دست آوردند.[1] بعضی از ارباب مطبوعات وابسته (نظیر علی‌اصغر امیرانی، مدیرمسئول مجله هفتگی خواندنیها) که با ارتشبد نصیری و برخی دیگر از مدیران بلندپایه ساواک ارتباط داشتند، می‌کوشیدند با سهیم کردن آنان در برخی فعالیتها، پشتیبانی قدرتمند برای اعمال خلاف خود دست و پا کنند.[2] اینگونه نشریات از هر فرصت ممکن برای ستایش و تمجید رؤسای وقت ساواک بهره می‌بردند. چنانکه وقتی نصیری ـ رئیس وقت ساواک ـ در مهر ۱۳۵۱ به درجه ارتشبدی رسید، علی‌اصغر امیرانی طی مقاله‌ای به تعریف و تمجید از او پرداخته و با شرح سابقه خدمات درخشان او به حکومت پهلوی، ریاست او را بر ساواک فرصتی بس مغتنم برای توسعه کمی و کیفی این سازمان ارزیابی کرد و حاصل فعالیت او را در ریاست ساواک ارزنده و سودمند دانست.[3]

از جمله پاداشهایی که ساواک و شخص شاه برای برخی مدیران نشریات وابسته اختصاص داده بودند، اعطای اتومبیلهای سواری لوکس و گران‌قیمت بود. چنانکه علی‌اصغر امیرانی در شهریور ۱۳۵۵ به دریافت یک دستگاه اتومبیل بنز SEL 450 مدل ۱۹۷۷ مفتخر

۱- یونس جوانرودی، تسخیر کیهان، صص ۳۵ ـ ۴۳.
۲- مجله خواندنیها به روایت اسناد ساواک، صص ۲۷۲ ـ ۲۸۲.
۳- همان، صص ۲۴۶ ـ ۲۵۳.

شد.[۱]

بر اساس همین تعهدات دوجانبه، نشریات وابسته به حکومت در وقایع دوران انقلاب، در حمایت از حکومت و انتقاد و حمله به مخالفان رژیم از هیچ تلاشی فروگذار نکردند.[۲] با این احوال بسیاری از نویسندگان نشریات، خبرنگاران و روزنامه‌نگارانی که به دلیل اعمال فشار ساواک فعالیت کژدار و مریزی در مطبوعات داشتند، با آغاز حرکتهای دوران انقلاب، آشکارا سیاستهای سرکوب ساواک را در عرصه مطبوعات مورد انتقاد قرار داده، خواستار پایان سانسور در سراسر کشور شدند. در ۲۷ اسفند ۱۳۵۶، ۹۰ نفر از اهالی مطبوعات طی نامه‌ای سرگشاده خطاب به جمشید آموزگار ـ نخست‌وزیر وقت ـ مراتب اعتراض و انتقاد خود را به سانسور گسترده نشریات و روزنامه‌های کشور اعلام کرده، خواستار پایان نظارت و کنترل ساواک بر مطبوعات شدند. در دوم اردیبهشت ۱۳۵۷ هم نامه دیگری برای نخست‌وزیر ارسال شد که خواستار رفع هر چه بیشتر و سریع‌تر سانسور شده بود.

از جمله اقداماتی که گروهی از اهالی مطبوعات و نویسندگان و روزنامه‌نگاران و خبرنگاران انجام دادند، تشکیل سندیکای نویسندگان و خبرنگاران بود و هدفی صنفی داشت. این سندیکا خواستار حمایت از حقوق روزنامه‌نگاران و خبرنگاران بود. اما ساواک به تدریج در این سندیکا نفوذ کرد و گروهی از ارباب مطبوعات و روزنامه‌نگاران وابسته به ساواک در آن عضو شدند و در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ کنترل آن را برعهده گرفتند. مدیران مسئول نشریات و روزنامه‌های پرشمارگان مهم پایتخت چون اطلاعات، کیهان و آیندگان که ارتباط نزدیکی با ساواک داشتند، بر این سندیکا مسلط بودند. از جمله مهمترین کسانی که در مدیریت و هدایت سندیکای نویسندگان و خبرنگاران نقش قابل توجهی داشت، داریوش همایون، مدیرمسئول روزنامه آیندگان، بود[۳] این روزنامه به ساواک وابسته بود و همایون نیز ارتباط نزدیکی با این سازمان داشت. این روزنامه از مهمترین قطبهای مطبوعاتی ـ تبلیغاتی رژیم پهلوی به شمار می‌رفت و در دوره انتشار، مورد حمایت و در عین حال توجه خاص حکومت و ساواک بود.[۴] داریوش همایون توسط ساواک تقویت می‌شد و ساواک برای توسعه

۱- همان، صص ۳۲۵ ـ ۳۲۹.

۲- یونس جوانرودی، پیشین، صص ٦ ـ ۷.

۳- داریوش همایون به روایت اسناد ساواک، ص ۵۳.

۴- پرونده ناتمام، صص ۱۳۵ ـ ۱٤۱.

کمی و کیفی این روزنامه از هیچ تلاشی فروگذار نکرد.[۱]

در این میان نظرات مخالفان حکومت درباره روند انتشار مطبوعات وابسته به انحاء گوناگون به آگاهی مردم می‌رسید. البته ساواک ضمن جلوگیری از انتشار هرگونه نشریه و خبرنامه‌ای، حتی داخلی، که افکار مخالفان حکومت را ترویج می‌کرد، نشریات داخلی را از درج هر مطلبی در حمایت و یا موافقت با احزاب و گروههای سیاسی مخالف حکومت منع کرده بود.[۲]

با آغاز مبارزات چریکی و مسلحانه بر ضد رژیم پهلوی از واپسین سالهای دهۀ ۱۳۴۰، همکاری تبلیغاتی نشریات وابسته به ساواک بر ضد مخالفان شدت گرفت.[۳] زیاده‌روی نشریات وابسته در انتقاد و اهانت به مخالفان سیاسی و چریکی حکومت چنان گسترده شد که گروههای چریکی، برخی مدیران مسئول نشریات وابسته را تهدید به قتل کردند و ساواک برای حفاظت از جان این جان‌نثاران حکومت، بر تمهیدات و تدابیر امنیتی خود افزود.[۴] با این احوال صاحبان نشر و نویسندگان نشریات وابسته، هیچ‌گاه به حملات مخالفان سیاسی ـ چریکی حکومت دچار نشدند و به همکاری خود با ساواک ادامه دادند. این عده تنها در واپسین ماههای حکومت پهلوی که سقوط حتمی رژیم مشخص شد، از جرگه طرفداران رژیم خارج شدند.[۵]

سانسور کتاب

ساواک بر چاپ، انتشار و توزیع کتاب نیز نظارت داشت. معمولاً نسخه‌ای از کتاب تدوین شده قبل از چاپ و انتشار در اختیار ساواک قرار می‌گرفت و کارشناسان سانسور پس از مطالعه و بررسی نهایی اثر، رأی به چاپ و یا توقیف آن می‌دادند. نظارت ساواک صرفاً بر محتوای اثر محدود نمی‌شد، بلکه صلاحیت و پیشینه سیاسی، اجتماعی نویسندگان و پدیدآورندگان کتاب نیز هم‌زمان با آثار ارائه شده، مورد بررسی و ارزیابی ساواک قرار

۱- داریوش همایون به روایت اسناد ساواک، صص ۸۶ ـ ۸۷ و صص ۱۳۰ ـ ۱۳۱.
۲- اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۲، صص ۲۲۷ ـ ۲۲۸.
۳- مجله خواندنیها به روایت اسناد ساواک، صص ۲۴۰ ـ ۲۴۲.
۴- همان، صص ۲۵۶ ـ ۲۶۰.
۵- همان، صص ۳۶۲ ـ ۳۶۵.

می‌گرفت. هرگاه نویسندگان، پیشینه سیاسی به اصطلاح سوئی داشتند، کتاب آنان امکانی برای چاپ و نشر نمی‌یافت.[۱]

تا اواسط دهۀ ۱۳۴۰، مقررات قانونی لازم‌الاجرا و منسجمی برای نظارت حکومت برکار چاپ و انتشار کتاب وجود نداشت و مراجع انتظامی ـ امنیتی نظیر ساواک، شهربانی و وزارت فرهنگ و هنر بر این موضوع نظارت داشتند. البته در این میان، ساواک نقش قاطع‌تری اعمال می‌کرد و مأموران و خبرچینان آن فعالتر بودند. ساواک بر کار چاپخانه‌ها کنترل داشت؛ گفته می‌شد در بسیاری از چاپخانه‌های کشور مأمورانی از ساواک به کار اشتغال دارند. به همین دلیل بسیاری از چاپخانه‌ها برای رد یا قبول چاپ و انتشار کتاب نویسندگان و شرکتهای انتشاراتی، در بلاتکلیفی به سر می‌بردند. چاپ کتاب مخالف با خواسته‌های ساواک و حکومت موجب تعطیلی چاپخانه‌های خاطی و گرفتاریهای مسئولان و کارکنان آن بود. برخی چاپخانه‌ها، کتابهایی را مخفیانه چاپ کرده و به صورت پنهان و یا نیمه علنی به چندین برابر قیمت واقعی می‌فروختند.[۲] از اواسط دهۀ ۱۳۴۰ که مبارزات چریکی و انتشار کتاب و جزوات سیاسی و ایدئولوژیکی مخالف حکومت به طور مخفی افزایش یافت، سانسور نیز از انسجام بیشتری برخوردار شد. مؤسسات انتشاراتی و نویسندگان موظف شدند قبل از انتشار کتاب، نسخه‌هایی از آن را در اختیار ساواک و وزارت فرهنگ و هنر قرار دهند تا پس از بررسی نهایی درباره انتشار یا عدم انتشار آن تصمیم نهایی اخذ شود. به چاپخانه‌ها نیز هشدار داده شد که قبل از چاپ، هماهنگی لازم را با مراجع حکومتی و ساواک انجام دهند. در این میان به اعتراضات و انتقادات گاه و بی‌گاه برخی مجامع روشنفکری و یا مجامع بین‌المللی و مخالفان سیاسی حکومت در تقبیح سانسور وقعی نهاده نشد.

از اواخر دهۀ ۱۳۴۰ در وزارت فرهنگ و هنر اداره‌ای با نام « نگارش» تشکیل شد که تقریباً همه اعضا و کارشناسان آن یا کارمند ساواک بودند و یا با ساواک رابطه داشتند. وظیفه این اداره بررسی کتابها قبل از چاپ و انتشار بود. برخی نویسندگان دستگیر و راهی زندان شده و تحت شکنجه قرار گرفتند؛ نیز از انتشار هزاران جلد کتاب پس از چاپ جلوگیری شد و صاحبان بسیاری از چاپخانه‌ها و مؤسسات انتشاراتی به دست ساواک شکنجه شدند و در

۱- شهید آیت‌الله سیدمحمد حسینی بهشتی به روایت اسناد ساواک، صص ۱۰۹ ـ ۱۱۰.
۲- خواندنیها، س ۲۹، ش ۱۹، صص ۳۱ ـ ۳۲.

آستانه دهۀ ۱۳۵۰، نشر کتاب دچار بحران شد.[۱] به تدریج گروههای سانسور کتاب در تعدادی از وزارتخانه‌ها و دوایر دولتی تشکیل شد؛ گروه سانسور ساواک، گروه سانسور وزارت فرهنگ و هنر، گروه سانسور شهربانی، گروه سانسور حزب رستاخیز و گروه سانسور وزارت اطلاعات و جهانگردی، از این موارد است. در مواردی هم علاوه بر جمع‌آوری کتابهای به اصطلاح «ناباب و مضره»، نویسندگانشان و مسئولان چاپخانه و مؤسسه انتشاراتی مربوطه، دستگیر و تحت شکنجه قرار می‌گرفتند.[۲] تعدادی از مهمترین سانسورچیان از توده‌ایها و دیگر گروههای چپ بودند که از دهۀ ۱۳۳۰ به بعد، به خدمت حکومت درآمده بودند. کتابها پیش از چاپ، از سانسور ساواک می‌گذشت و مواردی که ضرورت داشت حذف و اضافه و یا تغییر یابد تذکر داده می‌شد. اینگونه «توصیه‌های لازم» که معمولاً از طریق افرادی چون عطاءالله تدین، محمود جعفریان، مهدی برادران قاسمی، پرویز نیکخواه و دیگران داده می‌شد، ناشران را از انتشار «انواع کتبی که نباید چاپ شود» منع می‌کرد. در چنین شرایطی شمارگان چاپ در ایران همواره روندی نزولی داشت، تا جایی که از دهۀ ۱۳۴۰ شمارگان کتابها معمولاً بین هزار تا پانصد جلد و بلکه کمتر در نوسان بود. کتابهای با ارزش علمی و قابل اعتنا نیز در حکم کیمیا بود و معمولاً کتابهایی با مضامین جنسی، عشقی و ضداخلاقی بیشترین شمارگان چاپ را به خود اختصاص می‌داد.

از جمله اقدامات ساواک برای بی‌اعتبار کردن نویسندگان و پدیدآورندگانی که در صف مخالفان حکومت قرار داشتند، بدنام کردن آنان در اذهان عمومی بود. گاه اتفاق می‌افتاد که مطالبی در تمجید و ستایش از حکومت در نشریات به قلم این نویسندگان منتشر می‌شد، در حالی که خود آنان اطلاعی از آن نداشتند و امکانی نیز برای تکذیب این مقالات نبود.[۳]

ساواک در سانسور کتاب از مقررات خاصی پیروی نمی‌کرد و هر طور می‌خواست، عمل می‌کرد. در موارد متعدد از صدور مجوز چاپ برای کتابی که پیش از آن بارها چاپ و منتشر شده بود جلوگیری می‌کرد و یا از انتشار کتاب داستانی به صرف این که در آن شاه و یا شاهزاده‌ای مقتول می‌شد، جلوگیری می‌کرد. چنانکه نمایشنامه‌های هملت و مکبث ـ اثر شکسپیر ـ تنها به دلیل همین موضوع از ادامه انتشار در ایران بازماندند. ضمن اینکه برخی

۱- همان، صص ۳۲ ـ ۳۳ و صص ٦٦ ـ ٦٧.
۲- خواندنیها، س ۳۹، ش ۲۰، صص ۳٦ ـ ۳۷.
۳- همان، صص ۳۷ ـ ۳۸ و صص ۵۵ ـ ٥٦.

نویسندگان نیز صرفاً به دلیل اینکه، فردی از مخالفین حکومت در نامه‌ای به عبارت و یا جمله‌ای از کتاب او استناد می‌کرد و یا به مناسبتی آن را نقل کرده بود، تحت تعقیب ساواک قرار گرفته، زندانی و شکنجه می‌شد و کتابش نیز توقیف و از کتابفروشیها جمع می‌شد.[۱] در این شرایط برخی نویسندگان به ناچار جلای وطن کرده، نوشته‌های خود را در خارج کشور به چاپ رساندند؛ بسیاری از این کتابهای ترجمه شده نیز توسط ساواک ممنوع‌الانتشار تشخیص داده شده و برای همیشه توقیف می‌شدند.[۲]

از دیگر اقدامات ساواک حمایت از برخی مؤسسات انتشاراتی بزرگ و از میان برداشتن بسیاری از ناشران کوچک و خرده‌پایی بود که کنترل آنها به انرژی، زمان و نیروی بسیاری نیاز داشت. در همین راستا با کمک ساواک برخی از مهمترین و بزرگ‌ترین مؤسسات انتشاراتی علی‌الظاهر خصوصی (ولی کاملاً تحت سلطه و حمایت ساواک) سهام شرکتهای کوچک را خریدند و بسیاری از مؤسسات نشر کتاب از گردونه فعالیت خارج شدند. مؤسسات بزرگ انتشاراتی، تحت نظارت کامل ساواک، آثار دلخواه حکومت را با شمارگان سفارشی و با کیفیتی مطلوب چاپ می‌کردند و نسبت به بازگشت سرمایه‌گذاریهای انجام شده نیز دغدغه‌ای نداشتند.[۳] در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی و در واپسین روزهای حیات پهلوی، کارکنان وزارت فرهنگ و هنر طی اعلامیه‌ای، فهرست طولانی از سانسورچیان کتاب منتشر ساختند.[۴]

با تمام تمهیداتی که صورت می‌گرفت، تا واپسین روزهای حیات حکومت پهلوی، برخی چاپخانه‌ها به طور مخفیانه جزوات مخالفان سیاسی حکومت را چاپ می‌کردند. هرچند در موارد متعدد ساواک موفق می‌شد با کشف این چاپخانه‌ها و دستگیری عوامل آن رعبی در دل دیگر چاپخانه‌داران بیافکند، اما هیچ‌گاه نتوانست روند چاپ و انتشار مخفیانه کتابهای مختلف سیاسی، روشنفکری و مذهبی را کاملاً متوقف کند. از جمله پدیده‌های بازار چاپ و نشر در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰، چاپ آثار معروف به جلد سفید و زیراکسی بود که به صورت گسترده چاپ می‌شد و در اواسط دهۀ ۱۳۵۰ به اوج رسید. این کتابها، فاقد جلد و صحافی قابل اعتباری بود و صرفاً محتوا و متن اصلی‌اش با رویه‌ای نازک و سفید که معمولاً عنوان نداشت

۱- فریدون هویدا، سقوط شاه، صص ۹۳ ـ ۹۴.
۲- تقی نجاری‌راد، ساواک و نقش آن...، صص ۹۵ ـ ۹۶.
۳- خواندنیها، س ۳۹، ش ۲۲، شنبه ۲۱ بهمن ۱۳۵۷، صص ۳۹ ـ ۴۰.
۴- روزنامه کیهان، ش ۱۰۶۳۲، ۱۸ بهمن ۱۳۵۷، ص ۵..

و در قطعهای کوچک تهیه شده بود و ردّی از چاپخانه مربوطه نیز بر خود نداشت، به طور وسیع منتشر می‌شد. چاپ و انتشار آثار زیراکسی و جلد سفید، از مهمترین پدیده‌های کتاب در عصر پهلوی دوم به شمار می‌رود و نقش قابل توجهی در انتشار جزوات سیاسی، اجتماعی و ایدئولوژیکی مخالفان در بین مردم داشت.[1] ساواک علاوه بر سانسور کتابهای انتقادی علیه حکومت، آثار و نوشته‌هایی را که مطالب انتقادی درباره برخی کشورهای بیگانه هم‌پیمان با رژیم پهلوی داشت ممنوع‌الانتشار کرده بود. از مهمترین این کشورها اسرائیل بود که انتشار کتابی در انتقاد از آن ممنوع بود و ساواک و سایر مراجع دولتی با متخلفین برخورد می‌کردند. چنانکه وقتی علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی کتاب عربی «القضیهٔ الفلسطینیه» نوشته اکرم زعیتر، مورخ و پژوهشگر اهل اردن هاشمی را با عنوان «سرگذشت فلسطین» ترجمه و به دور از چشم ساواک چاپ و منتشر کرد، با واکنش شدید این سازمان روبرو شد. ساواک تلاش بسیاری برای جمع‌آوری نسخه‌های منتشر شده در کشور به کار بست، اما برخلاف انتظار، این کتاب بارها به طور مخفی چاپ شد و تهدیدات و هشدارهای ساواک، کمتر نتیجه‌بخش شد.[2] بسیاری از کتابهای داستان و آثار ادبی و هنری که ساواک تصور می‌کرد درصددند در قالب استعاره، تشبیه، کنایه و نظایر آن حکومت پهلوی را مورد انتقاد قرار دهند نیز در ردیف کتابهای ممنوع‌الانتشار قرار داشتند. به طور نمونه کتاب «شهر مورچگان» نوشته حسن میثمی که طی آن کوشیده بود زوایایی از زندگی مورچگان و نقشی را که برخی از آن حشرات در بهره‌کشی از دیگر هم‌نوعان داشتند به تصویر بکشد، توسط ساواک مضر تشخیص داده شد.[3]

حکومت می‌کوشید با کارگردانی ساواک از نویسندگان و پدیدآورندگان آثار فرهنگی دلجویی کرده و آنها را به خود جذب کند. از جمله این اقدامات برگزاری کنگره نویسندگان و اندیشمندان وابسته به حکومت در تابستان ۱۳۴۶ بود. به رغم شرکت بعضی از نویسندگان وابسته و برخی نوقلمان، بسیاری از روشنفکران و اهالی قلم این کنگره را محکوم کرده و حاضر به همکاری با حکومت نشدند. اینگونه اقدامات ساواک خود عاملی برای انسجام هرچه بیشتر نویسندگان و اهالی قلم و تشکیل برخی تشکلهای صنفی نظیر کانون نویسندگان ایران

۱- اسماعیل جمشیدی، گوهرمراد و مرگ خودخواسته، صص ۱۰۸ ـ ۱۰۹.
۲- مسعود رضوی، هاشمی و انقلاب، صص ۳۴۴ ـ ۳۵۰ و صص ۴۵۴ ـ ۴۵۶.
۳- انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۳، صص ۱۷۸ ـ ۱۷۹.

شد.[۱]

ساواک مراقب بود کتابهای ممنوعه داخلی در اختیار مخالفان سیاسی حکومت در خارج کشور قرار نگیرد[۲] و کتابهای خارجی که مضر تشخیص می‌داد وارد کشور نشود. بسیاری از کتابهای سیاسی، اجتماعی، تاریخی، فلسفی، شعر، رمان، داستان و نظایر آن در دوره پهلوی در زمره کالاهای قاچاق محسوب می‌شد و دارندگان آن در ردیف متهمان و در واقع مجرمان سیاسی قرار داشته و در صورت کشف آن توسط ساواک، دارندگان آن دچار مشکلات عدیده‌ای می‌شدند که خلاصی از آن چندان هم آسان نمی‌نمود.[۳]

فرهنگ‌ستیزی در عرصه بین‌المللی

منابع موجود نشان می‌دهد که هرگونه ارتباط و همکاری فرهنگی، هنری و دانشگاهی ایران با مجامع مختلف بین‌المللی و خارجی صرفاً از طریق ساواک صورت می‌گرفت. افراد و گروههای فرهنگی ـ هنری تنها با هماهنگی ساواک قادر بودند در مجامع مختلف بین‌المللی حضور یافته و تبادل‌نظر کنند. ضمن اینکه بسیاری از طرحهای نمایشی و ظاهرفریب حکومت در عرصه‌های مختلف فرهنی، هنری و روشنفکری در عرصه‌های بین‌المللی با هماهنگی ساواک صورت می‌گرفت.[۴] در همان حال سمینارهای بین‌المللی که هر از گاه درباره مسائل مختلف فرهنگی، اجتماعی و مباحث جهانی و بین‌المللی به میزبانی ایران برگزار می‌گردید، توسط ساواک کنترل می‌شد. علاوه بر مسائل امنیتی و اجرایی این سمینارها، ساواک در بسیاری از مسائل محتوایی و چند و چون ارائه مطالب و سخنرانیها نیز دخالت قابل توجهی می‌کرد. در این سمینارها انتقاد از مشی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی رژیم پهلوی ممنوع بود و تلاش می‌شد از این گردهماییها نیز به سود حکومت بهره گرفته شود.[۵]

ساواک مراقب بود تا خبرنگاران و نویسندگان نشریات خارجی که وارد ایران می‌شدند، مطالب خود را در راستای اهداف و خواسته‌های حکومت تنظیم کنند و از ارائه اخبار و

۱- مسعود بهنود، پیشین، صص ۵۳۲ ـ ۵۳۳.

۲- شریعتی به روایت اسناد ساواک، ج ۱، صص ۳۷ ـ ۳۹.

۳- چپ در ایران به روایت اسناد ساواک، ج ۸، صص ۳۵۰ ـ ۳۵۱؛ محمد حیدری، فساد و اختناق در ایران، صص ۵۹ ـ ۶۱.

۴- احسان نراقی، نظری به تحقیقات اجتماعی در ایران، صص ۷۱ ـ ۷۳.

۵- همان، صص ۴۹۴ ـ ۴۹۵.

گزارشاتی در مقابله با سیاستهای حکومت و نیز انعکاس واقعیات تلخ سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی مردم ایران اجتناب کنند. در این راستا تطمیع نشریات و رسانه‌های خارجی با ستایش آنها از حکومت همراه بود.[۱]

ساواک مراقب بود، نشریات و روزنامه‌های خارجی که مطالبی در مخالفت با حکومت منتشر می‌کردند وارد کشور نشود.[۲] به رغم تمام تلاشهایی که ساواک برای جلوگیری از انتشار مطالب مخالف نشریات و رسانه‌های خارجی انجام می‌داد، هر از گاه مطبوعات و رسانه‌های خارجی اخباری درباره نواقص و مشکلات موجود در نظام سیاسی ایران منتشر می‌کردند. به‌ویژه درباره عملکرد سوء ساواک در کشور مطالب مبسوط و قابل‌توجهی در نشریات و رسانه‌های خارجی منتشر می‌شد که موجبات خشم حکومت را نیز فراهم می‌آورد.[۳]

ساواک برای ساخت فیلمهای تبلیغاتی درباره رژیم پهلوی و نقش آن در توسعه و پیشرفت کشور و ارائه چهره‌ای سراسر به اصطلاح «گل و بلبل» از ایران، با برخی گروههای هنری، رسانه‌ای و فیلم‌سازان و مستندسازان اروپا و امریکا مذاکره داشت و با همکاری وزارت امور خارجه و وزارت دربار، گروههایی از این دست، با صرف هزینه‌های کلان، به ایران دعوت می‌شدند تا فیلمهایی تبلیغاتی به نفع حکومت تهیه کرده و در رسانه‌های خارجی به نمایش گذارند.[۴]

از جمله مهمترین مراکزی که ساواک در تعیین خطمشی و هدایت آن نقش قابل توجهی داشت سازمان جلب سیاحان بود. به دلیل جایگاه ویژه این سازمان در سازماندهی آمد و شد گردشگران خارجی به ایران، ساواک مأموران بسیاری در آن گمارده بود. این سازمان بر جنبه‌های فرهنگی ـ تبلیغاتی گردشگران خارجی نظارت می‌کرد و تلاش داشت بهره‌برداریهای لازم از آمد و شد آنها بشود. ساواک در تلاش بود از طریق صنعت گردشگری چهرهٔ مطلوبی از نظام سیاسی پهلوی و نیز زندگی مردم ایران به جهانیان معرفی شود. ساواک مراقب بود تا گردشگران خارجی کمتر مجال بازدید از مناطقی را بیابند که چهره نامطلوبی از مشکلات کشور را به نمایش می‌گذارد. تلاش می‌شد صحنه‌های نامطلوب و آزاردهنده زندگی

۱- اسنادی از صنعت جهانگردی در ایران، ج ۲، صص ۴۲۲ ـ ۴۲۸.
۲- قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، ج ۱، ص ۱۰۸.
۳- دنیا، س ۳، ش ۷، مهر ۱۳۵۵، صص ۳۸ ـ ۴۷.
۴- اسنادی از موسیقی، تئاتر و سینما در ایران، ج ۳، صص ۱۱۷۲ ـ ۱۱۷۶.

اجتماعی، فردی و معیشتی مردم در گوشه و کنار کشور، در مسیر حرکت و دید و بازدیدهای گردشگران خارجی قرار نگیرد. با این وجود، برنامه‌های پیشگیرانه ساواک، همیشه قرین موفقیت نبود و در مواردی گردشگران صحنه‌های زننده‌ای از زندگی تأسف‌بار مردم ایران را ثبت و ضبط می‌کردند.[1]

از دیگر اقدامات ساواک انتشار اخبار و اطلاعات کنترل شده درباره کشورهای جهان در نشریات و رسانه‌های گروهی (رادیو و تلویزیون) بود. بدین ترتیب نوع روابط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی حکومت پهلوی با کشورهای مختلف جهان تأثیر مستقیمی در انعکاس اخبار و مسائل مربوط به آن کشورها داشت و جهت‌دهی کلی آن توسط ساواک تعیین می‌شد. هر از گاه ساواک در دستورالعملهایی معین می‌کرد که درباره هر یک از کشورها گزارشات مربوط را چگونه و با چه کیفیتی چاپ و منتشر کنند. در این باره موضع‌گیری هدفمند و از پیش تعیین شده ساواک درباره کشورها نیز دنبال می‌شد. ساواک درباره کشورهایی که رابطه خوبی با حکومت پهلوی نداشتند، سیاستهای سخت‌گیرانه‌ای دنبال می‌کرد. کشورهای کمونیستی و بلوک شرق و شوروی، عراق و مصر از جمله مهمترین کشورهایی بودند که ساواک مسائل فرهنگی، خبری و نظایر آن را با حساسیت بیشتری پی می‌گرفت.[2]

ساواک و فراماسونری

پدیده فراماسونری در ایران سابقه‌ای تقریباً طولانی پشت سر گذاشته است. حداقل از اوایل دوران قاجار و از آغاز قرن نوزدهم میلادی به بعد، ایرانیانی را می‌شناسیم که در برخی لژهای فراماسونری عضویت یافته‌اند. با این احوال تا اواخر قرن نوزدهم و دوره سلطنت ناصرالدین شاه این پدیده هنوز در ایران قوام جدی نیافته بود. از اواسط دوره سلطنت ناصرالدین شاه، به تدریج بسیاری از رجال و متنفذین محلی در لژهای فراماسونری عضویت یافتند. در آستانه شکل‌گیری انقلاب مشروطیت، این پدیده رشد کمی و کیفی چشمگیری یافت و تا واپسین سالهای عمر سلسله پهلوی ادامه داشت. در دوره سلطنت رضاشاه، فعالیت لژهای فراماسونری و ایرانیان عضو این لژها تحت‌تأثیر فضای خفقان‌آلود سیاسی کمتر نمود

۱- همان، صص ۵۸۶ ـ ۵۹۰.

۲- اسنادی از صنعت جهانگردی در ایران، ج ۲، صص ۵۸۶ ـ ۵۹۰.

داشت. گفتنی است بسیاری از رجال درجه اول آن دوره که محصول انقلاب مشروطه و پس از آن بودند، در لژهای فراماسونری عضویت داشتند. پس از سقوط رضاشاه و آغاز سلطنت محمدرضا، فعالیت لژهای فراماسونری رونق گرفت. از اواخر دهۀ ۱۳۲۰ و در تمام دهۀ ۱۳۳۰، این روند گسترش یافت و طی سالهای بعد شتاب گرفت. با تأسیس و آغاز فعالیت ساواک، لژهای متعدد فراماسونری و نیز اعضای آن تحت مراقبتهای ساواک قرار گرفتند. البته ساواک در روند فعالیت لژهای فراماسونری و اعضای آن دخالتی نداشت. شایان ذکر است که اکثر قریب به اتفاق اعضای لژهای ماسونی، از رجال درجه اول و ذی‌نفوذ کشور بودند و مجموعه حاکمیت و شاه نیز از چند و چون و حیطه فعالیت آنان اطلاع داشت. قبل از تأسیس ساواک، اداره اطلاعات شهربانی درباره فعالیت فراماسونها و لژهای فراماسونی در ایران، اطلاعات و اخبار پراکنده‌ای جمع‌آوری می‌کرد. پس از تأسیس ساواک، در ابتدا مدیران این سازمان درباره چگونگی برخورد با فراماسونری و نوع اقدامات نظارتی بر فعالیت آن، به جمع‌بندی دقیقی نرسیده بودند و چند بخش مختلف به طور پراکنده اطلاعات این گروهها را جمع‌آوری و در پرونده‌هایی جداگانه بایگانی می‌کردند. اما از سال ۱۳۴۳ش. به بعد ساواک بخش ویژه‌ای در اداره کل سوم ایجاد کرد که وظیفه آن مراقبت بر فعالیت لژهای فراماسونری در ایران و ارتباطات آن با سایر لژهای ماسونی در خارج از کشور بود. ساواک برای اولین بار، برای لژهای ماسونی وابسته به کشورهای انگلستان، فرانسه، آلمان و امریکا پرونده‌های جداگانه و مجزایی تشکیل داده و طی بخشنامه‌هایی از ساواکهای شهرستانها خواست فعالیت لژهای فراماسونری را در نقاط مختلف کشور زیر نظر بگیرند. در همان حال اداره کل سوم ساواک از اداره کل نهم این سازمان خواست اطلاعات زیر را درباره لژهای فراماسونری در اختیار آن اداره کل قرار دهد: ۱ـ تاریخچه فعالیت لژهای فراماسونری در جهان و ایران ۲ـ نوع و چگونگی ارتباط لژهای فراماسونری ایران با تشکیلات ماسونی در جهان ۳ـ اهداف و مقاصدی که لژهای فراماسونری در ایران دنبال می‌کنند. ۴ـ تهیه فهرست کاملی از اعضا و گردانندگان لژهای ماسونی در ایران ۵ـ تهیه فهرست کاملی از اسامی و تعداد لژهای ماسونی فعال در بخشهای مختلف کشور و نیز ذکر اسامی اعضا و گردانندگان آن.

در همین ارتباط، کتابها و منابع متعددی درباره فراماسونری شناسایی و در اختیار بخشهای مطالعاتی و پژوهشی ساواک قرار گرفت. هر از چندی، آخرین اطلاعات و یافته‌های ساواک درباره فعالیت لژهای فراماسونری در ایران و جهان طی گزارشات سری در اختیار مسئولان

ذی‌ربط در دولت و حکومت قرار می‌گرفت.[۱] در این میان شاه مشتاق بود ساواک اطلاعات مربوط به فعالیتهای لژهای فراماسونری را در اختیار او قرار دهد. شاه تا هنگام تشکیل لژ بزرگ ایران در اواخر دهۀ ۱۳۴۰ که به پیوستگی و ارتباط لژهای پراکنده با یکدیگر انجامید و افراد مورد اعتماد شاه را در رأس آن نشاند، از تبعات فعالیتهای گسترده لژهای ماسونی نگران بود. شاه معتقد بود که احتمالاً برخی کشورهای خارجی (به‌ویژه انگلستان) از طریق اعضای لژهای ماسونی در ایران می‌توانند خطراتی متوجه حکومت او سازند. شاه از اواخر دهۀ ۱۳۲۰ لژ همایون یا پهلوی را سازماندهی کرد که محمد خلیل جواهری در رأس آن قرارداشت و به کانون ارتباطی شاه با فعالیتهای مجامع و تشکیلات فراماسونری در ایران و لژهای ماسونی جهانی تبدیل شد.

پس از تشکیل ساواک، امریکا مشتاق بود این سازمان بخشی از نیروی خود را صرف نظارت و کنترل بر فعالیت لژهای فراماسونری کند، چرا که معروف بود فراماسونها عمدتاً با محافل وابسته به انگلستان در ارتباط هستند؛ امریکا امیدوار بود از طریق ساواک در جریان فعالیتهای این لژهای ماسونی قرار گیرد. بسیاری از اعضا و گردانندگان لژهای فراماسونری از مراقبتهای ساواک اطلاع داشتند و به رغم تمام احتیاطهایی که در گزینش اعضای جدید و ارتباط لژها با یکدیگر می‌شد، می‌دانستند که ساواک بر بسیاری از رفتارها و فعالیتهای کلی لژها اشراف دارد. ساواک هر از گاه برای کسب اطلاعات بیشتر از لژهای مختلف ماسونی، اسناد و مدارکی از آنان سرقت می‌کرد و یا در محل تشکیل جلسات لژهای ماسونی انواع وسایل و تجهیزات شنود نصب می‌کرد و به سانسور مکاتبات اعضای لژهای ماسونی با یکدیگر و دیگر افراد در داخل و خارج کشور اقدام می‌کرد. نیز ساواک برای جلب اعتماد و همکاری برخی اعضای لژهای ماسونی تلاش می‌کرد.[۲] بدین ترتیب ساواک از اواسط دهۀ ۱۳۴۰ به بعد، به تدریج در مجامع و محافل ماسونی نفوذ کرد و از جزئیات فعالیتهای آنها در زمینه‌های مختلف آگاهی یافت.[۳]

ساواک با نظارت بر لژهای وابسته به لژ بزرگ ایران، به حوادث و رخدادهای پشت پرده

۱- فصلنامه پانزده خرداد، ش ۲۴، صص ۱۴۴ ـ ۱۴۷.
۲- اسناد فراماسونری در ایران، ج ۱، صص ۴۹ ـ ۵۵.
۳- همان، صص ۲۱۴ ـ ۲۱۹.

بین رجال و متنفذین حکومت اشراف بیشتری یافت.[۱] به عبارت دیگر ساواک با مراقبت از محافل و مجالس ماسونی، به دسته‌بندیها، اقدامات، اختلافات، موضعگیریها، زد و بندها و دیگر مسائلی که در بیرون از محافل ماسونی و در محیط اداری ـ مدیریتی اعضای لژها در جریان بود، دست می‌یافت.[۲] از اواسط دهۀ ۱۳۴۰ ساواک روش ساده‌تری برای کنترل اعضای لژهای فراماسونری در پیش گرفت و آن الزام اعضای لژهای فراماسونری به تکمیل پرسش نامه‌های ویژه‌ای بود که طی آن پیشینه فعالیت در لژهای ماسونی و سابقه خانوادگی و سیاسی، اداری و مسائل دیگر شرح داده می‌شد. البته برخی از اعضای بلندپایه و عادی لژهای ماسونی با ساواک رابطه داشتند و اطلاعات لازم را در اختیار این سازمان قرار می‌دادند.[۳] بدین ترتیب اسامی و مشخصات مختلف از سوی شعب و نمایندگیهای ساواک در مناطق مختلف شناسایی شده و پرونده‌های مجزا و طبقه‌بندی شده ویژه‌ای برای هر یک از این گروههای ماسونی تشکیل شده و نیز درباره ارتباطات سیاسی، اجتماعی، خانوادگی و اقتصادی این افراد، اطلاعات سودمندی جمع‌آوری گردیده بود.[۴]

بعدها و در پایان حکومت پهلوی، استادان اعظم و سردمداران لژهای فراماسونری در ایران صراحتاً اعتراف کردند که ساواک بر مجموعه فعالیتهای آنان اشراف داشت و در بسیاری از مجامع و محافل ماسونی مأمورانی از ساواک حضور داشته و اطلاعات لازم را در اختیار این سازمان قرار می‌دادند. ساواک آگاه بود که میان پیوستن به لژهای فراماسونری و انتصاب به پستهای مهم و حساس سیاسی، اداری و کسب مشاغل اقتصادی و نظایر آن ارتباط مستقیمی وجود دارد.[۵] فراماسونهای ایران، به‌ویژه از اواسط دهۀ ۱۳۴۰ به بعد، به تدریج نسبت به رژیم پهلوی همدلی بیشتری یافته و بسیاری از سیاستها، اقدامات و رویکردهای آن را در زمینه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی تأیید می‌کردند. با این احوال ساواک تا واپسین سالهای عمر حکومت پهلوی، مراقب بود تا اعضای لژهای فراماسونری سخنی در مخالفت با حکومت بر زبان نیاورند. البته اعضای بلندپایه و کلیدی لژهای ماسونی از وابستگان نزدیک حکومت

۱- همان، صص ۲۴۹ ـ ۲۵۷.
۲- قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، ج ۱، ص ۱۴۴.
۳- مطالعات سیاسی، ج ۱، ص ۵۰.
۴- اسناد فراماسونری در ایران، ج ۱، صص ۳۲۸ ـ ۳۳۵.
۵- محمدحسین طباطبایی، پیشین، صص ۲۴۲ ـ ۲۴۵.

بودند و مخالفتهای احتمالی و گاه و بیگاه، عمدتاً در میان اعضای غیر شاخص و عادی لژها صورت می‌گرفت و این موضع‌گیریها به ندرت از دید ساواک پوشیده می‌ماند.[۱]

علاوه بر لژهای فراماسونری، پدیده دیگری که در میان رجال، صاحبان نفوذ و شخصیتهای مختلف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی رواج یافت، باشگاههای روتاری و لاینز بود و محافل متمایل به امریکا در آن عضویت داشتند. این باشگاهها که نسبت به لژهای فراماسونری آشکارتر بودند، در رقابت با لژهای ماسونی شکل گرفته بود. بدین ترتیب اعضای باشگاههای لاینز و روتاری به محافل امریکایی وابسته بودند. امریکا راغب بود اعضای لژهای فراماسونری در موضع ضعف قرار گیرند و اعضای باشگاههای لاینز و روتارینها در مشاغل حساس و پستهای مدیریتی ـ سیاسی مهم گمارده شوند. بر همین اساس، گفته می‌شد سیا و ساواک در افشای اسامی اعضای لژهای فراماسونری در سالهای پایانی دهۀ ۱۳۴۰، نقش اصلی داشتند. اسناد و مدارک موجود نشان می‌دهد که ساواک بر مجموعه فعالیتهای باشگاههای لاینز و روتاری نیز مراقبت می‌کرد و با تشکیل پرونده‌های مجزا و مستقل برای مجامع و اعضای این باشگاه، اطلاعات مورد نیاز را ثبت و ضبط می‌نمود.[۲]

چاپ و انتشار کتاب اسماعیل رائین تحت عنوان «فراموشخانه و فراماسونری در ایران» مقدمه تشکیل لژ بزرگ ایران در اسفند ۱۳۴۷ شد که البته ساواک در تدوین، چاپ و انتشار آن نقش مهمی برعهده داشت.[۳] اسماعیل رائین ارتباط نزدیکی با سیا و ساواک داشت و کتابش را نیز با همکاری و هدایت مشترک این دو سرویس تدوین و منتشر کرد.[۴]

اردشیر زاهدی، از رجال درجه اول دربار پهلوی، هم اذعان کرده که کتاب رائین با هدایت و حمایت و سرمایه‌گذاریهای ساواک و سیا تدوین، چاپ و منتشر شده است و هدف نهایی آن تضعیف موقعیت رجال و شخصیتهای طرفدار بریتانیا در کشور بود. شاه انتظار داشت انتشار کتاب رائین و افشای اسامی فراماسونها، موجبات تضعیف موقعیت آنان را در مجموعه حاکمیت فراهم آورد.[۵] هنگامی که جلد سوم کتاب رائین منتشر شد محافل قدرتمند ماسونی

۱- اسناد فراماسونری در ایران، ج ۱، صص ۲۴۰ ـ ۲۴۳.

۲- محمدحسین طباطبایی، پیشین، صص ۱۴۲ ـ ۱۴۷؛ حسین فردوست، پیشین، ج ۱، صص ۳۷۲ ـ ۳۷۴.

۳- اسناد فراماسونری در ایران، ج ۱، صص ۲۳۴ ـ ۲۳۷؛ ظهور و سقوط، ج ۲، صص ۲۴۲ ـ ۲۴۷.

۴- نورالدین کیانوری، خاطرات، صص ۴۱۴ ـ ۴۱۶.

۵- اردشیر زاهدی، بیست و پنج سال در کنار پادشاه، صص ۲۵۰ ـ ۲۵۹؛ ارتشبد بهرام آریانا به روایت اسناد ساواک، ص ۳۱.

در ایران درصدد برآمدند از پخش و توزیع آن جلوگیری کنند. همزمان با چاپ کتاب رائین برخی از نشریات و روزنامه‌های وابسته به حکومت و ساواک تحت‌تأثیر هدایت این سازمان مطالب و مقالاتی درباره پدیده فراماسونری و فراماسونها چاپ و منتشر کرده، حملات و انتقادات هدایت شده‌ای متوجه محافل ماسونی و نفوذ آنان در کشور کردند.[۱] همزمان با انتشار کتاب رائین، تلاش دیگری هم توسط ساواک صورت گرفت تا کتاب و یا آثار دیگری به قلم نویسندگان و پژوهشگران دیگر دربارهٔ پدیده فراماسونری و فراماسونها در ایران تدوین و چاپ و منتشر گردد. تقریباً همزمان با انتشار جلد سوم کتاب رائین، محمود کتیرایی نیز کتابی تحت عنوان «فراماسونری در ایران از آغاز تشکیل تا لژ بیداری ایران» چاپ و منتشر کرد که مورد توجه ساواک قرار گرفت و تصمیم گرفته شد برای ادامه کار همکاریهای لازم با او صورت گیرد. از دیگر کسانی که در سال ۱۳۴۹ کتابی درباره فراماسونری نوشت ابراهیم الفت بود که اثر او نیز مورد توجه ساواک قرار گرفت. ولی‌الله یوسفیه هم کتاب دیگری تحت عنوان «سازمان جهانی فراماسونری» نوشت که آن هم با استقبال ساواک روبرو شد.[۲]

بدین ترتیب و با تمهیداتی که از سوی دربار و ساواک اندیشیده شده بود، به سرعت موجبات تشکیل لژ بزرگ ایران فراهم شد و چنانکه از اسناد و مدارک موجود برمی‌آید ساواک بر روند تأسیس و فراز و نشیبهایی که در جریان تشکیل لژ بزرگ ایران وجود داشت، نظارت می‌کرد. ساواک طی گزارشات منظمی به روند تشکیل لژ بزرگ ایران با متشکل شدن اعضای لژهای ماسونی وابسته به لژ بزرگ اسکاتلند (انگلستان)، فرانسه و آلمان اشارات جالب توجهی دارد و از تمهیدات و تسهیلاتی نام می‌برد که پس از تشکیل لژ بزرگ ایران، از سوی حکومت برای قوام یافتن فعالیت آن اندیشیده شده بود.[۳] ساواک از برخی مخالف‌خوانیهایی گزارش می‌دهد که در جریان ادغام لژهای متعدد و پراکنده ماسونی و تشکیل لژ بزرگ ایران از سوی برخی اعضای بلندپایه و استادان اعظم لژها ابراز می‌شد.[۴] بدین ترتیب نهایتاً با ادغام لژهای وابسته به لژهای ماسونی آلمان، فرانسه و انگلستان، جعفر شریف امامی به عنوان استاد اعظم در رأس لژ بزرگ ایران جای گرفت و دکتر احمد علی‌آبادی و دکتر حسن امامی به عنوان

۱- مجله رنگین‌کمان نو به روایت اسناد ساواک، ص ۵۳؛ اسناد فراماسونری در ایران، ج ۲، ص ۳۶۵.
۲- اسناد فراماسونری در ایران، ج ۲، صص ۳۶۳ ـ ۳۷۷.
۳- ظهور و سقوط، ج ۲، صص ۳۹۲ ـ ۳۹۵.
۴- مطالعات سیاسی، ج ۱، صص ۶۰ ـ ۶۴.

دبیران لژ برگزیده شدند.[۱] با نفوذ و سلطه شاه بر لژ بزرگ ایران، ساواک نیز بر تمهیدات خود افزود و برخی اعضای بلندپایه ساواک نظیر ارتشبد نصیری ــ رئیس وقت ساواک ــ به عضویت لژ بزرگ ایران درآمدند.[۲] ساواک تا واپسین دوران عمر حکومت پهلوی مراقب بود تا اقدامات و فعالیتهای لژ بزرگ ایران و اعضای آن در مسیر دلخواه شاه ادامه یابد؛ این که شریف امامی، فرد مورد اعتماد شاه، به استادی اعظم لژ بزرگ ایران برگزیده شد در راستای همین هدف صورت گرفت. پس از پیروزی انقلاب اسلامی اسناد و مدارک قابل توجهی درباره لژهای ماسونی و اعضای بسیار آن به دست آمد.[۳]

سانسور؛ سینما، نمایش و تلویزیون

اسناد و مدارک موجود نشان می‌دهد که ساواک از همان نخستین ماههای تأسیس، بر فعالیتهای سالنهای سینما، فیلمهای سینمایی و مؤسسات و مسائل مربوط به نمایش و نظایر آن نظارت می‌کرد. سرلشکر تیمور بختیار نسبت به ضرورت نظارت و سانسور فیلمهای ایرانی و خارجی آماده نمایش در سینماها و سالنهای نمایش و نیز مجموعه‌های نمایشی حساس بود. دولت وقت نیز در «کمیسیون نمایش» که وظیفه آن نظارت بر نمایش فیلمهای سینمایی و دیگر مجموعه‌های نمایشی بود، جایگاه ویژه‌ای برای نمایندگان ساواک در نظر گرفته بود.[۴] از همان زمان، کمیسیون نمایش با حضور فعال نمایندگان ساواک، آئین‌نامه‌ها و مقرراتی درباره چگونگی و کیفیت نمایش فیلمهای سینمایی داخلی و خارجی در سالنهای نمایش و سینماها تدوین کرده و نیز درباره کارهای نمایشی و تئاتر خارجی نیز مقررات ویژه‌ای تنظیم شد. در این مقررات، مسائل امنیتی ـ اطلاعاتی مرتبط با امور نمایشی و سینما، اهمیت قابل توجهی داشت.[۵] در همان حال ساواک مراقب بود تا فیلم‌سازان، فیلم‌برداران و مستندسازان داخلی و خارجی درباره مناظر و جلوه‌های زشت و متأثرکننده کشور فیلمی تهیه نکنند و یا درباره زوایایی از زندگی شاه و خاندان سلطنتی که می‌توانست موجبات نمایش بخشهای تحقیر

۱- مظفر شاهدی، مردی برای تمام فصول، صص ۶۸۷ ـ ۶۸۹؛ اسناد فراماسونری در ایران، ج ۱، صص ۱۱۳ ـ ۱۱۵.

۲- مظفر شاهدی، پیشین، ص ۶۸۹.

۳- علی دوانی، پیشین، ج ۱۰، ص ۲۳۹.

۴- اسنادی از موسیقی، تئاتر و سینما در ایران، ج ۲، صص ۶۷۷ ـ ۶۷۹.

۵- همان، صص ۶۵۹ ـ ۶۶۱.

کننده از زندگی آنان را فراهم آورد، فیلمی ساخته نشود. با این احوال هر از چندی فیلمهایی مستند و یا داستانی درباره صحنه‌های زننده و دلخراش از زندگی ایرانیان، به دور از نظارت و کنترل ساواک، ساخته شده و در رسانه‌های خارجی به نمایش گذاشته می‌شد؛[۱] اگر افرادی از ایران نیز در تهیه این تصاویر و فیلمها نقشی داشتند با برخوردهای شدید ساواک روبرو می‌شدند.[۲] برای پیشگیری از ساخت و نمایش فیلمهای مخالف حکومت، ساواک، معمولاً در بسیاری از استودیوهای فیلمبرداری، سالنهای نمایش و سینماها و در میان دست‌اندرکاران و سازندگان فیلمهای مختلف عوامل و مأمورانی داشت. ضمن اینکه بسیاری از مدیران و دست‌اندرکاران درجه اول استودیوهای فیلم‌سازی و گردانندگان سالنهای نمایش و سینماها از میان افراد مورد اطمینان حکومت برگزیده می‌شدند.[۳] به دلیل سخت‌گیریها و سانسور شدیدی که در کشور وجود داشت، صنعت فیلم‌سازی و سینما در ایران رشد قابل اعتنایی نکرد. ساخت و نمایش هر فیلمی که به نوعی، حتی غیرمستقیم و ضمنی، به اوضاع سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی انتقاداتی روا داشته بود، ممنوع بود و سازندگان اینگونه فیلمها به ندرت از تیر خشم ساواک رهایی می‌یافتند. در همان حال بازار دوبلاژ و نمایش فیلمهای اروپایی و به‌ویژه امریکایی در ایران بسیار داغ و پرمخاطب بود. به غیر از این، از واپسین سالهای دهۀ ۱۳۴۰، ساواک دیگر به ندرت عوامل تولید و پخش فیلمهای سینمایی داخلی و خارجی را به دلیل نمایش صحنه‌های خلاف عفت عمومی با محدودیت مواجه می‌کرد. در میان صدها فیلم سینمایی که همه ساله در کشور نمایش داده می‌شد، ابتذال فرهنگی و جذابیتهای صحنه‌های خلاف عفت عمومی بیشترین اولویت را به خود اختصاص داده بود.[۴] در منابع موجود نمونه‌هایی از فیلمهای سینمایی ساخته شده توسط فیلم‌سازان ایرانی که توسط ساواک سانسور و از نمایش آنها جلوگیری به عمل آمده، نام برده شده است. از جمله این فیلمها عبارت بودند از:[۵]

آخرین عشق: دکتر اسماعیل کوشان ۱۳۳۰

۱- مجله سپید و سیاه به روایت اسناد ساواک، صص ۱۶۳ ـ ۱۶۷.
۲- همان، صص ۱۶۶ ـ ۱۶۷.
۳- اسنادی از موسیقی، تئاتر و سینما در ایران، ج ۲، صص ۸۰۹ ـ ۸۱۱.
۴- روزشمار انقلاب اسلامی، ج ۳، صص ۳۷ ـ ۳۸.
۵- امیر اسماعیلی، تاریخ سینمای ایران از تولد تا بلوغ، صص ۳۰۷ ـ ۳۰۸.

از جهنم تا بهشت: سالار عشقی ۱۳۴۸
اسیر زن: رکنی ۱۳۵۷
اشک مادر: عزیزالله بهادری ۱۳۵۷
انفجار: ساموئل خاچیکیان ۱۳۵۷
التیماتوم: پرویز خطیبی ۱۳۳۰
برهوت: منوچهر مصیری ۱۳۵۷
بلندیهای واژگون: حسن ساسانپور ۱۳۵۰
پاداش بزرگ: قدرت‌الله بزرگی ۱۳۵۴
پرستش: داود اسماعیلی ۱۳۵۷
پیشواز: قدرت‌الله بزرگی ۱۳۵۷
در اوج افتخار: امیر شروان ۱۳۴۳
دنیای کوچک آنها: سیاوش شاکری ۱۳۴۴
دو کبوتر: ایرج فاطمی ۱۳۵۲
تپه ۳۰۳: امان منطقی ۱۳۵۶
تشنه باران: نادر قانع ۱۳۵۶
جاهل و محصل: امیر شروان ۱۳۵۷
جنجال بزرگ: سیاوش شاکری ۱۳۵۳
جوانمرد دهکده: خسرونژاد ۱۳۴۷
خشم و خون: ناصر محمدی ۱۳۵۳
خوش‌غیرت: پرویز نوری ۱۳۵۵
کوثر: منوچهر قاسمی ۱۳۵۳
گل صحرا: دکتر جنتی ۱۳۳۸
ماجراجویان: درویش‌صفت ۱۳۴۶
سنجر: سیروس الوند ۱۳۵۵
سیم‌خاردار: مهدی معدنیان ۱۳۵۵
شاهنامه آخرش خوشه: موثق سروری ۱۳۴۵
شب بازیگران: نادر قانع ۱۳۵۷

شکاف: اسماعیل پورسعید ۱۳۵۷

شیرعلی مردان: عبدالله غیابی ۱۳۵۱

عشق پیری: علی‌محمد نوربخش ۱۳۳۹

عقاب صحرا: علی‌محمد نوربخش ۱۳۳۷

علی بلبل: سیروس قهرمانی ۱۳۵۱

فاجعه: اسماعیل پورسعید ۱۳۵۷

فرار از بند: نادر قانع ۱۳۵۶

فرار از قانون: سردار جوکندریاسل ۱۳۳۸

فرجام: آراگل باباخانی ۱۳۴۹

فریاد شرم: نادر قانع ۱۳۵۷

قضا و قدر: احمد قضایی ۱۳۴۶

قصه خیابان دراز: محسن تقوایی ۱۳۵۳

کلید رمز: سیروس جراح‌زاده ۱۳۵۱

ماجراهای علاءالدین: پرویز نوری ۱۳۵۷

وقتی که آسمان بشکافد: فتح‌الله منوچهری ۱۳۵۴

وقتی که آفتاب غروب کند: هوشنگ کاوسی ۱۳۴۰

هوکانی: سیاوش یاسمی ۱۳۴۸

ساواک از همان آغاز، کار سانسور و ممیزی فیلم را در پوشش متظاهرانه حمایت از هنر، اخلاق و وحدت ملی پنهان کرده بود و بر اساس معیارهای حکومت، قیچی سانسور را متوجه فیلمهای مختلفی کرد که طی سالهای متمادی از سوی فیلم‌سازان، تهیه‌کنندگان و پدیدآورندگان هنر هفتم پای به عرصه وجود می‌نهادند. به تدریج آیین‌نامه‌ها، دستورالعملها و مقررات اجرایی لازم برای محدود ساختن به اصطلاح قانونی فیلم‌سازان تهیه و تنظیم شد که معیارهای موردنظر حکومت را بر جامعه سینمایی کشور تحمیل می‌کرد. ساواک نگران شکل‌گیری و پدید آمدن سینمایی پویا و اندیشمند بود که می‌توانست دامنه فعالیت خود را به انتقاد از حکومت ایران و فساد گسترده حاکم بر کشور بکشاند. به همین دلیل از همان آغاز راه، هرگونه تلاش انتقادی در عرصه سینما و فیلم بر فیلم‌سازان و پدیدآورندگان هنر فیلم‌سازی مسدود شد و این روند در تمام سالهای دهۀ ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ با شدت ادامه یافت.

برهمین اساس، هرچه زمان سپری می‌شد، ساخت و نمایش فیلمهایی با مضامین اجتماعی، سیاسی و انتقادی به دست فراموشی سپرده شد و تولید فیلمهای بی‌محتوا مورد توجه قرار گرفت. ضمن اینکه توسط ساواک دوبلاژ و نمایش فیلمهایی با محتوای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خارجی نیز ممنوع اعلام شده بود و صرفاً فیلمهایی از سینمای جهان دوبله و پخش می‌شد که گونه‌هایی از ابتذال فرهنگی و اخلاقی و لاابالی‌گری و نظایر آن را تشویق و ترغیب می‌کرد.[۱] سخت‌گیریها و مشکل‌تراشیهای ساواک به تدریج چنان گسترش یافت که در عمل تقریباً تمام فیلم‌سازان و تهیه‌کنندگان و پدید آورندگان آثار سینمایی و نمایش دچار خودسانسوری شدند. تا جایی که طی سالهای پایانی عمر رژیم پهلوی دیگر به ندرت فیلمهای ساخته شده با اعمال سانسور ساواک و دیگر نهادهای حکومتی مواجه می‌شدند.[۲] سانسور بر روند فیلم‌سازی مراحل متعددی سپری می‌کرد. در آغاز امر فیلم‌نامه و سناریو از زیر تیغ سانسور ساواک و دیگر نهادهای حکومتی می‌گذشت، در مرحله دوم فیلمی که از سناریوی تصویب شده ساخته می‌شد مورد بازبینی و بررسی مجدد قرار می‌گرفت و در این میان تعابیر، تفاسیر و برداشتهای خاص هیئت نظارت و سانسورچیان نهایتاً تعیین کننده رد یا قبول اثر تهیه شده بود.[۳] در بسیاری از موارد ساواک نگران تبعات سوء فیلمهای ساخته شده در خارج از کشور بود. چنانکه فیلم گاو ـ ساخته داریوش مهرجویی ـ تنها به این دلیل سالها در توقیف ماند که «خارج از کشور عکس‌العمل بدی خواهد داشت و می‌گویند هنوز در ایران دهاتی هست و هنوز از این جور اتفاقات می‌افتد.»[۴] با دخالتها و سیاستهای نظارتی نامعقول ساواک، برخی از مهمترین فیلمهای ساخته شده در داخل کشور علاوه بر اینکه از نمایش در سالنهای سینمای کشور منع شدند، از امکان راه‌یابی و شرکت در جشنواره‌های جهانی نیز بازماندند.[۵] در موارد متعددی حتی فیلمهای سفارشی ساخته شده برای رادیو و تلویزیون، وزارت فرهنگ و هنر و دیگر نهادهای حکومتی و دولتی نیز توسط ساواک توقیف شده و اجازهٔ نمایش نمی‌یافت.[۶] در کل، سانسور حاکم بر عرصه سینما و فیلم‌سازی مانع از بالندگی هنر هفتم در

۱- مسعود مهرابی، سینمای ایران از آغاز تا سال ۱۳۵۷، صص ۵۲۱ ـ ۵۳۱.
۲- همان، صص ۵۳۱ ـ ۵۳۳.
۳- فانوس خیال، صص ۱۰۵ ـ ۱۰۷.
۴- همان، صص ۱۰۸ ـ ۱۰۹.
۵- همان، صص ۱۱۸ ـ ۱۲۳.
۶- همان، صص ۱۲۴ ـ ۱۲۵.

کشور شده، موجبات ابتذال هنری و فرهنگی در عرصه فیلم‌سازی و سینما را فراهم آورد.[۱]

از همان آغاز، ساخت سالنهای سینما و نمایش فیلم در شهرهای کشور با مخالفت علما و روحانیون و بخشی از مردم روبرو می‌شد و ساواک تلاش می‌کرد از گسترش مخالفتها جلوگیری کند. در شهرهای مذهبی نظیر قم، مخالفت و مقاومت عمومی در برابر طرحهای حکومت در ساخت سالنهای نمایش و سینما از شدت بیشتری برخوردار بود. علما و متدینین چنین استدلال می‌کردند که فیلمهایی که نمایش داده می‌شود، در درجه اول بسیاری از معیارهای اخلاقی و عفت عمومی را نادیده گرفته و ابتذال هنری و فرهنگی را تبلیغ می‌کند و همچنین بسیاری از فیلمهای ساخته شده (و یا دوبله شده خارجی) به شعائر و ارزشهای اسلامی و دینی توجهی ندارند.[۲] در سالهای دهه ۱۳۳۰ و اوایل دهۀ ۱۳۴۰ که حکومت پهلوی با بحرانهای سیاسی ـ اجتماعی فراگیری مواجه بود، برخورد ساواک با مخالفان پدیده سینما و فیلمهای نمایش داده شده، احتیاط‌آمیز می‌نمود و تلاش می‌شد حتی‌الامکان موجبات رضایت علما، روحانیون و مردم، هر چند نسبی فراهم شود. اما این روند از اواسط دهۀ ۱۳۴۰ همواره سیر نزولی یافت و با گسترش استبداد حکومتی، ساواک در بسیاری از موارد پیشگام گسترش سینمای مبتذل و غیراخلاقی شد و به انتقادهای مخالفان نیز کم‌تر توجه نشان می‌داد.[۳]

تئاتر و هنرهای نمایشی نیز وضعیت بهتری نسبت به سینما و فیلم نداشت. در سالهای فعالیت ساواک، از اجرای بسیاری از نمایشنامه‌ها و آثار نمایشی توسط ساواک و مراجع حکومتی جلوگیری شد. برخی از مهمترین نمایشنامه‌نویسان و تهیه‌کنندگان امور نمایش نیز توسط ساواک ممنوع‌القلم شده و اجرای آثار آنان ممنوع شده بود. بسیاری از کارگردانان و اهالی تئاتر، به دلیل فشارهای سانسورچیان ساواک و نهادهای حکومتی، عملاً عرصه فعالیت هنری را ترک کرده بودند. دیگرانی هم که به انحاء گوناگون در این عرصه فعالیت داشتند، همواره سایه سنگین سانسورچیان حکومت را بر سر خود احساس می‌کردند. در چنین شرایطی تئاتر نیز به تدریج گرفتار آثار فاقد محتوا شد.[۴] تئاتر در بسیاری از شهرها و مناطق کشور به هنر حکومتی تبدیل شد و کارگردانان، بازیگران و نویسندگان آن دایم تحت کنترل و نظارت

۱- همان، صص ۱۲۵ ـ ۱۲۶.

۲- اسنادی از موسیقی، تئاتر و سینما در ایران، ج ۲، صص ۸۸۰ ـ ۸۸۳.

۳- همان، صص ۸۶۰ ـ ۸۶۳ و صص ۸۷۲ ـ ۸۷۳.

۴- کیهان، ش ۱۰۷۶۳، یکشنبه ۳۱ تیر ۱۳۵۸، ص ۶.

سانسورچیان ساواک و سایر مراجع سانسور قرار گرفتند.[۱]

مهمترین رسانه گروهی رسمی کشور، رادیو و تلویزیون، نیز در تمام سالهای حاکمیت پهلوی تحت کنترل و نظارت سانسورچیان ساواک قرار داشتند. بسیاری از مشاغل حساس و تأثیرگذار رادیو و تلویزیون در اختیار کسانی قرار داشت که با ساواک همکاری داشتند. تلویزیون به دلیل تأثیر فزاینده بر بینندگان خود، بیش از رادیو در خدمت اهداف تبلیغاتی حکومت قرار داشت. بسیاری از سانسورچیان زبده و تأثیرگذار ساواک در بخشهای مختلف رادیو و تلویزیون مشغول به کار بوده و برنامه‌های حکومتی تولید می‌کردند و ساواک، برای انتقاد، نکوهش و منزوی کردن مخالفان سیاسی حکومت، از تلویزیون بهره می‌برد.[۲] بسیاری از مصاحبه‌های تلویزیونی با صلاحدید و سازماندهی ساواک صورت می‌گرفت و در موارد متعدد، سئوالاتی که از مصاحبه‌شوندگان (موافق و یا مخالف حکومت) پرسیده می‌شد، پیشاپیش توسط ساواک طراحی شده و مدتها درباره چند و چون آن گفتگو می‌شد.[۳] ساواک بر دیگر برنامه‌های رادیو و تلویزیون نیز نظارت داشت؛ چنانکه تمام فیلمها، سریالها و نمایشهای تلویزیونی قبل از پخش، توسط مأموران ساواک کنترل می‌شد. رادیو و تلویزیون در درجه نخست به عنوان اهرمی قدرتمند در مسیر اهداف تبلیغاتی رژیم پهلوی به کار گرفته می‌شد. در رادیو و تلویزیون مخالفان مورد هجوم قرار می‌گرفتند تا از گسترش نارضایتیهای عمومی جلوگیری شود.[۴] ساواک حتی درباره مسائل فنی پخش برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی نیز دخالت می‌کرد. همچنین درباره ضرورت نصب فرستنده‌های رادیویی و تلویزیونی در بخشهای مختلف کشور (به حسب ضرورتهای امنیتی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و نظایر آن) توصیه‌ها و پیشنهادات لازم‌الاجرایی را به مسئولان امر ارائه می‌داد.[۵] روند سانسور برنامه‌های رادیو و تلویزیون توسط ساواک، در تمام سالهای حکومت پهلوی ادامه داشت. به‌ویژه با آغاز حرکتهای مردمی دوران انقلاب اسلامی، ساواک بر سانسور برنامه‌های رادیو و تلویزیون افزود

۱- جلال آل‌احمد، فرهنگ جلال آل‌احمد، صص ۳۰۸ ـ ۳۱۱؛ اسنادی از موسیقی، تئاتر و سینما در ایران، ج ۲، ص ۶۵۷ و صص ۶۸۸ ـ ۶۹۱.

۲- نیمه پنهان، ج ۱۰، ص ۲۳۵.

۳- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).

۴- اسنادی از موسیقی، تئاتر و سینما در ایران، ج ۲، ص ۷۱۵ و ص ۷۴۷؛ حجت‌الاسلام محمدتقی فلسفی به روایت اسناد ساواک، ص ۱۷ و صص ۶۰۶ ـ ۶۰۷.

۵- اسنادی از تاریخچه رادیو و تلویزیون، صص ۷۴۲ ـ ۷۴۵.

و تا واپسین ماههای حیات رژیم، این دو رسانه مهم کشور عمدتاً اخبار، اطلاعات و برنامه‌های ارائه شده توسط ساواک را پخش می‌کرد.[۱]

سانسور مکاتبات و کنترل ارتباطات

از جمله اقدامات گسترده ساواک کنترل نامه‌های مردم، به‌ویژه مخالفان سیاسی بود. ساواک برای اطلاع از مفاد نامه‌های مخالفان، فرمهای مخصوصی طراحی کرده بود و سانسورچیان، بر اساس محورهای مشخص شده نامه‌های موردنظر را کنترل می‌کردند.

گفته می‌شد بسیاری از مأموران ساواک در بخشهای مختلف ادارات پست به کار اشتغال داشتند[۲] و مکاتبات مخالفان سیاسی شناخته شده حکومت در اولویت برنامه‌های نظارتی ساواک قرار داشت. اسناد و مدارک موجود نشان می‌دهد که ساواک، مکاتبات و نامه‌های خصوصی تمام علما و روحانیون سرشناس مخالف حکومت و مرتبطین با آنها را کنترل می‌کرد.[۳] ساواک مراقب بود فرستندگان و گیرندگان مراسلات، از سانسور نامه‌هایشان اطلاع نیابند. مراسلات پستی مخالفان، صرفاً شامل نامه‌های خصوصی نمی‌شد، بلکه ساواک بسیاری از نشریات، اعلامیه‌ها، خبرنامه‌ها و نظایر آن را که با پست ارسال می‌شد، کنترل می‌کرد.[۴] در مواردی هم سانسورچیان ساواک در اداره پست در جریان کار خود سوءاستفاده‌های مالی می‌کردند. در یک مورد، مأموری از ساواک پس از باز کردن نامه‌ای چند فقره چک همراه نامه را که از پاریس به مقصد تهران فرستاده شده بود، به بانک مقصد ارائه داده و وجوه آن را دریافت کرده بود.[۵]

علاوه بر سانسورچیانی که ساواک در دوایر پستی داخل گمارده بود، در نمایندگیهای این سازمان در کشورهای بیگانه نیز مأمورانی، وظیفهٔ شناسایی، ردیابی و کنترل مکاتبات و نامه‌نگاریهای مخالفان سیاسی و دانشجویی حکومت را با داخل برعهده داشتند. نامه‌ها و مکاتباتی که از داخل و نیز سایر نقاط جهان برای مخالفان سیاسی و دانشجویی حکومت در

۱- آذر آریان‌پور، پشت دیوارهای بلند، ص ۲۶.
۲- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).
۳- شهید آیت‌الله دکتر سیدمحمد حسینی بهشتی به روایت اسناد ساواک، ج ۳، صص ۸ ـ ۹ و صص ۱۵۴ ـ ۱۶۰.
۴- شریعتی به روایت اسناد ساواک، ج ۲، ص ۴۲۱.
۵- شمس‌الدین امیرعلایی، مجاهدین و شهیدان راه آزادی، صص ۴۵۳ ـ ۴۵۴.

کشورهای مختلف ارسال می‌شد، معمولاً قبل از آنکه بـه مقـصد برسـد توسـط نماینـدگیها و مأموران ساواک بررسی گردیده و محتوای آن به مرکز ساواک در ایران ارسال می‌شد.[۱]

مکاتبات و نامه‌های زندانیان توسط ساواک کنترل شده و سپس به مقصد گیرنـده ارسـال می‌شد. ضمن اینکه نامه‌های ارسالی برای زندانیان سیاسی نیز پس از اطمینان از اینکه مطلب قابل اعتنایی در آن وجود ندارد، در اختیار زندانیان قرار می‌گرفت.[۲]

سانسور نامه‌ها صرفاً به مخالفان سیاسی حکومت محدود نمی‌شد، بلکه ساواک نامه‌هـای بیشتر شهروندان کشور را سانسور می‌کرد. نیز نامه‌های بسیاری از شهروندان کـه بـه مقـصد رجال، شخصیتهای سیاسی، مدیران ارشد، نمایندگان مجلس شورای ملـی و سـنا، مـدیران و مسئولان نشریات و روزنامه‌های مختلف و وزیـران ارسـال مـی‌شـد قبـل از آنکـه در اختیـار گیرندگان قرار گیرد، توسط ساواک کنترل می‌شد.[۳]

از دیگر اقدامات ساواک شـنود تلفنـی و میکـروفن‌گـذاری و بهـره‌گیـری از گیرنـده‌هـا و فرستنده‌های مختلف جهت آگاهی از مکالمات، گفتگوهـا، دیـدگاهها و نظـرات مـردم دربـاره حکومت بود. این اقدام نیز نظیر سانسور مکاتبـات صـرفاً شـامل مخالفـان سیاسـی حکومـت نمی‌شد، بلکه تلفن منزل و محل کار بسیاری از رجال و کـارگزاران حکومـت توسـط سـاواک کنترل می‌شد و در محل کار و منزل آنها به طور مخفیانه دستگاههای شنود نصب می‌گردید. گفتـه مـی‌شـد سـاواک حتـی در محـل کـار و منـزل امیرعبـاس هویـدا نخـست‌وزیـر نیـز میکروفن‌گذاری کرده و تلفن او را کنترل می‌کرد. تلفن مخالفان سیاسی سرشـناس حکومـت معمولاً همیشه تحت کنترل ساواک قرار داشت.[۴]

روشنفکران

از نگاه ساواک این گروه در زمره مهمترین مخالفان رژیم پهلوی محسوب می‌شدند. ایـن گروه چهره‌های شـاخص و قابـل اعتنـایی بودنـد کـه در میـان دانـشگاهیان، اهـالی قلـم و نویسندگان و پژوهشگران، شاعران و روحانیون و علمای پیشرو و نظایر آنان ارج و قرب قابـل

۱- امام موسی صدر به روایت اسناد ساواک، ج ۱، صص ۳۱۵ ـ ۳۱۸.
۲- شهید سید اسدالله لاجوردی به روایت اسناد ساواک، ص ۱۶۶ ـ ۱۶۷ و صص ۲۱۶ ـ ۲۱۷.
۳- مجله خواندنیها به روایت اسناد ساواک، صص ۳۴۶ ـ ۳۴۹.
۴- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).

توجهی داشتند. دیدگاهها و نظرات سیاسی ـ فکری آنان در شکل‌دهی گونه‌های مختلف مبارزه و مخالفت با حکومت نقش مؤثری داشت. در آن دوره شاهد شکل‌گیری محافل کوچک، اما بسیار اثرگذار روشنفکری در میان مسلمانان هستیم که می‌توان تحت عنوان روشنفکری دینی از آن یاد کرد. استاد مرتضی مطهری، استاد علامه محمدتقی جعفری، دکتر علی شریعتی، مهندس مهدی بازرگان و چند تن دیگر را می‌توان در رأس محفل روشنفکری دینی آن روزگار شماره کرد که در شکل‌گیری و گسترش تحرکات سیاسی ـ مذهبی مردم بر ضد رژیم پهلوی نقش قابل توجهی داشتند.

طبقه‌ای از جامعه ایرانی که مسامحتاً تحت عناوین روشنفکر از آن یاد می‌شد در تمام سالهای حیات رژیم پهلوی تحت فشار دائمی ساواک قرار داشتند. هیچ نوشته، مقاله، گفتار و اثری از آنان بدون نظارت و مجوز ساواک چاپ و منتشر نمی‌شد. حتی گردهماییهای نیمه رسمی و خصوصی آنان در منازل یکدیگر نیز توسط ساواک کنترل می‌شد. معمولاً مأمورانی از ساواک در پوششهای مختلف، مجموعه مقالات، فعالیتها و رفتار سیاسی ـ فرهنگی آنان را تحت مراقبت داشت. بسیاری از این افراد در سالهای دهۀ ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ بارها توسط ساواک احضار، بازجویی و روانه زندان شده و شکنجه شدند. همچنین این عده با محدودیتهای عدیده مالی و اقتصادی مواجه شده و یا مشاغل و کار دولتی خود را از دست دادند؛ نیز در فضای سیاسی ـ اجتماعی پر از رعب و وحشت که توسط ساواک به وجود آمده بود، روزگار سختی سپری کردند. بسیاری از آنان بارها توسط افراد و گروههای علی‌الظاهر ناشناس که به دست ساواک سازماندهی شده بودند، مورد ضرب و شتم قرار گرفتند و جلسات سخنرانی آنان مکرراً مورد هجوم نیروهای ساواک قرار گرفت. برای تحت فشار قرار دادن بیشتر آنان، برخی از نزدیک‌ترین منسوبان و اعضای خانواده‌هایشان، توسط ساواک دستگیر، بازجویی و شکنجه شدند.[1] ساواک در تلاش بود افراد شاخصی از جامعه روشنفکری کشور را که اثرگذار بوده و محبوبیت داشتند، تحت فشار قرار داده و منزوی کند.[2] بدین ترتیب جامعه روشنفکری و اهل قلم و اندیشه از همان آغاز فعالیت، خود را در سانسوری محصور می‌دید که توسط ساواک و سایر مراجع حکومتی با شدت اعمال می‌شد. به همین دلیل اکثر این افراد به تدریج گرفتار

۱- گزارش خانم دلا فو ـ ورون حقوقدان فرانسوی، صص ۱۱ ـ ۲۲.

۲- آذر آریان‌پور، پیشین، ص ۱۰۱.

نوعی خودسانسوری شده و با درک تدریجی آستانه تحمل ساواک و حکومت، خط قرمزهـای نسبی برای فعالیت خود در نظر گرفتند. از دیگر سیاستهای ساواک تلاش برای تحبیب برخی از روشنفکران و صاحبان قلم و اندیشه و ترغیب آنان به حمایت از رژیم پهلـوی بـود. در ایـن میان کسانی که به دعوت ساواک نظر مساعد نشان می‌دادنـد، مـورد حمایـت قـرار گرفتـه و امکانات مالی بسیاری در اختیار آنان قرار می‌گرفت.[۱] در سـالهای دهـهٔ ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ گـروه قابل توجهی از اهالی قلم و اندیشه (به‌ویژه در بین گروههای چپ) توسط ساواک و حکومـت جذب شده و با امکانات قابل توجهی که در اختیارشـان قـرار گرفتـه بـود در مـسیر اهـداف و خواسته‌های حکومت فعالیت کردند.[۲] فقدان تشکیلات منسجم و قابل اعتنـایی کـه بتوانـد از خواسته‌های روشنفکران و اهالی علم و اندیشه در برابر حکومت حمایت کند، موجـب شـد تـا روشنفکران در برخورد با سیاستهای ساواک، روشهای مختلفی در پیش گیرند. گروه اندک امـا متعهد از روشنفکران در تمام سالهای دهۀ ۴۰ و ۵۰ تلاشهای هماهنگ ساواک، دربار و سـایر نهادهای حکومتی را برای تشکیل مجامع و گروههای متعدد روشنفکری وابسته بـه دربـار بـا ناکامی روبرو کردند و بخشی از بار مبارزه سیاسی ـ فرهنگی و فکری با رژیـم پهلـوی را بـر دوش گرفتند.[۳] به همین دلیل ساواک در تمام آن دوره قادر نشد با استفاده از سیاست تطمیـع بر روشنفکران معترض و متعهـد چیـره شـود.؛ برخـورد قهرآمیـز، کارآمـدترین روش از میـان برداشتن روشنفکران و اهالی قلم و اندیشه برشمرده می‌شد.[۴] بـسیاری از ایـن اندیـشمندان و اهالی قلم و اندیشه، مشاغل خود را در بخشهای مختلف دولتی و دانشگاهی از دسـت دادنـد. چنانکه استاد شهید مرتضی مطهری به دلیل مخالفت با حکومـت، از تـدریس در دانـشگاهها (دانشکده الهیات دانشگاه تهران) منع شد.[۵]

ساواک برای تحت فشار قرار دادن اندیشمندان و اهالی قلم، حملات شبانه و یکباره‌ای به منازل آنان تدارک می‌دید و با مصادره نوشتجات، کتابها و یادداشتها، آنان را دستگیر می‌کرد.[۶]

۱- مصطفی الموتی، پیشین، ج ۹، صص ۲۷۹ ـ ۲۸۱.
۲- همان، صص ۲۵۲ ـ ۲۵۳.
۳- شمس آل‌احمد، پیشین، صص ۳۲۲ ـ ۳۲۵.
۴- فریدون هویدا، پیشین، ص ۱۰۵؛ روزشمار انقلاب اسلامی، ج ۱، ص ۱۷۱.
۵- استاد شهید مرتضی مطهری به روایت اسناد ساواک، صص ۲۸۶ ـ ۲۸۷ و صص ۳۱۲ ـ ۳۱۳؛ آیت‌الله‌العظمی سید محمدهادی میلانی به روایت اسناد ساواک، ج ۳، ص ۵۵۳.
۶- شمس آل‌احمد، پیشین، صص ۴۶۰ ـ ۴۶۱.

هم جهت شدن و برخی وجوه اشتراکی بین نوشته‌ها و اندیشه‌های روشنفکران و اهالی قلم با اقدامات و خواسته‌های گروههای مخالف سیاسی ـ مذهبی و چریکی، موجبات گرفتاری این اندیشمندان را فراهم می‌آورد.[۱] در همین راستا برخی اندیشمندان به اتهام حمایت و هدایت فکری ـ سیاسی گروههای مختلف سیاسی ـ چریکی با زمینه‌چینیها و تمهیدات ساواک در دادگاههای فرمایشی به مرگ محکوم شده و جان خود را از دست دادند.[۲]

در موارد متعددی، افراد به صرف در اختیار داشتن کتاب و نوشته‌هایی از اندیشمندان و روشنفکران مخالف حکومت، توسط ساواک تحت تعقیب قرار گرفته و زندانی می‌شد.[۳] از جمله افرادی که آثار و نوشته‌های او به طور مکرر توسط ساواک سانسور و توقیف شد، جلال آل‌احمد بود؛ آثار او در میان گروههای سیاسی، دانشجویی و دانشگاهیان مخاطب داشت. کارشناسان سانسور ساواک با بررسیهای آثار جلال، معتقد شدند که بسیاری از نوشته‌های او با مشی نظام سیاسی حاکم بر کشور در تضاد است و اقدامات و سیاستهای رژیم پهلوی را مورد پرسش و انتقاد قرار داده و در مواردی، بنیاد سلطنت پهلوی را به چالش می‌طلبد. به همین دلیل آثار وی در ردیف کتابهای ممنوع‌الانتشار قرار گرفت و در نتیجه همواره به صورت قاچاق خرید و فروش می‌شد. ضمن اینکه خود او نیز، به طور دائم تحت مراقبتهای ساواک قرار داشت.[۴] در این میان نشریات و مجلاتی که جسارت به خرج داده و بدون هماهنگی ساواک، نوشته‌هایی از اندیشمندان فهرست سیاه ساواک را چاپ می‌کردند، توقیف می‌شد.[۵] تلاش برای بدنام کردن و وابسته نشان دادن این افراد به حکومت و ساواک، از جمله راه‌حلها برای بی‌اعتبار کردن آنان بود.[۶] هرگاه تمامی این روشها کارآمد نبود، برخی گروههای مشکوک می‌توانست چند صباحی حکومت را از زحمت‌افزایی آنان رهایی بخشد. البته تبعات سوء اقداماتی از این دست، برای حکومت کم نبود. البته این اقدام ساواک نیز به ندرت توانست جامعه فرهنگی کشور را در سکوت و خفقان فرو برد، تا جایی که در اوج دوران خشونت ساواک، سالهای ۱۳۵۴ ـ ۱۳۵۵، افرادی از اهالی اندیشه در نامه‌ها، اعلامیه‌ها و

۱- شریعتی به روایت اسناد ساواک، ج ۲، صص ۲۲۶ ـ ۲۲۷.
۲- عباس سماکار، من یک شورشی هستم، صص ۲۵۶ ـ ۲۶۲؛ حماسه خسرو گلسرخی، صص ۵ ـ ۲۱.
۳- انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۳، ص ۳۰۰.
۴- جلال آل‌احمد به روایت اسناد ساواک، ص ۱۷ و صص ۳۲ ـ ۳۷.
۵- شمس آل‌احمد، پیشین، ص ۴۷۸.
۶- همان، صص ۲۹ ـ ۳۱.

نوشته‌های سرگشاده خطاب به شاه و رجال درجه اول کشور بر سانسور شدیدی که در جامعه حاکم شده و آزادیها و حقوق فردی، اجتماعی و سیاسی مردم را نقض کرده بود، اعتراض می‌کردند و حکومت را نسبت به تبعات سوء این رفتارها هشدار می‌دادند.[۱]

در این میان اندیشمندان دینی بیش از دیگر اهالی فکر تحت فشار بودند. به‌ویژه آن که ساواک به درستی تشخیص داده بود که اسلام سیاسی در بین مردم طرفداران بسیاری دارد و هرچه زمان می‌گذرد این روند افزایش می‌یابد. برهمین اساس افرادی نظیر دکتر علی شریعتی و استاد مرتضی مطهری به طور مداوم تحت مراقبت ساواک بودند و آثار آنان گرفتار سانسور دائمی ساواک بود؛ جلسات سخنرانی و وعظ آنان نیز توسط ساواک کنترل می‌شد. برخی از بزرگ‌ترین اندیشمندان مسلمان، بارها توسط ساواک دستگیر و راهی زندان شدند.[۲] به همین دلیل آثار اندیشمندان اسلامی عمدتاً به صورت پنهانی، چاپ و به دست مخاطبان در داخل و خارج کشور می‌رسید.[۳]

ساواک بارها کوشید افکار و اندیشه‌های سیاسی ـ عقیدتی برخی اندیشمندان مسلمان را با تفکرات مارکسیستی و کمونیستی پیوند زده، مردم را نسبت به آنان بدبین سازد.[۴] به طور نمونه هنگامی که دکتر علی شریعتی در خارج از کشور درگذشت، ساواک تلاش کرد تا مردم را نسبت به آراء و اندیشه‌های او بدبین کرده و با انتشار برخی بیانیه‌ها و نامه‌های جعلی تلاش نمود او را منادی و مشوق تفکر کمونیستی و مارکسیستی قلمداد کند.[۵] حکومت با چاپ و انتشار بخشهایی از نوشته‌ها و آثار او به صورت پاورقی در روزنامه‌ای چون کیهان، بر آن بود تا نیز چنین القا کند که شریعتی با ساواک و حکومت همکاری دارد و در دوران حبس برای همکاری با رژیم پهلوی به توافقاتی با ساواک دست یافته است. افراد وابسته‌ای چون احسان نراقی با هماهنگی ساواک تلاش می‌کردند بین روشنفکرانی چون دکتر شریعتی و حکومت نوعی همگرایی ایجاد کرده و موضع آنان را نسبت به حکومت تعدیل کنند.[۶]

با آغاز حرکتهای مردمی دوران انقلاب، اهالی اندیشه به طرق گوناگون در مخالفت با

۱- علی‌اصغر حاج سیدجوادی، نامه‌ها، نامه دوم، صص ۴۰ ـ ۴۹ و صص ۶۰ ـ ۶۲.
۲- شریعتی به روایت اسناد ساواک، ج ۲، صص ۴۰۹ ـ ۴۱۰ و ص ۳۸۱.
۳- همان، صص ۴۳۰ ـ ۴۳۱.
۴- همان، ج ۳، ص ۳۳۳.
۵- همان، صص ۳۳۶ ـ ۳۳۹.
۶- همان، ج ۲، صص ۲۲۶ ـ ۲۲۷.

رژیم پهلوی کوشیدند و طی اعلامیه‌ها، نوشته‌ها و سخنرانیهای خود زوایای پیدا و پنهان بسیاری از ناملایمات و کاستیها و ددمنشیهای حکومت و ساواک را بر مخاطبان خود آشکار ساختند. در این میان کانون نویسندگان ایران نیز از فضای به وجود آمده بهره برده و با انتشار اعلامیه‌ها، بیانیه‌ها و نامه‌های سرگشاده و برگزاری مراسم سخنرانی، در صحنه حاضر شد.[۱] در سالهای پایانی حکومت پهلوی، اهالی علم و اندیشه سخنها رانده و مقالات بسیاری نوشتند و با تشکیل برخی مجامع و تشکلهای سیاسی ـ فرهنگی اعتراضات و انتقادات قابل توجهی متوجه دولتهای وقت و حکومت کردند.[۲] از جمله این تشکلها می‌توان به جمعیت دفاع از حقوق زندانیان سیاسی و کمیته ایرانی دفاع از حقوق بشر اشاره کرد که در افشای ددمنشیهای ساواک سهیم بودند.[۳]

بخشی از جریان روشنفکری ایران از اوایل دهۀ ۱۳۳۰، به بعد در میان شاعران نمود یافت که تحت‌تأثیر تحولات سیاسی پس از کودتای ۲۸ مرداد اعتراض و انتقاد خود را بر ضد نظام وقت در قالب شعر بیان می‌کردند.[۴] در شعر شاعران، اشارات قابل توجهی به سانسور مطبوعات، روزنامه‌ها و جلوگیری حکومت از آزادی بیان و قلم شده و نقش دستگاههای سرکوبگر در نقض حقوق فردی، سیاسی و اجتماعی مردم نکوهش شده است.[۵]

داستان، ادبیات داستانی و رمان نیز نظیر سایر عرصه‌های فکری ـ فرهنگی، از سالهای پایانی دهۀ ۱۳۳۰، گرفتار سانسور ساواک شد و اعمال سانسورچیان به انحطاط و از بین رفتن ادبیات داستانی و رمان‌نویسی خلاق و پویا انجامید.

با این احوال و به رغم سخت‌گیریهای ساواک، معدود کتابهای داستانی با ارزش هر از گاه چاپ می‌شد. در مواردی هم به رغم مجوز صادر شده، برخی از همین کتابها پس از چاپ توسط ساواک جمع می‌شد.[۶] رفتارهای خشن ساواک اثرات منفی خود را در عرصه ادبیات داستانی و خلق آثار داستانی و رمان بر جای نهاد و به‌ویژه از اوایل دهه ۱۳۴۰، ادبیات داستانی در کشور به ابتذال، سطحی‌گرایی و پرداختن به مفاهیم، مضامین و موضوعات

۱- جلال آل‌احمد به روایت اسناد ساواک، صص ۱۷۶ ـ ۱۷۸ و صص ۲۱۸ ـ ۲۲۰.
۲- روزشمار انقلاب اسلامی، ج ۳، صص ۲۵۰ ـ ۲۵۱.
۳- مصطفی الموتی، پیشین، ج ۱۰، صص ۲۰۴ ـ ۲۰۵؛ کیان کاتوزیان، از سپیده تا شام، صص ۳۶ ـ ۳۷.
۴- شمس لنگرودی، تحلیل شعر نو، ج ۲، صص ۲ ـ ۲۹.
۵- عبدالرحیم ذاکرحسین، ادبیات سیاسی ایران در عصر مشروطیت، ج ٤، صص ۸۲ ـ ۸٦.
۶- حسین میرعابدینی، صد سال داستان‌نویسی ایران، صص ٦٥٧ ـ ٦٦٢.

کلیشه‌ای که به ندرت با نیازهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی جامعه ایرانی ارتباط داشت، گرایش یافت.[۱]

علما، روحانیون و اسلام سیاسی

علما و روحانیون که در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ مهمترین و تأثیرگذارترین مخالفان سیاسی حکومت محسوب می‌شدند، همواره تحت مراقبت ساواک قرار داشتند. به‌ویژه پس از قیام ۱۵ خرداد و تبعید امام خمینی، ساواک طرحهایی برای تضعیف موقعیت روحانیت اجرا کرد. ساواک در تلاش بود با تقویت روحانیون و جریانات مذهبی موافق حکومت، از رشد اسلام سیاسی و بالندگی جریانات فرهنگی ـ سیاسی اسلام‌گرا جلوگیری کند. در همین ارتباط ساواک کوشید آموزشهای مذهبی را در محیطهای آموزشی (مدارس، دبیرستانها و دانشگاهها) به حداقل برساند و امکانات حکومت را در جهت حمایت از اسلام غیرسیاسی سوق دهد. ساواک تلاش می‌کرد فعالیتهای فکری ـ فرهنگی روحانیون را با شکست مواجه سازد و آنها را تحریم خبری و رسانه‌ای نموده، از انتشار هر خبر، مطلب و گزارشی که می‌توانست اذهان عمومی را با اندیشه‌های آنان آشنا سازد جلوگیری کند.[۲] از دیگر اقدامات ساواک کنترل مسائل درسی و آموزشی حوزه علمیه قم و محدود کردن حیطه فعالیتهای آن بود تا طلاب را در مسیر دلخواه حکومت سوق داده و از رشد اندیشه‌های مخالف حکومت جلوگیری کند. از دیگر طرحها، ممانعت از گسترش حوزه‌های علمیه و جلوگیری از گرایش مردم برای تحصیل علوم حوزوی بود. اسناد و مدارک نشان می‌دهد که شاه ساواک را ملزم کرده بود از اجرای هر طرحی که باعث گسترش حوزه علمیه قم و گرایش مردم به تحصیلات علوم حوزوی می‌شود ممانعت کند.[۳] از دیگر اقدامات ساواک، کنترل دستجات و هیئتهای مذهبی و عزاداری، به‌ویژه در ماههای محرم، صفر و رمضان بود.

پس از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، طرحی تهیه شد که بر اساس آن مقرر گردید هم‌زمان با کاهش تعداد طلاب در سالهای بعد، محتوای درسی و آموزشی حوزه‌های علمیه نیز تغییر کند؛ در همان حال برنامه‌هایی نیز برای کاهش نفوذ علما و روحانیون در بین مردم اجرا شود.

۱- جلال آل‌احمد، فرهنگ جلال آل‌احمد، صص ۳۵٤ ـ ۳۵۷.
۲- تقی نجاری‌راد، ساواک و نقش آن در تحولات داخلی رژیم پهلوی، صص ۱٦۱ ـ ۱٦۷.
۳- همان، صص ۱٦۹ ـ ۱۷۰.

ساواک قصد داشت با وابسته کردن تدریجی علما و روحانیون به حکومت که مستلزم پرداخت حقوق و مقرری منظم و دائمی به آنان بود، روحانیون و علما را بر حسب میزان و نوع آموزشی که فرا می‌گرفتند درجه‌بندی کند. طرح ساواک مقدمه‌ای برای تشکیل دانشگاهی با عنوان دانشگاه اسلامی بود که حکومت در نظر داشت با تأسیس آن، عملکرد علما و روحانیون را به کنترل خود درآورد.[۱] اسناد موجود نشان می‌دهد که ساواک در پی تأسیس این دانشگاه بود، اما امام خمینی با آن مخالفت کرده و آن را توطئه‌ای برای تضعیف موقعیت اسلام و قرآن در جامعه ایرانی ارزیابی کردند[۲] و این طرح با مخالفت روحانیون و علما شکست خورد. به دنبال آن، ساواک از طرح تشکیل مجامع علمی ـ مذهبی دیگری چون دارالتبلیغ و دارالترویج حمایت کرد که به مدیریت روحانیونی چون آیت‌الله شریعتمداری فعالیت خود را آغاز کردند. از دیگر اقدامات حکومت برای جلوگیری از رشد اسلام سیاسی و گسترش مبانی فکری ـ فرهنگی مخالف حکومت، تشکیل سپاه دین به مدیریت و کارگردانی روحانیون موافق حکومت بود که پس از مدتها کش و قوس، سرانجامی نیافت و با مخالفت شدید امام خمینی، اجرا نگردید.[۳]

از دیگر اقدامات ساواک که پیش از این نیز ذکر شد، سانسور کتابهای روحانیون مخالف حکومت و جلوگیری از چاپ و نشر آن بود. ساواک همواره خرید و فروش، مطالعه و نگهداری فهرست بلندبالایی از کتابها و آثار روحانیون مخالف حکومت را ممنوع کرده بود.[۴] از جمله مهمترین آثار ممنوعه، رساله عملیه و دیگر آثار امام خمینی بود. با این احوال، آثار امام به طور مخفیانه و در سطح وسیع چاپ و در اختیار مخاطبان قرار می‌گرفت.[۵] در همان حال سخنان، استفتائات، اعلامیه‌ها و دیدگاههای امام(ره)، توسط پیروان و علاقمندان ایشان به صورت جزوات مجزایی چاپ و مخفیانه در اختیار علاقمندان قرار می‌گرفت.[۶]

از جمله اندیشمندانی که در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ تحت کنترل شدید ساواک قرار داشته و آثار و نوشته‌هایش توسط ممیزان ساواک بررسی می‌شد و سخنرانیها، گفتارها و

۱- حمید روحانی، پیشین، ج ۳، صص ۹۸۰ ـ ۹۹۰.
۲- همان، صص ۹۹۰ ـ ۹۹۵.
۳- همان، صص ۹۹۵ ـ ۱۰۰۷.
۴- شهید حجت‌الاسلام سید عبدالکریم هاشمی‌نژاد به روایت اسناد ساواک، ص ۲۱۲.
۵- شهید آیت‌الله سید محمدرضا سعیدی به روایت اسناد ساواک، ص ۳۸۷.
۶- همان، صص ۳۲۸ ـ ۳۲۹.

فعالیتهای فکری ـ فرهنگی‌اش از سوی جاسوسان و مأموران ساواک مراقبت می‌گردید، علامه محمدتقی جعفری بود. ساواک همواره نگران تأثیرپذیری مردم، به‌ویژه دانشجویان و طلاب از دیدگاهها و آراء سیاسی ـ فرهنگی و فکری وی بود.[۱]

از دیگر اقدامات ساواک، کنترل کانونهای فرهنگی و مذهبی بود. ساواک همواره مترصد کمترین بهانه و دستاویزی برای تعطیلی کانونها، مجامع و تشکیلات فکری ـ فرهنگی و مذهبی روحانیون بود.[۲] از جمله کانونهای اسلامی، حسینیه ارشاد بود که از اواسط دهۀ ۱۳۴۰ تعدادی از اندیشمندان، روحانیون و علما در آن فعالیت داشتند. در این میان دکتر علی شریعتی در این مرکز سخنرانیهای منظمی داشت.

از جمله مراکز آموزشی ـ فرهنگی آن دوره، جامعه تعلیمات اسلامی بود که مدیریت آن بر عهده شیخ عباسعلی اسلامی بود. جامعه تعلیمات اسلامی عهده‌دار مدیریت مدارسی در تهران و سایر شهرها بود. محتوای دروس ارائه شده در این مدارس مورد تأیید آموزش و پرورش بود، اما در بسیاری از مسائل داخلی و مدیریتی خود روش مستقلی دنبال می‌کردند. ساواک بر مجموعه فعالیتهای گردانندگان، مدیران و کادر علمی آن نظارت داشت. شیخ عباسعلی اسلامی بنیانگذار و مدیر جامعه تعلیمات اسلامی همواره تحت کنترل ساواک بود و پرونده سیاسی قطوری در ساواک داشت. با تمام مشکلاتی که ساواک برای جامعه تعلیمات اسلامی ایجاد می‌کرد، این مجموعه تا پایان دوران حکومت پهلوی به فعالیت خود ادامه داد. ساواک بر مجموعه مقالات و فعالیتها و آمد و شدهای مجامع، مراکز، کانونها و تشکیلات فکری ـ فرهنگی و آموزشی اسلامی و دینی نیز نظارت داشت؛ چنانکه هزاران مسجد و تکیه نیز همواره تحت مراقبتهای ساواک بود.[۳] ساواک تا جایی پیش رفت که حتی در راه تأسیس و گسترش فعالیت صندوقهای مختلف قرض‌الحسنه که معمولاً توسط معتمدین محلی و علما و روحانیون با مرکزیت مساجد تشکیل می‌شد، مانع‌تراشی می‌کرد و برای محدود کردن فعالیت این صندوقها و تعطیلی آنها، به هر روشی متوسل می‌شد.[۴]

۱- استاد علامه محمدتقی جعفری به روایت اسناد ساواک، صص متعدد.

۲- علی احمدی میانجی، خاطرات، صص ۲۶۹ ـ ۲۷۱؛ شریعتی به روایت اسناد ساواک، ج ۱، صص ۱۹۲ ـ ۱۹۵.

۳- حمید کرمی‌پور، جامعه تعلیمات اسلامی، صص ۸۵ ـ ۸۹ و صص ۲۲۹ ـ ۲۳۲؛ حجت‌الاسلام محمدتقی فلسفی به روایت اسناد ساواک، صص ۲۳ ـ ۲٤.

۴- شهید حجت‌الاسلام سید عبدالکریم هاشمی‌نژاد به روایت اسناد ساواک، صص ۵۹۹ ـ ۶۰۰؛ علی دوانی، پیشین، ج ٦، صص ۲۹۰ ـ ۲۹۲.

از جمله اقدامات حکومت پهلوی در سال ۱۳۴۴ چاپ و انتشار کلام‌الله مجید بود. حکومت قصد داشت با این اقدام، در اذهان عمومی رواج دهد که شاه مسلمانی معتقد و حافظ اسلام است تا شاید بدین روش اقدامات روحانیون مخالف را خنثی سازد. ساواک با بهره‌گیری از روحانیون وابسته به حکومت، بر ضرورت چاپ و انتشار قرآن پهلوی ـ قرآن آریامهری ـ تأکید می‌کرد. پس از چاپ قرآن پهلوی (آریامهری) ساواک مأموریت یافت تا نسخه‌هایی از آن را به مراجع، علما، روحانیون و طلاب سرشناس هدیه کند و نیز با تشریفات خاصی، نسخه‌هایی از آن را در برخی مساجد و تکایای مهم شهرها قرار دهد. این قرآن که تحت عنوان هدیه اعلیحضرت، در اختیار اشخاص موردنظر قرار گرفت، با واکنشهای مختلفی روبرو شد. برخی از علما و بزرگان دین از قبول این هدیه خودداری کردند و این اقدام با اقبال گسترده علما و روحانیون روبرو نشد.[۱]

از دیگر اقدامات حکومت، تأسیس سازمان تبلیغات دینی و اوقاف در سال ۱۳۴۵ بود که با واکنش منفی علما روبرو شد.[۲]

از جمله مسائلی که ساواک برای ایجاد اختلاف بین علما و روحانیون بدان متوسل شد، کتاب «شهید جاوید» به قلم نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی بود که در سال ۱۳۴۹ چاپ و منتشر شد؛ دو تن از علمای مخالف حکومت (آیت‌الله منتظری و آیت‌الله مشکینی) نیز تقریظی بر این کتاب نوشتند. نویسنده در این کتاب بر این باور بود که امام حسین(ع) به قصد شهادت به مبارزه و مخالفت با حکومت غاصب یزید و امویان برنخاسته و هدفشان تشکیل حکومت اسلامی بود و ایشان نمی‌دانستند که نهایتاً در کربلا به شهادت خواهند رسید. این موضوع دست‌مایه‌ای برای ساواک شد تا علما و روحانیونی را که با این تفکر مخالف بودند، بر ضد موافقان برانگیزاند. مدت کوتاهی پس از انتشار کتاب، مدافعان و مخالفان بسیاری درباره آن موضع‌گیری کردند و برخی علمای سرشناس نیز بر ضد نویسنده کتاب و موافقان آن نظراتی ابراز کردند. ساواک قصد داشت با ایجاد اختلاف بین علما و روحانیون، موضع علمای مخالف حکومت را تضعیف کند. به همین دلیل اعلامیه‌ها، شب‌نامه‌ها و نوشته‌ها و برخی فتاوای صادر شده، در شمارگان چندین هزار نسخه از سوی ساواک چاپ و به صورت مخفیانه

۱- فصلنامه ۱۵ خرداد، س ٦، ش ۲۵، بهار ۱۳۷٦، صص ١٦٦ ـ ۱۹۳؛ سجاد حججی، خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین حججی، صص ۱۰۷ ـ ۱۰۸.

۲- اسناد انقلاب اسلامی، ج ۵، ص ۱۲٤.

توزیع شد. تلاش ساواک نیز برای به دست آوردن نوشته و یا نظری از امام خمینی در رد یا قبول محتوای این کتاب بی‌نتیجه ماند. کتاب شهید جاوید سالها دستاویزی در دست ساواک برای ایجاد اختلاف بین روحانیون بود.[۱]

علیرغم همه اقدامات ساواک، قدرت مخالفان به تدریج ابتکار عمل را از ساواک سلب کرد و این سازمان به ناچار حالت تدافعی گرفت،[۲] تا جایی که برخی از نشریاتی که در سال ۱۳۵۳ به بهانه‌هایی واهی تعطیل شده بودند، از اواسط سال ۱۳۵۷ به تدریج فعالیت خود را از سر گرفتند[۳] در همان حال، انتقاد از ساواک به دلیل ادامه سانسور نشریات، روزنامه‌ها و دیگر آثار فکری ـ فرهنگی و سیاسی ـ مذهبی گسترش یافت. بسیاری از نویسندگان و هیئت تحریریه روزنامه‌ها و نشریات بر ضد ادامه سانسور اعتصاب کردند و با انتشار اعلامیه‌هایی، مراتب اعتراض خود را به مسئولان امر گوشزد کردند. در اواسط سال ۱۳۵۷ معترضین خواستار لغو کامل سانسور در عرصه مطبوعات و تولیدات فکری ـ فرهنگی و سیاسی بودند.[۴] نویسندگان مطبوعات و اهالی علم و اندیشه، از این هم فراتر رفته و با ارسال نامه‌ای به وزارت دادگستری، علیه مسئولان حکومتی و ساواک اعلام جرم کردند. دامنه مخالفت با سانسور در عرصه مطبوعات و تولیدات فکری ـ فرهنگی در اواسط سال ۱۳۵۷ به مجلس شورای ملی دوره ۲۴ نیز کشیده شد و برخی نمایندگان مجلس وقت خواستار حذف سانسور شدند.[۵] هر چند در دوره پایانی نخست‌وزیری جمشید آموزگار ـ بهار و تابستان ۱۳۵۷ ـ حکومت، تحت فشار مخالفان، در اعمال سانسور عقب‌نشینیهای قابل اعتنایی کرد،[۶] اما تنها در دوره نخست‌وزیری شریف امامی بود که دولت با اوج‌گیری حرکتهای مردمی مجبور شد وعده دهد سانسور مطبوعات را لغو خواهد کرد؛ نهایتاً هم در ۱۹ مهر ۱۳۵۷، تصریح کرد که طبق قانون اساسی از آزادی و فعالیت مطبوعات صیانت خواهد کرد.[۷] البته دردوره چند ماهه نخست‌وزیری

۱- علی شیرخانی، حماسه ۱۹ دی ۱۳۵٦، صص ۱۷۱ ـ ۱۷۲؛ فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، س ٦، ش ۳ و ٤، پاییز و زمستان ۱۳۷٦ ـ صص ۲۵۹ ـ ۲۷۱.

۲- انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۷، ص ۸۷.

۳- مجله سپید و سیاه به روایت اسناد ساواک، صص ۱۰۲ ـ ۱۰۹.

۴- روزشمار انقلاب اسلامی، ج ٦، ص ۳۰۰؛ اردشیر زاهدی، پیشین، ص ۳۰۰.

۵- روزشمار انقلاب اسلامی، ج ۵، صص ۱۵۱ ـ ۱۵۲.

۶- مسعود کوهستانی‌نژاد، اسناد دادگاهها و هیئتهای منصفه مطبوعاتی، صص ۷۲۳ ـ ۷۳٦.

۷- اکبر خلیلی، گام به گام با انقلاب، صص ٦۲ ـ ٦۳؛

شریف امامی و به رغم ادعـای دولـت در لغـو سانـسور، سـاواک هنـوز در کنتـرل و سانـسور مطبوعات و سایر محصولات فکری ـ فرهنگی فعال بود.[۱] پس از سقوط دولت شریف امامی و در دوره نخست‌وزیری ازهاری نیز ساواک به تلاش خود در سانسور مطبوعات و جلـوگیری از چاپ و انتشار آثار فرهنگی، سیاسی ادامه داد. بختیار نیـز در دوران کوتـاه نخـست‌وزیـری‌اش هنوز وعده لغو سانسور می‌داد.[۲] البته از مدتها قبـل آشـکار شـده بـود کـه فرهنـگ‌سـتیزی و سیاست سانسور ساواک و حکومت در برابر گسترش حرکت مردم، با شکـستی حتمـی روبـرو شده است.[۳]

۱- غلامرضا نجاتی، پیشین، ج ۲، صص ۷۷ ـ ۸۶.
۲- گزارشی کوتاه درباره جمعه سیاه، صص ۸ ـ ۱۱.
۳- یونس جوانرودی، پیشین، صص ۶۵ ـ ۷۷.

فصل چهارده

ساواک و مخالفان در خارج از کشور

در بیست و پنج سال پایانی حکومت پهلوی، بسیاری از مخالفان حکومت را درخارج از کشور، دانشجویان و تشکلهای دانشجویی تشکیل می‌دادند. در پی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سخت‌گیریهای حکومت نسبت به احزاب، گروهها و فعالان سیاسی و مذهبی، به تدریج کانونهای سیاسی مخالف حکومت در بین دانشجویان و تشکلهای دانشجویی شاغل به تحصیل در خارج از کشور شکل گرفت.

از اواسط دهۀ ۱۳۳۰، گروههای سیاسی و مذهبی مخالف حکومت در داخل امکان فعالیت نداشتند و به تدریج در کشورهای دیگر مستقر شده و به مبارزه ادامه دادند و همان دسته‌بندیها و گرایشات سیاسی دانشجویی داخل کشور، در خارج نیز بروز کرد. گروههای سیاسی و دانشجویی متعددی در کشورهای بیگانه شکل گرفت که با احزاب و تشکلهای سیاسی چون جبهه ملی، نهضت آزادی ایران، حزب توده و سایر گروهها همراهی داشته و به مبارزه با رژیم پهلوی پرداختند. این عده، شعب و تشکلهای وابسته به احزاب و گروهها را در خارج از کشورتشکیل دادند. مخالفان و منتقدان سیاسی حکومت در داخل، همواره تحت تعقیب ساواک بودند، اما مخالفان حکومت در خارج، بستر مناسب‌تری برای ابراز مخالفت داشتند، به همین دلیل بسیاری از مخالفان راهی خارج شدند.[1]

در بسیاری از اعلامیه‌ها، سخنرانیها، آثار و موضعگیریهای ضدحکومتی گروهها در خارج از کشور، انتقاد از روش غیرانسانی ساواک جایگاه ویژه‌ای داشت و همواره ساواک ابزاری برای

۱- رابرت شولزینگر، دیپلماسی امریکا در قرن بیستم، صص ۵۴۲ ـ ۵۴۳؛ علی جنتی، خاطرات علی جنتی، صص ۱۴ ـ ۱۵.

تقویت حکومت استبدادی در ایران معرفی می‌شد.[1]

انجمنهای اسلامی دانشجویان ایرانی خارج از کشور

روند تشکیل و فعالیت انجمنهای اسلامی دانشجویان ایرانی خارج از کشور به آغازین سالهای دهۀ ۱۳۴۰ و آغاز نهضت امام خمینی بازمی‌گردد. با گسترش حرکت سیاسی و مذهبی روحانیون و مطرح شدن اسلام سیاسی به عنوان کانون قدرتمند مبارزه ضدحکومتی، گرایشات مذهبی در بین دانشجویان، شتاب گرفت و بسیاری از دانشجویان ایرانی در دانشگاههای اروپا و امریکا نیز به اسلام سیاسی گرایش یافتند. پیش از آن، کنفدراسیون دانشجویان و محصلین ایرانی، که در اواخر دهۀ ۱۳۳۰ و عمدتاً در اروپا شکل گرفته بود، مهمترین کانون دانشجویی مخالف حکومت در خارج از کشور به شمار می‌رفت. نهضت امام(ره) در آغازین سالهای دهۀ ۱۳۴۰، روند تشکیل کانونهای دانشجویان مسلمان را در خارج از کشور تسریع بخشید و در همان حال موجب رویگردانی تدریجی دانشجویان مسلمان از کنفدراسیون شد که نسبت به مسائل دینی و مذهبی علاقه‌ای نشان نمی‌داد. در این مسیر، در سال ۱۳۴۵ «اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا ـ گروه فارسی زبان» به همت آیت‌الله دکتر بهشتی و با حضور ۱۲ دانشجوی ایرانی در شهر گینس آلمان غربی تأسیس شد و به تدریج حیطه فعالیت خود را در سراسر اروپا گستراند. با انتشار مجله «اسلام مکتب مبارز» در روند مبارزات سیاسی ـ مذهبی بر ضد حکومت در خارج از کشور، گامهای استواری نیز برداشته شد. در همین حال انجمنهای اسلامی رابطه خود را با روحانیون و به‌ویژه امام خمینی گسترش دادند. این انجمنها برای ادامه مبارزه انسجام یافته‌تر، با دیگر تشکلهای دانشجویی و سیاسی در اروپا و امریکا رابطه داشته و تشکیلات خود را در بسیاری از شهرهای اروپا گسترش دادند. به دنبال تشکیل اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویی در اروپا، در سال ۱۳۴۶، «انجمن اسلامی دانشجویان در امریکا و کانادا» نیز پایه‌ریزی شد و در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ به فعالیت در بسیاری از شهرهای امریکا و کانادا ادامه داد. این تشکل نیز با برخی از گروهها و تشکلهای دینی ـ اسلامی مخالف حکومت در خارج از کشور، به‌ویژه با

۱- درباره جنایات ساواک، صص ۲٤ ـ ۲٦.

امام خمینی رابطه داشت.[۱] بسیاری از موضع‌گیریها، سخنرانیها و پیامهای امام(ره) در نگرش سیاسی آنان انعکاس می‌یافت.[۲] گزارشاتی که در داخل ایران امکان انتشار نداشت، توسط انجمنهای اسلامی دانشجویان به اطلاع افکار عمومی جهانیان می‌رسید. چاپ و انتشار مباحث انتقادی و تحلیلی نظیر برگزاری جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی، دلایل و روند صلح ایران و عراق طی قرارداد الجزایر، روابط حکومت پهلوی با اسرائیل و ارتباط تنگاتنگ ساواک و موساد و نقش این دو سازمان در سرکوب مبارزان فلسطینی، اعتراض و انتقاد به نقش ساواک در به شهادت رسانیدن افرادی چون آیت‌الله سعیدی، انتقاد از تغییر تقویم و مبدأ تاریخ، سیاستهای ساواک درباره مخالفان سیاسی و بدرفتاری با زندانیان، حضور رژیم پهلوی در واقعه ظفار و پدیده صهیونیسم در خاورمیانه و در میان کشورهای اسلامی از جمله مباحثی بود که در مجله «اسلام مکتب مبارز» درباره آن سخن به میان می‌آمد.[۳]

علاوه بر دانشجویان و گروههای دانشجویی اسلامی در اروپا و امریکا، علما و روحانیون هم در برخی کشورهای اسلامی، اروپا و امریکا با رژیم پهلوی مبارزه می‌کردند. ساواک نیز برای کنترل و جلوگیری از گسترش مخالفتها در اروپا و امریکا و سایر کشورها تلاش می‌کرد و بخش قابل توجهی از امکانات، زمان و نیروی مأموران و نمایندگیهای این سازمان در خارج از کشور صرف جلوگیری از مخالفت با رژیم پهلوی می‌شد.[۴]

گروههای سیاسی

برخی اعضای گروهها و احزاب سیاسی، پس از انسداد فعالیت سیاسی در ایران، از اواخر دهۀ ۱۳۳۰ و اوایل دهۀ ۱۳۴۰ کشور را ترک کردند و فعالیت خود را در خارج از کشور ادامه دادند و در بین دانشجویان و فعالین سیاسی نیز اعضا و مخاطبینی یافتند. از جمله این گروهها جبهه ملی بود که برخی از اعضای فعال آن پس از فروپاشی جبهه ملی دوم در سال ۱۳۴۲، به تدریج به خارج از کشور رفتند و تا واپسین سالهای حکومت پهلوی به فعالیت نه چندان پر

۱- اسلام مکتب مبارز، ش ۲۱، زمستان و بهار ۱۳۵۵/۵۴، صص ٤ ـ ۵.
۲- همان، صص ۲۱ ـ ۲۳.
۳- همان، ص الف و صص ۲٦ ـ ۳۳ و صص ۵۸ ـ ٦۹.
۴- شهید سرافراز دکتر مصطفی چمران به روایت اسناد ساواک، صص ۱۵۸ ـ ۱۵۹ و صص ۱۸۸ ـ ۱۹۱.

فروغ خود ادامه دادند.[۱] برخی از اعضای نهضت آزادی ایران هم مدت کوتاهی پس از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ که بسیاری از رهبران و اعضای فعال آن توسط ساواک دستگیر و زندانی شدند، چون دریافتند رژیم پهلوی امکان هرگونه فعالیت مسالمت‌آمیز سیاسی را سلب کرده، به تدریج به مبارزه مسلحانه با حکومت روی آوردند. گروهی از آنان نیز راهی خارج شدند و با برخی از گروههای چریکی سایر کشورها همکاری کردند؛ البته این گروه در داخل با سازمان مجاهدین خلق نیز ارتباطاتی داشت. برخی رهبران درجه اول نهضت آزادی ایران از اواخر دههٔ ۱۳۴۰، به تدریج از تب و تاب مبارزه کنار کشیدند و در اروپا و امریکا ماندگار شده و به روشهای مسالمت‌آمیز سیاسی سوق یافتند و تنها در جریان پیروزی انقلاب اسلامی وارد صحنه شدند. حزب توده از دیگر احزاب و گروههایی بود که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تحت تعقیب قرار گرفته، به سرعت متلاشی شد و بسیاری از اعضای فعال آن دستگیر و راهی زندان شدند. همچنین، تقریباً همه رهبران و تعدادی از اعضای فعال و درجه اول آنان (تشکیلات نظامی و غیرنظامی) از کشور گریختند و در شوروی، آلمان شرقی و سایر کشورهای بلوک شرق اقامت گزیدند. علاوه بر شوروی و سایر کشورهای بلوک شرق، برخی اعضای حزب توده و گروههای چپ در کشورهای خاورمیانه، آسیا، اروپای غربی، امریکا و حتی افریقا اقامت گزیدند. این عده با تشکیل مجامع و گروههای سیاسی متعدد و یارگیری از بین دانشجویان ایرانی شاغل به تحصیل در کشورهای خارجی، به فعالیت خود سر و سامان دادند. با این احوال اسناد و مدارک موجود نشان می‌دهد که در سالهای حضور حزب توده در خارج از کشور، ساواک بر فعالیتها، ارتباطات، رفت و آمدها و دیگر اقدامات آنان نظارت داشت و علاوه بر اقدامات در کشورهای اروپای غربی، امریکا و آسیا (نظیر عراق، لبنان، سوریه و فلسطین) حتی اقدامات و فعالیتهای این حزب در کشورهای اروپای شرقی (به‌ویژه آلمان شرقی) و شوروی نیز از چشم ساواک پنهان نبود.[۲] به دلیل همین اطلاعات موثق ساواک بود که بسیاری از اعضای حزب توده و دیگر گروههای چپ بلافاصله پس از ورود به کشور دستگیر می‌شدند.[۳] ساواک نفوذ قابل توجهی نیز بر رهبران و اعضای بلندپایه حزب توده و

۱- نورالدین کیانوری، خاطرات، صص ۴۲۰ ـ ۴۲۱؛ اسرار فعالیتهای ضد ایرانی در خارج از کشور، صص ۴۲ ـ ۴۹.

۲- محمدجواد مظفر، اولین رئیس جمهور، صص ۵۸ ـ ۵۹؛ پاره‌ای از اسناد ساواک، صص ۱۹ ـ ۲۰

۳- چپ در ایران به روایت اسناد ساواک، ج ۵، ص ۱۲۷.

دیگر گروههای چپ در خارج از کشور داشت. مأموران نفوذی و خبرچینان ساواک اطلاعات بسیار مهمی از مجموعه اقدامات، جهت‌گیریها و آمد و شد اعضا و رهبران درجه اول حزب توده و گروههای همسو را در اختیار ساواک قرار می‌دادند. علاوه بر آن، تعدادی از اعضای برجسته و فعال حزب توده در خارج از کشور، از اعضا، مستخدمین و خبرچینان ساواک بودند و از قبل آنها، موجبات دستگیری و گرفتاری بسیاری از اعضای فعال حزب توده در داخل کشور فراهم می‌شد. ضمن اینکه برخی از اعضای سرشناس حزب توده و گروههای چپ در خارج از کشور نیز برای همکاری با ساواک اعلام آمادگی کرده و سالها با ساواک رابطه داشتند.[۱]

از دیگر گروههای چپ که در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ ساواک نفوذ قابل توجهی در کادر رهبری و اعضای فعال آن داشت، سازمان انقلابی حزب توده بود. این سازمان در اعتراض به روشهای غیرانقلابی حزب توده، از این حزب انشعاب کرد، اما به زودی بسیاری از رهبران آن در دام ساواک افتادند و از طریق آنان نیز، ساواک نفوذ قابل توجهی بر اقدامات حزب توده و سایر گروههای چپ در خارج از کشور به دست آورد.[۲]

کنفدراسیون

از جمله تشکلهای دانشجویی خارج از کشور که شکل‌گیری آن به سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بازمی‌گردد، کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی در خارج از کشور بود که اختصاصاً «کنفدراسیون» نامیده می‌شد. در آغاز، دانشجویان طرفدار حزب توده و سایر گروههای چپ و نیز علاقمندان به جبهه ملی و نیروی سوم، بیشترین اعضای کنفدراسیون را تشکیل می‌دادند و در کادر رهبری و مدیریت آن نیز هماهنگی و تقسیم وظایف بین اعضا حاکم بود. اما به تدریج کفه دانشجویان طرفدار حزب توده و سایر گروههای چپ در کنفدراسیون سنگین‌تر شد. با گسترش اختلافات درونی، فضای نه چندان دلچسبی در حیطه رهبری، سازماندهی و فعالیت کنفدراسیون به وجود آمد. کنفدراسیون از سالهای ۱۳۳۷ ـ ۱۳۳۸، فعالیتش را به طور جدی با مرکزیت مونیخ، پاریس و لندن آغاز کرد و سپس در سایر

۱- محمدجواد مظفر، پیشین، صص ۵۸ ـ ۵۹؛ خانبابا تهرانی، نگاهی از درون به جنبش چپ ایران، ص ۱۹۱.

۲- ایرج کشکولی، نگاهی از درون به جنبش چپ ایران، صص ۱۶۲ ـ ۱۶۸؛ روزشمار انقلاب اسلامی، ج ۱، صص ۷۷ ـ ۷۸.

شهرهای اروپای غربی، بلوک شرق و تا حدی امریکا گسترش یافت. کنفدراسیون در سال ۱۳۵۴ با برنامه‌ریزیهای ساواک مضمحل شده و عملاً فعالیتش پایان یافت. کنفدراسیون طی دهۀ نخست فعالیت، ارتباط نه چندان خصمانه‌ای با حکومت پهلوی داشت. در این دوره، حکومت ایران توسط ساواک و نمایندگیهای سیاسی‌اش در کشورهای اروپایی، کمکهای مالی قابل توجهی به کنفدراسیون می‌کرد. برخی سفیران ایران در اروپا، رؤسای افتخاری این تشکل بودند. ضمن اینکه سرپرستان دانشجویان ایرانی در خارج از کشور (جهانگیر تفضلی، اردشیر زاهدی و پرویز خوانساری) هم روابط خوبی با کنفدراسیون داشتند. آنها تلاش می‌کردند فعالیتهای کنفدراسیون را در مسیر خواستها و اهداف حکومت هدایت کنند. هر چند کنفدراسیون در سالهای فعالیت توانست، دانشجویان ایرانی را با گرایشات سیاسی مختلف جذب کند، اما همواره از مشکلات و اختلافات درونی در سطح رهبری رنج می‌برد. در این میان نفوذ ساواک در بین برخی از مهمترین اعضای آن و سپس همکاری گسترده آنها با حکومت، به شدت از اعتبار و موقعیت آنها کاست. البته با تمام مشکلات مبتلابه، اقدامات و مخالفتهای سیاسی بر ضد حکومت پهلوی و ساواک انجام داد و با برخی از احزاب، گروهها و تشکلهای سیاسی مخالف حکومت در داخل و خارج از کشور در ارتباط بود. به تبع آن نیز ساواک برای جلوگیری از اقدامات این تشکل بر ضد حکومت، تلاشهای گسترده‌ای انجام داد و برای نفوذ در این تشکل و ناکارآمد کردن آن، انرژی، زمان و هزینه‌های هنگفتی صرف کرد.[۱]

مهمترین نشریه کنفدراسیون ماهنامه‌ای با نام «روشنایی» بود که تا واپسین سالهای حکومت پهلوی به طور نامنظم منتشر می‌شد.[۲] بسیاری از موضع‌گیریها و گرایشات سیاسی دانشجویان عضو کنفدراسیون در این نشریه چاپ می‌شد و به همراه آن اخبار و گزارشات متعددی درباره مسائل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مبتلابه جامعه ایران می‌آمد. در نشریات کنفدراسیون به نقش ساواک در ایجاد رعب و وحشت قبرستانی در کشور و اعمال شکنجه و کشتار مخالفان سیاسی حکومت، اشارات مبسوطی شده بود.[۳] همچنین اخبار و گزارشات مفصلی درباره نقش ساواک در کشورهای خارجی (به‌ویژه اروپا) و اقدامات غیرقانونی و

۱- مصطفی الموتی، پیشین، ج ۹، صص ۲۳۷ ـ ۲٤۹؛ عزت‌الله نوذری، پیشین، صص ۲۲۵ ـ ۲۳٤.

۲- ماهنامه بالاخره روشنایی است، س ۱، ش ۲، خرداد ۱۳۵٦.

۳- افشین متین، کنفدراسیون، صص ۲۹۱ ـ ۳۱۳ و صص ۳۳۲ ـ ۳۳۵.

ضدانسانی آن در نشریات کنفدراسیون درج می‌شد.[۱] گاه کنفدراسیون برای معرفی خشونتهای ساواک به مخاطبان خود، جزوات مستقلی نیز چاپ می‌کرد.[۲]

کنفدراسیون همچنین برای انعکاس اخبار و حوادث ایران توسط گروههای مختلف حقوق بشر، عفو بین‌الملل و نظایر آن، در اروپا و امریکا فعالیت می‌کرد و نمایندگان این تشکل با بسیاری از سازمانهای حقوق بشر بین‌المللی در تماس بودند. از جمله مهمترین اقدامات کنفدراسیون، برگزاری تظاهرات و راهپیماییهای ضدحکومتی در کشورهای مختلف جهان، به‌ویژه هم‌زمان با سفر شاه به خارج از کشور بود که به دلیل حضور پررنگ ساواک در کشورهای میزبان، درگیریهایی نیز بین طرفین روی می‌داد. دانشجویان عضو کنفدراسیون و سایر تشکلهای سیاسی و مذهبی در خارج از کشور، علیرغم تمهیدات امنیتی ساواک و نیروهای کشور میزبان، زوایای بسیاری از ناهنجاریهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مبتلابه حکومت ایران و نیز اعمال ضدبشری ساواک را به معرض نمایش می‌گذاشتند. در بسیاری از تظاهرات خارج از کشور اسناد، مدارک، تصاویر و کاریکاتورهایی در نکوهش استبداد حاکم بر ایران و شکنجه و کشتار زندانیان و فعالان سیاسی حمل می‌شد و دانشجویان در مصاحبه با رسانه‌ها و مطبوعات خارجی، افکار عمومی مردم جهان را با اقدامات خشن حکومت آشنا می‌کردند.[۳]

کنفدراسیون در سالهای فعالیت، دچار تشتت پایان‌ناپذیر داخلی بود. ساواک نیز با نفوذ در آن، در بسیاری از موارد آن را با مشکلات جدی‌تری روبرو می‌کرد. علاوه بر آن، اخباری نیز وجود دارد که نشان می‌دهد برخی سرویسهای امنیتی متحد ساواک، همچون سیا، در کنفدراسیون نفوذ کرده‌اند. کنفدراسیون چند بار دچار انشعاب شد. نهایتاً در ۱۳۵۴، انشعاب دیگری صورت گرفته و روند فروپاشی نهایی آن تسریع شد. هر چند تا واپسین دوران عمر حکومت، هنوز هم گروههایی از دانشجویان ایرانی در خارج از کشور تحت عنوان کنفدراسیون فعالیت می‌کردند، اما شواهد و قراین موجود نشان می‌دهد که این تشکل در آخرین سالهای حکومت پهلوی، به شدت دچار ضعف شده بود. از جمله اقدامات تبلیغاتی ساواک برای بدنام کردن کنفدراسیون، ادعای وابسته بودن کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی در خارج

۱- خانبابا تهرانی، پیشین، صص ۲۹۵ ـ ۲۹۶.

۲- درباره جنایات ساواک، صص ۱ ـ ۲ و ص ۱٤.

۳- پاره‌ای از اسناد ساواک، صص ۱۳ـ ۲۰ و ص ۱۰۸.

از کشور به چین و شوروی بود. ساواک در تبلیغات خود مدعی بود که کنفدراسیون از چین و شوروی کمکهای مالی دریافت می‌کند.[۱] هنگامی که تبلیغات کنفدراسیون بر ضد ساواک افزایش می‌یافت، ساواک هم متقابلاً این تشکل دانشجویی را هدف حملات تبلیغاتی و رسانه‌ای خود قرار می‌داد و نشریات و روزنامه‌های داخل کشور در مقالات و نوشته‌هایی که توسط ساواک دیکته شده بود، تلاش می‌کردند این سازمان را وابسته به بیگانگان قلمداد کنند. در برخی موارد نیز ساواک نشریات جعلی به عنوان ارگان برخی احزاب سیاسی مخالف حکومت نظیر حزب توده منتشر می‌کرد و در آن اقدامات کنفدراسیون و سایر تشکلهای دانشجویی را محکوم کرده و آنان را وابسته به ساواک و غیره قلمداد می‌کرد. ساواک در گزارشات نوبه‌ای خود مدعی بود که این تشکل ارتباط نزدیکی با کشورهای کمونیستی (چین و شوروی) دارد. ساواک که در بین کنفدراسیون نفوذ چشمگیری داشت، در موارد متعدد، از اقدامات کنفدراسیون پیش از وقوع اطلاع می‌یافت[۲] و در تضعیف، انشعاب و فروپاشی نهایی کنفدراسیون نقش درجه اول داشت.[۳] نمایندگیهای ساواک در خارج از کشور فهرست کاملی از دانشجویان عضو کنفدراسیون و ترکیب سیاسی و گرایشات هر یک از آنان را در اختیار داشتند و اقدامات خود را بر ضد آنان سازماندهی می‌کردند.[۴] در این میان پرویز خوانساری سفیر ایران در ژنو نقش قابل‌توجهی در هماهنگی فعالیتهای ساواک بر ضد کنفدراسیون و سایر دانشجویان مخالف در کشورهای اروپایی برعهده داشت. پلیس و نیروهای امنیتی سوئیس (مرکز اروپایی ساواک) هم به دلیل روابط گسترده اقتصادی با حکومت پهلوی، در تعقیب، مراقبت و شناسایی دانشجویان و فعالان سیاسی مخالف حکومت ایران در آن کشور، همکاری نزدیکی با ساواک داشت.[۵] نفوذ گسترده ساواک در کنفدراسیون و بحرانی که در مدیریت و سازماندهی این تشکل از اوایل دهۀ ۱۳۵۰ به بعد بروز کرد، موجبات انشعاب آن را فراهم آورد. طی سالهای ۱۳۵۴ ـ ۱۳۵۷ گروههایی از دانشجویان فعال در این تشکل، به برخی نمایندگیهای سیاسی، کنسولگریها و سفارتخانه‌های حکومت پهلوی در کشورهای مختلف

۱- حمید شوکت، کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی، صص ۳۷۰ ـ ۳۷۳.
۲- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).
۳- همان.
۴- پاره‌ای از اسناد ساواک، صص ۵۳ ـ ۵٤.
۵- هارولد ایرنبرگر، پیشین، صص ۱۱۰ ـ۱۱۱.

جهان حمله کرده و آنها را برای مدتی به اشغال خود درآوردند. مهمترین اقدام کنفدراسیون در اشغال مراکز اروپایی ساواک در ژنو ـ خرداد ۱۳۵۵/ژوئن ۱۹۷۶ ـ بود که فضاحت و رسوایی گسترده‌ای برای حکومت پهلوی و ساواک به بار آورد. ۱۳ تن از دانشجویان عضو کنفدراسیون با اشغال کنسولگری ایران در ژنو (مرکز اروپایی ساواک) صدها برگ از اسناد و مدارک موجود در این مرکز را به دست آورده و بخشهای مهمی از آن را چاپ کردند و پس از این اقدام روابط میان ایران و سوئیس تیره شد. در اسناد به دست آمده، احمد ملک مهدوی ـ دبیر اول سفارت ایران در ژنو ـ کارگردان اصلی اقدامات ساواک در سوئیس و اروپا شناسانده شده و به دستور دولت سوئیس اخراج گردید؛ در مقابل، دولت ایران نیز وابسته سفارت سوئیس در تهران را اخراج کرد. تا مدتها جنجال ناشی از اشغال مرکز نمایندگی ساواک در اروپا و اسناد و مدارکی که به نمایش گذاشته شد، در رسانه‌های مختلف خارجی و نیز مطبوعات و روزنامه‌ها منعکس می‌شد. اسناد و مدارک به دست آمده از مرکز اروپایی ساواک در ژنو، بعدها دستمایه تدوین کتابها و نوشته‌هایی درباره فعالیتهای ساواک در خارج از کشور شد و توسط محافل سیاسی مخالف حکومت، مورد بهره‌برداری قرار گرفت.[۱]

ساواک در خارج از کشور

از همان نخستین سالهای تأسیس ساواک، بخش مهمی از حیطه وظایف آن در خارج از کشور تعریف شده و به تبع آن نیروهایی نیز برای انجام امور امنیتی ـ اطلاعاتی به خارج از کشور اعزام شدند. در این میان اداره کل دوم و هفتم ساواک که وظیفه جمع‌آوری و تجزیه و تحلیل اطلاعات خارجی را برعهده داشت، بیش از سایر بخشها مأموریتهای خارجی داشت. به دنبال افزایش مخالفتهای گروهها و احزاب و نیز دانشجویان ایرانی در خارج از کشور، اداره کل سوم ساواک که عهده‌دار ایجاد امنیت در داخل کشور بود، بیش از پیش در مأموریتهای خارج از کشور درگیر شد و تعقیب، مراقبت، کنترل و نیز برخورد با مخالفان سیاسی و دانشجویی در خارج از کشور برعهده این اداره کل قرار گرفت.

پیش از این نیز اشاره شدکه اسناد و مدارک موجود نشان می‌دهد مرکز نمایندگی ساواک در اروپا، در ژنو سوئیس بود. فعالیتهای سایر مراکز و نمایندگیهای ساواک توسط این مرکز

۱- افشین متین، پیشین، صص ۳۸۳ ـ ۳۸۹؛ خانبابا تهرانی، پیشین، صص ۲۹۱ ـ ۲۹۵.

هدایت می‌شد.[۱] از دیگر شهرهای سوئیس که ساواک نمایندگی فعالی داشت، برن بود.

ساواک در سایر کشورهای اروپایی نیز به ضرورت نمایندگیهایی داشت. از دیگر کشورهای اروپایی که ساواک حضوری جدی داشت، آلمان غربی بود که به دلیل گسترده بودن تعداد مخالفان سیاسی و دانشجویی در این کشور، حضور ساواک را ضروری می‌ساخت. ضمن اینکه آلمان غربی حلقه وصل بلوک شرق با اروپای غربی و از مهمترین نقاط رفت و آمد دانشجویان و سایر مخالفان سیاسی حکومت پهلوی به آلمان شرقی و کشورهای بلوک شرق و کمونیست بود.[۲]

در انگلستان هم ساواک حضور فعالی داشت. در برخی شهرها، ساواک نیروهای قابل توجهی بسیج کرده بود. سفارتخانه و نمایندگیهای حکومت پهلوی در انگلستان از مهمترین مراکز تجمع و حضور نیروهای ساواک به شمار می‌رفت.[۳] در اتریش و بلژیک هم ساواک نمایندگان و مأموران قابل توجهی داشت.[۴] فرانسه و به‌ویژه پاریس، از دیگر پایگاههای فعال ساواک در اروپا به شمار می‌رفت. فرانسه از مهمترین کشورهای اروپایی بود که دانشجویان ایرانی بسیاری در آن تحصیل می‌کردند. مرکز ساواک در پاریس در همه دوره حکومت پهلوی به‌ویژه در سالهای پایانی رژیم و حضور امام خمینی در فرانسه، از فعال‌ترین پایگاههای این سازمان در خارج از کشور به شمار می‌رفت.[۵]

علاوه بر اروپای غربی، در کشورهای بلوک شرق و شوروی هم مأموران ساواک فعالیت می‌کردند.[۶] نیز در کشورهای خاورمیانه و اسلامی هم ساواک حضور داشت.

از مهمترین کشورهایی که ساواک حضور جدی داشت، ایالات متحده بود. سفارت و نمایندگیهای سیاسی ایران در شهرهای مختلف این کشور، مراکز امنی برای حضور و فعالیت مأموران، نمایندگان، جاسوسان و خبرچینان ساواک بودند. ساواک با همکاری سیا و FBI در بسیاری از شهرهای امریکا مخالفان سیاسی حکومت را تحت تعقیب قرار می‌داد و از حمایت

۱- خواندنیها، س ۳۹، ش ۳۷، شنبه ۱۲ خرداد ۱۳۵۸، صص ۳۸ ـ ٤۰ و صص ۵۳ ـ ٥٤؛ هارولد ایرنبرگر، پیشین، صص ٤٥ ـ ۵۳.

۲- عیسی پژمان، اثر انگشت ساواک، صص ۲٥٤ ـ ۲٥٦.

۳- همان، صص ۲۵۷ ـ ۲٦۱.

۴- همان، صص ۳۱۰ ـ ۳۱۳.

۵- شمس‌الدین امیرعلایی، در راه انقلاب، صص ۱۸٤ ـ ۱۹۹ و صص ۲۲۲ ـ ۲۲۳.

۶- درباره جنایات ساواک، صص ۷۱ ـ ۷۳.

آشکار این سازمانها برخوردار بود.[۱]

ساواک برای پیشبرد امور در کشورهای خارجی، از کمک برخی روحانیون وابسته به حکومت نیز بهره می‌برد. از جمله مهمترین این افراد سیدمهدی روحانی بود که در پاریس اقامت داشت و خود را آیت‌الله و رهبر شیعیان اروپا لقب داده و نماینده رسمی مذهبی حکومت پهلوی در این قاره بود. اسناد و مدارک موجود از ارتباط و همکاریهای بسیار نزدیک او با ساواک در اروپا حکایت دارد. سیدمهدی روحانی تا مدتها پس از انقلاب هنوز در پاریس به سر می‌برد. سفارت ایران در پاریس نیز در اسناد و گزارشاتی به وزارت امور خارجه در تهران، گوشه‌هایی از همکاری او را با ساواک در اروپا آورده است.[۲]

فعالیت ساواک در اروپا و سایر کشورها معمولاً با همکاری نزدیک سرویسهای اطلاعاتی و امنیتی کشورهای میزبان و نیز دولتهای هم‌پیمان با حکومت پهلوی همراه بود. ساواک در سراسر اروپا همکاری نزدیکی با سیا و موساد داشت. در نمایندگیهای این سازمان در برخی شهرها مانند بن ـ پایتخت وقت آلمان غربی ـ فرستنده‌ها و گیرنده‌هایی نصب شده بود که ارتباط میان آنها با نمایندگیها و مأموران سیا و موساد را در اروپا تحت پوشش قرار می‌داد. گفته می‌شد نمایندگیهای امنیتی ـ اطلاعاتی سیا و موساد در شهرهای مختلف اروپا هم، فرستنده و گیرنده‌های مشابهی در محل استقرار خود نصب کرده بودند. در ضمن همکاریهایی از این دست بین ساواک و برخی دیگر از سرویسهای اطلاعاتی اروپایی نیز وجود داشت که اساساً بر ضد اهداف مشترک و نیز برای کنترل و مراقبت از مخالفان سیاسی و دانشجویی رژیم پهلوی به کار گرفته می‌شد.[۳]

برخلاف اروپا که بیشترین ابتکار عمل تشکلهای دانشجویی مخالف حکومت در اختیار کنفدراسیون بود، در امریکا، انجمنهای اسلامی دانشجویان و نیز تشکلهای دانشجویی وابسته به احزاب و گروههای ملی و مذهبی (نظیر جبهه ملی و نهضت آزادی ایران) بیشترین نفوذ را داشتند.[۴] نماینده رسمی ساواک در امریکا منصور رفیع‌زاده بود. چهار نمایندگی اصلی ساواک در شهرهای مختلف امریکا قابل شناسایی است. در این میان شعبه ساواک در واشنگتن

۱- ظهور و سقوط، ج ۲، صص ۲۵۸ ـ ۲۶۰؛ اردشیر زاهدی به روایت اسناد ساواک، صص ۱۹۴ ـ ۱۹۵.

۲- شمس‌الدین امیرعلایی، پیشین، صص ۳۳۲ ـ ۳۹۶.

۳- روزنامه کیهان، ش ۱۰۷۲۱، پنجشنبه ۱۰ خرداد ۱۳۵۸، ص ۵.

۴- غلامرضا نجاتی، پیشین، ج ۱، صص ۴۶۴ ـ ۴۷۷.

مهمترین مرکز این سازمان در امریکا بود. ساواک همواره از سیا می‌خواست که مخالفان سیاسی و دانشجویی حکومت پهلوی را اخراج کند و یا حداقل آنها را تحت فشار قرار دهد.[۱] منصور رفیع‌زاده که سالهای طولانی نماینده ساواک در امریکا بود، در خاطراتش به موارد متعددی از همکاری و ارتباط نزدیک ساواک با سیا و FBI در برخورد با مخالفان سیاسی و دانشجویی رژیم پهلوی در امریکا اشاره کرده است.[۲] دولت امریکا و نیز سیا و FBI هیچ‌گاه به طور جدی درصدد برنیامدند از رفتارهای سوء ساواک بر ضد شهروندان و اتباع ایرانی در آن کشور جلوگیری کنند و چنانکه از منابع موجود برمی‌آید، این سازمانهای هم‌پیمان ساواک، تا روزهای آخر حکومت پهلوی مدعی بودند که ساواک هیچ اقدام غیرقانونی در امریکا انجام نمی‌دهد.[۳]

از جمله مهمترین کشورهای منطقه خاورمیانه که ساواک نفوذ و حضوری قابل‌توجه در آن داشت ترکیه بود. در مصر نیز، به‌ویژه از اوایل دههٔ ۱۳۵۰ که روابط دو کشور گسترش یافت، ساواک حضور جدی داشت و دانشجویان ایرانی در این کشور تحت مراقبتهای ساواک بودند.[۴]

اقدامات ساواک در خارج از کشور

از اقدامات ساواک بر ضد مخالفان سیاسی و دانشجویی حکومت در خارج از کشور، جلوگیری از تمدید گذرنامه‌های تحصیلی و اقامتی آنان و نیز قطع کمکهای مالی و هزینه‌های تحصیلی بود. ساواک همچنین، دانشجویان و سایر مخالفان سیاسی حکومت را تحت فشار قرار داده و با تهدید و ارعاب، آنان را به سکوت و عدم مخالفت با حکومت دعوت می‌کرد. از دیگر اقدامات ساواک اعمال فشار به خانواده‌های دانشجویان و فعالان سیاسی مخالف حکومت در خارج از کشور بود که در ایران اقامت داشتند. ساواک همچنین به طور مستقیم و غیرمستقیم برای دانشجویان مخالف حکومت در دانشگاهها و مراکز تحصیل مشکل ایجاد می‌کرد.[۵] از دیگر اقدامات ساواک برای کنترل تحرکات سیاسی دانشجویان

۱- مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۲، بخش ۱، صص ۲۲۸ ـ ۲۲۹؛ روزشمار انقلاب اسلامی، فروردین ۱۳۵۷، ص ۱۵۰.

۲- منصور رفیع‌زاده، پیشین، صفحات متعدد.

۳- غلامرضا کرباسچی، پیشین، صص ۲٤٦ ـ ۲٤۷.

۴- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).

۵- درباره جنایات ساواک، صص ۵۲ ـ ۵۷.

مخالف در خارج از کشور، تشکیل و راه‌اندازی مجامع و گروههای دانشجویی و سیاسی موافق حکومت در اروپا و امریکا بود. از جمله این تشکلهای ساواک ساخته می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: ۱ـ سازمان دانشجویان ایرانی در امریکا ۲ـ انجمن دانشجویی لندن ۳ـ سازمان رهبری جوانان ۴ـ سازمان ناسیونالیست ایران ۵ـ سازمان دانشجویان ناسیونالیست ایران ۶ـ باشگاه تاج ۷ـ باشگاه آریامهر ۸ـ شعبات متعدد حزب ایران نوین ۹ـ گروه تحقیقات علمی ۱۰ـ گروههای مختلف فرهنگی و ادبی و انجمنهای متعدد دولتی.[۱]

از دیگر اقدامات ساواک در خارج از کشور، انتشار مجلات و نشریات نوبه‌ای در اروپا و امریکا بود که طی آن از حکومت پهلوی ستایش می‌شد. این نشریات معمولاً در شمارگان بسیار چاپ و به طور رایگان در بین شهروندان ایرانی توزیع می‌گردید. ساواک همچنین در بسیاری از شهرهای اروپا، امریکا و سایر کشورها، فیلمهای سفارشی می‌ساخت. از دیگر اقدامات تبلیغاتی ساواک در خارج از کشور، برگزاری جشنها و مراسم مختلف در اروپا و امریکا بود که هدف آن برجسته ساختن رژیم پهلوی، و کسب اعتبار برای حکومت بود.[۲]

ساواک همچنین طرحهایی برای دعوت فارغ التحصیلان دانشگاههای خارج از کشور، برای بازگشت به ایران و تدریس در دانشگاهها و نیز اشتغال در دیگر مراکز دولتی اجرا می‌کرد. اما چنانکه انتظار می‌رفت دانشجویان و سایر فعالان سیاسی این طرح ساواک را جدی نگرفتند.[۳] ساواک علاوه بر سازمانهای سیاسی و دانشجویی ایرانی مخالف حکومت، احزاب و تشکلهای سیاسی، فرهنگی و دانشجویی خارجی را که با تشکلها و احزاب ایرانی در خارج از کشور ارتباطاتی داشتند، تحت مراقبت قرار می‌داد. ساواک در برخورد با مخالفان سیاسی حکومت به هر وسیله ممکن اقدام می‌کرد؛ برای از میان برداشتن برخی از رهبران مخالف در خارج از کشور نیز طرحهایی در دست اقدام داشت.[۴] در مواردی نیز تلاشهای ساواک، مشکلاتی برای این سازمان به وجود آورده و با افشاگریهای صورت گرفته، رسواییهایی به بار می‌آورد.[۵]

۱- همان، صص ۵۸ ـ ۵۹.
۲- هارولد ایرنبرگر، پیشین، صص ٥٤ ـ ٥٥.
۳- علیرضا کریمیان، پیشین، صص ٢٦٤ ـ ٢٦٥.
۴- مسعود بهنود، ۲۷۵ روز بازرگان، صص ۲۵۲ ـ ۲۵۳.
۵- کریستین دلانوا، پیشین، صص ١٦٤ ـ ١٦٥.

فصل پانزده

عملیات برون‌مرزی ساواک

چشم‌انداز کلی

در مبحث پیشین درباره دلایل مهم فعالیت ساواک در بسیاری از کشورها، تحت تعقیب قرار دادن، مراقبت و کنترل مخالفان سیاسی و دانشجویی رژیم پهلوی و دیگر اتباع و شهروندان ایرانی مقیم خارج از کشور سخن به میان آمد. با این احوال حیطه فعالیت ساواک در کشورهای دیگر صرفاً به موضوع کنترل و مراقبت از اتباع ایرانی محدود نمی‌شد و ساواک بر حسب نوع و چگونگی رابطه با کشورهای مختلف، اهداف و مقاصد متفاوتی دنبال می‌کرد. شیوه عمل ساواک در کشورهای هم‌پیمان و متحد حکومت پهلوی با سایر کشورها تفاوت داشت.

ساواک اهداف خود را در کشورهایی که ارتباط نزدیکی با حکومت پهلوی داشتند، با آزادی عمل بیشتری دنبال می‌کرد، اما فعالیتش در کشورهای مخالف و یا رقیب حکومت ایران، با دشواریهای قابل‌توجهی همراه بود.

در تقسیم‌بندی کلان کشورهای جهان به دو قطب سرمایه‌داری و کمونیسم و رقابت و اختلافات عمیق آنها با یکدیگر، حکومت پهلوی عضو مهمی در اقمار کشورهای سرمایه‌داری به شمار می‌آمد و ماهیت فعالیت ساواک متأثر از رقابت جهان سرمایه‌داری با دنیای کمونیسم و بلوک شرق بود.

ارتباط و نوع تعامل ساواک با سرویسهای اطلاعاتی و امنیتی در منطقه خاورمیانه، تا حدی نیز تحت‌الشعاع اختلافات منطقه‌ای، مرزی، سیاسی و ژئوپولتیکی بود. گسترش حضور حکومت پهلوی در پیمانهای منطقه‌ای و طرحهای دولتهای غربی برای این حکومت، از سالهای پایانی دهۀ ۱۳۴۰، فعالیت ساواک را در منطقه خاورمیانه و جهان، ضروری

می‌ساخت.[۱] برای کارآمدی عملیات برون‌مرزی ساواک در خاورمیانه و همسایگان ایران، این سازمان شبکه‌هایی در نقاط مرزی تأسیس کرد و فعالیت کشورهای همسایه را تحت پوشش قرار داد. برای هماهنگی بیشتر بین بخشهای مختلف ساواک نیز، اطلاعات منظمی بین ادارات کل دوم، سوم، هفتم و هشتم مبادله می‌شد و هر یک از این ادارات، اطلاعات دریافتی را از داخل و خارج کشور در اختیار یکدیگر قرار می‌دادند.[۲]

نمایندگیهای سیاسی و سفارتخانه‌ها

ساواک در وزارت امور خارجه و نمایندگیهای سیاسی و سفارتخانه‌ها و کنسولگریهای ایران در کشورهای مختلف جهان حضور داشت. این سازمان برای فعالیتهای برون‌مرزی خود به همکاری، هماهنگی و پوششی وزارت امور خارجه نیاز داشت. مجموعه وزارت امور خارجه از مهمترین حوزه‌های حضور ساواک در دولت و حاکمیت بود و به تبع آن رفتار بسیاری از اعضای این وزارتخانه توسط مأموران ساواک کنترل می‌شد. ساواک در مدیریت بسیاری از نمایندگیها و سفارتخانه‌های ایران در خارج از کشور، نقش داشت. در کشورهایی که مخالفان سیاسی حکومت فعالیت گسترده‌تری داشتند، ارتباط سفیران و نمایندگیهای سیاسی با ساواک بیشتر بود. معمولاً بخش ویژه‌ای از ساختمان سفارت و نمایندگیهای سیاسی ایران به نمایندگی ساواک اختصاص داشت. ضمن اینکه در موارد متعددی سفیران و اجزای سفارتخانه‌ها و نمایندگیهای سیاسی ایران از بین کارمندان و نیروهای رسمی ساواک منصوب می‌شدند.[۳] عباسعلی خلعتبری که سالها وزیر امور خارجه بود پس از پیروزی انقلاب اسلامی، درباره فعالیت ساواک در خارج از کشور، چنین اظهارنظر کرده است:

... رابطهٔ وزارت خارجه با ساواک دو نوع بود:

الف ـ رابطه مربوط به کارمندان که به استخدام در می‌آمدند و مراقبت مداوم آنان همچنین ساواک اطلاعاتی روی کاغذهای بی‌مارک و بدون امضا درباره سفارتخانه‌های خارجی در تهران و رفت و آمدها و ارتباط آنان با ایرانیان می‌فرستاد... رئیس دفتر حفاظت وزارت

۱- علیرضا ازغندی، دولت دست‌نشانده، صص ۳۸۳ ـ ۳۸۵.

۲- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).

۳- علی جنتی، خاطرات علی جنتی، صص ۱۶۰ ـ ۱۶۲؛ شمس‌الدین امیرعلایی، مجاهدان و شهیدان راه آزادی، صص ٥٦٤ ـ ٥٦٥.

خارجه و مأمورین حفاظت در سفارتخانه‌های ایران از طرف ساواک معین می‌شدند و تعدادی از اعضای وزارت خارجه مخفیانه با ساواک همکاری داشتند که شناخته نمی‌شدند.

ب ـ رابطه مربوط به مأمور مبادلات فرهنگی و دانشجویان که مستقیماً با معاون امور فرهنگی بود و دو نوع بود:

۱ـ تهیه برنامهٔ مبادله فرهنگی که در کمیسیونی با شرکت نماینده ساواک انجام می‌شد.

۲ـ امور مربوط به دانشجویان ایرانی در خارجه و دانشجویان خارجی در ایران که باز هم با ارتباط ساواک انجام می گردید...

دستگاههایی که به نام سرپرستی دانشجویان معروف بودند، در رأس یا در داخل آنان نمایندهٔ ساواک حضور داشت در سالهای اخیر برای دانشجویان مقیم امریکا دکتر کاظمیان (معاون پیشین وزارت علوم) و برای دانشجویان مقیم اروپا و آسیا پرویز خوانساری (معاون پیشین وزارت کار و خارجه) قرار داشتند.

ترتیب کار ساواک در خارج چنین بود که:

الف ـ در نمایندگیهای کوچک مانند سفارتخانه‌های ایران در افریقای سیاه معمولاً ساواک از تهران عضو نمی‌فرستاد و از یکی از کارمندان سفارت مخفیانه استفاده می‌نمود.

ب ـ در نمایندگیهای متوسط یا بزرگ که در محل آن دانشجو نیست یا کم است ولی ایرانیان در آنجا مقیم می‌باشند و وضع کشور از لحاظ سیاسی اهمیت خاصی دارد مانند سفارت شوروی و کشورهای اروپای شرقی ساواک با این نمایندگیها هم از تهران مأمور می‌فرستاد و هم از مأمورین محل و کارمندان جزء استفاده می کرد علاقهٔ ساواک بیشتر به کسب اطلاعات و مراقبت از رفتار و رفت و آمدهای رئیس و کارمندان سفارت بود که تحت‌تأثیر افکار و ایدئولوژی سیاسی محل نروند. ضمناً سعی می‌نمود ایرانیان مقیم محل را از نظر افکار سیاسی و فعالیتها و روابطشان با ایران بشناسد.

تعداد دانشجویان ایرانی در این کشورها زیاد نبود و معمولاً بورسیه‌های دولت بودند که قطعاً آنها را تحت تعلیمات حزبی می گذاشتند و مأموران ساواک علاقه به آشنایی با آنان داشتند ولی با مراقبتهای مأموران امنیتی محل کار آسانی نبود. و در پاره‌ای موارد برای مأمور ساواک مشکلاتی ایجاد نمود. مأموران ساواک در سفارت ایران در مسکو که علاقه زیاد به جمع‌آوری اطلاعات نشان می‌دادند دچار گرفتاریهایی می‌شدند که ناچار می‌بایستی به ایران مراجعت داده شوند.

ج ـ نمایندگیهای بزرگ که در محل آن ایرانیان زیادی (دانشجو و غیردانشجو) مقیم بودند و دولت محل با ایران روابط مهم و گستردهای داشت. در این گروه باید تمام نمایندگیهای سیاسی و کنونی ایران را در اروپای غربی و امریکا گذاشت و به علاوه کشورهای همسایه و بعضی کشورهای مسلمان غیرهمجوار در این کشورها ساواک فعالیتهای وسیعی داشت که از حدود نمایندگی تجاوز می‌نمود و به صورت شبکه‌ای وجود داشت. در این نمایندگیها ساواک در پی به دست آوردن اطلاعات سیاسی و مراقبت از نظر فعالیتهای ایدئولوژی نبود بلکه فعالیت عمدهٔ آن مراقبت از سازمانهای دانشجویی و ارتباط آنها با ایران بود. مأموران ساواک در این گروه از نمایندگیها از هر سه دسته مورد اشاره در بالا بودند و منحصر به یک مأمور در هر سه دسته نبود. یک اشکال که در چند مورد پیش آمد ولی فقط در یکی دو مورد دولت محل از خود عکس‌العمل نشان داد این بود که مأموران ساواک که می‌بایستی کاملاً در پوشش سفارت بمانند و نگذارند شناخته شوند احتیاط را از دست می‌دادند این بی‌احتیاطی باعث آتش زدن دفاتر ساواک در چند نمایندگی شد و باعث سوءقصد و تیراندازی به نماینده ساواک در پاریس شد.

نقش ساواک در خصوص دانشجویان در اروپا و امریکا این بود که آنها را شناسایی کند و از وضع آنان مطلع باشد و بداند گروههای مختلف دانشجویی کدامند و فعالیتشان چیست و روابطشان با تهران چگونه است و با احزاب سیاسی کشور محل اقامت چه نوع روابطی دارند و از همهٔ این مطالب تهران را باخبر سازند. این اطلاعات را ساواک از شبکه ارتباطی بسیج دانشجویان و از دفاتر سرپرستی دانشجویان استفاده می‌کرد. این دفاتر که شعبه ژنو آن مسئول دانشجویان اروپا و آسیا و افریقا بود و شعبه واشنگتن آن مسئول دانشجویان در تمام ایالات متحده امریکا بود در واقع شعبه‌ای از ساواک بودند و ریاست آن گرچه تحت پوشش وزارت خارجه بود زیر نظر پرویز خوانساری، برای اروپا و آسیا و افریقا، زیرنظر دکتر کاظمیان بود. وظیفه این دفاتر راهنمایی دانشجویان از نظر تحصیلی و کمک به آنان برای نام‌نویسی در دانشگاهها و به طور کلی تمام امور تحصیلی و دانشجویی بود. این دفاتر که کاملاً زیرنظر ساواک کار می‌کردند دستورات را از شورای هماهنگی نخست‌وزیری که ساواک در آن عضویت داشت دریافت می‌نمودند.

... ساواک پیوسته سعی داشته است که نفوذ خود را از راههای مختلف در تمام قسمتهای وزارت خارجه بگستراند و برای این منظور به وسیله مأمورین رسمی شناخته شده و مأموران

مخفی و اداره حفاظت و سفیران ساواکی و مستخدمین جزء و کارشناسان در رشته‌های مختلف اقدامات خود را انجام دهد. ساواک در همه نمایندگیها دارای دو یا سه نوع مأمور بود:

۱ـ یک یا چند مأمور که با اطلاع وزارت امور خارجه از تهران اعزام می‌گردند. اینها تحت پوشش وزارت خارجه بودند و به دولت محل به عنوان عضو رسمی و سیاسی نمایندگی معرفی می‌شدند.

۲ـ یکی یا چند مأمور مخفی شناخته نشده که با سمت و تحت عنوانی در نمایندگی به خدمت مشغول بودند. اینها ممکن است از کارمندان رسمی (اداری یا سیاسی) وزارت خارجه باشند که مخفیانه با ساواک همکاری داشتند و یا ممکن است از ایرانیان یا افراد محلی باشند که به عنوان «کارمند محلی» نمایندگی انتخاب می‌شدند.

۳ـ یک یا چند کارمند جزء محلی مانند راننده یا پیشخدمت (ایرانی یا محلی).

... هنگامی که در روزنامه‌ها و سازمانهای مختلف در کشورهای جهان درباره تعداد زندانیان سیاسی در ایران و شرائط زندانها و رفتار غیرانسانی با زندانیان سیاسی مقالاتی منتشر و اعلامیه‌هایی صادر می‌گردید کمیته بین‌المللی صلیب سرخ خواستار شد که بر اساس قراردادهای بین‌المللی از زندانهای ایران بازدید و گزارش برای مقامات ایرانی تهیه نماید. وزارت خارجه با احترام به تعهدات بین‌المللی با این درخواست موافق بود اما ساواک مخالفت می‌نمود. بالاخره نظر اینجانب مورد تأیید شاه قرار گرفت و به ساواک ابلاغ گردید که نمایندگان صلیب سرخ را به زندانها راه داده و در اجرای تحقیقاتشان آزاد بگذارند. در نتیجه سه هیئت به فاصله زمانهایی از زندان دیدن نمودند.[۱]

مأموران و نیروهای ساواک در کشورهای خارجی و نیز خانواده‌های آنان، گذرنامه سیاسی داشتند و برای آنان شغل و یا سمتی سیاسی، فرهنگی، بازرگانی، نظامی و غیره تعریف شده بود.[۲]

بسیاری از کادر وزارت امور خارجه در خارج از کشور نیز پیش از اعزام به محل مأموریت درباره ضرورت همکاری با نمایندگان و مأموران ساواک توجیه می‌شدند و به فراخور سمت و

۱- جلال‌الدین مدنی، تاریخ سیاسی معاصر ایران، ج ۲، صص ۲۰۵ ـ ۲۰۸ و صص ۲۱۹ ـ ۲۲۰.

۲- روزنامه کیهان، ش ۱۰۷۰۱، سه‌شنبه ۱۸ اردیبهشت ۱۳۵۸، ص ۷.

مأموریتهایشان دوره‌های ویژه جاسوسی، ضدجاسوسی و سایر مسائل امنیتی ـ اطلاعاتی را پشت سر می‌گذاشتند تا در تعامل با ساواک کمتر دچار مشکل شوند.[۱]

ساواک و موساد

همانگونه که در مباحث پیشین درباره روابط ساواک با موساد آمد، بخش مهمی از روابط مشترک ساواک و موساد به عملیات برون‌مرزی دو سرویس در کشورهای عربی و اسلامی مربوط می‌شد. هر دو سرویس نمایندگیهای فعالی در پایتختهای یکدیگر داشتند. کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس، عراق، مصر، لبنان، سوریه و فلسطین از مهمترین مناطق عملیات برون‌مرزی مشترک ساواک و موساد محسوب می‌شدند.[۲] گسترش اختلافات سیاسی و مرزی بین رژیم پهلوی با کشورهای عربی نظیر مصر، عراق، لبنان و سوریه، روابط ساواک و موساد را گسترش داد. به همین دلیل در واکنش به همکاری ساواک و موساد و نقش مشترکی که در فعالیت بر ضد کشورهای مختلف عربی و اسلامی داشتند، برخی کشورهای عربی مواضع هماهنگ‌تری بر ضد ایران و اسرائیل اتخاذ کردند و سرویسهای امنیتی آنان به مقابله با موساد و ساواک برخاستند.

از دیگر حیطه‌های فعالیت مشترک برون‌مرزی ساواک و موساد، ارتباط گروههای چریکی و مبارزان مسلح ایرانی با چریکها و مبارزان فلسطینی بود.[۳] همچنین این دو سرویس امنیتی در لبنان و سوریه هم رفت و آمدها و اقدامات مخالفان چریکی حکومت پهلوی و نیز مبارزان و گروههای مخالف اسرائیل را زیرنظر داشتند.[۴]

پیمان سنتو

پیمان بغداد که به دنبال خروج عراق از آن به پیمان سنتو (یا مرکزی) تغییر نام داد ماهیتی سیاسی، نظامی و امنیتی داشت و دیگر همکاریها و فعالیتهای آن تحت‌الشعاع فعالیتهای نظامی و امنیتی قرار گرفت. در این میان، همکاری سرویسهای اطلاعاتی

۱- حسین شهیدزاده، ره‌آورد روزگار، صص ۳۸ ـ ٤۱.
۲- عیسی پژمان، پیشین، صص ۲۷٦ ـ ۲۷۸.
۳- انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۵، ص ۹٦.
۴- عبدالرحیم اباذری، امام موسی صدر امید محرومان، صص ۱٦۷ ـ ۱٦۹.

کشورهای عضو در چارچوب پیمان سنتو جایگاه مهمی داشت. اسناد و مدارک موجود نشان می‌دهد که ساواک با سرویس اطلاعاتی کشورهای عضو پیمان سنتو (ایران، پاکستان، ترکیه، انگلستان و امریکا) همکاری نزدیکی داشت.

سرویسهای عضو سنتو دبیرخانه و تشکیلات اداری و مدیریتی ویژه و کمیته‌های اصلی و فرعی متعددی داشتند.[۱] موضع‌گیری مشترک درباره احزاب و گروههای سیاسی و تشکلهای چریکی ـ نظامی کمونیستی و چپ، چگونگی مقابله با نفوذ شوروی و کمونیسم در کشورهای مختلف خاورمیانه، مقابله با مأموران، جاسوسان و خبرچینان کا.گ.ب و اقمار منطقه‌ای آن و نیز اروپای شرقی و چین، راههای نفوذ در اقمار شوروی در خاورمیانه (نظیر عراق) و برخورد منظم با مخالفان سیاسی حکومتها و کشورهای عضو پیمان سنتو (به طور مشخص ایران، ترکیه و پاکستان) و جلوگیری از هرگونه خرابکاری و اخلال‌گری، از جمله مهمترین محورهای مذاکره در نشستها و سمینارهای سرویسهای عضو پیمان سنتو بود.[۲]

پاکستان

سرویس امنیتی و اطلاعاتی پاکستان در چارچوب پیمان سنتو، ارتباط نزدیکی با ساواک داشت. ساواک در پاکستان با مشکل چندانی مواجه نبود و دو سرویس در فضایی دوستانه اطلاعات لازم را مبادله می‌کردند. از جمله مهمترین حوزه‌های فعالیت و همکاری مشترک ساواک و سرویس اطلاعاتی پاکستان، مسائل مرزی و قلمروهای دو کشور در بلوچستان بود که معمولاً دچار ناامنی دائمی می‌شد.[۳] از دیگر همکاریهای مشترک دو سرویس، جلوگیری از نفوذ و حضور مخالفان حکومت پهلوی در پاکستان بود. ساواک مراقب بود تا روابط طلاب، روحانیون و شیعیان پاکستان با امام خمینی و سایر روحانیون ایرانی مخالف رژیم پهلوی به حداقل برسد.[۴]

کمکهای مالی حکومت پهلوی به پاکستان،دست ساواک را برای تعقیب مخالفان سیاسی و مذهبی حکومت در این کشور باز گذاشته بود. از دیگر دلمشغولیها و نگرانیهای ساواک در

۱- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).

۲- همان.

۳- حسین فردوست، پیشین، ج ۱، صص ۵۴۵ ـ ۵۴۸؛ عیسی پژمان، پیشین، صص ۲۵۱ ـ ۲۵۲.

۴- آیت‌الله العظمی سید محمدهادی میلانی به روایت اسناد ساواک، ج ۳، صص ۴۴۲ ـ ۴۴۳.

پاکستان، ورود دهها نفر از افراد سنی مذهب و بلوچ ایرانی به این کشور و فراگیری علوم دینی بود. ساواک معتقد بود، این موضوع در بلندمدت مشکلاتی متوجه رژیم پهلوی خواهد ساخت.[۱]

افغانستان

افغانستان مرزهای طولانی با ایران دارد و به رغم آن که حکومتهای وقت این کشور، به ندرت مشکلات جدی با حکومت پهلوی داشتند، اما وجود اشرار و قاچاقچیان افغانی در مرزهای دو کشور همواره مشکلاتی برای حکومتها به وجود می‌آورد. ساواک برای فعالیت در افغانستان کمتر مشکل داشت. در دوران حکومت ظاهرشاه در افغانستان، که روابط حسنه‌ای با شاه داشت و حکومت ایران نیز کمکهای مالی قابل‌اعتنایی به او می‌کرد، ساواک در فعالیتهای اطلاعاتی ـ امنیتی خود در افغانستان با گشاده‌دستی تمام عمل می‌کرد. از مهمترین نگرانیهای ساواک در دوران سلطنت ظاهرشاه، گسترش نفوذ شوروی در این کشور بود. همه ساله تعداد بسیاری از افسران و درجه‌داران افغانی برای فراگیری مهارتهای نظامی راهی شوروی می‌شدند و ایدئولوژی کمونیسم به تدریج در میان ارتش رشد می‌کرد. نمایندگی ساواک در افغانستان همواره گزارشاتی در این باره به تهران منعکس می‌کرد. اما به دلایل عدیده که مهمترین آن سیاستهای ویژه دولت امریکا بود، چندان وقعی به گزارشات و نگرانیهای ساواک نهاده نمی‌شد. نمایندگی سیا و سفارت امریکا در کابل، علاقمند بودند با درگیر کردن شوروی در افغانستان، از فعالیت و نفوذ این کشور از نقاط دیگر جهان بکاهند. ساواک درباره خطر بالقوه و بالفعل نفوذ تدریجی شوروی در افغانستان هشدارهای لازم را به مسئولان در تهران داده و به احتمال سقوط قریب‌الوقوع افغانستان در دامن شوروی اشارات آشکاری کرده بود؛ اما واکنش رژیم پهلوی و هم‌پیمانان امریکایی‌اش چندان جدی نمی‌نمود و سرانجام هم کمونیستها طی کودتایی کم‌هزینه ظاهرشاه را از سریر سلطنت به زیر کشیدند. درگیریهای مرزی پراکنده بین اشرار و نیز برخی واحدهای نظامی افغانی با ژاندارمری و نیروهای امنیتی ـ اطلاعاتی ساواک هم هر از گاه روی می‌داد که تلفاتی برای طرفین

۱- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).

داشت.[۱] و پس از سقوط ظاهرشاه نیز افزایش یافت.

ترکیه

سرویس اطلاعاتی و امنیتی ترکیه از همکاران استراتژیک ساواک در خاورمیانه محسوب می‌شد. این دو سرویس علاوه بر این که در چارچوب پیمان سنتو همکاری دوستانه‌ای داشتند با موساد نیز فعالیت مشترک داشتند. این سه سرویس در پیشبرد اهداف کلان سیاسی، امنیتی و نظامی امریکا و غرب در منطقه، نقش قابل‌توجهی داشتند. ساواک برای فعالیت در ترکیه مشکلی نداشت و در بسیاری از مأموریتهای برون‌مرزی خود از مساعدتها و همکاریهای سرویس اطلاعاتی و امنیتی ترکیه برخوردار بود.[۲]

روابط ساواک با سرویس اطلاعاتی ترکیه در بالاترین سطوح مدیریت و راهبری بود و تبادل اطلاعات و همکاری راهبردی و عملیاتی دو سرویس، در فضایی کاملاً دوستانه و صمیمی صورت می‌گرفت.[۳] سرویسهای اطلاعاتی و امنیتی ترکیه و ایران در کمربند امنیتی غرب و امریکا در برابر شوروی و بلوک شرق در خاورمیانه، نقش مهمی داشتند.[۴] دو سرویس همچنین در مراقبت از فعالیتهای کردها همکاری داشتند.[۵] از دیگر حیطه‌های فعالیت برون‌مرزی ساواک در ترکیه، کنترل دانشجویان سیاسی مخالف حکومت بود که با تشکلهای دانشجویی مخالف حکومت ایران در اروپا و امریکا رابطه داشتند؛ مهمترین تشکل دانشجویی ایرانی در ترکیه «فدراسیون دانشجویان ایرانی در ترکیه» بود.

افریقا

ساواک برای گسترش فعالیت خود در افریقا تلاش می‌کرد. در این راستا با سرویسهای اطلاعاتی و امنیتی برخی کشورهای افریقایی رابطه دوستانه‌ای داشت؛ از جمله در دهۀ ۱۳۵۰ با سرویس اطلاعاتی مصر، افریقای جنوبی و اتیوپی همکاری داشت.[۶] راههای جلوگیری از

۱- مظفر شاهدی، مردی برای تمام فصول، صص ۶۲۱ ـ ۶۲۵.
۲- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).
۳- عیسی پژمان، پیشین، صص ۲۵۲ ـ ۲۵۳.
۴- چپ در ایران به روایت اسناد ساواک، ج ۱، ص ۱۶۶.
۵- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).
۶- همان.

گسترش کمونیسم در افریقا و خاورمیانه و نفوذ در کشورهای مختلف عربی و اسلامی در شمال افریقا، خاورمیانه و خلیج فارس و جلوگیری از شکل‌گیری و گسترش فعالیت تشکلها و احزاب چپ و کمونیستی در این مناطق، از مهمترین محورهای بحث و همکاری ساواک با این سرویسهای اطلاعاتی سه‌گانه بود.

آلمان غربی

ساواک در آلمان غربی حضور داشت و نمایندگی آن در آلمان غربی از مهمترین پایگاههای ساواک در مجاورت آلمان شرقی (کمونیست و عضوی مهم از کشورهای بلوک شرق) بود. مأموران ساواک در عملیات برون‌مرزی خود در آلمان غربی کمتر با محدودیتهای جدی مواجه بودند و روابط آنان با سرویس اطلاعاتی و امنیتی این کشور حسنه بود. بررسی راههای کارآمدتر مقابله با گروههای سیاسی و دانشجویی مخالف رژیم پهلوی در آلمان غربی و برخی دیگر از نقاط اروپا، مبارزه هماهنگ و مشترک با گروههای مختلف چریکی و تروریستی، ردیابی و شناسایی روابط میان مخالفان چریکی و مسلح رژیم پهلوی با گروههای مسلح و مبارز در دیگر نقاط جهان و نیز حضور و نفوذ گروههای سیاسی و چریکی با گرایشات چپ و کمونیستی در آلمان غربی و نظایر آن، از جمله مهمترین محورهای بحث و مذاکرات مشترک نمایندگان دو سرویس آلمان غربی و ساواک بود.[۱]

اسناد و مدارک موجود نیز نشان می‌دهد که سرویس اطلاعاتی آلمان غربی، به حمایت از ساواک، در برخورد با گروههای سیاسی و دانشجویی مخالف حکومت، اقدامات قابل توجهی کرده است.[۲]

فرانسه

حضور و فعالیت ساواک در فرانسه چشمگیر بود؛ سرویس امنیتی فرانسه در تعقیب گروههای سیاسی و دانشجویی مخالف رژیم پهلوی، همکار ساواک بود. ساواک و سرویس اطلاعاتی فرانسه برای جلوگیری از شکل‌گیری و گسترش فعالیت گروههای سیاسی

۱- همان.

۲- همان.

کمونیستی و وابسته به شوروی و بلوک شرق در ایران، فرانسه و سایر کشورها همکاریهای مشترکی داشتند. سرویس اطلاعاتی فرانسه درباره برخی کشورهای خاورمیانه، اخبار و اطلاعاتی در اختیار ساواک قرار داده و نیز اخباری درباره مسائل مورد علاقه، از ساواک دریافت می‌کرد.[۱] در سال ۱۳۵۵ بین سرویسهای اطلاعاتی فرانسه، ایران، عربستان سعودی، مراکش و مصر همکاری پنج جانبه‌ای برای مبارزه با کمونیسم و گسترش نفوذ شوروی و گروههای کمونیستی و چپ در افریقا به وجود آمد. برای پوشش قرار دادن فعالیتهای اطلاعاتی ـ جاسوسی این سرویسها، در افریقا، چند دفتر تجاری در کشورهای شمالی افریقا تأسیس شد که مهمترین آن در کازابلانکا و قاهره بود. این سرویسهای پنج‌گانه دفتری به ظاهر تجارت نیز در ژنو داشتند. از دیگر اقدامات مشترک این سرویسها، تأسیس دفتر مطالعات استراتژیکی در تهران بود که عمده وظایف آن بررسی، تجزیه و تحلیل، شناسایی، تشخیص و مبادله اخبار و اطلاعات درباره انواع فعالیتهای کمونیستی در کشورهای افریقایی بود.[۲] از دیگر مؤسسات سرویسهای پنج‌گانه، «دبیرخانه کل مبارزه با خرابکاری و تروریسم» در جده عربستان بود. اعضای این دبیرخانه رئیسان کل دستگاههای اطلاعاتی کشورهای پنج‌گانه (ایران، عربستان سعودی، مصر، مراکش و فرانسه) بودند. بخشهای اداری، کارشناسی، ارزشیابی، هماهنگ‌سازی و چند بخش دیگر نیز از جمله اجزای این دبیرخانه بودند.[۳]

کشورهای حاشیه خلیج فارس

ساواک، نفوذ گسترده‌ای در کشورهای عربی حاشیه جنوبی خلیج فارس داشت. در این میان با سرویس اطلاعاتی و امنیتی عربستان سعودی که از مهمترین متحدان و اقمار غرب و امریکا در منطقه محسوب می‌شد، روابط نزدیکی داشت. در بسیاری از مسائل سیاسی، امنیتی و استراتژیکی منطقه و جلوگیری از نفوذ و حضور مخالفان سیاسی دو کشور در قلمرو دیگری، همکاری نزدیکی بین سرویس اطلاعاتی و امنیتی عربستان سعودی و ساواک وجود داشت.[۴] ساواک همچنین روابط و همکاری مشترکی با سرویسهای اطلاعاتی عربستان سعودی، مصر

۱- همان.

۲- همان.

۳- همان.

۴- امام موسی صدر به روایت اسناد ساواک، ج ۲، صص ۳۹۳ ـ ۳۹٤.

و اسرائیل داشت. این همکاریهای چند جانبه از اواسط دهۀ ۱۳۴۰ و از اوایل دهۀ ۱۳۵۰ به اوج رسید.[۱]

از دیگر مناطق تحت نفوذ و حضور ساواک در حاشیه جنوبی خلیج فارس امارات متحده عربی بود که ساواک از همان سالهای نخست، کوشید در آن نفوذ کند. نمایندگی ساواک در این کشور، از مهمترین شعب برون‌مرزی ساواک در منطقه محسوب می‌شد. به‌ویژه به دلیل ادعای بی‌اساس امارات متحده عربی درباره جزایر سه‌گانه ایرانی (تنب کوچک، تنب بزرگ و ابوموسی)، ساواک فعالیت برون‌مرزی خود را در امارات با حساسیت قابل‌توجهی دنبال می‌کرد.[۲] از دیگر دلایل حضور جدی ساواک در امارات متحده عربی و سایر کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس، آمد و شد گروههای سیاسی و چریکی مخالف رژیم پهلوی در این کشورها بود.[۳] البته بین مأموران این سازمان با دستگاههای امنیتی شیخ‌نشینها نیز روابطی وجود داشت و ساواک در تعقیب مخالفان سیاسی و چریکی حکومت پهلوی از همکاری آنان سود می‌برد.[۴]

هم‌زمان با اقدامات و فعالیتهای برون‌مرزی ساواک، اداره کل هشتم (ضدجاسوسی) این سازمان نیز همواره مراقب بود جاسوسان و مأموران دستگاههای اطلاعاتی و امنیتی کشورهای مختلف عربی و اسلامی خاورمیانه به اهداف موردنظر در ایران دست نیابند. در بین کشورهای عربی، عراق، مصر، لیبی و سوریه بیش از سایر کشورها طرحهای نفوذ اطلاعاتی و جاسوسی را در ایران دنبال می‌کردند و ساواک بیش از دیگر کشورهای منطقه نگران نفوذ اطلاعاتی و جاسوسی آنان در ایران بود.[۵] ساواک در تمام کشورهای عربی و اسلامی مأموران و جاسوسانی داشت که در پوششهای مختلف فعالیت می‌کردند. در میان کشورهای عربی عراق تنها کشوری بود که ساواک به رغم حضور جدی‌اش در آن (به دلیل رقابت و اختلافات سیاسی و مرزی بین رژیم پهلوی با حکومت این کشور) از آزادی عمل چندانی برخوردار نبود و برای پیشبرد اهدافش با محدودیتهایی روبرو بود.[۶] از جمله مهمترین حیطه‌های همکاری

۱- عیسی پژمان، پیشین، صص ۳۱۳ ـ ۳۲۱.
۲- ایرج کشکولی، نگاهی از درون به جنبش چپ ایران، ص ۱۵۶.
۳- محسن نجات‌حسینی، برفراز خلیج فارس، صص ۹۴ ـ ۹۵.
۴- علی دوانی، پیشین، ج ۵، صص ۳۱۰ ـ ۳۱۵.
۵- جلال‌الدین فارسی، زوایای تاریک، صص ۲۷۸ ـ ۲۷۹ و صص ۳۷۲ ـ ۳۷۷.
۶- همان، ص ۲۴۵.

ساواک با سرویسهای اطلاعاتی ـ امنیتی کشورهای عربی و اسلامی جلوگیری از شکل‌گیری و گسترش فعالیت احزاب و گروههای سیاسی چپ و کمونیستی بود که عمدتاً از سوی شوروی و بلوک شرق حمایت می‌شدند و به تبع فعالیت این‌گونه احزاب و گروهها، خطر نفوذ شوروی در آن نواحی نیز افزایش می‌یافت.[1] بخشی از مهمترین دلایل حضور ساواک در کشورهای عربی و اسلامی، به نیازمندیها و اهداف اطلاعاتی و جاسوسی موساد بازمی‌گشت. به دلیل دشمنیها و اختلافات اسرائیل با کشورهای عربی و اسلامی در خاورمیانه و شمال افریقا و محدودیتها و مشکلاتی که بر سر راه فعالیت آزادانه‌تر موساد در این کشورها وجود داشت، ساواک در جمع‌آوری و ارائه اطلاعات به موساد کمک می‌کرد.

در واپسین سالهای حکومت پهلوی، ساواک برای همکاری با سرویس اطلاعاتی و امنیتی سازمان آزادی‌بخش فلسطین که یاسر عرفات در رأس آن بود، تلاشهایی انجام داد. چنانکه شواهد و مدارک موجود نیز نشان می‌دهد در تیر ۱۳۵۶ یاسر عرفات برای همکاری سرویس اطلاعاتی‌اش با ساواک اعلام آمادگی کرده بود.[2]

مصر

روابط سیاسی ایران و مصر از اوایل دهۀ ۱۳۳۰ تا اوایل دهۀ ۱۳۵۰ به رغم برخی نوسانات، عمدتاً تیره و به تبع آن حضور ساواک در این کشور متأثر از این روابط، کمتر مسالمت‌جویانه و عمدتاً خصمانه بود. روابط ساواک و موساد نیز طی سالهای دهۀ ۱۳۴۰ و اوایل دهۀ ۱۳۵۰، اثر منفی بر رابطه ساواک با سرویس اطلاعاتی مصر می‌گذاشت. با این احوال پس از مرگ جمال عبدالناصر و به قدرت رسیدن انورسادات، موجبات نزدیکی روابط سیاسی ایران و مصر بیش از پیش فراهم شد و به تبع آن ساواک هم در فعالیتهای برون‌مرزی خود در مصر و روابطش با سرویس اطلاعاتی این کشور موفقیتهای قابل‌توجهی به دست آورد؛[3] از سال ۱۳۵۲، همکاری سرویسهای اطلاعاتی مصر و ایران وارد مرحله نوینی شد. دو سرویس برای هماهنگی بیشتر اساسنامه‌ای تنظیم کرده و با برگزاری سمینارها و

۱- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).
۲- همان.
۳- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).

نشستهای متعدد، دامنه روابط دوجانبه را گسترش دادند.[۱] روابط و همکاری سرویس اطلاعاتی مصر و ساواک عمدتاً در زمینه تبادل اطلاعات و اخبار، ضداطلاعات، استخدام و به کارگیری کارمندان و جاسوسان مشترک در کشورهای مختلف، آموزش نیروها، امور فنی، حفاظت، امور امنیتی و ضدجاسوسی و بهره‌برداری از کامپیوتر برای اهداف مختلف متمرکز بود.[۲] تا هنگامی که روابط مصر و اسرائیل خصمانه بود، سرویس اطلاعاتی مصر علاقمند بود درباره استعداد و توانمندیهای نظامی اسرائیل، اطلاعاتی از ساواک به دست آورد؛ موضوع رقابت بین‌المللی در اقیانوس هند و خلیج فارس از دیگر زمینه‌های همکاری ساواک و سرویس اطلاعاتی مصر بود. درباره مسائل ضدجاسوسی و امنیت داخلی هم همکاریها و تبادل اطلاعات قابل توجهی بین دو سرویس وجود داشت. زیرمجموعه‌هایی نظیر روشهای تعقیب اتباع خارجی، راههای کشف اهداف ضدجاسوسی و چگونگی کسب خبر و اطلاعات از کشورهای دشمن، تبادل اطلاعات درباره کشورهای کمونیستی و بلوک شرق و دستگاههای امنیتی و اطلاعاتی این کشورها، و نیز کسب اطلاعاتی درباره حضور مأمورین اطلاعاتی کشورهای بلوک شرق در دو کشور مصر و ایران از دیگر زمینه‌های همکاری دو سرویس مصر و ایران بود. در همکاری بین ساواک و سرویس اطلاعاتی مصر، ساواک نقش مدیریتی و آموزشی داشت و نیروهای امنیتی مصر آموزشهای متعددی از ساواک فرا می‌گرفتند.[۳]

در همان حال ساواک متوقع بود دستگاه اطلاعاتی و امنیتی مصر از اهداف و منافع ایران در کشورهای اسلامی و عربی خاورمیانه و خلیج فارس دفاع کند. سرویس اطلاعاتی مصر هم علاقمند بود در روابط ایران و لیبی موجباتی برای میانجی‌گری فراهم آید. از سالهای پایانی دهۀ ۱۳۴۰، به تدریج رابطه مصر با شوروی و بلوک شرق به حداقل رسید و روابط استراتژیکی با غرب و امریکا برقرار کرد؛ روابط ساواک با سرویس اطلاعاتی و امنیتی این کشور نیز متأثر از تحولات صورت گرفته بود. ساواک در شکل‌گیری روند صلح بین اسرائیل و مصر در آغازین سالهای دهۀ ۱۳۵۰ نقش مهمی داشت. از سالهای پایانی دهۀ ۱۳۴۰، ساواک و موساد تلاشهای مشترکی برای نفوذ در بین رجال و شخصیتهای مصری و حمایت از کسانی که دیدگاههای سیاسی نزدیکتری نسبت به غرب داشتند، انجام داده و بر آن شدند

۱- همان.

۲- همان.

۳- همان.

زمینه‌های قدرتیابی آتی آنان را در رأس حاکمیت مصر (در مقابل تضعیف موقعیت طرفداران شوروی و بلوک شرق) فراهم آورند.[۱] ضمن این که ساواک برای کاهش تنش بین فلسطینیان و اردن هاشمی هم مذاکرات متعددی، با همتایان خود در موساد انجام داده و طرحهایی در این باره پیشنهاد کرده و تبادل‌نظرهایی نیز با این سرویس انجام داد. نقش میانجیگرانه ساواک در روند صلح بین مصر و اسرائیل به نتیجه رسید و مصر و اسرائیل در سال ۱۹۷۲ به طور رسمی روابط سیاسی برقرار کردند؛ ساواک به عنوان رابط دیدگاههای شاه در پیوند دو کشور نقش قابل اعتنایی ایفا کرد.[۲] سرویس اطلاعاتی مصر در دوره اوج‌گیری انقلاب، روابط نزدیکی با ساواک داشت و برای تضعیف موقعیت انقلابیون و امام خمینی در عراق و سپس فرانسه از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کرد. از جمله اقدامات سرویس امنیتی مصر، وادار کردن رؤسا و گردانندگان جامعه الازهر مصر به اتخاذ مواضعی در مخالفت با دیدگاههای امام خمینی بود.

سوریه

در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰، ایران و سوریه روابط سیاسی و اقتصادی چندان قابل توجهی نداشتند. به‌ویژه در دوره حکمرانی جمال عبدالناصر در مصر و اتحاد مصر و سوریه، تنش سیاسی بین ایران و سوریه افزایش یافت. مأموران ساواک در سوریه فعال بودند، اما بین ساواک با دستگاه امنیتی و اطلاعاتی سوریه رابطه جدی وجود نداشت. پس از مرگ ناصر در مصر و از هم پاشیدن موضوع اتحاد مصر و سوریه، تنش بین ایران و سوریه کاهش یافت و بار دیگر سفارتخانه ایران در سوریه و به تبع آن ساواک فعال شد. با این حال ساواک در سوریه ابتکار عملی نداشت و بسیاری از مخالفان سیاسی حکومت پهلوی در سوریه آمد و شد کرده و به فعالیتهای سیاسی مشغول بودند. دستگاه اطلاعاتی و امنیتی سوریه نیز بیش از آن که با ساواک رابطه داشته باشد، با مخالفان سیاسی و چریکی رژیم پهلوی همدلی نشان می‌داد.[۳]

۱- همان.

۲- همان.

۳- روابط ایران و عراق به روایت اسناد ساواک، صص ۳۵۶ ـ ۳۵۷.

لبنان

از نخستین سالهای تأسیس ساواک، مأمورانی به لبنان اعزام شده و نمایندگی ساواک در این کشور ایجاد شد. سرتیپ حمید ناصری اولین نفری بود که در رأس نمایندگی ساواک در لبنان قرار گرفت. مراقبت از گسترش اندیشه‌های چپ و کمونیستی در لبنان، نظارت بر احزاب و گروههای سیاسی و قومی مؤثر در تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و نظامی لبنان، تلاش برای جلوگیری از گسترش نفوذ مصر و جمال عبدالناصر و عراق در لبنان، و نیز تلاش برای گسترش نفوذ فرهنگی ایران در بین مردم لبنان، از جمله مهمترین اهداف طرحهای راهبردی و اجرایی ساواک در لبنان بود. ناآرامیهای تمام نشدنی سیاسی در لبنان و تلاش پیگیری که مصر، سوریه و عراق برای نفوذ در این کشور داشتند و نیز رقابت قدرتهای بزرگ در منطقه که با همکاری نزدیک ساواک، موساد و سرویس اطلاعاتی و امنیتی ترکیه نیز در لبنان همراه بود، بیش از پیش بر حساسیت و اهمیت فعالیت و حضور ساواک در لبنان می‌افزود. از سوی دیگر آمد و شد بسیاری از گروههای سیاسی و چریکی مخالف رژیم پهلوی در لبنان و ارتباطاتی که با برخی گروههای سیاسی لبنانی و فلسطینی در آن مناطق داشتند، از دیگر دلایل مهم حضور و فعالیت چشم‌گیر ساواک در لبنان بود. از همان سالهای نخست تأسیس ساواک و تشکیل نمایندگی این سازمان در لبنان، بین ساواک و دستگاه اطلاعاتی لبنان رابطه برقرار شد. ساواک همچنین برای نفوذ در بین شیعیان لبنان و نیز دیگر گروههای مذهبی و قومی (نظیر مسیحیها) گامهای بزرگی برداشت و تلاش کرد از اتحاد لبنان با عراق، سوریه و مصر جلوگیری کند. پس از حمید ناصری، سرهنگ پاشایی و سپس سرلشکر منصور قدر در رأس نمایندگی ساواک در لبنان قرار گرفتند.[1] در اردن نیز به دلیل روابط سیاسی نزدیک حکومت پهلوی با ملک حسین، ساواک در فعالیتهای برون‌مرزی خود آزادی عمل بسیاری داشت. منصور قدر هم‌زمان با مسئولیت سفارت ایران در اردن و سپس لبنان، نمایندگی ساواک را نیز در این کشورها عهده‌دار بود؛ ساواک در دوره حضور او در لبنان، در بین گروههای سیاسی، احزاب، شخصیتها و رجال سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، فرهنگی و مذهبی لبنان نفوذ یافت.[2]

۱- حسین فردوست، پیشین، ج ۱، صص ٤٦٨ ـ ٤٧١.

۲- جلال‌الدین فارسی، پیشین، صص ٤٠٦ ـ ٤٠٩.

به رغم حضور ساواک در لبنان، مخالفان سیاسی و چریکی حکومت در لبنان آمد و شد داشتند و به انحاء گوناگون برای مأموران ساواک مشکل ساز می‌شدند؛ چنانکه در مراسم خاکسپاری دکتر علی شریعتی در سوریه، بسیاری از مخالفان سیاسی حکومت ایران که مقیم لبنان و سوریه بودند، حضور داشتند و تلاشهای ساواک برای جلوگیری از برگزاری مراسم تدفین و بزرگداشت او در لبنان و سوریه با شکست روبرو شد.[۱]

از جمله مخالفان رژیم پهلوی که در لبنان آمد و شد داشتند، گروههای چریکی بودند. بسیاری از اعضای گروههای چریکی و سیاسی مخالف حکومت پهلوی برای فراگیری آموزشهای نظامی و نیز تهیه اسلحه و مواد منفجره، در لبنان و بخشهایی از سرزمینهای فلسطینی در آمد و شد بودند و با مبارزان فلسطینی و لبنانی در اردوگاههای مختلف تماس داشتند. این امر موجب می‌شد ساواک موضوع کنترل مخالفان حکومت را در لبنان با حساسیت پیگیری کند.

از جمله وقایعی که در واپسین سالهای دهۀ ۱۳۴۰ در روابط ایران و لبنان مشکلاتی ایجاد کرد، حضور تیمور بختیار اولین رئیس ساواک (که اینک به عنوان مخالف حکومت پهلوی در خارج از کشور به سر می‌برد) در لبنان بود که به رغم تمام تلاشهای سیاسی و دیپلماتیک و نیز اقدامات گسترده ساواک، دولت لبنان حاضر به تسلیم او به ایران نشد؛ به دنبال آن نیز، شاه روابط سیاسی دو کشور را قطع کرد.[۲]

از جمله فعالیتهای ساواک، تلاش برای نفوذ در بین شیعیان لبنان بود. نمایندگی ساواک در لبنان همواره تلاش می‌کرد در انتخاب رؤسای جامعه شیعه اثر گذاشته و شخصیتی در رأس شیعیان قرار گیرد که از رژیم پهلوی حمایت کند.[۳] ساواک تلاش می‌کرد با برخی شیعیان ایرانی فعال در لبنان، از جمله امام موسی صدر و دکتر مصطفی چمران (پایه‌گذاران جنبش امل در لبنان) رابطه برقرار کند. عواملی از ساواک، چند بار با دکتر مصطفی چمران در لبنان تماس گرفته و کوشیدند او را با حکومت آشتی دهند.[۴] ساواک برای دلجویی از دکتر چمران نامه‌هایی حاکی از ارادت برای او نوشت که حاوی تمجید از او و امام موسی صدر بود.

۱- محسن نجات‌حسینی، پیشین، ص ۲۳۶ و صص ۲۴۸ ـ ۲۴۹ و ص ۳۳۲.
۲- امام موسی صدر به روایت اسناد ساواک، ج ۲، صص ۲۲ ـ ۲۳.
۳- شهید سرافراز دکتر مصطفی چمران به روایت اسناد ساواک، صص ۱۹۸ ـ ۱۹۹.
۴- همان، صص ۲۱۰ ـ ۲۱۳.

در همین حال مأموران ساواک تلاش می‌کردند، بین اعضای جنبش امل نفوذ کنند و مجموعه فعالیتها و گرایشات سیاسی آنان و موضعگیری و نگرش آنان را نسبت به رژیم پهلوی تحت‌نظر گیرند.[1] طرح ساواک برای جلب همکاری دکتر چمران با شکست روبرو شده و ساواک تلاش کرد در رابطه او با امام موسی صدر اختلافاتی ایجاد کند؛[2] در همان حال برای جلب نظر مساعد امام موسی صدر به حکومت تلاش می‌کرد.[3]

برای نفوذ در بین شیعیان لبنان و جلب‌نظر مساعد امام موسی صدر، رقابت تنگاتنگی بین رژیم پهلوی و دولت عراق وجود داشت؛ نمایندگان سرویسهای اطلاعاتی و امنیتی دو کشور طی ملاقاتهایی با رهبران شیعیان لبنان و اعطای برخی کمکهای مالی و دادن وعده‌هایی، قصد داشتند این جمعیت پرنفوذ را به سوی خود جلب کنند.[4] ساواک در جلب نظر مساعد امام موسی صدر و جنبش امل به رژیم پهلوی با شکست مواجه شد و مذاکرات گاه و بیگاه طرفین هیچگاه نتیجه مطلوبی برای حکومت به بار نیاورد. به همین دلیل ساواک مأیوس از جلب همکاری امام موسی صدر، تلاش می‌کرد موجبات اذیت او را توسط دستگاه اطلاعاتی، امنیتی و قضایی لبنان فراهم آورد.[5]

ساواک هر از گاه برای تضعیف و بدنام ساختن امام موسی صدر در بین شیعیان لبنان و وادار کردن او به حمایت از حکومت پهلوی، در نشریات کشورهای مختلف عربی و اسلامی مقالاتی بر ضد امام موسی صدر منتشر می‌ساخت و چنین وانمود می‌کرد که این اقدامات توسط دولت عراق و سوریه صورت می‌گیرد. به دنبال عدم همکاری امام موسی صدر با حکومت پهلوی، ساواک به برخی از نشریات داخلی دستور داد مطالبی بر ضد او منتشر کنند؛ نیز به پاره‌ای از روحانیون وابسته به حکومت هم گوشزد شد سخنرانیهایی بر ضد او ایراد کرده و وی را فردی وابسته به بیگانگان قلمداد کنند که به رغم داشتن تابعیت ایرانی، منافع کشور خود را قربانی مصالح و مطامع بیگانگان می‌سازد.[6] امام موسی صدر، هم به دلیل مشی

۱- همان، ص ۲۹۸.

۲- مصطفی الموتی، پیشین، ج ۱۰، صص ۲۳۵ ـ ۲۳۹.

۳- امام موسی صدر به روایت اسناد ساواک، ج ۲، ص ٦۹ و صص ۹٤ ـ ۹۵.

۴- همان، ص ۲۹۹.

۵- شهید سرافراز دکتر مصطفی چمران به روایت اسناد ساواک، صص ۲٤۲ ـ ۲٤۳ و صص ۲۹٤ ـ ۲۹۷؛ عبدالرحیم اباذری، پیشین، صص ۱۳۹ ـ ۱٤۳.

۶- شریعتی به روایت اسناد ساواک، ج ۳، صص ۲۹۰ ـ ۲۹۱ و صص ۳۰۷ ـ ۳۰۸.

سیاسی حکومت ایران و هم نقشی که ساواک در سرکوب مخالفان داشت، تمایل چندانی به بهبود روابطش با رژیم پهلوی نداشت. چنانکه سفر او در آذر ۱۳۵۰ به تهران و ملاقات با برخی مقامات سیاسی و همچنین شاه، به نتیجه موردنظر حکومت نیانجامید.[۱]

از دیگر اقدامات مداوم اما ناموفق ساواک، تلاش برای جلوگیری از گسترش رابطه امام موسی صدر با امام خمینی بود. ساواک می‌کوشید این ارتباطات را محدود کند، اما امام موسی صدر در سال ۱۳۴۷ به دیدار امام خمینی در عراق رفت.[۲] تنها با ناپدید شدن امام موسی صدر در ۹ شهریور ۱۳۵۷ بود که ساواک از توطئه‌چینی بر ضد وی دست برداشت. با این حال گفته می‌شد در آستانه ناپدید شدن امام موسی صدر، موساد، درباره پایان کار وی در آینده‌ای نه چندان دور به ساواک وعده‌هایی داده بود.[۳] هم‌زمان با مفقود شدن امام موسی صدر، برخی خبرگزاریها و نشریات جهانی احتمال دادند که امام موسی صدر پس از خروج از لیبی مخفیانه وارد ایران شده تا در کنار انقلابیون بر ضد رژیم پهلوی مبارزه کند، اما از سوی ساواک دستگیر شده است.[۴]

عراق

در همه سالهای حکومت پهلوی، روابط سیاسی ایران و عراق دچار بحران بود. اختلافات سیاسی و مرزی دو کشور در سالهای سلطنت رضاشاه و پس از آن هیچ‌گاه به طور ریشه‌ای حل نشد. روابط سیاسی دو کشور به گونه‌ای کژدار و مریز پیش می‌رفت و هر از گاه، تنشهایی، این رابطه را با مشکلاتی روبرو می‌کرد. تنها پس از قرارداد ۱۹۷۵م./۱۳۵۴ش. الجزایر بود که علی‌الظاهر مشکلات بین دو کشور تا حدی کاهش یافت.[۵] در ۱۳۳۴ش. عراق و ایران هر دو اعضای پیمان بغداد بودند و قرار بود بر اساس طرحهای بلندمدت امنیتی امریکا در خاورمیانه، در جلوگیری از نفوذ شوروی و کمونیسم در منطقه نقشهای مشترکی ایفا کنند.[۶] اما با کودتای ضدسلطنتی در عراق ـ ۱۳۳۷ش. ـ و خروج عراق از پیمان بغداد، روابط

۱- امام موسی صدر به روایت اسناد ساواک، ج ۱، صص ۲۳۲ ـ ۲۳۵.
۲- شهید سرافراز دکتر مصطفی چمران به روایت اسناد ساواک، صص ۳۳۳ ـ ۳۳۵.
۳- روزشمار انقلاب اسلامی، ج ٦، ص ۱٤۲.
۴- هوشنگ طالع، تجاوز و دفاع، صص ۱۳ ـ ۲۳؛ حمیدرضا ملک‌محمدی، پیشین، صص ۱٤۳ ـ ۱۵۰.
۵- عبدالرضا هوشنگ مهدوی، سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی، صص ۲٦۰ ـ ۲٦۲.
۶- روابط ایران و عراق به روایت اسناد ساواک، صص ۲۱ ـ ۲۳ و صص ۳٦ ـ ۳۷.

ایران با این کشور تیره شد و در سالهای بعد دو کشور روابط پرتنشی پشت سر گذاشتند. برخی تنش‌زداییهای مقطعی نیز که عمدتاً به دنبال وقوع کودتا و بروز تحولاتی سیاسی در عراق صورت می‌گرفت، پایداری چندانی نداشت و اقدامات پیدا و پنهان سیاسی، اطلاعاتی و امنیتی دو کشور بر ضد یکدیگر تقریباً به طور دائم ادامه داشت.[1] به نظر می‌رسد از اواسط دهۀ ۱۳۴۰ امریکا به تدریج طرح نفوذ بر رهبران عراق را دنبال می‌کرد؛ در پایان عمر حکومت پهلوی هم آشکار شد که صدام حسین رئیس‌جمهور عراق از امریکا حرف‌شنوی دارد.[2] در اواخر دهۀ ۱۳۳۰ و به دنبال وقوع کودتا در عراق، شواهد و قراین موجود حاکی از نفوذ تدریجی شوروی در عراق بود. در این دوره حکومتهای وقت عراق در برابر اسرائیل موضع مخالفی در پیش گرفته و با برخی کشورهای اسلامی و عربی نظیر سوریه و مصر روابط نزدیکی برقرار کردند. بر این اساس برخورد خصمانه حکومت پهلوی با عراق امری طبیعی می‌نمود و ساواک و موساد نیز فعالیتهای مشترک بسیاری علیه عراق (به‌ویژه در شمال این کشور و در میان کردهای عراق) داشتند. جاسوسان مشترک دو کشور در عراق فعال بودند و در برخی کشورهای عربی نظیر لبنان و سوریه و کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس نیز همکاری ساواک و موساد بر ضد عراق تا واپسین روزهای حکومت پهلوی ادامه یافت. از جمله اهداف برون‌مرزی ساواک در عراق، نفوذ گسترده بین کردهای عراق در شمال این کشور و حضور در جامعه شیعی عراق بود؛ ضمن این‌که بسیاری از مخالفان سیاسی حکومت پهلوی هم ساکن عراق بودند و یا به آن کشور آمد و شد داشتند.

از دیگر طرحهای ساواک در عراق، نفوذ در بین رجال کشوری و لشکری بود. مسائلی از قبیل شناسایی و تهیه زندگی‌نامه افراد شاغل در پستهای حساس سیاسی و اداری، مسئله کردهای عراق، ضرورت نفوذ و حضور در میان شیعیان عراق، احزاب و گروههای سیاسی و قومی، دولتهای پی در پی که در عراق بر سر کار می‌آمدند، ضرورت نفوذ در میان ارتش و واحدهای نظامی عراق، مسائل مرزی و اختلافات سیاسی و جغرافیایی ایران و عراق، مسئله رقابت امریکا و شوروی در عراق، روند شکل‌گیری پیمان الجزایر بین ایران و عراق، ایرانیان مهاجر در عراق، تلاش برای تماس و مذاکره با مقامات ارشد سیاسی و امنیتی عراق، مدارس

۱- همان، صص ۱۲۲ ـ ۱۲۳ و صص ۲۵۲ ـ ۲۵۳.

۲- عیسی پژمان، پیشین، صص ۲۷۲ ـ ۲۹۲.

و مؤسسات آموزشی ایرانی در عراق، روحانیون و علمای ایرانی مقیم عراق، مخالفان سیاسی و مذهبی حکومت ایران در عراق، مسئله معاودین، شناسایی و به کارگیری جاسوسان و نفوذیهای مختلف در بخشهای مدیریتی، اداری، نظامی و سیاسی دولت و حکومت عراق، و مسئله نفوذ شوروی و کمونیستها، از مهمترین طرحهای اجرایی و راهبردی نمایندگی و مأموران ساواک در عراق به شمار می‌رفت.[۱]

اسناد و مدارک موجود نشان می‌دهد که ساواک در بخشهای مختلف عراق نفوذ داشت. در این میان به‌ویژه تغییر ناگهانی و پی در پی حکومتهای ناپایدار در عراق، بر میزان نفوذ ساواک در این کشور می‌افزود.[۲]

از جمله مهمترین وظایف ساواک در عراق کنترل دانش‌آموزان و دانشجویان ایرانی شاغل به تحصیل در مدارس ایرانی و عراقی و نیز دانشگاههای این کشور بود. بسیاری از مخالفان سیاسی حکومت پهلوی در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ برای در امان ماندن از تعقیب ساواک، به خاک عراق آمد و شد داشتند. نمایندگی ساواک در این کشور نیز هر از گاه می‌کوشید نظر مساعد این کشور را به ضرورت استرداد این قبیل افراد به ایران جلب نماید.[۳]

به رغم تمهیدات و تلاشهای گسترده ساواک، دولت عراق به ندرت حاضر می‌شد مخالفان سیاسی حکومت پهلوی را مسترد کند. از جمله مهمترین این موارد، در جریان یک هواپیماربایی بروز کرد و طی آن تلاشهای مشترک سفارت ایران و نیز نمایندگی ساواک در عراق برای استرداد هواپیماربایان ایرانی که از دبی به مقصد عراق ربوده شده بود، به جایی نرسید.[۴] علاوه بر علما و روحانیون مخالف حکومت پهلوی که به دلیل حضور امام خمینی، به این کشور رفت و آمد می‌کردند، بسیاری از اعضای گروههای چریکی هم از طریق عراق، به لبنان، سوریه رفت و آمد می‌کردند. از دیگر گروههای سیاسی مخالف رژیم پهلوی که هر از گاه در عراق ظاهر می‌شدند، برخی اعضای حزب توده و گروههای چپ بودند که در دوره تفوق طرفداران شوروی بر عراق، راهی این کشور می‌شدند. با این احوال اسناد و مدارک موجود نشان می‌دهد که دستگاه اطلاعاتی و امنیتی عراق به رغم خصومتی که با ساواک

۱- روابط ایران و عراق به روایت اسناد ساواک، صص ۲۰۴ ـ ۲۰۵.
۲- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).
۳- محسن نجات‌حسینی، پیشین، صص ۳۵۸ ـ ۳۶۱.
۴- مختار حدیدی و جلال فرهمند، پرونده ناتمام، صص ۳۳۶ ـ ۳۴۳.

داشت، در مقاطعی با این سازمان پیرامون مسائل مختلف مربوط بـه مخالفـان سیاسـی رژیـم پهلوی در عراق و برخی موارد مشترک دیگر همکاری می‌کرد.[۱]

در مواردی برخی از مخالفان سیاسی حکومت پهلوی در عراق علـی‌الظـاهر توسـط افـراد ناشناس هدف گلوله قرار می‌گرفتند و به قتل می‌رسیدند؛ اسناد و مدارک موجود نشان می‌دهد که در طراحی و اجرای بسیاری از این قتلهای مشکوک، ساواک نقش داشته است.[۲]

طی سالهای دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ دهها نفر از اتباع عراق و ایران و سـایر ملیتهـای مقـیم عراق، به اتهام همکاری با ساواک، موسـاد و نیـز سـیا دسـتگیر و شـکنجه شـدند. در مـوارد متعددی رژیم عراق طی برنامه‌های رادیویی و تلویزیـونی از افـرادی کـه بـه روابـط خـود بـا ساواک اعتراف می‌کردند، بهره‌برداری تبلیغاتی می‌کرد.[۳] دسـتگاه اطلاعـاتی و امنیتـی عـراق همواره نسبت به ایرانیانی که در عراق سکونت داشتند و یا کسانی کـه بـرای امـور زیـارتی و نظایر آن به عراق اعزام می‌شدند، حساسیت قابل‌توجهی نشان می‌داد. در همـان حـال، رفتـار حکومت و دستگاه امنیتی عراق با اتباع ایرانی در این کشور، تـا حـد زیـادی متـأثر از روابـط سیاسی دو کشور بود. در مقاطعی که روابط طرفین تیره می‌شد آزار و اذیت اتباع ایرانی در این کشور شدت می‌گرفت.[۴] به همین دلیل در دهۀ ۱۳۳۰ هر از گاه گروه زیادی از ایرانیان و نیـز اتباع عراق به بهانه‌های مختلف از عراق اخراج و به مرزهای ایران رانده مـی‌شـدند. معـاودین عراقی و ایرانی رانده شده از عراق از جمله افراد و گروههایی محسوب می‌شدند کـه سـاواک برای اسکان آنها در ایران و بهره‌برداری احتمالی اطلاعاتی از آنان، اقداماتی انجـام مـی‌داد. از دیگر طرحهای ساواک ترغیب دانشجویان معاود عراقی برای اعتراض به رفتار و عملکرد سوء حکومتهای وقت عراق نسبت به اتباع ایرانی مقیم این کشور و نیز شهروندان عراقـی بـود. در این باره، نامه‌های اعتراض‌آمیزی با حمایتها و جهت‌دهیهای ساواک از قول دانشجویان معاود عراقی تدوین و برای برخی مراجـع بـین‌المللـی و روزنامـه‌هـای کثیرالانتـشار در کـشورهای اسلامی و عربی و نیز اروپا و امریکا فرستاده می‌شد.

دستگاه اطلاعاتی و امنیتی عراق از اواسط دهه ۱۳۴۰ و همزمان با تثبیت موقعیت حـزب

۱- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).

۲- روابط ایران و عراق به روایت اسناد ساواک، ص ۳۵۹.

۳- همان، ص ۲۸ و ص ۹۲.

۴- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).

بعث در رأس حاکمیت این کشور، به سرعت گسترش یافته و در ردیف مخوفترین و خشن‌ترین سرویسهای امنیتی و اطلاعاتی منطقه قرار گرفت.[۱] صدام حسین پس از دستیابی به قدرت، جنگ اطلاعاتی و امنیتی قابل توجهی بر ضد ایران در داخل و خارج از عراق سازمان داد. دستگاه امنیتی عراق در دوران قدرت‌یابی او، بیش از پیش تجهیز و گسترش یافت و نسبت به ایران روشهای خصمانه‌تری در پیش گرفت. این خود عاملی بس مهم در توجه بیش از پیش ساواک و متحدان منطقه‌ای آن به موضوع عراق و دستگاه امنیتی این کشور شد.[۲] دستگاه اطلاعاتی عراق طرحهایی بر ضد اهدافی در ایران، اجرا می‌کرد که از جمله آن آموزش و گسیل داشتن ناراضیانی از اتباع ایرانی به برخی استانهای ایران (نظیر سیستان و بلوچستان و خوزستان) بود که درگیریهای نظامی و چریکی با نیروهای امنیتی و انتظامی به راه می‌انداختند.[۳] از دیگر اقدامات دستگاه اطلاعاتی عراق، نفوذ بین اعراب و عشایر خوزستان و دعوت ناراضیان این مناطق به ایجاد اغتشاش، ناآرامی و نظایر آن بود. از دیگر اقدامات این سازمان، تلاش برای ایجاد حرکتهای تجزیه‌طلبانه در خوزستان، حمایت از ناراضیان عرب خوزستان، تلاش برای تضعیف موقعیت ایران در خلیج فارس و ایجاد نقار بین رژیم پهلوی و کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس و نظایر آن بود.[۴] حمایت از دعاوی بی‌اساس برخی کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس درباره مالکیت برخی جزایر ایرانی خلیج فارس و نیز پشتیبانی از تجزیه بحرین از ایران، از دیگر اقدامات دستگاه اطلاعاتی عراق بر ضد ایران بود.[۵]

ساواک با احزاب و گروههای سیاسی مخالف و معارض دولت عراق در داخل و خارج نیز ارتباط داشت. ملاقاتهایی بین برخی مدیران ارشد ساواک با رهبران سیاسی و مذهبی مخالف حکومت عراق صورت می‌گرفت و درباره چگونگی برخورد و مقابله با رژیم عراق تبادل‌نظرهایی می‌شد. ساواک در تلاش بود در بین گروههای معارض عراقی، وحدت‌نظری هر چند نسبی پدید آورده و از امکانات آنان بر ضد بغداد بهره گیرد.[۶]

۱- روابط ایران و عراق به روایت اسناد ساواک، صص ۲۷۲ ـ ۲۷۹ و ص ۲۸۷.
۲- علی‌اکبر محتشمی، پیشین، ص ۵۱۱.
۳- روابط ایران و عراق به روایت اسناد ساواک، صص ۳۱۰ ـ ۳۱۱ و صص ۳۷۰ ـ ۳۷۲.
۴- همان، ص ۴۲ و ص ۵۷.
۵- ارتشبد بهرام آریانا به روایت اسناد ساواک، صص ۸۳ ـ ۸۴.
۶- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).

ساواک علاوه بر امکانات خود، برای اجرای یک عملیات خرابکارانه و براندازانه احتمالی در عراق (در سال ۱۳۳۸)، به گروههای سیاسی معارض حکومت وقت این کشور نیز چشم دوخته بود و برای تجهیز نظامی و نیازهای مادی و پشتیبانی آنان برنامه‌ریزیهایی کرده بود.[۱] هرچند به دنبال تحولات سیاسی عراق و منطقه، مسئله عملیات براندازی و خرابکارانه ساواک، که در سالهای پایانی دهۀ ۱۳۳۰ دنبال می‌شد، به تدریج مسکوت گذارده شد، اما ساواک طرحهای بلندمدت خود را برای نفوذ و حضور فعال در عراق دنبال می‌کرد.

از جمله طرحهای همیشگی ساواک، نفوذ در بین نیروهای نظامی و ارتش عراق بود و ارتباط با افسران بازنشسته ارتش این کشور از اولویت برنامه‌های ساواک محسوب می‌شد.[۲] اما دستگاه اطلاعاتی عراق نیز برای نفوذ در قلمرو ایران اقدامات جاسوسی و اطلاعاتی متعددی داشت. در مرزها و قلمروهای غربی ایران، نفوذ و حضور جاسوسان و مأموران اطلاعاتی عراق بیش از دیگر مناطق مشهود بود.[۳] در جریان بسیاری از تهاجمات و حملات متقابل مخالفان سیاسی دولت عراق بر ضد حکومت این کشور (بالاخص در شمال عراق)، ساواک کمکهای اطلاعاتی، نظامی، پشتیبانی، مالی و تجهیزاتی قابل‌توجهی به آنان می‌کرد.[۴] جاسوسان و خبرچینان عراقی ساواک در عراق نیز برای شناسایی، ردیابی و کنترل مخالفان سیاسی حکومت پهلوی که در عراق بودند، کمکهای فراوانی در اختیار این سازمان قرار می‌دادند.[۵] ساواک همچنین از همکاریهای نظامی عراق با برخی کشورهای بلوک شرق نظیر آلمان شرقی و چک اسلواکی هم اطلاعات مفصلی تهیه کرده بود.[۶] از جمله مقاطعی که روابط ایران و عراق تیره شد و فعالیت اطلاعاتی و جاسوسی ساواک در عراق افزایش یافت، هنگام پناهنده شدن تیمور بختیار به عراق و اخذ گذرنامه عراقی از حکومت این کشور ـ اردیبهشت ۱۳۴۸ ـ بود. این مسئله به فعالیت گسترده ساواک در عراق انجامید و نهایتاً با قتل تیمور بختیار توسط عوامل ساواک در عراق پایان یافت. ترور و قتل بختیار در عراق موفقیتی

۱- همان.
۲- همان.
۳- همان.
۴- همان.
۵- اسدالله علم، پیشین، ج ۱، صص ۱۸۲ ـ ۱۸۳.
۶- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).

چشمگیر برای عملیات برون‌مرزی ساواک در عراق به شمار می‌آمد.[۱]

بخش مهمی از فعالیت برون‌مرزی ساواک در عراق در شمال این کشور و در میان کردهای مخالف حکومت عراق متمرکز بود. این فعالیت با همکاری موساد و سپس دستگاه اطلاعاتی ترکیه و سیا توأمان بود. بخش عمده‌ای از وظایف مأموران متعدد ساواک در عراق، فعالیت در بین کردها و عشایر معارض دولتهای وقت عراق در شمال این کشور بود.[۲] حضور چشمگیر ساواک در مناطق کردنشین عراق و نقشی که در ایجاد توازن نظامی و اطلاعاتی در بین طرفین متخاصم داشت، در پیشبرد اهداف سیاسی و نظامی رژیم پهلوی در برابر حکومتهای وقت و در عین حال کمتر قابل انعطاف عراق، نقش قابل توجهی داشت.[۳]

در آن دوره ساواک گزارشاتی در دست داشت که نشان می‌داد دولت عراق نیز برای نفوذ در بین کردهای ایران و ایجاد اغتشاش در قلمرو شمال غربی ایران تلاشهایی انجام داده و با برخی از متنفذین کرد تماسهایی برقرار کرده است.[۴] این روند از اواخر سال ۱۳۴۲ که بین کردهای شمال عراق با حکومت مرکزی این کشور آتش‌بس به وجود آمده و اختلافات فیمابین تا حدود زیادی فروکش کرد، نمود بیشتری یافت.[۵] با این احوال، حتی دوره‌هایی که بین ایران و عراق روابط نسبتاً دوستانه‌ای به وجود می‌آمد، هر دو طرف یکدیگر را به همکاری با شورشیان و مخالفان سیاسی طرف مقابل متهم می‌کردند.

از جمله طرحهای ساواک بر ضد حکومت مرکزی عراق که در اواخر سال ۱۳۴۸ افشا شد، تلاش برای انجام یک کودتای نظامی بود که قبل از اجرا، کشف شد. بسیاری از کسانی که مقرر بود در این کودتا نقش داشته باشند، شناسایی، دستگیر و پس از محاکماتی کوتاه و سریع به جوخه اعدام سپرده شدند.

در سال ۱۳۴۷ ساواک برای تشکیل جمعیت دوستی میان ایران و عراق تلاش کرد که هدف آن کاهش تنش در روابط دو کشور بود.[۶] به رغم تنش و اختلافات تقریباً دائمی میان دو

۱- عیسی پژمان، پیشین، صص ۱۰۸ ـ ۱۱۶ و صص ۱۲۹ ـ ۱۳۶؛ چپ در ایران به روایت اسناد ساواک، ج ۱، ص ۴۹.

۲- عیسی پژمان، پیشین، صص ۹۷ ـ ۱۰۸.

۳- چپ در ایران به روایت اسناد ساواک، ج ۱، صص ۷۱ ـ ۷۲.

۴- همان، ج ۱، صص ۲۲۶ ـ ۲۲۷.

۵- همان، صص ۱۶۹ ـ ۱۷۱.

۶- روابط ایران و عراق به روایت اسناد ساواک، صص ۲۵ ـ ۲۶.

کشور، از همان آغاز تأسیس و فعالیت ساواک، رفت و آمدها و ملاقاتهایی هر چند محدود و پراکنده بین برخی مدیران و رؤسای این سازمان با همتایان عراقی صورت می‌گرفت.[۱]

با آغاز حرکت مردم در دوران انقلاب اسلامی ایران، ساواک امیدوار بود از کمک دستگاه اطلاعاتی و امنیتی عراق بهره‌مند شود[۲] و برای جلب همکاری دستگاه اطلاعاتی این کشور تلاش می‌کرد. از آنجا که امام خمینی و بسیاری از مخالفان سیاسی حکومت پهلوی در عراق حضور داشتند، ساواک امید داشت دستگاه امنیتی عراق در کنترل مخالفان سیاسی حکومت پهلوی، این سازمان را یاری دهد.[۳] اسناد و مدارک موجود نیز نشان می‌دهد که ساواک همواره از کمکهای همتای عراقی‌اش در جلوگیری از گسترش فعالیتهای مخالفان رژیم پهلوی (به‌ویژه امام خمینی) برخوردار بود. دستگاه اطلاعاتی و امنیتی عراق در سال ۱۳۵۷ بارها به امام خمینی هشدار داد از فعالیتهای سیاسی بر ضد رژیم پهلوی خودداری کند.[۴] با آغاز ریاست سپهبد ناصر مقدم بر ساواک (خرداد ۱۳۵۷) ملاقاتهای او و برخی رؤسای ساواک با مدیران و رؤسای دستگاه اطلاعاتی و امنیتی عراق افزایش یافت. عمده خواست ساواک از سرویس عراق، جلوگیری از فعالیتهای ضدحکومتی در این کشور بود.[۵] سرویس امنیتی عراق در آن دوره، بارها آمادگی خود را برای تعقیب مخالفان حکومت پهلوی در این کشور اعلام کرده است.[۶] در دوران پیروزی انقلاب اسلامی، سرویس اطلاعاتی عراق، اقدامات سخت‌گیرانه‌ای بر ضد مخالفان سیاسی حکومت پهلوی در این کشور اعمال می‌کرد؛ به‌ویژه این‌که بر ضد امام خمینی و طرفداران ایشان دست به تحرکات گسترده‌ای زد.[۷] شواهد و قراین موجود نشان می‌دهد که حکومت عراق و دستگاه امنیتی این کشور روند تحولات شتابان سیاسی ایران را که رژیم پهلوی را به سرعت به سوی سقوط و نیستی سوق می‌داد، برنمی‌تابید و آن را مغایر با سیاستهای کلی خود در منطقه ارزیابی کرده و پیروزی نهایی انقلاب اسلامی را به زیان این کشور می‌دانست و به همین دلیل آماده بود برای جلوگیری از سقوط رژیم پهلوی،

۱- همان، صص ۲۲٤ ـ ۲۲۹.

۲- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).

۳- همان.

۴- همان.

۵- همان.

۶- همان.

۷- همان.

همکاری خود را با ساواک ادامه دهد.[۱] در روزهای نخست بهمن ۱۳۵۷، دستگاه امنیتی عراق کماکان بر دوستی و همکاری خود با ساواک و حکومت رو به زوال ایران تأکید کرد و با بروز هرگونه تزلزلی در ارکان رژیم پهلوی مخالف بود.[۲] دستگاه امنیتی عراق و نیز دولت این کشور آشکارا نگران گسترش بحران سیاسی در ایران بودند و تصریح می‌کردند که با پیروزی انقلاب اسلامی، مردم عراق نیز انقلاب مشابهی بر ضد حاکمان بغداد سازماندهی خواهند کرد. دستگاه امنیتی عراق به‌ویژه نگران گسترش مخالفتهای سیاسی در میان شیعیان عراقی بود که بخش اعظمی از جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند.[۳]

۱- همان.

۲- همان.

۳- همان.

فصل شانزده

ساواک، کا.گ.ب و بلوک شرق

از همان نخستین سالهای پیروزی انقلاب کمونیستی در روسیه شوروی که تقریباً با پایان تدریجی کار سلسله قاجار و صعود رضاخان به سریر قدرت و سپس سلطنت او همراه بود، دستگاه اطلاعاتی و امنیتی روسیه تحرکات جاسوسی و اطلاعاتی خود را در قلمروهای شمالی ایران آغاز کرد. به دلیل فقدان دستگاه اطلاعاتی و امنیتی قابل اعتنا در ایران دوره رضاشاه که بتواند فعالیتها و ارتباطات دستگاههای امنیتی خارجی را کنترل کند، مأموران شوروی در انجام مقاصد اطلاعاتی و جاسوسی خود در ایران کمتر دچار مشکل می‌شدند. پس از حمله متفقین به ایران و سقوط رضاشاه و سپس حضور طولانی ارتش متفقین و به‌ویژه ارتش شوروی در ایران، فعالیت و حضور مأموران اطلاعاتی و امنیتی شوروی در ایران افزایش یافت. با تأسیس و فعالیت احزاب و گروههای چپ (به‌ویژه حزب توده) در کشور که عمدتاً از اهداف شوروی در ایران حمایت می‌کردند، سپر امنیتی قابل‌توجهی در مقابل فعالیت دستگاه اطلاعاتی و جاسوسی شوروی در ایران ایجاد شد. این روند در دهۀ ۱۳۲۰ و اوایل دهۀ ۱۳۳۰ با نوساناتی ادامه یافت، زیرا به رغم وجود رقابتهای گسترده بین شوروی، امریکا و انگلیس، شرایط اجتماعی و سیاسی ایران هنوز دوران گذار را سپری می‌کرد و برای یکه‌تازی غرب و امریکا در عرصه ایران چند سالی زمان لازم بود. وقوع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و متعاقب آن قلع و قمع طرفداران و اعضای حزب توده، نشان داد که در روابط سیاسی ایران با شوروی و در واقع غرب با بلوک شرق تحولات اساسی رخ داده است. در این میان رژیم وابسته کودتا که محور مهمی از کمربند امنیتی امریکا در منطقه بود، ضرورتاً باید سیاست موردنظر امریکا را در رابطه با شوروی و جهان کمونیسم در پیش می‌گرفت. بدین ترتیب با آغاز جنگ سرد، در چگونگی فعالیت دستگاه اطلاعاتی و جاسوسی شوروی در ایران نیز تغییرات جدی به

وجود آمد. به عبارت دیگر به دنبال حضور مأموران سیا و MI6 در ایران پس از کودتا، که استیلاجویی بر ایران با شدت بیشتری پی گرفته شد، موضوع کنترل اطلاعاتی ـ جاسوسی و امنیتی شوروی در سراسر قلمرو ایران با اجرای طرحهای نوینی مورد توجه قرار گرفت. در این شرایط، کا.گ.ب، دیگر نمی‌توانست از مزایایی همچون مزایای دهۀ ۱۳۲۰ و اوایل دهۀ ۱۳۳۰ بهره‌مند شود؛ بدین ترتیب رقابت سرویسهای اطلاعاتی شرق و غرب در قلمروهای ایران به طور جدی آغاز شد. با این احوال کا.گ.ب مأموران خود را در پوششهای مختلف سیاسی، دیپلماتیک، اقتصادی، بازرگانی و غیره به ایران اعزام می‌کرد و سفارتخانه و نمایندگیهای سیاسی، بازرگانی و کنسولیِ شوروی در شهرهای مختلف کشور، همواره پذیرای تعداد قابل توجهی از مأموران ریز و درشت کا.گ.ب بودند. البته شوروی تلاش می‌کرد تا روابط سیاسی و اقتصادی‌اش با ایران تیره نشود، همچنین مانع از نفوذ، حضور و تسلط همه‌جانبه امریکا در ایران بود. برخلاف خواسته شوروی، حکومت ایران سلطه‌پذیری مطلقی از امریکا و غرب در پیش گرفته بود و در پی عقد قراردادهای همکاری دوجانبه نظامی و اقتصادی با امریکا بود.[۱] عضویت ایران در پیمان بغداد (سنتو بعدی) و سپس عقد قراردادهای همکاری نظامی و دفاعی با امریکا، بیش از پیش موجب سردی روابط ایران و شوروی و گسترش فعالیت خصمانه امنیتی ـ اطلاعاتی و جاسوسی کا.گ.ب در ایران و منطقه شد.[۲] به تبع آن تلاشهای بسیاری از سوی این سازمان برای عقیم گذاردن فعالیت پیمان سنتو و همکاریهای منطقه‌ای کشورهای عضو این پیمان به عمل آمد.[۳]

شوروی، به کمک کا.گ.ب، برای گسترش روابط با کشورهای عرب منطقه تلاش می‌کرد.[۴] پس ازکودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ سخت‌گیریهای گسترده‌ای از جانب حکومت ایران درباره شوروی، فعالیت کا. گ. ب در ایران و طرفداران سیاسی شوروی در ایران (به‌ویژه حزب توده) ایجاد شد؛[۵] این روند با تشکیل ساواک که توسط سیا هدایت می‌شد، تشدید گردید. محوری‌ترین وظیفه ساواک، مبارزه با نفوذ و حضور کا.گ.ب و احزاب و گروههای سیاسی

۱- علیرضا ازغندی، پیشین، صص ۲۵۵ ـ ۲۶۷؛ مرتضی قانون، دیپلماسی پنهان، صص ۲۴۶ ـ ۲۴۷.
۲- سعیده لطفعلیان، ارتش و انقلاب اسلامی، صص ۱۲۸ ـ ۱۳۱.
۳- فریدون برکشلی، نفت و سیاست در خاورمیانه، صص ۱۲۹ ـ ۱۳۰.
۴- همان، صص ۱۳۰ ـ ۱۳۲.
۵- چپ در ایران به روایت اسناد ساواک، ج ۳، صص ۲ ـ ۳.

طرفدار این کشور تعیین شده بود.[۱] در تمام سالهای نیمه دوم دهه ۱۳۳۰ بحران سیاسی بین ایران و شوروی ادامه یافت و حملات تبلیغاتی طرفین به رغم برخی تلاشهایی که برای کاهش بحران صورت می‌گرفت، ادامه یافت.[۲] ساواک تحرکات سیاسی، تبلیغاتی و جاسوسی شوروی را بر ضد رژیم پهلوی و هم‌پیمانان خارجی آن، با حساسیت پی می‌گرفت و نسبت به تبعات سوء احتمالی تأثیرگذاری تبلیغات شوروی در بین مردم ایران هشدار می‌داد.[۳] ساواک گزارشاتی در اختیار داشت که نشان می‌داد شوروی از نفوذ اطلاعاتی و جاسوسی امریکا و سیا در ایران نگران است و برای ردیابی حیطه‌های جغرافیایی نفوذ و فعالیت سیا در ایران تمهیداتی اندیشیده است. مأموران اطلاعاتی این کشور درباره ماهیت ضدشوروی فعالیت امریکا و سیا در ایران، به اخبار و اطلاعاتی دست یافته بودند.[۴] در همین راستا تلاش می‌شد برخی تحولات و ناآرامیهای سیاسی ایران در آن مقطع به تحریکات عوامل شوروی و کا.گ.ب در ایران نسبت داده شود.[۵] ساواک همچنین برای جلوگیری از ارتباط اتباع ایرانی با مقامات سیاسی و امنیتی شوروی در ایران تمهیدات امنیتی و جاسوسی گسترده‌ای اندیشیده، آمد و شد اجزای سفارت و نمایندگیهای شوروی را کنترل می‌کرد.[۶] اسناد و مدارک موجود نشان می‌دهد که ساواک عوامل تنش‌زا در روابط ایران و شوروی را شناسایی می‌کرد تا درباره چگونگی حل و فصل مشکلات فیمابین چاره‌اندیشی شود.[۷] به رغم تنشهای سیاسی بین ایران و شوروی در دهۀ ۱۳۳۰، با آغاز دهۀ ۱۳۴۰ تلاشهایی از سوی طرفین صورت گرفت تا در روابط دو کشور بهبود حاصل شود. با مسافرت رهبران و رجال سیاسی، دیپلماتیک و آمد و شد هیئتهای تجاری و بازرگانی دو کشور، رفتار سیاسی طرفین نسبت به یکدیگر، روند مطلوب‌تری یافت. از اوایل دهۀ ۱۳۴۰ سیاست هم‌زیستی مسالمت‌آمیز بین دو کشور در پیش گرفته شد که متأثر از رویکرد امریکا در قبال بلوک شرق به رهبری شوروی بود. در این حال فعالیتهای اطلاعاتی ـ امنیتی و جاسوسی ساواک و کا.گ.ب در ایران در جوّ آرام‌تری پی‌گیری

۱- اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۲، صص ۲٤٤ ـ ۲٤٥.
۲- محمدعلی عمویی، پیشین، صص ۱٤۱ ـ ۱٤۳.
۳- چپ در ایران به روایت اسناد ساواک، ج ۳، ص ۱۹۹.
۴- همان، ص ۳۲۹.
۵- همان، صص ۳٥٤ ـ ۳٥٥.
۶- همان، صص ۳٦۰ ـ ۳٦۱.
۷- همان، صص ۳۷۲ ـ ۳۷۳.

می‌شد. به نظر می‌رسید تحولات جاری موجب شد هم شوروی رابطه مسالمت‌آمیز با حکومت پهلوی را به صلاح خود بداند و هم رژیم پهلوی روابط سیاسی رسمی به دور از تنش با شوروی را برگزینند. هر دو کشور پذیرفته بودند که رقابت اطلاعاتی و جاسوسی‌شان در فضایی علی‌الظاهر آرام و بدون سر و صدا ادامه یابد.[1]

سرویس اطلاعاتی و امنیتی شوروی اولین بار در دسامبر ۱۹۱۷ و با نام چکا فعالیت خود را آغاز کرد. در سال ۱۹۲۲ این سازمان منحل شد و «گ.پ.او» جای آن را گرفت؛ نهایتاً نیز در ۱۹۵۴ به کا.گ.ب تغییر نام یافت. کا.گ.ب شامل ۴ اداره کل، ۷ اداره مستقل و ۶ بخش کوچک‌تر می‌شد و هر یک از این ادارات زیرمجموعه‌های متعددی داشتند. اداره کل یکم کا.گ.ب عهده‌دار عملیات برون‌مرزی این سازمان در کشورهای خارجی بود و ۵ اداره کوچک‌تر داشت: ۱ـ اداره غیرقانونیها، ۲ـ اداره علمی و فنی، ۳ـ اداره طرح‌ریزی و تجزیه و تحلیل، ۴ـ اداره انحراف افکار عمومی، و ۵ـ اداره عملیات اجرایی.

ایران، مهمترین متحد غرب و امریکا در جوار قلمرو جنوبی شوروی، در عملیات برون‌مرزی کا.گ.ب نقش قابل‌توجهی داشت. کا.گ.ب در فعالیت برون‌مرزی خود در ایران از وجود و نفوذ صدها نفر از مأموران و خبرچینان خود بهره می‌برد. در سفارتخانه و نمایندگیهای سیاسی و کنسولی شوروی در شهرهای مختلف ایران، بیش از یکصد نفر از اتباع شوروی فعالیت می‌کردند که بسیاری از آنان اعضای کا.گ.ب بودند. همزمان با افزایش همکاریهای اقتصادی، تجاری و تکنولوژیکی شوروی با ایران، چندین هزار نفر از متخصصین این کشوردر شهرهای مختلف ایران به کار گمارده شدند که تعداد قابل توجهی از این نیرو، وظیفه جاسوسی و کسب خبر را برای کا.گ.ب برعهده داشتند. شوروی تعداد قابل توجهی سازمان، انجمن و مجموعه فرهنگی، بیمارستانی، انتشاراتی، بازرگانی و غیره داشت که در بین اعضای این مراکز هم مأموران کا.گ.ب جاخوش کرده بودند. از سوی دیگر در سراسر قلمرو شمالی ایران، تعداد قابل توجهی از اتباع شوروی زندگی می‌کردند که با آن سوی مرزها نیز ارتباطاتی داشتند. در شهرهای مختلف ایران هزاران نفر از اتباع افغانستان زندگی می‌کردند که به دنبال استقرار رژیم کمونیستی در این کشور، تأمین کننده بخش دیگری از نیازهای اطلاعاتی و

۱- ریچارد کاتم، ناسیونالیسم در ایران، صص ۲۹۷ ـ ۳۰۴؛ سپهر ذبیح، تاریخ جنبش کمونیستی در ایران، صص ۳۷۶ ـ ۳۷۸.

جاسوسی کا.گ.ب در ایران شدند. همچنین کا.گ.ب در مواردی می‌توانست از همکاری اطلاعاتی برخی سرویسهای امنیتی بلوک شرق در ایران نیز بهره‌مند شود. برخی از اعضای بلندپایه حزب توده و دیگر گروههای چپ نظیر چریکهای فدایی خلق، سازمان مجاهدین خلق و غیره که با محافل وابسته به شوروی در داخل و خارج کشور ارتباط داشتند، نیز، از دیگر منابع اطلاعاتی و خبری کا.گ.ب در ایران به شمار می‌رفتند. همچنین کا.گ.ب در بین اتباع معمولی ایران نفوذیها و جاسوسانی نشان کرده و خبرچینان و جاسوسانی نیز در محافل مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و غیره در اختیار داشت. از دیگر محافل مهم نفوذ کا.گ.ب در ایران، ارتش و نیروهای نظامی بود. اسناد و مدارک موجود نشان می‌دهد که این سازمان در به خدمت گرفتن برخی از بلندپایه‌ترین افسران و امیران ارتش به موفقیتهای قابل‌توجهی دست یافته بود.[۱] بدین ترتیب کا.گ.ب که برای فعالیت برون‌مرزی‌اش در ایران اهمیت قابل‌توجهی قائل بود، مسئولیت نفوذ و حضور فعال در ایران را به افسران برجسته و درجه اول خود واگذار می‌کرد.[۲] ولادیمیر کوزیچکین از مجرب‌ترین افسران اطلاعاتی کا.گ.ب که در دوره پهلوی چند سالی نمایندگی این سازمان را در ایران اداره می‌کرد، در خاطرات خود به چگونگی استقرار و اقامت مأموران کا.گ.ب در سفارت شوروی در تهران و دیگر نمایندگیهای سیاسی و کنسولی این کشور و نیز شیوهٔ عمل کا.گ.ب در ایران اشارات جالبی کرده است.[۳]

رهبران و کادر مرکزی حزب توده از همان نخستین سالهای فعالیت با دستگاههای اطلاعاتی شوروی و نهایتاً با کا.گ.ب مرتبط بودند. همکاری این عده با کا.گ.ب، پس از مهاجرت و اقامت در شوروی و سایر کشورهای اروپای شرقی، افزایش یافت. رهبران حزب توده در طول سالیان طولانی همکاری با شوروی به تدریج محور اصلی شبکه جاسوسی کا.گ.ب را در ایران تشکیل دادند که تا روزهای پایانی حکومت پهلوی و حتی مدت کوتاهی پس از آن ادامه داشت.[۴]

۱- رابرت موس، توطئه در ایران، صص ۱ ـ ۳ و صص ۱۰ ـ ۲۷؛ منوچهر هاشمی، پیشین، صص ٤٤٥ ـ ٤٤٧.
۲- ولادیمیر کوزیچکین، پیشین، صص ۱۰۷ ـ ۱۱۹ و ص ۱٤۰.
۳- همان، صص ۱۸۳ ـ ۲۰۹.
۴- سیاست و سازمان حزب توده از آغاز تا فروپاشی، ج ۱، صص ۱۸۳ ـ ۱۸٤ و صص ۲۲۵ ـ ۲۲٦؛ بابک امیرخسروی و محسن حیدریان، پیشین، صص ٤٤۹ ـ ٤٥۱.

کا.گ.ب نفوذ قابل‌توجهی بر رهبران حزب توده و سایر اعضای گروههای چپ داشت و برای جاسوسی در ایران از آنها استفاده می‌کرد. در همان حال رهبران حزب توده درجه موفقیت فعالیتهای خود را با میزان رضایت کا.گ.ب از عملکرد خودشان محک می‌زدند.[۱]

هم‌زمان با گسترش ناآرامیهای سیاسی دوران انقلاب، رهبران حزب توده با مصلحت‌اندیشی کا.گ.ب و رهبری شوروی، به ظاهر در صف انقلابیون قرار گرفته و پس از پیروزی انقلاب اسلامی هم تا مدتها از جناحهای انقلابی حمایت می‌کردند. اما تحولات بعد نشان داد که این گروه کماکان به جاسوسی برای کا.گ.ب ادامه داده و همراهی آنان با جریانات انقلاب هم در درجه اول برای تقویت موقعیت شوروی در بین رهبران حکومت انقلابی ایران بود. کا.گ.ب تلاش می‌کرد با یاری حزب توده و سایر گروههای چپ، علاوه بر حفظ پایگاههای اطلاعاتی و جاسوسی پیشین خود، اهداف اطلاعاتی، امنیتی و جاسوسی نوینی در مجموعه حاکمیت جدید، به دست آورد. خطمشی سیاسی و فعالیت حزب توده و سایر گروههای چپ توسط کا.گ.ب و تصمیم‌گیرندگان سیاسی شوروی ترسیم می‌شد.[۲] کا.گ.ب که در دستگاه رهبری حزب توده نفوذ گسترده‌ای داشت، در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ همواره نگران نفوذ ساواک در بین کادر رهبری و اعضای فعال این حزب و سایر گروههای چپ بود.[۳] پس از پیروزی انقلاب اسلامی، شوروی می‌دانست موقعیتش نزد رهبران انقلاب اسلامی (به‌ویژه امام خمینی) تا مدتها مطلوب نخواهد بود. بر این اساس مدت کوتاهی پس از پیروزی انقلاب اسلامی کادر رهبری حزب توده را به ایران فرستاد و به نمایندگی کا.گ.ب در تهران دستور داد از حزب توده و دستگاه رهبری این حزب برای گسترش نفوذ و بهبود موقعیت شوروی در نزد رهبران انقلابی کشور بهره برد. منابع موجود نشان می‌دهد کادر رهبری حزب توده به سان پیشین، برای ادامه همکاری با کا.گ.ب در ایران کاملاً آماده بودند. این حزب در چند سال نخست تشکیل جمهوری اسلامی، قواعد تعیین شده توسط کا.گ.ب را در روابط خود با انقلاب و رهبران آن به کار بست.[۴] حزب توده،

۱- ایرج اسکندری، خاطرات ایرج اسکندری، صص ۳۶۰ ـ ۳۶۱؛ نورالدین کیانوری، پیشین، ص ۵۱۶.

۲- واقف شریفی، وقتی مارکسیستها تاریخ می‌نویسند، دفتر اول، صص الف ـ و؛ مازیار بهروز، شورشیان آرمانخواه، صص ۶۳ ـ ۶۸.

۳- نورالدین کیانوری، پیشین، صص ۱۳۰ ـ ۱۳۱؛ جلال آل‌احمد، فرهنگ جلال آل‌احمد، صص ۱۲۸ ـ ۱۲۹.

۴- ولادیمیر کوزیچکین، پیشین، صص ۳۹۹ ـ ۴۰۱ و صص ۴۰۵ ـ ۴۰۷.

در تأمین نیازهای مالی، اقتصادی و غیره خود به کا.گ.ب وابسته بود و تا پایان فعالیت این حزب در اوایل دهۀ ۱۳۶۰، این قاعده بازی ناسالم حزبی ـ جاسوسی کماکان ادامه یافت.[۱]

علاوه بر رهبران حزب توده، بسیاری از اعضای آن هم پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ متواری شده و به شوروی رفته بودند. در سالهای پایانی دهۀ ۱۳۴۰ علاوه بر اعضای حزب توده، طرفداران سایر گروههای چپ نظیر چریکهای فدایی خلق نیز به شوروی مهاجرت کردند. فشار مضاعف ساواک و حکومت پهلوی بر اعضای حزب توده و سایر گروههای چپ، موجبات پناهندگی آنان را به شوروی فراهم آورد و آنها را به سرعت به دام مأموران کا.گ.ب کشاند.[۲] این گروه پناهندگان بسیار و عمدتاً بدفرجام، پس از ورود به شوروی با فقر و خفقان مواجه شدند.[۳] پس از گذشت چند ماه آزار، شکنجه، زندان و اطمینان کا.گ.ب از جاسوسی نکردن این عده برای ساواک، آرام آرام زندگی عادی را در شوروی پی گرفتند؛ بدین ترتیب بسیاری از پناهندگان ایرانی در شوروی چاره‌ای جز همکاری با کا.گ.ب نداشتند.[۴] کا.گ.ب حتی از ملاقات گروههای چپ ایرانی در شوروی با یکدیگر جلوگیری می‌کرد و جو مملو از بدبینی، کینه و جاسوس‌پروری در بین آنها به وجود آورده بود. کا.گ.ب که نگران[۵] نفوذ عوامل ساواک در شوروی بود، ناگزیر تنها پس از اعمال شکنجه، بازجویی و زندانهای تقریباً طولانی و اثبات عدم همکاری آنان با ساواک و حکومت پهلوی، اجازه می‌داد زندگی عادی خود را در شوروی پی گیرند. این در حالی بود که بسیاری از این پناهندگان بالاجبار برای ادامه زندگی در شوروی ناگزیر به جاسوسی برای کا.گ.ب می‌شدند.[۵] در موارد متعددی نیز کا.گ.ب در معامله پایاپای، برخی از همین مهاجرین چپ ایرانی را در قبال تحویل گرفتن جاسوسان و نفوذیهای شوروی در ایران که به چنگ ساواک افتاده بودند، به ایران مسترد می‌کرد. همچنین بسیاری از این مهاجرین چپ ایرانی که پس از مدتی زندگی در شوروی از کمونیسم و جامعه و نظام سیاسی حاکم بر شوروی ابراز انزجار کرده، قصد بازگشت به ایران را داشتند، هنگام عبور از مرز دو کشور توسط ساواک دستگیر می‌شدند. در این میان برخی رهبران حزب

۱- بابک امیرخسروی و محسن حیدریان، پیشین، صص ۴۰۸ ـ ۴۱۱.
۲- همان، صص ۳۹۰ ـ ۴۳۵.
۳- همان، صص ۴۳۴ ـ ۴۳۵.
۴- همان، صص ۲۴۵ ـ ۲۵۰ و صص ۴۳۸ ـ ۴۳۹.
۵- همان، صص ۱۱۱ ـ ۱۱۳ و صص ۱۲۶ ـ ۱۲۷.

توده و نیز گروههای چپ که با کا.گ.ب همکاری داشتند، در آزار، شکنجه و حتی قتل و سر به نیست شدن هم مسلکان سیاسی ایرانی‌شان، مساعدتهای بسیاری به کا.گ.ب می‌کردند.[۱]

کا.گ.ب علاوه بر ایران، برخی جاسوسان ایرانی خود را به سایر کشورها از جمله اروپا و خاورمیانه اعزام می‌کرد.[۲] کا.گ.ب از جاسوسان چپ ایرانی خود تعهد می‌گرفت که به خدمت‌رسانی و همکاری با کا.گ.ب وفادار باشند.[۳] جاسوسی گروههای مختلف چپ برای کا.گ.ب، علاوه بر دوران پهلوی، پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز ادامه یافت. پس از پیروزی انقلاب اسلامی به دلیل جوّ سیاسی، اجتماعی که در کشور به وجود آمده و نظام خشن تحت کنترل ساواک از هم پاشیده بود، جاسوسان ایرانی کا.گ.ب اهداف شوروی را با فراغ بال بیشتری در ایران دنبال می‌کردند. روند جاسوسی حزب توده و سایر عوامل چپ برای کا.گ.ب، پس از بازگشت از شوروی، تا اوایل دهۀ ۱۳۶۰ که نهایتاً به انحلال و پایان رسمی کار حزب توده و سایر گروههای چپ انجامید، ادامه یافت.[۴]

کا.گ.ب برای جذب جاسوس بین مقامات بلندپایه سیاسی اداری و نظامی حکومت پهلوی در داخل ایران نیز تلاشهایی داشت. اسناد و مدارک موجود نشان می‌دهد که طی دوران سلطنت پهلوی دهها نفر از رجال برجسته کشوری و لشکری برای شوروی و کا.گ.ب در ایران جاسوسی می‌کردند. برخی از رجال برجسته نظیر تیمورتاش وزیر دربار رضاشاه با دستیابی به آخرین اطلاعات محرمانه حکومت، مدتها با دستگاه اطلاعاتی و امنیتی شوروی همکاری می‌کردند. روند جذب جاسوس در بین رجال حکومت طی سالهای دهۀ ۱۳۲۰ با شدت بیشتری ادامه یافت. تلاش کا.گ.ب برای نفوذ در ارکان حاکمیت حکومت پهلوی از این هم فراتر رفت و نمایندگی این سازمان در ایران طرحهایی برای نفوذ در ساواک و سایر دستگاههای اطلاعاتی و امنیتی کشور (نظیر رکن ۲، ضداطلاعات ارتش و اطلاعات شهربانی) در دست اقدام داشت. همچنین کا.گ.ب در تلاش بود در میان مأموران سیا در ایران و جاسوسان و نفوذیهای آن در گوشه و کنار کشور هم نفوذ کرده و مأمورانی به

۱- همان، صص ۵۲۵ ـ ۵۲۸.

۲- همان، صص ۴۹۳ ـ ۵۰۹.

۳- همان، صص ۱۶۰ ـ ۱۶۱.

۴- بابک امیرخسروی، پیشین، صص ۴۸۱ ـ ۴۸۳ و صص ۳۷۸ ـ ۳۷۹؛ ایرج اسکندری، پیشین، ص ۲۸.

استخدام درآورد.[۱]

در این میان کا.گ.ب برای نفوذ در ارتش و نیروهای نظامی حکومت پهلوی جایگاه ویژه‌ای قائل بود. اسناد و مدارک موجود هم نشان می‌دهد که طی سالهای دهۀ ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۰ دهها نفر از اعضای ارتش و نیروهای نظامی حکومت پهلوی در رده‌های مختلف برای کا.گ.ب جاسوسی می‌کردند. ساواک در مقاطع مختلف تعداد قابل توجهی از این جاسوسان را شناسایی، دستگیر و مجازات می‌کرد.[۲] نفوذ کا.گ.ب در بین نیروهای نظامی قابل‌توجه بود، تا جایی که حتی برخی از افسران بلندپایه دستگاههای اطلاعاتی و ضدجاسوسی ارتش و سایر نیروهای نظامی نیز با کا.گ.ب همکاری می‌کردند؛ ساواک موفق شد برخی از این عناصر را شناسایی و دستگیر کند.[۳] از جمله مهمترین و دیرپاترین جاسوسان کا.گ.ب در ایران، سرتیپ علی‌اکبر درخشانی بود که در دوران جنگ جهانی دوم توسط دستگاه اطلاعاتی و امنیتی شوروی جذب شده و تا فروردین سال ۱۳۵۷ که مأموران ضدجاسوسی ساواک توانستند روابط او را با مأموران کا.گ.ب کشف کنند، کماکان ادامه یافت. منابع در دسترس درباره چند و چون و ماهیت جاسوسی و همکاری درخشانی با کا.گ.ب در ایران، چندان صراحتی نشان نمی‌دهند، با این وجود مشخص شده که او در قبال دریافت مبالغی ماهیانه، با کا.گ.ب همکاری می‌کرد. درخشانی در ۷ فروردین ۱۳۵۷ توسط مأموران ساواک دستگیر شد و در ۱۸ فروردین همان سال نشریات درباره همکاری دیرپای او با کا.گ.ب جزئیات بیشتری منتشر کردند. درخشانی که از همان نخستین لحظات پس از دستگیری به روابط پنهانی خود با کا.گ.ب اعتراف کرده بود، هنگام محاکمه دچار سکته مغزی شد و در جلسه دادگاه درگذشت. وی هنگام مرگ، ۸۵ سال داشت.[۴] اما از جاسوسان مهم کا.گ.ب در بین ارتش پهلوی، سرلشکر احمد مقربی است که هنگام دستگیری ـ آذر ۱۳۵۶ ـ از امیران بلندپایه ارتش محسوب می‌شد و در ستاد ارتش پست مهمی داشت. وی درباره بسیاری از وقایع درون ارتش و نیروهای نظامی و انتظامی و اطلاعاتی، روابط آن با مقامات اطلاعاتی و نظامی امریکا، و تحولات درون ارتش، تجهیزات نظامی و همکاریهای نظامی حکومت با امریکا و سایر

۱- ولادیمیر کوزیچکین، پیشین، ص ۱۵۵.

۲- پاره‌ای از اسناد ساواک، ص ۲۲٤.و

۳- منوچهر هاشمی، پیشین، صص ۵۸۹ ـ ۵۹۲؛ روزشمار انقلاب اسلامی، ج ۲، ص ٤۸۰.

۴- منوچهر هاشمی، پیشین، صص ۵۹۳ ـ ٦۰۰؛ ولادیمیر کوزیچکین، پیشین، صص ۲۸٤ ـ ۲۸۹.

کشورها، اطلاعات بسیاری داشت. احمد مقربی نیز همکاری خود را مانند علی‌اکبر درخشانی، از دوران جنگ جهانی دوم با کا.گ.ب آغاز کرده و سالیانی طولانی در قبال دریافت پول، اطلاعات لازم را در اختیار کا.گ.ب قرار می‌داد. از سال ۱۳۵۵ و به دنبال دستور شاه به ساواک مبنی بر این‌که بسیاری از اطلاعات محرمانه و حساس ارتش و نیروهای نظامی در اختیار کا.گ.ب و عراقیها قرار می‌گیرد، اداره کل هشتم (ضدجاسوسی) ساواک فعالیت خود را برای شناسایی و دستگیری عامل و یا عاملین کا.گ.ب در ارتش آغاز کرد. پس از ماهها فعالیت، نهایتاً در آذر ۱۳۵۶ سرلشکر احمد مقربی به جرم همکاری با کا.گ.ب دستگیر شد. در منابع موجود درباره ماهیت و چگونگی همکاری سرلشکر احمد مقربی با کا.گ.ب و روند دستگیری و محاکمه او، که نهایتاً به اعدامش در ۱۴ دی ۱۳۵۶ انجامید، اطلاعات مبسوطی وجود دارد.[۱]

شواهد و قراین موجود نشان می‌دهد که سازمان مجاهدین خلق و چریکهای فدایی خلق در دهۀ ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ تلاشهایی برای ارتباط با سفارت شوروی در تهران و مأموران کا.گ.ب در ایران انجام داده و به برخی موفقیتها نیز دست یافته بودند. البته سفارت شوروی و نمایندگی کا.گ.ب در ایران، در ایجاد ارتباط با گروههای چریکی و مسلح محتاطانه رفتار می‌کرد و از گسترش بدون محابای روابطش با آنها خودداری می‌کرد. علی‌الظاهر مأموران کا.گ.ب نگران اثرات سوء روابط خود با این دو سازمان چریکی بودند. مقامات سیاسی شوروی همواره به نمایندگی کا.گ.ب در ایران و سفارتشان در تهران هشدار می‌دادند که با گسترش روابط خود با این سازمانها، موجبات خشم حکومت پهلوی را که می‌توانست اثرات سوئی در روابط سیاسی و اقتصادی دو کشور بر جای گذارد، به وجود نیاورند. با این احوال هر دو سازمان (مجاهدین خلق ایران ـ چریکهای فدایی خلق) در تمام سالهای فعالیت خود، بارها با مقامات سیاسی و امنیتی شوروی در ایران تماس برقرار کرده و برای به دست آوردن اسلحه و سایر امکانات مالی آنان را به کمک طلبیده‌اند.[۲] با آغاز جریانات دوران انقلاب، نمایندگی کا.گ.ب در تهران به تماسهایش با سازمان مجاهدین خلق و چریکهای فدایی خلق افزود. از آنجا که تصور می‌شد با پیروزی انقلاب اسلامی این گروهها در ارکان حاکمیت، موقعیت و

۱- روزشمار انقلاب اسلامی، ج ۲، صص ۳٦۰ ـ ۳٦۱ و صص ۳۵۰ ـ ۳۵۱؛ منوچهر هاشمی، پیشین، صص ۵۷۳ ـ ۵۸۸.

۲- ولادیمیر کوزیچکین، پیشین، صص ۲٦۲ ـ ۲٦۷ و صص ۳۵۵ ـ ۳٦۱.

جایگاه قابل اعتنایی کسب کنند، نمایندگی کا.گ.ب امیدوار بود از طریق آنان به مقاصد اطلاعاتی خود دست یابد. اولین خواست مهم کا.گ.ب از سازمان مجاهدین خلق و چریکهای فدایی خلق برداشتن پست نگهبانی و بازرسی از مقابل ساختمان سفارت شوروی در تهران بود، که با هوشیاری رهبران و مسئولان نظام اسلامی نتیجه مطلوبی برای آنان نداشت. اما منابع موجود نشان می‌دهد که رابطه نمایندگی کا.گ.ب در تهران، به‌ویژه با سازمان مجاهدین خلق به رغم دشواریهای پیش رو همچنان ادامه یافت.[1] مهمترین همکاری سازمان مجاهدین خلق با نمایندگی کا.گ.ب در ایران، در جریان تسلیم پرونده سرلشکر احمد مقربی جاسوس دیرپای کا.گ.ب در ارتش پهلوی است. نمایندگی کا.گ.ب در تهران از طریق محمدرضا سعادتی ـ رابط سازمان مجاهدین خلق ـ موفق شد پرونده قطور سرلشکر مقربی را که در بایگانی ساواک بود به دست آورده و از ایران خارج کند. محمدرضا سعادتی با همکاری اجزایی از اداره کل هشتم (ضدجاسوسی) ساواک که پس از پیروزی انقلاب اسلامی هنوز دستگیر نشده بودند، این اسناد را در اختیار کا.گ.ب قرار دادند. در نهایت سعادتی و این افراد شناسایی شده و به جرم جاسوسی برای کا.گ.ب دستگیر شدند. بدین ترتیب موضوع تسلیم پرونده سرلشکر مقربی توسط محمدرضا سعادتی به عوامل کا.گ.ب در تهران، تماسهای سازمان مجاهدین خلق را با کا.گ.ب و سفارت شوروی در تهران شکننده کرد. نمایندگی کا.گ.ب از همان آغاز پیروزی انقلاب اسلامی امیدوار بود با دست‌یابی سازمان مجاهدین خلق بر مجموعه بایگانی و پرونده‌های ساواک، اطلاعات موردنیاز خود را از آنان اخذ و به پرونده‌ها و اسناد موردنظر دست یابد. اما این روند دوام چندانی نیافت و دستگاه اطلاعاتی و امنیتی نظام اسلامی به تدریج مجموعه فعالیتهای اطلاعاتی ـ جاسوسی نمایندگی کا.گ.ب و دیگرسرویسهای اطلاعاتی خارجی فعال در ایران را تحت کنترل درآوردند. البته در چند ساله نخست پس از پیروزی انقلاب اسلامی، دستگاه اطلاعاتی ـ امنیتی کشور هنوز در برخورد با عوامل اطلاعاتی و جاسوسی سرویسهای امنیتی خارجی در ایران، چنان که باید، کنترل نداشت.[2]

از جمله مهمترین روشهای کا.گ.ب برای کسب اطلاعات، ترتیب دادن میهمانیها و یا

۱- همان، صص ۳۵۶ ـ ۳۶۱.

۲- چشم‌انداز ایران، ش ۲۲، مهر و آبان ۱۳۸۲، صص ۳۴ ـ ۳۵ و صص ۳۷ ـ ۳۸.

شرکت در میهمانی و مجالس جشن بود. در این میان حضور هنرمندان، خوانندگان و رقاصان روسی در میهمانیهای سوژه‌های ایرانی، از دیگر جذابیتهای ایجاد شده کا.گ.ب برای کسب خبر به شمار می‌رفت.[۱] ضمن این‌که ساواک هم برای کسب خبر از منابع شوروی در ایران از این‌گونه ابزارها بهره می‌جست.[۲] روزنامه‌نگاران، خبرنگاران و گزارشگران روزنامه و نشریات مختلف شوروی که در مقاطع مختلف وارد ایران می‌شدند از دیگر منابع اطلاعاتی و جاسوسی کا.گ.ب در ایران به شمار می‌رفتند. به همین دلیل ساواک این گروه را هنگام حضور در ایران، تحت کنترل داشت و آمد و شدها و ارتباطات آنان را با شهروندان ایرانی ردیابی می‌کرد.[۳]

از دیگر مراکز اطلاعاتی و جاسوسی کا.گ.ب در ایران بیمارستان شوروی در تهران و برخی مراکز درمانی این کشور در ایران بود؛ شماری از مأموران کا.گ.ب در این مکانها مشغول به کار بودند.[۴] دفتر هواپیمایی شوروی در ایران نیز از دیگر منابع اطلاعاتی، جاسوسی کا.گ.ب در ایران به شمار می‌رفت که در آن عواملی از کا.گ.ب حضور داشتند.[۵] البته برخی از همین دفاتر و نمایندگیهای اقتصادی، هواپیمایی، فرهنگی و غیره شوروی در ایران، به دلیل مطامع و چشم‌داشتهای مالی در معرض یارگیریهای ساواک قرار داشتند و یکی از نگرانیها و اقدامات دائمی کا.گ.ب در ایران جلوگیری از نفوذ ساواک در این مراکز بود.[۶]

علاوه بر مأموران بسیاری از کا.گ.ب که در پوششهای دیپلماتیک و اقتصادی و با گذرنامه‌های دارای مصونیت سیاسی وارد ایران شده و اصطلاحاً مقیمین قانونی نامیده می‌شدند، گروهی دیگر از مأموران کا.گ.ب مقیمین غیرقانونی نامیده می‌شدند. این عده با گذرنامه‌های جعلی و یا به عنوان اتباع کشورهای دیگر (غیر از شوروی) و در پوشش مشاغل و فعالیتهای اقتصادی، فرهنگی و غیره وارد ایران شده و در اختیار اهداف اطلاعاتی ـ جاسوسی سازمان متبوعه خود ـ کا.گ.ب ـ قرار می‌گرفتند. این گروه معمولاً با فرهنگ، آداب و زبان کشور ثالثی که با گذرنامه جعلی آن کشور وارد ایران می‌شدند، آشنایی داشتند و کلیه

۱- یوسف مازندی، پیشین، صص ۳۹۶ ـ ۴۰۱.
۲- عبدالامیر فولادزاده، شاهنشاهی پهلوی در ایران، ج ۲، صص ۳۱۸ ـ ۳۱۹.
۳- چپ در ایران به روایت اسناد ساواک، ج ۳، صص ۲۲۹ ـ ۲۳۱.
۴- ولادیمیر کوزیچکین، پیشین، صص ۲۱۳ ـ ۲۱۵.
۵- همان، صص ۲۳۸ ـ ۲۴۱.
۶- همان، صص ۲۳۹ ـ ۲۴۱.

مدارک شناسایی، حسابهای بانکی، بیمه، دانشنامه و غیره متعلق به کشور ثالث را در اختیار داشتند. مقیمین غیرقانونی به ندرت با مقیمین قانونی کشور خود (شوروی) تماس می‌گرفتند و عمدتاً در آموزش، هدایت و راهبری جاسوسان و نفوذیهای بومی کا.گ.ب در ایران نقش برجسته‌ای ایفا می‌کردند. هر چند شناسایی و دست‌یابی به هویت واقعی این‌گونه افراد بسیار مشکل می‌نمود، با این احوال ساواک طی سالهای دهۀ ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ موفق شده بود تعدادی از این جاسوسان را شناسایی و دستگیر کند. کا.گ.ب همچنین در طول سالها فعالیت در ایران، برخی از شهروندان ایرانی را برای امور جاسوسی و اطلاعاتی به خدمت گرفته بود. گاه هویت برخی از این افراد برای ساواک آشکار می‌شد و این سازمان از وجود آنان به صورت مأموران دوجانبه «دوبل» بهره می‌برد. کا.گ.ب در طول مرزهای طولانی ایران با شوروی، تعداد قابل‌توجهی از مرزنشینان ایرانی را به خدمت گرفته بود. ضمن این‌که کا.گ.ب در موارد متعددی، تعدادی از مأمورانش را به طور پنهانی از مرزهای شمالی ایران عبور داده و برای انجام مأموریتهای مخفی در قلمرو ایران، گسیل می‌داشت. کا.گ.ب همچنین برای انجام امور اطلاعاتی و جاسوسی خود در ایران از وجود اتباع برخی کشورهای دیگر نظیر افغانها، پاکستانیها، اتباع اروپای شرقی و غیره بهره می‌برد.[۱] ساواک طی سالهای طولانی فعالیت خود تعداد قابل توجهی از مأموران و عوامل کا.گ.ب را در ایران شناسایی، دستگیر و یا اخراج کرد.[۲]

از جمله اقدامات ساواک برای کنترل سفارت شوروی در تهران، بهره‌گیری از تجهیزات مخابراتی و دستگاههای فرستنده و گیرنده‌های قوی و مدرن بود که توسط سرویسهای اطلاعاتی غرب و اسرائیل در اختیار آن قرار می‌گرفت.[۳] در مواردی ساواک برای آگاهی از مسائل داخلی سفارت شوروی، اتباعی از ایران و یا کسانی را که به رغم زندگی در ایران در شوروی هم اقوامی داشتند به بهانه دریافت روادید به سفارت می‌فرستاد.[۴] علاوه بر این، ساواک به طور دائم از طریق پستهای مراقبتی که در ساختمانهای مقابل و یا مجاور سفارت شوروی قرار داشت، رفت و آمدها را کنترل می‌کرد. چندین تیم تعقیب و مراقبت ساواک هم

۱- همان، ص ۱۵۲ و ص ۱۵۹.

۲- بابک امیرخسروی، پیشین، ص ۴۲۱.

۳- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).

۴- ولادیمیر کوزیچکین، پیشین، صص ۲۲۰ ـ ۲۲۱.

که در اتومبیلهای مختلفی در اطراف سفارت شوروی موضع گرفته بودند؛ کلیه رفت و آمدها و تماسهای سفارتخانه را کنترل می‌کردند. هرگاه افرادی از اجزای سفارت و یا مأموران کا.گ.ب از سفارت خارج می‌شدند، یک یا چند اتومبیل تعقیب و مراقبت ساواک که در منطقه حضور دائم داشتند، آنان را تعقیب می‌کردند.

در شناسایی، کنترل و تعقیب مأموران کا.گ.ب، همکاری نزدیکی بین ساواک و سیا وجود داشت. اسناد بر جای مانده از سفارت امریکا در تهران نشان می‌دهد که مأموران سیا اطلاعات با ارزشی درباره مشخصات فردی، سیاسی، اجتماعی و اطلاعاتی نمایندگان و مأموران سیاسی و اطلاعاتی شوروی در ایران در اختیار ساواک قرار می‌دادند و برای تکمیل اطلاعات خود با همتایانشان در این سازمان مذاکره می‌کردند.[۱] ساواک درباره فعالیتهای سیاسی گروههای چپ و کمونیستی طرفدار شوروی در ایران هم اطلاعات قابل‌توجهی در اختیار سیا قرار می‌داد.[۲]

ساواک، کا.گ.ب را بزرگترین سرویس اطلاعاتی جهان می‌دانست و به همین دلیل برای کنترل فعالیتهای آن در ایران اهمیت قابل‌توجهی قائل بود. تمامی اتباع شوروی و سایر کشورهای بلوک شرق در ایران توسط ساواک کنترل می‌شدند. ساواک مراقب نفوذ عوامل و عناصر کا.گ.ب در بین اقلیتهای قومی و ناراضیان فراوان بود. ساواک هر از گاه شماره تلفنهایی را از رسانه‌های گروهی اعلام کرده و یا در روزنامه‌ها چاپ می‌کرد و از مردم می‌خواست هرگونه تحرک مشکوکی را که حاکی از فعالیت جاسوسی سرویسهای اطلاعاتی خارجی است، به این سازمان اطلاع دهند.[۳] منابع موجود نشان می‌دهد که ساواک موفق شده بود از میان شهروندان ایرانی و خارجی، مأموران دوجانبه موفقی را دربارهٔ کا.گ.ب به خدمت درآورد که سالها بدون این‌که سوءظن کا.گ.ب را برانگیزند، با ساواک همکاری می‌کردند.[۴]

ساواک و کا.گ.ب در ایران و سایر کشورهای خاورمیانه، فعالیتهای تبلیغاتی، رسانه‌ای و مطبوعاتی نیز بر ضد دیگری سازماندهی می‌کردند. ساواک هر از گاه گزارشاتی از منابع مختلف دریافت می‌کرد که نشان می‌داد سفارت شوروی در برخی کشورهای همسایه، با کمک مأموران کا.گ.ب، نشریات و بولتنهایی بر ضد فعالیت ساواک و حکومت پهلوی منتشر

۱- مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۴۷، صص ۱۳ ـ ۱۵ و صص ۳۱ ـ ۳۲.
۲- احسان نراقی، پیشین، صص ۳۳۶ ـ ۳۳۷.
۳- همان، صفحات مختلف؛ کردستان، صص ۳۶ ـ ۳۸.
۴- مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۳۲، صص ۱۵۲ ـ ۱۵۵.

می‌کند.[۱] در مقاطعی که روابط سیاسی ایران و شوروی به سردی می‌گرایید، تبلیغات رسانه‌ای و مطبوعاتی کا.گ.ب و سایر مراجع حکومتی شوروی، بر ضد فعالیتهای ساواک و نیز نظام حاکم بر ایران گسترش می‌یافت.[۲] ساواک نیز از تبلیغات رسانه‌ای و مطبوعاتی بر ضد کمونیسم، احزاب و گروههای چپ و نیز شوروی و دستگاه اطلاعاتی آن استفاده می‌کرد.[۳] در سالهای دهۀ ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ کتابها، مقالات و آثار متعددی توسط ساواک چاپ و در سطح وسیعی منتشر شد که دربرگیرنده مسائل و مطالب بسیاری در تقبیح کمونیسم و انتقاد از نظامهای سیاسی، اجتماعی و معیشتی حاکم بر کشورهای کمونیستی بود. در این آثار به رعب و وحشتی که توسط دستگاههای اطلاعاتی و امنیتی بر مردم این کشورها سایه افکنده بود اشاره شده و درباره جنایاتی که در شوروی بر مردم این کشور رفته، مطالبی آمده بود.[۴]

ساواک نسبت به ایرانیانی که از مسافرت به کشورهای کمونیستی بازمی‌گشتند سوءظن داشت. این عده پس از ورود به کشور مدتی در قرنطینه بازجویان ساواک سپری می‌کردند. علاوه بر آن، ساواک هنگام برگزاری مراسم جشن در سفارت شوروی در تهران که اتباعی از ایران (نظیر رجال سیاسی، اداری، خبرنگاران و غیره) در آن شرکت می‌کردند، نیز تمهیدات قابل توجهی می‌اندیشید و با نفوذ مأمورانش در این مجالس، رفتار میهمانان ایرانی را کنترل می‌کرد.[۵]

با تمام این احوال ساواک و کا.گ.ب در برخی موارد و به حسب ضرورت همکاریهایی با هم داشتند. با توافق دو سرویس، گاه فعالان سیاسی مخالف حکومت پهلوی از شوروی اخراج شده و در مرزهای دو کشور به چنگ ساواک می‌افتادند. ساواک هم در اقداماتی مشابه، برخی فراریان اتباع شوروی را به خواست کا.گ.ب به این کشور تسلیم می‌کرد.[۶] اما این گونه همکاریها همواره تحت‌الشعاع رقابت دو سرویس در داخل و خارج از ایران قرار داشت و ساواک به عنوان یکی از مهمترین سرویسهای اطلاعاتی هم پیمان سیا در خاورمیانه، نقش

۱- چپ در ایران به روایت اسناد ساواک، ج ۳، ص ۱۷٤.
۲- همان، صص ۱۰٤ ـ ۱۱۱ و صص ۱٤٤ ـ ۱٤۵.
۳- همان، ص ۲٦۵ و ص ۳۷۵.
۴- بابک امیرخسروی، پیشین، صص ۱۰٤ ـ ۱۰۵.
۵- چپ در ایران به روایت اسناد ساواک، ج ۳، صص ۲۷۸ ـ ۲۸۱.
۶- همان، صص ۲۸۱ ـ ۲۸۲.

قابل‌توجهی در برخورد اطلاعاتی و امنیتی با کا.گ.ب ایفا می‌کرد.[۱] شواهد و قراینی وجود دارد که نشان می‌دهد دامنه رقابت ساواک و کا.گ.ب علاوه بر ایران و کشورهای خاورمیانه، تا برخی کشورهای افریقایی نیز کشیده شده بود.[۲] این رقابتها عمدتاً در راستای اختلافات و رقابتهای دو بلوک شرق و غرب در دستیابی به سرپلهای سیاسی و اقتصادی در خاورمیانه، افریقا و سایر نقاط جهان صورت می‌گرفت.

ساواک علاوه بر کنترل نمایندگیهای سیاسی، سفارتخانه و سایر مراکز شوروی و کا.گ.ب در ایران، فعالیت سرویسهای اطلاعاتی و نمایندگیهای سیاسی، بازرگانی و فرهنگی سایر کشورهای اروپای شرقی را نیز کنترل می کرد.[۳]

از شواهد و قُراین موجود برمی‌آید که ساواک برخلاف دستگاه اطلاعاتی شوروی و سایر کشورهای اروپای شرقی، با سرویس اطلاعاتی جمهوری خلق چین (بزرگترین کشور کمونیستی جهان که با شوروی اختلاف داشت) درگیری اطلاعاتی و جاسوسی چندان قابل‌توجهی نداشت. هر چند در مقاطعی از سالهای دهۀ ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ برخی از گروههای مائوئیست برای گذراندن دوره‌های آموزشی و یا به دست آوردن امکاناتی نظیر اسلحه به جمهوری خلق چین هم مسافرتهای پنهانی داشتند، اما دامنه این تحرکات و کمک حکومت چین به این گروهها، بسیار کمتر از آنی بود که مشکل جدی برای ساواک و حکومت پهلوی ایجاد کند. با این احوال تا اوایل دهۀ ۱۳۵۰، حکومت پهلوی عمدتاً به تبعیت از امریکا روابط سیاسی رسمی با جمهوری خلق چین نداشت و هر دو کشور حملات اندک تبلیغاتی و رسانه‌ای متوجه یکدیگر می‌کردند. در این میان دولت چین تمایل چندانی به گسترش اختلافاتش با ایران نشان نمی‌داد. به دنبال ایجاد روابط سیاسی رسمی بین دو کشور در ۱۳۵۰ نیز، روابط طرفین به سرعت بهبود یافت و این روند تا واپسین روزهای حکومت پهلوی ادامه پیدا کرد.[۴]

در این میان، اقمار شوروی در اروپای شرقی نیز که روابط سیاسی و اقتصادی قابل‌توجهی با حکومت پهلوی داشته و سفارت و نمایندگیهای سیاسی و اقتصادی آنان در ایران فعال بود،

۱- پاره‌ای از اسناد ساواک، صص ۱۰۸ ـ ۱۰۹؛ جلال‌الدین مدنی، تاریخ سیاسی معاصر ایران، ج ۲، ص ۲۱٤.
۲- روزشمار انقلاب اسلامی، ج ۲، صص ۵۳۲ ـ ۵۳۳.
۳- اردشیر زاهدی، پیشین، ص ۱٦٦؛ ظهور و سقوط، ج ۲، صص ٤٤۲ ـ ٤٤۵.
۴- مسعود طارم سری و دیگران، چین؛ سیاست خارجی و روابط ایران، صص ۷۲ ـ ۷۳ و صص ۹٦ ـ ۹۷.

در مسائل اطلاعاتی و امنیتی دردسر چندانی برای مأموران ساواک ایجاد نکردند. هر چند مأموران ضدجاسوسی (اداره کل هشتم) ساواک برای کنترل رفتار اهالی سفارت و سایر اتباع کشورهای اروپای شرقی در ایران تمهیداتی اندیشیده بود، اما برخورد اطلاعاتی و امنیتی قابل اعتنایی بین ساواک با مأموران اطلاعاتی این کشورها روی نداد. رومانی، چک اسلواکی، آلمان شرقی، لهستان، بلغارستان و مجارستان از مهمترین کشورهای اروپای شرقی بودند که نمایندگیهای سیاسی و اقتصادی فعالی در ایران داشتند. اما چنان‌که معمول آن دوره بود، در سفارتخانه‌ها و احیاناً نمایندگیهای سیاسی و اقتصادی ایران در کشورهای اروپای شرقی، مأمورینی از ساواک حاضر بودند که ضمن کسب اطلاعات، گروههای چپ ایرانی را که در برخی از این کشورها اقامت داشتند و یا از طریق مرزهای این کشورها با اروپای غربی و فعالان سیاسی و دانشجویی ایرانی در اروپا و جهان غرب مرتبط می‌شدند، مراقبت می‌کردند.[۱]

در برخی منابع و از جمله در صحبتهای شاه در واپسین روزهای حکومت پهلوی، اشاراتی به نقش کا.گ.ب در ناآرامیهای سیاسی دوران انقلاب شده است. شاه معتقد بود که تحولات دوران انقلاب نمی‌توانست جز با هدایت دستگاه اطلاعاتی قدرتمندی نظیر کا.گ.ب صورت پذیرد. اما این مدعای شاه هیچ‌گاه توسط محققان و مورخان جدی گرفته نشد. در واقع نه تنها کا.گ.ب، بلکه گروههای سیاسی چپ وابسته و یا متمایل به شوروی نیز در ایران هیچ‌گاه توان آن را نداشتند که بتوانند در مجموعه تحولات سیاسی، اجتماعی جامعه ایران تأثیر جدی داشته باشند. در تمام حوادث دوران انقلاب هم که ابتکار عمل در اختیار گروههای مذهبی و مسلمان به رهبری امام خمینی بود، حزب توده و سایر گروههای چپ بسیار با تأخیر و آن هم با اشاره شوروی، خود را در تحولات سیاسی موجود سهیم کردند و تا پیروزی نهایی انقلاب اسلامی هم نتوانستند نقش قابل اعتنایی در تحولات سیاسی، اجتماعی کشور برعهده گیرند. از سوی دیگر دولت شوروی و به تبع آن کا.گ.ب هم بسیار دیر در جریان واقعی حوادثی که در ایران در حال تکوین، شکل‌گیری و گسترش بود، قرار گرفتند و تا ماههای پایانی حکومت پهلوی (آذر ـ دی ۱۳۵۷) تصور نمی‌کردند این حوادث خطر جدی برای ارکان حکومت پهلوی داشته باشد. از این مقطع به بعد بود که به تدریج مطبوعات و رسانه‌های گروهی شوروی، آن هم با احتیاط، انتقاد و حملاتی متوجه رژیم پهلوی کردند. ضمن این‌که بدون توجه به جایگاه

۱- ایرج اسکندری، پیشین، صص ۴۰۳ ـ ۴۱۰ و صص ۵۷۹ ـ ۵۸۵.

درجه اول روحانیون در هدایت و شکل‌دهی تحولات انقلابی مردم ایران بر ضد حکومت پهلوی، کا.گ.ب و دولتمردان شوروی تلاش می‌کردند از احزاب و گروههای چپ وابسته و وفادار به ایده‌ها و خواستهای مسکو در ایران حمایت کنند و نقش آنان را در تحولات سیاسی، اجتماعی کشور عمده نشان دهند. در نهایت هم کا.گ.ب و حکومت شوروی در برابر تحولات انقلابی واپسین روزهای حکومت پهلوی عمدتاً روشی منفعلانه و محتاطانه در پیش گرفته و در سقوط نهایی رژیم پهلوی، هیچ نقشی نداشتند.[۱]

۱- پرویز راجی، پیشین، صص ۲۳۲ ـ ۲۳۳؛ مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۱، ص ۳۳۷.

فصل هفده

ساواک و مبارزه مسلحانه

زمینه

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، استبداد و سرکوب، جایگزین روش سیاسی شد. بلافاصله پس از کودتا، آشکار شد که نظم نوین، دیگر تجربه سیاسی، هر چند نیم‌بند پیشین را نیز برنخواهد تابید. حکومت به فعالیت و مبارزات سیاسی قانونی و مسالمت‌آمیز احزاب و گروههای سیاسی و مذهبی که حاکمیت را به چالش می‌طلبید، اعتنایی نکرد و با پی گرفتن روش استبدادی و خودکامانه، مخالفان سیاسی را از میان برداشت. هر چند این روند که از سوی حکومت با جدیتی تام دنبال می‌شد تا به مرحله نهایی برسد حدود یک دهه به طول انجامید، اما در این میان احزاب و گروهها و فعالان سیاسی، مذهبی به‌رغم مشکلات به وجود آمده توسط حکومت، مدتها مقاومت سیاسی و مدنی پیگیر و مسالمت‌آمیزی در پیش گرفتند تا بلکه از جان سخت شدن و غیرقابل بازگشت شدن استبداد جلوگیری کنند؛ در همان حال حاکمیت را نسبت به عواقب بدفرجام این نوع حکومت هشدار داده و به راه صوابش دعوت کردند. اما حکومت با اتکا به پشتیبانان خارجی‌اش عزم جزم کرده بود تا با شتاب بخشیدن به خودکامگی، آسوده‌خاطر از دردسرهای احزاب و گروههای سیاسی، مذهبی منتقد و مخالف، آنچه که خود تشخیص می‌داد، عمل کند. بدین ترتیب آخرین تکاپوهای فعالیت سیاسی مسالمت‌آمیز احزاب و گروههای سیاسی و مذهبی با حکومت پهلوی در نخستین سالهای دهۀ ۱۳۴۰ با تجربه‌ای بدفرجام مواجه شده و به شکست انجامید. در چنین شرایطی، به موازات گسترش اختلافات غیرقابل ترمیم بین حکومت، احزاب و گروههای سیاسی و مذهبی، فضای سیاسی و اجتماعی لازم برای شکل‌گیری نوع جدیدی از برخورد و تقابل بین حکومت و منتقدان و ناراضیان پدیدار شد. هر چند بسیاری از رهبران و فعالان دیرپا و دارای تجربه

سیاسی احزاب و گروههای مختلف، به رغم فشار حکومت و نومیدی تدریجی از امکان برخورد مسالمت‌آمیز و قانونی با حکومت، هنوز به ضرورت برخورد قهرآمیز با آن نرسیده بودند، اما بسیاری از اعضا و فعالان جوان‌تر این گروهها که تحت فشار قرار گرفته بودند، بدون توجه به ضرورت در میان نهادن دیدگاههای خود با دیگران، تز مبارزه چریکی، مسلحانه و خشونت‌آمیز با حکومت و دستگاه سرکوب را به عنوان راه‌حلی اجتناب‌ناپذیر و حتمی برای خروج از بن‌بست سیاسی گرفتار آمده مورد توجه قرار داده و پایه‌گذار روش نوینی در برخورد با حکومت شدند. در این میان افکار عمومی در کشور روش مبارزه مسلحانه و چریکی با حکومت را تأیید نکرد و به رغم تمام اقدامات حکومت کماکان بر ضرورت مقابله آرام با آن اصرار می‌ورزید. اما فرهنگ ضرورت مبارزه قهرآمیز و مسلحانه با رژیم، بین تعداد قابل توجهی از مخالفان سیاسی ـ مذهبی جوان‌تر با استقبال روبرو شد. این عده تصور می‌کردند در این شرایط که حکومت لجاج کم‌سابقه و بدون ترحمی در سرکوب مخالفان نشان می‌دهد، در پیش گرفتن روش مسالمت‌آمیز، نتیجه‌ای جز سخت جان‌تر شدن استبداد و سرکوب در پی نخواهد داشت و تنها روش مبارزه مسلحانه و قهرآمیز است که خواهد توانست بر بنیان حکومت آتش افکنده و با گسترش تدریجی مبارزات مسلحانه به از بین رفتن نهایی آن منجر شود. البته بسیاری از فعالان و رهبران سیاسی و مذهبی از همان آغاز به درستی درک کرده بودند که مبارزه مسلحانه و چریکی چندان بختی برای موفقیت و شکست نهایی رژیم در پی نخواهد داشت؛ البته ضرباتی که مبارزه مسلحانه بر حکومت وارد می‌کرد، از سوی مردم مرهمی موقت تلقی می‌شد و با خرسندی مورد اقبال قرار می‌گرفت. بسیاری نیز بر این باور بودند که مبارزه مسلحانه کم اثر و پرهیاهو، می‌تواند سرکوب بیشتر را فراهم آورد. با این احوال مبارزه مسلحانه از آغازین سالهای دهۀ ۱۳۴۰ به تدریج در گوشه و کنار کشور رشد کرد و تا واپسین روزهای حکومت پهلوی، توسط گروههای مختلف با دیدگاههای سیاسی و مذهبی مختلف و حتی متضاد، پی گرفته شد. برخورد قهرآمیز حکومت و ساواک با احزاب و گروههای سیاسی مخالف حکومت در سالهای ۱۳۴۱ ـ ۱۳۴۲، از مهمترین دلایل داخلی شکل‌گیری گروههای مسلحانه بود. از سوی دیگر در آن مقطع، مبارزه مسلحانه در بسیاری از کشورهای آسیایی، امریکایی و افریقایی بر ضد حکام خودکامه داخلی و استعمارگران و قدرتهای متجاوز خارجی جریان داشت و فعالان سیاسی مخالف حکومت پهلوی نیز خواسته یا ناخواسته تحت‌تأثیر آنها قرار داشتند. سالها مبارزات چریکی و مسلحانه گروههای اسلامی

در کشورهای عربی و اسلامی در فلسطین، اردن، لبنان، مصر، برخی کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس و غیره در گرایش گروههای مسلمان و مذهبی به مبارزه مسلحانه تأثیرات غیرقابل انکاری داشت. در بسیاری از کشورهای افریقایی، امریکای لاتین و آسیا نیز مبارزات چریکی بین گروههای آزادی‌بخش و انقلابی (که عمدتاً از مرامهای چپ و کمونیستی پیروی می‌کردند) جریان داشت که شعارهای زیبای آنها، بسیاری از جوانان ایرانی دارای گرایشات چپ و کمونیستی را برای در پیش گرفتن مبارزه مسلحانه وسوسه می‌کرد. بسیاری از گروههای چریکی مسلمان نیز با تأثیرپذیری از مشی مبارزه مسلحانه در گوشه و کنار جهان، بر این باور بودند که رژیم حاکم جز از طریق برخورد قهرآمیز ناتوان نخواهد شد. این عده، برخی آیات قرآن کریم و روایات و آموزه‌های دینی و اسلامی را سرلوحه و راهنمای عمل خود قرار می‌دادند. مبارزات چریکی مسلمانان در بین روحانیون پشتیبانان و موافقینی داشتند که ضمن ادامه مقاومتهای مسالمت‌آمیز، حمایت و پشتیبانی از گروههای چریکی را نیز برای واداشتن حکومت به عقب‌نشینی، امری لازم می‌شمردند. بدین ترتیب پیوستن به گروههای چریکی و مسلح امری مثبت و گامی رو به جلو تلقی می‌شد و مبارزان چریکی در وجدان عمومی جامعه به دیده احترام نگریسته می‌شدند.[1]

در شکل‌گیری اندیشه و مبارزات مسلحانه بر ضد رژیم پهلوی و ساواک، قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ نقطه عطف به شمار می‌رود. در واقع روند سرکوب ساواک و حکومت که از اوایل دهۀ ۱۳۳۰ آغاز شده بود، به دنبال آغاز نهضت امام خمینی و قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به نقطه بازگشت‌ناپذیری رسید. در آن مقطع علاوه بر علما و روحانیون، بسیاری از رهبران و فعالان سیاسی احزاب و گروههانظیر حزب توده، جبهه ملی و نهضت آزادی ایران نیز توسط ساواک و سایر نیروها و مراجع امنیتی، قضایی و انتظامی به شدت سرکوب می‌شدند. بدین ترتیب در شرایط بن‌بست در عرصه فعالیتهای قانونی، مسالمت‌آمیز و آشکار سیاسی، افراد و گروههایی ترجیح دادند به طور مخفیانه و به صورت زیرزمینی به مبارزه مسلحانه روی آورند.[2] گروههای چریکی پدید آمده، از آغازین سالهای دهه ۱۳۴۰ از مکاتب سیاسی و مذهبی متعددی پیروی

۱- جان فوران، مقاومت شکننده، صص ۵۴۸ ـ ۵۵۶؛ سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، صص ۱۳۸ ـ ۱۴۳.

۲- عمادالدین باقی، بررسی انقلاب ایران، ج ۱، صص ۱۷۴ ـ ۱۷۷؛ فرهاد شیخ فرشی، تحلیلی بر نقش سیاسی عالمان شیعی در پیدایش انقلاب اسلامی، صص ۱۳۲ ـ ۱۳۵.

می‌کردند و گاه تضاد و اختلافات فکری ـ عقیدتی و سیاسی قابل توجهی با یکدیگر داشتند. با این احوال تمامی آنان در یک مسئله اشتراک نظر داشتند و آن این بود که حکومت پهلوی جز اسلحه و بوی باروت، منطق دیگری نمی‌شناسد و مبارزه مسلحانه اگر تنها راه برخورد با سیستم نباشد، مهمترین و کارآمدترین راه است. هر یک از این گروهها در برگزیدن مبارزه مسلحانه تدارکات عقیدتی، فکری و سیاسی ویژه‌ای داشتند که از آموزه‌های قرآن کریم و اسلام گرفته تا ایده‌های مارکسیستی در نوسان بود. هر یک از گروهها به فراخور تعلق خاطری که به مکاتب و مرامهای فکری، سیاسی و مذهبی خود داشتند، آموزه‌های آن را راهنمای عمل قرار می‌دادند.[1] برخی از مهمترین متفکران سیاسی، مذهبی و شاعران و منتقدان سیاسی در زمره مشوقان و گاه ستایشگران مبارزان چریکی درآمدند و مقاومتهای سرسختانه گروههای مختلف چریکی در مقابل حکومت، مورد تحسین آنان قرار گرفت.[2] چریکهای فدایی خلق از زمره گروههای چریکی مخالف حکومت به شمار می‌رفت و اندیشه‌های مارکسیستی را به عنوان اندیشه عمل خود معرفی کرده و با الگو قرار دادن کسانی چون ارنستو چگوارا و فیدل کاسترو عمل خود را تفسیر می‌کردند؛ اندیشه‌هایی از این نوع در بین تعدادی از جوانان و دانشجویان و فعالان سیاسی هم طرفدارانی داشت.[3] برخی از جوانان متمایل به گروههای مارکسیستی با تحلیل دیدگاههای سیاسی ـ فلسفی لنین، مبارزه مسلحانه را تنها راه برون‌رفت از بحران سیاسی موجود ارزیابی کرده و معتقد بودند که هر عمل مسالمت‌آمیز و مماشات‌گرانه در برابر این نظامها محکوم به شکست است. درباره مبارزه مسلحانه جزوه‌ای نیز بر اساس اندیشه‌های لنین تهیه شد؛ جزوه «مبارزه مسلحانه، هم استراتژی و هم تاکتیک» توسط مسعود احمدزاده از رهبران اولیه چریکهای فدایی خلق تدوین و تنظیم شد.[4] سازمان مجاهدین خلق، از گروههای چریکی آن دوره، نیز به تدریج التقاتی از اندیشه‌ها و آموزه‌های دینی و قرآنی را با ایده‌ها و ذهنیتهای مارکسیستی که در میان روشنفکران آن روزگار طرفدارانی داشت، به عنوان پایه فکری و نقطه اتکای فلسفی ـ

۱- اصغر صارمی شهاب، احزاب دولتی و نقش آنها در تاریخ معاصر ایران، صص ۵۷ ـ ۶۲؛ کاظم موسوی بجنوردی، مسی به رنگ شفق، صص ۵۳ ـ ۵۸.

۲- نبرد خلق، ش ۷، خرداد ۱۳۵۵، ص ۱۵۸؛ یادنامه شهدای جنبش مسلحانه، صص ۲ ـ ۵.

۳- علی جنتی، پیشین، صص ۶۰ ـ ۶۸.

۴- مسعود احمدزاده، مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک، صص ۳۲ ـ ۵۲؛ صادق زیباکلام، مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی، صص ۲۲۴ ـ ۲۴۰.

سیاسی مبارزات مسلحانه‌اش برگزید.[۱]

گروههای چریکی چپ که گرایشات مارکسیستی داشتند، منتقد دیدگاه رهبران حزب توده در چگونگی مبارزه با حکومت پهلوی بودند. حزب توده که مهمترین مروج اندیشه‌های مارکسیستی و کمونیستی در ایران بود، در انفعال سیاسی، راه عافیت‌طلبی و سازش را در پیش گرفته بود. با این حال، هر چند حزب توده روش مبارزه مسلحانه را تأیید نکرد، اما در دهۀ ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ نخستین حزب سیاسی بود که در بین نظامیان و درجه‌داران ارتش نفوذ کرده و بسیاری از آنها را به عضویت پذیرفت. هر چند سازمان نظامی حزب توده هیچ‌گاه از اسلحه علیه حکومت پهلوی بهره نگرفت، اما با مسامحه می‌توان این شاخه حزب توده را پیشگام مخالفت‌خوانیهای نظامی بر ضد رژیم دانست که در دو سه سال پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به طور کامل از میان برداشته شد.[۲] بین گروههای دینی نیز، جمعیت فدائیان اسلام پیشگام بودند و مؤثرترین مبارزه مسلحانه را با حکومت در دو دهۀ ۱۳۲۰و ۱۳۳۰ انجام دادند.

حزب ملل اسلامی

می‌توان حزب ملل اسلامی را پیشگام مبارزات مسلحانه در آغاز دهۀ ۱۳۴۰ دانست. همچنان که سید محمدکاظم موسوی بجنوردی ـ پایه‌گذار این حزب ـ در خاطرات خود تصریح کرده، اولین بار در سال ۱۳۴۰ بود که طرح تأسیس تشکلی با هدف مبارزه مسلحانه با حکومت پهلوی مورد توجه آنان قرار گرفت. در حالی که وی بیش از ۱۹ سال نداشت، به تدریج به یارگیری برای تشکل موردنظر پرداخت و مقررات و تمهیدات مقتضی مبارزه چریکی و مخفی را برای گروه خود تدوین و تنظیم کرد. بیش از یک سال از تأسیس این تشکل سپری نشده بود که دهها نفر در عداد اعضای آن قرار گرفته بودند. سید محمدکاظم موسوی بجنوردی علاوه بر استبداد و خشونت حاکم بر کشور، جنبشها و مبارزات چریکی و مسلحانه در گوشه و کنار جهان را در گرایش خود به در پیش گرفتن مبارزه مسلحانه الهام‌بخش می‌داند. طی دو سال یارگیری حزب ملل اسلامی و به رغم بی‌تجربگی اعضای آن که به

۱- حمید روحانی، پیشین، ج ۳، صص ۴۳۰ ـ ۴۴۰؛ صادق زیباکلام، پیشین، صص ۲۲۵ ـ ۲۳۸.

۲- ضیاءالدین الموتی، فصولی از تاریخ مبارزات سیاسی و اجتماعی ایران، صص ۳۴۲ ـ ۳۴۷؛ چپ در ایران به روایت اسناد ساواک، ج ۶، صص چهار ـ بیست و یک.

تدریج افزایش یافتند، ساواک و سایر نیروهای امنیتی ـ اطلاعاتی حکومت اطلاعی از وجود آن نداشتند. در این مدت حزب ملل اسلامی برای آموزش عقیدتی ـ فکری، سیاسی و نظامی اعضایش گامهایی برداشته و به پیشرفتهایی نیز نایل آمده بود. همچنین برای تهیه تجهیزات نظامی و اسلحه از منابع خارجی هم موفقیتهای نسبی کسب کرده بود. این حزب، برنامه‌هایی برای گردشهای گروهی و آموزش تیراندازی و نظایر آن، به دور از چشم حکومت، در مناطق کوهستانی ترتیب داده بود. در حالی که ساواک و سایر نیروهای امنیتی و اطلاعاتی گرفتار بحرانهای سیاسی سالهای ۱۳۴۱ ـ ۱۳۴۳ بود، حزب ملل اسلامی با جدیت و بدون برخورد با مانعی، فعالیتش را ادامه داده و برای اقدامات آینده و مبارزه مسلحانه با رژیم آماده می‌شد. تنها یک اتفاق ساده و کاملاً تصادفی موجب لو رفتن این تشکل و دستگیری بسیاری از کادر رهبری و اعضای فعال آن شد.

در اوایل ۱۳۴۴، صنوبری، یکی از اعضای حزب به طور اتفاقی توسط واحدهایی از پلیس، به دلیل احتمال حمل مواد مخدر مورد سوءظن قرار گرفته و پس از آن که از کیف همراهش مقداری اعلامیه کشف شد، شهربانی و سپس ساواک به تدریج در جریان امر قرار گرفتند. شکنجه صنوبری توسط ساواک، شناسایی، ردیابی و دستگیری حدود ۵۵ نفر از رهبران و اعضای فعال و برجسته حزب ملل اسلامی را در کوهستانهای اطراف تهران فراهم آورد. این در حالی بود که حزب هنوز اقدام عملی در مبارزه مسلحانه با رژیم انجام نداده و آسیب‌پذیر می‌نمود.[1] با این احوال چنین می‌نماید که هم ساواک و هم مجموعه حکومت از شکل‌گیری این تشکل به شدت نگران شد. خبر دستگیری اعضای حزب ملل اسلامی تا حدود سه ماه پنهان نگه داشته شد و بعدها با اشاره حکومت برخی روزنامه‌ها مطالبی درباره آن درج کردند و به ماهیت و هدفی که این تشکل دنبال می‌کرد، نسبتهای ناروایی دادند. رهبران و اعضای برجسته حزب ملل اسلامی به اعدام و زندانهای طویل‌المدت محکوم شدند؛ در نهایت حکم اعدام محکومین به حبس ابد تقلیل یافت.[2] موضوع کشف فعالیت حزب ملل اسلامی با سر و صدا و قدرت‌نماییهای ساواک انعکاس یافت و چنان وانمود شد که ساواک با کشف این گروه به موفقیت قابل‌توجهی دست یافته و به عنوان چشم و گوش بیدار و قدرتمند شاه و حکومت

۱- کاظم موسوی بجنوردی، پیشین، صص ۲۱ ـ ۲۸ و صص ۳۸ ـ ٤٦؛ علی دوانی، نهضت روحانیون ایران، ج ۵، ص ۱۵۷.

۲- کاظم موسوی بجنوردی، پیشین، صص ٦١ ـ ٦٣ و ص ٦٨.

بر رخدادهای کشور کنترل دارد و هرگونه تحرک مخالفین را به سرعت از میان برمی‌دارد.[۱]

هیئتهای مؤتلفه اسلامی

از سالهای میانی دهۀ ۱۳۳۰ گروههایی از افراد مذهبی در مساجد و هیئتهای دینی، طرحهایی برای توسعه فعالیتهای خود در عرصه‌سیاسی و اجتماعی داشتند. با این احوال تنها با آغاز نهضت امام خمینی(ره) بر ضد رژیم پهلوی این طرحها شدت گرفت. چنانکه از خاطرات بنیانگذاران این تشکلها برمی‌آید، از اواسط سال ۱۳۴۱ به تدریج هیئتهای مؤتلفه اسلامی متشکل از هیئتهای مذهبی مسجد امین‌الدوله، گروه اصفهانیها و هیئت مسجد شیخ علی شکل گرفته و در فعالیتهای سیاسی، مذهبی و اجتماعی خود به جمع‌بندیهای بیشتری نایل آمدند و از اوایل سال ۱۳۴۲ با راهنماییهای امام خمینی فعالیت خود را به طور جدی آغاز کردند. از مهمترین دلایل تکوین، شکل‌گیری و آغاز جدی فعالیت هیئتهای مؤتلفه اسلامی در سالهای نخستین دهۀ ۱۳۴۰، انسداد سیاسی و استبداد مطلق بود. علاوه بر فعالیتهای سیاسی، مذهبی، اجتماعی و خیریه هیئت‌های مؤتلفه اسلامی، شاخه نظامی آنان نیز فعالیت خود را آغاز کرد.[۲] ساواک پس از بازجوییهای مفصل اعضای دستگیر شده شاخه نظامی هیئتهای مؤتلفه اسلامی (به دنبال ترور حسنعلی منصور) تصریح می‌کند که اعمال سیاست سرکوب توسط حکومت، مهمترین دلایل آغاز فعالیتهای مسلحانه هیئتهای مؤتلفه اسلامی بود.[۳] به رغم آن که چند سال از آغاز فعالیت هیئتهای مؤتلفه اسلامی می‌گذشت، ساواک تنها به دنبال ترور حسنعلی منصور و دستگیری گروهی از اعضای برجسته شاخه نظامی و سیاسی آن به طور جدی در جریان تأسیس و کیفیت فعالیت این گروه قرار گرفت.[۴]

از مهمترین اقدامات شاخه نظامی هیئتهای مؤتلفه اسلامی، ترور حسنعلی منصور ــ نخست‌وزیر وقت ـ در اول بهمن ۱۳۴۳ بود. حوادثی نظیر حمله ساواک و نیروهای حکومت به مدرسه فیضیه قم در ۲ فروردین ۱۳۴۲، سرکوب خونین قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، تصویب

۱- حمید روحانی، پیشین، ج ۱، صص ۸٦٦ ـ ۸٦۸ ؛ علی دوانی، پیشین، ج ۵، صص ۱٦٤ ـ ۱٦۷.

۲- عزت‌الله نوذری، تاریخ احزاب سیاسی در ایران، صص ۱۵۳ ـ ۱٦۲؛ کاظم مقدم، پیشین، صص ۱۲۷ ـ ۱۲۹ و صص ۱۳۷ ـ ۱٤۳.

۳- کاظم مقدم، پیشین، صص ۳۷۳ ـ ۳۷۵.

۴- همان، صص ۳۸۲ ـ ۳۸۳.

کاپیتولاسیون و سپس دستگیری و تبعید امام خمینی در رأس دلایلی قرار می‌گرفت که هیئتهای مؤتلفه اسلامی را به ترور منصور ترغیب می‌کرد.[۱] به دنبال ترور حسنعلی منصور ساواک تلاش گسترده‌ای برای دستگیری اعضای هیئتهای مؤتلفه اسلامی، آغاز کرد.[۲] برخی از مهمترین عوامل و مباشرین در قتل منصور دستگیر و پرونده‌های قضایی آنان تشکیل شد، اما تعدادی از طراحان و رهبران عملیات از چنگ ساواک گریختند و ساواک سالها در پی دستگیری آنان بود.[۳] برای چند تن از متهمین ردیف اول تقاضای اشدّ مجازات (اعدام) شد و تعداد دیگری نیز به زندانهای طویل‌المدت محکوم شدند. در ۲۶ خرداد ۱۳۴۴ محمد بخارایی، صفار هرندی، مرتضی نیک‌نژاد، و صادق امانی همدانی اعدام شدند، در پی آن ساواک برای جلوگیری از اقدام تلافی‌جویانه احتمالی مخالفان، تمهیدات امنیتی ـ پلیسی گسترده‌ای در شهرهای کشور اندیشید. به‌ویژه آنکه مدت کوتاهی قبل از آن و در اردیبهشت ۱۳۴۴، شاه در کاخ مرمر مورد حمله مسلحانه قرار گرفته و جان سالم به در برده بود.[۴]

از شاخص‌ترین اعضای شاخه نظامی هیئتهای مؤتلفه اسلامی سیدعلی اندرزگو بود که در طراحی ترور حسنعلی منصور نقش داشت. وی پس از آن، مدتها در بخشهای مختلف ایران و نیز خارج از کشور مخفیانه زندگی کرد. در این مدت ساواک بارها به منزل او و بستگانش در قم و سایر شهرها هجوم برده، تعدادی از آنان را دستگیر کرد و شکنجه داد تا بلکه ردپایی از او به دست آورد. در همان حال تیمهای تعقیب و مراقبت ساواک، مدتها برای دستگیری و یا قتل او دامهایی گسترانیدند. سیدعلی اندرزگو در واپسین ماههای عمر رژیم پهلوی، در دوم شهریور ۱۳۵۷ پس از مدتها دام‌گسترانیهای ساواک، به محاصره درآمده و در درگیری مسلحانه هدف گلوله قرار گرفته و به شهادت رسید. هیئتهای مؤتلفه اسلامی عمدتاً تا حدود سال ۱۳۴۹ فعالیت قابل‌توجهی داشتند و پس از آن به تدریج از گستره فعالیتهای آن کاسته شد و تعدادی از اعضای فعال آن با برخی گروههای چریکی، به‌ویژه سازمان مجاهدین خلق همکاری کردند. اما روند همکاری این افراد با سازمان مجاهدین خلق، پس از تغییر ایدئولوژی

۱- حمید روحانی، پیشین، ج ۳، صص ۴۲۳ ـ ۴۲۹؛ کاظم مقدم، پیشین، صص ۲۴۳ ـ ۲۴۷.

۲- شهید حجت‌الاسلام سیدعلی اندرزگو به روایت اسناد ساواک، صص ۲۴ ـ ۲۵ و صص ۱۳۸ ـ ۱۳۹.

۳- کاظم مقدم، پیشین، صص ۲۷۴ ـ ۲۸۰.

۴- مهدی بازرگان، یادداشتهای روزانه، صص ۳۷۰ ـ ۳۷۱؛ شهید حاج مهدی عراقی به روایت اسناد ساواک، ص ۱۴۳.

این سازمان، متوقف شد.[۱]

سایر گروههای چریکی مسلمان

در سالهای میانی دهۀ ۱۳۴۰، به تدریج گروههای چریکی اسلامی متعددی با هدف مبارزه مسلحانه با حکومت پهلوی تشکیل شدند. پس از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و حوادث سال ۱۳۴۳، انگیزه مخالفان مذهبی حکومت برای مبارزه مسلحانه افزایش یافت. این‌گونه گرایشات از اواخر دهۀ ۱۳۴۰ روزافزون شد و در سالهای نخست دهۀ ۱۳۵۰ به اوج رسید، تا جایی که در بسیاری از شهرهای کوچک و بزرگ هسته‌های چریکی مخالف حکومت با ایدئولوژی اسلامی که گاه اطلاعی هم از وجود دیگری نداشتند، شکل گرفت. این حرکتها در دهه ۱۳۴۰ بین دانشجویان و فعالان سیاسی بود، اما در اوایل دهۀ ۱۳۵۰ دامنه آن به دانش آموزان و نوجوانان نیز کشیده شد. تعداد گروههای چریکی مخالف رژیم که در اواسط دهه ۱۳۴۰ به زحمت به اندازه انگشتان یک دست بود، در دهۀ ۱۳۵۰ به بیش از شانزده گروه چریکی ریز و درشت رسید. از جمله هسته‌های چریکی اسلامی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: ۱ـ گروه ابوذر نهاوند، ۲ـ گروه جهرم، ۳ـ گروه پویندگان راه علی، ۴ـ گروه جوانان غیور قم، ۵ـ گروه حزب‌الله، ۶ـ گروه الفجر، ۷ـ گروه ولی‌عصر(عج)، و ۸ـ گروه شیعیان راستین همدان.

در میان وفاداران به گروههای چپ و کمونیستی هم دهها هسته و گروه چریکی کوچک تشکیل شد که هر از گاه در واحدهای کوچک و چندین نفره به صورت محدود با مأموران حکومت و نیروهای ساواک درگیر می‌شدند و یا اهدافی از سازمانها، تأسیسات، دوایر دولتی و حکومتی و نیز عواملی از طرفداران حکومت را مورد تهاجم قرار می‌دادند.[۲] در سالهای دهۀ ۱۳۵۰ که مبارزات چریکی وارد مرحله حساسی شده بود، ساواک برای قتل و یا دستگیری مبارزان مسلح جوایز باارزشی تعیین کرده بود. گفته می‌شد ساواک به هر یک از نیروهای خود که مبارز مسلحی را در درگیریها به قتل برساند تا مبلغ ۲۵۰/۰۰۰ ریال جایزه می‌داد. هر چند علما و روحانیون مبارزه سیاسی و فرهنگی در پیش گرفته بودند، اما بودند کسانی که به

۱- روزشمار انقلاب اسلامی، ج ۵، ص ۳۶؛ شهید حجت‌الاسلام سیدعلی اندرزگو به روایت اسناد ساواک، صص دوازده ـ بیست و نه و صص ۱۹۸ ـ ۱۹۹.

۲- احمد احمد، خاطرات احمد احمد، صص ۳۸٤ ـ ۳۸۵؛ حسین زرینی، گروه ابوذر، صص ۵۷ ـ ۷۳.

مبارزه چریکی روی خوش نشان داده و گامهایی برداشتند.

از جمله گروههای تاریخ مبارزات چریکی با حکومت پهلوی گروه ابوذر بود. هسته اولیه این گروه در بین جوانان و نوجوانان دانش‌آموز و طی جلسات مذهبی و قرائت قرآن در مساجد و مدارس نهاوند ـ استان همدان ـ شکل گرفت. در سال ۱۳۵۲، اعضای فعال آن توسط ساواک دستگیر و شکنجه شدند. دادگاهی که بر اساس پرونده‌سازیهای ساواک و برای محاکمه ده تن از اعضای فعال این گروه تشکیل شده بود، شش تن را به اعدام محکوم کرد که حکم در ۳۰ بهمن ۱۳۵۲ اجرا شد. فعالیت گروه چریکی ابوذر در شهر کوچک و دورافتاده نهاوند، ساواک و مجموعه حکومت را نگران کرد و در بین مخالفان حکومت، در داخل و خارج، انعکاس یافت.

هسته چریکی فجر انقلاب که با گرایشات اسلامی و با هدف مبارزه مسلحانه با رژیم پهلوی شکل گرفته بود، در دی ۱۳۵۳ توسط ساواک شناسایی و تمام اعضای ۱۴ نفره آن دستگیر شدند. به حکم دادگاه دو نفر از رهبران این گروه (سید حمیدرضا فاطمی و محمدعلی موحدی) اعدام شده و بقیه اعضای آن به زندان محکوم شدند.[۱]

از دیگر گروههای چریکی اسلامی که از اواخر سال ۱۳۴۸ و با مشارکت حدود ۲۰ نفر از جوانان، با هدف مبارزه مسلحانه تشکیل شد، گروه حزب‌الله بود. اعضای این گروه زندگی نیمه عادی و نیمه مخفی در پیش گرفتند، اما اقدام جدی بر ضد حکومت انجام نداده و به دنبال بروز اختلاف بین اعضای آن و پراکنده شدن کادر مرکزی، هسته باقیمانده گروه با سازمان مجاهدین خلق ادغام شدند.[۲]

از دیگر گروههای سیاسی متمایل به آموزه‌های اسلامی و دینی که همزمان با فعالیتهای مسالمت‌آمیز، طرحهایی نیز برای مبارزه مسلحانه داشت، جنبش آزادی‌بخش مردم ایران «جاما» بود و افرادی چون دکتر کاظم سامی، دکتر حبیب‌الله پیمان، رسول زورق جو، هاشم منفرد ضیابری در رأس آن قرار داشتند. جاما از اواخر سال ۱۳۴۳ فعال شد و به رغم برخی اقدامات سیاسی، فعالیت مسلحانه‌ای نداشت. در مرداد ۱۳۴۴، اعضای کادر رهبری و فعال آن در تهران و سایر شهرها دستگیر و پس از بازجویی روانه زندان شدند.[۳]

۱- علی دوانی، پیشین، ج ٦، ص ۲۲۵.

۲- جواد منصوری، خاطرات جواد منصوری، صص ۷۹ ـ ۸٦.

۳- محمود نکوروح، نهضت خداپرستان سوسیالیست، صص ٤۷ ـ ۵۲ و صص ٦۹ ـ ۷۰.

هر از گاه ساواک در شهرهای مختلف، هسته‌هایی از مخالفان سیاسی حکومت را شناسایی و دستگیر می‌کرد که با هدف مبارزه مسلحانه، تشکیلاتی را سازماندهی می‌کردند. از جمله این هسته‌ها می‌توان به سازمان آزادی‌بخش ایران یا «مجاهدین اسلام» اشاره کرد. این گروه از اندیشه‌های سیاسی و مذهبی امام خمینی پیروی می‌کردند و در اوایل سال ۱۳۵۱ توسط ساواک در شیراز دستگیر شدند.[۱] علاوه بر گروههایی از این دست، ساواک هر از گاه از شناسایی و دستگیری برخی هسته‌های چریکی خبر می‌داد که عمدتاً بر اساس اهداف قومی و قبیله‌ای در گوشه و کنار کشور شکل گرفته و با برخی محافل و عناصر خارجی هم در تماس بودند. از جمله مهمترین این گروهها، جبهه آزادیبخش خوزستان بود که توسط دولت بعثی عراق و سایر کشورهای عربی حمایت می‌شد. ساواک در اواخر ۱۳۵۵ بسیاری از اعضای برجسته و فعال آن را دستگیر و زندانی کرد.[۲] برخی هسته‌های چریکی کوچک نیز در سالهای میانی دهۀ ۱۳۴۰ شکل گرفتند که قبل از هر اقدام توسط ساواک دستگیر و زندانی شدند. ضمن این‌که تعدادی از این هسته‌های چپ به سرعت از پیشینه خود ابراز ندامت کرده و در ردیف همکاران ساواک قرار گرفتند؛ از جمله این هسته‌ها می‌توان به گروه چریکی فلسطین و گروه چریکی موسوم به تربت حیدریه اشاره کرد. گروه اخیر مبارزه دهقانی را سرلوحه برنامه‌های مبارزاتی خود اعلام کرده بود که مدت کوتاهی پس از آغاز فعالیت توسط ساواک شناسایی و اعضای آن دستگیر شدند و پس از ندامت به همکاران صدیق ساواک تبدیل گردیدند.

از مهمترین گروههای چریکی مسلمان، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بود؛ در آغاز در هسته‌های چریکی متعددی در خوزستان و استانهای هم‌جوار فعالیت می‌کردند. پس از مدتی دامنه فعالیتهای خود را به تهران و سایر نقاط کشور گسترش دادند. گروههای تشکیل دهنده سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی از سال ۱۳۴۹ فعالیت خود را آغاز کرده و در سالهای پایانی حکومت پهلوی دهها نفر از عوامل حکومت را ترور کرده و به قتل رسانیدند. مراکز مختلفی چون بانکها و نظایر آن نیز در برخی شهرها توسط این گروه با بمب منفجر شدند. برخی از اعضای این سازمان مدتی با سازمان مجاهدین خلق همکاری داشتند، اما پس از تغییر

۱- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).
۲- همان.

ایدئولوژی این سازمان، از آن جدا شدند و نهایتاً با تشکیل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در برابر سازمان مجاهدین خلق موضع گرفتند. مجاهدین انقلاب اسلامی با برخی محافل دینی و مذهبی در داخل و خارج از کشور ارتباط داشتند و ساواک برای دستگیری آنها تلاش قابل توجهی انجام می‌داد. در سالهای دهۀ ۱۳۵۰ بسیاری از اعضای فعال این سازمان توسط ساواک دستگیر و پس از شکنجه، راهی زندان شدند. بعضی از آنان در زیر شکنجه و یا درگیریهای مسلحانه با ساواک هدف گلوله قرار گرفته و به شهادت رسیدند. گروههای تشکیل دهنده سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، هنگام اوج‌گیری حرکت مردمی در سالهای ۵۶ و ۵۷، بر دامنه فعالیتهای خود افزودند.

سازمان چریکهای فدایی خلق

روند شکل‌گیری این سازمان به اواسط دهۀ ۱۳۴۰ باز می‌گردد. این سازمان از اتحاد دو گروه چریکی چپ (گروه بیژن جزنی و گروه مسعود احمدزاده) در فروردین ۱۳۵۰ تشکیل شد و عنوان «سازمان چریکهای فدایی خلق ایران» را برای خود برگزید. برخی از اعضای دو گروه جزنی و احمدزاده از اواسط دهۀ ۱۳۴۰ فعال بوده و با برخی احزاب و گروههای سیاسی مانند حزب توده، جبهه ملی و نهضت آزادی ایران همکاری داشتند. این عده با گرایش به اندیشه‌های مارکسیستی و با این اعتقاد که حزب توده دیگر توان رهبری و هدایت مبارزات گروههای چپ را ندارد، مبارزه مسلحانه با حکومت را برگزیدند. هر دو گروه قبل از ائتلاف و تشکیل نهایی سازمان چریکهای فدایی خلق ایران با گروههای چریکی و مبارز خاورمیانه در ارتباط بودند و فنون نظامی و مهارتهای مورد نیاز را کسب کرده بودند. همچنین این عده پیش از اتحاد، اسلحه و تجهیزات نظامی مورد نیاز را به دست آورده بودند. برخی از رهبران دو گروه، جزواتی در تحلیل دلایل ضرورت مبارزه مسلحانه سیاسی و اجتماعی تدوین کرده و از روش مسالمت‌آمیز و به عقیده آنان منفعلانه گروههای سیاسی چپ مانند حزب توده انتقاد می‌کردند. گروه جزنی بیشتر ایده مبارزه چریکی در روستا و جنگل را توصیه می‌کرد و گروه مسعود احمدزاده معتقد به مبارزه چریکی در شهربود. هر چند هسته اصلی گروه جزنی در ۱۳۴۶ توسط ساواک دستگیر و راهی زندان شده بودند، اما به دلیل نقش قابل‌توجه بیژن جزنی در سازماندهی گروه و به رغم گرفتار بودن او در زندان، یاران او در بیرون از زندان، به نام وی مشهور شدند. افرادی از اعضای گروه بیژن جزنی در ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ پاسگاهی در

روستای سیاهکل را در دامنه جنگلهای گیلان خلع‌سلاح کردند و با آن به شهرت رسیدند. در پی این واقعه، ساواک و سایر نیروهای انتظامی عملیاتی در جنگلهای گیلان بر ضد این گروه به راه انداختند و دهها نفر از اعضای آن را به قتل رسانده و یا دستگیر کردند. مدت کوتاهی پس از آن، دستگیرشدگان محاکمه و ۱۳ نفر از آنان به مرگ محکوم شده و بقیه حکم زندان گرفتند و این واقعه در فضای سیاسی و اجتماعی کشور انعکاس یافت. به رغم ضربات سختی که ساواک بر پیکر جنبش چریکی چپ وارد کرده بود، با آغاز دهۀ ۱۳۵۰ بقایای رهبران و فعالان دو گروه احمدزاده و جزنی سازمان چریکهای فدایی خلق را پی‌افکندند.[۱]

چریکهای فدایی خلق تقریباً درصدر گروههای چریکی فعال بر ضد حکومت پهلوی قرار داشت و اعضای آن در تهران و سایر شهرها مکرراً با واحدهای مسلح و تیمهای تعقیب و مراقبت ساواک درگیر می‌شدند. برخی اعضای این گروه نیز برای تهیه اسلحه و سایر ملزومات نظامی و نیز فراگیری آموزشهای نظامی راهی کشورهای خاورمیانه و سایر نقاط می‌شدند.[۲]

چریکهای فدایی خلق نشریاتی نیز به طور مخفی چاپ و منتشر می‌کردند که در آنها درباره روی آوردن این سازمان به مبارزه مسلحانه و نیز تئوری‌پردازی پیرامون ضرورت مبارزه مسلحانه در ایران و سایر نقاط جهان مطالبی درج می‌شد. بخش مهمی از محتوای این نشریات نیز به اخبار، گزارشات و اعلامیه‌های چریکهای فدایی خلق و روابطش با سایر گروههای آزادیبخش و چریکی در جهان اختصاص داشت. از جمله مهمترین نشریات دوره‌ای چریکهای فدایی خلق «۱۹ بهمن تئوریک»، «نبرد خلق» و «عصر عمل» بود.[۳] در نشریات و جزوات تئوریک و خبری چریکهای فدایی خلق در طول دهۀ ۱۳۵۰، انتقاد از مشی منفعلانه حزب توده در برابر حکومت پهلوی فراوان به چشم می‌خورد.[۴] این گروه بر ضد منافع و اتباع امریکا در ایران نیز عملیاتی سازماندهی کرده و اجرا می‌کرد.[۵] سازمان چریکهای فدایی خلق

۱- محمدعلی عمویی، پیشین، صص ۲۹۷ ـ ۳۰۰؛ سیاست و سازمان حزب توده از آغاز تا فروپاشی، ج ۱، صص ۶۲ ـ ۶۵.

۲- حمید روحانی، پیشین، ج ۳، صص ۴۹۰ ـ ۴۹۳؛ نبرد خلق، ش ۷، خرداد ۱۳۵۵، صص ۱۱۲ ـ ۱۲۰.

۳- ۱۹ بهمن تئوریک، ش ۲، تیر ۱۳۵۵ و ش ۲۳، مرداد ۱۳۵۵؛ اعلامیه‌ها و بیانیه‌های سازمان چریکهای فدایی خلق در سال ۱۳۵۷.

۴- مبارزه مسلحانه و اپورتونیستها، ج ۱، صص ۴۳ ـ ۵۱.

۵- مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۳، بخش ۲، صص ۲۵۸ ـ ۲۶۶.

برای در امان ماندن از خطر نفوذ ساواک، راهنمای حفاظتی ویژه‌ای تدوین کرده و در اختیار اعضای خود قرار داده بود. هر چند چریکهای فدایی خلق در فروردین ۱۳۵۰ و حدود دو ماه پس از واقعه سیاهکل با اتحاد دو گروه احمدزاده ـ جزنی تشکیل شده و اعلام موجودیت کرد، با این احوال واقعه حمله به پاسگاه سیاهکل به عنوان اولین عملیات مهم این سازمان ثبت شد و به عنوان نقطه عطفی در تاریخ مبارزات چریکی و مسلحانه بر ضد رژیم پهلوی در اذهان عمومی باقی ماند.[۱] حکومت پهلوی واقعه سیاهکل را به بیگانگان نسبت داد و نشریات، روزنامه‌ها و رسانه‌های گروهی داخل کشور، رهبریهای داهیانه شاه را دلیل اصلی این واقعه ارزیابی کردند! و تصریح کردند که دشمنان کشور با اقداماتی از این دست تلاش می‌کنند راه را بر پیشرفت و توسعه کشور سد کنند.[۲] دومین عملیات پر سر و صدای چریکهای فدایی خلق، قتل سپهبد ضیاء فرسیو رئیس دادرسی ارتش در ۱۸ فروردین ۱۳۵۰ بود.[۳] ترور فرسیو که حکومت را غافلگیر کرده بود، تشدید سرکوبها را در پی داشت. شاه که از حملات پی در پی گروههای چریکی خشمگین می‌نمود، بدون توجه به ریشه‌های گسترش بحران، ساواک و سایر نیروها را مأمور سرکوب بدون اغماض و از میان برداشتن مخالفتها کرد.[۴] به رغم سخت‌گیریهای ساواک که با تشکیل کمیته مشترک ضدخرابکاری تشدید شده بود، فعالیتهای چریکهای فدایی خلق شتاب گرفت؛ این سازمان در ۲۲ مرداد ۱۳۵۱ سرتیپ طاهری رئیس زندان قصر را در جلو منزلش ترور کرده و به قتل رساند.[۵] در این میان تعداد قابل‌توجهی از اعضای این سازمان نیز در درگیری با ساواک به قتل رسیدند و یا پس از دستگیری و شکنجه مرگبار ساواک، جان خود را از دست دادند.[۶]

چریکهای فدایی خلق در ۱۴ بهمن ۱۳۵۴، حسین ناهیدی سربازجو و معاون ساواک استان خراسان را در مشهد به قتل رساندند. سازمان چریکهای فدایی خلق به رغم بر جای گذاشتن تلفات قابل توجه که عمدتاً در درگیریهای مسلحانه با ساواک پیش می‌آمد، دهها نفر

۱- ۱۹ بهمن تئوریک، ش ۲، تیر ۱۳۵۵، صص ٤٥ ـ ٥٠؛ اعلامیه‌ها و بیانیه‌های سازمان چریکهای فدایی خلق در سال ۱۳۵۷، ص ۲.

۲- حمید روحانی، پیشین، ج ۳، صص ٤٨٥ ـ ٤٨٦.

۳- علی بیگدلی، ترورهای سیاسی در تاریخ معاصر ایران، ج ۲، صص ٦٩٤ ـ ٦٩٦.

۴- فریدون هویدا، پیشین، صص ۷۱ ـ ۷۲.

۵- اسدالله علم، یادداشتهای علم، ج ۲، صص ۳۱۳ ـ ۳۱٤.

۶- مازیار بهروز، پیشین، صص ۲۸۹ ـ ۲۹۲.

از امیران، افسران، نیروهای نظامی و وابستگان و کارمندان ساواک را ترور کرده و به قتل رساند. ضمن این‌که تعداد قابل توجهی از نیروهای ساواک هم در درگیری مستقیم با سازمان چریکهای فدایی خلق هدف گلوله قرار گرفته و به قتل رسیدند.[۱] چریکهای فدایی خلق بر این اساس که حکومت پهلوی وابسته به امپریالیسم غرب به رهبری امریکاست، برای حمله به اتباع و مراکز سیاسی، فرهنگی و اقتصادی امریکا در ایران نیز طرحهایی داشتند. به عنوان نمونه در ۸ دی ۱۳۵۶ ساختمان انجمن ایران و امریکا توسط اعضای چریکهای فدایی خلق منفجر شد.[۲]

از جمله اقدامات مسلحانه سازمان چریکهایی فدایی خلق ترور عباسعلی شهریاری جاسوس دیرپای ساواک در حزب توده و سایر گروههای چپ ـ در ۱۴ اسفند ۱۳۵۳ ـ بود. ترور عباسعلی شهریاری که به مرد هزار چهره هم شهرت داشت، انعکاس وسیعی در داخل و خارج کشور یافت.[۳] با آغاز حرکتهای مردمی در دوران انقلاب اسلامی، سازمان چریکهای فدایی خلق که از سال ۱۳۵۴ به بعد به دلیل سرکوبهای ساواک دچار رکود شده و برخی اعضای آن به شوروی و کشورهای دیگر گریخته بودند، بار دیگر فعالیتهایشان را افزایش دادند. گفتنی است بسیاری از ترورهای سازمان چریکهای فدایی خلق در سالهای ۱۳۵۶ ـ ۱۳۵۷ انجام شد.[۴]

طی سالهای دهۀ ۱۳۵۰ ساواک دهها خانه تیمی و محل تجمع سازمان چریکهای فدایی خلق و سایر گروههای چریکی را شناسایی و بسیاری از اعضای این گروهها را دستگیر و یا در درگیریها به قتل رساند.[۵] تعدادی از دستگیرشدگان تا مدتی از افشای مخفی‌گاههای اعضا و همقطارانشان اجتناب کرده و به رغم تحمل شکنجه حاضر به همکاری با ساواک نمی‌شدند، با این احوال تعداد قابل‌توجهی از دستگیرشدگان به فراخور قدرت و مقاومت جسمی و روحی که داشتند پس از مدتی شکنجه، لب به اعتراف گشوده و ساواک را در دستگیریهای آینده

۱- اعلامیه‌ها و بیانیه‌های سازمان چریکهای فدایی خلق در سال ۱۳۵۷، ص ۹۳ و ص ۵۱؛ نبرد خلق، ش ٦، اردیبهشت ۱۳٥٤، ص ٦٥.

۲- تعدادی از اعلامیه‌های سازمان چریکهای فدایی خلق، صص ١٤ ـ ١٥.

۳- نبرد خلق، ش ٦، اردیبهشت ۱۳٥٤، صص ٧٤ ـ ٧٦ و صص ٩٨ ـ ١٠١؛ اعدام انقلابی عباسعلی شهریاری مرد هزار چهره، صص ٤٢ ـ ٥٥.

۴- تعدادی از اعلامیه‌ها و بیانیه‌های سازمان چریکهای فدایی خلق، صص ١ ـ ٨.

۵- چپ در ایران به روایت اسناد ساواک، ج ٨، صص ٦٤ ـ ٧٢ و ص ٧٥.

یاری می‌دادند؛ در این میان گروهی نیز در صف یاران و همکاران صدیق ساواک قرار گرفته و داوطلبانه با این سازمان همکاری می‌کردند. گروهی از دستگیر شدگان سازمان چریکهای فدایی خلق و سایر گروههای چریکی که جرائم آنان می‌توانست تخفیف یابد و یا آمادگی بیشتری برای همکاری ساواک داشتند، با هدایت ساواک طی نامه‌هایی خطاب به شاه و یا رؤسای ساواک ضمن ابراز ارادت به حکومت پهلوی و اعلام انزجار از راه طی شده، خاضعانه تقاضای بخشش کرده و آمادگی خود را برای همکاری با ساواک اعلام می‌کردند.[1]

از جمله اقدامات ساواک قتل از پیش طراحی شده ۹ نفر از اعضای زندانی سازمان چریکهای فدایی خلق در ۲۸ فروردین ۱۳۵۴ در تپه‌های مشرف به زندان اوین بود. هر چند ساواک مدعی شد که این افراد در حال فرار از زندان هدف گلوله قرار گرفته و به قتل رسیده‌اند، اما محافل سیاسی در داخل و خارج کشور و نیز افکار عمومی، به ندرت این خبر ساواک را باور کردند. قتل این گروه ۹ نفره که بیژن جزنی در رأس آنها قرار داشت، در همان زمان در رسانه‌ها و مطبوعات خارجی انعکاس یافت.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی برخی اعضای ساواک که در این اقدام نقش داشتند، تصریح کردند که طرح قتل بیژن جزنی و ۸ نفر از زندانیان همراه او، پیشتر از سوی اداره کل سوم ساواک تهیه شده بود.[2]

سالهای ۱۳۵۰ ـ ۱۳۵۴ اوج مبارزات مسلحانه سازمان چریکهای فدایی خلق با ساواک به شمار می‌رود. از سال ۱۳۵۵ به تدریج بین کادر رهبری و اعضای برجسته این سازمان اختلاف درگرفت؛ در همان حال ساواک با شناسایی بسیاری از خانه‌های تیمی و مراکز تجمع و آمد و شد این سازمان، بسیاری از اعضای آن را دستگیر کرد و در میانهٔ دههٔ ۱۳۵۰، به تدریج سازمان چریکهای فدایی خلق نیز به ضعف گرایید. تنها پس از آغاز حرکتهای مردمی بر ضد حکومت پهلوی در سالهای ۱۳۵۶ ـ ۱۳۵۷ بود که این گروه به رغم اختلافات داخلی فراگیر، بار دیگر فعالیتهایش را آغاز کرد.

۱- حمید روحانی، پیشین، ج ۳، صص ٤٦٨ ـ ٤٧٠.
۲- نبرد خلق، ش ٦، اردیبهشت ١٣٥٤، صص ١٠٤ ـ ١١١.

سازمان مجاهدین خلق

سازمان مجاهدین خلق، مهمترین گروه چریکی و مسلح مخالف حکومت پهلوی، نیز متأثر از تحولات و بحرانهای سیاسی، اجتماعی حاکم بر کشور و انسداد شدید سیاسی پس از سرکوب قهرآمیز نهضت امام خمینی در سال ۱۳۴۲، در سال ۱۳۴۴ تشکیل شد. بنیانگذاران این سازمان عمدتاً در نهضت آزادی ایران عضویت داشتند و طی سالهای ۱۳۴۱ ـ ۱۳۴۲ برخی از آنان در زندان بودند. فعالیت این سازمان از سال ۱۳۴۴ به طور جدی آغاز شد. طی دو سه سالی که از آغاز فعالیت مخفیانه آن سپری می‌شد، توانست دهها نفر از فعالان سیاسی و مذهبی و علاقمندان و معتقدان به روش مسلحانه را جذب کند. در این میان روی آوردن رهبران و اعضای اصلی سازمان به آموزه‌ها و شعائر دینی و اسلامی بیش از پیش موجبات گرایش فعالان سیاسی مسلمان را باعث شد. هر چند از همان آغاز قراینی وجود داشت که نشان می‌داد دیدگاههای سیاسی این گروه علاوه بر آموزه‌های دینی تا حدی متأثر از اندیشه‌های مارکسیستی و چپ است، با این احوال برای آشکار شدن و افشای این امر هنوز زمان لازم بود. رویکرد سازمان مجاهدین خلق به مسائل دینی و اسلامی و روش مبارزه چریکی و مسلحانه آنها، تا حدود یک دهه برای تعدادی از اسلامگرایان و برخی روحانیون جذابیت داشت و این امر کمکهای بسیاری از سوی محافل سیاسی و مذهبی را برای این سازمان به ارمغان آورد. این سازمان طی سالهای دهۀ ۱۳۴۰ بدون برخورد جدی با حکومت روند تکوین، شکل‌گیری، کادرسازی و سازماندهی خود را پشت سر گذاشت و با جذب و آموزش (نظامی و عقیدتی) دهها نفر از علاقمندان به روش مبارزه مسلحانه، برای برخورد احتمالی با ساواک و حکومت در آینده‌ای نه چندان دور آماده شد. با این حال نفوذ ساواک و دستگیری بسیاری از رهبران و اعضای فعال آن در شهریور ۱۳۵۰، ضربه قابل توجهی بدان وارد آورد. اما بقایای این سازمان به تدریج به تجدید ساختار پرداخته و با یارگیریهای جدید توانست بار دیگر فعالیتهایش را از سر گیرد. این روند با تغییر ایدئولوژی این سازمان در سال ۱۳۵۴، سخت آسیب دید. ادامه فعالیت سازمان، با جدایی بسیاری از اعضای مسلمان از تشکیلات مارکسیست که با فشارهای ساواک و گسترش اختلافات داخلی نیز همراه بود، با بحران غیرقابل ترمیم روبرو شد. سازمان مجاهدین خلق از سال ۱۳۵۴ تا پایان دوره پهلوی، ضمن از دست دادن بسیاری از اعضای فعال و معتقد، به دو طیف مذهبی و مارکسیست انشعاب یافت؛ این در حالی بود که با ضربات سنگین و فزاینده ساواک، سازمان مجاهدین

خلق (هر دو طیف مذهبی و مارکسیست شده) طی سالهای پایانی حکومت پهلوی دیگر فعالیت قابل توجهی نداشت.[۱] کادر رهبری در رأس تشکیلات این سازمان قرار داشت. واحدهای مرتبط با سایر گروههای چریکی در داخل کشور و نیز رابطین سازمان با سازمانها و گروههای چریکی در خارج از کشور، در هرم تشکیلاتی این سازمان جای داشتند. شاخه نظامی، شاخه سیاسی و شاخه تدارکاتی هم که تیمهای سیاسی ـ نظامی این سازمان را تغذیه و برای عملیات آماده می‌کردند، در رده سوم مدیریتی و اجرایی این سازمان جای داشتند.[۲]

سازمان مجاهدین خلق درباره ویژگیهای جنگ چریکی و پارتیزانی و شیوه عمل آن در برابر نیروهای ساواک و سایر نیروهای حکومتی جزوه‌ای تدوین کرده و در اختیار اعضای خود قرار داده بود تا بر اساس آن به اهداف حکومتی حمله کنند. سازمان مجاهدین خلق در تهیه این گونه جزوات آموزشی از تجربیات جنگ چریکی سایر کشورهای جهان سود می‌برد.[۳] این سازمان برای مقابله با ساواک و به حداقل رساندن تلفات نیروهایش؛ در سال ۱۳۴۸ واحدی تحت عنوان «گروه اطلاعات» تشکیل داد که مدیریت آن را محمود عسکری‌زاده برعهده داشت. در این گروه درباره چگونگی شناسایی و نفوذ در میان کارکنان، نیروها و همکاران رسمی و غیررسمی ساواک، نیز شناخت روشهای آن، بررسیهای قابل‌توجهی صورت می‌گرفت. از دیگر جزوات آموزشی سازمان مجاهدین خلق می‌توان به «اصول مخفی‌کاری» اشاره کرد که در آن از اعضای خود می‌خواست برای در امان ماندن از تعقیب ساواک و اجتناب از شناسایی شدن، نکات ایمنی متعددی را مورد توجه قرار داده و اصول مخفی‌کاری را مراعات کنند. از جمله مهمترین آموزشهای سازمان مجاهدین خلق به اعضای خود به هنگام درگیری و مواجهه با ساواک و سایر نیروهای امنیتی و انتظامی، مقاومت و اجتناب از دستگیری و افتادن در چنگ نیروی حکومت بود. سازمان مجاهدین خلق برای جلوگیری از دستگیری اعضای خود راه‌حل دیگری نیز جستجو کرده بود و آن استفاده از قرصهای کشنده سیانور بود. تقریباً تمام اعضای این سازمان تعدادی از آن را در اختیار داشتند تا در آخرین لحظه و پس از آن‌که شکار می‌شدند، با خوردن آن به زندگی خود خاتمه دهند. این اقدام به این دلیل صورت می‌گرفت تا از اعتراف‌گیری ساواک که می‌توانست موجبات شناساییهای

۱- حمید روحانی، پیشین، ج ۳، صص ۵۳۷ ـ ۵۴۳؛ نگاه، س سوم، ش ۷، ژانویه ۱۹۹۷، صص ۳۷ ـ ۳۹.
۲- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).
۳- مقاومت همه جانبه، صص ۳ ـ ۵.

بیشتر اعضا و وارد آوردن ضربات بیشتر را فراهم آورد، جلوگیری شود.[۱] سازمان مجاهدین خلق برای اعضای دستگیر شده خود نیز که پس از بازداشت تحت شکنجه قرار می‌گرفتند، توصیه‌های مکتوبی تهیه کرده و طی آن برخی نکات فریب دهنده و انحرافی را به اعضایش توصیه می‌کرد؛ همچنین برای دوام هر چه بیشتر در زیر شکنجه نیز؛ راهکارهایی تجویز می‌کرد. این سازمان برای نوع و چگونگی رفتار سیاسی، اجتماعی اعضای خود در هنگام گذراندن مدت حبس نیز دستورالعملهایی داشت که نحوه برخورد و رفتار اعضا با یکدیگر و دیگر زندانیان سیاسی چریکی عضو دیگر گروهها و نیز با زندانبانان و غیره را دربرمی‌گرفت.[۲] این سازمان همچنین برای جلوگیری از هرگونه تخطی، بی‌نظمی و یا خیانت احتمالی اعضای خود، تنبیه و مجازاتهای خشن و بی‌رحمانه‌ای در نظر گرفته بود. تا جایی که اعضای مظنون این سازمان و یا کسانی که به نحوی از منظر کادر رهبری سازمان از مقررات تخطی می‌کردند، گاه تحت شکنجه‌های شدید قرار گرفته و نهایتاً هم به قتل می‌رسیدند. برخی دیگر از اعضای مظنون و به اصطلاح عناصر مشکوک، گاه مخفیانه به قتل رسیده و سر به نیست می‌شدند و دیگر اثری از آنان به دست نمی‌آمد؛ به عبارت بهتر تصفیه می‌شدند. شایان گفتن است در طول سالهای پایانی دهۀ ۱۳۴۰، تعداد قابل توجهی از اعضای سازمان مجاهدین خلق به دلایل عدیده با تصمیم کادر رهبری این سازمان به قتل رسیدند.[۳]

برخی از یاری‌دهندگان به سازمان مجاهدین خلق، از لغزشهای فکری ـ دینی سازمان کمابیش اطلاع داشتند، اما به دلیل شرایط حاکم بر کشور، حرکت سازمان مجاهدین خلق را در مجموع مثبت ارزیابی می‌کردند. بسیاری از افراد نیز چندان اطلاعی از بحران سیاسی ـ مذهبی حاکم بر سازمان نداشتند و تنها پس از اعلام تغییر ایدئولوژی سازمان در سالهای ۱۳۵۳ ـ ۱۳۵۴ بود که حامیان مسلمان سازمان با آن فاصله گرفته و از کمک و انتساب به آن تبری جستند.[۴] امام خمینی از همان آغاز، نسبت به روش مبارزه و نیز ایدئولوژی حاکم بر این سازمان نظر موافق نداشت و هیچ‌گاه حاضر به تأیید آنان نشد. امام خمینی (ره) راه و روش

۱- محسن نجات‌حسینی، پیشین، صص ۳۶۳ ـ ۳۶۵.
۲- مقاومت همه‌جانبه، صص ٤٦ ـ ۵۰.
۳- تحلیل آموزشی بیانیه اپورتونیستهای چپ‌نما، صص ۱۸۱ ـ ۱۸٤ و صص ۲۲۰، ۲۳٦.
۴- حمید روحانی، پیشین، ج ۳، صص ٦۵۳ ـ ٦۵۹.

مبارزاتی آنان را ناصواب ارزیابی کرده، برای آنان سرانجام نیکو پیش‌بینی نکرد.[۱]

پس از اعلام تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق که با گسترش اختلافات سیاسی در بین رهبران و اعضای فعال این سازمان همراه بود، این سازمان در انظار عمومی و به‌ویژه نزد گروههای سیاسی و مذهبی با مشکلات قابل‌توجهی روبرو شده و مقبولیت نسبی را که پیش از آن به دست آورده بود، از دست داد. ساواک برای شناسایی و از میان برداشتن سازمان مجاهدین خلق که به اتباع و منافع امریکا در ایران نیز حمله می‌کردند، از کمک عوامل سیا در ایران و برخی کشورهای خاورمیانه برخوردار بود. سازمان مجاهدین خلق برای آموزش نیروها و نیز به دست آوردن اسلحه و سایر تجهیزات نظامی، با برخی گروههای مبارز فلسطینی نظیر سازمان الفتح و جبهه خلق برای آزادی فلسطین ارتباط داشت. نیروهای سازمان عمدتاً در لبنان و سوریه و در اردوگاههای فلسطینیها و نیز لیبی آموزش نظامی می‌دیدند. افراد این سازمان در برخی کشورهای خاورمیانه (نظیر کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس) رفت و آمدهایی داشتند، که عمدتاً برای به دست آوردن اسلحه و گاه فرار از چنگ ساواک انجام می‌شد.[۲]

از مهمترین اقدامات مسلحانه سازمان مجاهدین خلق، ترور برخی عناصر نظامی و امنیتی حکومت بود. برخی از وابستگان به حکومت و یا افرادی که به هر دلیل دیگری از نظر سازمان مجاهدین خلق مُضر شناخته می‌شدند، ترور شده و به قتل رسیدند.[۳] از جمله مهمترین کسانی که توسط این سازمان ترور شد، رضا زندی‌پور رئیس کمیته مشترک ضدخرابکاری بود. چند روز پس از آن، سازمان در اطلاعیه شماره ۲۱ خود مسئولیت ترور او را برعهده گرفت و اعلام کرد که زندی‌پور را در ساعت ۷/۱۵ روز دوشنبه ۲۶ اسفند ۱۳۵۳ به قتل رسانده است.[۴] از دیگر کسانی که توسط واحدهای مسلح سازمان مجاهدین خلق به قتل رسید، فاتح، مالک کارخانجات جهان در کرج بود، که سازمان بدرفتاری او با کارگران و عدم توجه به حقوق آنان را از دلایل ترور او برشمرد.[۵] از دیگر اقدامات سازمان مجاهدین خلق،

۱- لطف‌الله میثمی، پیشین، ج ۱، صص ۳۸۷ ـ ۳۸۸.

۲- آموزشهایی درباره سازمان، ج ۱، صص ۵۳ ـ ۶۰؛ مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۳، بخش ۲، صص ۲۷۰ ـ ۲۷۱.

۳- محمدرضا پهلوی، پیشین، [زیرنویس]، صص ۳۷۹ ـ ۳۶۱.

۴- سه بیانیه از سازمان مجاهدین خلق، صص ۱ ـ ۱۷.

۵- محمدرضا پهلوی، پیشین، صص ۳۵۹ ـ ۳۶۰.

قتل دو سرهنگ امریکایی (شفر و ترنر) در صبح روز چهارشنبه ۲۱ اردیبهشت ۱۳۵۴ بود که هدف از آن انتقام از ساواک در قتل گروه ۹ نفره جزنی و همکاری عوامل سیا و امریکا با ساواک در سرکوب مخالفان سیاسی حکومت پهلوی اعلام شده بود.[۱] در برخی منابع علت قتل این دو سرهنگ امریکایی به همکاری کا.گ.ب و سازمان مجاهدین خلق نسبت داده شده و تصریح شده که کیف همراه این دو سرهنگ امریکایی حاوی مدارکی درباره طرحهای امریکا در کنترل فعالیتهای موشکی، نظامی و اطلاعاتی شوروی بود که این سازمان پس از ترور این افراد، کیف مذکور را به عوامل کا.گ.ب در تهران تسلیم کرده است.[۲] از دیگر مستشاران امریکایی که در ۱۲ خرداد ۱۳۵۲ توسط سازمان مجاهدین خلق ترور و به قتل رسید، سرهنگ لوئیس ل. هاوکینز بود.[۳] در ۱۲ تیر ۱۳۵۴ هم سازمان مجاهدین خلق عملیات ناموفق ترور دونالد آربونا ـ دیپلمات امریکایی در تهران ـ را اجرا کردند که به دلیل عدم تشخیص دقیق، آسیبی به او نرسید.[۴] در ۶ شهریور ۱۳۵۵ هم واحدهای ترور سازمان مجاهدین خلق سه نفر از اتباع امریکا را در تهران به قتل رساندند. این سه نفر در نمایندگی شرکت امریکایی راکول در ایران فعالیت می‌کردند.[۵]

ضربه شهریور ۱۳۵۰ که به دنبال دستگیریهای گسترده کادر رهبری و اعضای فعال این سازمان توسط ساواک صورت گرفت، در ردیف مهمترین عوامل غافلگیری و زمین‌گیر شدن زودهنگام سازمان مجاهدین خلق در آغاز دهۀ ۱۳۵۰ است. سازمان پیش از آن و طی سالهای دهۀ ۱۳۴۰ تلاش گسترده‌ای برای آموزش، کادرسازی و آماده‌سازی اعضایش برای فعالیتهای چریکی و مسلحانه انجام داده و تجارب قابل‌اعتنایی اندوخته بود. با دستگیری گسترده اعضای فعال و کادر رهبری سازمان مجاهدین خلق در آستانه برگزاری جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی، سازمان مجاهدین خلق در آغاز راه با مشکلات عدیده‌ای روبرو شد. از سوی دیگر این دستگیریها برای ساواک که از اوایل دهۀ ۱۳۴۰، همواره درگیر فعالیتهای مسلحانه بود و ضرباتی از آنان خورده بود و به دلیل ناتوانی در کشف و حذف به موقع آنان

۱- سه بیانیه از سازمان مجاهدین خلق، صص ۱۹ ـ ۳۲.
۲- محمدرضا پهلوی، پیشین، صص ۳۶۰ ـ ۳۶۱.
۳- علی بیگدلی، پیشین، ج ۲، صص ۹۹۸ ـ ۹۹۹.
۴- سه بیانیه از سازمان مجاهدین خلق، صص ۳۳ ـ ۳۹؛ نگاه، س ۳، ش ۷، ژانویه ۱۹۹۷، صص ۲۲ ـ ۲۴.
۵- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).

مورد شماتت شاه قرار داشت، پیروزی و اعتباری دوباره به همراه آورد.[۱]

پس از ضربه شهریور ۱۳۵۰ سازمان مجاهدین خلق تلاش دوباره‌ای برای تجدید ساختار و انسجام درونی نیروها آغاز کرد، اما ساواک نیز برای ردیابی و شناسایی اعضای باقیمانده و دستگیر نشده این سازمان در تهران و سایر شهرها فعالیت خود را افزایش داد. در سال ۱۳۵۱ علاوه بر برخی درگیریهای مسلحانه و رو در رو با واحدهای مسلح سازمان مجاهدین خلق در تهران و سایر شهرها، افرادی نیز به اتهام همکاری و یا ارتباط با سازمان مجاهدین خلق دستگیر و راهی زندان شدند.[۲] با دستگیریهای صورت گرفته در سال ۱۳۵۰، ساواک بیش از پیش درباره کادرها و اعضای دستگیر نشده این سازمان آگاهی یافت. به‌ویژه این‌که با دستگیری رهبران و کادر درجه اول این سازمان به تدریج رهبری و سازماندهی عملیات آن در اختیار نسل دومی از اعضای این سازمان قرار گرفت که به دلایل عدیده قدرت سازماندهی و بهره‌گیری از روشهای کارآمد مبارزه با ساواک را نداشتند و اختلاف روزافزون بین اعضا که با برخی بی‌پرواییها در برخورد با ساواک نیز همراه بود، ساواک را در تعقیب و کنترل این سازمان یاری می‌داد. اینک ساواک بیش از پیش در جریان یارگیری، عضوپذیری و شیوه عمل سازمان مجاهدین خلق قرار گرفته بود و ارتباطات، تماسها و همکاریهای آن با برخی محافل سیاسی داخل و خارج کشور با دقت کنترل می‌شد. در همان حال با فعال‌تر شدن کمیته مشترک ضدخرابکاری، اعضا و واحدهای مسلح سازمان مجاهدین خلق که عمدتاً در مناطق شهری و خانه‌های تیمی مستقر بودند، با آسیب بیشتری روبرو شد و تلفات وارده بر آنان در مقابله با ساواک بیش از آنی بود که در کوتاه‌مدت بتوانند نیروها و امکانات خود را نوسازی و سازماندهی کنند. در این میان ساواک با شکنجه اعضای دستگیر شده سازمان، معمولاً درباره نیروها و امکانات و مکانهای استقرار سازمان مجاهدین خلق اطلاعات تازه و روزآمدی در اختیار می‌گرفت که دستگیریها و سرکوبهای بیشتر را به دنبال می‌آورد. اسناد و مدارک موجود نشان می‌دهد که در طول سال ۱۳۵۲ ساواک موفقیتهای قابل‌توجهی در کنترل و تعقیب تحرکات مسلحانه سازمان مجاهدین خلق به دست آورده بود.[۳] از جمله وقایعی که در ۱۴ شهریور ۱۳۵۴ اتفاق افتاد فرار تقی شهرام و حسین عزتی ـ از اعضای

۱- محسن نجات‌حسینی، پیشین، ص ۲۹۱ ـ ۳۰۸؛ آموزشهایی درباره سازمان، ج ۱، صص ۸۰ ـ ۸۷.
۲- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).
۳- همان.

برجسته سازمان مجاهدین خلق ـ از زندان ساری بود که به کمک ستوان امیرحسین احمدیان ـ افسر نگهبان زندان ـ صورت گرفت و تلاشهای ساواک برای به دام انداختن دوباره آنها به جایی نرسید. این افراد در شهریور ۱۳۵۰ دستگیر و به ده سال زندان محکوم شده بودند. تقی شهرام بعدها در تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق و تشکیل و سازماندهی شاخه مارکسیست سازمان و قتل برخی اعضای مسلمان سازمان که حاضر نشدند ایدئولوژی و راه جدید را بپذیرند نقش اصلی داشت.[۱]

منابع موجود نشان می‌دهد که از اوایل دهۀ ۱۳۵۰، ساواک در سازمان مجاهدین خلق نفوذ کرده و برخی اعضای فعال و رابطین آنان را به خدمت گرفته بود. همچنان که دستگیریهای گسترده در شهریور ۱۳۵۰ به مدد اطلاع‌رسانیهای حساب شده و دقیق یکی از نفوذیهای ساواک در این سازمان صورت گرفت. در زندان برخی اعضای سازمان به طور خواسته و یا به اجبار به ساواک وعده همکاری داده و در سالهای پایانی حکومت پهلوی اقدامات قابل اعتنایی به نفع حکومت انجام دادند.[۲] با گسترش اختلاف درونی بین اعضای سازمان مجاهدین خلق به دنبال اعلام تغییر ایدئولوژی سازمان، نفوذ ساواک در این سازمان سیر صعودی یافت و جناح مارکسیست سازمان برای شناسایی و دستگیری جناح مذهبی توسط ساواک تلاشهای قابل‌توجهی داشت. ساواک نیز با آگاهی از تغییر ایدئولوژی سازمان و بروز اختلاف بین اعضای آن، برای فزون‌تر شدن دامنه اختلافات تلاش می‌کرد. بسیاری از اعضای سازمان از ادامه همکاری با آن سرباز زدند و در داخل و خارج کشور مبارزات خود را با حکومت در مسیر دیگری ادامه دادند و برخی نیز برای همیشه از ادامه فعالیتهای سیاسی منصرف شدند. ضمن این‌که بسیاری از فعالان سیاسی و مذهبی که همکاریهایی با سازمان مجاهدین خلق داشتند، از همکاری و ارتباط با آن تبری جستند و تنها با آغاز حرکتهای مردمی در دوران انقلاب اسلامی بود که به دنبال کاهش فشارهای ساواک، جناحهای مختلف سازمان مجاهدین خلق به تدریج فعالیتهای خود را آغاز کردند.

به نظر می‌رسد اگر حرکت مردم در دوران انقلاب نبود، پرونده مبارزات مسلحانه با ساواک و رژیم پهلوی در نیمه دهۀ ۱۳۵۰ بسته شده بود. چنانکه پیش از این هم اشاره شد، سازمان

۱- محسن نجات‌حسینی، پیشین، صص ۳۱۳ ـ ۳۲۱.

۲- اکبر براتی، خاطرات اکبر براتی، صص ۳۰ ـ ۳۸؛ جواد منصوری، ۲۵ سال حاکمیت امریکا بر ایران، صص ۱۴۲ ـ ۱۵۲.

مجاهدین خلق از اوایل دهۀ ۱۳۵۰ با برخی عوامل شوروی و کا.گ.ب در داخل و خارج کشور ارتباط داشت. این روابط پس از تغییر ایدئولوژی سازمان و از اواسط دهۀ ۱۳۵۰ به بعد افزایش یافت و تا پس از پیروزی انقلاب اسلامی ادامه یافت و عوامل کا.گ.ب برای دستیابی به برخی اسناد و مدارک ساواک از همکاری این سازمان بهره بردند.[۱] سازمان مجاهدین خلق که مدت کوتاهی پس از پیروزی انقلاب اسلامی با حکومت اختلافاتی به هم زد، در اوایل دهۀ ۱۳۶۰به سرعت از عرصه سیاسی و اجتماعی کشور منزوی شد.[۲] طی سالهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی، بسیاری از اعضا و فعالان سازمان مجاهدین خلق به تدریج از آن جدا شدند و با انتشار خاطرات و گزارشات متعدد، زوایای بسیاری از روش ناصواب حاکم بر این سازمان را شناساندند. در نشریات و نوشته‌های ایرانیان خارج کشور نیز مقالات فراوانی در نقد عملکرد سازمان مجاهدین خلق در قبل و پس از پیروزی انقلاب اسلامی چاپ و منتشر شده است.[۳]

۱- از آزادی تا شهادت، ج ۲، قسمت اول، ص ۲۳۶؛ مسعود بهنود، ۲۷۵ روز بازرگان، صص ۵۹۹ ـ ۶۰۰.
۲- غائله چهاردهم اسفند ۱۳۵۹، صص ۸۰ ـ ۹۲؛ مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۲۴، صص ۱۰۸ ـ ۱۰۹.
۳- نگاه: سازمان مجاهدین خلق از نگاه دیگران، س ۲، ش ۶، دسامبر ۱۹۹۶، صص الف ـ دو.

فصل هجده

امام خمینی در تبعید

تبعید در ترکیه

در فصول پیشین درباره نهضت امام خمینی سخن به میان آمد. قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ نقطه اوج مبارزات علما با حکومت محسوب می‌شد، اما مخالفتها به رغم سرکوب ساواک و نیروهای حکومت کماکان ادامه یافت. حکومت بر این باور بود که نهضت روحانیون سیر نزولی یافته و در پی اعتراض امام به لایحه کاپیتولاسیون، ایشان دستگیرو تبعید شدند. تصور بر این بود که حضور ایشان در ایران، حتی در زندان و تحت مراقبت ساواک و حکومت نیز می‌تواند جنبش جدیدی فراهم آورد. به همین دلیل با هماهنگی ساواک و دستگاه اطلاعاتی ترکیه، مقدمات تبعید و حضور امام در ترکیه فراهم شد و صبح روز چهارشنبه ۱۳ آبان ۱۳۴۳ ایشان با کارگردانی ساواک به ترکیه تبعید شد. به دنبال آن ساواک طی اعلامیه‌ای کوتاه، اعلام کرد که به دلیل اجتناب از ادامه تحریکات امام خمینی و اقداماتی که بر ضد «منافع ملت و امنیت و استقلال و تمامیت ارضی کشور» انجام می‌داد، ایشان به ترکیه تبعید شده است. به دنبال تبعید امام، تمهیدات امنیتی قابل توجهی نیز در تهران، قم و سایر شهرها اندیشیده شد.[1] امام خمینی پس از مدت کوتاهی با مصلحت‌اندیشی ساواک و دستگاه اطلاعاتی ترکیه، از آنکارا به شهر دورافتاده بورسا اعزام شد. مدت کوتاهی پس از تبعید امام به ترکیه، آیت‌الله سیدمصطفی خمینی نیز به این کشور تبعید شد. گفته می‌شد که در تبعید امام به ترکیه و نیز دلایلی که موجبات تبعید ایشان را به عراق فراهم آورد، بین ساواک و

۱- علی باقری، پیشین، ج ۸، صص ۲۰٤ ـ ۲۰۸؛ ستاره فرمانفرمائیان، پیشین، صص ۳۵۹ ـ ۳٦۰.

نمایندگان سیاسی و اطلاعاتی امریکا رایزنیهایی صورت گرفته بود.[۱]

تبعید امام به ترکیه انعکاس وسیعی در افکار عمومی جهان داشت و بسیاری از رسانه‌های گروهی، نشریات و سازمانهای سیاسی، مذهبی و بین‌المللی با انتشار خبر، گزارش و یا انتقاد از حکومت پهلوی و با تمجید از امام خمینی به این واقعه واکنش نشان دادند. گروههای سیاسی، دانشجویی و مذهبی مخالف رژیم پهلوی در داخل و خارج کشور نیز نسبت به تبعید امام واکنش نشان داده، ساواک را مورد انتقاد قرار دادند. علاوه بر بسیاری از علما و روحانیون و طلاب داخل کشور، برخی از علما و مراجع مقیم نجف و عراق نیز طی اعلامیه‌هایی، از تبعید امام خمینی انتقاد کردند.

تبعید امام خمینی در ترکیه که تحت مراقبت ساواک و دستگاه اطلاعاتی این کشور قرار داشت، تا اواسط سال ۱۳۴۴ به طول انجامید. دولت ترکیه حضور طولانی امام را در این کشور به مصلحت ندانست و در پی آن ساواک و حکومت تصور کردند اعزام امام به عراق اهداف حکومت را برآورده خواهد ساخت. فقدان ارتباط بین مردم ایران و عراق و محدودیتهای شدیدی که توسط رژیم عراق برای مسافرت ایرانیان به عتبات عالیات اعمال می‌شد، نیز وجود تعصبات قومی و ملی و بی‌اعتنایی مردم عراق به تبعید امام به این کشور، از جمله دلایلی بود که مسئولان ساواک و حکومت را برای تبعید ایشان به عراق ترغیب کرد. ضمن این‌که حضور قابل‌توجه علما، روحانیون و طلاب شیعه در عتبات عالیات و اختلافاتی که بعضاً در روابط بین آنان وجود داشت، ساواک را به این باور رساند که در آینده‌ای نه چندان دور خواهد توانست رابطه امام خمینی را با برخی مراجع عراق برهم زده و موجبات انزوا و فراموشی تدریجی ایشان را فراهم آورد. بدین ترتیب در ۱۳ مهر ۱۳۴۴ با برنامه‌ریزی ساواک و توافقاتی که پیش از آن بین این سازمان با سرویس اطلاعاتی عراق به وجود آمده بود، امام خمینی در فرودگاه بغداد پیاده شد و بدون همراهی مأموران دستگاه اطلاعاتی و امنیتی عراق و یا ساواک، راهی کاظمین و سپس کربلا شدند؛ پس از چند روز نیز به نجف اشرف عزیمت کرده و در آن شهر اقامت گزیدند. البته برخلاف تصور ساواک ازهمان بدو ورود به عراق، ایشان با استقبال بسیاری از علما، روحانیون، طلاب و ایرانیان مقیم عراق روبرو شدند.[۲]

۱- علی‌اکبر محتشمی، پیشین، صص ۳۸۸ ـ ۳۹٤ و صص ٤٥٤ ـ ٤٥٥؛ علی دوانی، پیشین، ج ۵، صص ۲٤ ـ ۲۸.
۲- صادق خلخالی، پیشین، ج ۱، صص ۱۳۸ ـ ۱٤٥؛ علی‌اکبر محتشمی، پیشین، صص ٤٥٤ ـ ٤٥٦.

تبعید در عراق

ساواک از همان آغاز تبعید امام، در تلاش بود نام و یاد ایشان را از اذهان بزداید. ساواک از ارسال نامه‌های طرفداران امام به مقصد ترکیه و سپس عراق جلوگیری می‌کرد و با قطع تدریجی این ارتباطات در تلاش بود نام ایشان در افکار عمومی جامعه ایرانی به فراموشی سپرده شود. اما چنانکه از اسناد و مدارک برمی‌آید، این سازمان در عملی ساختن این طرح از همان آغاز با شکست روبرو شد و شواهد و قراین موجود نشان می‌داد که برخلاف خواسته و تلاشهای ساواک، طرفداران امام خمینی در ایران ارتباط و تماس خود را با ایشان حفظ کرده و از هر فرصتی برای مطرح ساختن نام و موضوع مخالفت پی‌گیر وی با حکومت پهلوی بهره می‌بردند.[۱] ساواک هر از گاه برای بی‌اعتبار کردن و منزوی ساختن امام در بین مردم، شایعات بی‌اساسی منتشر می‌کرد؛ از جمله چنین القا می‌کرد که امام خمینی پس از تبعید، مخالفت و مبارزه با رژیم را به کنار نهاده و سیاست سکوت در پیش گرفته است.[۲] اما این تلاشها در شرایطی که مخالفت روحانیون در داخل کشور با حکومت ادامه داشت و امام خمینی نیز صراحتاً ادامه مبارزه با رژیم پهلوی را در رأس فعالیتهای خود قرار داده بود، کمتر مؤثر واقع می‌شد.[۳] در این میان عکسهای امام علیرغم تلاشهای ساواک، در معابر عمومی و برخی مراکز علمی و دینی نصب می‌شد.[۴] همچنین تلاش ساواک برای جلوگیری از ذکر نام ایشان در مجامع دینی و مساجد و معابر کمتر مؤثر واقع می‌شد و علاقمندان امام در سخت‌ترین شرایط برای ذکر نام و یاد ایشان به هر راهی متوسل می‌شدند.[۵]

ساواک در ۲۲ آبان ۱۳۴۶ به منزل امام در قم حمله کرد و تمام کتابها، نامه‌ها و دیگر مدارک ایشان را ضبط کرده و سختگیری بر بسیاری از روحانیون، طلاب و سایر مردم را که با ایشان در تماس بودند افزایش داد.[۶]

۱- حمید روحانی، پیشین، ج ۲، صص ٤١ ـ ٤٤.
۲- همان، صص ٤٨٧ ـ ٤٨٨.
۳- همان، صص ٣٤ ـ ٣٦ و صص ٤٨٧ ـ ٤٨٨.
۴- همان، صص ٢٥٥ ـ ٢٥٩.
۵- شهید آیت‌الله سید عبدالحسین دستغیب به روایت اسناد ساواک، صص ٣٣٨ ـ ٣٣٩؛ حماسه ١٩ دی قم، صص ٢٢٢ ـ ٢٢٣.
۶- محمدعلی گرامی، پیشین، صص ٢٩٢ ـ ٢٩٤؛ حمید روحانی، پیشین، ج ٢، صص ٢٥٩ ـ ٢٦٢.

اقدامات ساواک

ساواک برای از بین بردن نام و یاد امام از همکاری برخی روحانیون داخل کشور نیز بهره می‌برد.[۱] ساواک سعی می‌کرد بین امام خمینی و علما و روحانیون سرشناس و ذی‌نفوذ، در مدیریت، راهبری و تدریس در حوزه‌های علمیه ایران اختلاف ایجاد کند. از دیگر اقدامات ساواک جلوگیری از مسافرت علما، روحانیون و طلاب طرفدار امام خمینی به عراق و خارج از کشور برای ملاقات با ایشان بود؛[۲] ضمن این‌که مکاتبات و مراسلات روحانیون با امام خمینی نیز توسط ساواک سانسور می‌شد.[۳] از دیگر اقدامات تخریبی ساواک بر ضد امام خمینی انتساب ایشان به برخی گروههای سیاسی غیراسلامی نظیر حزب توده و گروههای چپ بود. هرگاه اعلامیه یا موضع‌گیری سیاسی امام خمینی از طریق رسانه‌های مخالف نظیر رادیو پیک ایران، که به گروههای چپ وابسته بود و یا در نشریات متعلق به گروههای چپ منتشر می‌شد، ساواک آن را به حمایت امام خمینی از حزب توده و گروههای چپ منتسب می‌ساخت.[۴] نیز ساواک می‌کوشید ایشان را بی‌علاقه به مسائل ملی و میهنی معرفی کند.[۵] ساواک همچنین در تلاش بود از ارسال هرگونه کمک مالی برای امام جلوگیری کند.[۶] در مقاطعی از حضور ایشان در عراق، سفارت ایران در بغداد برای کاهش تنش بین او با حکومت پهلوی گامهایی برمی‌داشت، اما عمدتاً با شکست روبرو می‌شد.[۷] مأموران ساواک در عراق و سایر کشورهای عربی منطقه، برای کنترل امام خمینی و آمد و شد طرفدارانشان با ایشان تلاش می‌کردند و در این مسیر از مساعدت دستگاه امنیتی عراق نیز بهره می‌بردند.[۸] ساواک برای مرعوب کردن امام و از مخالفت بازداشتن ایشان، اخباری مبنی بر این‌که دستگاه اطلاعاتی و امنیتی عراق قصد کشتن ایشان را دارد، منتشر می‌کرد.

۱- حسن طاهری خرم‌آبادی، پیشین، صص ۲۹۰ ـ ۲۹۲.
۲- صادق خلخالی، پیشین، ج ۱، صص ۱۴۷ ـ ۱۴۹.
۳- حمید روحانی، پیشین، ج ۲، صص ۵۸ ـ ۵۹.
۴- همان، صص ۱۸۸ ـ ۱۹۲ و صص ۲۶۵ ـ ۲۶۸.
۵- آیت‌الله حاج سیدمرتضی پسندیده به روایت اسناد ساواک، صص ۳۲۵ ـ ۳۲۷.
۶- فصلنامه ۱۵ خرداد، س ۵، ش ۲۴، زمستان ۱۳۷۵، ص ۱۴۲.
۷- حسین شهیدزاده، ره‌آورد روزگار، صص ۳۵۴ ـ ۳۵۷.
۸- جلال‌الدین فارسی، زوایای تاریک، ص ۳۰۶.

مرجعیت و اعلمیت

از جمله اقدامات ساواک، تلاش برای جلوگیری از مطرح شدن اعلمیت و مرجعیت امام خمینی در سالهای تبعید بود. این در حالی بود که بسیاری از علما و مراجع بزرگ، موضوع مرجعیت و اعلمیت ایشان را تأیید می‌کردند.[۱] ساواک طی بخشنامه‌های مکرر به شعب خود در جلوگیری از طرح مرجعیت و اعلمیت امام خمینی نزد افکار عمومی تأکید می‌کرد و با اشاعه‌دهندگان و مطرح‌کنندگان موضوع مرجعیت و اعلمیت امام در ایران برخورد غیرقابل اغماضی داشت. پس از درگذشت آیت‌الله حکیم که بار دیگر موضوع مرجعیت و اعلمیت امام در محافل روحانی پی‌گیری شد، ساواک برای جلوگیری از طرح نام امام به اقدامات شداد و غلاظی بر ضد پیروان و علاقمندان ایشان در ایران متوسل شد و بسیاری از علما، روحانیون و طلاب را بازداشت کرد.[۲] با این احوال در برخی از شهرهای ایران، علما، روحانیون و وعاظ در منابر و سخنرانیهای خود به اعلمیت و مرجعیت امام خمینی اشاره کردند.[۳] همچنین برای جلوگیری از تقلید شیعیان از امام خمینی در کشورهای منطقه، با نفوذ ساواک، برخی رهبران کشورهای منطقه، شیعیان کشور خود را از تبعیت و تقلید از امام خمینی منع کردند.[۴]

در این میان دستگاه اطلاعاتی و امنیتی عراق با ساواک همکاری داشت. حکومت عراق آیت‌الله خویی را برای به دست گرفتن مرجعیت شیعیان بر امام خمینی ترجیح می‌داد. البته امام خمینی نیز شخصاً چندان توجهی به طرح موضوع اعلمیت و مرجعیتش نشان نمی‌داد و با ترویج این موضوع توسط پیروان و طرفدارانش مخالفت می‌کرد.[۵] ساواک تلاش کرد از ورود، چاپ، انتشار و توزیع اعلامیه‌ها، کتابها، نوارهای سخنرانی و تصاویر امام خمینی به ایران جلوگیری کند که البته ناموفق بود. پس از طرح اعلمیت و مرجعیت ایشان ساواک از ورود توضیح‌المسائل به ایران جلوگیری کرد، اما به رغم تمام این سیاستها، رساله و دیگر آثار و نوشته‌های امام به انحاء گوناگون وارد کشور شده و در اختیار مخاطبان و علاقمندان قرار گرفت.[۶]

۱- اسناد انقلاب اسلامی، ج ۲، صص ۱۸۴ ـ ۱۸۵.

۲- حمید روحانی، پیشین، ج ۲، صص ۵۸۲ ـ ۵۸۴.

۳- همان، صص ۵۷۴ ـ ۵۷۸.

۴- همان، صص ۵۶۴ ـ ۵۶۶.

۵- عباس خاتم یزدی، خاطرات آیت‌الله خاتم یزدی، صص ۹۷ ـ ۱۰۴.

۶- شهید سرافراز دکتر مصطفی چمران به روایت اسناد ساواک، ص ۳۰۰؛ حمید روحانی، پیشین، ج ۲، صص ۴۹

از دیگر اقدامات ساواک، جلوگیری از جمع‌آوری و ارسال وجوهات شرعیه برای امام خمینی از ایران بود. ساواک و حکومت نگران افزایش تعداد مقلدین امام در داخل و خارج کشور بود و همواره از تهدید، آزار و اذیت مقلدین و ارسال‌کنندگان پول و وجوهات شرعیه و سهم امام برای امام خمینی در عراق غفلت نمی‌کرد و می‌کوشید موانع جدی پیش روی مقلدین ایشان ایجاد کند.[۱]

از سوی دیگر امام خمینی در بین روحانیون و طلاب داخل کشور، مقلدینی داشت که برای آنان شهریه‌هایی در نظر گرفته شده بود. ساواک تلاش می‌کرد برای جلوگیری از توزیع شهریه‌های امام خمینی در بین طلاب و روحانیون حوزه‌های علمیه ایران راهکارهایی بیابد و طلاب و روحانیون را از تقلید و دریافت شهریه‌های ایشان منصرف کند. به همین دلیل، برای مقابله با ساواک، گاه شهریه‌های امام خمینی با نام مستعار برخی آیات عظام دیگر (که وجود خارجی نداشتند) توزیع می‌شد.[۲]

تفرقه و اختلاف

از مهمترین اقدامات ساواک تلاش برای ایجاد تفرقه بین امام خمینی و سایر علما و روحانیون در عراق بود. امام در دوران تبعید، حملات تندی نسبت به روحانیون و روحانی‌نمایان وابسته به ساواک و حکومت داشت و مردم را به برخورد قاطع با آنان دعوت می‌نمود.[۳] در نجف و عراق هم روحانیونی وجود داشتند که همکاری مستقیم و غیرمستقیمی با ساواک داشتند، اما رفتار و برخورد امام خمینی با این قبیل افراد نیز معمولاً توأم با مدارا و بزرگوارانه بود و به ندرت در برابر این گروه موضع خصمانه اتخاذ می‌کردند. مراجع و علمای سرشناس، کمتر خود را درگیر مخالفت با امام خمینی می‌کردند، اما بودند از اطرافیان روحانی و نیز غیرروحانی آنان که به انحاء گوناگون در مقابله با امام خمینی می‌کوشیدند. چنانکه منابع موجود نشان می‌دهد، این برخوردها نیز در ارتباط پیدا و پنهان (و نیز مستقیم و غیرمستقیم) با

ـ ۵۰ و صص ۵۱۷ ـ ۵۲۰.

۱- حمید روحانی، پیشین، ج ۲، صص ۱۸۳ ـ ۱۸۷.

۲- امیررضا ستوده، پیشین، صص ۲۳۷ ـ ۲۳۸.

۳- حمید روحانی، پیشین، ج ۲، صص ۱۲٤ ـ ۱۲٦ و صص ۵۰٤ ـ ۵۰۵.

ساواک و دستگاه اطلاعاتی و امنیتی عراق صورت می‌گرفت.[۱]

ساواک با نفوذ در بین برخی روحانیون و طلاب و علمای نجف و عراق چنین وانمود می‌کرد که رژیم پهلوی و شاه در حمایت از آموزه‌های دینی و شیعی و دفاع از علما و مراجع شیعه از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کند و علمایی نظیر امام خمینی قصدی جز تخریب بنیانهای مرجعیت شیعه را دنبال نمی‌کنند. ساواک برای تقویت مخالفتها با ایشان، بین علما و روحانیون و طلاب نجف و عراق، از اعطای کمکهای مالی نیز بهره می‌برد.[۲]

ساواک و سرویس اطلاعاتی عراق

قراین و شواهد موجود نشان می‌دهد که در روند دستگیری و سپس تبعید امام خمینی به ترکیه و عراق، همکاری نزدیکی بین ساواک، سیا و دستگاههای اطلاعاتی و امنیتی ترکیه و عراق وجود داشت و هر یک از این سرویسها در مقاطع مختلف محدودیتهایی برای ایشان به وجود آوردند. هر چند، متأثر از روابط شکننده سیاسی حکومت پهلوی با عراق، همکاری دستگاه اطلاعاتی این کشور با ساواک چندان دوستانه نمی‌نمود. با این احوال در مقاطع مختلف دستگاه اطلاعاتی عراق بر مجموعه رفتار و فعالیتهای امام خمینی در عراق مراقبت داشت و دامنه این محدودیت‌سازیها در بسیاری از موارد، خواسته یا ناخواسته، در راستای اهداف و خواسته‌های ساواک و حکومت ایران بود.[۳] همکاریهای مشترک دستگاه اطلاعاتی عراق با ساواک در ایجاد محدودیت برای امام خمینی، پس از پایان مقدمات قرارداد صلح الجزایر و امضای این معاهده در سال ۱۳۵۴ش./۱۹۷۵م. افزایش یافت و مدت کوتاهی پس از امضا، مقامات امنیتی و سیاسی نجف، آشکارا از امام خمینی خواستند به فعالیت سیاسی خود بر ضد رژیم پهلوی پایان دهد. بدین ترتیب دور جدیدی از مراقبت بر فعالیتهای امام در عراق آغاز شد که با نوساناتی تا آغاز حرکت مردم ایران و تصمیم ایشان مبنی بر خروج از عراق در سال ۱۳۵۷، کماکان ادامه داشت.[۴] با آغاز انقلاب، از اوایل سال ۱۳۵۶، محدودیتهای مشترک ساواک و دستگاه اطلاعاتی عراق بر امام خمینی که تحولات ایران را رهبری می‌کردند،

۱- عباسعلی عمید زنجانی، خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین عمیدزنجانی، صص ۱۳۶ ـ ۱۴۱.

۲- آیت‌الله حاج شیخ مهدی ربانی املشی به روایت اسناد ساواک، ص ۷۶ و صص ۸۴ ـ ۸۵.

۳- فرازهایی از تاریخ انقلاب به روایت اسناد ساواک و امریکا، صص ۱۵۵ ـ ۱۵۷.

۴- علی دوانی، پیشین، ج ۶، صص ۲۵۱ ـ ۲۵۵؛ اسماعیل فردوسی‌پور، همگام با خورشید، صص ۳۷۷ ـ ۳۸۰.

افزایش یافت. اما چنانکه انتظار می‌رفت نتایج دلخواهی از این محدودیت‌سازیها برای حکومت پهلوی به دست نیامد. در مقاطع مختلف، مأمورانی از ساواک به بغداد رفتند تا همتایان عراقی خود را به ایجاد محدودیت بیشتر بر امام متقاعد کنند؛ اما اسناد موجود نشان می‌دهد که مشکل‌آفرینیهای عراق، تغییری در رویکرد امام خمینی نسبت به حکومت پهلوی ایجاد نکرد. در چنین شرایطی ساواک به این نتیجه رسید که ادامه حضور امام در عراق به طور روزافزون ناآرامیهای سیاسی ـ اجتماعی را در ایران گسترش خواهد داد. به همین دلیل طرح تبعید دوباره ایشان از عراق به مقصد کشور ثالث در دستور کار قرار گرفت. با تلاش ساواک و مساعدت دستگاه اطلاعاتی عراق، امام خمینی برای ادامه رهبری تحولات ایران راهی فرانسه شد. به غلط تصور این بود که دور شدن ایشان از قلمروی ایران، نقش رهبری ایشان را در جریان انقلاب کم‌رنگ خواهد کرد.[۱]

انتقادات بی‌پایان

به رغم تمام محدودیتهای ساواک برای امام در دوره تبعید، ایشان از همان آغاز حضور در ترکیه و سپس عراق اعتراضات خود را آشکارا بر ضد حکومت ایران و ساواک ادامه داد.

امام در سخنرانیها، اعلامیه‌ها و موضع‌گیریهای سیاسی خود در دوران تبعید، مخالفتهای صریحی با حکومت و اقدامات ساواک دارد؛[۲] از جمله در نامه سرگشاده‌ای که در ۲۷ فروردین ۱۳۴۶ خطاب به امیرعباس هویدا ـ نخست‌وزیر وقت ـ می‌نویسد، انتقادات و حملات سختی متوجه سفاکیها و اقدامات غیرانسانی ساواک می‌کند.[۳] ایشان از نقش ساواک در ایجاد فضای سیاسی، اجتماعی ناسالم و غیرقابل تحمل در کشور سخن به میان می‌آورد و با اشاره به فرار دهها نفر از متخصصان و اقامت آنان در کشورهای خارجی، عملکرد سوء ساواک را عمده دلیل گسترش روزافزون این پدیده تأسف‌بار ارزیابی می‌کند.[۴]

امام خمینی در سخنرانیها و اعلامیه‌های خود به اعمال شکنجه توسط ساواک و تضییع بدیهی‌ترین حقوق سیاسی، اجتماعی، فردی و خصوصی مردم ایران اشارات مبسوطی کرده و

۱- جان. دی. استمپل، پیشین، صص ۱۷۸ ـ ۱۷۹؛ روزشمار انقلاب اسلامی، ج ۶، صص ۸۲ ـ ۸۳.
۲- امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱، صص ۱۳۰ ـ ۱۳۱.
۳- همان، صص ۱۳۲ ـ ۱۳۴.
۴- همان، ج ۳، ص ۱۸۹.

از جنایات پرشماری سخن به میان می‌آورد که توسط این سازمان به مردم ایران روا داشته شده بود.[۱] امام خمینی همچنین از نقش ساواک در ایجاد رعب و وحشت در دانشگاهها و مراکز آموزش عالی نیز انتقاد کرده و این سازمان را به دلیل مشکلات عدیده‌ای که برای دانشجویان، دانشگاهیان و استادان دانشگاهها ایجاد می‌کرد، سرزنش کرده است.[۲]

ایشان همچنین از نقش ساواک در برگزاری انتخابات و گزینش نمایندگان دلخواه حکومت و نیز کنترل مجلس شورای ملی و احزاب حکومت ساخته، انتقاد می‌کرد. هنگامی که شاه در ۱۱ اسفند ۱۳۵۳ احزاب فرمایشی پیشین را منحل ساخته و حزب واحد رستاخیز را تأسیس کرد، ایشان نظم سیاسی نوین در کشور را شرم‌آور توصیف کرد و از نقش بلامنازع ساواک در هدایت این حزب جدید و افزایش رعب و وحشت در کشور سخن به میان آورده و ساواک را «اداره تفتیش عقاید قرون وسطایی» ارزیابی نمود که برای تحمیل حزب جدید رستاخیز به «انواع تهدیدها و اهانتها و ضربتها و شکنجه‌های وحشیانه» متوسل می‌شود.[۳]

با آغاز حرکت مردم ایران بر ضد رژیم پهلوی در سال ۱۳۵۶، انتقاد ایشان از عملکرد سوء ساواک افزایش یافت و در قریب به اتفاق سخنرانیها، مصاحبه‌ها و اعلامیه‌های خود بخشهایی به انتقاد از سوء عملکرد این سازمان اختصاص داد.[۴] متعاقب درگذشت فرزندشان ـ سیدمصطفی خمینی ـ و نیز کشتار مردم قم در ۱۹ دی ۱۳۵۶، اشارات مبسوطی به جنایات و اقدامات غیرانسانی ساواک نمود.[۵] از جمله موضع‌گیریهای همیشگی امام خمینی در دوران تبعید، مخالفت با اسرائیل و انتقاد صریح از روابط سیاسی، نظامی، اقتصادی و اطلاعاتی ـ امنیتی گسترده ایران با اسرائیل بود.[۶]

فرانسه و نوفل لوشاتو

با آغاز حرکت مردم در دوران انقلاب اسلامی، ساواک با همکاری دستگاه اطلاعاتی و

۱- امام خمینی، ندای حق، ج ۱، صص ۸ ـ ۹؛ روزشمار انقلاب اسلامی، ج ۷، صص ۹۴ ـ ۹۵.
۲- امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱، ص ۲۷۴.
۳- همان، صص ۲۱۵ ـ ۲۱۶.
۴- همان، صص ۲۵۲ ـ ۲۵۴.
۵- روزشمار انقلاب اسلامی، ج ۲، صص ۵۰۳ ـ ۵۰۵.
۶- تقی نجاری‌راد، همکاری ساواک و موساد، صص ۵۰ ـ ۵۷؛ سید حمید روحانی، پیشین، ج ۲، صص ۶۹۷ ـ ۷۰۳.

امنیتی عراق، تلاشهایی برای محدود کردن فعالیت ایشان انجام داد. امام در اواسط سال ۱۳۵۷، درصدد برآمد از عراق خارج شود. در این میان به دلیل اخباری که حاکی از احتمال بازگشت ایشان به ایران بود، نگرانی ساواک و حکومت پهلوی افزایش یافت. ساواک و حکومت تردیدی نداشتند که با بازگشت ایشان به ایران، به سرعت عمر حکومت پایان خواهد یافت.[۱] سفر ایشان به کویت، با مخالفت این کشور روبرو شد و موجب اعتراضاتی از سوی علما و روحانیون از دولت کویت گردید؛[۲] سپس طرح سفر امام به فرانسه به میان آمد و ایشان به فرانسه عزیمت کردند.

حکومت رو به زوال پهلوی چنین تصور می‌کرد که دور شدن امام از عراق و مرزهای ایران، نقش او را در تحولات سیاسی ایران کم‌رنگ‌تر خواهد کرد. به همین دلیل با هماهنگی ساواک و دستگاه اطلاعاتی عراق، امام در ۱۴ مهر ۱۳۵۷ بغداد را با یک هواپیمای عراقی به مقصد فرانسه ترک کرد.[۳] در آن مقطع (مهر ۱۳۵۷) ساواک نگران بازگشت امام به کشور بود، به همین دلیل در استانهای غربی حالت فوق‌العاده اعلام کرده و به واحدهای نظامی و اطلاعاتی خود دستور داد تا با هماهنگی نیروهای انتظامی به مجرد ورود امام به کشور، وی را دستگیر و به تهران اعزام کنند.[۴] در تهران نیز، همزمان با خروج امام از عراق، هیئت دولت به اتفاق رئیس ساواک و فرماندهان ارتش و شهربانی جلسه اضطراری تشکیل داده و درباره چگونگی واکنش به این واقعه به رایزنی پرداختند.[۵]

امام از هنگام ورود به پاریس و استقرار در نوفل لوشاتو، همواره توسط مأموران ساواک در فرانسه مراقبت می‌شد. امام خمینی در مقطع حضور در فرانسه بارها از جنایات و اقدامات غیرانسانی ساواک در حدود ۲۲ سالی که از آغاز و ادامه فعالیت آن می‌گذشت، سخن به میان آورده و ضمن انتقاد شدید از ادامه سیاستهای این سازمان در دوران انقلاب، وعده داد که پس از پیروزی انقلاب اسلامی به سرعت فعالیت این سازمان متوقف خواهد شد.[۶]

۱- مسعود بهنود، پیشین، صص ۷۹۲ ـ ۷۹٤.

۲- حسن نوربخش، یادواره نهضت اسلامی، ج ۳، صص ۵۵ ـ ۵٦.

۳- اکبر خلیلی، گام به گام با انقلاب، صص ٤٤ ـ ۵۳؛ روزشمار انقلاب اسلامی، ج ٦، صص ۱٤۸ ـ ۱۵۰.

۴- آئینه آفتاب، صص ۱۱۹ ـ ۱۳۳.

۵- امیراصلان افشار، سروها در باد، صص ۲۲۲ ـ ۲۳۰.

۶- امام خمینی، ندای حق، ج ۱، صص ٤۰ ـ ٤۱؛ امام خمینی، صحیفه نور، ج ۲، صص ۲۵۷ ـ ۲۵۹.

فصل نوزده

ساواک و مجموعه حاکمیت

امنیت، حراست و حفاظت

ساواک در تصمیمات حکومت، امنیت، حراست و حفاظت از ارکان حاکمیت و دوایر و سازمانهای ریز و درشت دولتی و حکومتی نقش اصلی را برعهده داشت. اساساً مقوله امنیت، حراست و حفاظت در دوره پهلوی تنها با حضور پررنگ و تعیین کننده ساواک معنی و مفهوم می‌یافت. در اساسنامه شورای امنیت ملی، مهمترین مرجع تصمیم‌گیری درباره مسائل امنیتی، حراستی و حفاظتی کشور، ساواک بود و در تشکیلات، سازماندهی و اجرای طرحهای این شورا نقش حیاتی داشت. رئیس ساواک مؤثرترین عضو شش نفره آن بود و ساواک دبیرخانه شورای امنیت ملی را مدیریت و هدایت می‌کرد. نیروهای این سازمان در روند طرح موضوع، کارشناسی، هدایت جلسات، دستور جلسات و اخذ تصمیمات این شورا، نقش اساسی داشتند.[1] حفاظت، حراست و مسائل امنیتی تمام وزارت‌خانه‌ها، دوایر و سازمانهای ریز و درشت حکومتی و دولتی، کارخانجات و مؤسسات تولیدی، اقتصادی و تجاری و نظایر آن بر عهده ساواک بود. ساواک برای حفاظت و حراست مجموعه حاکمیت و کشور، آیین‌نامه خیلی محرمانه‌ای تهیه کرده بود که با توجه به آن، نیروهای حفاظت و حراست، این مهم را انجام می‌دادند.

هم‌زمان با این مقررات کلی، ساواک در مقاطع مختلف و بر حسب ضرورت، آیین‌نامه‌ها و دستورالعملهای حفاظتی و امنیتی و حراستی دیگری نیز تنظیم کرده و در دوایر، وزارتخانه‌ها و سازمانهای مختلف دولتی و حکومتی اجرا می‌کرد.

۱- اساسنامه شورای امنیت ملی (مصوبه آبان ماه ۱۳۵۱)، محرمانه، صص ۱ ـ ۱۰.

شاه و خاندان سلطنت

شاه در کتاب «پاسخ به تاریخ» مدعی شده که ساواک مستقیماً زیرنظر نخست‌وزیر اداره می‌شد و او در کنترل و هدایت آن نقشی نداشته و مسئولیت اقدامات آن را نمی‌پذیرد[۱] و خود را از اقدامات غیرانسانی ساواک در سالهای سلطنتش بری می‌دانست.[۲] اما تمام آگاهان به امور و مسئولان و رجال حکومت پهلوی تردید ندارند که ساواک مستقیماً زیرنظر شاه فعالیت می‌کرد و اقدامات، تصمیمات، کنشها و واکنشهای این سازمان به دستور او صورت می‌گرفت.[۳] مدارک موجود نشان می‌دهد که شاه در مسائل امنیتی، اطلاعاتی و برخورد با مخالفان سیاسی حکومت و از میان برداشتن هرگونه حرکت مخالف، برای ساواک نقش درجه اول قایل بود. رؤسای وقت ساواک ارتباط مستقیمی با شاه داشتند و تمام فعالیت، تصمیم‌گیریها و اقدامات خود را با هماهنگی شاه انجام می‌دادند.[۴] از همان آغاز، در استخدام و به کارگیری نیروهای ساواک وسواس قابل‌توجهی به کار می‌رفت. سیاست آن بود که مستخدمین از میان وفادارترین داوطلبان و عناصر معتقد به حکومت و شخص شاه برگزیده شوند و در تمام دوران خدمت هم برای القای شاه‌دوستی تلاش شود. کوشش می‌شد مجموعه مدیران و رؤسای ساواک وفاداری و اعتقاد تمام و کمالی به شخص شاه داشته باشند. شاه با رؤسا و مدیران ارشد ساواک رابطه نزدیکی داشت و در بسیاری از محافل خصوصی و مهمانیهای شاه، این افراد از جمله مدعوین درجه اول محسوب می‌شدند. رؤسا و مدیران ارشد ساواک، دستورات را از شخص شاه دریافت می‌کردند و او تقریباً تا واپسین روزهای حکومت به ساواک و روشهای آن در مواجهه با مسائل مبتلابه کشور اعتماد کامل داشت.[۵]

ساواک برای شاه از اعداد و یا واژه‌های رمز و کدهای مخصوص استفاده می‌کرد. ساواک در برخورد با شاه و دیگر اعضای خاندان سلطنت مجبور بود بسیاری از نکات اخلاقی، رفتاری و نظایر آن را که می‌توانست موجبات خوشایند و یا بدبینی و حسادت و دیگر واکنشهای

۱- محمدرضا پهلوی، پاسخ به تاریخ، صص ۳۹۱ ـ ۳۹۲.
۲- همان، صص ۳۹۲ ـ ۳۹۳.
۳- ماروین زونیس، پیشین، صص ۸ ـ ۹ و صص ۲۵۳ ـ ۲۵۶.
۴- تقی نجاری‌راد، ساواک و نقش آن در تحولات داخلی رژیم پهلوی، صص ۶۵ ـ ۷۳.
۵- اردشیر زاهدی، اردشیر زاهدی و اشاراتی به رازهای ناگفته، صص ۱۴۱ ـ ۱۴۴؛ علی‌اصغر حاج سیدجوادی، نامه‌ها، نامه دوم، صص ۲۴ ـ ۲۰۵.

پیش‌بینی نشده آنان را در پی داشته باشد، رعایت کند.[۱] در منابع موجود از نقش ساواک در حمایت و گسترش فساد اقتصادی و مالی میان دوایر و مجموعه ارکان حاکمیت، به‌ویژه اعضای خاندان سلطنت سخن به میان آمده است.[۲] هر چند ساواک بر اقدامات، فعالیتها و رفتارهای اعضای درجه اول و مؤثر خاندان سلطنت اشراف داشت، اما نمی‌توانست در برابر اقدامات آنان واکنش نشان دهد. در این میان به دلیل ارتباطات و زد و بندهای نزدیک رؤسای وقت ساواک (به‌ویژه بختیار و نصیری) با اعضای درجه اول و مؤثر این خاندان، عمدتاً ساواک به مشوقی برای گسترش فساد اقتصادی، مالی و اخلاقی تبدیل شده بود. در گزارشات ساواک، فساد خاندان سلطنت و شخص شاه، به پدیده‌ای معمول و پذیرفته شده تبدیل شده بود.[۳] البته به دلیل واهمه و رعبی که از ساواک در بین مردم وجود داشت، اساساً هیچ انتقاد و اعتراض علنی و آشکاری از فساد حاکم بر خاندان سلطنت وجود نداشت و هرگونه انتقادی حتی بسیار محدود نیز به شدت توسط ساواک منکوب می‌شد.[۴] در همین حال در برخی موارد، ساواک علناً و عملاً از فساد اقتصادی و نیز اجحاف و ستمکاری اعضای خاندان سلطنت در برابر شهروندان حمایت کرده و هرگونه اعتراضی را در نطفه خفه می‌کرد.[۵]

در بین اعضای خاندان سلطنت، اشرف پهلوی، خواهر توأمان (دوقلوی) شاه، بیشترین اشتهار را به فساد اخلاقی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی یدک می‌کشید و ساواک از فعالیتهای او اطلاع داشت، اما هیچ‌گاه مانعی بر سر راه این فعالیتها ایجاد نکرد و یا نتوانست مشکلی به وجود بیاورد. با این احوال، تیمور بختیار و نعمت‌الله نصیری مهمترین و قسی‌القلب‌ترین رؤسای ساواک، نزدیک‌ترین رابطه را با اشرف پهلوی داشتند و در بسیاری از اقدامات غیرقانونی و فاسد او سهیم بودند. اسناد و مدارک ساواک از ارتباط نزدیک تیمور بختیار با اشرف پهلوی حکایت دارد. وی به دلیل سودی که از اقدامات اشرف می‌برد، بر مجموعه فعالیتهای او صحه گذاشت.[۶]

۱- منصور رفیع‌زاده، شاهد، صص ٤٢٦ ـ ٤٢٩.

۲- یک گفتگوی استثنایی با یک درمانده استثنایی، صص ۳۲ ـ ۳٦.

۳- جمشید لاریجانی، دوقلوی میرپنج، صص ۳۳۷ ـ ۳۳۸؛ فخر روحانی، پیشین، ج ۱، صص ۳۷٤ ـ ۳۷٦.

۴- فصلنامه تخصصی تاریخ معاصر ایران، س ٦، ش ٢٤، زمستان ۱۳۸۱، صص ۳۱۲ ـ ۳۱۳.

۵- الف. میرفیض، خاطرات و ماجراهای وکیل دربار، ص ۲۷۱.

۶- زنان دربار به روایت اسناد ساواک؛ اشرف پهلوی، صص ۳۸ ـ ٤۳ و صص ٤۹ ـ ۵۱؛ قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، ج ۱، ص ۱۳٤.

سند و یا مدرکی دال بر مخالفت احتمالی سرلشکر حسن پاکروان ـ دومین رئیس ساواک ـ با اقدامات غیرقانونی و فاسد اشرف پهلوی در اختیار نداریم. با این احوال می‌دانیم که سپهبد نعمت‌الله نصیری رابطه صمیمانه‌ای با اشرف پهلوی داشت و در تمام دوران ریاستش بر ساواک (۱۳۴۳ ـ ۱۳۵۷)، با سرپوش گذاشتن و حمایت همیشگی از اقدامات او همواره از مراحم و پشتیبانیهای اشرف برخوردار بود.[۱] از جمله اشتهارات اشرف، قاچاق مواد مخدر و اشیاء و عتیقه‌جات در داخل و خارج کشور بود که در مقاطعی در عرصه بین‌المللی نیز مشکلات و رسواییهایی برای حکومت به وجود می‌آورد. ساواک از نقش اشرف پهلوی در قاچاق مواد مخدر آگاهی داشت و درباره چند و چون فعالیتهای اشرف و برخی اعضای خانواده سلطنت، گزارشات متعددی تهیه کرده، اسناد و مدارک دقیقی تهیه می‌کرد، اما هیچ‌گاه تلاشی برای جلوگیری از این اقدامات نه توسط ساواک و نه شاه و یا هیچ مرجع قضایی دیگر صورت نگرفت و گزارشات این موارد عمدتاً بایگانی می‌شد.[۲]

البته با وجود این، بیشترین اشتهار اشرف پهلوی به فساد اخلاقی و جنسی بود. اما چنان‌که از شواهد و مدارک موجود برمی‌آید، ساواک نیز در تسهیل این روابط نقش داشت. در این میان شخص نصیری از همان دوران جوانی با او ارتباط داشت. ساواک گاه برای ترغیب افراد خاص برای ارتباط با اشرف مأموران قابل‌اعتنایی به کار می‌گرفت و برای برآورده کردن مقاصد اشرف نیروهایش را بسیج می‌کرد. چه بسا کسانی که حاضر نمی‌شدند با اشرف همخوابگی کنند، توسط ساواک تحت تعقیب قرار گرفته و به انحاء گوناگون تحت فشار قرار می‌گرفتند.[۳] گاه نیز کسانی که حاضر به قبول خواستهای اشرف نمی‌شدند به دستور او و توسط ساواک جان خود را از دست داده و در حوادث ساختگی به قتل می‌رسیدند.[۴] اشرف پس از پیروزی انقلاب اسلامی از عملکرد ساواک در دوره سلطنت برادرش دفاع کرده و تمام اخبار، گزارشات و اسنادی که از اقدامات غیرانسانی ساواک حکایت می‌کرد، افسانه خواند.[۵]

۱- جمشید لاریجانی، پیشین، صص ۳۱۶ ـ ۳۱۷؛ مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۱، صص ۱۹۶ ـ ۱۹۷.

۲- عبدالامیر فولادزاده، پیشین، ج ۲، صص ۳۰۲ ـ ۳۰۳؛ فصلنامه ۱۵ خرداد، س ۵، ش ۲۴، زمستان ۱۳۷۵، صص ۱۵۲ ـ ۱۶۶.

۳- حسین فردوست، پیشین، ج ۱، صص ۲۳۲ ـ ۲۳۵؛ نیلوفر کسری، زنان ذی‌نفوذ در خاندان پهلوی، صص ۱۷۹ ـ ۱۸۱.

۴- جمشید لاریجانی، پیشین، صص ۳۱۷ ـ ۳۲۲.

۵- اشرف پهلوی، من و برادرم، صص ۲۶۹ ـ ۲۷۱.

از دیگر چهره‌های مؤثر خاندان سلطنت که ساواک از فعالیتهایش مراقبت می‌کرد، فرح دیبا همسر شاه بود. فرح با برخی از اعضای این خانواده نظیر اشرف پهلوی رقابت داشت و هر چند به اندازه اشرف، به فساد شهره نبود اما خود و اطرافیانش سوژه‌هایی مناسب برای اقدامات ساواک محسوب می‌شدند. بسیاری از اقدامات و فعالیتهای خلاف او و دوستان و اطرافیانش توسط ساواک نادیده گرفته می‌شد و یا اساساً گزارشات مأموران ساواک در این باره، به بایگانی سپرده می‌شد.[1] ساواک مراقبت شدیدی بر رفتار و موضعگیریهای کارکنان و دست‌اندرکاران طرحها و مؤسسات و مجموعه تشکیلات تحت مدیریت و کنترل فرح داشت[2] و هرگونه اعتراض و انتقاد از تشکیلات و مؤسسات تحت‌کنترل او با عکس‌العمل شدید ساواک روبرو می‌شد.

دیگر اعضای خاندان سلطنت نظیر برادران، خواهران، مادر و وابستگان درجه اول و دوم شاه و خانواده‌اش نیز به انحاء گوناگون از حمایتهای ساواک برخوردار بودند و بسیاری از اقدامات غیرقانونی آنان توسط ساواک نادیده گرفته می‌شد و یا گزارشات تهیه شده در بایگانیها به دست فراموشی سپرده می‌شد. شاه هیچ‌گاه اجازه نمی‌داد ساواک برای مجموعه خاندان سلطنت دردسر ایجاد کرده، اقدامی در جلوگیری از رفتار، فعالیتها و اقدامات خلاف قانون آنان انجام دهد. ساواک در دوران فعالیت خود از انتشار هرگونه خبر، گزارش و انتقادی در نشریات و روزنامه‌ها جلوگیری می‌کرد و مطبوعات همواره مجبور بودند مطالبی در مدح و ثنای شاه و اعضای درجه اول خاندان سلطنت درج کنند. ساواک ورود نشریه، کتاب و روزنامه‌هایی که مطلبی در انتقاد از حکومت پهلوی و شخص شاه و خاندان سلطنت نوشته، ممنوع کرده و با متخلفان برخورد می‌کرد. ساواک برای جلوگیری از حملات احتمالی انقلابیون، به ساختمانها و مؤسسات وابسته و نیز منازل و محل سکونت و کار و مراکز رفت و آمد خاندان سلطنت، تمهیدات امنیتی ـ حفاظتی و پلیسی گسترده‌ای اندیشیده بود و به دنبال گسترش حرکت انقلابی مردم، اعضای خاندان سلطنت به سرعت داراییهای قابل‌توجهی از کشور خارج کرده و خود راه فرار از کشور را در پیش گرفتند و ساواک برای تسهیل این روند تلاش بسیار کرد.[3]

۱- حسین فردوست، پیشین، ج ۱، صص ۲۱۲ ـ ۲۱۳.

۲- نیلوفر کسری، پیشین، صص ۲۴۲ ـ ۲۴۶.

۳- اشرف پهلوی به روایت اسناد ساواک، صص ۳۴ ـ ۳۵ و ص ۴۳۴.

کارخانجات و کارگاههای تولیدی و اقتصادی

در دهه‌های ۱۳۳۰ تا ۱۳۵۰ صدها کارخانه، کارگاه و واحد تولیدی، صنعتی و اقتصادی در کشور فعالیت می‌کرد و به تبع آن هزاران نفر کارگر، کارفرما، مدیر و نظایر آن در این واحدهای اقتصادی به کار اشتغال داشتند. اسناد و مدارک موجود نشان می‌دهد که به رغم مالکیت خصوصی بسیاری از این کارخانجات و واحدهای اقتصادی، عناصر وابسته‌ای از حاکمیت در فعالیت آن نقش داشتند. در این میان ساواک مهمترین مرجع اطلاعاتی ـ امنیتی کشور در کنترل محیطهای کارگری، کارخانجات و کارگاهها و واحدهای تولیدی بخش دولتی و نیز خصوصی بود. واحدهای حراست و حفاظت کارخانجات دولتی و خصوصی با ساواک مرتبط بودند و بدین ترتیب ساواک از فعالیتها و رفتار سیاسی و اجتماعی مجموعه کارکنان و تصمیم‌گیرندگان کارخانجات اطلاع داشت. کارخانجات و محیطهای کارگری به دلیل احتمال نفوذ گروههای سیاسی و چریکی مخالف حکومت، بیش از هر مرکز دولتی و خصوصی دیگر مورد توجه ساواک بود. ضمن این‌که بسیاری از مدیران، مالکان، کارفرمایان کارخانجات با مجموعه حکومت و دولت نیز ارتباط داشتند و ساواک بر آن بود در جریان این ارتباطات، تدابیر و اقدامات مقتضی انجام دهد.[1] برخی از مدیران ساواک و نیز روسای آن (به‌ویژه بختیار و نصیری) با سوءاستفاده از موقعیت خود، با مالکان و مدیران ارشد کارخانجات و واحدهای تولیدی ـ اقتصادی ارتباط داشتند.

از جمله مهمترین دغدغه‌های ساواک در کارخانجات و کارگاههای اقتصادی، گسترش مخالفتهای سیاسی، صنفی در بین کارگران و کارکنان بود. ساواک مراقب بود تا کارفرمایان و مدیران کارخانجات، موجبات نارضایتی در بین کارگران را به حداقل کاهش دهند. از دیگر دلمشغولیهای ساواک تلاش برای اجرای اصل سهیم کردن کارگران در سود ویژه کارخانجات در چارچوب انقلاب سفید بود. از دیگر اقدامات ساواک نظارت و کنترل بر روند فروش سهام کارخانجات به کارگران برپایه دستورالعمل صادره از سوی شاه بود.[2] ساواک برای پیشگیری از خرابکاری احتمالی در کارخانجات، بروز نقص فنی در بخشهای مختلف کارخانجات را با وسواس و دقت تمام دنبال می‌کرد.[3] ساواک اختلاف بین مدیران و کارفرمایان کارخانجات

۱- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).

۲- همان.

۳- همان.

بزرگ را با رجال درجه اول حکومت با حساسیت دنبال می‌کرد و درباره علل بروز این‌گونه اختلافات و جلوگیری از گسترش دامنه اختلافات و تبعات آن و نیز ضرورت در پیش گرفتن سیاستهای منطقی‌تر در قبال مدیریت کارخانجات اظهار عقیده می‌کرد.[۱]

نظامیان

هر چند واحدهای مختلف ارتش، شهربانی و ژاندارمری مستقلاً دارای دستگاه اطلاعاتی و امنیتی بودند، اما ساواک هم گاه با همکاری واحدهای اطلاعاتی ـ امنیتی این نیروها و یا به طور مستقل، اقدامات اطلاعاتی ـ امنیتی در حیطه این نیروها داشت. به‌ویژه هنگامی که در رفتار نیروهای نظامی سوءظنی بروز می‌کرد، ساواک تا حصول نتایج دلخواه با واحدهای امنیتی مربوطه مشارکت می‌کرد.[۲]

ساواک برای امیران، افسران ارشد و مدیران برجسته واحدهای نظامی پرونده‌هایی تشکیل داده بود و گزارشات مأموران و نفوذیهای خود را دربارهٔ اقدامات سوژه‌های موردنظر در آن بایگانی می‌کرد تا در موارد لازم بهره‌برداری کند. ساواک در موارد متعدد گزارش اقدامات خلاف و فاسد امیران و افسران ارتش را در اختیار شاه قرار می‌داد.[۳] با تلاش ساواک برخی از مهمترین جاسوسان کا.گ.ب و شوروی در ارتش (نظیر سرلشکر احمد مقربی و سرلشکر درخشانی) شناسایی و دستگیر شدند. چه بسا به دنبال گزارشات هشدار دهنده ساواک، شاه برخی فرماندهان ارتش و سایر واحدهای نظامی را تغییر می‌داد.[۴]

رادیو و تلویزیون

رادیو و تلویزیون دولتی، تنها رسانه گروهی در ایران سالهای دهۀ ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰، تحت کنترل مستقیم و مراقبت دائم ساواک قرار داشت و مأموران، نفوذیها و کارشناسان ساواک در آن حضور داشتند. شاه نیز در کنترل رادیو و تلویزیون، نقش ویژه‌ای برای ساواک قایل بود.[۵]

۱- همان.

۲- همان.

۳- همان.

۴- اردشیر زاهدی، ۲۵ سال در کنار پادشاه، صص ۲۴۶ ـ ۲۴۷؛ حسین فردوست، پیشین، ج ۱، صص ۳۷۸ ـ ۳۷۹.

۵- اسدالله علم، یادداشتهای علم، ج ۲، ص ۵۰۲.

حضور و نفوذ ساواک در رادیو و تلویزیون و نقشی که در به کارگیری همکاران و نیروهای خود در آن داشت، بیش از هر جای دیگر محسوس بود. رادیو و تلویزیون به دلیل نقش مهمی که در هدایت و اجرای طرحهای تبلیغاتی حکومت و ستایش از رژیم پهلوی و انتقاد از مخالفان سیاسی حکومت ایفا می‌کرد، مورد توجه ساواک بود.[1] عوامل ساواک در رادیو و تلویزیون روند برنامه‌سازی و هدایت سیاستهای تبلیغاتی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی حکومت را برعهده داشتند و در مقاطع حساس بیش از پیش بر دامنه فعالیتهای خود می‌افزودند.[2] ساواک در گزینش و انتصاب مدیران و رؤسای رادیو و تلویزیون نقش تعیین کننده داشت؛ تا جایی که از اواخر دهۀ ۱۳۴۰ به بعد، بسیاری از مدیران کلیدی در رادیو و تلویزیون را منصوبین و منتخبین ساواک تشکیل می‌دادند.[3]

روند سلطه و کنترل ساواک بر رادیو و تلویزیون از نیمه دوم دهۀ ۱۳۴۰، گسترش یافت و سانسور و برنامه‌ریزی و هدایت ساواک بر برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی و نیز کارکنان و کارمندان این سازمان افزایش یافت.[4] تنها با گسترش حرکتهای مردمی در ماههای پایانی حکومت پهلوی، سلطه ساواک بر رادیو و تلویزیون به تدریج سیری معکوس یافت. گفته می‌شود در یکی دو ماه پایانی حکومت پهلوی و به‌ویژه با آغاز نخست‌وزیری بختیار، بسیاری از عناصر وابسته به ساواک در رادیو و تلویزیون به سرعت از مشاغل و مدیریتهای خود کناره گرفتند و خیل گسترده‌ای از کارکنان و کارمندان رادیو و تلویزیون به صف معترضین به حضور ساواک در این رسانه پیوسته و خواستار تصفیه رادیو و تلویزیون از عناصر وابسته به ساواک شدند.[5]

رجال و کارگزاران

ریاست ساواک در سلسله مراتب اداری، معاون نخست‌وزیر بود و ساواک از زیرمجموعه‌های دولت محسوب می‌شد. اما کیفیت و حیطه کار و فعالیت این سازمان هیچ‌گاه

۱- خواندنیها، س ۳۹، ش ۲۱، شنبه ١٤ بهمن ۱۳۵۷، ص ٣٦.
۲- مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۲۷، صص ٧٤ ـ ٧٥.
۳- احسان نراقی، نظری به تحقیقات اجتماعی در ایران، صص ٤٩٠ ـ ٤٩١.
۴- یوسف مازندی، پیشین، صص ١٧٤ ـ ١٧٥.
۵- شاپور بختیار، پیشین، صص ۹۱ ـ ۹۳؛ مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۲۷، صص ٧٤ ـ ٧٥.

ارتباط مستقیمی با نخست‌وزیر و کابینه نداشت و رؤسای ساواک مستقیماً با دربار و شخص شاه در ارتباط بودند. ساواک به عنوان چشم و گوش شاه، وزارت‌خانه‌ها، دوایر مختلف حکومتی و دولتی، رجال و شخصیتهای سیاسی، مدیران، کارکنان و کارمندان را کنترل می‌کرد و بسیاری از تصمیمات و اقدامات، با صلاحدید و مصلحت‌اندیشی ساواک صورت می‌گرفت.[۱] ساواک علاوه بر مسئولیت حفاظت، حراست و تأمین امنیت در وزارت‌خانه‌ها و دیگر دوایر دولتی و حکومتی، در انتصاب و یا عزل وزیران و مدیران کشور و مجموعه حاکمیت نقش قابل‌توجهی داشت و در بسیاری از موارد مدیریتهای مهم و حساس با صلاحدید ساواک و یا افراد موردنظر این سازمان تعیین می‌شد.[۲] ضمن این‌که در مدیریت و راهبری دانشگاهها و مراکز آموزش عالی و آموزش و پرورش و نیز برنامه‌ریزیهای درسی و آموزشی و نظایر آن نیز ساواک دخالت داشت.[۳] بسیاری از نیروهای ساواک در وزارت‌خانه‌ها و دوایر دولتی و حکومتی مأمور به خدمت بودند.[۴] ساواک برای تمامی رجال و کارگزاران، وزیران، مدیران ارشد و میانی دولت، پرونده‌های انفرادی تشکیل داده بود و تمام گزارشات، اخبار و اطلاعات درباره آنان را طبقه‌بندی، بایگانی و نگهداری می‌کرد. همچنین سوابق فعالیت احتمالی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، پیشینه خانوادگی و مسائل خصوصی آنها نیز بایگانی می‌شد.[۵] در حالی‌که نیروهای ساواک به پستها و مقامات حساس کشور منصوب شده بودند، در مواردی خود موجبات فساد را فراهم می‌آوردند. در بسیاری از موارد، صعود سریع رجال و مدیران ارشد دولتی تنها با حمایت ساواک صورت می‌گرفت. اسامی چهره‌های سیاسی و اداری بلندپایه و درجه اول بسیاری در منابع و اسناد وجود دارد که صعود آنان در پلکان ترقی سیاسی و اداری، اساساً با پشتیبانی و حمایتهای ساواک حاصل شده است.

ساواک بر مجموعه رفتار و فعالیتهای برخی خاندان و خانواده‌های بزرگ و در عین حال وفادار به رژیم پهلوی نیز مراقبت می‌کرد. در این میان خانواده‌هایی که احتمال سوءظن درباره

۱- جان. دی. استمپل، پیشین، صص ۴۰ ـ ۴۹؛ تقی نجاری‌راد، پیشین، صص ۷۴ ـ ۸۲

۲- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).

۳- دنیا، س ۳، ش ۸، آبان ۱۳۵۵، صص ۳۴ ـ ۳۵؛ روزنامه کیهان، ش ۱۰۷۵۷، یکشنبه ۲۴ تیر ۱۳۵۸، ص ۹.

۴- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک)؛ روزنامه کیهان، ش ۱۰۷۰۸، چهارشنبه ۲۶ اردیبهشت ۱۳۵۸.

۵- ظهور و سقوط، ج ۲، صص ۲۴۹ ـ ۲۵۰.

آنان می‌رفت، بیش از دیگران تحت کنترل قرار داشتند.[۱] این روند به حدی گسترش یافته بود که حتی فردی چون امیرعباس هویدا ـ نخست‌وزیر ـ نیز همواره نگران گزارشات سوء ساواک بود.[۲] هویدا همواره نگران نصب دوربین، دستگاههای استراق سمع و گیرنده‌های قوی ضبط صدا توسط ساواک در محل زندگی، دفتر کار و مکانهای رفت و آمدهایش بود.[۳]

از مهمترین تبعات سوء کنترل و نظارت رعب‌انگیز ساواک در وزارت‌خانه‌ها و دوایر دولتی، رشد شدید پدیده خبرچینی، چاپلوسی، دسیسه‌گری، حسادت و رقابتهای ناسالم و توطئه‌چینی در بین کارکنان، کارمندان، رؤسا و مدیران بود. رجال و شخصیتهای سیاسی، مدیران و کارکنان و کارمندان دولت در جوّ بدبینی ایجاد شده توسط ساواک، همواره احساس ناامنی می‌کردند و هر آن انتظار داشتند ساواک آنان را به دلیل اخبار و گفته‌های صحیح و یا سقیم بازخواست کرده و مشکلاتی برایشان به وجود آورد و یا شغل، مدیریت و سمتشان با خطر مواجه شود.[۴] ساواک در بسیاری از موارد مکالمات تلفنی، ملاقاتهای حضوری و رسمی، آمد و رفتهای خانوادگی، نامه‌ها و مراسلات و دیگر رفتارها و عملکرد وزیران، کارگزاران و مدیران حکومت را کنترل می‌کرد.[۵] هرچند در مواردی گزارشات و هشدارهای ساواک درباره عملکردها و سوءرفتارها، اجحافات و سودجوییهای رجال، وزیران، کارگزاران و مدیران ارشد چندان با واکنش حکومت روبرو نمی‌شد، اما مدیران میانی و نیز کارکنان و کارمندان عادی بیشتر تحت کنترل ساواک بودند؛ گاه، حتی کارکنان و کارمندان صادق نیز برای ادامه فعالیت دچار مشکل می‌شدند. در مواردی نیز ساواک کارمندان را به اجبار به استعفا و کناره‌گیری وامی‌داشت و در صورت مقاومت، مشکلاتی برایشان به وجود می‌آورد.

از دیگر اقدامات ساواک پرونده‌سازی و مشکل‌تراشی برای رجال و شخصیتهای سیاسی و اداری درجه اول لشکری و کشوری بود که در مقاطعی از همکاری با حکومت اجتناب کرده و یا از سوی حکومت طرد شده بودند. از جمله مهمترین این افراد دکترعلی امینی بود که طی سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ همکاری نزدیکی با رژیم پهلوی داشت و از سالهای

۱- مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۲، بخش ۱، صص ۶۰ ـ ۶۱.
۲- مینو صمیمی، پیشین، صص ۱۵۴ ـ ۱۵۵.
۳- اردشیر زاهدی، اردشیر زاهدی و اشاراتی به رازهای ناگفته، صص ۶۲ ـ ۶۳.
۴- مینو صمیمی، پیشین، ص ۲۰۰؛ منوچهر فرمانفرمائیان، پیشین، صص ۴۳۶ ـ ۴۳۸.
۵- کریستین دلانوا، پیشین، صص ۱۳۲ ـ ۱۳۸؛ پرویز راجی، پیشین، صص ۲۴۵ ـ ۲۴۶.

پایانی دهۀ ۱۳۳۰ شاه اعتمادش را به او از دست داد و به دلیل این‌که وی به عنوان مهره امریکا و رقیب شاه مطرح بود، همواره تحت مراقبت ساواک قرار داشت. بر اساس پرونده‌سازیهای صورت گرفته توسط ساواک، بارها علی امینی تحت تعقیب قضایی قرار گرفت و این گزارشات دستمایه تصمیمات ویژه حکومت درباره او شد. شاه نیز برای کنترل علی امینی دستورات اکیدی به ساواک داده بود. در مقاطعی که به دلایل سیاسی در عرصه بین‌المللی، تنشهایی بین ایران و امریکا ایجاد می‌شد، شایعاتی دربارۀ بازگشت دوباره علی امینی به قدرت قوت می‌گرفت و روند پرونده‌سازی و مشکل‌تراشی ساواک برای او افزایش می‌یافت.[۱] هر چند علی امینی در ردیف شاخص‌ترین رجال از این دست بود، اما دهها نفر از رجال و کارگزاران درجه اول و دوم حکومت هم به شیوه‌هایی مشابه توسط ساواک تحت مراقبت بودند و برای جلوگیری از خطرساز شدن آنان برای حکومت، تحت فشار ساواک قرار داشتند.[۲]

هنگامی که رژیم پهلوی به هدف کند کردن روند ناآرامیهای سیاسی در سال ۱۳۵۷ در صدد برآمد برخی رجال، وزیران و کارگزاران درجه اول سیاسی ـ اداری را که هنوز در دستگاه حکومت دارای شغل و سمت بودند، دستگیر کند، ساواک در انجام این مقصود نقش قابل‌توجهی داشت و رایزنیهای مقامات مسئول در ساواک، برای چگونگی و روند این دستگیریها، در تصمیم‌گیری نهایی شاه و حکومت مؤثر افتاد.[۳]

احزاب دولتی و حکومت ساخته

احزاب دولتی و حکومت ساخته که با تأسیس حزب مردم (اقلیت) و سپس حزب ملیون (اکثریت) طی سالهای ۱۳۳۶ و ۱۳۳۷ش. فعالیت خود را آغاز کردند، از تبعات کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود. احزاب حکومت ساخته مأموریت داشتند چنین القا کنند که تحولات سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، هیچ تغییری در نظام مشروطه و روش حکومت به وجود

۱- علی امینی به روایت اسناد ساواک، ج ۲، صص ۱۰ ـ ۱۲ و صص ۲۴ ـ ۲۵؛ مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۳، بخش ۲، صص ۸۵ ـ ۸۶.

۲- مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۲۱، صص ۸۹ ـ ۹۱؛ محسن مبصر، پژوهش، صص ۱۹۰ ـ ۱۹۲.

۳- آذر آریانپور، پشت دیوارهای بلند، صص ۱۸ ـ ۱۹ و صص ۳۶ ـ ۳۷؛ مصطفی الموتی، پیشین، ج ۱۳، صص ۲۵۵ ـ ۲۵۶.

نیاورده و رژیم به رعایت قاعده بازی دموکراتیک پایبند است. به زودی همگان دریافتند که مردم ایران توجهی به این احزاب نشان نمی‌دهند و به غیر از وابستگان به حکومت و کسانی که قصد دارند در مجموعه حاکمیت ترقی کنند، سایر مردم این احزاب را ملعبه دست حکومت و عاملی در جلوگیری از توسعه سیاسی و اجتماعی می‌دانند. این احزاب برای حفظ و ادامه فعالیت خود در کشور به حاکمیت وابسته بودند و ساواک نیز بر رفتار و فعالیت آنها کنترل داشت. مأموران و نفوذیهای ساواک، احزاب دولتی و اعضای آن را کنترل می‌کردند و سایه سنگین ساواک بر احزاب حکومت ساخته بر کسی پوشیده نبود. ساواک مأموریت داشت احزاب حکومت ساخته را چنان‌که مطلوب شاه بود، کنترل کرده و از رشد و نفوذ تحرکات احتمالی ضدحکومتی در آنها جلوگیری کند.[1] همزمان با آن، ساواک جلوگیری از شکل‌گیری و فعالیت احزاب و تشکلهای سیاسی و مذهبی مخالف حکومت را برعهده داشت.

ساواک در گزینش دبیرکل و دیگر مقامات رده بالای احزاب دولتی (مردم، ملیون، ایران نوین، واحد رستاخیز) نقش قابل‌توجهی داشت و بسیاری از فعل و انفعالات و تغییر و تحولات درون حزبی از مسیر ساواک به مسئولان احزاب گوشزد می‌شد. به عبارت دیگر شاه و حاکمیت، بخش قابل‌توجهی از خواستها و انتظارات خود را از طریق ساواک به رهبران احزاب دولتی منتقل می‌کردند.[2] ساواک بر تمام آیین‌نامه‌ها، مقررات، شرح وظایف، شعب و کمیته‌های مختلف حزبی، ارتباطات و تعامل و برخوردهای احتمالی آن با دیگر بخشهای دولتی و حکومتی کنترل داشت. ساواک مراقب بود احزاب حکومت ساخته فعالیت خود را به شاه منتسب نسازند و به تبع آن عملکرد منفی این احزاب به نام شخص شاه رقم نخورد.

ساواک از همان آغاز تأسیس و عضوگیری دو حزب مردم و ملیون، آنها را در کنترل خود داشت. به رغم این که مؤسسان این دو حزب اقلیت و اکثریت، اسدالله علم و منوچهر اقبال، از مورد اعتمادترین افراد وابسته به شاه بودند، اما ساواک به تدریج برای کنترل دقیق‌تر این دو حزب نیز از نیروها و مأموران قابل‌اعتنایی بهره برد. نیز ترتیبی اتخاذ شد تا برای پیگیری و کنترل فعالیت احزاب دولتی، بخش ویژه‌ای در ساواک ایجاد شده و این مهم با انسجام و نظم مطلوب‌تری صورت گیرد. روند تأسیس حزب ایران نوین نیز از همان آغاز مورد توجه ساواک

۱- فخر روحانی، پیشین، ج ۱، صص ۴۹۲ ـ ۴۹۳؛ مجتبی مقصودی، تحولات سیاسی، اجتماعی ایران، صص ۲۶۸ ـ ۲۷۱.

۲- مصطفی الموتی، پیشین، ج ۱۲، صص ۲۱۲ ـ ۲۱۷.

بود و مأموران و نفوذیهای ساواک در این حزب، درباره چگونگی شکل‌گیری، مرامنامه، اساسنامه، اعضای مؤسس و چارچوب فکری ـ سیاسی رهبران آن گزارشات مفصل و مبسوطی تهیه کرده و با اشاره به عدم موفقیت و شکست احزاب دولتی پیشین (مردم و ملیون) و بی‌اعتنایی مردم به این احزاب، هشدار می‌دادند که این حزب جدید ضرورتاً باید برای جلب نظر اکثریت مردم تلاش کند. ساواک هشدار می‌داد که تبعات سوء عدم موفقیت احزاب دولتی مستقیماً متوجه شخص شاه خواهد شد. ساواک به دلیل توجه خاص شاه به حزب ایران نوین و نقشی که در پیشبرد اهداف و برنامه‌های انقلاب سفید برای این حزب در نظر گرفته شده بود، از همان آغاز، فعالیت و برنامه‌های این حزب را با نگرشی آسیب‌شناسانه پی‌گیری می‌کرد. از جمله کسانی که با تأیید و حمایت ساواک در حزب ایران نوین عضویت یافتند، اعضای نادم حزب توده بودند که ارتباط نزدیکی با ساواک داشتند. با تمام تلاشی که برای موفقیت حزب ایران نوین صورت گرفت، این حزب از همان آغاز مورد بی‌توجهی و بی‌اعتنایی اکثریت مردم قرار گرفت و ساواک معترف بود که این حزب پاسدار انقلاب شاه و ملت، به سرنوشت احزاب حکومت ساخته پیشین گرفتار شده است.

با اعلام انحلال احزاب حکومت ساخته توسط شاه در ۱۱ اسفند ۱۳۵۳، حزب واحد رستاخیز پای به عرصه وجود نهاد تا نظام سیاسی کشور بر پایه تک‌حزبی اداره شود. تأسیس حزب رستاخیز حکایت از آن داشت که شاه دیگر وجود و فعالیت احزاب چندگانه دست‌آموز خود را نیز تحمل نمی‌کند و مقرر شده از آن پس حزب واحد رستاخیز عهده‌دار پیشبرد خواستهای او شود. در به وجود آمدن فضای سیاسی، رعب‌انگیزی که حزب رستاخیز مولود آن بود، ساواک نقش تعیین کننده‌ای داشت.[۱]

برخلاف نظام حکومت ساخته حزبی پیشین، به دلیل اجباری که شاه در عضویت مردم در حزب رستاخیز قائل شده بود، مأموریت و حیطه وظایف ساواک در قبال این حزب واحد گسترده می‌نمود. به‌ویژه این‌که بسیاری از مردم و نیز فعالان و مخالفان سیاسی حکومت، نسبت به فرمان شاه واکنش منفی نشان دادند. صدور برخی اعلامیه‌ها از سوی مخالفان حکومت در تحریم این حزب (به‌ویژه اعلامیه امام خمینی) بر حساسیت نقش ساواک در قبال حزب رستاخیز می‌افزود. اینک آشکار شده بود که با تأسیس حزب رستاخیز عصری نوین در

۱- محمدعلی سفری، پیشین، ج ۳، ص ۲۶۹.

استبداد و خودکامگی حکومت در ایران آغاز شده است.[۱] ساواک توصیه می‌کرد این تشکل واحد و به اصطلاح فراگیر، نه حزب بلکه نهضت نامیده شود؛ پیشنهادی که البته مورد توجه قرار نگرفت.[۲] ساواک از همان آغاز برای عضویت مردم در حزب رستاخیز تلاش بسیار کرد. قریب به اتفاق کارکنان، کارمندان، رجال، مدیران و کارگزاران حکومتی عمدتاً به دلیل رعبی که از ساواک در دل داشتند، در حزب رستاخیز عضو شدند. اقشار وسیعی از مردم برای عضویت در حزب رستاخیز به طور مستقیم و غیرمستقیم توسط ساواک و عوامل آن تهدید شدند.

ساواک شرط استخدام و اشتغال در دوایر دولتی و حکومتی را عضویت در حزب رستاخیز قرار داده بود[۳] و تلاشهای بسیاری برای متقاعد کردن جامعه روشنفکری و فرهنگی کشور برای تأیید و عضویت در این حزب به کار گرفت و برخی نویسندگان و اهالی فرهنگ در اردوی موافقان حکومت پهلوی، توسط ساواک، مأمور تماس با جامعه روشنفکری منتقد حکومت شدند.[۴] اما روش غالب ساواک برای فراگیر ساختن نفوذ و حضور حزب رستاخیز در کشور، بهره‌گیری از حربه سرکوب و تهدید بود.[۵] ساواک علاوه بر این‌که بر مجموعه رهبران، مدیران، دست‌اندرکاران و برنامه‌ریزان حزب رستاخیز مراقبت داشت، در روند تدوین و تنظیم مرامنامه، اساسنامه، تشکیلات و نیز برگزاری نشستها و کنگره‌های چندگانه حزب رستاخیز هم مشارکت می‌کرد. ساواک با کمک کانونهای حزبی، تظاهرات، راهپیمایی، جشن و مراسم و نمایشات مختلف دیگری در حمایت از شاه برگزار می‌کرد. ساواک در اجرای طرحهای حکومت توسط حزب رستاخیز مشارکت داشت. چنان‌که در طرح مبارزه با گرانفروشی و سایر برنامه‌های تبلیغاتی، ساواک همراهی نزدیکی با مسئولان حزب رستاخیز داشت.[۶] از سالهای پایانی دهه ۱۳۲۰، چند حزب علی‌الظاهر مستقل و در واقع وابسته، فعالیت کم فروغی داشتند. از جمله مهمترین این احزاب علی‌الظاهر مستقل ولی وابسته، حزب پان‌ایرانیست بود که به عنوان سوپاپ اطمینان در تمام سالهای سرکوب ساواک فعالیت محدودی داشت و ساواک

۱- عبدالرحیم ذاکرحسین، پیشین، ج ٤، صص ۳۲۰ ـ ۳۲۱.
۲- اصغر صارمی شهاب، پیشین، ص ۱۵۹.
۳- همان، ص ٤٥.
۴- نیمه پنهان، ج ۲، ص ۹۹.
۵- یک گفتگوی استثنایی با یک درمانده استثنایی، صص ٤٤ ـ ٥٠.
۶- همان، صص ٦ ـ ۷؛ مجتبی مقصودی، پیشین، صص ۳۱۰ ـ ۳۱۲.

برخی از طرحهای تبلیغی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خود را از طریق این حزب انجام می‌داد. از آنجایی که حزب پان ایرانیست بر مسائل و مباحث ناسیونالیستی و تمامیت ارضی تأکید می‌کرد، ساواک طرحهای حمایت از رژیم پهلوی را که در قالب مسائلی چون وطن‌پرستی و ناسیونالیسم ارائه می‌شد، توسط نشریات و رهبران حزب پان ایرانیست ارایه می‌داد.[۱] موضع‌گیریهای گاه انتقادآمیز این حزب از حکومت (نظیر جدایی بحرین از ایران در سال ۱۳۴۹) نیز توسط ساواک و حاکمیت نادیده گرفته می‌شد تا چنین القا شود که حکومت با مخالفان مدارا می‌کند و باب انتقاد در کشور بسته نیست.[۲] ساواک بر مجموعه فعالیت این حزب اشراف داشت و اجازه داده بود دست‌اندرکاران آن با انتشار نشریاتی، افکار و اندیشه‌های خود را که اساساً مغایرتی با سیاستهای رژیم پهلوی نداشت، منتشر کنند. حزب پان‌ایرانیست نیز از ابراز هرگونه موضعی که خشم ساواک و حکومت را به همراه می‌آورد، اجتناب می‌کرد.[۳] حزب پان‌ایرانیست از برنامه‌های انقلاب سفید شاه حمایت می‌کرد و هرگونه انتقاد احتمالی آن از اعضای دولت و حکومت، معمولاً با موافقت و اطلاع قبلی ساواک صورت می‌گرفت. ضمن این‌که این حزب هیچ‌گاه دامنه انتقادات خود را از سطح و گستره تعیین شده بالاتر نمی‌برد و معمولاً دیگرانی در مجموعه حکومت و دولت متهم می‌شدند که منویات و رهنمودهای تعالی‌بخش و راهگشای شاه را چنان‌که باید مورد توجه قرار نمی‌دهند.[۴] به دنبال اعلام انحلال احزاب حکومت ساخته در ۱۱ اسفند ۱۳۵۳، حزب پان‌ایرانیست هم اعلام انحلال کرده و از سیاستهای اعلام شده شاه در پیوستن اعضایش به حزب رستاخیز پیروی کرد. برخی از رهبران و گردانندگان حزب پان ایرانیست در حزب رستاخیز مناصبی به دست آوردند و ایرج پزشکپور و تعداد دیگری از اعضای آن در مجلس رستاخیزی ـ دوره ۲۴ شورای ملی ـ نماینده شدند. به دنبال فروپاشی حزب رستاخیز در مهر ۱۳۵۷ و انتقاداتی که پزشکپور از این حزب کرده بود، ساواک موافقت خود را با تجدید فعالیت حزب پان‌ایرانیست به رهبری ایرج پزشکپور اعلام کرد. به دنبال آن، این حزب برای نجات رژیم پهلوی از سقوط حتمی، همکاری نزدیکی با ساواک آغاز کرد و ساواک نیز در تسهیل فعالیتهای آن پا به میدان نهاد؛

۱- چپ در ایران به روایت اسناد ساواک، ج ۱، ص ۳۱۶.
۲- علی‌اکبر رزم‌جو، حزب پان‌ایرانیست، صص ۱۲۶ ـ ۱۲۷.
۳- همان، صص ۹۹ ـ ۱۰۲.
۴- قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، ج ۱، ص ۴۴۳.

اما حزب پان‌ایرانیست در آن مقطع بحرانی و حساس ناتوان‌تر از آن بود که بتواند برای نجات رژیم پهلوی از سقوط حتمی اقدام قابل‌اعتنایی انجام دهد.[۱]

از دیگر احزابی که به رغم موضع‌گیریهای علی‌الظاهر مستقل و منتقد در قبال حکومت هیچ‌گاه از سوی حکومت و ساواک دچار زحمت نشد، حزب زحمتکشان ملت ایران به رهبری همیشگی دکتر مظفر بقایی کرمانی بود. این حزب که اساساً فعالیت و موضع‌گیریهای خود را مدیون رهبر بلامنازع و دائمی‌اش بود، در شرایطی که احزاب و تشکلهای مخالف حکومت در طول دو دهۀ ۱۳۴۰و ۱۳۵۰ سرکوب شده بودند، به فعالیت آزادانه خود ادامه داد. قراینی هم وجود ندارد که نشان دهد به رغم برخی موضع‌گیریهای مخالف و انتقادی رهبر آن در قبال دولتهای وقت و برخی سیاستهای کلی حکومت، با مخالفت قابل اعتنایی از سوی ساواک روبرو شده باشد. منابع موجود نشان می‌دهد که رهبران و اعضای درجه اول حزب زحمتکشان ملت ایران با برخی از چهره‌هایی که بعدها در رأس مدیریتهای ساواک قرار گرفتند، روابط نزدیک و دوستانه چندین ساله‌ای داشتند. که پیش از تأسیس ساواک شکل گرفته بود. گفته می‌شد دکتر بقایی از نیمه دهۀ ۱۳۳۰ با تیمور بختیار، سرهنگ ناصر مقدم و سرلشکر حسن پاکروان، رابطه دوستانه‌ای داشت. این ارتباطات، با تأسیس و آغاز فعالیت ساواک نیز با خللی روبرو نشد و افرادی نظیر پاکروان و مقدم رابطۀ خود را با مظفر بقایی حفظ کردند. گفته می‌شد بقایی از سالهای پایانی دهۀ ۱۳۲۰ به بعد، برخی کمکهای اطلاعاتی را نیز به سرلشکر حسن پاکروان داشت. از دیگر چهره‌های مطرح ساواک که ارتباط تنگاتنگی با بقایی داشت، منصور رفیع‌زاده ـ آخرین نماینده ساواک در امریکا ـ بود. اخباری هم وجود دارد که نشان می‌دهد ساواک در استخدام و به کارگیری برخی نیروها از یاری رهبران حزب زحمتکشان برخوردار بود. همکاری حزب زحمتکشان با ساواک در دوره ریاست سرلشکر حسن پاکروان افزایش یافت و بقایی و سایر رهبران حزب، توصیه‌ها و مشاوره‌های مؤثری به مدیران و رئیس ساواک داشته، آنان را در چگونگی مواجهه با بحرانهای سیاسی و اجتماعی دامنگیر حکومت راهنمایی می‌کردند. بقایی، توسط ساواک، مأمور گفت و گو با مخالفان سیاسی حکومت در بعضی مقاطع شده بود. با ارتباط نزدیک بقایی و رئیس و برخی مدیران ساواک بود که او توانست ادامه فعالیت حزب زحمتکشان را طی سالهای دهۀ ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ تضمین

۱- فرازهایی از تاریخ انقلاب به روایت اسناد ساواک و امریکا، صص ۱۲۶ ـ ۱۲۸ و صص ۲۹۱ ـ ۲۹۲.

کرده و برخی ژستهای انتقادی او از اقدامات حکومت نادیده گرفته شود. ضمن این‌که بقایی و حزب او هیچ‌گاه انتقادات خود را متوجه شخص شاه نمی‌کردند. حزب بقایی از رجال و کارگزاران وابسته به حکومت انتقاد می‌کردند و نسبت به تبعات سوء و اقدامات آنان برای آینده رژیم پهلوی هشدار می‌دادند. با این احوال ساواک و شاه هیچ‌گاه بقایی و حزب او را مورد عتاب قرار نداده و تلاشی برای جلوگیری از ادامه فعالیت آن به عمل نیاوردند.[۱] اسناد و مدارک بر جای مانده از سفارت امریکا در تهران نیز، در مقاطع مختلف، از روابط نزدیک بقایی و حزب زحمتکشان او با ساواک سخن به میان آورده است. گزارشات ساواک نیز که در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ فعالیت حزب زحمتکشان را ردیابی می‌کند، از نظر مساعد این سازمان و مجموعه حکومت نسبت به این حزب حکایت دارد.[۲] در شرایطی که احزاب و تشکلهای سیاسی مخالف حکومت در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ تحت تعقیب ساواک قرار داشتند، ساواک، بقایی را به لزوم تقویت و گسترش حیطه فعالیت حزب زحمتکشان ملت ایران تشویق می‌کرد. حمایت ساواک از حزب زحمتکشان در دهۀ ۱۳۵۰ ادامه یافت و حتی پس از آن که حزب رستاخیز بر فعالیت احزاب پیشین پایان داد، حزب زحمتکشان اجازه یافت فعالیتش را ادامه دهد.[۳] در دوره اوج‌گیری حرکتهای مردم در دوران انقلاب نیز که حزب زحمتکشان با انتقاد هدایت‌شده از برخی مجموعه‌های وابسته به حکومت و دولت، تلاش کرد برای نجات شاه و رژیم پهلوی از سقوط حتمی راهی بیابد؛ رایزنیها و مذاکرات متعددی بین مسئولان امر در ساواک با این حزب صورت گرفت. اخباری هم وجود دارد که نشان می‌دهد برای مهار بحران سیاسی در کشور، دکتر بقایی به پذیرفتن پست نخست‌وزیری بی‌میل نبود.[۴]

مجلس شورای ملی

طی ۲۵ سال اخیر سلطنت محمدرضا شاه (۱۳۳۲ ـ ۱۳۵۷) هفت دوره مجلس شورای ملی برگزار شد که در این میان انتخابات دو دوره نخست آن (دوره‌های ۱۸ و ۱۹) طی

۱- حسین آبادیان، زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی، صص ۱۱ ـ ۱۳ و صص ۲۲ ـ ۲۵؛ عزت‌الله نوذری، تاریخ احزاب سیاسی در ایران، صص ۸۹ ـ ۹۱.

۲- مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۳، بخش ۲، ص ۱٦٤ و صص ۱٦٦ ـ ۱٦۸.

۳- حزب ایران نوین به روایت اسناد ساواک، ج ۱، صص ٤٤۲ ـ ٤٤٤.

۴- فرازهایی از تاریخ انقلاب به روایت اسناد ساواک و امریکا، صص ۲۰۱ ـ ۲۰۳.

سالهای ۱۳۳۲ و ۱۳۳۴، قبل از تأسیس ساواک برگزار شده بود. ساواک که خود مولود مصوبات دوره نوزدهم مجلس بود، پس از آغاز فعالیت در روند برگزاری انتخابات و نیز نظارت بر فعالیت و عملکرد مجالس قانونگذاری نقش روزافزون داشت. هر چند در روزهای برگزاری انتخابات دوره‌های ۱۸ و ۱۹ مجلس شورای ملی، ساواک هنوز متولد نشده بود اما برگزاری این دو انتخابات در فضای سیاسی و اجتماعی رعب‌آور و تحت سلطه فرمانداری نظامی برگزار شد. در زمان برگزاری جلسات دوره ۱۸ مجلس هم فرمانداری نظامی مراقبت شدیدی بر مجلس شورای ملی اعمال می‌کرد و نهایت تلاش می‌شد تا نمایندگان مجلس شورای ملی در راستای خواست و انتظارات رژیم پهلوی فعالیت کنند.[1]

مقدمات برگزاری انتخابات دوره نوزدهم تحت تدابیر شدید امنیتی فراهم شد. مخالفان سیاسی و مذهبی حکومت که در سالهای پس از کودتا شداید بسیاری متحمل شده بودند، بیش از پیش تحت فشار قرار گرفته و از حضور در عرصه رقابتهای انتخاباتی منع شدند. حکومت با بهره‌گیری از نیروی فرمانداری نظامی و پلیس و ایجاد جوّ خفقان تلاش گسترده‌ای برای گزینش نمایندگانی مطیع و وفادار به رژیم انجام داد. بدین ترتیب چنانکه انتظار می‌رفت نمایندگان مطلوب حکومت وارد مجلس شورای ملی دوره نوزدهم شدند. در تمام دوران عمر مجلس نوزدهم، مجموعه فعالیتها و موضع‌گیریهای نمایندگان تحت مراقبت شدید نیروهای امنیتی و اطلاعاتی بود. با رأی نمایندگان این دوره، تشکیل سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) در ماههای پایانی سال ۱۳۳۵ به تصویب رسید و به فاصله کوتاهی این سازمان فعالیت خود را آغاز کرد. البته یکی دو نفر از نمایندگان مجلس نسبت به خطرات احتمالی و عملکرد سوء این سازمان هشدار دادند. اما این‌گونه انتقادات کمتر مورد توجه دولت، مجلس و حکومت قرار گرفت و اکثریت قاطع نمایندگان به لایحه تأسیس ساواک رأی مثبت دادند. به دنبال آن، واپسین سالهای حیات مجلس دوره نوزدهم تحت مراقبت ساواک قرار گرفت.[2] پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ یک دموکراسی هدایت شونده و کنترلی در ایران شکل گرفت که با تأسیس ساواک در اواخر سال ۱۳۳۵ و سپس تشکیل دو حزب حکومت

۱- عبدالرحیم ذاکرحسین، پیشین، ج ٤، صص ۱۵ ـ ۲۲؛ یونس مروارید، از مشروطه تا جمهوری، ج ۳، صص ۵۱۸ ـ ۵۱۹ و صص ۵۲۳ ـ ۵۲۷.

۲- صورت مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ۱۹، جلسات ۷۱ و ۷۲ و ۷۵؛ عبدالرحیم ذاکرحسین، پیشین، ج ٤، صص ٦۳ ـ ٦۵.

ساخته اقلیت و اکثریت، این روند مشمئز کننده و بازی سیاسی دو حزبی و چند حزبی را به کمال رسانید. در این میان مجلس شورای ملی به عنوان نهاد اصلی مشروطیت، به شدت تحت نفوذ و سلطه ساواک و حکومت قرار گرفته و از اعتبار افتاد.[۱]

ساواک از همان آغاز، در تأیید صلاحیت کاندیداهای نمایندگی مجلس شورای ملی تعیین کننده بود. این روند از سالهای دهۀ ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ به بعد با شدت بیشتری ادامه یافت. تمام کسانی که داوطلب نمایندگی مجلس می‌شدند تنها پس از آن که ساواک صلاحیت آنان را تعیین می‌کرد، می‌توانستند در انتخابات شرکت کنند. به تبع آن نیز، نهایت تلاش صورت می‌گرفت تا وفادارترین و مطیع‌ترین افراد در برابر حکومت امکان حضور در رقابتهای انتخاباتی و سپس مجلس شورای ملی را بیابند. در این میان شیوع گسترده تقلبات انتخاباتی و اراده‌ای که ساواک و حکومت در تأیید فهرست نهایی و موردنظر داشتند، تعیین کننده بود.[۲] در چنین دایره محدودی، مخالفان و منتقدینی که ساواک حضور آنان را در مجلس شورای ملی به مصلحت نمی‌دانست، هیچ‌گاه امکان حضور نمی‌یافتند.[۳] احزاب حکومت ساخته تنها مرجع تعیین کاندیداهای نمایندگی مجلس بود و در گزارش رفتار و عملکرد مجلس شورای ملی و گزینش نمایندگان دلخواه حکومت، کمکهای مؤثری به ساواک ارائه می‌دادند.[۴] ساواک تلاش می‌کرد تا به رغم تمام اقدامات غیرقانونی که در جریان برگزاری انتخابات صورت می‌گرفت، این مهم در بین افکار عمومی انعکاس درستی داشته باشد و چنین القا شود که رژیم پهلوی نسبت به جریان آزاد انتخابات پای‌بندی نشان می‌دهد.[۵] ساواک هشدار می‌داد که احزاب از معرفی افراد بدنام به عنوان کاندیدای نمایندگی مجلس پرهیز کنند و برای جلب اعتماد عمومی و به تبع آن افزایش مشارکت مردم در انتخابات، بکوشند. البته مقصود ساواک از افراد خوشنام، مخالفان سیاسی حکومت نبود.[۶] ساواک در راستای ارزیابی دلایل کاهش روزافزون مشارکت عمومی در انتخابات مجلس شورای ملی و نیز مجلس سنا، بدون توجه به نقش

۱- هوشنگ شهابی و دیگران، نظامهای سلطانی، صص ۳۸۸ ـ ۳۹۱.

۲- منوچهر سعید وزیری، جستجو در گذشته، صص ۳۹۸ ـ ۳۹۹؛ مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۳۱، صص ۲۰۱ ـ ۲۰۳.

۳- منوچهر سعید وزیری، پیشین، صص ٤٤٣ ـ ٤٤٤.

۴- اصغر صارمی شهاب، پیشین، صص ۹۰ ـ ۹۳.

۵- حزب ایران نوین به روایت اسناد ساواک، صص ۲۵۱ ـ ۲۵۲.

۶- همان، صص ۲۲۰ ـ ۲۲۱.

خود، عمدهٔ تقصیر را متوجه احزاب حکومت ساخته می‌کرد که به دلایل عدیده ناتوان از بسیج عمومی برای حضور در عرصه انتخابات هستند.[۱] دخالتهای ساواک صرفاً به انتخابات مجلس ختم نمی‌شد و سایر انتخابات داخل حکومت، نظیر انتخابات انجمنهای شهر و روستا، نیز از همین قاعده پیروی می‌کرد.[۲]

در انتخابات تابستانی دوره بیستم مجلس شورای ملی در سال ۱۳۳۹ که مقرر بود دو حزب مردم و ملیون انتخابات را میدان‌داری کرده و با معرفی داوطلبان حزبی مانع از انتخاب نهایی مخالفان سیاسی حکومت شوند، ساواک به عنوان اولین تجربه برگزاری انتخابات، مداخلات ناروای بسیاری کرد. تیمور بختیار ـ رئیس وقت ساواک ـ تلاش بسیاری برای جلوگیری از ورود مخالفان به مجلس انجام داد. به دلایل سیاسی و اجتماعی داخلی و بین‌المللی، در این دوره، حکومت مجبور شد، به ظاهر وانمود کند که دخالتی در انتخابات ندارد و علاوه بر دو حزب مردم و ملیون، سایر گروهها و احزاب سیاسی مخالف نیز می‌توانند در انتخابات شرکت کنند. به همین دلیل علاوه بر این‌که ساواک مأموریت داشت موجبات انتخاب نهایی کاندیداهای موردنظر حکومت را فراهم آورد، تمهیدات گسترده‌ای نیز برای مانع‌تراشی بر سر راه کاندیداهای مخالف حکومت اندیشید. به دنبال آشکار شدن نقش ساواک و مجموعه دولت در انتخابات و تقلبات گسترده و غیرقابل انکاری که در این دوره به وقوع پیوست، شاه به ناچار رأی به ابطال انتخابات داد و دکتر منوچهر اقبال ـ نخست‌وزیر وقت ـ ناگزیر استعفا داد. جانشین دکتر اقبال، جعفر شریف‌امامی بود که برای مهار بحران سیاسی، در دی ۱۳۳۹ انتخابات بی‌سر و صدایی را بدون محوریت و مشارکت جدی دو حزب مردم و ملیون و شرکت بسیار محدود و کم‌اثر احزاب و گروههای سیاسی مخالف برگزار کرد. نهایتاً نیز مجلس دوره بیستم در ۲ اسفند ۱۳۳۹ گشایش یافت.[۳] اما عمر این مجلس کوتاه بود و در اردیبهشت ۱۳۴۰ در اوایل دوره نخست‌وزیری علی امینی، شاه تحت فشار امینی و مخالفان، رأی به انحلال مجلس شورای ملی داد. بدین ترتیب تا اواسط سال ۱۳۴۲ که اوج نهضت امام خمینی است، کشور فاقد مجلسی حتی فرمایشی و مطیع بود.

۱- همان، صص ۵۸ ـ ۶۹.

۲- خواندنیها، س ۳۹، ش ۱۸، شنبه ۲۳ دی ۱۳۵۷، ص ۲۵ و ص ۷۱.

۳- مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۲، بخش ۱، صص ۲۶۶ ـ ۲۷۱؛ یونس مروارید، پیشین، ج ۳، صص ۶۱۲ ـ ۶۱۵ و صص ۶۳۲ ـ ۶۳۳.

انتخابات دوره ۲۱ مجلس شورای ملی در شرایطی در شهریور ۱۳۴۲، تحت کنترل ساواک، برگزار شد که تمام مخالفان سیاسی طی سالهای ۱۳۴۰ ـ ۱۳۴۲ از سوی ساواک تحت فشار قرار گرفته و بسیاری از آنان راهی زندان شده بودند. قیام ۱۵ خرداد تنها چند ماه پیش از آن با سبعیت تمام سرکوب شده و رعب و وحشتی مثال زدنی در کشور ایجاد شده بود. در حالی‌که شمار مردمی که در انتخابات این دوره شرکت کردند، نسبت به دوره‌های پیشین کاهش یافته بود، نمایندگان این دوره سرسپردگی و اطاعت بی چون و چرایی از شاه داشتند و کارگردانی ساواک در این دوره نتیجه مطلوب شاه و حکومت را به بار آورده بود. بسیاری از لوایح و قوانین دلخواه حکومت در همین دوره به تصویب رسید. از دوره ۲۱ مجلس شورای ملی به بعد دیگر هیچ مخالفتی محلی از اعراب نداشت و لوایح و قوانین دلخواه و مطلوب شاه بدون برخورد با مخالفتی توسط مجلسیان به تصویب می‌رسید؛ در همان حال نظارت ساواک بر نمایندگان کامل شد. از جمله مهمترین اقدامات مجلس دوره ۲۱ شورای ملی تصویب کاپیتولاسیون بود که مخالفتهای گسترده‌ای در بین مردم به دنبال داشت.

انتخابات دوره ۲۲ مجلس شورای ملی هم تحت مراقبت ساواک در سال ۱۳۴۶ برگزار شد. این در شرایطی بود که حاکمیت و مجلس، سیاست یک‌دست و هماهنگی را دنبال می‌کردند. ساواک با اقتدار بلامنازع خود، از میان انبوهی از کاندیداهای وفادار به شاه و حکومت، که احزاب دولتی مردم و ایران نوین معرفی می‌کردند، مطیع‌ترین چهره‌ها را برای نمایندگی دست‌چین می‌کرد. در تمام چهار سال حضور نمایندگان در مجلس دوره ۲۲ ـ ۱۳۴۶ تا ۱۳۵۰ ـ هیچ تشویش و نگرانی از ناحیه نمایندگان، برای درخواستها و سیاستهای دلخواه شاه و حکومت به وجود نیامد.[1] در آن مقطع، دیگر از مخالفان سیاسی حکومت در عرصه انتخابات و نمایندگی مجلس شورای ملی نام و اثری نبود. حتی وفاداران به حکومت که برای کسب کرسی نمایندگی مجلس از هر چاپلوسی فروگذار نمی‌کردند نیز از منظر ساواک درجه‌بندی می‌شدند. تیم‌های کارشناسی ساواک آخرین ارزیابیهای خود را درباره شخصیت، عملکرد و رفتار آنان در قبال حکومت و شاه انجام داده، کسانی که آخرین استانداردهای دلخواه را دارا بودند در فهرست نهایی قرار می‌گرفتند. در طول برگزاری دوره ۲۳ مجلس شورای ملی نیز ساواک از ناتوانی احزاب حکومت ساخته در جلب مشارکت

۱- عبدالرحیم ذاکرحسین، پیشین، ج ٤، صص ۲۱۷ ـ ۲۱۹ و صص ۷۸۵ ـ ۷۹۱.

عمومی انتقاد می‌کرد و سوءعملکرد این احزاب را گوشزد می‌نمود. با این احوال این انتخابات نیز در جوّی مملو از رعب و وحشت که حاصل هنرنماییهای ساواک بود، برگزار شد. چنانکه انتظار می‌رفت تنها مطیع‌ترین افراد نسبت به شاه کرسیهای نمایندگی را اشغال کردند. البته برخی سر و صداهای انتخاباتی نیز در انتخابات دهۀ ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ وجود داشت که اساساً از اختلافات و رقابتهای درونی احزاب و رهبران و هدایت‌کنندگان آنها در رأس باندهای قدرت ناشی می‌شد و به رغم تمام تبلیغاتی که صورت می‌گرفت، مشارکت عمومی سیر نزولی داشت.[1] به دلیل انحلال احزاب پیشین، اینک تمام کاندیداهای انتخابات مجلس شورای ملی (در خرداد ۱۳۵۴) از سوی حزب واحد رستاخیز معرفی می‌شدند و ساواک گزینش و تعیین صلاحیت نهایی داوطلبان را برعهده داشت. در طول انتخابات دوره ۲۴ که با محوریت حزب رستاخیز برگزار شد، صلاحیت بسیاری از افراد توسط ساواک رد شد و با اعتراضات کم سر و صدا و ناکام همراه بود. گفته می‌شد که ساواک در مسیر سیاستهای جدید شاه، در صدد بود چنین القا کند که با تأسیس حزب رستاخیز وضعیت اسف‌انگیز بازی حزبی پیشین پایان یافته است. از میان حدود ۱۰۰۰۰ نفر که کاندیدای نمایندگی مجلس رستاخیزی شده بودند، ساواک تنها صلاحیت حدود ۸۴۰ نفر را تأیید کرد. اما به رغم این اقدامات ظاهری، انتخابات دوره ۲۴ مجلس شورای ملی نیز با فشار ساواک بر روی مخالفان حکومت همراه بود و بازی رد یا تأیید صلاحیت داوطلبان صرفاً در میان وفادارترین افراد به شاه، به نمایش گذاشته شده بود. اخباری وجود دارد که نشان می‌دهد ساواک، مردم را برای عضویت در حزب رستاخیز و نیز حضور در انتخابات دوره ۲۴ مجلس شورای ملی تحت فشار قرار داده و تهدید می‌کرد. شایعات فراوانی نیز دربارۀ تبعات سوء عدم حضور در پای صندوقهای رأی و مهر خوردن شناسنامه‌های مردم، منتشر می‌شد. ساواک برای کشانیدن مردم به پای صندوقهای رأی از هیچ روشی فروگذار نکرد. ساواک در موارد متعدد در تأیید صلاحیت کاندیداهای انتخابات مجلس ۲۴ شورای ملی، عمدتاً به خواست برخی رجال و کارگزاران درجه اول نظیر اسدالله علم و اشرف پهلوی عمل می‌کرد. پس از پایان برگزاری انتخابات و آغاز فعالیت مجلس شورای ملی دوره ۲۴، نفوذ و سلطه ساواک بر نمایندگان فزونی گرفت. این دوره از مجلس نیز به رغم تمام تبلیغاتی که درباره آن صورت گرفته بود، مورد انتقاد شدید مخالفان سیاسی و

۱- یونس مروارید، پیشین، ج ۳، صص ۸۴۱ ـ ۸۴۲.

اجتماعی حکومت قرار گرفت و از مجلس تحت عنوان دفتر ساواک یاد می‌شد.[۱] در واپسین روزهای عمر حکومت پهلوی در سال ۱۳۵۷ به تدریج نمایندگانی از مجلس شورای ملی جسارت یافته و بدون اعتنا به تهدیدات ساواک به انتقاد از حکومت و دولت پرداخته و به سیاستهای ساواک انتقاد کردند. با آغاز نخست‌وزیری شاپور بختیار در دی ۱۳۵۷، دامنه اعتراضات نمایندگان گسترده‌تر شد، تا جایی که مهمترین موضع‌گیریهای مجلس در این برهه انحلال ساواک بود. نهایتاً نیز در ۴ بهمن ۱۳۵۷ لایحه انحلال ساواک در مجلس شورای ملی طرح و پس از چند جلسه در ۱۷ بهمن ۱۳۵۷ به تصویب نمایندگان مجلس رسید. حتی شاپور بختیار نخست‌وزیر روزهای پایانی عمر حکومت پهلوی نیز از این سر و دست شکستنها، رقابتها و پیشی گرفتنهای نمایندگان در تصویب نهایی لایحه انحلال ساواک سخت دچار شگفتی و حیرت شده بود. البته معدودی از نمایندگان مجلس شورای ملی با تمام مشکلاتی که برای حکومت بروز کرده بود، تا واپسین روزهای عمر حکومت به حمایت از آن ادامه دادند و به همین اتهام پس از پیروزی انقلاب اسلامی تحت تعقیب و محاکمه قرار گرفتند.[۲] ضمن این‌که میزان قابل‌توجهی از اعتراضات دوره انقلاب نیز با هماهنگی حکومت انجام می‌شد و برای ظاهرسازی بود.

۱- مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ٦، صص ۱۰۷ ـ ۱۰۹؛ عبدالرحیم ذاکرحسین، پیشین، ج ٤، صص ۳۲۳ ـ ۳۲٤.

۲- صورت مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ٢٤، جلسات: ۱٦۲ و ۱٦۳ و ۱۹۰ و ۱۹۹ و ۲۰٤ و ۲۰۸ و ۲۰۹؛ اکبر خلیلی، پیشین، ص ٤۲.

فصل بیست

ساواک؛ شکنجه، قتل، جنایت

زندان و زندانیان سیاسی

درباره تعداد دقیق زندانیان سیاسی دوره سلطنت محمدرضا اطلاع دقیقی در دست نیست. محافل نزدیک به رژیم پهلوی همواره سعی داشته‌اند این رقم را تقلیل داده و اندک برآورد کنند، مخالفان حکومت و برخی محافل سیاسی و مطبوعاتی خارجی گاه تعداد زندانیان سیاسی آن دوره را تا ۱۰۰/۰۰۰ نفر و بیشتر آورده‌اند. در منابعی این رقم ۲۵۰۰۰ نفر ثبت شده است. با این احوال تردیدی نیست که طی سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا واپسین ماههای سال ۱۳۵۷ هزاران نفر به اتهامات سیاسی توسط ساواک دستگیر و پس از بازجویی و تحمل شکنجه مدتی را در زندانهای رژیم سپری کردند. چنان‌که از منابع برمی‌آید بیشترین دستگیریها مربوط به سالهای دهۀ ۱۳۵۰ است. در مقطع پنج، شش ساله (۱۳۵۰ ـ ۱۳۵۵) به دنبال شدت گرفتن سرکوبهای ساواک، زندانهای حکومت مملو از متهمان و مخالفان سیاسی شد و ساواک نیز برای برخورد غیرانسانی‌تر با زندانیان سیاسی اختیارات تام به دست آورد.[1]

شاه، هیچ‌گاه به طور قاطع درباره وجود و یا فقدان شکنجه در زندانها اظهار عقیده نکرد. او همواره از پاسخ دادن به سئوالاتی که هرازگاه خبرنگاران و گزارشگران خارجی درباره وجود شکنجه می‌پرسیدند، عصبانی شده و تمام اخبار و اطلاعاتی که درباره نقش غیرانسانی ساواک در به بند کشیدن مردم وجود داشت، رد کرده و آن را شایعاتی بی‌اساس می‌خواند. به ادعای شاه هم تعداد نیروها و مأموران ساواک و هم گستره فعالیت این سازمان که از آن سازمانی

۱- روزشمار انقلاب اسلامی، ج ۱، صص ٤٤ ـ ٤٥؛ محمدعلی عمویی، پیشین، صص ٤٠٥ ـ ٤١١.

جهنمی و به شدت خشن به افکار عمومی جهان شناسانیده بود، بسیار کم‌تر از آن بود که قادر به انجام این قبیل اقدامات باشد. شاه همواره تلاش می‌کرد چنین بنمایاند که در درون دستگاه اطلاعاتی و امنیتی او (ساواک) شکنجهٔ زندانیان و مخالفان حکومت چندان محلی از اعراب ندارد؛ این در حالی بود که اسناد دستورات صریح شاه به ساواک در ضرورت سرکوب شدید و غیرقابل اغماض مخالفان سیاسی حکومت موجود است. شاه هیچ‌گاه حاضر نشد مخالفان خود و رژیمش را «مخالفان سیاسی» بنامد. او معتقد بود بیشتر کسانی که با رژیم پهلوی مخالفت می‌کنند نه مخالفان سیاسی بلکه مقدمین علیه امنیت و استقلال ملی کشور هستند و در نتیجه خائن و محکوم هستند. به همین دلیل از نگاه شاه بدرفتاری ساواک با این گروه نمی‌توانست به بدرفتاری و خشونت با مخالفان و زندانیان سیاسی تعبیر شود. واژه‌هایی نظیر مارکسیست، مارکسیست اسلامی و تروریست از جمله عباراتی بود که شاه عمده مخالفان سیاسی خود را به آن منسوب کرده و آنان را از جرگهٔ مخالفان سیاسی خارج می‌کرد و هرگونه رفتار غیرانسانی با آنان را امری لازم برمی‌شمرد. شاه همواره منتقدین خارجی را سرزنش می‌کرد که با طرح پرسشهایی درباره وجود یا عدم وجود شکنجه در ایران و نقشی که ساواک دارد، چشم بر روی پیشرفتهای کشور بسته‌اند و توجه ندارند که اگر موقعیت حکومتش تضعیف شود، منتقدین اروپایی و امریکایی او نیز با مشکلات جدی روبرو خواهند شد. بدین ترتیب، شاه به طور تلویحی هشدار می‌داد که بر رفتارهای غیرانسانی ساواک با متهمان، مخالفان و زندانیان سیاسی چشم فروبندند؛ البته در بسیاری از موارد چنین نیز می‌شد. شاه بعدها در «پاسخ به تاریخ» هم تصریح کرد که هیچ زندانی سیاسی توسط ساواک شکنجه نشده و جان خود را از دست نداده است. او رقم اعلام شده توسط مخالفان و محافل سیاسی، اجتماعی و رسانه‌ای خارجی درباره وجود ۲۵ تا ۱۰۰ هزار زندانی سیاسی را در دوران سلطنتش بی‌اساس خوانده و تعداد کسانی را که طی سالهای ۱۳۴۷ ـ ۱۳۵۶ توسط ساواک دستگیر و زندانی شده بودند، «دقیقاً سه هزار و صد و شصت و چهار نفر» دانست. شاه مدعی بود نقش قابل‌توجهی در تعدیل رفتارهای غیرانسانی ساواک با زندانیان و مخالفان سیاسی ایفا کرده است؛ ادعایی که هیچ‌گاه از سوی محافل داخلی و خارجی پذیرفته نشد. ضمن این‌که برخی از مدیران و نیروهای ساواک نیز پس از پیروزی انقلاب اسلامی در مقالات و خاطرات، موضوع شکنجه و بدرفتاری ساواک با زندانیان و متهمان سیاسی را بی‌اساس ارزیابی کرده و افسانه خوانده‌اند. اما اسناد، مدارک و شواهد موجود و کسان بسیاری که در آن دوره توسط

ساواک شکنجه شده‌اند، همچنین خاطرات و منابع مستند و بسیار دیگر، خط بطلان بر این ادعاها می‌کشند.[۱] زندانهای آن دوره مملو از زندانیان سیاسی بود که سالیان طولانی از عمر را به جرم مخالفت با استبداد حکومتی در ایران در حبس گذرانیدند و تعداد آنان از رقم چندین هزار نفر فراتر می‌رفت. زندانیان سیاسی که معمولاً به مجرد دستگیری، در بازداشتگاههای ساواک شکنجه می‌شدند، در دوره گذراندن محکومیت زندان نیز همیشه در معرض شکنجه‌های روحی و جسمی قرار داشته و به ندرت از حداقل حقوق زندانیان سیاسی برخوردار می‌شدند. ساواک از ورود هرگونه نوشته، جزوه، کتاب و آثار سیاسی، اجتماعی و فرهنگی به زندان، که احتمال می‌رفت نگرش سیاسی زندانیان را نسبت به رژیم پهلوی تیره‌تر سازد، جلوگیری می‌کرد. زندانیانی که از این دستورالعمل تخطی می‌کردند، با مشکلات و فشارهای بیشتری روبرو می‌شدند.[۲] مکاتبات پستی زندانیان سیاسی با بیرون از زندان تحت تدابیر شدید ساواک بود.[۳] وضعیت بهداشتی و تغذیه زندانیان سیاسی نیز معمولاً نازل بود و کیفیت بسیار پایینی داشت؛ تا جایی که در موارد متعددی زندانیان قادر به مصرف آن نبودند و به دلیل عدم رعایت مسائل بهداشتی، بیماریهای متعددی دامنگیر زندانیان می‌شد؛ اعتراضات و انتقادات زندانیان نیز به ندرت مورد توجه مسئولان زندان و ساواک قرار می‌گرفت. در مواردی و در پی اعتصاب غذای زندانیان در بعضی زندانها، ساواک اعتصاب‌کنندگان را تحت شکنجه قرار می‌داد. در خاطرات زندانیان سیاسی آن دوره به دفعات از شکنجه‌هایی یاد شده که در پی اعتصاب غذای زندانیان سیاسی توسط ساواک اعمال می‌شد؛ تا جایی که دهها نفر به شدت مجروح و مصدوم می‌شدند و عاملان اعتصاب، شکنجه و تبعات سوء مضاعفی را متحمل می‌شدند.[۴]

زندانیان سیاسی که مدت زندانشان نیز قطعی شده بود، همواره تحت فشار ساواک قرار داشتند و ناگزیر به شرایط غیرانسانی تن در می‌دادند. در سالیان طولانی زندان، بین زندانیان سیاسی، فرهنگ لغت ویژه‌ای شکل گرفت. عبارات و واژه‌های خاص، نمایانگر مفاهیم

۱- ویلیام شوکراس، پیشین، صص ۵۲۷ ـ ۵۲۸؛ پرویز راجی، پیشین، صص ۱۵۹ ـ ۱۶۰.

۲- شهید سید اسدالله لاجوردی به روایت اسناد ساواک، ص ۱۴۳؛ چپ در ایران به روایت اسناد ساواک، ج ۸، صص ۴۴ ـ ۴۵.

۳- شهیدسیداسدالله لاجوردی به روایت اسناد ساواک، ص ۲۹۸؛ فریده کمالوند، یادهای ماندگار، صص ۳۵۱ ـ ۳۵۲.

۴- محمدعلی عمویی، پیشین، صص ۳۷۰ ـ ۳۸۰.

ویژه‌ای درباره مسائل زندان، زندانیان و مشکلات، مباحث و مجموعه گرفتاریها و زندگی روزمره آنان شده بود.[1]

بدرفتاریهای ساواک با زندانیان سیاسی، گاه از شکنجه و ضرب و جرح نیز فراتر رفته، موجبات قتل آنان را فراهم می‌آورد. طی سالهای دهۀ ۱۳۳۰ تا دهۀ ۱۳۵۰ دهها نفر از زندانیان سیاسی تحت شکنجه‌های جسمی و روحی به قتل رسیدند که ساواک حتی از تحویل اجساد آنان به خانواده‌هایشان نیز خودداری کرد. دهها نفر از دستگیرشدگان، بدون این‌که نشانی از آنان به دست آید، در ردیف مفقودالاثرها قرارگرفته و اجساد آنان پس از قتل به دست ساواک، در مکانهای نامعلوم و مجهولی به خاک سپرده شدند. ضمن این‌که صدها نفر از زندانیان، تحت شکنجه‌های مرگبار ساواک، عضو و یا اعضایی از بدن خود را از دست داده و ناقص‌العضو شدند و تا پایان عمر دیگر نتوانستند سلامتی جسمی و روحی خود را به دست آورند. گفته می‌شد که ساواک برخی از شکنجه‌شدگان را نیز از هلی‌کوپتر و هواپیما در بیابانهای دورافتاده و کویرهای مرکزی ایران به بیرون پرتاب کرده است. اجساد بسیاری از قربانیان که در زندان و یا طی درگیریهای خیابانی با ساواک به قتل رسیده بودند، در قبرستانها دفن می‌شد، اما خانواده و بستگان آنها هیچ‌گاه از محل دفن عزیزان خود مطلع نمی‌شدند. گاه ساواک پس از آن که زندانیان و متهمان سیاسی را تحت شکنجه‌های مرگبار به قتل می‌رساند، بستگان و خانواده‌های قربانیان را تحت فشار قرار می‌داد تا به طور کتبی اقرار کنند که ساواک نقشی در شکنجه و قتل آنان نداشته و مرگ آنان به طور طبیعی رخ داده است. البته گروه قابل توجهی از خانواده‌ها و بستگان زندانیان و دستگیرشدگان سیاسی نیز پس از سالها دوندگی و پرس و جو و مراجعه به مراکز ساواک، زندانها و مراجع مختلف سیاسی، دولتی و حکومتی، هیچگاه اثری از زندانیهای خود به دست نمی‌آوردند. بعدها آشکارشد که ساواک دستگیرشدگان را تحت شکنجه‌های مرگبار به قتل رسانده و سپس اجساد آنان را از بین برده است؛ درباره این قربانیان، هیچ خبری در اختیار خانواده‌هایشان قرار نگرفته و اساساً منکر وجود چنین زندانیانی و یا قربانیانی در مراکز ساواک و زندانها شده است. ساواک متهمان و قربانیان خود را عمدتاً به طور شبانه و بدون آگاهی بستگان دستگیر و راهی

۱- کتاب جمعه، س اول، ش ۱، پنجشنبه ٤ مرداد ۱۳۵۸، صص ۱۵۹ ـ ۱٦۱.

قربانگاههای خود می‌کرد.[۱] در بعضی موارد، به رغم پایان دوران محکومیت زندانیان سیاسی و عمدتاً به دلیل مقاومت آنان و اصرار بر ادامه مبارزه، ساواک مانع از آزادی آنان می‌شد.[۲] به رغم تدابیر شدید امنیتی در برخی موارد، معدودی از زندانیان از فرصت استفاده کرده و از درون زندان نامه‌هایی خطاب به مردم، علما و یا روحانیون و برخی گروههای حقوق بشر بین‌المللی ارسال می‌کردند. در این نامه‌ها به‌ویژه درباره شکنجه و رفتار غیرانسانی ساواک با زندانیان سیاسی و نقض ابتدایی‌ترین حقوق زندانیان سیاسی مطالب جالب توجه و در عین حال تأسف‌باری درج شده است؛ از جنایات غیرانسانی سخن به میان می‌آمد که به ندرت و یا هیچ‌گاه امکان انعکاس آن در بیرون از زندان وجود نداشت.[۳] مأموران ساواک برای به اصطلاح زهرچشم گرفتن از زندانیان سیاسی و تشدید رعب و وحشت در زندانها، یکباره و به دنبال بهانه‌ای واهی، در دسته‌های چندین ده نفره وارد بندهای سیاسی زندان شده و زندانیان را به شدت ضرب و شتم می‌کردند. در این یورش وسایل اندک و ناچیز زندانیان از میان می‌رفت و حتی از سرقت وسایل شخصی زندانیان نیز دریغ نمی‌شد. در مواردی نیز، افرادی از زندانیان غیرسیاسی مانند قاتلین، چاقوکشان، معتادان، سارقان و نظایر آنان را به بندهای سیاسی منتقل کرده و مشکلات زندانیان سیاسی را مضاعف می‌کردند. رؤسا و مأموران زندان معمولاً رفتار سخیفی با زندانیان سیاسی داشتند و در برخورد با آنان از بر زبان آوردن فحش و ناسزاهای رکیک و غیرقابل تحمل ابایی نداشتند. زندانبانان و مأموران ساواک برای به زانو درآوردن زندانیان، به ناسزاها و فحشهای شرم‌آور متشبث می‌شدند و آنان را به انوع اقدامات شنیع جسمی و روحی غیرانسانی تهدید می‌کردند. در زندانهای مناطق بدآب و هوای کشور، زندانیان به عنوان بخشی از مجازات زندان،متحمل گرما و یا سرمای شدید می‌شدند و در همان حال برای برآوردن برخی حوایج شخصی نظیر استفاده از توالت و حمام، صرف غذا و آب، نور و روشنایی مشکلات عدیده‌ای متحمل می‌شدند. ساواک به طور دائم در بین زندانیان سیاسی، جاسوس و نفوذی داشت که رفتار، فعالیت، اقدامات و سخنان و موضع‌گیریهای زندانیان را منتقل می‌کردند و دستاویز مضاعفی برای سخت‌گیری بر زندانیان سیاسی به دست

۱- خانبابا تهرانی، نگاهی از درون به جنبش چپ ایران، صص ۲۸۲ ـ ۲۸۳؛ فرازهایی از تاریخ انقلاب به روایت اسناد ساواک و امریکا، صص ۳۵۲ ـ ۳۵۳.

۲- محمدعلی عمویی، پیشین، ص ۳۹۲.

۳- درباره جنایات ساواک، صص ۱۸۵ ـ ۱۸۶.

می‌آمد.[1] زندانهای زندانیان سیاسی معمولاً از تجهیزات و وسایل سرمازا و گرمازا بهره نداشت؛ اندک امکانات موجود نیز هیچ‌گاه نمی‌توانست حوایج زندانیان را برآورده کند. این وضعیت خود موجبی برای دردسر و مشکلات بیشتر می‌شد. اطاقها، سلولها و بندهای نگهداری زندانیان سیاسی فاقد حداقل امکانات زندگی بود و معمولاً تعداد زندانیان حاضر در آنها به چند برابر ظرفیت واقعی می‌رسید. هر اعتراضی نیز به وضعیت مرارت‌بار موجود با عکس‌العمل شدید و غیرانسانی زندانبانان روبرو شده و معترضین معمولاً با اعمال فشار بیشتر نظیر محرومیت از امکانات محدود زندان و گاه شکنجه و ضرب و شتم پذیرایی می‌شدند. فقدان امکانات بهداشتی، موجب بروز بیماریهای مسری و واگیر در بین زندانیان می‌شد. ساواک از در اختیار قرار دادن هر امکان و فضایی که می‌توانست وضعیت روحی و جسمی زندانیان سیاسی را بهبود بخشد، جلوگیری می‌کرد. ساواک گاه و بیگاه به بندها و سلولهای محل استقرار زندانیان حمله‌ور شده و با به هم ریختن وسایل خواب و زندگی و شکستن معدود وسایل آنان و ضرب و جرح و بر زبان آوردن فحش و ناسزاهای شرم‌آور، آسایش آنان را بیش از پیش سلب می‌کرد. از دیگر اقدامات ساواک، جابجایی دائمی زندانیان در بندها و زندانهای مختلف بود. این امر در درجه اول برای کنترل بیشتر و مراقبت از زندانیان و در درجه دوم برای آزار بیشتر زندانیان صورت می‌گرفت. زندانیانی نیز که از خواستهای ساواک در زندان تخطی می‌کردند، به زندانهای مناطق بدآب و هوای کشور تبعید می‌شدند. بازجویی، شکنجه، پرونده‌سازی و سپس محاکمه و محکومیت نهایی متهمان سیاسی نمی‌توانست پایان دوره شکنجه و مرارت زندانیان تلقی شود و زندانیان سیاسی آن دوره هنگام گذراندن روزهای محکومیت نیز با شداید و گرفتاریهای فراوانی روبرو بودند که هیچ‌گاه تمامی نداشت. با تمام این احوال، زندانیان سیاسی برای در هم شکستن فضای رعب‌انگیزی که ساواک ایجاد کرده بود، تلاش می‌کردند. این عده برای ایجاد ارتباط، آمد و شد، خبرگیری و سایر اقداماتی که می‌توانست از تضعیف روحیاتشان جلوگیری کند، از هر امکان ناچیزی استفاده می‌کردند. اعتراضات گسترده زندانیان سیاسی، ساواک را در برآورده ساختن خواستها و نیازهای آنان ـ هر چند موقت ـ به تسلیم وامی‌داشت.[2] البته این وضعیت علاوه بر این‌که در تمام زندانها

۱- عباس سماکار، من یک شورشی هستم، صص ۳۴۷ ـ ۳۸۱ و صص ۴۰۰ ـ ۴۱۷.

۲- حمید روحانی، پیشین، ج ۲، صص ۳۴۸ ـ ۳۳۲؛ محمدعلی عمویی، پیشین، صص ۲۰۸ ـ ۲۰۹ و صص ۲۳۶ ـ ۲۴۱.

عمومیت نداشت، به ندرت نیز روی می‌داد و دوام چندانی نداشت. فضای زندانها عموماً رعب‌انگیز و خوفناک بود و ساواک برای مضاعف کردن رنج و درد زندانیان تلاش می‌کرد.[۱] بارها ساواک برای شکستن روحیه زندانیان و تسلیم آنها، توطئه‌هایی برای بدنام کردن این عده ترتیب می‌داد که از جمله مهمترین آن، القای همکاری و ارتباط جاسوسی آنان با ساواک بود. از دیگر اقدامات ساواک، بهره‌برداری از اختلافات سیاسی و مذهبی زندانیان بود. ساواک برای گسترش اختلافات بین زندانیان سیاسی، برنامه‌ها و توطئه‌های حساب‌شده‌ای اجرا می‌کرد. زندانهای دوران پهلوی پذیرای زندانیان سیاسی از احزاب و گروههای سیاسی و مذهبی گوناگونی بود که گاه اختلاف فکری، سیاسی و عقیدتی قابل‌توجهی با یکدیگر داشتند. حزب توده و گروههای چپ، نهضت آزادی ایران، جبهه ملی و احزاب تشکیل دهنده آن، سازمان دو زیست مجاهدین خلق (اسلام‌گرا و مارکسیست)، چریکهای فدایی خلق، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، هیئتهای مؤتلفه اسلامی، علما و روحانیون و گروههای سیاسی و مذهبی دیگر در زندانهای کشور محبوس بودند. این زندانیان سیاسی اغلب افکار، اندیشه‌ها، اعتقادات و رویکردهای سیاسی و مذهبی خود را در درون زندان نیز حفظ کرده و در ترویج ایده‌ها و افکار خود نیز می‌کوشیدند. در این میان علما و روحانیون با مجاهدین خلق و گروههای چپ فاصله مشخص‌تری داشتند که در رفتار و عملکرد آنان در زندان نیز مشخص بود. ساواک برای ایجاد اختلاف بیشتر بین زندانیان، تلاش می‌کرد و از هر عملی که می‌توانست بر اختلافات دامن زده و درگیریهایی بین طرفین ایجاد کند، استفاده می‌کرد. البته به رغم وجود اختلاف عمیق سیاسی، مذهبی و عقیدتی بین گروههای مختلف زندانی، معمولاً عقلا و ریش سفیدان و به عبارتی رهبران و نمایندگانی از بین زندانیان برای جلوگیری از گسترش دامنه اختلافات که می‌توانست مشکلات زندانیان را مضاعف کند، با یکدیگر مذاکره کرده و راه‌حلهای مسالمت‌آمیز و منطقی‌تری به کار می‌بستند. البته این‌گونه راه‌حلها و پادرمیانیها همیشه کارساز نبود و گاه برخوردهای پرتنشی میان زندانیان سیاسی بروز می‌کرد.[۲] ساواک بی‌میل نبود اختلافات فکری، سیاسی و مذهبی مخالفان سیاسی حکومت در زندان تبعات سوئی در روند مخالفت با رژیم پهلوی در داخل و بیرون از زندان به دنبال آورده و

۱- فریده کمالوند، پیشین، صص ۲۸۱ ـ ۲۸٤؛ محمدعلی عمویی، پیشین، صص ۳٦۰ ـ ۳۷۰.
۲- عباس سماکار، پیشین، صص ۳۰۳ ـ ۳۰٦؛ مواضع گروهها در زندان، صص ۱ ـ ۷۲.

موقعیت حکومت را در برابر مخالفان تقویت کند. شواهد و قراینی هم وجود داشت که نشان می‌داد جاسوسان و نفوذیهایی از ساواک در درون زندانها، بر نقاط ضعف و وجوه افتراق گروههای سیاسی مخالف حکومت دامن زده و بر گستره اختلافات بین زندانیان می‌افزودند.

ساواک هر از گاه در بین زندانیان سیاسی، نفوذیها و نادمانی را می‌فرستاد که ضمن تماس با زندانیان، آنان را به ابراز ندامت و طلب بخشش از شخص شاه و ساواک تشویق کنند. در این میان گاه چهره‌های مشهور سابقاً مخالف حکومت که اینک با حمایت ساواک به مقامات سیاسی و اداری مهم و برجسته‌ای در بدنه حاکمیت صعود کرده بودند، توسط ساواک مأمور ندامت‌سازی بین زندانیان سیاسی می‌شدند. از جمله مهمترین این افراد می‌توان به پرویز نیکخواه اشاره کرد.[1] برخی زندانیان سیاسی با ابراز ندامت در مدت محکومیت خود تخفیف می‌گرفتند و یا آزادی خود را باز می‌یافتند. برخی زندانیان سیاسی نیز صرفاً برای رهایی از زندان و ادامه مبارزه با رژیم با ابراز ندامت مصلحتی، تعهدنامه دلخواه ساواک را امضا کرده و آزاد می‌شدند. ساواک معمولاً زندانیانی را هم که مدت حبس و محکومیت آنان پایان یافته و موعد آزادی قانونی‌شان فرارسیده بود، ملزم به امضای تعهدنامه‌ای مبنی بر اجتناب از ادامه مخالفت با حکومت و همکاری با ساواک می‌کرد که اقدامی تشریفاتی تلقی می‌شد. ضمن این‌که برخی از زندانیان سیاسی به رغم تهدیدات و فشارهای ساواک از امضای این تعهدنامه طفره می‌رفتند.[2] در مواردی هم ساواک برای بهره‌برداری مضاعف از موضوع زندانیان سیاسی، تمهیداتی فراهم می‌کرد تا افرادی از زندانیان، مقارن مناسبتهای مورد توجه رژیم (سالروز تولد و یا تاجگذاری و به تخت نشستن شاه) توسط شاه بخشیده شوند.[3] آزار ساواک پس از آزادی نیز شامل حال زندانیان سیاسی می‌شد. مأموران و جاسوسان ساواک به طور دائم از آزادشدگان مراقبت می‌کردند و به طور پیدا و پنهان در زندگی فردی، خانوادگی و اجتماعی آنان دخالتهای ناروایی داشتند؛ نیز تهدیدات و هشدارهای ساواک همواره زندگی آنان را تحت‌الشعاع قرار می‌داد. ساواک مراقب بود آزادشدگان، به فعالیت سیاسی ادامه ندهند و هر از گاه خطر دستگیری، شکنجه، پرونده‌سازی و زندان دوباره را به آنان گوشزد می‌کرد. در همان حال، برای انزوای زندانیان آزاد شده، در محیط کار، زندگی و فعالیت اجتماعی اقدامات ناروای

۱- روزنامه کیهان، ش ۱۰۶۶۰، سه‌شنبه ۲۲ اسفند ۱۳۵۷، ص ۸.

۲- مرتضی الویری، خاطرات مرتضی الویری، ص ۵۰؛ محمدعلی عمویی، پیشین، صص ۲۸۶ ـ ۲۸۷.

۳- شهید سیداسدالله لاجوردی به روایت اسناد ساواک، ص ۳۱۷.

بسیاری انجام می‌داد. صاحبان مشاغل در بخش خصوصی که قصد کمک به زندانیان سیاسی آزاد شده را داشتند، توسط ساواک تحت فشار قرار می‌گرفتند؛ مراکز دولتی نیز از استخدام این قبیل افراد منع شده بودند. این اقدامات برای به تسلیم واداشتن مخالفان صورت می‌گرفت.[۱]

با افزایش تعداد زندانیان سیاسی تا نیمه دهه ۱۳۵۰، فشار، شکنجه، بدرفتاری و اقدامات غیرانسانی ساواک با زندانیان سیاسی افزایش یافت. اما این روند از اواخر سال ۱۳۵۵ و اوایل سال ۱۳۵۶ و به دنبال فزونی گرفتن ناآرامیهای سیاسی، کاهش یافت. به تدریج سختگیریها بر زندانیان سیاسی در زندانهای تحت مدیریت ساواک نیز کاهش یافت و شاه به ناچار به ساواک دستور داد از سخت‌گیریها و فشار بر زندانیان بکاهد. شاه همچنین به ساواک توصیه کرد از شدت شکنجه متهمان و مخالفان سیاسی اندکی بکاهد و چنان وانمود کند که زندانیان سیاسی دوران خوشی را در زندانها سپری می‌کنند. ساواک ترتیبی داد تا عنوان زندانیان سیاسی که تا آن زمان «زندانیان ضدامنیتی» بود به واژه «زندانیان سیاسی» تغییر یابد و رؤسا و مدیران بدنام زندان تعویض شوند. در این دوره تسهیلاتی برای ملاقات زندانیان و بستگانشان در فضایی صمیمی‌تر ایجاد شد، تغذیه و بهداشت زندانیان بهبود یافت، کتابها و مطبوعات داخلی و خارجی با محدودیتهای کمتری در اختیار زندانیان قرار گرفت و زندانیان از برنامه‌های رادیو و تلویزیون بهره‌مند شدند. مأموران و مدیرانی از ساواک نیز هر از گاه با خوشرویی و نزاکت قابل توجهی با زندانیان سیاسی ملاقات کرده و از مشکلات و کمبودهای آنان اطلاع می‌یافتند و آمادگی خود را برای ارائه تسهیلات بیشتر به زندانیان اعلام می‌کردند. این اقدامات برای آرام کردن فضای سیاسی، اجتماعی بحرانی کشور و نیز ابراز رضایت محافل سیاسی، خبری و حقوق بشر خارجی و بین‌المللی صورت می‌گرفت. ساواک تلاش می‌کرد برخلاف سالهای گذشته چهره‌ای مهربان از خود نشان داده و چنین بنمایاند که از اعمال هر شکنجه روحی و جسمی درباره زندانیان سیاسی پرهیز می‌کند. ساواک در این دوره وانمود می‌کرد انتقادات و اعتراضات زندانیان را با تأسی به روشهای منطقی و مسالمت‌آمیز پاسخ داده و از برآوردن خواستهای آنان احساس رضایت می‌کند. اما مخالفان سیاسی حکومت تأکید می‌کردند که مسالمت‌جویی ساواک و پرهیز این سازمان از به کار بستن شکنجه در ماههای پایانی عمر حکومت، با توجه به گسترش مخالفتهای سیاسی و انقلابی مردم امری

۱- احمد احمد، پیشین، صص ۲۱۶ ـ ۲۲۱ و صص ۳۰۹ ـ ۳۱۲؛ محمدعلی گرامی، پیشین، صص ۳۴۶ ـ ۳۴۷.

اجتناب‌ناپذیر است. البته حکومت تلاش می‌کرد وانمود سازد که ایجاد فضای باز سیاسی، اجتماعی ابتکاری از سوی شاه است و رژیم پهلوی موقعیت متزلزلی ندارد. به هر حال از اواخر سال ۱۳۵۵ و اوایل سال ۱۳۵۶، زندانیان سیاسی به تدریج تغییر آشکاری در رفتار مأموران و مدیران ساواک با زندانیان مشاهده می‌کردند و از ضعف و فتوری که در این سازمان راه یافته بود، آگاهی می‌یافتند. همزمان با کاهش فشارهای ساواک نیز، رژیم پهلوی ناگزیر به تدریج به آزادی زندانیان سیاسی اقدام می‌کرد. بدین ترتیب بسیاری از زندانیانی که به حبسهای طولانی‌مدت محکوم شده بودند، آزادی خود را باز یافتند. زندانیان سیاسی برخلاف سالهای گذشته اینک با مأمورانی از ساواک برخورد می‌کردند که روحیاتشان متزلزل و تضعیف شده و نسبت به آینده مبهم خود در هراس به سر می‌بردند. این روند از اواخر سال ۱۳۵۶ و اوایل سال ۱۳۵۷ بیش از پیش افزایش یافت. زندانیان سیاسی از یأس، دلهره و ترس شدیدی که بر بسیاری از بازجویان، شکنجه‌گران، مدیران و مأموران ساواک مستولی شده بود، سخن به میان آورده و از رفتار ملتمسانه و ترحم‌برانگیز برخی از ساواکیان در واپسین ماهها و روزهای عمر رژیم پهلوی خبر می‌دهند.[1] از اوایل نخست‌وزیری شریف امامی (از ۵ شهریور ۱۳۵۷) دیگر از بدرفتاری و اقدامات خشن ساواک در زندانها اثری باقی نمانده بود. در واقع از خرداد ۱۳۵۷ به بعد و به دنبال جایگزین شدن ناصر مقدم به جای نصیری در ریاست ساواک، این سازمان برای برخورد با بحران موجود به تدریج به روشهای ملایم‌تری روی آورد. البته در این میان از اواسط سال ۱۳۵۷ آزادی زندانیان سیاسی شتاب گرفت. نهایتاً نیز شاپور بختیار در واپسین روزهای دوران نخست‌وزیری‌اش، دستور آزادی تمام زندانیان سیاسی را صادر کرد؛ این در حالی بود که در آن مقطع ساواک عملاً دیگر در زندانها حضور نداشت.[2]

شکنجه

هر چند پدیده مذموم شکنجه در تاریخ ایران سابقه‌ای طولانی دارد، اما رژیم پهلوی پایه‌گذار روشهای سیستماتیک و کارآمد شکنجه در تاریخ معاصر ایران است. اعمال شکنجه درباره مخالفان سیاسی، از آغازین سالهای سلطنت رضاشاه با شدت هر چه تمام‌تر به کار

۱- ماروین زونیس، پیشین، صص ۱۹٦ ـ ۱۹۷؛ غلامحسین مصدق، در کنار پدرم مصدق، ص ۷۵.
۲- عباس سماکار، پیشین، صص ٤۱۸ ـ ٤۲۷؛ مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۱، صص ۳٤۳ ـ ۳٤٤.

گرفته شد و تا واپسین روزهای عمر حکومت او ادامه یافت. روند شکنجه مخالفان و متهمان سیاسی طی دوازده ساله نخست دوره سلطنت محمدرضا کاهش یافت. در حالی که به تدریج خاطره شکنجه‌های غیرانسانی زندانیان سیاسی دوره رضاشاه از اذهان عمومی زدوده می‌شد، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بسیار زود نویدبخش بازگشت دوباره نظم قدیم (دوره رضاشاه) و ضرورت یافتن شکنجه مرگبار و غیرانسانی مخالفان سیاسی حکومت شد. در سالهای پس از کودتا، صدها نفر از مخالفان سیاسی حکومت متحمل شکنجه شدند که تمامی نداشت و تنها در سال پایانی دهۀ ۱۳۳۰ و نخستین سال دهۀ ۱۳۴۰ ـ دوران نخست‌وزیری علی امینی ـ اعمال شکنجه درباره متهمان و مخالفان سیاسی حکومت کاهش یافت. با آغاز نخست‌وزیری اسدالله علم (تیر ۱۳۴۱ ـ اسفند ۱۳۴۲) اعمال شکنجه، سیری صعودی یافت و گسترش تدریجی بحران سیاسی، بر دامنه سخت‌گیریها و اعمال شکنجه بر زندانیان، دستگیرشدگان و متهمان سیاسی، آشکارا افزود. نهضت امام خمینی و قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، رژیم پهلوی را بیش از پیش به ضرورت اعمال شکنجه‌های مرگبار و غیرانسانی درباره متهمان، مخالفان و زندانیان سیاسی متقاعد کرد. اینک آشکار شده بود که شکاف بین حکومت و مخالفان سیاسی او به نقطه غیرقابل ترمیم و بازگشتی رسیده است. در همان حال مشخص شد که حکومت اراده‌ای برای برخورد مسالمت‌آمیز با مخالفان ندارد، بنابراین تنها حربه به زانو درآوردن و از میان برداشتن مخالفان، اعمال خشونت تشخیص داده شد.[1] آغاز مبارزات مسلحانه در همان نخستین سالهای پس از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، که خود زاییده و پیامد این حرکت بود و البته مجموعه حکومت و ساواک را غافلگیر کرده بود، به کارگیری حربه شکنجه را، به ضرورتی غیرقابل اغماض برای ساواک تبدیل کرد. به‌ویژه این‌که گروههای چریکی علاوه بر روش قهرآمیز، از ساختار تشکیلاتی مخفیانه و پیچیده‌ای نیز پیروی می‌کردند. ساواک به طرق مسالمت‌آمیز نمی‌توانست، حداقل در کوتاه مدت، به تشکیلات، شیوه و چگونگی مبارزه، اعضا، ارتباطات و دیگر مسائل این گروهها دست یابد. به زعم ساواک، تنها اعمال شکنجه بود که می‌توانست اعضای دستگیر شده گروههای چریکی را به اعتراف واداشته و موجبات دستگیریهای بیشتر را فراهم آورد و ساواک را در شناسایی و از میان بردن و یا تضعیف موقعیت آنان یاری دهد. همگام با گسترش مخالفتهای مسلحانه، ساواک نیز به طور

۱- ساواک عامل وحشت، صص ۳۲ ـ ۵۱؛ عبدالامیر فولادزاده، پیشین، ج ۳، صص ۱۳۵ ـ ۱۳۷.

روزافزون، از حربه شکنجه بیشتر استفاده می‌کرد. افزایش اقدامات مسلحانه در سال ۱۳۴۹ و پس از آن، ساواک را به طور جنون‌آمیز و دیوانه‌وار به بهره گرفتن از شکنجه کشاند و این روند در تمام سالهای ۱۳۵۰ ـ ۱۳۵۵ با شدت ادامه یافت. آوازه ساواک به عنوان سازمانی که در رأس همه همتایان شکنجه‌گر خود در نقاط مختلف جهان قرار دارد، عالمگیر شد. نام ساواک بیش از پیش با شکنجه‌های مرگبار و ضدبشری عجین شد.[1] ساواک از همان آغاز برای شناسایی، کسب خبر، اقرارگیری، بازجویی و پرونده‌سازی برای متهمان و مخالفان سیاسی حکومت بهره گرفتن از شکنجه را حربه‌ای ضروری، غیرقابل اغماض و در عین حال کارآمد تشخیص داده و به طور دائم به آن متشبث می‌شد. دستگیرشدگان که در برابر خواستها و پرسشهای مرتبط و غیرمرتبط و یا اساساً ناصواب ساواک مقاومت بیشتری نشان می‌دادند، پذیرای شکنجه‌های مرگبارتر و سنگین‌تری می‌شدند. البته دستگیرشدگانی کم مقاومت که از همان آغاز بازجویی اطلاعات کافی در اختیار ساواک قرار می‌دادند نیز، به عنوان چاشنی و یادآوری برخی فراموش شده‌ها و از قلم افتاده‌ها، گوشه‌هایی از شکنجه‌های جسمی و روحی ساواک را تجربه می‌کردند. شکنجه جزء لایتجزا و فراموش ناشدنی بازجویی، اقرارگیری و پرونده‌سازیهای ساواک بود. چه بسا ساواک برای به دست آوردن اخبار و اطلاعاتی که هیچ‌گاه در عالم واقع وجود نداشت! دستگیرشدگان را شکنجه می‌کرد و هرگاه متهمان موفق به برطرف کردن سوءظن ساواک و جلب اعتماد بازجویان نمی‌شدند، به تحمل شکنجه‌های بیشتر ناگزیر می‌شدند.[2] اعتراف‌گیری و پرونده‌سازیهای ساواک علاوه بر شکنجه، با برخی رفتارهای مسالمت‌آمیز مصلحتی نظیر تهدید، ارعاب، عطوفت و مهربانی، بلوف و غیره نیز همراه بود. در موارد متعدد هم‌زمان با بازجویانی که برای اقرارگیری و اعتراف، متهمان و دستگیرشدگان را شکنجه می‌کردند، همکارانی از آنان در طرحی از پیش تعیین شده و با حرکاتی نمایشی، برای اعتراف‌گیری، به روشهایی نظیر وعده و وعید دادن، عطوفت و گاه ابراز خشم نسبت به همکاران شکنجه‌گر خود متوسل می‌شدند. در مواردی متهمان و شکنجه‌شدگان با ارائه پاسخهایی انحرافی و حساب شده، بازجویان را سردرگم کرده و آنان را از رسیدن و شناختن کنه قضایا باز می‌داشتند. ساواک برای اطاعت بی‌چون و چرای بازجویان

۱- مازیار بهروز، شورشیان آرمانخواه، صص ۱۰۱ ـ ۱۰۵؛ تأثیر جنبش مسلحانه بر زندانها، صص ۱ ـ ۳۱.
۲- عباس سماکار، پیشین، صص ۱۱ ـ ۳۳.

در اعمال شکنجه، اهمیت قابل‌توجهی قائل بود. همواره تلاش می‌شد بازجویان از میان افراد کم سواد، ناآگاه از مسائل سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، فکری و نیز معتقدین و هواداران ثابت‌قدم رژیم پهلوی انتخاب شوند. دگم‌اندیشی و ناتوانی فکری، کم‌تر مجالی برای تجدیدنظر و فهم اقدامات و رفتار خشن و غیرانسانی که با متهمان و مخالفان سیاسی حکومت در پیش گرفته بودند، باقی نمی‌گذاشت و تحت‌تأثیر افکار، اندیشه‌ها و خواستهای مخالفان حکومت قرار نمی‌گرفتند. بازجویان نیز معمولاً توسط مأمورانی دیگر از ساواک مراقبت می‌شدند و هرگونه تغییر رفتار احتمالی آنان می‌توانست به تغییر شغل این افراد منجر شود. بازجویانی از ساواک که پس از پیروزی انقلاب اسلامی تحت محاکمه قرار گرفتند، تصریح کردند که پیشاپیش و قبل از شروع شغل بازجویی، درباره حقانیت و درستی راهی که در پیش گرفته بودند، توجیهات لازم صورت گرفته و متقاعد می‌شدند که رژیم پهلوی هدفی جز تعالی و پیشرفت کشور دنبال نمی‌کند و مخالفان سیاسی آن به عنوان عوامل بازدارنده، ضرورتاً باید تحت بازجویی و شکنجه قرار گرفته و پس از تشکیل پرونده، محاکمه و مجازات شوند. ضمن این‌که ساواک برای ارتقاء کمی و کیفی بازجویان، کمکهای اقتصادی مؤثری به آنها می‌کرد؛ تا جایی که بسیاری از بازجویان در فاصله زمانی نه چندان طولانی، از ثروت و مکنت قابل‌توجهی برخوردار می‌شدند. تعدادی از بازجویان نیز که در برخورد با مخالفان شدت عمل بیشتری نشان داده و اطلاعات صحیح و سقیم قابل‌توجهی از متهمان کسب می‌کردند، مواهب مادی بیشتری در انتظارشان بود. در مواردی هم این روند با تطمیع و وعده‌های مالی و تفریحی بسیار همراه بود.[1] بازجویان که معمولاً از قدرت جسمی قابل‌توجهی برخوردار بودند، عمدتاً از میان کسانی انتخاب می‌شدند که آمادگی روحی برخورد قهرآمیز با متهمان را داشته و از اعمال هرگونه شکنجه جسمی و روحی شنیع و طاقت‌فرسا فروگذار نکنند و بتوانند این روند را برای مدت طولانی ادامه دهند. در خاطرات بسیاری از مخالفان سیاسی که تحت شکنجه‌های مرگبار مورد بازجویی قرار گرفته بودند، پیرامون شیوه کار بازجویان و روند آغاز و ادامه شکنجه و نیز انواع و اقسام شکنجه‌های جسمی و روحی که درباره متهمان اعمال می‌شد، اطلاعات جالب اما تأسف‌بار و متأثر کننده‌ای درج شده است. شواهد موجود نشان می‌دهد که به عنوان مقدمه در اغلب بازجوییها، متهمان ساعتهای طولانی و بدون این‌که

۱- روزنامه کیهان، ش ۱۰۷۱، سه‌شنبه ۱۸ اردیبهشت ۱۳۵۸، ص ۳ و ص ۸

تفهیم اتهام شده باشند و یا اساساً با سئوال و پرسشی روبرو شوند، توسط چند نفر از بازجویان به شدت مورد ضرب و جرح قرار گرفته و فحش و ناسزاهای بسیار رکیک غیراخلاقی و ناموسی را پذیرا می‌شدند. این روند برای درهم شکستن روحیه متهم، چندین مرتبه تکرار می‌شد و چه بسا موجب جراحات جسمی قابل‌توجهی می‌گردید. بازجوییها معمولاً در ساعات پس از نیمه شب آغاز می‌شد و بازجویان با طرح سئوالات گوناگون، که در مواردی نامرتبط با اتهام بود، متهم را با ادامه شکنجه و ضرب و جرح و تهدید به اعمال شکنجه‌های مرگبارتر، وادار به پاسخگویی می‌کردند. این روند پرسش و پاسخ چندین بار تکرار می‌شد و متهم به طور مکرر برای پاسخگویی شفاهی و سپس کتبی تحت فشار قرار می‌گرفت. برای در هم ریختن اعصاب و در هم شکستن مقاومت او، ساعتهای طولانی از استراحت و خواب او جلوگیری می‌کردند و نوری شدید بر چهره و چشمان او می‌تاباندند. در این فاصله بازجویان بارها تغییر کرده و جای خود را به افراد تازه‌نفس می‌دادند. مشت و لگد در رده نخست شکنجه‌ها جای داشت. هرگاه این مرحله نمی‌توانست متهمان را به زانو درآورد، دور تازه‌ای از شلاق زدن بر کف پاها، پشت پاها، کمر تا گردن آغاز می‌شد که می‌توانست مدتها به طول بیانجامد و جراحات شدیدی بر جسم شکنجه‌دیدگان وارد سازد، تا جایی که محل زخم و جراحات عفونت کرده و سلامت جسمی شکنجه‌دیدگان با آسیبهای جدی روبرو می‌شد. این رفتار غیرانسانی گاه چندین بار و طی روزها و شبهای متوالی ادامه می‌یافت. هرگاه این مرحله از شکنجه نیز نمی‌توانست اراده متهمان را در هم بشکند، شکنجه‌های غیرانسانی دیگری نظیر کشیدن ناخنهای دست و پا با انبر، بهره‌گیری از منقلهای الکتریکی، شوک برقی و حتی شکستن انگشتان دست و پا مورد توجه بازجویان قرار می‌گرفت. ادامه این شکنجه‌ها، که البته در زندانها و بازداشتگاههای ساواک امری عادی و معمول تلقی می‌شد، ضربات و صدمات هولناک جسمی و روحی قابل‌توجهی بر شکنجه‌دیدگان وارد می‌کرد. از جمله در زمانی کوتاه، می‌توانست مقدار زیادی از وزن قربانیان را بکاهد و ضربان قلب و فشارخون آنان را با نوساناتی بسیار شدید روبرو کرده، موجب عدم تعادل روحی و جسمی آنان شده و برای تمام عمر لطمات و صدمات جبران‌ناپذیر جسمی و روحی بر آسیب‌دیدگان وارد سازد. از دیگر شکنجه‌های جسمی، بستن متهمان به صندلیهای بدون پوشش تحتانی و سوزانیدن آنها با اجاقهای برقی و نفتی و نظایر آن بود؛ تا جایی که شکنجه‌شدگان برای مدتی طولانی از نشستن، راه رفتن و بسیاری دیگر از فعالیتهای جسمی محروم می‌شدند. در مواردی، برای

مضاعف ساختن درد و رنج ناشی از شکنجه‌های غیرانسانی جسمی، برخی اقدامات شنیع و غیراخلاقی را نیز چاشنی آن می‌کردند که قلم از ذکر آن شرم دارد. در مواردی متهمان سیاسی را با آب و نیز روغن جوشانده می‌سوزانیدند؛ تا جایی که موجب کنده شدن پوست و گوشت بدن آنان می‌شد. فرو بردن سوزن در بخشهای حساس بدن، سوزانیدن دستها، پیشانی، سینه، شکم، پلکهای چشم و دیگر نقاط بدن با آتش سیگار، آویزان کردن وارونه از سقف، بستن دستبندهای سنگین و دردآور قپانی فرو کردن اشیاء تیز و دردآور در مجاری ادرار، و نیز فرو کردن بطری و تخم‌مرغ داغ در نشیمنگاه متهمان از دیگر شکنجه‌های غیرانسانی و شرم‌آور ساواک بود. کابلهای سیمی سنگین و ضخیمی که برای شلاق زدن مورد استفاده قرار می‌گرفت اثرات جانکاهی بر جسم و روح متهمان بر جای می‌گذاشت. از دیگر موارد شکنجه بستن قربانیان به میزها و تختهای فلزی و سپس داغ کردن تدریجی آن بود. در مواردی نیز اعضای تناسلی زندانی را به برق و شوک الکتریکی وصل کرده و شوکهای غیرانسانی مضاعفی بر آنان وارد می‌کردند. شرم‌آور و دردناک‌تر از آن، شکنجه غیرانسانی قربانیان در پیش رو و حضور خانواده و بستگان درجه اول آنان بود. ضمن این‌که برای اقرارگیری از برخی زندانیان به همسر و یا بستگان نزدیک دیگری از آنان در حضور زندانی تجاوز می‌شد و نیز بستگان و خانواده زندانیان در حضور خود آنان تحت شکنجه‌های ضدبشری متعددی قرار می‌گرفتند تا آنان مجبور به اعتراف دلخواه ساواک شوند. دامنه این‌گونه شکنجه‌ها گاه تا اطفال ۳ یا ۴ ساله را نیز در بر می‌گرفت. چنان‌که در یک مورد کودک ۷ ساله‌ای پیش روی پدر زندانی‌اش با شلاق و شوک برقی شکنجه شد و کودک ۴ ساله دیگری در حضور مادر زندانی‌اش با شلاق سیمی شکنجه شده و قطعاتی ظریف از پشت گردنش با قیچی جراحی بریده شد. از دیگر شیوه‌های اقرارگیری، ترتیب دادن صحنه‌های نمایشی اعدام برای متهمان بود. در این مورد، به عنوان مقدمه زندانی را وادار به نوشتن وصیت‌نامه کرده و تصریح می‌نمودند که مدت زمانی بیش زنده نخواهد بود. تشکیل صحنه‌های رعب‌آور جوخه‌های اعدام و یا تهدید مستقیم با اسلحه از دیگر شکنجه‌های روحی و جسمی ساواک برای تخلیه اطلاعاتی و پرونده‌سازی برای متهمان بود. در برخی موارد، زندانیان و متهمان تحت بازجویی، در دسته‌های چند نفره به شکل صلیب و در حالات مختلف به یکدیگر بسته شده و در فواصل طولانی متعدد با کابلهای سیمی سنگین متحمل شلاق می‌شدند. در این میان متهمان و زندانیان زن البته در معرض شکنجه‌های مرگبار و

ضدبشری روحی و جسمی مضاعفی قرار می‌گرفتند.[1] در روند شکنجه‌های جسمی و روحی، بازجویان ساواک مراقب نقطه‌ضعف قربانیان بودند تا با پافشاری بر آن، متهمان را به زانو درآورده و مقاومت آنان را در هم بشکنند. چنان‌که از همان آغاز با فحشهای رکیک و غیراخلاقی و ناموسی و نیز توهین به مقدسات و اشخاص و بستگان نزدیک و درجه اول و نظایر آن درصدد بودند شکنجه‌شدگان را با مشکلات و بحرانهای روحی و روانی مواجه کنند. نشاندن متهمان در جوار اطاقهایی که هم‌زمان افراد دیگری تحت شکنجه‌های مرگبار جسمی و روحی قرار گرفته و فریادها و ضجه‌های جان‌کاه آنان می‌توانست بر روحیه قربانیان تأثیر مضاعفی داشته باشد، از دیگر شگردهای ساواک بود.[2] محرومیت از خواب به مدت چندین شبانه‌روز و نیز تابانیدن نور شدید بر چهره متهمان و هم‌زمان بهره‌گیری از مشت و لگد و شلاق و بر زبان راندن فحشهای رکیک، از جمله شکنجه‌های ساواک برای به تسلیم واداشتن قربانیان بود. گاه بازجویان، شکنجه‌شدگان را تهدید می‌کردند که جهت بی‌آبرو کردن آنان در جامعه شایعات و صحنه‌هایی جعلی از اقدامات غیراخلاقی آنان پخش و انتشار خواهد داد. علاوه بر این‌که صدها تن از شکنجه‌دیدگان جسمی و روحی ساواک دچار بیماریهای علاج‌ناپذیری نظیر ناشنوایی، نابینایی، معلولیت حرکتی، قطع عضو، روان‌پریشی، جنون، دیوانگی، دهها نوع مشکلات روحی و روانی و جسمی دیگر شدند، دهها نفر نیز نتوانستند از شکنجه جان سالم به در برده و به شهادت رسیدند. ساواک نیز به ندرت اجسادشان را به بستگان و خانواده آنان تحویل می‌داد و گاه هیچ اثری از آنان به دست نمی‌آمد.[3] گاه در آستانه شکنجه‌های جسمی، به متهمان وعده می‌دادند که اگر با ساواک همکاری کرده و اخبار و اطلاعات موردنیاز را در اختیار آن قرار دهند، در مجازات آنان تخفیف داده خواهد شد و اگر همکاری نکنند باید در انتظار اعدام باشند؛ در همان حال، زندانیان تهدید می‌شدند که ساواک برای قتل و از میان بردن آنان نیز هیچ محدودیتی پیش رو ندارد. این تهدیدات، به‌ویژه درباره کسانی که به طور پنهانی و بدون اطلاع مردم دستگیر و راهی شکنجه‌گاهها می‌شدند، بیشتر اعمال می‌شد و در مواردی هم البته اعدام می‌شدند. در صورت مقاومت متهمان، دوران بازداشت موقت و بازجوییهای توأم با شکنجه‌های مختلف، ماهها ادامه می‌یافت. شلاق زدنها

۱- در ویتنام ایران، صص ۱ ـ ۲۷.
۲- حسین بنکدار، پیشین، صص ۱۲۷ ـ ۱۳۳.
۳- کریستین دلانوا، پیشین، صص ۱۹۹ ـ ۲۰۸.

و شکنجه‌های ساواک گاه تا سرحد مرگ و عمدتاً تا بیهوشی و ناتوانی کامل جسمی و روحی متهمان ادامه می‌یافت و این روند بارها تکرار می‌شد؛ تا جایی که در مواردی متهمان ترجیح می‌دادند خودکشی کرده و با قتل خود از تحمل مابقی درد ناشی از شکنجه ساواک رهایی یابند. گاه متهمان به اندازه‌ای زیر شکنجه مقاومت کرده و متحمل صدمات و لطمات جسمی فراوان و طاقت‌فرسا می‌شدند که حتی سنگدلترین و قسی‌القلب‌ترین بازجویان نیز دچار حیرت توأم با ترس و نگرانی شده و نسبت به بی‌اثر بودن شکنجه در تخلیه اطلاعاتی قربانیان خود دچار تردید می‌شدند. شکنجه‌شدگان مقاوم (ساواک به هر حال در صدد بود از آنان اطلاعات به دست آورد) که حالشان در زیر شکنجه وخیم می‌شد، برای جلوگیری از کشته شدنشان مدتی به درمانگاه و بیمارستانهای تحت نظارت ساواک اعزام می‌شدند تا پس از بهبود نسبی، بار دیگر آمادگی شکنجه شدن را بیابند. ساواک در شکنجه‌گاهها و سلولهایی که متهمان در آن محبوس بوده و در انتظار شکنجه به سر می‌بردند نیز افرادی را در پوشش زندانی شکنجه دیده، مأمور مراوده و کسب اطلاع از قربانیان خود می‌کرد و امنیت جسمی و روحی زندانیان تحت شکنجه را به حداقل می‌رساند. گاه ساواک برای کسب اطلاع از قربانیان، دو و یا چند نفر از آنان را که با یکدیگر ارتباط داشتند، پس از عمال شکنجه‌های مرگبار، در یک سلول قرار داده و با نصب میکروفون تلاش می‌کرد از سخنان آنان اطلاعاتی به دست آورد. گاه برای در هم شکستن مقاومت متهمان و زندانیان مسلمان، آنان را از انجام مناسک دینی نظیر نماز و روزه منع می‌کرد و گاه برای باطل کردن اجباری روزه زندانیان، به زور آب در دهان آنان می‌ریخت. شواهد و قراین موجود نشان می‌دهد که زندانیان مسلمان، بیش از سایر متهمان در برابر شکنجه‌های ساواک مقاومت می‌کردند.[1] ساواک برای در امان ماندن از پیگیریهای احتمالی خانواده و بستگان متهمان، قربانیان خود را به طور شبانه و مخفیانه ربوده و راهی شکنجه‌گاه می‌کرد؛ بدین ترتیب قربانیان را بدون محدودیتی، تا سر حد مرگ شکنجه می‌داد. در این موارد هیچ خبری درباره دستگیرشدگان منتشر نمی‌شد و اساساً دستگیری چنین افرادی انکار می‌شد. افرادی بدون اطلاع از سرنوشتی که برای آنان رقم زده می‌شد در گوشه و کنار شهرها و مناطق مختلف توسط ساواک ربوده شده و ماهها تحت شکنجه قرار

۱- احمد احمد، پیشین، صص ۲۲۲ ـ ۲۵۸؛ مرتضی الویری، پیشین، صص ٤٢ ـ ٤٤.

مـی‌گرفتنـد و خـانواده و بـستگان آنـان نیـز اطلاعـی بـه دسـت نمـی‌آوردنـد.[1] بـسیاری از دستگیرشدگان از همان آغازین مراحل بازجویی و شکنجه تهدید می‌شدند که اگـر اطلاعـات موردنیاز را در اختیار ساواک قرار ندهند توسط شـکنجه‌گرهـای معـروف بـازجویی و شـکنجه خواهند شد. در حالی که شکنجه‌های جسمی پایان‌ناپذیر می‌نمود، برخی قربانیان برای رهایی از درد و برای آن که فرصتی برای تحمل شکنجه به دست آورند، اعترافات جعلی مـی‌کردنـد. در بسیاری موارد نیزمتهمان و شکنجه‌دیدگان به ناچار تمام و یا قسمتی از اطلاعات موردنیـاز را در اختیار ساواک قرار می‌دادند.[2]

در میان زندانیان، اعضای گروههای مبارزه مسلحانه شـکنجه‌هـای بیـشتر و مرگبـارتری تحمل می‌کردند. ساواک در شکنجه و حتی قتل اعضای دستگیر شده گروههای مسلح، هـیچ محدودیتی نداشت. به رغم این‌که تعداد قابل‌توجهی از اعضای این گروههـا پـس از شـکنجه اطلاعات لازم را در اختیار بازجویان قـرار مـی‌دادنـد، امـا برخـی از آنـان در برابـر فـشارها و شکنجه‌ها مقاومت کرده و ساواک به ندرت قادر می‌شد به نتیجه مطلوب دسـت یابـد.[3] البتـه ساواک از روش غیرانسانی‌اش در برخورد با مخالفـان چریکـی و مـسلح حکومـت بـه برخـی موفقیتها دست یافت و گروههای عمده چریکی را با مشکلات جدی روبـرو سـاخت.[4] از جملـه اقدامات ساواک برگزاری مصاحبه‌های تلویزیونی با شکنجه‌شدگانی بـود کـه پـس از تحمـل شکنجه‌های بسیار ناگزیر به اعتراف شده و در مصاحبه شرکت می‌کردند. این عـده در جلـوی دوربین به گناهان مورد علاقه ساواک اعتراف کرده و نیز گروههای سیاسی مخالف حکومـت را محکوم می‌کردند. همچنین این عده در برنامه تلویزیونی خود به تمجید و تحسین از شاه و رژیم پهلوی می‌پرداختند. این نمایشات تلویزیونی طی سالهای دهۀ ۱۳۵۰ رونـق بـسیار پیـدا کرده بود.[5] هر چند بیشترین شکنجه‌ها در بازداشتگاهها و زندانهای تحـت کنتـرل سـاواک در تهران اعمال می‌شد، اما در شعب ساواک در شهرهای مختلف نیز متهمان و دستگیرشدگان را شکنجه می‌دادند. علاوه بر مردان و زنـان مبـارز، همـسران و فرزنـدان آنـان نیـز دسـتگیر و

۱- کریستین دلانوا، پیشین، صص ۱ ـ ۱۰؛ ریشارد کاپوشینسکی، پیشین، صص ۸٤ ـ ۸۹ .
۲- یوسف زرکار، خاطرات یک چریک در زندان، صفحات متعدد.
۳- عباس سماکار، پیشین، صص ۳۳ ـ ٥٦.
۴- عصر عمل، ش ٦، صص ۳٦ ـ ٤٦.
۵- خانبابا تهرانی، پیشین، صص ۱۷۲ ـ ۱۷۳.

متحمل شکنجه می‌شدند.

در موارد متعدد، شکنجه‌دیدگان را در حالی‌که کاملاً لخت بوده و از سر و روی آنان خون می‌چکید، روی زمین می‌کشیدند و در همان حال هر یک از بازجویان آتش سیگار، آب دهان، آب دماغ و نظایر آن به روی او می‌انداختند و برای هتک حرمت و زیر پا نهادن ساحت انسانی او از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کردند. سخت‌گیریها گاه چنان افزایش می‌یافت که شکنجه دیدگان به ناچار در همان کاسه‌ای که آب و غذا می‌خوردند، ادرار نیز می‌کردند و بازجویان برای اعمال فشار بیشتر، ادرار و مدفوع زندانی را بر سر و روی او خالی می‌کردند. همچنین برای تحقیر و اهانت بیشتر، برخی شکنجه‌دیدگان روزهای متمادی کاملاً لخت و عریان بودند و در حالی‌که بر اثر شکنجه بدنشان غرق در خون و عفونت بود، مدتها از استحمام آنان جلوگیری می‌شد. در مواردی، زندانیان روزه‌دار را کاملاً لخت کرده و به طور وارونه از سقف آویزان می‌کردند و در حضور او، شکنجه‌گران غذاهای مطبوع می‌خوردند؛ هنگامی که از این اقدامات نیز نتیجه‌ای برایشان حاصل نمی‌شد، قربانی را پایین کشیده و پس از آن که صدها ضربه شلاق بر بدن او فرود آورده و پیکرش را خون‌آلود و پاره پاره می‌کردند، به زور در دهانش آب دهان می‌انداختند و به اعتقادات دینی او توهین می‌کردند.[1] به تدریج تعدد و نوع شکنجه‌ها آن قدر متنوع و غیرانسانی شده بود که شکنجه‌هایی نظیر شلاق زدن، دیگر اقدامی معمولی و غیرقابل توجه می‌نمود.[2]

شکنجه‌گران و بازجویان ساواک گروهی مالیخولیایی و حیواناتی درنده بودند که وجود درک و شعور انسانی در آنان متصور نبود. اینان درباره دلایلی که موجب می‌شد بدون توجه به حداقل معیارهای انسانی، قربانیان خود را شکنجه کنند، ذهنیت روشنی نداشتند و اصولاً نمی‌خواستند و یا قادر نبودند در این باره اندیشه کنند. شکنجه‌های ساواک صرفاً به داخل زندان محدود نمی‌شد؛ این سازمان مشکلات اقتصادی، اجتماعی، کاری و خانوادگی بسیاری برای مخالفان در بیرون از زندان به وجود می‌آورد.[3] هر چند از دهه ۱۳۳۰ به بعد، فرمانداری

۱- فصلنامه مطالعات تاریخی، س اول، ش اول، زمستان ۱۳۸۲، صص ۲۵۷ ـ ۲۶۷؛ عباس سماکار، پیشین، صص ۵۷ ـ ۱۴۶.

۲- جلال‌الدین مدنی، تاریخ سیاسی معاصر ایران، ج ۳، صص ۲۱۳ ـ ۲۱۴؛ پیتر سالینجر، امریکا در بند، صص ۳۶۱ ـ ۳۶۲.

۳- ابوالحسن. ک. ی، ساواک با من چه کرد؟، صص ۳ ـ ۴۹.

نظامی و سپس ساواک از حربه شکنجه برای به زانو درآوردن متهمان و مخالفان بهره می‌بردند، اما طی سالهای دهۀ ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ روشهای زجرآورتری برای شکنجه مخالفان به کار گرفته شد و آلات و تجهیزات بیشتر و متنوع‌تری برای شکنجه تهیه شد. بازجویان ساواک برای دستیابی به نتایج مطلوب در اعمال شکنجه، آموزشهای منظمی از موساد و سیا فراگرفته و ابزار و آلات متعدد شکنجه توسط امریکا و اسرائیل در اختیار آنان قرار داده می‌شد. بسیاری از شکنجه‌شدگان تصریح کردند که توصیف و تشریح شکنجه‌هایی که ساواک درباره هزاران نفر از قربانیان خود اعمال کرده، غیرممکن است. نوع، میزان و تعداد شکنجه‌های جسمی و روحی که ساواک در طول حدود ۲۰ سال بر ضد مخالفان حکومت به کار گرفت، بسیار فراتر و جانکاه‌تر از آن است که بشود در صفحاتی محدود توصیف کرده و برشمرد. با تمام این احوال، اسناد و مدارک موجود نشان می‌دهد که ساواک طی بیش از دو دهه فعالیت، اندوهناک‌ترین جنایات را در گوشه‌ای از جهان بر ضد بشریت انجام داده و نام خود را در صدر سازمانهای جانی و تبه‌کار وابسته به حکومت در جهان ثبت و جاودانه کرد.[۱]

از اوایل دهۀ ۱۳۴۰، رژیم پهلوی به ساخت و تجهیز زندانهای مجهز به بندها و سلولها و تعبیه وسایل و آلات جدید و روزآمد شکنجه پرداخت و همگام با افزایش چشمگیر تعداد زندانیان سیاسی، بندهای بیشتری برای مخالفان سیاسی در نظر گرفته شد.[۲] مشهورترین زندان تحت مدیریت ساواک اوین بود که به رغم ساخته شدن زندانها و شکنجه‌گاههای جدید در تهران و سایر شهرها، از اهمیت آن کاسته نشد؛ هنگام سقوط رژیم پهلوی، زندان اوین در ردیف مخوف‌ترین شکنجه‌گاههای ساواک قرار داشت.[۳] با توجه به امکانات و تجهیزات متعدد شکنجه در زندان اوین، دست و پا بریدنها با اره‌های برقی، چشم درآوردنها و کور کردن زندانیان، انداختن جانوران وحشی و گزنده در سلولهای انفرادی زندانیان سیاسی، آزار زن و فرزند زندانیان و دهها مورد شکنجه‌های دیگر در این زندان رواج داشت. در زندان اوین، توسط ساواک، شکنجه‌های بسیاری بر متهمان، مخالفان و زندانیان سیاسی مخالف حکومت روا داشته می‌شد و سلولها، بندها و سالنها و راهروهای منتهی به اتاقهای شکنجه مملو از خون صدها نفر از کسانی می‌شد که سالیانی طولانی پس از تحمل شکنجه‌های جانکاه در آن

۱- زندگینامه مجاهد شهید مجید شریف واقفی، صص ۱ ـ ۳۱؛ ساواک عامل وحشت، صص ۱۸۷ ـ ۱۹۷.
۲- چپ در ایران به روایت اسناد ساواک، ج ۸، ص ۴۱؛ محمدعلی عمویی، پیشین، صص ۳۳۹ ـ ۳۴۲.
۳- منوچهر هاشمی، پیشین، صص ۵۲۳ ـ ۵۲۷؛ یرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص ۶۵۲.

راهروها در رفت و آمد بوده‌اند و آلات و مکانهای شکنجه بسیار مجهز و خوفناکی در آن تعبیه شده بود؛ اتاقی ویژه شکنجه با شوکهای برقی و الکتریکی، وسیله‌ای شبیه گیوتین که با آن انگشتان و سایر قسمتهای بدن متهمان به تدریج قطع می‌شد تا به گناهان کرده و ناکرده اعتراف کنند، وسایل سوزاندن زندانیان با شمع، تخت‌خوابی فلزی که زندانی را لخت به آن بسته و با داغ کردن تدریجی آن اعترافات دلخواه را از قربانیان می‌گرفتند و وسایل و تجهیزات دیگری برای کشیدن ناخن زندانیان تدارک دیده شده بود. بدین ترتیب در پس زندان اوین که ظاهری تمیز و آراسته داشت، شکنجه‌گاههایی با تهجیزات و امکانات طاقت‌فرسا تعبیه شده بود که روایت شاهدان، نشان از توصیف‌ناپذیری فجایع صورت گرفته در آن دارد. زندان اوین مهمترین و معروف‌ترین شکنجه‌گاه ساواک بود، حتی پس از آن که کمیته مشترک ضدخرابکاری در آغاز دهۀ ۱۳۵۰ بنا نهاده شده و سخت خوفناک بود، شهرت زندان اوین در شکنجه مخالفان کماکان حفظ شد.[۱] از زندانهای قدیمی تهران که ساواک نیز زندانیانی را در آن شکنجه و بازجویی کرده بود، قزل‌قلعه بود. در طول دهۀ ۱۳۳۰ و اوایل دهۀ ۱۳۴۰ در زندان قزل‌قلعه هنوز اعمال شکنجه رواج داشت؛ اما به دنبال اهمیت یافتن زندان اوین، این زندان اهمیت خود را از دست داد.[۲] زندان قصر هم وضعیت مشابهی نظیر زندان قزل‌قلعه داشت؛ اما پذیرای زندانیان سیاسی بیشتر و متنوع‌تری بود و سابقه ساخت، تجهیز و فعالیت آن به اوایل دوره سلطنت رضاشاه می‌رسید. با این احوال در این زندان نیز زندانیان سیاسی فشارها و آزارهای قابل‌توجهی متحمل شده و گاه و بیگاه و به بهانه‌های مختلف، مورد هجوم گروههایی از مأموران ساواک و شهربانی قرار می‌گرفتند. سرتیپ محرری و سرهنگ زمانی از پرآوازه‌ترین و خشن‌ترین رؤسا ومدیران زندان قصر در طول سالهای دهۀ ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ بودند.[۳] علاوه بر اینها زندانهای بزرگ و مجهز دیگری نیز در اطراف تهران و سایر شهرها ساخته شده و تحت مدیریت ساواک عهده‌دار نگهداری زندانیان سیاسی بودند که از جمله مهمترین آن می‌توان به زندان گوهردشت کرج، زندان عادل آباد شیراز، زندان مشهد، زندان کرمانشاه و زندان اهواز اشاره کرد. ساواک همچنین در تهران و سایر شهرها، دهها بازداشتگاه و خانه امن داشت. این خانه‌های امن و زندانهای غیررسمی و

۱- کاظم موسوی بجنوردی، پیشین، صص ۱۸۴ ـ ۱۸۷؛ یادداشتهایی از شکنجه‌گاه زندان اوین، صص ۱ ـ ۴۵.
۲- لطف‌الله میثمی، پیشین، ج ۱، صص ۱۹۲ ـ ۱۹۷؛ عباس سماکار، پیشین، صص ۲۶۴ ـ ۲۷۱.
۳- جواد منصوری، پیشین، صص ۱۵۵ ـ ۱۵۹؛ اشرف دهقانی، حماسه مقاومت، صفحات مختلف.

مخفیانه معمولاً پذیرای صدها تن از مظنونان، متهمان و مخالفان سیاسی بودند که ساواک به طور مخفیانه آنان را ربوده و طی شکنجه‌های مرگبار از آنان بازجویی کرده و اعتراف گرفته است. دهها نفر از محبوسین در این خانه‌های امن ساواک تا مدتهای طولانی تحت شکنجه قرار گرفته و هیچ اطلاعی از وجود این افراد به مراجع مسئول سیاسی و قضایی داده نمی‌شد. دهها نفر از بازداشت‌شدگان در این خانه‌های امن ساواک پس از مدتها شکنجه به قتل رسیدند و اثری هم از آنان به دست نیامد. اما مهمترین و مشهورترین شکنجه‌گاه ساواک که در طول دهۀ ۱۳۵۰ به قربانگاهی بس خوفناک برای شکنجه تبدیل شد، کمیته مشترک ضدخرابکاری بود.[۱] تا واپسین دوران عمر رژیم پهلوی اطلاع دقیق و روشنی درباره بازداشتگاههای مخفی و غیررسمی و نیز خانه‌های امن ساواک در تهران و سایر شهرها وجود نداشت و تنها پس از پیروزی انقلاب اسلامی بود که به تدریج بسیاری از این خانه‌های امن کشف شد و از جنایاتی که در آنها درباره متهمان و مخالفان سیاسی حکومت اعمال می‌شد، پرده برداشته شد.[۲] بسیاری از آلات، ابزار و تجهیزاتی که برای اعمال شکنجه از آن استفاده می‌شد از این خانه‌ها و بازداشتگاههای غیررسمی و مخفی به دست آمد.[۳]

هر چند خاطرات شکنجه‌شدگان نشان می‌دهد که شکنجه‌های ساواک به حدی جانکاه و غیرانسانی بود که معمولاً بسیاری از شکنجه‌شدگان مجبور به اعتراف می‌شدند، اما اقلیتی از زندانیان، به رغم فشارها و شکنجه‌های جسمی و روحی هیچ‌گاه حاضر به اعتراف نشده و مقاومت کم‌نظیر و تحسین‌برانگیزی از خود نشان دادند.[۴]

از جمله مقاوم‌ترین زندانیان سیاسی مخالف رژیم پهلوی که بارها توسط ساواک دستگیر و تحت شکنجه قرار گرفت، اما هیچ‌گاه اعتراف نکرد، سید اسدالله لاجوردی بود. بر اساس اسناد و مدارک موجود، ساواک بارها به مقاومت و سرسختی قابل‌توجه و تحمل شکنجه توسط وی، اعتراف کرده است.[۵] درباره تعداد کسانی که به دلیل اعمال فشارهای جسمی و روحی دچار آسیبهای بهبودنایافتنی شدند، آمار دقیق و روشنی وجود ندارد، با این احوال ضربات خردکننده

۱- احمد احمد، پیشین، صص ۲۸۲ ـ ۳۰۵؛ لطف‌الله میثمی، پیشین، ج ۱، صص ۳۷۱ ـ ۳۷۳.
۲- عمادالدین باقی، بررسی انقلاب اسلامی ایران، ج ۱، صص ۳۴۴ ـ ۳۴۵.
۳- خواندنیها، س ۳۹، ش ۳۵، شنبه ۲۹ اردیبهشت ۱۳۵۸، صص ۲۷ ـ ۲۹ و صص ۵۸ ـ ۶۰.
۴- محمدعلی عمویی، پیشین، ص ۲۴۷.
۵- شهید سیداسدالله لاجوردی به روایت اسناد ساواک، صص دوازده ـ هجده و صص ۶ ـ ۱۷.

و ضدبشری ساواک اثرات مخرب پیدا و پنهان بسیاری بر روح و روان و جسم شکنجه‌دیدگان بر جای می‌گذاشت.[۱]

بخش قابل توجهی از مخالفان سیاسی رژیم پهلوی را زنان تشکیل می‌دادند. تعداد قابل‌اعتنایی از زنان و دختران در برهه‌های مختلف، (به‌ویژه طی دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰) توسط ساواک دستگیر و در معرض شکنجه‌های مرگبار جسمی و روحی قرار گرفتند و قربانی نظام مستبد و خودکامه پهلوی شدند. در مقایسه با مردان، زندانیان و دستگیرشدگان سیاسی زن به دلیل ویژگیهای جسمی و روحی خود آسیبهای شدید و غیرمعمول‌تری نیز متحمل می‌شدند. در اسناد و مدارک و خاطرات برجای مانده از آن دوره به موارد متعددی از شکنجه‌های شرم‌آور جسمی و روحی اعمال شده توسط ساواک بر زنان، اشاره شده است. اسناد و مدارک موجود نشان می‌دهد که بسیاری از شکنجه‌شدگان زن برخلاف تصوری که از مقاومت‌ناپذیری جسمی آنان وجود داشت، در برابر شکنجه‌های ضدبشری جسمی و روحی ساواک مقاومت سرسختانه و تحسین‌برانگیزی نشان می‌دادند.[۲]

ساواک برای به تسلیم واداشتن متهمان و مخالفان سیاسی، خانواده و بستگان درجه اول آنان را تحت فشارهای عدیده جسمی و روحی قرار می‌داد. از جمله طی تماسهای متعدد تلفنی، به بستگان نزدیک زندانیان و دستگیرشدگان سیاسی هشدار می‌دادند که اگر راهی برای تسلیم و عقب‌نشینی او از عقاید سیاسی‌اش نیابند، به زودی مقدمات اعدام او فراهم خواهد شد. گاه ساواک از این هم فراتر می‌رفت و بدون مقدمه (البته به دروغ و تنها برای تحت فشار قرار دادن آنان) به وابستگان و خانواده دستگیرشدگان اطلاع می‌داد که برای تحویل جسد زندانی خود، که به زودی اعدام خواهد شد، در محل تعیین شده حاضر شوند و سپس در یک صحنه از پیش طراحی شده زندانی را با خانواده‌اش روبرو کرده و از آنان می‌خواستند رضایت او را برای ابراز ندامت از گذشته سیاسی‌اش جلب کنند. ساواک در موارد متعدد، محل زندگی و کار مخالفان سیاسی حکومت را به طور شبانه و به ناگهان مورد هجوم قرار داده و خانواده و بستگان و آشنایان آنان را دستگیر و موجبات سلب آسایش آنان را فراهم می‌آورد. در بسیاری از موارد، بستگان، خانواده و آشنایان مخالفان سیاسی به اتهام گناه ناکرده

۱- روزنامه کیهان، ش ۱۰۶۲۰، سه‌شنبه ۳ بهمن ۱۳۵۷، ص ۳؛ محمدعلی عمویی، پیشین، صص ۲۵۰ ـ ۲۵۱.
۲- حماسه یک پایداری بزرگ، صص ۲ ـ ٤٦؛ عبدالامیر فولادزاده، پیشین، ج ۳، ص ۱٤۱.

و صرفاً به دلیل ارتباطی که با او داشتند دستگیر و مدتها تحت فشار و شکنجه قرار می‌گرفتند.[1]

به رغم فضای مرعوب کننده‌ای که ساواک در کشور ایجاد کرده بود، اخبار و اطلاعات مربوط به رواج شکنجه‌های هولناک جسمی و روحی در زندانها و بازداشتگاههای تحت مدیریت این سازمان در بین مردم و نیز افکار عمومی جهانیان انتشار می‌یافت و اعتراضات و انتقادات، هر چند پراکنده، در گوشه و کنار کشور نسبت به اقدامات غیرانسانی ساواک در زندانها صورت می‌گرفت. در این میان، به‌ویژه مخالفان سیاسی حکومت در خارج از کشور، برای افشای جنایاتی که ساواک در زندانها و شکنجه‌گاهها مرتکب می‌شد، تلاش گسترده و قابل‌توجهی انجام داده و افکار عمومی جهانیان و نیز سازمانهای حقوق بشری و نیز برخی سران و مقامات حکومتی دیگر کشورها را با زوایایی از اقدامات غیرانسانی ساواک آشنا کردند. به رغم تمام پرده‌پوشیها و انکارهای ساواک، شاه و مجموعه حکومت، بالاخص از اوایل دهۀ ۱۳۵۰، اخبار مربوط به جنایات و شکنجه‌های تکان دهنده ساواک در داخل کشور، به اطلاع جهانیان می‌رسید.[2] حتی معدودی از مخالفان سیاسی حکومت در داخل کشور نیز بدون توجه به خطراتی که از سوی ساواک متوجه آنان بود، طی مکتوباتی خطاب به شاه، جنایات ساواک را گوشزد کرده و از اعمال شکنجه‌های مرگبار انتقاد می‌کردند.[3] شکنجه‌های غیرانسانی و در عین حال پایان‌ناپذیر ساواک به‌ویژه در شعارها، نوشته‌ها، رمان و داستان‌نویسیهای آن روزگار نیز انعکاس یافت و شاعران و نویسندگان متعددی در نوشته‌های خود اشارات مستقیم و غیرمستقیم بسیاری به رواج شکنجه‌های جانکاه در زندانهای تحت سلطه ساواک کرده‌اند. برخی از مهمترین این نوشته‌ها و اشعار انتقادآمیز در نشریات و آثار ایرانیان مقیم خارج از کشور مجال انتشار یافت.[4] با این احوال ساواک با حربه شکنجه و جنایات بسیاری در داخل و خارج از زندانها، حداقل در کوتاه مدت توانست نظم و آرامشی قبرستانی در سراسر کشور

۱- شهید سیداسدالله لاجوردی به روایت اسناد ساواک، ص ۱۷۹ و ص ۱۹۹؛ فریده کمالوند، پیشین، صص ۲٦۱ ـ ۲٦٤ و ص ۳٤۹ ـ ۳۵۰.

۲- جیمز. ا. بیل، پیشین، صص ۲۵٦ ـ ۲٦۵؛ اسماعیل جمشیدی، پیشین، صص ۲٦ ـ ۳۰.

۳- علی‌اصغر حاج سیدجوادی، نامه‌ها، نامه دوم، صص ۲۰ ـ ۲۳ و ص ۸٤؛ علی‌اصغر حاج سیدجوادی، دفترهای سیاسی جنبش، ج ۱، صص ۲۰ ـ ۲۱ و صص ۲۸ ـ ۲۹.

۴- اسلام مکتب مبارز، ش ۲۱، زمستان و بهار ۱۳۵۵/۵٤، صص ۱۰۰ ـ ۱۰۳؛ دنیا، س سوم، ش ۸، آبان ۱۳۵۵، صص ۵۰ ـ ۵۱.

ایجاد کند. به دنبال دستگیری تعدادی از مهمترین بازجویان و شکنجه‌گران ساواک در کمیته مشترک ضدخرابکاری، زندان اوین و سایر زندانها و بازداشتگاهها پس از پیروزی انقلاب اسلامی و اعترافات صریح آنان، جزئیات بیشتری درباره شکنجه در دوره پهلوی فاش شد. از جمله آرش (فریدون توانگری) از شکنجه‌گران شناخته شده ساواک درباره گوشه‌هایی از شکنجه‌های منجر به قتل خود و همکارانش چنین گفت:

... با کمال شرمندگی قبول دارم... شکنجه جزو وظایف و روش کار ما محسوب می‌شد... این شکنجه‌ها در اکثر موارد بر اثر اصابت کابل با کف پا بود... در نتیجه ورم می‌کرد. زندانی را از تخت باز می‌کردیم و می‌دواندیم و دوباره روی همان پای باد کرده کابل زده می‌شد که منجر به شکافته شدن پای این مبارزان شده و به پانسمان می‌کشید به طوری که مجبور بودند با باسن راه بروند و حتی بعضی مواقع پس از پانسمان هم آنها را کتک می‌زدیم... بودند کسانی که ماهها تحت شکنجه بودند و حاضر نبودند اطلاعات خودشان را بدهند و در زندان هم علیه رژیم مبارزه می‌کردند. از مواردی که زیر شکنجه شهید شدند حسین کرمانشاهی اصل است که وقتی دستگیر شد توسط منوچهر وظیفه‌خواه معروف به منوچهری تحت بازجویی قرار گرفت و فشار به حد اعلی روی این شخص وارد آوردند ولی این شخص حتی حاضر نشده بود اسم خود را بگوید و سرانجام منجر به شهادتش گردید... سلسله مراتب ما آن قدر سنگدل بودند ـ خودمان که هیچی ـ که وقتی مثلاً یک چنین مطلبی را توسط بازجویی می‌گفت، حسین کرمانشاهی اصل رفت، می‌گفت، به درک. یک پرونده برایش درست می‌کرد که در اثر خودکشی یا در اثر بیماری مرده. پزشک قانونی هم تأیید می‌کرد و به خاک می‌سپردند.

از سال ۵۵ به بعد شاه گفته بود که شکنجه دیگر ندهید و این افرادی که نباید شکنجه می‌شدند و اطلاعاتشان باید گرفته می‌شد می‌رفتند به اوین و من دیدم حسینی و رسولی پیدایشان نیست... نمی‌دانستم کجا رفتند ولی شب که روزنامه را خواندیم دیدیم که نوشتند خسرو صفایی و گرسیوز برومند در برخورد مسلحانه کشته شدند. بعد از ۲ یا ۳ روز بود دیدم رسولی و حسینی سر و کله‌شان پیدا شد گفتم: کجا بودید؟ گفتند: اوین بودیم... از دهانش در رفت که از خسرو بازجویی می‌کردیم. گفتم: مگر خسرو در برخورد اولیه کشته نشد؟ گفت: کاری به این کارها نداشته باش نشنیده بگیر... باید سکوت می‌کردیم... بعد از چند روز عکس آن دو کشته را روی میز او دیدم... نمونه دیگر معصومه

توافچیان و مهوش جاسمی که این دو شخص وسیله همان دو نفر دستگیر شده بودند و در کمیته بودند ۲ روز در کمیته بازجویی می‌کردند... بعد از ۲ روز... دیدیم این دو نفر را لباس پوشیده می‌برند، گفتند اوین می‌بریم بعد از ۲ الی ۳ روز من و ۲ نفر دیگر از بازجوها... رفتیم داخل اطاقش یک دفعه باز عکس ۲ نفر را زیر یک پرونده دیدیم که عکس رنگی هم گرفته بودند که شکنجه شده بودند و با تیر زده بودند و شهیدشان کرده بودند... خیلی شنیده بودم که رسولی اقدام به این گونه اعمال می‌کند...[1]

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، تعداد دیگری از شکنجه‌گران معروف ساواک نیز که نزد اکثر زندانیان سیاسی شناخته شده بودند، درباره نوع و چگونگی شکنجه‌های اعمال شده اعترافات تکان‌دهنده‌ای داشتند که متن برخی از این اعترافات در نشریات و روزنامه‌ها چاپ و منتشر شد.[2]

کمیته مشترک ضدخرابکاری

مهمترین، پرآوازه‌ترین و مخوف‌ترین شکنجه‌گاه ساواک در تمام دوره پهلوی کمیته مشترک ضدخرابکاری بود؛ بازداشتگاهی علی‌الظاهر کوچک و قدیمی که پیش از آن زندان موقت شهربانی بود و در پشت ساختمان مرکزی شهربانی کل کشور قرار داشت. پس از پیروزی انقلاب اسلامی با تغییراتی که در آن ایجاد شده، با نام «موزه عبرت» در معرض تماشای عموم قرار گرفته است. ساواک ترتیبی اتخاذ کرده بود که اکثر بازداشت‌شدگان و شکنجه‌دیدگان در کمیته مشترک (به دلیل چشم‌بندی که دائماً بر چشمهایشان نهاده می‌شد) نتوانند موقعیت بیرونی و نیز داخلی آن را دیده و شناسایی کنند. کمیته مشترک ضدخرابکاری ساختمانی کوچک و مدور بود و سه طبقه با بندهای متعدد داشت. علاوه بر آن، اتاقهایی برای بخش اداری و محلهایی برای شکنجه قربانیان ساواک اختصاص داده شده بود. همان‌گونه که پیش از این آمد، از اواسط دهۀ ۱۳۴۰ به بعد، مخالفتهای سیاسی، چریکی و مسلحانه بر ضد رژیم پهلوی گسترش یافت. همزمان با آن، ساواک و سایر نیروهای امنیتی و پلیسی برای برخورد با مخالفان به روشهای خشن‌تری متوسل شدند. با آغاز گسترده‌تر مخالفتها و مبارزات

۱- روزنامه جمهوری اسلامی، ۲ تیر ۱۳۵۸.

۲- روزنامه کیهان، ش ۱۰۷۴۸، سه‌شنبه ۱۲ تیر ۱۳۵۸، ص ۸.

چریکی از اواخر دهۀ ۱۳۴۰و به‌ویژه پس از واقعه سیاهکل و حوادث متعاقب آن، حکومت احساس کرد برای برخورد انسجام یافته‌تر با مخالفان نیازمند به وجود آوردن تشکیلات کارآمدتری است و به این نتیجه رسید که با تشکیل کمیته‌ای مشترک از واحدهای اطلاعاتی و عملیاتی ساواک، شهربانی و ژاندارمری، تعقیب، مراقبت و برخورد با مخالفان سیاسی و چریکی حکومت را با هماهنگی و انسجام بیشتری انجام داده و در همان حال خشونت بیشتری برای به زانو درآوردن مخالفان به کار گیرد. در چنین شرایطی کمیته مشترک ضدخرابکاری تحت مدیریت، ریاست و هدایت ساواک در محل سابق زندان موقت شهربانی تشکیل شد.[1] کمیته مشترک ضدخرابکاری وظیفه برخورد قهرآمیز با تمامی گروههای سیاسی، مذهبی و چریکی مخالف رژیم پهلوی را برعهده داشت. کمیته مشترک ضدخرابکاری در دوران اوج فعالیت خود (۱۳۵۰ ـ ۱۳۵۵)، پنجاه گروه ضربت و تعقیب و گریز را شامل می‌شد. به رغم این‌که نیروهایی از شهربانی و ژاندارمری نیز ساواک را همراهی می‌کردند، اما مسئولیت تمام فعالیتها، اقدامات و عملیات آنها در کشور برعهده ساواک بود.[2] کمیته مشترک ضدخرابکاری از مهمترین و مؤثرترین دوایر تحت مدیریت اداره کل سوم ساواک (امنیت داخلی) بود و سرلشکر ناصر مقدم ـ مدیرکل وقت اداره کل سوم ساواک ـ در تأسیس و آغاز فعالیت آن نقش مهمی داشت. کمیته مشترک دارای یک رئیس و سه معاون بود که تمامی آنان از بین افسران و نیروهای رده بالای ساواک منصوب می‌شدند. معاون اول بر واحد اطلاعات کمیته مدیریت می‌کرد. معاون دوم رئیس واحد اجرایی بود و معاون سوم بر واحد پشتیبانی ریاست می‌کرد. واحد اطلاعات کمیته که مسئولیت کسب خبر و شناسایی، ردیابی و تحت تعقیب قرار دادن مخالفان سیاسی و چریکی رژیم پهلوی را به عهده داشت از چهار دایره شناسایی، جمع‌آوری، بازجویی و بهره‌برداری تشکیل می‌شد. دایره جمع‌آوری هم خود شامل سه شعبه: رابطین، جمع‌آوری اطلاعات و تعقیب و مراقبت بود. دایره بازجویی که از مهمترین بخشهای کمیته مشترک ضدخرابکاری محسوب می‌شد، هشت تیم بازجویی را دربرمی‌گرفت که با تشبث به شکنجه‌های مرگبار و هولناک جسمی و روحی عهده‌دار اقرارگیری از قربانیان خود بود. واحد اجرایی سه دایره: مخابرات، تجسس و شناسایی و اسلحه

۱- جلال‌الدین مدنی، پیشین، ج ۲، صص ۲۱۴ ـ ۲۱۵؛ انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۱، صص ش ـ ص.

۲- عیسی پژمان، اثر انگشت ساواک، صص ۱۲۵ ـ ۱۳۷.

و مهمات را دربر می‌گرفت. دایره تجسس و شناسایی نیز شامل پنجاه اکیپ گشتی و تعقیب و مراقبت بود که هر یک از این اکیپها شامل چهار نفر می‌شد. هر یک از این اکیپهای پنجاه‌گانه که مجموعه‌ای از نیروهای ساواک، شهربانی و گاه ژاندارمری را دربر می‌گرفت، توسط فردی از اعضای ساواک مدیریت می‌شد. اکیپها و واحدهای گشت و تعقیب و مراقبت به اتومبیل، بی‌سیم، اسلحه‌های کلت و مسلسلهای یوزی و یک مسلسل کوچک ام. ده، جلیقه‌های ضدگلوله، دستبند، نارنجک و سایر لوازم و تجهیزات نظامی و مراقبتی مجهز بودند. ۲۵ اکیپ، تا ظهر وظیفه تعقیب و مراقبت را انجام می‌دادند و ۲۵ اکیپ باقیمانده بعد از ظهرها. گروههای تعقیب و مراقبت معمولاً پس از اخبار و اطلاعاتی که واحد اطلاعاتی کمیته مشترک در اختیارشان قرار می‌داد سوژه‌ها و مکانهای موردنظر را تحت مراقبت قرار داده و به آن حمله می‌کردند. صدها نفر از مخالفان سیاسی و چریکی رژیم پهلوی در حمله واحدهای تعقیب و مراقبت ساواک دستگیر و راهی شکنجه‌گاه کمیته مشترک ضدخرابکاری می‌شدند. ضمن این‌که در درگیریهای مسلحانه نیز تعداد قابل‌توجهی از مخالفان و نیز نیروهای ساواک و شهربانی به قتل می‌رسیدند، چه بسا افراد بی‌گناهی نیز از ساکنین مناطقی که آماج حملات گروههای تعقیب و مراقبت قرار می‌گرفت، هدف گلوله قرار گرفته و جان خود را از دست می‌دادند.[۱]

اولین رئیس کمیته مشترک ضدخرابکاری سپهبد جعفرقلی صدری (رئیس وقت شهربانی کل کشور) بود که البته مقامی عمدتاً تشریفاتی داشت و وظیفه او را مدیریت اداره کل سوم ساواک (ناصر مقدم) و سپس (پرویز ثابتی) انجام می‌دادند. دومین رئیس کمیته سرتیپ رضا زندی‌پور بود که در ۲۶ اسفند ۱۳۵۴ توسط سازمان مجاهدین خلق ترور شد. پس از او سرتیپ علی‌اصغر ودیعی به ریاست کمیته مشترک ضدخرابکاری منصوب شد و آخرین رئیس این تشکیلات هم سرتیپ جلال سجده‌ای بود. در میان شکنجه‌گران، بازجویان و سربازجویان کمیته مشترک ضدخرابکاری که برخی در دیگر زندانهای تحت مدیریت ساواک هم وظیفه شکنجه و بازجویی از زندانیان و مخالفان سیاسی حکومت را انجام می‌دادند، افراد زیر نام‌آورتر و پرآوازه‌تر از دیگران شدند: ۱ـ محمدعلی شعبانی معروف به حسینی که از سال ۱۳۵۱ در

۱- چهار ماه در دادسرا و دادگاههای انقلاب اسلامی، صص ۷ ـ ۲۱؛ روزنامه کیهان، ش ۱۰۷۱۳، سه‌شنبه ۱ خرداد ۱۳۵۸، ص ۳.

کمیته مشترک ضدخرابکاری شکنجه و بازجویی را انجام داده و از خشن‌ترین چهره‌های شکنجه‌گر ساواک محسوب می‌شد. او که به قساوت و بی‌رحمی اشتهار داشت به القاب دراکولا، هیولا و گوریل هم شناخته شده بود. حسینی در ۲۴ اسفند ۱۳۵۷ خودکشی کرد. ۲ـ منوچهر وظیفه‌خواه معروف به دکتر منوچهری که نیز «از شقی‌ترین و قسی‌القلب‌ترین شکنجه‌گران کمیته مشترک» ضدخرابکاری بود. منوچهری در بهمن ۱۳۵۷ به انگلستان گریخت. ۳ـ محمدحسن ناصری معروف به عضدی که در طول سالهای پایانی حکومت پهلوی در کمیته مشترک ضدخرابکاری قدرت و اشتهار فراوانی داشت و مخالفان سیاسی حکومت را بی‌محابا تحت شکنجه‌های مرگبار قرار می‌داد. عضدی فارغ‌التحصیل رشته حقوق از دانشگاه تهران بود و اینک در امریکا زندگی می‌کند. ۴ـ منوچهر ازغندی که او نیز به منوچهری معروف بود و در اعمال خشونت و شکنجه متهمان سیاسی در کمیته مشترک ضدخرابکاری از بازجویان محسوب می‌شد. ۵ـ پرویز بهمن فرنژاد معروف به دکتر جوان که از همان آغاز فعالیت کمیته مشترک ضدخرابکاری از مهمترین بازجویان و شکنجه‌گران آن بود. ۶ـ سیف‌الله شهاب که در بازجویی از متهمان در دهه ۱۳۴۰ سابقه‌ای طولانی داشت. ۷ـ جلیل اسعدی اصفهانی معروف به بابک. ۸ـ ناصر نوذری معروف به دکتر رسولی، از حرفه‌ای‌ترین و مشهورترین و اثرگذارترین شکنجه‌گران و بازجویان ساواک، که تسلط بسیاری به روشهای متعدد شکنجه و بازجویی داشت. رسولی در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی به فرانسه گریخت. ۹ـ رضا عطارپور معروف به دکتر حسین‌زاده که به درجه بازجوی کل هم ترفیع یافت. او پس از پیروزی انقلاب اسلامی به اسرائیل گریخت. ۱۰ـ محمد تفضلی معروف به محمد خوشگله که در ردیف قسی‌القلب‌ترین و بی‌رحم‌ترین شکنجه‌گران و بازجویان کمیته قرار داشت. ۱۱ـ بهمن نادری‌پور معروف به تهرانی که پس از پیروزی انقلاب اسلامی محاکمه و اعدام شد. ۱۲ـ فریدون توانگری معروف به آرش که شکنجه‌دیدگان او را از بی‌رحم‌ترین شکنجه‌گران و بازجویان ساواک دانسته‌اند. او نیز در دادگاه انقلاب اسلامی از برخی شکنجه‌های غیرانسانی‌اش در کمیته مشترک پرده برداشت. ۱۳ـ فرج‌الله سیفی کمانگر معروف به کمالی.[1]

در طول سالهای فعالیت کمیته مشترک ضدخرابکاری، تعدادی از رؤسا و اعضای مؤثر آن

۱- روزشمار انقلاب اسلامی، ج ۷، ص ۲۰۱؛ روزنامه کیهان، ش ۱۰۶۶۳، شنبه ۲۶ اسفند ۱۳۵۷، ص ۲.

توسط گروههای مسلح و چریکی مخالف رژیم پهلوی ترور شدند.[1] کمیته مشترک ضدخرابکاری مهمترین و مشهورترین شکنجه‌گاه ساواک در سراسر کشور بود و شعب ساواک در شهرها و استانها ارتباط منظمی با آن داشتند. شعب ساواک در استانهای کشور، پس از دستگیری متهمان و مخالفان سیاسی حکومت، بازجویی و اقرارگیری مقدماتی را همراه با شکنجه انجام داده و برای بازجویی بیشتر و تکمیلی، آنان را به کمیته مشترک ضدخرابکاری در تهران اعزام می‌کردند.[2] اسناد، مدارک و خاطرات بسیاری درباره کمیته مشترک ضدخرابکاری وجود دارد؛ آلات و ابزارهای متعدد شکنجه که در این کمیته تعبیه شده بود، در صدر تمام شکنجه‌گاههای ساواک، زندانها و بازداشتگاهها قرار داشت.

از مشهورترین مکانهای اعمال شکنجه در کمیته مشترک ضدخرابکاری اتاق معروف به «اتاق تمشیت» بود. این اتاق به شکل بیضی بود و بر حسب خاطرات کسانی که در این اتاق شکنجه‌ها شده‌اند، «انواع شکنجه‌ها با دستگاههایی عجیب و غریب به همراه ضربات کابل سیمی، پنجه بُکس، شلاق، مشت و لگد، شوک برقی به ضمیمه فحش و توهین و ناسزا و تهدید زن و فرزند برقرار بود». اتاق تمشیت که در طبقه همکف کمیته مشترک قرار داشت، برای تحت فشار قرار دادن هر چه بیشتر متهمان و دستگیرشدگان به کار گرفته می‌شد و بازجوییها در اتاق بزرگ‌تری که آن هم مجهز به انواع آلات شکنجه بود و در طبقه دوم جای داشت، صورت می‌گرفت. هرگاه قربانیان از پاسخ دلخواه حکومت و ساواک طفره می‌رفتند، به اعمال شکنجه‌های بیشتر در اتاق تمشیت که معمولاً حداقل یک بار طعم تلخ آن را چشیده بودند، تهدید می‌شدند؛ در موارد متعدد نیز دستگیرشدگان به طور مکرر در اتاق تمشیت شکنجه می‌شدند.[3] کمیته مشترک ضدخرابکاری شکنجه‌گاهی تمام عیار بود. دستگیرشدگان بلافاصله راهی این شکنجه‌گاه می‌شدند تا پس از بازجویی و اقرارگیری و پرونده‌سازیهای دلخواه ساواک روانه دادگاههای تحت سلطه این سازمان شده و پس از محکومیت به زندانهای مختلف اعزام شوند. کمیته مشترک ضدخرابکاری بازداشتگاهی موقت به حساب می‌آمد که روند دستگیری و نگهداری متهمان و مخالفان سیاسی در آن، محدود به هیچ آیین‌نامه و یا موارد قانونی نبود. ساواک هر کسی را به هر دلیل واهی دستگیر و روانه کمیته

۱- مصطفی الموتی، پیشین، ج ۵، صص ۳۸۰ ـ ۳۸۵.
۲- فریده کمالوند، پیشین، صص ۵۸ ـ ۸۸ و صص ۹۰ ـ ۹٤.
۳- نامه انقلاب اسلامی، بهمن ۱۳٦۰، صص ۵۲ ـ ٦۱.

مشترک ضدخرابکاری می‌کرد و تنها زمانی موجبات آزادی او فراهم می‌شد که پس از تحمل شکنجه، بی‌گناهیش ثابت شود؛ بازجوییهای همراه شکنجه نیز ماههای طولانی ادامه داشت. نام کمیته مشترک ضدخرابکاری با مفهوم شکنجه قرین و عجین بود. احتمال نمی‌رود از هزاران نفری که طی سالهای دهۀ ۱۳۵۰ روانه این شکنجه‌گاه شدند، کسی طعم تلخ شکنجه‌های غیرانسانی جسمی و روحی ساواک را نچشیده باشد.[1] بسیاری از مخالفین حکومت پهلوی، از جمله روحانیون پیرو حضرت امام خمینی(ره)، در طول سالهای دهۀ ۱۳۵۰ به طور مکرر در کمیته مشترک ضدخرابکاری تحت شکنجه‌های مرگبار جسمی و روحی قرار گرفتند و بازجویان ساواک برای شکنجه، از آلات و ابزارهای متعدد بهره می‌گرفتند. در خاطرات برخی روحانیون به اعمال شکنجه با دستگاهی تحت عنوان آپولو اشاره شده است. دستگاه آپولو که اینک در موزه عبرت (محل سابق کمیته مشترک ضدخرابکاری) در معرض دید عموم قرار گرفته، شامل یک میز فلزی دارای تکیه‌گاهی در عقب بود که متهمان را به طور نشسته، در حالی‌که پاهای او فاصله‌دار از هم با بندهای فلزی بسته شده، به میز می‌بستند. سپس کلاه‌خود آهنی را که تا منتهی الیه گردن زندانی را می‌پوشاند و شکل دلهره‌آوری داشت، بر سر قربانی می‌نهادند. هم‌زمان شلاقهایی بر بخشهای مختلف بدن شکنجه‌دیدگان وارد می‌آمد. هر از گاه نیز ضربه‌ای به کلاه‌خود می‌نواختند که همراه با صدای فریاد و ضجه‌های قربانی، فریادهای دهشتناکی ایجاد کرده و آنان را دچار رعب و وحشتی وصف ناشدنی می‌کرد. شناخته شده‌ترین روحانیونی که تحت شکنجه‌های ساواک به شهادت رسید و حکومت پهلوی به رغم تمام پرده‌پوشیها، نتوانست از زیر مسئولیت آن شانه خالی کند، آیت‌الله محمدرضا سعیدی از پیروان امام خمینی بود که بارها توسط ساواک دستگیر و شکنجه‌های جسمی و روحی بسیاری متحمل شده بود. اما به دنبال موضع‌گیری علیه ورود کنسرسیومی از سرمایه‌گذاران امریکایی به ایران در اوایل سال ۱۳۴۹، مأمورانی از ساواک او را دستگیر و راهی زندان قزل‌قلعه کردند و پس از اعمال شکنجه موجبات شهادتش را فراهم آوردند.[2] از دیگر روحانیونی که تحت شکنجه‌های ساواک به شهادت رسید، آیت‌الله حسین غفاری بود. وی در ۷ دی ۱۳۵۳ به شهادت رسید. آیت‌الله غفاری در آخرین بازجوییهایی که

۱- کریستین دلانوا، پیشین، صص ۱۷۳ ـ ۱۹۱.

۲- علی بیگدلی، ترورهای سیاسی در تاریخ معاصر ایران، ج ۲، صص ۵۰۶ ـ ۵۰۸؛ شهید آیت‌الله سید محمدرضا سعیدی به روایت اسناد ساواک، صص س ـ ک و صص ۴۵۴ ـ ۴۵۷.

ساواک از او انجام داد صراحتاً نوشت که: «من فکر می‌کنم تنها کسی که می‌تواند ایران را نجات دهد آیت‌الله خمینی است»؛ بدنبال آن، شکنجه‌های مرگبار ساواک ادامه یافت «و او صبور و مقاوم در برابر ضربات هولناک دژخیمان مقاومت کرد، لب از لب نگشود و در آستانه ۶۰ سالگی با سری که از ضربه ستمکاران سوراخ شده بود و رانهایی که با روغن داغ سوخته بود و دو دستی که از ستم بی‌صفتان شکسته بود و صورتی که باد کرده و کبود شده بود و انگشتانی که له شده بود، به لقاء محبوب شتافت.»[1]

امام خمینی که در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ در تبعید به سر می‌برد، همواره در سخنرانیها، اعلامیه‌ها و موضع‌گیریهای خود علما و روحانیون و طلاب را به مقاومت و سازش‌ناپذیری هر چه بیشتر در مقابل رژیم پهلوی فراخوانده و هشدار می‌داد از شکنجه‌های مرگبار و غیرانسانی ساواک بیمی به دل راه ندهند. ایشان در پیش گرفتن این روشهای غیرانسانی را نشانه ضعف و ناتوانی حکومت ارزیابی نموده و آن را محکوم به شکست و زوال می‌دانست.[2]

قتل درمانی

در دو دهۀ ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ تعداد قابل‌توجهی از مخالفان سیاسی حکومت به انحاء گوناگون توسط ساواک به قتل رسیدند. هر چند بسیاری از این قتلها در درگیریهای نظامی بود، اما تعداد کسانی نیز که پس از دستگیری، جان خود را زیر شکنجه از دست دادند قابل‌توجه بود. بسیاری از کسانی که در درگیریهای خیابانی و نیز زیر شکنجه به قتل می‌رسیدند، اعضای گروههای چریکی و مسلح بودند که از اواخر دهۀ ۱۳۴۰ بر رودررویی نظامی خود با حکومت شتاب داده بودند. اعضای دستگیر شده این گروهها را که گاه در درگیریهای خیابانی مجروح شده بودند تحت شدیدترین شکنجه‌ها قرار می‌دادند. ساواک در طول سالهای دهۀ ۱۳۵۰ دهها نفر از اعضای گروههای چریکی و مسلح را به انحاء گوناگون به قتل رساند و در این میان از سرنوشت تعداد قابل‌توجهی از مخالفان که در داخل و یا خارج از زندان (البته تعمداً) به قتل رسیدند، هیچ‌گاه نشانی به دست نیامد و ساواک هرگونه اطلاعی درباره آنان را انکار کرد. با این احوال تعداد قتلهایی هم که اسناد و مدارک مستند و

۱- شهدای روحانیت، صص ۱۹ ـ ۲٤ و هادی غفاری، پیشین، صص ۱۳۵ ـ ۱۳٦؛ اکبر براتی، خاطرات اکبر براتی، صص ۵۸ ـ ۷۱.

۲- زندانیان سیاسی رژیم پهلوی در کلام امام خمینی، صص ۵۱ ـ ۸۳.

قابل‌وثوقی در باره آنان وجود دارد، قابل‌توجه است.[۱]

در طول سالهای دهۀ ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰، دهها نفر از فعالان سیاسی مخالف حکومت پهلوی، به دنبال بازجویی با شدیدترین شکنجه‌های جسمی و روحی، در محاکم قضایی حکم اعدام گرفته و به جوخه‌های مرگ سپرده شدند.[۲] از جمله جنایات هولناک ساواک در طول دهۀ ۱۳۵۰ به گلوله بستن ۹ نفر از زندانیان سیاسی زندان اوین (گروه جزنی) در تپه‌های مشرف به این زندان بود. ساواک تلاش می‌کرد چنین القا کند که این واقعه به دنبال فرار مقتولین از زندان رخ داده است. پس از پیروزی انقلاب اسلامی و به دنبال افشاگریها و اعترافات برخی عوامل ساواک که خود در این جنایت از پیش تعیین شده دست داشتند، (از جمله بهمن نادری‌پور معروف به تهرانی) آشکار شد که این جنایت هولناک با تأیید و اصرار شخص شاه و هدایت نصیری رئیس وقت ساواک و کارگردانی پرویز ثابتی مدیر اداره کل سوم ساواک و مباشرت گروهی از شکنجه‌گران کمیته مشترک ضدخرابکاری و زندان اوین صورت گرفته است.[۳] آزارهای ساواک صرفاً شکنجه نبود، در این میان صدها نفر از مخالفان سیاسی حکومت در طول بیش از دو دهه فعالیت ساواک توسط این سازمان به انحاء گوناگون به قتل رسیدند. این روند از اواسط دهۀ ۱۳۴۰ گسترش یافت. در حالی‌که در طول سالهای ۱۳۵۰ ـ ۱۳۵۵ تعداد مقتولین شناخته شده و مجهول‌الهویه ساواک به صدها نفر بالغ می‌شد، با آغاز حرکتهای مردمی دوران انقلاب و طی سالهای ۱۳۵۶ ـ ۱۳۵۷، تعداد کسانی که در درگیریهای مسحلانه و تظاهرات خیابانی و نظایر آن به دست این سازمان به قتل رسیدند (هر چند آمار دقیقی وجود ندارد) از مرز دهها و صدها نفر گذشت.[۴] ساواک دهها نفر از مخالفان سیاسی رژیم را زیر شکنجه به قتل می‌رساند و سپس در مکانهایی نامعلوم به خاک می‌سپرد. تنها پس از پیروزی انقلاب اسلامی مدفن برخی از این شمار گسترده مدفون شدگان در مکانهای نامعلوم کشف و اطلاعاتی درباره هویت برخی قربانیان در گوشه و کنار کشور به دست آمد. اگر هم در مواردی به قتل رسیدگان زیر شکنجه، مشهورتر و شناخته شده‌تر از آن بودند که ساواک بتواند آنان را سربه نیست کند، با کمک پزشکانی از زندان،

۱- یادنامه شهدای جنبش مسلحانه لرستان، صص ٦ ـ ۹۱.

۲- عباس سماکار، پیشین، صص ۲۵۱ ـ ۲۵٤؛ علی بیگدلی، پیشین، ج ۱، صص ۳۳۰ ـ ۳۳٤.

۳- کریستین دلانوا، پیشین، صص ۲۰۹ ـ ۲۱۵؛ محمدرضا پهلوی، پیشین، صص ۳٦۹ ـ ۳۷۰.

۴- محسن نجات‌حسینی، پیشین، صص ۳۰۸ ـ ۳۱۰؛ دنیا، س سوم، ش ۸، آبان ۱۳۵۵، صص ۵۸ ـ ٦۳.

برای مقتولین تحت شکنجه، گواهیهای فوت (به مرگ طبیعی و مثلاً بر اثر عارضه‌ای داخلی) صادر می‌کرد.[1]

از جمله اقدامات ساواک، دست‌داشتن در دهها قتل و ترور مشکوکی است که در کشور روی می‌داد. در این میان قتل مشکوک مخالفان سیاسی و به‌ویژه چهره‌های شناخته شده و مشهور سیاسی، فرهنگی، روشنفکری و نظایر آن بیش از دیگران به ساواک نسبت داده می‌شد و ساواک نیز تلاش می‌کرد وانمود کند که در قتلها و یا مرگهای مشکوک نقشی ندارد.[2] از جمله کسانی که مرگ مشکوک او به ساواک نسبت داده شد جهان پهلوان غلامرضا تختی قهرمان کشتی بود که جسد او در روز ۱۷ دی ۱۳۴۶ در هتل آتلانتیک تهران پیدا شد. هر چند سند موثقی از دست داشتن ساواک در قتل احتمالی تختی به دست نیامد، با این احوال مخالفان سیاسی و مردم در همان دوره، ساواک را عامل قتل وی دانستند؛ به‌ویژه این‌که غلامرضا تختی با برخی گروههای سیاسی مخالف نظیر جبهه ملی نیز سابقه همکاری داشت. شایعاتی وجود داشت که نشان می‌داد حکومت از اشتهار و خوشنامی او در بین مردم رضایت ندارد.[3] از دیگر کسانی که مرگ مشکوک او از سوی مخالفان سیاسی در ردیف قتلهای مخفیانه ساواک ثبت شد، جلال آل‌احمد بود. جلال آل‌احمد در فعالیتهای سیاسی ـ روشنفکری پیشینه‌ای طولانی داشت و مخالفت‌خوانیهای او با حکومت و انتقاداتی که در نوشته‌ها و آثارش از ساواک و روش ناپسند حکومت در ایران می‌کرد، بر کسی پوشیده نبود. پیش از آن، ساواک برای جلوگیری از مخالفت جلال آل‌احمد، مشکلات عدیده‌ای برای او ایجاد کرده بود. اما برخی از نزدیکان جلال آل‌احمد بر این باورند که ساواک همواره طرحهایی برای قتل و از میان برداشتن او در سر می‌پرورانید. پس از مرگ مشکوک جلال آل‌احمد در ۱۸ شهریور ۱۳۴۸ در اسالم گیلان، شایعاتی درباره نقش ساواک در قتل او در افکار عمومی انتشار یافت و تلاشهای ساواک برای پاک کردن دامن خود از قتل وی اثر نداشت.[4] دکتر علی شریعتی در ۲۹ خرداد ۱۳۵۶ در لندن درگذشت. هر چند شواهد و قراین

۱- روزنامه کیهان، ش ۱۰۶۹۵، یکشنبه ۹ اردیبهشت ۱۳۵۸، ص ٦.

۲- شهید حجت‌الاسلام سید عبدالکریم هاشمی‌نژاد به روایت اسناد ساواک، ص ۸٤٥

۳- علی بیگدلی، پیشین، ج ۱، صص ۲٥٤ ـ ۲٥٥؛ حمید روحانی، پیشین، ج ۲، صص ۳۰٦ ـ ۳۰۷ و صص ۳۱۲ ـ ۳۱۳.

۴- شمس آل‌احمد، از چشم برادر، صص ۳٦ ـ ٤۳ و صص ۱۱۱ ـ ۱۱٥؛ جلال آل‌احمد به روایت اسناد ساواک، صص ۲٤٤ ـ ۲٥۷.

موجود نشان می‌داد که دکتر شریعتی به مرگ طبیعی و بر اثر سکته قلبی درگذشته است، اما بلافاصله با اعلام مرگ او، شایع شد که ساواک در قتل (و در واقع مرگ مشکوک) دکتر شریعتی نقش داشته و تلاشهای ساواک برای جلوگیری از گسترش این شایعه، به جایی نرسید.[1] از دیگر کسانی که مرگ مشکوک او به ساواک نسبت داده شد، سیدمصطفی خمینی فرزند امام خمینی بود که در اول آبان ۱۳۵۶ در نجف اتفاق افتاد. شایعه دست داشتن ساواک در مرگ او، به نقطه عطفی در گسترش تحرکات دوران انقلاب اسلامی تبدیل شد. هرچند هیچ‌گاه نقش احتمالی ساواک در قتل سیدمصطفی خمینی آشکار نشد و سندی آن را تأیید نکرد، اما در آن مقطع حساس، مخالفان حکومت از این واقعه بهره‌برداری کردند.

از دیگر کسانی که در ۲۸ مرداد ۱۳۵۲ توسط عده‌ای ناشناس در پارک لاله (فرح سابق) به گلوله بسته شد و به طرز فجیعی به قتل رسید و مرگ او به ساواک نسبت داده شد، احمد آرامش بود. وی مدتی رئیس سازمان برنامه و بودجه بود. پس از مدتی از استبداد حکومتی در ایران انتقاد کرد و مدتها در زندان گذراند. وی مدت کوتاهی پس از آزادی از زندان، در پارک فرح (لاله) تهران به قتل رسید. قتل او نیز به ساواک نسبت داده شد. قتل احمد آرامش، در روز روشن صورت گرفت و حکومت نیز تلاشی برای یافتن عاملین آن نکرد.[2]

مرگ و قتل مشکوک برخی رجال، شخصیتها و افراد وابسته و یا وفادار به حکومت نیز در آن دوره به ساواک نسبت داده می‌شد. این‌گونه شایعات گاه چنان گسترده بود که حتی قتل برخی از افرادی که چگونگی مرگشان هیچ ابهامی نداشت به ساواک نسبت داده می‌شد. از جمله این افراد سپهبد محمدعلی خادمی رئیس هواپیمایی ملی، از کارگزاران رژیم پهلوی بود که موضوع خودکشی وی از سوی محافل سیاسی مردود ارزیابی شده و قتل او به ساواک نسبت داده شد. گفته می‌شد سپهبد خادمی به دلیل برخی اطلاعاتش درباره شیوع گسترده فساد مالی در میان اعضای خاندان سلطنت، توسط ساواک سر به نیست شده است. لئون پالانچیان و مجیدمختار از دیگر وابستگان به دربار بودند که گفته می‌شد ساواک در سقوط هواپیمای آنان، که از مازندران راهی تهران بود (خرداد ۱۳۴۸)، نقش داشته است. هرچند

۱- شریعتی به روایت اسناد ساواک، ج ۳، صص ۸۲ ـ ۹۱ و صص ۱۰٤ ـ ۱۰۵؛ روزشمار انقلاب اسلامی، ج ۱، ص ۲۵۹ و ص ۳۰۷.

۲- احمد آرامش، پیکار من با اهریمن، صص ۱٦٦ ـ ۱٦۷ و ص ۲٤۷؛ مصطفی الموتی، پیشین، ج ۵، صص ۲۱٦ ـ ۲۲۵.

درباره صحت و سقم این شایعه هیچ سندی به دست نیامد؛ اما همان موقع نیز شایع شد که ساواک به دستور اشرف پهلوی به این جنایت دست زده است.[1]

ساواک و حقوق بشر

نام ساواک در محافل سیاسی و اجتماعی مخالف رژیم پهلوی در داخل و خارج کشور و نیز اذهان عمومی مردم جهان با نقض حقوق بشر عجین شده بود. از اواخر دهۀ ۱۳۴۰ و اوایل دهۀ ۱۳۵۰، مجامع حقوق بشر، ساواک را در صدر سازمانهایی قرار دادند که در زیر پا نهادن حقوق فردی، اجتماعی و سیاسی مردم «ضرب‌المثل» شده است.[2] مجامع، گروهها و سازمانهای مختلف طرفدار حقوق بشر به رغم تمام اقداماتی که رژیم پهلوی انجام می‌داد، در تمام سالهای حاکمیت ساواک، گزارشات بسیاری درباره نقض صریح و وحشتناک حقوق بشر به دست ساواک، تهیه و در اختیار محافل سیاسی و اجتماعی و نیز سازمانهای مرجع بین‌المللی قرار می‌دادند. از جمله این موارد تهیه و ارسال گزارشات پیاپی و مداوم از تشکیل دادگاههای فرمایشی و ناعادلانه‌ای بود که تحت سلطه ساواک، ابتدایی‌ترین حقوق متهمان و مخالفان سیاسی رژیم پهلوی را نادیده گرفته و بر اساس پرونده‌سازیهای ساواک رأی به محکومیت قربانیان صادر می‌کردند. حقوقدانان بسیاری از کشورهای خارجی به طور مکرر از موارد نقض حقوق بشر در دستگاه قضایی و دادگاههای فرمایشی رژیم پهلوی انتقاد کرده و افکار عمومی مردم جهان را با گوشه‌هایی از فجایع جاری در ایران آشنا می‌کردند. البته موضع‌گیری حکومتها درباره نقض شدید حقوق بشر توسط ساواک آشکارا متأثر از دسته‌بندیهای سیاسی ـ ایدئولوژیکی حاکم برنظام دو قطبی جهان بود. کشورهای بلوک شرق به رغم نقض غیرانسانی حقوق بشر در کشورهای متبوع خود، همواره منتقد نقض حقوق بشر در ایران بودند. اما کشورهای سرمایه‌داری غرب (به‌ویژه اروپای غربی و امریکا) مخالفت قابل‌اعتنایی با سیاستهای ساواک و حکومت پهلوی نداشتند و منافع آنان در ایران و خاورمیانه بر هر امر دیگری ارجحیت داشت.[3] رژیم پهلوی نیز همواره منکر نقض حقوق بشر در ایران بود و گزارشات و اخبار را افسانه ارزیابی می‌کرد و در محافل بین‌المللی تلاش می‌کرد خود را

۱- مصطفی الموتی، پیشین، ج ۱۵، صص ۲٤۰ ـ ۲٤۱؛ اسدالله علم، یادداشتهای علم، ج ۱، صص ۲٥٤ ـ ۲٥٥.
۲- ویلیام شوکراس، پیشین، ص ۲۳۹.
۳- سعید میرترابی، رژیم شاه و سازمانهای حقوق بشر، صص ۱٥۸ ـ ۱٦۷ و صص ۱۸۲ ـ ۱۸۳.

مدافع حقوق بشر، معرفی کند. از جمله اقدامات حکومت پهلوی برای تبری جستن از اتهام نقض حقوق بشر برگزاری کنفرانس بین‌المللی حقوق بشر در تهران در سال ۱۳۴۷ بود که افراد و محافل شرکت کننده در این کنفرانس بدون توجه به فجایعی که در ایران رواج داشت، پس از پایان کنفرانس و بدون توجه به وضعیت نابسامان حقوق بشر در ایران، قطعنامه‌ای صادر کردند.[1] ساواک هر از گاه برای زهرچشم گرفتن از برخی سازمانها و گروههای حقوق بشری که در تهران دفاتری داشتند، حملاتی ترتیب داده و ضمن ضرب و شتم برخی اعضای فعال آن، خساراتی نیز به محل فعالیت آنان وارد می‌ساخت. این گونه اقدامات در مقاطعی که این سازمانها گزارشاتی درباره نقض حقوق بشر ساواک منتشر می‌کردند، از شدت بیشتری برخوردار می‌شد.[2] در این میان، شاه که نگران ترسیم چهره‌ای خشن از ساواک در سطح جهانی بود و از گزارشات متعدد محافل حقوق بشری درباره نقض صریح حقوق انسانی در ایران عصبانی بود، تلاش می‌کرد برخی اقدامات اصلاحی حکومت و نیز پیشینه فرهنگی و تاریخی ایران را در ازمنه گذشته به عنوان شاهدی بر رعایت حقوق بشر در ایران بنمایاند؛ چنان‌که از مسائلی نظیر اعلامیه جهانی حقوق بشر (کوروش هخامنشی) بهره‌برداریهای سیاسی و تبلیغاتی وسیعی می‌کرد و نیز برنامه‌های انقلاب سفید خود را عامل پیشبرد توسعه، آزادی و دموکراسی در ایران ارزیابی می‌کرد. حکومت با تأسیس کمیته ایرانی دفاع از حقوق بشر به دستور شاه در ۱۳۴۷ش. و ریاست اشرف پهلوی بر آن، تلاش می‌کرد چنین بنمایاند که حکومت پهلوی پاسدار حقوق بشر در داخل و نیز در عرصه جهانی است. شاه از طریق سفارتخانه‌ها و نمایندگیهای سیاسی و فرهنگی ایران در خارج کشور تلاش می‌کرد اقدامات خود را در قبال مخالفان توجیه کند. شاه همواره از سازمانها و مجامع حقوق بشری بین‌المللی و جهانی که از ساواک به دلیل نقض حقوق بشر انتقاد می‌کردند، خشمگین و عصبانی بود. هنگامی که در ۱۳۵۶ جایزه صلح نوبل به سازمان عفو بین‌الملل اهدا شد، شاه از این اقدام، که به طور مستقیم و غیرمستقیم ناظر به تلاش این سازمان در انتقاد از عملکرد سوء رژیم پهلوی و ساواک در نقض صریح و آشکار حقوق انسانی مردم ایران بود، ابراز نگرانی کرده و از برخی سفیران و نمایندگیهای سیاسی ایران در خارج از کشور خواست در قبال این تصمیم

۱- حمید روحانی، پیشین، ج ۲، صص ۳۲۲ ـ ۳۲٤؛ شیرین عبادی، تاریخچه و اسناد حقوق بشر در ایران، صص ۲۹۵ ـ ۲۹۹.

۲- عباس امیرانتظام، آن سوی اتهام، ج ۱؛ صص ۲۵۲ ـ ۲۵۳.

اهداکنندگان جایزه صلح نوبل، موضع‌گیری کنند.[۱] در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ هر از گاه مأمورانی از ساواک با مجامع و سازمانهای حقوق بشر تماس گرفته و تلاش می‌کردند آنان را از اعتراض به نقض گسترده حقوق بشر در ایران بازدارند. گفته می‌شد که ساواک به درون برخی از این مجامع نفوذ کرده و از طریق آنان درباره فعالیت مخالفان سیاسی رژیم پهلوی در داخل و خارج از کشور و نیز دیگر مسائل مورد علاقه، اطلاعات لازم را به دست می‌آورد. ساواک همچنین ترتیبی اتخاذ می‌کرد تا برخی از نشریات و روزنامه‌های خارجی، مقالاتی درباره رعایت حقوق بشر و احترام به آزادیهای سیاسی، اجتماعی و فردی در ایران منتشر کنند.[۲] با این احوال کارنامه ساواک در نقض صریح و دائمی حقوق انسانی مردم ایران سیاه‌تر از آن بود که با پرده‌پوشیها و اقدامات توجیهی و نظایر آن تبرئه شود.

از دهه ۱۳۴۰، مجامع، سازمانها و گروههای مدافع حقوق بشر، از وضعیت اسف‌بار نقض صریح حقوق مردم ایران، به انحاء گوناگون انتقاد کرده و هر از گاه رژیم پهلوی و به‌ویژه ساواک را به دلیل بدرفتاری و شکنجه زندانیان و متهمان سیاسی مورد نکوهش قرار می‌دادند. افکار عمومی جهان، از جمله سازمان ملل متحد و سایر مجامع جهانی، برای پایان دادن به این تراژدی غم‌انگیز، تحت فشار افکار عمومی مردم جهان قرار داشتند.[۳] در برخی مقاطع که اعتراضات جهانی بر ضد فجایع ساواک درباره مخالفان سیاسی حکومت شدت می‌گرفت و نیز هنگام مسافرتهای خارجی شاه، ساواک به طور موقت اعمال فشار بر مخالفان را تا حدودی کاهش می‌داد.[۴] در آستانه بازدید گروههای مدافع حقوق بشر از زندانهای کشور، ساواک ترتیبی می‌داد تا زندانها و بندهایی که قرار بود مورد بازدید قرار گیرند زیباسازی شده و تسهیلات رفاهی، بهداشتی و نظایر آن فراهم آید.[۵] ساواک همچنین زندانیانی را که شکنجه‌های مرگبار را تحمل کرده و آثار ضرب و شتم و جراحت در بدنشان وجود داشت از بندهای موردبازدید گروههای حقوق بشری به مکانهای دیگر منتقل کرده و تلاش می‌کرد تا زندانیانی که با این افراد ملاقات می‌کنند سخنی در انتقاد از ساواک و بدرفتاری این سازمان با

۱- پرویز راجی، پیشین، صص ۱۰۸ ـ ۱۰۹؛ سعید میرترابی، پیشین، صص ۶۵ ـ ۷۶.
۲- هارولد ایرنبرگر، درباره ساواک، صص ۹۴ ـ ۹۷؛ انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۸، ص ۶۷.
۳- مسعود بهنود، پیشین، ص ۷۴۷.
۴- محمدعلی عمویی، پیشین، ص ۲۲۶.
۵- حاجی رضا خدابخشی، انقلاب اسلامی و لرستان، صص ۱۲۷ ـ ۱۲۸.

زندانیان بر زبان نیاورند.[۱] ساواک زندانیان را تهدید می‌کرد که اگر از ساواک انتقاد کنند شکنجه‌های بیشتری را متحمل خواهند شد.[۲] ساواک همچنین برای کاهش فشار و انتقادات مجامع و سازمانهای مدافع حقوق بشر، هر از گاه برخی از زندانیان سیاسی را آزاد می‌کرد. این روند به‌ویژه از سال ۱۳۵۵ به بعد شتاب گرفت.[۳] هم‌زمان با گسترش مخالفتهای سیاسی طی سالهای ۱۳۵۶ ـ ۱۳۵۷ بازدید گروهها و مجامع و افراد مدافع حقوق بشر از زندانها و بازداشتگاههای تحت سلطه ساواک افزایش یافت؛ در همان حال ساواک نیز به ناچار تا حدودی از فشار بر زندانیان سیاسی کاست.[۴]

هم‌زمان با اوج‌گیری حرکتهای مردمی در دوران پیروزی انقلاب اسلامی و در حالی‌که حکومت پهلوی واپسین ماههای عمر خود را پشت سر می‌گذاشت، دسته‌های متعددی از خانواده و بستگان زندانیان و شکنجه‌دیدگان سیاسی در شهرهای مختلف تظاهرات و اجتماعاتی در اعتراض به جنایات ساواک به راه انداخته و خواستار دستگیری و مجازات عوامل سرکوبگر و شکنجه‌گران ساواک می‌شدند. در این میان بسیاری از تجمع‌کنندگان تصریح می‌کردند که عزیزانشان طی سالهای گذشته توسط ساواک دستگیر و راهی زندان شده و تاکنون هیچ اطلاعی از سرنوشت آنان به دست نیامده است. با آزادی آخرین دسته‌های زندانیان سیاسی از زندانها و بازداشتگاههای تحت سلطه ساواک، آشکار شد که تعداد کسانی که توسط ساواک دستگیر و زیر شکنجه به قتل رسیده و در مکانهای نامعلوم و مجهولی دفن شده‌اند، قابل‌توجهند.[۵] همزمان با طرح انحلال ساواک در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی اسناد و مدارک برجای مانده از ساواک درباره جنایات این سازمان در زندانها و نیز خارج از زندان، منتشر شد و با استقبال افکار عمومی روبرو گردید.

۱- رضا گلپور، پیشین، صص ۶۹۶ ـ ۶۹۷؛ فریده کمالوند، پیشین، صص ۲۸۶ ـ ۲۸۸.
۲- روزشمار انقلاب اسلامی، ج ۱، صص ۳۲۶ و ص ۳۷۵.
۳- پرویز راجی، پیشین، صص ۵۲ ـ ۵۳.
۴- عباس سماکار، پیشین، صص ۳۴۵ ـ ۳۴۶.
۵- آیت‌الله حاج آقا حسین خادمی به روایت اسناد ساواک، صص ۲۸۰ ـ ۲۸۳ و صص ۲۸۸ ـ ۲۸۹؛ محمدتقی شهرام، یادداشتهایی از زندان، صص ۱ ـ ۱۱.

فصل بیست و یک

ساواک و انقلاب اسلامی

هنگام اعلام فضای باز سیاسی، که برخی آثار و نشانه‌های آن از اواخر سال ۱۳۵۵ و اوایل سال ۱۳۵۶ در محافل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشور دیده می‌شد، ساواک در برابر مخالفان و منتقدان نرمش قابل اعتنایی نشان نداد. از همان آغاز، حکومت می‌دانست که با ادامه فضای باز سیاسی، مخالفان و منتقدان به تدریج کنترل اوضاع را در دست خواهند گرفت. ساواک، در این دوره به عنوان بازوی اجرایی شاه و حکومت، با در پیش گرفتن سیاست یک گام به پس و دو گام به پیش، خشونت و سرکوب پیشین را (کم سر و صداتر) ادامه داد. البته ظاهر امر نشان می‌داد که ساواک از فشار بر زندانیان کاسته و اعمال شکنجه‌های روحی و جسمی بر متهمان و مخالفان سیاسی در زندانها تعدیل شده است. ساواک نگران کنترل اوضاع کشور در مدت طولانی بود. همزمان با گسترش مخالفتها و انتقادات سیاسی در کشور و ناتوانی حاکمیت برای برخورد با آن، به رغم آنچه ظاهر امر نشان می‌داد ساواک بر سرکوب ادامه داد. ارتشبد نعمت‌الله نصیری ـ رئیس وقت ساواک ـ و سایر مسئولان بلندپایه این سازمان نظیر پرویز ثابتی ـ مدیرکل اداره کل سوم ـ معتقد بودند که سرکوب آخرین راه کنترل اوضاع کشور است. به همین دلیل در طول ماههای منتهی به زمستان ۱۳۵۶، شاهد سرکوب ساواک در عرصه سیاسی و اجتماعی کشور هستیم.[1] حکومت بر این باور بود که اوضاع سیاسی و اجتماعی کشور را در دست دارد، اما چنانکه تصور می‌شد تحولات سیاسی و اجتماعی کشور به دلخواه حکومت پیش نرفت. حزب رستاخیز در دی ۱۳۵۶ کنگره‌ای پر سر و صدا در تهران برگزار کرد. انتشار مقاله‌ای تحت عنوان «ایران و

۱- جان. دی. استمپل، پیشین، صص ۳۸۶ ـ ۳۸۷؛ روزشمار انقلاب اسلامی، ج ۳، صص ۱۰۱ ـ ۱۰۳.

استعمار سرخ و سیاه» در ۱۷ دی ۱۳۵۶ در یکی از صفحات میانی روزنامه اطلاعات، به نقطه عطفی در گسترش حرکت سیاسی مخالفان حکومت تبدیل شد. این مقاله با نام مستعار احمد رشیدی مطلق به چاپ رسید؛ بعدها نیز معلوم شد که نویسنده واقعی آن فرهاد نیکوخواه از اعضای پیشین حزب توده و مشاور دربار شاهنشاهی بود. انتشار این مقاله در کشور انعکاس یافت و موجبات واکنش تند طرفداران امام خمینی را در پی داشت. به‌ویژه در قم ـ ۱۹ دی ۱۳۵۶ ـ ساواک و سایر نیروهای امنیتی و انتظامی، با معترضین درگیر شدند و گروهی از تظاهرکنندگان به شهادت رسیدند. همچنین تعداد قابل‌توجهی نیز دستگیر، محاکمه، زندانی و یا تبعید شدند و در این ماجرا ساواک نقش اصلی داشت.[۱] برخی کارشناسان ساواک درج این مقاله را اقدام نادرستی ارزیابی کرده و با اشاره به محبوبیتی که امام خمینی در بین مردم داشت آن را گامی در مسیر گسترش بحران سیاسی در کشور دانستند. ساواک قم که گزارشهای بسیاری درباره چگونگی گسترش بحران و ناآرامیهای سیاسی در قم به ساواک تهران ارسال می‌کرد، ضمن اشاره به برخورد شدید ساواک با تظاهرکنندگان، نسبت به ادامه انتشار مقالات و نوشته‌هایی از این دست و تبعات سوئی که می‌توانست برای حکومت پهلوی در پی داشته باشد، هشدار داد.[۲] با این وجود برخی منابع نشان می‌دهد که فرهاد نیکخواه اطلاعات لازم را برای تدوین این مقاله از ساواک دریافت کرده بود. هر چند این مقاله به دستور شخص شاه تهیه و به چاپ سپرده شده بود، با این احوال ساواک نیز در فراهم شدن موجبات انتشار آن نقش داشت.[۳] این در حالی بود که جمشید آموزگار ـ نخست‌وزیر وقت ـ درج مقاله رشیدی مطلق را توطئه مشترک هویدا و ساواک (به‌ویژه پرویز ثابتی) بر ضد خود ارزیابی می‌کند که تلاش داشتند نخست‌وزیری او را با بحران روبرو کنند. به دنبال گزارش ساواک مبنی بر تبعات سوء سیاسی مرگ مشکوک آیت‌الله سید مصطفی خمینی در نجف برای حکومت پهلوی، شاه دستور تدوین و چاپ این مقاله را داد.[۴] در شهریور ۱۳۵۷، روزنامه

۱- روزشمار انقلاب اسلامی، ج ۲، صص ٤٤٢ ـ ٤٤٤ و ص ٥٢٧؛ علی شیرخانی، حماسه ۱۹ دی ۱۳٥٦، صص ۱۰٤ ـ ۱۰٦.

۲- انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۲، صص ٥ ـ ۷ و صص ۲۰ ـ ۲۱؛ امیر اصلان افشار، پیشین، صص ۱۳۰ ـ ۱٤۱ و صص ۱٥٤ ـ ۱٥٥.

۳- اردشیر زاهدی، ۲٥ سال در کنار پادشاه، صص ۳۰۲ ـ ۳۰٤.

۴- فصلنامه تخصصی تاریخ معاصر ایران، س ٦، ش ۲٤، زمستان ۱۳۸۱، صص ۱۷ ـ ۱۹ و صص ۲۸ ـ ۳۳؛ اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱۱، صص ۲٦ ـ ۲۷.

اطلاعات طی مطلبی به طور تلویحی اشاره کرد که مقاله رشیدی مطلق را در ۱۷ دی ۱۳۵۶ فقط با فشار ساواک و وزارت اطلاعات و جهانگردی چاپ کرده است.[۱] به دنبال مخالفت‌های محافل سیاسی و مذهبی در قم، تهران و سایر شهرها، ساواک با توسل به محافل روحانی چون آیت‌الله شریعتمداری، درصدد برآمد بحران پیشامده را مهار کند. در همان حال با کمک برخی مراجع دولتی نظیر حزب رستاخیز، طرحهایی برای مقابله با ناآرامیهای سیاسی و اجتماعی به مورد اجرا گذاشته شد.[۲] البته تحولات موجود نشان می‌داد که به تدریج کنترل اوضاع از دست حکومت پهلوی و به‌ویژه ساواک خارج شده است.[۳] دولت جمشید آموزگار با بحران گسترده و حل ناشدنی مواجه شد.[۴] با این احوال، متعاقب واقعه ۱۹ دی ۱۳۵۶ در قم، شاه به ساواک دستور داد در سرکوب مخالفان تردیدی به خود راه ندهد و از هر راه ممکن از گسترش ناآرامیها جلوگیری کند.[۵]

اما چنانکه ساواک نیز پیش‌بینی می‌کرد، ناآرامیها در حادثه ۱۹ دی ۱۳۵۶ متوقف نشد و در فضای ملتهب آن روز، در چهلمین روز شهیدان آن واقعه، مردم تبریز تظاهرات گسترده‌ای بر پا کرده و با ساواک و نیروهای انتظامی درگیر شدند. بدین ترتیب موضوع برگزاری مراسم چهلم شهیدان در جریان تظاهرات شهرهای مختلف، زنجیره‌وار بر دامنه اعتراضات افزود.[۶] در واقعه ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ تبریز، ساواک نقش قابل‌توجهی در سرکوب مخالفتها داشته و بسیاری از تظاهرکنندگان را دستگیر کرد.[۷] واقعه ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ ناکارآمدی ساواک و نیروهای انتظامی را در مواجهه با ناآرامیها آشکار کرد.[۸] چند روز پس از این واقعه نیز، برخی از مهمترین رؤسا و مسئولان ساواک در استان آذربایجان شرقی و سایر نقاط کشور از سمتهای

۱- روزشمار انقلاب اسلامی، ج ۵، صص ۱۱۴ ـ ۱۱۶.

۲- انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۲، صص ۲۷۸ ـ ۲۸۳؛ اسنادی از همکاری شریعتمداری با رژیم شاه، صص ۱۲ ـ ۱۳.

۳- فریدون هویدا، پیشین، صص ۱۸ ـ ۲۴؛ علی شیرخانی، پیشین، صص ۱۰۷ ـ ۱۱۰.

۴- مسعود بهنود، پیشین، صص ۷۲۲ ـ ۷۳۳؛ حسین فردوست، پیشین، ج ۱، صص ۵۷۲ ـ ۵۷۶.

۵- فرازهایی از تاریخ انقلاب به روایت اسناد ساواک و امریکا، صص ۱۹ ـ ۲۱؛ انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ٤، ص ۳۳٤.

۶- آیت‌الله حاج آقا حسین خادمی به روایت اسناد ساواک، صص ۲٤٤ ـ ۲۵٦؛ روزشمار انقلاب اسلامی، ج ۱، صص ٤۷٤ ـ ٤۷٦.

۷- انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، صص ۱۱ ـ ۱۲؛ عمادالدین باقی، جنبش دانشجویی ایران، ج ۱، صص ۳۰۳ ـ ۳۰۷.

۸- ریچارد کاتم، ناسیونالیسم در ایران، ص ٤۳٤.

خود برکنار شدند و برخی دیگر تنزل مقام و درجه یافتند.[1] برای پیشگیری از تکرار رخدادهای مشابه در سایر شهرها، ساواک مذاکرات مفصلی با آیت‌الله شریعتمداری و برخی دیگر از روحانیون موافق حکومت انجام داد. آیت‌الله شریعتمداری برای برخورد منطقی‌تر با تظاهرات و مخالفتها رهنمودهایی به ساواک ارایه کرد. ضمن این‌که وی برای کاستن از التهابات سیاسی آذربایجان و سایر نقاط کشور، اعلامیه‌هایی صادر کرده و مردم را به آرامش و پرهیز از خشونت دعوت کرد.[2] اما اقداماتی از این دست نتوانست در گسترش مخالفتها وقفه‌ای ایجاد کند. ساواک در پی واقعه ۲۹ بهمن ۱۳۵۶، طی بخشنامه شدیداللحنی خطاب به شعب خود در شهرها و استانهای مختلف، بر ضرورت سرکوب قهرآمیز مخالفتهای سیاسی تأکید کرده و وظیفه این سازمان را در برخورد با ناآرامیها خطیر و حساس ارزیابی کرد. به دنبال این بخشنامه موج جدیدی از خشونت و سرکوب در کشور آغاز شد.[3] کسانی که در واقعه ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ در تبریز شرکت کرده بودند، تحت تعقیب ساواک قرار گرفتند.[4] پس از واقعه تبریز، به دستور شاه، هیئتی مرکب از نمایندگان ساواک و سایر مراجع حکومتی پیگیر دلایل بروز این واقعه شدند که نتیجه کار این هیئت پس از مدتی منتشر شد.[5] به رغم تظاهر شاه به ادامه سیاست فضای باز در کشور، هم‌زمان با گسترش ناآرامیهای سیاسی، ساواک نیز به سیاست سرکوب خود در قبال مخالفان ادامه داد. البته برخی محافل حکومتی، به‌ویژه بعضی از نمایندگان مجلس شورای ملی درباره اقدامات ساواک انتقاداتی می‌کردند، تا چنین القا شود که حکومت انتقاد از کاستیها و خلافکاریها را تحمل می‌کند.[6] برخی مراجع نظیر دفتر ویژه اطلاعات توصیه می‌کردند برای جلوگیری از گسترش بحران، حکومت به برخی اقدامات ایذایی و عوامفریبانه متوسل شود و با در پیش گرفتن سیاستهای علی‌الظاهر مسالمت‌آمیز، به ایجاد اختلاف و تشتت در صفوف مخالفان مبادرت کند.[7] به نظر می‌رسید رؤسا و مدیران ارشد

۱- مسعود بهنود، پیشین، ص ۷٤۹؛ روزشمار انقلاب اسلامی، ج ۲، ص ٦۰۹ و صص ٦۹۱ ـ ٦۹۲.

۲- اسنادی از همکاری شریعتمداری با رژیم شاه، صص ۱۰ ـ ۱۱ و صص ۳٤ ـ ۳۵؛ انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۳، صص ۳۱ ـ ۳۲ و صص ٤٤ ـ ٤۵.

۳- روزشمار انقلاب اسلامی، ج ۲، صص ٦۸۸ ـ ٦۸۹.

۴- انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۳، ص ٦۱.

۵- همان، صص ۲۰ ـ ۲۵ و ص ۳۰؛ اسنادی از همکاری شریعتمداری با رژیم شاه، صص ۱۸ ـ ۱۹.

۶- روزشمار انقلاب اسلامی، ج ۳، صص ۲۰٦ ـ ۲۰۸؛ مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۲۳، صص ٦۳ ـ ٦۵.

۷- فرازهایی از تاریخ انقلاب به روایت اسناد ساواک و امریکا، صص ٦۰ ـ ٦٤.

ساواک، چنان‌که باید، برای سرکوب مخالفان، کارآمد نیستند؛ بر این اساس ارتشبد نعمت‌الله نصیری از ریاست ساواک عزل شد. در خرداد ۱۳۵۷، سپهبد ناصر مقدم، که در دههٔ ۱۳۴۰ در رأس اداره کل سوم ساواک قرار داشت و به نظر می‌رسید برای مواجهه با بحران از آمادگی بیشتری برخوردار است، جایگزین نصیری شد. با انتصاب مقدم به ریاست ساواک، علاوه بر ادامه سرکوب، طرح در پیش گرفتن مشی مسالمت‌آمیز و آسیب‌شناسانه در برخورد با مخالفان مورد توجه قرار گرفت. مقدم به ضرورت تماس با مخالفان میانه‌رو حکومت در بین احزاب و گروههای سیاسی اعتقاد داشت. در همین راستا، در دوره نخست‌وزیری جمشید آموزگار، بارها جلسات مشترکی بین فرماندهان نظامی و امنیتی و هیئت دولت برگزار شد و طی آن راهکارها و چگونگی برخورد با مخالفان حکومت مورد بحث قرار گرفت. مقدم هشدار می‌داد تا آنجا که ممکن است از کشتار و قتل تظاهرکنندگان اجتناب شده و در مقابل، طی برنامه‌ای حساب شده و در زمان‌بندی چند ماهه، عمده‌ترین مخالفان سیاسی حکومت در مناطق مختلف کشور دستگیر و راهی زندان شوند. مقدم طی جلسه‌ای که در ۲۴ مرداد ۱۳۵۷ برای بررسی راههای مقابله با بحران سیاسی تشکیل شده بود، سیاست ادامه کشتار مخالفان را عامل مهم در گسترش بیشتر ناآرامیها ارزیابی کرد و با تأکید بر ضرورت ایجاد اختلاف بین مخالفان سیاسی و مذهبی حکومت، تعطیلی و بستن تدریجی مراکز تجمع، تبلیغ و آمد و رفت مخالفان و به حداقل رسانیدن روابط، تماسها و هماهنگیهای میان مخالفان را از مهمترین راهکارهای مهار بحران ارزیابی کرد. مقدم همچنین به هیئت دولت هشدار داد سیاست فضای باز سیاسی موردنظر شاه را با احتیاط بیشتری دنبال کرده و نشریات و روزنامه‌های مختلف را از درج مطالب تحریک‌آمیز منع کند. با این احوال مقدم معتقد بود بخشی از انرژی، وقت و امکانات حکومت در کشور لزوماً باید صرف برخورد خشن با مخالفان شود. در حالی‌که شاه انتظار داشت حزب رستاخیز و ساواک به اقدامات مشترکی بر ضد مخالفان حکومت دست زنند، مقدم بر این اعتقاد بود که حزب رستاخیز توان برخورد با مخالفان را ندارد. مقدم بر این باور بود که مخالفان حکومت متشکل‌تر شده و به تبع آن برخورد انسجام یافته و کارآمد با آنها دشوار خواهد شد. مقدم به نقش علما و روحانیون در رهبری فکری، سیاسی انقلابیون نیز تأکید داشت.[1]

۱- ما گرفتار یک جنگ واقعی روانی شده‌ایم، ص ۱۷ و صص ۲۴ ـ ۲۹.

از حوادث تأسف‌بار روزهـای پایـانی مـرداد ۱۳۵۷ کـه بـه اسـتعفای جمـشید آموزگـار از نخست‌وزیری انجامید، آتش‌سوزی سینما رکس آبادان و کشته شدن صدها نفر از کسانی بـود که مشغول تماشای فیلم بودند. بلافاصله پس از آتش گرفتن سـینما رکـس آبـادان، انگـشت اتهام به سرعت به سوی ساواک نشانه رفت. شایعه دست داشتن سـاواک در ایـن فاجعـه بـه سرعت در کشور انتشار یافت و در محافل سیاسی، اجتماعی و رسانه‌های گروهی، نـشریات و روزنامه‌های داخلی و خارجی انعکاس وسیعی پیدا کرد. در تمام این گزارشات، ساواک کماکان متهم درجه اول این فاجعه بود. احزاب و گروههای سیاسی و مذهبی در اعلامیه‌ها، بیانیه‌هـا و سخنرانیهای خود با تقبیح این اقدام، ساواک را عامل اصلی این جنایت معرفی کردند. از جمله امام خمینی طی پیامی خطاب به مردم آبادان، فاجعه سینما رکس را به عوامـل رژیـم پهلـوی نسبت داد. آیت‌الله شریعتمداری هم بدون اشاره به منشأ بروز این فاجعه، آتـش‌سـوزی سـینما رکس را با جنایات نازیها و فاشیستها در جریان جنگ جهـانی دوم مقایـسه کـرد.[1] عـلاوه بـر ساواک که تلاش می‌کرد دست داشتن در این جنایت را تکذیب کند، شاه نیز در مـصاحبه‌ای، دست داشتن ساواک را در آتش‌سوزی سینما رکس یک دروغ خواند. ایـن فاجعـه در تـضعیف بیشتر موقعیت حکومت پهلوی و عوامل سرکوب آن اثر بسیاری بـر جـای گذاشـت و شـکاف بین حکومت و مردم را بسیار عمیق‌تر کرد. پرونده فاجعه آتش‌سوزی سینما رکس آبادان بدون اینکه به نتیجه متقن و روشنی برسد کماکان باز بود تا پس از پیروزی انقلاب اسـلامی دهها نفر در این رابطه دستگیر و تحت محاکمه قرار گرفته و حداقل ۶ نفر به اعدام محکوم شدند.[2]

سیاست چماق و هویج

پیش از این اشاره شد که نصیری تا روزهای آخر ریاست ساواک همواره حـامی سـرکوب شدید مخالفان سیاسی بود. نصیری ایده خود را بارها در ملاقات با مسئولان حکومت در میان نهاده بود. تصور می‌شد با برکناری نصیری (رئیس بدنام ساواک) موج حرکت مردمی تخفیـف خواهد یافت. مقدم رئیس جدید ساواک نیز به زودی نشان داد که برخورد قهرآمیز مخالفان را

۱- روزشمار انقلاب اسلامی، ج ۵، ص ۳۴؛ تعدادی از اعلامیه‌های سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، ص ۳۳ و صص ۴۳ ـ ۴۴.

۲- مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۲۴، صص ۳۶ ـ ۳۷؛ جواد منـصوری، ۲۵ سـال حاکمیـت امریکـا بـر ایران، صص ۱۹۲ ـ ۱۹۹.

سرلوحه عمل خود قرار داده است. شخص شاه نیز با تمام ادعایی که درباره سیاست فضای باز داشت، طرفدار برخورد شدید و قهرآمیز با تظاهرکنندگان بود.[۱] حکومت، از برکناری نصیری و جایگزینی مقدم که شایع بود فردی اصلاح‌طلب است، هدف دیگری نیز دنبال می‌کرد. حکومت درصدد بود القا کند که مجموعه حکومت به روش دموکراتیک روی آورده است. ضمن اینکه حکومت تلاش می‌کرد با این اقدام از اشتهار ساواک به سرکوبگری بکاهد. گفته می‌شد رژیم قصد دارد با ریاست مقدم بر ساواک، تغییر و تحولاتی اساسی در ساختار مدیریتی و چارچوب تشکیلاتی و مجموعه فعالیتهای آن به وجود آورد. همچنین شایع بود با برکناری نصیری از ساواک، شاه قصد دارد سرکوب ساواک را در سالیان طولانی گذشته صرفاً اقداماتی خودسرانه جلوه داده و مجموعه رژیم پهلوی را از اتهام خشونت مستثنی کند و چنین القا شود که شاه از همان آغاز هم موافق روشهای سرکوب ساواک نبوده است. ناصر مقدم رئیس جدید ساواک در نخستین روزهای تصدی‌اش در نامه‌ای خطاب به مدیریت اداره کل سوم، بر ضرورت تجدیدنظر در روشهای ساواک و لزوم ارائه چهره‌ای انسانی‌تر از این سازمان در نزد افکار عمومی مردم ایران و جهان سخن به میان می‌آورد؛ با این حال تأکید می‌کند که ساواک به سان قبل در سرکوب مخالفان سیاسی حکومت هیچ تردیدی به خود راه نخواهد داد. جایگزینی مقدم با نصیری از منظر مخالفان سیاسی، عقب‌نشینی آشکار حکومت و شاه در برابر حرکتها تلقی شد.[۲] برکناری نصیری از ریاست ساواک و جایگزینی مقدم به جای او از سوی برخی محافل سیاسی و اجتماعی مورد استقبال قرار گرفت و حتی برخی از محافل طرفدار سلطنت و حکومت آن را اقدامی عقلانی و درست ارزیابی کردند. گفته می‌شد شخص آموزگار ـ نخست‌وزیر ـ در برکناری نصیری از ریاست ساواک نقش قابل‌توجهی داشت. این واقعه در نشریات و رسانه‌های گروهی داخلی و خارجی نیز انعکاس یافت.[۳] البته علیرغم همه تلاشها و اعمال سیاست هویج و چماق مقدم و تعدیلی که به ظاهر می‌خواست در روشهای ساواک ایجاد کند، چاره‌ای از مشکلات فزاینده حکومت نگشود.[۴] با انتصاب مقدم به ریاست

۱- ماروین زونیس، پیشین، صص ۵۷۴ ـ ۵۷۵؛ فرازهایی از تاریخ انقلاب به روایت اسناد ساواک و امریکا، صص ۵۸ ـ ۵۹.

۲- روزشمار انقلاب اسلامی، ج ۳، صص ۲۶۶ ـ ۲۶۷ و صص ۴۷۷ ـ ۴۷۸؛ عمادالدین باقی، جنبش دانشجویی ایران، ج ۱، صص ۲۸۰ ـ ۲۸۵.

۳- پرویز راجی، پیشین، صص ۱۹۸ ـ ۱۹۹؛ مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۲۵، صص ۵۴ ـ ۶۲.

۴- عمادالدین باقی، تحریر تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی ایران، صص ۳۸۶ ـ ۳۸۷؛ منوچهر هاشمی، پیشین، صص

ساواک، مذاکرات و ملاقاتهای او با شاه افزایش یافت. گفته می‌شد مقدم حتی درباره ضرورت تغییر کابینه‌های مختلف، مشاوره‌هایی به شاه می‌داد. در بسیاری از موارد مقدم رابط شاه با رجال، شخصیتها و گروههای سیاسی و اجتماعی کشور بود. مقدم با برخی افراد که شاه در ماههای پایانی حکومت پهلوی، به نخست‌وزیری آنان ابراز تمایل کرده بود، ملاقاتهایی انجام داد. هم او بود که به شاه توصیه کرد شریف امامی را در رأس کابینه، جایگزین آموزگار کند. هنگامی که طرحهای شریف امامی با ناکامی روبرو شد، باز هم مقدم در نخست‌وزیری ازهاری مؤثر واقع شد. او پس از آن که مذاکراتش با برخی چهره‌های سیاسی برای پذیرش پست نخست‌وزیری به جایی نرسید، برای نجات شاه، شاپور بختیار را آماده پذیرش نخست‌وزیری کرد.[1]

در دوره اوج‌گیری حرکتهای مردمی در ماههای پیروزی انقلاب اسلامی، بین ساواک و نیروهای انتظامی و مسئولان حکومتی نشستهای توجیهی برگزار می‌شد. در این میان علاوه بر ستاد ساواک در تهران، شعب و نمایندگیها و مقرهای این سازمان در دیگر استانها و شهرها نیز ضمن هماهنگ کردن فعالیتهای خود با مراکز ساواک در تهران، با دستگاههای انتظامی و شورای تأمین استانها و شهرستانها روابط نزدیکی داشتند. در این جلسات درباره چگونگی برخورد با مخالفان روزافزون حکومت تصمیمات لازم اتخاذ می‌شد.

حکومت تلاش می‌کرد برای سرکوب کارآمد تظاهرکنندگان و مخالفان، بین ساواک و سایر نیروها هماهنگی ایجاد شود. البته هرچه زمان می‌گذشت، ناهماهنگیها بیشتر می‌شد. در ماههای پایانی حکومت پهلوی نیز، در بسیاری از شهرهای بحران‌زده کشور، هماهنگی در سرکوب و برخورد با مخالفان به حداقل رسیده بود. هر یک از نیروهای امنیتی، انتظامی و ساواک به گونه‌ای نه چندان انسجام یافته در برابر مخالفان موضع‌گیری می‌کردند.[2]

در سال ۱۳۵۷، به زودی آشکار شد که ساواک بیشترین نقش را در سرکوب و کشتار مخالفان دارد، به‌ویژه در شهرها و مناطقی که دامنه تظاهرات فزاینده بود، اقدامات ساواک نمود بیشتری داشت. چنانکه در جریان بسیاری از کشتارهای گسترده در شهرهای کوچک و بزرگ، بیشترین اتهامات متوجه نیروهای ساواک بود که بی‌محابا، به قتل‌عام تظاهرکنندگان

---

۶۳۶ ـ ۶۴۳.

۱- امیر اصلان افشار، پیشین، صص ۳۶ ـ ۶۹ و ص ۸۵؛ مصطفی الموتی، پیشین، ج ۱۳، ص ۱۴۶.

۲- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).

می‌پرداختند. کشتار و سرکوب غیرانسانی مخالفان، که از دوران ریاست نصیری بر ساواک آغاز شده بود، در دوران ریاست مقدم هم ادامه یافت.[۱] ساواک علاوه بر این که در کشتار و قتل‌عام تظاهرکنندگان نقش مهمی داشت، در اقدامات پیشگیرانه نیز پیشگام سایر نیروها بود. ساواک تلاش می‌کرد در تمام دوایر، سازمانها، وزارتخانه‌ها و مراکز حکومتی و دولتی فضای اختناق بیشتر حاکم شود و چنان بنمایاند که نیروهای این سازمان بر مجموعه رفتار و عملکرد کارکنان و کارمندان دولتی و حکومتی اشراف کامل دارند؛ در همان حال تلاش می‌کرد سران و سازمان‌دهندگان تظاهرات و ناآرامیها را کنترل کند. ساواک مُصر بود سازمان‌دهندگان و رهبران تشکلهای مخالف را دستگیر کرده و در محاکم قضایی محکومیتهای سنگینی برای آنان در نظر گرفته شود. ساواک بر آن بود تا بسیاری از روحانیون را که در گسترش مخالفتها نقش قابل‌توجهی دارند، دستگیر و یا به مناطق دور افتاده تبعید کند.[۲] به رغم تمام تمهیدات امنیتی و پلیسی ساواک و سایر نیروهای حکومتی، دامنه مخالفتها و تظاهرات ضدحکومتی همواره روزافزون بود و مردم ایستادگی و مقاومت جانانه و تحسین‌برانگیزی در برابر ساواک به نمایش می‌گذاشتند.[۳] همزمان با گسترش سرکوب ساواک، خبرگزاریها و رسانه‌های مختلف جهان از کشتارهای روزافزونی خبر می‌دادند که همه روزه در شهرها و مناطق مختلف کشور توسط ساواک صورت می‌گرفت. در مهمترین درگیریهای منجر به قتل‌عام گسترده مخالفان در شهرهای مختلف (از جمله قم، تهران، تبریز، مشهد، اصفهان، شیراز، کرمان و رشت) ساواک نقش درجه اول داشت. ساواک در اقداماتی پیشگیرانه، به منازل و محل کار و رفت و آمد سازمان‌دهندگان و رهبران گروههای مختلف سیاسی و اجتماعی مخالف حکومت، که در گسترش ناآرامیها نقش داشتند، حمله کرده و آنان را دستگیر می‌کرد و یا به شدت مورد ضرب و شتم قرار می‌داد. ساواک با ایجاد رعب و وحشت، در تلاش بود کنترل اوضاع را به دست گیرد؛ اما این اقدامات به ندرت به نتایج قابل‌اعتنایی منجر می‌شد. گاه ساواک به علما و روحانیون سرشناس و سایر سازمان‌دهندگان تظاهرات مخالف حکومت در شهرهای مختلف هشدار می‌داد و آنان را از ادامه مخالفت با حکومت برحذر می‌داشت. با این احوال مخالفتها

۱- فریدون هویدا، پیشین، صص ۱۹۴ ـ ۱۹۶؛ پرویز راجی، پیشین، صص ۳۴۸ ـ ۳۴۹.

۲- انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۱، صص ۱۰۶ ـ ۱۰۷؛ شهید آیت‌الله حاج شیخ محمد صدوقی به روایت اسناد ساواک، صص ۱۸۲ ـ ۱۹۱.

۳- عبدالرحیم ذاکرحسین، پیشین، ج ٤، صص ۳۹٤ ـ ۳۹۷؛ ستاره فرمانفرمائیان، پیشین، صص ٤۱۳ ـ ٤۱۵.

همواره فزاینده بود و به تبع آن عجز و ناتوانی ساواک و سایر مراجع حکومتی و نظامی در برابر مخالفان بیش از پیش آشکار می‌شد. این روند در تمام تابستان و سپس ماههای منتهی به بهمن ۱۳۵۷ با شدت ادامه داشت.[۱] مخالفت آشکار با حکومت (حداقل از اواسط سال ۱۳۵۷) به امری فراگیر تبدیل شد و به تدریج گروه وفاداران به رژیم پهلوی به سرعت در اقلیت قرار گرفتند. در واپسین ماههای عمر حکومت پهلوی، ساواک و سایر نهادهای حکومتی نظیر ارتش (در سطح فرماندهی و امیران ارشد) تنها وفاداران به رژیم پهلوی بودند.[۲] با این احوال، ساواک کماکان به رفتار خشن و غیرانسانی خود با مخالفان ادامه می‌داد و حتی نسبت به مجروحان و مصدومان تظاهرات و درگیریها نیز اغماض نمی‌کرد.[۳] ساواک نگران رویگردانی نیروهای نظامی و انتظامی از حکومت و پیوستن آنان به مخالفان و انقلابیون بود. به طور مدام بر تعداد کسانی که خدمت در ارتش و نیروهای نظامی را ترک کرده و به مخالفان می‌پیوستند، افزوده می‌شد. ساواک در تماسهای تلفنی خود، فرماندهان نیروهای انتظامی و ارتش و نیز رجال و کارگزاران حکومتی و دولتی را به مقاومت در برابر مخالفان وامی‌داشت و هشدار می‌دهد که اگر در برخورد با مخالفان قصور ورزند با مجازاتها و عواقب سنگینی روبرو خواهند شد.[۴] در این دوره ساواک کماکان به حملات دیوانه‌وار و غیرانسانی خود به مخالفان پرشمار حکومت در کشور ادامه داد و بر شمار قربانیان دوران انقلاب افزود[۵] و برای سرکوب و قلع و قمع بی‌رحمانه طرفداران امام خمینی دستور اکید صادر کرد.[۶] از اواسط سال ۱۳۵۷، دامنه درگیریها به حدی گسترش یافت که گاه تعداد قربانیان ساواک از چند صد نفر در روز فراتر می‌رفت. ساواک گاه حملات خود را به صفوف مخالفان و تظاهرکنندگان، توسط افراد خود و در پوشش برخی صنوف و گروههای اجتماعی به اصطلاح طرفدار شاه و حکومت انجام می‌داد. گاه، گروههای سازماندهی شده‌ای در هیئت کارگران و کشاورزان که

۱- انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۱، ص ۲۶۳ و ص ۳۱۲؛ شهید حجت‌الاسلام سید عبدالکریم هاشمی‌نژاد به روایت اسناد ساواک، صص ۸۲۲ ـ ۸۲۴.

۲- جان. دی. استمپل، پیشین، ص ۲۳۱ و صص ۳۷۴ ـ ۳۷۵.

۳- علی دوانی، پیشین، ج ۸، صص ۶۷ ـ ۶۸.

۴- ژنرال هایزر، مأموریت مخفی هایزر در ایران، ص ۱۰۱؛ فرازهایی از تاریخ انقلاب به روایت اسناد ساواک و امریکا، صص ۱۶۸ ـ ۱۶۹.

۵- شهید آیت‌الله سید محمدعلی قاضی طباطبایی به روایت اسناد ساواک، صص ۵۳۰ ـ ۵۳۳، انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۵، ص ۵۱۰.

۶- انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۵، ص ۵۱۰.

به انواع اسلحه‌های سرد و گرم و سایر آلات ضرب و جرح نظیر زنجیر، پنجه بوکس و چماق مجهز بودند، با هدایت ساواک و به عنوان دفاع از نظام شاهنشاهی پهلوی و قانون اساسی، به مخالفان حکومت حمله می‌کردند.[۱]

دستگیری مخالفان

از جمله طرحهای ساواک برای مهار انقلاب و کاهش ناآرامیها، شناسایی و دستگیری گروه قابل‌توجهی از افراد شاخص گروهها، احزاب و سازمانهای مخالف حکومت بود که در مدیریت، سازماندهی و هدایت تظاهرات و گسترش ناآرامیها نقش مهمی داشتند. اولین بار در اواسط خرداد ۱۳۵۷ و همزمان با آغاز دوران ریاست مقدم بر ساواک، این طرح مورد توجه قرار گرفت و مقرر گردید حدود ۳۵۰۰ نفر از افراد مؤثر در جریان تحولات سیاسی و اجتماعی جاری کشور دستگیر شوند تا به تدریج از دامنه تظاهرات و ناآرامیها کاسته شود. اما این طرح در آن دوره مورد توجه شاه قرار نگرفت. برای بار دوم در اواخر آبان ۱۳۵۷ و در دوران نخست‌وزیری ارتشبد غلامرضا ازهاری، طرح دستگیری گسترده رهبران و سازمان‌دهندگان تظاهرات مورد توجه جدی ساواک قرار گرفت و فهرستی از اشخاص و مشخصات و آدرس آنان همراه با چگونگی دستگیریشان تهیه شد. اما این بار نیز این طرح امکان عملی نیافت.

آخرین بار در دوره نخست‌وزیری شاپور بختیار و پس از خروج شاه از کشور، که اعلام شد امام خمینی به زودی راهی ایران خواهد شد، بار دیگر طرح همزمان دستگیری متعدد و گسترده مخالفان سیاسی و مذهبی حکومت و انجام یک کودتای نظامی در کشور قوت گرفت. با این احوال، با فراگیر شدن دامنه تظاهرات و ناآرامیهای سیاسی در کشور و فقدان هر روزنه امید به نجات رژیم رو به زوال پهلوی، این طرحها، پیش از اجرا محکوم به شکست بودند. شایان گفتن است در اجرای این طرحها برای ساواک نقش درجه اول پیش‌بینی شده بود.[۲]

۱- علی دوانی، پیشین، ج ۹، صص ۹۳ ـ ۹۴؛ م. ج، وقایع انقلاب ایران، صص ۱۰۶ ـ ۱۰۸.

۲- از آزادی تا شهادت، ج ۲، قسمت اول، صص ۱۲ ـ ۱۷؛ علی‌اصغر حاج سیدجوادی، دفترهای سیاسی جنبش، ج ۱، صص ۳۰ ـ ۳۱.

بمب‌گذاری و ایجاد هراس

از جمله اقدامات ساواک، بمب‌گذاری در محل کار و منزل برخی از رهبران مخالف بود. اقداماتی از این دست که به‌ویژه در ماههای نخست سال ۱۳۵۷ افزایش یافت، عمدتاً تلفات جانی دربر نداشت و بیشتر با برجای گذاشتن خسارات مالی، مخالفان را تهدید می‌کرد که اگر به مخالفت با حکومت ادامه دهند، با عواقب وخیمی روبرو خواهند شد. هر چند ساواک هیچ‌گاه مستقیماً مسئولیت این اقدامات را برعهده نگرفت، ولی همگان می‌دانستند این بمب‌گذاریها که گروهی تحت عنوان «کمیته‌های انتقام» مسئولیت آن را پذیرفتند، تحت هدایت و کارگردانی ساواک انجام می‌شود. ساواک همچنین هر از گاه به منزل و محل کار برخی مخالفان سیاسی حمله می‌کرد و آنان و همراهانشان را مورد ضرب و شتم قرار داده و با وارد آوردن خساراتی، محل را ترک می‌کرد.[1] این حملات که عمدتاً در شب صورت می‌گرفت علاوه بر ضرب و شتم مخالفان و خانواده و نزدیکان آنان، خسارات مالی قابل توجهی به بار می‌آورد و در مواردی با دستگیری آنان و ضبط و مصادره اموالشان همراه بود.[2] علاوه بر اینها، ساواک بسیاری از مخالفان سرشناس حکومت را نیز از طریق تلفن تهدید به قتل می‌کرد و شایعاتی پخش می‌کرد تا القا کند که با به خطر افتادن موقعیت رژیم پهلوی، مخالفان، امنیت اجتماعی، سیاسی و فردی مردم را سلب خواهند کرد. تعداد کسانی که در طول ناآرامیهای دوران انقلاب توسط ساواک به انحاء گوناگون به بازداشت و قتل تهدید شدند از هزاران نفر فراتر می‌رود.[3] ساواک محل کار و زندگی تعدادی از مخالفان سیاسی حکومت را به آتش کشید و یا به وسیله عوامل خود تخریب کرد. گفته می‌شد ساواک علاوه بر تخریب اموال، منازل و محل کار مخالفان، در آتش‌سوزی، غارت و تخریب برخی مراکز و ساختمانهای دولتی دست دارد، تا در بین مردم ترس و واهمه ایجاد کرده، مخالفان حکومت را افرادی سودجو و مخرب معرفی کند. در مواردی نیز ساواک برای ترغیب دولت برای بهره‌گیری بیشتر از خشونت و سرکوب مخالفان، به طور پنهانی در تخریب و آتش‌سوزیها نقش داشت.

۱- مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۲۵، صص ۴۸ ـ ۴۹؛ احمدعلی مسعود انصاری، من و خاندان پهلوی، صص ۱۳۰ ـ ۱۳۱.

۲- اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۹، دفتر اول، ص ۲۳۱؛ مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۱۲، بخش اول، صص ۱۳۵ ـ ۱۳۷.

۳- شهیدان حجج اسلام سید نورالدین و سید فخرالدین رحیمی به روایت اسناد ساواک، ص ۳۹۶؛ حسن نوربخش، پیشین، ج ۳، ص ۸۹.

گفته می‌شد ساواک برای تحت فشار قرار دادن شاه و تغییر دولت شریف امامی و روی کار آمدن ازهاری نظامی که سرکوب خشن‌تری خواهد داشت، آتش‌سوزیهای مهیبی به راه انداخته و به تخریب‌گریهای متعددی دست زد؛ تا جایی که شریف امامی در جلسات رسمی دولت صراحتاً از نقش ساواک در تخریب و آتش‌سوزیهای تصنعی و عمدی در مراکز دولتی و حکومتی، نیز منزل و محل کار مردم سخن به میان آورد.[۱]

از دیگر اقدامات ساواک، تلاش برای منحرف کردن افکار عمومی از مسیر تحولات جاری کشور به سوی جریانات سیاسی بی‌اثر منفور بود. به طور مثال ساواک شایع می‌کرد سرنخ تمام تحولات کشور در اختیار حزب توده و طرفداران شوروی و گروههای چپ است.ساواک بر آن بود تا موجبات رعب و وحشت و یأس و سرخوردگی و نومیدی مردم را فراهم کند. ساواک، گاه اعلامیه‌ها و بیانیه‌های جعلی تندی نیز با نام حزب توده و سایر گروههای چپ منتشر می‌کرد. ساواک تلاش می‌کرد موضع انقلابی گروههای مذهبی و مسلمان را که در تحولات انقلاب نقش تعیین‌کننده‌ای داشتند، در بین مردم بی‌اعتبار سازد و چنین القا کند که علما و روحانیون و نیز امام خمینی و طرفداران او در کشور نقش قابل اعتنایی در ناآرامیها ندارند. ساواک همواره تبلیغ می‌کرد که مخالفان سیاسی حکومت گروهی تروریست و خرابکار هستند و هرگاه خطری متوجه رژیم پهلوی شده و آنان قدرت را در دست گیرند، تبعات هولناکی برای مردم خواهد داشت. ساواک که نقش قابل‌توجهی در کشتارها و قتل‌عامهای دوران انقلاب داشت، برای جلوگیری از بهره‌برداریهای سیاسی از موضوع قربانیان و شهیدان دوران انقلاب، مراقبت شدیدی بر قبرستانها و محل دفن شهیدان اعمال می‌کرد.[۲] در مواردی ساواک انتقادات تصنعی و هدایت شده‌ای از بخشهای مختلف حکومت و دولت به راه می‌انداخت و تصور می‌کرد خواهد توانست از گسترش مخالفتها بکاهد؛ در این مسیر نیروهایی از ساواک در معابر عمومی و محل تجمع و رفت و آمد مردم جمع می‌شدند و گاهی نیز مأموران آن به عنوان منتقد در رسانه‌های گروهی از برخی عوامل و مسئولان حکومتی و دولتی انتقاداتی می‌کردند. از دیگر شگردها و طرحهای ساواک، اعزام مأموران نفوذی در صف مخالفان و تظاهرکنندگان و طرح شعارهای انحرافی و تعدیل کننده بود که در تمام دوران

۱- رمضانعلی شاکری، انقلاب اسلامی و مردم مشهد...، ص ۱۳۲؛ روزشمار انقلاب اسلامی، ج ۷، ص ۵۳۹.
۲- انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۳، ص ۸۸.

انقلاب با نوساناتی ادامه داشت.[1] ساواک همواره مسئله نفوذ سیاسی، فکری و مذهبی امام خمینی را در بین سربازان، افسران، درجه‌داران و سایر نیروهای نظامی و انتظامی، با نگرانی و دقت تمام دنبال می‌کرد و نیروی قابل اعتنایی صرف جلوگیری از گرایش نظامیان به انقلاب و به‌ویژه پدیده فرار روزافزون سربازان وظیفه می‌کرد.[2]

از دیگر اقدامات ساواک جلوگیری از انعکاس وسیع خبر ناآرامیها در مطبوعات و رسانه‌ها بود. ساواک برخی مدیران و دست‌اندرکاران مطبوعات را احضار می‌کرد و تذکرات و هشدارهایی به آنها می‌داد. با این احوال، به‌ویژه در ماههای پایانی حکومت پهلوی نفوذ و سلطه ساواک بر مطبوعات کاهش یافت. حکومت برای آرام کردن فضای بحرانی کشور در دوره نخست‌وزیری ازهاری، نصیری رئیس پیشین و منفور ساواک را از سفارت ایران در پاکستان فراخواند و بازداشت کرد؛ تعداد دیگری از سران رژیم نیز دستگیر شدند. البته اقداماتی از این دست هیچ‌گاه از سوی مخالفان جدی گرفته نشد.[3]

نفرت از ساواک

گسترش حرکتهای مردمی در دوران انقلاب، که با سرکوب بیشتر ساواک همراه بود، تنفر عمومی نسبت به این سازمان بیش از پیش نمود یافت. به دنبال آشکار شدن ناتوانی حکومت و ساواک در کنترل اوضاع اجتماعی و سیاسی کشور و افزایش روزافزون تظاهرات مردمی نیز، مردم امکان بیشتری برای ابراز مخالفت و اعلام انزجار از ساواک یافتند. واژه ساواک و ساواکی در صدر عبارات تنفربرانگیز دوران انقلاب قرار گرفت و به تبع آن ساواکیها و افرادی که با این سازمان همکاری داشتند، در معرض انتقاد، نکوهش و گاه حمله و ضرب و جرح، قرار گرفتند. به همین دلیل نیروهای ساواک و کسانی که در پوششهای مختلف با این سازمان همکاری می‌کردند، در دوره انقلاب، تمهیدات امنیتی و حفاظتی قابل‌توجهی برای در امان ماندن از حملات مردم اندیشیدند. در دوران انقلاب افرادی به اتهام وابستگی و یا همکاری با ساواک تحت تعقیب قرار گرفته و مورد ضرب و شتم قرار گرفتند. مردم خشمگین که سالها شاهد ستمکاری و جنایات ساواک بودند، اینک فرصتی برای انتقامجویی یافته بودند.

۱- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).

۲- پیتر شولاتور، پیشین، صص ٥٢٦ ـ ٥٢٧؛ روزشمار انقلاب اسلامی، ج ۷، صص ١٩٤ ـ ١٩٥.

۳- احسان نراقی، از کاخ شاه تا زندان اوین، صص ١٦٠ ـ ١٦١؛ ستاره فرمانفرمائیان، پیشین، صص ٣٦٧ ـ ٣٦٩.

اوج‌گیری اعتراضات مردمی و از میان رفتن تدریجی رعب و وحشت پیشین، اینک موجباتی فراهم آورده بود تا مردم، خشم فروخورده سالیان گذشته را با تعقیب اعضا و وابستگان ساواک، به‌ویژه، از اواسط سال ۱۳۵۷ که انقلابیون در برابر رژیم پهلوی موقعیتی برتر یافتند، نشان دهند. در این دوره بروز احساسات و هیجانات بر ضد ساواک و ساواکیها نمود آشکارتری یافت.[۱] در این میان علاوه بر ساواکیها، برخی مراکز، مقرها و محل تجمع ساواک در شهرها مورد حمله انقلابیون قرار گرفت و بعضاً آتش گرفته و تخریب شد.[۲] در برخی از شهرها نیروهای ساواک به دست انقلابیون و تظاهرکنندگان به قتل رسیدند. بدین ترتیب در حالی که مردم توسط ساواک و سایر نیروهای حکومتی قتل‌عام می‌شدند، تظاهرکنندگان که کینه و خشم عمیقی از ساواک داشتند، در هر فرصت ممکن به نیروهای ساواک حمله می‌کردند. ساواک تلاش می‌کرد از این حوادث بهره‌برداری تبلیغاتی کرده و مخالفان حکومت را افراد جانی و اخلال‌گر معرفی کرده و مظلوم‌نمایی کند. ساواک که جان و مال نیروهایش تهدید می‌شد، از آنان می‌خواست بیش از پیش موارد حفاظتی و امنیتی را رعایت کنند و برای کاستن از وحشت و ترس به آنها روحیه می‌داد.

ساواک برای حراست از مقرهای خود تمهیدات قابل‌توجهی اندیشیده بود.[۳] با این احوال تنها پس از پیروزی انقلاب اسلامی ساواک سر تسلیم فرود آورد. به رغم تصویب قانون انحلال ساواک در آخرین روزهای عمر حکومت پهلوی، برخی مراکز مهم ساواک در تهران و سایر شهرها، در زمره آخرین سنگرهای دفاع از رژیم رو به زوال پهلوی، در برابر انقلابیون ایستادگی می‌کردند.[۴] گفته می‌شد بسیاری از اسناد مهم ساواک، طبق دستورالعملهای تعیین شده پیشاپیش معدوم و از میان رفته است.[۵]

در ماههای پایانی سال ۱۳۵۶ و اوایل سال ۱۳۵۷ به رغم سیاستهای ساواک، نشریات و روزنامه‌ها به تدریج از حکومت انتقاد می‌کردند. از اواسط سال ۱۳۵۷ سلطه ساواک بر مطبوعات سیری نزولی یافت و چنان‌که از اسناد و گزارشات ساواک برمی‌آید، نشریاتی چون

۱- شهید حاج مهدی عراقی به روایت اسناد ساواک، ص ۳۸۹؛ حسن نوربخش، پیشین، ج ۳، ص ۷۱.
۲- مسعود بهنود، از سیدضیاء تا بختیار، ص ۸۴۸ و صص ۹۱۸ ـ ۹۱۹؛ م. ج. پیشین، صص ۱۱۰ و ۱۲۴.
۳- م. ج. وقایع انقلاب ایران، صص ۱۴۳ ـ ۱۴۴.
۴- ابراهیم یزدی، آخرین تلاشها در آخرین روزها، صص ۳۰۳ ـ ۳۰۴.
۵- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).

کیهان و اطلاعات بر دامنه انتقاد و مخالفت با حکومت افزودند.[۱]

برخلاف نشریات و روزنامه‌ها، رادیو و تلویزیون ایران تا آخرین روز حکومت پهلوی در سلطه ساواک بود و به رغم برخی انتقادات مستقیم و غیرمستقیمی که در برنامه‌های رادیو و تلویزیونی از عملکرد سوء حکومت صورت می‌گرفت و احیاناً گوشه‌هایی از تظاهرات در رادیو و تلویزیون، مجالی برای انعکاس می‌یافتند، ساواک تا سقوط نهایی حکومت این رسانه را در کنترل داشت. ساواک علاوه بر رادیو و تلویزیون، نشریات و روزنامه‌های داخلی، اخبار و گزارشات رسانه‌ها و نشریات خارجی درباره تحولات ایران را نیز به دقت پیگیری می‌کرد. در این میان اخبار و گزارشات رادیوهای مهم جهانی و منطقه‌ای، توسط مأموران ساواک کنترل می‌شد.

آسیب‌شناسی و برنامه‌ریزی

ساواک طرحهای بلندمدت و انسجام یافته‌ای برای برخورد با شرایط بحرانی پیش‌بینی نکرده بود و با آغاز حرکتهای مردمی در دوران پیروزی انقلاب اسلامی، دچار سردرگمی شد. با این احوال کوشید با ارائه راه‌حلهایی، موجبات فروکش کردن ناملایمات اجتماعی و سیاسی را فراهم آورده و چاره‌اندیشی‌هایی کند. به طور نمونه به دنبال واقعه ۱۹ دی ۱۳۵۶ قم و سپس ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ در تبریز، ساواک به این نتیجه رسید که تبعیت مردم از روحانیون و نیز نارضایتی آنان از سوء عملکرد دوایر و دستگاههای دولتی و حکومتی عامل بروز حادثه است. به همین دلیل به شعب خود دستور داد ضمن بررسی مشکلات و نارضایتیهای عمومی حوزه فعالیت خود، دلایل و ریشه‌های بروز بحران را شناسایی و تجزیه و تحلیل کنند. ساواک به مأموران خود هشدار می‌داد که از روحانیون مخالف حکومت مراقبت کنند و علت گرایش مردم را به سوی آنان بررسی نمایند. ساواک در جزوه‌ای که با هدف ریشه‌یابی روند و چگونگی شکل‌گیری و گسترش بحران سیاسی تهیه کرده بود، به تحولات پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و نقش این سازمان در سرکوب مخالفان سیاسی حکومت در دهه‌های ۱۳۳۰ تا ۱۳۵۰، اشاره کرده بود. ساواک در این گزارش تحلیلی اعتراف می‌کند که ریشه بسیاری از نارضایتیها را در کشور باید در موارد زیر جستجو کرد:

۱- آگاهی‌نامه، ش ۲۵، اول مرداد ۱۳۵۷، صص ۲۰ ـ ٤٤ [خیلی محرمانه].

۱ـ فقدان عدالت اجتماعی و اقتصادی، ۲ـ شکاف عظیم طبقاتی در کشور، ۳ـ ناکارآمدی و عدم تحقق برنامه‌های پر سر و صدای انقلاب سفید، ۴ـ بی‌توجهی و بی‌اعتقادی رجال و کارگران حکومتی و دولتی به طرحهای انقلاب سفید و اساساً بی‌توجهی و بی‌اعتقادی به برنامه‌های اصلاحی حکومت، ۵ـ فساد گسترده اداری، ۶ـ فساد گسترده اقتصادی و مالی، گسترش دزدی و ارتشا، گسترش تبعیض و بی‌عدالتی در سطوح مختلف اداری و مدیریتی، بی‌توجهی به مردم در دوایر دولتی و حکومتی، ۷ـ ناهماهنگی و ناکارآمدی دوایر حکومتی و دولتی، ۸ـ مشکلات فزاینده اقتصادی، ۹ـ توزیع نامتعارف و تبعیض‌آمیز ثروت عمومی و افزایش تجمل‌پرستی در میان اقلیت ثروتمند و گسترش فقر عمومی در سطوح میانی و پایین‌دست جامعه، ۱۰ـ شکست برنامه‌های نوسازی و توسعه در بخش کشاورزی و عدم توجه حکومت به روستائیان، ۱۱ـ رشد نامتوازن شهرها، ۱۲ـ عدم توجه حکومت به حل مشکلات عدیده جوانان، ۱۳ـ عدم توجه کارگزاران حکومت به خواستهای مردم و بی‌اعتمادی مردم نسبت به مجموعه حکومت و ۱۴ـ نقش استادان دانشگاهها و نیز معلمین و آموزگاران مدارس در انتقاد از حکومت در ایران و نیز گرایش طبیعی دانشجویان و دانش‌آموزان و طیف وسیعی از فرهنگیان و دانش‌آموختگان کشور به ایدئولوژیهای سیاسی و مذهبی مخالف رژیم پهلوی.

ساواک در برخی ارزیابیهای خود، تلاش می‌کرد تحولات سیاسی دوران انقلاب را به گروههایی چون حزب توده پیوند زند و وانمود سازد که گروههای مسلمان نقش درجه چندمی در انقلاب دارند. در مواردی نیز ساواک، احتمالاً برای یافتن دستاویزی در سرکوب مخالفان، بر نقش محوری گروههای مسلح در دوران انقلاب تأکید می‌کرد و چنین القا می‌کرد که گروههای خرابکار و تروریست عامل اصلی بحران سیاسی آن دوره هستند.[1] ساواک برای غلبه بر بحران سیاسی، همگام با برخورد قهرآمیز با مخالفان، موارد زیر را نیز توصیه می‌کرد: ۱ـ با فعالیت حزب رستاخیز، حکومت چنین بنمایاند که خود پرچمدار تشکیل و فعالیت حزب و یا احزاب ملی شده و این حزب یا تشکلهای جدید به مظاهر و ارزشهای فرهنگی، سیاسی، مذهبی، اعتقادی، اجتماعی و ... به دیده احترام می‌نگرند، ۲ـ حکومت برای فائق آمدن بر مشکلات، گروهی از جامعه‌شناسان و متفکرین را به خدمت بگیرد، ۳ـ با تفکیک گروههای مختلف به مخالف، ناراضی و منتقد حکومت، برای ایجاد تضاد و اختلاف بین این گروهها

۱- شیوه‌های ساواک، ج ۱، صص ۶۳ ـ ۶۹.

برنامه‌ریزی کرده و از گروههای ناراضی متمایل به حکومت حمایت کند، ۴ـ طرحهایی برای جذب گروههای مختلف سیاسی و اجتماعی به حکومت اجرا کرده و حمایت از رژیم پهلوی را در سطوح مختلف تبلیغ کند، ۵ـ رسانه‌های گروهی (رادیو و تلویزیون) را از وجود افراد فاسد، مغرض و منحرف پاکسازی کند، ۶ـ هر چه سریعتر در حل مشکلات دانشگاه و دانشگاهیان بکوشد و بر مجموعه دانشگاه کنترل بیشتری اعمال کند، ۷ـ برای رسیدگی به مشکلات و خواستهای کارکنان، کارگران و کارمندان دولت به سرعت چاره‌اندیشی کند، ۷ـ قوانین و مقررات دست و پاگیر اداری بر سر راه رونق تجارت و بازرگانی در عرصه داخلی وخارجی را از میان بردارد، ۹ـ برای تهیه مایحتاج عمومی به سرعت دست به کار شود و برای به حداقل رساندن تورم تلاش کند؛ و همچنین برای کاهش قیمت مسکن و ساخت خانه‌های انبوه و ارزان قیمت سرمایه‌گذاری کند، ۱۰ـ برای نجات اقتصاد کشاورزی و روستایی تدابیر جدی و عملی اتخاذ کند، ۱۱ـ برای تأمین نیازها و مشکلات مالی و معیشتی نیروهای انتظامی و نظامی چاره‌اندیشی کند، ۱۲ـ با پدیده فساد، مبارزه‌ای جدی، پیگیر و واقعی شروع کند، ۱۳ـ برای تقویت و حمایت از علما و روحانیون مخالف امام خمینی از هیچ تلاشی فروگذار نکرده و در ایجاد اختلاف میان علما و روحانیون هیچ‌گونه تردیدی به خود راه ندهد، ۱۴ـ در برابر مخالفان حکومت امتیازات بدون ما به ازایی ندهد و تلاش کند بیشترین امتیازات در اختیار ناراضیان و منتقدین متمایل به حکومت قرار گرفته و موضع آنان را در برابر مخالفان آشتی‌ناپذیر حکومت تقویت کند، ۱۵ـ آزادی زندانیان سیاسی با تدبیر و برنامه‌ریزی ویژه‌ای صورت گرفته و از آزادی شتاب‌زده و سریع آنها جلوگیری شود و تلاش شود صرفاً در ازای به دست آوردن امتیازاتی از مخالفان، زندانیان آزاد شوند، ۱۶ـ دولت تلاش کند اعطای هر امتیازی به مخالفان از موضع قدرت صورت گرفته و چنین وانمود نشود که حکومت و دولت به دلیل ضعف و ناچاری تن به درخواست مخالفان داده است.[۱]

ساواک در گزارش محرمانه‌ای که در ۸ مهر ۱۳۵۷ درباره روند شکل‌گیری مخالفتهای سیاسی با رژیم پهلوی تهیه کرد، با بررسی نقش گروههای سیاسی، اجتماعی و مذهبی مختلف در تحولات جاری کشور، نهایتاً بر این نکته پای فشرد که امام خمینی از همان آغاز

۱- آگاهی‌نامه، ش ۲۳، اول خرداد ۱۳۵۷، صص ۱ ـ ۶۷؛ بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).

حرکت مردم نقش تعیین‌کننده در هدایت و رهبری تحولات جاری کشور داشته و تمام تلاشهای ساواک برای پیشگیری از نقش ایشان کمتر با موفقیت قرین شده است.[۱] ساواک با اشاره به گروههای سیاسی و اجتماعی مختلفی که در جریان ناآرامیهای دوران انقلاب مشارکت دارند، تصریح می‌کند که سرنخ تمام تحولات و ناآرامیها در اختیار امام خمینی و روحانیون تحت هدایت ایشان است. ساواک تهران در اواسط سال ۱۳۵۷ با برشمردن روند حوادث کشور اعلام کرد که تقریباً تمام گروهها، احزاب و دستجات سیاسی فعال ناگزیر از امام خمینی و ایده‌های انقلابی او پیروی می‌کنند و هدف نهایی مخالفان به سقوط کشانیدن رژیم پهلوی و برقراری حکومتی اسلامی به رهبری امام خمینی است. در آذر ۱۳۵۷ اداره کل چهارم ساواک توصیه کرد که این سازمان برای کسب حیثیت خود باید به اقدامات زیر متوسل شود:

۱ـ جلسات و نشستهای مشترکی با دستگاههای دولتی و حکومتی برگزار کرده و طی مصاحبه‌های تلویزیونی وظایف قانونی ساواک را برای اذهان عمومی تشریح کند و به مردم بقبولاند که ساواک برخلاف تبلیغات و اخبار موجود، سازمانی سرکوبگر نیست، ۲ـ مصاحبه و گفت و گوهایی با ارباب جراید و روزنامه‌ها ترتیب داده و آنان را ترغیب کند تا مطالبی در حمایت و طرفداری از ساواک بنویسند و از تخریب بیشتر این سازمان در نزد افکار عمومی خودداری کنند، ۳ـ ساواک طرحهای تبلیغی و رسانه‌ای مؤثری برای معرفی نقش سازنده این سازمان در ایجاد امنیت داخلی اجرا کند و بر نقش این سازمان در ایجاد امنیت و حفظ استقلال کشور تأکید کند، ۴ـ از طریق برنامه‌های تبلیغی رسانه‌ای (رادیو و تلویزیون) و نیز از طریق روزنامه‌ها و مطبوعات، مردم را به ایجاد ارتباط و تماس دوستانه و نزدیک با ساواک تشویق کرده و چنین القا کند که ساواک جز سعادت و نیک‌بختی مردم آرزوی دیگری ندارد ، ۵ـ کمیته‌ای برای ارزیابی فعالیت و اقدامات ساواک و آسیب‌شناسی رفتار و عملکرد این سازمان در برابر مردم تشکیل دهد، ۶ـ در روشهای بازجویی و اعتراف‌گیری از متهمان و مخالفان سیاسی تجدیدنظر کرده و از بازجویان تحصیل‌کرده و آموزش دیده استفاده کند، ۷ـ در حیطه وظایف و شیوه عمل اداره کل سوم ساواک تجدیدنظر کند، ۸ـ ساواکیان بدنام و تبه‌کار و تمام کسانی که به دلیل انتساب به ساواک و همکاری با آن موجبات بدنامی سازمان

۱- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).

را فراهم آورده‌اند، اخراج شوند.[۱]

اداره کل هشتم ساواک (ضدجاسوسی) نیز در ۲۲ آذر ۱۳۵۷ برای نجات ساواک از بحران گرفتار آمده که در نوک حمله مخالفان قرار داشت، پیشنهاداتی به شرح زیر ارائه داد:

۱ـ برای انحراف افکار عمومی از موضوع خلافکاریها و جنایات ساواک، نام این سازمان تغییر یابد، ۲ـ طی برنامه‌های تبلیغاتی و اطلاع‌رسانی، حیطه وظایف و عمل ساواک بر حسب مقررات و قوانین تصویب شده توضیح و تشریح شود، ۳ـ برای اعاده حیثیت ساواک اقدامات مؤثری صورت گرفته و به‌ویژه جنایات، سرکوبگریها و تمام اقدامات غیرانسانی که توسط مخالفان به ساواک نسبت داده می‌شود، تکذیب شده و چنین القا شود که نیروهای ساواک انسانهایی شریف، فداکار و وطن‌پرست بوده و جز تعالی و پیشرفت کشور هدفی دنبال نکرده‌اند، ۴ـ برای شناسایی برخی اقدامات مثبت خود در حفظ امنیت کشور، پاره‌ای از اسناد درباره جاسوسیها و خیانتهای گروههای سیاسی نظیر کمونیستها را افشا کند، ۵ـ اسناد و مدارک خود را درباره اقدامات این سازمان بر ضد نفوذ کمونیسم و دستگاه اطلاعاتی شوروی و سایر سرویسهای اطلاعاتی ـ جاسوسی مخالف کشور را منتشر کرده و در معرض قضاوت عمومی قرار دهد، ۶ـ برای ادامه همکاری منابع اطلاعاتی و نفوذیها با این سازمان، ساواک تمهیدات امنیتی و اصول شدید مخفی‌کاری را رعایت کرده و با دادن وعده‌های مختلف، این منابع اطلاعاتی را به ضرورت ادامه همکاری با ساواک دلگرم کند، ۷ـ آن دسته از منابع اطلاعاتی را که اینک در صدد قطع همکاری برآمده و بر آن شده‌اند اسراری از ساواک را افشا کنند، به انحاء گوناگون تحت فشار و تهدید قرار دهد، ۸ـ برای استخدام و به کارگیری منابع اطلاعاتی جدید که وفاداری بیشتری به حکومت و آن سازمان دارند، گامهای اساسی بردارد و با جلب اعتماد و اطمینان آنان در افزایش قابل‌توجه حقوق و مزایای دریافتی آنان بکوشد و به آنان چنین القا شود که منتقدان رفتار سوء ساواک، مخالفان پیشرفت و توسعه کشورند و مصالح عموم مردم را تشخیص نمی‌دهند، و ۹ـ نهایتاً ساواک برای دفاع از عملکرد این سازمان، از هیچ اقدام تبلیغاتی در سطح روزنامه‌ها و نشریات و نیز رسانه‌های گروهی (رادیو و تلویزیون) غفلت نورزد.

ساواک گزارشات منظمی به صورت بولتنهای نوبه‌ای محرمانه تهیه و در اختیار مسئولان

۱- همان.

در دولت و حکومت قرار می‌داد. این روند تهیه گزارشات محرمانه، تا واپسین روزهای حکومت پهلوی ادامه داشت. این گزارشات به‌ویژه پس از بازگشت امام خمینی به کشور، اقدامات و تلاشهای دولت بختیار را برای جلوگیری از سقوط قطعی رژیم پهلوی مهم ارزیابی کرده و چنین وانمود می‌کرد که به زودی در ایران، بحران گسترش خواهد یافت و امام خمینی در فاصله زمانی نه چندان طولانی با چالشهایی جدی روبرو خواهد شد. گزارشات محرمانه ساواک درباره تحولات سیاسی، اجتماعی جاری کشور تا ساعات پایانی حکومت پهلوی هم کماکان ادامه داشت.[1]

چماقداران ساواک

از جمله اقدامات ساواک در برخورد با مخالفان حکومت در دوره انقلاب، استفاده از گروههای سازمان یافته در پوششهای مختلف و به ظاهر طرفدار شاه و رژیم پهلوی بود. اینان به وسایلی چون چوب و چماق، پنجه بوکس و چاقو مجهز بوده و به انقلابیون حمله می‌کردند. این گروهها که از اواسط سال ۱۳۵۶ ظاهر شدند، در اوایل، عمدتاً برخی از سرشناس‌ترین چهره‌های سیاسی، فرهنگی و مذهبی مخالف حکومت را مورد ضرب و شتم قرار داده و با سردادن شعارهایی در حمایت از رژیم پهلوی صحنه را ترک می‌کردند. طی ماههای نخست فعالیت، تعداد افراد هریک از این دسته‌های معروف به چماقداران حدود ۴۰ تا ۵۰ نفر بود. به تدریج ساواک بر تعداد این گروهها افزود و تعداد بیشتری با مجهز شدن به انواع سلاحهای سرد، به مقابله با مخالفان و تظاهرکنندگان پرداختند. این گروهها که ماهیتشان برای تظاهرکنندگان شناخته شده بود، تا واپسین روزهای عمر رژیم پهلوی در بسیاری از شهرهای کشور فعال بودند. این گروهها ضمن حمله به تظاهرکنندگان، شعارهایی در حمایت از رژیم پهلوی و شخص شاه سر می‌دادند و در همان حال از رهبران انقلاب انتقاد کرده و تصاویر آنان را پاره می‌کردند. گروههای چماقدار توسط واحدهای نظامی، انتظامی و امنیتی حمایت می‌شدند و به طور توأمان به صف تظاهرکنندگان حمله می‌کردند. در جریان برخی از سرکوبهای مشهور و خونین ساواک، گروههای چماقدار نقش برجسته‌ای داشتند. گفته می‌شد گروههای چماقدار در برخی شهرها مرتکب اقداماتی چون قتل، تجاوز و سرقت

۱- همان.

شده و تعدادی از مخالفان را با چاقو، کارد، زنجیر، پنجه بوکس، چوب و چماق مجروح کرده و تعدادی نیز در این درگیریها کشته شده‌اند. در بسیاری از شهرها به مغازه‌ها و منازلی که تصاویر امام خمینی نصب شده بود حمله کرده و آن را غارت می‌کردند و اتومبیلهای انقلابیون را آتش می‌زدند. در مواردی، چماقداران راه را بر مردم می‌بستند و آنها را وادار می‌کردند که عکسی از شاه را در جلو اتومبیل خود نصب کنند و یا اقدام و حرکتی در حمایت از شخص شاه و رژیم پهلوی انجام دهند. به دنبال خودداری مردم از نصب عکس شاه به شیشه اتومبیلهایشان، چماقداران آنها را مورد ضرب و شتم قرار داده و خساراتی به وسایل نقلیه آنان وارد می‌ساختند.[1] از مهمترین تشکلهای حکومتی که در تجهیز و به راه انداختن چماقداران نقش داشت، حزب رستاخیز بود. حکومت، مأیوسانه می‌کوشید از طریق این حزب به اصطلاح فراگیر، افرادی را بر ضد مخالفان بسیج کند. بر این اساس گروهها و کمیته‌های موسوم به انتقام و اقدام در بسیاری از شهرها فعال شد. در حالی‌که حزب رستاخیز تلاش می‌کرد چنین وانمود سازد که راه افتادن چنین گروههایی در حمایت از شاه و رژیم پهلوی، حرکتی خودجوش و مردمی است، اما مردم می‌دانستند که اینان نظیر گروههای چماقدار پیشین، توسط ساواک تجهیز، سازماندهی و راه‌اندازی می‌شوند.[2] از دیگر گروههای چماقداری که با کمیته‌های اقدام و انتقام قرابت بسیاری داشت، گروههای موسوم به نیروی پایداری بود که با همکاری مشترک ساواک و حزب رستاخیز فعالیت می‌کردند. این گروههای چماقدار، علاوه بر حمله به تظاهرکنندگان و مخالفان، رهبران سازمان‌دهندگان و فعالان شناخته شده‌تر را تهدید می‌کردند؛ گاه آنان را ربوده و به شدت مورد ضرب و شتم قرار می‌دادند. در مواردی، صدها نفر از اعضای کمیته‌های انتقام و نیز چماقداران ساواک در ساعاتی از شبانه‌روز کنترل برخی محلات را به دست می‌گرفتند و با مخالفان و تظاهرکنندگان زد و خوردهای خشن و خونینی داشتند. بمب‌گذاری در منازل و محل کار برخی مخالفان سرشناس حکومت و به راه انداختن آتش‌سوزی و تخریب اماکن عمومی و نیز منازل، مغازه‌ها و محل کسب و کار مردم از دیگر اقدامات کمیته‌های انتقام و سایر چماقداران ساواک بود.[3]

۱- مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۳، بخش دوم، صص ۳۹ ـ ۴۲؛ جواد منصوری، خاطرات جواد منصوری، صص ۲۵۳ ـ ۲۵۴.

۲- حسین بنکدار، تجربه و مبارزه، صص ۱۵۰ ـ ۱۵۵.

۳- کیان کاتوزیان، پیشین، صص ۳۸ ـ ۳۹؛ روزشمار انقلاب اسلامی، ج ۳، صص ۲۳۵ ـ ۲۳۷ و ص ۳۱۲.

از دیگر اقدامات ساواک، برگزاری گاه و بیگاه تظاهرات و راهپیمایی به نفع شاه و حکومت بود. این گونه نمایشها به‌ویژه به دنبال واقعه ۱۹ دی ۱۳۵۶ در شهر قم روندی منظم یافت و به تبع گسترش ناآرامیها، تظاهرات و راهپیمایهای گسترده‌ای با همکاری حزب رستاخیز و ساواک به نفع حکومت پهلوی انجام می‌شد. در اغلب این تظاهرات، شرکت‌کنندگان اطلاعاتی درباره چند و چون راهپیماییهای تصنعی ساواک نداشتند و چه بسا موجبات تمسخر و مضحکه بیشتر حکومت و ساواک را فراهم می‌آورد. برگزاری تظاهرات نمایشی و فاقد وجاهت عمومی توسط ساواک در ۱۳۵۷ هم پی گرفته شد. در جریان برگزاری این راهپیماییها ساواک تلاش می‌کرد از وجود روحانیون سرشناس و طرفدار و حامی حکومت نیز بهره گیرد.[1] برخی از شعارهایی که ساواک توصیه می‌کرد تظاهرکنندگان طرفدار شاه، سر دهند عبارت بود از:

ـ قانون اساسی ضامن استقلال است

ـ ما خواهان اجرای کامل قانون اساسی هستیم

ـ مجازات سریع فاسدان را خواهانیم

ـ ما از استقلال و تمامیت کشور دفاع خواهیم کرد

ـ ما بر علیه استبداد و ظلم و ستم قیام کردیم

ـ ایرانی از خانهات دفاع کن

ـ ما امنیت و آسایش می‌خواهیم

ـ ایرانی فریب تبلیغ جهان‌وطنان را نمی‌خورد

ـ ما حافظ دین و کشور خود هستیم

ـ ایرانی به ایران بیاندیش

ـ ایرانی خانهات را آباد کن

ـ خوشا بحال بیدار دلانی که روی از فتنه و فساد برمی‌تابند

ـ صلح و تفاهم شرط اصلی زندگی و بقا است

ـ ایرانی به وحدت ملی بیاندیش

ـ استقلال و تمامیت ایران هدف هر ایرانی پاک سرشتی است

۱- علی دوانی، پیشین، ج ۷، صص ۵۳ ـ ۵٤؛ اسنادی از همکاری شریعتمداری با رژیم شاه، صص ٦ ـ ۷.

ـ از دولت قانونی شاپور بختیار حمایت می‌نمائیم

ـ چو ایران نباشد تن من مباد

ـ «لاضرر و لاضرار فی‌الاسلام»

ـ ویرانگران مال و خانه مردم، مسلمان نیستند

ـ سکوت در برابر دشمنان قانون اساسی خیانت به ایران است.[1]

در دوره نخست‌وزیری ازهاری (آبان ـ دی ۱۳۵۷) برگزاری تظاهرات و راهپیماییهایی از این دست افزایش یافت؛ با روی کار آمدن دولت بختیار، ساواک برای برگزاری تظاهرات و راهپیمایی در دفاع از رژیم پهلوی و به اصطلاح قانون اساسی مشروطیت افرادی را به خیابانها می‌کشاند و این نمایشات را تظاهرات ملی قلمداد می‌کرد. از دیگر اقدامات ساواک در دوره انقلاب، پخش شایعات و اخبار جعلی و بی‌اساس در کشور بود. در آذر ۱۳۵۷ و همزمان با عاشورا و تاسوعا که مخالفان در تدارک برگزاری تظاهرات گسترده‌ای بودند، ساواک در اعلامیه‌هایی بین مردم شایع کرد که بسیاری از مردم از نحوه برگزاری مراسم عاشورای حسینی در تهران و سایر شهرها ناراضی هستند. ساواک به واحدهای مختلف خود در تهران و حومه دستورداده بود چنین شایع کنند که ناآرامیهای سیاسی و انقلابی به زودی پایان یافته و در زمانی نه چندان طولانی، اوضاع به حال سابق باز خواهد گشت. ساواک همچنین شایع کرده بود که در ناآرامیهای سیاسی جاری کشور، کمونیستها نقش درجه اول دارند.

در آستانه برگزاری مراسم عزاداری روزهای تاسوعا و عاشورا (آذر ۱۳۵۷) ساواک چنین شایع کرد که کمونیستها قصد دارند در جریان برگزاری مراسم، بسیاری از روحانیون و علمای سرشناس و نیز سایر مخالفان سیاسی و مذهبی حکومت را ترور کرده و به قتل برسانند و سپس تقصیر آن را به گردن دولت و حکومت بیاندازند. از دیگر اقدامات ساواک، به راه انداختن گاه و بیگاه اعتصابات کارگری در کارخانجات و کارگاههای تولیدی بود. در جریان این اعتصابات، تلاش می‌شد وانمود شود که خواسته مخالفان و منتقدین حکومت، مطالبات مالی و مسائلی نظیر افزایش حقوق و دستمزد است. این‌گونه شگردها به‌ویژه در دوران نخست‌وزیری شریف امامی بیش از پیش به کار گرفته شد.[2] از دیگر اقدامات تحت حمایت

۱- فرازهایی از تاریخ انقلاب به روایت اسناد ساواک و آمریکا، صص ۳۵۹ ـ ۳٦۰.

۲- مسعود بهنود، پیشین، صص ۷۸۸ ـ ۷۸۹.

ساواک در دوره انقلاب که با هدف مهار حرکت مردم صورت می‌گرفت، انتقادات و اعتراضات برخی محافل سیاسی و اداری وابسته به حکومت از کاستیها، مشکلات، نارساییها و فساد حاکم بر کشور بود. در این میان سخنرانیهای گاه و بیگاه برخی نمایندگان مجلس دوره ۲۴ شورای ملی در سال ۱۳۵۷ که گاه بسیار تند بود و طی آن حملات شدیدی متوجه دستگاهها و دوایر مختلف دولتی و حکومتی و حتی ساواک می‌شد، از مهمترین این طرحهای نمایشی بود. از دیگر اقدامات ساواک، بهره‌گیری از وجود اراذل و اوباش، چاقوکشان و به اصطلاح افراد لات و گردنکش در برخی درگیریهای خونین با انقلابیون و تظاهرکنندگان مخالف حکومت بود. ساواک از همان سالهای نخست تأسیس و فعالیت با برخی از مهمترین چاقوکشان و گردنکشان طرفدار حکومت در شهرهای مختلف ارتباط داشت. مشهورترین این چهره‌های گردنکش، شعبان جعفری معروف به شعبان بی‌مخ بود.[1] (در ۲۸ مرداد ۱۳۸۵ در امریکا درگذشت).

نخست‌وزیری شریف‌امامی

در حالی که در روز ۲۸ مرداد ۱۳۵۷ حکومت با برگزاری مراسم بزرگداشت کودتای ۲۸ مرداد تلاش می‌کرد وانمود کند رژیم از موقعیت مستحکمی برخوردار است، آتش سوزی سینما رکس آبادان، که به زودی شایع شد ساواک در آن دست دارد، دولت جمشید آموزگار را با بحران جدی مواجه کرد. سپهبد ناصر مقدم رئیس وقت ساواک در ملاقاتی با شاه خاطرنشان کرد که با توجه به مجموعه شرایط، عمر نخست‌وزیری جمشید آموزگار به سر آمده و او دیگر برای حل مشکلات حکومت توانی ندارد. شاه به توصیه مقدم و برخی محافل سیاسی داخلی و خارجی، جعفر شریف‌امامی را مأمور تشکیل کابینه کرد. ناصر مقدم پیشاپیش در این باره با افرادی چون آیت‌الله شریعتمداری نیز مشورت کرده و به این نتیجه رسیده بود که حضور فردی با شعارهای مسالمت‌جویانه‌تر، که در عین حال بتواند با محافلی از مخالفان میانه‌رو حکومت نیز ارتباطاتی داشته باشد و وعده‌هایی برای نجات حکومت از بحران ارائه دهد، بیش از هر گزینه دیگری برای اشغال پست نخست‌وزیری مطلوب خواهد بود؛ تعداد

۱- سید عباس فاطمی، پیشین، صص ۱۱۱ ـ ۱۱۵ و ص ۱۲٤؛ قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، ج ۱، صص ٤۲۳ ـ ٤۲٤.

قابل توجهی از افراد کابینه جعفر شریف امامی را اعضای ساواک تشکیل می‌دادند.[۱] شریف امامی بسیاری از طرحهای دولت را با همکاری و رایزنی مقدم برنامه‌ریزی می‌کرد.[۲] هیئت دولت شریف امامی برای مهار بحران، نشستهای مشترک متعددی با فرماندهان نظامی داشت که در اغلب این جلسات ناصر مقدم نیز حضور داشت و راهکارهای او درباره چگونگی مواجهه با مشکلات مبتلابه دولت و حکومت، بین اعضای کابینه و فرماندهان نظامی با استقبال روبرو می‌شد.[۳] مقدم تلاش کرد تا بلکه آیت‌الله شریعتمداری در ملاءعام مخالفت خود را با امام خمینی اعلام کند، اما وی که از قدرت و اعتبار امام در بین مردم اطلاع داشت و از تبعات سوء خواسته ساواک نگران بود، تقاضای مقدم را رد کرد. اما در مذاکرات و گفت و گوهای طولانی و متعدد خود اظهار امیدواری می‌کرد که به روش دیگری، از روش امام خمینی در مبارزه با رژیم پهلوی انتقاد کند. در بسیاری از موارد، ساواک برای مذاکره با شریعتمداری از رابطی به نام هدایت اسلامی‌نیا بهره می‌برد که با سفارت امریکا در تهران و نیز سایر گروههای میانه‌رو مخالف حکومت نیز روابط نزدیکی داشت. شریعتمداری خواستار پیاده شدن اصول قانون اساسی مشروطیت و قدرت‌یابی دوباره مجلس شورای ملی به عنوان مهمترین رکن مشروطه بود. وی همچنین هر از گاه به دلیل قتل‌عامهایی که در تظاهرات صورت می‌گرفت، دولتهای وقت را سرزنش می‌کرد. از دیگر اقدامات ساواک در این دوره، آزادی تدریجی دهها نفر از علما و روحانیون بود و به غلط چنین تصور می‌شد که با آزادی این افراد، از دامنه نارضایتیها در بین علما و روحانیون کاسته خواهد شد.[۴]

از دیگر پیشنهادات مقدم به دولت شریف امامی و نیز شخص شاه، طرح حساب شده آزادی شماری از زندانیان سیاسی در مناسبتهای مختلف بود. به پیشنهاد ساواک در روزهای چهارم آبان ۱۳۵۷ و سپس ۱۹ آذر ۱۳۵۷ (مصادف با روزهای تولد شاه و روز بین‌المللی حقوق بشر) شمار قابل‌توجهی از زندانیان آزاد شدند و حکومت درباره این اقدامات، تبلیغات پر سر و صدایی به راه انداخت.[۵] از دیگر اقدامات ساواک در این دوره تلاش برای ارائه چهره‌ای مدافع

۱- مصطفی الموتی، پیشین، ج ۱۳، ص ۱۸۲؛ اشرف پهلوی، من و برادرم، صص ۳۴۵ ـ ۳۴۶.
۲- مسعود بهنود، پیشین، ص ۷۴۴.
۳- امیر اصلان افشار، پیشین،،صص ۱۶۹ ـ ۱۹۷ و صص ۲۲۰ ـ ۲۲۱.
۴- مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۱۲، بخش دوم، صص ۲۲ ـ ۲۴؛ جهانگیر آموزگار، پیشین، ص ۵۳۳.
۵- احسان نراقی، پیشین، صص ۱۴۱ ـ ۱۴۳؛ انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۵، ص ۲۵۰.

و حامی اصول و ارزشهای دینی و مذهبی از دولت شریف امامی بود. شریف‌امامی تقویم رسمی کشور را از تاریخ مجعول شاهنشاهی به تاریخ هجری شمسی تغییر داد. ساواک تلاش می‌کرد با تشبث به برخی شعائر و ارزشهای اسلامی و مذهبی، بین علما و روحانیون اختلاف‌افکنی کند و چنین القا کند که اقدامات و موضعگیریهای امام خمینی و روحانیون و علمای پیرو او با اصول و ارزشهای اسلامی و دینی مغایرت دارد و بسیاری از علما و روحانیون، مخالف دیدگاههای سیاسی، اجتماعی و مذهبی ایشان هستند.

از جمله اقدامات دولت شریف‌امامی که ناصر مقدم رئیس ساواک در آن نقش مهمی داشت، اعلام حکومت نظامی در تهران و ۱۱ شهر دیگر در شامگاه روز ۱۶ شهریور ۱۳۵۷ بود. با این اقدام فاجعه جمعه ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ در میدان ژاله (شهدا) تهران رقم خورد و به نقطه عطفی در گسترش مخالفتهای عمومی با حکومت پهلوی تبدیل شد. چند روز قبل و در روز ۱۳ شهریور ۱۳۵۷ ـ عید فطر ـ تظاهرات گسترده‌ای در تهران و سایر شهرها روی داد و ساواک از روند حوادث و تبعات ادامه آن احساس نگرانی می‌کرد. سپهبد ناصر مقدم پس از تظاهرات روز عید فطر (۱۳ شهریور ۱۳۵۷) به دیدار شاه رفت و با اشاره به ناآرامیهای جاری کشور و ابراز نگرانی از تبعات سوئی که می‌توانست برای ارکان حاکمیت به بار آورد، موافقت شاه را برای برقراری حکومت نظامی در تهران و برخی شهرها به دست آورد. به دنبال آن، در شامگاه روز ۱۶ شهریور ۱۳۵۷ جلسه شورای امنیت ملی دولت شریف امامی تشکیل شد و طی مذاکراتی به کارگردانی مقدم، نهایتاً به ضرورت برقراری حکومت نظامی در تهران و ۱۱ شهر دیگر رأی داده شد. مقدم با ذکر اخبار و شایعاتی درباره آغاز موج جدید ناآرامیها در تهران و سایر شهرها، حاضران در جلسه را متقاعد کرد که چاره‌ای جز موافقت با طرح او (که پیش از آن شاه نیز موافقتش را با آن اعلام کرده است) در برقراری حکومت نظامی ندارند. برخی از حاضران در جلسه استدلال کردند که در ساعات محدود باقیمانده تا صبح روز ۱۷ شهریور (زمان آغاز برقراری حکومت نظامی) مردم امکان آگاهی از این تصمیم جدید دولت را نخواهند داشت، اما مقدم با اصرار بر ضرورت برقراری سریع حکومت نظامی تصریح کرد که رسانه‌ها (رادیو و تلویزیون) این تصمیم دولت را به طور مکرر به اطلاع مردم خواهند رساند. اما همچنان که پیش‌بینی می‌شد، مردم نتوانستند در جریان تصمیم دولت قرار بگیرند.[1] از

۱- عمادالدین باقی، پیشین، ج ۱، صص ۲۵٤ ـ ۲۵۵؛ عباس قره‌باغی، پیشین، صص ۲۰ ـ ۲۵.

صبح روز ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ در بسیاری از نقاط تهران و سایر شهرها بسیاری از مردم به خیابانها ریخته و بدون توجه به اخطارهایی که درباره برقراری مقررات حکومت نظامی داده می‌شد، بر ضد رژیم به تظاهرات پرداختند. میعادگاه اصلی تظاهرکنندگان تهرانی در میدان ژاله قرار داشت که نیروهای انتظامی و ساواک بی‌محابا به روی مردم بسیاری که در این میدان و خیابانهای اطراف گرد آمده بودند، آتش گشوده و شمار زیادی مجروح و تعداد کثیری نیز به شهادت رسیدند. در این روز علاوه بر شهادت و جراحت صدها نفر از تظاهرکنندگان توسط ساواک، خسارات مالی و اقتصادی قابل توجهی به منازل، مغازه‌ها و اتومبیلهای مردم وارد شد و آتش‌سوزیهای عمدی بسیاری در بخشهای مختلف شهر به راه انداخته شد. در دیگر شهرهای کشور نیز ساواک و سایر نیروهای نظامی و امنیتی بر روی تظاهرکنندگانی که حکومت نظامی را نادیده گرفته و به خیابانها ریخته بودند، آتش گشود و تعداد کثیری را شهید و مجروح کردند. بیشترین اتهامات مربوط به فاجعه روز ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ متوجه ساواک شد.[۱] تبعات کشتار ۱۷ شهریور برای رژیم پهلوی گران تمام شد؛ از آن پس ناآرامیها وارد مرحله جدیدی شد. در آن میان شریف‌امامی نخست‌وزیر وقت برای آرام کردن فضای بحرانی کشور، طی نطقی از واقعه میدان ژاله ابراز تأسف کرد و کشته‌شدگان و جان باختگان ۱۷ شهریور را مورد تکریم قرار داده و به مردم به دلیل این فاجعه تسلیت گفت. این موضع‌گیری شریف امامی از سوی ساواک تهران، که در آن نقش محوری داشت، مورد اعتراض واقع شد و پرنیان‌فر ـ رئیس ساواک تهران ـ طی نامه‌ای خطاب به مقدم، به این موضع‌گیری نخست‌وزیر انتقاد کرده و اضافه کرد که اگر سخن شریف‌امامی در ادای احترام به کشته‌شدگان و شهدای ۱۷ شهریور مورد تأیید مجموعه حکومت بوده باشد، پس در این میان نیروهای امنیتی و انتظامی که به دستور حکومت در آن روز مرتکب این کشتار شدند، در چه جایگاهی قرار خواهند گرفت. پرنیان‌فر هشدار داد که سخنان نخست‌وزیر اثرات و تبعات سوئی در تضعیف روحیه نیروهای ساواک و دیگر نیروهای نظامی و انتظامی بر جای خواهد گذاشت.[۲]

در همان زمان شایع شد که علاوه بر ساواک و نیروهای نظامی، واحدهایی از سربازان

۱- رمضانعلی شاکری، پیشین، صص ۹۳ ـ ۹۴؛ حسین فردوست، پیشین، ج ۱، صص ۵۷۸ ـ ۵۸۹.
۲- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).

اسرائیلی نیز در جریان کشتار ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ دست داشته‌اند.[۱] روز پس از کشتار ۱۷ شهریور، شورای امنیت ملی دولت شریف‌امامی با حضور مقدم، بار دیگر تشکیل جلسه داد و درباره واقعه به بحث پرداخت. با این احوال، به دلیل گسترش دامنه بحران در نقاط مختلف کشور، به طور ضمنی ضرورت ادامه سیاست سرکوب مورد توجه حاضران در جلسه قرار گرفت و در تعداد دیگری از شهرهای کشور نیز مقررات حکومت نظامی برقرار شد.[۲] پس از واقعه ۱۷ شهریور، کارتر ـ رئیس‌جمهور امریکا ـ در تماسی، به شاه اطمینان داد که از روش قهرآمیز و قاطع او در برخورد با مخالفان حمایت می‌کند.[۳]

به دنبال کشتار ۱۷ شهریور، مخالفان رژیم با صدور اعلامیه، بیانیه و ارائه سخنرانی مراتب انزجار خود را از حکومت پهلوی اعلام کردند. در این میان آیت‌الله شریعتمداری نیز طی اعلامیه‌ای که مردم را به آرامش دعوت می‌کرد، نیروهای حکومتی را به دلیل کشتار ۱۷ شهریور نکوهش کرد. گفته می‌شود اعلامیه آیت‌الله شریعتمداری توسط ساواک بهره‌برداری شده و متن آن در شمارگان بسیار پخش شد.[۴] پس از واقعه ۱۷ شهریور، مقدم در یکی از جلسات شورای امنیت ملی دولت شریف امامی از وضعیت وخیم و ناکارآمد دستگاههای تبلیغاتی و رسانه‌ای حکومت انتقاد کرده و بر این نکته تأکید کرد که رادیو و تلویزیون از برآوردن خواستها و نیازهای تبلیغاتی حکومت و نقشی که ضرورتاً این دستگاه باید در برابر مخالفان اتخاذ کند، عاجز و ناتوان است. مقدم همچنین از وزارت اطلاعات و جهانگردی دولت شریف امامی هم انتقاد کرد که در کنترل و هدایت نشریات و روزنامه‌ها ناتوان بوده و اجازه می‌دهد روزنامه‌ها چنان‌که دلخواه مخالفان حکومت است به انعکاس اخبار، حوادث و رخدادهای جاری کشور مبادرت کنند و حکومت را با مشکلات مضاعفی روبرو سازند.[۵]

بدین ترتیب به نظر می‌رسید به رغم جایگزینی مقدم در ریاست ساواک، تحولات محسوسی در روش برخورد ساواک با مردم به وجود نیامده و این سازمان کماکان به دلیل سوء رفتارش پذیرای بیشترین انتقادات و اعتراضات بود. با این احوال، دولت شریف امامی

۱- وحیدالزمان صدیقی، انقلاب اسلامی ایران از نگاه دیگران، صص ۷۲ ـ ۷۳.
۲- روزشمار انقلاب اسلامی، ج ۵، صص ۳۰۶ ـ ۳۰۹؛ تصمیم شوم: جمعه خونین، صص ۹۷ ـ ۱۰۰.
۳- جان. دی. استمپل، پیشین، صص ۱۶۶ ـ ۱۶۹.
۴- تصمیم شوم: جمعه خونین، صص ۱۰۱ ـ ۱۰۲.
۵- همان، صص ۱۲۳ ـ ۱۲۴.

وعده‌هایی مبنی بر ایجاد تحول در ساختار تشکیلاتی و حذف نیروهای سرکوبگر و بدنام این سازمان داد. به دنبال آن، به تدریج در محافل سیاسی و اجتماعی شایع شد که به زودی تعدادی از نیروهای بدنام ساواک از این سازمان اخراج خواهند شد. به دنبال آن، ناصر مقدم فهرستی از چند ده نفر از افراد بدنام‌تر این سازمان را برای اخراج از ساواک در اختیار شاه و دولت قرار داد. مشهورترین این افراد پرویز ثابتی مدیرکل بدنام و بی‌رحم اداره کل سوم (امنیت داخلی) بود؛ پرویز ثابتی نهایتاً در آبان ۱۳۵۷ از کشور گریخت. با این احوال دامنه تغییر و تحول در ساواک در آن دوره چندان قابل اعتنا نبود و سرعت تحولات سیاسی و اجتماعی بسیار پرشتاب‌تر از آن بود که دولت و نیز ریاست ساواک، امکان، فرصت و نیز مجال جدی برای ایجاد تغییر و تحولات ساختاری در این سازمان بیابند. طرح مسائلی چون لزوم تصفیه ساواک از عناصر بدنام و ناباب و سرکوبگر و ایجاد تحولاتی در ساختار و تشکیلات آن، بیش از پیش موجبات تضعیف روحیه نیروهای این سازمان را فراهم آورد و همزمان با آن، تهدیدات و خطرات بالفعلی که همه روزه از سوی مخالفان، متوجه نیروهای ساواک می‌شد، مشکلات روحی و روانی این نیروها را مضاعف می‌ساخت.[۱]

به تدریج آشکار شد که اقدامات دولت شریف امامی که تلفیقی از طرحهای به اصطلاح مسالمت‌آمیز و آشتی‌جویانه و نیز سرکوب بود، علاوه بر این‌که نتیجه مطلوبی برای رژیم به بار نیاورد، بر دامنه بحران نیز افزود. دولت شریف امامی کارنامه نومیدکننده‌ای برای حکومت داشت و چاره‌ای جز تغییر آن با کابینه‌ای دیگر به ذهن تصمیم‌گیران حکومت و به‌ویژه ناصر مقدم خطور نمی‌کرد. در چنین شرایطی با زمینه‌سازیهای پیشین ساواک، شاه متقاعد شد که جز برکناری شریف امامی از نخست‌وزیری و روی کار آمدن فردی نظامی، که سرکوب بیشتر مخالفان را پی‌گیرد، چاره دیگری نیست. ساواک از روز ۱۳ آبان ۱۳۵۷ بر جنایات خود در تهران و سایر شهرها افزود و با ایجاد درگیریهای خونین با تظاهرکنندگان و آتش زدنها و تخریبهای عمدی در سطح وسیعی از شهر تهران، بیش از پیش موجبات نگرانی شاه را از عواقب سوء ادامه نخست‌وزیری جعفر شریف‌امامی فراهم آورد. نهایتاً نیز مقدم در ملاقاتی با شاه موجبات انتصاب ارتشبد غلامرضا ازهاری را به نخست‌وزیری فراهم آورد.[۲]

۱- شهید آیت‌الله حاج شیخ محمد صدوقی به روایت اسناد ساواک، ص ٤۹۸.

۲- عمادالدین باقی، بررسی انقلاب ایران، ج ۱، صص ٢٦٤ ـ ۲۷۳؛ غلامرضا نجاتی، پیشین، ج ۲، صص ۱۱٦ ـ ۱۲٦.

نخست‌وزیری ازهاری

به دنبال ملاقاتهای مقدم با شاه، رئیس ساواک به شریف امامی هشدار می‌داد که چاره‌ای جز کناره‌گیری ندارد و نهایتاً هم چنان‌که خواست ساواک بود، شریف‌امامی به دیدار شاه رفت و از نخست‌وزیری استعفا داد تا ارتشبد غلامرضا ازهاری در نیمه آبان ۱۳۵۷ و در شرایط اوج‌گیری حرکتهای مردمی، زمام امور را در دست گیرد.[۱] به دنبال انتصاب ازهاری به نخست‌وزیری، ساواک طی بخشنامه‌ای خطاب به شعب و واحدهای مختلف خود با اشاره به بحران کشور، به نیروهایش دستور داد در سرکوب مخالفان و حمایت از دولت جدید از هیچ اقدامی فروگذار نکنند.[۲] با انتصاب ازهاری، اعتراضات گسترش یافت و به تبع آن ساواک بیش از پیش به خشونت روی آورد. از مهمترین وقایع نخستین روز نخست‌وزیری ازهاری، اقدام شاه در ارسال پیام معروف «من صدای انقلاب شما را شنیدم» بود که گفته می‌شد ساواک در وادار ساختن شاه به صدور این پیام نقش داشته است. ساواک به سرعت متن پیام شاه را تکثیر کرده و برای بسیاری از علما و روحانیون در سراسر کشور ارسال کرد.[۳]

با این وجود، واکنش سریع امام خمینی و فریب و خدعه خواندن این توبه‌نامه، موجب شد تا افکار عمومی نسبت به آن بی‌توجهی نشان داده و کماکان به مخالفتهای خود بر ضد حکومت ادامه دهند. از جمله طرحهای دولت ازهاری که ساواک نیز در آن نقش محوری داشت، لزوم برقراری حکومت نظامی در بسیاری از شهرها بود. در جلسه‌ای که در روز ۱۶ آذر ۱۳۵۷ و با حضور هیئت وزیران تشکیل شد، ناصر مقدم نیز کارگردان جلسه بود.[۴] از دیگر اقدامات دولت ازهاری برای آرام کردن فضای بحرانی کشور، دستگیری تعدادی از رجال و کارگزاران درجه اول حکومت در دومین روز نخست‌وزیری بود. این اقدام به دنبال رایزنیها و مشورتهای شاه با مقدم صورت گرفت. مقدم معتقد بود با دستگیری این رجال و معرفی آنان به عنوان عاملین و مسببین اصلی بروز انحراف، حکومت گام جدی برای مهار بحران برخواهد داشت و با محاکمه و مجازات این گروه، رژیم از خطر سقوط حتمی نجات خواهد یافت. به

۱- امیر اصلان افشار، پیشین، صص ۵۱ ـ۵۳.

۲- فرازهایی از تاریخ انقلاب به روایت اسناد ساواک و امریکا، صص ۲۱۸ ـ ۲۱۹؛ مصطفی الموتی، پیشین، ج ۱۳، صص ۲۳۸ ـ ۲۳۹.

۳- فرازهایی از تاریخ انقلاب به روایت اسناد ساواک و امریکا، صص ۲۲٤ ـ ۲۲۵؛ غلامرضا نجاتی، پیشین، ج ۲، صص ۱۳۱ ـ ۱۳۵.

۴- صورت مذاکرات دولتهای ازهاری و بختیار، صص ٤۵ ـ ۵۱.

دنبال این تصمیم و به دستور مقدم، در ۱۶ آبان ۱۳۵۷ امیرعباس هویدا نخست‌وزیر و وزیر دربار پیشین، ارتشبد نعمت‌الله نصیری و دوازده نفر دیگر از کارگزاران و وزیران کابینه‌های سابق دستگیر و زندانی شدند.[۱] تقریباً تمامی این افراد به همراه گروه دیگری که بعداً دستگیر شدند، تا هنگام پیروزی انقلاب اسلامی در زندان بودند و پس از آن بسیاری از آنان محاکمه شده و مجازاتهای مختلفی برای آنان تعیین شد. با این حال دستگیری رجال درجه اولی چون هویدا و نصیری، که به هدف آرام کردن فضای کشور صورت گرفت، پیامد مثبت قابل اعتنایی برای رژیم نداشت و همزمان با گسترش سرکوب، مخالفان ساواک متشکل‌تر و انسجام‌یافته‌تر از قبل، به سوی هدف نهایی که سقوط رژیم بود، پیش رفتند.[۲]

در دوره نخست‌وزیری ازهاری، جلسات مشورتی متعددی با حضور هیئت‌وزیران و فرماندهان نظامی و انتظامی تشکیل شد که ضمن بررسی اوضاع و احوال کشور، درباره لزوم انجام برخی اقدامات برای آرام کردن فضای بحرانی، راهکارهایی ارائه می‌شد. در هدایت و مدیریت این جلسات نیز، مقدم نقش مهمی داشت. دولت ازهاری و مجموعه تصمیم‌گیرندگان آن، به زودی در برابر ناآرامیها دچار ناتوانی شدند. متن مذاکرات هیئت وزیران دولت ازهاری نشان می‌دهد که راه‌حلی برای مهار بحران، پیش روی آنان وجود نداشت. از جمله طرحهای دولت ازهاری تشکیل کمیته بحران متشکل از برخی وزیران کابینه، فرماندهان نظامی و ناصر مقدم بود که نتیجه‌ای درخور در پی نداشت. به دلیل انتقادات گسترده‌ای که از مدتها قبل درباره عملکرد ساواک مطرح بود و اقدامات شریف امامی که ارکان آن را متزلزل کرده بود، تا حد زیادی از کارآمدی این سازمان کاسته شد. بدین ترتیب ساواک به رغم آن‌که هنوز وفادارترین نیروی حکومت به شمار می‌رفت، دیگر آن قدرت و جبروت گذشته را از دست داده بود.[۳]

از اقدامات ساواک در این دوره برای آرام کردن فضای کشور، اجرای طرح اطعام در محلات پرجمعیت و فقیرنشین تهران بود. ساواک با کمک برخی وعاظ و روحانیون موافق حکومت تلاش می‌کرد از اجرای این گونه طرحها به نفع حکومت بهره‌برداری سیاسی و

۱- عبدالعظیم ولیان به روایت اسناد ساواک، ص ٤٨٥؛ داریوش همایون به روایت اسناد ساواک، ص ٢٦٥.
۲- روزشمار انقلاب اسلامی، ج ٦، صص ٢١٦ ـ ٢١٨ و صص ٢٣٨ ـ ٢٣٩.
۳- صورت جلسات دولتهای ازهاری و بختیار، صص پانزده ـ ۸۳.

تبلیغاتی کند.[1] مقدم طی نامه‌ای که در ۸ آذر ۱۳۵۷ خطاب به ازهاری نوشت با اشاره به شواهد و قراین اعلام کرد که در روزهای محرم و صفر، مخالفتهای سیاسی، اجتماعی در کشور گسترش خواهد یافت. وی در این باره پیشنهاد کرد برای مقابله با مخالفان تمهیدات زیر به کار گرفته شود:

۱ـ دستگاههای تبلیغاتی حکومت (رادیو و تلویزیون) به شدت تحت کنترل و مراقبت قرار گرفته و از نفوذ هرگونه عنصر و عامل ضدحکومتی در بخشهای مختلف آن جلوگیری شود، ۲ـ مراسم سینه‌زنی و نوحه‌خوانی در شهرهای مختلف کشور توسط دولت و حکومت برگزار شده و از این‌گونه مراسم هدایت شده بهره‌برداری شود، ۳ـ از نقاط حساس و حیاتی تهران و سایر شهرها مراقبت شود، ۴ـ از تأسیسات آب و برق حراست شود و از قطع احتمالی آب و برق در سطح شهرها، که می‌تواند موجبات نارضایتی بیش از پیش مردم را فراهم آورد، جلوگیری گردد، ۵ـ از تأسیسات نفتی مراقبت شود و از بروز ناامنی، بی‌نظمی و کم‌کاری و احیاناً اعتصابات کارگری در آن نواحی، جلوگیری شود،۶ـ از حرکت دسته‌های عزادار در خیابانها که می‌تواند موجبات تجمع گسترده مردم و بروز ناآرامیها را فراهم آورد، جلوگیری شود، ۷ـ از برگزاری مراسم عزاداری در مساجد، تکایا و مکانهای بسیار بزرگ که می‌تواند جمعیت زیادی در خود جای دهد، جلوگیری شود، ۸ـ جمعیتهای عزادار پس از پایان مراسم از مساجد و تکایا متفرق شوند، ۹ـ از سخنرانی و وعظ علما، روحانیون و وعاظ ممنوع‌المنبر، جلوگیری شود، ۱۰ـ تمام کسانی که در مجالس عزاداری، سخنان و رفتار تحریک‌آمیز سیاسی انجام می‌دهند، سریعاً دستگیر شوند، ۱۱ـ نیروهای امنیتی در اکیپها و گروههای چندین نفره برای کنترل آسان‌تر اوضاع، حضور دایم داشته باشند، ۱۲ـ از اجتماعات و گردهماییهای خیابانی جلوگیری شده و مقررات حکومت نظامی (در مناطق اعلام شده)، دقیقاً اجرا شود، ۱۳ـ اعلامیه‌های هشدار دهنده در شهرهای مختلف از سوی مراجع حکومتی و انتظامی صادر شود، ۱۴ـ برنامه‌های تبلیغاتی، هشدارآمیز و اثرگذار از طریق رادیو و تلویزیون پخش شود، ۱۵ـ از توقف و پارک کردن اتومبیلها در خیابانها در روزهای برگزاری مراسم سوگواری ممانعت شود، ۱۶ـ از آمد و شد دوچرخه، موتورسیکلت، وانت‌بار و اتومبیلهای بارکش در

۱- پهلویها، ج ۳، به کوشش فرهاد رستمی پویا، صص ۶۰۸ ـ ۶۱۱؛ در آستانه انقلاب اسلامی، به کوشش جلال فرهمند، صص ۹۶ ـ ۹۷.

روزهای برگزاری مراسم عزاداری جلوگیری شود، ۱۷ـ مواد غذایی و سوختی مردم کشور، تأمین شود. ۱۸ـ از احتمال حملات مسلحانه و چریکی گروههای مخالف حکومت در شهرهای مختلف کشور، مراقبت شود. ۱۹ـ محرکین سیاسی مخالف حکومت در مراکز تجمع و حضور مردم سریعاً دستگیر شوند و از متولیان، بانیان و مسئولان مساجد و تکایا و دیگر محلهای برگزاری سوگواری و نیز وعاظ و سخنرانان برای اجتناب از مخالفت با حکومت. تعهد اخذ شود.[۱]

ساواک همچنین هر از گاه درباره راههای جلوگیری از گسترش بحران در مناطق سنی‌نشین و نیز در میان اقلیتهای قومی و نظایر آن هشدارهایی به مقامات دولتی و حکومتی می‌داد. ساواک در هشدار و گزارشاتی از این دست، به دلایل و عواملی اشاره می‌کرد که موجبات گسترش نارضایتیهای عمومی در مناطق دارای اقلیت قومی و مذهبی را فراهم آورده و سپس درباره راههای به حداقل رسانیدن مخالفتها راهکارهایی ارائه می‌داد.[۲]

میانه‌روها

از جمله طرحها و اقدامات ساواک (به‌ویژه پس از انتصاب مقدم به ریاست آن) کنترل ناآرامیها با تشبث به میانه‌روهای منتقد حکومت بود. ساواک تلاش می‌کرد چنین بنمایاند که مخالفان آشتی‌ناپذیر و جریان برانداز رژیم، اقلیتی غیرقابل اعتنا هستند و در این میان کسانی که صرفاً منتقد حکومت بوده و خواهان انجام برخی اصلاحات در بدنه حاکمیت هستند و از قانون اساسی مشروطیت حمایت می‌کنند، در اکثریت قرار دارند. ساواک امیدوار بود این گروهها با ایجاد اختلاف در صفوف مخالفان، موجبات نجات رژیم را از سقوط فراهم آورند. در بین علما و روحانیون و جناح مذهبی، ساواک به یاری افرادی چون آیت‌الله شریعتمداری امید فراوانی بسته بود و در مقاطع مختلف هم برای پیشبرد اهداف و مقاصد خود و حکومت از وی بهره می‌برد. طرفداران حزب توده، سایر گروههای چپ، گروههای چریکی و کسانی که طرفدار مبارزه چریکی و مسلحانه با رژیم بودند، امام خمینی و تمام کسانی که از دیدگاههای ایشان پیروی می‌کردند، در صدر مخالفان آشتی‌ناپذیر حکومت جای داشتند. ساواک امیدوار

۱- در آستانه انقلاب اسلامی، به کوشش جلال فرهمند، صص ۱٤۰ ـ ۱٤۷.
۲- همان، صص ٥٦۰ ـ ٥٦٤.

بود افراد و محافل وابسته به جبهه ملی و نیز نهضت آزادی ایران را برای مهار ناآرامیها و جلوگیری از سقوط رژیم به خدمت گیرد. ساواک بر این باور بود که این احزاب و گروهها در مقایسه با دیگر مخالفان رژیم برای گفت و گو و مذاکراتی که می‌توانست به راه‌حل امیدوارکننده‌ای بیانجامد، آمادگی بیشتری دارند؛ بر همین اساس همواره بر ضرورت گفت و گو و رفتار مسالمت‌آمیز با مخالفان میانه‌رو حکومت تأکید می‌کرد.

البته در میان اعضا و طرفداران گروههایی نظیر نهضت آزادی نیز افراد و شخصیتهای سازش‌ناپذیری حضور داشتند. ساواک دلایل بسیاری داشت که نشان می‌داد برخی از مهمترین چهره‌های جبهه ملی حاضر به گفت و گو و مذاکره با حکومت هستند. ساواک البته از کمک همتایان امریکایی خود (سیا و نیز سفارت امریکا در تهران) نیز بهره‌مند بود که با بسیاری از چهره‌های مشهور جبهه ملی در تماس بودند. برخی از این افراد در گفت و گو با امریکاییها، دیدگاههای خود را درباره تحولات جاری ابراز می‌کردند.[1] اسناد سفارت امریکا در تهران، از روابط برخی اعضا و چهره‌های شناخته شده جبهه ملی و نیز برخی هواداران و اعضای نهضت آزادی ایران با سفارت امریکا و مقامات آن کشور در تهران حکایت دارد که تقریباً در تمام دوران انقلاب ادامه داشت.[2] سفارت امریکا و نیز مأموران سیا در تهران در دوران ناآرامیهای انقلاب تلاش داشتند به برخی اعضای نهضت آزادی ایران نزدیک شوند و امیدوار بودند از طریق این گروه، در جریان تحولات قرار گرفته و موقعیتهایی برای آینده حضور خود در ایران دست و پا کنند.

تماسهای سفارت امریکا در تهران با دو گروه (جبهه ملی و نهضت آزادی ایران) تا واپسین روزهای عمر رژیم پهلوی ادامه یافت. با آشکار شدن سقوط نهایی رژیم، دیگر مذاکرات و گفت و گوها بیشتر درباره وضعیت سیاسی آینده ایران پس از روی کار آمدن رژیم انقلابی جدید متمرکز شده بود.[3] به دنبال خروج شاه از کشور، امام خمینی برای بازگشت به ایران اعلام آمادگی کردند و ملاقاتها و تماسهای مقدم با افراد جبهه ملی و نهضت آزادی ایران و سایر میانه‌روها افزایش یافت. در این میان سفارت امریکا در تهران در جریان بسیاری از این

۱- مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۲۰، صص ۱۸۰ ـ ۱۸۸ و صص ۱۹۰ ـ ۱۹۲.
۲- همان، ج ۲، بخش اول، صص ۱۶۳ ـ ۱۶۵.
۳- همان، ج ۱۰، صص ۳۰ ـ ۳۱ و صص ۳۸ ـ ۴۰.

ملاقاتها و تصمیمات اتخاذ شده قرار داشت.[۱] در نیمه شهریور ۱۳۵۷، هنوز خواستهای اصلاح‌طلبانه جبهه ملی مسائلی نظیر لزوم انحلال فوری ساواک بود که در چارچوب حفظ نظام سیاسی موجود مطرح می‌شد. سفارت امریکا در تهران نیز در گزارشات خود طی آذر ۱۳۵۷، موضوع انحلال ساواک را از مهمترین خواستهای جبهه ملی برمی‌شمرد.[۲] جبهه ملی به‌ویژه در دوره انقلاب تلاش می‌کرد بین رفتار سیاسی خود با حکومت و رفتار امام خمینی اندکی فاصله وجود داشته باشد. این گروه چندان رغبتی به پذیرفتن رهبری فکری ـ سیاسی بلامنازع امام خمینی نداشت.[۳] در شهریور ۱۳۵۷ هم هنوز افرادی از جبهه ملی در گفت و گو با امریکاییان در داخل و خارج کشور، درباره موضعگیری خود در برابر شاه و مشکلاتی که ساواک برای آنان ایجاد می‌کرد پرس و جو و تعیین تکلیف می‌کردند[۴] و موضع مشخصی درباره تحولات جاری کشور در پیش نگرفته و عمدتاً انفعالی رفتار می‌کردند.[۵] برخی اعضای سرشناس جبهه ملی، در واپسین ماههای عمر رژیم، در گفت و گو با برخی گروههای میانه‌رو و مرتبط با شاه و حکومت، نگرانی خود را از وضعیت بحرانی کشور ابراز داشته و از شاه تقاضا می‌کردند اجازه دهد گروههای میانه‌رو به اصطلاح اصلاح‌طلب، راهی برای مهار بحران بیابند.[۶] برخی از رهبران و اعضای برجسته جبهه ملی نیز تا واپسین روزهای عمر رژیم پهلوی به تماس با مقدم ادامه دادند. بر همین اساس، مقدم با متقاعد کردن شاه، بارها با رهبرانی از جبهه ملی تماس گرفت و خواستار مشارکت آنان در پروژه جلوگیری از سقوط نهایی رژیم شد. برخی افراد وابسته به جبهه ملی با وساطت مقدم با شاه نیز گفت و گو کردند. در این میان مقدم برای ایجاد اختلاف بین جبهه ملی و گروههای میانه‌رو با امام خمینی تلاش می‌کرد.[۷] البته تلاش مقدم برای تماس و مذاکره با روحانیون مخالف و سازش‌ناپذیری چون (آیت‌الله دکتر بهشتی)، حتی با وساطت افرادی از رهبران نهضت آزادی نیز به نتیجه نرسید و

۱- همان، ج ۲۷، صص ۱۲۱ ـ ۱۲٤.

۲- همان، ج ۲۲، صص ٦۸ ـ ٦۹؛ غلامرضا نجاتی، پیشین، ج ۲، صص ۵۳۷ ـ ۵٤۲.

۳- جان. دی. استمپل، پیشین، صص ۷۸ ـ ۸۰.

٤- احسان نراقی، در خشت خام، صص ۸٤ ـ ۸۵.

۵- یرواند آبراهامیان، پیشین، صص ۵٦٤ ـ ۵٦۷؛ علی دوانی، پیشین، ج ۸، صص ۱۰٤ ـ ۱۰۵.

۶- جبهه ملی به روایت اسناد ساواک، ج ۱، صص ۲۵۲ ـ ۲۵۳ و صص ۲۷٦ ـ ۲۷۷؛ انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۳، صص ۱٤۸.

۷- عمادالدین باقی، بررسی انقلاب ایران، ج ۱، صص ۳۲٦ ـ ۳۲۷؛ مسعود بهنود، پیشین، صص ۸۳۰ ـ ۸۳۱.

علما و روحانیون مخالف حکومت حاضر به ملاقات و گفت و گو با مقدم نشدند.[۱]

در مقایسه با جبهه ملی، نهضت آزادی موضع انقلابی‌تری داشت و طی دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ هم بیش از گروه نخست در مقابل رژیم پهلوی ایستادگی کرده و طعم سرکوب ساواک را چشیده بود. در همان حال، بیش از جبهه ملی در حمایت از مواضع انقلابی امام خمینی ثابت قدم بود. با این احوال برخی از اعضای بلندپایه نهضت آزادی ایران نیز در دوره ناآرامیهای انقلاب با مقدم و افراد و محافل دیگری در دولت و حکومت تماسهایی داشتند و با سفارت امریکا در تهران نیز مشکلات و خواستهای خود را در میان می‌نهادند.[۲]

پس از آن که آشکار شد ارتشبد ازهاری نیز از مهار بحران ناتوان است و از رجال و کارگزاران وابسته به حکومت فرد دیگری یارای پذیرفتن نخست‌وزیری نیست، طرح مذاکره با رجالی از جبهه ملی و یا نهضت آزادی ایران و نیز سایر افراد، مورد توجه شاه قرار گرفت. پس از کسب موافقت شاه، مقدم در زندان ملاقاتی با مهندس مهدی بازرگان کرد و به او وعده داد که از آن پس شاه به نظام مشروطه پایبند خواهد بود. با این احوال بازرگان او را نومید ساخت و گفت که دیگر برای عملی شدن آرزوی شاه دیر شده است و او نمی‌تواند در این راستا گامی بردارد. از دیگر کسانی که مقدم با او ملاقات کرد، دکتر کریم سنجابی از رهبران جبهه ملی (رهبر حزب ایران) بود که او دعوت مقدم را برای ملاقات با شاه پذیرفت و در گفت و گو با شاه، وعدهٔ مساعدی برای پذیرش نخست‌وزیری داد، اما شروط او نیز، نظیر خروج شاه از کشور، مورد تأیید شاه قرار نگرفت. پس از آن جبهه ملی در رابطه با این ملاقات اعلامیه‌ای صادر کرد و در صدد برآمد ارتباط جبهه ملی با شاه و رژیم پهلوی را تکذیب کرده و بر ارتباط خود با امام خمینی تأکید ورزد. ارتباطات مقدم، در روزهای پایانی نخست‌وزیری ازهاری افزایش یافت. اعضای برجسته و رهبران جبهه ملی و نهضت آزادی ایران و سایر افراد و گروههای همسو تردید داشتند که نهایتاً کفه ترازوی تحولات سیاسی به سود رژیم پهلوی خواهد بود و یا انقلابیون. حداقل برای برخی از مهمترین اعضای این احزاب و گروهها تصمیم‌گیری دشوار می‌نمود. چه، از یک سو برخی از آنان علاقه‌مند بودند با در اختیار گرفتن نخست‌وزیری و سایر پستهای مهم، شاه را در مجموعه حاکمیت تا سر حد پادشاهی

۱- ابراهیم یزدی، پیشین، صص ۱٤۱ ـ ۱٤۲؛ ژنرال هایزر، پیشین، صص ۳۰۲ ـ ۳۰۳.

۲- مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۳، بخش دوم، صص ۲۱٦ ـ ۲۱۹؛ عباس امیرانتظام، آن سوی اتهام، ج ۲، صص ۳۱٤ ـ ۳۱٦.

تشریفاتی در نظام مشروطه تنزل مقام بخشند، و از سوی دیگر تردید داشتند که با پذیرش این سمتها در آن شرایط بحرانی، بتوانند کنترل اوضاع را به دست گرفته و نظام دلخواه را در عرصه کشور مستقر سازند؛ به‌ویژه این‌که شواهد نشان از سقوط قریب‌الوقوع حکومت پهلوی می‌داد.[۱] از دیگر کسانی که پس از ملاقات سنجابی، به دیدار شاه رفت و درباره پذیرفتن مقام نخست‌وزیری با او مذاکراتی انجام داد، دکتر غلامحسین صدیقی بود که به همت مقدم پنج بار با شاه به گفت و گو نشست. منابع موجود نشان می‌دهد که صدیقی بیش از سنجابی برای پذیرش نخست‌وزیری اشتیاق نشان داد و در همان حال ضرورت انحلال ساواک را به شاه گوشزد کرد. اما برخی شروط دیگر او از جمله به حداقل رسیدن نقش شاه در حاکمیت که شاه نپذیرفت، به استنکاف او از پذیرش این پست انجامید؛ ضمن این‌که اعضای جبهه ملی نیز در برابر او موضع مخالفی اتخاذ کرده و به او هشدار دادند از پذیرش پست نخست‌وزیری شاه که می‌تواند پیشینه سیاسی او را تحت‌الشعاع قرار دهد، پرهیز کند. در حالی که هنوز طرح نخست‌وزیری صدیقی منتفی نشده بود، مقدم طی بخشنامه‌ای از نیروهای تحت امرش خواست تا برای جلوگیری از هرگونه پیشامد غیرمنتظره برای صدیقی و خانواده و بستگان او، تدابیر امنیتی و پلیسی لازم اندیشیده شود.[۲] اما مذاکرات مقدم با شاپور بختیار، از رهبران جبهه ملی، برای پذیرش پست نخست‌وزیری با موفقیت قرین شد. ملاقاتها و مذاکرات برخی رهبران و اعضای برجسته نهضت آزادی ایران و جبهه ملی با مقدم و سایر مراجع حکومتی و نظامی، در دوران نخست‌وزیری شاپور بختیار نیز ادامه یافت. پس از آن که امام خمینی اعلام کردند به زودی راهی ایران خواهند شد، این مذاکرات و گفت و گوها، که احتمالاً با سفارت امریکا در تهران نیز در میان نهاده می‌شد، بیش از پیش ادامه یافت. در این میان، درباره چگونگی برقراری تمهیدات لازم برای بازگشت امام خمینی به کشور و موضع‌گیری دولت بختیار در مقابل ایشان، گفت و گوهایی به عمل می‌آمد. شواهد موجود نشان می‌دهد که افراد و گروههای شرکت کننده در این گفت و گوها امیدوار بودند با بازگشت امام خمینی به کشور، از گسترش بیشتر بحران جلوگیری شود. برخی از اسناد سفارت امریکا نشان می‌دهد که گروههای مذاکره کننده و از جمله مقدم، امیدوار بودند امام خمینی چند روز پس از مراسم

۱- غلامرضا نجاتی، پیشین، ج ۲، ص ۵۴۹؛ انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۵، ص ۸۷.
۲- امیراصلان افشار، پیشین، صص ۷۸ ـ ۸۰؛ جهانگیر آموزگار، پیشین، ص ۴۶۱.

استقبال ویژه‌ای، تهران را به قصد قم ترک کند و به تبع آن بختیار با تغییر چند وزیر و گماردن چهره‌های میانه‌رویی از انقلابیون به اصطلاح دولت وحدت ملی تشکیل دهد؛ اگر این طرح موفقیتی کسب نکرد، تلاش شود، نظام جدید انقلابی از کنترل گروهها و احزاب انقلابی میانه‌رو خارج نشود.[۱]

از جمله مهمترین کسانی که مقدم برای به خدمت گرفتنش در رأس کابینه ملاقاتهای متعددی با او داشت، علی امینی بود که از اوایل دهۀ ۱۳۴۰ در حاکمیت سمتی نداشت و به دلیل سوءظن شاه به او، ساواک رفتار و ملاقاتهای او را کنترل می‌کرد. اما امینی پس از آن که تصریح کرد برای کنترل بحران بسیار دیر شده، اضافه کرد که هرگاه شاه کنترل ارتش و ساواک را برعهده او گذارد، حاضر به پذیرش نخست‌وزیری خواهد شد. این پیشنهاد از سوی شاه رد شد، با این وجود پس از آن که ازهاری هم از عهده مشکلات برنیامد، بار دیگر مقدم از سوی شاه مأمور مذاکره با علی امینی شد تا بلکه او را به پذیرفتن پست نخست‌وزیری متقاعد کند. اما علی امینی علاوه بر دو شرط پیشین، لزوم خروج سریع شاه از کشور و نیز تشکیل شورای سلطنت را پیش شرط خود برای پذیرش نخست‌وزیری اعلام کرد. اما شاه این شروط امینی را برای بار دوم رد کرد. اما امینی بارها به دیدار شاه رفت و با مقدم نیز مذاکرات و رایزنیهای سیاسی متعددی انجام داد. بر پایه مشورت با امینی بود که موضوع مذاکره و تماس با افرادی از جبهه ملی و نهضت آزادی ایران برای قبول پست نخست‌وزیری مورد توجه شاه قرار گرفت و به دنبال آن مقدم به عنوان رابط اصلی این ملاقاتها، گفت و گو و مذاکرات چند جانبه مکرر و مفصلی با رهبران جبهه ملی و نهضت آزادی ایران و نیز سفارت امریکا در تهران انجام داد. در این میان مذاکرات و گفت و گوهای مقدم با امینی برای قبول پست نخست‌وزیری تا مدتها ادامه داشت. از دیگر کسانی که از دوران زمامداری شریف امامی بی‌میل به قبول پست نخست‌وزیری نبود، دکتر مظفر بقایی کرمانی بود که حزب زحمتکشان او در تمام دوره انقلاب در پوشش حمایت از قانون اساسی و نظام مشروطه حکومت، از رژیم حمایت کرده و خواستار جلوگیری از سقوط نهایی نظام شاهنشاهی بود. ساواک هم به طور ضمنی از این‌گونه موضعگیریهای بقایی، که به ظاهر انتقاداتی هم متوجه حکومت و حتی

۱- عباس قره باغی، پیشین، صص ۳۰۲ ـ ۳۰۳؛ مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۱۰، صص ۳۰ ـ ۳۲ و صص ۳۸ ـ ۴۰.

شاخص شاه می‌کرد، حمایت می‌نمود.[۱]

در آستانه نخست‌وزیری ازهاری و پس از آن، مدت کوتاهی نیز موضوع نخست‌وزیری ارتشبد غلامعلی اویسی مطرح شد و این موضوع در شورایی متشکل از فرماندهان نظامی و مقدم و برخی افراد دیگر مورد بررسی قرار گرفت که خیلی زود به دست فراموشی سپرده شد.[۲]

مقدم مذاکرات و ملاقاتهای مکرری با اجزای سفارت امریکا و نیز مأموران سیا در تهران داشت و درباره مسائل و مشکلات مختلف سیاسی و اجتماعی مبتلابه رژیم پهلوی با آنان به گفت و گو می‌نشست، تا بلکه با بهره‌گیری از اطلاعات و تجارب امریکاییان، برای مهار بحران راه‌حلی بیابد. بسیاری از اقدامات ساواک و نیز مجموعه حکومت در دوران انقلاب با مشاورت و یا حداقل اطلاع قبلی سفارت امریکا و نیز مأموران سیا در ایران صورت می‌گرفت. موضوع جابجایی دولتها و نیز موضع‌گیریها و برخوردهای حکومت در مقابل مخالفان و سیاستهایی که در مقاطع مختلف در قبال بحران اتخاذ می‌شد، معمولاً توسط ساواک و سایر مراجع، با محافل امریکایی در تهران در میان نهاده می‌شد. با گسترش مخالفتها و بحرانی شدن موقعیت رژیم، در گفت و گوهای مقدم با سفارت امریکا، درباره آینده حضور امریکا در ایران و خطرات احتمالی که منافع این کشور را در ایران تهدید می‌کرد، گفت و گوهای مفصلی صورت می‌گرفت. در برخی از این گفت و گوها، مقدم امریکاییان را نسبت به عواقب سویی که پس از سقوط احتمالی شاه در انتظار منافع آنها در ایران است، هشدار می‌داد و از آنان می‌خواست در حمایت از رژیم پهلوی تردیدی به خود راه ندهند. طی ماههای پایانی عمر رژیم پهلوی، برخی مدیران ارشد سیا برای رایزنی و نیز آگاهی از اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران وارد تهران شده و مذاکرات مفصلی با مقدم انجام دادند. این روند در دوره نخست‌وزیری شاپور بختیار بیش از پیش ادامه یافت و طرفین درباره راههای مهار بحران و جلوگیری از پیروزی نهایی انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی اظهارنظرهایی داشتند.[۳] با این احوال و برخلاف انتظاری که حکومت و ساواک از سیا و امریکاییها داشتند، سیا تا واپسین دوران عمر رژیم پهلوی به شناختی واقع‌بینانه از روند تحولات سیاسی و اجتماعی جاری در ایران دست

۱- فرازهایی از تاریخ انقلاب به روایت اسناد ساواک و امریکا، صص ۱٤٦ ـ ۱٤۸؛ حسین آبادیان، زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی، صص ۳۱۲ ـ ۳۱۳.

۲- مصطفی الموتی، پیشین، ج ۱۲، صص ۵۰۰ ـ ۵۰۲.

۳- جبهه ملی به روایت اسناد ساواک، ج ۱، صص ۲۸٦ ـ ۲۹۹؛ ابراهیم یزدی، پیشین، صص ۲۰۱ ـ ۲۲۳.

نیافت و در پیش‌بینی حوادثی که می‌توانست و می‌رفت تا مجموعه رژیم پهلوی را با خطر سقوط مواجه کند، ناتوان عمل می‌کرد.

هنگامی که ژنرال هایزر در دوره نخست‌وزیری بختیار برای کنترل بحران وارد تهران شد و شایعه احتمال وقوع کودتایی امریکایی (نظیر کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲) بر سر زبانها افتاد، مقدم در گفت و گوهای مقامات ایران با وی، نقش قابل‌توجهی داشت. هایزر تصریح کرده که صرف حضور مقدم در جلسات شورای فرماندهان نظامی و رجال سیاسی، بیانگر اهمیت مذاکرات و تصمیمات اتخاذ شده بود.

امام خمینی

در مباحث و فصول پیشین درباره برخوردهای ساواک با امام خمینی در مقاطع مختلف سخن به میان آمد. به رغم تمهیدات، اعمال فشارها، سختگیریهای مشترک ساواک و سازمان امنیت عراق، امام خمینی تا اواسط سال ۱۳۵۷ انقلاب ایران را از عراق رهبری کردند. اما هنگامی که فشار ساواک و سازمان امنیت عراق عرصه را برایشان و طرفدارانشان تنگ کرد، ایشان تصمیم گرفتند عراق را ترک کنند. در آستانه خروج امام خمینی از عراق، مقدم رایزنیهایی با سازمان امنیت عراق و وزارت امور خارجه ایران و نیز شخص شاه و هیئت وزیران وقت (به ریاست شریف امامی) داشت و درباره چگونگی و راههای برخورد با امام در صورت خروج از عراق و مقصد او انجام داد. با این احوال، ایشان تصمیم گرفت عراق را به مقصد فرانسه ترک کند. بسیاری از کارگزاران حکومت، به غلط، معتقد بودند دور شدن ایشان از ایران، از گسترش بیشتر بحران جلوگیری خواهد کرد و حکومت در مهار ناآرامیها موفق خواهد شد.[1] با نفوذ ساواک، برخی از روحانیون و علمای کشورهای اسلامی طی اعلامیه‌ها و بیانیه‌هایی حمایت خود را از رژیم پهلوی اعلام کردند. بعضی از روحانیون کشورهای منطقه با هدایت ساواک، نامه‌هایی برای روحانیون ایران مخابره کردند که در آن نسبت به عواقب سوئی که در پی سقوط رژیم پهلوی دامن‌گیر مردم و علمای ایران خواهد شد، هشدار می‌دادند.[2]

۱- امیر اصلان افشار، پیشین، صص ۱۹۸ ـ ۲۲۰.

۲- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).

در این میان، امام طی اعلامیه‌ها، بیانیه‌ها و سخنرانیهایی، مواضع سازش‌ناپذیری بر ضد رژیم پهلوی اتخاذ کرده و طرفداران خود را به ضرورت ادامه مبارزه با رژیم پهلوی دعوت می‌کرد. ایشان در مقاطع مختلف، مردم را نسبت به تلاشهایی که ساواک برای ایجاد اختلاف در صفوف انقلابیون انجام می‌داد، هشدار داده و آنان را از هر عملی که بر اختلافات داخلی دامن بزند، برحذر می‌داشت. ایشان به مخالفان رژیم پهلوی هشدار می‌داد که ساواک برای انحراف مسیر انقلاب و نیز دلسرد کردن مردم در میان صفوف تظاهرکنندگان نفوذ کرده و اختلاف‌افکنی می‌کند و نیز با به راه انداختن تظاهرات و راهپیماییهای انحرافی و هدایت شده، در صدد مهار ناآرامیهاست. ایشان مردم را هشدار می‌داد که در برابر اقدامات انحرافی، تحریک‌کننده و گول‌زننده ساواک هوشیار باشند.[1] از آنجایی که از نیمه سال ۱۳۵۷ افراد و گروههایی از انقلابیون و مخالفان رژیم پهلوی در شهرها و مناطق مختلف کشور افرادی را به اتهام وابستگی و ارتباط با ساواک مورد حمله قرار داده بودند، امام خمینی در ۲۰ دی ۱۳۵۷ طی اعلامیه‌ای با اشاره به اعلامیه‌های بدون امضایی که در شهرهای مختلف، اشخاصی را به ساواک منسوب کرده و تهدید به قتل می‌کردند، هشدار داد که این‌گونه اقدامات برخلاف نظر اسلام و خلاف شرع بوده و آن را توطئه‌ای برای شکست و ناکامی تحرکات انقلابی مردم ارزیابی کرده و از مردم خواست تا از این گونه اقدامات جلوگیری کنند و به خواسته این شب‌نامه‌ها و اعلامیه‌های بدون امضا توجهی نشان ندهند:

بسم‌الله الرحمن الرحیم

سلام و تحیت به عموم ملت ایران ایدهم الله تعالی. مطالبی از ایران می‌رسد که از توطئه‌ای خطرناک حکایت می‌کند. گفته می‌شود اعلامیه‌هایی بدون امضاء در تهران و شهرستانها منتشر می‌شود و اشخاص بسیاری را به اسم ساواکی و یا عمال شاه تهدید به قتل می‌کنند و خانه‌هایی را با همین بهانه‌ها سوزانده و به زن و فرزندان آنان اهانت نموده و آزار داده‌اند. به طوری که از ایران اطلاع داده‌اند اعمالی برخلاف اسلام و انصاف بدون رعایت حقوق شرعی انجام می‌گیرد که شاهد بر آن است که دسته‌های ناپاکی در کار است که با هرج و مرج و ایجاد رعب و وحشت نهضت مقدس اسلامی را متهم نموده و خدای نکرده به شکست بکشند. ملت محترم ایران باید بداند که دیانت

۱- امام خمینی، ندای حق، ج ۱، صص ۱۲۲ ـ ۱۲۳ و صص ۱۳۰ ـ ۱۳۱؛ حسن نوربخش، پیشین، ج ۱، ص ۳۷.

مقدس اسلام، جان و مال انسانها را محترم شمرده و تجاوز به آن را از محرمات عظیمه می‌داند و کسانی که دست به این نحو جنایات زده و موجب ارعاب مردم می‌شوند به نظر می‌رسد از جناحهای منحرفی باشند که می‌خواهند در پناه هرج و مرج، یا شاه را حفظ کنند و یا کشور را با ایجاد کودتای نظامی به تباهی بکشند.

مردم مسلمان ایران در مبارزات به حق خود از این روشهای غیرانسانی استفاده نمی‌کنند و موظف شرعی هستند که به اعلامیه‌های مشتمل بر قتل و غارت و اعلامیه‌های بی‌امضاء به هیچ‌وجه ترتیب اثر ندهند و از اشخاصی که می‌خواهند به خانه‌های مردم تجاوز کنند و آتش‌سوزی نمایند جلوگیری نمایند که به نظر می‌رسد توطئه‌ای در دست اجرا است که باید از آن جلوگیری کرد.

ملت شریف در تهران و شهرستانها و قصبات به راهپیمایی و تظاهرات و اعتصابات خود ادامه دهند تا این توطئه با رفتن شاه خنثی شود.

بر حضرات علمای اعلام ایران است که مردم را با اطلاعیه‌ها بیدار کنند و آنان را به وظایف شرعیه خود آگاه نمایند که مجازات اشخاص جنایتکار و مجرم بعد از اثبات جنایت با محاکم صالحه است، نه با اشخاص متعارف. از خداوند تعالی قطع دست جنایتکاران را خواستارم.

والسلام علیکم و رحمه‌الله

روح‌الله الموسوی الخمینی[1]

ایشان در برابر اقدامات و طرحهایی که ساواک و حکومت برای مهار انقلاب اجرا می‌کرد، موضع‌گیری می‌نمود و ضمن ابراز مخالفت با اقدامات ایذایی ساواک و حکومت، مردم را نسبت به اهداف و مقاصدی که رژیم پهلوی از طرح و اجرای این‌گونه اقدامات دنبال می‌کرد، آگاه می‌نمود. چنان‌که وقتی ساواک درصدد برآمد با برگزاری برخی مراسم در اعیاد دینی و مذهبی نظیر اعیاد شعبانیه، افکار عمومی را به سوی حکومت جلب کند، امام خمینی به این اقدام ساواک واکنش نشان داده و طی اعلامیه‌ای، مردم را نسبت به توطئه‌ای که ساواک و حکومت در این برنامه دنبال می‌کردند، هشدار داد و شرکت در این جشنها را تحریم کرد. به دنبال کشتار روز جمعه ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ نیز ایشان طی اعلامیه مردم ایران را به ضرورت مبارزه با رژیم پهلوی دعوت کرد و هنگامی که شاه طی نطق معروف خود اعتراف کرد که صدای انقلاب مردم ایران را شنیده و اینک آماده است جبران مافات کند، امام خمینی آن را

۱- امام خمینی، صحیفه نور، ج ٤، ص ۱۹٦؛ حسن نوربخش، پیشین، ج ۳، ص ۱۲۱.

خدعه و نیرنگ دانست و اضافه نمود که مردم بی‌توجه به این توبه فریبکارانه شاه، مخالفت با او را تا سقوط نهایی رژیم پهلوی ادامه خواهند داد. ایشان طی گفت و گویی با روزنامه هلندی «دی ولت کرانت» تصریح کرد که شاه با اعتراف به گناهانش باید محاکمه و مجازات شود. بنابراین اگر صدای انقلاب مردم ایران را شنیده است پس مقام سلطنت را ترک کرده و سرنوشت مردم را به دست خود آنان بسپارد. هنگامی نیز که با توصیه افرادی نظیر مقدم، شاه در صدد برآمد برای آرام کردن فضای کشوری، نصیری رئیس سابق ساواک را دستگیر و روانه زندان کند، امام خمینی طی مصاحبه‌ای این اقدام را نیز خدعه‌ای دیگر از سوی حکومت ارزیابی کرده و تصریح نمود این دستگیریها شاه را که یک عمر به مردم ایران خیانت کرده است، تبرئه نخواهد کرد. ایشان افرادی نظیر نصیری را شریک جرم شاه خوانده و اظهار داشت که اگر رژیم پهلوی بخواهد او را محاکمه کند، ناگزیر شاه نیز باید تحت محاکمه قرار گرفته و به مجازات برسد.[1] هنگامی نیز که بختیار در آخرین روزهای عمر رژیم پهلوی برای مهار بحران وعده داد به زودی لایحه انحلال ساواک را به مجلس ارائه خواهد داد و مجلسیان هم به سرعت درصدد عملی کردن این وعده برآمدند، امام خمینی بار دیگر هشدار داد که این‌گونه طرحها و اقدامات، توطئه‌ای برای انحراف مسیر تحرکات انقلابی مردم ایران است و مردم ایران راه خود را تا پیروزی نهایی ادامه خواهند داد.[2]

برخلاف آنچه که رژیم پهلوی انتظار می‌کشید، با ورود امام خمینی به پاریس (نوفل لوشاتو) تحرکات و ناآرامیها گسترش یافت و مخالفان حکومت با سهولت بیشتری با ایشان ارتباط برقرار کردند. رسانه‌های گروهی، نشریات و روزنامه‌ها نیز برای انعکاس خواستها، سخنان، اعلامیه‌ها و موضع‌گیریهای ضدحکومتی ایشان آمادگی و آزادی عمل بیشتری یافتند. ساواک برای کنترل فعالیتهای امام خمینی و سایر مخالفان حکومت در فرانسه، با دستگاه اطلاعاتی و امنیتی فرانسه ارتباط نزدیک داشت؛ نمایندگانی از ساواک برای رایزنی با سازمان اطلاعات فرانسه وارد پاریس شدند. برخی رؤسا و مدیران برجسته سازمان اطلاعاتی فرانسه نیز برای ملاقات با مقدم، از تهران دیدار کردند. ساواک همچنین برای تقویت موقعیت رژیم پهلوی در مطبوعات و رسانه‌های گروهی فرانسه، مبالغ قابل‌توجهی در اختیار مدیران،

۱- امام خمینی، صحیفه نور، ج ۳، ص ۷۵؛ امام خمینی، ندای حق، ج ۱، ص ۷۵.
۲- امام خمینی، صحیفه نور، ج ٤، ص ۱٤۱؛ حسن نوربخش، پیشین، ج ۳، ص ۱۱٤.

سردبیران، نویسندگان و دیگر مسئولان این نشریات و روزنامه‌ها قرار داد. مأموران ساواک در میان کسانی که به ملاقات امام خمینی در نوفل لوشاتو می‌رفتند نفوذ کرده و گزارشات، اخبار و اطلاعاتی درباره موقعیت ایشان و فعالیتهایی که انجام می‌داد، برای ساواک تهران ارسال می‌کردند. ساواک از مأمورانش در اروپا می‌خواست تحقیق کنند: ۱ـ مرتبطین و کسانی که با امام خمینی دیدار و گفت و گوهای دائم و همیشگی دارند و به نفع ایشان فعالیت می‌کنند، چه کسانی هستند، ۲ـ چه کسانی تاکنون با ایشان ملاقات کرده و یا بعداً به ملاقات ایشان خواهند رفت، ۳ـ غیرایرانیانی که با ایشان ملاقات می‌کنند چه کسانی هستند، ۴ـ از مقامات سیاسی و رسمی چه کسانی به ملاقات ایشان می‌روند و کدامیک از نشریات و خبرنگاران خارجی با ایشان ملاقات و مصاحبه می‌کنند، ۵ـ علاوه بر ایشان و فرزندشان سید احمد خمینی، چه کسان دیگری نزد ایشان در نوفل لوشاتو سکونت دارند، ۶ـ چه ارتباطی می‌تواند میان ربوده شدن امام موسی صدر و مسکن گزیدن امام خمینی در پاریس وجود داشته باشد، ۷ـ شماره تلفنهایی که اطرافیان ایشان با آن تماس می‌گیرند، تحت کنترل قرار گرفته و محتوای آن ثبت و ضبط شود، ۸ـ آیت‌الله امام خمینی و همراهانشان تا چه مدت در فرانسه باقی خواهند ماند، و نهایتاً اینکه ۹ـ تاریخ دقیق حرکت ایشان از فرانسه و مقصد بعدی ایشان به کجا خواهد بود.

در همان حال ساواک دستورالعملهای پیاپی و با هدف کنترل فعالیتهای امام خمینی و اطرافیان ایشان در فرانسه برای مأمورانش در این کشور ارسال می‌کرد. ساواک تلاش می‌کرد فرانسه موجبات اخراج امام و همراهانش را فراهم آورد. ساواک بر آن بود دولت و سرویس اطلاعاتی فرانسه متقاعد شوند که امام با کمونیستهای فرانسه و ایتالیا در تماس است. مأموران این سازمان پیشنهاداتی نیز مبنی بر ضرورت خروج ایشان از فرانسه به مقصد ایتالیا می‌دادند. ساواک امیدوار بود موجبات ترور و قتل ایشان در ایتالیا فراهم شود. ساواک با سرویس اطلاعاتی فرانسه مذاکراتی هم درباره ضرورت اخراج امام خمینی به کشورهایی نظیر امریکا، الجزایر، لیبی و سوریه داشت. ساواک از سرویس اطلاعاتی فرانسه گلایه‌مند بود که در ارائه اخبار مربوط به فعالیتها و رفت و آمدهای اطرافیان امام خمینی در پاریس، چنان‌که باید، دقت و سرعت عمل به خرج نمی‌دهد. با تلاشهای ساواک، برخی مقامات بلندپایه سرویس اطلاعاتی فرانسه وارد تهران شده و در ملاقات با شاه قول دادند برای فعالیتهای ضد

حکومتی امام خمینی و طرفدارانشان در فرانسه محدودیتهایی ایجاد کنند.[۱] پس از عزیمت امام خمینی به پاریس، ساواک برای بدنام کردن و از اعتبار انداختن ایشان چنین شایع کرد که وی به سرزمین کفر پناهنده شده است و گویا برخی از روحانیون و علمای میانه‌رو و متمایل به حکومت هم از این توطئه ساواک برای بدنام کردن ایشان استقبال کردند.[۲]

اخباری هم وجود داشت که نشان می‌داد ساواک برای جلوگیری از انتشار تصویر و صدای امام خمینی از طریق رادیو و تلویزیونهای فرانسه و دیگر کشورهای جهان، در دستگاههای گیرنده و فرستنده محل اقامت ایشان در نوفل لوشاتو خرابکاریهایی می‌کرد.[۳] ساواک از نخستین روزهای حضور امام خمینی در پاریس، به مأموران خود در فرانسه دستور داده بود اسناد و مدارک موجود و قابل دسترس را (برای پیشگیری از حمله احتمالی مخالفان به سفارت و نمایندگی ساواک در فرانسه) معدوم کنند. اخباری نیز وجود داشت که حاکی از تلاش برخی مأموران ساواک برای به قتل رساندن امام خمینی در فرانسه و یا ربودن ایشان بود؛ که در هر حال در آن شرایط سیاسی، اجتماعی و حاد و بحرانی که دامنگیر رژیم پهلوی بود، طرحهایی از این دست غیرعملی و به زیان رژیم تشخیص داده شد.[۴] در آذر ۱۳۵۷، سپهبد ناصر مقدم طی ملاقاتی با شاه، پیشنهاد کرد توسط پزشکی از نیروهای ساواک که در فرانسه اقامت دارد، امام خمینی با تزریق مواد سمی به قتل برسد، اما حاضران در جلسه، عواقب چنین اقدامی را برای رژیم پهلوی سخت خطرناک ارزیابی کردند و بدین ترتیب طرح مقدم مسکوت ماند.[۵]

ساواک به مراقبتهای خود از محل اقامت و فعالیتهای امام خمینی و اطرافیانش در نوفل‌لوشاتو ادامه داد و نیروهایی از آن در نزدیکی منزل ایشان در فرانسه خانه‌ای اجاره کرده و به طور دائم آمد و شدهای این منطقه را تحت کنترل داشتند. ساواک درباره روابط، ارتباطات و آمد و شدهای اطرافیان امام خمینی با مخالفان حکومت در داخل کشور نیز اطلاعات قابل‌توجهی در اختیار داشت و از طریق منابع نفوذی خود در میان مخالفان، به

۱- مطالعات سیاسی، ج ۲، صص ۳۲۷ ـ ۳۵۸.
۲- علی‌اکبر مسعودی خمینی، پیشین، ص ۳۸۸.
۳- فصلنامه ۱۵ خرداد، سال ۵، ش ۲۵، زمستان ۱۳۷۵، ص ۱۳۷.
۴- شمس‌الدین امیرعلایی، در راه انقلاب، صص ۲۲۶ ـ ۲۳۱؛ مصطفی الموتی، پیشین، ج ۱۳، صص ۲۷۲ ـ ۲۷۸.
۵- امیر اصلان افشار، پیشین، صص ۷۱ ـ ۷۲.

اطلاعات و اخبار فراوانی درباره مذاکرات، خواستها و محمولات و مراسله‌های پستی و نظایر آن دست می‌یافت.[۱] مراقبتهای ساواک بر ضد امام خمینی و اطرافیان ایشان در فرانسه تا هنگام حضورشان در این کشور ادامه داشت. هنگامی که به دنبال خروج شاه از کشور، امام برای بازگشت به ایران اعلام آمادگی کرد، مأموران ساواک در فرانسه درباره این موضوع گزارشات لحظه به لحظه‌ای به تهران مخابره کردند. مقدم برای چگونگی برخورد با این موضوع، مذاکرات و گفت و گوهای مفصلی با دولت بختیار، فرماندهان نظامی، ژنرال هایزر، سفارت امریکا و نیز مأموران سیا در تهران و افراد و گروههایی از انقلابیون در ایران انجام داد. راهکارهای مختلفی برای جلوگیری از ورود ایشان به ایران و یا برخورد با ایشان پس از ورود به ایران اندیشیده شد. نهایتاً چنین تصمیم گرفته شد که چاره‌ای جز فراهم آوردن تمهیدات لازم برای ورود مسالمت‌آمیز ایشان به کشور پیش روی مسئولان امر و مذاکره کنندگان وجود ندارد.[۲] با این احوال شایعه ترور امام خمینی و گروه قابل‌توجهی از طرفداران ایشان پس از ورود به کشور، تا مدتها در میان افکار عمومی دهان به دهان می‌گشت و این نگرانی وجود داشت که با شهادت ایشان رژیم پهلوی حرکت انقلابی مردم را سرکوب کند.[۳] اما امام خمینی به رغم نگرانیهای فراوانی که وجود داشت، روز ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ وارد تهران شد و ساواک نتوانست هیچ اقدامی انجام دهد.[۴]

نخست‌وزیری شاپور بختیار

ارتشبد غلامرضا ازهاری در پست نخست‌وزیری ناتوان‌تر از آنی عمل کرد که شاه، ساواک و مجموعه حکومت انتظار داشتند. به همین دلیل مقدم مذاکرات بسیاری برای یافتن فرد جایگزین برای احراز این مقام آغاز کرد و چنان‌که در مباحث پیشین هم گفته شد کسی جز شاپور بختیار برای این سمت داوطلب نشد. تصور بر این بود که با انتصاب فردی از اعضای جبهه ملی به نخست‌وزیری، به تدریج زمینه مهار بحران فراهم آمده و در آینده‌ای نه چندان

۱- مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ٦٨، ص ٤٥؛ شمس‌الدین امیرعلایی، پیشین، صص ٢١٤ ـ ٢١٦.

۲- غلامرضا نجاتی، پیشین، ج ۲، صص ۳۷۱ ـ ۳۷۵؛ عباس قره‌باغی، پیشین، صص ١٤٤ ـ ١٥١ و صص ٢٩٠ ـ ٢٩١.

۳- اکبر خلیلی، پیشین، صص ۲۹۰ ـ ۲۹۱.

۴- خاطرات و مبارزات شهید محلاتی، صص ۱۰۹ ـ ۱۱۱.

دور گروههای میانه‌رو خواهند توانست مخالفان آشتی‌ناپذیر را منزوی کرده و مانع از سقوط نهایی رژیم پهلوی شوند. بختیار، عضو جاه‌طلب جبهه ملی، به رغم هشدارها و مخالفتهای هم مسلکان سیاسی‌اش در جبهه ملی پس از چند جلسه مذاکره و گفت و گو با مقدم و شاه و گذاردن برخی شروط، مأمور تشکیل کابینه شد. البته در انتصاب او به این مقام، مقدم نقش برجسته‌ای داشت. مقدم تنها واسطه او در ملاقاتهایش با شاه بود و پس از موافقت شاه، مقدم، بختیار را برای معرفی هر چه سریع‌تر اعضای کابینه ترغیب می‌کرد. پس از آن که سایر اعضای جبهه ملی حاضر به پذیرش پست نخست‌وزیری نشدند، مقدم برای متقاعد کردن شاه به اعطای پست نخست‌وزیری به بختیار، مدتها با شاه مذاکره و گفت و گو کرد.[1] در کابینه‌ای هم که بختیار به شاه معرفی کرد تعدادی از اعضای آن همکاران ساواک بودند.[2] در همان حال بختیار در پی پذیرش نخست‌وزیری از جبهه ملی اخراج شد. در آستانه نخست‌وزیری بختیار، امریکاییها به شاه هشدار دادند که برای جلوگیری از گسترش بیشتر بحران چاره‌ای جز خروج از کشور ندارد. این در حالی بود که بسیاری از وفاداران به شاه و سلطنت و از جمله مقدم تمایلی به خروج شاه از کشور نداشتند، اما همزمان با رأی اعتماد مجلس شورای ملی به دولت بختیار در روز سه‌شنبه ۲۶ دی ۱۳۵۷، شاه برای همیشه ایران را ترک کرد و وارد قاهره شد. در آستانه خروج شاه از کشور، ساواک برای جلوگیری از خروج او از هیچ ترفندی فروگذار نکرد و حتی شایعاتی در شهرهای مختلف پخش شد که گویی آیت‌الله سید عبدالله شیرازی خواب دیده که ائمه اطهار از موضوع خروج شاه از کشور رضایت ندارند و این اقدام شاه به زیان اسلام است؛ این شایعه البته خیلی زود به دست فراموشی سپرده شد و دفتر آیت‌الله شیرازی نیز این شایعه را تکذیب کرد. در همان حال شایعاتی هم مبنی بر این‌که به محض خروج شاه از کشور، ساواک و دیگر نیروهای امنیتی و نظامی سرکوب و قتل‌عام وسیع و گسترده مخالفان را در پیش خواهند گرفت، وجود داشت. مقدم با طرح امریکاییها مبنی بر خروج شاه از کشور موافق نبود و حتی به شاه هشدار داد به مجرد خروج او از کشور، امام خمینی پاریس را به قصد تهران ترک خواهد کرد.[3] در آستانه آغاز به کار دولت بختیار و در ۲۵ دی ۱۳۵۷ با مشارکت فرماندهان چندگانه ارتش و نیز مقدم، شورای فرماندهان ارتش

۱- ابراهیم یزدی، پیشین، صص ۷۵ ـ ۷۹؛ امیر اصلان افشار، پیشین، صص ۹۵ ـ ۹۹.

۲- مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۲۶، صص ۱۳٤ ـ ۱۳۵.

۳- مسعود بهنود، ۲۷۵ روز بازرگان، صص ۳٤ ـ ۳۹؛ امیر اصلان افشار، پیشین، صص ۱۰۰ ـ ۱۱۳.

تشکیل شد و تا واپسین ساعات عمر رژیم پهلوی در روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ درباره چگونگی برخورد با بحران سیاسی کشور بارها تشکیل جلسه داد. مقدم از جمله مهمترین و تأثیرگذارترین افراد شرکت کننده در این جلسات بود که اظهارات و پیشنهادات او بیش از دیگران مورد توجه حاضرین قرار می‌گرفت و در هر پیشنهادی که توسط شرکت‌کنندگان برای مقابله با انقلابیون داده می‌شد، برای ساواک نقش قابل‌توجهی در نظر گرفته شده بود. مقدم تأکید می‌کرد که برای پیشگیری از سقوط نهایی رژیم، چاره‌ای جز تقویت توان و موقعیت نیروهای مسلح کشور وجود ندارد. مقدم نگران گرایش تدریجی نیروهای نظامی به انقلابیون بود. وی معتقد بود که اگر این روند ادامه یابد، در مدت زمانی کوتاه، رژیم تنها نیروی وفادار به خود را نیز از دست خواهد داد. تصمیمات شورای فرماندهان ارتش و نیز مجموعه نیروهای نظامی و ارتش در دوران نخست‌وزیری بختیار مهم بود، چرا که شاه در آستانه خروج از کشور به فرماندهان ارتش گوشزد کرده بود که اعتماد چندانی به بختیار ندارد و اتکای او برای حفظ سلطنتش تنها به ارتش و نیروهای نظامی است. مقدم طی این جلسات همواره به شرکت‌کنندگان هشدار می‌داد برای کنترل اوضاع و مهار دوباره بحران، فرصت چندانی باقی نمانده است. مقدم تردیدی نداشت که در فرصت اندک باقی مانده هم برای مقابله با مخالفان و انقلابیون چاره‌ای جز بهره‌گیری از خشونت‌وجود ندارد. او معتقد بود که فرماندهان عالی نظامی در شهرها و استانهای مختلف باید برای برخورد شدید و قاطعانه با مخالفان حکومت از اختیارات کامل برخوردار شوند. با این احوال معتقد بود که نیروهای نظامی تنها باید هنگامی که با تظاهرات و ناآرامی مواجه شدند وارد عمل شوند و خودسرانه بر دامنه بحران نیافزایند. اما دامنه این مذاکرات عمدتاً در همان جلسات محدود می‌ماند و در عمل به ندرت برای اجرا مجال می‌یافت.[1]

مقدم در دوره نخست‌وزیری بختیار نیز مهمترین رابط حکومت با نهضت آزادی ایران و جبهه ملی بود. مقدم درباره چگونگی مواجهه دولت با مجموعه تحولات جاری کشور پس از خروج شاه از کشور و سپس بازگشت امام خمینی به ایران و نیز اقداماتی که میانه‌روها می‌توانستند برای جلوگیری از گسترش ناآرامیها انجام دهند، با افرادی نظیر مهدی بازرگان مذاکراتی انجام می‌داد. از جمله نگرانیهای مقدم در واپسین روزهای عمر حکومت پهلوی،

۱- مثل برف آب خواهیم شد، صص ٦ ـ ۱۲۱.

نفوذ انقلابیون و مخالفان حکومت در نیروهای مسلح بود که مهمترین حامیان رژیم پهلوی محسوب می‌شدند. مقدم معتقد بود که در ماههای پایانی عمر حکومت حتی ساواک نیز از خطر نفوذ مخالفان در امان نیست و قراینی وجود داشت که نشان می‌داد افرادی نفوذی اطلاعات و اخبار محرمانه ساواک را به خارج از این سازمان درز می‌دهند.[۱] با این احوال و در شرایطی که در واپسین روزهای دوره نخست‌وزیری بختیار نیروهای ساواک با طرح انحلال این سازمان به شدت در ضعف و نومیدی به سر می‌بردند، مقدم هنوز در شورای فرماندهان ارتش و نیز هیئت دولت نقشی محوری و درجه اول داشت و در ایجاد رابطهٔ دولت بختیار با افرادی از انقلابیون نقش کلیدی برعهده گرفته بود.[۲] مقدم تا واپسین ساعات عمر رژیم رابطه نزدیکش را هم با بختیار و هم افرادی از انقلابیون و مخالفان حکومت حفظ کرد و برای یافتن راه‌حلی در مسیر نجات رژیم پهلوی از سقوط نهایی تلاش بسیار کرد. وی در ۲۱ بهمن ۱۳۵۷ هنوز با بختیار درباره انجام یک کودتای نظامی و دستگیری گسترده مخالفان و انقلابیون گفت و گو می‌کرد و امیدوار بود در آخرین ساعات باقی‌مانده راهی برای نجات حکومت بیابد.[۳] پیش از آن و در آستانه بازگشت امام خمینی به ایران، وی از جمله مهمترین اعضای تیم مذاکره کننده مشترک دولت بختیار و انقلابیون برای فراهم آوردن امکانات لازم برای استقبال از امام در تهران بود. اما در آن مقطع هنوز تصور این بود که حتی بازگشت امام خمینی به کشور نیز نمی‌تواند به مفهوم پایان قطعی عمر رژیم پهلوی باشد و کسانی از دولت و حکومت و از جمله مقدم امیدوار بودند با بازگشت مسالمت‌آمیز امام خمینی به کشور و نقشی که ساواک و مجموعه حکومت بر عهده می‌گیرند، خود موجبی برای کاهش تدریجی بحران سیاسی باشد. در این میان با توافقات طرفهای مذاکره کننده، برنامه‌ای درباره کیفیت استقبال از امام خمینی تنظیم شد که بخشی از انجام وظایف آن برعهده ساواک، نیروهای نظامی و دولت بختیار بود. اما به رغم این تمهیدات، با ورود امام خمینی به کشور، کنترل اوضاع از اختیار دولت و ساواک خارج شد و انقلابیون تقریباً یک سره بر اوضاع مسلط گردیدند و ساواک و مجموعه حکومت به سرعت منفعل شدند.[۴] بر همین اساس هنگامی که

۱- عباس قره‌باغی، پیشین، صص ۹۴ ـ ۹۵ و صص ۱۰۸ ـ ۱۱۲.

۲- صورت مذاکرات دولتهای ازهاری و بختیار، صص ۹۴ ـ ۱۰۰ و صص ۱۰۵ ـ ۱۱۰.

۳- حسین فردوست، پیشین، ج ۱، صص ۶۰۶ ـ ۶۰۸؛ عباس قره‌باغی، پیشین، صص ۳۲۰ ـ ۳۳۱.

۴- جان. دی. استمپل، پیشین، صص ۲۳۸ ـ ۲۴۳؛ مهدی بازرگان، انقلاب ایران در دو حرکت، صص ۷۰ ـ ۷۱.

آشکار شد دولت بختیار و نیروهای نظامی دیگر برای مقابله با مردم هیچ ابتکار عملی ندارند، به طور شتاب‌زده طرح انجام کودتایی نظامی و دستگیری گسترده انقلابیون مورد توجه فرماندهان ارتش، مقدم و نیز بختیار قرار گرفت. البته در این میان محافلی در وزارت امور خارجه امریکا و سیا اعتقاد داشتند اقدامی نظیر کودتا احتمالاً اوضاع را به نفع سلطنت تغییر خواهد داد، اما چنان‌که تحولات بعدی نشان داد، اوضاع دولت، ارتش و دیگر وفاداران به حکومت بسیار وخیم‌تر از آن بود که بتواند با توسل به کودتا تغییر قابل اعتنایی در روند حوادث جاری کشور ایجاد کند.[1] در این میان شورای فرماندهان نظامی و مهم‌تر از همه مقدم و بختیار، مذاکرات محرمانه‌ای نیز درباره ضرورت تماس با امام خمینی و فراهم کردن زمینه‌های تشکیل یک کابینه به اصطلاح «وحدت ملی» با مشارکت انقلابیون انجام دادند؛ این موضوع پس از تشکیل دولت موقت به ریاست مهندس بازرگان جدی‌تر شد. اما انقلابیون و در رأس همه امام خمینی حاضر به مذاکره و سازش با دولت بختیار، که آن را غیرقانونی می‌دانست، نبود. بعد از ۱۶ بهمن ۱۳۵۷ دامنه تظاهرات و ناآرامیها که با درگیریهای خونین و شدیدی نیز همراه بود، افزایش یافت. در این میان بسیاری از پادگانها، مراکز نظامی، امنیتی و دولتی طی درگیریهایی به دست انقلابیون افتاد. در چنین شرایطی اوضاع به طور کلی از کنترل دولت بختیار، نیروهای ارتش و ساواک که در زمره آخرین وفاداران به رژیم پهلوی محسوب می‌شدند، خارج شد. مقدم رئیس ساواک، که دیگر عملاً وجود خارجی نداشت، در ادامه مذاکرات خود با انقلابیون و از جمله بازرگان به این نتیجه رسید که دولت بختیار چاره‌ای جز تسلیم قطعی در برابر امام خمینی(ره) ندارد و به تبع آن ضرورت اعلام بی‌طرفی ارتش در مذاکرات او با بازرگان مورد توجه قرار گرفت. به دنبال آن، صبح روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ شورای عالی نیروهای مسلح با حضور مقدم و پس از چند ساعت مذاکره و گفت و گو و پس از اطلاع از نتیجه مذاکرات مقدم با بازرگان ادامه مقاومت در برابر انقلابیون را بیهوده ارزیابی کرده و در ساعت ۱۰/۳۰ روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به بی‌طرفی ارتش در اختلاف بین رژیم پهلوی و انقلابیون رأی داده و بدین ترتیب انقلاب اسلامی به پیروزی رسید.[2]

۱- ابراهیم یزدی، پیشین، صص ۱۹۶ ـ ۱۹۸ و صص ۲۵۶ ـ ۲۶۵؛ از آزادی تا شهادت، ج ۲، بخش اول، صص ۴۸ ـ ۴۹.

۲- عمادالدین باقی، تحریر تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی ایران، صص ۴۵۸ ـ ۴۶۳؛ عباس قره‌باغی، پیشین، صص ۳۴۹ ـ ۳۶۵.

در برخی منابع گفته شده که بازرگان و برخی دیگر، طی ملاقات با مقدم از او می‌خواستند تا بختیار را متقاعد کند که از نخست‌وزیری استعفا دهد. با این احوال شواهد و مدارک نشان نمی‌دهند که مقدم در این باره اقدام جدی کرده باشد. از زمان خروج شاه از کشور تا روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، بختیار تحت فشار هم‌مسلکان سابق خود در جبهه ملی و نیز نهضت آزادی ایران بارها ترغیب شد تا از نخست‌وزیری کناره‌گیری کند، اما این مهم تا پایان عمر رژیم پهلوی نیز تحقق نیافت، حتی پس از اعلام بی‌طرفی ارتش و در بعد از ظهر روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ هم که مقدم به همراه ارتشبد عباس قره‌باغی با بختیار ملاقات کردند، هنوز بختیار مردد از هر تصمیم قطعی مبنی بر بقا و یا کناره‌گیری از این سمت بود.[۱]

مقدم نیز که تصور نمی‌کرد سقوط پهلوی خطری متوجه او کند در ایران ماند و هر از گاه با برخی اعضای دولت موقت هم رفت و آمد داشت، اما در فروردین ۱۳۵۸ دستگیر و مدتی بعد محاکمه و به جوخه اعدام سپرده شد.[۲]

انحلال ساواک

از همان نخستین ماههای آغاز ناآرامیها در دوره انقلاب، انتقاد از عملکرد سوء ساواک از مهمترین موضع‌گیریهای مخالفان حکومت بود. در این میان محافلی در دولت و حکومت نیز به تدریج بر این باور رسیدند که طرح انحلال ساواک خواهد توانست گسترش ناآرامیها را مهار کند. با آغاز نخست‌وزیری شریف امامی در شهریور ۱۳۵۷ طرح انحلال ساواک در دستور کار دولت قرار گرفت و در این باره وعده‌هایی نیز به افکار عمومی داده شد. با این احوال در آن مقطع، موضوع انحلال و یا تغییر و تحول در ساواک مسکوت ماند. ادامه اعتراضات به ساواک، همراه با عدم تلاش دولت و حکومت در حمایت صریح از ساواک، موجب تضعیف شدید روحیه بسیاری از ساواکیان شد. هر چند ازهاری درباره انحلال ساواک برنامه‌ای نداشت، اما ساواک و ساواکیان بیش از هر مرجع حکومتی دیگر مورد حمله، انتقاد و سرزنش مخالفان قرار گرفتند. اما با آغاز نخست‌وزیری بختیار که صراحتاً از ارائه زود هنگام و سریع لایحه انحلال ساواک به مجلس شورای ملی خبر داد، ساواکیان بیش از پیش متزلزل

۱- غلامرضا نجاتی، پیشین، ج ۲، صص ۳۹۷ ـ ۴۰۱؛ عمادالدین باقی، پیشین، صص ۴۳۵ ـ ۴۳۷.

۲- عباس امیرانتظام، پیشین، ج ۱، صص ۲۹ ـ ۳۰؛ فصلنامه تخصصی تاریخ معاصر ایران، سال ٦، ش ۲٤، زمستان ۱۳۸۱، ص ۲۳۵.

شدند.

در این میان مقدم طی دستورالعملها و بخشنامه‌های متعددی خطاب به رؤسای ساواک تلاش می‌کرد چنین بنمایاند که موضوع انحلال ساواک، که طرح آن از سوی نخست‌وزیر وقت تهیه شد، تبعات سوئی متوجه کارمندان این سازمان نخواهد کرد و کارکنان ساواک نظیر دیگر کارمندان دولت از حقوق و مزایای دوران کار و اشتغال و سپس بازنشستگی و سایر مزایای زندگی کماکان برخوردار خواهند شد. اما این‌گونه بخشنامه‌ها در شرایطی که بحران سیاسی هر روز گسترش می‌یافت، به ندرت توانست بر روحیه آسیب‌دیده ساواکیان مرهمی بگذارد.[۱] منابع موجود تأکید می‌کند که بسیاری از اعضا و همکاران ساواک پس از جدی‌تر شدن موضوع انحلال ساواک، در دوره نخست‌وزیری بختیار، آشکارا نسبت به آینده مبهم زندگی خود دچار بیم و هراس شده بودند.[۲] برخی چنین تحلیل می‌کردند که با مطرح شدن انحلال ساواک رژیم پهلوی یکی از مهمترین ارکان قدرت خود را از دست خواهد داد.[۳] با این احوال بختیار برای کسب اعتبار در بین مردم و نیز تحکیم موقعیت خود در نخست‌وزیری، به ضرورت و باید ساواک را منحل می‌کرد.[۴] او چنان‌که پیشاپیش وعده داده بود، انحلال ساواک را از مهمترین برنامه‌های دولت قرار داد.[۵] بختیار لایحه انحلال ساواک را به شرح زیر به مجلس شورای ملی ارائه داد:

لایحه انحلال ساواک

لایحه انحلال سازمان اطلاعات و امنیت کشور که به موجب قانون اسفند ۱۳۳۵ و قانون اصلاحی آن، مصوب چهارم دی‌ماه ۱۳۳۷ تشکیل گردید، منحل و قوانین مربوطه ملغی می‌گردد.

تبصره ۱ـ تشکیلات و بودجه و اعتبارات و اسناد و اموال سازمان اطلاعات و امنیت کشور به نخست‌وزیری تحویل می‌گردد که به دستور نخست‌وزیر بر حسب اقتضاء، از کارمندان سازمان مذکور در سایر سازمانهای دولتی استفاده گردد و یا به خدمت آنان بر طبق قوانین و مقررات مربوطه با آن سازمان خاتمه داده شود.

۱- فرازهایی از تاریخ انقلاب به روایت اسناد ساواک و امریکا، صص ۳۵۰ ـ ۳۶۵.
۲- محمود گلابدره‌ای، پیشین، صص ۱۷۲ ـ ۱۷۳.
۳- احمدعلی مسعود انصاری، پیشین، ص ۱۴۷.
۴- مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۲۶، صص ۱۲۱ ـ ۱۲۳.
۵- شاپور بختیار، مبانی اندیشه‌های سیاسی و برنامه‌های اجرایی ...، ص ۱۳؛ نیکی. آر. کدی، پیشین، ص ۳۷۷.

تبصره ۲ـ با الغاء قانون مربوط به تشکیل سازمان اطلاعات و امنیت کشور، رسیدگی به کلیه جرایم ارتکابی کارمندان سازمان مذکور به وزارت دادگستری محول می‌گردد که بر حسب مورد، در مراجع قانونی مربوط، مورد تعقیب قرار گیرند و چنانچه طبق مقررات قانون قبلی، پرونده‌ای از این حیث در دادسراهای نظامی تشکیل شده باشد، در هر مرحله از رسیدگی که باشد، می‌بایستی با صدور قرار عدم صلاحیت به دادگستری ارسال شود.

تبصره ۳ـ دولت موظف است ظرف یک ماه از تاریخ تصویب این قانون، لایحه‌ای در مورد تأسیس و تشکیل مرکز اطلاعات ملی نوینی که منحصراً در خدمت استقلال و حفظ و امنیت داخلی و خارجی کشور باشد، تهیه و برای تصویب به مجلسین تقدیم نماید.

تبصره ٤ـ از تاریخ تصویب این قانون، کلیه وظایف و تکالیف سازمان اطلاعات و امنیت کشور ـ از حیثی که ضابط نظامی محسوبند ـ به عهدهٔ مأمورین نظامی و ژاندارمری و شهربانی واگذار و هرگونه وظیفه دیگری در زمینه جمع‌آوری اطلاعات که به عهده سازمان مذکور می‌باشد ـ به تشخیص نخست‌وزیر ـ به سایر مراجع مملکتی محول می‌گردد.[1]

بختیار بعدها طی مصاحبه‌ای تصریح کرد که با توجه به جنایات ساواک، او چاره‌ای جز انحلال این سازمان پیش روی خود نمی‌دید.[2] بختیار وعده داد پس از انحلال ساواک مقدمات تشکیل سازمان دیگری برای عهده‌داری وظیفه اطلاعات و امنیت کشور فراهم خواهد آورد. به دنبال آن نمایندگان مجلس شورای ملی پس از مذاکراتی نه چندان طولانی در روز ۱۷ بهمن ۱۳۵۷ لایحه دولت را مبنی بر انحلال ساواک تصویب کردند و اعلام شد که ۱۶۳ نفر از نمایندگان حاضر در مجلس به این لایحه رأی مثبت داده‌اند. بدین ترتیب ساواک پس از حدود ۲۲ سال فعالیت و تنها ۵ روز قبل از پایان حکومت پهلوی، منحل و برچیده شد.[3]

طی ماههای پایانی حکومت پهلوی رجال، کارگزاران و وابستگانی از رژیم پهلوی با پیش‌بینی آینده ناخوشایندی که در انتظار رژیم بود، مبالغ هنگفتی به خارج از کشور منتقل می‌کردند؛ در این میان برخی رؤسا و مدیران رده بالای ساواک نیز مبالغ گزافی به خارج از کشور حواله کردند و مقدمات فرار خود، خانواده و بستگان نزدیکشان را فراهم آوردند.[4] در

۱- تقی نجاری‌راد، پیشین، ص ۲۳۱.

۲- شاپور بختیار، پیشین، صص ۸٤ ـ ۸٦.

۳- یرواند آبراهامیان، پیشین، ص ٦۳۹ و ص ٦٤۷؛ مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۱۳، صص ۹۹ ـ ۱۰۱.

۴- امان‌الله اردلان، پیشین، ص ٤۲۱.

همان حال هر از گاه گروهی از اعضا و همکاران ساواک طی اعلامیه‌ها، بیانیه‌ها و نامه‌های سرگشاده‌ای که برخی از آنها در مطبوعات نیز چاپ می‌شد، از جنایات و اقدامات غیرانسانی ساواک در سالیان طولانی گذشته تبری می‌جستند.[۱] به رغم اعلام انحلال ساواک توسط دولت بختیار و نیز تأیید نهایی آن در مجلس شورای ملی، تا واپسین ساعات عمر رژیم پهلوی و پس از آن، مأموران و نیروهای این سازمان به فعالیت خود در مقابله با مخالفان حکومت ادامه می‌دادند و گزارشگران این سازمان اخبار و اطلاعاتی درباره رخدادها و تحولات جاری کشور تهیه می‌کردند.[۲] مراکز و مقرهای مهم ساواک نیز عمدتاً تا آخرین ساعات عمر رژیم پهلوی هنوز در برابر انقلابیون مقاومتهایی می‌کردند و در این میان مقر اصلی ساواک در سلطنت‌آباد تهران پس از چند ساعت درگیری، در روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به تصرف انقلابیون درآمد.[۳]

ساواک و سقوط پهلوی

هنگامی که پس از ماهها ناآرامی رژیم پهلوی در سراشیبی سقوط قرار گرفته و انقلابیون نظام سیاسی دیگری را بر بنیانی نوین پی‌افکندند، پیرامون ریشه‌ها، روند و دلایل سقوط حکومت پهلوی اظهارنظر و تحلیل و ارزیابیهای فراوان و مفصلی توسط افراد، گروهها و محافل مختلف سیاسی، اجتماعی و مطبوعات ابراز شد که هر یک با آوردن برخی زوایای پیدا و پنهانی که مجموعه حکومت را شکل می‌داد و نیز عوامل مؤثری که به انحاء گوناگون در این مجموعه دخیل بودند، به ریشه‌یابی و واکاوی عوامل و دلایلی برآمدند که توانست به تدریج رژیم پهلوی را به نیستی بکشاند. ساواک از جمله مهمترین سازمانهای وابسته به حکومت بود که در بسیاری از منابع موجود و نیز آسیب‌شناسیهای ارائه شده، عملکرد آن در سالیان طولانی فعالیت، در ردیف نخستین عوامل سقوط پهلوی آورده شده است. بسیاری بر این باور بودند که متوقف نشدن حیطه و حوزه فعالیت ساواک در چارچوبهای قانونی، هر چند در کوتاه‌مدت به ظاهردر تحکیم موقعیت رژیم پهلوی مفید بود، اما در درازمدت دامنه مخالفتهای عمومی را گسترش داد و نهایتاً خود به عامل مهمی در توسعه کمی و کیفی

۱- مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
۲- فرازهایی از تاریخ انقلاب به روایت اسناد ساواک و امریکا، صص ۳٦٦ ـ ۳٦۷ و صص ۳۷۰ ـ ۳۷۲.
۳- علی دوانی، پیشین، ج ۱۰، صص ۳۵ ـ ۳۷.

مخالفتها و نارضایتیهای عمومی تبدیل شد. برخی تصریح کرده‌اند که اخبار، گزارشات و اطلاعاتی که ساواک درباره اوضاع اجتماعی و سیاسی کشور و موقعیت مخالفان، معارضان و منتقدان حکومت تهیه کرده و در اختیار مسئولان امر قرار می‌داد، با واقعیت امر همخوانی نداشت. چه بسا گزارشات ارسالی ساواک پس از چند واسطه تأثیرگذار که می‌توانستند در محتوای آن دست برده و شمایی دلخواه از وضعیت سیاسی و اجتماعی کشور در اختیار مسئولان امر و به‌ویژه شخص شاه قرار دهند، به مقصد نهایی تسلیم می‌شد. برخی دیگر بر این باورند که ساواک هیچ‌گاه به شناخت و ارزیابی درست و دقیقی از مجموعه تحولاتی که در کشور می‌گذشت، نرسید و گزارشات آسیب‌شناسانه و تحلیلی این سازمان که دست‌مایه اصلی مسئولان امر در حکومت و به‌ویژه شخص شاه برای بررسی و ارزیابی موقعیت حکومت در برابر مخالفان، معارضان و منتقدان و سایر عوامل خطرآفرین برای حکومت بود، عمدتاً بی‌پایه و فاقد حداقل چارچوبهای دقیق کارشناسانه بود.[1] با این احوال برخی از نیروهای ساواک که سالیان طولانی در این سازمان فعالیت می‌کردند پس از پیروزی انقلاب اسلامی مدعی شدند که آنان برای شناخت علل و عوامل بسیاری که سبب‌ساز گسترش نارضایتیهای عمومی می‌شد، مطالعات قابل توجهی انجام داده و نتایج تحقیقات و فعالیتهای آسیب‌شناسانه خود را طی گزارشات مستند و مفصلی در اختیار رؤسای وقت ساواک قرار می‌دادند. اما این گزارشات به ندرت از سوی شاه مورد توجه قرار می‌گرفت و چه بسا موجبات خشم و آزردگی خاطر وی نیز فراهم می‌آمد. برخی نیروهای ساواک تصریح کرده‌اند که شخص نصیری چند بار آنان را به دلیل تهیه این گزارشات فراخوانده و متذکر شده بود که شاه حاضر به شنیدن و خواندن اینگونه گزارشات نگران‌کننده نیست و از آنان خواسته بود بر اینگونه گزارش نویسیهای آسیب‌شناسانه و نگران‌کننده پایان دهند. شاه علاقمند بود که سرویس اطلاعاتی او همواره گزارشات سرگرم‌کننده‌ای حاوی تمجید و تحسین از روش حکومت‌داری او ارائه دهد و چنین بنمایاند که گویی اتباع و رعایای اعلیحضرت همایونی! در کمال خوشی و شادمانی به دعاگویی و ثنای او مشغول بوده و کشور به سرعت راه ترقی و تعالی را می‌پیماید.[2] گفته می‌شد که شاه علاقمند بود دستگاه اطلاعاتی و امنیتی او (ساواک) اخبار و گزارشات

۱- محمد ابراهیم باستانی پاریزی، اژدهای هفت سر، صص ۶۹۷ ـ ۶۹۹.
۲- احسان نراقی، از کاخ شاه تا زندان اوین، صص ۳۱۹ ـ ۳۲۵.

محرمانه‌ای درباره زندگی شخصی و بی‌بند و باریها و فساد اخلاقی رجال، درباریان و نظایر آن را به او گزارش کند تا موجبات تفریح و شادمانی او فراهم آید. این ذائقه اطلاع‌خواهیهای شاه از ساواک و دیگر مراجع امنیتی، از سوی مسئولان امر در ساواک و دفتر ویژه اطلاعات امری شناخته شده بود.[۱] در بسیاری موارد، ساواک ترجیح می‌داد یافته‌های خود را درباره اوضاع نابسامان سیاسی و اجتماعی کشور با فرح دیبا که گویی بیش از شاه آمادگی شنیدن و خواندن اخبار و گزارشاتی از این نوع را داشت، در میان نهد. گفته شده که شاه حتی گزارشاتی که در آستانه انقلاب توسط موساد ارائه شده و طی آن او را نسبت به گسترش ناآرامیها در آینده‌ای نه چندان دور هشدار داده بود، نادیده گرفته و از طریق ساواک برای همتای اسرائیلی پیام فرستاده بود که ارسال این گونه اخبار ترسناک را که به زعم شاه شایعاتی بیش نمی‌توانست تلقی شود، متوقف کند.[۲] اما شاه مدت کوتاهی پس از سقوط سلطنتش طی مصاحبه‌ای تصریح کرد که ساواک به دلیل عدم درک صحیح از روند تحولاتی که موجبات گسترش مخالفتهای عمومی را فراهم آورده بود، نقش قابل‌توجهی در سقوط او داشت؛ شاه اضافه کرد که ساواک برای جلوگیری از سقوط نهایی حکومت او تلاش قابل‌اعتنایی نداشت.

شاه ساواک را متهم کرد که هیچ شناختی از مخالفان اصلی حکومت او ـ علما و روحانیون ـ نداشت و چنین تصور می‌کرد که به نقش فعال روحانیون در عرصه تحولات سیاسی و اجتماعی کشور برای همیشه پایان داده است. شاه ساواک را بی‌اطلاع و ناتوان از تحلیل و ارزیابی وزن و موقعیت اجتماعی و سیاسی مخالفانش معرفی کرده است.[۳] البته ساواک جرأت ارائه گزارشات دقیق از موقعیت سیاسی و اجتماعی رژیم پهلوی در مقابل مخالفان حکومت نداشت و به همین دلیل معمولاً گزارشاتی برای شاه ارسال می‌شد که موجبات شعف و شادمانی او فراهم آید.[۴] با این احوال بسیاری از منابع بر این باورند که به رغم ناخشنودی شاه از شنیدن و یا خواندن گزارشات مستند درباره مشکلات و بحرانهای سیاسی و اجتماعی دامنگیر حکومت، ساواک نیز از ارزیابی دقیق و به موقع خطرات بالقوه و بالفعلی که حکومت

۱- فصلنامه تخصصی تاریخ معاصر ایران، سال ٦، ش ٢٤، زمستان ١٣٨١، صص ٢١١ ـ ٢١٢.
۲- محمدحسنین هیکل، پیشین، صص ٢٦٨ ـ ٢٧٩.
۳- ویلیام شوکراس، پیشین، صص ٤٤٩ ـ ٤٥٠.
۴- اسدالله علم، یادداشتهای علم، ج ١، ص ١٢٤.

را تهدید می‌کرد، ناتوان بود.[۱] در این میان به‌ویژه هنگامی که حرکت پرشتاب مردم در دوره انقلاب فرا رسید، رژیم غافلگیر شد و نه ساواک، نه شاه و نه سایر مراجع مسئول در حکومت برنامه‌ای برای مواجهه با آن نداشتند.[۲] به تبع اتهامات واهی که شاه طی سالیان طولانی به مخالفان خود داده و همه را صرفاً کمونیست، خائن و نظایر آن لقب می‌داد، ساواک نیز تحت‌تأثیر این ادبیات، در گزارشات آسیب‌شناسانه خود هم دیدگاههای شاه را درباره مخالفان سیاسی حکومت تکرار می‌کرد و به همین دلیل نه این سازمان و نه شاه و نه سایر مسئولان به درستی نقاط ثقل مخالفتها و تعارضات اجتماعی و سیاسی را درک نمی‌کردند.[۳] برخی عوامل ساواک هم پس از پیروزی انقلاب اسلامی اعتراف کردند که هم حکومت و هم دوستان و همپیمانان خارجی آن صرفاً خطر بالقوه و بالفعل کمونیستها و گروههای چپ را یادآور می‌شدند و توجهی به سایر کانونهای مخالفت نداشتند. گفته شده که نیروهای ساواک ارتباط قابل‌توجهی با لایه‌های مختلف اجتماعی نداشتند و اصولاً تصور این که علما و روحانیون و اساساً دین و مذهب بُن‌مایه مخالفت با رژیم پهلوی قرار گیرد، در نزد ساواک و مجموعه حکومت امری قابل اعتنا نبود.[۴] دست‌اندرکاران و کارگزاران حکومت در خاطرات و نوشته‌های خود ساواک را متهم کرده‌اند که درک صحیحی از قدرت و نفوذ علما و روحانیون در میان مردم که نهایتاً در رأس راهبری و هدایت ناآرامیها قرار گرفتند، نداشت و اطلاعات و گزارشاتی که این سازمان درباره فعالیتهای سیاسی روحانیون و ارتباطشان با امام خمینی در خارج از کشور ارائه می‌داد، ناچیز و در عین حال بسیار سطحی و ناپخته می‌نمود.[۵] اسدالله علم وزیر دربار مورد اعتماد و نزدیک به شاه در خاطرات روز ۳۱ اردیبهشت ۱۳۴۹ خود هشدار می‌دهد که ساواک به عنوان مهمترین نیروی اطلاعاتی و امنیتی کشور اخبار و گزارشات دقیق و مستندی از وضعیت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی حاکم بر کشور در اختیار شاه قرار نمی‌دهد و در همان حال شاه نیز ترجیح می‌دهد همان گزارشات نه چندان قابل‌اعتنای

۱- تقی نجاری‌راد، پیشین، ص ۲۲٤؛ مصطفی الموتی، پیشین، ج ۱۳، صص ۱۳۸ ـ ۱۳۹ و صص ۱۷۰ ـ ۱۷۱.
۲- جهانگیر آموزگار، پیشین، صص ٤۲۸ ـ ٤۲۹ و صص ٥۷٦ ـ ٥۷۹.
۳- احسان نراقی، پیشین، صص ۲۰۰ ـ ۲۰۳.
۴- همان، صص ۳۲۷ ـ ۳۳۳.
۵- اشرف پهلوی، پیشین، صص ۳۳۷ ـ ۳۳۹؛ عمادالدین باقی، تحریر تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی ایران، ص ۲۸۳ و صص ۳٤۷ ـ ۳٤۹.

ساواک را آئینه تمام‌نمای ممالک محروسه تحت حاکمیتش تلقی کند.[۱] حتی با آغاز دوران انقلاب هم هنوز ساواک نمی‌خواست و یا نمی‌توانست بپذیرد که منشأ حرکت مردم نه گروههای چپ و کمونیستی بلکه علما و روحانیون هستند؛ تا جایی که مأموران ساواک تلاش می‌کردند حوادثی نظیر واقعه ۱۹ دی ۱۳۵۶ قم و سپس واقعه ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ تبریز را به کمونیستها و گروههای چپ نسبت دهند.[۲]

تحلیلگران حوادث و رخدادهای سیاسی، با بررسی کارنامه ساواک معتقدند که هم حکومت و هم حامیان خارجی آن در غرب، از همان آغاز سمت و سوی فعالیت ساواک را در مسیر مبارزه با کمونیسم و گروههای چپ متمرکز کرده و دشمن اصلی حکومت را حزب توده و گروههای طرفدار بلوک شرق و شوروی دانستند. ساواک نیز بر این توهم پای فشرد و به تبع آن بخش عظیمی از مردم که در زمره مخالفان، معارضان و منتقدان حکومت قرار گرفتند در معرض نگاه آسیب‌شناسانه ساواک قرار نداشتند و ساواک به کانونهای اصلی مخالفت با رژیم پهلوی دست نیافت.[۳] بنابراین هر چند بخشی از ناکارآمدی ساواک به مسائل درونی این سازمان بازمی‌گشت اما بخش عمده مسائل و دلائلی که موجبات گسترش نارضایتیهای عمومی را فراهم آورد، در نظام سیاسی بیمار کشور ریشه داشت و اساساً رژیم استبدادی، حقوق فردی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مردم را نقض می‌کرد و ناگزیر محکوم به شکست بود. برخی از مدیران ارشد ساواک در خاطرات خود به دلایل گسترش فساد و روشهای غیرانسانی که موجبات گسترش ناآرامیها را فراهم آورد، اشاره کرده‌اند. از جمله منوچهر هاشمی مدیرکل اداره کل هشتم ساواک در بخشهایی از خاطرات خود با اعتراف و اشاره به فساد گسترده‌ای که در ساواک حاکم بود و عامل گسترش روزافزون مخالفتهای عمومی شد، اشاره کرده است:

> **به طور کلی روند تکامل غالب سازمانهای اطلاعاتی، حتی در جوامع دارای دموکراسی، در جهت افزون‌طلبی در قدرت و اعمال اراده در همه شئون است، چه رسد به جوامعی که به اراده فرد یا افراد به خصوصی، اداره می‌شوند. در چنین جوامعی این سازمانها سریعاً رشد می‌کنند و خود را به حکومت و دستگاه رژیم نزدیک و سپس تحمیل می‌کنند. این کار**

۱- اسدالله علم، پیشین، ج ۱، صص ٥٤ ـ ٥٥.
۲- انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۳، صص ۲۱۵ ـ ۲۱۷.
۳- کریستین دلانوا، پیشین، صص ۲۵۳ ـ ۲٥٦.

دلایل خاص خودش را دارد که ساده‌ترین و روشن‌ترین و در عین حال قوی‌ترین آنها این‌که، در ذات غالب نظامهای استبدادی و دیکتاتوری فساد است، انحراف از اصول و عدول از قانون است. آلودگی و زیاده‌طلبی هست. زور است. تجاوز به حقوق دیگران است و بالاخره مجموعه‌ای از آنچه به آن در عرف سیاسی انحطاط گفته می‌شود، هست. سازمانهای اطلاعاتی و امنیتی در این قبیل رژیمها اگر هموار کننده راه این انحرافات و آلودگیها نباشند، حداقل در جریان آنها قرار می گیرند و دقیقاً به این دلیل که چون خود عامل اجرای آن برنامه‌ها برای دیگران هستند، این حق برایشان به وجود می‌آید که چرا برای خود نباشند. اگر هم عامل اجرا نباشند، به دلیل آگاهی از زیر و بم همه کارها در مورد همه افراد، از صدر تا ذیل مملکت و اطلاع از نقاط ضعف آنها، از این آتو برای بسط قدرت خود و تحمیل خود به حکومت استفاده می کنند. این رابطه تا جایی حاکم است. نکته دیگر در مورد جوامع آلوده به فساد اینکه، در این جوامع غالب نهادها و دستگاهها و مسئولین امور و حتی مطبوعات و احزاب، حتی احزاب طراز نوین، که رسالت اصلاح و پیشرفت جامعه را دارند آلوده‌اند. چطور می‌شود توقع داشت که سازمان اطلاعات برآمده از چنین جامعه‌ای از همه آلودگیها و انحرافات مبرا باشد. منظور از ذکر این نکته‌ها هرگز این نبوده که ساواک آلودگیهایی از این نوع داشت و این ادعا هم نباید باشد که از همه انحرافات و عدول از اول مبرا بود. ولی به جرئت و قوت می‌توان گفت که کژیها و کاستیهای ساواک در مقایسه با بسیاری از سازمانهای مشابه، در حداقل میزان خود بود.

اگر ساواک از جهاتی قابل انتقاد باشد، که هست، مربوط به عملکرد کل سیستم بود که در این باره گفتنی زیاد است. از آن جمله اینکه علیرغم تصمیمات اولیه، که باید همه کادر سازمان، مثل کشورهای پیشرفته از بین غیرنظامیان انتخاب و با گذراندن دوره‌های آموزشی لازم به تدریج جایگزین نظامیان در همه ردمها بشوند، مشاغل و سمتهای آن تقریباً در بست در دست نظامیان باقی ماند و خود سازمان هم مانند ارتش و سایر واحدهای انتظامی، عملاً تحت فرماندهی کل قوا قرار گرفت و نتیجه اینکه عملکرد آن، از چهارچوب تصمیم و تصویب ملی خارج ماند و با آن، آن گونه رفتار شد که با ارتش. این سازمان قانوناً از ارکان نخست‌وزیری بود و رئیس آن سمت معاونت نخست‌وزیر را داشت و علی‌القاعده، فعالیتها و عملکردهای آن باید در چهارچوب نهاد نخست‌وزیری صورت می گرفت و تصمیمات، که آن هم باید آزادانه و متناسب با شرایط و اوضاع و احوال و در چهارچوب استراتژی یک

سیاست ملی اتخاذ می‌شد و از کانال عادی آن می‌گذشت.، درست از بالای سر نخست‌وزیری می‌گذشت و حاصل کار این می‌شد که تمام زحمات شبانه‌روزی مأموران و اعضای آن که گاه تا پای جان می‌کوشیدند و کم هم نبودند کسانی که در راه انجام وظیفه جانشان را از دست دادند، نتیجه معکوس می‌داد و خدمات آنها که کلاً در جهت مصالح ملی بود، بر ضد ملت و ملیت به حساب می‌آمد.

ممکن است گفته شود غالب امور کشوری چنین وضعی داشتند. از جمله دیپلماسی، معاملات خارجی، انتخابات، احزاب و غیره و غیره، همه خارج از تصویب ملی بودند و به قول آن مرحوم همه چیز مربوط به سیستم می‌شد، چگونه است که عملکرد ساواک، فقط از این بابت قابل انتقاد است و دیگر سازمانها نه؟ جواب این که اولاً عملکرد آنها هم کاملاً قابل انتقاد است و نتایجش هم قابل بحث و تحلیل، ثانیاً بحث درباره آنها در حوزه این یادداشتها نیست، ثانیاً اهمیت امر در مورد ساواک و آثاری که بر آن مترتب بود، این سازمان را شاخص‌تر از دیگر نهادها می‌کرد و بار انتقاد از آن سنگین‌تر.

نکته قابل ذکر دیگر در این رابطه اینکه، ساواک به جای اینکه از خود یک تصویر می ارائه بدهد، آن‌چنان که وظایف و نقش آن ایجاب می‌نمود، و در انجام آن وظایف هم کارهای درخشانی انجام داده بود، از خود یک چهره مخوف و وحشت‌آور، آنهم در رویارویی با ملت، نشان می‌داد، و به این عمل خود افتخار هم می‌کرد و می‌کوشید تا به آن شهرت هم بدهد. گرچه عملاً تا این حد نبود، ولی شهرت می‌داد که هست، و این موجب شده بود که وزیر، معاون خود را خبرچین ساواک تصور بکند، مدیرکل منشی‌اش را، امیر ارتش رانندهاش را و سفیر، دبیرش را. نتیجه چنین سیستمی در یک سازمان اطلاعاتی این می‌شد که افراد فرصت‌طلب و نفع‌جو، هر چقدر تعدادشان هم کم، می‌توانستند برای افراد از صدر تا ذیل پروندهسازی بکنند و آب را گل‌آلود و در نتیجه اشخاص و افراد در همه سمتها و مشاغل به همدیگر بدبین و همه را یکجا به دستگاه و رژیم بدبین‌تر بکنند، در برابر، رژیم و دستگاه را به همه افراد، به خصوص وطن‌پرست‌ترین آنها مشکوک. بدین ترتیب یکی از مهمترین وظایف ساواک که کشف کژیها و کاستیها و علل و اسباب نارضایتیهای مردم در صنوف مختلف و نهایتاً رفع آنها و ایجاد تفاهم و نزدیکی بین دولتها و ملت بود، نقش بر آب می‌شد و زحمات دهها کارشناس و تحلیلگر و صدها گزارشگر به هدر می‌رفت.

مورد دیگر قابل ذکر از عملکرد ناصحیح ساواک، قرار گرفتن پارهای از مقامات آن در

خدمت منافع افراد صاحب قدرت و موقعیت بود که از این رهگذر هم موجب ناحق شدن بسیاری از حقها و حق شدن بسیاری از ناحقها گردید و اسباب بدنامی بناحق این سازمان را، که به درستی بیش از هر سازمان دیگر، در خنثی کردن توطئه‌ها و دسیسه‌های ضدملی و ضدایرانی داخلی و خارجی کوشیده بود، فراهم آورد...[۱]

منوچهر هاشمی ساواک را سرزنش می‌کند که هیچ‌گاه درباره خطری که از ناحیه روحانیون و علما موجودیت رژیم را تهدید می‌کرد به مطالعه و بررسی فراگیر و کارشناسانه نپرداخت و به گونه‌ای توهم‌آمیز بر این تصور کودکانه باقی ماند که این گروهها فاقد هرگونه امکان رویارویی جدی با حکومت هستند. عیسی پژمان از مدیران ساواک که مدتی هم نمایندگی ساواک را در عراق رهبری می‌کرد، بر این باور است که اساساً ساواک هیچ‌گاه به شناختی منطقی، دقیق و عمیق از سمت و سوی اصلی مخالفتها با رژیم پهلوی نرسید و به تبع نظام حکومتی مستبد که تصور می‌کرد مخالفان اندک حکومت هم عمدتاً کمونیست بوده و هیچ پیوندی بین آنان با جامعه ایرانی وجود ندارد، بی‌مهابا به سرکوب خود ادامه داد و هنگامی که ناآرامیهای دوران انقلاب آغاز شد، این سازمان نظیر دیگر بخشهای حکومت غافلگیر و سردرگم بود.[۲] امیر طاهری سردبیر پیشین روزنامه کیهان (در دوران پهلوی) نیز تصریح می‌کند که ساواک نظیر دیگر ارکان حاکمیت، بر خلاف آنچه ظاهر امر نشان می‌داد، سازمانی ناکارآمد، سطحی‌نگر و فاقد هرگونه پتانسیل لازم برای برخورد با حوادث و رخدادهای عظیم و غیرقابل پیش بینی بود و بسیاری از مدیران و کارکنان آن بی‌سواد، کم‌تجربه و فاقد صلاحیت لازم برای فعالیت در سازمانی با عنوان و وظایف اطلاعاتی و امنیتی بودند. او معتقد است که فساد گسترده اداری، مالی و اقتصادی حاکم بر مجموعه ساواک مانع از هرگونه فعالیت عمیق و کارشناسانه این سازمان در زمینه شناخت، ارزیابی و از میان برداشتن منطقی، دقیق و بنیادی مخالفتها و نارضایتیها در جامعه بود. طاهری تصریح می‌کند که شخص شاه نیز در ناکارآمدی و انحراف این سازمان از جاده صواب فعالیت نقش قابل‌توجهی ایفا می‌کرد.[۳] بسیاری از منابع تصریح کرده‌اند که بخش قابل‌توجهی از مردمی که بعدها به صف مخالفان و منتقدان رژیم پهلوی پیوستند، پیشاپیش تحت فشار ساواک قرار

۱- منوچهر هاشمی، پیشین، صص ۱۰۹ ـ ۱۱۳.

۲- عیسی پژمان، اثر انگشت ساواک، صص ۱٦٤ ـ ۱۹۷.

۳- امیر طاهری، ما را چه می‌شود؟ صص ۳٤ ـ ۳۵.

گرفته بودند و ساواک در رأس مراجع حکومتی ناراضی‌ساز بود. بسیاری از اقدامات ساواک که به ظاهر به هدف تأمین امنیت و برقراری نظم و در راستای تحکیم موقعیت رژیم پهلوی صورت می‌گرفت، خود مهمترین عامل گسترش ناامنی، نارضایتی و بی‌اعتبار ساختن موقعیت حکومت در بین مردم بود.[1] بسیاری از رؤسا و مدیران ارشد ساواک در مقاطع مختلف دچار فساد و آلودگیهای مالی و اقتصادی بوده و در این روند با مدیران، رجال و صاحبان نفوذ و قدرت در سایر مراجع حکومتی و دولتی، کارخانجات و بخش خصوصی در تعامل نزدیک قرار داشتند. چه بسا بسیاری از اقدامات فاسد در بخشهای مختلف حکومت از سوی ساواک نادیده گرفته می‌شد و ساواک در تضییع حقوق مردم توجیه‌گر و پشتیبان می‌شد.[2] آنتونی پارسونز آخرین سفیر بریتانیا در دوران پهلوی به گوشه‌هایی از عملکرد سوء ساواک که موجبات گسترش نارضایتیها و مخالفتهای عمومی را فراهم می‌آورد، چنین اشاره کرده است:

و بالاخره باید از ساواک نام برد که مطبوعات غرب در اواسط دهۀ ۱۹۷۰ دیوی از آن ساخته بودند و گزارشهای مربوط به عملیات این سازمان یکی از مشغولیات اصلی جمعیتها و سازمانهای طرفدار حقوق بشر در اروپا و امریکا به شمار می‌رفت. آیا ساواک به همان بدی و زشتی که آن را تصویر می‌کردند بود؟ شاید. ولی باید این واقعیت را هم پذیرفت که سازمانهای امنیتی یا پلیس مخفی در بسیاری از کشورهای دیگر، به خصوص ممالک دیکتاتوری جهان سوم کم و بیش مرتکب همان فجایعی که به ساواک نسبت می‌دادند می‌شوند. رئیس ساواک ژنرال نعمت‌الله نصیری مرد زیرک و کاردانی نبود. او مردی کم‌اطلاع و کندذهن بود. که فقط به خاطر وفاداری به شاه و جلب اعتماد وی هنگامی که فرمانده گارد سلطنتی بود ترقی کرد. شاید یکی از خدمات نصیری که موجب ترقی او شد این بود که مأموریت ابلاغ فرمان عزل دکتر مصدق را از مقام نخست‌وزیری به عهده گرفت، هر چند در انجام این مأموریت موفق نشد و در این جریان دستگیر و بازداشت گردید. او مردی بی‌عاطفه و سنگدل بود و به هر کاری برای حفظ رژیم دست می‌زد، هر چند کارهای او سرانجام نتیجه معکوس داشت. ساواک در دورانی که نصیری ریاست آن را به عهده داشت به جای طرح نقشه‌های دقیق و اساسی برای مبارزه با خرابکاری و فعالیتهای

۱- ابراهیم طالبی دارابی، پیشین، ص ٦٦، جایگاه قیام ۱۹ دی ۱۳٥٦ در انقلاب اسلامی.

۲- پرویز راجی، پیشین، صص ۸٥ ـ ۸۷؛ مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۲٥، ص ٤٤.

ضدرژیم، به یک رشته اعمال خشونت‌آمیز و وحشیانه و ایجاد مزاحمتهای بی‌مورد و نابجا برای طبقات مختلف مردم پرداخت. روش ساواک مبتنی بر ارعاب بود، بازداشتهای جمعی برای ساواک یک کار عادی به شمار می‌آمد و این تصور در اذهان عمومی نقش بسته بود که ساواک در تمام شئون زندگی مردم، از سازمانهای دولتی و دانشگاهها گرفته تا مؤسسات خصوصی و کارخانه‌ها و احزاب سیاسی و سازمانهای دانشجویی در خارج از کشور نفوذ کرده و در همه‌جا حاضر و ناظر است. البته این مطلب بعید به نظر می‌رسید و ساواک دارای چنان امکانات وسیعی نبود که در همه جا حضور داشته باشد، ولی ساواک خود به این شایعه دامن می‌زد تا رعب و وحشت بیشتری در مردم ایجاد کند. نظر خود من، که البته بیشتر مبتنی بر حدس و گمان است، زیرا اطلاعات دقیقی در این مورد در دست نداشتم این بود که ساواک قسمت اعظم فعالیت خود را متوجه کمونیستها و گروههای دست‌چپی و دانشجویان کرده و در عین حال مراقب دیپلماتهای خارجی، حتی دیپلماتهای کشورهای دوست و متحد ایران از جمله خود ماست. نکته جالب و خنده‌آوری که من از آن اطلاع یافتم این بود که کیوسک سیگارفروشی جنب سفارت انگلیس یک تلفن بی سیم در اختیار داشت که قطعاً برای سفارش سیگار از آن استفاده نمی‌شد. آنچه برای من حیرت‌آور بود این بود که اگر ساواک نارضائی و مخالفت با رژیم را آن قدر وسیع می‌دانست که چنین تدابیری را ضروری تشخیص می‌داد چرا به فکر یک چاره اساسی برای کاستن از این نارضائیهای نمی‌افتاد و به علاوه برای اعمال کنترل و مراقبت چه نیازی به آن همه وحشی گری و خشونت بود؟ نفرت از اعمال ساواک بیشتر در میان طبقهٔ تحصیل کرده و دانشجویان دانشگاهها مشهود بود و حتی در بازدیدهای سفرای خارجی از دانشگاهها با همه پیش‌بینیها و تدابیری که اعمال می‌شد نفرت و عدم رضایت کاملاً مشهود بود. من یک بار در سال ۱۹۷۵ این موضوع را با شاه در میان گذاشتم، پاسخ شاه این بود که «تعداد کمی از دانشجویان با الهام گرفته از خارج درصدد ایجاد تشنج هستند و باید با قاطعیت با آنها روبرو شد». شاه با این جواب کوتاه و تغییر موضوع صحبت به طور غیرمستقیم به من فهماند که در کاری که به من مربوط نیست مداخله نکنم و من هم دیگر موضوع را تعقیب نکردم. قبل از این گفتگو من گمان می‌کردم که شاه خود از واقعیت امر آگاه است و وسعت نارضائی در دانشگاهها را می‌داند، ولی پس از صحبتی که با او داشتم این سئوال در ذهن من نقش بست که آیا شاه خود به آنچه می‌گوید معتقد است یا این‌که گزارش نصیری را

بازگو می‌کند؟ و اگر نصیری چنین گزارشی به شاه داده است آیا خود او هم این موضوع را باور دارد؟[۱]

افکار عمومی مردم نیز به درستی معتقد بود که اقدامات جنایتکارانه، غیرانسانی و تبه‌کارانه ساواک طی سالیان طولانی گذشته موجبات گسترش نارضایتیها و مخالفتهای تدریجی و مداوم مردم را فراهم آورده است. ضمن این‌که انقلابیون در تمام دوران، آشکارا شاهد نقش بی‌بدیل و انکارناپذیر ساواک در سرکوب، قتل، کشتار و برخورد قهرآمیز با مخالفان حکومت بودند.[۲] زوایایی از نفرت و خشم مردم از عملکرد سوء ساواک در شعارهای انقلابیون (طی سالهای ۱۳۵۶ ـ ۱۳۵۷) منعکس شده که نشان می‌دهد مخالفان سیاسی بین روش غیرانسانی حکومت با عملکرد سوء ساواک رابطه مستقیمی قائلند. در پایان این بحث به نمونه‌های جالب توجهی از خواسته‌ها، شعارها و دیوار نوشته‌های انقلابیون بر ضد ساواک اشاره می‌کنیم:[۳]

«مرگ بر ساواک»

«شام غریبان ساواک امشب است، گریه طفلان ساواک امشب است»

«ممد در بدر شد ـ ساواک بی‌پدر شد»

«فرح بی‌شوهر شد ـ رضا بی‌پدر شد ـ ساواک در بدر شد»

«سازمان امنیت را منحل کنید»

«آتیش کار ساواکه»

«ای ساواکیها کارتون تمومه ـ تخم همه‌تون تخم حرومه»

«سازمان امنیت ـ این مظهر جنایت ـ ویران باید گردد»

«ای ساواکی ای مرد بی‌شرف ـ ای گذشته زجان در ره علف»

«این تویی این تویی پاسدار شاه ـ خصم آزادگان دوستدار شاه»

«بود تو را به دست همیشه یک چماق ـ خدا کند تو را زهر دو دست چلاق»

«بهایی، ساواکی پیوندتان مبارک»

۱- ویلیام سولیوان و آنتونی پارسونز، پیشین، صص ۳۰۲ ـ ۳۰۳ و صص ۳۲۰ ـ ۳۲۱.

۲- ماروین زونیس، پیشین، صص ٤٤٩ ـ ٤٥٠.

۳- راهپیماییهای دوران انقلاب، ص ۱۲ و صص ٢٤ ـ ٢٥؛ محمود گلابدره‌ای، لحظه‌های انقلاب، صص ٦٢ ـ ٦٣ و صص ۱۸۰ ـ ۱۸۱.

«این خانه ساواکیه ـ سزای وطن‌فروشی همینه»
«با رفتن شاه ساواک هم گور به گور شد»
«پاره کردن اطلاعیه کار خود ساواک است»
«پاره کردن اطلاعیه حیله جدید ساواک»
«پاک نکن خون آشام ـ پاک نکن ساواکی»
«چه ترسی، چه باکی ـ گور پدر ساواکی»
«حزب توده همکار ساواک»
«خمینی درود بر تو که جان میلیونها نسل آینده را از خاندان ننگین پهلوی و ستمکاران و شکنجه‌گران ساواک نجات داده‌ای، درود بر تو»
«ساواک بیست، حالا شده نیست ـ نازی‌آباد صفر حالا شده بیست»
«ساواک حافظ منافع امپریالیسم غارتگر امریکاست»
«ساواک ستون فقرات شاه و امپریالیسم نابود باید گردد نه بازسازی»
«ساواکی بی‌پدر شد»
«ساواک یتیم شد»
«ساواکیها حیا کنید ـ این ملت را رها کنید»
«شاه در بدر شد ـ ساواکی بی‌پدر شد»
«شاه وطن فروش است ـ ساواکی خودفروش است»
«شکستن شیشه کار ساواک است»
«طرح سینما رکس آبادان را نصیری و ثابتی کشیدند»
«کمونیستها و ساواکیها در لباس بی‌حجاب هستند»
«کیهان سفید نخرید کار ساواک است»
«مردم ایران خواهان برچیده شدن تسلط ساواک و رستاخیز و حسابرسی به تمام جنایتهای رژیم و عمال خائن و شکنجه‌گران هستند»
«مرگ بر تفرقه‌اندازان و ساواکی»
«مرگ بر چهار چیز: مرگ بر شاه، مرگ بر بختیار، مرگ بر ساواک، مرگ بر ارتشیهایی که خون برادران خود را بریزند»
«مرگ بر سانسورچی ساواک»

«مرگ بر ساواک»

«مرگ بر ساواکی چماق به دست»

«مرگ بر ساواکی و پلیس مزدور»

«مرگ بر شاه = نابودی ساواک»

«مرگ بر شاه و ساواکش، قاتلان حرفه‌ای»

«مرگ ساواک و شاه نزدیک است»

«مستشاران نظامی و عوامل ساواک را از ارتش بیرون می‌کنیم و بنای ارتش مردمی می‌ریزیم»

«نقش جدید ساواک، کمونیسم»

«وای بر تو ساواکی»

فصل بیست و دو

ساواک و ساواکیان پس از پیروزی انقلاب اسلامی

ساواک و ساواکیان در بامداد انقلاب

هر چند طی روزهای پایانی عمر رژیم پهلوی مجلس رو بـه زوال شـورای ملـی دوره ۲۴ طرح دولت بختیار مبنی بر انحلال ساواک را تصویب کرد، اما هنـوز عناصـری از سـاواک در تهران و سایر شهرها در برابر انقلاب مقاومتهـایی مـی‌کردنـد. بـه همـین دلیـل در واپـسین روزهای عمر رژیم، حملات انقلابیون به مراکز، ساختمانها و مقرهای ساواک شدت گرفت. در این میان سقوط مقر اصلی ساواک در منطقه سلطنت‌آباد تهران و نیز تصرف کمیتـه مـشترک ضدخرابکاری در حوالی میدان توپخانه تهران که سالها مرکز شکنجه‌های ساواک بود، بیش از سایر مراکز در افکار عمومی مردم و رسانه‌ها انعکاس یافت. مراکز و مقرهای سـاواک پـس از درگیریهای خونین به تسخیر انقلابیون درمی‌آمد و برخـی اعـضا و عوامـل سـاواک دسـتگیر می‌شدند و اعلام خبر تصرف این مراکز با شادی توأم می‌شد؛ به‌ویژه این‌که سالیانی طـولانی نام ساواک با شکنجه، قتل و مسائلی از این دست مرادف بود.[1] از جمله روزنامـه کیهـان خبـر تصرف کمیته مشترک ضدخرابکاری به دست انقلابیـون را بـه شـرح زیـر بـه اطـلاع عمـوم رسانید:

ساختمان کمیته [مشترک ضدخرابکاری] مرکز عملیاتی مأموران ساواک کـه طـی سـالهای اخیر بزرگ‌ترین شکنجه‌گاه جوانان ایران بوده است، دیروز [۲۲ بهمن ۱۳۵۷] به دنبال یک نبرد ٤ ساعته به تصرف مردم درآمد و گروهـی از کارکنـان آن دسـتگیر شـدند... نیروهـای انقلابی در یورش خود به کمیته مشترک شهربانی و ساواک حملـه کردنـد و در سـلولهای

۱- روزنامه کیهان، ش ۱۰٦۲۰، یکشنبه ۲۹ بهمن ۱۳۵۷، ص ٤؛ رمضانعلی شاکری، پیشین، ص ۱۷٤.

نمور و اتاقهای وحشتناک کمیته مقدار زیادی عکس از جنازه زندانیان سیاسی که در زیر شکنجه شهید شده بودند... پیدا کردند. تعداد زیادی از ابزارهای شکنجه هم در این حمله به دست نیروهای انقلابی افتاد...[۱]

به دنبال اعلام تصرف کمیته مشترک ضدخرابکاری، بسیاری از مردم برای بازدید از این شکنجه‌گاه مخوف هجوم بردند.[۲]

اخبار و گزارشات موجود نشان می‌داد که تعدادی از عوامل و اعضای ساواک در تهران و سایر شهرها در واپسین روزهای حکومت پهلوی در درگیری با انقلابیون به قتل رسیده و یا دستگیر و راهی زندان شدند.[۳] انقلابیون و رهبران جمهوری اسلامی ایران علاقمند به شناسایی، دستگیری و پاکسازی عناصر وابسته به ساواک از ارکان حاکمیت و دولت بودند و از خطراتی که ساواکیان می‌توانستند با هماهنگی سایر گروههای ضدانقلاب برای نظام اسلامی به وجود بیاورند، آگاه بودند، اما در این میان احزاب و گروههایی نظیر سازمان مجاهدین خلق، چریکهای فدایی خلق، کمونیستها و عناصری از وابستگان به حزب توده خود را به افشای نام و مشخصات اعضا و عناصر وابسته به ساواک و نیز آشکار شدن اسناد و مدارک محرمانه و سرّی ساواک مشتاق‌تر نشان می‌دادند. برخی چنین تحلیل می‌کردند که تلاش گروههای چپ و کمونیستی برای افشای سریع نام اعضا و همکاران ساواک طرحی از پیش تعیین شده از سوی کا.گ.ب و سفارت شوروی در تهران برای دستیابی سریع و آسان به مراکز، منابع اطلاعاتی و اقدامات ساواک در سالیان گذشته بر ضد شوروی و کا.گ.ب در ایران و سایر مناطق جهان است. گفته می‌شد کا.گ.ب و محافل وابسته به شوروی قصد داشتند با شناسایی سریع ارتباطات و اقدامات و طرحهای ساواک، بر مجموعه منابع اطلاعاتی، امنیتی و ضدجاسوسی در ایران اطلاع یابند. در این میان در دی ۱۳۵۸ گروهی موسوم به اتحادیه کمونیستهای ایران کتابی حاوی فهرست نام و مشخصات حدود ۸۰۰۰ نفر را منتشر کرد که آنها را به عضویت در ساواک و یا همکاری با آن منتسب کرده بود.

در شرایطی که به مقتضای وضعیت انقلابی، احزاب و گروههای مختلفی با ارائه راه‌حلهایی خواستار رسیدگی به وضعیت ساواک و ساواکیان بودند، تا مدتها مردم به دنبال

۱- روزنامه کیهان، ش ۱۰۶۳۶، دوشنبه ۲۳ بهمن ۱۳۵۷، ص ۵.
۲- روزنامه کیهان، ش ۱۰۶۳۷، سه‌شنبه ۲۴ بهمن ۱۳۵۷، ص ٤.
۳- م. ج، وقایع انقلاب ایران، صص ۱۷۵ ـ ۱۷۷.

شناسایی و دستگیری اعضا و عناصر وابسته به ساواک بوده و در این میان دادگاههای انقلاب اعضای درشت ساواک را محاکمه و به تناسب جرایمشان مجازاتهایی تعیین می‌کردند. طی چند ماه اول پیروزی انقلاب اسلامی تعدادی از اعضای برجسته ساواک دستگیر، محاکمه و به جوخه اعدام سپرده شدند.[۱]

در این میان هر از گاه افرادی که از سوی برخی محافل، گروهها و افراد به عضویت و یا همکاری با ساواک متهم می‌شدند، طی اعلامیه‌ها و یادداشتهایی در نشریات و روزنامه‌ها، از وابستگی، همکاری و عضویت خود در ساواک تبری می‌جستند.[۲] همچنین مدت کوتاهی پس از پیروزی انقلاب، افرادی از مستخدمین و اعضای ساواک در تجمعی در مقابل ساختمان نخست‌وزیری، ضمن تبری جستن از جنایات و اقدامات غیرانسانی ساواک خواستار روشن شدن وضعیت استخدامی و آینده کاری و شغلی خود شدند.[۳]

از جمله پدیده‌هایی که مدت کوتاهی پس از پیروزی انقلاب اسلامی رخ نمود، شیوع گسترده اتهام افراد و شخصیتهای مختلف به وابستگی، عضویت و همکاری با ساواک بود. شواهد و قراینی وجود دارد که نشان می‌دهد در بسیاری از موارد این اتهامها بی‌پایه و اساس بود.

پاکسازی

از همان نخستین روزهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی تلاشهایی برای پاکسازی و تصفیه وزارت‌خانه‌ها، دوایر دولتی و حکومتی، دانشگاهها، مؤسسات، کارخانجات تولیدی، رادیو و تلویزیون و سایر مراکز از عناصر و عوامل وابسته به ضدانقلاب و به‌ویژه ساواک آغاز شد. در بسیاری از دوایر دولتی و حکومتی و وزارتخانه‌ها و مؤسسات، افراد وابسته و یا عضو ساواک عمدتاً توسط کارکنان و کارمندان شناخته شده و پیشاپیش تعیین تکلیف شده بودند. البته میان دولت موقت بازرگان که عمدتاً در برخورد با مشکلات و مسائل پیش رو، سیاست میانه‌رویی دنبال می‌کرد، با سایر بخشهای حاکمیت و مردم که خواستار برخورد قاطع‌تری با

۱- صادق خلخالی، پیشین، ج ۱، صص ۳۵۶ ـ ۳۵۷؛ مصطفی الموتی، پیشین، ج ۱۶، صص ۱۷۰ ـ ۱۸۷.
۲- روزنامه کیهان، ش ۱۰۶۶۹، چهارشنبه ۸ فروردین ۱۳۵۸، ص ۷.
۳- مسعود بهنود، ۲۷۵ روز بازرگان، ص ۴۰۸ و صص ۴۶۰ ـ ۴۶۱.

ضدانقلابیون و عوامل رژیم سابق و ساواکیان بودند، اختلاف‌نظرهایی وجود داشت.[۱]

با این حال حتی گروههای میانه‌رو نیز نمی‌توانستند خواست مردم را نادیده بگیرند و به همین دلیل موضوع پاکسازی مجموعه حاکمیت را از عناصر و عوامل وابسته و عضو ساواک امری ضروری دانسته و در اجرای آن تردیدی نشان نمی‌دادند. از مهمترین مراکزی که موضوع ضرورت پاکسازی و تصفیه عناصر و عوامل ساواک را به سرعت مورد توجه قرار داد، رادیو و تلویزیون بود.[۲] در حالی که مهمترین چهره‌های وابسته به ساواک در رادیو و تلویزیون پیشاپیش این سازمان را ترک کرده و یا از کشور گریخته بودند و تعداد قابل توجهی نیز از سوی کارکنان این سازمان شناسایی و معرفی شده بودند، مدیریت جدید رادیو و تلویزیون در اعلامیه‌های مکرری به کارکنان و کارمندان وابسته به ساواک، که هنوز در این سازمان مشغول به کار بودند، هشدار می‌داد که در اولین فرصت خود را به مراجع مسئول معرفی کنند.[۳]

از دیگر مراکزی که طرح پاکسازی و تصفیه آن از اعضا و وابستگان ساواک مورد توجه قرار گرفت، دانشگاهها و مراکز آموزش عالی بود. روزنامه کیهان در ۳ خرداد ۱۳۵۸ تصمیمات اتخاذ شده از سوی شورای رؤسای جدید دانشگاههای کشور را برای پاکسازی دانشگاهها از افراد وابسته به ساواک منتشر کرد.

مطبوعات نیز از مراکزی بود که مسئولان آن به سرعت به پاکسازی عناصر ساواک پرداختند. به همین دلیل در چند ماه اول پیروزی انقلاب اسلامی، بخشی از انرژی، وقت و امکانات مطبوعات صرف پاکسازی و تصفیه نشریات و روزنامه‌ها از عناصر و عوامل وابسته به ساواک شد.[۴]

مراجع قضایی، دادگاهها و نیز کانون وکلای دادگستری نیز به تدریج از عوامل و اعضای ساواک پاکسازی شدند.[۵] وزارت امور خارجه نیز که در دوران طولانی گذشته صدها نفر از اعضا و وابستگان ساواک را در خود جای داده بود، بیش از سایر دوایر دولتی مشمول

۱- خواندنیها، س ۳۹، ش ۳۲، شنبه ۸ اردیبهشت ۱۳۵۸، ص ۵.

۲- خواندنیها، س ۳۹، ش ۳۰، شنبه ۲۵ فروردین ۱۳۵۸، صص ۲۴ ـ ۲۵ و ص ۵۹.

۳- روزنامه کیهان، ش ۱۰۶۹۰، دوشنبه ۳ اردیبهشت ۱۳۵۸، ص ۳؛ خواندنیها، س ۳۹، ش ۳۲، شنبه ۸ اردیبهشت ۱۳۵۸، ص ۵.

۴- محمدعلی سفری، پیشین، ج ٤، صص ٥٦٤ ـ ٥٧٠.

۵- روزنامه کیهان، ش ۱۰۷۶۰، چهارشنبه ۲۷ تیر ۱۳۵۸، ص ۲.

پاکسازی و تصفیه شد.[۱] در نیروهای نظامی و انتظامی هم پاکسازی و تصفیه‌های گسترده‌ای صورت گرفت.[۲]

از دیگر مسائلی که نظام انقلابی مدتها با آن مواجه بود، خطر نفوذ اعضا و وابستگان ساواک و سایر عوامل ضدانقلاب در آنها بود. شواهد و قراینی هم وجود داشت که نشان می‌داد عناصری از ساواک در برخی نهادها و ارگانهای جدیدالتأسیس نفوذ کرده‌اند. امام خمینی هم طی سخنرانیهایی، هر از گاه از خطر نفوذ ساواکیهای سابق در ارکان حاکمیت و نهادهای انقلاب هشدار می‌دادند. دادستان انقلاب اسلامی نیز طی اطلاعیه‌ای در ۲۶ اسفند ۱۳۵۷ از افراد نفوذی خواست تا در اولین فرصت خود را به سپاه پاسداران معرفی کنند.

سفارت امریکا در تهران نیز بر پایه برخی گزارشات تصریح می‌کرد که اعضا و یا وابستگان ساواک هنوز در برخی از دوایر دولتی و حکومتی و ارگانهای تازه‌تأسیس انقلابی حضور دارند و تلاش می‌کنند خود را با وضعیت جدید وفق دهند.[۳]

برخی از رهبران انقلاب و مسئولان امر نیز طی اظهاراتی از نفوذ عوامل وابسته ساواک و رژیم پهلوی در بخشهایی از حکومت و دولت نظیر نخست‌وزیری، کمیته‌های انقلاب اسلامی، دادستانی و غیره سخن به میان می‌آوردند و تصریح می‌کردند که فقدان تشکیلات انسجام یافته در آغازین ماههای پس از پیروزی انقلاب اسلامی که با برخی آسان‌گیریها و تسامح‌های دولت موقت و سپس دوران ریاست جمهوری بنی‌صدر نیز توأم شده بود، موجبات این رخنه و نفوذها را فراهم آورده است.[۴]

در حالی‌که موضوع نفوذ عوامل ساواک در دستگاههای دولتی و ارگانها و نهادهای جدیدالتأسیس تا مدتها در رسانه‌ها منعکس می‌شد، مسئولان امر نیز از تلاش خود برای پاکسازی حوزه‌های مسئولیت خود از عناصر و وابستگان به ساواک و رژیم سابق سخن به میان می‌آوردند و حدود دو سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی، بخش اعظمی از عوامل نفوذی ساواک شناسایی و تصفیه شدند.

در آستانه سقوط رژیم پهلوی بسیاری از شعب و نمایندگیهای ساواک در داخل و خارج

۱- مسعود بهنود، پیشین، ص ۷۴۵.
۲- سعیده لطفیان، پیشین، ص ۳۸۳ و ص ۳۹۲.
۳- مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۱۶، صص ۲۱ ـ ۲۲.
۴- رضا گلپور، پیشین، ص ۱۲۱ و ص ۵۱۱.

کشور اسناد محرمانه و حساس را معدوم کرده و از میان بردند. با این حال چند ماه پس از پیروزی انقلاب اسلامی، انقلابیون به دفترچه‌های رمزی دست یافتند و کشف رمز کردند که حاوی اسامی و مشخصات نفوذیها، خبرچینان، جاسوسان و عوامل ساواک در پوششهای مختلف در دوایر و وزارتخانه‌ها بود. در همان حال اخبار و گزارشات موجود نشان می‌داد که از همان روزهای نخست پس از پیروزی انقلاب اسلامی، تلاشهای بسیاری برای ربودن اسناد بر جای مانده از ساواک صورت می‌گرفت. از جمله مهمترین مراکز ساواک که بخش قابل‌توجهی از پرونده‌های محرمانه آن ربوده شده و دیگر اثری از آن به دست نیامد، شعبه ساواک در تبریز و آذربایجان بود.[۱]

بدین ترتیب تا مدتها پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به دلیل فقدان دولتی کارآمد، افراد و گروههایی در پوششهای مختلف اسناد و مدارک بسیار حساس و قابل استنادی را که می‌توانست بر ضد برخی گروههای به ظاهر انقلابی به کار گرفته شود، ربودند و یا معدوم کردند.[۲] مهندس بازرگان بعدها در کتاب «انقلاب ایران در دو حرکت» این گروهها را انقلابیونی متظاهر ارزیابی می‌کند که جز برای رسیدن به قدرت و حکومت اندیشه دیگری در سر نداشتند و همانان بودند که در سرآغاز پیروزی انقلاب اسلامی به غارت پادگانها و مقرهای ساواک و غیره پرداخته و اسناد و مدارک و غنایم بسیاری به یغما بردند.[۳]

سازمان مجاهدین خلق از جمله گروههایی بود که از همان آغازین روزهای پیروزی انقلاب و طی اعلامیه‌ها و بیانیه‌های مختلف از ضرورت برخورد قاطع با عوامل و اعضای ساواک سخن به میان می‌آورد و به دولت موقت هشدار می‌داد که در برخورد با این افراد تعلل از خود نشان می‌دهد و در حالی‌که عضوی از آن (محمدرضا سعادتی) به جرم جاسوسی برای سفارت شوروی و کا.گ.ب در تهران دستگیر شده بود، این سازمان طی تلگرامی با عنوان «اعلام جرم به مهندس بازرگان و شورای انقلاب و وزیر دادگستری» اقدام دولت انقلابی در دستگیری عضو خود را توطئه‌ای از سوی عوامل سیا و ساواک ارزیابی کرد.[٤]

از جمله اخبار و شایعاتی که در دوره نخست‌وزیری مهندس مهدی بازرگان در بین مردم

۱- شهید آیت‌الله قاضی طباطبایی به روایت اسناد ساواک، صص ۳٤۳ ـ ۳٤٥.

۲- علی‌اکبر مسعودی خمینی، پیشین، ص ٤۱۲.

۳- مهدی بازرگان، انقلاب ایران در دو حرکت، صص ۱۳۹ ـ ۱٤۰.

٤- مجموعه اعلامیه‌ها و موضع‌گیریهای سیاسی مجاهدین خلق ایران، ج ۱، ص ٥۲ و صص ۱٦٤ ـ ۱٦٥.

بر سر زبانها افتاد موضوع تلاش دولت برای تجدید ساختار و سازمان ساواک در تشکیلاتی تحت عنوان «ساواما» بود. در این باره با برخی از اعضای دولت بازرگان نیز مصاحبه‌هایی شد تا صحت و سقم آن آشکار شود. در این میان حسین فردوست در خاطرات خود تصریح کرده که از آغازین روزهای پس از پیروزی انقلاب، برخی از مقامات دولت جدید با او تماس گرفته و درباره تشکیل سازمانی نظیر ساواک با او رایزنیهایی کرده بودند و او سپهبد ناصر مقدم آخرین رئیس ساواک را برای تصدی سازمان جدید معرفی کرده بود.[۱] در اسناد سفارت امریکا در تهران نیز به گزارشی از جاسوسان این سفارت اشاره شده که در جریان تلاش دولت بازرگان برای تشکیل دستگاه اطلاعاتی و امنیتی جدیدی تحت عنوان «ساواما» مورد مشورت قرار گرفته بودند. البته ابراهیم یزدی از اعضای کابینه بازرگان اخبار مربوط به ارتباط بازرگان با سپهبد ناصر مقدم پس از پیروزی انقلاب اسلامی را رد می‌کند و تصریح می‌کند که برخلاف شایعات موجود بازرگان هیچ وعده‌ای مبنی بر انتصاب مقدم به ریاست سازمان اطلاعاتی و امنیتی جدید به او نداده است.[۲] با این احوال شواهد و قراین موجود نشان می‌دهد که علاوه بر بازرگان، سایر تصمیم‌گیرندگان انقلاب نیز مدت کوتاهی پس از پیروزی انقلاب بر ضرورت تأسیس سازمان اطلاعاتی و امنیتی جدیدی که مسائل ضداطلاعاتی و ضدجاسوسی را پی گیرد، واقف شده بودند.

در برخی از سخنان مهندس مهدی بازرگان هم به طور ضمنی از تلاش دولت موقت تحت مدیریت وی برای بهره‌گیری از تجارب و همکاری بعضی از اعضای اداره کل هشتم ساواک در امر ضدجاسوسی و مراقبت از جاسوسان و مأموران اطلاعاتی و امنیتی کشورهای خارجی در ایران (نظیر کا.گ.ب و سیا) از همان روزهای نخستین پس از پیروزی انقلاب اسلامی اشاراتی شده است.[۳] سالها بعد سعید حجاریان در مصاحبه‌ای با روزنامه شرق تصریح کرد که در دولت موقت بازرگان اداره کل هشتم ساواک (ضدجاسوسی) بار دیگر فعالیتش را تجدید کرد.

شایعات مربوط به تجدید ساختار ساواک در سازمانی جدید و تحت عناوینی نظیر ساواما تا مدتها در محافل سیاسی، اجتماعی و مطبوعاتی وجود داشت. محسن مبصر در خاطرات

۱- حسین فردوست، پیشین، ج ۱، صص ۶۲۷ ـ ۶۳۱.

۲- ابراهیم یزدی، آخرین تلاشها در آخرین روزها، صص ۳۱۷ ـ ۳۱۸.

۳- عباس امیرانتظام، پیشین، ج ۲، صص ۱۸ ـ ۲۰ و صص ۵۸ ـ ۵۹.

خود، ارتشبد حسین فردوست را طراح تشکیلات ساواما معرفی می‌کند که مقرر بود با تمهیدات و امکاناتی که دولت موقت در اختیار او می‌گذارد و با بهره‌گیری از تجارب و همکاری اداره کل هشتم ساواک، این تشکیلات جدید را سازماندهی کند.[1] برخی گروههای سیاسی مخالف دولت بازرگان هم در اعلامیه‌ها، نوشته‌ها و موضع‌گیریهای خود این دولت را به تلاش برای تجدید ساختار و فعالیت ساواک متهم کرده‌اند.[2] افکار عمومی کشور و نیز بسیاری از گروههای سیاسی و اجتماعی شایعات مربوط به طرح تجدید ساختار و فعالیت ساواک را با نگرانی دنبال می‌کردند و در این راستا حملات و انتقادات بسیاری نیز متوجه دولت موقت می‌شد.

بحث تجدید ساختار بخشهایی از ساواک و نیز بهره‌گیری از تجارب و همکاری اعضای آن در تشکیل سازمان اطلاعاتی و امنیتی جدید در تمام دوران نخست‌وزیری بازرگان و سپس زمان ریاست جمهوری بنی‌صدر ادامه یافت. از پیروزی انقلاب اسلامی در بخشهای مختلفی چون نخست‌وزیری، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، کمیته‌های انقلاب اسلامی و دادستانی انقلاب، دوایری به منظور پی‌گیری مسائل اطلاعاتی، امنیتی و ضدجاسوسی تشکیل شده بود. با این حال موضوع مربوط به تجدید ساختار و فعالیت ساواک در قالب سازمانی با عنوان جدید از حد شایعات و اخبار بی‌اساسی که در محافل مختلف سیاسی، اجتماعی و مطبوعاتی وجود داشت، فراتر نرفت و نیروهای مسئول در نظام جدید، به‌ویژه از اوایل دوران ریاست جمهوری شهید محمدعلی رجایی، طرح تشکیل سازمان اطلاعاتی و امنیتی جدیدی را پی افکندند که پس از مدتها به تأسیس نهایی وزارت اطلاعات در سال ۱۳۶۳ منجر شد.

تعقیب و محاکمه

از نخستین نهادهایی که تقریباً بلافاصله پس از پیروزی انقلاب اسلامی شکل گرفت، دادگاههای انقلاب و محاکم شرع بود که برای محاکمه وابستگان به رژیم پهلوی تأسیس شد. از جمله وظایف این نهادها دستگیری، بازجویی و محاکمه اعضا و عوامل وابسته به ساواک بود. کمیته‌های انقلاب اسلامی که حتی زودتر از محاکم انقلاب در شهرها و مناطق

۱- محسن مبصر، پیشین، صص ۲٦۹ ـ ۲۷۱ و ص ۲۸٤.

۲- علی راسخ افشار، جبهه ملی ایران، صص ۲۵ ـ ۳۷.

مختلف کشور تشکیل شدند، در دستگیری و تسلیم متهمان و اعضای ساواک به دادگاههای انقلاب نقش قابل‌توجهی ایفا کردند. یکی از وظایف محوله به کمیته‌های انقلاب اسلامی شناسایی، دستگیری و تسلیم اعضای ساواک و وابستگان به این سازمان به محاکم قضایی و دادگاههای انقلاب بود و به رغم انتقادات برخی بخشهای دولت موقت، این نهاد در آن مقطع حساس و پرخطر آغازین روزهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی، نقش مهمی در استقرار و تثبیت موقعیت نظام اسلامی ایفا کرد.[1] از دیگر نهادهای جدیدالتأسیس که در شناسایی و دستگیری و مقابله با عوامل ساواک و ضدانقلاب نقش قابل‌توجهی داشت، بسیج مستضعفین بود که در ۵ آذر ۱۳۵۸ رسماً اعلام موجودیت کرد و به عنوان بازوی مردمی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، در شناسایی، دستگیری و نیز برخورد و مقابله با اعضای ساواک و ضدانقلابیون نقش مهمی داشت.

از جمله مدارکی که پس از پیروزی انقلاب اسلامی برای شناسایی و محاکمه اعضای شاخص ساواک از آن بهره گرفته شد، اسناد و مدارک بر جای مانده از ساواک بود. محاکم شرع و دادگاههای انقلاب با استناد به این اسناد، پرونده‌های متهمان و وابستگان به رژیم سابق را تکمیل می‌کردند. چنان‌که اسناد بر جای مانده از ساواک ارتباط برخی اعضای نهضت آزادی ایران و جبهه ملی را که پس از پیروزی انقلاب اسلامی دستگیر و محاکمه شدند، با این سازمان مشخص کرد.[2]

امام خمینی (ره)، مجامع و سازمانهای جهانی و بین‌المللی را که نسبت به اجرای برخی احکام درباره اعضا و وابستگان ساواک انتقاد می‌کردند، مردود دانسته و می‌فرمودند که چرا در دوران رژیم پهلوی و در قبال جنایات، شکنجه‌ها، قتلها و اقدامات غیرانسانی و ناروایی که ساواک انجام می‌داد، هیچ اعتراض و انتقادی روا نمی‌دانستند، اما اکنون با اعدام چند نفر از شکنجه‌گران به اعتراض برمی‌خیزند. امام خمینی در عین حال، نهادهای انقلابی نظیر کمیته‌های انقلاب اسلامی، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و محاکم انقلاب و شرع را هشدار می‌داد که در برخورد با مخالفان نظام جمهوری اسلامی از جاده صواب منحرف نشوند.[3] ایشان طی بیاناتی در ۲۷ آبان ۱۳۵۸ تصریح کردند که اگر فردی در نظام جمهوری اسلامی

۱- علی جنتی، پیشین، صص ۱۶۶ ـ ۱۶۹؛ نامه انقلاب اسلامی، بهمن ۱۳۶۰، صص ۱۲۸ ـ ۱۳۰.
۲- علی دوانی، پیشین، ج ۶، ص ۳۹؛ عباس امیرانتظام، پیشین، ج ۲، صص ۷۲ ـ ۷۸ و صص ۲۱۶ ـ ۲۲۰.
۳- امام خمینی، پیشین، ج ۶، صص ۱۷۴ ـ ۱۷۵.

برخلاف مصالح و خواسته اسلام عمل کند، «این از ساواکی بدتر است.»[۱]

در این اوضاع و احوال، مردم خواستار برخورد شدید و قاطع دادگاهها و محاکم شرع و انقلاب با اعضا و وابستگان ساواک بودند. گروهی از مادران کسانی که در دوران پهلوی توسط ساواک مورد آزار قرار گرفته و یا به شهادت رسیده بودند، طی نامه‌ای از امام خمینی خواستار مجازات عوامل ساواک شدند: «**... حضرت آیت‌الله ما کینه‌توز و انتقام‌جو نیستیم اما خواستاریم که عدالت اجرا شود. مردم از این‌که نسبت به عناصر و اعضای سازمان مخوف ساواک تعللی به خرج داده می‌شود دچار نگرانی و دلهره هستند. در حالی که آنها با کمال وقاحت جهت دریافت حقوق ومزایا و تعیین تکلیف خویش به نخست‌وزیری مراجعه می‌کنند [اشاره به تجمع ساواکیها در مقابل ساختمان نخست‌وزیری]... ما مادران خواستاریم کلیه عناصر و افراد ساواک در گوشه و کنار این مرز و بوم دستگیر و به دادگاههای انقلابی سپرده شوند.**»[۲]

امام خمینی نیز طی فرمانی در ۲۸ اسفند ۱۳۵۸، اعلام عفو عمومی کرد، اما افراد جانی و تبه‌کار را از قاعده عفو عمومی مستثنی ساخت.[۳]

روزنامه‌ها و نشریات آن دوره مملو از اخبار و گزارشات مربوط به تعقیب اعضای ساواک و دستگیری بسیاری از عوامل این سازمان است. در همان حال برخی از مهمترین چهره‌های ساواک در تهران و سایر شهرها به انحاء گوناگون تلاش می‌کردند از چنگ انقلابیون بگریزند. اخبار و گزارشات موجود حاکی از دستگیری برخی از همین افراد در آستانه خروج از مرزهای کشور بود. اسامی بسیاری از اعضای فعال و رده بالای ساواک که جرم آنان در شکنجه، قتل و سایر اقدامات خلاف محرز شده بود، در روزنامه‌های آن دوره درج می‌شد.[۴]

در این میان، بسیاری از چهره‌های شکنجه‌گر و شناخته شده ساواک که از همان نخستین روزهای پس از انقلاب در گوشه و کنار کشور زندگی مخفیانه‌ای داشتند، تحت تعقیب دادگاههای انقلاب،کمیته‌ها و سایر مراجع مسئول قرار گرفتند. هر از گاه اسامی و مشخصاتی در روزنامه‌ها و نشریات منتشر شده و از مردم می‌خواستند چنانچه از این افراد اطلاعاتی در

۱- همان، ج ۱۳، ص ۱۷۶.

۲- روزنامه کیهان، ش ۱۰۷۵، یکشنبه ۲۳ اردیبهشت ۱۳۵۸، ص ٦.

۳- امام خمینی، پیشین، ج ۱۲، صص ۱۳ ـ ۱٤.

۴- روزنامه کیهان، ش ۱۰٦٦۹، چهارشنبه ۸ فروردین ۱۳۵۸، ص ۵؛ روزنامه کیهان، ش ۱۰٦۹٦، دوشنبه ۱۰ اردیبهشت ۱۳۵۸، ص ۵.

دست دارند، در اختیار دادگاهها و دادسراهای مربوطه قرار دهند. از جمله روزنامه کیهان در ۲ خرداد ۱۳۵۸ در این باره به نقل از دادستان انقلاب استان مرکز چنین آورد:

«دادستان انقلاب اسلامی مرکز صورت اسامی ۱۴ نفر از متهمین دادسرای انقلاب اسلامی را انتشار داد تا چنان‌که کسانی اطلاعاتی و یا شکایاتی علیه آنها دارند با مدارک کافی به دفتر این دادسرا ارسال دارند: ۱ـ سرهنگ هوشنگ سلیمی تهرانی رئیس ساواک اهواز، اردبیل، استان آذربایجان و بوشهر ۲ـ روح‌الله معبر بازجوی ساواک اهواز به‌ویژه دانشجویان دادگاه بندر شاپور ۳ـ فریدون سلیمی تهرانی بازجو ۴ـ صمد امیرصمصام‌پور معاون ساواک رشت و آبادان ۵ـ سرهنگ پرنیانی رئیس ساواک کرج ۶ـ علی‌اصغر صادقی یگانه بازجوی متخصص ۷ـ عبدالله ذوالفقاری عضو اکیپ کمکی کمیته مشترک به اصطلاح خرابکاری ۸ـ احمد اظهری بازجوی ساواک رضائیه ۹ـ سرهنگ احمدی رئیس ساواک اراک ۱۰ـ هوشنگ امیرافشارنیا رئیس زندانهای اوین و قزل‌قلعه ۱۱ـ کریم باصرنیا رئیس ساواک قم، بازجو و شکنجه‌گر و دستگیر کننده ۱۲ـ ولی‌الله غیاثی جزو تیم گشتی اوین ۱۳ـ پرویز حاجی فرجی جزو تیم گشتی و دستگیری اوین ۱۴ـ محسن نادریان معروف به محسن سگ‌سبیل.»[1]

در ۱۵ اردیبهشت ۱۳۵۸ روزنامه کیهان فهرست ۸۶ نفره‌ای منتشر کرد که در پوششهای مختلف سیاسی، دیپلماتیک، دانشجویی و غیره برای ساواک در خارج از کشور کار می‌کردند و بانک مرکزی همه ماهه حقوق و دستمزد آنان را از حساب ویژه ساواک ارسال می‌کرد.[2] اخبار و گزارشات موجود حاکی از آن بود که مدت کوتاهی پس از پیروزی انقلاب اسلامی مردم خشمگین در شهرهای مختلف اعضای برجسته و در عین حال بدنام و جنایتکار ساواک را دستگیر و گاه به طرز فجیعی به قتل می‌رسانیدند. همچنان که روزنامه کیهان در روز ۲۳ بهمن ۱۳۵۷ از قتل فجیع ۶ ساواکی و نیز رئیس ساواک رشت توسط مردم خشمگین این شهر خبر داد.[3] برخی از مهمترین چهره‌های ساواک نیز قبل از دستگیری، خودکشی کردند. از مشهورترین و در عین حال جنایتکارترین ساواکیانی که قبل از دستگیری خودکشی کرد،

۱- روزنامه کیهان، ش ۱۰۷۱۴، چهارشنبه ۲ خرداد ۱۳۵۸، ص ۵؛ روزنامه کیهان، ش ۱۰۶۶۸، سه‌شنبه ۷ فروردین ۱۳۵۸، ص ۲.

۲- روزنامه کیهان، ش ۱۰۶۹۸، شنبه ۱۵ اردیبهشت ۱۳۵۸، ص ۸.

۳- روزنامه کیهان، ش ۱۰۶۳۶، دوشنبه ۲۳ بهمن ۱۳۵۷، ص ۸.

محمدعلی شعبانی معروف به حسینی بازجوی کمیته مشترک ضدخرابکاری بود. او تا حدود ۵۰ روز پس از آن که با اسلحه کمری خودکشی کرد، زنده بود و نهایتاً در روز جمعه ۱۴ اردیبهشت ۱۳۵۸ مرد.[۱] تعداد قابل توجهی از ساواکیان و وابستگان آن سازمان نیز که شناسایی، دستگیر و در زندان به سر می‌بردند، از زندانها و از دست مأمورین فرار کرده و بعضاً پس از مدتی از کشور گریختند.[۲] اموال و داراییهای منقول و غیرمنقول بسیاری از اعضا و وابستگان ساواک نیز در شهرهای مختلف با رأی محاکم قضایی مصادره شد؛ البته تعداد قابل‌توجهی از ساواکیان ماهها پیش از پیروزی انقلاب اسلامی و با پیش‌بینی روند تحولاتی که آشکارا سقوط نهایی حکومت پهلوی را هدف گرفته بود، بخش اعظمی از داراییها و اموال و وجوه نقدی خود را ازکشور خارج کرده و خود نیز به خارج از کشور گریخته بودند. به رغم تمام قاطعیتی که قضات و محاکم شرع و انقلاب در محاکمه و صدور مجازات برای مقامات، مدیران، شکنجه‌گران و جانیان ساواک از خود نشان می‌دادند، مواردی هم وجود داشت که برخی چهره‌های ساواک پس از آن که با استناد به مدارک موجود ثابت می‌کردند که در آن شرایط از انجام برخی اقدامات ناگزیر بوده‌اند ، از مجازاتهای سنگین نظیر اعدام، نجات یافتند.[۳] با این احوال در چند ماه اول انقلاب هر از گاه روزنامه‌ها گزارشات مفصلی از روند محاکمه، صدور و اجرای احکام چهره‌های مشهور ساواک چاپ و منتشر می‌کردند؛ به‌ویژه جریان محاکمه چهره‌هایی از ساواک که به اعدام محکوم می‌شدند، در صدر اخبار قرار می‌گرفت. دادگاههای انقلاب درباره برخی از چهره‌های ساواک که پیش از دستگیری، از کشور خارج شده بودند و یا هنوز دستگیر نشده و در داخل کشور زندگی مخفی داشتند، احکام غیابی صادر می‌کردند. تعداد قابل‌توجهی از اعضای اداره کل سوم ساواک که اتهام آنان شکنجه و قتل مردم بود، به اعدام محکوم می‌شدند. از مهیج‌ترین محاکماتی که در ماههای نخست پیروزی انقلاب برگزار شد، دادگاه آرش و تهرانی بود، که از بی‌رحم‌ترین شکنجه‌گران ساواک بودند.

شاه طی سخنانی در خارج از کشور، از قاطعیتی که دادگاههای انقلاب در محاکمه، صدور و اجرای سریع احکام برای محکومان نشان می‌دادند، انتقاد کرد. شاه با اظهار تأسف از اعدام

۱- مسعود بهنود، پیشین، ص ٤٥١ و ص ٥٢٤.

۲- همان، صص ٤٥٦ ـ ٤٥٧.

۳- مسعود بهنود، پیشین، صص ۱۸۲ ـ ۱۸۳ و صص ٤٧١ ـ ٤٧٤؛ محمد یزدی، پیشین، صص ۲۸۲ ـ ۲۸٤.

سریع برخی از رؤسا و اعضای برجسته ساواک، مجامع حقوق بشری و عفو بین‌المللی و نظایر آنها را به باد انتقاد می‌گرفت.[۱] در همان حال برخی اعضای ساواک که ادعا می‌کردند در دوران فعالیت خود در ساواک مرتکب خلافی نشده‌اند، با برگزاری گردهماییهایی در برابر ساختمان نخست‌وزیری نسبت به دستگیری و زندانی شدن همکاران سابق خود در ساواک اعتراض می‌کردند و خواستار آزادی هر چه سریع‌تر آنان می‌شدند. جالب اینکه برخی از افراد جانی و تبه‌کار ساواک در درون همین معترضین و تشکیل‌دهندگان میتینگهای اعتراضی، شناسایی شده و دستگیر می‌شدند.[۲]

همکاری با سیا

در دوره انقلاب، سفارت امریکا در تهران و نیز مأموران سیا در ایران تحولات سیاسی و اجتماعی کشور را با دقت دنبال می‌کردند. در واپسین ماههای حکومت پهلوی آشکار شده بود که امید چندانی به نجات شاه نیست، به همین دلیل، سفارت و مأموران سیا، برای حفظ منافع خود در نظام سیاسی جدیدی که پیش‌بینی می‌شد در آینده‌ای نه چندان دور قدرت را در دست گیرد، با برخی افراد میانه‌رو وارد مذاکره شدند. با انتصاب بازرگان به سمت نخست‌وزیر موقت انقلابی، امریکا برای کنار آمدن با حکومت اسلامی امیدوار شد و به دنبال آن تماسهایی در سطح نمایندگان دولت و افرادی از سفارت امریکا در تهران ادامه یافت. در همان حال سفارت امریکا و نیز مأموران سیا در ایران به رغم انتقاداتی که از سوی انقلابیون متوجه آنان بود، با افراد و گروههایی از ضدانقلاب و اعضا و وابستگان ساواک در ارتباط بودند و تلاش می‌کردند قبل از آن که دادگاهها و محاکم انقلابی ساواکیان و عناصر وابسته به رژیم سابق را محاکمه و به مجازات برسانند، به آنان پناه داده و با جعل اسناد و تهیه گذرنامه‌های مستعار موجبات فرار آنان را از کشور فراهم آورند. سفارت امریکا در ایران، ضمن حمایت از مخالفان داخلی نظام جمهوری اسلامی و حرکت خزنده‌ای برای نفوذ در انقلاب و گسترش رابطه با دولت موقت، برای تضعیف دستاوردهای انقلاب فعالیت می‌کرد. سفارت امریکا در تهران کانونی برای فعالیت و آمد و شد جاسوسان، خبرچینان و مخالفان نظام جمهوری اسلامی شده بود و

۱- محمدرضا پهلوی، پیشین، صص ۳۹۳ ـ ۳۹٤؛ غلامرضا نجاتی، پیشین، صص ۱۳۷ ـ ۱۳۸.
۲- مسعود بهنود، پیشین، صص ٤٤۰ ـ ٤٤۱.

ناآرامیها را در گوشه و کنار کشور و تحرکات ساواکیان سابق و ضدانقلاب را هماهنگ می‌کرد.[۱] بسیاری از اعضای برجسته ساواک که از کشور گریخته بودند با مقامات امریکا و نیز سیا ارتباط داشتند و درباره اقداماتی که می‌توانست بر ضد نظام جمهوری اسلامی صورت گیرد، رایزنی می‌کردند. همچنین برخی از رؤسا و رهبران بلندپایه و میانی ساواک که پس از پیروزی انقلاب در کشور مانده بودند، با مقامات سفارت امریکا و نیز سیا در ایران رابطه داشتند. قراین موجود نشان می‌دهد که اعضا و عناصر وابسته به ساواک به‌ویژه در خارج از ایران با مأموران موساد نیز ارتباط داشتند. سیا همچنین برخی از مهمترین و کارآمدترین جاسوسان و خبرچینان ساواک را در داخل و خارج کشور که هنوز هویتشان برای نظام اسلامی آشکار نشده بود، به خدمت گرفت. این افراد که در پوششهای مختلفی در داخل و خارج کشور فعالیت می‌کردند، می‌توانستند آزادانه به ایران مسافرت کنند و بیش از هر نیروی دیگری در خدمت اهداف اطلاعاتی ـ جاسوسی امریکا و سیا قرار گیرند. در همان حال برخی چهره‌های ناشناخته اما مهم ساواک در داخل و خارج کشور، فعالیتهایی بر ضد نظام جمهوری اسلامی سازمان می‌دادند و امیدوار بودند از طریق سفارت امریکا و نیز مأموران سیا در ایران اقدامات خود را به سرانجام رسانند.[۲]

گفته می‌شد تحرکاتی از این دست به منظور تقویت موقعیت میانه‌روها در مقابل دشمنان و مخالفان سازش ناپذیر امریکا، به رهبری امام خمینی صورت می‌گیرد. قراینی هم وجود داشت که نشان می‌داد این محافل با هماهنگی سفارت امریکا با برخی گروههای افراطی نظیر گروه تروریستی فرقان که طرح ترور رهبران اصلی انقلاب را داشتند، همکاری می‌کنند.[۳] در نخستین ماههای پس از پیروزی، انقلاب اسلامی در برخی مراکز و مناطق کشور اغتشاشات و درگیریهایی وجود داشت که مقامات حکومت اسلامی بر این باور بودند که مأموران سیا و عناصر وابسته به ساواک در این آشوبها دخالت دارند.[۴] برخی قراین نیز حاکی از تلاش مشترک سیا و اعضای پیشین ساواک برای نفوذ در سیستم امنیتی و اطلاعاتی نظام

۱- افشای امپریالیسم، ج ۲، صص ۱ ـ ۲۸؛ حسن واعظی، ایران و امریکا، صص ۸۹ ـ ۱۱۱.

۲- مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ٦، صص ۲۲ ـ ۲۰۳ و صص ۲۱۳ ـ ۲۱٤؛ جیمز. ا. بیل، پیشین، صص ٤۱٤ ـ ٤۱٥.

۳- مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۳۱، صص ۱۳ ـ ۱٥.

۴- مسعود بهنود، پیشین، ص ۷۳٥.

نوپای اسلامی از همان ماههای نخست پس از پیروزی انقلاب اسلامی بود. هر چند در آغاز امر دستگاه اطلاعاتی ـ امنیتی منسجم و یکپارچه‌ای در ایران وجود نداشت و هر یک از نهادهای جدیدالتأسیس و نیز دولت، دادستانی و غیره گروههایی برای امور اطلاعاتی و امنیتی خود به کار گرفته بودند، اما به نظر می‌رسید عواملی از جاسوسان و عناصر وابسته و مرتبط با سیا و نیز ساواکیها تلاش می‌کردند به انحاء گوناگون به درون نظام اطلاعاتی ـ امنیتی رژیم انقلابی نفوذ کنند. بدون دلیل نبود که بخش اعظمی از مردم و نیز رهبران انقلاب از همان نخستین روزهای پس از پیروزی به جد نگران دخالتهای پیدا و پنهان سیا و امریکا در ایران بوده و دولت موقت را به دلیل مدارا با امریکا شماتت کرده و خواستار پایان دادن هرچه سریع‌تر به رابطه با آن بودند. گفته می‌شد طرح نهایی مشترک سیا، ساواک، سفارت امریکا و نیز میانه‌روهایی نظیر شریعتمداری، جلوگیری از تسلط انقلابیون سازش‌ناپذیر به رهبری امام خمینی بر ارکان حاکمیت نظام جدید و سپردن حکومت به گروههای میانه‌رو نظیر شریعتمداری و نیز برخی گروهها و احزاب مانند جبهه ملی و نهضت آزادی ایران بود که مشی آشتی‌جویانه‌ای در قبال منافع و خواستهای امریکا در ایران دنبال می‌کردند. نیز به نظر می‌رسید عوامل سیا و ساواک امید بسیاری به موفقیتهای میانه‌روها و از جمله آیت‌الله شریعتمداری و نیز حزب خلق مسلمان داشتند. انتصاب مهدی بازرگان به نخست‌وزیری از مهمترین امیدهای امریکابرای کنار آمدن با نظام اسلامی بود . البته تصرف سفارت امریکا در تهران ـ ۱۳ آبان ۱۳۵۸ ـ که با مخالفت شدید دولت بازرگان مواجه شد، نشان داد عمر دولت بازرگان و حاکمیت میانه‌روها در ایران به سرآمده و تلاشهای امریکا برای حضور دوباره در ایران به شکست انجامیده است.[۱]

سپاه پاسداران انقلاب اسلامی هم روز پس از شکست طرح امریکا برای آزادی گروگانها، در بیانیه‌ای ـ ۲۸ اردیبهشت ۱۳۵۹ ـ با اشاره به طرحهای امریکا و عوامل داخلی آنها برای ضربه زدن به نظام جمهوری اسلامی، تصریح کرد که بسیاری از ساواکیهای سابق همراه با گروهی از ضدانقلابیون در داخل و خارج کشور، امریکا و سیا را در عملی ساختن این طرح شکست خورده حمایت می‌کردند. تعداد قابل توجهی از اعضا و وابستگان ساواک نیز، همزمان

۱- غلامرضا کرباسچی، پیشین، ص ۳۷۵؛ ویلیام شوکراس، پیشین، صص ۱٤٤ ـ ۱٤٥؛ ویلیام سولیوان، پیشین، صص ۱٤٤ ـ ۱٤٥.

با انجام عملیات موسوم به «نیروی دلتا» در بغداد و مرزهای غربی ایران آماده انجام اقدامات خرابکارانه و تخریبی بر ضد نظام جمهوری اسلامی بودند. ضمن این‌که در داخل کشور نیز، همزمان با این حمله، اقدامات خرابکارانه دیگری به وقوع پیوست که عوامل ساواک و ضدانقلابیون در آن نقش برجسته‌ای داشتند.[۱]

منصور رفیع‌زاده نماینده پیشین ساواک در امریکا نیز در خاطراتش تصریح می‌کند که مأموران سیا در آستانه حمله به ایران با او در امریکا تماس گرفته و گفته‌اند که در این عملیات از کمکهای برخی عوامل و عناصر وابسته به ساواک و از جمله منوچهر قربانی‌فر برخوردار هستند.[۲]

هنگامی که حمله به ایران برای آزاد کردن گروگانها با شکست مواجه شد، امریکا دست به کار طرحهای دیگری شد و در حالی که شبکه گسترده‌ای از اعضای ساواک و وابستگان به رژیم سابق با همدستی برخی گروههای سیاسی مخالف نظام به ناآرامیها و آشوبهای قومی، سیاسی و غیره دامن می‌زدند، سازمان سیا با همکاری موساد و ساواک و سایر ضدانقلابیون و نیز برخی گروهها و افراد مخالف نظیر شاپور بختیار در حال آماده کردن یک طرح کودتای نظامی در ایران بودند که به «کودتای نوژه» مشهور شد. بر اساس این طرح، مقرر بود افرادی از نظامیان، رجال و عوامل سیاسی، امنیتی، اطلاعاتی و لشکری وابسته به رژیم سابق با هماهنگی و هدایت سیا و با بهره‌گیری از چندین فروند هواپیمای جنگی از پایگاه هوایی شهید نوژه همدان به تهران حمله کرده و با بمباران مراکزی چون محل زندگی امام خمینی در جماران و نیز برخی پادگانها و مراکز نظامی در تهران، صدا و سیمای جمهوری اسلامی را اشغال کرده و به عمر نظام نوپای جمهوری اسلامی پایان دهند. با کشف این توطئه که با دستگیری بسیاری از عوامل و دست‌اندرکاران کودتا همراه بود، بار دیگر از خطری که می‌رفت نظام انقلابی را تهدید کند، جلوگیری شد. اسناد و مدارک موجود نشان می‌دهد که کودتای نوژه مدتها قبل از سوی مأموران سیا و با همکاری عوامل موساد و برخی چهره‌های مشهور ساواک در داخل و خارج کشور، عوامل نظامی، لشکری و کشوری وابسته به رژیم سابق و برخی گروههای سیاسی معارض حکومت اسلامی در دست بررسی بود و مقدمات و تمهیدات

۱- مجموعه بیانیه‌های دفتر سیاسی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ش ۱ ـ ۱۵، صص ۱۸۷ ـ ۱۹۱.
۲- منصور رفیع‌زاده، پیشین، ص ٤۷٤.

لازم برای اجرای آن صورت گرفته بود. پرویز ثابتی که از مدتها قبل در خارج کشور به سر می‌برد، از جمله مهمترین چهره‌های ساواک بود که برای موفقیت کودتای نوژه به کمک فراخوانده شده بودند و سایر عناصر و اعضای کم‌تر شناخته شده و دستگیر نشده ساواک نیز که هنوز در داخل کشور به سر می‌بردند، برای یاری کودتاگران بسیج شده بودند؛ عناصر ساواک در داخل کشور، مهمترین نیروهای تشکیل دهنده شاخه نظامی کودتای نوژه بودند.

با شکست کودتای نوژه، امریکا توطئه دیگری برای به سقوط کشانیدن نظام اسلامی آغاز کرد و با اشاره ایالات متحده، رژیم بعثی عراق در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ به ایران حمله کرد. در این جنگ تحمیلی که حدود هشت سال به طول انجامید، برخی اعضا و عناصر وابسته به ساواک و ضدانقلاب همکاری تنگاتنگی با رژیم بعثی عراق داشتند. عراق در کسب خبر و اطلاعات و اخبار محرمانه و مهم درباره مراکز حساس نظامی، امنیتی، اقتصادی، سیاسی و غیره در ایران به عوامل ساواک و رژیم سابق در داخل و خارج کشور اتکا داشت. از جمله حوادث دوره جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، واقعه موسوم به «ایران گیت» یا «ایران کنترا» بود که شواهد نشان می‌داد برخی از اعضا و عوامل ساواک در رأس همه، منوچهر قربانی‌فر در این ماجرا نقش داشتند. گفته می‌شد امریکا امیدوار بود با وساطت و هماهنگی سیا، موساد و عوامل سابق ساواک، در ازای فروش برخی تجهیزات نظامی به دولت ایران، از نفوذ این کشور برای آزادی گروگانهای امریکایی در لبنان استفاده کند. در این رابطه مقدمات سفر مخفیانه هیئتی امریکایی به رهبری مک فارلین (در اردیبهشت ۱۳۶۴) به ایران فراهم شد که عضوی از موساد نیز در پوشش فردی امریکایی این هیئت را همراهی می‌کرد. اما، به رغم مسافرت این هیئت به تهران و ملاقاتی که با برخی از اعضای بلندپایه دولت و حکومت ایران و از جمله حجت‌الاسلام علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی صورت گرفت، این طرح به دنبال افشاگریهای به موقع هاشمی رفسنجانی با شکست روبرو شد.[1] روند تأثیرگذاری اعضا و عوامل وابسته به ساواک و رژیم سابق، که از یاری و مشارکت برخی گروههای سیاسی مخالف نظام جمهوری اسلامی نیز برخوردار بودند، از اواخر دهۀ ۱۳۶۰ به سرعت رو به کاهش نهاد و به تدریج نام و یاد ساواک و ساواکیان به حافظه تاریخ سپرده شد.

۱- رضا گلپور، پیشین، صص ۱۷۸ ـ ۱۷۹ و صص ۷۹۹ ـ ۸۱۵؛ یان بلک، پیشین، صص ۵۱۹ ـ ۵۲۷.

در صف ضدانقلاب

از همان نخستین روزهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی، رهبران نظام اسلامی شواهد و قراین آشکاری در دست داشتند که نشان می‌داد اعضا و عوامل ساواک با هماهنگی سایر عوامل رژیم سابق و نیز برخی گروههای سیاسی معارض، توطئه را آغاز کرده و به‌ویژه به دلیل شناخت قابل‌توجهی که از کشور دارند، در بسیاری از موارد هدایت عوامل ضدانقلاب را برعهده گرفته‌اند. امام خمینی طی سخنرانیها و پیامهای مکرر خود مردم را به ضرورت هوشیاری در برابر اقدامات خرابکارانه و توطئه‌های عوامل و اعضای ساواک و سایر عناصر وابسته به رژیم سابق هشدار داده و تصریح می‌کردند که در شرایط پیروزی انقلاب، دشمنان نظام جمهوری اسلامی، عوامل وابسته به ساواک و سایر نیروهای خود را برای ایجاد اختلاف و چند دستگی و نیز اقدامات خرابکارانه بسیج کرده‌اند.[1]

عوامل وابسته به ساواک برای ناامن کردن کشور و مقابله با نظام اسلامی در برخی شهرها به مدارس دخترانه حمله کرده و تعدادی از دانش‌آموزان و معلمان را به قتل رساندند و تعدادی را نیز مجروح و مضروب ساختند. ساواکیان امیدوار بودند با ایجاد رعب و وحشت نظام جدید را متزلزل کنند.[2] اخبار کشور حاکی از متشکل شدن ساواکیهای سابق در گروههای چندین نفری برای ضربه زدن به نظام اسلامی بود. رهبران انقلاب نیز به مردم هشدار می‌دادند که اعضا و عوامل وابسته به ساواک به انواع اسلحه‌های سرد و گرم مسلحند و منتظر فرصت برای درگیر شدن با مردم هستند. به تدریج در برخی استانها ناآرامیهایی به وقوع می‌پیوست و مسئولان تصریح می‌کردند که در سازماندهی این ناآرامیها، ساواکیهای سابق نقش مهمی دارند. عوامل و اعضای سابق ساواک در صف ناراضیان و مخالفان انقلاب وارد شده و برای ضربه زدن به نظام اسلامی تلاش می‌کردند. از جمله اقداماتی که در طول دوران یک ساله پس از پیروزی انقلاب اسلامی، عناصر و عوامل وابسته به ساواک در سازماندهی، هدایت و اجرای آن مشارکت داشتند، چنین است:

۱ـ ایجاد آشوب و کشتار مستمر در کلیه مناطق کردستان مانند مهاباد، سنندج، سقز، سردشت، بانه، پاوه، کامیاران، اورامانات، سلماس، نقده و ...

۱- روزنامه کیهان، ش ۱۰۷۱۰، شنبه ۲۹ اردیبهشت ۱۳۵۸، ص ۱؛ مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ٤٤، صص ٤٦ ـ ٤٧.

۲- روزنامه کیهان، ش ۱۰٦٦٥، دوشنبه ۲۸ اسفند ۱۳۵۷، ص ۳.

۲ـ ایجاد اغتشاش و هرج و مرج و قتل در گنبد، تبریز، تهران، زاهدان، بندر لنگه، قم و ...

۳ـ ترور شخصیتهای اسلامی و افراد مبارز

٤ـ قتل و ترور مداوم پاسداران در هر نقطه از کشور

۵ـ آتش زدن متناوب جنگلها و مراتع

٦ـ آتش زدن صندوقهای رأی

۷ـ آتش زدن خرمنها و تخریب زمینهای زراعتی و باغستانها

۸ـ مسموم کردن آب رودخانه‌ها برای از بین بردن ماهیها

۹ـ تخریب و آتش زدن مغازه‌ها و خانه‌های مردم

۱۰ـ سرقت اموال مردم

۱۱ـ اشغال مراکز دولتی بنام تحصن و...

۱۲ـ کارشکنی در جریان کار مراکز تولیدی و کارخانه‌ها

۱۳ـ راهزنی و سرقت اموال و گوسفندان مردم

١٤ـ کشتار بی‌رویه گاوها و گوسفندان شیرده یا حامله برمهای شیری و صید حیوانات و پرندگان وحشی

۱۵ـ پخش شدید سلاح

۱۷ـ خارج کردن پول، طلا، اجناس قیمتی و اسناد سیاسی

۱۸ـ جعل اسکناس، گذرنامه و مهر به نام کمیته امام و نظایر آن

۱۹ـ انفجار در مراکز عمومی و خصوصی از جمله راه‌آهن، لوله‌های نفت، دکلهای مخابراتی و ... مثلاً در دیماه ۵۸ طبق نوشته روزنامه‌ها ۳۰ مورد انفجار به وقوع پیوسته یا ماده انفجاری کشف و از کار افتاده است.

۲۰ـ ایجاد بی‌نظمی در روستاها و تشدید اختلافات خانوادگی و قبیله‌ای در میان روستائیان.

۲۱ـ سرقت بانکها، از باب نمونه از تاریخ ۵۸/۸/۲۰ تا ۵۸/۱۱/٤ ـ ۲۱ فقره موجودی بانکها یا قلمهایی از قبیل ۱۰ میلیون تومان به سرقت رفته است.

۲۲ـ طرح شعارها و کانالهای انحرافی، جو کاذب درست کردن، بالا بردن توقعات غیرعملی در مردم و دامن زدن به اختلافات قشرها و گروههای گوناگون

۲۳ـ شایعه پراکنی، تهمت و ایجاد جو بدبینی نسبت به انقلاب اسلامی و شخصیتهای اسلامی یا ملی

۲۴ـ روئیدن احزاب و گروههای قارچ گونه که بیشتر آنها مقاصد توطئه‌آمیز داشته و تعداد آنها در حدود صد گروه رسیده است و ...[۱]

عوامل ساواک با پاسداران و نیروهای وفادار به نظام جمهوری اسلامی درگیر می‌شدند که معمولاً تلفات جانی نیز به همراه داشت. بسیاری از انقلابیون در شهرهای مختلف طی نخستین ماههای پس از پیروزی انقلاب، توسط ساواکیان تهدید به مرگ می‌شدند. در همان حال برخی مسئولان و وفاداران به انقلاب نیز در درگیریهای نظامی و یا طی عملیات تروریستی که توسط عوامل ساواک طراحی و اجرا می‌شد، به شهادت می‌رسیدند. در برخی مناطق کشور، ساواکیهای سابق در دسته‌های چندین نفری به گروههای گشت و مقر و محل استقرار نیروهای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و کمیته‌های انقلاب اسلامی حمله می‌کردند که طی آن تلفاتی به طرفین وارد می‌شد. در همان حال ساختمانها و دوایر دولتی و حکومتی نیز از حملات تروریستی و بمب‌گذاریها و دیگر اقدامات تخریبی عوامل ساواک و ضدانقلاب مصون نبود.[۲]

با این احوال هرچه زمان می‌گذشت نیروهای انقلاب در تقابل با ضدانقلابیون و ساواکیها حالت تهاجمی به خود می‌گرفتند و برای برخورد با مخالفان از برنامه‌ریزی و امکانات بیشتری برخوردار می‌شدند. با این احوال تا مدتها عوامل ساواک برای انقلاب نوپا تهدیدی جدی محسوب می‌شدند. چنان‌که در روز برگزاری رفراندوم تعیین نوع نظام انقلابی (در ۱۱ فروردین ۱۳۵۸) عوامل وابسته به ساواک در شهرهای مختلف، انقلابیون را به حملات تروریستی و غافلگیرانه تهدید می‌کردند. گفته می‌شد به دنبال پیروزی انقلاب صدها هزار اسلحه از پادگانها و مراکز نظامی خارج شده که بخش قابل توجهی از آن به چنگ ضدانقلابیون و زخم‌خوردگان از جریان انقلاب، نظیر ساواکیها افتاده و به تبع آن گروههای مختلفی از ضدانقلاب و ساواکیهای سابق فرصتی دوباره برای درگیری با انقلابیون و وفاداران به انقلاب به دست آورده‌اند. برخی بر این باورند که ترور افرادی نظیر آیت‌الله مرتضی مطهری و سرلشکر محمدولی قرنی با هدایت و برنامه‌ریزیهای عوامل ساواک صورت گرفته و گروههایی نظیر گروه فرقان آلت دست ساواکیهای سابق و عوامل وابسته به رژیم گذشته شده‌اند.

۱- نگرشی کوتاه به جریان یک ساله انقلاب اسلامی ایران، صص ۹ ـ ۱۱.

۲- روزنامه کیهان، ش ۱۰۶۶۵، ص ۷؛ مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۱۵، صص ۳۴ ـ ۳۵.

همزمان با گسترش ناآرامیها در برخی استانهای کشور، مسئولان دولتی شواهدی در اختیار داشتند که حاکی از حضور و نفوذ اعضا و عوامل وابسته به ساواک در میان ضدانقلابیون و اغتشاشگران در گوشه و کنار کشور بود. چنان‌که در پی وقوع ناآرامیها در استان خوزستان، دولت تصریح کرد که عوامل ساواک و سایر عناصر وابسته به رژیم سابق در رأس بر هم زنندگان نظم و شورشیان قرار داشته و نیز در جریان ناآرامیهای گنبد کاووس و ترکمن صحرا نیز اعضا و وابستگان به ساواک و رژیم سابق نقش قابل‌توجهی داشتند. حضور و نقش ساواکیهای سابق در ناآرامیها و اغتشاشات کردستان نمود بیشتری داشت. به دلیل موقعیت خاص کردستان، پس از پیروزی انقلاب اسلامی، بسیاری از عوامل و عناصر وابسته به ساواک و رژیم سابق به آن ناحیه گریخته و آماده بودند در صف برخی گروههای سیاسی که در سلک مخالفان و معارضان نظام جمهوری اسلامی ایران قرار گرفته بودند، با وفاداران به نظام انقلابی درگیر شوند. درگیری نیروهای وفادار به انقلاب با عوامل وابسته به ساواک و رژیم سابق در کردستان از همان نخستین ماههای پس از پیروزی انقلاب اسلامی آغاز شده و از شدت بیشتری برخوردار بود. در این میان به دلیل همجواری کردستان با عراق، ضدانقلابیون و عناصر وابسته به ساواک با سهولت و امکانات بیشتری با انقلابیون رو در رو شده و در شرایط مقتضی و تحت فشار انقلابیون، کشور را به مقصد عراق، که همکاری نزدیکی با ضدانقلابیون داشت، ترک می‌کردند. در این میان شواهدی هم وجود داشت که حاکی از حضور تعیین کننده عوامل و مأموران سیا و موساد در صف ضدانقلابیون کردستان و برخی مناطق کشور بود.[۱]

شمار قابل‌توجهی از ساواکیهای سابق از کشور خارج شده و در کشورهای مختلف اروپایی، امریکا و خاورمیانه ساکن شده بودند و گروه قابل توجهی از این افراد نیز آماده پیوستن به اردوگاه ضدانقلاب (عمدتاً سلطنت‌طلب) در مناطق مختلف جهان بودند. هر از گاه اخباری در نشریات و خبرگزاریهای داخلی و خارجی منتشر می‌شد که حاکی از تلاش ساواکیان فراری برای تشکیل هسته‌های مقاومت طرفدار سلطنت ساقط شده پهلوی برای مقابله با نظام جمهوری اسلامی بود. گفته می‌شد عناصری از ساواک گروهی تحت عنوان «نهضت آزادی طرفدار شاه» در قطر تشکیل داده‌اند. برخی از اعضای ساواک به هنگام

۱- جلال‌الدین فارسی، انقلاب و ضدانقلاب، صص ۱۰ ـ ۱۳؛ کردستان، صص ۱ ـ ۲.

حضور شاه در کشورهای مختلف جهان با او ملاقات کرده و درباره یافتن راههایی برای مبارزه با نظام اسلامی مشورت می‌کردند. شواهد موجود نشان می‌دهد که شاه نیز تا حدودی به این باور رسیده بود که اعضای ساواک و سایر سلطنت‌طلبان توان لازم برای ضربه زدن به نظام جدید ایران را دارند. بسیاری از وابستگان ساواک همگام با سایر ضدانقلابیون طرفدار سلطنت، مدتها با وعده نبرد با نظام جمهوری اسلامی از کمکهای مالی خاندان سلطنت برخوردار بودند و شمار قابل‌توجهی از آنان به هدف متشکل کردن ضدانقلابیون طرفدار رژیم سابق، در کشورهای مختلف اروپایی، امریکا و خاورمیانه در آمد و شد بودند. در این میان عراق پذیرای اکثر عناصر و عوامل وابسته به ساواک و رژیم سابق بود. سفارت امریکا در تهران تا واپسین هنگام فعالیت رسمی در ایران با بسیاری از افراد و گروههای سیاسی مخالف نظام جمهوری اسلامی در داخل و خارج تماس داشت. در گزارشات سفارت از مذاکرات، گفت و گوها و نشستهای متعددی سخن به میان آمده که بین چهره‌های مشهور ساواک و وابستگان رژیم سابق در کشورهای اروپایی، برای یافتن راههای مقابله با نظام نوپای جمهوری اسلامی در جریان بود.[1] در همان نخستین ماههای پس از سقوط رژیم پهلوی، برخی نشریات خارجی تنها شمار ساواکیهایی را که در گروههایی متشکل و با کمک امریکا به قاهره وارد شده بودند تا بر ضد نظام اسلامی وارد عمل شوند، ۹۰۰۰ نفر برآورد می‌کردند. گفته می‌شد این افراد قصد دارند با هدایت شاه و شاپور بختیار و نیز حمایتهای سیا و موساد و احیاناً حکومت وقت مصر، فعالیتهایی بر ضد نظام جمهوری اسلامی سازماندهی کنند.[2] پاریس از مهمترین مناطق اروپا به شمار می‌رفت که پذیرای شمار زیادی از اعضا و عوامل وابسته به ساواک و گروههای مختلف ضدانقلاب طرفدار سلطنت بود.[3] همزمان با آغاز تحرکات ساواکیهای سابق در خارج کشور، هر از گاه اخبار و شایعاتی هم درباره وجود هماهنگی بین آنان با همکاران سابقشان در شهرهای مختلف ایران و طرحهای مختلفی که برای مقابله با نظام جمهوری اسلامی در دست اقدام داشتند، در بین افکار عمومی منتشر می‌شد. از جمله

۱- مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۳۲، صص ۲۳۷ ـ ۲۳۹؛ ارتشبد بهرام آریانا به روایت اسناد ساواک، صص بیست و یک ـ بیست و دو.

۲- روزنامه کیهان، ش ۱۰۷۳٤، یکشنبه ۲۷ خرداد ۱۳۵۸، ص ۲.

۳- شمس‌الدین امیرعلایی، در راه انقلاب، صص ۲٦۱ ـ ۲٦۲ و صص ۲۹۸ ـ ۲۹۹؛ هوشنگ طالع، تجاوز و دفاع، صص ۹۷ ـ ۹۸.

گفته می‌شد اعضا و عوامل ساواک در صدد راه‌اندازی برخی ایستگاههای رادیویی و تلویزیونی در نقاطی از داخل و خارج ایران و پخش برنامه‌هایی بر ضد نظام اسلامی هستند. هرچه زمان می‌گذشت ساواکیها و سایر عوامل ضدانقلاب مأیوس از هر اقدام نظامی و رو در رو، عمدتاً به برنامه‌ها و طرحهای تبلیغاتی، رسانه‌ای و نظایر آن گرایش یافتند؛[1] این روند هنوز نیز ادامه دارد. اعضا و عوامل وابسته به ساواک، علاوه بر همکاری با ایرانیان معارض و مخالف نظام اسلامی، با برخی کشورها و سرویسهای اطلاعاتی ـ امنیتی و جاسوسی بیگانه نیز بر ضد ایران متحد شده و در یک صف قرار گرفتند. در طول دوران ۸ ساله جنگ تحمیلی عراق علیه ایران نیز اعضا و عوامل ساواک به حمایت از رژیم متجاوز عراق برخاستند.[2] به دنبال تحکیم و تثبیت موقعیت و جایگاه نظام جمهوری اسلامی در عرصه‌های مختلف داخلی و بین‌المللی، اعضا و عوامل ساواک نیز در داخل و خارج کشور به تدریج از تأثیرگذاری در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی جامعه ایرانی ناامید شده، منزوی و حذف شدند و به تاریخ پیوستند.

۱- روزنامه کیهان، ش ۱۰۶۵۶، پنجشنبه ۱۷ اسفند ۱۳۵۷، ص ۱؛ نیمه پنهان، ج ۱۰، صص ۲۳٤ ـ ۲۳۷.
۲- هوشنگ طالع، پیشین، صص ۲۹ ـ ۳۳.

منابع و مآخذ

الف) کتاب

ـ آبادیان، حسین، زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی، چاپ اول، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۷۷.

ـ آبراهامیان، یرواند، ایران بین دو انقلاب: درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران معاصر، ترجمه احمد گل‌محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، چاپ اول، تهران، نشر نی، ۱۳۷۷.

ـ آرامش، احمد، پیکار من با اهریمن (یادداشتهای زندان: ۱۳۴۹)، به کوشش خسرو آرامش، چاپ اول، تهران، انتشارات فردوسی و مجید، ۱۳۷۱.

ـــــــ ، خاطرات سیاسی احمد آرامش، به کوشش غلامحسین میرزا صالح، چاپ اول، تهران، نشر نی، ۱۳۶۹.

ـ آریانپور، آذر، پشت دیوارهای بلند: از کاخ تا زندان، چاپ سوم، تهران، نشر آتیه، ۱۳۸۱.

ـ آزمایشات حفاظتی (محرمانه)، بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۵۰.

ـ آل‌احمد، جلال، سه مقاله دیگر، چاپ چهارم، تهران، رواق، ۱۳۵۷.

ـــــــ ، غرب‌زدگی، به کوشش شمس آل‌احمد، چاپ اول، تهران، فردوس، ۱۳۷۲.

ـــــــ ، فرهنگ جلال آل‌احمد، دو جلد در یک مجلد، به کوشش مصطفی زمانی‌نیا، چاپ دوم، تهران، پاسارگاد، ۱۳۶۳.

ـــــــ ، نامه‌های جلال آل‌احمد، جلد اول، به کوشش علی دهباشی، چاپ دوم، تهران، بزرگمهر، ۱۳۶۷.

ـ آل‌احمد، شمس، از چشم برادر، چاپ اول، قم، کتاب سعدی، ۱۳۶۹.

ـ آموزش فنی (محرمانه)، بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۵۷.

ـ آموزش و تشریح اطلاعیه تعیین مواضع سازمان مجاهدین خلق ایران در برابر جریان اپورتونیستی چاپ نما: آموزشهایی درباره سازمان، جلد سوم، چاپ اول، تهران، سازمان مجاهدین خلق ایران، ۱۳۵۸.
ـ آموزگار، جهانگیر، فراز و فرود دودمان پهلوی، ترجمه اردشیر لطفعلیان، چاپ اول، تهران، مکز ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۷۵.
ـ آوری، پیتر، تاریخ معاصر ایران از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا اصلاحات ارضبی، جلد سوم، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، چاپ اول، تهران، مؤسسه مطبوعاتی عطایی، ۱۳۶۸.
ـ آیت‌الله‌العظمی سیدمحمد هادی میلانی به روایت اسناد ساواک، جلد دوم، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۰.
ـ آیت‌الله العظمی سید محمدهادی میلانی به روایت اسناد ساواک، جلد سوم، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۱.
ـ آیت‌الله حاج آقا حسین خادمی به روایت اسناد ساواک، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۰.
ـ آیت‌الله حاج شیخ جواد فومنی حائری به روایت اسناد ساواک، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۷.
ـ آیت‌الله حاج شیخ مهدی ربانی املشی به روایت اسناد ساواک، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۰.
ـ آیت‌الله سید مرتضی پسندیده به روایت اسناد ساواک، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۰.
ـ آیت‌الله سید محمود طالقانی به روایت اسناد ساواک، بخش اول، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۱.
ـ اباذری، عبدالرحیم، امام موسی صدر امید محرومان، چاپ اول، تهران، جوانه رشد، ۱۳۸۱.
ـ اپوزیسیون قلابی در مقابل اپوزیسیون انقلابی، بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۵۸.
ـ احمد، احمد، خاطرات احمد احمد، به کوشش محسن کاظمی، چاپ دوم، تهران، حوزه هنری تبلیغات اسلامی، ۱۳۸.
ـ احمدزاده، مسعود، مبارزه مسلحانه هم استراتژیک هم تاکتیک، تهران، نشر ستیغ، ۱۳۵۷.
ـ احمدی، عبدالرحمان، ساواک و دستگاه اطلاعاتی اسرائیل، چاپ اول، تهران، مؤسسه

مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۱.
ـ احمدی میانجی، علی، خاطرات فقیه اخلاقی آیت‌الله علی احمدی میانجی، به کوشش عبدالرحیم اباذری، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰.
ـ اختریان، محمد، نقش امیرعباس هویدا در تحولات سیاسی ـ اجتماعی ایران: بهمن ۴۳ ـ مرداد ۵۶، چاپ اول، تهران، علمی، ۱۳۷۵.
ـ ارتشبد بهرام آریانا به روایت اسناد ساواک، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۱.
ـ اردشیر زاهدی به روایت اسناد ساواک، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۸.
ـ اردلان، امان‌الله، خاطرات حاج عزالممالک اردلان: زندگی در دوران شش پادشاه، به کوشش باقر عاقلی، چاپ اول، تهران، نشر نامک، ۱۳۷۲.
ـ ازآزادی تا شهادت: اسناد جنبش اسلامی، جلد دوم، قسمت اول، تهران، ابوذر، بی‌تا.
ـ ازغندی، علیرضا، روابط خارجی ایران: دولت دست‌نشانده (۱۳۲۰ ـ ۱۳۵۷)، چاپ اول، تهران، نشر قومس، ۱۳۷۶.
ـ اساسنامه شورای امنیت ملی (سری)، تهران، دبیرخانه شورای امنیت ملی، مصوبه آبان ۱۳۵۱.
ـ استاد شهید مرتضی مطهری به روایت اسناد ساواک، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۲.
ـ استاد علامه محمدتقی جعفری تبریزی به روایت اسناد ساواک، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۷.
ـ استمپل، جان. دی، درون انقلاب ایران، ترجمه منوچهر شجاعی، چاپ اول، تهران، رسا و نگارش، ۱۳۷۷.
ـ اسرار فعالیتهای ضدایرانی در خارج از کشور: گزارشی کوتاه از ۱۵ سال تلاش دشمنان ایران و گروههای مختلفی که به وجود آوردند، تهران، بی‌نا، ۱۳۵۵.
ـ اسکندری، ایرج، خاطرات ایرج اسکندری، چاپ اول، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۷۲.
ـ اسلامی، غلامرضا، غروب خورشید فقاهت: نگرشی بر زندگینامه و آثار و مبارزات مرحوم

حضرت آیت‌الله العظمی آقای خویی، چاپ اول، قم و تهران، دارالکتب اسلامیه، ۱۳۷۳.
ـ اسماعیلی، امیر، تاریخ سینمای ایران از تولد تا بلوغ ۱۳۰۸ ـ ۱۳۵۷ (از بلوغ تا تبلور: ۱۳۵۷ ـ ۱۳۸۰)، چاپ اول، تهران، نشر گسترده، ۱۳۸۰.
ـ اسناد انقلاب اسلامی، جلد اول، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی و سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۹.
ـ اسناد انقلاب اسلامی، جلد دوم، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴.
ـاسناد انقلاب اسلامی، جلد سوم، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴.
ـ اسناد انقلاب اسلامی، جلد چهارم، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴.
ـ اسناد انقلاب اسلامی، جلد پنجم، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴.
ـ اسناد فراماسونری در ایران، جلد اول، چاپ اول، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۰.
ـ اسناد فراماسونری در ایران، جلد دوم، چاپ اول، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۰.
ـ اسناد نهضت آزادی ایران، جلد دوم، چاپ اول، تهران، نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۱.
ـ اسناد نهضت آزادی ایران، جلد سوم، چاپ اول، تهران، نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۱.
ـ اسناد نهضت آزادی ایران، جلد نهم، دفتر اول، چاپ اول، تهران، نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۲.
ـ اسناد نهضت آزادی ایران، جلد نهم، دفتر دوم، چاپ اول، تهران، نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۲.
ـ اسناد نهضت آزادی ایران، جلد نهم، دفتر سوم، چاپ اول، تهران، نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۳.
ـ اسناد نهضت آزادی ایران، جلد یازدهم، چاپ اول، تهران، نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۳.
ـ اسناد و اعلامیه‌های حزب توده ایران (از شهریور ۱۳۵۷ تا پایان اسفند ۱۳۵۸)، بخش اول، چاپ اول، تهران، حزب توده ایران، ۱۳۵۹.
ـ اسنادی از انتخابات مجلس شورای ملی در دوره پهلوی اول، چاپ اول، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۸.
ـ اسنادی از انجمن حجتیه، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

ـ اسنادی از تاریخچه رادیو در ایران (۱۳۱۸ ـ ۱۳۴۵ش)، چاپ اول، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۹.
ـ اسنادی از جنبش دانشجویی در ایران (۱۳۲۹ ـ۱۳۵۷ش)، سه جلد، چاپ اول، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰.
ـ اسنادی از صنعت جهانگردی در ایران (۱۳۰۱ ـ ۱۳۵۷ش)، دو جلد، چاپ اول، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰.
ـ اسنادی از موسیقی، تئاتر و سینما در ایران (۱۳۰۰ ـ ۱۳۵۷ش)، جلد دوم و جلد سوم، چاپ اول، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۹.
ـ اسنادی از همکاری شریعتمداری با رژیم شاه، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
ـ اشپولر، برتولد، تاریخ مغول در ایران، ترجمه محمود میرآفتاب، چاپ دوم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.
ـ اصول ضدجاسوسی منابع زنده (خیلی محرمانه)، تهران، ساواک، بی‌تا.
ـ اطلاعات مثبت (محرمانه)، بی‌جا، ساواک، بی‌تا.
ـ اعترافات سران حزب توده ایران، جلد اول، چاپ اول، تهران، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی نگره، ۱۳۷۵.
ـ اعدام انقلابی عباس شهریاری مرد هزار چهره به وسیله س. چ. ف. خ. ا، تهران، چمن تهران، بی‌تا.
ـ اعلامیه‌ها و بیانیه‌های سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در سال ۱۳۵۷، تهران، سازمان چریکهای فدایی خلق، بی‌تا.
ـ افتخارزاده، یحیی، نظمیه در دوره پهلوی: شهریور ۱۳۰ ـ آبان ۱۳۵۵ (خاطرات سرلشکر بازنشسته پلیس یحیی افتخارزاده)، چاپ اول، تهران، اشکان، ۱۳۷۷.
ـ افراسیابی، بهرام، ایران و تاریخ، چاپ دوم، تهران، نشر علم، ۱۳۶۹.
ـ افشار، امیراصلان، سروها در باد: آخرین روزهای شاه در تهران به تقریر امیر اصلان افشار آخرین رئیس تشریفات دربار سلطنتی، به کوشش محمود ستایش، چاپ اول، تهران، البرز، ۱۳۷۸.
ـ افشای امپریالیسم، جلد دوم، چاپ اول، تهران، دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، بی‌تا.
ـ الموتی، ضیاءالدین، فصولی از تاریخ مبارزات سیاسی و اجتماعی ایران: جنبشهای چپ، چاپ

اول، تهران، چاپخش، ۱۳۷۰.
ـ الموتی، مصطفی، ایران در عصر پهلوی، جلد چهارم، چاپ اول، لندن، پکا، ۱۳۶۸ش /۱۹۸۹م.
ـــــــ ، ایران در عصر پهلوی، جلد پنجم، چاپ اول، لندن، پکا، بهمن ۱۳۶۸ / ۱۹۹۰م.
ـــــــ ، ایران در عصر پهلوی، جلد نهم، چاپ اول، لندن، پکا، تیر ۱۳۷۰ / ۱۹۹۱م.
ـــــــ ، ایران در عصر پهلوی، جلد دهم، چاپ اول، لندن پکا، مهر ۱۳۷۰ / ۱۹۹۱م.
ـــــــ ، ایران در عصر پهلوی، جلد یازدهم، چاپ اول، لندن، پکا، اسفند ۱۳۷۰ / ۱۹۹۲م.
ـــــــ ، ایران در عصر پهلوی، جلد دوازدهم، چاپ اول، لندن، پکا، خرداد ۱۳۷۱ / ۱۹۹۲م.
ـــــــ ، ایران در عصر پهلوی، جلد سیزدهم، چاپ اول، لندن، پکا، شهریور ۱۳۷۱ / ۱۹۹۲م.
ـــــــ ، ایران در عصر پهلوی، جلد پانزدهم، چاپ اول، لندن، پکا، بهمن ۱۳۷۲ / ۱۹۹۴م.
ـ الویری، مرتضی، خاطرات مرتضی الویری، چاپ اول، تهران، حوزه هنری تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵.
ـ امام موسی صدر به روایت اسناد ساواک، بخش اول و بخش دوم، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۹.
ـ امیرانتظام، عباس، آن سوی اتهام، خاطرات عباس امیرانتظام (شهریور ۵۷ تا خرداد ۶۰)، جلد اول، چاپ دوم، تهران، نشر نی، ۱۳۸۱.
ـــــــ ، آن سوی اتهام: محاکمات و دفاعیات عباس امیرانتظام در دادگاه انقلاب (اسفند ۵۹ تا خرداد ۶۰)، جلد دوم، چاپ دوم، تهران، نشر نی، ۱۳۸۱.
ـ امیر خسروی، بابک و محسن حیدریان، مهاجرت سوسیالیستی و سرنوشت ایرانیان (مهاجران حزب کمونیست ایران، فرقه دموکرات کردستان، حزب توده ایران، سازمان فدائیان اکثریت)، چاپ اول، تهران، پیام امروز، ۱۳۸۱.
ـ امیر علایی، شمس‌الدین، در راه انقلاب و دشواریهای مأموریت من در فرانسه، چاپ اول، تهران، دهخدا، ۱۳۶۲.
ـــــــ ، مجاهدان و شهیدان راه آزادی، چاپ اول، تهران، دهخدا، ۱۳۵۸.

ـ امیر فیض، الف، خاطرات و ماجراهای وکیل دربار، کانادا، تورنتو، بی‌نا، بی‌تا.
ـ امینی. د، تاریخ دو هزار و پانصد ساله پلیس ایران، چاپ اول، تهران، بی‌نا، بی‌تا.
ـ امینی. علی، خاطرات علی امینی، به کوشش یعقوب توکلی، چاپ اول، تهران، دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷.
ـ انجمن حجتیه نسلی مأیوس از حرکت و انقلاب، چاپ اول، تهران، راه مجاهد، ۱۳۶۸.
ـ انصاری لاری، محمدابراهیم، نظارت بر مطبوعات در حقوق ایران، چاپ اول، تهران، سروش، ۱۳۷۵.
ـ انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، جلد اول، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۶.
ـ انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، جلد سوم، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۷.
ـ انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، جلد چهارم، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۸.
ـ انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، جلد پنجم، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۸.
ـ انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، جلد هفتم، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۹.
ـ انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، جلد هشتم، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۰۱.
ـ انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، جلد نهم، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۱.
ـ انقلاب اسلامی به روایت خاطره از دوران زعامت آیت‌الله العظمی بروجردی تا قیام ۱۵ خرداد، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲.
ـ انقلاب اسلامی در گیلان با استفاده از مدارک و اسناد ساواک و شهربانی گیلان، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
ـ ایران صحنه یک فاجعه بزرگ، سازمان درفش کاویانی، آذر ۱۳۶۷.
ـ ایرانی، ناصر، بحران دموکراسی در ایران و دوازده مقاله دیگر (برگزیده مقاله‌های نشر

دانش)، چاپ اول، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۱.
ـ ایرنبرگر، هارولد، درباره ساواک به مثابه یکی از ابزارهای سلطه امپریالیسم و ارتجاع، چاپ اول، بی‌جا، جمعیت آزادی، ۱۹۷۸.
ـــــــــ ، ساواک یا دوست شکنجه‌گر غرب، ترجمه م. احمدی، چاپ اول، تهران، نشر آزادی، ۱۳۵۸.
ـ بازرگان، مهدی، انقلاب ایران در دو حرکت، چاپ پنجم، تهران، مهندس مهدی بازرگان، ۱۳۶۳.
ـــــــــ ، خاطرات بازرگان: شصت سال خدمت و مقاومت، جلد اول، به کوشش غلامرضا نجاتی، چاپ اول، تهران، رسا، ۱۳۷۵.
ـــــــــ ، یادداشتهای روزانه مهندس مهدی بازرگان: خاطراتی از دوران زندان؛ جوانی و سفر حج، چاپ اول، تهران، قلم، ۱۳۷۶.
ـ باستانی پاریزی، محمدابراهیم، اژدهای هفت‌سر، چاپ سوم، دنیای کتاب، ۱۳۶۷.
ـ باقری، عزت‌الله، از وانان تا وین: پژوهشی در خاطرات عزت‌الله باقری و نگاهی دیگر به تفکر چپ در گفتگویی با کامبیز لاچینی، جلد اول، چاپ هفتم، تهران، حنا، ۱۳۷۸.
ـ باقری، علی (به کوشش)، خاطرات ۱۵ خرداد، جلد اول، چاپ اول، تهران، حوزه هنری، تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۴.
ـــــــــ ، خاطرات ۱۵ خرداد، جلد دوم، چاپ اول، تهران، حوزه هنری تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۴.
ـــــــــ ، خاطرات ۱۵ خرداد، جلد سوم، چاپ اول، تهران، حوزه هنری تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵.
ـــــــــ ، خاطرات ۱۵ خرداد، جلد چهارم، چاپ اول، تهران، حوزه هنری تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵.
ـــــــــ ، خاطرات ۱۵ خرداد، جلد پنجم، چاپ اول، تهران، حوزه هنری تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶.
ـــــــــ ، خاطرات ۱۵ خرداد، جلد هشتم، چاپ اول، تهران، حوزه هنری تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۸.
ـــــــــ خاطرات ۱۵ خرداد، جلد نهم، چاپ اول، تهران، حوزه هنری تبلیغات اسلامی،

۱۳۷۸.
ـ باقی، عمادالدین، بررسی انقلاب ایران، جلد اول، چاپ اول، قم، نشر تفکر، ۱۳۷۰.
ـــــــــ ، تحریر تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی ایران (مجموعه برنامه داستان انقلاب از رادیو بی. بی. سی)، چاپ اول، قم، نشر تفکر، ۱۳۷۳.
ـــــــــ ، جنبش دانشجویی ایران از آغاز تا انقلاب اسلامی، جلد اول، چاپ اول، تهران، جامعه ایرانیان، ۱۳۷۸.
ـــــــــ ، در شناخت حزب قاعدین زمان (موسوم به انجمن حجتیه)، چاپ سوم، تهران، نشر دانش اسلامی، ۱۳۶۳.
ـ بختیار، شاپور، خاطرات شاپور بختیار، به کوشش حبیب لاجوردی، چاپ سوم، امریکا، دانشگاه هاروارد، ۱۹۹۶.
ـــــــــ ، سی و هفت روز پس از سی و هفت سال: چند گفتگو با دکتر شاپور بختیار درباره دوران زمامداریش، چاپ اول، پاریس، رادیو پیک ایران، ۱۳۶۱.
ـــــــــ ، مبانی اندیشه‌های سیاسی و برنامه‌های اجرایی شاپور بختیار، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
ـ بذرافشان، مرتضی، شهید هاشمی‌نژاد فریاد فضیلت، چاپ اول، تهران، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۳.
ـ براتی، اکبر، خاطرات اکبر براتی، چاپ اول، تهران، حوزه هنری تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵.
ـ بررسی کشورهای همجوار و مسائل مهم منطقه‌ای (محرمانه)، تهران، ساواک، ۱۳۵۶.
ـ بررسی مستندی از مواضع گروهها در قبال انقلاب اسلامی، چاپ دوم، تهران، وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۱.
ـ برژینسکی، زبیگنیو، قدرت و اصول: خاطرات برژینسکی مشاور امنیت ملی (۱۹۷۷ ـ ۱۹۸۱)، ترجمه مرضیه ساقیان، چاپ اول، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۷۹.
ـ برکشلی، فریدون، نفت و سیاست در خاورمیانه: برگزیده دیدگاههای گروه ریامونت ژانویه ۱۹۹۹ لندن، چاپ اول، تهران، قومس، ۱۳۷۸.
ـ بری دال، سون، گزارش نظمیه تهران (سالهای ۱۹۱۲ ـ ۱۹۱۵)، ترجمه عبدالرضا بهادری، چاپ اول، تهران، دستان، ۱۳۸۰.
ـ بزرگ علوی، مجتبی، پنجاه و سه نفر، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
ـ بزم اهریمن، جلد اول، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۷.

ـ بزم اهریمن، جلد دوم، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۷.
ـ بزم اهریمن، جلد سوم، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۸.
ـ بزم اهریمن، جلد چهارم، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۸.
ـ بقایی کرمانی، مظفر، شناخت حقیقت در پیشگاه تاریخ، چاپ اول، کرمان، پارم چاپ کرمان، بی‌تا.
ـ بلک، یان و بنی موریس، جنگهای نهانی اسرائیل: تاریخ ناگفته دستگاه جاسوسی اسرائیل، ترجمه جمشید زنگنه، چاپ اول، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۲.
ـ بن‌بست: مهدی هاشمی ریشه‌های انحراف، جلد اول، چاپ اول، اصفهان، اداره کل اطلاعات استان اصفهان، ۱۳۷۷.
ـ بنکدار، حسین، تجربه و مبارزه، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
ـ بولتن ویژه: درباره اهم رویدادهای تروریستی بین‌المللی از اول اکتبر تا ۳۱ دسامبر ۱۹۷۶، تهران، ساواک (شماره ۳۰ / ۲۵۳۶)، ۲۶ خرداد ۱۳۵۶.
ـ بوندارفسکی، گ. ل، تاریخ توسعه‌طلبی امریکا در ایران، چاپ اول، تهران، حزب توده ایران، ۱۳۵۸.
ـ بهروز، مازیار، شورشیان آرمانخواه: ناکامی چپ در ایران، ترجمه مهدی پرتوی، چاپ اول، تهران، ققنوس، ۱۳۸۰.
ـ بهزادی، علی، شبه خاطرات، جلد دوم، چاپ اول، تهران، زرین، ۱۳۷۷.
ـ بهنود، مسعود، از سیدضیاء تا بختیار: دولتهای ایران از اسفند ۱۲۹۹ تا بهمن ۱۳۵۷، چاپ ششم، تهران، جاویدان، ۱۳۷۴.
ـــــــــ ، ۲۷۵ روز بازرگان، چاپ اول، تهران، نشر علم، ۱۳۷۷.
ـــــــــ ، کشته‌گان بر سر قدرت، چاپ اول، تهران، نشر علم، ۱۳۷۸.
ـ به یاد حماسه آفرینان دوازدهم محرم، بی‌جا، دوازدهم محرم، ۱۳۵۶.
ـ بیگدلی، علی، ترورهای سیاسی در تاریخ معاصر ایران، دو جلد، چاپ اول، تهران، سروش، ۱۳۷۷.
ـ بیل، ا. جیمز، شیر و عقاب: روابط بدفرجام ایران و امریکا، ترجمه فروزنده برلیان (جهانشاهی)، ویراستاران: حسین ابوترابیان و عبدالرضا هوشنگ مهدوی، چاپ اول، تهران، فاخته، ۱۳۷۱.

ـــــــــــ ، و ویلیام راجر لوئیس، مصدق؛ نفت؛ ناسیونالیسم ایرانی، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، چاپ اول، تهران، نشر نو، ۱۳۶۸.
ـ پاره‌ای از اسناد ساواک، چاپ اول، فرانکفورت، کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی، دسامبر ۱۹۷۶ / آذر ۱۳۵۵.
ـ پاکباز، ح، در آینه ۳۷ روز: مردی بر روزنامه‌های اطلاعات و کیهان از ۱۶ دی ماه تا ۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
ـ پاکروان، فاطمه، خاطرات فاطمه پاکروان، همسر سرلشکر حسن پاکروان (افسر ارتش، رئیس ساواک، وزیر اطلاعات و سفیر)، ترجمه اسماعیل اسلامی، چاپ اول، تهران، مهراندیش، ۱۳۷۸.
ـ پرونده ناتمام (مروری بر زندگی و اسناد منوچهر آزمون)، به کوشش مختار حدیدی و جلال فرهمند، چاپ اول، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۰.
ـ پژمان، عیسی، اثر انگشت ساواک، پاریس، ژن، ۱۹۹۴م / ۱۳۷۲ش.
ـ پسندیده، مرتضی، خاطرات آیت‌الله پسندیده، به کوشش محمدجواد مرادی‌نیا، چاپ اول، تهران، نشر حدیث، ۱۳۷۴.
ـ پهلوی، اشرف، چهره‌هایی در آینه: خاطرات اشرف پهلوی به قلم خودش (ناگفته‌هایی از خاندان پهلوی)، به کوشش سعید قانعی، چاپ اول، تهران، امیر مستعان، ۱۳۸۱.
ـــــــــــ ، من و برادرم: خاطرات اشرف پهلوی، با مقدمه محمود طلوعی، چاپ اول، تهران، نشر علم، ۱۳۷۵.
ـ پهلوی، محمدرضا، پاسخ به تاریخ، به کوشش شهریار ماکان، چاپ اول، تهران، شهرآب، ۱۳۷۱.
ـ پهلویها: خاندان پهلوی به روایت اسناد، جلد سوم، به کوشش فرهاد رستمی پویا، چاپ اول، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۲.
ـ پیگو لوسکایا، ن. و دیگران، تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی، ترجمه کریم کشاورز، چاپ چهارم، تهران، پیام، ۱۳۵۴.
ـ ت، محمد، ماهیت و عملکرد امپریالیسم امریکا در ایران، چاپ اول، تهران، رسا، بی‌تا.
ـ تأثیر چنبش مسلحانه بر زندانها، بی‌جا، تکثیر از طرف اعضای کنفدراسیون جهانی، محصلین و دانشجویان ایرانی، بی‌تا.

ـ تحلیل آموزشی بیانیه اپورتونیستهای چپ‌نما: آموزشهایی درباره سازمان، جلد دوم، چاپ اول، تهران، سازمان مجاهدین خلق ایران، ۱۳۵۸.
ـ ترابی، یوسف، روابط ایران و امریکا، چاپ اول، تهران، مؤسسه چاپ و نشر عروج، ۱۳۷۹.
ـ تصمیم شوم: جمعه خونین، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶.
ـ تعدادی از اعلامیه‌های سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، بی‌جا، سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، بی‌تا.
ـ تفضلی، جهانگیر، خاطرات جهانگیر تفضلی، به کوشش یعقوب توکلی، چاپ اول، تهران، دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶.
تقی‌پور، محمدتقی، استراتژی پیرامونی اسرائیل، چاپ اول، چاپ دوم، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۵
ـ تکمیل همایون، ناصر، تحولات قشون در تاریخ معاصر ایران، چاپ اول، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۷۶.
ـ تهرانی، خانبابا، نگاهی از درون به جنبش چپ ایران، به کوشش حمید شوکت و غلامرضا نجاتی، چاپ اول، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۰.
ـ جاسوسی امریکا در ایران و منطقه، بی‌جا، سازمان توده انقلابی دانشجویان و دانش‌آموزان (ستاد)، بی‌تا.
ـ جایگاه مبارزات روحانیون ایران، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
ـ جبهه ملی به روایت اسناد ساواک، جلد اول، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۹.
ـ جزنی، بیژن، تاریخ سی ساله ایران، جلد دوم، چاپ اول، تهران، بی‌نا، ۱۳۵۷.
ـ جمشید آموزگار به روایت اسناد ساواک، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۲.
ـ جمشیدی، اسماعیل، گوهر مراد و مرگ خودخواسته: شرح زندگی و گفتگوها و خاطرات، چاپ اول، تهران، نشر علم، ۱۳۸۱.
ـ جلال آل‌احمد به روایت اسناد ساواک، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۹.
ـ جمع‌آوری پنهانی مستقیم و غیرمستقیم (محرمانه)، چاپ اول، تهران، بی‌نا، ۱۳۵۰.
ـ جنتی، علی، خاطرات علی جنتی، به کوشش سعید فخرزاده، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد

انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.
ـ جوانرودی، یونس، تسخیر کیهان، چاپ اول، تهران، حاشیه، ۱۳۵۹.
ـ چپ در ایران به روایت اسناد ساواک: حزب دموکرات کردستان، جلد اول، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۸.
ـ چپ در ایران به روایت اسناد ساواک: عنکبوت سرخ، جلد سوم، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۸.
ـ چپ در ایران به روایت اسناد ساواک؛ رضا روستا، جلد پنجم، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۹.
ـ چپ در ایران به روایت اسناد ساواک: سازمان افسران حزب توده، جلد ششم، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۰.
ـ چپ در ایران به روایت اسناد ساواک: سازمان چریکهای فدایی خلق، جلد هشتم، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۰.
ـ چرا شرکت در مجلس فرمایشی خبرگان فریب توده‌هاست؟، تهران، سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، ۱۳۵۸.
ـ چگونه در خارج از کشور متشکل شویم و مبارزه کنیم، بی‌جا، سازمان درفش کاویانی، آذر ۱۳۶۸.
ـ چمران، مصطفی، شانزده آذر: به یاد حماسه مقاومت دانشگاه و سه قطره خون یاران دانشجو، تهران، نهضت آزادی ایران، آذر ۱۳۶۱.
ـ چهار ماه در دادسرا و دادگاههای انقلاب اسلامی (بازپرسان و قضات سابق دادسرای انقلاب سخن می‌گویند)، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
ـ حائری یزدی، مهدی، خاطرات دکتر مهدی حائری یزدی استاد فلسفه و فرزند بنیانگذار حوزه علمیه قم، به کوشش حبیب لاجوردی، چاپ اول، تهران، کتاب نادر، ۱۳۸۱.
ـ حاج سیدجوادی، علی‌اصغر، دفترهای سیاسی جنبش؛ دفتر ۱ تا ۷، جلد اول، چاپ اول، تهران، جنبش، ۱۳۵۷.
ـــــــــ ، نامه‌ها، چاپ دوم، تهران، مدرس، ۱۳۷۵.
ـ حجت‌الاسلام حاج سید علی‌اکبر ابوترابی به روایت اسناد ساواک، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۱.

ـ حجت‌الاسلام محمدتقی فلسفی به روایت اسناد ساواک، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۸.
ـ حججی، سجاد، خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین سیدسجاد حججی، به کوشش عبدالرحیم اباذری، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲.
ـ حزب ایران نوین به روایت اسناد ساواک، جلد اول، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۰.
ـ حزب ایران نوین به روایت اسناد ساواک، جلد دوم، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۳.
ـ حزب ایران نوین به روایت اسناد ساواک، جلد چهارم، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۴.
ـ حزب جاسوسان و اهداف شوروی در ایران، چاپ اول، بی‌جا، دفتر نمایندگی سازمان تبلیغات اسلامی در سازمان صنایع ملی ایران، ۱۳۶۲.
ـ حسنین هیکل، محمد، ایران؛ روایتی که ناگفته ماند، ترجمه حمید احمدی، چاپ چهارم، تهران، الهام، ۱۳۶۶.
ـ حسینیان، روح‌الله، بیست سال تکاپوی اسلام شیعی در ایران، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.
ـ حکیمی، محمود، داستانهایی از عصر رضاشاه، چاپ دوم، تهران، قلم، ۱۳۷۱.
ـ حماسه خسرو گلسرخی، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
ـ حماسه یک پایداری بزرگ: شرح مختصر زندگی انقلابی مجاهد شهید فاطمه امینی، تهران، سازمان مجاهدین خلق ایران، بی‌تا.
ـ حیدری، محمد، فساد و اختناق در ایران، چاپ اول، تهران، مؤسسه اطلاعات، ۱۳۵۷.
ـ خاتم یزدی، عباس، خاطرات آیت‌الله خاتم یزدی، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.
ـ خاطرات پراکنده رجال پهلوی، به کوشش حسن طباطبایی، چاپ اول، تهران، نشر آبی، ۱۳۸۱.
ـ خاطرات و مبارزات شهید محلاتی، به کوشش سیدحمید روحانی، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶.

ـ [آیت‌الله] خامنه‌ای، علی، خاطرات و حکایتها: ۷۰ خاطره و حکایت از زبان رهبر معظم انقلاب اسلامی، جلد اول، چاپ دوم، تهران، مؤسسه فرهنگی قدر ولایت، ۱۳۷۴.
ـــــــــ ، خاطرات و حکایتها: ۴۷ خاطره و حکایت از زبان رهبر معظم انقلاب اسلامی همراه با زندگینامه کامل معظم‌له، جلد دوم، چاپ اول، تهران، مؤسسه فرهنگی قدر ولایت، ۱۳۷۴.
ـ خامه‌ای، انور، خاطرات روزنامه‌نگار، به کوشش محمدعلی شهرستانی، چاپ اول، تهران، دیگر، ۱۳۸۱.
ـ خدابخشی، حاجی رضا، انقلاب اسلامی و لرستان، چاپ اول، قم، دارالنشر اسلام، ۱۳۷۴.
ـ خدا دادیان، اردشیر، تاریخ ایران باستان: آریاییها و مادها، مجموعه اول و دوم در یک مجلد، چاپ اول، تهران، اصالت تنشیر، ۱۳۷۶.
ـ خدایی، بهمن، همه پرسیهای رژیم شاه، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.
ـ خزعلی، ابوالقاسم، خاطرات آیت‌الله ابوالقاسم خزعلی، به کوشش حمید کرمی‌پور، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲.
ـ خشونت و فرهنگ: اسناد محرمانه کشف حجاب (۱۳۱۳ ـ ۱۳۲۲)، چاپ اول، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۱.
ـ خطیبی، حسین، رنج رایگان: خاطرات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی دکتر حسین خطیبی نوری، به کوشش مرتضی رسولی‌پور، چاپ اول، تهران، نشر نوگل، ۱۳۸۲.
ـ خلاصه مقالات اطلاعاتی ـ امنیتی، جلد دوم، چاپ اول، تهران، کتابخانه دانشکده اطلاعات، ۱۳۸۰.
ـ خلجی، عباس، اصلاحات امریکایی و قیام ۱۵ خرداد، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.
ـ خلخالی، صادق، خاطرات آیت‌الله خلخالی اولین حاکم شرع دادگاههای انقلاب (متن کامل)، جلد اول، چاپ پنجم، تهران، نشر سایه، ۱۳۸۰.
ـ خلیل ملکی به روایت اسناد ساواک: چپ در ایران، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۹.
ـ خلیلی، اکبر، گام به گام با انقلاب، جلد اول، چاپ دوم، تهران، حوزه هنری تبلیغات اسلامی،

۱۳۷۵.
ـ آئینه آفتاب: تبیان اندیشه امام خمینی در کلام و پیام حضرت حجت‌الاسلام والمسلمین حاج سیداحمد خمینی، چاپ اول، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(س)، ۱۳۷۴.
ـ خمینی، روح‌الله (امام خمینی) ، صحیفه نور، پانزده جلد، چاپ اول، تهران، وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۱.
ـــــــــ ، فلسطین از دیدگاه امام خمینی (س): تبیان موضوعی، دفتر چهارم، چاپ اول، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، ۱۳۷۳.
ـــــــــ ، ندای حق: مجموعه‌ای از پیامها، مصاحبه‌ها و سخنرانیهای امام خمینی از تاریخ ۱۷ مهرماه ۱۳۵۷ تا ۳۰ آبان ۱۳۵۷ در پاریس، جلد اول، چاپ اول، تهران، قلم، بهمن ۱۳۵۷.
ـ داریوش همایون به روایت اسناد ساواک، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۸.
ـ دخالتهای امریکا در ایران (تاریخ جوان ـ ۱۹)، گروه پژوهش مؤسسه فرهنگی بزرگ اندیشه، چاپ اول، تهران، جهان کتاب، ۱۳۷۹.
ـ در آستانه انقلاب اسلامی (اسنادی از واپسین سالهای حکومت پهلوی)، به کوشش جلال فرهمند، چاپ اول، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۴.
ـ درآمدی بر ریشه‌های انقلاب اسلامی (مجموعه مقالات)، به کوشش عبدالوهاب فراتی، چاپ اول، تهران، مجموعه ریشه‌ها، ۱۳۷۶.
ـ درباره جنایات ساواک، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
ـ درباره ساواک، چاپ اول، بی‌جا، کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی، بی‌تا.
ـ در ویتنام ایران، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
ـ دستغیب، علی‌اصغر، خاطرات حجت‌الاسلام سید علی‌اصغر دستغیب، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸.
ـ دستور کار رمز کننده مکالمات تلفنی (سری)، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
ـ دکتر منوچهر اقبال به روایت اسناد ساواک، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۹.
ـ دلانوا، کریستین، ساواک، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، چاپ اول، تهران، طرح نو، ۱۳۷۱.
ـ دلدم، اسکندر، انقلاب به روایت انقلاب‌سازان، چاپ اول، تهران، مؤسسه مطبوعاتی عطایی،

۱۳۵۸.

ـــــــــــ ، اسرار جاسوسی امریکا در ایران، چاپ اول، تهران، مؤسسه مطبوعاتی عطایی، ۱۳۵۸.

ـــــــــــ ، اسرار زندان اوین (ساواک در بازیهای آسیایی، اعترافات جلاد توانگری، فعالیت ساواک علیه اقلیتهای نژادی، آرش، پرتاب گوجه فرنگی به صورت شاه سابق، اختلاف بختیار با شاه سابق)، چاپ اول، تهران، بهروز، بی‌تا.

ـــــــــــ ، زندگی پرماجرای رضاشاه، جلد دوم، چاپ اول، تهران، بی‌نا، ۱۳۷۰.

ـ دوانی، علی، امام خمینی در آئینه خاطره‌ها، چاپ اول، تهران، نشر مطهر، ۱۳۷۳.

ـــــــــــ ، نقد عمر: زندگانی و خاطرات علی دوانی، چاپ اول، تهران، رهنمون، ۱۳۸۲.

ـــــــــــ ، نهضت روحانیون ایران، ۱۱ جلد، چاپ اول، بی‌جا، بنیاد فرهنگی امام رضا(ع)، بی‌تا.

ـ دهقانی، اشرف، حماسه مقاومت: رفیق اشرف دهقانی سخن می‌گوید، تهران، اتحاد، بی‌تا.

ـ دهنوی، محمد، قیام خونین ۱۵ خرداد ۴۲ به روایت اسناد، چاپ اول، تهران، رسا، ۱۳۶۰.

ـ دیاکونف، م. م، اشکانیان، ترجمه کریم کشاورز، چاپ دوم، تهران، پیام، ۱۳۵۱.

ـ دین ستیزی رژیم پهلوی: با بیست ساله‌ها، جلد اول، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۷.

ـ ذاکر حسین، عبدالرحیم، ادبیات سیاسی ایران در عصر مشروطیت (از کودتای ۲۸ مرداد تا پیروزی انقلاب اسلامی: ۱۳۳۲ ـ ۱۳۵۷)، جلد چهارم، چاپ اول، تهران، نشر علم، ۱۳۷۷.

ـ ذبیح. سپهر، تاریخ جنبش کمونیستی در ایران، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، چاپ اول، تهران، مؤسسه مطبوعاتی عطایی، ۱۳۶۴.

ـ راجی. پرویز، خدمتگزار تخت طاووسی، ترجمه ح. ا. مهران، چاپ اول، تهران، مؤسسه اطلاعات، ۱۳۶۴.

ـ راسخ افشار، علی، جبهه ملی ایران (سخنرانیها و مقالات دکتر علی راسخ افشار از جبهه ملی ایران)، چاپ اول، تهران، نسل دوم جبهه ملی ایران، بی‌تا.

ـ راهپیماییهای دوران انقلاب از تاریخ ۱۳۵۷/۶/۱۳ تا ۱۳۵۷/۱۱/۲۲، چاپ اول، تهران، وزارت ارشاد اسلامی، بی‌تا.

ـ رئیسی، نصرالله، مسائل مبرم انقلاب، چاپ اول، تهران، پکا، ۱۳۶۰.

ـ رزمجو، علی‌اکبر، حزب پان‌ایرانیست، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸.
ـ رژیم ترور و اختناق، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
ـ رضوی، مسعود، هاشمی و انقلاب (تاریخ سیاسی ایران از انقلاب تا جنگ)، با مقدمه علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، چاپ دوم، تهران، همشهری، ۱۳۷۶.
ـ رفیع‌زاده، منصور، شاهد: خاطرات منصور رفیع‌زاده، ترجمه اصغر گرشاسبی، چاپ اول، تهران، اهل قلم، ۱۳۷۶.
ـ روبین، باری، جنگ قدرتها در ایران، ترجمه محمود مشرقی، چاپ اول، تهران، آشتیانی، ۱۳۶۳.
ـ روابط ایران و عراق به روایت اسناد ساواک، جلد اول، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۰.
ـ روحانی، حمید، شریعتمداری در دادگاه تاریخ، چاپ سوم، قم، دفتر اسناد انقلاب اسلامی قم، ۱۳۶۱.
ـــــــــ ، نهضت امام خمینی، جلد اول، چاپ یازدهم، تهران، راه امام، ۱۳۶۰.
ـــــــــ ، نهضت امام خمینی، جلد دوم، چاپ اول، تهران، واحد فرهنگی بنیاد شهید، ۱۳۶۴.
ـــــــــ ، نهضت امام خمینی، جلد سوم، چاپ دوم، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴.
ـ روحانی، فخر، اهرمها: سقوط شاه و پیروزی انقلاب اسلامی (صفات و عملکردهای شاه)، جلد اول، چاپ اول، تهران، نشر بلیغ، ۱۳۷۰.
ـ روحانی مبارز آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی به روایت اسناد ساواک، دو جلد، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۹.
ـ روحانیت و پانزده خرداد، امریکا و کانادا، انجمن اسلامی دانشجویان امریکا و کانادا، ۱۵ خرداد ۱۳۴۹.
ـ روحبخش، رحیم، نقش بازار در قیام ۱۵ خرداد، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.
ـ روزشمار انقلاب اسلامی، جلد اول، چاپ اول، تهران، حوزه هنری تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶.
ـ روزشمار انقلاب اسلامی، جلد دوم، چاپ اول، تهران، حوزه هنری تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۷.

ـ روزشمار انقلاب اسلامی، جلد پنجم، چاپ اول، تهران، حوزه هنری تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۸.
ـ روزشمار انقلاب اسلامی، جلد ششم، چاپ اول، تهران، حوزه هنری تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۸.
ـ روزشمار انقلاب اسلامی، جلد هفتم، چاپ اول، تهران، حوزه هنری تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹.
ـ روش تدریس، تهران، دانشکده ساواک، بی‌تا.
ـ زاهدی، اردشیر، اردشیر زاهدی و اشاراتی به رازهای ناگفته، به کوشش عبدالرضا هوشنگ مهدوی، چاپ دوم، تهران، نشر پیکان، ۱۳۸۱.
ـــــــــ ، ۲۵ سال در کنار پادشاه: خاطرات اردشیر زاهدی، چاپ اول، تهران، مؤسسه مطبوعاتی عطایی، ۱۳۸۱.
ـ زربخت، ناصر، گذر از برزخ: خاطرات یک توده‌ای در مهاجرت، چاپ اول، تهران، آتیه، ۱۳۸۰.
ـ زرکار، یوسف، خاطرات یک چریک در زندان، چاپ سوم، بی‌جا، نگاه، ۱۳۵۴.
ـ زرنگ، محمد، تحول نظام قضایی ایران از مشروطه تا سقوط رضاشاه، جلد اول، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.
ـــــــــ ، تحول نظام قضایی ایران از سقوط رضاشاه تا تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب (۱۳۲۰ ـ ۱۳۷۳)، جلد دوم، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.
ـ زرین‌کوب، عبدالحسین، تاریخ مردم ایران: ایران قبل از اسلام، جلد اول، چاپ سوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱.
ـــــــــ ، تاریخ مردم ایران از پایان ساسانیان تا پایان آل‌بویه، چاپ اول، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷.
ـ زرینی، حسین، گروه ابوذر، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.
ـ زنان دربار به روایت اسناد ساواک: اشرف پهلوی، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۱.
ـ زندگینامه شهید آیت‌الله سعیدی، چاپ اول، قم، دفتر تبلیغات اسلامی قم، واحد یادبودها، بی‌تا.
ـ زندگینامه مجاهد شهید مجید شریف‌واقفی، بی‌جا، سازمان مجاهدین خلق ایران، بی‌تا.
ـ زونیس، ماروین، شکست شاهانه: روانشناسی شخصیت شاه، ترجمع عباس مخبر، چاپ اول،

تهران، طرح نو، ۱۳۷۰.
ـ زیباکلام، صادق، مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی، چاپ اول، تهران، روزنه، ۱۳۷۲.
ـ ساجدی، احمد، سازمانهای جاسوسی دنیا، چاپ هفتم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و محراب قلم، ۱۳۶۸.
ـ سازمانهای جاسوسی بیگانه در ایران (تاریخ جوان ـ ۲۰)، چاپ اول، تهران، جهان کتاب، ۱۳۷۹.
ـــ سازمانهای یهودی و صهیونیستی در ایران، چاپ اول، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۱.
ـ سالینجر، پیتر، امریکا در بند، چاپ اول، تهران، کتابسرا، ۱۳۶۲.
ـ سولیوان، ویلیام، مأموریت در ایران، ترجمه محمود مشرقی، چاپ اول، تهران، هفته، ۱۳۶۱.
ـــــــــ و آنتونی پارسونز، خاطرات دو سفیر، ترجمه محمود طلوعی، چاپ اول، تهران، نشر علم، ۱۳۷۲.
ـ ساواک عامل وحشت (تاریخ جوان ـ ۳)، چاپ اول، تهران، جهان کتاب، ۱۳۷۹.
ـ ساواک و روحانیت: بولتنهای نوبه‌ای ساواک، دفتر اول (جلد اول)، چاپ اول، تهران، دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱.
ـ ساواک و کارگران، ترجمه م. الف، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
ـ سپهبد تیمور بختیار به روایت اسناد ساواک، دو جلد، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۸.
ـ ستایش، محمود، کشتار نویسندگان در ایران از صوراسرافیل تا پوینده و مختاری، چاپ اول، تهران، نشر البرز، ۱۳۷۸.
ـ ستوده، امیررضا، پا به پای آفتاب: گفته‌ها و ناگفته‌ها از زندگی امام خمینی(س)، جلد اول، چاپ اول، تهران، نشر پنجره، ۱۳۷۳.
ـ سحابی، عزت‌الله و دیگران، تداوم حیات سیاسی در اختناق (تاریخ شفاهی نهضت مقاومت ملی ایران)، به کوشش وحید میرزاده، چاپ اول، تهران، سلک، ۱۳۷۹.
ـ سردار سرافراز شهید حجت‌الاسلام سیدعلی اندرزگو به روایت اسناد ساواک، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۷.
ـ سرکوب مبارزات مردمی (تاریخ جوان ـ ۷)، چاپ اول، تهران، جهان کتاب، ۱۳۷۹.

ـ سعید وزیری، منوچهر، جستجو در گذشته، چاپ اول، تهران، زریاب، ۱۳۷۸.
ـ سعیدی، خسرو، اللهیار صالح، زندگینامه، جلد اول، چاپ اول، تهران، نشر طلایه، ۱۳۶۷.
ـ سفری، محمدعلی، قلم و سیاست: از کودتای ۲۸ مرداد تا ترور منصور، جلد دوم، چاپ اول، تهران، نشر نامک، ۱۳۷۳.
ـــــــــ ، قلم و سیاست: از هویدا تا شریف امامی، جلد سوم، چاپ اول، تهران، نشر نامک، ۱۳۷۷.
ـــــــــ ، قلم و سیاست: سرگذشت رژیم شاهنشاهی در واپسین روزها، جلد چهارم، چاپ اول، تهران، نشر نامک و پروین، ۱۳۸۰.
ـ سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، ترجمه عباس مخبر، ویراستار مرتضی اسدی، چاپ اول، تهران، طرح نو، ۱۳۷۱.
ـ سلطانی، مجتبی، خط سازش، جلد اول، چاپ دوم، تهران، حوزه هنری تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۸.
ـ سماکار، عباس، من یک شورشی هستم: خاطرات زندان، چاپ اول، تهران، مهراندیش، ۱۳۸۱.
ـ سنجر، ابراهیم، نفوذ امریکا در ایران: بررسی سیاست خارجی امریکا و روابط با ایران، چاپ اول، تهران، انتشارات مؤلف، ۱۳۶۸.
ـ سه بیانیه از سازمان مجاهدین خلق درباره اعدام انقلابی رئیس کمیته مشترک ساواک و شهربانی سرتیپ جنایتکار رضا زندی‌پور و اجرای حکم انقلابی اعدام مستشار امریکایی و عمل ناموفق اعدام دیپلمات امریکایی، بی‌جا.
ـ سیاست و سازمان حزب توده از آغاز تا فروپاشی، جلد اول، چاپ اول، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۷۰.
ـ سیفی فمی تفرشی، مرتضی، پلیس خفیه ایران: مروری بر رخدادهای سیاسی و تاریخچه شهربانی (۱۲۹۹ ـ ۱۳۲۰)، چاپ دوم، تهران، ققنوس، ۱۳۶۸.
ـــــــــ ، نظم و نظمیه در دوره قاجاریه، چاپ اول، تهران، یساولی، ۱۳۶۲.
ـ شاکری، رمضانعلی، انقلاب اسلامی و مردم مشهد از آغاز تا استقرار جمهوری اسلامی: به انضمام مقدمه و متن کامل قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، چاپ دوم، مشهد، بی‌نا، ۱۳۶۲.

ـ شاهدی، مظفر، مردی برای تمام فصول: اسدالله علم و سلطنت محمدرضا شاه پهلوی، چاپ اول، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۷۹.
ـ شجونی، جعفر، خاطرات حجت‌الاسلام جعفر شجونی، به کوشش علیرضا اسماعیلی، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.
ـ شریف امامی، جعفر، خاطرات جعفر شریف امامی، به کوشش حبیب لاجوردی، چاپ اول، تهران، سخن، ۱۳۸۰.
ـ شریف‌پور، رضا، مسجد و انقلاب اسلامی، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰.
ـ شریفی، واقف، وقتی که مارکسیستها تاریخ می‌نویسند، دفتر اول، تهران، نشر جنگل، آبان ۱۳۵۷.
ـ شریعتی به روایت اسناد ساواک، سه جلد، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۸.
ـ شمیم، علی‌اصغر، ایران در دوره سلطنت قاجار، چاپ ششم، تهران، مدبر، ۱۳۷۴.
ـ شولزینگر، رابرت. د، دیپلماسی امریکا در قرن بیستم (۱۸۹۸ ـ ۱۹۹۷)، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، چاپ اول، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۹.
ـ شوکت، حمید، کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی (اتحادیه ملی): از آغاز تا انشعاب، چاپ اول، تهران، عطایی، ۱۳۷۸.
ـ شوکراس، ویلیام، آخرین سفر شاه: سرنوشت یک متحد امریکا، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، چاپ دوم، تهران، البرز، ۱۳۶۹.
ـ شولسکی، آبرام، نبرد بی‌صدا: درک دنیای اطلاعات، به کوشش و ترجمه معاونت پژوهشی دانشکده امام باقر(ع)، چاپ اول، تهران، دانشکده امام باقر(ع)، ۱۳۸۱.
ـ شهابی، هوشنگ و خوان لینز، نظامهای سلطانی، ترجمه منوچهر صبوری، چاپ اول، تهران، نشر شیرازه، ۱۳۸۰.
ـ شهرام، محمدتقی، یادداشتهایی از زندان: رفیق محمدتقی شهرام، بی‌جا، گروهی از زندانیان سیاسی رژیم شاه، بی‌تا.
ـ شهید آیت‌الله حاج شیخ محمد صدوقی به روایت اسناد ساواک، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۷.

ـ شهید آیت‌الله دکتر سید محمد حسینی بهشتی به روایت اسناد ساواک، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۷.
ـ شهید آیت‌الله سید اسدالله مدنی به روایت اسناد ساواک، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۷.
ـ شهید آیت‌الله سید عبدالحسین دستغیب به روایت اسناد ساواک، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۸.
ـ شهید آیت‌الله سید محمدرضا سعیدی به روایت اسناد ساواک، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۶.
ـ شهید آیت‌الله سید محمدعلی قاضی طباطبایی به روایت اسناد ساواک، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۸.
ـ شهیدان حجج اسلام سید نورالدین و سید فخرالدین رحیمی به روایت اسناد ساواک، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۱.
ـ شهدای روحانیت: خرداد ۴۲ ـ بهمن ۵۷، چاپ اول، تهران، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۲.
ـ شهید حاج مهدی عراقی به روایت اسناد ساواک، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۸.
ـ شهید حجت‌الاسلام سید عبدالکریم هاشمی‌نژاد به روایت اسناد ساواک، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۷.
ـ شهید حجت‌الاسلام محمدعلی حیدری به روایت اسناد ساواک، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۱.
ـ شهیدزاده، حسین، ره‌آورد روزگار: گزیده خاطره‌ها؛ همراه با نقدهای مقطعی ازوضع سیاسی ـ دیپلماسی ایران در سالهای پیش از انقلاب (خاطرات دکترحسین شهیدزاده سفیر پیشین ایران در بغداد)، چاپ اول، تهران، نشر البرز، ۱۳۷۸.
ـ شهید سرافراز دکتر مصطفی چمران به روایت اسناد ساواک، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۸.
ـ شهید سیداسدالله لاجوردی به روایت اسناد ساواک، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۷.
ـ شهید طیب حاج رضایی به روایت اسناد ساواک، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد

تاریخی، ۱۳۷۸.
ـ شهید محمدعلی رجایی به روایت اسناد ساواک، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۸.
ـ شیخ فرشی، فرهاد، تحلیلی بر نقش سیاسی عالمان شیعی در پیدایش انقلاب اسلامی، چاپ دوم، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰، شیرخانی. علی (به کوشش)، حماسه ۱۹ دی قم ۱۳۵۶، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷.
ـ شیوه‌های ساواک، جلد اول، چاپ اول تهران، سازمان مجاهدین خلق ایران، ۱۳۵۸.
ـ صارمی شهاب، اصغر، احزاب دولتی و نقش آنها در تاریخ معاصر ایران، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸.
ـ صدیقی، وحیدالزمان، انقلاب اسلامی ایران از نگاه دیگران، ترجمه و تصحیح مجید رویین‌تن، چاپ اول، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۸.
ـ صمیمی، مینو، پشت پرده تخت طاووس، ترجمه حسین ابوترابیان، چاپ دوم، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۹.
ـ صورت جلسات دولتهای ازهاری و بختیار، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد ریاست جمهوری، ۱۳۷۷.
ـ صیاد شیرازی، علی، خاطرات امیرشهید سپهبد صیاد شیرازی، چاپ سوم، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹.
ـ ضداطلاعات، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
ـ ضدخرابکاری (محرمانه)، تهران، ساواک، ۱۳۵۱.
ـ ضیاء ظریفی، ابوالحسن، سازمان دانشجویان دانشگاه تهران: نگاهی دیگر به پیشینه مبارزات دانشجویی در ایران (۱۳۲۰ ـ ۱۳۳۲ش)، چاپ اول، تهران، نشر شیرازه، ۱۳۷۸.
ـ طارم سری، مسعود و دیگران، چین: سیاست خارجی و روابط با ایران (۱۳۲۸ ـ ۱۳۵۷)، چاپ اول، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۴.
ـ طالبی دارابی، ابراهیم، جایگاه قیام ۱۹ دی ۱۳۵۶ در انقلاب اسلامی، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸.
ـ طالع، هوشنگ، تجاوز و دفاع: ریشه‌ها و پیامدهای تجاوز نظامی عراق به ایران، پاریس، آرمانخواه، ۱۳۶۴.

ـ طاهری، امیر، ما را چه می‌شود: گفتگوی پری اسکندری با امیرطاهری، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
ـ طاهری، رجبعلی، خاطرات رجبعلی طاهری، چاپ اول، تهران، حوزه هنری تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵.
ـ طاهری خرم‌آبادی، حسن، خاطرات آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی، به کوشش محمدرضا احمدی، جلد اول، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷.
ـ طباطبایی، محمدحسین، روابط ایران و غرب، چاپ اول، تهران، بی‌نا، ۱۳۵۷.
ـ طبری، احسان و دیگران، پنجاه سال تبه‌کاری و خیانت سلسله پهلوی، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
ـ طبقات مختلف اجتماع، دو جلد [محرمانه]، تهران، ساواک، ۱۳۵۶.
ـ طوفانیان، حسن، خاطرات ارتشبد حسن طوفانیان، به کوشش ضیاء صدقی، چاپ اول، تهران، نشر زیبا، ۱۳۸۱.
ـ ظهور و سقوط سلطنت پهلوی: جستارهایی از تاریخ معاصر ایران (پیوست ویراستار بر خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست)، جلد دوم، چاپ دوم، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۷۰.
ـ عبادی، شیرین، تاریخچه و اسناد حقوق بشر در ایران، چاپ اول، تهران، روشنگران، ۱۳۷۳.
ـ عبدالعظیم ولیان به روایت اسناد ساواک، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۹.
ـ عبد خدایی، محمدمهدی، خاطرات محمدمهدی عبد خدایی: مروری بر تاریخچه فدائیان اسلام، به کوشش سیدمهدی حسینی، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹.
ـ عبده، جلال، خاطرات دکتر جلال عبده: چهل سال در صحنه قضایی؛ سیاسی و دیپلماسی ایران و جهان، دو جلد، به کوشش مجید تفرشی، چاپ اول، تهران، رسا، ۱۳۶۸.
ـ عراقی، مهدی، ناگفته‌ها: خاطرات شهید حاج مهدی عراقی، به کوشش محمود مقدسی و دیگران، چاپ اول، تهران، رسا، ۱۳۷۰.
ـ عرفان‌منش، جلیل (به کوشش)، خاطرات ۱۵ خرداد، جلد اول، چاپ اول، تهران، حوزه هنری تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۳.
ـــــــــ ، خاطرات ۱۵ خرداد، جلد دوم، چاپ اول، تهران، حوزه هنری تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵.
ـ علم، اسدالله، یادداشتهای علم، جلد اول، به کوشش علینقی عالیخانی، چاپ اول، تهران،

کتابسرا، ۱۳۷۱.
ـــــــــ ، یادداشتهای علم، جلد دوم، به کوشش علینقی عالیخانی، چاپ اول، تهران، کتابسرا، ۱۳۷۷.
ـــــــــ ، یادداشتهای علم، جلد سوم، به کوشش علینقی عالیخانی، چاپ اول، تهران، کتابسرا، ۱۳۷۷.
ـ علم، مصطفی، نفت؛ قدرت و اصول، ترجمه غلامحسین صالحیار، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۲.
ـ علی امینی به روایت اسناد ساواک، جلد سوم، بخش اول، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۹.
ـ علی امینی به روایت اسناد ساواک، جلد سوم، بخش دوم، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۹.
ـ عمید زنجانی، عباسعلی، انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن، چاپ اول، تهران، نشر کتاب سیاسی، ۱۳۶۷.
ـــــــــ ، خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین عمید زنجانی، به کوشش محمدعلی حاجی‌بیگی کندری، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹.
ـ عمیدی نوری، ابوالحسن، یادداشتهای یک روزنامه‌نگار، جلد اول، به کوشش مختار حدیدی و جلال فرهمند، چاپ اول، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۱.
ـ عمویی، محمدعلی، دُرد زمانه (خاطرات محمدعلی عمویی): ۱۳۲۰ ـ ۱۳۵۷، چاپ اول، تهران، آنزان، ۱۳۷۷.
ـ غائله چهاردهم اسفند ۱۳۵۹: ظهور و سقوط ضد انقلاب، چاپ اول، تهران، شورای عالی قضایی دادگستری ج. ا. ایران، ۱۳۶۴.
ـ غفاری، هادی، خاطرات هادی غفاری، چاپ اول، تهران، حوزه هنری تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۴.
ـــــــــ ، انقلاب و ضدانقلاب، چاپ اول، تهران، رسا، بی‌تا.
ـــــــــ ، زوایای تاریک، چاپ اول، تهران، حدیث، ۱۳۷۳.
ـ فاروقی، احمد و ژان لوروریه، ایران بر ضد شاه، ترجمه مهدی نراقی، چاپ اول، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۸.
ـ فاطمی، عباس، زندگی و مرگ جهان پهلوان تختی در آینه اسناد، چاپ اول، تهران، جهان

کتاب، ۱۳۷۷.
ـــــــــــ ، شعبان جعفری در آینه اسناد، چاپ اول، تهران، جهان کتاب، ۱۳۸۰.
ـ فانوس خیال: سرگذشت سینمای ایران از آغاز تا پیروزی انقلاب اسلامی به روایت بی. بی. سی، چاپ اول، تهران، کویر، ۱۳۷۴.
ـ فرازهایی از تاریخ انقلاب به روایت اسناد ساواک و امریکا، چاپ اول، تهران، بی‌نا، ۱۳۶۸.
ـ فرای، ریچارد. ن، تاریخ ایران از فروپاشی دولت ساسانیان تا آمدن سلجوقیان، جلد چهارم، ترجمه حسن انوشه، چاپ دوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۲.
ـ فردوست، حسین، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی: خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست، جلد اول، چاپ سوم، تهران، مؤسسه اطلاعات، ۱۳۷۰.
ـــ فردوسی‌پور، اسماعیل، همگام با خورشید: از ایران تا ایران (خاطرات حجت‌الاسلام‌والمسلمین اسماعیل فردوسی‌پور یار و همراه حضرت امام خمینی قدس سرّه)، چاپ اول، فردوس، مجتمع فرهنگی ـ اجتماعی امام خمینی، ۱۳۷۲.
ـ فرمانفرمائیان، ستاره و دانامانکر، دختر پارس (متن کامل)، ترجمه اردشیر روشنگر و اصغر اندرودی، چاپ اول، تهران، نشر البرز، ۱۳۷۷.
ـ فرمانفرمائیان، منوچهر و رخسان فرمانفرمائیان، خون و نفت: خاطرات یک شاهزاده ایرانی، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، چاپ اول، تهران، ققنوس، ۱۳۷۷.
ـ فرهنگ لغات و اصطلاحات اطلاعاتی و امنیتی (انگلیسی ـ فارس)، چاپ اول، تهران، دانشکده اطلاعات، ۱۳۷۶.
ـ فعالیتهای سیاسی دانشجویان (۱۳۴۹ش)، دو جلد، چاپ اول، تهران، اداره کل آرشیو و اسناد و موزه مرکز اسناد ریاست جمهوری، بی‌تا.
ـ فلاح‌نژاد، علی، مناسبات ایران و اسرائیل در دوره پهلوی دوم، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.
ـ فلسفی، محمدتقی، خاطرات و مبارزات حجت‌الاسلام فلسفی، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶.
ـ فوران، جان، مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سالهای پس از انقلاب اسلامی، ترجمه احمد تدین، چاپ اول، تهران، رسا، ۱۳۷۷.
ـ فولادزاده، عبدالامیر، شاهنشاهی پهلوی در ایران، سه جلد، قم، کانون نشر اندیشه‌های ا

سلامی، ۱۳۶۹.
ـ فیروزکوهی، ن. ا، آن سوی دیوار، چاپ اول، تهران، مؤلف، ۱۳۷۳.
ـ قائم‌مقامی، جهانگیر، تاریخ ژاندارمری ایران از قدیم‌ترین ایام تا عصر حاضر، چاپ اول، تهران، ژاندارمری کل کشور، ۱۳۵۵.
ـ قاسمی، طهمورث، نهضت امام خمینی و مطبوعات رژیم شاه (۱۳۴۱ ـ ۱۳۵۷)، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.
ـ قاسمی، فرید (به کوشش)، خاطرات مطبوعاتی، چاپ اول، تهران، نشر آبی، ۱۳۸۳.
ـــــــــ ، صد خاطره از صد رویداد، چاپ اول، تهران، اصالت تنشیر، ۱۳۷۷.
ـــــــــ ، مطبوعات ایران در قرن بیستم، چاپ اول، تهران، نشر قصه، ۱۳۸۰.
ـ قانون، مرتضی، دیپلماسی پنهان: جستاری در روابط ایران و اسرائیل در عصر پهلوی با مروری بر پیشینه تاریخی یهودیان ایران، چاپ اول، تهران، طبرستان، ۱۳۸۱.
ـ قره‌باغی، عباس، اعترافات ژنرال: خاطرات ارتشبد عباس قره‌باغی (مرداد ـ بهمن ۵۷)، چاپ اول، تهران، نشر نی، ۱۳۶۴.
ـ قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک (زمینه‌ها)، جلد اول، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۸.
ـ قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک (فیضیه)، جلد دوم، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۸.
ـ قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک (زندان)، جلد سوم، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۸.
ـ قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک (حصر)، جلد چهارم، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۰.
ـک، ی، ابوالحسن، ساواک با من چه کرد؟ بی‌جا، شهدا، بی‌تا.
ـ کاپوشینسکی، ریشارد، شاهنشاه، ترجمه ولی‌الله ابراهیمی، چاپ اول، تهران، نیک‌پندار، ۱۳۷۸.
ـ کاتم، ریچارد، ناسیونالیسم در ایران، ترجمه احمد تدین، چاپ اول، تهران، کویر، ۱۳۷۱.
ـ کاتوزیان، کیان، از سپیده تا شام، چاپ اول، تهران، نشر آبی، ۱۳۸۰.
ـــــــــ ، تضاد دولت و ملت: نظریه تاریخ و سیاست در ایران، ترجمه علیرضا طیب، چاپ

اول، تهران، نشر نی، ۱۳۸۰.
ـ کانون نویسندگان به روایت اسناد ساواک، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۴.
ـ کدی، نیکی. آر، ریشه‌های انقلاب ایران، ترجمه عبدالرحیم گواهی، چاپ اول، تهران، قلم، ۱۳۶۹.
ـ کدیور، جمیله، رویارویی انقلاب اسلامی ایران و امریکا، چاپ اول، تهران، مؤسسه اطلاعات، ۱۳۷۲.
ـ کرباسچی، غلامرضا، تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی، جلد اول، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰.
ـــــــــ ، تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی، جلد دوم، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.
ـــــــــ ، روزشمار روابط ایران و امریکا، چاپ اول، تهران، بقعه، ۱۳۸۰.
ـ کردستان تا قیام بهمن ۵۷: تحلیل شرایط اقتصادی ـ سیاسی، چاپ اول، تهران، گروه عکاسی دانشجویان دانشگاه صنعتی، بی‌تا.
ـ کردستان: توطئه‌های ابرقدرتها و موضع نیروهای سیاسی (گزارش و تحلیل)، تهران، سازمان اتحاد مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر، شهریور ۱۳۵۸.
ـ کرزن، جرج. ناتانیل، ایران و قضیه ایران، جلد اول، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، چاپ اول، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹.
ـ کرمی‌پور، حمید، جامعه تعلیمات اسلامی (آیت‌الله حاج شیخ عباسعلی زنجانی و نقش ایشان در انقلاب اسلامی)، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰.
ـ کرونین، استفانی، ارتش و حکومت پهلوی،ترجمه غلامرضا علی‌بابایی، چاپ اول، تهران، خجسته، ۱۳۷۷.
ـ کریستین، سن. آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، چاپ هشتم، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۷۲.
ـ کریمیان، علیرضا، جنبش دانشجویی در ایران، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.
ـ کسری، نیلوفر، زنان ذی‌نفوذ در خاندان پهلوی، چاپ دوم، تهران، نشر نامک، ۱۳۸۰.

ـ کشکولی، ایرج، نگاهی از درون به جنبش چپ ایران، به کوشش حمید شوکت، چاپ اول، تهران، اختران، ۱۳۸۰.
ـ کلیات ضد اطلاعات (محرمانه)، بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۵۲.
ـ کمالوند، فریده، یادهای ماندگار، خاطرات من و همسرم دکتر هوشنگ اعظمی لرستانی، چاپ اول، تهران، اشاره، ۱۳۸۰.
ـ کودتای نوژه، چاپ دوم، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۶۸.
ـ کوزیچکین، ولادیمیر، کا. گ. ب در ایران: خاطرات ولادیمیر کوزیچکین، ترجمه اسماعیل زند و حسین ابوترابیان، چاپ اول، تهران، نشر نو، ۱۳۷۰.
ـ کوهستانی‌نژاد، مسعود، اسناد دادگاهها و هیئتهای منصفه مطبوعاتی از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی، چاپ اول، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها، ۱۳۸۰.
ـ کیا، ب، ارتش تاریکی، چاپ اول، تهران، مرکز ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۷۶.
کیانوری، نورالدین، خاطرات نورالدین کیانوری، چاپ اول، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۱.
ـ گازیوروسکی، مارک. ج، سیاست خارجی امریکا و شاه: ایجاد یک حکومت سلطه‌پذیر در ایران، ترجمه جمشید زنگنه و مقدمه غلامرضا نجاتی، چاپ اول، تهران، رسا، ۱۳۷۱.
ـ گزارش خانم دلافو ـ ورون حقوقدان فرانسوی از مشاهدات خود در ایران، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
ـ گزارشی کوتاه درباره جمعه سیاه، چاپ اول، تهران، بی‌نا، بی‌تا.
ـ گلابدره‌ای، محمود، لحظه‌های انقلاب، چاپ اول، تهران، سروش، ۱۳۵۸.
ـ گلبن، محمد و یوسف شریفی، محاکمه محاکمه‌گران (عاملان کشتار مدرس، ارانی، فرخی یزدی، سردار اسعد و ...)، چاپ اول، تهران، نشر نقره، ۱۳۶۳.
ـ گلپور، رضا (به کوشش)، شنود اشباح: مروری بر کارنامه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، چاپ اول، تهران، کلیدر، ۱۳۸۱.
ـ گلشائیان، عباسقلی، گذشته‌ها و اندیشه‌های زندگی یا خاطرات من، دو جلد، چاپ اول، تهران، انیشتن، ۱۳۷۷.
ـ گیرشمن، رومن، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، چاپ نهم، تهران، شرکت انتشاراتی علمی و فرهنگی، ۱۳۷۲.
ـ لاجوردی، حبیب، اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران، ترجمه ضیاء صدقی، چاپ اول، تهران، نشر نو، ۱۳۶۹.

ـ لاریجانی، جمشید، دوقلوی میرپنج، چاپ اول، تهران، نشر علم، ۱۳۷۶.
ـ لدین، مایکل، شاه و کارتر، ترجمه مهدی افشار، چاپ اول، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۷۱.
ـــــــــ و ویلیام لوئیس، هزیمت یا شکست رسوای امریکا، ترجمه احمد سمیعی گیلانی، چاپ اول، تهران، نشر ناشر، ۱۳۶۲.
ـ لطفیان، سعیده، ارتش و انقلاب اسلامی، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰.
ـ لمبتون، آن. ک. س، سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام، ترجمه یعقوب آژند، چاپ اول، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.
ـ لنگرودی، شمس، تاریخ تحلیلی شعر نو: ۱۳۳۲ ـ ۱۳۴۱، جلد دوم، چاپ اول، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۷.
ـ م. ج، وقایع انقلاب ایران، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
ـ ماجرای سوءقصد به شاه در کاخ مرمر به روایت اسناد ساواک، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۸.
ـ مازندی، یوسف، ایران ابرقدرت قرن، به کوشش عبدالرضا هوشنگ مهدوی و خسرو معتضد، چاپ اول، تهران، البرز، ۱۳۷۳.
ـ ما گرفتار یک جنگ واقعی روانی شده‌ایم: مشروح مذاکرات فرماندهان نظامی در تاریخهای ۲۴ و ۱۳۵۷/۵/۳۰، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶.
ـ مبارزه مسلحانه و اپورتونیستها، جلد اول، بی‌جا، چریکهای فدایی خلق ایران، بی‌تا.
ـ مبصر، محسن، پژوهش: نقدی بر خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست و گزیده‌هایی از یادمانده‌های نویسنده، به کوشش افشین مبصر، امریکا، نشر کتاب، ۱۹۹۶.
ـ متین، افشین، کنفدراسیون: تاریخ جنبش دانشجویی ایران در خارج از کشور (۱۳۳۲ ـ ۱۳۵۷)، ترجمه ارسطو آذری، چاپ اول، تهران، نشر شیرازه، ۱۳۷۸.
ـ ... مثل برف آب خواهیم شد: مذاکرات شورای فرماندهان ارتش (دی ـ بهمن ۱۳۵۷)، چاپ دوم، تهران، نشر نی، ۱۳۶۶.
ـ مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، جلد اول، چاپ اول، تهران، مرکز نشر اسناد لانه جاسوسی امریکا، ۱۳۶۶.
ـــــــــ ، جلد دوم، بخش اول، چاپ اول، تهران، مرکز نشر اسناد لانه جاسوسی امریکا،

۱۳۶۶.

ـــــــــــ ، جلد سوم، بخش دوم، چاپ اول، تهران، مرکز نشر اسناد لانه جاسوسی امریکا، ۱۳۶۷.

ـــــــــــ ، از جلد ۶ تا ۶۶، چاپ اول، تهران، مرکز نشر اسناد لانه جاسوسی امریکا، ۱۳۶۵ ـ ۱۳۶۶.

ـ مجموعه اعلامیه‌ها و موضع‌گیریهای سیاسی مجاهدین خلق ایران، دو جلد، چاپ اول، تهران، سازمان مجاهدین خلق ایران، ۱۳۵۸.

ـ مجموعه بیانیه‌ها و اطلاعیه‌ها: بیانگر مواضع کتبی ـ سیاسی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در برابر مسائل روز، جلد اول، چاپ اول، تهران، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، بی‌تا.

ـ مجموعه بیانیه‌های دفتر سیاسی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ش ۱ ـ ۱۵، چاپ اول، تهران، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۵۹.

ـ مجموعه قوانین و مصوبات دوره نوزدهم قانونگذاری مجلس شورای ملی، جلد اول، چاپ اول، تهران، مجلس شورای ملی، ۱۳۴۳.

ـ مجموعه مقالات کنگره شهید آیت‌الله سید مصطفی خمینی(ره)، چاپ اول، تهران، کنگره شهید آیت‌الله سیدمصطفی خمینی(ره)، ۱۳۷۷.

ـ مجموعه مقالات همایش اسناد و تاریخ معاصر، سه جلد، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، آذر ۱۳۸۱.

ـ مجموعه مکاتبات؛ اسناد؛ خاطرات و آثار فیروز میرزا فیروز (نصرت‌الدوله)، جلد دوم (خاطرات محبس)، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، چاپ اول، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۰.

ـ مجیدی، عبدالمجید، خاطرات عبدالمجید مجیدی وزیر مشاور و رئیس سازمان برنامه و بودجه: ۱۳۵۱ ـ ۱۳۵۶، به کوشش حبیب لاجوردی، چاپ اول، تهران، گام نو، ۱۳۸۱.

ـ محتشمی، علی‌اکبر، خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین سید علی‌اکبر محتشمی، چاپ اول، تهران، حوزه هنری تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶.

ـ محدودسازی مذهب؛ روحانیت و حوزه‌های علمیه: با بیست ساله‌ها، جلد چهارم، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۷.

ـ مدنی، جلال‌الدین، تاریخ سیاسی معاصر ایران، جلد اول و جلد دوم، چاپ سوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، بی‌تا.
ـ مروارید، یونس، از مشروطه تا جمهوری: نگاهی به ادوار مجلس قانونگذاری در دوران مشروطیت، سه جلد، چاپ اول، تهران، اوحدی، ۱۳۷۷.
ـ مسعود انصاری، احمدعلی، من و خاندان پهلوی، به کوشش محمد برقعی و حسین سرفراز، چاپ پنجم، تهران، پیکان، ۱۳۷۶.
ـ مسعودی خمینی، علی‌اکبر، خاطرات آیت‌الله علی‌اکبر مسعودی خمینی، به کوشش جواد امامی، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.
ـ مشیر، مرتضی، گوشه‌هایی از خاطرات من در پنجاه سال اخیر، چاپ اول، تهران، نشر گندم، ۱۳۷۸.
ـ مصدق، غلامحسین، در کنار پدرم مصدق، به کوشش غلامرضا نجاتی، چاپ سوم، تهران، رسا، ۱۳۶۹.
ـ مصور رحمانی، غلامرضا، کهنه سرباز: خاطرات سیاسی و نظامی، جلد اول، چاپ اول، تهران، رسا، ۱۳۶۶.
ـــــــــ ، کهنه سرباز: خاطرات سیاسی؛ نظامی و اقتصادی، جلد سوم، چاپ اول، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۷.
ـ مطالعات سیاسی، کتاب اول، چاپ اول، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۷۰.
ـ مطالعات سیاسی، کتاب دوم، چاپ اول، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۷۲.
ـ مطبوعات عصر پهلوی: مجله امید ایران به روایت اسناد ساواک، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۳.
ـ مطبوعات عصر پهلوی: مجله تهران مصور به روایت اسناد ساواک، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۹.
ـ مطبوعات عصر پهلوی: مجله خواندنیها به روایت اسناد ساواک، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۱.
ـ مطبوعات عصر پهلوی: مجله رنگین کمان‌نو به روایت اسناد ساواک، چاپ اول، تهران،

مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۹.
ـ مطبوعات عصر پهلوی: مجله سپید و سیاه به روایت اسناد ساواک، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۲.
ـ مطبوعات عصر پهلوی: روزنامه آیندگان به روایت اسناد ساواک، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۲.
ـ مظفر، محمدجواد (به کوشش)، اولین رئیس‌جمهور: پنج گفتگو درباره اولین انتخابات ریاست جمهوری ایران دی‌ماه ۱۳۵۸، چاپ اول، تهران، کویر، ۱۳۷۸.
ـ معبادی، حمید، چالشهای ایران و امریکا بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.
ـ معتمدنژاد، کاظم، روزنامه‌نگاری با فصلی جدید، تهران، سپهر، ۱۳۷۲.
ـ مقاومت همه جانبه، چاپ اول، بی‌جا، سازمان مجاهدین خلق ایران، خردادماه ۱۳۵۳.
ـ مقدم، کاظم، خشونت قانونی: گزیده تاریخ معاصر ایران همراه با شرح حال شهید حاج صادق امانی (۱۳۰۹ ـ ۱۳۴۴)، چاپ اول، تهران، محدث و برگزیده، ۱۳۸۰.
ـ مقررات داخلی سازمان اطلاعات و امنیت کشور (خیلی محرمانه، تهران، ساواک، بی‌تا.
ـ مقصودی، مجتبی (به کوشش)، تحولات سیاسی اجتماعی ایران: ۱۳۲۰ ـ ۱۳۵۷ (مجموعه مقالات)، چاپ اول، تهران، روزنه، ۱۳۸۰.
ـ مکی، حسین، تاریخ بیست ساله ایران، جلد پنجم، چاپ اول، تهران، ناشر، ۱۳۶۲.
ـــــــــ ، تاریخ بیست ساله ایران، جلد ششم، چاپ اول، تهران، ناشر، ۱۳۶۲.
ـــــــــ ، خاطرات سیاسی حسین مکی، چاپ اول، تهران، علمی، ۱۳۶۸.
ـــــــــ ، مدرس قهرمان آزادی، جلد اول، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۸.
ـــــــــ ، مدرس قهرمان آزادی، جلد دوم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹.
ـ ملا احمد کروبی به روایت اسناد ساواک، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۹.
ـ منتصری، هوشنگ، در آن سوی فراموشی: یادی از دکتر رضا رادمنش دبیرکل اسبق حزب توده، چاپ اول، تهران، نشر شیرازه، ۱۳۷۹.
ـ منصوری، جواد، ۲۵ سال حاکمیت امریکا بر ایران، چاپ اول، تهران، بی‌نا، ۱۳۶۸.
ـــــــــ ، خاطرات جواد منصوری، چاپ اول، تهران، حوزه هنری تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶.

ـــــــــــ ، قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، جلد اول، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷.
ـ منطق (محرمانه)، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
ـ مواضع گروهها در زندان، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
ـ موحدی ساوجی، علی، خاطرات مرحوم حجت‌الاسلام موحدی ساوجی، به کوشش عباس پناهی، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.
ـ موس، رابرت، توطئه در ایران، ترجمه محمدرضا ترابی، چاپ اول، لندن، انستیتو مطالعه منازعات، ۱۳۵۷.
ـ موسوی بجنوردی، کاظم، مسی به رنگ شفق: سرگذشت و خاطرات سیدکاظم موسوی بجنوردی، به کوشش علی‌اکبر رنجبر کرمانی، چاپ اول، تهران، نشر نی، ۱۳۸۱.
ـ موسوی‌زاده، جهانگیر، محاکمه: رضاشاه در برابر تاریخ، دو جلد، چاپ اول، تهران، کتابسرا، ۱۳۷۸.
ـ موسوی عبادی، علی‌اصغر، شهرداران تهران از عصر ناصری تا دولت خاتمی، چاپ اول، قم، نشر خرم، ۱۳۷۸.
ـ مهدوی، عبدالرضا هوشنگ، سیاست خارجی ایران در دوره پهلوی: ۱۳۰۰ ـ ۱۳۵۷، چاپ اول، تهران، نشر البرز، ۱۳۷۳.
ـ مهدی‌زاده محلاتی، فضل‌الله، خاطرات و مبارزات شهید محلاتی، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶.
ـ مهربان، رسول، بررسی مختصر احزاب بورژوازی لیبرالی در مقابله با جنبش کارگری و انقلابی ایران، چاپ دوم، تهران، پیک ایران، ۱۳۶۰.
ـ مهرابی، مسعود، تاریخ سینمای ایران از آغاز تا سال ۱۳۵۷، چاپ پنجم، تهران، فیلم، ۱۳۶۸.
ـ میثمی، لطف‌الله، از نهضت آزادی تا مجاهدین: خاطرات لطف‌الله میثمی، جلد اول، چاپ اول، تهران، نشر صمدیه، ۱۳۷۸.
ـ میر، حسین، تشکیلات فراماسونری در ایران با اسامی و اسناد منتشر نشده، چاپ اول، تهران، علمی، ۱۳۷۰.
ـ میرترابی، سعید، رژیم شاه و سازمانهای حقوق بشر، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹.

ـ میرداماد، ناصر، اراده و سرنوشت، جلد دوم، تهران، نویسنده، ۱۳۷۳.
ـ میرطاوسی، شجاع‌الدین، یادواره شهدای انقلاب: شهید محمدعلی رجایی (به ضمیمه اسنادی از بازجوییهای ساواک)، جلد اول، چاپ ا ول، تهران، نهضت زنان مسلمان، ۱۳۶۱.
ـ میرعابدینی، حسین، صد سال داستان‌نویسی ایران، دو جلد در یک مجلد، چاپ اول، تهران، نشر چشمه، ۱۳۷۷.
ـ ناطق نوری، علی‌اکبر، خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین ناطق نوری، به کوشش مرتضی میردار، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲.
ـ نامه انقلاب اسلامی: ویژه‌نامه سومین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی (نشریه فارسی برای ایرانیان خارج از کشور)، تهران، وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۰.
ـ نجات‌حسینی، محسن، برفراز خلیج فارس: خاطرات محسن نجات‌حسینی عضو سابق سازمان مجاهدین خلق ایران (۱۳۴۶ ـ ۱۳۵۴ش)، چاپ اول، تهران، نشر نی، ۱۳۷۹.
ـ نجاتی، غلامرضا، تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران از کودتا تا انقلاب، دو جلد، چاپ اول، تهران، رسا، ۱۳۷۱.
ـ نجاری‌راد، تقی، ساواک و نقش آن در تحولات داخلی رژیم شاه، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸.
ـــــــــ ، همکاری ساواک و موساد، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.
ـ نراقی، احسان، آن حکایتها: گفت و گو و نقد هرمزکی با احسان نراقی، چاپ اول، تهران، جامعه ایرانیان، ۱۳۸۱.
ـــــــــ ، از کاخ شاه تا زندان اوین، ترجمه سعید آذری، چاپ اول، تهران، رسا، ۱۳۷۲.
ـــــــــ ، خشت خام: گفت و گو با احسان نراقی، به کوشش ابراهیم نبوی، چاپ چهارم، تهران، جامعه ایرانیان، ۱۳۷۹.
ـــــــــ ، نظری به تحقیقات اجتماعی در ایران، چاپ اول، تهران، سخن، ۱۳۷۹.
ـ نکو روح، محمود، نهضت خداپرستان سوسیالیست، چاپ اول، تهران، چاپخش، ۱۳۷۷.
ـ نگرشی بر نقش مطبوعات وابسته در روند انقلاب اسلامی ایران، جلد اول، چاپ اول، تهران، وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۱.
ـ نگرشی کوتاه بر جریان یک ساله انقلاب، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
ـ نوذری، عزت‌الله، تاریخ احزاب سیاسی در ایران از مجلس دوم مشروطیت تا مجلس ششم

انقلاب اسلامی، چاپ اول، شیراز، نشر نوید شیراز، ۱۳۸۰
ـ نوربخش، حسن (به کوشش)، یادواره نهضت اسلامی (چهره انقلاب در اصفهان)، سه جلد، چاپ دوم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۹.
ـ نیکبخت، رحیم، جنبش دانشجویی تبریز (به روایت اسناد و خاطرات)، چاپ اول، بی‌جا، سوره مهر، ۱۳۸۱.
ـــــــــ و صمد اسماعیل‌زاده، زندگی و مبارزات شهید آیت‌الله قاضی طباطبایی، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰.
ـ نیمه پنهان: سیمای کارگزاران فرهنگ و سیاست، جلد دوم، چاپ اول، تهران، مؤسسه کیهان، ۱۳۷۸.
ـ نیمه پنهان: سیمای کارگزاران فرهنگ و سیاست، جلد دهم، چاپ اول، تهران، مؤسسه کیهان، ۱۳۸۱۰.
ـ واعظی، حسن، ایران و امریکا: بررسی سیاستهای امریکا در ایران، چاپ دوم، تهران، سروش، ۱۳۷۹.
ـ والدهایم، کورت، کاخ شیشه‌ای سیاست، ترجمه عبدالرحمن صدریه، چاپ اول، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۶.
ـ وایز، دیوید و تاماس راس، سیا: حکومت نامرئی، جلد اول، ترجمه عبدالله گله‌داری، چاپ اول، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۸.
ـ ورقا، ماشاءالله، در سایه بیم و امید، چاپ اول، تهران، بازتاب نگار، ۱۳۸۲.
ـ وزیری، شاهرخ، نفت و قدرت در ایران (از قنات تا لوله)، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، چاپ اول، تهران، عطایی، ۱۳۸۰.
ـ ونس، سایروس و زبیگنیو برژینسکی، توطئه در ایران، ترجمه محمود مشرقی، چاپ اول، تهران، هفته، ۱۳۶۲.
ـ هاشمی، منوچهر، داوری: سخنی در کارنامه ساواک، چاپ اول، لندن، ارس، ۱۳۷۳.
ـ هاشمی رفسنجانی، علی‌اکبر، عبور از بحران؛ کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی (۱۳۶۰)، به کوشش یاسر هاشمی، چاپ اول، تهران، دفتر نشر معارف اسلامی، ۱۳۷۸.
ـ هالیدی، فرد، دیکتاتوی و توسعه سرمایه‌داری در ایران، ترجمه فضل‌الله نیک‌آیین، چاپ اول، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۸.

ـ هایزر (ژنرال)، مأموریت مخفی هایزر در تهران: خاطرات ژنرال هایزر، ترجمه محمدحسین عادلی، چاپ اول، تهران، رسا، ۱۳۶۵.
ـ هلمز، سینتیا، خاطرات همسر سفیر، ترجمه اسماعیل زند، چاپ اول، تهران، البرز، ۱۳۷۰.
ـ هویدا، فریدون، سقوط شاه، ترجمه ح. ا. مهران، چاپ دوم، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۵.
ـ یادداشتهایی از شکنجه‌گاه زندان اوین (اثر شکست‌ناپذیر)، بی‌جا، نهضت آزادی ایران (خارج از کشور)، بی‌تا.
ـ یادنامه خلیل ملکی، به کوشش امیر پیشداد و همایون کاتوزیان، چاپ اول، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۰.
ـ یادنامه شهدای جنبش مسلحانه در لرستان، بی‌جا، سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، بی‌تا.
ـ یاوری، امیر، درباره بعضی از مسائل حزب توده ایران، پاریس، بی‌نا، مارس ۱۹۶۹.
ـ یزدی، ابراهیم، آخرین تلاشها در آخرین روزها (مطالبی ناگفته پیرامون انقلاب اسلامی)، چاپ دوم، تهران، قلم، ۱۳۶۳.
ـ یزدی، محمد، خاطرات آیت‌الله محمد یزدی، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰.
ـ یک گفتگوی استثنایی با یک درمانده استثنایی یا حکومت باج و شلاق، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
ـ یوسفی اشکوری، حسن، در تکاپوی آزادی: سیری در زندگی؛ آثار و افکار مهندس مهدی بازرگان، جلد اول، قسمت نخست، چاپ اول، تهران، قلم، ۱۳۷۶.

ب) روزنامه و نشریات ادواری

ـ آگاهی‌نامه، ش ۲۳، اول خرداد ۱۳۵۷.
ـــــــــ ، ش ۲۵، اول مرداد ۱۳۵۷.
ـ اسلام مکتب مبارزه، سال ۳، ش ۹ ـ ۱۰، بهار و تابستان ۱۳۴۹ش / ۱۹۷۰م.
ـــــــــــــ ، سال ۴، ش ۱۴، زمستان ۱۳۵۰ش.
ـــــــــــــ ، ش ۲۱، زمستان و بهار ۱۳۵۴ ـ ۱۳۵۵ش / ۱۹۷۶م.
ـ امنیت داخلی، ش ۵۹، ۲۸ آبان ۱۳۵۵.
ـــــــــ ، ش ۷۱، ۲۸ آبان ۱۳۵۶.

ـ بالاخره روشنایی است، سال اول، ش ۲، خرداد ۱۳۵۶ / ژوئن ۱۹۷۷.
ـــــــــــــــ ، سال اول، ش ۳، مهر ۱۳۵۶ / سپتامبر ۱۹۷۷.
ـ چشم‌انداز ایران، ش ۲۲، مهر و آبان ۱۳۸۲.
ـ خواندنیها، سال ۳۹، ش ۱، شنبه ۲۵ شهریور ۱۳۵۷.
ـــــــ ، سال ۳۹، ش ۲، شنبه ۱ مهر ۱۳۵۷.
ـــــــ ، سال ۳۹، ش ۷، شنبه ۶ آبان ۱۳۵۷.
ـــــــ ، سال ۳۹، ش ۷، شنبه ۴ آذر ۱۳۵۷.
ـــــــ ، سال ۳۹، ش ۱۶، شنبه ۹ دی ۱۳۵۷.
ـــــــ ، سال ۳۹، ش ۱۸، شنبه ۲۳ دی ۱۳۵۷.
ـــــــ ، سال ۳۹، ش ۱۹، شنبه ۳۰ دی ۱۳۵۷.
ـــــــ ، سال ۳۹، ش ۲۰، شنبه ۷ بهمن ۱۳۵۷.
ـــــــ ، سال ۳۹، ش ۲۱، شنبه ۱۴ بهمن ۱۳۵۷.
ـــــــ ، سال ۳۹، ش ۲۲، شنبه ۲۱ بهمن ۱۳۵۷.
ـــــــ ، سال ۳۹، ش ۲۳، شنبه ۲۸ بهمن ۱۳۵۷.
ـــــــ ، سال ۳۹، ش ۲۴، شنبه ۵ اسفند ۱۳۵۷.
ـــــــ ، سال ۳۹، ش ۲۵، شنبه ۱۲ اسفند ۱۳۵۷.
ـــــــ ، سال ۳۹، ش ۲۶، شنبه ۱۹ اسفند ۱۳۵۷.
ـــــــ ، سال ۳۹، ش ۲۷، شنبه ۲۶ اسفند ۱۳۵۷.
ـــــــ ، سال ۳۹، ش ۲۸، شنبه ۲۵ فروردین ۱۳۵۸.
ـــــــ ، سال ۳۹، ش ۳۱، شنبه ۱ اردیبهشت ۱۳۵۸.
ـــــــ ، سال ۳۹، ش ۳۲، شنبه ۸ اردیبهشت ۱۳۵۸.
ـــــــ ، سال ۳۹، ش ۳۳، شنبه ۱۵ اردیبهشت ۱۳۵۸.
ـــــــ ، سال ۳۹، ش ۳۴، شنبه ۲۲ اردیبهشت ۱۳۵۸.
ـــــــ ، سال ۳۹، ش ۳۵، شنبه ۲۹ اردیبهشت ۱۳۵۸.
ـــــــ ، سال ۳۹، ش ۳۶، شنبه ۵ خرداد ۱۳۵۸.
ـــــــ ، سال ۳۹، ش ۳۷، شنبه ۱۲ خرداد ۱۳۵۸.
ـــــــ ، سال ۳۹، ش ۳۸، شنبه ۱۹ خرداد ۱۳۵۸.

ـــــــــــ ، سال ۳۹، ش ۳۹، شنبه ۲۶ خرداد ۱۳۵۸.
ـــــــــــ ، سال ۳۹، ش ۴۱، شنبه ۹ تیر ۱۳۵۸.
ـــــــــــ ، سال ۳۹، ش ۴۷، شنبه ۲۰ مرداد ۱۳۵۸.
ـــــــــــ ، سال ۳۹، ش ۴۸، شنبه ۲۷ مرداد ۱۳۵۸.
ـ خواندنیها در مسیر انقلاب، دوره یکم، ش ۲.
ـــــــــــــــــــ ، دوره یکم، ش ۳.
ـ دنیا، سال سوم ش ۷، مهر ۱۳۵۵.
ـــــ ، سال سوم، ش ۸، آبان ۱۳۵۵.
ـ روزنامه کیهان، ش ۱۰۶۱۴، سه‌شنبه ۲۶ دی ۱۳۵۷.
ـــــــــــ ، ش ۱۰۶۱۶، پنجشنبه ۲۸ دی ۱۳۵۷.
ـــــــــــ ، ش ۱۰۶۱۹، دوشنبه ۲ بهمن ۱۳۵۷.
ـــــــــــ ، ش ۱۰۶۲۰، سه‌شنبه ۳ بهمن ۱۳۵۷.
ـــــــــــ ، ش ۱۰۶۳۲، چهارشنبه ۱۸ بهمن ۱۳۵۷.
ـــــــــــ ، ش ۱۰۶۳۵، یکشنبه ۲۲ بهمن ۱۳۵۷.
ـــــــــــ ، ش ۱۰۶۳۶، دوشنبه ۲۳ بهمن ۱۳۵۷.
ـــــــــــ ، ش ۱۰۶۳۷، سه‌شنبه ۲۴ بهمن ۱۳۵۷.
ـــــــــــ ، ش ۱۰۶۴۰، یکشنبه ۲۹ بهمن ۱۳۵۷.
ـــــــــــ ، ش ۱۰۶۴۱، دوشنبه ۳۰ بهمن ۱۳۵۷.
ـــــــــــ ، ش ۱۰۶۴۲، سه‌شنبه ۱ اسفند ۱۳۵۷.
ـــــــــــ ، ش ۱۰۶۴۳، چهارشنبه ۲ اسفند ۱۳۵۷.
ـــــــــــ ، ش ۱۰۶۴۴، پنجشنبه ۳ اسفند ۱۳۵۷.
ـــــــــــ ، ش ۱۰۶۴۵، شنبه ۵ اسفند ۱۳۵۷.
ـــــــــــ ، ش ۱۰۶۵۳، دوشنبه ۱۴ اسفند ۱۳۵۷.
ـــــــــــ ، ش ۱۰۶۵۶، پنجشنبه ۱۷ اسفند ۱۳۵۷.
ـــــــــــ ، ش ۱۰۶۵۷، شنبه ۱۹ اسفند ۱۳۵۷.
ـــــــــــ ، ش ۱۰۶۶۰، سه‌شنبه ۲۲ اسفند ۱۳۵۷.
ـــــــــــ ، ش ۱۰۶۶۳، شنبه ۲۶ اسفند ۱۳۵۷.

ـــــــــــــ ، ش ۱۰۶۶۴، یکشنبه ۲۷ اسفند ۱۳۵۷.
ـــــــــــــ ، ش ۱۰۶۶۵، دوشنبه ۲۸ اسفند ۱۳۵۷.
ـــــــــــــ ، ش ۱۰۶۶۷، دوشنبه ۶ فروردین ۱۳۵۸.
ـــــــــــــ ، ش ۱۰۶۶۸، سه‌شنبه ۷ فروردین ۱۳۵۸.
ـــــــــــــ ، ش ۱۰۶۶۹، چهارشنبه ۸ فروردین ۱۳۵۸.
ـــــــــــــ ، ش ۱۰۶۷۰، پنجشنبه ۹ فروردین ۱۳۵۸.
ـــــــــــــ ، ش ۱۰۶۷۱، شنبه ۱۱ فروردین ۱۳۵۸.
ـــــــــــــ ، ش ۱۰۶۷۲، یکشنبه ۱۲ فروردین ۱۳۵۸.
ـــــــــــــ ، ش ۱۰۶۷۳، سه‌شنبه ۱۴ فروردین ۱۳۵۸.
ـــــــــــــ ، ش ۱۰۶۷۸، دوشنبه ۲۰ فروردین ۱۳۵۸.
ـــــــــــــ ، ش ۱۰۶۷۹، سه‌شنبه ۲۱ فروردین ۱۳۵۸.
ـــــــــــــ ، ش ۱۰۶۷۶، شنبه ۱۸ فروردین ۱۳۵۸.
ـــــــــــــ ، ش ۱۰۶۷۷، یکشنبه ۱۹ فروردین ۱۳۵۸.
ـــــــــــــ ، ش ۱۰۶۸۰، چهارشنبه ۲۲ فروردین ۱۳۵۸.
ـــــــــــــ ، ش ۱۰۶۸۲، شنبه ۲۵ فروردین ۱۳۵۸.
ـــــــــــــ ، ش ۱۰۶۸۳، یکشنبه ۲۶ فروردین ۱۳۵۸.
ـــــــــــــ ، ش ۱۰۶۸۶، چهارشنبه ۲۹ فروردین ۱۳۵۸.
ـــــــــــــ ، ش ۱۰۶۸۷، پنجشنبه ۳۰ فروردین ۱۳۵۸.
ـــــــــــــ ، ش ۱۰۶۹۰، دوشنبه ۳ اردیبهشت ۱۳۵۸.
ـــــــــــــ ، ش ۱۰۶۹۵، یکشنبه ۹ اردیبهشت ۱۳۵۸.
ـــــــــــــ ، ش ۱۰۶۹۶، دوشنبه ۱۰ اردیبهشت ۱۳۵۸.
ـــــــــــــ ، ش ۱۰۶۹۸، شنبه ۱۵ اردیبهشت ۱۳۵۸.
ـــــــــــــ ، ش ۱۰۶۹۹، یکشنبه ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۸.
ـــــــــــــ ، ش ۱۰۷۰۱، سه‌شنبه ۱۸ اردیبهشت ۱۳۵۸.
ـــــــــــــ ، ش ۱۰۷۰۲، چهارشنبه ۱۹ اردیبهشت ۱۳۵۸.
ـــــــــــــ ، ش ۱۰۷۰۵، یکشنبه ۲۳ اردیبهشت ۱۳۵۸.
ـــــــــــــ ، ش ۱۰۷۰۸، چهارشنبه ۲۶ اردیبهشت ۱۳۵۸.

ـــــــــــــــ، ش ۱۰۷۰۹، پنجشنبه ۲۷ اردیبهشت ۱۳۵۸.
ـــــــــــــــ، ش ۱۰۷۱۰، شنبه ۲۹ اردیبهشت ۱۳۵۸.
ـــــــــــــــ، ش ۱۰۷۱۱، یکشنبه ۳۰ اردیبهشت ۱۳۵۸.
ـــــــــــــــ، ش ۱۰۷۱۲، دوشنبه ۳۱ اردیبهشت ۱۳۵۸.
ـــــــــــــــ، ش ۱۰۷۱۳، سه‌شنبه ۱ خرداد ۱۳۵۸.
ـــــــــــــــ، ش ۱۰۷۱۴، چهارشنبه ۲ خرداد ۱۳۵۸.
ـــــــــــــــ، ش ۱۰۷۱۵، پنجشنبه ۳ خرداد ۱۳۵۸.
ـــــــــــــــ، ش ۱۰۷۲۱، پنجشنبه ۱۰ خرداد ۱۳۵۸.
ـــــــــــــــ، ش ۱۰۷۲۶، پنجشنبه ۱۷ خرداد ۱۳۵۸.
ـــــــــــــــ، ش ۱۰۷۳۰، سه‌شنبه ۲۲ خرداد ۱۳۵۸.
ـــــــــــــــ، ش ۱۰۷۳۲، پنجشنبه ۲۴ خرداد ۱۳۵۸.
ـــــــــــــــ، ش ۱۰۷۳۳، شنبه ۲۶ خرداد ۱۳۵۸.
ـــــــــــــــ، ش ۱۰۷۳۴، یکشنبه ۲۷ خرداد ۱۳۵۸.
ـــــــــــــــ، ش ۱۰۷۳۵، دوشنبه ۲۸ خرداد ۱۳۵۸.
ـــــــــــــــ، ش ۱۰۷۳۶، سه‌شنبه ۲۹ خرداد ۱۳۵۸.
ـــــــــــــــ، ش ۱۰۷۳۷، چهارشنبه ۳۰ خرداد ۱۳۵۸.
ـــــــــــــــ، ش ۱۰۷۳۸، پنجشنبه ۳۱ خرداد ۱۳۵۸.
ـــــــــــــــ، ش ۱۰۷۳۹، شنبه ۲ تیر ۱۳۵۸.
ـــــــــــــــ، ش ۱۰۷۴۰، یکشنبه ۳ تیر ۱۳۵۸.
ـــــــــــــــ، ش ۱۰۷۴۱، دوشنبه ۴ تیر ۱۳۵۸.
ـــــــــــــــ، ش ۱۰۷۴۲، سه‌شنبه ۵ تیر ۱۳۵۸.
ـــــــــــــــ، ش ۱۰۷۴۳، چهارشنبه ۶ تیر ۱۳۵۸.
ـــــــــــــــ، ش ۱۰۷۴۸، سه‌شنبه ۱۲ تیر ۱۳۵۸.
ـــــــــــــــ، ش ۱۰۷۴۹، چهارشنبه ۱۳ تیر ۱۳۵۸.
ـــــــــــــــ، ش ۱۰۷۵۰، پنجشنبه ۱۴ تیر ۱۳۵۸.
ـــــــــــــــ، ش ۱۰۷۵۲، یکشنبه ۱۷ تیر ۱۳۵۸.
ـــــــــــــــ، ش ۱۰۷۵۳، دوشنبه ۱۸ تیر ۱۳۵۸.

ـــــــــــــــ ، ش ۱۰۷۵۴، چهارشنبه ۲۰ تیر ۱۳۵۸.
ـــــــــــــــ ، ش ۱۰۷۵۷، یکشنبه ۲۴ تیر ۱۳۵۸.
ـــــــــــــــ ، ش ۱۰۷۵۹، سه‌شنبه ۲۶ تیر ۱۳۵۸.
ـــــــــــــــ ، ش ۱۰۷۶۰، چهاشنبه ۲۷ تیر ۱۳۵۸.
ـــــــــــــــ ، ش ۱۰۷۶۳، یکشنبه ۳۱ تیر ۱۳۵۸.
ـ سپهر: نشریه سازمان دانشجویان ایرانی شهر فرانکفورت، ش ۴، اردیبهشت ۱۳۵۵.
ـ ضمیمه خبرنامه جبهه ملی ایران، ش ۱۴، اردیبهشت ۱۳۵۷.
ـ عصر عمل، ش ۶
ـ فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، سال ۶ ش ۳ ـ ۴، پاییز و زمستان ۱۳۷۶.
ـ فصلنامه تاریخی ـ سیاسی ـ فرهنگی ۱۵ خرداد، سال ۵، ش ۲۱، بهار ۱۳۷۵.
ـــــــــــــــ ، سال ۵، ش ۲۲، تابستان ۱۳۷۵.
ـــــــــــــــ ، سال ۵، ش ۲۳، پاییز ۱۳۷۵.
ـــــــــــــــ ، سال ۵، ش ۲۴، زمستان ۱۳۷۵.
ـــــــــــــــ ، سال ۶ ش ۲۵، بهار ۱۳۷۶.
ـــــــــــــــ ، سال ۶ ش ۲۶ ـ ۲۷، تابستان و پاییز ۱۳۷۶.
ـ فصلنامه تخصصی تاریخ معاصر ایران، سال اول، ش ۲، تابستان ۱۳۷۶.
ـــــــــــــــ ، سال ۶ ش ۲۴، زمستان ۱۳۸۱.
ـ فصلنامه مطالعات تاریخی، سال اول، ش اول، زمستان ۱۳۸۲.
ـــــــــــــــ ، سال سوم، ش ۱۱، زمستان ۱۳۸۴.
ـ کتاب جمعه، سال اول، ش ۱، پنجشنبه ۴ مرداد ۱۳۵۸.
ـ نبرد خلق، ش ۶ اردیبهشت ۱۳۵۴.
ـــــــ ، ش ۷، خرداد ۱۳۵۵.
ـ نگاه: سازمان مجاهدین خلق از نگاه دیگران، سال ۲، ش ۶ دسامبر ۱۹۹۶.
ـــــــــــــــ ، سال ۳، ش ۷، ژانویه ۱۹۹۷.
ـ ۱۹ بهمن تئوریک، اردیبهشت ۱۳۵۵.
ـــ ، تیر ۱۳۵۵.

ـــــ ، مرداد ۱۳۵۵.
ـ یاد، سال ۱۶، ش ۶۱ ـ ۶۲، بهار و تابستان ۱۳۸۰.

ج) مذاکرات مجلس

ـ مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ۱۹، جلسه ۷۱، یکشنبه ۱۹ اسفند ۱۳۳۵.
ـــــــــــــــــــ ، دوره ۱۹، جلسه ۷۲، سه‌شنبه ۲۱ اسفند ۱۳۳۵.
ـــــــــــــــــــ ، دوره ۱۹، جلسه ۷۵، پنجشنبه ۱۵ فروردین ۱۳۳۶.
ـــــــــــــــــــ ، دوره ۲۴، جلسه ۱۶۲، سه‌شنبه ۵ اردیبهشت ۱۳۵۷.
ـــــــــــــــــــ ، دوره ۲۴، جلسه ۱۶۳، سه‌شنبه ۱۲ اردیبهشت ۱۳۵۷.
ـــــــــــــــــــ ، دوره ۲۴، جلسه ۱۹۰، سه‌شنبه ۲۵ مهر ۱۳۵۷.
ـــــــــــــــــــ ، دوره ۲۴، جلسه ۱۹۹، پنجشنبه ۹ آذر ۱۳۵۷.
ـــــــــــــــــــ ، دوره ۲۴، جلسه ۲۰۴، پنجشنبه ۲۱ دی ۱۳۵۷.
ـــــــــــــــــــ ، دوره ۲۴، جلسه ۲۰۸، چهارشنبه ۴ بهمن ۱۳۵۷.
ـــــــــــــــــــ ، دوره ۲۴، جلسه ۲۰۹، سه‌شنبه ۱۷ بهمن ۱۳۵۷.

د) مراکز اسناد

ـ مرکز اسناد مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.
ـ مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.

ضمایم

زندگی‌نامه‌ها، سندها، عکسها

زندگی‌نامه‌ها:

۱ـ سپهبد تیمور بختیار

اولین رئیس ساواک سپهبد تیمور بختیار فرزند ایلخان فتحعلی خان سردار معظم بختیاری، او فرزند ایلخان لطفعلی‌خان امیر مفخم بختیاری، در ۱۲۹۲ش. در منطقه دَزک ـ ۲۴ کیلومتری شهرکرد در استان چهار محال و بختیاری ـ به دنیا آمد. تیمور بزرگترین فرزند خانواده بود و تحصیلات مقدماتی و متوسطه را در اصفهان به پایان رسانید و از دبیرستان ادب (کالج انگلیسی) دیپلم گرفت. پدر و پدربزرگش در سالهای نخست قدرت‌یابی رضاخان در سرکوب شورشهای مناطق جنوب و جنوب غربی کشور به او کمک کردند و در سلک خدمتگزاران رضاخان درآمدند. در آن میان، سردار اسعد بختیاری از سران ایل بختیاری، نزد رضاشاه مقام و اعتباری ارجمند کسب کرد و سالها از محارم و نزدیکان او به شمار می‌رفت، تا اینکه در آبان ۱۳۱۲ مغضوب رضاشاه شده و فروردین سال بعد به دست پزشک احمدی کشته شد. به دنبال دستگیری سردار اسعد بختیاری، رضاشاه ورود جوانان بختیاری را به خدمت نظام ممنوع کرد. تیمور بختیار جوان، به رغم علاقه وافری که به ورود به ارتش داشت، به ناچار برای ادامه تحصیل در رشته نظام عازم لبنان شد و در مدرسه نظام بیروت ثبت نام کرد. تیمور بختیار پس از پایان تحصیلات در بیروت، برای تکمیل دانش نظامی راهی فرانسه شد و به ترتیب در مدارس پیاده‌نظام سنت‌سیر و سواره نظام سمور به تحصیل پرداخته و در حالی‌که درباره جنگهای پارتیزانی نیز آموزشهایی فراگرفته بود، در ۱۳۱۴ش. با درجه ستوان دومی فارغ‌التحصیل شده و به ایران بازگشت. در آن سالها برخلاف بسیاری از سران بختیاری که مغضوب رضاشاه بودند، پدر و جدّ تیمور هنوز در نزد حکومت ارج و قربی داشتند و آنچه تیمور پس از مدت کوتاهی، در سال ۱۳۱۵ با درجه ستوان دومی به خدمت ارتش درآمد. تیمور

بختیار در پنج سال پایانی حکومت رضاشاه در سمتهای مختلف نظامی، امنیتی و اطلاعاتی تا اواسط دهۀ ۱۳۲۰ فعالیت کرد. بختیار از فروردین ۱۳۱۵ در هنگ سوار بود، پس از حدود دو سال به واحد جمازه سوار در بلوچستان منتقل شد و به دنبال سقوط رضاشاه به اصفهان اعزام گردید و طی حدود چهار سال حضور به مأموریتهای نظامی در کردستان و لرستان اعزام شد. وی در ۱۳۱۷ ستوان یکم، ۱۳۲۱ سروان، و در ۱۳۲۵ سرگرد بود. پس از بحران آذربایجان و نقشی که در سرکوب ارتش فرقه دموکرات آذربایجان داشت، نام او بر سر زبانها افتاد و به درجه سرهنگی و اخذ نشان افتخار نایل آمد. از نیمه دوم دهۀ ۱۳۲۰ به بعدبختیار در واحدهای نظامی مختلفی حضور داشت: از ۲۷ فروردین ۱۳۲۵ افسر رکن ۳ در لشکر سوم آذربایجان بود؛ در اول مهر ۱۳۲۵ فرمانده گردان دوم از هنگ چهارم لشکر چهار کردستان بود؛ در ۳۱ اردیبهشت ۱۳۲۶ رئیس شعبه یک رکن ۴ ستاد ارتش بود. در اول مهر ۱۳۲۶ در دانشگاه جنگ بود، در اول مهر ۱۳۲۷ فرمانده هنگ سوار فاتح بود؛ در ۲۰ بهمن ۱۳۲۷ فرمانده هنگ سوار شاپور بود؛ در آبان ۱۳۲۹ رئیس ستاد لشکر یک گارد بود، در ۱۵ آبان ۱۳۳۱ فرمانده تیپ سوم کوهستانی مرکز بود، در ۱۸ فروردین ۱۳۳۲ فرمانده تیپ مستقل کرمانشاه بود و به طور همزمان، از ۵ اردیبهشت ۱۳۳۲ فرماندار نظامی استان چهار محال و بختیاری بود. از مهمترین اقدامات بختیار در دوره نخست‌وزیری مصدق، سرکوب شورش ابوالقاسم خان بختیاری بود. در آن دوره بختیار به حمایت از مصدق به مقابله با خویشاوندش برخاسته بود که این اقدام مورد توجه نخست‌وزیر قرار گرفت. مصدق که به دنبال واقعه کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ از سوی سیدضیاءالدین طباطبایی تحت تعقیب قرار داشت در منزل پدر بختیار در دزک پناهنده شد. بختیار در ماههای آخر دولت مصدق بر تیپ زرهی کرمانشاه فرماندهی می‌کرد.

در آستانه کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با طرفداران کودتا و دربار به توافق رسید و با نیروهای تحت امرش به سمت تهران حرکت کرد؛ اما قبل از رسیدن واحدهای او به تهران، کودتا به نتیجه رسیده بود و او به دستور دولت کودتا از میانه راه به کرمانشاه بازگشت.

تیمور بختیار دوبار ازدواج کرد. همسر اول او ایران بختیار از خویشاوندانش بود که از او سه فرزند به نامهای شاهرخ، حسین و نیلوفر داشت. زن دوم او قدرت دارای دو فرزند پسر شد. بختیار دو برادر کوچک‌تر به نامهای منوچهر و عبدالمجید داشت؛ اولی وارد خدمت نظام شده و تا مقام سرهنگی ارتقاء یافت، دومی نیز مدتی فرماندار کل بختیاری و سپس فرماندار

قزوین و کرمان شد و در دوره ۲۰ مجلس شورای ملی نیز از حوزه انتخابیه بختیاری به نمایندگی مجلس شورای ملی رسید.

فرماندار نظامی

۶ ماه پس از کودتای ۲۸ مرداد و به دنبال ناتوانی سرلشکر فرهاد دادستان در فرمانداری نظامی، تیمور بختیار از کرمانشاه فراخوانده شد و با ارتقاء به درجه سرتیپی و انتصاب به فرماندهی لشکر ۲ زرهی مرکز، به طور توأمان فرماندار نظامی تهران شد و به سرعت قلع و قمع مخالفان رژیم پهلوی و دولت کودتا را آغاز کرد. مهمترین اقدام بختیار در رأس فرماندار نظامی کشف شبکه نظامی حزب توده و دستگیری صدها تن از اعضای شبکه نظامی حزب توده بود که بسیاری از آنان به زندانهای طویل‌المدت محکوم شدند و دهها تن دیگر نیز اعدام شدند. از دیگر اقدامات بختیار در رأس فرمانداری نظامی دستگیری، شکنجه و پرونده‌سازی برای اعضای فعال و کادر رهبری جمعیت فدائیان اسلام بود که نهایتاً دادگاه نظامی تحت سلطه فرمانداری نظامی کادر رهبری جمعیت فدائیان اسلام را به اعدام محکوم کرد و این حکم در دی ۱۳۳۵ به مورد اجرا گذاشته شد. از جمله اقدامات بختیار قتل کریم پورشیرازی بود که گفته می‌شد در پادگان لشکر ۲ زرهی به دستور بختیار بر بدن او نفت ریخته و آتش زدند و از آن هنگام بختیار به ذغال‌ساز معروف شد، هم او بود که به دستور و خواسته شاه، سپهبد زاهدی را تهدید کرد تا در کناره‌گیری از این پست تعلل نشان ندهد.

بختیار اعمال غیرانسانی که در دوران پیشین جاری و ساری بود، در سازمان جدیدالتأسیس ساواک نیز اجرا کرد و نخستین تشکیلات و ساختار مدیریتی و اداری ساواک در دوران تقریباً ۴/۵ ساله ریاست بختیار بر ساواک بر این سازمان به وجود آمد. اقدامات جاه‌طلبانه، سوءاستفاده‌ها و ارتباط با محافل داخلی و خارجی، شاه را از قدرتیابی بیشتر تیمور بختیار نگران ساخته بود. در این میان مسافرت بختیار به امریکا در بهمن ۱۳۳۹ که حامل پیامی از سوی شاه برای جان. اف. کندی بود، بر وحشت شاه از بختیار افزود. گفته می‌شد در ملاقات بختیار با کندی موضوع گسترش سرسام‌آور فساد در هیئت حاکمه ایران و ناتوانی شاه در اداره مطلوب کشور مورد مذاکره قرار گرفته است. همچنین گفته می‌شد که بختیار در ملاقات با امریکاییان، درباره تمایلات خود برای انتصاب به پست نخست‌وزیری و احیاناً انتقاد از مشکلات دامنگیر رژیم پهلوی نیز سخنانی بر زبان آورده است. اخباری از این دست، پیش

از آنکه بختیار از سفر به تهران بازگردد، به اطلاع شاه رسید. بـه همـین دلیـل بختیـار مـدت کوتاهی پس از ورود به کشور در اواخر اسفند ۱۳۳۹ از ریاست ساواک برکنار شد. با این احوال موضوع علاقمندی‌اش به اشغال پست نخست‌وزیری را فراموش نکرد و با انتصاب علی امینی به نخست‌وزیری در اردیبهشت ۱۳۴۰ نیز اخبار و شایعاتی مبنی بـر تـلاش بختیـار بـرای بـه دست آوردن مقام نخست‌وزیری وجود داشت. پس از برکناری بختیار از ریاسـت سـاواک، بـه دستور شاه، ساواک بر مجموعه رفتار و فعالیتهای بختیار نظارت داشت. بختیار آزادانه و بـدون محابا با محافل و نمایندگان سیاسی برخی کشورهای خارجی مقیم تهران ملاقاتهای پر سر و صدایی می‌کرد. همچنین اخبار و گزارشاتی به شاه می‌رسید کـه نـشان مـی‌داد بختیـار بـرای کسب وجهه اجتماعی خود در بین مـردم تـلاش مـی‌کنـد. ضـمن اینکـه برخـی نـشریات و روزنامه‌های پایتخت و شهرستانها نیز هنوز مطالبی تحسین‌آمیز و متملقانه درباره او می‌نوشتند و عکس او را چاپ می‌کردند و در مقابل از کمکهای مالی او بهره‌مند می‌شدند. بختیار هنوز بر حسب عادت پیشین مهمانیهای مجلل و پر و سر و صدایی ترتیب می‌داد و در مجالس جـشن و سرور در گوشه و کنار شهر شرکت می‌کرد. بختیار هنوز در کاخ زیبا و رؤیـایی خـود کـه در کنار کاخ سعدآباد ساخته بود زندگی اشرافی خود را ادامه می‌داد. با این احوال شـایعاتی وجـود داشت که نشان می‌داد در وزارت دادگستری دولت امینی پرونده‌ای علیه بختیار تـشکیل شـده که عمدتاً سوءاستفاده‌های مالی او را در بر می‌گیرد.

در برخی منافع طلاق ثریا از سوی شاه، از دلایل تنزل مقام و موقعیت تدریجی بختیار در نزد شاه و رژیم پهلوی ذکر شده است. برخی نیز ترس شاه، از جاه‌طلبیهای بختیار عمده‌تـرین دلیل برکناری او از ساواک و تبعیدش برشمرده‌اند. به دنبال گسترش تحریکات و مخالفتهـای بختیار، علی امینی از شاه خواست با دستگیری و زندانی ساختن بختیار موافقت کند، شاه ایـن خواسته امینی را رد کرد و تنها به نخست‌وزیر اجـازه داد موجبـات تبعیـد بختیـار را از کـشور فراهم آورد. هر چند شاه بر آن بود تا با این ترفند هم نخست‌وزیر و هم بختیار را راضی نگـه دارد، اما بختیار به سرعت دریافت که شاه به او خیانت کرده است. شاه برای موافقت با تبعیـد بختیار از ایران دلیل دیگری هم داشت و آن اخبار و گزارشاتی بود که محرمانه درباره تـلاش بختیار برای انتصاب به ریاست ستاد ارتش به او می‌رسید. بدین ترتیب در ۷ بهمـن ۲۷/۱۳۴۰ ژانویه ۱۹۶۲ تیمور بختیار به گونه‌ای نه چندان محترمانه از کشور تبعید شد؛ در حالی‌که هنوز گذرنامه‌ای سیاسی داشت و افسری بلندپایه از ارتش شاهنشاهی ایـران محـسوب مـی‌شـد و

حقوق و مزایای او نیز کماکان برقرار بود. با این احوال تبعید ناخواسته بر تیمور بختیار که داعی انتصاب بر پست نخست‌وزیری و یا حداقل به دست آوردن پست ریاست ستاد ارتش را در سر می‌پرورانید، گران آمد.[1]

تیمور بختیار تهران را به مقصد رم ترک کرد و مدتی بعد عازم سوئیس و ژنو شد. شاه که از فعالیتهای بختیار در خارج کشور اخبار و گزارشاتی در اختیار داشت، در مهر ۱۳۴۱ وی را بازنشسته کرد و در همان حال اعلام شد که از آن پس او برای زندگی در خارج از کشور می‌تواند صرفاً از گذرنامه عادی استفاده کند. بختیار نیز مخالفت خود را با شاه و حکومت پهلوی علنی کرد. ساواک همواره نگران اقامت بختیار در کشورهای خاورمیانه نظیر عراق بود. ساواک معتقد بود که ورود بختیار به کشورهای عربی منطقه کنترل او را دشوار خواهد کرد، به همین دلیل تا واپسین زمان حضور بختیار در سوئیس و اروپا و به رغم مخالفتهای علنی و آشکار او با رژیم پهلوی، کنسولگریهای حکومت ایران در اروپا کماکان و به آسانی اعتبار گذرنامه ایرانی او را تمدید می‌کردند.[2] در دوره حضور بختیار در خارج کشور، شاه همواره نگران حمایت کشورهای شوروی، انگلیس و امریکا از مواضع او بود. بختیار هنگام حضور در اروپا، لبنان و عراق تلاش کرد با علما و روحانیون مخالف رژیم پهلوی در داخل و خارج کشور، به‌ویژه امام خمینی رابطه ایجاد کند، اما ثمری در پی نداشت.

در خرداد ۱۳۴۶ و در جریان سفر شاه به آلمان غربی، پلیس این کشور اتومبیل بدون سرنشینی حامل دهها کیلو بمب کشف کرد که در این میان بختیار متهم شد که در این توطئه دست داشته است. برخی گزارشات حاکی از آن بود که این توطئه ساختگی توسط ساواک و سفارت ایران در آلمان تدارک دیده شده بود تا بختیار و سایر مخالفان سیاسی حکومت پهلوی تحت تعقیب قرار گیرند. به دنبال این واقعه دولت ایران از تمدید گذرنامه بختیار در اروپا خودداری کرد و پرونده‌ای علیه او در دستگاه قضایی ایران تشکیل شده و اموال و داراییهای قابل‌توجه بختیار در داخل مصادره شد. بختیار با اعضای برجسته حزب توده و گروهی از اعضای فعال جبهه ملی و نیز برخی نظامیان و غیره ارتباطاتی برقرار کرد. و در فروردین ۱۳۴۷ سوئیس را به مقصد لبنان ترک کرد. اما مدت کوتاهی پس از ورود به این

۱- نشریه یاد، سال ۱۶، ش ۶۱ ـ ۶۲، ص ؛ منصور رفیع‌زاده، پیشین، صص ۱۵۲ ـ ۱۵۷.

۲- سپهبد تیمور بختیار به روایت اسناد ساواک، ج ۱، صص ۱۸۴ ـ ۱۸۹ و صص ۲۳۷ ـ ۲۳۹؛ منوچهر فرمانفرمائیان، پیشین، صص ۴۲۳ ـ ۴۲۷.

کشور، به دلیل همراه داشتن اسلحه و تجهیزات نظامی از سوی پلیس لبنان دستگیر و به ۹ ماه زندان محکوم کرد. حکومت پهلوی تلاش کرد تا او را به کشور بازگرداند، اما این تلاشها به جایی نرسید. جمال عبدالناصر رئیس‌جمهور مصر که روابطش با شاه تیره بود، ژنرال دوگل رئیس جمهور فرانسه و نیز سایر کشورهای عربی منطقه به حمایت از بختیار برخاسته و مانع از خروج او از لبنان و تسلیمش به حکومت ایران شدند. بختیار ۹ ماه دوره محکومیت خود را در زندان گذراند و پس از این دوره نیز دولت لبنان در ۱۱ فروردین ۱۳۴۸ رسماً اعلام کرد از استرداد بختیار به حکومت ایران خودداری می‌کند. در آستانه پایان مدت اعتبار گذرنامه ایرانی بختیار، کشورهایی چون سوئیس، فرانسه و برخی کشورهای عربی برای اعطای گذرنامه و تابعیت سیاسی به او اعلام آمادگی کرده بودند. اما در همان زمان ژنرال صالح مهدی عمّاش از سوی ژنرال احمد حسن البکر رئیس‌جمهور وقت عراق برای دیدار بختیار به ژنو رفته و پیام داد که دولت عراق با کمال افتخار به ژنرال بختیار گذرنامه سیاسی اعطا کرده و تا هر زمانی که او بخواهد در کشور عراق مورد پذیرایی قرار خواهد گفت. بختیار که علاقمند بود در نزدیک مرزهای ایران باشد و گویا برای به راه انداختن جنگهای پارتیزانی بر ضد حکومت نیز طرحهایی داشت، دعوت دولت عراق را پذیرفت و در روز ۲۷ اردیبهشت ۱۳۴۸ و با تشریفات بسیار وارد بغداد شد و درکاخ نوری سعید ـ نخست‌وزیر پیشین عراق ـ مسکن گزید. به دنبال آن، دولت ایران در ۲۷ خرداد ۱۳۴۸ لایحه ضبط و مصادره کلیه اموال و داراییهای منقول و غیرمنقول بختیار را که شمار آن نیز بس گزاف می‌نمود، به مجلس سنا ارائه داد و مجلس سنا هم بلافاصله آن را تصویب کرد و برای تأیید نهایی به مجلس شورای ملی فرستاد که مجلس هم در اوایل تیر ۱۳۴۸ بر تصمیم مجلس سنا رأی تأیید زد. در برخی منافع ارزش داراییها و اموال بختیار در ایران ۴۵ میلیارد ریال (بر حسب ارزش ریالی در سال ۱۳۴۸) برآورد شده است. و در همان حال دادگاهی در تهران نیز تیمور بختیار را به اتهام خیانت به کشور به طور غیابی به اعدام محکوم کرد.[۱]

ساواک در فروردین ۱۳۴۸ داراییهای غیرمنقول بختیار را به شرح زیر فهرست کرده است:

۱ـ پارک سعدآباد

۲ـ دو دستگاه خانه شهری و یک دستگاه در تهران پارس

۱- سپهبد تیمور بختیار به روایت اسناد ساواک، ج ۱، صص ۱۰۴ ـ ۱۰۷ و صص ۱۴۸ ـ ۱۶۲.

۳ـ ویلائی در رامسر

٤ـ قطعه باغی در کلاک کرج

٥ـ باغ پپسی کولا ۱۲ هزار متر

٦ـ دو هزار متر زمین نزدیک صاحبقرانیه

۷ـ ٦۰۰ متر زمین در منظریه

۸ـ هشت هزار متر در مبارک‌آباد

۹ـ ۲۰ هزار متر جنت‌آباد جنب اراضی کن

۱۰ـ قریه امریه گلپایگان

۱۱ـ قریه کردکوی (چهاردانگ)

۱۲ـ سه دانگ در اردل چهار محال بختیاری

۱۳ـ سه دانگ در اورکان چهار محال بختیاری

۱٤ـ ٥/۱ دانگ از قریه دزک و قلعه ممه‌کا چهار محال بختیاری

۱٥ـ ٥/۱ دانگ از قریه کند فیضیه

۱٦ـ ٥/۱ دانگ از قریه خاک آباد هریرود الیگودرز

۱۷ـ در گلپایگان ۱۰۰ هکتار اراضی لم یزرع

۱۸ـ مختصری دیم‌کاری در خوزستان (شوشتر)

۱۹ـ انارمزد ۱۲۰ هکتار در گرگان به اصلاحات ارضی واگذار نموده

۲۰ـ خوشو ٥/۱ دانگ

۲۱ـ سهام کارخانه قند اصفهان

۲۲ـ سهام گلشهر کرج.[۱]

به دنبال ورود بختیار به عراق گروه قابل‌توجهی از مخالفان سیاسی رژیم پهلوی وارد این کشور شدند تا با کمک بختیار، راهی نو برای مبارزه با رژیم پهلوی جستجو کنند. دولت عراق نیز وعده هرگونه کمک مالی، پشتیبانی و غیره را به بختیار داده بود. حتی گفته می‌شد جلال طالبانی هم به بختیار وعده داده بود در مبارزه با شاه ایران حاضر است حدود ۴۰۰۰ چریک مسلح خود را در اختیار او بگذارد. برخی مخالفان سیاسی حکومت نظیر حزب توده نیز در

۱- همان، ص ٦۲.

عراق با بختیار رابطه داشتند. گروهی از مخالفان دانشجویی، ارتشیهای معزول، افرادی از ایلات بختیاری و سایر عشایر کشور برای تماس و گفت و گو با بختیار راهی عراق شدند. البته ساواک نیز تعداد قابل‌توجهی از مأموران نفوذی خود را روانه بغداد کرد. از جمله مهمترین کسانی که به دیدار بختیار در عراق رفته و رابطه نزدیکی با بختیار برقرار کرد، عباسعلی شهریاری عامل نفوذی ساواک در حزب توده بود که علی‌الظاهر در به دام انداختن نهایی بختیار و قتل او درعراق نقش قابل‌توجهی ایفا داشت.[1] از جمله طرحهای ساواک، تلاش برای ربودن بختیار از عراق و انتقال او به کشور بود.

هنگامی که آشکار شد ربودن و انتقال بختیار به ایران امکان ندارد، ساواک طرح قتل بختیار را مورد توجه قرار داد و مأموران متعددی راهی عراق شدند. برخی از افرادی که در دوره ریاست بختیار بر ساواک با او همکاری می‌کردند به عنوان مخالف رژیم پهلوی به بغداد اعزام شده و توانستند اعتماد او را به دست آورده و در سلک نزدیک‌ترین دوستان و محارم او قرار گیرند. در زمستان ۱۳۴۸ ساواک و حکومت ایران با برخی افسران بلندپایه عراقی در ارتش و سازمان امنیت این کشور تماس داشتند و می‌خواستند کودتایی بر ضد رژیم عراق سازماندهی کند. به دنبال کشف زودهنگام طرح کودتا در عراق، حکومت این کشور دهها نفر از افسران، نظامیان و سایر افراد را به عنوان مشارکت در این طرح دستگیر و پس از شکنجه به سرعت محاکمه و به جوخه اعدام سپرد و همزمان جنگ لفظی و تبلیغاتی بین ایران و عراق گسترش یافت. در حالی که حکومت عراق از بختیار به عنوان برگ برنده‌ای در مخاصمه با ایران بهره می‌برد، برای تأمین امنیت او تدابیر شدیدی به کار گرفت.

در ۱۶ مرداد ۱۳۴۹ دو سه نفر از علی‌الظاهر نزدیکان بختیار که ساواک از مدتها قبل مأمور تماس و همکاری با او ساخته بود، در شکارگاهی در ۲۰ کیلومتری مرزهای غربی ایران، پس از آن که محافظان و همراهان عراقی بختیار را به بهانه‌هایی از او دور ساختند، او را با شلیک چند گلوله کشتند. درباره کیفیت قتل بختیار در عراق خبرهای متعدد و گاه متضادی نقل شده، اما تردیدی وجود ندارد که ساواک عامل قتل اوست. خبر قتل تیمور بختیار در نشریات و رسانه‌های گروهی ایران انعکاس یافت و موجبات خشنودی شاه را فراهم آورد. ساواک نیز برای نمایش توانمندیهای خود بهره برد و سپهبد نعمت‌الله نصیری ـ رئیس

۱- خانبابا تهرانی، نگاهی از درون به جنبش چپ ایران، ص ۲۱۷؛ ایرج اسکندری، پیشین، ص ۳۱٦.

وقت ساواک ـ به درجه ارتشبدی ارتقاء یافت.[۱]

۲ـ سرلشکر حسن پاکروان

سرلشکر حسن پاکروان دومین رئیس ساواک (طی سالهای ۱۳۴۰ ـ ۱۳۴۳ش) فرزند فتح‌الله پاکروان، در ۱۲۹۰ش. در تهران متولد شد. مادرش امینه پاکروان زنی تحصیل‌کرده بود، تابعیت فرانسوی داشت. فتح‌الله پاکروان از رجال دوران سلطنت رضاشاه بود و هم او بود که در دوران استانداریش در خراسان واقعه مسجد گوهرشاد اتفاق افتاد و صدها نفر به شهادت رسیدند. فتح‌الله پاکروان پس از سقوط رضاشاه کماکان در حکومت باقی ماند، از جمله مدتی سفیر ایران در ایتالیا شد.

حسن پاکروان از همان دوران طفولیت و تحت مراقبتهای مادر، با فرهنگ و آداب فرانسوی و اروپایی رشد و نمو کرد و دوران تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در بلژیک و مصر گذرانید و برای ادامه تحصیل در رشته نظام راهی فرانسه شده و در دانشکده نظامی فونتن بلو در رشته توپخانه ثبت‌نام کرد. پس از پایان این دوره، تحصیلات نظامی‌اش را در مدرسه پواتیه ادامه داد و در حدود سال ۱۳۱۰ش. فارغ‌التحصیل شده و به ایران بازگشت و با درجه ستوان دومی در دانشکده افسری مشغول به کار شد.[۲]

حسن پاکروان در ۱۳۲۰ش. با فاطمه فریفته فرزند جواد فریفته ازدواج کرد و از او صاحب چهار فرزند به نامهای سعیده، نفیسه، افسانه و کریم شد. پاکروان دارای سه خواهر و دو برادر به نامهای فرنگیس، لیلی، مهرانگیز، منوچهر و خسرو بود.[۳] در آستانه عزل رضاشاه از سلطنت پاکروان مربی دانشکده افسری بود. در سالهای ۱۳۲۰ ـ ۱۳۲۲ در ستاد ارتش خدمت می‌کرد. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که فرمانداری نظامی تهران قلع و قمع و سرکوب مخالفان سیاسی رژیم پهلوی را آغاز کرده بود، رکن ۲ ارتش نیز که حسن پاکروان در رأس آن قرار داشت، به عنوان مهمترین سازمان اطلاعاتی ـ امنیتی و ضدجاسوسی ارتش در کشف و شناسایی بسیاری از اعضای سازمان نظامی حزب توده و نیز طرفداران و هواداران دیگر گروههای سیاسی مخالف حکومت نظیر جبهه ملی و دکتر مصدق نقش قابل‌توجهی داشت.

۱- اسدالله علم، یادداشتهای علم، ج ۲، ص ۹۹ و ص ۱۳۶؛ کریستین دلانوا، پیشین، صص ۱۰۰ ـ ۱۰۲.
۲- ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، ص ٤٤٨؛ فصلنامه تخصصی تاریخ معاصر ایران، ش ٢٤، ص ٢٠٤.
۳- فاطمه پاکروان، پیشین، ص ۳.

پاکروان مورد توجه و حمایت امریکا و مأموران سیا در ایران بود و شاه نیز در وفاداری او به حکومت تردیدی نداشت. وی در بهار ۱۳۳۳ از ریاست رکن ۲ ارتش کنار گذاشته شد و به عنوان وابسته نظامی سفارت ایران به هندوستان رفت و تا سال ۱۳۳۴ در این سمت باقی بود.[۱] پاکروان چند ماه پیش از تأسیس ساواک به کشور بازگشت و بار دیگر در رکن ۲ ارتش مشغول شد. وی در تدوین و تهیه پیش‌نویس قانون و مقرراتی که بعدها بنیان تأسیس و فعالیت ساواک قرار گرفت، نقش قابل توجهی داشت. پس از تأسیس وآغاز به کار ساواک و از مهر ۱۳۳۵ مأمور خدمت در این سازمان شد و چنان‌که از ابلاغیه تیمور بختیار برمی‌آید به عنوان معاون سازمان اطلاعات و امنیت کشور منصوب شد و این سمت را تا پایان دوران ریاست بختیار حفظ کرد.[۲] پاکروان در دوران طولانی معاونت خود در ساواک در سازماندهی و ایجاد تشکیلات و ساختار اداری و مدیریتی و اجرایی این سازمان نقش قابل‌توجهی داشت. برخلاف تیمور بختیار که افسری تندخو، قسی‌القلب و سرکوبگر و بی‌رحم بود، پاکروان اشتهاری به این صفات نداشت و در برخورد با مسائل و وظایف محوله مشی مسالمت‌آمیز و نرم‌خویانه‌ای دنبال می‌کرد.

پاکروان بلافاصله پس از عزل تیمور بختیار به عنوان معاون نخست‌وزیر و رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور منصوب شد و تا بهمن ۱۳۴۳ در این سمت باقی ماند. پاکروان در تمام دوران نخست‌وزیری علی امینی، اسدالله علم و حسنعلی منصور عضوی از کابینه و رئیس ساواک بود. روش و عملکرد او در برخورد با مخالفان حکومت در سالهای ۱۳۴۱ ـ ۱۳۴۳ چنان‌که باید، مطلوب شاه نبود. و شاه روش نعمت‌الله نصیری را در برخورد با مخالفان می‌پسندید که بر شهربانی کل کشور فرماندهی می‌کرد و در سرکوب مخالفان او در تهران، قم و سایر شهرها نقش تعیین‌کننده‌تری داشت. در پی تبعید امام خمینی تعدادی از اعضای شاخه نظامی جمعیت هیئتهای مؤتلفه اسلامی حسنعلی منصور نخست‌وزیر وقت را در اول بهمن ۱۳۴۳ ترور کردند. شاه که از مدتها قبل رضایت چندانی از پاکروان نداشت، پاکروان را از ریاست ساواک کنار گذاشت و به جای او سپهبد نعمت‌الله نصیری را در رأس این سازمان قرار داد.

۱- ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، ص ٤٤٨؛ غلامرضا مصور رحمانی، کهنه سرباز، صص ۳۳۰ ـ ۳٤٦.
۲- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).

پس از قتل حسنعلی منصور، امیرعباس هویدا مأمور تشکیل کابینه شد و حسن پاکروان با عنوان وزیر وزیر اطلاعات و جهانگردی وارد کابینه شد و تا شهریور ۱۳۴۵، در این سمت باقی بود. از شهریور ۱۳۴۵ سفیر ایران در پاکستان شد و در مهر ۱۳۴۸، که سفارت ایران در پاریس به او محول شد، پاکستان را به قصد فرانسه ترک کرد و تا آبان ۱۳۵۲ در فرانسه بود. سپس به کشور فراخوانده شد و در سازمان بازرسی شاهنشاهی، که تحت مدیریت حسین فردوست فعالیت می‌کرد، به کار گماشته شد و تا مهر ۱۳۵۶ در این سازمان بود. پس از آن مشاور و سرپرست امور مالی وزارتِ دربار شد و تا ۲۳ بهمن ۱۳۵۷، پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در این مقام باقی بود.[۱] پاکروان در طول دوران فعالیت نظامی، امنیتی، سیاسی و اداری‌اش نشانهای متعددی دریافت کرده است. به غیر از نشانهای متعدد داخلی،از دولتهای هلند، آلمان غربی، فرانسه، بلژیک، نروژ، اتیوپی و زئیر نشانهایی دریافت کرده است.[۲]

پاکروان فعالیتهای اقتصادی چندی نیز داشت. از جمله با مشارکت همایون صنعتی شرکت مهندسین مشاور کامانا را که در بخش کشاورزی فعالیت می‌کرد، تأسیس کرد. در این میان او به بسیاری از کسانی که در روزهای بحرانی برای مشورت و رایزنی با شاه به ملاقات او می‌رفتند، توصیه می‌کرد به شاه هشدار دهند از کشور خارج نشود و بر این باور بود که با خروج شاه از کشور، رژیم پهلوی به سرعت از هم فروخواهد پاشید.[۳] در جریان دستگیری هویدا، شاه پیشاپیش با پاکروان هم مشورت کرده و علی‌الظاهر پاکروان نیز معتقد شده بود دستگیری هویدا خواهد توانست در گسترش بحران وقفه‌ای ایجاد کند. پاکروان بعد از ظهر روز جمعه ۲۷ بهمن ۱۳۵۷ در منزلش دستگیر شده و به کمیته انقلاب مستقر در کاشانک منتقل شد. از آنجا به مدرسه علوی انتقال یافت. و تا هنگام محاکمه و اعدامش در شامگاه روز ۲۱ فروردین ۱۳۵۸ در زندان بود.[۴] روز بعد از اعدام سرلشکر حسن پاکروان، روزنامه کیهان موارد اتهامی او را که از سوی دادگاه انقلاب به او تفهیم شده بود، به شرح زیر منتشر کرد:

موارد اتهام پاکروان در دادگاه انقلاب اسلامی ـ شعبه دوم دادگاه عدل اسلامی پس از

۱- ظهور و سقوط، ج ۲، صص ٤٤٨ ـ ٤٤٩؛ عیسی پژمان، پیشین، ص ۳۹۱.

۲- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).

۳- عمادالدین باقی، پیشین، ص ۳۹۹؛ فاطمه پاکروان، پیشین، صص ۹۱ ـ ۹۷.

۴- فاطمه پاکروان، پیشین، صص ۱۰۱ ـ ۱۰٤.؛ منصور رفیع‌زاده، پیشین، صص ۳۷۹ ـ ۳۸۹.

تلاوت آیاتی از کلام‌الله مجید سرلشکر حسن پاکروان را به شرح زیر تفهیم اتهام کرد:
۱ـ تیمسار پاکروان شما متهم هستید: ۱ـ به فساد در زمین، ۲ـ محاربه با خدا و رسول خدا و نایب امام زمان، ۳ـ قتل و کشتار مردم مسلمان ایران، ٤ـ سد سبیل‌الله و راه تکامل و بهروزی ملت ایران، هـ کشتن مردم آزادهای که بشریت محروم را به قسط و عدالت دعوت می‌کند، ٦ـ توهین به تمام مقدسات مذهبی و ملی مردم، ۷ـ صدور دستور حمله به مدرسه فیضیه قم در سال چهل و دو، ۸ـ مداخله فعال در حوادث خونبار ۱۵ خرداد ٤۲ تهران، ورامین، اصفهان، قم، مشهد و شیراز، ۹ـ تبعید رهبر عالیقدر مسلمانان جهان امام خمینی، ۱۰ـ دستور دستگیری و بازداشت معظم‌اله ...[1]

در سندی از ساواک و مدارج نظامی، مشاغل و مسئولیتهای وی را از هنگام استخدام در ارتش تا حضورش در ریاست ساواک درج کرده است:[2]

اسم حسن فرزند فتح‌الله شهرت پاکروان شماره شناسنامه ٤٥١٦۲ صادره تهران متولد ۱۲۹۰ مذهب شیعه ملیت ایرانی.

تاریخ استخدام در ارتش ۱۳۱۰

تحصیلات دانشکده افسری ـ مدرسه توپخانه پواتیه در کشور فرانسه ـ مدرسه تکمیلی فن‌تن بلو در کشور فرانسه ـ

مراحل درجات:	ستوان دوم	۱۲/۸/۱۳	فرمان ۱۷۲۲
	ستوان یکم	۱۵/۱/۱	فرمان ۲٤۱۱
	سروان	۱۹/۱/۱	فرمان ۳۰۲۳
	سرگرد	۲۳/۱/۱	فرمان ۳۸۸۰
	سرهنگ ۲	۲٦/۱/۱	فرمان ٥٥۱۰
	سرهنگ	۲۸/۱/۱	فرمان ٦۳۸٦
	سرتیپ	۳٥/۷/۱	فرمان ۸۳۳۱
	سرلشکر	٤۰/۷/۱	فرمان ۹٦۸۷

۱- روزنامه کیهان، ش ۱۰٦۸۰، چهارشنبه ۲۲ فروردین ۱۳٥۸، ص ٦.
۲- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).

مشاغل:	۱۲/۸/۱۳	فرمان ۱۷۲۲	منتسب به تیپ توپخانه کوهستانی
	۱۲/۸/۱۳	فرمان ۱۷۷۳	کفیل فرماندهی دسته آتشبار ۱ هنگ ۱۲
	۱۳/۶/۵	فرمان ۱۹۶۷	افسر معرفته‌الجو آتشبارهای ضدهوایی
	۱۳/۷/۱	فرمان ۲۰۲۵	فرمانده دسته مستقل توپخانه افسری احتیاط
	۱۵/۷/۱	فرمان ۲۵۴۷	فرمانده دسته ۲ آتشبار ستوانی و احتیاط
	۱۷/۹/۵	فرمان ۲۸۴۱	فرمانده آتشبار ستوانی دانشکده افسری
	۱۸/۷/۲	فرمان ۲۹۵۳	آجودان تیپ توپخانه لشکر ۲
	۱۹/۱/۱	فرمان ۳۰۵۳	فرمانده آتشبار ۶ هنگ ۱ توپخانه صحرائی
	۲۰/۹/۱۵	فرمان ۳۲۸۱	معاون دفتر ۱ شعبه ۱ رکن ۲ ستاد ارتش
	۲۳/۱۱/۱	فرمان ۵۴۲۶	رئیس شعبه ۵ تعلیمات رکن ۲ ستاد ارتش
	۲۳/۱۲/۲۶	فرمان ۴۳۸۵	رئیس رکن ۳ ستاد لشکر ۶ فارس
	۲۴/۳/۵	فرمان ۴۴۷۲	جهت مأموریت به ستاد ارتش منتسب
	۲۴/۳/۵	فرمان ۴۶۸۵	رئیس دفتر ۱ امور خارجی و تشریفات
	۲۵/۷/۱۸	فرمان ۵۴۲۶	رئیس شعبه ۵ تعلیمات رکن ۲ ستاد ارتش
	۲۸/۶/۱۰	فرمان ۶۶۲۷	وابسته نظامی ایران در پاکستان
	۲۹/۹/۱۱	فرمان ۷۱۹۸	افسر وابسته به رکن دوم
	۳۰/۱/۲۷	فرمان ۷۳۱۵	رئیس رکن دوم ستاد ارتش
	۳۰/۱۰/۱۴	فرمان ۷۶۴۶	ضمن عهده‌داری شغل سازمان فرمانده دانشکده عالی اطلاعات
	۳۲/۱/۱۸	فرمان ۷۹۳۱	منتسب به وزارت دفاع ملی
	۳۲/۴/۱	فرمان ۷۹۵۶	معاون وابسته نظامی ایران در فرانسه
	۳۲/۷/۱	فرمان ۷۹۵۶	رئیس رکن دوم ستاد ارتش
	۳۲/۱۱/۳	فرمان ۷۹۹۳	منتسب به وزارت دفاع ملی
	۳۲/۱۱/۱۴	فرمان ۸۰۲۱	رئیس هیئت وابسته نظامی درجه ۲ ایران در هندوستان
	۳۳/۸/۲۹	فرمان ۸۰۷۸	ضمن عهده‌داری شغل سازمانی وابستگی دریایی هوائی ایران در هندوستان
	۳۵/۸/۲۷	فرمان ۸۳۶۶	ضمن خدمت در رکن دوم ستاد ارتش منتسب

۳۵/۱۰/۱	فرمان ۸۳۶۶	مأمور سازمان اطلاعات و امنیت کشور
۴۱/۷/۱	فرمان ۱۰۰۸۶	بازنشسته
۴۱/۷/۱	فرمان ۱۰۰۸۶	به خدمت آماده ضمن انتساب به کارگزینی کل مأمور ساواک
۴۲/۳/۱۲	فرمان ۱۰۴۰۲	ضمن خدمت در ساواک منتسب به آجودانی کل نیروهای مسلح

امتیازات:	۱.آجودانی اعلیحضرت	۲۹/۱/۱	فرمان ۶۸۶۸
	۲. نشان لیاقت درجه ۲ از نوع یکم	۳۰/۷/۵ جدیت و فعالیت	فرمان ۷۵۱۱
	۳. نشان کوشش ۲	۳۱/۱/۹	فرمان ۱۱۵/د۱
	۴. نشان افتخار درجه ۲	۳۳/۸/۴	فرمان ۷۹۷۵
	۵. نشان لیاقت درجه ۲	۳۲/۱۰/۵	فرمان ۷۹۸۵
	۶. نشان خدمت درجه ۲	۳۴/۱/۱۶	فرمان ۸۱۰۵
	۷. نشان تاج درجه ۳	۳۹	فرمان ۲/۳۶۱
	۸. نشان لژیون دونور کشور فرانسه		

۳. ارتشبد نعمت‌الله نصیری

نعمت‌الله نصیری فرزند محمد در مرداد ۱۲۸۹ در بخش سنگسر از توابع سمنان به دنیا آمد. دوران تحصیلات ابتدایی را در سمنان سپری کرد و دوره متوسطه را در مدرسه نظام در تهران گذرانید و در ۱۳۱۱ش. در رسته پیاده‌نظام وارد دانشکده افسری شد و در ۱۳۱۳ با درجه ستوان دومی فارغ‌التحصیل شد. نصیری در دوره تحصیل در دانشکده افسری، هم‌دوره محمدرضا پهلوی و در آغاز به فرماندهی همان گروهانی منصوب شد که ولیعهد در آن خدمت می‌کرد. نصیری در سالهای بعد به عنوان فرمانده دسته مسلسل سنگین، فرمانده دسته و گروهان دانشکده افسری، معاون دانشکده تکمیلی، فرمانده گروهان ۲ هنگ ۱۸ کرمان، فرمانده گردان مستقل سیرجان، فرمانده گردان پیاده دانشکده افسری، فرمانده دوره تکمیلی و معلول رسته پیاده نظام دانشکده افسری، رئیس ستاد دژبان مراکز و فرمانده دانشکده پیاده بوده است. وی با درجه ستوان یکمی به دانشکده افسری منتقل شد و به سمت فرمانده رسته یکم گروهان دوم منصوب شد. سپس فرماندهی گروهان اول تهیه را در دانشکده افسری به

دست گرفت و پس از مدت کوتاهی به شعبه دروس منتقل شده و در دایره امتحانات مشغول شد. سپس با ارتقاء به درجه سرگردی به کرمان رفت و با درجه سرهنگ دومی فرمانده هنگ پیاده کرمان شد. نعمت‌الله نصیری در ۱۳۲۸ به فرماندهی هنگ آموزشی منصوب شد. این هنگ جمعی لشکر یک به فرماندهی سرتیپ حسین منوچهری معتمد گرجی (آریانا) بود و ریاست ستاد آن را تیمور بختیار برعهده داشت. نصیری تا ۱۳۳۰ در این سمت باقی بود. در این زمان شاه که از عملکرد سرهنگ امیرقلی ضرغام فرمانده گارد سلطنتی رضایت نداشت، از سرهنگ دوم حسین فردوست، از دوستان دوران کودکیش و فرمانده گارد جاویدان، خواست تا فرد مناسبی برای فرماندهی گارد سلطنتی معرفی کند. او نیز سرهنگ نصیری را که وفادار به شخص شاه بود معرفی کرد، بدین ترتیب سرهنگ نعمت‌الله نصیری در ۱۳۳۰ در رأس گارد سلطنتی قرار گرفت.

هنگامی‌که نصیری به فرماندهی گارد سلطنتی منصوب شد، محمد مصدق نخست‌وزیر بود. نعمت‌الله نصیری وفاداری بدون چون و چرایی از شاه و دربار داشت و در اختلاف بین دولت و دربار از دربار و شخص شاه حمایت می‌کرد. با این احوال تنها از ۲۵ مرداد ۱۳۳۲، که از طرف شاه مأمور ابلاغ فرمان عزل مصدق انتصاب فضل‌الله زاهدی شد، نام او در محافل سیاسی به گوش رسید. نصیری در شامگاه ۲۴ مرداد و سحرگاه ۲۵ مرداد ۱۳۳۲، بر اساس طرحی پیش‌بینی شده، ابتدا فرمان انتصاب زاهدی را به نخست‌وزیری که به دست شاه امضاء شده بود، در مخفی‌گاهش در اختیاریه تهران به او رسانید و سپس در رأس گروهی از واحدهای نظامی تحت امرش روانه خانه مصدق شد تا فرمان عزل او را ابلاغ کند. در همان حال واحدهای دیگری از وفاداران به دربار و عوامل کودتا برخی وزیران دولت را دستگیر کرده و خود را مهیای اقدامات بعدی بر ضد مصدق کردند. درخواست نصیری برای ملاقات حضوری با مصدق (در نخستین ساعت بامداد روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲) از سوی نخست‌وزیر رد شد و سرهنگ ممتاز رئیس گارد حفاظت منزل مصدق پاکت سر به مهر حاوی فرمان شاه را از نصیری گرفته و تسلیم نخست‌وزیر کرد. مصدق پس از اطلاع از محتوای پاکت، ضمن یادداشتی موضوع دریافت فرمان شاه را تأیید کرد و در همان حال به سرهنگ ممتاز دستور داد نصیری و همراهانش را بازداشت کند.

نصیری و نیروهای نظامی تحت فرمانش روانه زندان شدند و در همان حال آشکار شد که کودتایی بر ضد دولت در حال شکل‌گیری است. کودتاگران در تهران و نیز شخص شاه در

کلاردشت با نگرانی به نتیجه مأموریت نصیری چشم دوخته بودند. در ساعت ۷ صبح روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲، رادیو بیانیه‌ای از سوی هیئت دولت قرائت کرد که نشان می‌داد، دولت، نصیری حامل فرمان شاه را مبنی بر عزل مصدق از نخست‌وزیری و انتصاب زاهدی به این مقام، دستگیر و روانه زندان کرده و کودتای در دست اقدامی را خنثی نموده است. شاه با شنیدن این خبر کلاردشت را به سوی رامسر و سپس بغداد و رم ایتالیا ترک کرد. شاه در آخرین روز مرداد ۱۳۳۲ وارد تهران شد و به دنبال آن بازداشت‌شدگان روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد و از جمله سرهنگ نصیری فرمانده گارد سلطنتی آزاد شدند. نصیری پس از کودتا مورد تفقد قرار گرفت و با ارتقاء به درجه سرتیپی در فرماندهی گارد سلطنتی (شاهنشاهی) ابقاء شد.[1] نصیری دو بار ازدواج کرد. نخستین بار در دوره فرماندهی بر گارد شاهنشاهی با پروین خواجوی که مادری آلمانی داشت ازدواج کرد و پس از چند سال او را طلاق داد. در حالی‌که گفته می‌شد شاه و فرح قصد داشته‌اند فریده دیبا ـ مادر فرح ـ را نامزد زناشویی با نصیری کنند، او با دختر جوان سرهنگ خلوتی (زلیخا) ازدواج کرد و از او دو فرزند ذکور یافت و این ازدواج تا پایان عمر نصیری دوام یافت و از ثروت و مکنت هنگفتی که نصیری به خارج از کشور منتقل کرده بود، زن و فرزندانش زندگی متمولانه‌ای در اروپا (پاریس) از سر گرفتند. زلیخا خلوتی ـ همسر نصیری ـ نیز پس از اعدام او دو بار ازدواج کرد. از قبل نصیری خانواده و بستگان او نیز از مواهب بسیاری برخوردار شدند. به دلیل نفوذ نصیری، سمنان از شهری دور افتاده، به مرکز استان تبدیل شد. برخی آشنایان، دوستان و بستگان او در سنگسر و سمنان موقعیتهای مطلوب‌تری یافتند، به طوری که هژبر یزدانی ـ سرمایه‌دار معروف سنگسری ـ با حمایتهای نصیری، به موقعیت بلامنازعی دست یافت. نصیری علاوه بر فرماندهی گارد شاهنشاهی، به سمت معاونت ژنرال آجودانی شاه منصوب شد و در آذر ۱۳۳۹ به ریاست شهربانی کل کشور رسید و تا بهمن ۱۳۴۳ که به ریاست رسید، در این مقام باقی بود. نصیری در ۱۳۴۱ به درجه سپهبدی رسید و از خرداد سال ۱۳۴۲ علاوه بر ریاست شهربانی کل کشور، فرماندار نظامی تهران و حومه شد. نصیری در دوره پهلوی دهها نشان داخلی و خارجی نیز گرفته است. نصیری در دوران ریاست شهربانی با برخی تغییر و تحولات مدیریتی و اداری و گماردن افراد ناشایست در رأس دوایر مهم موجبات نارضایتی بسیاری از افسران و نظامیان شاغل در

۱- جلال عبده، پیشین، ج ۱، ص ۴۲۰؛ ماروین زونیس، پیشین، صص ۱۸۸ ـ ۱۸۹.

شهربانی را فراهم آورد. ریاست نصیری بر شهربانی کل کشور (۱۳۳۹ ـ ۱۳۴۳) همزمان با آغاز نهضت امام خمینی بود. نصیری در مقام فرماندهی شهربانی کل کشور، در سرکوب مخالفتها، نقش مهمی داشت. در حالی که عملکرد ساواک به ریاست پاکروان در مقابله با مخالفان حکومت، رضایت شاه را فراهم نمی‌کرد، نصیری در ریاست شهربانی کل کشور مهره دلخواه شاه در سرکوب مخالفان بود.

بر همین اساس در آستانه قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، نصیری علاوه بر ریاست شهربانی کل کشور، فرماندار نظامی تهران و حومه شد تا در سرکوب مخالفتها با فراغت بال و امکانات بیشتری داشته باشد. نصیری در عین حال با ساواک و ژاندارمری نیز رقابت داشت و شاه از عملکرد او راضی بود، بر همین اساس نیز پس از ترور حسنعلی منصور، شاه، پاکروان را از ریاست ساواک برکنار و نعمت‌الله نصیری را به عنوان معاون نخست‌وزیر و رئیس ساواک معرفی کرد.[1]

ساواک بخش اعظمی از اشتهارش را به به جنایتکاری مرهون دوران طولانی ریاست نصیری بر این سازمان است. هنگامی که نصیری در رأس ساواک قرار گرفت، عملکرد غیرانسانی این سازمان در دوران ریاست چهار و نیم ساله تیمور بختیار به تدریج به دست فراموشی سپرده شد. در دهۀ ۱۳۴۰ ارتشبد حسین فردوست کماکان قائم‌مقام ساواک بود که به ندرت با نصیری دچار اختلاف می‌شد. نصیری جز وفاداری مطلق به شاه نقش دیگری در مدیریت، سازماندهی و تصمیم‌های مهم ساواک نداشت و اعتقاد تردیدناپذیر او در برخورد خشن با مخالفان از دلایل حضور طولانی‌اش در رأس ساواک بود. ساواک در دوره ریاست نصیری منفورتر شد و او در برخورد با مخالفان هیچ مدارایی تجویز نمی‌کرد. کمیته مشترک ضدخرابکاری در آستانه دهه ۱۳۵۰ در دوران ریاست نصیری تأسیس شد و پرویز ثابتی مدیرکل اداره کل سوم ساواک که همانند نصیری از اهالی سنگسر سمنان و بهایی بود، جایگزین ناصر مقدم شد. از جمله رخدادهای دوران ریاست نصیری بر ساواک قتل بختیار نخستین رئیس ساواک در عراق بود. نصیری این اقدام را به نام خود ثبت کرده و به پاداش آن به درجه ارتشبدی ارتقاء پیدا یافت.

از ویژگیهای نصیری فساد مالی در سطح بسیار گسترده بود. گفته می‌شد نصیری جز

۱- یحیی افتخارزاده، نظمیه در دوره پهلوی، ص ۲۲۶؛ مصطفی الموتی، پیشین، ج ۱۰، صص ۲۶۰ ـ ۲۶۷.

کسب مال و ثروت‌اندوزیهای نامشروع دل‌مشغولی قابل‌توجه دیگری نداشت. بسیاری از معاونین و مدیران ارشد ساواک نیز در کنار وظایف محوله، به تبعیت از نصیری به زد و بندهای اقتصادی مشغول بودند. نصیری، دفتر کارش را در ساواک آشکارا به مرکزی برای انجام معاملات بزرگ اقتصادی تبدیل کرده بود و داراییهای نقدی و غیرنقدی او از صدها میلیون تومان فراتر می‌رفت. نصیری با سوءاستفاده از مقام خود علناً از صاحبان ثروت و سرمایه و نیز مقامات سیاسی، اخاذی می‌کرد و در بسیاری از معاملات کلان اقتصادی، تجاری و نیز ساختمان‌سازیها و بورس معاملات زمین و مسکن مشارکت داشت. نصیری در سالهای پایانی حکومت پهلوی بخش اعظمی از داراییهای خود را به خارج از کشور منتقل کرد.[1] اشرف پهلوی خواهر شاه از دوران جوانی با نصیری در ارتباط بود و اشرف نیز تا واپسین دوران ریاست نصیری بر ساواک از او حمایت می‌کرد. نصیری به رغم وفاداری مثال‌زدنی‌اش به شخص شاه، همواره نگران جایگاهش نزد شاه بود و از این‌که همکارانش در ساواک و سایر مراجع حکومت گزارشات سوئی از عملکردش در اختیار شاه قرار دهند، در نگرانی دائمی به سر می‌برد. نصیری نسبت به نگرش سازمان سیا از او نگران بود. نصیری پس از آن که متوجه شد تلفنهای او توسط ساواک شنود می‌شود نگرانتر شد. او مطمئن بود که این شنودها فقط به دستور شخص شاه و توسط پرویز ثابتی انجام می‌گیرد. نصیری ثابتی را متهم می‌کرد که بر ضد او و برای هویدا و فرح جاسوسی می‌کند. او در واپسین سالهای ریاستش بر ساواک می‌گفت که قدرت طلبی، شاه را دیوانه کرده است. نصیری پیش‌بینی می‌کرد که در آینده‌ای نه چندان دور شاه او را زندانی و نهایتاً خواهد کشت. نصیری تا واپسین ماههای عمر رژیم پهلوی در ریاست ساواک باقی ماند. اما با گسترش حرکتهای مردمی، نصیری نتوانست بحران را مهار کند، و عملکرد غیرانسانی وی در ساواک خود موجب گسترش ناآرامیها شد. شاه به ناچار و به دنبال توصیه‌هایی در نیمه خرداد ۱۳۵۷ نصیری را عزل و سپهبد ناصر مقدم را جایگزین او ساخت.[2]

نصیری مدت کوتاهی پس از عزل از ریاست ساواک، سفیر ایران در اسلام آباد پاکستان شد.

۱- مسعود بهنود، پیشین، ص ۹۰ و ص ۹۳؛ فصلنامه تخصصی تاریخ معاصر ایران، ش ٢٤، صص ۲۲۹ ـ ۲۳۰.
۲- انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۵، ص ۸۸؛ سرکوب مبارزات مردمی، ص ۱۱٦.

گروهی در دولت بر این باور رسیدند که برای جلوگیری از گسترش نارضایتیها چاره‌ای جز دستگیری، بازداشت، محاکمه و مجازات رجال و دولتمردان فاسد وجود ندارد. تصور بر این بود که با این طرح، شاه و حکومت از گناهانی که به آنها نسبت داده می‌شد، تبرئه خواهند شد و مجازات گروهی از دولتمردان از دامنه مخالفتها خواهد کاست. در اجرای این طرح نعمت‌الله نصیری از مهمترین سوژه‌هایی بود که دستگیری، بازداشت، محاکمه و مجازات او مورد توجه حکومت قرار گرفت. طرح دستگیری رجال فاسد و بدنام از آغاز نخست‌وزیری شریف امامی طرفداران بسیاری یافته بود و اینک شاه نیز تحت‌تأثیر مشاورینش آماده بود با قربانی کردن کارگزاران و رجال حکومتی و دولتی برای ادامه سلطنتش تضمین‌هایی به دست آورد. بر همین اساس نصیری تنها چند ماه پس از انتصابش به سفارت ایران در پاکستان، در ۱۶ مهر ۱۳۵۷ به کشور فراخوانده شد و از نخستین روز آغاز نخست‌وزیری ارتشبد غلامرضا ازهاری به همراه ۱۴ نفر دیگر دستگیر و زندانی شد. در آستانه دستگیری نصیری و در ۸ آبان ۱۳۵۷ اعلام جرمی هم در ۱۳ بند بر ضد نصیری تنظیم و در اختیار دادسرای تهران و دادسرای دیوان کیفر قرار گرفت.

در جریان حمله انقلابیون به زندانها و پادگانها، نصیری که به همراه گروهی از رجال و کارگزاران رژیم ساقط شده پهلوی در پادگان جمشیدیه زندانی بود، نظیر سایر زندانیان آزاد و تلاش می‌کرد خود را در بین جمعیت انبوهی که در اطراف پادگان در آمد و شد بودند، گم کرده و جان سالم به در برد. اما به سرعت شناسایی، دستگیر و پس از ضرب و شتم و جراحاتی، در مدرسه رفاه تحویل نیروهای انقلاب شد. نصیری به همراه چند نفر دیگر از فرماندهان نظامی محاکمه شد و در شامگاه روز ۲۶ بهمن ۱۳۵۷ در پشت بام مدرسه رفاه به جوخه اعدام سپرده شد.[۱]

۴. سپهبد ناصر مقدم

ناصر مقدم، آخرین رئیس ساواک، فرزند یعقوب در سوم تیر ۱۳۰۰ در تهران متولد شد. نام خانوادگی او در آغاز مقدم چهار گریل اصل بود که پس از مدتی به مقدم راد و نهایتاً به مقدم تغییر یافت. تا سن ده سالگی تحت تکفل پدر زندگی کرد و از آن پس دایی‌اش حسین

۱- ویلیام شوکراس، پیشین، صص ۲۷٤ ـ ۲۷۵؛ مازیار بهروز، پیشین، ص ۲۹۷.

مقدم عهده‌دار نگهداری او شد؛ تا سال ۱۳۳۴ نیز در منزل دایی‌اش زندگی می‌کرد و از آن پس به منزل شخصی در زرگنده نقل مکان کرد. مقدم تحصیلات ابتدایی را از سال ۱۳۰۷ و به ترتیب در دبستانهای کمالیه و علامه سپری کرد و در سال ۱۳۱۳ وارد دبیرستان نظام شد و در سال ۱۳۱۹ فارغ‌التحصیل شده و دیپلم گرفت.

ناصر مقدم طی سالهای ۱۳۱۹ ـ ۱۳۲۱ در دانشکده افسری تحصیل کرده و با درجه ستوان دومی فارغ‌التحصیل شد. چند سال بعد از دانشکده حقوق دانشگاه تهران لیسانس حقوق گرفت. ناصر مقدم در ۱۲ شهریور ۱۳۲۹ با فرانک سلیمانی فرزند سلیمان ازدواج کرد و از او دارای سه فرزند شد. اولین فرزند او خسرو در سال ۱۳۳۲ و دو فرزند دیگر ـ ناصر و نامور ـ به ترتیب در سالهای ۱۳۳۴ و ۱۳۳۷ متولد شدند. او از فروردین ۱۳۲۱ تا اول شهریور ۱۳۴۳ مناصب و موقعیتهای مختلفی داشته است و در مراکز مختلفی مشغول به کار بوده: لشکر ۲ مرکز، اداره بازرسی ارتش، اداره موتوری ارتش، دانشکده افسری، لشکر ۱۰ خراسان، لشکر گارد شاهنشاهی، ستاد ارتش، لشکر ۵ لرستان، وزارت دفاع، دادستانی ارتش، دانشگاه نظامی، اداره دادرسی ارتش، دانشگاه جنگ، دادرسی ارتش، کارگزینی ارتش، گارد شاهنشاهی و آجودانی نیروهای مسلح.

هنگامی که ارتشبد حسین فردوست در سال ۱۳۳۸ دفتر ویژه اطلاعات را تأسیس کرد و در رأس آن قرار گرفت ناصر مقدم نیز، به این دفتر منتقل شد و در شامگاه روز ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، شاه که از عملکرد ساواک در برخورد با مخالفان ناراضی بود، به پیشنهاد فردوست سرتیپ مصطفی امجدی را از مدیرکلی اداره کل سوم ساواک (امنیت داخلی) برکنار کرد و ناصر مقدم را جایگزین او نمود. مقدم حدود ده سال در رأس اداره کل سوم ساواک باقی ماند. بخش اعظمی از فعالیتهای ساواک بر ضد مخالفان در دهه ۱۳۴۰ از ابتکارات و کارنامه ناصر مقدم است. از مهمترین تشکیلاتی که در دوران مدیرکلی ناصر مقدم بر اداره کل سوم ساواک و با مشارکت شهربانی و ژاندارمری تأسیس شد، کمیته مشترک ضدخرابکاری بود. او طی دوران طولانی خدمات نظامی ـ امنیتی‌اش دهها نشان افتخار دریافت کرده و شخص نصیری رئیس وقت ساواک نیز بارها از خدمات و عملکرد موفق مقدم در ریاست اداره کل سوم ساواک تشکر و قدردانی کرده است.[1] هنگامی که مقدم در ۲۷ خرداد ۱۳۴۲ به مدیریت

۱- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک)؛ حسین فردوست، پیشین، ج ۱، صص ۴۲۳ ـ ۴۲۹.

اداره کل سوم ساواک رسید، درجه سرهنگی داشت و از اول آبان ۱۳۴۵ به درجه سرتیپی ارتقاء یافت و از اول آبان ۱۳۴۹ هم به درجه سرلشکری رسید. ناصر مقدم در سوم آبان ۱۳۵۰ به سمت آجودانی شاه منصوب شد و در همان حال کماکان بر اداره کل سوم ساواک مدیریت می‌کرد. در ۲۳ فروردین ۱۳۵۲ به قائم‌مقامی ساواک رسید، اما این سمت بیشتر از چند روز دوام نیافت و در ۳۰ فروردین ۱۳۵۲ اعلام شد که به خدمات سرلشکر ناصر مقدم در ساواک پایان داده شده و او ضمن حفظ آجودانی شاه، به ریاست اداره کل دوم اطلاعات و ضداطلاعات ارتش منصوب شد.

ناصر مقدم هنگامی که در ۱۷ خرداد ۱۳۵۷ حکم ریاست ساواک را دریافت کرد،[1] به رغم تمام اقدامات و سیاستهایی که به کار برد نتوانست تغییری در روند حوادثی که آشکارا و به سرعت سقوط نهایی رژیم پهلوی را نشانه رفته بود، ایجاد کند.[2] ناصر مقدم در دوره ریاست هشت‌ماهه‌اش بر ساواک، ارتباط نزدیکی با شاه داشت و هرچه از نیمه سال ۱۳۵۷ می‌گذشت، تماسها، مذاکرات و گفت و گوهای او با شاه افزایش می‌یافت.

مقدم تصور نمی‌کرد پس از پیروزی انقلاب آسیبی متوجه او شود و امیدوار بود دولت بازرگان شغلی نیز به او واگذار کند و از کشور خارج نشد. اما روند تحولات چنانکه او انتظار داشت پیش نرفت و پس از مدتی دستگیر و زندانی شد. او در درون زندان نیز کماکان امیدوار بود به زودی رهایی یافته و در نزد دولتمردان نظام اسلامی ارج و قربی بیابد و حتی وعده می‌داد پس از آزادی موجبات رهایی سایر زندانیان وابسته به حکومت پهلوی را فراهم خواهد کرد. سرانجام ناصر مقدم پس از محاکمه، به اعدام محکوم شد و در شامگاه روز ۲۱ فروردین ۱۳۵۸ به همراه ده نفر دیگر از کارگزاران کشوری و لشکری رژیم پهلوی، که از جمله مهمترین آنها سرلشکر حسن پاکروان دومین رئیس ساواک بود، به جوخه اعدام سپرده شد.[3]

۵. ارتشبد حسین فردوست

حسین فردوست فرزند سیف‌الله در ۱۲۹۶ش. در تهران متولد شد. تحصیلات ابتدایی را در ۱۳۱۰ در دبستان نظام به پایان رسانید و از سال ۱۳۱۰ تا ۱۳۱۵ دوره تحصیلات متوسطه را

۱- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).

۲- مصطفی الموتی، پیشین، ج ۱۰، صص ۲۹۲ ـ ۲۹٤.

۳- صادق خلخالی، پیشین، ج ۱، صص ۳۸۲ ـ ۳۸۳؛ مصطفی الموتی، پیشین، ج ۱۰، صص ۳۰۰ ـ ۳۰۳.

در آموزشگاه لـه‌روزه سـوئیس سـپری کـرد. در دوران تحـصیلات متوسـطه در سـوئیس بـا محمدرضا پهلوی هم‌درس بود. فردوست در ۱۳۲۴ وارد دانشکده حقوق دانشگاه تهران شـد و در رشته حقوق قضایی کارشناسی گرفت و در سالهای ۱۳۳۲ ـ ۱۳۳۵ دوره دکتـری حقـوق را در فرانسه گذراند. فردوست خدمات نظامی را در سال ۱۳۱۵ آغاز کرد و تا سال ۱۳۳۸، که بـه دستور شاه و با هدایت MI6 در رأس دفتر ویژه اطلاعات قرار گرفت، در مشاغل زیـر خـدمت می‌کرد:

سال ۱۳۱۷ نامبرده فرمانده گروهان ۵ هنگ ۱ پیاده پهلوی

سال ۱۳۱۸ نامبرده کفیل فرمانده گروهان توپ ۳۷ هنگ پهلوی

سال ۱۳۲۰ نامبرده منتسب به لشکر ۱ مرکز

سال ۱۳۲۰ نامبرده مأمور به دفتر نظامی شاهنشاهی

سال ۱۳۲۲ نامبرده مأمور کسب اطلاعات

سال ۱۳۲۳ نامبرده رئیس دایره ۲ رسیدگی به شکایات

سال ۱۳۲۶ نامبرده طی دوره تکمیلی دانشکده افسری

سال ۱۳۲۷ نامبرده پایان دوره تکمیلی

سال ۱۳۲۷ نامبرده رئیس دایره ۱ آجودانی دفتر نظامی شاهنشاهی

سال ۱۳۲۷ نامبرده مربی رسته پیاده دانشکده افسری

سال ۱۳۲۷ نامبرده فرمانده گردان ٤ احتیاط دانشکده افسری

سال ۱۳۲۸ نامبرده فرمانده گردان ۳ سال ۱ گارد دانشکده افسری

سال ۱۳۲۹ نامبرده معاون رسته پیاده دانشکده افسری

سال ۱۳۳۰ نامبرده ضمن انتصاب به وزارت جنگ مأمور به اداره دادرسی ارتش

سال ۱۳۳۰ نامبرده کارمند دادگاه علی‌البدل تجدیدنظر دادرسی ارتش

سال ۱۳۳۱ نامبرده منتسب به وزارت جنگ جهت عزیمت به فرانسه

سال ۱۳۳۲ نامبرده ضمن انتساب به وزارت جنگ مأموریت مشاور حقوقی وزارت جنگ

سال ۱۳۳۳ نامبرده کارمند دادگاه تجدیدنظر دادرسی ارتش

سال ۱۳۳٤ نامبرده افسر بازرسی رسته‌های مختلف دایره ۳ دفتر نظامی شاهنشاهی

سال ۱۳۳٤ نامبرده منتسب به دانشگاه جنگ طی دوره ستاد

سال ۱۳۳۵ نامبرده استاد دانشکده عملیات و آموزش

سال ۱۳۳۸ نامبرده منتقل به گارد شاهنشاهی

سال ۱۳۳۸ نامبرده رئیس دفتر ویژه اطلاعات گارد شاهنشاهی.[۱]

فردوست در ۱۳۱۷ درجه ستوان دومی داشت، در ۱۳۱۹ به ستوان یکمی ارتقاء یافت و در سال ۱۳۲۳ سروان شد؛ در ۱۳۲۷ سرگرد بود و در ۱۳۳۲ سرهنگ دومی گرفت و در ۱۳۳۳ سرهنگ شد. فردوست در ۱۳۳۹ به درجه سرتیپی ارتقاء یافت و در ۱۳۴۳ سرلشکر شد. وی در ۱۳۴۷ درجه سپهبدی گرفت و در ۱۳۵۴ ارتشبد شد. فردوست به زبانهای انگلیسی و فرانسه آشنایی داشت و اندکی نیز زبان آلمانی می‌دانست. همسر ارتشبد فردوست طلا و تنها فرزندش شاهرخ نام داشت. وی در سالیان طولانی فعالیت دهها نشان افتخار داخلی و خارجی گرفته است.[۲] فردوست که از اوایل ۱۳۳۸ به گارد شاهنشاهی منتقل شده بود، در اول آبان ۱۳۳۸ به ریاست دفتر ویژه اطلاعات گارد شاهنشاهی منصوب شد. در ۲۸ آبان ۱۳۴۱ به دستور شاه قائم‌مقام ساواک شد. در ۱۹ فروردین ۱۳۵۲، فردوست از قائم‌مقامی ساواک کناره گرفت و به ریاست سازمان بازرسی شاهنشاهی منصوب شد و این سمت را همراه با ریاست دفتر ویژه اطلاعات تا پایان عمر رژیم پهلوی دارا بود.[۳] فردوست پس از سقوط رژیم پهلوی از کشور خارج نشد و پس از مدتی دستگیر و زندانی شد و در دوران بازداشت، سلسله یادداشتهایی برجای گذاشت که به همراه متن مصاحبه‌های تلویزیونی‌اش، تحت عنوان خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست بارها چاپ و منتشر شده و با اقبال گسترده علاقمندان به مطالعه تاریخ دوران سلطنت پهلوی قرار گرفت. فردوست به دلیل ارتباط نزدیکش با شاه، ریاست طولانی‌اش بر دفتر ویژه اطلاعات و سازمان بازرسی شاهنشاهی و نیز قائم‌مقامی دیرپایش در ساواک، بیش از هر کس دیگری درباره زوایای پیدا و پنهان ساواک اطلاعات داشت. حسین فردوست نهایتاً در ۱۳۶۶ش. درگذشت.

۶. پرویز ثابتی

پرویز ثابتی مشهورترین مدیر اداره کل سوم ساواک (امنیت داخلی)، فرزند حسین در ۱۳۱۵ش. و در خانواده‌ای بهایی در بخش سنگسر از توابع شهرستان سمنان متولد شد.

۱- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).

۲- همان.

۳- همان.

تحصیلات ابتدایی را در دبستانهای حسینیه و شاه‌پسند سنگسر گذراند و دوران متوسطه را در مدرسه فیروز بهرام تهران طی کرد. در سال ۱۳۳۷ از دانشکده حقوق دانشگاه تهران در رشته قضایی مدرک کارشناسی گرفت. در همین سال به استخدام ساواک درآمد و در سال ۱۳۴۵ به ریاست اداره یکم اداره کل سوم ساواک منصوب شد؛ در ۱۳۴۹ معاون دوم اداره کل سوم ساواک شد. پرویز ثابتی در اوج سرکوبهای ساواک در ۱۳۵۲ به جای ناصر مقدم رئیس اداره کل سوم ساواک شد و این سمت را تا واپسین ماههای عمر رژیم پهلوی عهده‌دار بود.[۱] پرویز ثابتی در بدو استخدام در ساواک که در بهمن ۱۳۳۷ و توسط مدیرکل وقت اداره کل ششم ساواک، ضرابی، معرفی شده بود، درباره پیشینه خانوادگی و تحصیلی خود چنین نوشته است:

... از بدو تولد تا تاریخ مهرماه ۱۳۲۸ در سنگسر از بخشهای سمنان در محله‌ای به نام تپه‌سر سکونت داشته‌ام و از تاریخ مهر ۱۳۲۸ برای گذراندن تحصیلات متوسطه به تهران آمدم و مدت سه سال در منزل شوهر خواهرم آقای محمدحسین رحمانیان سکونت داشته‌ام و از مهر ۱۳۳۱ خانواده‌ام نیز به تهران آمدند و در همان منزل آقای رحمانیان سکونت گردیدند تا اسفندماه ۱۳۳٤ و از اوایل ۱۳۳۵ پدرم بعد از تهیه منزل ما نیز به آنجا عزیمت نمودیم. در مدرسه صابر در آسیاب دولاب تهران به شغل آموزگاری از سال ۲٦ مشغول شده‌ام و در ایام فراغت و دوران تحصیل با پدرم در امور حشمداری و تجارت در تهران کمک کرده‌ام. دوران ابتدایی را در دبستان حسینیه و شاه‌پسند سنگسر از سال ۱۳۲۲ الی ۱۳۲۸ و دوران دبیرستان در فیروز فهرام و تهران از ۱۳۲۸ الی ۱۳۳٤ و در دانشکده حقوق دانشگاه تهران از ۱۳۳٤ الی ۱۳۳۷ مشغول به تحصیل بوده‌ام و در خردادماه ۱۳۳۷ نائل به اخذ لیسانس در رشته قضایی از دانشکده حقوق شده‌ام و به زبان انگلیسی تسلط دارم و در امور قضایی و اداری و اقتصادی و سیاسی نیز تحصیل نموده و مطالعه دارم و دارای چهار برادر... و یک خواهر... هستم. بنده از بدو تولد در یک خانواده بهایی می‌زیسته‌ام و پدر و مادرم بهایی بوده‌اند[،] لکن از زمان بلوغ و بلکه از ابتدای تحصیلات دوره متوسطه مسلمان بوده و هستم و به علت کفیل خرج بودن از تاریخ ۳۷/۱۰/۲٤ الی ۳۸/۱۰/۲٤ از خدمت معاف شده‌ام و این برگ برای سالهای بعد نیز تمدید خواهد شد. رسالهٔ پایان تحصیلات دانشکده حقوق راجع به کسانی که مجازات نمی‌شوند، یعنی صغار و مجانین

۱- فصلنامه تخصصی تاریخ معاصر ایران، س ٦، ش ۲٤، زمستان ۱۳۸۱، ص ۲۳۰.

بوده است. همان‌طور که مشاهده می‌شود بنده از اهالی سنگسر هستم و سنگسر یک منطقه عشایری و دارای مردمی شاهدوست و وطن‌پرست است. رستاخیز اهالی سنگسر در قیام ملی ۲۸ مرداد دلیل بر این ادعاست. به طریق اولویت اینجانب نیز فردی شاهدوست و وطن‌پرست می‌باشم.[۱]

حسین فردوست ثابتی را فردی جاه‌طلب و متظاهر می‌داند که ساواک در دوران مدیریت او بر اداره کل سوم به نهایت بدنامی رسید. ثابتی در دهۀ ۱۳۵۰ به عنوان مقام امنیتی که هر از گاه طی برنامه‌هایی تلویزیونی از موفقیتهای ساواک در برخورد با مخالفان سیاسی و چریکی حکومت سخن به میان می‌آورد، به فردی شناخته شده و در عین حال رعب‌انگیز تبدیل شده بود.[۲] ثابتی با حسین فردوست و امیرعباس هویدا روابط نزدیکی داشت و اخبار و گزارشات منظمی از عملکرد و فعالیتهای اداره کل سوم ساواک در اختیار این دو قرار می‌داد. پس از آغاز حرکتهای مردمی دوران انقلاب، ثابتی طرفدار سیاست سرکوب مخالفان بود و به شاه پیشنهاد کرد اجازه دهد تا ساواک ۱۵۰۰ نفر از مخالفان شاخص سیاسی را دستگیر کند و به طور همزمان مخالفان را با شدت هر چه تمام‌تر سرکوب کند. او وعده داده بود که با اجرای این سیاست به زودی ناآرامیها فروکش خواهد کرد.[۳]

از جمله حوادثی که در سالهای اقتدار پرویز ثابتی رخ داد قتل جوان بی‌گناهی در مغازه‌ای کفش‌فروشی در تهران توسط محافظ همسر ثابتی بود که به رغم جوّ رعب‌انگیز موجود، در بین مردم انعکاس یافت و تنفر از ساواک و ثابتی را مضاعف کرد.

از دیگر اقدامات ساواک با هدایت پرویز ثابتی، قتل گروه جزنی در تپه‌های مشرف به زندان اوین در سال ۱۳۵۴ بود. شکنجه‌های مرگبار متهمان و مخالفان حکومت پهلوی با شدت هر چه تمام‌تر پی‌گرفته شد و کمیته مشترک ضدخرابکاری که از شعب تحت مدیریت و هدایت اداره کل سوم ساواک بود، همراه با زندان اوین و سایر شکنجه‌گاهها و خانه‌های امن ساواک در طول دوران مدیریت پرویز ثابتی بی‌رحمی، قساوت و سبعیت بسیاری نشان داد. مدت کوتاهی پس از عزل نصیری، پرویز ثابتی نیز از سوی مقدم از مدیریت اداره کل سوم ساواک کنار گذاشته شد. در اوایل آذر ۱۳۵۷ برخی نشریات خبر دادند که او همراه

۱- ظهور و سقوط، ج ۲، صص ٤٥٠ ـ ٤٥١.
۲- همان، ج ۱، صص ٤٧٣ ـ ٤٧٦.
۳- رضا گلپور، پیشین، صص ١٣٦ ـ ١٣٨.

فرزندان و همسرش تهران را به مقصد اروپا ترک کرده است. اما برخی از منابع می‌گویند که ثابتی تا روزهای آخر حکومت پهلوی هنوز در تهران بود. فردوست در خاطرات خود آورده که ثابتی حدود ۱۰ روز قبل از پیروزی انقلاب، در تهران با او تماس داشته و درباره ناآرامیها اطلاعاتی به او داده است. بدین ترتیب گفته شده که ثابتی تنها چند روز پیش از سقوط نهایی رژیم پهلوی و با گذرنامه جعلی کشور را ترک کرده است.[۱]

گفته می‌شد پرویز ثابتی مدت کوتاهی پس از ورود به اروپا به کشوری غیرعربی در خاورمیانه (و احتمالاً اسرائیل) رفته و پس از مدتی در امریکا مسکن گزیده است. طی نخستین سالهای دهۀ ۱۳۸۰ برخی رسانه‌های مخالف جمهوری اسلامی اطلاع دادند که پرویز ثابتی در لس‌آنجلس امریکا اقامت داشته و اخیراً علیه نظام جمهوری اسلامی فعالیت می‌کند. پرویز ثابتی نیز نظیر بسیاری از رجال و کارگزاران کشوری و لشکری رژیم پهلوی میلیونها تومان وجه نقد از کشور خارج کرد و برخی از داراییهای غیرمنقول خود را نیز فروخت. با این حال منزل او در محله سیدخندان تهران تنها در ۶ خرداد ۱۳۵۸ مصادره شد. روزنامه کیهان در این باره چنین خبر داد: **«خانه پرویز ثابتی مرد شماره ۲ اداره منحله ساواک بعد از ظهر روز ۵۸/۳/۶ توسط پاسداران کمیته مسجد امام جعفر صادق (ع) سیدخندان به اتفاق نماینده دادستانی پس از صورت‌جلسه از کلیه اشیاء و لوازم خانه این دژخیم معروف مهر و موم شد. این خانه در سیدخندان، خیابان جلفا، کوچه چلچله واقع شده است. در میان لوازم منزل مرد شماره ۲ ساواک منحله وسایل گران‌قیمت و مطلای بسیاری وجود داشت.»**[۲]

۷. سرتیپ حسن علوی کیا

سرتیپ حسن علوی کیا معاون اداری تیمور بختیار در ساواک و اولین قائم‌مقام ساواک در دوران ریاست سرلشکر حسن پاکروان، فرزند ابوتراب در ۱۲۹۰ش. در همدان متولد شد. تحصیلات دوران ابتدایی و متوسطه را به ترتیب در همدان، اصفهان و مدرسه سن‌لویی تهران گذراند و در ۱۳۱۱ وارد دانشکده افسری شد و در ۱۳۱۳ با درجه ستوان دومی فارغ‌التحصیل شد.

۱- مصطفی الموتی، پیشین، ج ۱۰، صص ۳۰۶ ـ ۳۱۰؛ حسین فردوست، پیشین، ج ۱، ص ۴۷۶.
۲- روزنامه کیهان، ش ۱۰۷۲۱، پنجشنبه ۱۰ خرداد ۱۳۵۸، ص ۲.

اسناد و مدارک موجود نشان می‌دهد که علوی‌کیا در دوران رضاشاه و سپس دهۀ ۱۳۲۰ افسر خوشنامی نبود و در اول خرداد ۱۳۲۸ هم در تصادف اتومبیل باعث مرگ سه نفر شده بود که پس از چند ماه مورد بخشودگی قرار گرفت. در برخی گزارشات ساواک از سوءاستفاده‌های گسترده مالی و اخلاقی حسن علوی‌کیا در دوران معاونت و قائم‌مقامی او در ساواک سخن به میان آمده است.[1] فردوست هم که پس از علوی‌کیا دومین قائم‌مقام ساواک شد، تصریح می‌کند که اختلاس و سوءاستفاده‌های مالی سرتیپ علوی‌کیا در معاونت و قائم‌مقامی ساواک به چندین ده‌میلیون تومان بالغ می‌شد. فردوست میزان سوءاستفاده‌های مالی علوی‌کیا در ساواک را طی دوران ریاست بختیار و پاکروان بیش از ۱۵۰ میلیون تومان برآورد می‌کند و برکناری او را از قائم‌مقامی ساواک نیز به همین سوءاستفاده‌های مالی و بدنامی علوی‌کیا نسبت می‌دهد. علوی‌کیا که مورد توجه و اعتماد شاه بود، مدت کوتاهی بعد از قائم‌مقامی ساواک به عنوان رئیس نمایندگی ساواک در آلمان غربی منصوب شد.[2] حسن علوی‌کیا لیسانس حقوق داشت و در اول مرداد ۱۳۴۶ بازنشسته شد. در اول دی همان سال به خدماتش در نمایندگی ساواک در آلمان غربی نیز پایان داده شد. علوی‌کیا در دوران فعالیتش در ارتش و ساواک نشانهای متعددی دریافت کرد و به کشورهای مختلف جهان سفر کرد. سندی از ساواک مراحل ترفیع درجات نظامی علوی‌کیا و نیز فعالیتش را در ارتش و ساواک طی سالهای ۱۳۲۱ تا ۱۳۴۱ را به شرح زیر آورده است:

تاریخ استخدام ۱۳/۷/۱ دانشکده افسری دستور ۱۷۶ دانشکده افسری

۱۵/۷/۱ سال دوم دانشکده افسری فرمان ۲۵۱۰[2]

۱۹/۷/۱ دوره تکمیلی رسته توپخانه فرمان ۳۰۹۰

تحصیلات دوره شش ساله متوسطه ـ لیسانس (قضایی) حقوق مدرک ۷۲۹۳

۲۹/۱۱/۱۱

مراحل ترفیعاتی			
ستوان دوم	۱۵/۷/۱	فرمان	۲۵۱۰
ستوان یکم	۱۷/۱/۱	فرمان	۲۷۳۲

۱- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).

۲- حسین فردوست، پیشین، ج ۱، ص ۴۰۹.

سروان	۲۱/۱/۱	فرمان	۳۲۶۱
سرگرد	۲۵/۱/۱	فرمان	٤۹۰۰
سرهنگ ۲	۲۸/۱/۱	فرمان	٦۳۸٦
سرهنگ	۳۰/۱/۱	فرمان	۷۵٤۵
سرتیپ	۳٦/۷/۱	فرمان	۸٦۰۹
مراحل خدمتی			
۱۵/۷/۱	۲۵۵۷	لشکر ۲ زرهی	کفیل فرماندهی آتشبار توپخانه صحرائی
۱۸/۷/۱	۲۹۸٤	لشکر ۲ زرهی	منتسب به لشکر ۲ به منظور طی دوره تکمیل توپخانه
۱۹/۷/۱	۳۰۹۰	لشکر ۲ زرهی	به قسمت مربوطه معاودت نموده
۱۹/۷/۱	۳۱۳٤	لشکر ۲	کفیل فرماندهی آتشبار ۱ هنگ توپخانه
۲۱/۱/۱	دستور ۱۵ لشکری		فرمانده آتشبار ۱ گردان ۱ هنگ توپخانه
۲۲/۱/۱	۳٦٤٦		رئیس ستاد پارک توپخانه لشکر ۲
۲۵/۵/۱	۵۱٦٦		رئیس رکن ۲ ستاد لشکر ۲
۲۹/۹/۱۰	۷۱۷٤		رئیس دایره آموزش توپخانه اداره توپخانه
۳۰/۱/۱۱	۷۳۲۵		رئیس شعبه تجسس رکن ۲ ستاد ارتش
۳۰/۵/۱	۷٤۵۷		رئیس شعبه ۷ رکن ۲ ستاد ارتش
۳۱/۷/۱۲	۷۷۹۰		افسر منتسب به لشکر ۳ تبریز
۳۲/۲/۳۱	۷۹۳٤		دادستان دادگاه تجدیدنظر لشکر ۹
۳۲/٦/۱۵	۷۹۵۰		رئیس دایره ۲ رکن ۲ ستاد ارتش
۳۳/۹/۱۷	۸۰۹۱		معاون رکن ۲ ستاد ارتش
۳۵/۹/۸	۸۳٦٦		ضمن انتساب به کارگزینی ارتش مأمور به ساواک
٤۱/۷/۱	۱۰۱۰۰		منتقل به سازمان اطلاعات و امنیت کشور[۱]

سرتیپ حسن علوی‌کیا با ژیلا پوررستگار ازدواج کرد و از او صاحب سه دختر شد.

۱- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).

۸. سرلشکر علی معتضد

درباره تاریخ تولد سرلشکر علی معتضد منابع موجود اطلاعی نمی‌دهد. اما می‌دانیم که او قبل از آن که نام خانوادگی معتضد را برای خود برگزیند به علی نخجیری اشتهار داشت. علی معتضد دوران دبستان و متوسطه را در اصفهان و در دبیرستان نظام سپری کرد. در ۱۳۱۴ وارد دانشکده افسری شد و در ۱۳۱۶ با درجه ستوان دومی در رشته توپخانه فارغ‌التحصیل شد. معتضد تا دوران ریاست پاکروان بر ساواک در ستاد ارتش خدمت می‌کرد و از آن پس به ساواک مأمور شد و رئیس سازمان اطلاعات خارجی ساواک گردید و در تمام دهۀ ۱۳۴۰ در این سمت باقی بود. فردوست سرلشکر علی معتضد را افسری مورد توجه انگلیسیها و MI6 معرفی می‌کند که در دوران نصیری به همراه او و ثابتی نقش قابل‌توجهی در مدیریت و هدایت ساواک داشتند. معتضد نفوذ قابل‌توجهی بر نصیری داشت و با موافقت نصیری بود که پس از کناره‌گیری فردوست از قائم‌مقامی ساواک، سرلشکر علی معتضد به قائم‌مقامی ساواک رسید. معتضد تا آخرین روز ریاست نصیری بر ساواک، قائم‌مقام او بود. روز ۱۷ خرداد ۱۳۵۷ که نصیری جای خود را به مقدم داد، معتضد هم از قائم‌مقامی ساواک کناره گرفت. درباره فعالیتها و زندگی سرلشکر علی معتضد طی واپسین ماههای عمر رژیم پهلوی اطلاع موثقی در دست نیست. شایعات و اخباری وجود داشت که نشان می‌داد معتضد مایل بود پس از عزل نصیری در رأس ساواک قرار گیرد، او نیز مانند بسیاری از کارگزاران رژیم پهلوی، پیش از پیروزی انقلاب اسلامی از کشور گریخت و دیگر در انظار عمومی و نیز عرصه فعالیتهای سیاسی و اجتماعی نامی از او به میان نیامد.[1]

۹. سرتیپ منوچهر هاشمی

سرتیپ منوچهر هاشمی که سالها بر اداره کل هشتم ساواک (ضدجاسوسی) ریاست می‌کرد، در سال ۱۲۹۸ش. در خوی متولد شد. پس از سپری کردن دوران تحصیلات ابتدایی، در سال ۱۳۱۲ برای ادامه تحصیل راهی تهران شد و در دبیرستان نظام ثبت نام کرد. و در مقطعی با فرزندان رضاشاه هم‌درس بود. از ۱۳۱۸ وارد دانشکده افسری شد و در ۱۳۲۰ با درجه ستوان دومی فارغ‌التحصیل شد. در رسته‌های مختلف نظامی در مناطق مختلف کشور

۱- روزشمار انقلاب اسلامی، ج ۳، ص ٤٧٤؛ عیسی پژمان، پیشین، صص ٤١٦ ـ ٤١٨.

فعالیت کرده و این روند تا ماههای نخست تأسیس ساواک ادامه داشت. سرتیپ منوچهر هاشمی که طی سالیان گذشته در رکن ۲ ارتش تجاربی در زمینه‌های جاسوسی، امنیتی و ضداطلاعات کسب کرده بود، پس از انتقال به ساواک در مناطق حساس و استراتژیکی مشغول به کار شد و از همان آغاز مورد توجه بختیار قرار گرفت و رئیس شعب ساواک در استانها شد. سرتیپ منوچهر هاشمی مورد توجه انگلیسیها و مقامات MI6 در ایران بود و پشتکارش در ساواک و اطلاعات و تجارب قابل‌توجهی که در زمینه‌های ضدجاسوسی اندوخته بود، موجب شد تا راه انتصاب او به مدیرکلی اداره کل هشتم ساواک (ضدجاسوسی) هموار شود. منوچهر هاشمی در آستانه سقوط رژیم پهلوی به خارج از کشور گریخت ودرباره زندگی و کارهایش در ارتش و ساواک کتابی منتشر کرد که به رغم برخی دفاعیات ساواک، درباره زوایای پیدا و پنهان بسیاری از فعالیتهای این سازمان اطلاعات قابل‌توجهی ارائه می‌دهد.

۱۰. برخی کارگزاران ساواک

از دیگر کسانی که هر یک در مقاطع مختلف و پستها و مناصب گوناگون در ساواک داشته‌اند، باید از سرتیپ مسعود حریرچی، سپهبد محسن مبصر، محمدعلی آرشام، سرلشکر عبدالعلی منصورپور، سرتیپ محمدعلی کاوه، سرتیپ سیف‌الله فروزین و دهها تن دیگر نام برد که در این مجال پرداختن به زندگی و فعالیت آنان در ساواک میسر نیست.[1] در واپسین دوران حکومت پهلوی هم افراد زیر در رأس شعب ساواک در شهرهای مختلف فعالیت می‌کردند:

۱ـ احمد شیخان رئیس ساواک مشهد ۲ـ رضا افشاری رئیس ساواک تبریز ۳ـ مبینی رئیس ساواک رضائیه ۴ـ حسن سخایی رئیس ساواک رشت ۵ـ ابوالحسن شفیعی رئیس ساواک زنجان ۶ـ دنیایی رئیس ساواک ایلام ۷ـ مجتبی کامیار رئیس ساواک شهرکرد ۸ـ فیروز بهرام رئیس ساواک بندرعباس ۹ـ بدیعی رئیس ساواک بوشهر ۱۰ـ یحیی لیقوانی رئیس ساواک لرستان ۱۱ـ زند وکیلی رئیس ساواک سمنان ۱۲ـ عبدالله منشی رئیس ساواک همدان ۱۳ـ نصرتی رئیس ساواک سنندج ۱۴ـ محمدعلی آرشام رئیس ساواک کرمان ۱۵ـ همدانیان رئیس ساواک کرمانشاه ۱۶ـ تقوی رئیس ساواک اصفهان ۱۷ـ علی رخشا رئیس

۱- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (اسناد ساواک).

ساواک ساری ۱۸ـ عزیزالله رحمانی رئیس ساواک کهگیلویه و دوگنبدان ۱۹ـ حسن رضوانی رئیس ساواک زاهدان ۲۰ـ رحمت‌الله خرم‌زاده رئیس ساواک یزد ۲۱ـ محمدتقی جوان رئیس ساواک شیراز ۲۲ـ علی‌اصغر ودیعی رئیس ساواک آبادان ۲۳ـ احمدی رئیس ساواک اراک و ۲۴ـ باصری‌نیا رئیس ساواک قم.[۱]

۱- روزنامه کیهان، ش ۱۰۷۰۲، چهارشنبه ۱۹ اردیبهشت ۱۳۵۸، ص ۷.

سندها:

بسم الله الرحمن الرحیم — السلام علینا و علی عباد الله الصالحین

شکوائیه بر علیه یکی از درخیمان رژیم طاغوتی که اکنون مورد التجاء او را دستگیر و منتظر محاکمه در دادگاه محترم عدل اسلامی باشد

(ریاست محترم دادگاه انقلاب اسلامی)

محترماً بعرض می رساند اینجانب با مرخصت طلب فرزند کاظم متولد ۱۳۱۲ ساکن تهران و
شغل پیشه ور
در ۱۲ سپتامبر ۱۳۵۲ گرید و فروش در خیم المسائل امام حسین و کمک مالی به خانواده زندانیان
سیاسی دستگیر و به کمیته ساواک در شهربانی منتقل شدم با اینکه بیزونده من از بدو نسبت
در خیم معروف در گروه منوچهری بوده است و بازجوئی مستقیم من در خیمانی مانند رضائی
و اسدی بوده که اسامی اصلی آنها را نمی دانم ولی همه روزه علاوه بر شکنجه های نامبردگان
شخصی که الان در بازداشت سرهنگ بود بنام فریدون توانگر که اسم اصلیش را در روزنامه
خواندم که معروف به آرش است این عنصر پلید نیز در مدت هشت در روزیکه در آن شکنجه گاه
سپری بودم مرتب مرا مورد ایذا و آزار و شکنجه بدنی و روحی بسیار بی رحمانه قرار می داد
اصولاً آرش نمی دانم اسم اصلیش چه بود ولی بهر ادمیدم در گروه در خیم دیگری بنام
رسولی بوده است ولی او در هر فرصت در شبانه روز به تمام اتاقهای شکنجه بنام بازجوئی
سرمی زد و به تمام متهمین این نوع رفتار و بلکه بدتر از آن داشته است او که مرا مرتب با کشیده،
مشت و لگد و کلماتی که بحق، شایسته خود او و اربابش بود نثار می نمود یک روز که من
در اتاق بازجوئی ایستاده بودم و به سئوالات در خیم رضائی و اسدی پاسخ می دادم
او از در وارد شد و سرپوش مرا که معمولاً بجای چشم بند استفاده می کردند برداشت و

شکوائیه علیه شکنجه‌گر ساواک؛ فریدون توانگری (آرش)

(ص ۱)

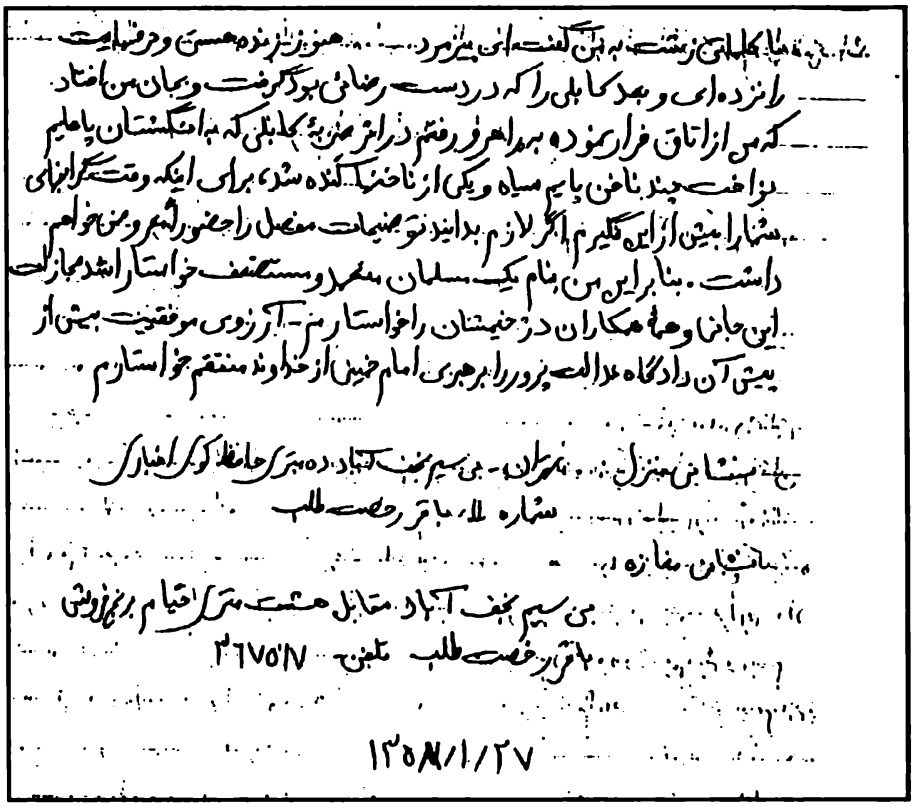

شکوائیه علیه شکنجه‌گر ساواک؛ فریدون توانگری (آرش)
(ص ۲)

صفحه	شاکی	نام متهم	تاریخ	شماره پرونده

متن کیفرخواست صادره از دادسرای انقلاب اسلامی - تهران

بسم الله الجبار المنتقم

دادسرای دادگاه‌های انقلاب اسلامی - تهران

در پرونده حاضر بهمن نادری‌پور معروف به تهرانی فرزند علی دارای شناسنامه شماره ۵۴۵ صادره از تهران متولد ۱۳۴۴ اهل تهران، شغل بازرگانی ساواک متهم است به داشتن سمت مدیریت امور اداری.

۱- شرکت مستقیم در هدف تفرقه و قتل.

۲- شرکت مستقیم در شکنجه کردن عده کثیری از مبارزان و مجاهدان راه حق و آزادی.

۳- معاونت در هدف تفرقه و قتل.

۴- دستور به شکنجه کردن مبارزان و مجاهدان راه حق و آزادی.

۵- فعالیت خستگی‌ناپذیر و صادقانه در ساواک علیه مردم بیدفاع با آگاهی کامل از اعمال ارتکابی خود.

۶- سرسپردگی و خدمت بی‌شائبه به رژیم منحوس سابق با قبول اعمال هر نوع خیانت علیه مردم مظلوم و بی‌پناه.

۷- سکوت اختیار و دادن اطلاعات درونه و جمع‌آوری اطلاعات علیه مردم.

۸- مجرم به ناحق و رسول خدا و امام و نائب امام و خیانت در امر دلایل اتهام:

۱- اقرار متهم به داشتن سمت بازجوئی از سال ۴۹ تا سال ۵۷ در متهم بفعلان شغل بازجوئی از لیاقت زرگاری و جمشید سپهری را نام برده است (برگ ۴ پرونده)

۲- اقرار متهم به شرکت در شکنجه رسانیدن ناحق افراد زیر ۹ نفر از مجاهدان و مبارزان راه حق و آزادی بنامهای بشیر فرزین، عباس سورکی، محمد قربان زاده، غلامرضا سرمدی، منوچهر کلانتری، حسن ضیاء ظریفی، مصطفی جوان فروشان، کاظم ذوالانوار، واحد جلال و اکرم صفت

۳- اقرار متهم به دستگیری و قرائت دو به شهادت رسانیدن مبارز حق‌طلب سید علی ارندوگو معروف به شیخ علی تهرانی (صفحه ۱۲۷ ال ۳ پرونده)

۴- شرکت در شکنجه و قتل شش نفر از مبارزان بنامهای سعید قراچولو -

متن کیفرخواست اولیه صادره از دادسرای انقلاب اسلامی تهران علیه بهمن نادری‌پور (تهرانی) - شکنجه‌گر ساواک (ص ۱)

دادسرای انقلاب اسلامی استان مرکز
تهران

شماره پرونده	تاریخ	نام متهم	شاکی	صفحه ۲

محمود و صدیقی و محمدرضا کلانتری (صفحات ۷۷ تا ۷۹ پرونده)
۵ - شرکت در تکثیر و پخش اعلامیه و جزوات در تحولات اوج گیری انقلاب (ص ۴۱ پرونده)
۶ - شرکت در دستگیری و شکنجه متهم شهادت ابراهیم لیوراضا خلیق (ص ۴۴ پرونده)
۷ - اقرار در صفحات مختلف پرونده به شکنجه شکنجه‌هایی نظیر کابل، فشن آهنی، آویزان، بی‌خوابی دادن، شوک الکتریکی و غیره
۸ - شرکت در تشکیل جمعیت سازمان روحانی آزادیخواه (صفحه ۲۲ پرونده)
۹ - تلاش و کوشش برای جلب جوانان به سازمان مجاهدین خلق (صفحات ۷۰ تا ۸۲ پرونده)
۱۰ - بازجویی توام با شکنجه از دکتر مهدی سلیمانی، علی سلیمانی، دکتر امیرحسین واحدی یزدی، رحیم‌الله خدیوی، سید محمد حسینی، داود ابراهیمی، میرعلی قضائی و دیگران (صفحات ۱۲۴ پرونده)
۱۱ - شرکت در سرکوبی خشن مبارزات مردم و شکنجه و دستگیری و شهادت صدها نفر از مبارزان گردید (اقاریر متهم صفحات ۱۷۱ به بعد)
۱۲ - معاونت در قتل محمد بلوریان (اقاریر صفحات ۱۸۴ و ۱۸۴)
۱۳ - اقاریر متهم طی صفحات ۱۸۹ تا ۱۹۲ بیانگر معاونت در شهادت محمد اشرف
۱۴ - شهادت شهدا و اولیاء شهدا در صفحه پرونده است. توضیح اینکه ضابطین فرماندهی نیروی انتظامی نمونه‌ای از اعمال متهم را ذکر کرده‌اند چه هر یک از اوراق پرونده حکایت از شکنجه‌گری‌های و ضرب و قتل هولناک دارد. با توجه به دلایل فوق و سند قرائن و امارات از دیدگاه دادگاه عدل اسلامی تقاضای مجازات متهم مورد را دارد.

دادسرای دادگاه انقلاب اسلامی تهران

متن کیفرخواست اولیه صادره از دادسرای انقلاب اسلامی تهران علیه بهمن نادری‌پور (تهرانی) - شکنجه‌گر ساواک (ص۲)

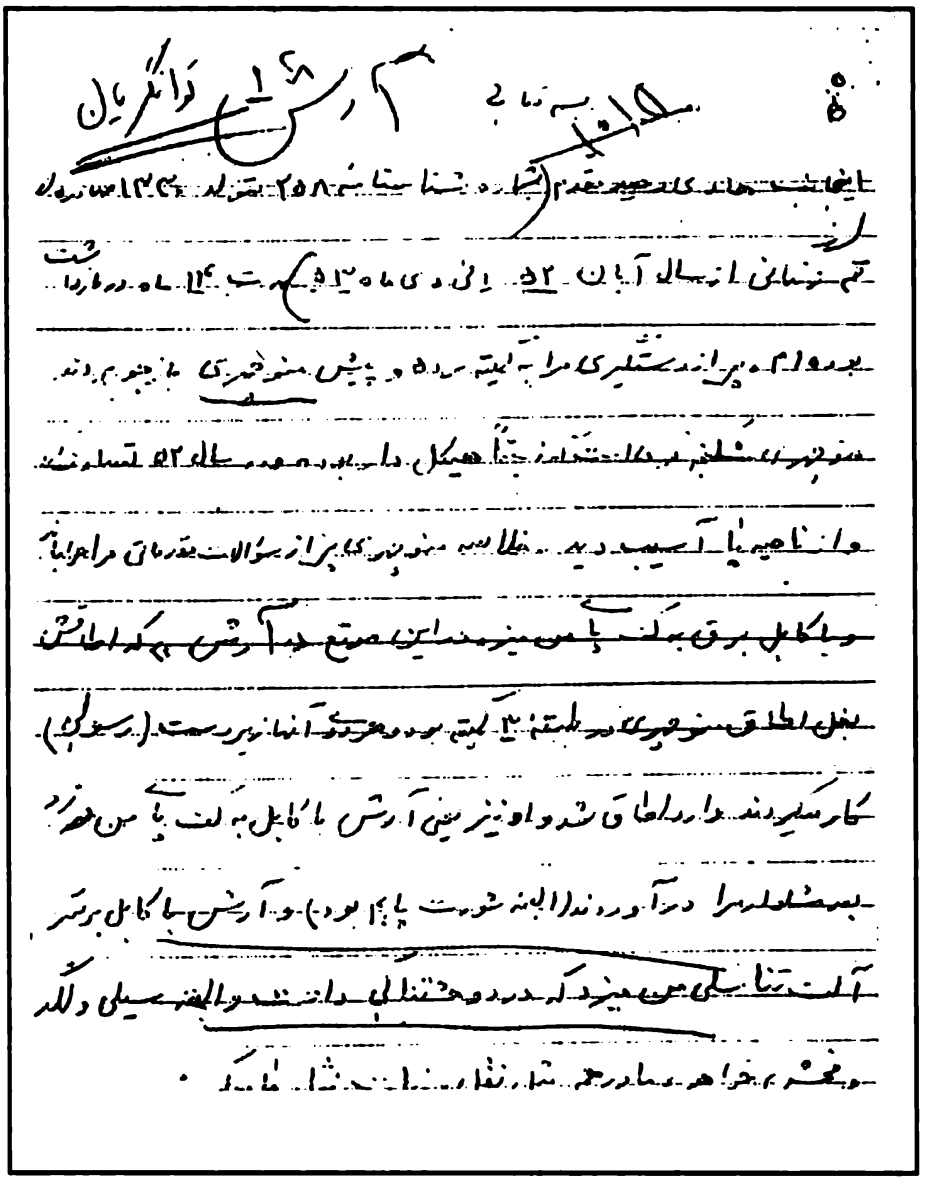

شکوائیه علیه یکی از شکنجه‌گران ساواک
(ص ۱)

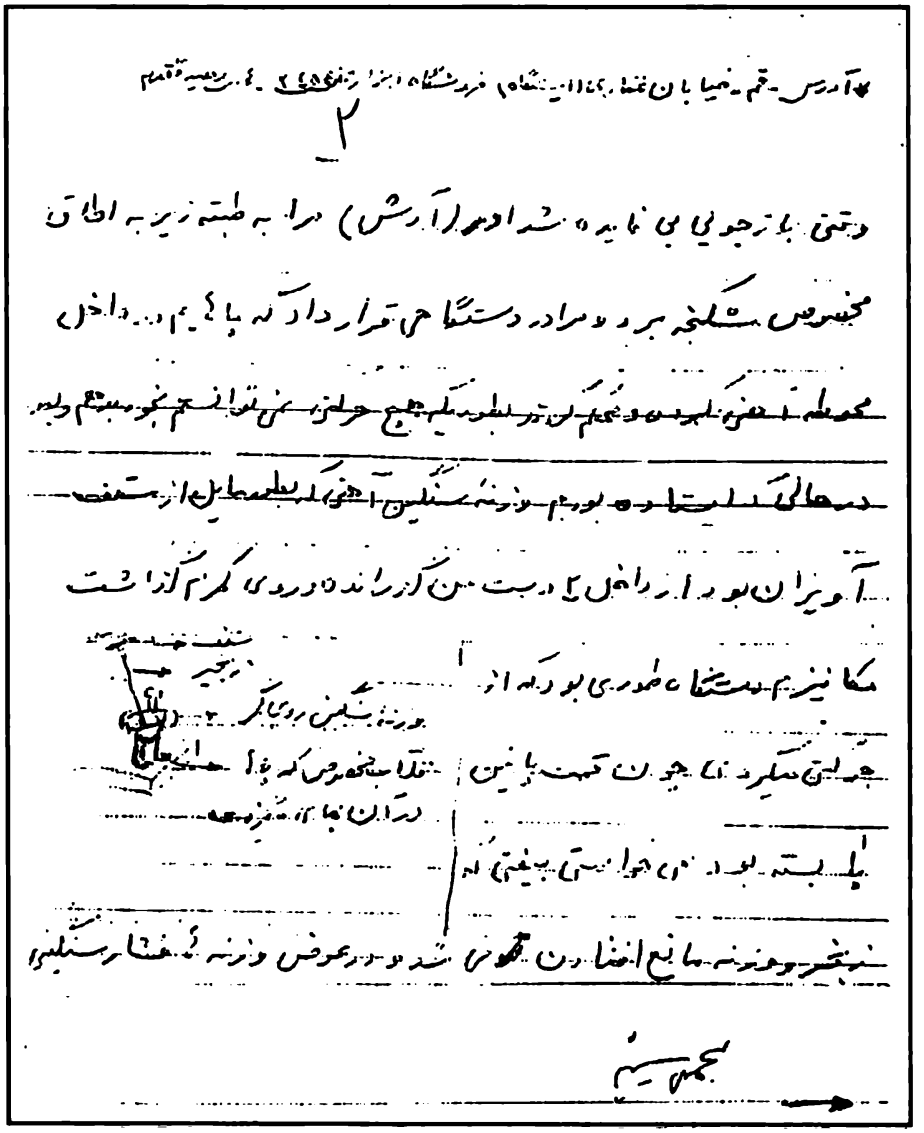

آدرس - قم - خیابان [illegible] - [illegible] - فروشگاه [illegible] - [illegible]

۲

وقتی با ترجمه‌ای بی نماینده شد او را (آرش) را به طبقه زیر به اطاق
مخصوص شکنجه برد و مرا در دستگاهی قرار داد که با [illegible] داخل
محوطه [illegible] بودم و [illegible] که [illegible] نمی‌توانستم بخوابم و بعد
در حالی که [illegible] بودم وزنه سنگین آهنی که بطور مایل از سقف
آویزان بود از راهی به دست من گذرانده و روی کمرم گذاشت
مکانیزم دستگاه طوری بود که از
جلوی حرکت ناچیزی تمام پایین
با بسته بودن دو دست پیچیده
نبخیر وزنه مانع افتادن [illegible] شد و در عوض وزنه [illegible] فشار سنگینی

بجمله سیم

شکوائیه علیه یکی از شکنجه‌گران ساواک
(ص ۲)

دادگاه انقلاب جمهوری اسلامی ایران

محترماً به عرض میرساند اینجانب الله قریشی فرزند محمد باقر در سال ۱۳۵۴/۲/۱۳ در حالی که
بیش از ۷ سال نداشتم و طبق معمول به دانشگاه میرفتم در زمینه جریانات تاریخ ذکر شده بالا بجرم نگرفته
و پس از بیرون و درگیری تمام اساس منزل مرا جستم بسته بکمیته شهربانی بردند و مدت ۲ ماه
در کمیته تحت بازجوئی قرار گرفتم که بازجو یم ابتدا آرش و با اسم مستعار رسولی که اسمش را
نمیدانم بودند و هر دو در زیر شکنجه مثل سیم کابلی بکتف با قرار میگرفتم و اما شکنجه روحی و جرحهای
رکیک تا بی نهایت که هزار مرتبه از مجروح شدن کفتر بد تر بود پس از ۲ ماه در کمیته
بزندان قصر و به یک سال و نیم زندان بجرم خواندن پرتوی از قرآن و پنهان کردن چند نفر
رهائی و دادن پول برای خانه و زغال فقرا جنوب شهر محکوم شدم که پس از گذشتن زندان
یک سال و نیم باز هم رهایم نکردند و مدت ۵ ماه در زندان اوین اضافه نگهم داشتند
تا اینکه پس از آن بخاطر عفو کارتر آزاد شدم و اما بدنبال از این جا شروع شد که تا
چندین ماه تمام سازمان امنیت شعبه خیابان دربند خیابان خیبلی هر روز تلفن
میکرد بمنزل ما و مرا و پدر و مادرم را که هر دو بخاطر این گرفتاری مریض و علیل شده
اند احضار میکرد و میگفت تو باید با ما همکاری بکنی رئیس ایشان بنام احدبیک
بیسیار شد که هر چه ما مقاومت میکردیم او بیشتر تهدید و موجب شکنجه و آزار خانواده
ما را فراهم میکرد تا اینکه پدر و مادرم از جان گذشته روزی باتفاق به همان
شعبه ساواک رفتم و پدرم مرا صحتاً گفت ما برای زندان اعدام حاضریم هر چه از دستمان
میآید کوتاهی نکنی تا دست از سر ما بردارند در خاتمه از آقای آرش
و رسولی و احدبیک شاکی هستم الله قریشی
آدرس بخریش خیابان دربند کلایه ۱۵ کوچه الفت پلاک ۷ تلفن ۳۷۴۴۶۶

شکوائیه علیه یکی از شکنجه‌گران ساواک

بسمه تعالی

۳۰ مرداد ۵۸

شکوائیه از بهمن ترابی (آرش) بازجوی کمیته شهربانی

از لحظه که اینجانب توسط غیرمردان دستگیر کردند و به کمیته شهربانی رسیدم به اطاق مخصوص شکنجه بردند و همین مدرک (آرش) دیشاد و به حسینی مامور شکنجه دستور زدن مرا داد با کابل به کف پای من میزد بعد مرا زیر کولر آب برد چند نفر مرا نگه داشته و آرش شخصاً آب کولر را بطور ماهرانه بر روی سر و پیشانی ام باز کرد این شکل شکنجه اعصاب را بشدت تحریک میکند و باعث ناراحتی زیادی میشد و خود آرش سینه مرا سوزاند خلاصه بیگناه شده مرا باطاق بازجوئی بردند و از دست این سفاک راحت برگردم بعضی از شکنجه چشمش بمن میافتاد رکیک ترین فحش ها را بمن میداد واقعاً اعمالش را از سر گذرانده بود . به من شوک برقی دادند که بیهوش شدم و تقریباً مدت دو ماه در بیمارستان شهربانی بستری گردیدم و از یک طرف بدن فلج شدم بعد از دو ماه هم بدن اینکه بهبودی حاصل کنم در حالیکه قسمت راست بدنم لمس و گوش چپ و چشم چپ آسیب دیده بود دوباره برای بازجوئی به کمیته شهربانی اعزام گردیدم در کمیته باز همین آرش چون طرف راست بدنم بیمار بود با کابل به دست و طرف چپ من میزد بطوریکه از حال میرفتم بهر بهانه ای مرا شکنجه و اذیت میکرد حتی وقتی از پیدا شدن مدارک آرش برای تعیین وکیل برگشتم مثل گرگ بمن پریده میزد و فحاشی میکرد که چرا وکیل تعیین گرفته ای و تسخیری گرفته ای در صورتیکه فرقی نمیکرد و هر دو مرد کلی بیش نبودند بخاطر لهره های کمرم در اثر ضربه های وحشیانه این مرد آسیب دیده بود در بیمارستان شهربانی دو بار مورد عمل جراحی قرار گرفتم در تمام مدت زندان از بیماری رنج میبردم در مدت ۵ سال سه بار عمل جراحی روی کمرم انجام شده بدن اینکه در وضعم بهبودی مشاهده شود اکنون هم قسمت راست بدنم سست است و لنگ لنگان راه میروم که با نظر پزشکان برای جراحی مجدد کمر و معالجه سمت راست بدنم عازم خارج کشور هستم من صد از دادگاه انقلاب اسلامی نه بعنوان انتقام بلکه بطور پاک شدن زمین از امثال عناصر کثیف و خود فروخته قضاوت نابودی این فرد مفسد عادلم در ضمن گالند نامه برای گرفتن وامهای بیشتر و خوش قیمتی از اولیای نامرحومی را در دست دارد

نام مهدی غیرمرد (؟) تلفن ۳۱۴۲۴۳ و ۲۶۱۶۰۲

میخواست میرفت و بزور رنگ از من رخصت گرفت

شکوائیه علیه یکی از شکنجه‌گران ساواک

گزارشی از شکنجه‌های ساواک

(ص ۱)

گزارشی از شکنجه‌های ساواک

(ص ۲)

ص ۳

آ... و در اطاق مجاور از حضار پرسیدن بار جوئی کردند. و آنروز هم از زجر و شکنجه بی بهره نبودیم. قدری در حضور پدر و ... در خیابان ایشان. و بعد از قدری صحبت ما را باطاق دیگری راهنمائی و سپس بیاسمار خانه (محل خواب و استراحت) خواستند تنها میان جزء و در اطاق جای دادند. همان از درد بخود میپالیدم و چنان پاهایم متورم شده بود و آنچنان چشمانم خوابی و خستگی میسوخت که حد نداشت.

فلک و زجر و شکنجه های غیر آن ـ

در یاسمار خانه بودم که ناگهان صبح روز ۱۲ ر ار ۴۵ ـ مصادف با جمعه در دفعه عرضه ـ پاسبانش اینجا نبسا بدفتر زندان و بعد از تهدید های بسیار یاد بر گرداندند. و سپس بفاصله نیم ساعت قریب ۱۰٫۵ صبح بود که دوباره اینجا نب را بدفتر بردند. آنروز ۴ نفر بودند: یک نفر سرهنگ، یک نفر دیگر، مهاجرانی و ۲ نفر بازجوی دیگر: از قندی ها احمدی: ۳ نفر اول مجسمه های طویل المدة و زجر و شکنجه های عجیب تهدید میکردند. اما ۳ نفر آخر آنروز مأمور شده بودند. ناگهان دیدم یک ملک و ۲ عدد چوب ضخیم و طویل و شلاق سیمی را آوردند. در دفعه اول چنان مرا کردند که چوبها خورد و ریز شد و من بیحس شدم. بعد از آن تهدید ها شروع شد و سپس سه جریان اول را با سیمی اجرا نمودند. دوباره تهدید ها شروع گردید. بعد از آن برای دفعه سوم همان عملیات را تکرار نمود و خلاصه در حدود ۲٫۵ بعد از ظهر آنروز این ناراحتیها ادامه داشت. در آنروز آنقدر انگشتان و دستان را در لای قبل برخلاف حرکت طبیعی تا ۵ راه و حرکت دادند و خلاصه یک ساعت ناگفتنی و غیر قابل بیان بمن و دلداده این مأمورها اعصاب توسط ۲ نفر اجرا میشد. آنچنان موهای سر ما گفتند و کشیدند و چنان شلاق و لگد بر جای مختلف بدن و سیلی های زیاد بصورت و سر و گردن من نواختند که زبان یارای گفتن و قلم قدرت نوشتن آنرا از آنروز بود که دیگر پاهایم بسختی بکنش میرفت. خیلی مشکل بود که سر پا ایستاده و راه بروم. نماز خود را بطور عجیب میخواندم. دستهایم را با یک مشکل شگفت انگیزی بر زمین مینهادم. برای در دهان مناصل و بعضاً دیگر پاهایم سوزش گرفتم تا بالاخره آثار آن از بین رفت. بله آثار طناب فلک هنوز از بین نرفته و رنگ دگی غیر از بدنم در طلم یافت میشود.

صندلی بر دست گرفتن ـ

روز سه شنبه یا چهارشنبه (۱۶ یا ۱۷ فروردین) بود که سرباز مرا از یاسمار خانه بدفتر برد. آنروز باز قندی بود. تهدید های بسیار. صندلی را بدست من داد و گفت: آنرا بر بالای سرت نگهدار و یک پای خود را هم از زمین بردار بعد اندکی گفت: خوب، روی آ پا بایست و بالاخره آ بعد از سه تا دست و پایم بحدی بی حس شد که رفته دستم بطرف شانه ام کج شد و صندلی بطرف پائین و زمین نزدیک میشد. ناگهان گفت: ببر بالا. من هم چون یارای آنرا نداشتم، سرباز دستور داد اگر بالا نبرد سیلی بگوش او بزن تا بالا ببرد. سرباز هم اضطراب

گزارشی از شکنجه‌های ساواک

(ص ۳)

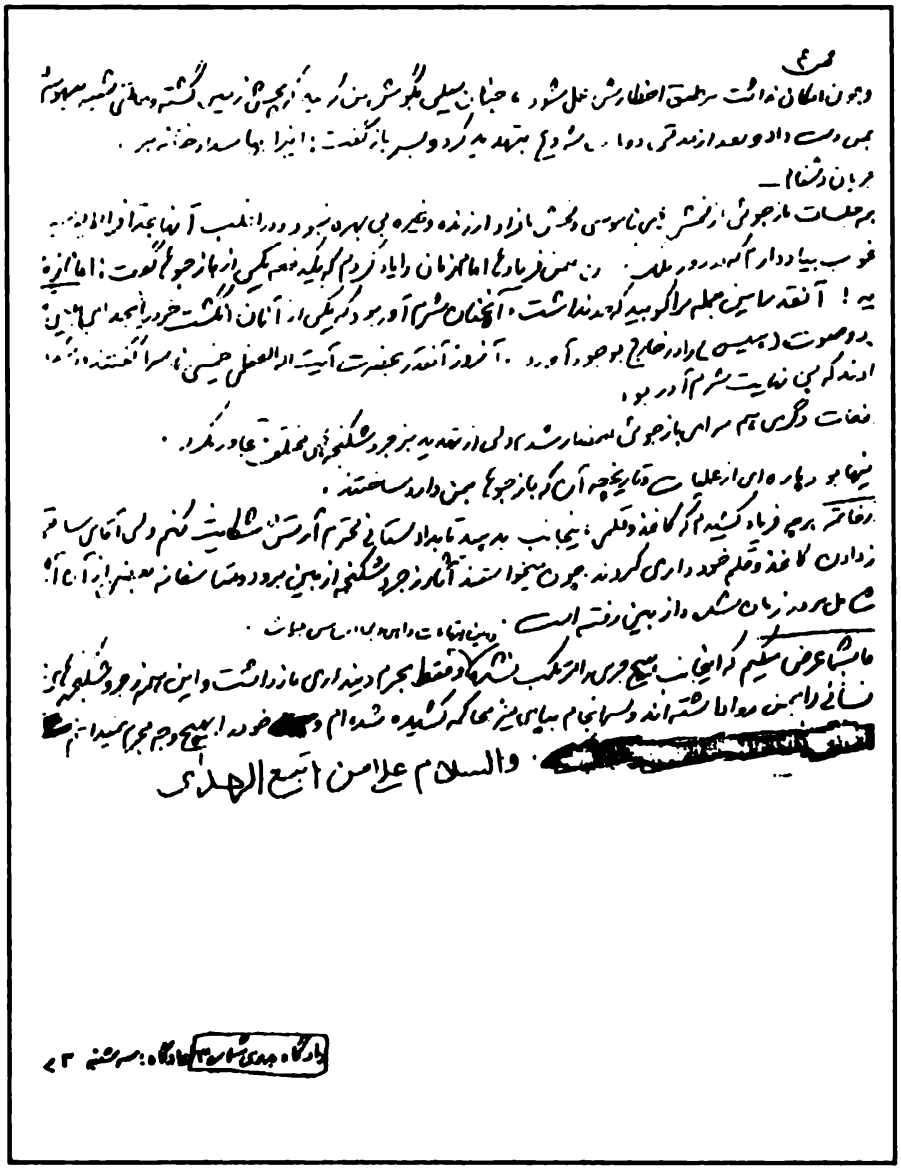

گزارشی از شکنجه‌های ساواک
(ص ٤)

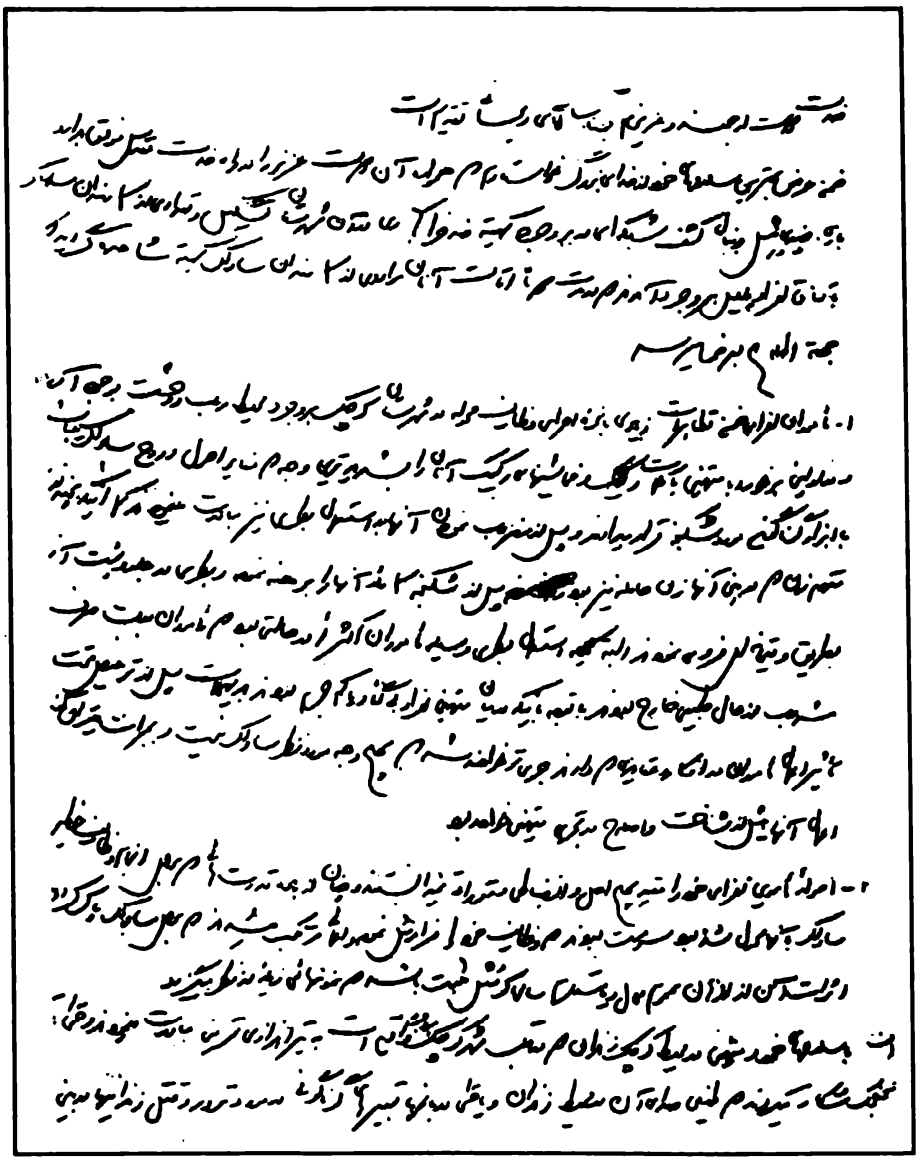

گزارش اقدامات ساواک توسط نیروهای حکومت پهلوی

(ص ۱)

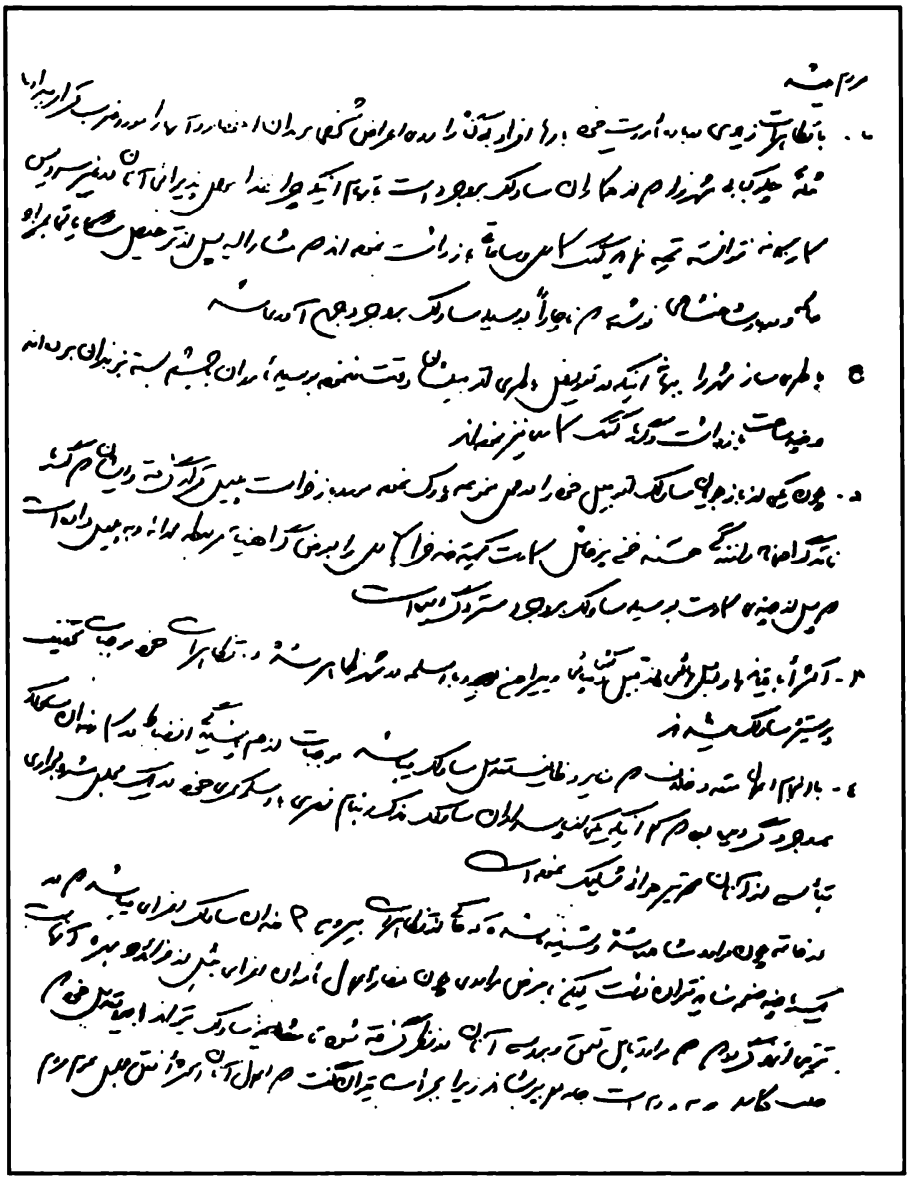

گزارش اقدامات ساواک توسط نیروهای حکومت پهلوی
(ص ۲)

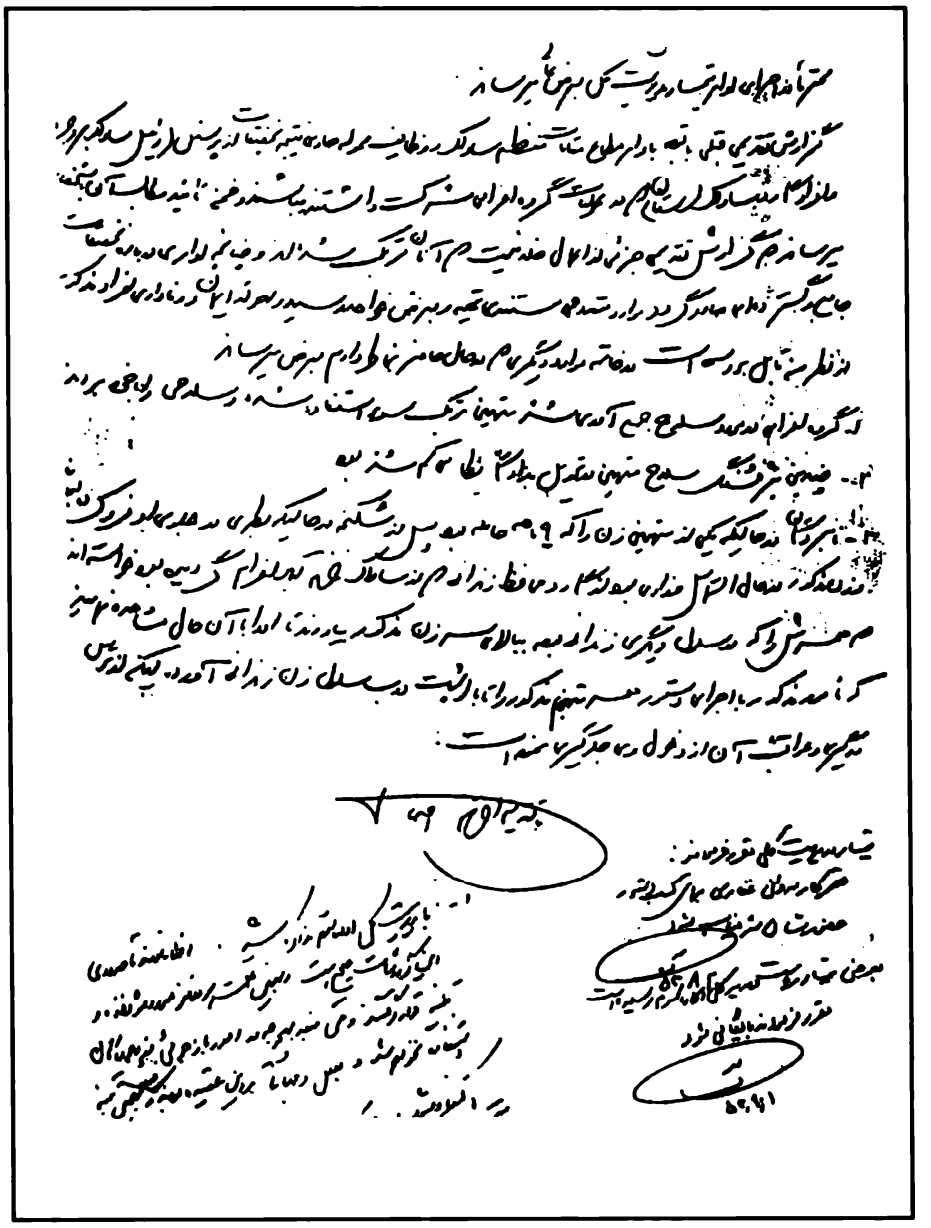

گزارش اقدامات ساواک توسط نیروهای حکومت پهلوی
(ص ۳)

به دستور رئیس اداره کل سوم ساواک این گزارش بایگانی شد!!

۵۳/۹/۹

گزارش

۱

بر حسب دستور جناب سرهنگ ... از آنجا که در حدود ۴۳ روز جهت انجام مأموریتی به ساواک بروجرد از کمیته اعزام شده بودم مشاهدات خود را در مورد تعدادی از کارمندان اداره کل سوم جهت بازجوئی به ساواک بروجرد آمده بوده اند به شرح زیر جهت سرهنگ

روزی که من به ساواک بروجرد رسیده ام بعد از ظهر را استراحت کرده و شب برای سینما به شهر آمده و شرح را هم به بیشتر ساعت ۱۱ شب برگشته توی کمیته و قبل خوابیدن تو بنا رسیده ام توی اطاق شکنجه صدای زنی را شنیدم و کاردی ناصر هست شیشه نگاه میکرده رسیده ام این زن چه کار کرده گفته اند این خانم زن رئیس [redacted] عرب آباد است که با [redacted] و خرم آباد همکاری داشته اند

گزارش شکنجه در ساواک

(ص ۱)

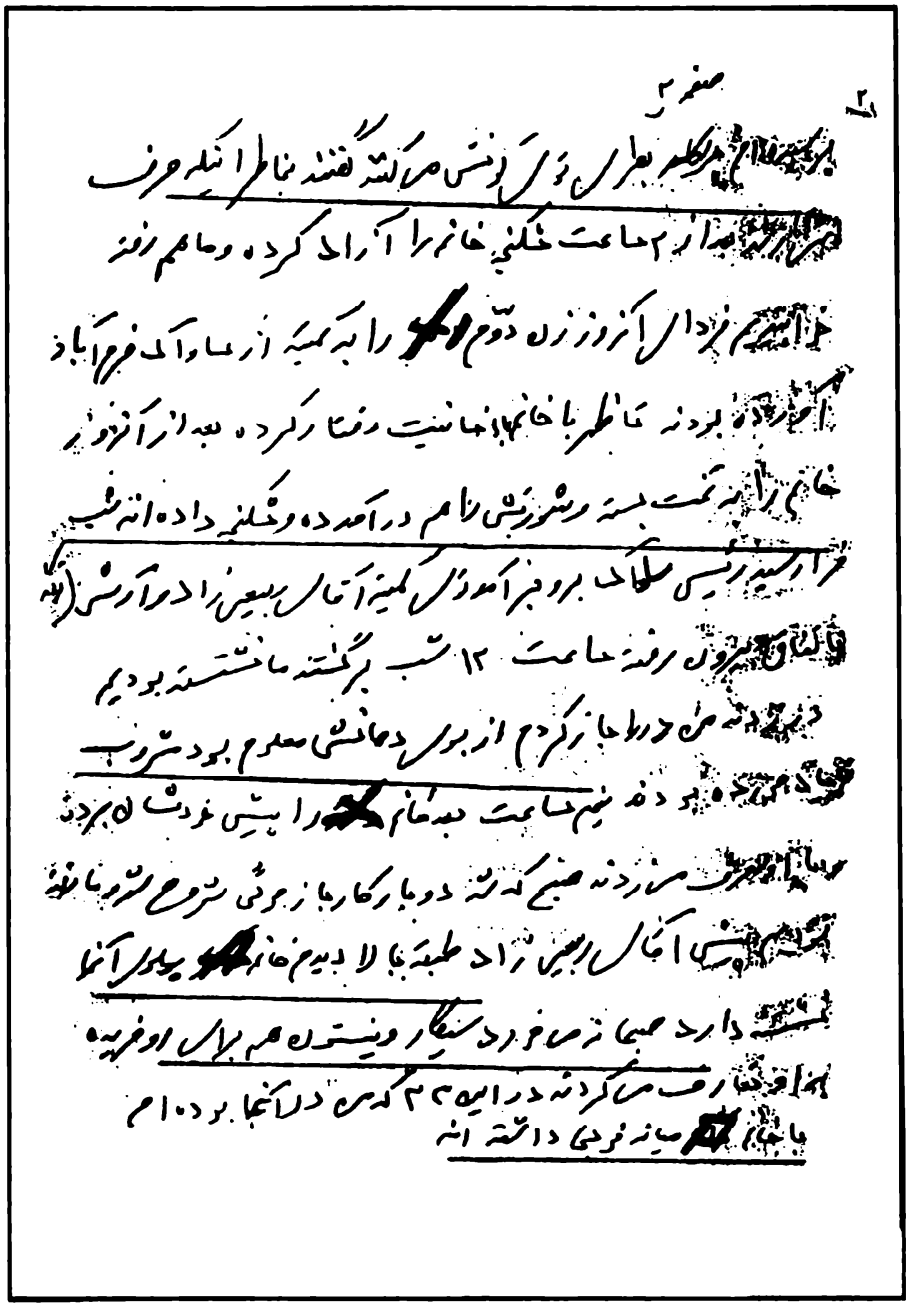

صفحه ۲

۲

برای [illegible] بعد از ۲ ساعت شکنجه خانه را آزاد کرده و ما هم رفته
خوابیدیم فردای آن روز زن دوم [illegible] را به کمیته از ساواک فرح آباد
آورده بودند تا ظهر با خانمها خانمیت رفتار کرده بعد از آن دو زن
خانم را به تخت بسته و شورتش را هم در آورده و شکنجه داده اند شب
فرار سید رئیس ساواک برو بچه آمد و از کمیته آقای ربیعی زاده را برای بازپرسی
[illegible] بیرون رفته ساعت ۱۲ شب برگشته ما نشسته بودیم
[illegible] من در را باز کردم از بوی دهانش معلوم بود مشروب
[illegible] بود نیم ساعت بعد آقای [illegible] را پیش خودش برد
[illegible] زدند صبح که شد دو بار کارها از جوئی شروع شد و ما نفهمیدیم
[illegible] آقای ربیعی زاده طبقه بالا دیدم خانه [illegible] پدر آنها
[illegible] دارد صبحانه می خورد سیگار و نیسکوی هم برای او خریده
[illegible] او تعارف می کردند در این ۲۴ که من در آنجا بودم
با [illegible] صبانه خوبی داشته اند

گزارش شکنجه در ساواک

(ص ۲)

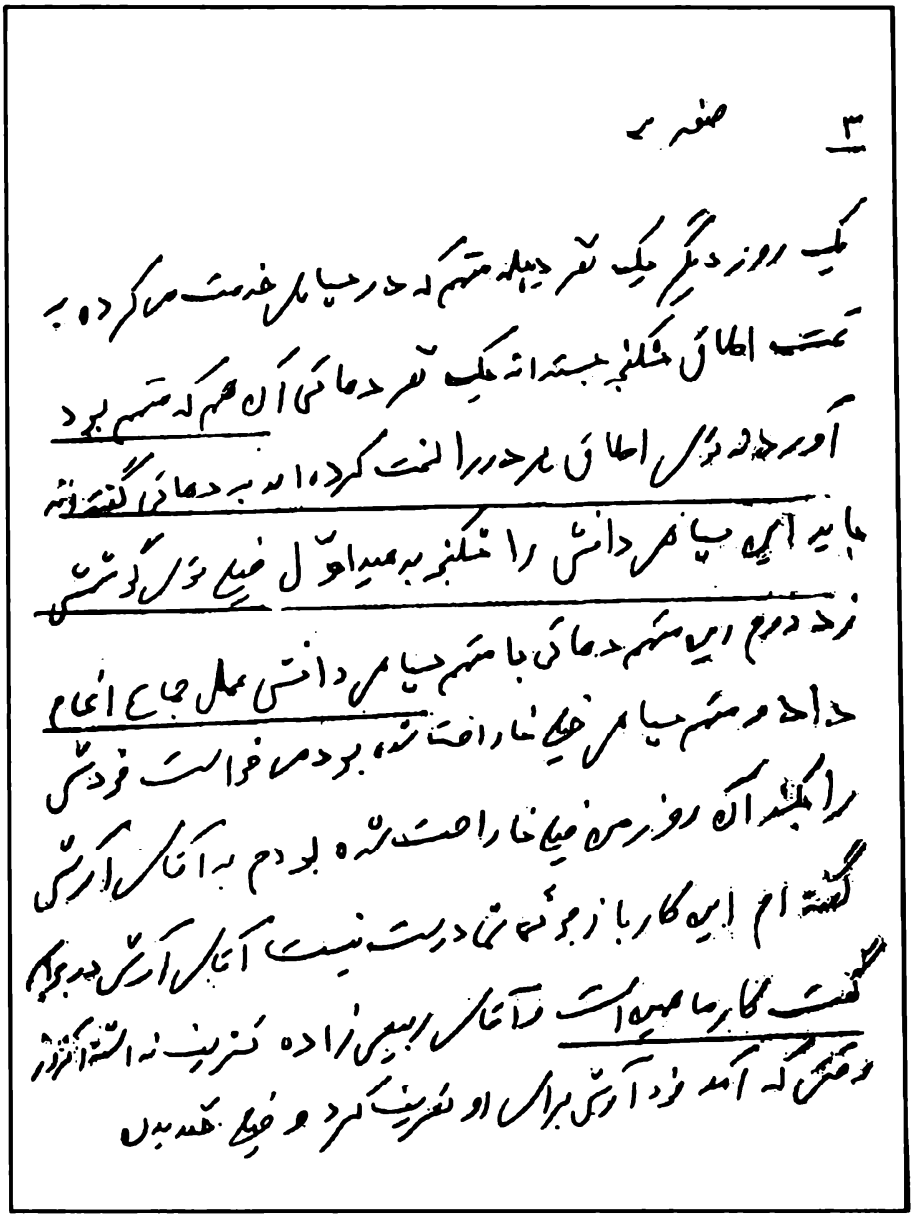

۳ صفحه ۲

یک روز دیگر یک نفر دهاتی که در سیاهکل خدمت می‌کرده به
تحت اطاق شکنجه جسته‌اند یک نفر دهاتی آن هم که متهم بود
آورده‌اند توی اطاق بازجو را لخت کرده‌اند به دهاتی گفته‌اند
باید آنچه سیاهی دانش را شکنجه بدهد اول خیلی توی گوشش
زد دوم این متهم دهاتی با متهم سیاهی دانش عمل جماع انجام
داد و متهم سیاهی خیلی ناراحت شده بود می‌خواست خودش
را بکشد آن روز من خیلی ناراحت شده بودم به آقای آرش
گفته‌ام این کار بازجو تا درست نیست آقای آرش در جواب
گفت کار ما همین است و آقای ربیعی زاده تعریف نه اشتباه آنروز
وقتی که آمد خود آرش برای او تعریف کرد و خیلی خندیدن

گزارش شکنجه در ساواک
(ص ۳)

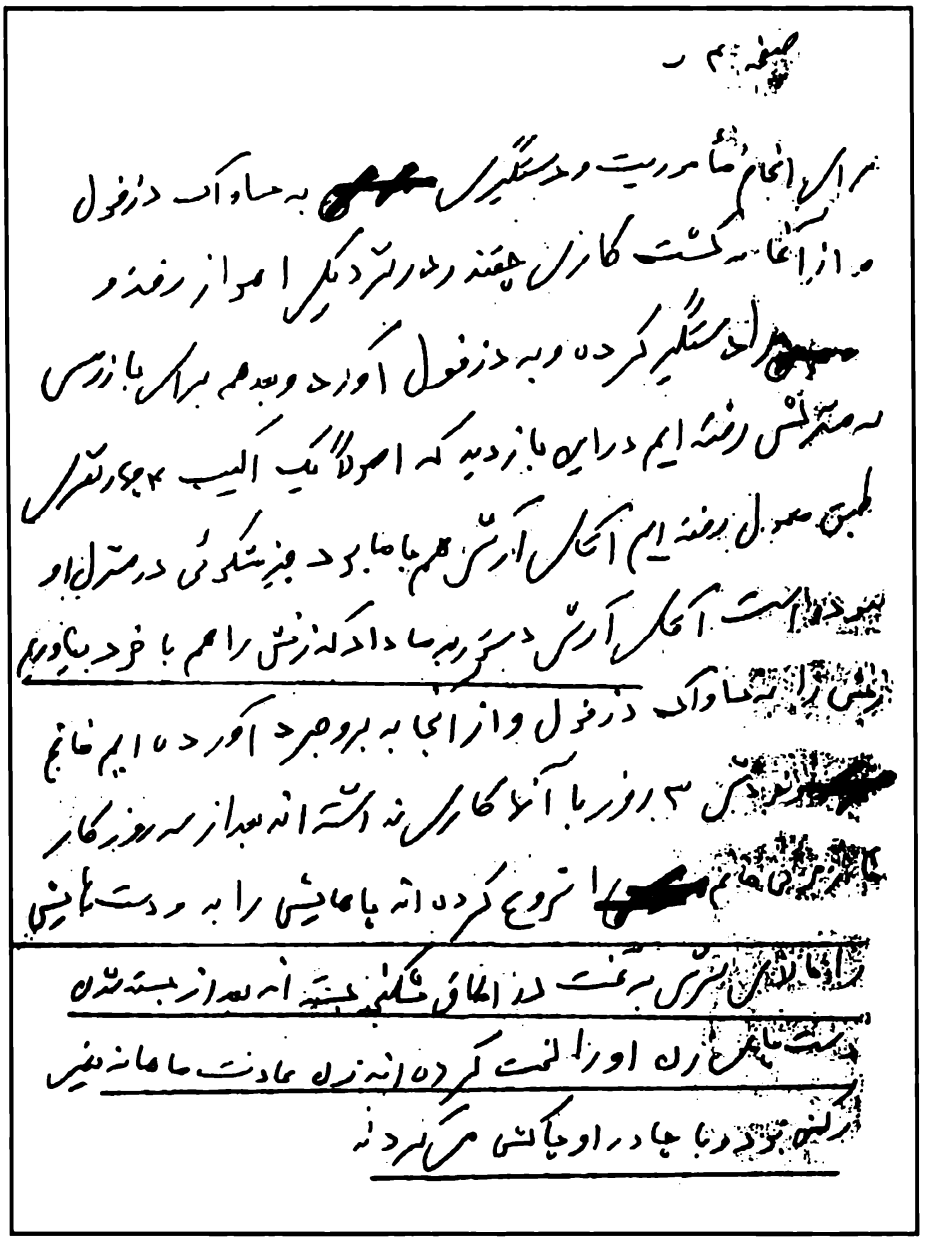

صفحه ۴

برای انجام مأموریت و دستگیری [redacted] به ساواک دزفول
و از آنجا به کشت کاران چغند رفتیم در نزدیکی اهواز رفتیم و
[redacted] را دستگیر کرده و به دزفول آوردیم و بعد هم برای بازرسی
به مشهد فرستاده شده ایم در این بازدید که اصولاً یک آدم ۲۴ ساعته
طبق معمول برخورد شده ایم آنجا آرش هم با ما بود و پزشکی در منزل او
بود و او گفت آنجا آرش دستور به ما داد که زنش را هم با خود بیاوریم
زنش را به ساواک دزفول و از آنجا به بروجرد آورده ایم تا پنج
[redacted] ۳ روز با آنها کاری نداشته اند بعد از سه روز کار
[redacted] را شروع کرده اند با ما پیش را به دست ما پیش
آنها آرش بر عهده داشته اند بعد از بسته شدن
دست ما پیش زن او را لخت کرده اند زن عادت ماهانه نیز
داشته بود و با چادر او جا کش می کرد نه

گزارش شکنجه در ساواک

(ص ٤)

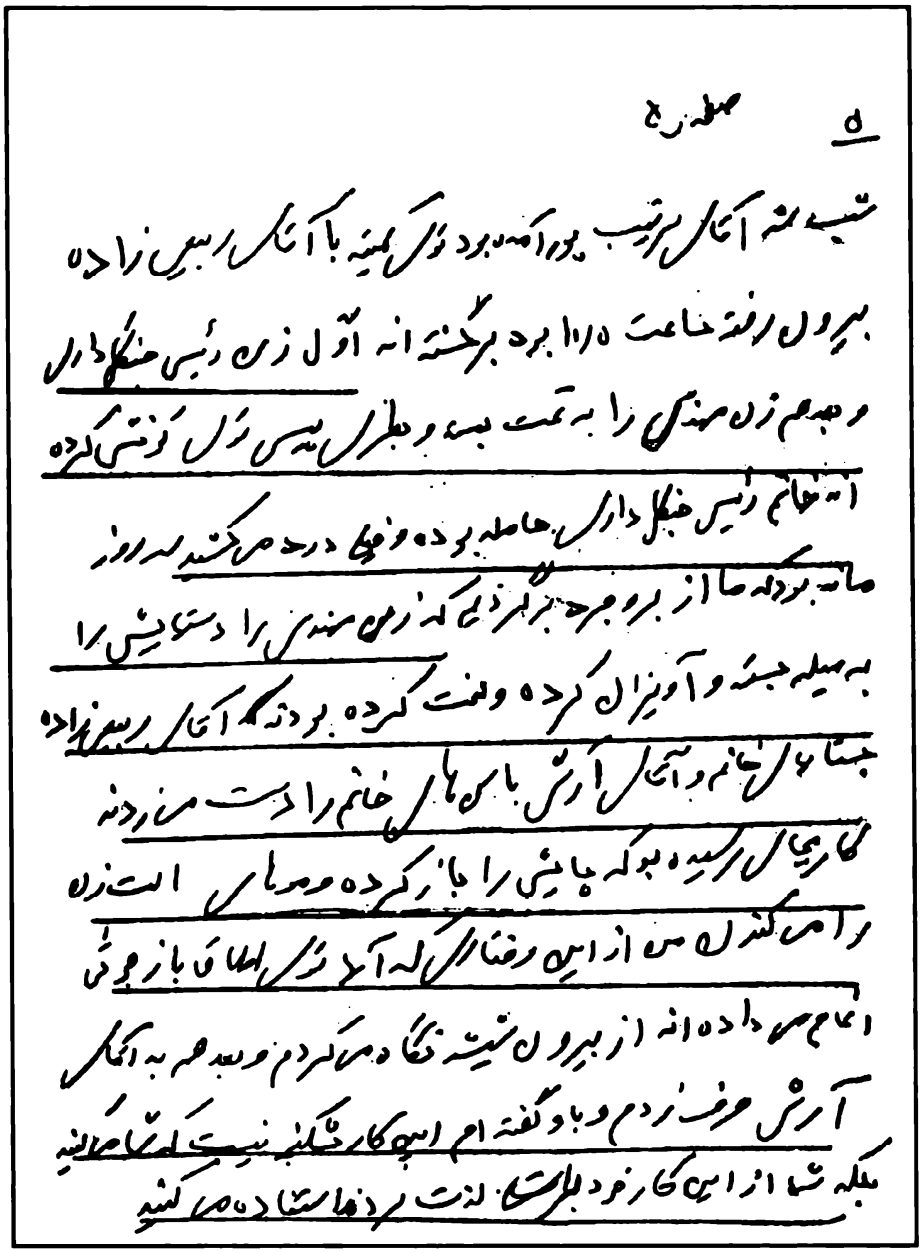

۵ صفحه ۲

شب هفته آقای سرتیپ پور احمد بود نزد همشیره با آقای رییس زاده
بیرون رفته ساعت ۱۱/۵ برگشته اند اول زن رئیس جنگل داری
و بعد هم زن مهندس را به تخت بسته و بطرز بسیار زشتی کتک زده
اند خانم رئیس جنگل داری حامله بوده و فعلا درد می کشد سه روز
مانده بود که ما از برو بچه بپرسیم که زن مهندس را دستگیرش را
به میله بسته و آویزان کرده و لخت کرده بودند که آقای رییس زاده
جسنا خانم و آقای آرش با کتک های خانم را دست می زدند
کار بجائی رسیده بود که جایش را باز کرده و صدای التماس زن
را می کشد من از این رفتارش که آخر نزد اطاق باز بود
انجام می داده اند از بیرون شیشه نگاه می کردم و بعد هم به آقای
آرش حرف زدم و باو گفته ام این کار شکنجه نیست که شما می کنید
بلکه شما از این کار خود بطرف لذت بردن استفاده می کنید

گزارش شکنجه در ساواک

(ص ۵)

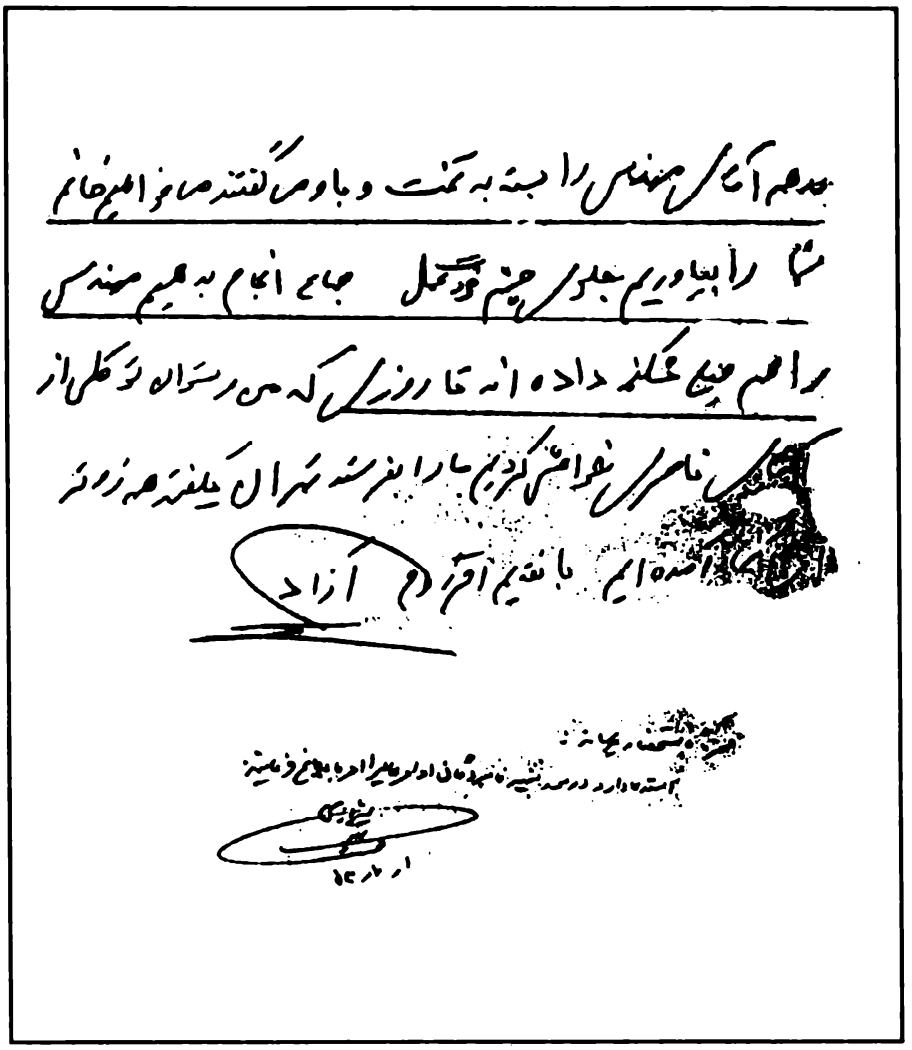

گزارش شکنجه در ساواک
(ص۶)

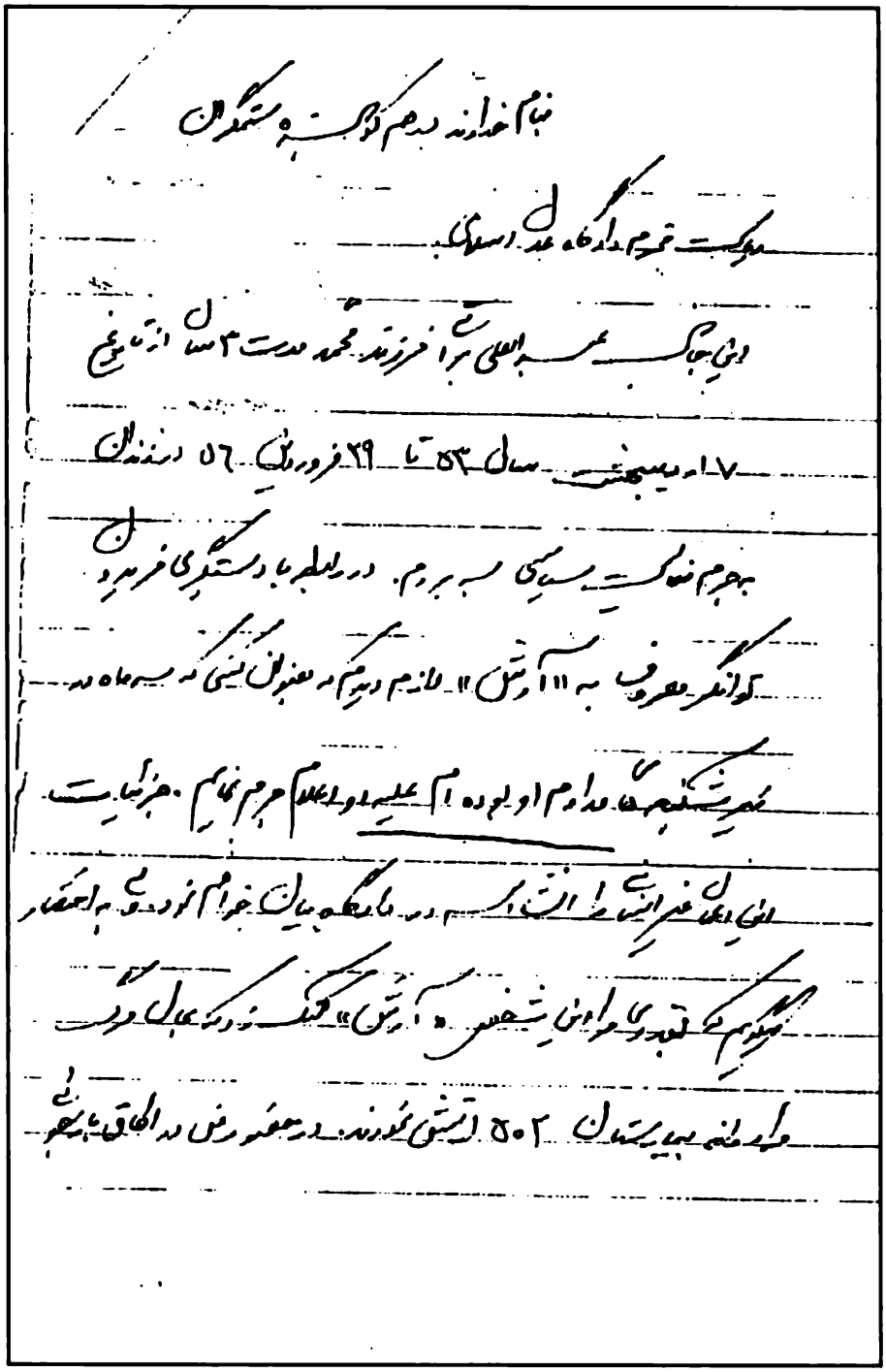

بنام خداوند بخشنده مهربان

ریاست محترم دادگاه عدل اسلامی

اینجانب عبدالعلی پسر فرزند محمد مدت ۳ سال از تاریخ

۱۷ اردیبهشت سال ۵۳ تا ۲۹ فروردین ۵۶ دستگیران

به جرم فعالیت سیاسی سپری کردم. در این مدت با دستگیری فرمانده

گروهی معروف به «آتش» ملازم دیگر که بعنوان کسی که سه ماه در

تحت شکنجه‌های مداوم او بوده ام علیه او اعلام جرم نمایم. جز اینکه

این ادعا غیر انسانی است اثبات کنم در دادگاه بیان خواهم نمود و به اختصار

میگویم که تقاضای مجازات این شخص «آتش» که در سال ۵۰۲ در

واحد ضد بهداشتان ۵۰۲ آتش نمودند. در حضور من در اطاق بازجویی

شکوائیه علیه یکی از شکنجه‌گران ساواک

(ص ۱)

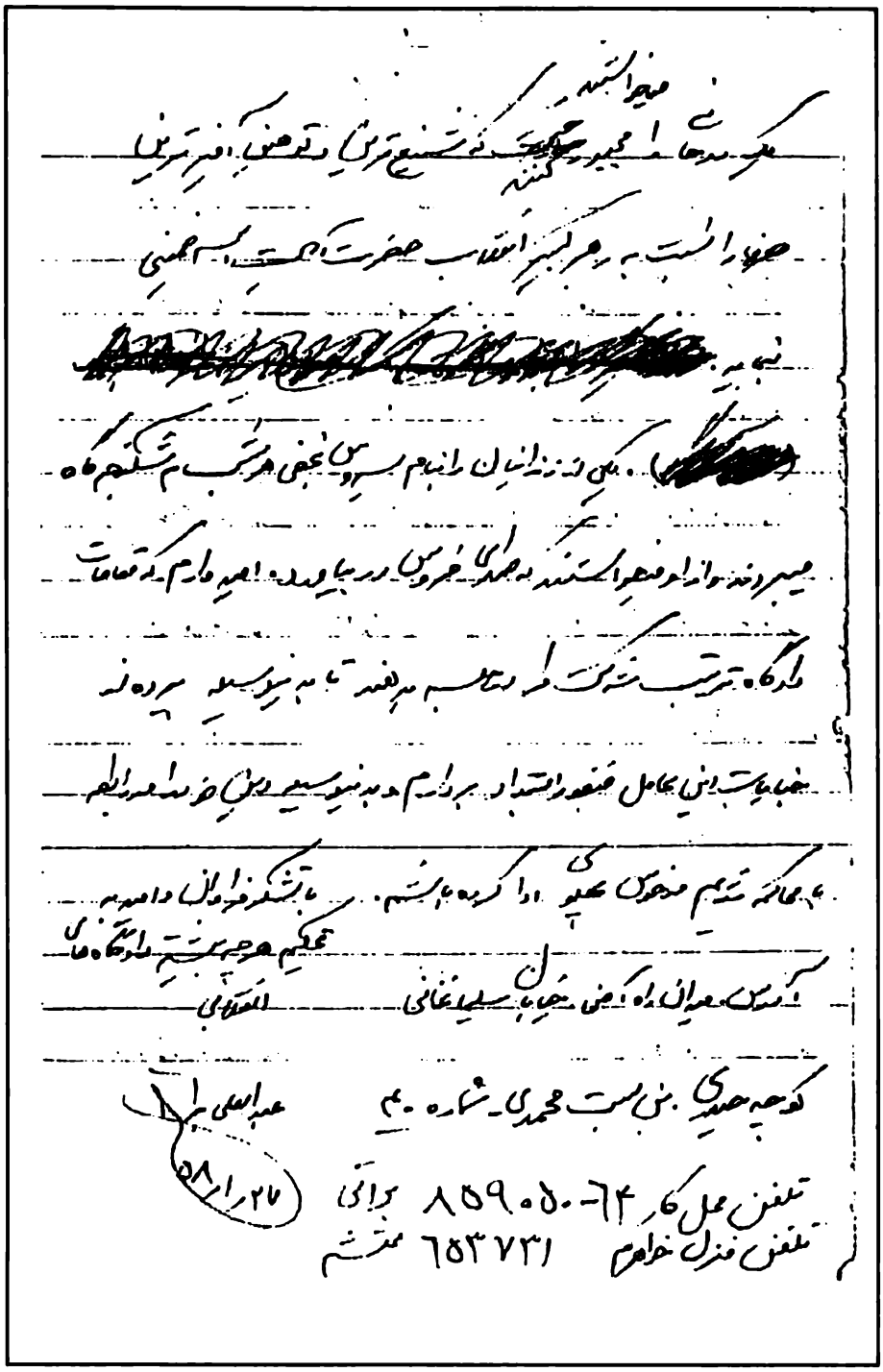

شکوائیه علیه یکی از شکنجه‌گران ساواک
(ص ۲)

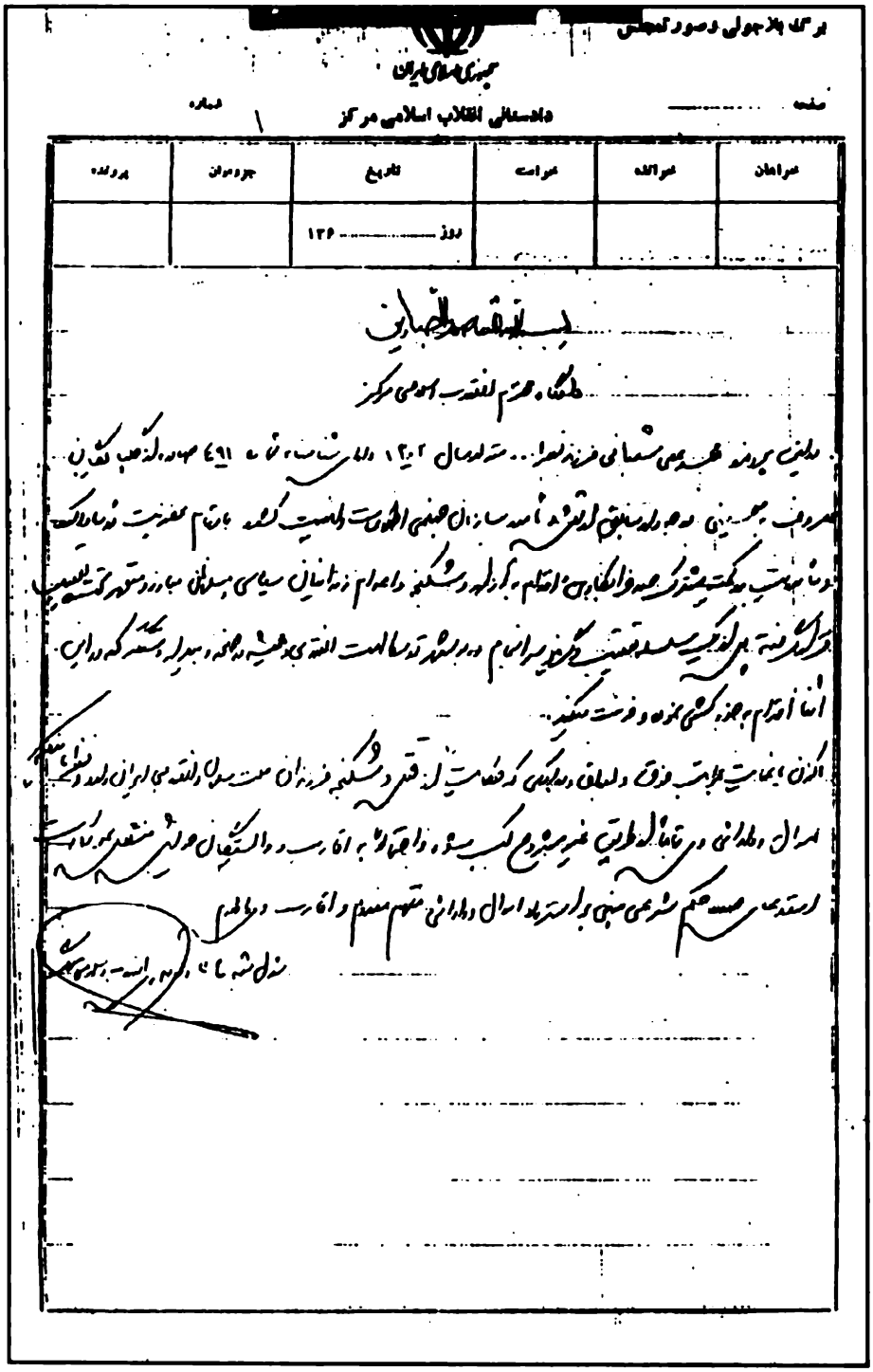

جمهوری اسلامی ایران

دادستانی انقلاب اسلامی مرکز

صفحه ..... شماره ۱

عنوان	عرائض	عرائض	تاریخ	جزء عنوان	پرونده
			روز ۱۳۶		

بسم الله الرحمن الرحیم

دادگاه محترم انقلاب اسلامی مرکز

رابطین برومند محمدعلی شعبانی فرزند نصرا... متولد سال ۱۳۰۲ دارای شناسنامه شماره ۴۹۱ صادره از کاشمر نگارین
معروف به حسینی در جریان سابق ارتش و نامه سازمان جنبش الحاق ملت و ملیت کشور با تمام محبت نوشته ملک
و ناموس ملت به کمیته مشترک صدور و انگیزه اعدام و زندانیان سیاسی مبارز و متعهد تشکیل تعیین
و گرفته بی لکه سیاه قضیه دیگر به انجام و در شهر تدسالمت الله بی عشیره و جامعه و بعد از مشکل که در این
اثنا اقدام به جزء کشی نموده و فرست نکند.

اکنون با نهایت طاقت و توان و لیاقت و دیگر که قضاوت از قتل و شکنجه فرزندان ملت مسلمان الله ایران را در دفتر
امراض و دادرسی و تا قانون طریق غیر مشروع لکه سوء و اقتصاد به اقارب و وابستگان خود نشان منتقل نموده است
استقبال حکم شرعی مبنی بر استرداد اموال و دارائی متهم معدوم و اقارب و وابستگان
نزد شما ... الله ... بوده ...

گزارش خودکشی محمدعلی شعبانی (حسینی)-
یکی از شکنجه‌گران ساواک

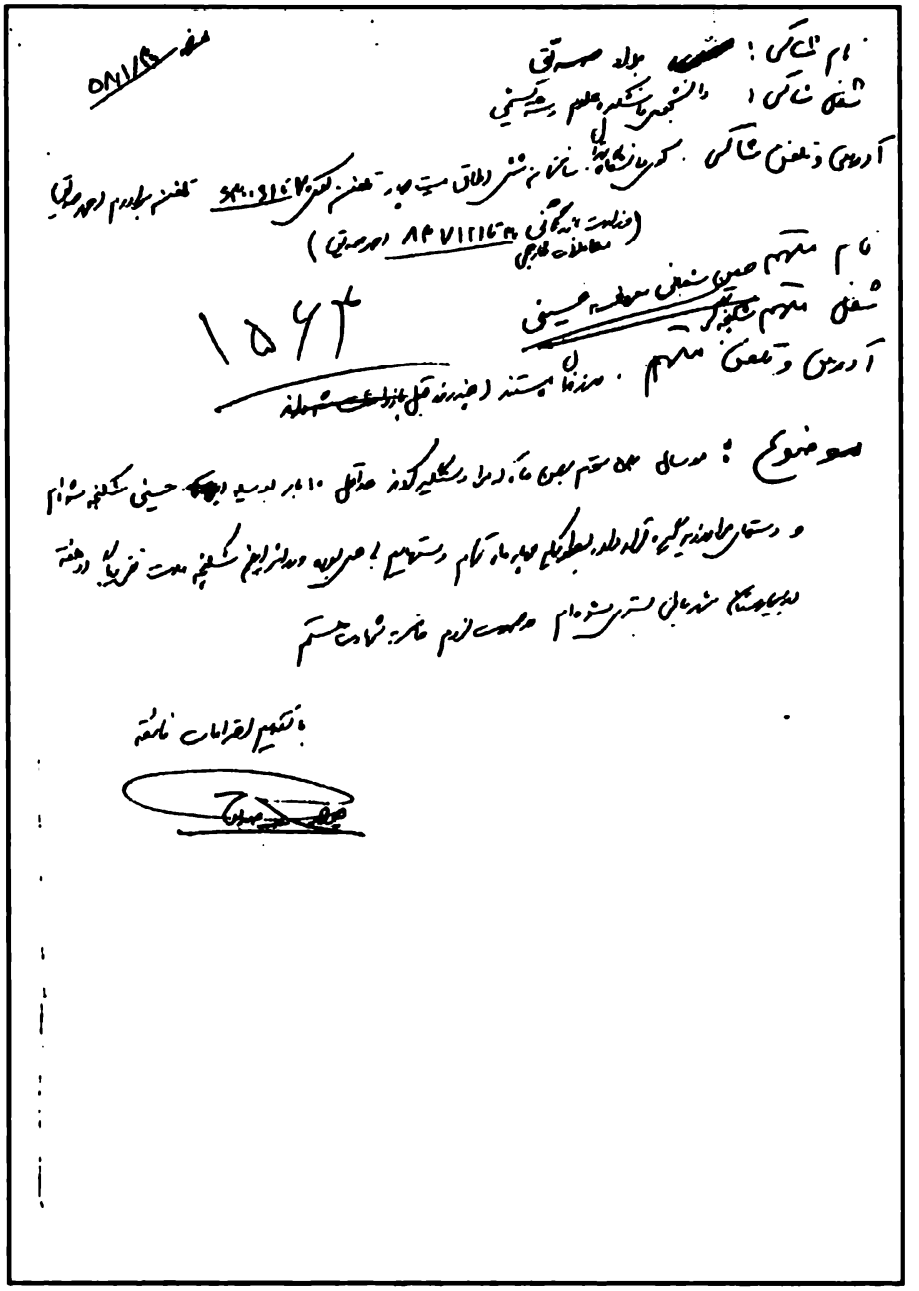

نام شاکی: [illegible] جواد صدیق
شغل شاکی: دانشجو دانشکده علوم پزشکی
آدرس و تلفن شاکی: کرمانشاه [illegible] تلفن [illegible] تلفن همراه [illegible] (احمد صدیق)

نام متهم: [illegible] حسینی
شغل متهم: [illegible]
آدرس و تلفن متهم: [illegible]

۱۵۶۴

موضوع: [illegible]

با تقدیم احترامات فائقه

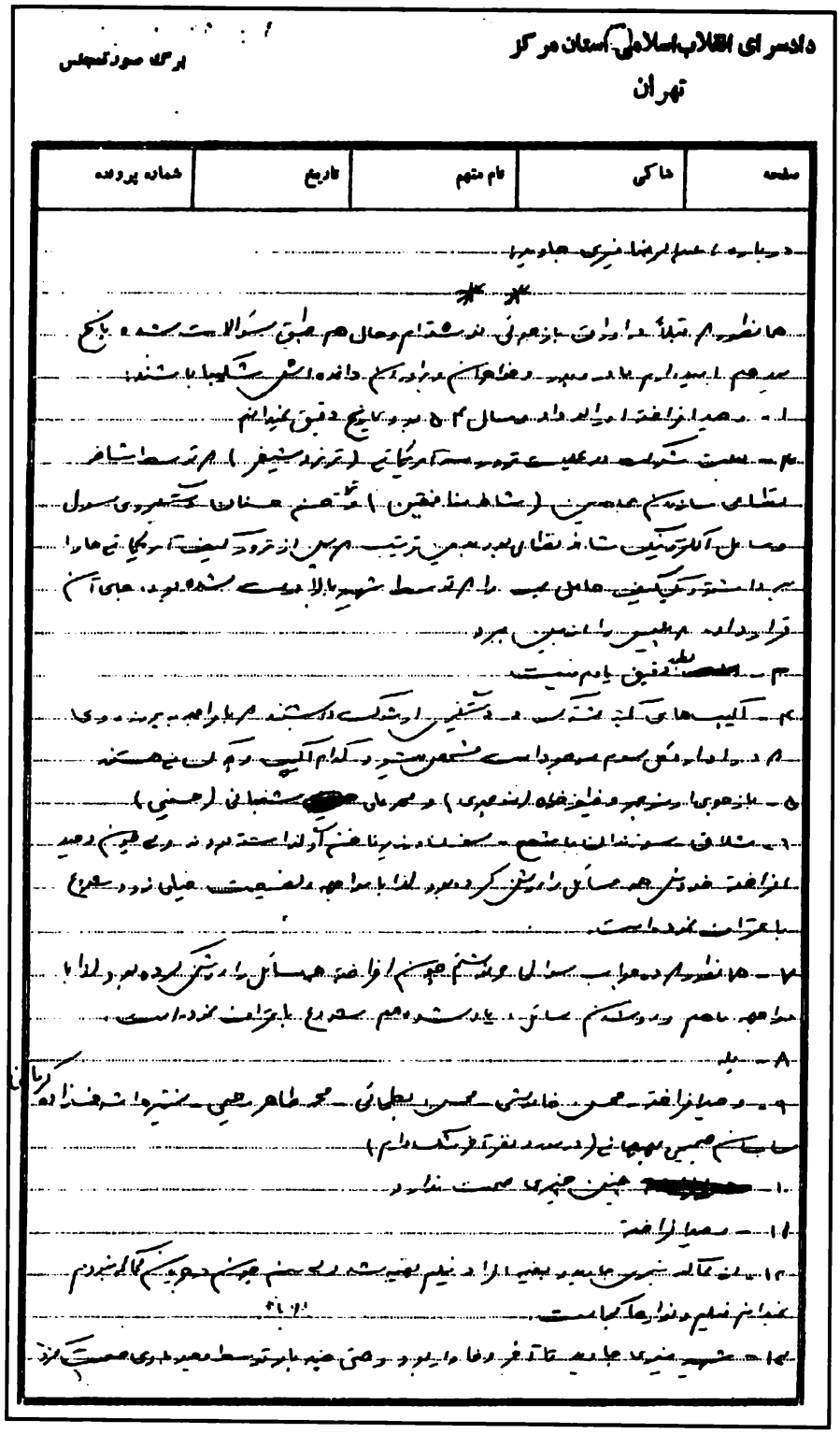

دادسرای انقلاب اسلامی استان مرکز
تهران

برگ صورتجلسه

صفحه	شاکی	نام متهم	تاریخ	شماره پرونده

اعترافات بهمن نادری‌پور (تهرانی) و فریدون توانگری (آرش)
در مورد شکنجه (ص ۱)

دادسرای انقلاب اسلامی ـ ستاد مرکز
تهران

برگ صورتجلسه

صفحه	شاکی	نام متهم	تاریخ	شماره پرونده

[illegible]

۱۴ ـ [illegible] سفارت آمریکا [illegible] کنسول آمریکا استفاده شده است

۱۵ ـ [illegible] کنسول آمریکا [illegible]

۱۶ ـ [illegible]

۱۷ ـ [illegible]

۱۸ ـ [illegible]

۱۹ ـ [illegible]

[illegible]

علاوه بر مطالب فوق با استحضار می‌رسانم که [illegible] جلیل اصفهانی معروف به سرگرد بابک یا [illegible] بابک اطلاعات این شهر را [illegible] بمب الکترونیکی که در داخل کیف جاسوسی گذاشته و غیر قابل خنثی بود اخذ کرد. [illegible] که [illegible] ساخته بود با [illegible] و کیف جاسوسی را [illegible] اداره اطلاعات سفارت آمریکا داده شد تا بررسی بیشتری [illegible] کیف مذکور را به آمریکا نیز فرستادند

اعترافات بهمن نادری‌پور (تهرانی) و فریدون توانگری (آرش)
در مورد شکنجه (ص۲)

دادسرای انقلاب اسلامی استان مرکز
تهران

برگ صورتمجلس

صفحه	شاکی	نام متهم	تاریخ	شماره پرونده

درباره: مراد نانکلی

اولیای مادر داغدیده مراد نانکلی در مورد شهادت رسیدن فرزندش محبت دارند
طوری که قبلاً نیز دادرسی بازجویی نوشته‌ام، مراد نانکلی بعلت آنکه
اطلاعات خود را نداده بود به کمیته مشترک منتقل و برای شکنجه توسط همین
دادگاه فرمایشی به بهشت به قتلش رسانده شده است. وی از جمله معتقدین
واقعی به اسلام و مجاهدان و مدافع جامعه توحیدی بوده است و از جوانان نادر
از امام خمینی تقلید میکرده است.

درباره: احمد جعفری افشار، شهید مبارز راه میهن

در مورد نحوه شهادت ایشان بطور مشروح در اوراق بازجویی، مصاحبه تلویزیونی و در
سخنرانی‌ها عرض کرده‌ام و مادر و خواهر و بطور کلی خانواده داغدار این شهید باید
بدانند که من هیچ کینه‌ای از آنها ندارم، در انتساب افراد و بهمین طرح این جنایت
ناجوانمردانه نقشی نداشته و فقط بعلت ضعف نفسانی و ترس از جان خودم به این
جنایت کشیده شده‌ام و خوشحالم که حقیقت را گفته و جریان را روشن کرده‌ام. ضمناً
من و دوستان هیچ برخوردی با این شهید نداشته و بازجویی ادامه نبوده‌ام و فقط از
دور و براساس پرونده او را شناختم.

من اطلاعاتی دقیق ندارم ولی شنیده‌ام فردی بنام رضایی یک فرد رده‌های پایین شکنجه
شبانی (رضائی) شهید شد ولی از نوع شکنجه و علت دقیق شهادت
بی اطلاع هستم

ترکمن

اعترافات شکنجه‌گران

عکسها:

گردانندگان اصلی دستگاه جنایت، سرکوب و شکنجه رژیم پهلوی

از راست: بهمن نادری‌پور(تهرانی)، شهاب، مصطفوی (مستعار)
رضاعطارپور(حسین‌زاده)، هوشنگ فضلی- شکنجه‌گران ساواک

محمود جعفریان — پرویز نیکخواه

دو نفر از عاملان حکومت پهلوی در دادگاههای انقلاب

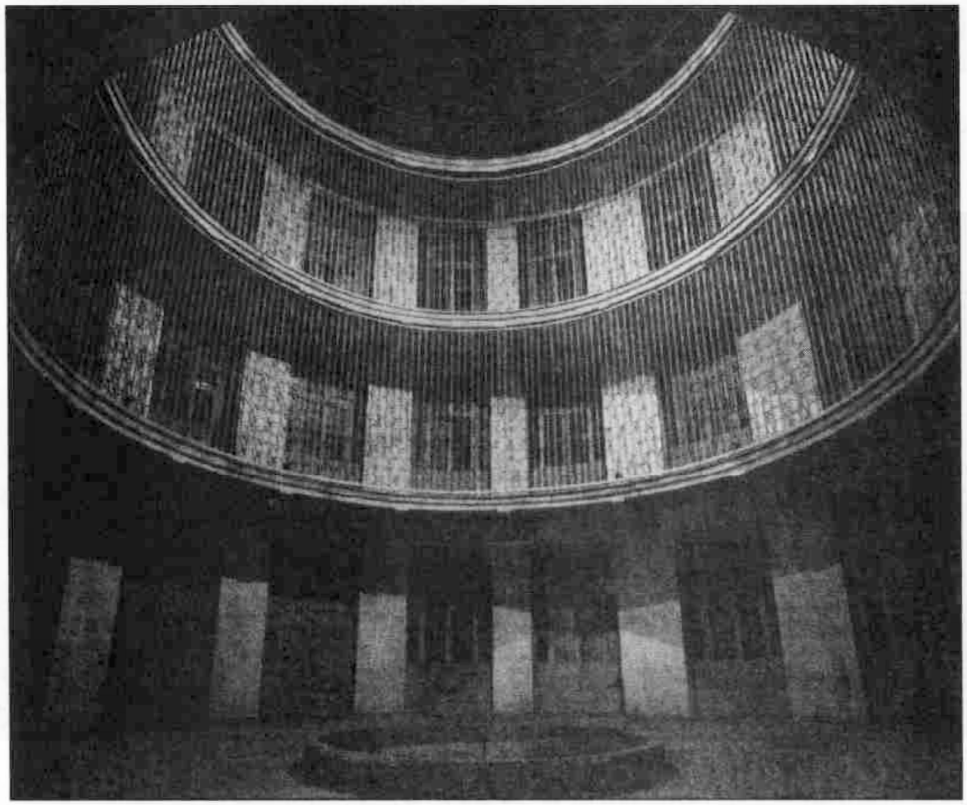

نمای بیرونی حیاط کمیته مشترک ضد خرابکاری

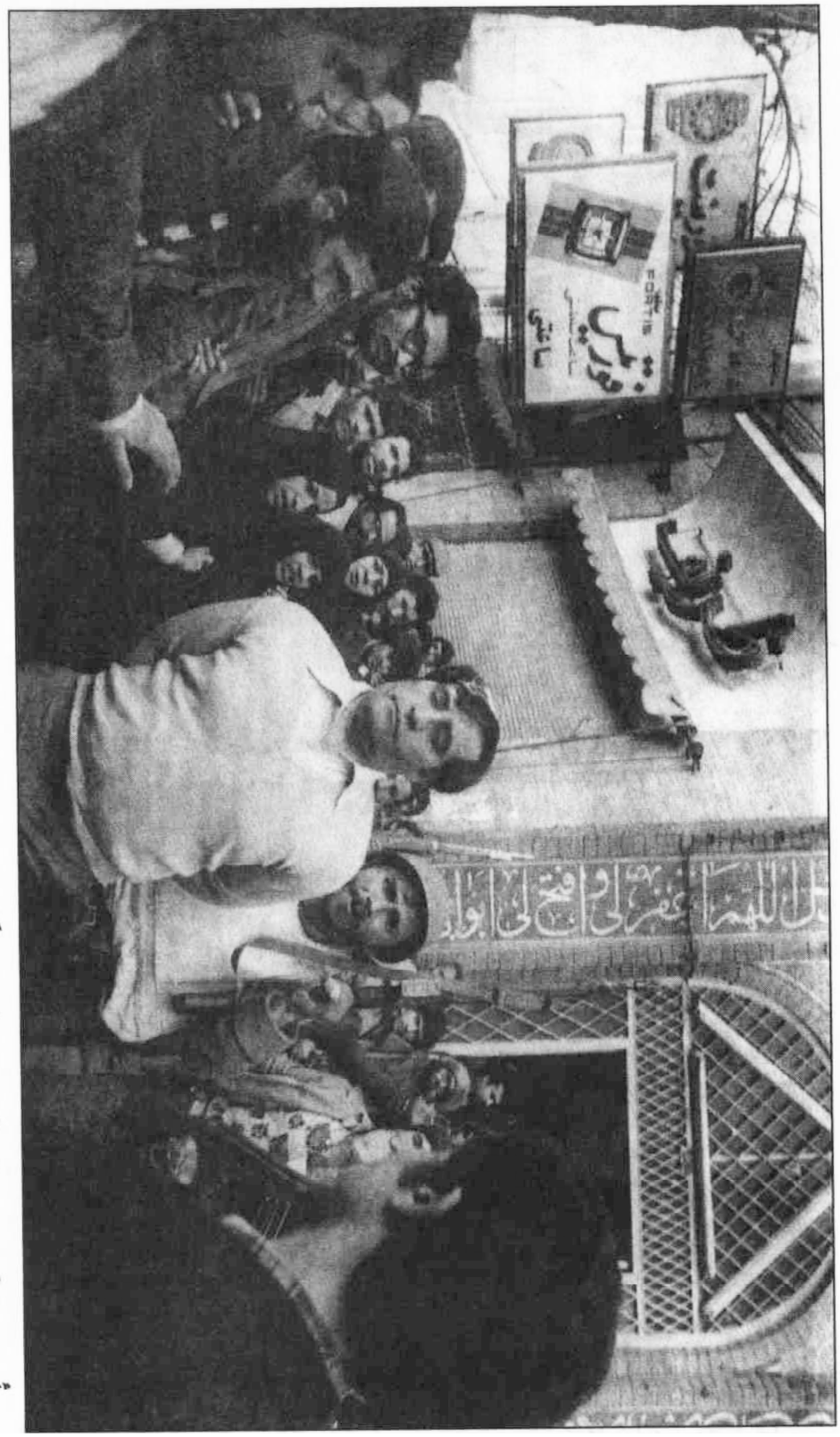

مأمورین کمیته مشترک پس از دستگیری به مسجد امین‌السلطان در خیابان فردوسی منتقل می‌شدند.

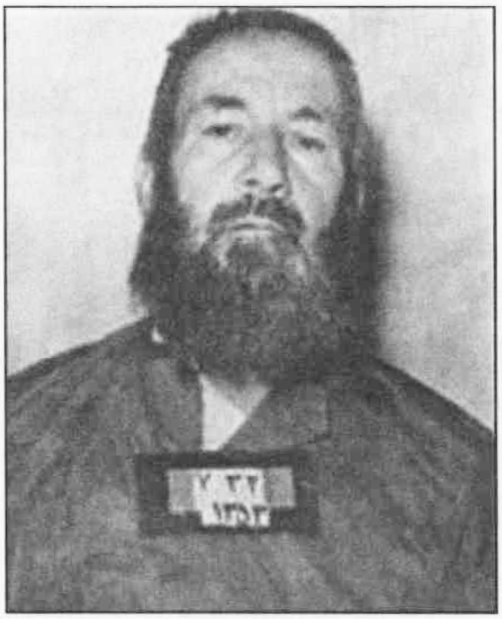

شهید آیت‌الله حسین غفاری

مرضیه حدیدچی (دباغ)؛ از شکنجه شدگان دوره پهلوی

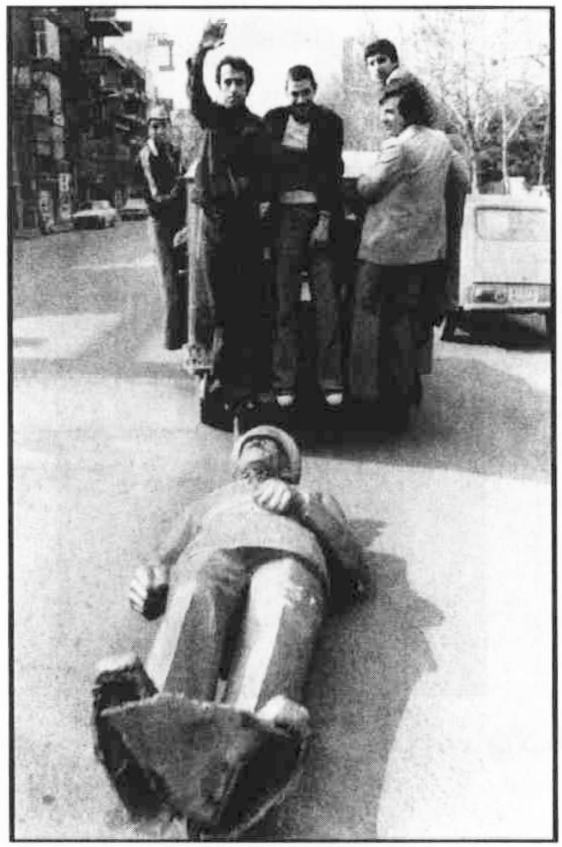

سقوط دیکتاتور

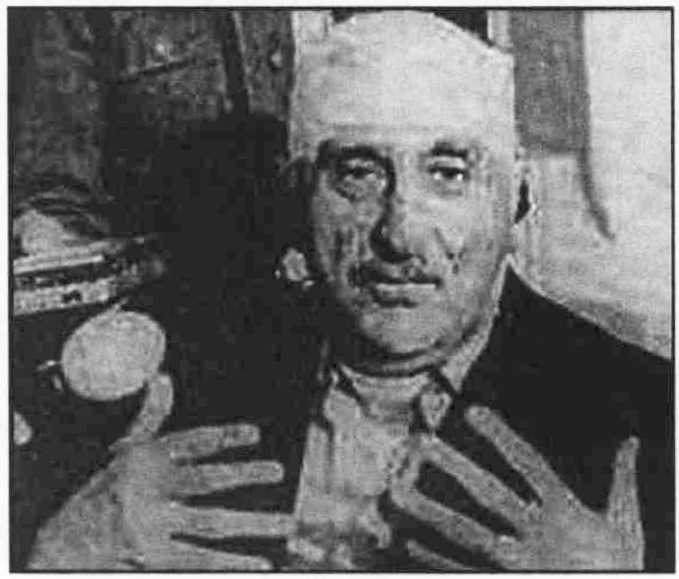

نصیری، رییس ساواک؛ دربند انقلابیون

حسن پاکروان؛ دومین رییس ساواک

یعقوب نیمرودی؛ عامل موساد در تهران

سه نفر از عاملان حکومت پهلوی در دادگاههای انقلاب

ارتشبد حسین فردوست
رئیس دفترویژه اطلاعات و قائم‌مقام ساواک

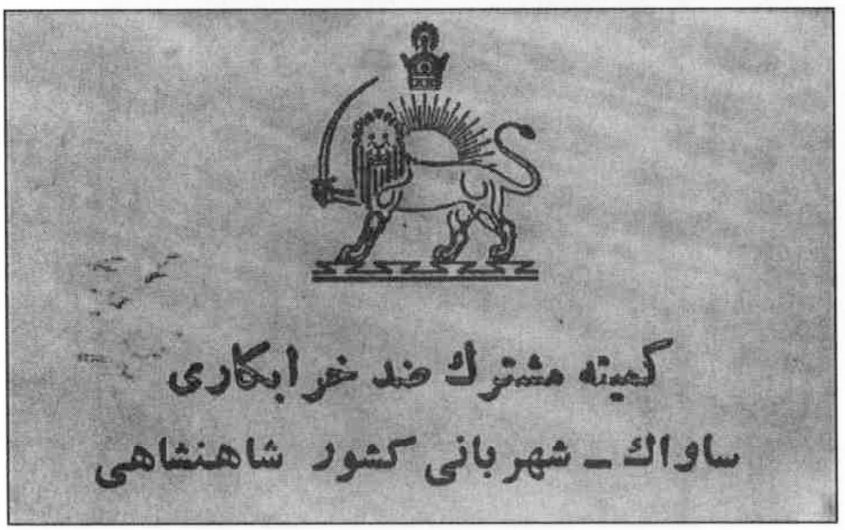

نشان ساواک

تعدادی از مأمورین دستگیر شده کمیته مشترک

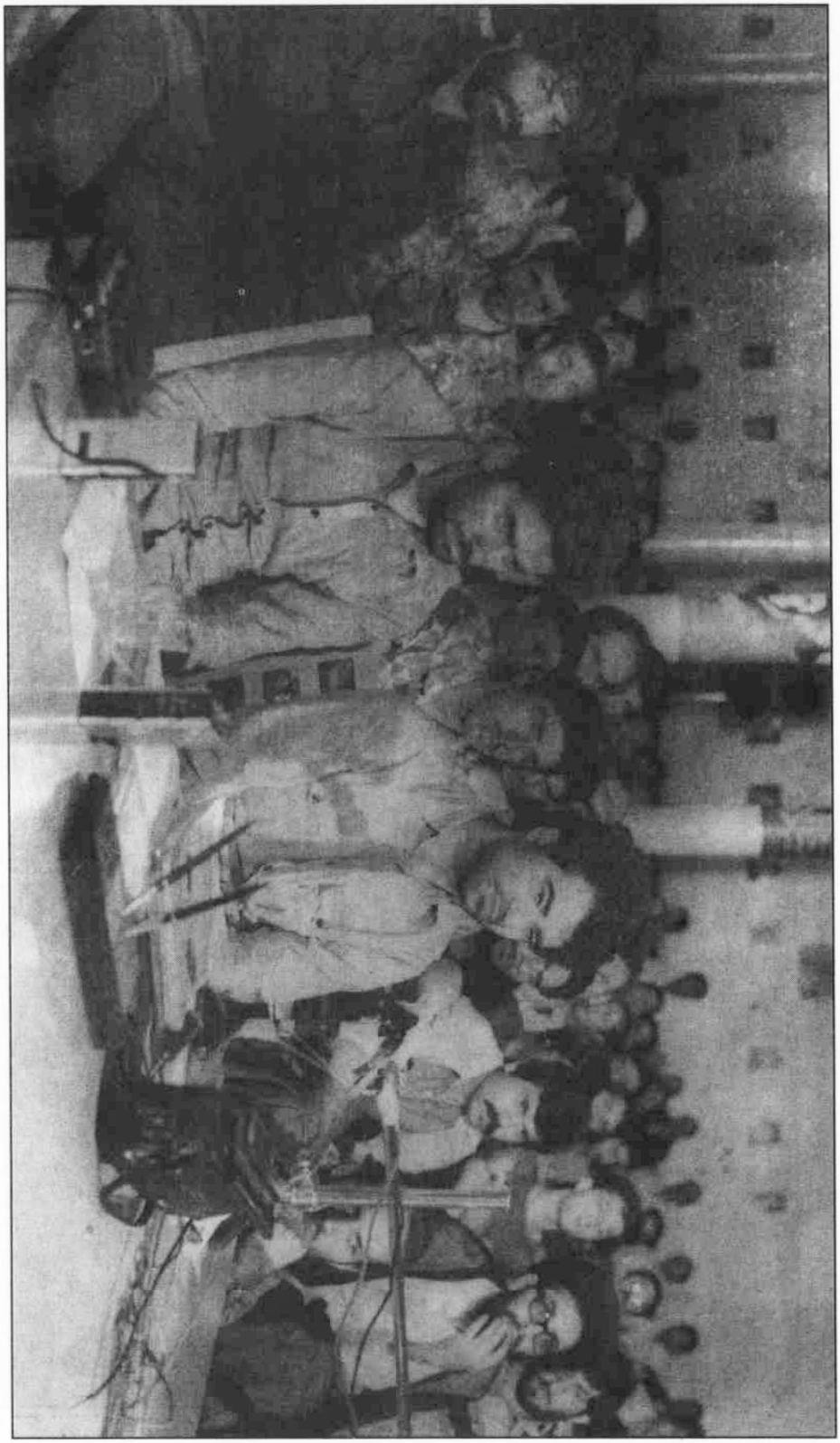

بهمن نادری پور (تهرانی) به همراه فریدون توانگری (آرش) در دادگاه

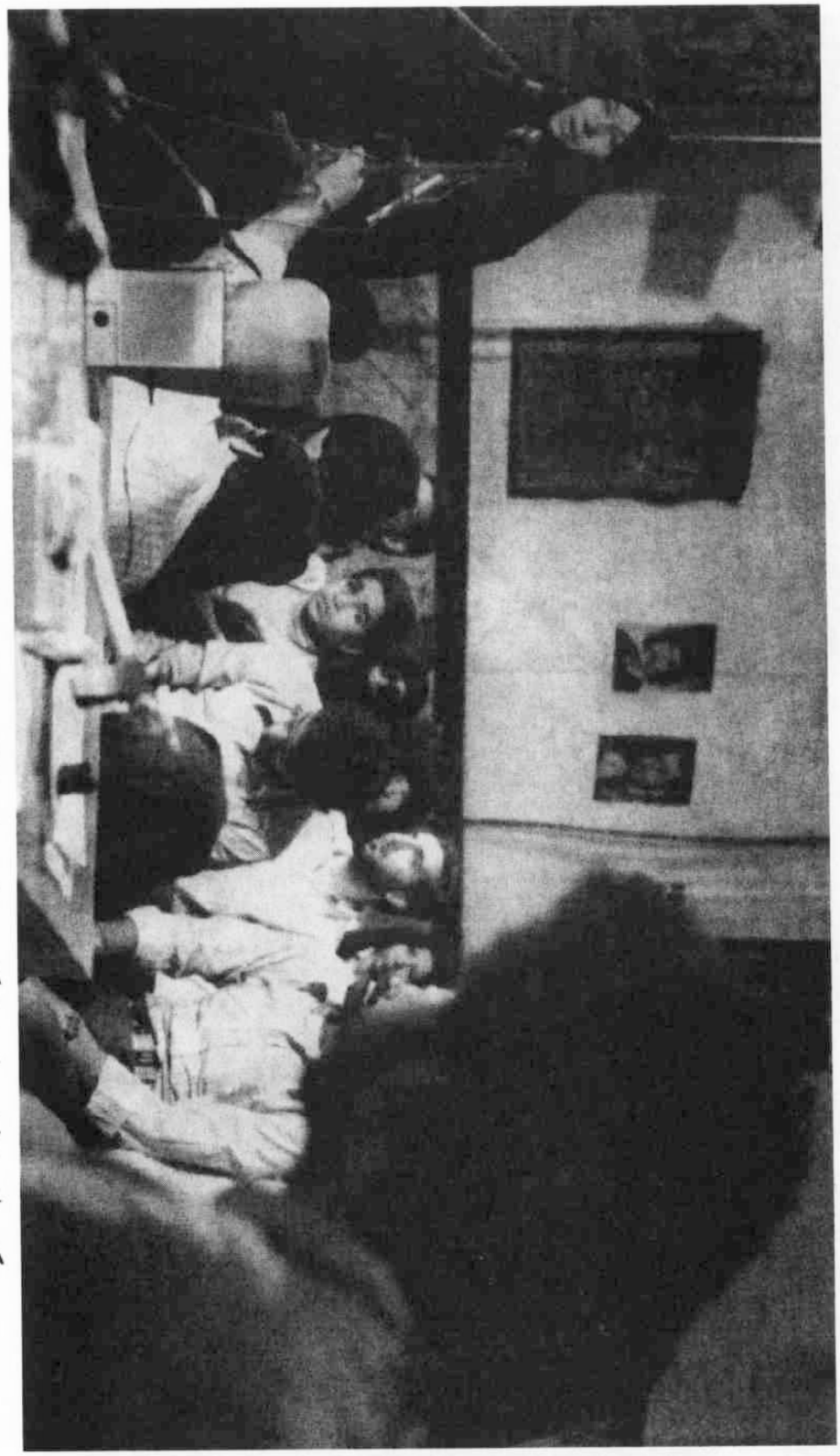

یکی از زنان مبارز شکنجه شده از شکنجه‌های بازجویان می گوید

یکی از زنان مبارز در حال افشا کردن برخی از صحنه‌های شکنجه و کشتار مبارزین توسط عمال پهلوی است

فرج‌اله سیفی کمانگر معروف به کمالی در حال توضیح به دادگاه

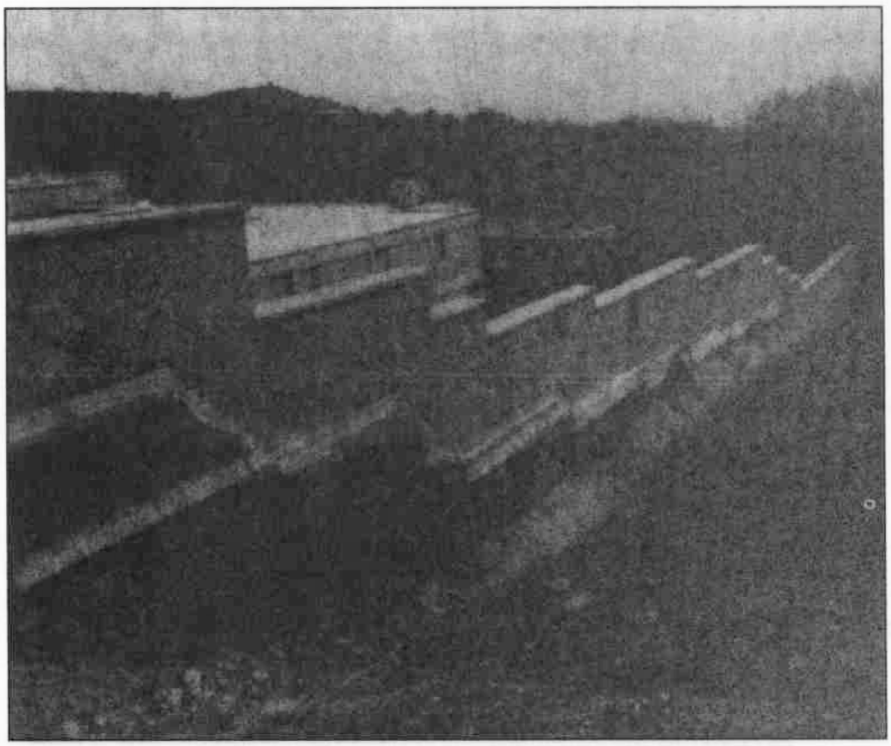

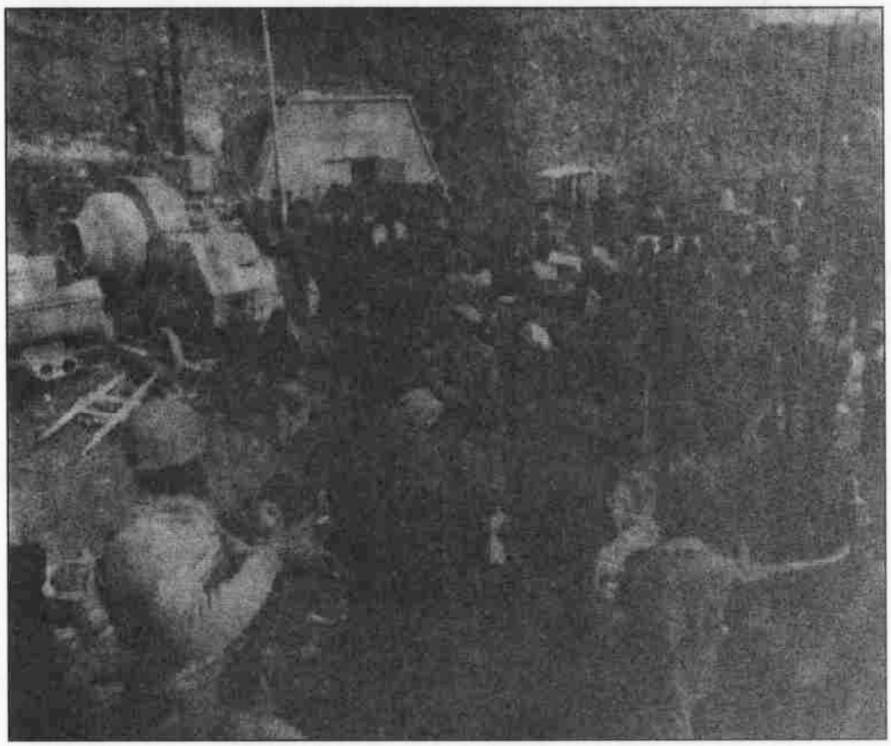

زندان اوین

پرویز ثابتی؛ مدیر اداره کل سوم ساواک

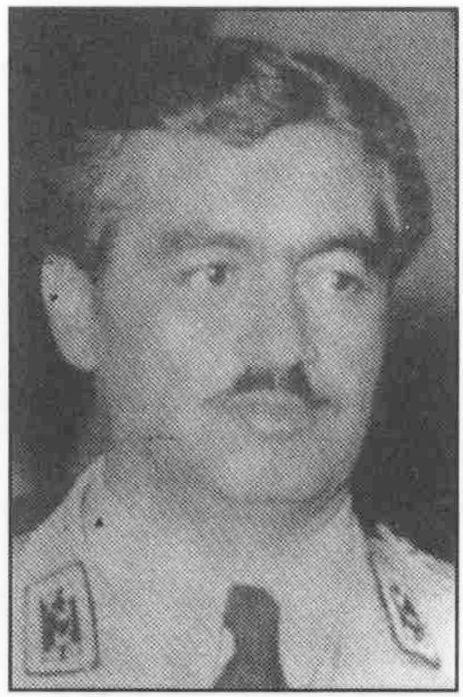

سپهبد تیمور بختیار؛ اولین رئیس ساواک

سپهبد حاج‌علی کیا؛ رئیس سازمان کوک

ارتشبد نعمت‌الله نصیری؛ سومین رئیس ساواک

سپهبد ناصر مقدم؛ آخرین رئیس ساواک

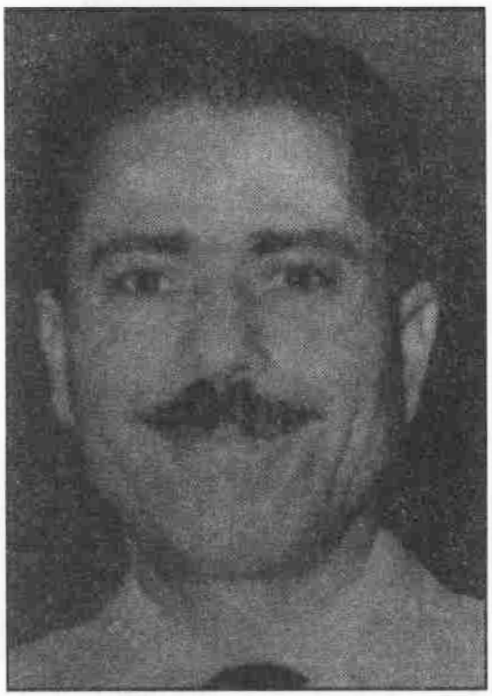

سرتیپ حسن علوی‌کیا؛ قائم‌مقام ساواک

سرلشکر علی معتضد؛ قائم‌مقام ساواک

شهید آیت‌الله سید محمدرضا سعیدی
اولین شهید روحانی در زیر شکنجه

فهرست اعلام

آ ـ الف

آبادیان، حسین / ۶۲۳، ۷۱۰، ۷۶۳

آبراهامیان، یرواند / ۶۵۰، ۷۰۶، ۷۲۴، ۷۶۳

آذربیگدلی، احمد / ۳۵۹

آذرپور (مهندس) / ۱۳۰

آرام / ۲۱۳

آرامش، احمد / ۷۲، ۷۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۲، ۲۹۹، ۶۶۵، ۷۶۳

آربونا، دونالد / ۵۹۳

آریانا (سرگرد) / ۱۲۹، ۴۹۰، ۵۴۹، ۷۶۰، ۷۶۵، ۸۲۱

آریانا، شروان / ۱۲۷

آریان‌پور، آذر / ۴۹۹، ۵۰۱، ۶۱۷، ۷۶۳

آریایی / ۱۲۶

آزموده (سپهبد) / ۱۲۶، ۱۲۹

آزمون، منوچهر / ۱۲۶، ۴۲۲، ۷۷۳

آشتیانی، محمد / ۱۳۰

آشوری، حبیب‌الله / ۳۵۵

آصف‌آگاه، سیدنوری / ۳۶۴

آقامحمدخان قاجار / ۲۴

آگه‌دل (سرهنگ) / ۱۲۶

آل‌احمد، جلال / ۱۹۳، ۳۱۷، ۳۴۲، ۳۸۸، ۴۹۸، ۵۰۳، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۶۰، ۶۶۴، ۷۶۳، ۷۷۴

آل‌احمد، شمس / ۵۳، ۱۴۴، ۴۶۶، ۵۰۲، ۵۰۳، ۶۶۴، ۷۶۳

آلموگ / ۲۱۳

آلون، ایگال / ۲۰۵

آموزگار، جمشید / ۱۸۷، ۱۸۸، ۴۵۵، ۴۷۸، ۵۱۰، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۹۵، ۷۷۴

آموزگار، جهانگیر / ۷۰، ۲۶۲، ۶۹۶، ۷۰۸، ۷۲۸

آمیت، مایر / ۱۹۹

آوری، پیتر / ۴۷۳

آیتی، حسین (مهندس) / ۱۳۱

آیرملو (سرهنگ) / ۱۲۷، ۴۱۹

آیرم، محمدحسین (سرتیپ) / ۳۱، ۳۳، ۳۶، ۳۷، ۴۳

ابـاذری، عبـدالرحیم / ۵۳۲، ۵۴۴، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۷۶
ابان، آبا / ۲۳۷
ابراهیمی (ازغندی) / ۱۲۶
ابراهیمی / ۱۲۶
ابوالحسن. ک. ی / ۶۴۹
ابوترابی، حاج سید علی‌اکبر / ۳۵۲، ۷۷۵
ابوترابیان، حسین / ۷۷۲، ۷۸۶، ۷۹۲
اتابکی / ۱۲۷
احمد فاروقی / ۵۳، ۵۴، ۳۴۲، ۳۸۷
احمـد، احمـد / ۳۷۷، ۵۸۱، ۶۳۹، ۶۴۷، ۶۵۲، ۷۶۴
احمدزاده، مسعود / ۵۷۶، ۵۸۴
احمدی (پزشک) / ۴۳
احمدی (سرهنگ) / ۷۴۹
احمدی فروشانی، محمـد (حجـت‌الاسـلام) / ۳۶۴
احمدی میانجی، علی (آیت‌الله) / ۵۰۸، ۷۶۵
احمدی یزدی‌نژاد، محمود / ۳۶۷
احمدی، سیدمحمد / ۳۶۰
احمدی، عبدالرحمن / ۶۲، ۲۱۳، ۲۴۴، ۲۵۴
احمدی، علی‌اصغر / ۳۵۹
احمدیان، امیرحسین (ستوان) / ۵۹۵
اختریان، محمد / ۵۱، ۴۱۲
اخوان / ۱۲۷
اردشیرجی / ۲۷۲
اردلان، امان‌الله / ۳۷۹، ۷۲۴
اردلان، عزالممالک / ۳۷۹، ۷۶۵
اردلان، علیقلی / ۱۰۳
ازغنـدی، علیرضـا / ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۳۵، ۲۶۸، ۳۸۲، ۵۲۸، ۵۵۶
ازغندی، منوچهر / ۶۵۹
ازهـاری، غلامرضـا (ارتـشبد) / ۱۸۷، ۶۸۱، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲،۷۰۷، ۷۰۹،۷۱۰، ۷۱۷، ۷۲۲، ۸۲۵
اسـتمپل، جـان. دی / ۵۴، ۳۷۰، ۶۰۴، ۶۱۵، ۶۷۱، ۶۸۰، ۶۹۹، ۷۰۶، ۷۲۰
استوانی / ۱۳۰
اسعدی اصفهانی، جلیل (بابک) / ۶۵۹
اسـکندری، ایـرج / ۴۲۱، ۵۶۰، ۵۶۲، ۵۷۱، ۷۶۵، ۸۱۴
اسکندری، سلیمان‌میرزا / ۲۸۲
اسکندری، منصور / ۱۳۰
اسلامی سـبزواری، عباسـعلی (شـیخ) / ۳۵۵، ۳۶۷، ۵۰۸
اسلامی، غلامرضا / ۳۷۶
اسلامی، قاسم (شیخ) / ۳۵۵
اسماعیلی، داود / ۴۹۴
اشپولر، برتولد / ۲۲
اشکول، لوی / ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۹، ۲۳۶
اصفهانی، سید محمدرضا / ۳۶۰، ۳۶۴
اظهری، احمد / ۷۴۹
اعتمادی، حسین / ۳۶۳
افتخارزاده، یحیی / ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۳۱، ۳۳، ۳۴،

۸۴، ۷۶۷، ۸۲۳
افتخاری، حسن / ۱۲۹
افراسیابی، بهرام / ۲۸۳
افشار، امیراصلان / ۶۰۶، ۶۷۲، ۶۷۸، ۶۹۶، ۷۰۱، ۷۰۸، ۷۱۱، ۷۱۶، ۷۱۸، ۷۶۷
افشاربگلو، خسرو / ۱۳۰
افشانی (سپهبد) / ۸۸
اقبال، منوچهر (دکتر) / ۱۰۱، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۸۰، ۲۹۱، ۶۱۸، ۶۲۶، ۷۷۸
اکبر، مرتضی / ۱۲۶
الفت، ابراهیم / ۴۹۱
الموتی / ۷۶
الموتی، ضیاءالدین / ۵۷۷
الموتی، مصطفی / ۴۹، ۷۰، ۱۷۴، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۷۷، ۲۹۰، ۳۷۸، ۳۸۲، ۴۱۲، ۵۰۲، ۵۰۵، ۵۱۸، ۵۴۴، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۶۰، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۷۸، ۶۹۶، ۷۰۱، ۷۱۰، ۷۱۶، ۷۲۸، ۷۴۱، ۸۲۳، ۸۲۷، ۸۳۲
الموتی، نورالدین / ۲۸۲
الوند، سیروس / ۴۹۴
الویری، مرتضی / ۶۳۸، ۶۴۷، ۷۶۸
الیزابت اول / ۲۶۵
الیسون، پرویز / ۱۳۱
امام حسین(ع) / ۵۰۹
امام موسی صدر / ۵۰۰، ۵۳۲، ۵۳۷، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۷۱۵، ۷۶۴، ۷۶۸
امامی / ۱۲۸
امامی کاشانی، محمد (آیت‌الله) / ۳۶۷
امامی، جمال / ۶۴
امان‌الهی بهاروند، اسکندر / ۱۳۰
امجدی، کامران / ۱۳۰
امجدی، مصطفی (سرلشکر) / ۶۱، ۸۱، ۲۹۶، ۳۳۰، ۸۲۶
امید، فتح‌الله (شیخ) / ۳۶۰
امیدی (مهندس) / ۱۲۶
امیر اسماعیلی / ۴۹۳
امیراحمدی (سپهبد) / ۶۴
امیرافشارنیا، هوشنگ / ۷۴۹
امیراقتدار، میرزا محمدخان / ۳۱
امیرانتظام، عباس / ۱۴۴، ۶۶۷، ۷۰۷، ۷۲۲، ۷۴۵، ۷۴۷، ۷۶۸
امیرپرویز / ۱۲۷
امیرخسروی، بابک / ۴۲۳، ۵۵۹، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۷، ۵۶۹
امیرصمصام‌پور، صمد / ۷۴۹
امیرطاووس، شجاع‌الدین / ۳۵۷
امیرعلایی، شمس‌الدین / ۴۹۹، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۸، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۶۰
امیرکبیر، میرزا محمدتقی خان / ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۷۸۱، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۳، ۷۹۹
امین‌افشار (سرلشکر) / ۸۸
امین‌الدوله، میرزا علی خان / ۲۸
امین‌السلطان، میرزا علی‌اصغر خان / ۲۸
امینی دریانی، هاشم / ۱۳۰

امینی، علی (دکتر) / ۱۹، ۲۰، ۲۵، ۲۶، ۳۲، ۷۶، ۸۵، ۸۷، ۹۶، ۱۳۰، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۸۷، ۲۸۳، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۷، ۳۱۳، ۴۲۸، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۶۳، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۲۶، ۶۴۱، ۷۰۹، ۷۶۹، ۷۷۶، ۷۸۸، ۸۱۰، ۸۱۶
اندرزگو، سیدعلی (حجت‌الاسلام) / ۵۸۰، ۵۸۱، ۷۸۲
اندرولسکی / ۲۳۳
انصاری (خانم) / ۱۲۶
انصاری / ۲۱۳
انصاری شیرازی، یحیی (شیخ) / ۳۵۵
انصاری، یحیی / ۲۹، ۳۰، ۳۵۵، ۳۵۹، ۳۷۱، ۴۶۲، ۶۸۲، ۷۲۳، ۷۶۹، ۷۹۵
انورخامه‌ای / ۴۶۴، ۴۷۲
انورسادات / ۲۴۹، ۵۳۹
اورلی، آوراهام / ۲۳۷
اویسی / ۱۲۷، ۱۳۰
اویسی، رضا / ۱۲۸
اویسی، غلامعلی (ارتشبد) / ۱۲۷، ۷۱۰
ایرنبرگر، هارولد / ۵۲، ۱۰۸، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۴۵، ۵۲۰، ۵۲۲، ۵۲۵، ۶۶۸
ایروانی، عبدالمجید / ۳۶۷
ایزدی، عباس (شیخ) / ۳۵۵
ایزرهال (ایسرهال) / ۱۹۸، ۲۱۰
ایمانی، حسن / ۳۶۳

ب

بابایی / ۲۱۳
بارزانی، ملامصطفی / ۲۰۶، ۴۰۸، ۴۰۹
باریک‌بین، هادی / ۳۶۰، ۳۶۴
بازرگان، مهدی (مهندس) / ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۵۰۱، ۵۸۰، ۷۰۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۴۱، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۵۳، ۷۷۰، ۸۰۰
باستانی پاریزی، محمدابراهیم / ۴۷۰، ۷۲۶
باصرنیا، کریم / ۷۴۹
باقری، عزت‌الله / ۲۸۲، ۷۷۰
باقری، علی / ۲۸۷، ۳۱۳، ۳۱۹، ۵۹۷
باقی، عمادالدین / ۳۷۷، ۳۷۸، ۴۲۹، ۴۳۳، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۴۰، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۹، ۵۷۵، ۶۵۲، ۶۷۳، ۶۷۷، ۶۹۷، ۷۰۰، ۷۰۶، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۸، ۸۱۷
باقی‌زاده / ۱۲۶
باهنر، محمدجواد / ۳۶۶
بخارایی، محمد / ۵۸۰
بختیار / ۶۳
بختیار، تیمور (سپهبد) / ۶، ۴۸، ۵۹، ۶۲، ۶۳، ۷۱، ۷۵، ۷۶، ۸۱، ۸۶، ۹۶، ۹۹، ۱۰۴، ۱۴۳، ۱۵۰، ۱۶۹، ۱۷۱، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۳۸، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۳۰، ۳۷۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۳۲، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۹۲،

۵۴۳، ۵۵۰، ۶۰۹، ۶۱۲، ۶۲۲، ۶۲۶، ۷۸۲، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۴، ۸۱۶، ۸۲۱، ۸۲۳، ۸۳۲
بختیار، شاپور / ۱۱، ۱۸۷، ۶۱۴، ۶۲۹، ۶۴۰، ۶۷۸، ۶۸۱، ۶۹۴، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۳۹، ۷۵۴، ۷۶۰، ۷۷۱
بذرافشان، مرتضی / ۳۳۰، ۳۵۷
براتی، اکبر / ۳۴۹، ۵۹۵، ۶۶۲، ۷۷۱
برادران قاسمی، مهدی / ۴۸۱
بره‌نیجین / ۱۸۳
بروجردی (آیت‌الله‌العظمی)/ ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۸۸، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۲۴، ۳۸۰، ۴۶۸، ۷۶۹
برومند، داریوش / ۱۳۰
برومند، گرسیوز / ۶۵۵
بزرگ‌علوی، مجتبی / ۴۲
بزرگ‌نیا، مصطفی / ۴۲۸
بزرگی، قدرت‌الله / ۴۹۴
بصیری / ۱۲۶
بطحائی گلپایگانی، علی / ۳۶۸
بقایی کرمانی، مظفر (دکتر) / ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۴۲، ۶۲۲، ۶۲۳، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۶۳
بکائی، محمدحسن / ۳۶۸
بگین، مناخیم / ۲۰۵، ۲۲۲، ۲۳۶
بلک، یان / ۱۹۶، ۱۹۸، ۱۹۹، ۷۵۵
بنکدار، حسین / ۶۴۶، ۶۹۲
بن‌گوریون، دیوید / ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۵، ۲۲۲، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۳۷
بنی طبا، موسی / ۳۶۷
بنی‌طبا، رضا / ۳۶۷
بوشهری‌پور / ۱۲۷
بوندرافسکی، گ.ل / ۲۴۲
بهادری، عزیزالله / ۴۹۴
بهبودی (دکتر) / ۱۲۵
بهرام بیگی / ۱۲۶
بهرامی، محمد (دکتر) / ۲۸۲، ۲۸۳
بهروز، مازیار / ۲۸۰، ۴۱۷، ۴۱۸، ۵۶۰، ۵۸۶، ۶۴۲، ۸۲۵
بهزادی، علی / ۲۸۲، ۲۹۲، ۲۹۳، ۴۶۳
بهشتی، (آیت‌الله) / ۳۶۵، ۴۵۶، ۴۸۰، ۴۹۹، ۵۱۴، ۷۰۶
بهمن‌فرنژاد، پرویز (دکترجوان) / ۶۵۹
بهنود، مسعود / ۳۴۲، ۴۱۰، ۴۴۸، ۴۷۱، ۴۸۴، ۵۲۵، ۵۹۶، ۶۰۶، ۶۶۸، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۸۵، ۶۹۴، ۶۹۶، ۷۰۶، ۷۱۸، ۷۴۱، ۷۴۳، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۸۲۴
بیات / ۱۳۰
بیگدلی، علی / ۵۸۶، ۵۹۳، ۶۶۱، ۶۶۳، ۶۶۴
بیگلری (ستوان یکم) / ۱۲۶
بیل، جیمز. ا / ۵۷، ۱۷۰، ۱۸۹، ۳۴۳، ۶۵۴، ۷۵۲

پ

پارسا، علی / ۱۳۱

پارساکیا / ۱۲۷
پارسونز، آنتونی / ۱۹۱، ۲۶۰، ۷۳۳، ۷۳۵، ۷۸۲
پازارگاد / ۱۳۱
پاشایی (سرهنگ) / ۵۴۲
پاکباز، ح / ۱۸۲
پاکروان، حسن / ۶، ۷، ۶۱، ۶۲، ۸۰، ۸۱، ۸۶، ۸۷، ۹۹، ۱۰۸، ۱۲۹، ۱۳۱، ۲۱۰، ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۰، ۴۰۱، ۴۰۴، ۴۳۳، ۴۶۳، ۶۱۰ ، ۶۲۲، ۷۷۳، ۷۷۵، ۸۱۵ ، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۲۳، ۸۲۷، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۵
پاک‌سرشت، هوشنگ / ۱۳۱
پالانچیان، لئون / ۶۶۵
پرز، شیمون / ۲۰۵
پرنیان‌فر (سرهنگ) / ۸۸، ۱۲۵، ۶۹۸
پرنیانی (سرهنگ) / ۷۴۹
پرورش، رضا / ۲۰۸
پزشکپور، ایرج / ۶۲۱
پژمان، عیسی / ۶۱، ۶۲، ۱۱۲، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۵۲۲، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۵، ۵۳۸، ۵۴۶، ۵۵۱، ۶۵۷، ۷۳۲، ۸۱۷، ۸۳۵
پسندیده، سیدمرتضی (آیت‌الله) / ۳۴۴، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۶۰، ۳۶۶، ۴۶۷، ۶۰۰
پوررستگار / ۱۲۹
پورزند / ۱۳۰
پورزینال، پوران / ۱۳۰
پورسعید، اسماعیل / ۴۹۵
پورکاشانی، منصور / ۴۱۰
پورمحمد ماهونکی، عباس / ۳۶۴
پورمحمدی، عباس / ۳۵۵، ۳۶۰
پورمیرغفاری، محسن / ۳۶۳
پهلبد، مهرداد / ۴۰۰
پهلوی، اشرف / ۷۹، ۱۲۹، ۱۴۳، ۴۶۱، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۲۸، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۹۶، ۷۲۸، ۷۷۳، ۷۸۱، ۸۲۴
پهلوی، فرح (دیبا) / ۱۲۸، ۳۹۹، ۶۱۱، ۷۲۷
پهلوی، فوزیه / ۲۰۲
پیمان، حبیب‌الله (دکتر) / ۵۸۲

ت

ت، محمد / ۱۸۰، ۱۸۲
تحریری، حسین / ۳۶۲
تختی، غلامرضا (جهان‌پهلوان) / ۴۶۷، ۶۶۴، ۷۸۸
تدین، عطاءالله / ۴۸۱
ترابی، یوسف / ۱۷۱، ۱۸۱، ۱۸۲
ترات، آلن چارلز / ۱۰۱، ۲۶۷
ترنر (سرهنگ) / ۵۹۳
ترومن (پرزیدنت) / ۱۶۲
تسلیمی تهرانی، فریدون / ۷۴۹
تشریفی، جمشید (مهندس) / ۱۲۶

تعمیرکاری، جهانبخش / ۳۵۹، ۳۶۳
تفضلی، جهانگیر / ۷۹، ۱۳۰، ۲۹۱، ۵۱۸، ۷۷۴
تفضلی، محمد (محمدخوشگله) / ۶۵۹
تقاء، نعمت‌الله / ۳۵۵
تقوایی، محسن / ۴۹۵
تقوی، رضا / ۱۳۰
تقویان اشکوری، اسحق / ۳۶۸
تقی‌پور، محمدتقی / ۲۰۷، ۲۱۹، ۲۲۷، ۲۴۲، ۲۴۷
تکمیل همایون، ناصر / ۲۴
تکه، علی‌اکبر / ۳۶۸
تکه، مهدی / ۱۲۷
تنکابنی، محمدولی خان (سپهدار اعظم) / ۲۹
توافچیان، معصومه / ۶۵۶
توانگری، فریدون (آرش) / ۶۵۵، ۶۵۹، ۷۵۰
تهرانی / ۴۱۰
تهرانی، خانبابا / ۳۴۳، ۵۱۷، ۵۱۹، ۵۲۱، ۶۳۵، ۶۴۸، ۸۱۴
تهرانی، علی‌آقا (شیخ) / ۳۶۰
تهرانی، مرتضی / ۳۶۷
تیمورتاش / ۵۶۲

ث

ثابتی / ۱۰۴
ثابتی، پرویز / ۷۰، ۸۷، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۲۵، ۲۹۷، ۳۴۱، ۳۵۴، ۳۵۶، ۶۵۸، ۶۶۳، ۶۷۱، ۶۷۲، ۷۰۰، ۷۵۵، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲
ثابتی، هوشنگ / ۱۳۰

ج

جاسمی، مهوش / ۶۵۶
جاویدان، پریچهر / ۱۳۱
جباری، احمد / ۱۳۱
جبل‌عاملی / ۱۲۸
جراح‌زاده، سیروس / ۴۹۵
جزنی، بیژن / ۳۰۶، ۴۱۰، ۵۸۴، ۵۸۸
جعفری (سپهبد) / ۸۷، ۸۸
جعفری گیلانی، محمد (حجت‌الاسلام) / ۳۵۹
جعفری همدانی، غلامحسین (آیت‌الله) / ۳۵۵، ۳۶۶
جعفری، شعبان / ۴۶۱، ۶۹۵، ۷۸۹
جعفری، محمدتقی (علامه) / ۱۵۰، ۵۰۱، ۵۰۸، ۷۶۵
جعفریان، رسول (حجت‌الاسلام) / ۲۷۸
جعفریان، محمود / ۴۲۲، ۴۸۱
جلالی خمینی، محمدتقی (حجت‌الاسلام) / ۳۶۷
جمال عبدالناصر / ۲۱۱، ۵۳۹، ۵۴۱، ۵۴۲، ۸۱۲
جمشیدی، اسماعیل / ۴۸۳، ۶۵۴
جنتی / ۳۶۰
جنتی (دکتر) / ۴۹۴

جنتی رضوی، رمضانعلی / ۳۶۳
جنتی لادانی، احمد / ۳۵۹
جنتی، احمد (آیت‌الله) / ۳۶۰
جنتی، رمضان / ۳۶۸
جنتی، علی / ۳۳۶، ۳۵۸، ۵۱۳، ۵۲۸، ۵۷۶، ۷۴۷، ۷۷۴
جوادی شجونی فومنی، جعفر (حجت‌الاسلام) / ۳۶۶
جوادی، شجاع / ۸۴
جوان / ۱۲۷
جوانرودی، یونس / ۴۷۷، ۴۷۸، ۵۱۱
جواهری، محمدخلیل / ۴۸۸
جیمز لایف، جس / ۱۷۸، ۲۴۲

چ
چگوارا، ارنستو / ۵۷۶
چمران، مصطفی (دکتر) / ۴۲۸، ۵۱۵، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۶۰۱، ۷۸۵

ح
حائری / ۳۶۰
حائری یزدی، مهدی / ۳۳۱، ۷۷۵
حائری، صدرالدین / ۳۵۵
حاج رضایی، طیب / ۳۲۸، ۳۳۳، ۷۸۵
حاج سیدجوادی، علی‌اصغر / ۵۰۴، ۶۰۸، ۶۵۴، ۶۸۱
حاج غفوری، محمد / ۱۳۱
حاجی‌فرجی، پرویز / ۷۴۹
حجازی، فیروز / ۱۲۷، ۳۵۵، ۳۶۶
حجتی کرمانی، علی (حجت‌الاسلام) / ۳۳۵، ۳۶۷
حجتی کرمانی، محمدجواد (حجت‌الاسلام) / ۳۶۰، ۳۶۳
حججی، سجاد (حجت‌الاسلام) / ۵۰۹
حدیدی، مختار / ۵۴۷، ۷۷۳، ۷۸۸
حریری، اکرم / ۳۶۶
حسیبی، مهین / ۱۳۱
حسینی / ۱۲۶، ۶۵۵
حسینی ورکانه، فاضل / ۳۶۴
حسینی، سید شهاب‌الدین / ۳۶۰
حسینی، سیدحسین / ۳۶۶
حسینی، سیدمجتبی / ۳۶۰
حسینی، شهاب‌الدین / ۳۶۴
حسینی بهشتی ← بهشتی (آیت‌الله)
حسینی‌زاده / ۱۲۶
حشمتی، محمود / ۱۳۱
حضرت معصومه(س) / ۳۴۷
حق‌پرست، محمدرضا / ۱۳۱
حقیقی (سرهنگ) / ۱۲۹
حکمت‌نژاد، محمد / ۳۵۹
حکیم، سیدمحسن (آیت‌الله) / ۳۱۳، ۳۷۱، ۶۰۱
حکیمی، محمود / ۳۶، ۴۰
حمیاری / ۱۳۱

حمیدزاده / ۳۶۰
حمیدزاده گیوی، اکبر / ۳۶۷
حیدری، محمدعلی / ۳۶۰، ۳۶۴
حیدریان، محسن / ۴۲۳، ۵۵۹، ۵۶۱، ۷۶۸

خ
خاتمی (ارتشبد) / ۸۸
خاتمی، رضا / ۳۶۴
خاتم‌یزدی، عباس / ۶۰۱
خاچیکیان، ساموئل / ۴۹۴
خادمی، حسین (آیت‌الله) / ۳۳۴، ۳۴۴، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۷۲، ۶۶۹، ۶۷۳، ۷۶۴
خادمی، محمدعلی (سپهبد) / ۶۶۵
خاکباز، جواد / ۱۳۰
خامنه‌ای، سیدعلی (آیت‌الله‌العظمی) / ۲۵۹، ۲۶۰، ۳۵۵، ۳۶۰، ۳۶۳، ۳۷۳
خانلری / ۱۲۷
خدابنده‌لو، فرخ / ۱۲۸
خدادادیان، اردشیر / ۱۸
خدایی، بهمن / ۳۰۳
خدوی / ۱۲۹
خدیوی، یدالله / ۱۲۸
خراسانی، سیداحمد / ۳۶۱
خردمند، غلامحسین / ۳۶۴
خرمشاهی، یحیی / ۱۳۰
خزعلی، ابوالقاسم (آیت‌الله) / ۳۵۹، ۳۶۳
خسرو انوشیروان / ۱۹
خسروشاهی، سیدهادی (حجت‌الاسلام) / ۳۶۱، ۳۶۳
خسرونژاد / ۴۹۴
خطیب دماوندی، پرویز (دکتر) / ۱۳۰
خطیبی، پرویز / ۴۹۴
خطیبی، حسین / ۳۳۵
خلخالی / ۱۲۷
خلخالی، صادق / ۳۵۸، ۳۷۰، ۵۹۸، ۶۰۰، ۷۴۱، ۸۲۷
خلخالی، محمدصادق / ۳۶۱
خلعتبری، عباسعلی / ۱۷۷، ۱۷۸، ۲۳۷، ۵۲۸
خلیلی، اکبر / ۵۱۰، ۶۰۶، ۶۲۹، ۷۱۷
خلیلی، امیر (دکتر) / ۱۲۶
خمینی، روح‌الله (آیت‌الله‌العظمی) / ۷، ۱۰، ۱۱، ۱۸۷، ۲۲۲، ۲۵۹، ۲۶۳، ۲۸۵، ۲۹۸، ۳۰۳، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۹، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۵، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۹۳، ۳۹۶، ۴۰۳، ۴۱۷، ۴۲۶، ۴۳۳، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۶۳، ۴۶۵، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۷۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۱۰، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۲۲، ۵۳۳، ۵۴۱، ۵۴۵، ۵۴۷، ۵۵۲، ۵۶۰، ۵۷۱، ۵۷۵، ۵۷۹، ۵۸۰،

۵۸۳، ۵۸۹، ۵۹۱، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۱۹، ۶۲۶، ۶۴۱، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۵، ۶۷۲، ۶۷۶، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۶، ۶۹۷، ۷۰۱، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۸، ۷۳۶، ۷۴۳، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۶، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۲، ۷۸۹، ۷۹۰، ۸۱۱، ۸۱۶، ۸۱۸، ۸۲۳

خمینی، سیدمصطفی (آیت‌الله) / ۵۹۷، ۶۰۵، ۶۶۵، ۶۷۲، ۷۹۴

خواجه‌نوری / ۶۴

خوانساری، پرویز / ۱۲۸، ۱۲۹، ۵۱۸، ۵۲۰، ۵۲۹، ۵۳۰

خویی، ابوالقاسم (آیت‌الله‌العظمی) / ۳۳۳

د

داداش پور، فرخ / ۴۲۲

دادستان، اکبر (سرهنگ) / ۱۲۶

دادگر (سروان) / ۱۲۶

داریوش اول / ۱۷

دال، سون. بری / ۲۹

دانا (سرهنگ) / ۱۳۰

دانتر، ی / ۲۰۴

دانش زاده، محمد / ۳۵۹

دایان، موشه / ۲۰۵، ۲۲۲

دخیلی، قاسم / ۳۶۴

درخشانی، علی‌اکبر (سرتیپ) / ۵۶۳، ۵۶۴، ۶۱۳

درخشش / ۷۶

درگاهی، محمدخان / ۳۱

دره‌شوری / ۱۲۸

درودیان / ۱۲۸

درویش‌صفت / ۴۹۴

دری، علی / ۱۲۷

دستغیب، سید عبدالحسین (آیت‌الله) / ۳۰۵، ۳۲۳، ۳۵۴، ۵۹۹، ۷۸۵

دستغیب، سعید / ۱۲۷

دستغیب، سید علی‌اصغر (حجت‌الاسلام) / ۳۶۱، ۳۶۳، ۷۷۸

دستغیب، سیدمهدی (حجت‌الاسلام) / ۳۵۵

دستغیب، علی‌محمد (حجت‌الاسلام) ۳۶۱، ۳۶۳

دستغیب، میرزامحمد (حجت‌الاسلام) / ۳۵۵

دلانوا، کریستین / ۵۹، ۶۰، ۱۷۹، ۱۹۲، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۷۷، ۲۷۸، ۳۴۲، ۴۵۰، ۵۲۵، ۶۱۶، ۶۴۶، ۶۴۸، ۶۶۱، ۶۶۳، ۷۲۹، ۸۱۵

دنوان (ژنرال) / ۱۶۲

دهقانی، اشرف / ۳۸۶، ۶۵۱، ۷۷۹

دهنوی، محمد / ۳۰۹، ۳۲۶، ۳۲۷

دوانی، علی (حجت‌الاسلام) / ۳۱۴، ۳۲۰، ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۵۸، ۳۷۵، ۴۳۳، ۴۳۷، ۴۴۶، ۴۶۷، ۴۹۲، ۵۰۸،

دوریل، زوی (دکتر) / ۲۱۷، ۲۱۸
دوستدار، یحیی / ۱۳۰
دولّو، قاسم‌خان / ۲۴
دهقانی، اشرف / ۳۸۶، ۶۵۱، ۷۷۹
دهنوی، محمد / ۳۰۹، ۳۲۶، ۳۲۷

ذ

ذاکرحسین، عبدالرحیم / ۳۳۱، ۴۶۴، ۵۰۵، ۶۲۰، ۶۲۴، ۶۲۷، ۶۲۹، ۶۷۹
ذاکرزاده تولایی، شیخ محمود (شیخ حلبی) / ۳۷۶
ذوالفقاری، عبدالله / ۷۴۹

ر

رئیسی، محمد / ۳۶۴
رئیسی، نصرالله / ۳۶۹
رائین، اسماعیل / ۴۹۰، ۴۹۱
رابکین / ۲۱۳
رابین، اسحاق / ۲۰۵، ۲۲۲، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۶۱
راجرلوئیس، ویلیام / ۱۷۰، ۷۷۳
راجی، پرویز / ۱۴۴، ۵۷۲، ۶۱۶، ۶۳۳، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۷، ۶۷۹، ۷۳۳
رادمنش (دکتر) / ۲۸۲، ۴۲۰
راس، توماس / ۵۰، ۱۶۴
راشد یزدی / ۳۶۱
راشدپور یزدی، کاظم / ۳۶۳
راضی، ابراهیم / ۱۲۷
ربانی رانکوهی، محمدمهدی / ۳۵۹، ۳۶۴
ربانی شیرازی، عبدالرحیم (آیت‌الله) / ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۶۷
ربانی‌املشی، مهدی (آیت‌الله) / ۳۴۴، ۳۵۸، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۸، ۶۰۳، ۷۶۴
رجایی، محمدعلی / ۳۵۷، ۳۸۴، ۳۸۶، ۷۴۶، ۷۸۶، ۷۹۸
رجب‌زاده / ۱۲۶
رحیمی رضوی، سیدفخرالدین / ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۷۴، ۶۸۲، ۷۸۵
رحیمی، سیدنورالدین / ۳۶۷، ۳۷۴، ۶۸۲، ۷۸۵
رزم آرا (سپهبد) / ۷۶، ۲۰۱
رزم‌جو، علی‌اکبر / ۶۲۱
رسولی / ۶۵۵، ۶۵۶
رسولی، محسن / ۴۱۰
رشیدی / ۱۳۱
رشیدی مطلق، احمد / ۳۶۲، ۶۷۲
رضاخان / ۳، ۲۶، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۵۶، ۸۳، ۸۶، ۱۰۰، ۱۶۵، ۲۶۷، ۲۷۲، ۲۷۹، ۲۸۹، ۳۱۰، ۴۰۶، ۴۲۵، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۸۶، ۴۸۷، ۵۴۵، ۵۵۵، ۵۶۲، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۵۱، ۷۷۶، ۷۷۹، ۷۸۱، ۷۹۷، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۱۵، ۸۳۳، ۸۳۵
رضایی، حاج اسماعیل / ۳۳۳
رضوی، مسعود / ۳۵۳، ۳۵۴، ۴۸۳
رفیع‌زاده / ۵۶، ۱۲۶

رفیع‌زاده، منصور / ۴۹، ۵۶، ۱۳۱، ۱۴۳، ۳۴۰، ۵۲۳، ۵۲۴، ۶۰۹، ۶۲۲، ۷۵۴، ۷۸۰، ۸۱۱، ۸۱۷
رکنی / ۴۹۴
رنجبران / ۱۲۶
روبین، باری / ۳۸۲
روحانی / ۱۳۰
روحانی، حاج سید محمدصادق / ۳۳۳
روحانی، سیدحمید / ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۷، ۳۴۳، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۹۸، ۴۲۷، ۴۳۲، ۴۴۶، ۵۰۷، ۵۷۷، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۸، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۵، ۶۳۶، ۶۶۴، ۶۶۷
روحانی، سیدمهدی / ۵۲۳
روح‌بخش، رحیم / ۳۳۰
روزبه، خسرو / ۲۸۱
روزولت، کرمیت / ۵۰
روشن / ۱۲۸
روشنی موسیوند، محمدمهدی / ۳۶۳
ریپورتر، شاپور / ۹۴، ۹۶، ۹۷، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴

ز

زارع، علی / ۱۳۰
زالتاش (سرهنگ) / ۲۷۷
زاهدی / ۱۲۹
زاهدی، فضل‌الله (سپهبد) / ۳۱، ۳۲، ۵۰، ۱۸۷، ۲۶۸، ۸۰۹
زاهدی، اردشیر / ۹۴، ۲۷۷، ۴۹۰، ۵۱۰، ۵۱۸، ۵۲۳، ۵۷۰، ۶۰۸، ۶۱۳، ۶۱۶، ۶۷۲، ۷۶۵، ۷۸۱
زربخت، ناصر / ۴۲۱
زرکار، یوسف / ۶۴۸
زرنگ، محمد / ۲۸، ۴۹، ۳۸۵، ۳۸۶
زرنگار، محمد (دکتر) / ۱۳۱
زرین‌کوب، عبدالحسین / ۱۸
زرینی، حسین / ۵۸۱
زمانی / ۳۶۱
زمانیان کوهانی، احمد / ۳۶۴
زنجانی (آیت‌الله) / ۳۰۶، ۳۹۸
زندی‌پور، رضا (سرتیپ) / ۸۸، ۶۵۸
زندنیا، شاپور / ۱۲۷
زورق‌جو، رسول / ۵۸۲
زونیس، ماروین / ۹۹، ۱۴۴، ۲۹۱، ۳۴۲، ۶۰۸، ۶۴۰، ۶۷۷، ۷۳۵، ۸۲۲
زیباکلام، صادق / ۵۷۶، ۵۷۷
زیبایی، سرهنگ / ۱۲۶، ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۸۵، ۲۹۶
زین‌الدین، عبدالرزاق / ۳۶۴

س

ساجدی، احمد / ۱۶۳، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۳۰، ۲۶۶

ساسان، حسین / ۱۳۰
ساسانپور، حسن / ۴۹۴
سالینجر، پیتر / ۱۵۴، ۶۴۹
سامی سیاوش / ۱۲۷
سبحانی (سرتیپ) / ۱۳۱
سبحانی، فلاهاله / ۱۳۰
سبحانی، موهب الله / ۱۳۰
سبقتی / ۱۳۰
ستایش، محمد / ۴۶۱
ستایش، محمود / ۴۶۱، ۷۶۷
سجادی (دکتر) / ۱۲۶
سجده‌ای، جلال (سرتیپ) / ۱۲۶، ۶۵۸
سحابی، عزت‌الله / ۲۷۷، ۲۸۴
سدهی، سیدمحمود / ۱۳۰، ۳۵۵، ۳۶۶
سروری، موثق / ۴۹۴
سطوتی، پریوش / ۱۳۰
سعادتی، محمدرضا / ۵۶۵، ۷۴۴
سعید تهرانی، حسن / ۳۶۷
سعیدوزیری، منوچهر / ۴۶۸، ۶۲۵
سعیدی، خسرو / ۲۹۹
سعیدی، سید محمدرضا (آیت‌الله) / ۱۸۵، ۳۴۴، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۷۱، ۵۰۷، ۵۱۵، ۶۶۱، ۷۸۱، ۷۸۵
سفری، محمدعلی / ۲۸۴، ۳۲۳، ۴۷۱، ۶۱۹، ۷۴۲
سلاسی، هایلا (هایله) / ۲۳۶
سلطانی (سرهنگ) / ۱۲۶
سلطانی، مجتبی / ۳۰۹
سلیمانی، حسین / ۳۶۴
سلیمی تهرانی، هوشنگ (سرهنگ) / ۷۴۹
سماکار، عباس / ۳۸۶، ۵۰۳، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۴۰، ۶۴۲، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۱، ۶۶۳، ۶۶۹
سمیعی، هوشنگ / ۱۲۷
سنجابی، کریم (دکتر) / ۱۰۱، ۷۰۷، ۷۰۸
سنجر، ابراهیم / ۱۰۸
سولیوان، ویلیام (سالیوان) / ۵۴، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۹۱، ۲۲۱، ۲۶۰، ۷۳۵، ۷۵۳، ۷۸۲
سیاحتگر (دکتر) / ۱۳۰
سیف غفاری / ۱۳۰
سیفی فمی تفرشی، مرتضی / ۲۹، ۳۴، ۳۸، ۴۱
سیفی کمانگر، فرج‌الله (کمالی) / ۶۵۹
سیگاری، اسماعیل / ۱۲۷

ش

شاپوریان / ۱۲۷
شارون، آریل / ۲۳۲
شاکر (سرلشکر) / ۸۸
شاکری، رمضانعلی / ۶۸۳، ۶۹۸، ۷۳۹
شاکری، سیاوش / ۴۹۴
شاه (محمدرضا پهلوی) / ۱۳، ۵۹، ۷۰، ۷۸، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۶، ۸۸، ۸۹، ۹۲، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۳۱، ۱۷۴، ۱۷۸، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۸،

۲۳۲، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۶۷،
۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۸،
۲۸۷، ۲۹۰، ۲۹۳، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۱۳، ۳۱۵،
۳۲۵، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۶، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۵۲،
۳۷۴، ۳۷۹، ۳۸۲، ۳۸۵، ۳۸۶، ۴۱۰، ۴۱۱،
۴۱۶، ۴۲۳، ۴۳۲، ۴۵۶، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۴،
۴۶۶، ۴۸۷، ۵۳۴، ۵۹۲، ۵۹۳، ۶۰۸، ۶۲۳،
۶۳۱، ۶۴۱، ۶۶۱، ۶۶۳، ۷۵۱، ۷۷۳، ۷۸۴،
۸۲۰، ۸۲۸
شاهدی، مظفر / ۱، ۲، ۱۶، ۲۶۸، ۳۱۴، ۳۷۹،
۴۹۲، ۵۳۵
شاهنده، عباس / ۲۱۷
شخصی مددی، مظفر / ۳۶۴
شروان، امیر / ۴۹۴
شریده، محمد / ۲۳۶
شریعت‌رضوی، مهدی / ۴۲۸
شریعتمداری، سیدکاظم (آیت‌الله)/ ۳۲۳، ۳۲۴،
۳۳۳، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۵۰۷، ۶۷۳، ۶۷۴،
۶۷۶، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۹، ۷۰۴، ۷۵۳
شریعتی مزینانی، علی (دکتر) / ۳۶۶، ۴۶۷،
۴۸۴، ۵۰۱، ۵۰۴، ۵۰۸، ۵۴۳، ۶۶۴، ۶۶۵
شریف واقفی، مجید / ۶۵۰
شریف‌امامی، جعفر / ۱۱، ۹۶، ۱۲۶، ۱۴۵،
۲۹۲،۲۹۵ ، ۴۳۱، ۴۵۶، ۴۹۲، ۵۱۰، ۵۱۱،
۶۲۶، ۶۴۰، ۶۷۸، ۶۸۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶،
۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۹،
۷۱۱، ۷۲۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۸۲۵
شریف‌پور، رضا / ۳۱۸
شریفی، یوسف / ۴۳، ۷۹۲
شعبانی، محمدعلی (معروف به حسینی) /
۶۵۸، ۷۵۰
شفا، منوچهر / ۱۳۰
شفر (سرهنگ) / ۵۹۳
شفیعیها (دکتر) / ۱۲۷
شفیق عزاز / ۱۳۰
شمس، فریدون / ۱۳۰
شمسی، علی‌اکبر / ۳۶۴
شمیم، علی‌اصغر / ۲۸
شوکت، حمید / ۵۲۰، ۷۷۴، ۷۹۲،
شوکراس، ویلیام / ۱۸۴، ۳۴۱، ۶۳۳، ۶۶۶،
۷۲۷، ۷۵۳، ۸۲۵
شولاتور، پیتر / ۶۸۴
شولزینگر، رابرت / ۵۱۳
شولسکی، آبرام / ۱۵۶
شهاب، سیف‌الله / ۶۵۹
شهابی، هوشنگ / ۳۸۲، ۶۲۵
شهبازی، احسان‌الله / ۱۲۶
شهدائی، گودرز / ۱۳۱
شهرام، محمدتقی / ۶۶۹، ۷۸۴
شهریاری، عباسعلی / ۴۲۰، ۴۲۱، ۵۸۷، ۸۱۴
شهیدزاده، حسین / ۵۳۲، ۶۰۰
شهیدی، ایرج / ۱۲۷
شهیراصفهانی / ۱۳۰
شیخ فرشی، فرهاد / ۵۷۵

شیرازی، سیدعبدالله (آیت‌الله) / ۷۱۸
شیرخانی، علی / ۵۱۰، ۶۷۲، ۶۷۳
شیروانلو، فیروز / ۴۱۰
شیل (کلنل) / ۲۵
شیلاتی (دکتر) / ۱۳۱

ص
صاحب، حسین / ۱۳۱
صاحب‌الزمانی / ۳۶۱
صادق، حسین / ۱۲۸
صادقی / ۱۲۸
صادقی گیوی، محمدصادق / ۳۵۹، ۳۶۳
صادقی یگانه، علی‌اصغر / ۷۴۹
صادقی، پرویز / ۱۲۷
صادقی، محمود / ۳۶۷
صارمی شهاب، اصغر / ۳۴۰، ۵۷۶، ۶۲۰، ۶۲۵
صالح (سرلشکر) / ۱۳۱
صالح، اللهیار / ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۹۵، ۷۸۳
صالحی / ۱۲۷
صالحی نجف‌آبادی، نعمت‌الله / ۳۵۹، ۵۰۹
صادقی، پرویز / ۱۲۶
صالحی، سیدمرتضی / ۳۵۵
صانعی، حسن (آیت‌الله) / ۳۵۹، ۳۶۳
صباح‌حسینی، مجتبی / ۳۶۴
صدام حسین / ۵۴۶، ۵۴۹
صدر حاج سیدجوادی، جواد / ۳۳۴
صدری (سپهبد) / ۸۳، ۸۷
صدری، جعفرقلی (سپهبد) / ۶۵۸
صدوقی، شیخ محمد (آیت‌الله) / ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۷۲، ۶۷۹، ۷۰۰، ۷۸۴
صدیق‌زاده، هوشنگ / ۱۳۱
صدیقی، غلامحسین (دکتر) / ۷۰۸
صدیقی، وحیدالزمان / ۶۹۹
صفاپور (سرگرد) / ۹۴
صفاپور (سرلشکر) / ۸۸
صفار هرندی / ۵۸۰
صفایی، خسرو / ۶۵۵
صلواتی، غلامرضا / ۳۵۵
صمدیان‌پور (سپهبد) / ۸۳، ۸۸، ۸۹، ۲۳۹
صمیمی، مینو / ۳۸۴، ۶۱۶
صنوبری / ۵۷۸

ض
ضیاظریفی، ابوالحسن / ۴۲۸
ضیافتی کافی، احمد / ۳۶۷
ضیافتی کافی، حسن / ۳۶۷
ضیغمی، شیخ عباس / ۳۶۱، ۳۶۳

ط ـ ظ
طالع، هوشنگ / ۵۴۵، ۷۶۰، ۷۶۱
طالقانی، سیدمحمود (آیت‌الله) / ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۵۵، ۳۶۶، ۳۹۴، ۷۶۴
طاهری حسین‌آبادی، جلال / ۳۶۴

طاهری خرم‌آبادی، حسن / ۳۱۹، ۳۳۵، ۳۶۱، ۶۰۰
طاهری، امیر / ۷۳۲
طاهری، جلال‌الدین / ۳۶۱
طاهری، حبیب‌الله / ۳۶۴
طاهری، سید شکرالله / ۳۶۱، ۳۶۳
طاهری، محمدصالح / ۳۶۶
طباطبایی (سرتیپ) / ۱۲۵
طباطبایی، سیدضیاءالدین / ۲۰۲، ۴۴۸، ۴۷۱، ۶۸۵، ۷۷۲، ۸۰۸
طباطبایی، محمدحسین / ۱۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰
طباطبایی، مهدی / ۳۶۸
طبری، احسان / ۵۸، ۲۸۰
طوفانی / ۱۲۷
طوفانیان، حسن / ۱۷۶، ۷۸۷
ظاهرشاه / ۵۳۴، ۵۳۵

ع

عاطمی، محمد / ۱۲۶
عالمی دامغانی،محمدتقی / ۳۶۳
عالیخانی / ۲۱۳
عبادی، شیرین / ۶۶۷
عبده، جلال / ۲۸۹، ۲۹۲، ۷۸۷، ۸۲۲
عدل، پرویز / ۱۳۰
عراقی، مهدی / ۳۱۵، ۳۳۰، ۳۳۵، ۳۴۴، ۵۸۰، ۶۸۵، ۷۸۵، ۷۸۷
عرفات، یاسر / ۵۳۹
عرفان‌منش، جلیل / ۳۱۱
عزری، مئیر / ۲۱۰، ۲۳۴، ۲۵۷
عزیزی (دکتر) / ۱۲۶
عسکری‌زاده، محمود / ۵۹۰
عسگری، مرتضی / ۳۶۷
عشقی، سالار / ۴۹۴
عشقی‌پور / ۸۸، ۸۹
عطاران / ۱۲۷
عطارپور، رضا (حسین‌زاده) / ۱۲۶، ۶۵۹
عظیما / ۲۱۳
عظیما، فرهاد / ۱۳۱
عظیمی، صادق / ۱۲۹
عظیمی، فرامرز / ۱۳۱
علاء، حسین / ۵۷، ۶۱، ۶۴، ۱۸۷، ۲۹۱
علم، امیراسدالله / ۶۴، ۸۲، ۸۳، ۱۰۰، ۱۸۸، ۲۳۴، ۲۶۱، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۸، ۳۰۲، ۳۰۷، ۳۱۳، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۹، ۳۷۹، ۴۰۳، ۴۰۵، ۴۳۲، ۵۵۰، ۵۸۶، ۶۱۳، ۶۱۸، ۶۲۸، ۶۴۱، ۶۶۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۸۴، ۸۱۵، ۸۱۶
علوی طالقانی، نورالدین / ۳۶۷
علوی طباطبائی، محمدحسین / ۳۶۶
علوی‌کیا / ۱۲۶، ۲۱۰، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۷۶، ۲۷۷، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴
علوی‌مقدم (سرلشکر) / ۷۶، ۸۳
علی یاشار / ۱۳۱
علی‌اکبر، مرتضی / ۱۳۱

علیم‌الدوله (دکتر) / ۴۳
عمادی، شیخ حسین / ۳۶۱، ۳۶۳
عمویی، محمدعلی / ۸۱، ۸۲، ۲۸۲، ۲۸۳، ۳۸۹، ۳۹۰، ۴۳۵، ۵۵۷، ۵۸۵، ۶۳۱، ۶۳۳، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۵۰، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۶۸، ۷۸۸
عمید (سرهنگ) / ۲۷۷
عمیدزنجانی، عباسعلی (آیت‌الله) / ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۴۶، ۳۷۳، ۶۰۳
عمیدی نوری، ابوالحسن / ۳۲
عندلیب، محسن / ۳۵۹
عندلیب‌زاده / ۳۶۱
عندلیب‌زاده، حسین / ۳۶۴
عیدی امین / ۲۳۶

غ

غرائی، یدالله / ۱۲۶
غروی، محمد / ۳۶۷
غفاری آذرشهری، هادی / ۳۶۷
غفاری، حسین (آیت‌الله) / ۶۶۱
غفاری، هادی (حجت‌الاسلام) / ۳۶۷، ۶۶۲، ۷۸۸
غفوری (سرهنگ) / ۲۷۷
غنی‌زاده، سیمون / ۱۳۰
غیابی، عبدالله / ۴۹۵
غیاثی، ولی‌الله / ۷۴۹
غیوری، علی / ۳۶۷

ف

فاتح (مالک کارخانجات جهان) / ۵۹۲
فارسی، جلال‌الدین / ۳۷۳، ۳۹۴، ۴۴۰، ۵۳۸، ۵۴۲، ۶۰۰، ۷۵۹
فاضل اصفهانی / ۳۶۱
فاطمی، ایرج / ۴۹۴
فاطمی، حسین (دکتر) / ۲۸۴، ۴۶۱
فاطمی، سید حمیدرضا / ۵۸۲
فاطمی، عباس / ۴۶۱، ۴۶۷، ۶۹۵
فانیان، خسرو / ۱۲۸
فتحعلی شاه / ۲۴
فخر روحانی / ۲۲۲، ۴۷۰، ۶۰۹، ۶۱۸
فرازیان (سرتیپ) / ۱۱۲
فرای، ریچارد. ن / ۲۱
فرجادی / ۱۲۶، ۱۳۰
فردوس، شهاب / ۱۲۶
فردوست، حسین / ۳۵، ۳۶، ۳۹، ۵۲، ۶۰، ۷۶، ۷۷، ۸۲، ۸۳، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۵۰، ۱۵۸، ۱۷۴، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۲، ۲۷۷، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۳۰، ۳۴۱، ۳۷۹، ۴۰۷، ۴۹۰، ۵۳۳، ۵۴۲، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۳، ۶۷۳، ۶۹۸، ۷۲۰، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۸۷، ۷۸۹، ۷۹۳، ۸۱۷، ۸۲۱، ۸۲۳، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۱، ۸۳۲،

۸۳۳، ۸۳۵
فردوست، نصرت‌الله / ۸۸
فردوسی‌پور، اسماعیل / ۶۰۳، ۷۸۹
فرزانگان (سرهنگ دوم) / ۱۲۶
فرقانی، علی‌اصغر (شیخ) / ۳۵۵
فرمانفرمائیان، ستاره / ۱۸۷، ۳۴۲، ۵۹۷، ۶۷۹، ۶۸۴
فرمانفرمائیان، منوچهر / ۱۸۷، ۶۱۶، ۸۱۱
فرهمند، جلال / ۵۴۷، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۷۳، ۷۷۸، ۷۸۸
فرهنگ، داریوش / ۱۲۸
فروتن، عطاءالله (سرگرد) / ۱۲۶
فریور / ۱۲۸
فریوری (سرهنگ) / ۱۳۰
فلاح‌نژاد، علی / ۲۰۵، ۲۲۰، ۲۳۷، ۲۵۶
فلسفی، محمدتقی (حجت‌الاسلام) / ۲۸۷، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۴۵، ۳۴۹، ۳۵۷، ۳۶۶، ۳۶۹، ۳۷۳، ۳۷۵، ۳۷۶، ۴۹۸، ۵۰۸، ۷۷۶
فوران، جان / ۵۷۵
فورد / ۱۷۵
فولادزاده، عبدالامیر / ۱۰۸، ۱۷۴، ۳۴۲، ۳۵۳، ۳۸۲، ۴۴۸، ۵۶۶، ۶۱۰، ۶۴۱، ۶۵۳
فولادی، فیروز / ۱۲۹
فومنی حائری، حاج شیخ جواد (آیت‌الله) / ۲۸۶، ۲۸۷، ۷۶۴
فهیم، مرتضی / ۳۶۳
فیروزکوهی، ن.ا / ۴۵۶
فیروزمند (سپهبد) / ۸۸

ق

قاسمی، پرویز / ۴۹۴
قاسمی، طهمورث / ۴۶۵، ۴۶۸
قاسمی، فرید / ۲۹۰، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۹، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳
قاضی طباطبایی، سید محمدعلی (آیت‌الله) / ۳۳۳، ۳۵۳، ۳۵۸، ۳۷۳، ۶۸۰، ۷۴۴، ۷۸۵، ۷۹۹
قاضی، علی / ۱۲۶
قانع (سرتیپ) / ۱۳۰
قانع، نادر / ۴۹۴، ۴۹۵
قانون، مرتضی / ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۷، ۲۳۳، ۲۵۶، ۵۵۶
قدر، منصور (سرلشکر) / ۱۱۲، ۵۴۲
قدس محلاتی، مهدی / ۳۶۸
قراگزلو، محمد / ۱۳۰
قربانی، زین‌الدین / ۳۶۷
قرنی، ولی‌الله (سرلشکر) / ۶، ۲۷۱، ۳۶۸، ۷۵۸
قره‌باغی، عباس (ارتشبد) / ۶۹۷، ۷۱۷، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۹۰
قریب، بهرام / ۱۳۰
قریشی، سیدعلی‌اکبر / ۳۶۱
قزوینی، یحیی / ۳۶۴
قضایی، احمد / ۴۹۵

قمامی / ۱۳۱
قندچی، احمد / ۴۲۸
قوام‌السلطنه / ۷۲، ۱۲۹
قوش‌بیگی، ناصر
قهاری / ۱۳۰
قهرمانی، سیروس / ۴۹۵

ک

کاپوشینسکی، ریشارد / ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۸۴، ۶۴۸
کاتم، ریچارد / ۳۸۳، ۵۵۸، ۶۷۳
کاتوزیان، کیان / ۵۰۵، ۶۹۲
کارتر، جیمی / ۱۷۵، ۴۷۱
کاروز / ۲۱۰
کاسترو، فیدل / ۵۷۶
کاشانی، سیدابوالقاسم (آیت‌الله) / ۵۷، ۶۱، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۸۵، ۲۸۹
کاظم زادگان / ۱۳۱
کاظمی، باقر / ۲۰۴
کاظمیان (دکتر) / ۵۲۹، ۵۳۰
کاکبورن / ۲۳۳
کاوسی، هوشنگ / ۴۹۵
کاوه / ۲۱۳
کبیری، عباس (شیخ) / ۳۵۵
کتیرائی، محمود / ۴۹۱
کدی، نیکی. آر / ۳۷۰، ۷۲۳
کدیور، جمیله / ۳۸۳
کرباسچی تهرانی، محمدصادق / ۳۵۹، ۳۶۴
کرباسچی، غلامرضا / ۱۸۵، ۳۰۹، ۵۲۴، ۷۵۳
کردنی‌زاده (دکتر) / ۱۳۱
کرزن، جرج ناتانیل / ۲۷
کرمانی، شیخ مرتضی / ۳۶۱
کرمی ملایری، ناصر / ۱۲۷
کرمی‌پور، حمید / ۳۵۶، ۵۰۸، ۷۷۷
کروبی، ملااحمد (آیت‌الله) / ۳۵۲، ۳۶۸، ۷۹۶
کرونین، استفانی / ۳۱
کریستین سن، آرتور / ۱۹
کریم‌پور شیرازی، امیرمختار / ۱۴۳، ۴۶۱
کریمی / ۱۵۱
کریمی، ماشاءالله / ۳۶۴
کریمیان، علیرضا / ۴۲۷، ۴۳۳، ۴۳۷، ۴۴۰، ۵۲۵
کسری، نیلوفر / ۴۲۲، ۶۱۰، ۶۱۱
کشاورز / ۱۲۷
کشاورز، فریدون (دکتر) / ۱۰۱
کشکولی، ایرج / ۵۱۷، ۵۳۸
کلانتر، سیداحمد / ۳۶۱
کلانتر، میرزا ابراهیم‌خان / ۲۴
کمال، مجید / ۱۳۰
کمالوند، فریده / ۶۳۳، ۶۳۷، ۶۵۴، ۶۶۰، ۶۶۹
کندریاسل، جو (سردار) / ۴۹۵
کندی، جان. اف / ۲۹۱، ۲۹۵، ۸۰۹
کنی، عبدالعلی (آقابزرگ) / ۳۶۷
کوپال، محمدصادق (سرتیپ) / ۳۱

کـــوزیچکین، ولادیمیـــر / ۱۹۱، ۳۴۰، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۶، ۵۶۷، ۷۹۲
کوشان، اسماعیل / ۴۹۳
کوهستانی‌نژاد / ۴۶۲، ۵۱۰
کیا (سپهبد) / ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۲۹۱
کیا، ب / ۵۳، ۴۱۱
کیا، حاجی‌علی / ۷۶، ۷۷، ۸۱، ۹۶
کیائی، پرویز / ۱۲۷
کیـانوری، نورالـدین / ۲۸۱، ۴۱۹، ۴۹۰، ۵۱۶، ۵۶۰، ۷۹۲
کیقبادی / ۱۲۶
کیکاوسی، همایون / ۱۳۰
کینوش، حسن / ۱۲۸
کیوانی (سرتیپ) / ۲۳۹، ۲۴۱
گازیوروسکی، مارک. ج / ۶۲، ۶۳، ۱۶۶، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۶، ۱۷۷، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۵۳، ۳۰۲، ۷۹۲

گ

گچ بزانی / ۱۳۰
گرامـی، محمـدعلی / ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۶۳، ۵۹۹، ۶۳۹
گلابدره‌ای، محمود / ۷۲۳، ۷۳۵
گلبن، محمد / ۴۳
گلپـور، رضـا / ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۹۲، ۶۶۹، ۷۴۳، ۷۵۵، ۸۳۱
گلدامایر / ۲۰۵، ۲۳۶
گلسرخی، خسرو / ۵۰۳، ۷۷۶
گلشائیان / ۶۴، ۲۷۸، ۷۹۲
گله‌داری / ۱۳۰، ۷۹۹
گودرزی، علیرضا / ۱۳۱
گیرشمن، رومن / ۱۸

ل

لاجـوردی، حبیـب / ۴۱۴، ۴۱۶، ۷۷۱، ۷۷۵، ۷۸۴، ۷۹۴
لاجـوردی، سیداسـدالله / ۳۵۰، ۳۵۸، ۳۸۸، ۵۰۰، ۶۳۳، ۶۳۸، ۶۵۲، ۶۵۴، ۷۸۵
لاریجانی، جمشید / ۶۰۹، ۶۱۰
لاهوتی اشکوری، حسن / ۳۶۶
لدین، مایکل / ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۲، ۲۲۲، ۲۶۱
لطفعلی خان / ۲۴
لطفیان، سعیده / ۸۲، ۳۳۷، ۵۵۶، ۷۴۳
لطیفی (سرتیپ) / ۱۴۰
لمبتون، آن. ک. س / ۲۱، ۲۲، ۲۴
لنکرانی، شیخ حسین (آیت‌الله) / ۱۰۱، ۳۶۷
لنگرودی، شمس / ۵۰۵
لنین / ۵۷۶
لواسانی، محمدصادق / ۳۶۸
لـوبرانی، اوری (یـوری) / ۲۲۲، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۶۳
لوسکایا، ن.و. پیگو / ۲۳، ۲۴
لوشانی، پرویز / ۴۶۵
لووریه، ژان / ۵۳، ۵۴

م
مازندرانی، میرزاشفیع / ۲۴
مازندی، یوسف / ۳۷۱، ۵۶۶، ۶۱۴
مالک مهدوی، احمد (سرهنگ) / ۱۲۹
ماهوتیان (سرهنگ) / ۲۳۹، ۲۷۰، ۲۷۷
مبصر، محسن (سپهبد) / ۶۰، ۶۲، ۸۳، ۹۳، ۲۷۲، ۲۷۷، ۶۱۷، ۷۴۵، ۷۴۶، ۸۳۶
مبینی / ۱۲۶
مترجمی، یدالله / ۱۳۰
متقی / ۱۳۱
متین، افشین / ۵۱۸، ۵۲۱
مجیدی / ۱۲۶
مجیدی، عبدالمجید / ۹۸، ۷۹۴
محامی، شیخ محمدرضا / ۳۵۵
محتشمی، علی‌اکبر (حجت‌الاسلام) / ۳۳۱، ۵۴۹، ۵۹۸، ۷۹۴
محرم علی‌خان / ۲۸۹، ۲۹۰
محفوظی، عباس / ۳۵۹
محمد حسنین هیکل / ۵۲، ۵۳، ۱۷۰، ۲۵۶، ۲۶۰، ۷۲۷
محمدشاه قاجار / ۴۵۹
محمدعلی شاه / ۲۶
محمدی نجف‌آبادی، حسن / ۱۳۱
محمدی، ناصر / ۴۹۴
محمدی، هوشنگ / ۱۳۱
محمود، جلیل (دکتر) / ۱۳۱
محمودی (سرلشکر) / ۸۸
محمودی، عبدالسید / ۳۶۳
مختار، رکن‌الدین ← مختاری
مختار، مجید / ۶۶۵
مختاری (سرپاس) / ۲۶، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۷
مدنی، جلال‌الدین / ۳۲۵، ۵۳۱، ۵۷۰، ۶۴۹، ۶۵۷
مدنی، سیداسدالله (آیت‌الله) / ۳۱۵، ۳۵۳، ۳۵۷، ۳۶۱، ۳۶۶، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۷۴، ۳۷۵، ۷۸۵
مرادخانی ارنگه‌ای، علی / ۳۶۳
مرادی (سرهنگ) / ۲۷۷
مرتاضی / ۱۲۹
مرتضوی، صفا (سرهنگ) / ۱۲۶
مرتضوی، علی‌اصغر (شیخ) / ۳۶۶
مرشدزاده / ۱۲۶
مرعشی نجفی (آیت‌الله‌العظمی) / ۳۳۳
مرعشی، ایرج / ۱۳۱
مروارید، علی‌اصغر (آیت‌الله) / ۳۵۵، ۳۶۷
مروارید، محمد / ۱۳۱
مروارید، یونس / ۶۲۴، ۶۲۶، ۶۲۸
مستوری، ایرج / ۱۳۰
مستوفی، خسرو (دکتر) / ۱۳۱
مستوفی‌الممالکی، بدری / ۱۳۰
مسعودی خمینی، علی‌اکبر (آیت‌الله) / ۳۱۳، ۳۲۰، ۳۴۳، ۳۴۷، ۳۵۸، ۷۱۶، ۷۴۴، ۷۹۵
مسعودی، سیروس / ۱۳۰

مسیح‌زاده (سرتیپ) / ۲۰۹
مشارزاده محرابی، محمد / ۳۶۴
مشارزاده مهرابی، علی / ۳۶۳
مشایخی، کامران / ۱۳۰
مشعوف، منوچهر / ۱۳۱
مشکینی، علی (آیت‌الله) / ۳۵۹، ۵۰۹
مشیر، مرتضی / ۳۸۳
مصباح‌زاده، مصطفی (دکتر) / ۱۰۱
مصدق، محمد (دکتر) / ۳، ۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۶، ۵۸، ۶۰، ۷۱، ۷۳، ۷۶، ۸۰، ۸۳، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۲۰۳، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۹، ۲۸۴، ۳۰۷، ۳۹۶، ۳۹۸، ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۶، ۴۱۴، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۷، ۶۴۰، ۷۳۳، ۷۷۳، ۷۹۵، ۸۰۸، ۸۱۵، ۸۲۱، ۸۲۲
مصور رحمانی، غلامرضا (سرهنگ) / ۴۰، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۱۳۰، ۳۴۰، ۷۹۵، ۸۱۶
مصیری، منوچهر / ۴۹۴
مطهری، مرتضی (استاد) / ۳۴۹، ۳۶۶، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۵، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۴، ۷۵۸، ۷۶۵
مظفر، محمدجواد / ۵۱۶، ۵۱۷
مظفرالدین شاه / ۲۶، ۲۸، ۴۵۹، ۴۶۰
معادیخواه، عبدالحسین / ۳۶۱
معادیخواه، عبدالمجید (حجت‌الاسلام) / ۳۵۵، ۳۵۹، ۳۶۳
معبر، روح‌الله / ۷۴۹
معبری (دکتر) / ۱۳۰
معتضد باهری، محمد / ۴۲۲
معتضد، علی (سرلشکر) / ۱۱۲، ۲۷۲، ۸۳۵
معتمدنژاد، کاظم / ۴۶۵
معدنی، شیخ ابراهیم / ۳۵۵
معدنیان، مهدی / ۴۹۴
معصومی، علی‌اصغر / ۳۶۴
معطری، جلیل / ۳۶۴
معماری (سرهنگ) / ۱۲۶
معین‌زاده / ۱۲۸
مفیدی، کاظم / ۳۶۲
مقبل (دکتر) / ۱۳۱
مقتدر، هوشنگ (دکتر) / ۱۳۰
مقتدرنژاد / ۱۲۶
مقدم، کاظم / ۳۸۷، ۵۷۹، ۵۸۰
مقدم، ناصر / ۸۸، ۱۰۴، ۱۲۵، ۲۷۷، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۴، ۳۹۹، ۵۵۲، ۶۲۲، ۶۴۰، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۷۵، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۴۵، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۳۰
مقربی، احمد (سرلشکر) / ۱۷۹، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۶۱۳
مقصودی، مجتبی / ۶۱۸، ۶۲۰
مکارم شیرازی، ناصر (آیت‌الله‌العظمی) / ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴
مکی، حسین / ۳۳، ۴۱، ۴۴، ۷۹۶
ملائکه / ۱۲۷

ملک حسین / ۲۴۹، ۲۵۰، ۵۴۲
ملک‌محمدی، حمیدرضا / ۵۴۵
ملک‌مهدوی، احمد / ۵۲۱
ملکی، خلیل / ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۳۱، ۴۶۸، ۷۷۷، ۸۰۰
منتصری، هوشنگ / ۴۲۰
منتظری، احمد / ۳۵۹
منتظری، حسینعلی (آیت‌الله) / ۳۵۹، ۵۰۹
منشی‌زاده / ۱۲۷
منصور، حسنعلی / ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۹۵، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۵۷۹، ۵۸۰، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۲۳
منصوری، احمد / ۴۱۰
منصوری، جواد / ۵۱، ۵۲، ۱۸۷، ۲۱۷، ۳۱۱، ۳۲۰، ۳۲۳، ۳۸۰، ۵۸۲، ۵۹۵، ۶۵۱، ۶۷۶، ۶۹۲، ۷۹۶
منطقی، امان / ۴۹۴
منفرد ضیابری، هاشم / ۵۸۲
منوچهری، فتح‌الله / ۴۹۵
موحدی ساوجی (آیت‌الله) / ۳۶۲
موحدی قمی (آیت‌الله) / ۳۶۲
موحدی گیلانی، محمد / ۳۵۹
موحدی، محمدعلی / ۵۸۲
مورخ‌الدوله سپهر / ۱۰۱
موسوی بجنوردی، سید محمدکاظم / ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۶۵۱
موسوی تبریزی، سیدمحسن / ۳۶۲
موسوی زنجانی، ابوالفضل / ۳۶۷
موسوی عبادی، سید علی‌اصغر / ۳۸۳
موسوی، ابراهیم / ۳۶۷
موسوی‌زاده، جهانگیر / ۴۲
موسوی، سیدعلی / ۳۶۲
موسویان، محمدعلی / ۳۶۴، ۳۶۶
مولانا، عبدالحمید / ۳۵۹
مولوی (سرهنگ) / ۲۸۱، ۳۱۹، ۳۳۴، ۳۳۵
مهدوی کنی، محمدرضا (آیت الله) / ۳۵۵، ۳۶۷
مهدوی، کاوس / ۱۲۶
مهدی‌زاده محلاتی، فضل‌الله (شیخ) / ۳۶۶
مهربان، رسول / ۳۰۵، ۳۹۹
مهنا / ۱۲۹
میثمی، لطف‌الله / ۲۹۹، ۳۰۹، ۳۷۳، ۳۹۹، ۵۹۲، ۶۵۱، ۶۵۲، ۷۹۷
میر، حسین / ۲۵۸، ۳۷۹
میراحمدی / ۱۳۰
میرترابی، سعید / ۲۷۴، ۶۶۶، ۶۶۸
میرداماد، ناصر / ۳۴۲
میرعابدینی، حسین / ۵۰۵
میرفیض، الف / ۶۰۹
میرهادی / ۱۲۶، ۱۲۸
میلانی، عباس / ۲۳۵
میلانی، محمدهادی (آیت‌الله‌العظمی)/ ۶۹، ۳۳۳، ۳۵۰، ۳۵۳، ۳۷۲، ۳۷۳، ۵۰۲، ۵۳۳، ۷۶۴

ن

ناجی (سرلشکر) / ۸۸
نادرشاه / ۲۶۶
نادریان، محسن (معروف به سگ‌سبیل) / ۷۴۹
نادری‌پور، بهمن (تهرانی) / ۶۵۹، ۶۶۳، ۷۵۰
ناصرالدین شاه / ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۸۶
ناصرزاده، حسین / ۳۶۲
ناصری، حمید (سرتیپ) / ۵۴۲
ناصری، محمدحسن (عضدی) / ۶۵۹
ناطق‌نوری، علی‌اکبر (حجت‌الاسلام) / ۳۷۸
ناظمان / ۱۲۶
ناظم‌زاده زمردی، مرتضی / ۳۶۳
ناهیدی، حسین / ۵۸۶
ناوون، اسحاق / ۲۳۲
نبوی، ابراهیم / ۱۲۷، ۱۲۸، ۷۹۸
نجات‌حسینی، محسن / ۳۸۶، ۵۳۸، ۵۴۳، ۵۴۷، ۵۹۱، ۵۹۴، ۵۹۵، ۶۶۳، ۷۹۸
نجاتی، غلامرضا / ۸۸، ۸۹، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۳۶، ۳۳۷، ۴۲۸، ۵۱۱، ۵۲۳، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۶، ۷۰۸، ۷۱۷، ۷۲۲، ۷۵۱، ۷۷۰، ۷۷۴، ۷۹۲، ۷۹۵
نجاری‌راد، تقی / ۲۵، ۶۳، ۱۰۸، ۲۰۹، ۲۲۳، ۲۳۰، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۸، ۲۶۲، ۲۸۷، ۴۸۲، ۵۰۶، ۶۰۵، ۶۰۸، ۶۱۵، ۷۲۴، ۷۲۸
نراقی، احسان / ۷۰، ۷۱، ۹۳، ۹۴، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۳۰، ۱۹۱، ۲۷۷، ۲۹۵، ۳۴۱، ۳۴۸، ۳۸۲، ۴۸۴، ۵۰۴، ۵۶۸، ۶۱۴، ۶۸۴، ۶۹۶، ۷۰۶، ۷۲۶، ۷۲۸، ۷۹۸
نصرت‌الدوله فیروز (فیروزمیرزا) / ۴۳
نصیری / ۱۲۸
نصیری، محمد (امامقلی) / ۳۶۷
نصیری، نعمت‌الله (سپهبد) / ۷، ۷۰، ۸۳، ۸۶، ۸۷، ۹۳، ۱۰۰، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۵۰، ۲۳۷، ۲۴۵، ۲۷۲، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۲۳، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۷۴، ۳۹۲، ۳۹۵، ۴۰۰، ۴۱۰، ۴۳۴، ۴۳۶، ۴۵۱، ۴۵۳، ۴۶۳، ۴۷۷، ۴۹۲، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۲، ۶۴۰، ۶۶۳، ۶۷۱، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۹، ۶۸۴، ۷۰۲، ۷۱۴، ۷۲۶، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۸۱۴، ۸۱۶، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۳۱، ۸۳۵
نصیری‌نوری، یحیی (شیخ) / ۳۵۵، ۳۶۶
نظیف‌کار / ۱۲۶
نعمانی / ۱۳۰
نعمانی (سرهنگ) / ۲۷۷
نعمانی، فرهاد / ۱۳۱
نکوروح، محمود / ۵۸۲
نوذری، عزت‌الله / ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۷۶، ۳۷۷، ۵۱۸، ۵۷۹، ۶۲۳
نوذری، ناصر (رسولی) / ۶۵۹
نوربخش، حسن / ۴۵۷، ۶۰۶، ۶۸۲، ۶۸۵

۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴
نوربخش، علی‌محمد / ۴۹۵
نورمفیدی، کاظم / ۳۶۳
نورمنش، اکبر (مهندس) / ۱۳۱
نوری، پرویز / ۴۹۴، ۴۹۵
نیک‌آئین، فضل‌الله / ۱۲۸
نیک‌بخت، رحیم / ۳۳۵، ۳۵۵، ۳۷۳، ۴۲۹، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۷، ۴۴۰، ۴۴۳، ۴۴۷، ۴۵۴
نیکخواه، پرویز / ۸، ۳۸۱، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۲۲، ۴۸۱، ۶۳۸، ۶۷۲
نیکسون / ۱۷۵
نیکوخواه، فرهاد / ۴۲۲، ۶۷۲
نیمرودی، یعقوب / ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱

و
واتینگهام، فرانسیس / ۲۶۵
واعظ عبایی، محمد / ۳۵۹
واعظی، حسن / ۷۵۲
واقف شریفی / ۵۶۰
والا، عبدالله (مهندس) / ۲۱۷
وایز، دیوید / ۵۰، ۱۶۴
وثوقی / ۱۳۱
ودیعی، علی‌اصغر / ۶۵۸، ۸۳۷
ورقا، ماشاءالله / ۳۳۹
ورون، دلافو / ۵۰۱
وزیری، شاهرخ / ۳۸۳
وظیفه‌خواه، منوچهر / ۶۵۵، ۶۵۹
ولیان / ۱۲۶، ۱۲۷
وهاب‌زاده / ۱۲۷
ویجویه / ۱۲۶

ه
هارل / ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳
هاشمی / ۱۴۰
هاشمی رفسنجانی، علی‌اکبر (آیت‌الله) / ۳۶۶، ۴۸۳، ۷۵۵، ۷۸۰
هاشمی، منوچهر / ۵۵، ۶۰، ۷۳، ۷۴، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۲، ۲۶۹، ۲۷۲، ۲۷۷، ۲۹۱، ۲۹۳، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۴۲، ۵۵۹، ۵۶۳، ۵۶۴، ۶۵۰، ۶۷۷، ۷۲۹، ۷۳۲، ۸۳۵، ۸۳۶
هاشمی‌نژاد، سید عبدالکریم (حجت‌الاسلام) / ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۷۲، ۵۰۷، ۵۰۸، ۶۶۴، ۶۸۰، ۷۸۵
هالیدی، فرد / ۷۲، ۱۹۳، ۲۲۱، ۴۱۵
هاوکینز، لوئیس ل. (سرهنگ) / ۵۹۳
هایزر (ژنرال) / ۳۸۲، ۶۸۰، ۷۰۷، ۷۱۱، ۷۱۷، ۸۰۰
هدایت وزیری، عباس / ۱۳۰
هدایتی / ۱۳۰
هرتزل / ۲۰۱
هزار بد / ۱۹

هژیری / ۱۳۰
هلمز، ریچارد / ۱۷۷
هلمز، سینتیا / ۳۴۲
همایون، داریوش / ۱۸۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۴۷۸، ۴۷۹، ۷۰۲، ۷۷۸
همایون، محمدعلی (کاتوزیان) / ۳۸۲
همایونی (سرلشکر) / ۷۷، ۷۸
همت (تیمسار) / ۷۴
هوشمند (سرهنگ) / ۱۲۹
هوشنگ مهدوی، عبدالرضا / ۲۰۳، ۲۱۰، ۲۱۷، ۵۴۵، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۸۱، ۷۸۴، ۷۹۳
هوفی، اسحاق / ۱۹۹
هویدا، امیرعباس / ۵۱، ۹۸، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۳۵، ۲۹۵، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۸۰، ۴۶۳، ۵۰۰، ۶۰۴، ۶۱۶، ۷۰۲، ۷۶۵، ۸۱۷، ۸۳۱
هویدا، فریدون / ۴۸۲، ۵۰۲، ۵۸۶، ۶۷۳، ۶۷۹

ی

یاتسویچ (سرهنگ) / ۱۷۴
یاسمی، سیاوش / ۴۹۵
یاوری / ۱۲۶، ۱۲۸
یزدان‌پناه (سپهبد) / ۱۰۱
یزدی، ابراهیم / ۶۸۵، ۷۰۷، ۷۱۰، ۷۱۸، ۷۲۱، ۷۴۵
یزدی، حسین / ۴۱۹، ۴۲۰
یزدی، محمد (آیت‌الله) / ۳۵۹، ۳۶۲، ۳۶۳، ۷۵۰، ۸۰۰
یزدی، مرتضی (دکتر) / ۱۰۱، ۴۱۹
یزید / ۳۲۸
یعقوبی انجدانی، سیدجعفر / ۳۵۵
یوسفی اشکوری، حسن / ۳۰۶
یوسفیه، ولی‌الله / ۴۹۱

SAVAK

ORGANIZATION FOR INTELLIGENCE AND NATIONAL SECURITY

1956-1978

Mozaffar Shahedi

POLITICAL STUDIES &
RESEARCH INSTITUTE (PSRI)